L E N I N

مجموعهٔ آثار لنین

تمام آثار ترجمه شده

ترجمه:
محمد پورهرمزان

جلد سوم

جلد سوم
مجموعهٔ آثار
لنین

ترجمه:
محمد پورهرمزان

مجموعهٔ آثار لنین

(جلد سوم)

شامل پنج کتاب :

۱ - دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر

۲ - بیماری کودکی «چپ روی» در کمونیسم

۳ - مجموعهٔ کنگره ها، سخنرانی ها، آیین نامه ها، تزها، طرح ها، پرسش ها، اعلامیه ها، فرمان ها، وظایف حکومت شوروی

۴ - دوران انتقال به کار صلح آمیز احیای اقتصاد ملی

۵ - دوران مداخلهٔ جنگی بیگانگان و جنگ داخلی

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف لنین

ترجمهٔ : **محمد پور هرمزان**

ویراستار : **عزیزالله علیزاده**

لنین، ولادیمیر ایلیچ اولیانوف: ۱۸۷۰-۱۹۲۴. Vladimir Ilyich oulianov Lenin
مجموعه آثار؛ ولادیمیر ایلیچ اولیانوف لنین؛ ترجمهٔ محمد پورهرمزان؛ به کوشش عزیزالله علیزاده .ـ تهران: فردوس، ۱۳۸۴. دوره ۲۲۶۰ ص. : مصور.
ISBN : 964-320-179-1 (دوره)
ISBN : 964-320-178-3 (ج.۳)
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج.۱. شامل ۵ کتاب: دربارهٔ لنین و لنینیسم از استالین... ج.۲. شامل پنج کتاب: ۱. دو تاکتیک سوسیالیسم... ج.۳. شامل پنج کتاب: ۱. دوران تدارک...
۱. لنین، ولادیمیر ایلیچ اولیانوف: ۱۸۷۰-۱۹۲۴. Vladimir Ilyich oulianov Lenin.
۲. کمونیسم. الف. پورهرمزان، محمد، مترجم. ب. علیزاده، عزیزالله، ۱۳۵۰- . مصحح. ج. عنوان.
۹۴۷/۰۸۴۱۰۹۲ /DK ۲۵۴/۲۱۶ آ ۹ ل
کتابخانه ملی ایران ۸۳-۹۰۸۳م

انتشارات فردوس

خیابان دانشگاه ـ کوچهٔ میترا ـ شمارهٔ ۷ تلفن ۶۴۱۸۸۳۹ ـ ۶۴۶۹۹۶۵

مجموعهٔ آثار لنین (جلد سوّم)

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف لنین

ترجمهٔ محمد پورهرمزان

ویراستار: عزیزالله علیزاده

چاپ اول: تهران ـ ۱۳۸۴

تیراژ : ۱۵۰۰ نسخه

چاپخانه رامین

همهٔ حقوق محفوظ است.

ISBN 964 - 320 - 178 - 3 ۹۶۴ ـ ۳۲۰ ـ ۱۷۸ ـ ۳

شابک دورهٔ ۳ جلدی ۱ ـ ۱۷۹ ـ ۳۲۰ ـ ۹۶۴ (3 Vol. Set) ISBN 964 - 320 - 179 - 1

فهرست مطالب ۱۵۳۱

دوران تدارك و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۵۳۷-۱۷۰۴
راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر ۱۵۳۸-۱۵۴۳
تزها ۱۵۳۸
درباره قدرت دوگانه ۱۵۴۴-۱۵۴۷
وظایف پرولتاریا در انقلاب ما ۱۵۴۸-۱۵۸۳
جنبهٔ طبقاتی انقلابی که به وقوع پیوسته است ۱۵۴۸
سیاسیت خارجی حکومت جدید ۱۵۴۹
قدرت دوگانهٔ خود ویژه و معنای طبقاتی آن ۱۵۵۱
خود ویژگی تاکتیك که از گفته‌های پیشین ناشی می‌شود. ۱۵۵۳
دفاع‌طلبی انقلابی و معنای طبقاتی آن ۱۵۵۵
چگونه می‌توان به جنگ خاتمه داد؟ ۱۵۵۷
نوع جدید دولت که در انقلاب ما پدید می‌آید. ۱۵۵۸
برنامه ارضی و برنامه ملی ۱۵۶۱
ملی کردن بانك‌ها و سندیکاهای سرمایه‌داران ۱۵۶۳
وضع کار در انترناسیونال سوسیالیستی ۱۵۶۴
ورشکستگی انترناسیونال سیمروالد، تأسیس انترناسیونال سوم ضروری است. . ۱۵۷۵
حزب ما باید چه عنوانی داشته باشد تا از نظر علمی صحیح باشد و از نظر سیاسی به روشن ساختن ذهن پرولتاریا کمك کند؟ ۱۵۷۹
پسگفتار ۱۵۸۴-۱۵۸۶
هفتمین کنفرانس کشوری (آوریل) حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) . ۱۵۸۷-۱۵۹۰
قطعنامه دربارهٔ مسألهٔ ارضی ۱۵۸۷
قطعنامه درباره مسأله ملی ۱۵۹۱-۱۵۹۲
نخستین کنگره کشوری نمایندگان دهقانان روسیه ۱۵۹۳-۱۵۹۵
طرح قطعنامه مربوط به مسألهٔ ارضی ۱۵۹۳
نخستین کنگرهٔ کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه .. ۱۵۹۶-۱۶۱۰
نطق دربارهٔ روش نسبت به حکومت موقت ۴ (۱۷) ژوئن ۱۹۱۷ ..... ۱۵۹۶
در اطراف شعارها ۱۶۱۱-۱۶۲۰
درس‌های انقلاب ۱۶۲۱-۱۶۳۴
پسگفتار ۱۶۳۴
خطر فلاکت و راه مبارزه با آن ۱۶۳۵-۱۶۷۸
قحطی فرا می‌رسد ۱۶۳۵

خمود مطلق دولت ۱۶۳۶
معروفیت عامه و سهولت اقدامات مربوط به کنترل ۱۶۳۹
۱ ـ ملی کردن بانک‌ها ۱۶۴۱
۲ ـ ملی کردن سندیکاها ۱۶۴۷
۳ ـ الغاء اسرار بازرگانی ۱۶۵۰
۴ ـ متحد ساختن اجباری در کارتل‌ها ۱۶۵۴
۵ ـ تنظیم امور مصرف ۱۶۵۸
خرابکاری در امور سازمان‌های دموکراتیك از طرف دولت ۱۶۶۱
ورشکستگی مالی و طرق جلوگیری آن ۱۶۶۵
آیا در صورت ترس از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم می‌توان به پیش رفت؟ ۱۶۶۹
مبارزه با ویرانی و مسألهٔ جنگ ۱۶۷۲
دموکراسی انقلابی و پرولتاریای انقلابی ۱۶۷۵
مارکسیم و قیام ۱۶۷۹ـ۱۶۸۴
وظایف انقلاب ۱۶۸۵ـ۱۶۹۳
هلاکت‌بار بودن سیاست سازش با سرمایه‌داران ۱۶۸۶
قدرت به شوراها ۱۶۸۷
صلح به خلق‌ها ۱۶۸۸
زمین به زحمت‌کشان ۱۶۸۹
مبارزه علیه قحطی و پریشانی اقتصادی ۱۶۹۰
مبارزه با ضد انقلاب ملاکین و سرمایه‌داران ۱۶۹۱
تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب ۱۶۹۲
اندرزهای کناره‌نشین ۱۶۹۴ـ۱۶۹۶
جلسه کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات (بلشویك) روسیه ... ۱۶۹۷ـ۱۶۹۸
قطعنامه دربارهٔ قیام مسلحانه ۱۶۹۷
نامه به اعضاء حزب بلشویك‌ها ۱۶۹۹ـ۱۷۰۲
نامه به اعضاء کمیته مرکزی ۱۷۰۳ـ۱۷۰۴

بیماری کودکی «چپ‌روی» در کمونیسم ۱۷۰۵ـ۱۸۴۴
بیماری کودکی «چپ‌روی» در کمونیسم ۱۷۰۶ـ۱۷۹۱
۱ ـ برای اهمیت بین‌المللی انقلاب روس چه مفهومی می‌توان قایل‌شد؟ ۱۷۰۶
۲ ـ یکی از شرایط اساسی موفقیت بلشویك‌ها ۱۷۰۹

۳ ـ مراحل عمده تاریخ بلشویسم ۱۷۱۲
۴ ـ بلشویسم در مبارزهٔ با چه دشمان داخلی جنبش کارگری رشد یافت... ..... ۱۷۱۷
۵ ـ کمونیسم «چپ» در آلمان. پیشوایان، حزب، طبقه، توده ۱۷۲۵
۶ ـ آیا انقلابیون باید در اتحادیه‌های ارتجاعی فعالیت کنند؟ ۱۷۳۳
۷ ـ آیا باید در مجالس بورژوازی شرکت جست؟ ۱۷۴۳
۸ ـ آیا هیچ مصالحه‌ای مأذون نیست؟ ۱۷۵۳
۹ ـ کمونیسم «چپ» در انگلستان ۱۷۶۳
۱۰ ـ نتایجی چند ۱۷۷۷
اضافات ۱۷۹۲ـ۱۸۰۲
۱ ـ انشعاب کمونیسم‌های آلمان ۱۷۹۲
۲ ـ کمونیست‌های و مستقل‌ها در آلمان ۱۷۹۴
۳ ـ توارتی و شرکاء در ایتالیا ۱۷۹۶
۴ ـ نتیجه‌گیری‌های نادرست از مقدمات درست ۱۷۹۸
طرح اولیه تزهای مربوط به مسألهٔ ارضی ۱۸۰۳ـ۱۸۱۵
طرح اولیه تزهای مربوط به مسألهٔ ملی و مستعمراتی ۱۸۱۶ـ۱۸۲۲
دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی ۱۸۲۳ـ۱۸۲۵
وظیفهٔ سازمان‌های جوانان ۱۸۲۶ـ۱۸۴۳
نامه به رفقای تولا ۱۸۴۴ـ۱۸۴۴
مجموعه کنگره‌ها، سخنرانی‌ها، آیین‌نامه‌ها، تزها، طرح‌ها، پرسش‌ها، اعلامیه‌ها، فرمان‌ها، وظایف حکومت شوروی ۱۸۴۵ـ۱۹۹۴
دومین کنگره کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه ۱۸۴۶ـ۱۸۴۷
به کارگران، سربازان و دهقانان! ۱۸۴۶
سخنرانی دربارهٔ صلح ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) ۱۸۴۸ـ۱۸۵۲
فرمان صلح ۱۸۴۸
پایان سخن مربوط به سخنرانی درباره صلح ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) ۱۸۵۳ـ۱۸۵۵
سخنرانی دربارهٔ زمین، مورخ ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) ۱۸۵۶ـ۱۸۶۱
فرمان دربارهٔ زمین ۱۸۵۶
دستورنامهٔ دهقانی دربارهٔ زمین ۱۸۵۷
طرح آیین‌نامه کنترل کارگری ۱۸۶۲ـ۱۸۶۳
از طرف کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه ۱۸۶۴ـ۱۸۶۸
به کلیه اعضاء حزب و کلیهٔ طبقات زحمتکش روسیه ۱۸۶۴

اتحاد کارگران با دهقانان زحمتکش و استثمار شونده ۱۸۶۹-۱۸۷۱
نامه به هیأت تحریریهٔ «پراودا» ۱۸۶۹
تزهای مربوط به مجلس مؤسسان ۱۸۷۲-۱۸۷۶
طرح فرمان مربوط به اجرای ملی کردن بانک‌ها و اقداماتی که بدین ۱۸۷۷-۱۸۷۹
طرح فرمان مربوط به اجرای ملی کردن بانک‌ها و اقداماتی که بدین ۱۸۷۷
پرسش‌هایی از نمایندگان کنگره کشوری ارتش درباره ترخیص ارتش ... ۱۸۸۰-۱۸۸۱
چگونه باید مسابقه را سازمان داد؟ ۱۸۸۲-۱۸۹۱
اعلامیه حقوق مردم زحمتکش و استثمار شونده ۱۸۹۲-۱۸۹۵
طرح فرمان مربوط به انحلال مجلس مؤسسان ۱۸۹۶-۱۸۹۸
در خصوص تاریخچه مسأله صلح نامیمون ۱۸۹۹-۱۹۰۷
تزهای مربوط به مسأله انعقاد فوری صلح جداگانه و الحاق‌آمیز ۱۸۹۹
میهن سوسیالیستی در خطر است! ۱۹۰۸-۱۹۱۰
عجیب و مدهش ۱۹۱۱-۱۹۱۹
در زمینه عمل ۱۹۲۰-۱۹۲۱
درس جدی و مسئولیت جدی ۱۹۲۲-۱۹۲۷
سخنرانی درباره جنگ و صلح در کنگره هفتم حزب کمونیست (ب) ... ۱۹۲۸-۱۹۵۱
وظیفه عمده این ایام ۱۹۵۲-۱۹۵۶
وظایف نوبتی حکومت شوروی ۱۹۵۷-۱۹۹۳
وضع بین‌المللی جمهوری شوروی روسیه و وظایف اساسی انقلاب ۱۹۵۷
شعار عمومی لحظه کنونی ۱۹۶۱
مرحله جدید مبارزه با بورژوازی ۱۹۶۲
اهمیت مبارزه در راه حساب و کنترل همه خلقی ۱۹۷۰
بالا بردن بهره‌دهی کار ۱۹۷۴
ترتیب امر مسابقه ۱۹۷۶
«سازمان موزون» و دیکتاتوری ۱۹۷۹
تکامل سازمان شوروی ۱۹۸۸
نتیجه ۱۹۹۱

دوران انتقال به کار صلح‌آمیز احیای اقتصاد ملی ۱۹۹۵-۲۲۲۲
طرح اولیه قطعنامهٔ دهمین کنگرهٔ حزب کمونیست روسیه دربارهٔ وحدت . ۱۹۹۶-۲۰۰۰
طرح اولیه قطعنامهٔ دهمین کنگرهٔ حزب کمونیست روسیه دربارهٔ... ..... ۲۰۰۱-۲۰۰۴

سخنرانی در کنگرهٔ کشوری کارگران حمل و نقل روسیه ۲۰۱۸-۲۰۰۵
به رفقای کمونیست آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، داغستان... ..... ۲۰۲۱-۲۰۱۹
دربارهٔ مالیات جنسی «اهمیت سیاست نوین و شرایط آن» ۲۰۳۳-۲۰۲۲
به جای مقدمه ۲۰۲۲
دربارهٔ اقتصادیات معاصر روسیه ۲۰۲۲
راجع به مالیات جنسی، آزادی بازرگانی، امتیازها ۲۰۶۰-۲۰۳۴
نتایج و استنتاجات سیاسی ۲۰۵۲
نتیجه ۲۰۵۸
تزهای گزارش مربوط به تاکتیک حزب کمونیست روسیه در سومین... ... ۲۰۷۰-۲۰۶۱
۱ ـ وضع بین‌المللی جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه ۲۰۶۱
۲ ـ تناسب قوای طبقاتی در مقیاس بین‌المللی ۲۰۶۲
۳ ـ تناسب قوای طبقاتی در روسیه ۲۰۶۳
۴ ـ پرولتاریا و دهقانان در روسیه ۲۰۶۴
۵ ـ اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان در جمهوری اتحاد شوروی..... ۲۰۶۵
۶ ـ برقراری مناسبات متقابل صحیح اقتصادی بین پرولتاریا و دهقانان ۲۰۶۵
۷ ـ اهمیت و شرایط مجاز نمودن سرمایه‌داری و امتیازها از طرف حکومت... . ۲۰۶۶
۸ ـ موفقیت‌های سیاست ما در رشته خواربار ۲۰۶۷
۹ ـ بنیاد مادی سوسیالیسم و نقشه برق‌رسانی روسیه ۲۰۶۷
۱۰ ـ نقش «دموکراسی خالص»، انترناسیونال دوم و دو و نیم، اس‌ارها و... .. ۲۰۶۸
دوران جدید و اشتباهات قدیم به صورت جدید ۲۰۷۹-۲۰۷۱
دربارهٔ تصفیهٔ حزب ۲۰۸۲-۲۰۸۰
به مناسب چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر ۲۰۹۱-۲۰۸۳
دربارهٔ اهمیت طلا اکنون و پس از پیروزی کامل سوسیالیسم ۲۰۹۹-۲۰۹۲
دربارهٔ نقش و وظایف اتحادیه‌ها در شرایط سیاست اقتصادی نوین ۲۱۱۰-۲۱۰۰
۱ ـ سیاست اقتصادی نوین و اتحادیه‌ها ۲۱۰۰
۲ ـ اتحادیه‌ها و سرمایه‌داری دولتی در دولت پرولتاری ۲۱۰۱
۳ ـ بنگاه‌های دولتی که تابع اصل به اصطلاح خود حسابی می‌گردند و ۲۱۰۱
۴ ـ مهم‌ترین تمایز بین مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا در کشوری که مالکیت ۲۱۰۲
۵ ـ بازگشت به عضویت داوطلبانه در اتحادیه‌ها ۲۱۰۴
۶ ـ اتحادیه‌ها و ادارهٔ امور بنگاه‌ها ۲۱۰۴
۷ ـ نقش و شرکت اتحادیه‌ها در ارگان‌ها اقتصادی و دولتی کشور پرولتاری .. ۲۱۰۵

۸ ـ ارتباط با توده شرطی اساسی هر گونه کار اتحادیه‌ها است ۲۱۰۷
۹ ـ تضاد در خود وضع اتحادیه‌ها به هنگام دیکتاتوری پرولتاریا ۲۱۰۸
۱۰ ـ اتحادیه‌ها و کارشناسان ۲۱۰۸
۱۱ ـ اتحادیه‌ها و نفوذ خرده بورژوازی در طبقهٔ کارگر ۲۱۱۰
گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (ب) روسیه به یازدهمین .. ۲۱۱۱ـ۲۱۵۶
نطق به هنگام اختتام یازدهمین کنگرهٔ حزب کمونیست (ب) روسیه ۲۱۵۷ـ۲۱۵۸
دربارهٔ تبعیت «دوگانه» و قانونیت ۲۱۵۹ـ۲۱۶۳
پنج ساله انقلاب روس و دورنمای انقلاب جهانی ۲۱۶۵ـ۲۱۷۸
یادداشت‌هایی دربارهٔ مسأله وظایف هیأت نمایندگی ما در لاهه ۲۱۷۹ـ۲۱۸۳
صفحاتی از دفتر یادداشت ۲۱۸۴ـ۲۱۸۸
درباره کئوپراسیون ۲۱۸۹ـ۲۱۹۶
دربارهٔ انقلاب ما ۲۱۹۷ـ۲۲۰۰
چگونه بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان بدهیم ۲۲۰۱ـ۲۲۰۶
بهتر است کمتر ولی بهتر باشد ۲۲۰۷ـ۲۲۲۲

دوران مداخلهٔ جنگی بیگانگان و جنگ داخلی ۲۲۲۳ـ۲۲۶۰
درباره قحطی ۲۲۲۴ـ۲۲۳۱
به تمام شوراهای نمایندگان ایالتی و ولایتی ۲۲۳۲ـ۲۲۳۳
رفقای کارگر! به پیکار نهایی و قطعی می‌رویم! ۲۲۳۴ـ۲۲۳۸
سخنرانی به مناسبت «روز افسر سرخ» ۲۲۳۹ـ۲۲۳۹
نامه به کنگره ۲۲۴۰ـ۲۲۴۱
دنبالهٔ یادداشت: ۲۴ دسامبر سال ۱۹۲۲ ..... ۲۲۴۲ـ۲۲۴۴
تکملهٔ نامهٔ مورخه ۲۴ دسامبر سال ۱۹۲۲ ..... ۲۲۴۴
دنباله یادداشت: ۲۶ دسامبر سال ۱۹۲۲ ..... ۲۲۴۵ـ۲۲۴۶
درباره تفویض حق قانون‌گذاری به سازمان برنامه دولتی ۲۲۴۷ـ۲۲۴۸
دنباله نامه مربوط به خصلت قانونی تصمیمات سازمان برنامه ۲۲۴۹ـ۲۲۴۹
دنبالهٔ یادداشت: ۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۲ ..... ۲۲۵۰ـ۲۲۵۰
(راجع به افزایش عدهٔ اعضاء کمیته مرکزی) ۲۲۵۱ـ۲۲۵۱
دربارهٔ مسأله ملیت‌ها یا «سیستم خودمختاری» ۲۲۵۲ـ۲۲۵۵
درباره مسأله ملیت‌ها یا «سیستم خودمختاری» ۲۲۵۶ـ۲۲۵۷
دنباله یادداشت: ۳۱ دسامبر سال ۱۹۲۲ ..... ۲۲۵۸ـ۲۲۶۰

دوران تدارک

و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف **لنین**

ترجمهٔ: محمد پورهرمزان

به‌کوشش: عزیزالله علیزاده

راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر[۱]

من که فقط سوم آوریل شب هنگام به پتروگراد وارد شدم البته تنها از جانب خود و با قید این که خود را به قدر کافی حاضر نکرده‌ام می‌توانستم در جلسهٔ ۴ آوریل فقط دربارهٔ وظایف پرولتاریای انقلابی سخنرانی نمایم.

یگانه عملی که می‌توانستم برای تسهیل کار خود و معارضین پاك نیت انجام دهم تهیهٔ تزهای کتبی بود. من این تزها را قرائت نمودم و سپس متن آنها را به رفیق تسره‌تلی دادم. آنها را بسیار آهسته و دوبار قرائت نمودم: ابتدا در جلسهٔ بلشویك‌ها و سپس در جلسهٔ مشترك بلشویك‌ها و منشویك‌ها.

اکنون این تزها شخصی خود راکه فقط تبصره‌های توضیحی فوق‌العاده مختصری بدان ضمیمه شده و من ضمن سخنرانی خود با تفصیل بس بیشتری آنها را شرح و بسط داده‌ام به چاپ می‌رسانم.

تزها

۱) در روش ما نسبت به جنگ که از طرف روسیه در شرایط حکومت جدید لووف

---

۱ ـ مقالهٔ «راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر» که ۷ آوریل سال ۱۹۱۷، در شمارهٔ ۲۶ روزنامهٔ «پراودا» به امضاء ن. لنین منتشر گردید حاوی تزهای مشهور آوریل لنین بود که به توسط خود او در ۴ (۱۷) آوریل سال ۱۹۱۷ در دو جلسه (یك بار ر جلسهٔ بلشویك‌ها و بار دیگر در جلسهٔ مشترك بلشویك‌ها و منشویك‌ها یعنی در جلسهٔ برگزیدگان مجلس مشورتی کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه) در قصر تاوری قرائت گردید. مقالهٔ مزبور همچنین در روزنامه‌های بلشویکی «سوسیال دموکرات» (مسکو)، «پرولتاری» (خارکف)، «کراسنویارسکی رابوچی» (کراسنویارسك)، «ویریود» (اوفا)، «باکینسکی رابوچی» (باکو)، «کافکازسکی رابوچی» (تفلیس) و در سایر روزنامه‌ها انتشار یافت.

برای اطلاع از اهمیت تزهای آوریل رجوع شود به ترجمهٔ فارسی کتاب «دورهٔ مختصر تاریخ حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی، چاپ مسکو، ص ۳۰۰ـ۳۰۴.

و شرکاء نیز به علت ماهیت سرمایه‌داری این حکومت، مسلماً همان جنگ امپریالیستی و غارتگرانه باقیمانده است. کوچك‌ترین گذشتی نسبت به «دفاع‌طلبی انقلابی» جایز نیست.

پرولتاریای آگاه فقط به شرطی می‌تواند با یك جنگ انقلابی که واقعاً دفاع‌طلبی انقلابی را توجیه کند، ابزار موافقت نماید که: الف) قدرت به دست پرولتاریا و قشرهای تهیدست دهقانی که به وی گرویده‌اند بیفتد؛ ب) از هر گونه الحاق‌طلبی، نه لفظاً بلکه عملاً امتناع گردد؛ ج) با جمیع مصالح و منافع سرمایه عملاً قطع ارتباط کامل شود.

نظر به پاك نیتی مسلم قشرهای توده‌ای وسیع هواداران دفاع‌طلبی انقلابی که جنگ را فقط برحسب ضرورت تصدیق دارند نه برای کشورگشایی و نظر به این که بورژوازی آنها را می‌فریبد، باید با تفصیل تمام و با اصرار و شکیبایی اشتباه‌شان را به آنان توضیح داد، توضیح داد که سرمایه با جنگ امپریالیستی ارتباط ناگسستنی دارد، ثابت نمود که پایان دادن به جنگ از طریق یك صلح حقیقتاً دموکراتیك و غیر تحمیلی، بدون برانداختن سرمایه ممکن نیست.

دادن ترتیبات لازم برای تبلیغ کاملاً وسیع این نظریه در ارتش مشغول جنگ.

ایجاد اخوت بین سربازان ارتش‌های متخاصم.

۲) خود ویژگی لحظهٔ فعلی در روسیه عبارت است از انتقال انقلاب از نخستین مرحلهٔ خود که در آن قدرت حاکمه به علت کافی نبودن آگاهی و تشکیل پرولتاریا، به دست بورژوازی افتاده است، به دومین مرحله که در آن باید قدرت حاکمه به دست پرولتاریا و قشرهای تهیدست دهقان بیفتد.

صفت مشخصهٔ این انتقال از یك طرف وجود حد اعلای قانونیت است (روسیه اکنون آزادترین کشورهای محارب جهان است) و از طرف دیگر فقدان اعمال فشار نسبت به توده‌ها و بالآخره روش اعتمادآمیز غیر آگاهانهٔ این توده‌ها نسبت به دولت سرمایه‌داران که بدترین دشمن صلح و سوسیالیسم می‌باشند.

این خود ویژگی از ما خواستار قابلیت دمسازی با شرایط مخصوص کار حزبی در بین توده‌های پرولتار است که دارای وسعت بی‌سابقه‌ای هستند و تازه برای شرکت در زندگانی سیاسی دیده گشوده‌اند.

۳) از حکومت موقت به هیچ وجه پشتیبانی نگردد و کذب کامل کلیهٔ مواعید آن به ویژه در مورد امتناع از الحاق‌طلبی توضیح داده شود. به جای «مطالبه» این که این حکومت که حکومت سرمایه‌داران است از امپریالیست بودن خود دست بکشد یعنی به

جای این عمل ناپذیرفتنی که موجب اشاعه تصورات خام می‌شود، ماهیت این حکومت افشاء گردد.

۴) به این واقعیت اعتراف شود که حزب ما در اکثر شوراهای نمایندگان کارگران در برابر بلوك کلیه عناصر اپورتونیست خرده بورژوا از سوسیالیست‌های توده‌ای و اس‌ارها گرفته تا کمیتهٔ تشکیلاتی[۱] (چخیدزه، تسره‌تلی و غیره) و استکلف و سایرین، که به نفوذ بورژوازی تن در داده و نفوذش را در بین پرولتاریا بسط می‌دهند، در اقلیت و آن هم فعلاً در اقلیت ضعیف است.

به توده‌ها توضیح داده شود که شوراهای نمایندگان کارگران یگانه شکل ممکنهٔ حکومت انقلابی است و بدین جهت مادام که این حکومت به نفوذ بورژوازی تن در می‌دهد وظیفهٔ ما فقط می‌تواند این باشد که اشتباهات تاکتیك شوراها را با شکیبایی و به طور اصولی و مصرانه به توده‌ها توضیح دهیم و این عمل را به خصوص با نیازمندی‌های عملی توده‌ها دمساز نماییم.

مادام که ما در اقلیت هستیم کارمان انتقاد و توضیح اشتباهات است و در عین حال لزوم انتقال تمام قدرت به دست شوراهای نمایندگان کارگران را تبلیغ می‌نماییم تا توده‌ها به کمك تجربهٔ خود از قید اشباهات خویش برهند.

۵) جمهوری مجلس نه ـ زیرا رجعت از شوراهای نمایندگان کارگران به جمهوری مجلس گامی است به پس ـ بلکه استقرار جمهوری شوراهای نمایندگان و کارگران و برزگران[۲] و دهقانان در سراسر کشور، از پایین تا بالا.

برانداختن سازمان پلیس، ارتش و منصب‌داری اداری.[۳]

---

۱ ـ کمیتهٔ تشکیلاتی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه یا مرکز رهبری منشویك‌ها، کمیتهٔ نامبرده در سال ۱۹۱۲ در کنفرانس ماه اوت منشویك‌های انحلال‌طلب و کلیهٔ گروه‌ها و جریانات حزبی، تأسیس گردیده بود و تا انتخاب کمیتهٔ مرکزی حزب منشویکی در ماه اوت سال ۱۹۱۷ فعالیت می‌کرد.

۲ ـ چون در قسمتی از ایالات شمالی ایران لفظ برزگر به معنای دهقان مزدور (معادل کلمهٔ روسی «باتراك») به کار می‌رود لذا تصمیم گرفته شد در این ترجمه از این پس این کلمه بدین مفهوم به کار برده شود.م

۳ یعنی تبدیل ارتش دایمی به تسلیح همگانی مردم.

به کلیهٔ مستخدمین دولتی که انتخابی و در هر موقع قابل عزل خواهند بود حقوقی پرداخت شود که از حقوق متوسط یك کارگر خوب بیشتر نباشد.

٦) در برنامهٔ ارضی مرکز ثقل به شوراهای نمایندگان برزگران منتقل گردد.

ظبط کلیهٔ زمین‌های ملاکین:

ملی کردن کلیهٔ زمین‌ها در کشور و ادارهٔ امور این زمین‌ها از طرف شورهای محلی نمایندگان برزگران و دهقانان. تشکیل شوراهایی از نمایندگان دهقانان تهیدست. تبدیل هر یك از املاك بزرگ (به مساحت قریب ۱۰۰ تا ۳۰۰ دسیاتین، با در نظر گرفتن شرایط محلی و غیره و طبق نظر سازمان‌های محلی) به مؤسسه بهره‌برداری نمونه‌واری تحت کنترل نمایندگان برزگران و به حساب اجتماعی.

۷) درآمیختن فوری کلیهٔ بانك‌های کشور به صورت یك بانك ملی واحد و برقراری نظارت بر آن از طرف شوراهای نمایندگان کارگران.

۸) وظیفهٔ مستقیم امروز ما «معمول داشتن» سوسیالیسم نیست بلکه فقط اقدام فوری به برقراری کنترل از طرف شوراهای نمایندگان کارگران بر تولید اجتماعی و توزیع محصولات است.

۹) وظایف حزبی:

الف) تشکیل فوری کنگرهٔ حزب؛

ب) تغییر برنامهٔ حزب به ویژه:

۱) در مورد امپریالیسم و جنگ امپریالیستی.

۲) در مورد روش نسبت به دولت و خواست ما دربارهٔ «دولت ـ کمون».[۱]

۳) اصلاح برنامهٔ حداقل که دیگر کهنه شده است.

ج) تغییر نام حزب.[۲]

۱۰) تجدید انترناسیونال.

ابزار ابتکار برای ایجاد یك انترناسیونال انقلابی، انترناسیونالی بر ضد شوینیست‌های

---

۱ ـ یعنی تشکیل دولتی که کمون پاریس نمونهٔ آن بود.

۲ ـ به جای «سوسیال دموکراسی» که پیشوایان رسمی آن در تمام جهان به سوسیالیسم خیانت ورزیده و به بورژوازی گرویده‌اند («دفاع‌طلبان» و «کائوتسکیست‌های» مترلزل) باید آن را حزب کمونیست نامید.

اجتماعی و بر ضد «مرکز».[۱]

برای این که خواننده پی برد چرا من مجبور شدم به عنوان یك استثناء نادر، به خصوص روی «مورد» معارضین پاك نیت تکیه نمایم، از وی دعوت می‌کنم اعتراض زیرین آقای گلدنبرك را با این تزها مقایسه نماید: «لنین در محیط دموکراسی انقلابی پرچم جنگ داخلی برافراشته است» (این عبارت در شمارهٔ پنجم روزنامهٔ «یدینستوا»ی[۲] آقای پلخانف نقل قول شده است.)

آیا به راستی این یك شاهکار نیست؟

من می‌نویسم، می‌گویم، جویده می‌کنم که: «نظر به پاك نیتی مسلم قشرهای «توده‌ای وسیع هواداران دفاع‌طلبی انقلابی... نظر به این که بورژوازی آنها را می‌فریبد، لذا باید با تفصیل تمام و با اصرار و شکیبایی اشتباه‌شان را به آنان توضیح داد»...

ولی آقایان منتسب به بورژوازی که خود را سوسیال دموکرات می‌نامند و نه به قشرهای وسیع دارند و نه به هواداران توده‌ای دفاع‌طلبی، بی‌آن که چین بر جبین افکنند نظریات مرا بیان کرده و آنها را بدین نحو افاده می‌کنند: «در محیط (!!) دموکراسی انقلابی پرچم (!) جنگ داخلی» (در این باره کلمه‌ای در تزها وجود ندارد و ضمن گزارش هم از آن صحبتی نشده است!) برافراشته است (!)»...

این یعنی چه؟ فرق این با تبلیغ تالانگری و اظهارات روزنامهٔ «روسکایا ولیا» چیست؟

من می‌نویسم، می‌گویم و جویده می‌کنم که: «شوراهای نمایندگان کارگران یگانه شکل ممکنهٔ حکومت انقلابی است و بدین جهت وظیفهٔ ما فقط می‌تواند این باشد که

---

۱ ـ «مرکز» در سوسیال دموکراسی جهانی نام جریانی است که بین شوینیست‌ها (= «دفاع‌طلبان») و انترناسیونالیست‌ها نوسان می‌کند. نمایندگان آن عبارتند از: کائوتسکی و شرکاء در آلمان، لونگه و شرکاء در فرانسه. چخیدزه و شرکاء در روسیه، توراتی و شرکاء در ایتالیا، ماکدونالد و شرکاء در انگلستان و غیره.

۲ ـ «یدینستوا»: روزنامهٔ یومیه‌ای بود که از مارس تا نوامبر سال ۱۹۱۷ تحت این عنوان و نیز در دسامبر سال ۱۹۱۷ و ژانویه سال ۱۹۱۸ در پتروگراد تحت عنوان دیگر انتشار می‌یافت. سردبیر این روزنامه گ. و. پلخانف بود. این روزنامه گروه دست راست افراطی منشویك‌ها دفاع‌طلب را متحد می‌کرد و از حکومت موقت بورژوازی بلاقید و شرط پشتیبانی می‌نمود و علیه حزب بلشویك‌ها شدیداً مبارزه می‌کرد.

اشتباهات تاکتیك شوراها را با شکیبایی و به طور اصولی و مصرانه به توده‌ها توضیح دهیم و این عمل را به خصوص با نیازمندی‌های عملی توده‌ها دمساز نماییم»...

ولی معارضینی از قماش معین نظریات مرا به عنوان دعوت به «جنگ داخلی در محیط دموکراسی انقلابی» تعبیر می‌نمایند!!

من دولت موقت را بدان جهت که برای تشکیل مجلس مؤسسان یك موعد نزدیك و به طور کلی هیچ موعدی معین نکرده و با وعده و وعید گریبان خود را خلاص نموده است، مورد حمله قرار داده‌ام.

کوشش من اثبات این موضوع بوده است که بدون وجود شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان امر تشکیل مجلس مؤسسان تأمین نشده و موفقیت آن محال است.

به من این نظر را نسبت می‌دهند که گویا با تشکیل هر چه سریع‌تر مجلس مؤسسان مخالفم!!!

اگر سالیان دراز مبارزهٔ سیاسی به من نیاموخته بود که پاك نیتی معارضین را یك استثناء نادر بدانم، اینها را اظهارات «هذیان‌آمیز» می‌نامیدم.

آقای پلخانف در روزنامهٔ خود نطق مرا «هذیان‌آمیز» نامیده است. بسیار خوب، آقای پلخانف! ولی شما ببینید چقدر در مباحثهٔ خود بی‌مهارت، ناشی و بطی الانتقال هستید. اگر من دو ساعت تمام در نطق خود هذیان گفتم چگونه صدها مستمع این «هذیان» را تحمل کردند؟ وانگهی، چرا روزنامهٔ شما یك ستون تمام را به افاده و بیان «هذیان» اختصاص می‌دهد؟ این نمی‌گیرد و به هیچ وجه هم نمی‌گیرد.

البته فریاد زدن، ناسزا گفتن، فغان کردن به مراتب سهل‌تر از این است که سعی شود چگونگی قضاوت مارکس و انگلس در سال‌های ۱۸۷۱، ۱۸۷۲، ۱۸۷۵ دربارهٔ تجربهٔ کمون پاریس و دربارهٔ این که چه دولتی برای پرولتاریا لازم است؟ ذکر شود، ایضاح گردد و به یاد آورده شود.

آقای پلخانف مارکسیستِ سابق از قرار معلوم مایل نیست مارکسیسم را یاد نماید: من گفتهٔ روزا لوکزامبورگ را که در چهارم اوت سال ۱۹۱۴ سوسیال دموکراسی آلمان را «لاشه متعفن» نامیده بود نقل کردم. ولی آقایان پلخانف‌ها، گلدنبرگ‌ها و شرکاء «می‌رنجند»... به خاطر که؟ به خاطر شوینیست‌های آلمانی که شوینبست نامیده شده‌اند!

سررشته از دست سوسیال ـ شوینیست‌های بیچارهٔ روس، این سوسیالیست‌های در گفتار و شوینیست‌های در کردار در رفته است.

ن. لنین

درباره قدرت دوگانه

مسأله اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه در کشور است. بدون توضیح این مسأله نمی‌توان از هیچ‌گونه شرکت آگاهانه در انقلاب و به طریق اولی از رهبری بر آن صحبت کرد.

خود ویژگی بینهایت شایان توجه انقلاب ما در این است که این انقلاب یك قدرت دوگانه به وجود آورده است. این واقعیت را باید مقدم بر هر چیز برای خود روشن نمود زیرا بدون پی بردن به آن نمی‌توان گامی به پیش برداشت. باید توانست «فرمول‌های» قدیمی مثلاً فرمول‌های قدیمی بلشویسم را تکمیل و اصلاح نمود زیرا این فرمول‌ها، چنان چه معلوم شده به طور کلی صحیح بوده است ولی اجرای مشخص آنها صورت دیگری به خود گرفته است. سابقاً دربارهٔ قدرت دوگانه احدی فکر نمی‌کرد و نمی‌توانست هم فکر کند.

قدرت دوگانه عبارت از چیست؟ عبارت از این است که در کنار حکومت موقت یعنی حکومت بورژوازی، حکومت دیگری تشکیل یافته که هنوز ضعیف و در حالت جنینی است ولی به هر حال موجودیت عملی و مسلم داشته در حال نمو است: این حکومت، شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان است.

ترکیب طبقاتی این حکومت دیگر، چگونه است؟ پرولتاریا و دهقانان (که به لباس سربازان ملبس هستند). خصلت سیاسی این حکومت چیست؟ دیکتاتوری انقلابی یعنی قدرتی که مستقیماً بر تصرف انقلابی و ابتکار بلاواسطهٔ توده‌های مردم از پایین متکی است نه بر قانون، صادره از طرف یك قدرت متمرکز دولتی. این قدرت حاکمه به کلی غیر از آن نوعی است که به طور کلی در مجلس بورژوا دموکراتیکی که تاکنون تیپ عادی بشمار می‌رفت و در کشورهای پیشرفته اروپا و امریکا حکمفرما است، دیده می‌شود. چه بسا این نکته را فراموش می‌کنند و چه بسا در آن تعمق نمی‌ورزند و حال آن که تمام کنه مطلب این جا است. این قدرت از همان نوع کمون ۱۸۷۱ پاریس است. مشخصات اصلی این نوع: ۱) مبنع قدرت، قانونی نیست که قبلاً در مجلس مورد بحث

قرار گرفته و به تصویب آن رسیده باشد، بلکه ابتکار مستقیم توده‌های مردم از پایین و در محل‌ها و به اصطلاح رایج «تصرف» مستقیم است؛ ۲ ـ تسلیح مستقیم تمام مردم به جای پلیس و ارتش، که مؤسساتی جدا از مردم در نقطهٔ مقابل مردم هستند. در شرایط وجود این قدرت نظام امور در کشور به توسط خود کارگران و دهقانان مسلح و خود مردم مسلح حفظ می‌شود؛ ۳) مستخدمین دولت و دستگاه اداری نیز یا جای خود را به قدرت بلا واسطهٔ ناشیه از خود مردم می‌دهند و یا حداقل تحت کنترل مخصوص قرار می‌گیرند و نه تنها انتخابی می‌گردند، بلکه با اولین درخواست مردم قابل تعویض خواهند بود، یعنی تا مقام عاملین ساده تنزل می‌نمایند و از قشر ممتاز دارای «مقاماتی» با حقوق عالی، بورژوایی، به کارگرانی از «رستهٔ» مخصوص بدل می‌شوند که حقوق آنها از حقوق معمولی یك کارگر خوب بالاتر نخواهد بود.

ماهیت کمون پاریس که نوع مخصوصی از دولت است، در همین و فقط در همین است. آقایان پلخانف‌ها (این شوینیست‌های علنی که به مارکسیسم خیانت نموده‌اند) و کائوتسکی‌ها (این «مرکزیون» که بین شوینیسم و مارکسیسم در نوسانند) و به طور کلی تمام سوسیال دموکرات‌ها و سوسیال رولوسیونرها و غیره که امروزه حکمفرمایی می‌کنند این نکته را فراموش نموده و مورد تحریف قرار داده‌اند.

این اشخاص با عبارت‌پردازی گریبان خود را خلاص می‌نمایند، به سکوت برگزار می‌کنند، طفره می‌روند، هزار بار به یکدیگر به مناسبت انقلاب تبریك می‌گویند و نمی‌خواهند در این باره فکر کنند که شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان یعنی چه. آنها نمی‌خواهند این حقیقت عیان را ببینند که تا آن جا که این شوراها وجود دارند و تا آن جا که این شوراها قدرتی هستند، در روسیه دولتی از نوع کمون پاریس وجود دارد.

من روی کلمه «تا آن جا» تکیه کردم، زیرا شوراها هنوز فقط قدرتی در حال جنین هستند. این قدرت خواه از طریق سازش مستقیم با حکومت موقت بورژوازی و خواه از طریق یك سلسله گذشت‌های واقعی، خود مواضع را به بورژوازی تحویل داده و می‌دهد.

چرا؟ آیا برای این که چخیدزه، تسره‌تلی، استکلف و شرکاء «اشتباه» می‌کنند؟ این حرف پوچی است. تنها یك عامی می‌تواند این طور فکر کند نه یك نفر مارکسیست. علت این امر ـ کافی نبودن آگاهی و تشکیل پرولتارها و دهقانان است ـ «اشتباه» رهبران نامبرده در نظریات خرده بورژوایی آنان و در این است که آنها در ذهن کارگران را تیره ساخته و

آن را روشن نمی‌کنند، موهمات خرده بورژوازی تلقین نموده و این موهمات را تکذیب نمی‌کنند، مبانی نفوذ بورژوازی را در میان توده‌ها استوار ساخته و توده‌ها را از قید این نفوذ آزاد نمی‌کنند.

از این جا باید دیگر واضح باشد که چرا رفقای ما نیز این قدر دچار اشتباه هستند وقتی مسأله را «به طور ساده» مطرح نموده می‌گویند: آیا باید فوراً حکومت موقت را برانداخت؟

پاسخ می‌دهم: ۱) آن را باید برانداخت زیرا این یك حکومت الیگارشی بورژوازی است نه حکومت تمام مردم، این حکومت نمی‌تواند نه صلح بدهد، نه نان و نه آزادی کامل؛ ۲) آن را نمی‌توان اکنون سرنگون ساخت زیرا این حکومت به وسیله سازش مستقیم و غیر مستقیم، به وسیله سازش در گفتار و در کردار با شوراهای نمایندگان کارگران و قبل از همه با شورای کل یعنی شورای پتربورگ خود را روی پا نگاه داشته است؛ ۳) آن را اصولاً با وسایل معمولی نمی‌توان «برانداخت» زیرا متکی بر «پشتیبانی» حکومت دوم، یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، از بورژوازی است و این حکومت یگانه حکومت انقلابی ممکنه است که مستقیماً مظهر شعور و اراده اکثریت کارگران و دهقانان است. بشر حکومتی عالی‌تر و بهتر از شوراهای نمایندگان کارگران و برزگران و دهقانان و سربازان به وجود نیاورده است و ما تاکنون نظیر آن را ندیده‌ایم.

کارگران آگاه برای نیل به قدرت باید اکثریت را به سوی خود جلب نمایند: مادام که بر توده‌ها فشار وارد نمی‌شود راه دیگری برای نیل به قدرت حاکمه وجود ندارد. ما بلانکیست[۱] نیستیم یعنی طرفدار تصرف قدرت از طرف یك اقلیت نیستیم، ما مارکسیست یعنی طرفدار مبارزهٔ طبقاتی پرولتاری علیه گیج‌سری خرده بورژوایی، علیه شوینیسم دفاع‌طلبانه و عبارت‌پردازی و علیه تبعیت از بورژوازی هستیم.

پس به تشکیل حزب کمونیست پرولتاریا بپردازیم؛ بهترین هواداران بلشویسم عناصر

---

۱ ـ بلانکی‌ها: طرفداران لویی بلانکی (۱۸۰۵ـ۱۸۸۱) انقلابی فرانسوی. کلاسیك‌های مارکسیسم ـ لنینیسم در عین حال که بلانکی را یك انقلابی برجسته و طرفدار سوسیالیسم می‌دانستند، به علت شیوهٔ طریقت بازی و توطئه‌گرانهٔ وی او را مورد انتقاد قرار می‌دادند. بلانکیسم مبارزهٔ طبقاتی را انکار می‌کرد و راه رهایی بشر را از قید بردگی روزمزدی مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا ندانسته بلکه توطئه اقلیت کوچکی از روشنفکران می‌دانست.

آن را تشکیل داده‌اند؛ برای فعالیت طبقاتی پرولتاری متحد شویم، در آن صورت است که روز به روز تعداد هر چه بیشتری از پرولتارها و دهقانان تهیدست به هواداری ما برخواهند خاست. زیرا زندگی هرروزه بطلان اوهام خرده بورژوایی «سوسیال دموکرات‌ها» چخیدزه‌ها، تسره‌تلی‌ها، استکلف‌ها و سایرین و نیز «سوسیال رولوسیونرها»، این خرده بورژواهای بسی «خالص»تر و غیره و غیره را به ثبوت می‌رساند.

بورژوازی طرفدار قدرت یکتای بورژوازی است.

کارگران آگاه طرفدار قدرت یکتای شوراهای نمایندگان کارگران و برزگران و دهقانان و سربازان، یعنی طرفدار قدرت یکتایی هستند که موجبات آن از راه روشن شدن ذهن پرولتاریا و رهایی وی از قید نفوذ بورژوازی فراهم شده باشد نه از راه ماجراجویی.

خرده بورژوازی ـ «سوسیال دموکرات‌ها»، اس‌ارها و غیره ـ در حال نوسان است ومانع این روشن شدن و رهایی می‌گردد.

چنین است تناسب واقعی یعنی طبقاتی قواکه تعیین کنندهٔ وظایف ما است.

«پراودا» شمارهٔ ۲۸، ۹ آوریل ۱۹۱۷

ن. لنین

وظایف پرولتاریا در انقلاب ما

طرح خط‌مشی حزب پرولتاری

لحظهٔ تاریخی که فعلاً روسیه می‌گذراند دارای مشخصات اصلی زیرین است:

جنبهٔ طبقاتی انقلابی که به وقوع پیوسته است.

۱) قدرت حاکمه قدیمی تزاری که فقط نمایندهٔ مشتی ملاك فئودال بود و بر تمام دولتی (ارتش، پلیس و دستگلاه اداری) فرمانروایی می‌کرد، درهم شکسته و برافتاده ولی کارش تمام نشده است. سلطنت رسماً نابود نشده است. باند رومانف‌ها به دسایس سلطنتی خود ادامه می‌دهد. زمینداری عظیم ملاکین فئودال از بین نرفته است.

۲) قدرت دولتی در روسیه به دست طبقهٔ جدید یعنی بورژوازی و ملاکین بورژوا شده افتاده است. از این لحاظ انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك در روسه پایان یافته است.

بورژوازی پس از آن‌که به حکومت رسید با عناصر علناً سلطنت‌طلبی که در سال‌های ۱۹۰۶ـ۱۹۱۴ با تقلای بی‌سابقهٔ خود برای پشتیبانی از نیکلای سفاك و استولیپین میرغضب ماهیت خود را آشکار ساخته بودند (گوچکف و سیاستمداران دیگری که از کادت‌ها[۱] هم دست راست ترند) وارد بلوك (اتحاد) شد. حکومت جدید بورژوایی لووف و شرکاء کوشید با رومانوف‌ها دربارهٔ احیاء سلطنت در روسیه به مذاکره پردازد و به مذاکره پرداخت. این حکومت، در حالی که نیات خود را در پس پردهٔ جملات

---

۱ ـ کادت یعنی حزب دموکرات مشروطه‌طلب. این حزب، حزب عمدهٔ بورژوازی روسیه یعنی حزب بورژوازی لیبرال سلطنت‌طلب بود که در اکتبر سال ۱۹۰۵ تأسیس یافت. کادت‌ها که دموکراتیسم جعلی را وسیلهٔ استتار خود قرار داده و حزب خود را حزب «آزادی خلق» نامیده بودند، می‌کوشیدند دهقانان را به سوی خود جلب کنند. آنها سعی داشتند تزاریسم را با شکل سلطنت مشروطه حفظ نمایند. کادت‌ها بعدها به حزب بورژوازی امپریالیستی تبدیل شدند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر کادت‌ها بر ضد جمهوری به توطئه‌ها و طغیان‌های ضد انقلابی دست زدند.

انقلابی پنهان می‌دارد هواداران بساط کهن را به مقام‌های حساس می‌گمارد. این حکومت می‌کوشد تا تمام دستگاه ماشین دولتی (ارتش، پلیس و دستگاه اداری) را حتی المقدور با اصلاحات کمتری به بورژوازی تسلیم نماید.

حکومت جدید هم اکنون دست به‌کار این شده است که به هر وسیله‌ای شده از اقدام انقلابی به عملیات توده‌ای و تصرف قدرت از پایین به توسط مردم ـ که یگانه تضمین موفقیت‌های واقعی انقلاب است ـ جلوگیری نماید.

این حکومت موعد فرا خواندن مجلس مؤسسان را تاکنون حتی معین هم نکرده است. این حکومت دست به ترکیب زمینداری اربابی که پایه مادی تزاریسم فئودال را تشکیل می‌دهد نمی‌زند. حتی فکر این را هم نمی‌کند که عملیات بنگاه‌های انحصاری مالی، بانک‌های بزرگ، سندیکاها و کارتل‌های سرمایه‌داران و غیره را وراسی کند، اعمال آنان را بر ملا سازد و آنها را تحت کنترل خود گیرد.

عمده‌ترین مقامات وزارتی که دارای اهمیت قطعی است در حکومت جدید (وزارت کشور، وزارت جنگ یعنی فرماندهی بر ارتش و نیز پلیس و دستگاه اداری و کلیهٔ دستگاه ستم‌گری بر توده‌ها) به سلطنت‌طلبان علنی و طرفداران زمینداری بزرگ اربابی تعلق دارد. به‌کادت‌ها، به این جمهوری‌طلبان دیروزی، به این جمهوری‌طلبانی که علیرغم میل خود جمهوری طلب بودند، مقام‌های فرعی واگذار شده که رابطه مستقیم با فرماندهی بر مردم و بر دستگاه قدرت دولتی ندارد.

آ. کرنسکیِ «ایضاً سوسیالیست» که نماینده ترودویک‌ها است به جز تخدیر هوشیاری مردم و انحراف توجه آنان به‌کمک عبارات پر سر و صدا هیچ‌گونه نقش دیگری بازی نمی‌کند.

نظر به‌کلیه این علل حکومت جدید بورژوای حتی در رشتهٔ سیاست داخلی نیز شایسته هیچ‌گونه اعتمادی از طرف پرولتاریا نبوده و پشتیبانی پرولتاریا از آن به هیچ وجه جایز نیست.

سیاسیت خارجی حکومت جدید

۳) در رشتهٔ سیاست خارجی، که اکنون به حکم شرایط عینی در درجهٔ اول اهمیت قرار گرفته است، حکومت جدید حکومت ادامهٔ جنگ امپریالیستی یعنی همان جنگی است که به اتفاق دول امپریالیستی انگلیس و فرانسه و غیره به خاطر تقسیم غنایم

سرمایه‌داری و اختناق ملت‌های کوچك و ضعیف انجام می‌گیرد.

حکومت جدید که تابع منافع سرمایهٔ روس و ایضاً تابع حامی مقتدر و ولی‌نعمت این سرمایه یعنی سرمایهٔ امپریالیستی انگلیسی و فرانسوی است که ثروتمندترین سرمایه‌های جهان می‌باشد، علیرغم تمایلاتی که به صریح‌ترین طرزی از طرف اکثریت مسلم ملت‌های روسیه به توسط شورای نمایندگان سربازان و کارگران ابراز شده است، هیچ گام عملی برای موقوف ساختن کشتار ملت‌ها که به خاطر منافع سرمایه‌داران انجام می‌گیرد، برنداشته است. این حکومت حتی آن قراردادهای سری علناً غارتگرانه‌ای را (دربارهٔ تقسیم ایران، چپاول چین، غارت ترکیه، تقسیم اتریش، انتزاع پروس شرقی و مستعمرات آلمان و غیره) نیز که آشکار روسیه را با سرمایهٔ غارتگرانه امپریالیستی انگلیس و فرانسه مربوط می‌سازد، منتشر ننمود. این حکومت این قراردادها را تأیید کرد و حال آن که عاقد قراردادهای مزبور تزاریسم بود که طی چند قرن چنان تعدادی از ملت‌ها را مورد چپاول قرار داده و بر آنها ستم روا می‌داشت که در دوران هیچ جابر و مستبدی سابقه نداشت، این تزاریسم نه تنها بر ملت ولیکاروس ستم روا می‌داشت بلکه با تبدیل این ملت به جلاد سایر ملل وی را رسوا و فاسد می‌ساخت.

حکومت جدید پس از تأیید این قراردادهای ننگین و راهزانانه، علیرغم خواست‌های ملت‌های روسیه به طور صریحی به توسط شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان ابراز شده بود، به ملت‌های محارب پیشنهاد متارکهٔ فوری ننمود. این حکومت به کمك اعلامیه‌ها و عبارات پر طنطنه و پر سر و صدا و پر طمطراق ولی به کلی میان تهی خود که دیپلمات‌های بورژوازی برای فریب توده‌های زود باور و ساده دل مردم ستمکش همیشه از آن استفاده کرده و می‌کنند، گریبان خود را خلاص نموده است.

۴) از اینرو حکومت جدید در زمینهٔ سیاست خارجی نه تنها در خور کوچك‌ترین اعتمادی نیست بلکه بعدها هم توقع این که این حکومت ارادهٔ ملت‌های روسیه را به صلح اعلام نماید، از الحاق‌طلبی دست بردارد و غیره و غیره، در عمل فقط معنایش فریب مردم، تلقین امیدهای اجرا نشدنی به آنها، تعویق امر تنویر افکار آنها و آشتی دادن غیر مستقیم آنها به ادامه جنگی است که مشخص کنندهٔ جنبهٔ حقیقی اجتماعی آن نیات حسنه نبوده بلکه ماهیت طبقاتی حکومتی است که با جنگ مشغول است و نیز رشته‌ای است که طبقه‌ای را که این حکومت نمایندهٔ آن است با سرمایه امپریالیستی مالی روسیه، انگلیس، فرانسه و غیره و با سیاست عملی و واقعی این طبقه مربوط می‌سازد.

قدرت دوگانهٔ خود ویژه و معنای طبقاتی آن

۵) مهم‌ترین خصوصیت انقلاب ما، خصوصیتی که توجه عمیق نسبت به آن به شکل مؤکدی ضروری است قدرت دوگانه این است که در همان روزهای اول پس از پیروزی انقلاب به وجود آمده است.

این قدرت دوگانه در وجود دو حکومت تجلی می‌کند: یکی حکومت عمده، حقیقی و واقعی بورژوازی، یعنی «حکومت موقت» لووف و شرکاء که تمام ارگان‌های قدرت را در اختیار خود دارد و دیگری حکومت اضافی، فرعی و «کنترل کننده» در وجود شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد که ارگان‌های قدرت دولتی در دست آن نیست، ولی مستقیماً بر اکثریت مسلماً قاطع مردم و کارگران و سربازان متکی است.

منشاء طبقاتی این حکومت دوگانه و مفهوم طبقاتی آن عبارت از این است که انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه نه فقط تمام بساط سلطنت تزاری را برچید و نه فقط تمام قدرت را به دست بورژوازی داد، بلکه با دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان نیز کاملاً هم مرز گردید. شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد و سایر شوراهای محلی همانا یك چنین دیکتاتوری (یعنی قدرتی که تکیه‌گاهش قانون نبوده بلکه نیروی مستقیم توده‌های مسلح اهالی است) و همانا دیکتاتوری طبقات نامبرده هستند.

٦) خصوصیت دیگر بینهایت مهم انقلاب روس عبارت از این است که شورای نمایندگان سربازان و کارگران پتروگراد چنان که از اوضاع بر می‌آید، از اعتماد اکثریت شوراهای محلی برخوردار است، قدرت دولتی را داوطلبانه به دست بورژوازی و حکومت موقتی وی می‌دهد، داوطلبانه حق اولویت را به وی واگذار می‌نماید و دربارهٔ پشتیبانی از وی با او قرار داد سازش منعقد می‌کند و نقش خود را به نظارت و کنترل در امر فراخواندن مجلس مؤسسان (که حکومت موقت تاکنون حتی موعد آن را هم اعلام ننموده است) محدود می‌نماید.

این کیفیت فوق اعاده خود ویژه‌ای که با این شکل نظیرش در تاریخ دیده نشده، موجب درآمیختن و اختلاط دو دیکتاتوری شده است: دیکتاتری بورژوازی (زیرا حکومت لووف و شرکاء دیکتاتوری است، یعنی قدرتی است که تکیه‌گاهش قانون و

ابراز قلبی اراده مردم نبوده بلکه تصرف جبری است که به توسط یك طبقهٔ معین بـعنی بورژوازی انجام گرفته است) و دیکتاتوری پـرولتاریا و دهـقانان (شـواری نـمایندگان کارگران و دهقانان).

جای کوچك‌ترین شکی نیست که این «درآمیختگی» نمی‌تواند مدت مدیدی دوام یابد. وجود دو قدرت در یك کشور امکان‌پذیر نیست. یکی از آنها باید نابود شـود و تمام بورژوازی روسیه اکنون با تمام قوا و با تمام وسایل در همه جا فعالیت می‌کند تا شوراهای نمایندگان سربازان و کارگران را بر کنار سازد، ضعیف کند، به صفر برساند و قدرت یکتایی از بورژوازی به وجود آورد.

قدرت دوگانه فقط نموداری از یك لحظهٔ انتقالی در جریان تکامل انقلاب است که در آن انقلاب از حدود یك انقلاب عادی بورژوا ـ دموکراتیك فراتر رفته ولی هنوز به دیکتاتوری «خالص» پرولتاریا و دهقانان نرسیده است.

مفهوم طبقاتی (و توضیح صبقاتی) این وضع انتقالی ناپایدار از این قرار است: انقلاب ما هم مانند هر انقلاب دیگر مستلزم بزرگ‌ترین قهرمانی و جانبازی توده‌ها برای مبارزه با تزاریسم بود و نیز تعداد بسیار زیاد و بی‌سابقه‌ای از افراد عامی را یك باره به جنبش کشاند.

یکی از مشخصات عمده علمی و عملی ـ سیاسی هر انقلاب واقعی عبارت از افزایش فوق‌العاده سریع و یك باره و ناگهانی تعداد «افراد عامی» است که بـه شـرکت فـعالانهٔ مستقل و عملی در زندگی سیاسی و به تشکیل دولت می‌پردازند.

این موضوع در مورد روسیه کاملاً صدق می‌کند. روسیه اکنون می‌جوشد. میلیون‌ها و ده‌ها میلیون افرادی که ده سال تمام از لحـاظ سـیاسی در خـواب بـودند و در نـتیجه ستم‌گری مدهش تزاریسم و اعمال شاقه به نفع ملاکین و کارخانه‌داران منکوب بودند از خواب برخاسته و به صحنهٔ سیاست گام نهادند حال ببینیم این میلیون‌ها و ده‌ها میلیون چه کسانی هستند؟ قسمت اعظم آنها صاحب‌کاران خرده پا، خرده بـورژواهـا و افـرادی هستند که از لحاظ موقعیت خود بین سرمایه‌داران و کارگران روزمزد قرار دارند. روسیه، خرده بورژوازی‌ترین کشورهای اروپا است.

موج عظیم خرده بورژوازی همه چیز را در خود غرق کرده و نه تنها به اکثرت عدهٔ خود بلکه از لحاظ ایدئولوژی نیز پرولتاریای آگاه را فروکوفته است، بدین معنی که نظریات خرده بورژوایی را در رشتهٔ سیاست به محافل بسیار وسیعی از کارگران سرایت

داده و این محافل را فراگرفته است.

خرده بورژوازی در زندگی خود وابسته به بورژوازی است زیرا به شیوه صاحب‌کاران زندگی می‌کند نه به شیوهٔ پرولتاری (از لحاظ موقعیت خود در تولید اجتماعی). این خرده بورژوازی از لحاظ نحوه تفکر خود از بورژوازی پیروی می‌کند.

اعتماد غیر آگاهانه نسبت به سرمایه‌داران که بدترین دشمنان صلح و سوسیالیسم هستند؛ صفت مشخصهٔ سیاست کنونی توده‌های روسیه بوده و با سرعتی انقلابی در زمینهٔ اجتماعی ـ اقتصادی یکی از خرده بورژواترین کشورهای اروپایی نشو و نما یافته است. این است پایه طبقاتی «سازش» (تأکید می‌کنم که آن چه در این مورد بیشتر منظور نظر من است سازش ظاهری نبوده، بلکه پشتیبانی در عمل، سازش خموشانه و گذشت از قدرت است که از اعتماد غیر آگاهانه ناشی می‌گردد.)

بین حکومت موقت و شورای نمایندگان کارگران و سربازان، سازشی که به گوچکف‌ها لقمهٔ چرب و نرم یعنی قدرت واقعی ولی به شورا مواعید، افتخارات (موقتی و گذرنده)، چاپلوسی عبارت‌پردازی، قول و اطمینان و تعظیم و تکریم کرنسلی‌ها را؛ تقدیم داشته است.

کافی نبودن تعداد پرولتاریا در روسیه و کافی نبودن آگاهی و تشکل وی نکته‌ای است که طرف دیگر همان مدال را تشکیل می‌دهد.

تمام احزاب ناردنیکی و منجمله اس‌ارها همیشه خرده بورژوا بوده‌اند، حزب کمیتهٔ تشکیلاتی (چخیدزه، تسره‌تلی و سایرین) نیز به همین منوال؛ انقلابیون غیر حزبی (استکلف و سایرین) نیز ایضاً تسلیم این موج شده و یا بر آن فایق نیامده و فرصت این کار را نیافته‌اند.

خود ویژگی تاکتیك که از گفته‌های پیشین ناشی می‌شود.

۷) از خود ویژگی وضع فعلی، که فوقاً ذکر شد، خود ویژه گی دیگری دربارهٔ تاکتیك لحظهٔ فعلی ناشی می‌شود که در نظر گرفتن آن برای یك فرد مارکسیست که باید پایه حساب‌های خود را بر روی واقعیات عینی یعنی توده‌ها و طبقات قرار دهد، نه این که روی افراد و غیره، لزوم حتمی دارد.

این خود ویژه گی مسأله‌ای را در درجهٔ اول اهمیت قرار می‌دهد که عبارت است از «ریختن سرکه و صفرا در آب شیرین جمله‌پردازی‌های انقلابی دموکراتیك» (این گفته

بسیار صایب از تئودورویچ رفیق همکار من در کمیتهٔ مرکزی حزب ما است که در جلسهٔ دیروز کنگره کارمندان و کارگران راه آهن سراسر روسیه در پتربورگ اظهار داشت). کار در رشتهٔ انتقاد، توضیح اشتباهات احزاب خرده بورژوازی اس‌ار و سوسیال دموکرات، آماده و متحد ساختن عناصر حزب آگاه پرولتاری یعنی حزب کمونیست، رهایی پرولتاریا از قید گیج‌سری «عمومی» خرده بورژوایی.

اینها یك کار «فقط» تبلیغاتی به نظر می‌رسد. ولی در حقیقت این عملی‌ترین کار انقلابی است زیرا نمی‌توان انقلابی را به پیش راند که متوقف گشته، در عبارت‌پردازی غرق شده و مشغول «در جا زدن» است و آن هم نه بدان علت که موانع خارجی وجود دارد و نه بدان علت که بورژوازی به قوه قهریه متوسل گردیده است (گوچکف عجالتاً فقط تهدید می‌کند که علیه تودهٔ سربازان به قوه قهریه متوسل خواهد شد)، بلکه بدان علت که توده‌ها عدم آگاهی توأم با زود باوری از خود نشان می‌دهند.

فقط با مبارزه علیه این عدم آگاهی آمیخته با زود باوری (و علیه آن هم می‌توان و باید منحصراً بر زمینه مسلکی و اقناع دوستانه و اشارهٔ به تجربه زندگی مبارزه کرد) ما می‌توانیم از چنگ عنان‌گسستگی جمله‌پردازی‌های انقلابی که رواجی تام دارد رها گردیم و خواه آگاهی پرولتاریا، خواه آگاهی توده‌ها، خواه ابتکار جسورانه و قاطع آنها را در محل‌ها و نیز عملی ساختن و تکامل و تحکیم خودسرانه آزادی‌ها و دموکراسی و اصل تملك همگانی کلیه اراضی را پیشرفت دهیم.

۸) تجربهٔ جهانی حکومت‌های بورژوازی و ملاکان دو طریقه برای ستم‌گری بر مردم به وجود آورده است. طریقهٔ اول اعمال قهر. نیکلای رومانف اول یا نیکلای چماق و نیکلای دوم یا نیکلای سفاك حداکثر آن چه راکه انجام آن با این طریقهٔ دژخیمانه ممکن یا غیر ممکن بود به مردم روس نشان دادند. ولی طریقه دیگری هم هست که آن را بهتر از همه بورژوازی انگلستان و فرانسه که در نتیجهٔ یك سلسله انقلاب‌های کبیر و جنبش‌های انقلابی توده‌ها «آزموده شده‌اند» ساخته و پرداخته است. این طریقه عبارت است از فریب، چاپلوسی، عبارت‌پردازی، هزاران هزار وعده و وعید، صدقه‌های ناچیز، گذشته‌های بی‌اهمیت و حفظ آن چه که دارای اهمیت است.

خود ویژه‌گی لحظهٔ فعلی در روسیه سرعت سرگیجه‌آور انتقال از طریقهٔ اول به طریقهٔ دوم یعنی انتقال از اعمال قهر علیه مردم به چاپلوسی در مقابل مردم و فریب آنان با

وعده و وعید است. میلیوکف و گوچکف نظیر گربهٔ واسکا در داستان معروف[۱] نصایح آشپز را گوش می‌کنند ولی از خوردن دست برنمی‌دارند. آنها حکومت را در دست دارند، منافع سرمایه را حراست می‌نمایند، به خاطر سرمایهٔ روس و انگلیس و فرانسه به جنگ امپریالیستی مشغولند و در مقابل نصایح «آشپزهایی» نظیر چخیدزه، تسره‌تلی، استکلف، که تهدید می‌کنند و انصاف می‌خواهند و قسم می‌دهند و التماس می‌کنند و طلب می‌نمایند و اعلام می‌دارند، گریبان خود را با وعده و وعید، سخن‌سرایی و عبارات پرآب و تاب خلاص می‌کنند... آری گربه واسکا نصایح را گوش می‌کند ولی از خوردن دست برنمی‌دارد.

عدم آگاهی توأم با زود باوری و زود باوری غیر آگاهانه به خصوص از طرف پرولتارها و دهقانان تهیدست که زندگی (یعنی وضع اجتماعی ـ اقتصادی آنان) به آنها می‌آموزد به سرمایه‌داران اعتماد نداشته باشند، به طور روزافزونی راه زوال خواهد پیمود.

سران خرده بورژوازی «باید» اعتماد به بورژوازی را به مردم بیاموزند. پرولتارها هم باید عدم اعتماد نسبت به بورژوازی را به مردم بیاموزند.

دفاع‌طلبی انقلابی و معنای طبقاتی آن

۹) دفاع‌طلبی انقلابی را باید بزرگ‌ترین و روشن‌ترین تجلی آن موج خرده بورژوازی دانست که «تقریباً همه چیز» را در خود غرق کرده است. همین دفاع‌طلبی است که بدترین دشمن پیشرفت جنبش و موفقیت انقلاب روس می‌باشد.

هر کس بدان گرفتار شد و نتوانست خود را خلاص کند، برای انقلاب حکم مرده را خواهد داشت. ولی توده‌های طور دیگری بدان گرفتار می‌شوند تا رهبرانشان و طور دیگر، یعنی با سیر تکاملی دیگر و شیوه دیگری نیز خود را از آن خلاص می‌نمایند.

دفاع‌طلبی انقلابی از طرفی ثمرهٔ فریب توده‌های متوسط بورژوازی و ثمرهٔ عدم آگاهی توأم با زود باوری دهقانان و بخشی از کارگران و از طرف دیگر معبر منافع و نظریات صاحب‌کار کوچک است که تا درجهٔ معینی در امر الحاق اراضی و عواید بانکی

---

۱ ـ گربهٔ واسکا گوش می‌کند ولی از خوردن دست برنمی‌دارد از داستان کریلف موسوم به «گربه و آشپز» اقتباس شده است.

ذینفع است و سنن تزاریسم راکه با جلادی نسبت به ملل دیگر، ولیکاروس‌ها را فاسد می‌کرد، مانند «مقدسات» خود حفظ و حراست می‌نماید.

بورژوازی غرور شایسته‌ای راکه انقلاب به وجود آورده ملعبه خویش قرار داده، مردم را فریب می‌دهد و قضیه را چنین جلوه‌گر می‌سازد که گویی در نتیجه طی این مرحله انقلاب و تعویض سلطنت تزاری با شبه جمهوری گوچکف و میلیوکف، جنبهٔ اجتماعی و سیاسی جنگ نیز برای روسیه تغییر کرده است. مردم هم ـ موقتاً ـ این موضوع را باور کرده‌اند و این تا درجه مهمی در نتیجه وجود خرافات قدیمی است که آنها را وادار می‌سازد در روسیه به هر ملت دیگری به جز ملت ولیکاروس به مثابه چیزی شبیه به ملك طلق یا تیول ولیکاروس‌ها بنگرند. تأثیر عمل رذیلانهٔ تزاریسم در مورد فاسد ساختن ولیکاروس‌ها و خو دادن آنها به این که سایر ملت‌ها را از خود پست‌تر شمرده و «به حق» متعلق به ولیکاروس‌ها بدانند، نمی‌توانست دفعتاً زایل گردد.

ما باید بتوانیم این مطلب را به توده‌ها توضیح دهیم که شاخص جنبه اجتماعی و سیاسی جنگ «حسن نیت» افراد و دستجات و حتی توده‌های مردم نبوده، بلکه وضع طبقه‌ای است که جنگ می‌راند، سیاست این طبقه است که جنگ ادامهٔ آن می‌باشد، ارتباطات سرمایه است که نیروی اقتصادی حکمفرمای جامعه معاصر می‌باشد و بالآخره جنبهٔ امپریالیستی سرمایه بین‌المللی و تابعیت مالی و بانکی و دیپلماتیك روسیه از انگلستان و فرانسه و غیره است. توضیح این نکته از روی لیاقت و به شکل قابل فهم برای توده‌ها کار آسانی نبوده و انجام آن بدون ارتکاب اشتباه از عهدهٔ هیچ یك از ما دفعتاً ساخته نیست.

ولی جهت و یا به عبارت صحیح‌تر مضمون کار ترویجی ما باید این و فقط همین باشد. کوچك‌ترین گذشت نسبت به دفاع‌طلبی انقلابی خیانت به سوسیالیسم و امتناع کامل از انترناسیونالیسم است، اعم از این که این عمل با هر گونه عبارات زیبا و یا ملاحظات «عملی» توجیه گردد.

شعار «مرده باد جنگ» البته صحیح است ولی این شعار خود ویژگی وظایف زمان و لزوم طور دیگر برخورد نمودن با تودهٔ وسیع را در نظر نمی‌گیرد. این شعار به عقیدهٔ من شبیه به شعار «مرده باد تزار» است که مبلغ ناشی «روزگار گذشته» صاف و ساده با آن به ده می‌رفت و کتك کافی نوش جان می‌نمود. هواداران توده‌ای دفاع‌طلبی انقلابی افراد پاك نیتی هستند، نه از جنبهٔ شخصی بلکه از جنبهٔ طبقاتی، بدین معنی که آنها به طبقاتی

تعلق دارند (کارگران و دهقانان تهیدست) که واقعاً از الحاق‌طلبی و اختناق ملت‌های بیگانه چیزی عایدشان نمی‌شود. اینها آن بورژواها و آقایان «روشنفکران» نیستند که خیلی خوب می‌دانند تا سیادت سرمایه نفی نشده نمی‌توان از الحاق‌طلبی دست کشید و بدون دغدغه خاطر توده را با الفاظ زیبا، وعده‌های بی‌حساب و نویدهای بیشمار فریب می‌دهند.

هواداران توده‌ای دفاع‌طلبی انقلابی به قضیه با نظری ساده و عامیانه می‌نگرند: «من خواهان الحاق اراضی دیگران نیستم، آلمانی به جان من «افتاده است»، پس من از یك امر حق دفاع می‌کنم نه از فلان یا بهمان منافع امپریالیستی». برای چنین شخصی باید توضیح داد و باز هم توضیح داد که این جا مطلب بر سر تمایلات شخصی او نیست بلکه بر سر مناسبات و شرایط توده‌ای، طبقاتی و سیاسی و ارتباط جنگ با منافع سرمایه و شبکهٔ بین‌المللی بانك‌ها و غیره است. فقط یك چنین مبارزه‌ای علیه دفاع‌طلبی، مبارزه جدی است و موفقیتی را وعده می‌دهد که اگر خیلی سریع هم نباشد مسلم و پایدار خواهد بود.

چگونه می‌توان به جنگ خاتمه داد؟

۱۰) به جنگ نمی‌توان «طبق دلخواه» خاتمه داد. نمی‌توان طبق تصمیم یکی از طرفین به جنگ خاتمه داد. به جنگ نمی‌توان آن طور خاتمه داد که یك سرباز دفاع‌طلب می‌گفت، یعنی «با فروکردن سر نیزه به زمین».

به جنگ نمی‌توان با «سازش» بین سوسیالیست‌های کشورهای مختلف، با «برآمد» پرولتارهای کلیهٔ کشورها و با «اراده» ملت‌ها و غیره خاتمه داد. عباراتی از این قبیل که سراپای مقالات جراید دفاع‌طلبی و نیمه دفاع‌طلب و نیمه انترناسیونالیست و همچنین قطعنامه‌ها و بیانیه‌ها و مانیفست‌های بیشمار و نیز قطعنامه‌های شورای نمایندگان سربازان و کارگران را پر کرده است؛ چیزی نیست جز آرزومندی‌های پوچ ساده‌لوحانه و خیراندیشانهٔ خرده بورژواها. زیان‌بخش‌تر از عبارت‌پردازی‌هایی نظیر «آشکار ساختن ارادهٔ ملت‌ها نسبت به صلح» و نوبهٔ برآمد انقلابی پرولتاریا (پس از پرولتاریای روس «نوبهٔ» پرولتاریای آلمان است) و غیره و غیره چیزی نیست. اینها همان شیوهٔ لویی بلان و تخیلات شیرین و بازی با «کارزارهای سیاسی» و عملاً همان تکرار داستان گربهٔ واسکا است.

جنگ مولود اراده شرارت بار سرمایه‌داران درنده‌خو نیست، گر چه بدون شك فقط به نفع آنها انجام می‌گیرد و فقط بر ثروت آنان می‌افزاید. جنگ مولود تکامل نیم قرنی سرمایهٔ جهانی و میلیاردها رشته و ارتباطات آن است. بدون برانداختن قدرت سرمایه و بدون انتقال قدرت دولتی به طبقهٔ دیگر یعنی پرولتاریا، نمی‌توان از جنگ امپریالیستی بیرون جست و نمی‌توان به یك صلح دموکراتیك و غیر تحمیلی نایل آمد.

انقلاب فوریه ـ مارس ۱۹۱۷ در روسیه آغاز تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی بود. این انقلاب گام اول را برای قطع جنگ برداشت. فقط گام دوم، یعنی انتقال قدرت دولتی به دست پرولتاریا، می‌تواند قطع این جنگ را تأمین نماید. انجام این امر آغاز «شکافتن جبهه» در مقیاس جهانی، شکافتن جبهه مصالح و منافع سرمایه در تمام جهان خواهد بود و فقط با شکافتن این جبهه است که پرولتاریا می‌تواند بشر را از دهشت‌های جنگ رهایی بخشد و از نعمات صلحی پایدار برخوردارش سازد.

و انقلاب روس با ایجاد شوراهای نمایندگان کارگران، پرولتاریای روسیه را هم اکنون به «شکافتن جبههٔ» سرمایه کاملاً نزدیك نموده است.

نوع جدید دولت که در انقلاب ما پدید می‌آید.

۱۱) مفهوم شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان و غیره درك نشده و این نه فقط از آن لحاظ است که معنای طبقاتی شوراها و نقش آنها در انقلاب روس برای اکثریت اشخاص روشن نیست بلکه علاوه بر آن از آن لحاظ است که شوراها شکل جدید و یا به عبارت صحیح‌تر نوع جدیدی از دولت هستند.

کامل‌ترین و مترقی‌ترین نوع دولت‌های بورژوایی جمهوری دموکراتیك مجلس است که در آن قدرت به مجلس تعلق دارد و ماشین دولتی، دستگاه و ارگان اداری آن از نوع معمولی است: ارتش دایمی، پلیس و مأمورین دولت که عملاً تعویض نشدنی و دارای امتیاز هستند و مافوق مردم قرار دارند.

ولی عصرهای انقلابی، از پایان قرن نوزدهم به بعد، نوع عالی‌تری از دولت دموکراتیك را ایجاب می‌نمایند که به قول انگلس از بعضی لحاظ دیگر جنبهٔ دولتی خود را از دست می‌دهد و «دولت به معنای اخص این کلمه نیست». این دولتی است از نوع کمون پاریس که تسلیح مستقیم و بلاواسطه خود مردم را جایگزین ارتش و پلیس مجزا از مردم می‌نماید. ماهیت کمون که نویسندگان بورژوازی از آن به زشتی یاد نموده به آن

بهتان زده‌اند و در ضمن، به غلط قصد «معمول داشتن» فوری سوسیالیسم را به آن نسبت داده‌اند در همین است.

انقلاب روس نیز در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ درست به ایجاد همین نوع دولت دست زد. جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان و غیره که به توسط مجلس مؤسسان کشوری نمایندگان خلقی روسیه و یا به توسط شورای کل شوراها و غیره متحد شده باشند آن چیزی است که هم اکنون به ابتکار توده‌های چندین میلیونی مردم دارد وارد زندگی می‌شود و این توده‌ها به ابتکار خود به ایجاد دموکراسی سبك خود مشغولند، بدون این که در انتظار بنشینند تا آقایان پرفسورهای کادت لوایح قانونی خود را در مورد جمهوری مجلس بورژوایی به رشته تحریر درآورند و یا فضل‌فروشان و جامد فکران «سوسیال دموکراسی» خرده بورژوایی نظیر آقای پلخانف و یا کائوتسکی از تحریف آموزش مارکسیسم در مورد مسأله دولت دست بردارند.

مارکسیسم بر خلاف آنارشیسم به ضرورت دولت و قدرت دولتی در دوران انقلابی عموماً و از آن جملهٔ در دوران انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم معترف است.

مارکسیسم، برخلاف «سوسیال دموکراتیسم» خرده بورژوایی و اپورتونیستی حضرات پلخانف و کائوتسکی و شرکاء بر آن است که در دوره‌های مذکور دولت نباید از نوع جمهوری مجلس بورژوایی باشد، بلکه باید از نوع کمون پاریس باشد.

فرق عمدهٔ نوع اخیر دولت با نوع قدیم بدین قرار است:

رجعت از جمهوری مجلس بورژوایی به سلطنت کاری است بس آسان (چنان که تاریخ نیز ثابت نموده است) زیرا تمام ماشین ستم‌گری یعنی ارتش، پلیس و دستگاه اداری دست نخورده باقی می‌ماند. ولی کمون و شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان و غیره این ماشین را درهم می‌شکنند و از میان برمی‌دارند.

جمهوری مجلس بورژوازی عرصهٔ زندگی سیاسی مستقل توده‌ها و شرکت مستقیم آنها را در ساختمان دموکراتیك سراپای زندگی دولتی محدود نموده و آنها را تحت فشار قرار می‌دهد. عکس این قضیه در مورد شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان صدق می‌کند.

شوراها آن نوع دولتی را احیاء می‌کنند که کمون پاریس آن را طرح می‌ریخت و مارکس آن را: «سرانجام شکل سیاسی کشف شده‌ای که قادر است رهایی اقتصادی رنجبران را عملی سازد» نامید.

معمولاً معترضانه می‌گویند که مردم روس هنوز برای «معمول داشتن» کمون آماده نیستند، این همان برهان هواداران سرواژ است که می‌گفتند دهقانان هنوز برای آزادی آماده نیستند. کمون یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان هیچ گونه اصلاحی را که موجبات آن خواه در زندگی اقتصادی و خواه در شعور اکثریت قاطع مردم از هر حیث فراهم نشده باشد «معمول نمی‌دارد» و درصدد نیست «معمول دارد» و نباید هم معمول دارد. هر چه ورشکستگی اقتصادی و بحران ناشی از جنگ شدیدتر باشد به همان نسبت ضرورت ایجاد کامل‌ترین شکل سیاسی که موجب تسهیل التیام جراحات هولناکی باشد که جنگ به بشر وارد آورده مبرم‌تر می‌گردد. هر چه تجربه تشکیلاتی مردم روس کمتر باشد به همان نسبت با عزمی راسخ‌تر باید به ساختمان تشکیلاتی خود مردم اقدام نمود و تنها به یك مشت سیاست باز بورژوا و کارمندان دارای «مشاغل پر عایدی» اکتفا نورزید.

هر قدر ما موهومات قدیمی مارکسیسم دروغینی راکه مورد تحریف آقای پلخانف و کائوتسکی و شرکاء قرار گرفته است زودتر از خود دور کنیم، هر قدر با پشتکار بیشتری به مردم کمك کنیم تا فوراً و در همه جا به تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان پردازند و تمام امور زندگی را به دست این شوراها بسپارند، هر قدر آقایان لووف و شرکاء فرا خواندن مجلس مؤسسان را بیشتر به تعویق اندازند، همان قدر نیز برای مردم آسان‌تر خواهد بود، (از طریق مجلس مؤسسان و یا بدون آن، در صورتی که لووف برای مدتی مدید از فرا خواندن آن خودداری ورزد) جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان را برای خود انتخاب نمایند. ارتکاب اشتباه در امر ساختمان تشکیلاتی نوین خود مردم در آغاز کار ناگزیر است. ولی بهتر است اشتباه نمود و به پیش رفت تا به انتظار نشست که چه وقت پرفسورهای حقوقدانی که از طرف آقای لووف دعوت می‌شوند قوانین مربوط به فراخواندن مجلس مؤسسان و جاودان ساختن جمهوری مجلس بورژوایی و اختناق شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان را به رشتهٔ تحریر در می‌آورند.

اگر ما متشکل شویم و کار ترویجی خود را با لیاقت انجام دهیم، آن‌گاه نه فقط پرولتارها بلکه نه دهم دهقانان نیز با احیاء پلیس، مأمورین دولتی تعویض‌ناپذیر و ممتاز و ارتش مجزا از مردم مخالفت خواهند ورزید. و ماهیت نوع جدید دولت هم فقط همین است.

۱۲) تعویض پلیس با میلیس مردم اصلاحی است که تمامی سیر انقلاب آن را ایجاب می‌کند و اکنون در اکثر نقاط روسیه عملی می‌گردد. ما باید به توده‌ها توضیح دهیم که در اکثر انقلاب‌های نوع معمولی بورژوازی، عمر چنین اصلاحی بی‌اندازه کوتاه بوده و بورژوازی، حتی دموکرات‌ترین و جمهوری‌خواه‌ترین آن، همیشه پلیس قدیمی تیپ تزاری و مجزا از مردمی را احیاء نموده که تحت فرمان بورژواها است و مستعد برای هر گونه ظلم و ستمی نسبت به مردم می‌باشد.

برای جلوگیری از احیاء پلیس تنها یك وسیله وجود دارد: ایجاد میلیس همگانی مردم و آمیختن آن با ارتش (تعویض ارتش دایمی با تسلیح همگانی مردم). در این میلیس باید کلیهٔ افراد مرد و زن بدون استثناء از سن ۱۵ تا ۶۵ سالگی اشتراك ورزند، اگر با این سنین تخمینی بتوان شرکت نوجوانان و کهنسالان را معین ساخت. سرمایه‌داران باید حقوق کارگران روزمزد و خدمتکاران و غیره را در روزهایی که آنها به خدمت اجتماعی در میلیس مشغولند بپردازند. بدون این که زنان نه فقط به شرکت مستقل در زندگی سیاسی به طور کلی، بلکه همچنین به خدمت اجتماعی دایمی و همگانی جلب شوند، نه تنها دربارهٔ سوسیالیسم بلکه دربارهٔ دموکراسی کامل و پایدار نیز جای سخنی نمی‌تواند باشد. و اما پاره‌ای از وظایف «پلیس» نظیر مواظبت از بیماران و کودکان بی‌سرپرست و مراقبت در تغذیه صحیح و غیره اصولاً بدون برابری حقوق زنان و آن هم برابری در عمل نه این که فقط روی کاغذ، ممکن نیست به طور رضایت بخشی انجام گیرد.

جلوگیری از احیاء پلیس، جلب نیروی تشکیلاتی تمام مردم به منظور ایجاد میلیس همگانی؛ اینها است وظایفی که پرولتاریا باید برای حراست و تحکیم و تکامل انقلاب، با خود به میان توده‌ها ببرد.

برنامه ارضی و برنامه ملی

۱۳) در حال حاضر ما نمی‌توانیم صریحاً بگوییم که آیا در آتیهٔ نزدیك یك انقلاب ارضی نیرومند در دهات روسیه دامن خواهد گرفت یا نه. ما نمی‌توانیم بگوییم تقسیم‌بندی طبقاتی دهقانان به برزگران و کارگران روزمزد و دهقانان تهیدست («نیمه پرولتارها») از یك طرف و دهقان مرفه و میانه حال (سرمایه‌داران و سرمایه‌داران خرده‌پا) از طرف دیگر که در این اواخر مسلماً بر عمق آن افزوده شده است تا چه اندازه عمق دارد. این قبیل مسایل را فقط تجربه حل خواهد کرد و می‌تواند حل کند.

ولی ما که حزب پرولتاریا هستیم قطعاً موظفیم نه فقط برنامهٔ ارضی را بی‌درنگ مطرح نماییم بلکه در اطرف اقدامات مربوط به کارهای عملی نیز که بی‌درنگ قابل اجرا باشد، به نفع انقلاب اراضی دهقانان در روسیه تبلیغ کنیم.

ما باید طلب کنیم کلیهٔ زمین‌ها ملی شود یعنی تمام زمین‌های کشور به تملك قدرت حاکمه مرکزی درآید. این قدرت حاکمه باید میزان و سایر مشخصات زمین‌هایی را که برای کوچاندن دهقانان تخصیص داده می‌شود معین کند و قوانینی برای حراست جنگل‌ها و آبادکردن زمین‌ها و غیره وضع نماید و هر نوع میانجی‌گری بین مالك زمین یعنی دولت و اجاره دار آن یعنی زارع را بدون چون و چرا ممنوع دارد (هر نوع اجاره دادن زمین را ممنوع دارد.) ولی تمام اختیار زمین و تمام اختیار تعیین شرایط محلی تملك و بهره‌برداری باید به هیچ وجه در دست ادارات اداری نبوده بلکه کاملاً و منحصراً در دست شوراهای ایالتی و محلی نمایندگان دهقانان باشد.

به منظور بهبود شیوهٔ تولید غله و افزایش میزان برداشت آن و نیز به منظور بسط اقتصاد راسیونل بزرگ و برقراری کنترل اجتماعی بر آن، ما باید از طریق کمیته‌های دهقانی بکوشیم از هر یك از املاك ضبط شدهٔ اربابی سازمان کشاورزی نمونه‌وار بزرگی تحت کنترل شورای نمایندگان برزگران ترتیب دهیم.

برخلاف عبارت‌پردازی خرده بورژوایی و سیاستی که میان اس‌ارها، به ویژه در یاوه‌سرایی‌های آنان راجع به واحد «مصرف» یا واحد «کار» و «اجتماعی کردن زمین» و غیره حکمفرما است، حزب پرولتاریا باید توضیح دهد که سیستم اقتصاد کشاورزی کوچك در شرایط تولید کالایی توانایی آن را ندارد که بشر را از فقر توده‌ها و ستم‌گری نسبت به آنان رهایی بخشد.

حزب پرولتاریا، بدون منشعب ساختن فوری و حتمی شوراهای نمایندگان دهقانان، باید ضرورت تشکیل شوراهای مخصوصی از نمایندگان برزگران و شوراهای مخصوصی از نمایندگان دهقانان تهیدست (نیمه پرولتارها) و یا حداقل جلسات مشاوره دایمی نمایندگان دارای یك چنین وضع طبقاتی را به عنوان فراکسیون‌های جداگانه یا احزابی در درون شوراهای عمومی نمایندگان دهقانان توضیح دهد.

بدون این عمل، تمام شیرین زبانی‌های خرده بورژوامآبانهٔ ناردنیك‌ها دربارهٔ دهقانان به طور کلی، تنها پوششی خواهد بود برای فریب تودهٔ بی‌چیز از طرف دهقانان مرفهی که فقط نوعی از انواع گوناگون سرمایه‌داران را تشکیل می‌دهند.

برخلاف تبلیغات بورژوا لیبرالی یا صرفاً اداری عدهٔ زیادی از اس‌ارها و شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان که به دهقانان توصیه می‌کنند املاك اربابی را ضبط نکنند و پیش از فرا خواندن مجلس مؤسسان دست به اصلاحات اراضی نزنند، حزب پرولتاریا باید از دهقانان دعوت نماید بی‌درنگ و بنابه ابتکار خود اصلاحات ارضی را عملی کنند و طبق تصمیم نمایندگان دهقانان در محل‌های خود بی‌درنگ به ضبط املاك اربابی بپردازند.

نکته‌ای که در این مورد دارای اهمیت ویژه‌ای است تأکید ضرورت افزایش میزان تهیه خواربار برای سربازان جبهه و برای شهرها و نیز قدغن اکید هرگونه زیان و خسارتی به احشام و آلات و ابزار و ماشین‌ها و ساختمان‌ها و غیره و غیره است.

۱۴) در مورد مسأله ملی، حزب پرولتاریا باید مقدم بر هر چیز اصرار ورزد که کلیهٔ ملت‌ها و اقوام ستمدیده از تزاریسم که به زور جزء این کشور شده و جبراً در داخل حدود و ثغور کشور نگاه داشته شده یعنی به کشور ملحق گشته‌اند آزادی کاملشان در جدایی از روسیه اعلام گردد و بی‌درنگ به موقع اجراگذارده شود.

هرگونه اظهاریه و اعلامیه و بیانیه‌ای دربارهٔ استنکاف از الحاق‌طلبی، چنان چه با اجرای واقعی آزادی جدا شدن توأم نباشد، جز فریب بورژوامآبانهٔ مردم یا آرزوهای ساده‌لوحانه خرده بورژوامآبانه چیز دیگری نخواهد بود.

حزب پرولتاریا می‌کوشد دولت حتی المقدور بزرگ‌تری به وجود آورد، زیرا این امر برای رنجبران سودمند است و نیز می‌کوشد ملل را با یکدیگر نزدیك و در آتیه آنها را بهم درآمیزد، ولی می‌خواهد به این هدف نه از راه اعمال قهر بلکه از راه اتحاد مطلقاً آزاد و برادرانه توده‌های کارگر و رنجبر کلیه ملل نایل آید.

هر چه جمهوری روسیه دموکراتیك‌تر باشد و هر چه با موفقیت بیشتری به صورت جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان متشکل گردد به همان نسبت نیروی کشش داوطلبانه توده‌های رنجبر کلیهٔ ملل به سوی این جمهوری پرتوان‌تر خواهد بود.

آزادی کامل جدا شدن، وسیع‌ترین خودمختاری محلی (و ملی)، تضمین‌های دقیقاً پژوهش شدهٔ حقوق اقلیت ملی؛ چنین است برنامهٔ پرولتاریای انقلابی.

ملی کردن بانك‌ها و سندیکاهای سرمایه‌داران

۱۵) مادام که اکثریت قاطع اهالی به ضرورت انقلاب سوسیالیستی پی نبرده‌اند،

حزب پرولتاریا به هیچ وجه نمی‌تواند در کشور دهقانان خرده پا «معمول داشتن» سوسیالیسم را هدف خود قرار دهد.

ولی فقط سفسطه‌جویان بورژوا که در پس پرده‌ای از الفاظ «شبه مارکسیستی» پنهان شده‌اند، می‌توانند این حقیقت را وسیله توجیه سیاسی قرار دهند که موجب تعویق آن اقدامات فوری انقلابی خواهد شد که از لحاظ عملی موجباتش کاملاً فراهم شده و غالباً هنگام جنگ به وسیله یك سلسله از دولت‌های بورژوازی عملی گردیده و برای مبارزه با قحطی و اختلال کامل و قریب الوقوع اقتصادی ضرورت مبرم دارد.

در مورد اقداماتی از قبیل ملی کردن زمین و تمام بانك‌ها و سندیکاهای سرمایه‌داران یا به هر حال برقراری کنترل فوری شوراهای نمایندگان کارگران بر آنها و قس علیهذا که به هیچ وجه معنایش «معمول داشتن» سوسیالیسم نیست، باید بی‌چون و چرا پافشاری به عمل آید و این اقدامات حتی الامکان از طریق انقلابی به موقع اجراگذارده شود. بدون این اقدامات که فقط گام‌هایی به سوی سوسیالیسم بوده و از نظر اقتصادی کاملاً قابل اجرا است، التیام جراحات وارده از جنگ و اجتناب از خطر ورشکستگی امری است محال و حزب پرولتاریای انقلابی از دست‌اندازی به سودهای فوق‌العاده هنگفت سرمایه‌داران و بانکداران که به خصوص به نحوی فضاحت‌آمیز «از قِبَل جنگ» سود می‌اندوزند؛ هرگز خودداری نخواهد کرد.

وضع کار در انترناسیونال سوسیالیستی

۱۶) تکالیف بین‌المللی طبقهٔ کارگر روسیه اکنون با نیروی خاصی در ردیف نخستین قرار می‌گیرد.

در این ایام فقط تنبل‌ها ممکن است به انترناسیونالیسم سوگند یاد کنند، والا حتی شوینیست‌های دفاع‌طلب، حتی آقایان پلخانف و پوترسف و حتی کرنسکی خود را انترناسیونالیست می‌نامد. به همین جهت تکالیف حزب پرولتاریا مبنی بر این که انترناسیونالیسم در کردار را با کمال وضوح و دقت و صراحت در نقطهٔ مقابل انترناسیونالیسم در گفتار قرار دهد، جنبهٔ مبرم‌تری به خود می‌گردد.

پیام‌های خشك و خالی به کارگران کلیهٔ کشورها، اطمینان‌های پوچ به وفاداری خویش نسبت به انترناسیونالیسم، تلاش در راه برقراری مستقیم یا غیر مستقیم «نوبه» برای وارد عمل شدن پرولتاریای انقلابی کشورهای محارب مختلف، تقلا برای عقد

قرارداد «سازش» بین سوسیالیست‌های کشورهای محارب دربارهٔ مبارزهٔ انقلابی، دست و پا برای تشکیل کنگره‌های سوسیالیستی به منظور فعالیت در راه صلح و غیره و غیره؛ همه اینها از لحاظ معنای عینی خود، هر قدر هم که صاحبان این گونه عقاید، این گونه تلاش‌ها و این گونه نقشه‌ها صدیق باشند، فقط مشتی عبارت‌پردازی و در بهترین حالات آرزوهای ساده‌لوحانه و خیراندیشانه‌ای است که تنها به درد این می‌خورد که شوینیست‌ها فریب توده‌ها را در لفافهٔ آن استتار نمایند. شوینیست‌های اجتماعی فرانسه، که در شیوه‌های حقه‌بازی مجلس از هر کس ماهرتر و کارکشته‌ترند اکنون دیر زمانی است با شرکت در کابینه‌هایی که به جنگ امپریالیستی مشغولند و با رأی دادن به اعتبارات یا وام‌ها (همان عملی که چخیدزه، اسکوبلف، تسره‌تلی و استکلف در روزهای اخیر در روسیه کرده‌اند) و نیز با مقاومت در مقابل مبارزهٔ انقلابی در کشور خود و غیره و غیره حد نصاب عبارت‌پردازی پر آب و تاب و پر طمطراق انفعالی و انترناسیونالیستی را که با خیانت بینهایت وقیحانه‌ای نسبت به سوسیالیسم و انترناسیونالیسم توأم است، شکسته‌اند.

خوش قلبان اغلب محیط بی‌دادگری و سبعیت جنگ جهانگیر امپریالیستی را از یاد می‌برند. این محیط عبارت‌پردازی را تحمل نمی‌کند و به آرزوهای معصومانه و خیراندیشانه پوزخند می‌زند.

انترناسیونالیسم در کردار یکی و فقط یکی است و آن هم کار بی‌دریغ در راه توسعهٔ جنبش انقلابی و مبارزهٔ انقلابی در کشور خویش و پشتیبانی (از راه تبلیغات و همدردی و کمک مادی) از این مبارزه و این خط‌مشی و فقط این خط‌مشی، بدون استثناء در تمام کشورها است.

بقیه تماماً فریب و مانیلوویسم است.

جنبش بین‌المللی سوسیالیستی و کارگری طی بیش از دو سال جنگ در کلیهٔ کشورها سه جریان به وجود آورده و هر کس از زمینهٔ واقعی شناسایی این سه جریان و تجزیه و تحلیل آنها و مبارزهٔ پیگیر در راه جریان انترناسیونالیستی در کردار عدول نماید، خود را به ناتوانی و زبونی و اشتباه محکوم نموده است.

این سه جریان عبارتند از:

۱) شوینیست‌های اجتماعی، یعنی سوسیالیست‌های در گفتار و شوینیست‌های در کردار. اینها افرادی هستند که «دفاع از میهن» را در جنگ امپریالیستی (و مقدم بر همه

در جنگ امپریالیستی فعلی) تصدیق می‌نمایند.

این افراد دشمنان طبقاتی ما هستند و به بورژوازی گرویده‌اند.

از این قبیلند اکثریت رهبران رسمی سوسیال دموکراسی رسمی در کلیهٔ کشورها یعنی: حضرات پلخانف و شرکاء در روسیه؛ شیدمان‌ها در آلمان؛ رنودل، گد، سامبا در فرانسه؛ بیسولاتی و شرکاء در ایتالیا؛ هایدمان، فابین‌ها[۱] و «لیبوریست‌ها» (رهبران «حزب کارگر»)[۲] در انگلستان؛ برانتینگ. شرکاء در سوئد؛ ترولسترا و حزب وی در هلند؛ استاونینگ و حزب وی در دانمارك؛ ویکتور برگر و سایر «مدافعین میهن» در امریکا و نظایر آنها.

---

۱ ـ فابین‌ها اعضاء اصلاح‌طلب سازمان اپورتونیستی «جمعیت فابین‌ها» که در سال ۱۸۸۴ از طرف گروه روشنفکران بورژوازی در انگلستان تأسیس شده بود. این جمعیت به نام سردار رومی فابی کونکتاتور («کندکار») موسوم بود که به داشتن تاکتیك انتظار و استنکاف از نبردهای قطعی شهرت داشت. لنین می‌گوید جمعیت فابین «کامل‌ترین مظهر اپورتونیسم و سیاست لیبرالی کارگری است». فابین‌ها، پرولتاریا را از مبارزهٔ طبقاتی منصرف می‌نمودند و انتقال مسالمت‌آمیز از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را از طریق اجرای اصلاحات جزیی موعظه می‌کردند. در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴ـ۱۹۱۸) فابین‌ها خط‌مشی شوینیسم اجتماعی را در پیش گرفتند.

۲ ـ حزب کارگر: در سال ۱۹۰۰ به عنوان اتحاد سازمان‌های کارگری یعنی تردئونیون‌ها و احزاب و گروه‌های سوسیالیستی تأسیس گردید و هدف آن ایجاد فراکسیون کارگری در مجلس بود. این اتحاد به «کمیته فراکسیون کارگری» موسوم بود و در سال ۱۹۰۶ نام خود را تغییر داد و به حزب کارگر «لیبوریست» موسوم گردید. حزب لیبوریست که از لحاظ ایدئولوژی و تاکتیك خود، اپورتونیست‌ترین سازمان‌ها و «تا مغز استخوان بورژوازی» است (گفتهٔ لنین) سیاست همکاری طبقاتی با بورژوازی را تعقیب می‌کند. در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۴ـ۱۹۱۸) رهبران حزب لیبوریست خط‌مشی شوینیست اجتماعی را در پیش گرفتند و همان طور که لنین گفته است «همدست راهزنی‌های امپریالیستی» شدند. حزب لیبوریست در سال‌های ۱۹۲۴، ۱۹۲۹ و ۱۹۴۵ به حکومت رسید و کابینه‌هایی از خود تشکیل داد که همه سیاست امپریالیسم انگلستان را تعقیب می‌کردند. کابینهٔ لیبوریستی که در سال ۱۹۴۵ تشکیل شد چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی خود برنامهٔ ارتجاعی امپریالیست‌های انگلستان را عملی می‌کرد. رهبران دست راست لیبوریست‌ها که در ماهیت امر عمال امپریالیسم امریکا هستد دارای خط‌مشی ضد شوروی بوده و بر ضد نیروهای صلح، دموکراسی و سوسیالیسم مبارزه می‌کنند.

۲) جریان دوم که با صطلاح «مرکز» نامیده می‌شود افرادی هستند که بین شوینیست‌های اجتماعی و انترناسیونالیست‌های درکردار در نوسانند.

افرا «مرکز» همه سوگند یاد می‌کنند و خدا را به شهادت می‌طلبند که مارکسیست و انترناسیونالیست و طرفدار هرگونه «فشار» بر دولت‌ها، طرفدار هرگونه «مطالبه»ای از دولت خود دربارهٔ این که «این دولت اراداهٔ ملت را نسبت به صلح آشکار سازد»، طرفدار هر گونه کارزاری به نفع صلح غیر الحاق‌طلبانه و غیره و غیره و طرفدار صلح با شوینیست‌های اجتماعی هستند. «مرکز» طرفدار «وحدت» است، مرکز مخالف با انشعاب است.

«مرکز» عرصهٔ عبارت‌پردازی‌های خیراندیشانهٔ خرده بورژوایی، انترناسیونالیسم در گفتار و اپورتونیسم جبونانه و خوش خدمتی در برابر شوینیست‌های اجتماعی درکردار است.

اصل مطلب در این است که «مرکز» به ضرورت انقلاب بر ضد دولت‌های خودی ایمان ندارد، آن را تبلیغ نمی‌کند، به مبارزهٔ انقلابی بی‌دریغ مشغول نیست و با رذیلانه‌ترین بهانه‌هایی که طنین مافوق «مارکسیستی» دارد از زیر بار این مبارزه شانه خالی می‌کند.

شوینیست‌های اجتماعی دشمنان طبقاتی ما و بورژواهایی در داخل جنبش کارگری هستند. آنها قشری از کارگران و گروه‌ها و زمره‌هایی از کارگران هستند که در واقعیت امر از طرف بورژوازی خریداری شده (بهترین حقوق‌ها، مشاغل آبرومند و غیره) و به بورژوازی خود کمک می‌کنند تا ملت‌های کوچك و ضعیف را غارت نماید و مختنق سازد و برای تقسیم غنایم سرمایه‌داری پیکار کند.

افراد «مرکز» جامد فکرانی هستند که در شرایط قانونیت فاسد زنگ زده‌اند و در محیط نظام مجلسی و غیره تباه گردیده‌اند، کارمندانی هستند که به کرسی‌های گرم و نرم و کار «آرام» عادت کرده‌اند از نقطهٔ نظر تاریخی و اقتصادی آنها قشر مخصوصی را تشکیل نمی‌دهند، آنها فقط نمودار انتقالی هستند بین مرحلهٔ سپری شدهٔ جنبش کارگری در فاصله زمانی سال‌های ۱۸۷۱-۱۹۱۴ که به خصوص از لحاظ فن مورد لزوم پرولتاریا، یعنی فن کار آهسته، پیگیر و منظم تشکیلاتی در مقیاس وسیع و بسیار وسیع نتایج گرانبهایی به بار آورده است و مرحلهٔ جدیدی که از هنگام نخستین جهانگیر امپریالیستی ضرورت عینی پیدا کرده و عصر انقلاب اجتماعی را آغاز نهاده است.

رهبر اصلی و نمایندهٔ «مرکز» کارل کائوتسکی است که از برجسته‌ترین مقتدرهای انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) و نمونهٔ ارتداد کامل از مارکسیسم و سست عنصری بی‌سابقه و نیز نمونهٔ پست‌ترین تزلزلات و خیانت از اوت سال ۱۹۱۴ می‌باشد. کسانی که جریان «مرکز» را تشکیل می‌دهند عبارتند از: کائوتسکی، هاآزه، لده‌بور، فراکسیون به اصطلاح «همبستگی کارگری یا کار»[۱] در مجلس رایشتاگ؛ در فرانسه لونگه، پرسمان و به طور کلی آنهایی که مینوریترها[۲] (منشویك) نامیده می‌شوند، در انگلستان فیلیپ اسنوئودن، رامزی ماکدونالد و بسیاری از رهبران دیگر «حزب مستقل کارگر»[۳]

---

۱ ـ «همبستگی کارگری یا کار» "Arbeitsgemeinschaft" (گروه سوسیال دموکرات کار»): سازمان مرکزیون آلمان که در مارس سال ۱۹۱۷ به توسط نمایندگان رایشتاگ جدا شده بودند، تشکیل گردید. این گروه هستهٔ اساسی حزب مستقل سوسیال دموکرات مرکزیون آلمان بود که در سال ۱۹۱۷ تشکیل گردید. این حزب شوینیست‌های اجتماعی آشکار را تبرئهٔ می‌کرد و از حفظ وحدت با آنان دم می‌زد.

۲ ـ مینریترها یا لونگیست‌ها: اقلیت حزب سوسیالیست فرانسه که در سال ۱۹۱۵ تأسیس گردیده است. لونگیست‌ها (یعنی طرفداران لونگهٔ اصلاح‌طلب اجتماعی) دارای نظریات سانتریستی بودند و نسبت به شوینیسم اجتماعی سیاست سازشکارانه‌ای داشتند. در دوران نخستین جنگ جهانی لونگیست‌ها خط‌مشی انفعال اجتماعی در پیش گرفتند. لونگیست‌ها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه در گفتار خود را طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا می‌خواندند ولی در کردار دشمنان آن بودند. آنها سیاست آشتی‌طلبی خود را با شوینیست‌های اجتماعی ادامه داده و از صلح غارتگرانهٔ ورسای پشتیبانی می‌کردند. لونگیست‌ها در کنگرهٔ حزب سوسیالیست فرانسه که در دسامبر سال ۱۹۲۰ در تور بر پا شد و جناح چپ در آن پیروز گردید، در اقلیت ماندند و به اتفاق اصلاح‌طلبان آشکار از حزب جدا شدند و به انترناسیونال کذایی دو و نیم ملحق گردیدند و پس از برهم خوردن آن به انترناسیونال دوم بازگشتند.

۳ ـ «حزب مستقل کارگر انگلستان» (Independent Labour Party): در سال ۱۸۹۳ تأسیس شد. جمس کایر ـ هاردی، ر. ماکدونالد و عده‌ای دیگر در رأس این حزب بودند. حزب مستقل کارگر که مدعی بود در سیاست خود مستقل از احزاب بورژوازی است، در حقیقت امر، «مستقل از سوسیالیسم و وابسته به لیبرالیسم» بود (لنین). در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) حزب مستقل کارگر ابتدا بیانیه‌ای بر ضد جنگ صادر نمود (۱۳ اوت سال ۱۹۱۴) ولی بعداً در فوریه سال ۱۹۱۵ در کنفرانس سوسیالیست‌های کشورهای آنتانت در لندن اعضاء حزب مستقل کارگر به قطعنامه‌ای که

و نیز قسمتی از حزب سوسیالیست بریتانیا[۱]؛ موریس هیلکوئیت و بسیاری دیگر در امریکا؛ توراتی، تره‌وس، مودیلیانی و غیره در ایتالیا؛ روبرت گریم و سایرین در سویس؛ ویکتور آدلر و شرکاء در اتریش؛ حزب کمیتهٔ تشکیلات، آکسلرد، مارتف، چخیدزه، تسره‌تلی، و غیره در روسیه و قس علیهذا.

البته افرادی هم گاهی، بدون این که خود متوجه باشند، از موضوع شوینیسم اجتماعی به موضوع «مرکز» و بالعکس می‌روند. هر مارکسیستی می‌داند که علیرغم انتقال آزاد افراد از یك طبقه به طبقهٔ دیگر باز طبقات از یکدیگر متمایزند؛ همین طور هم علیرغم انتقال آزاد افراد از یك جریان به جریان دیگر و علیرغم تلاش و کوشش برای آمیختن

در کنفرانس سوسیال شوینیست‌ها صادر شده بود پیوستند. از این به بعد لیدرهای این حزب با عبارت‌پردازی‌های پاسیفیستی ماهیت خود را پرده‌پوشی کرده در عمل خط‌مشی سوسیال شوینیستی را در پیش گرفتند. لیدرهای حزب مستقل کارگر بعد از تأسیس انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۱۹ تحت فشار توده‌های حزبی که به سمت چپ متمایل شده بودند تصمیم به خروج از انترناسیونال دوم گرفتند. در سال ۱۹۲۱ اعضاء حزب مستقل کارگر به انترناسیونال کذایی دو و نیم داخل شدند و پس از انحلال آن مجدداً به انترناسیونال دوم گرویدند.

۱ ـ حزب سوسیالیست بریتانیا (B.S.P... British Social Party): در سال ۱۹۱۱ در شهر منچستر تأسیس یافت. هستهٔ این حزب را فدراسیون سوسیال دموکرات تشکیل می‌داد که در سال ۱۸۸۴ به وجود آمده بود (هایندمان، هاری کولچ و توماس مان و عدهٔ دیگر در رأس این فدراسیون قرار داشتند). این فدراسیون بعداً نام خود را تغییر داد و به حزب سوسیال دموکرات موسوم گردید. حزب سوسیالیست بریتانیا کارهای تبلیغی و ترویجی خود را مطابق با روح مارکسیسم عملی می‌کرد و حزبی بود «غیر اپورتونیستی و واقعاً مستقل از لیبرال‌ها» (لینین). کم عده‌ای و جدایی حزب از توده‌ها تا اندازه‌ای به آن جنبهٔ فرقه‌گرایی می‌داد. در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴ـ۱۹۱۸) در این حزب دو جریان پدید آمد: یکی جریان آشکار شوینیست اجتماعی که هایندمان در رأس آن قرار داشت و دیگری جریان انترناسیونالیستی که اینگپین و رشتین و عدهٔ دیگردر رأس آن بودند. در آوریل سال ۱۹۱۶ در حزب انشعاب روی داد. هایندمان و طرفدارانش در اقلیت قرار گرفتند و از حزب خارج شدند. از این زمان به بعد در رأس حزب سوسیالیست بریتانیا عناصر انترناسیونالیست قرار گرفتند که علیه جنگ امپریالیستی مبارزه می‌کردند. حزب سوسیالیست بریتانیا مبتکر تأسیس حزب کمونیست بریتانیای کبیر بود که در سال ۱۹۲۰ صورت رسمی به خود گرفت. اکثریت اعضاء سازمان‌های حزب سوسیالیست بریتانیا به حزب کمونیست داخل شدند.

جریان‌ها با یکدیگر، باز جریان‌ها در زندگی سیاسی از یکدیگر متمایزند.

۳) جریان سوم عبارت است از انترناسیونالیست‌های درکردار که نظریات آنها را بهتر از همه «جناح چپ سیمروالد»[۱] بیان می‌کند (ما بیانیهٔ مورخه سپتامبر سال ۱۹۱۵ آن را به ضمیمهٔ این جزوه به چاپ می‌رسانیم تا خوانندگان بتوانند در متن اصلی با پیدایش جریان مزبور آشنا شوند).

مهم‌ترین علامت مشخصه این جریان: گسیختگی کامل پیوند خواه با شوینیسم اجتماعی و خواه با «مرکز». مبارزهٔ انقلابی بی‌دریغ بر ضد دولت امپریالیستی خودی و بورژوازی امپریالیستی خودی. پرنسیپ این جریان: دشمن اصلی در همان کشور خودی است». مبارزهٔ بی‌رحمانه علیه شیرین زبانی‌های انفعال اجتماعی (منفعلان اجتماعی ـ سوسیالیست درگفتار و انفعال بورژوازی درکردار هستند؛ منفعلان بورژوازی آرزوی یك صلح ابدی بدون برانداختن یوغ و سلطهٔ سرمایه را دارند) و علیه هرگونه عذرتراشی به مناسبت جنگ کنونی برای نفی امکان یا به جا و به موقع بودن مبارزه انقلابی پرولتاریا و انقلاب پرولتاری سوسیالیستی.

برجسته‌ترین نمایندگان این جریان: در آلمان «گروه اسپارتاك» یا «گروه انترناسیونال»[۲] که کارل لیبکنخت سمت عضویت آن را دارد. کارل لیبکنخت

---

۱ ـ جناح چپ سیمروالد: در آغاز سپتامبر سال ۱۹۱۵ در سیمروالد (سوئیس) در نخستین کنفرانس سوسیالیستی انترناسیونالیست‌ها به توسط لنین تأسیس گردید. لنین این کنفرانس را «گام نخست» در راه ترقی جنبش بین‌المللی بر ضد جنگ نامید. بلشویك‌ها تحت رهبری لنین در کنگرهٔ چپ سیمروالد یگانه خط‌مشی صحیح و کاملاً پیگیر را داشتند. در این گروه انترناسیونالیست‌های ناپیگیر هم وجود داشتند.

۲ ـ «گروه انترناسیونا»: به توسط ك. لیبکنخت، ر. لوکزامبورگ، ك. ستکین، ف. مرینگ و سایر سوسیال دموکرات‌های چپ آلمان در آغاز نخستین جنگ جهانی تأسیس گردید. بعدها این گروه نام اتحاد «اسپارتاکوس» به خود گرفت. اسپارتاکیست‌ها در بین توده‌ها بر ضد جنگ امپریالیستی به تبلیغات انقلابی می‌پرداختند و سیاست غارتگرانهٔ امپریالیسم آلمان و خیانت رهبران سوسیال دموکرات را فاش می‌نمودند. ولی اسپارتاکیست‌ها یا عناصر دست چپ آلمان در مهم‌ترین مسایل نظریه سیاسی از اشتباهات نیمه منشویکی مبری نبودند. آنها نظریه نیمه منشویکی امپریالیسم را بسط و توسعه می‌دادند؛ اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش به مفهوم مارکسیستی آن (یعنی حق جدا شدن و تشکیل

نامدارترین نمایندهٔ این جریان و نمایندهٔ انترناسیونال پرولتاری جدید و حقیقی است.

کارل لیبکنخت کارگران و سربازان آلمان را دعوت نمود سلاح را به سوی دولت خود برگردانند. کارل لیبکنخت این دعوت را آشکارا از پشت تریبون مجلس (رایشتاگ) به عمل آورد. و سپس با اوراقی که به طور نهایی با شعار «مرده باد دولت» به چاپ رسیده بود، به تظاهراتی که در میدان پوتسدام، یکی از بزرگ‌ترین میدان‌های برلن، تشکیل شده بود رفت. او را بازداشت کردند و به زندان با اعمال شاقه محکومش ساختند. او اکنون در زندان اعمال شاقهٔ آلمان به سر می‌برد، همان‌گونه که صدها و شاید هزارها تن از سوسیالیست‌های حقیقی آلمان به خاطر مبارزه بر ضد جنگ در زندان‌ها به سر می‌برند.

کارل لیبکنخت در نطق‌ها و نوشته‌های خود و نه تنها بر ضد پلخانف‌ها و پوترسف‌های خودی (شیدمان‌ها، لژین‌ها، داویدها و شرکاء) بلکه بر ضد افراد مرکز خودی، یعنی چخیدزه‌ها و تسره‌تلی‌های خودی (بر ضد کائوتسکی، هاآزه، لده‌بور و شرکاء) نیز بی‌رحمانه مبارزه می‌نمود.

کارل لیبکنخت و دوستش اتورولە دو نفری در بین صد و ده نماینده انضباط را زیر پا گذاشتند و «وحدت» با «مرکز» و شوینیست‌ها را برهم زدند و بر ضد همه بپا خاستند. تنها لیبکنخت است که نماینده سوسیالیسم و آرمان پرولتاری و انقلاب پرولتاری می‌باشد.

طبق گفتهٔ صحیح روزا لوکزامبورگ (ایضاء عضو «گروه اسپارتاك» و یکی از پیشوایان آن) بقیهٔ سوسیال دموکراسی آلمان سراپا لاشهٔ متعفنی است.

گروه دیگری که در آلمان در کردار انترناسیونالیست هستند اعضاء روزنامه «سیاست

دولت مستقل) را رد می‌کردند، امکان جنگ‌های ملی آزادیبخش را در عصر امپریالیسم نفی می‌نمودند، به نقش حزب انقلابی کم بها می‌داند و در برابر جنبش خود به خودی سر فرود می‌آوردند. لنین در آثار خود موسوم به «دربارهٔ رسالهٔ یونی ـ اوس» و «دربارهٔ کاریکاتور مارکسیسم و «اقتصادگرایی امپریالیستی»» و غیره و استالین در نامهٔ خود تحت عنوان «دربارهٔ پاره‌ای از مسایل تاریخ بلشویسم» اشتباهات عناصر چپ آلمان را مورد انتقاد قرار داده‌اند. اسپارتاکیست‌ها در سال ۱۹۱۷ به حزب مستقل مرکزیون آلمان داخل شدند ولی استقلال تشکیلاتی خود را حفظ نمودند. پس از انقلاب سال ۱۹۱۸ در آلمان اسپارتاکیست‌ها با «اعضای حزب مستقل» قطع پیوند کردند و در دسامبر همین سال حزب کمونیست آلمان را تأسیس نمودند.

کارگر» منتشره در برمن می‌باشند.

آنهایی که در فرانسه به انترناسیونالیست‌های درکردار از همه نزدیك‌ترند لوریو و دوستان او می‌باشند (بوردرون و مرهیم به سراشیب سوسیال کنش‌پذیرگرایی درغلطیدند) و همچنین هانری کیلبوی فرانسوی است که مجله «فردا» را در ژنو منتشر می‌نمایند؛ در انگلستان روزنامهٔ «تردیونیونیست» و قسمتی از اعضاء حزب سوسیالیست بریتانیا و حزب مستقل کارگر (از قبیل ویلیام رسل که آشکارا دعوت نمود با رهبرانی که به سوسیالیسم خیانت نموده‌اند قطع علاقه شود) و همچنین ماکلین آموزگار و سوسیالیست اسکاتلندی که حکومت بورژوازی انگلستان او را به جزم مبارزهٔ انقلابی بر ضد جنگ به اعمال شاقه محکوم نموده است؛ صدها سوسیالیست دیگر انگلستان نیز به همین جرایم در زندان‌ها به سر می‌برند. اینها و فقط اینها انترناسیونالیست‌های درکردار هستند؛ در امریکا «حزب سوسیالیست کارگر»[۱] و آن عناصری از «حزب سوسیالیست» اپورتونیست[۲] که از ژانویه سال ۱۹۱۷ شروع به انتشار روزنامه «انترناسیونالیست» نموده‌اند؛ در هلند حزب «تریبونیست‌ها»[۳] که روزنامهٔ «تریبون» را منتشر می‌سازند (پانه

---

۱ ـ «حزب سوسیالیست کارگر امریکا»: در سال ۱۸۷۶ از طریق درآمیختن شعب امریکایی انترناسیونال اول و حزب کارگر سوسیال دموکرات و یك سلسه از گروه‌های سوسیالیست ایالات متحدهٔ امریکا، تأسیس گردیده بود. اکثریت اعضای حزب از مهاجرین بودند. حزب کارگر سوسیالیست امریکا دارای جنبهٔ فرقه‌گرایی بود و هرگز با تودهٔ وسیع ارتباطی نداشت. در سال‌های نخست جنگ جهانی حزب کارگر سوسیالیست امریکا به انترناسیونال متمایل گردید.

۲ ـ لنین اقلیت انقلابی حزب سوسیالیست امریکا (حزب اصلاح‌طلب اپورنیستی) راکه در سال ۱۹۰۱ تأسیس شده بود در نظر دارد. اقلیت انقلابی دارای خط‌مشی انترناسیونالیستی بود و علیه جنگ امپریالیستی (۱۹۱۴ـ۱۹۱۸) برآمد می‌کرد و تحت تأثیر انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه جناح چپ را تشکیل داد که در سال ۱۹۲۱ مبتکر ایجاد حزب کمونیست ایالات متحدهٔ امریکا گردید و هستهٔ اساسی آن بود. اکثریت دست راست حزب سوسیالیست امریکا در دوران نخستین جنگ جهانی (۱۹۱۴ـ۱۹۱۸) جنگ امپریالیستی را موجه جلوه‌گر می‌ساخت و از سیاست امپریالیسم امریکا پشتیبانی می‌نمود. امروز حزب سوسیالیست امریکا سازمان فرقه‌گرایی کم عده‌ای است که از سوسیالیست اصلاح‌طلبان، تروتسکیست‌ها و خائنین دیگر طبقهٔ کارگر تشکیل می‌گردد و عامل محافل ارتجاعی امپریالیستی ایالات متحدهٔ امریکا است.

۳ ـ لنین حزب سوسیال دموکرات هلند راکه در سال ۱۹۰۹ تأسیس شده بود، حزب «تریبونیست»

کوك، گرمان گورتر، وین‌کوپ و هانریت رولاند هوست، این حزب در سیمروالد جزو مرکز بود ولی حالا به ماگرویده است)؛ در سوئد حزب جوانان یا دست چپی‌ها[۱] با رهبرانی از قبیل لیند هاگن، توره نرمان، کارلسون اشترم و ز. هلگوند که در سیمروالد شخصاً در تأسیس «جناح چپ سیمروالد» شرکت نموده و اکنون به جرم مبارزهٔ انقلابی بر ضد جنگ به زندان محکوم شده است؛ در دانمارك تریر و دوستانش، که از حزب «سوسیال دموکرات» دانمارك که به‌کلی به یك حزب بورژوازی بدل شده و استائونینگ وزیر در رأس آن قرار دارد خارج شده‌اند؛ در بلغارستان «تس‌نیاك‌ها»[۲]؛ در ایتالیا کنسانتین لادزاری دبیر حزب و سراتی سردبیر روزنامهٔ «به پیش» ارگان مرکزی حزب از همه نزدیك‌ترند؛ در لهستان رادك، گانتسکی و سایر رهبران سوسیال دموکراسی که به توسط «هیأت مدیره ایالتی» متشکل شده است؛ روزا لوکزامبورگ تیشکو و سایر رهبران

می‌نامید. تریبونیست‌ها در آغاز کار جناح چپ حزب کارگر سوسیال دموکرات هلند را تشکیل می‌دادند و ارگان آنها روزنامهٔ «تریبون» بود که در سال ۱۹۰۷ تشکیل شد. در سال ۱۹۰۹ تریبونیست‌ها از حزب کارگر سوسیال دموکرات اخراج شدند و حزب مستقل را تشکیل دادند. تریبونیست‌ها جناح چپ جنبش کارگری هلند را تشکیل می‌دادند ولی حزب انقلابی پیگیر نبودند. تریبونیست‌ها در سال ۱۹۱۸ در امر تشکیل حزب کمونیست هلند شرکت داشتند. روزنامهٔ «تریبون» از سال ۱۹۰۹ ارگان حزب سوسیال دموکرات هلند بود ولی از سال ۱۹۱۸ ارگان حزب کمونیست شد. در سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ روزنامهٔ مزبور تحت عنوان «فلکسداهبلاد» (روزنامهٔ مردم)) انتشار می‌یافت.

۱ ـ لنین جریان چپ را در سوسیال دموکراسی سوئد حزب جوان‌ها و یا دست چپی‌های سوئد می‌نامید. در سال‌های جنگ جهانی امپریالیستی «جوان‌ها نظریات انترناسیونالیستی داشتند و به جناح چپ سیمروالد گرویدند و در ماه مه سال ۱۹۱۷ حزب دست چپ سوسیال دموکرات سوئد را تشکیل دادند. در کنگرهٔ سال ۱۹۱۹ این حزب، تصمیم گرفتند به انترناسیونال کمونیستی به پیوندند. جناح انقلابی حزب در سال ۱۹۲۱ حزب کمونیست سوئد را تشکیل داد و داخل کمینترن شد.

۲ ـ «تس‌نیاك‌ها»: حزب انقلابی کارگر سوسیال دموکرات بلغارستان که در سال ۱۹۰۳ پس از انشعاب حزب سوسیال دموکرات تأسیس گردید. مؤسس و رهبر «تس‌نیاك‌ها» د. بلاگویف بود و سپس شاگردان بلاگویف، گ. دیمیتروف، و. کالارف و دیگران در رأس «تس‌نیاك‌ها» قرار گرفتند. در سال‌های ۱۹۱۴ـ۱۹۱۸ «تس‌نیاك‌ها» داخل انترناسیونال کمونیستی شدند و حزب کمونیست بلغارستان را تشکیل دادند.

سوسیال دموکراسی که به توسط «هیأت مدیره کل» متشکل شده است، در سوئیس آن دست چپی‌هایی که متن نامهٔ «انتخابات» (ژانویه سال ۱۹۱۷) را برای مبارزه با شوینیست‌های اجتماعی و «مرکز» کشور خویش تنظیم کردند و در کنگرهٔ سوسیالیستی شهرستان زوریخ که در ۱۱ فوریه سال ۱۹۱۷ در تس تشکیل شد قطعنامه‌ای اصولی ـ انقلابی[۱] علیه جنگ پیشنهاد نمودند؛ در اتریش جناح چپ دوستان جوان فریدریك آدلر که گاه در باشگاه «کارل مارکس» در وین فعالیت می‌کردند، این باشگاه اکنون از طرف حکومت سراپا مرتجع اتریش که فریدریك آدلر را به خاطر نیراندازی قهرمانانه (گر چه چندان سنجیده هم نبود) به سوی یك وزیر به هلاکت می‌رساند بسته شده است.

سخن بر سر خرده اختلافی که بین چپ‌ها نیز وجود دارد، نیست بلکه بر سر وجود جریان است. حقیقت این است که در عصر جنگ هولناك امپریالیستی، انترناسیونالیست درکردار بودن کار آسانی نیست. عدهٔ چنین افرادی کم است ولی تمام آیندهٔ سوسیالیسم فقط بسته به وجود آنها است؛ فقط آنها هستند که فاسد کنندگان توده‌ها نبوده بلکه رهبرایان توده‌ها هستند.

تفاوت بین سوسیال دموکرات‌های اصلاح‌طلب و انقلابی و به طور کلی بین سوسیالیست‌ها ناگزیر می‌بایستی در شرایط جنگ امپریالیستی دچار تغییراتی گردد. کسی که فعالیت خود را به «خواست‌هایی» از دولت‌های بورژوازی در مورد عقد پیمان صلح یا «آشکار ساختن ارادهٔ ملت‌ها نسبت به صلح» و غیره محدود می‌نماید، در عمل به پرتگاه اصلاح‌طلبی می‌غلطد، زیرا مسأله جنگ از نظر عینی فقط به طور انقلابی مطرح است.

برای خروج از جنگ و عقد یك پیمان صلح دموکراتیك و غیر تحمیلی و رهاندن ملت‌ها از قید پرداخت میلیاردها سود به آقایان سرمایه‌دارانی که از قبل «جنگ» سود می‌اندوزد هیچ راهی جز انقلاب پرولتاریا وجود ندارد.

از حکومت‌های بورژوازی می‌توان و باید انواع مختلف اصلاحات را طلب نمود ولی تا شخص به مانیلویسم و اصلاح‌طلبی دچار نشده باشد نمی‌تواند از این افراد و طبقات که با هزاران رشته به سرمایه امپریالیستی بسته شده‌اند بطلبد این رشته‌ها را بگسلند

---

۱ ـ قطعنامهٔ نامبرده را لنین نوشت و از طرف سوسیال دموکرات‌های چپ سوئیس به کنگرهٔ شهرستان سازمان سوسیال دموکرات زوریخ تسلیم نمود.

و حال آن که بدون یك چنین گسستنی تمام گفتگوهای مربوط به جنگ بر ضد جنگ عبارت‌پردازی‌های پوچ و فریبنده خواهد بود.

«کائوتسکیست‌ها» یعنی افراد «مرکز» ـ در گفتار انقلابی و در کردار اصلاح‌طلب هستند ـ در گفتار انترناسیونالیست و در کردار دستیاران شوینیسم اجتماعی هستند.

ورشکستگی انترناسیونال سیمروالد، تأسیس انترناسیونال سوم ضروری است.

۱۷) انترناسیونال سیمروالد از همان آغاز خود در موضع متزلزل «کائوتسکیستی» و «مرکز» قرار گرفت و بالنتیجه جناح چپ سیمروالد مجبور گشت بی‌درنگ خود را کنار بکشد و مجزا گردد و بیانیه‌ای از جانب خود صادر کند (که در سوئیس به زبان‌های روسی، آلمانی و فرانسه به چاپ رسیده است).

نقص عمده انترناسیونال سیمروالد و علت ورشکستگی آن (زیرا از لحاظ مسلکی و سیاسی دچار ورشکستگی شده است) تزلزل و بی‌تصمیمی در مورد مهم‌ترین مسأله‌ای است که از لحاظ کار عملی معین کننده همه چیز است، این مسأله گسیختن کامل پیوند با شوینیسم اجتماعی و انترناسیونال شوینیست اجتماعی قدیمی است که واندرولد و هوئیس مانس در لاهه (هلند) و سایرین بر رأس آن قرار دارند.

در نزد ما هنوز نمی‌دانند که اکثریت سیمروالد را همان کائوتسکیست‌ها تشکیل می‌دهند. و حال آن که این یك مسأله اساسی است که نمی‌توان آن را به حساب نیاورد و در اروپای باختری اکنون همه از آن آگاهند. حتی هیلمان شوینیست و آن هم شوینیست افراطی آلمان (که البته «سوسیال دموکرات» و طرفدار دو آتشهٔ «وحدت» سوسیال دموکراسی است)، این سردبیر روزنامهٔ سراپا شوینیستی «همنیتس» و یکی از دبیران مجلهٔ سراپا شوینیستی «کولوکول» متعلق به پاروس مجبور شد در جراید اعتراف کند که مرکز یا «کائوتسکیسم» و اکثریت سیمروالد هر دو یکی است.

و اما پایان سال ۱۹۱۶ و آغاز سال ۱۹۱۷ این قضیه را به طور قطعی محرز ساخت. با وجود تقبیح سوسیال کنش‌پذیرگرایی در بیانیهٔ کینتال[1]، تمام جناح راست سیمروالد،

---

۱ ـ منظور بیانیه‌ای است تحت عنوان «خطاب به مللی که خانه خرابشان می‌سازند و به فنایشان می‌برند». این بیانیه در دومین کنفرانس بین‌المللی «سیمروالد» که از ۲۴ تا ۳۰ آوریل سال ۱۹۱۶ در

تمام اکثریت سیمروالد به ورطهٔ سوسیال کنش‌پذیرگرایی در غلطیدند: کائوتسکی و شرکاء ضمن یك سلسه برآمدهای خود در ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۷؛ بوردرون و مرهیم در فرانسه هنگامی که یك دلانه، به اتفاق شوینیست‌های اجتماعی به قطعنامه‌های انفعالی حزب سوسیالیست (دسامبر سال ۱۹۱۶) و «کنفدراسیون کل کار» (یعنی سازمان کشوری اتحادیه‌های کارگری فرانسه) در همان دسامبر سال ۱۹۱۶ رأی می‌دادند؛ توراتی و شرکاء در ایتالیا که در آن جا تمام حزب موضع انفعال اجتماعی را اشغال کرده است و توراتی شخصاً در نطق ۱۷ دسامبر سال ۱۹۱۶ تا جایی «لغزید» (البته نه برحسب تصادف) که عباراتی ناسیونالیستی برای آرایش جنگ امپریالیستی به کار برد.

روبرت گریم، صدر سیمروالد و کینتال، در ژانویه سال ۱۹۱۷ بر ضد انترناسیونالیست‌های درکردار با شوینیست‌های اجتماعی حزب خود (گریلیخ، بفلوگر، گوستاو مولر و سایرین) متحد گردید.

این رفتار دو پهلو و دورویانه اکثریت سیمروالد در جریان دو جلسه سیمروالدیست‌های کشورهای مختلف که در ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۷ بر پا بود، رسماً از طرف انترناسیونالیست‌های دست چپ چند کشور تقبیح گردید: از طرف مونزنبورگ دبیر سازمان بین‌المللی جوانان و سردبیر روزنامه عالی انترناسیونالیستی موسوم به «انترناسیونال جوانان»؛ زینوویف نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب ما؛ ك. رادك از حزب سوسیال دموکرات لهستان («هیأت مدیرهٔ ایالتی»)؛ هارتشین سوسیال دموکرات آلمان، عضو «گروه اسپارتاك».

به پرولتاریای روس خیلی چیزها داده شده است؛ در هیچ جای جهان مانند روسیه طبقهٔ کارگر هنوز موفق نشده است دامنهٔ انرژی انقلابی را تا این حد بسط دهد. ولی به هر کس خیلی چیزها داده شده خیلی چیزها هم از او خواسته می‌شود.

تحمل منجلاب سیمروالد از این پس غیر ممکن است. بیش از این نمی‌توان به خاطر «کائوتسکیست‌های» سیمروالد با انترناسیونال شوینیستی پلخانف‌ها و شیدمان‌ها در حالت نیمه ارتباط ماند. باید فوراً پیوند را با این انترناسیونال گسست. باید فقط به منظور

کینتال (سوئیس) بر پا بود، به تصویب رسید. (برای اطلاع از اهمیت کنفرانس کینال و بیانیه‌ای که در این کنفرانس به تصویب رسید، رجوع شود به ترجمهٔ فارسی کتاب «دورهٔ مختصر تاریخ حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی» چاپ مسکو ص ۲۷۰-۲۷۱).

کسب اطلاع در سیمروالد ماند.

باید به ویژه ما و به خصوص اکنون، بدون درنگ انترناسیونال پرولتاری، انقلابی جدید تأسیس نماییم یا به عبارت صحیح‌تر ترسی نداشته باشیم از این که با صدای رسا اعتراف نماییم که این انترناسیونال اکنون تأسیس شده و در حال عمل است.

این انترناسیونال؛ انترناسیونال آن «انترناسیونالیست‌های درکردار»ی است که من در بالا دقیقاً آنها را نام بردم. آنها و فقط آنها هستند که فاسدکننده توده‌ها نبوده بلکه نمایندهٔ توده‌های انترناسیونالیست انقلابی هستند.

اگر تعداد این قبیل سوسیالیست‌ها قلیل هم باشد، بگذار هر کارگر روسی از خود سؤال کند که مگر در آستان انقلاب فوریه ـ مارس سال ۱۹۱۷ تعداد انقلابی‌های آگاه در روسیه زیاد بود؟

آن چه در خور اهمیت است تعداد نیست بلکه بیان صحیح عقاید و سیاست پرولتاری واقعاً انقلابی است. مطلب بر سر «اعلام» انترناسیونالیسم نیست بلکه بر سر این است که حتی در دشوارترین مواقع بتوان انترناسیونالیست درکردار بود.

خود را با امید به سازش‌ها و کنگره‌های بین‌المللی فریب ندهیم. مادام که جنگ امپریالیستی ادامه دارد روابط بین‌المللی در منگنهٔ آهنین دیکتاتوری نظامی بورژوازی امپریالیست فشرده می‌شود. وقتی که حتی میلیوکف «جمهوری‌خواه»، که مجبور است وجود حکومت فرعی شورای نمایندگان کارگران را تحمل نماید، در آوریل سال ۱۹۱۷ اجازه نداد فریتس پلاتن سوسیالیست سوئیس، دبیر حزب، انترناسیونالیست، شرکت کنندهٔ سیمروالد و کینتال به روسیه بیاید و حال آن که نامبرده همسرش روس و برای دیدن اقوان همسر خود می‌خواست به روسیه بیاید، و ضمناً در ریکا هم در انقلاب ۱۹۰۵ شرکت کرده بود و به همین مناسبت در روسیه زندانی شده و برای آزادی خود به حکومت تزاری وثیقه داده بود و اکنون می‌خواست این وثیقه را پس بگیرد، باری وقتی میلیوکف «جمهوری‌خواه» در آوریل سال ۱۹۱۷ در روسیه قادر به انجام چنین کاری بود، آن وقت می‌توان قضاوت کرد که وعده و وعیدها، عبارت‌پردازی‌ها و بیانیه‌های بورژوازی دربارهٔ صلح بدون الحاق‌طلبی دارای چه ارزشی است.

و اما توقیف تروتسکی از طرف حکومت انگلستان؟ ممانعت از خروج مارتف از سوئیس و امیدواری به کشاندن او به انگلستان که در آن جا همان سرنوشت تروتسکی در انتظار او است؟

خود را دچار توهم نکنیم، خود را فریب ندهیم.

اکنون که ثابت شده است حتی از استکهلم اجازه نمی‌دهند سوسیالیست‌های وفادار به انترناسیونالیسم نزد ما بیایند و نمی‌گذارند حتی نامه‌های آنها برسد و حال آن که این عمل کاملاً امکان‌پذیر است و سانسور نظامی نیز فعال مایشایی مطلق دارد، دیگر «به انتظار کنگره‌ها یا انجمن‌های بین‌المللی نشستن معنایش خیانت به انترناسیونالیسم است.

حزب ما باید بانتظار ننشیند و بی‌درنگ انترناسیونال سوم را تأسیس کند. در این صورت صدها سوسیالیست در زندان‌های آلمان و انگلستان نفس راحتی خواهند کشید، «هزاران و باز هم هزاران کارگر آلمانی که اکنون اعتصاب و تظاهرات برپا می‌کنند ویلهلم رذل و راهزن از آنها در هراس است. در اوراق مخفی تصمیم ما، اعتماد برادرانهٔ ما را نسبت به کارل لیبکنخت و فقط نسبت به او و نیز تصمیم ما را مبنی بر این که اکنون هم علیه «دفاع‌طلبی انقلابی» مبارزه نماییم خواهند خواند و با این خواندن ایمان آنها نسبت به انترناسیونالیسم انقلابیشان راسخ خواهد شد.

به هر کس خیلی چیزها داده شده خیلی چیزها هم از او خواسته می‌شود. هیچ کشوری در جهان اکنون مثل روسیه این قدر از آزادی برخوردار نیست. از این آزادی استفاده کنیم ولی نه برای موعظهٔ پشتیبانی از بورژوازی یا از «دفاع‌طلبی انقلابی» بورژوایی بلکه برای تأسیس جسورانه و شرافتمندانه، پرولتاری و لیبکنختی انترناسیونال سوم، انترناسیونالی که دشمن آشتی‌ناپذیر خائنین شوینیست اجتماعی و افراد متزلزل «مرکز» نیز باشد.

۱۸) در این که راجع به وحدت سوسیال دموکرات‌های روسیه جای هیچ گونه سخنی نمی‌تواند باشد، پس از شرح فوق، دیگر حاجتی به توضیح زیاد نیست.

بهتر است همان طور که لیبکنخت رفتار کرد دو نفری باقی ماند ـ که معنایش باقی ماندن با پرولتاریای انقلابی است ـ ولی حتی برای یك دقیقه هم فکر وحدت با حزب کمیهٔ تشکیلات، با چخیدزه و تسره‌تلی را که با پوترسف در روزنامهٔ «رابوچاباگازتا» ائتلاف می‌نمایند و در کمیتهٔ اجرائیه شورای نمایندگان کارگران بر له وام رأی می‌دهند[1] و تا مرحلهٔ «دفاع‌طلبی» سقوط کرده‌اند؛ به خود راه نداد.

---

۱ ـ لنین أخذ رأی منشویك‌ها را در جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ شورای پتروگراد مورخهٔ ۷ آوریل سال ۱۹۱۷ دربارهٔ پشتیبانی از «وام در راه رهایی» که حکومت موقت برای تأمین مخارج جنگی صادر

بگذار مرده‌ها خود مرده‌های خود را دفن کنند.

هر کس می‌خواهد به متزلزلین کمک کرده باشد باید ابتدا خود از تزلزل دست بردارد.

حزب ما باید چه عنوانی داشته باشد تا از نظر علمی صحیح باشد و از نظر سیاسی به روشن ساختن ذهن پرولتاریا کمک کند؟

۱۹) حال به آخرین قسمت که مربوط به عنوان حزب ما است می‌پردازم. ما باید خود را حزب کمونیست بنامیم. همان‌گونه که مارکس و انگلس خود را می‌نامیدند.

ما باید تکرار کنیم که مارکسیست هستیم و ملاک عمل ما «مانیفست کمونیست» است که سوسیال دموکراسی آن را در دو نکتهٔ اساسی تحریف نموده و به آن خیانت ورزیده است: ۱) کارگران میهن ندارند: «دفاع از میهن» در جنگ امپریالیستی خیانت به سوسیالیسم است؛ ۲) آموزش مارکسیسم دربارهٔ دولت مورد تحریف انترناسیونال دوم قرار گرفته است.

عنوان «سوسیال دموکراسی»، همان طور که ضمناً مارکس هم در سال ۱۸۷۵ به کرات در «انتقاد از برنامهٔ گتا» ثابت کرده و انگلس در سال ۱۸۹۴ با بیان ساده‌تری آن را تکرار نموده از نقطهٔ نظر علمی نادرست است. بشر از مرحلهٔ سرمایه‌داری فقط می‌تواند مستقیماً به مرحلهٔ سوسیالیسم یعنی به مرحلهٔ تملک همگانی وسایل تولید و توزیع محصولات به نسبت کار افراد گام گذارد. ولی حزب ما از این دورتر نگاه می‌کند: سوسیالیسم ناگزیر باید به تدریج رشد نموده به مرحلهٔ کمونیسم گام گذارد که بر پرچم آن نوشته شده است: «از هر کس طبق استعدادش، به هر کس طبق نیازش».

این است برهان اول من.

برهان دوم: قسمت دوم عنوان حزب ما (سوسیال ـ دموکرات‌ها) نیز از نظر علمی صحیح نیست. دموکراسی یکی از اشکال دولت است. و حال آن که ما مارکسیست‌ها با هرگونه دولتی مخالفیم.

پیشوایان انترناسیونال دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) یعنی حضرات پلخانف، کائوتسکی و امثالهم مارکسیسم را مبتذل و تحریف نموده‌اند.

مارکسیسم بر خلاف آنارشیسم، به ضرورت دولت برای انتقال به سوسیالیسم

نموده بود در نظر دارد.

معترف است، ولی (که وجه تمایز باکائوتسکی و شرکاء هم در همین است) نه دولتی نظیر جمهوری دموکراتیك مجلس عادی بورژوازی بلکه دولتی نظیر کمون ۱۸۷۱ پاریس و نظیر شوراهای نمایندگان کارگران در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷.

برهان سوم من: زندگی و انقلاب اکنون درکشور ما، البته به شکل شعیف و در حالت جنینی عملاً یك چنین «دولت» جدیدی را به وجود آورده که دولت به معنای خاص کلمه نیست.

این دیگر مسأله‌ای است مربوط به عمل توده‌ها نه این که تنها نظریه پیشوایان.

دولت، به معنای خاص آن، فرمانروایی بر توده‌ها به توسط دسته‌هایی از افراد مسلح مجزا از مردم است.

دولت نوینِ در حال پیدایش ما نیز دولت است زیرا دسته‌های افرا مسلح برای ما لازم است. نهایت درجه نظم برای ما لازم است. لازم است هرگونه تلاش ضد انقلاب را خواه از طرف تزار باشد و خواه از طرف بورژوازی گوچکفی بی‌رحمانه سرکوب نماییم.

اما دولت نوین در حال پیدایش ما دیگر یك دولت به معنای خاص کلمه نیست زیرا در یك سلسله از نقاط روسیه این دسته‌های افراد مسلح خود توده یعنی تمام مردم هستند نه کسانی که بر سر آنها گماشته شده باشند، از آنها مجزاء ممتاز و عملاً تعویض‌ناپذیر باشند.

باید به جلو نگریست نه به عقب، نباید به آن دموکراسی عادی بورژوازی نگریست که به وسیلهٔ ارگان‌های سلطنتی یعنی ارگان‌های قدیمی ادارهٔ امور پلیس، ارتش و کارمندان دولت سلطهٔ بورژوازی را تحکیم می‌نمایند.

باید به جلو یعنی به دموکراسی نوین در حال پیدایش نگریست که جنبه دموکراسی بودن خود را دست می‌دهد، زیرا دموکراسی عبارت است از سلطهٔ مردم و مردم مسلح خود نمی‌توانند بر خود سلطه داشته باشند.

اطلاق کلمهٔ دموکراسی بر حزب کمونیست نه فقط از نظر علمی صحیح نیست، بلکه اکنون پس از مارس ۱۹۱۷ به مثابه چشم‌بندی است که بر دیدهٔ مردم انقلابی زده می‌شود و مانع آن است که این مردم آزادانه، جسورانه و به رأی خود بنای نوین یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و دیگر نمایندگان را به مثابه یکتا قدرت «دولت و به مثابهٔ مبشر «زوال» هرگونه دولتی، بپا دارند.

برهان چهارم من: باید پایهٔ حساب خود را بر موقعیت عینی جهانی سوسیالیسم نهاد.

این موقعیت با موقعیت سال‌های ۱۸۷۱-۱۹۱۴ تفاوت دارد، که در آن مارکس و انگلس آگاهانه با اصطلاح نادرست و اپورتونیستی «سوسیال دموکراسی» موافقت می‌کردند. زیرا در آن زمان، پس از شکست کمون پاریس، تاریخ کار تشکیلاتی و تهذیبی را در دستور روز قرار داده بود. کار دیگری در بین نبود. آنارشیست‌ها نه تنها از لحاظ نظریه بلکه از الحاظ اقتصادی و سیاسی نیز جداً به راه خطا می‌رفتند (و می‌روند). آنارشیست‌ها شرایط زمان را به طرز نادرستی ارزیابی نمودند و موقعیت جهانی را درك نگردند: سودهای امپریالیستی، کارگر انگلیسی را فاسد کرده بود، کمون پاریس درهم شکسته شده بود، جنبش ملی بورژوازی در آلمان (در ۱۸۷۱) تازه به پیروزی رسیده بود و روسیه نیمه فئودالی در خواب دیرین بود.

مارکس و انگلس شرایط زمانی را به طرز صحیح به حساب آوردند، موقعیت بین‌المللی را درك کردند و به وظایف دوران پیشروی بطئی به سوی انقلاب اجتماعی پی بردند.

پس ما هم به وظایف و خصوصیات دوران جدید پی ببریم. از آن نامارکسیست‌هایی که مارکس دربارهٔ آنها می‌گوید «من تخم اژدها فشاندم ولی حاصلی جز خراطین برنگرفتم» تقلید نکنیم.

ضرورت عینی سرمایه‌داری که در جریان رشد خود به مرحله امپریالیسم رسیده است، موجب پیدایش جنگ امپریالیستی گردید. جنگ همهٔ بشریت را به لب پرتگاه و به سرحد نابودی تمام فرهنگ یعنی بهیمیت کشانده و باز هم میلیون‌های بیشمار دیگری از افراد را به نابودی تهدید می‌کند.

راه چاره‌ای جز انقلاب پرولتاریا وجود ندارد.

و آن وقت در لحظهٔ‌ای که انقلاب آغاز می‌گردد و خایفانه، با تزلزل، ناآگاهانه و با حس اعتماد فوق‌العاده‌ای نسبت به بورژوازی نخستین گام‌های خود را بر می‌دارد؛ در چنین لحظه‌ای اکثریت (این حقیقت است، این واقعیت است) پیشوایان «سوسیال دموکراسی»، مجلس‌نشین‌های «سوسیال دموکرات» و روزنامه‌های «سوسیال دموکرات» ـ که هم اینها ارگان‌های اعمال نفوذ بر مردمند ـ به سوسیالیسم خیانت ورزیده، راه ارتداد از سوسیالیسم را در پیش گرفته و به بورژوازی ملی «خویش» گرویده‌اند.

توده‌ها دچار آشفتگی هستند، گمراه شده‌اند، دستخوش فریب این سران گردیده‌اند.

و هر آینه ما عنوان قدیمی و کهنه شده‌ای را که همانند خود انترناسیونال دوم پوسیده

شده است حفظ نماییم موجبات ترغیب این فریب و تسهیل آن را فراهم ساخته‌ایم!

راست است که «بسیاری» از کارگران مفهوم سوسیال دموکراسی را به درستی درك می‌کنند ولی وقت آن است که ما تشخیص میان ذهنی و عینی را بیاموزیم.

از نظر ذهنی این کارگران سوسیال دموکرات وفادارترین پیشوایان توده‌های پرولتاریا هستند.

ولی وضع عینی، وضع جهانی چنان است که عنوان سابق حزب ما فریب توده‌ها را تسهیل می‌نماید، پیشروی را مانع می‌شود، زیرا توده در هر قدم، در هر روزنامه و در هر فراکسیون مجلس، پیشوایان یعنی افرادی را می‌بیند که بانگشان رساتر و کارشان پروآوازه‌تر است، و همه، آنها «ایضاً سوسیال دموکرات» هستند، همهٔ آنها «طرفدار وحدت» با خائنین به سوسیالیسم یعنی شوینیست‌های اجتماعی هستند و همهٔ آنها همان برات‌های کهنه‌ای را ارائه می‌دهند که «سوسیال دموکراسی» صادر نموده است...

و اما براهین مخالف کدام است؟... «ما را با کمونیست‌های آنارشیست مخلوط خواهند کرد»...

پس چرا ما از مخلوط شدن با سوسیال ـ ناسیونال‌ها، سوسیال لیبرال‌ها و با رادیکال ـ سوسیالیست‌ها، که در فریب بورژوامآبانهٔ توده‌ها پیشروترین و ماهرترین حزب بورژوازی جمهوری فرانسه است، نمی‌ترسیم؟... «توده‌ها با حزب سوسیال دموکرات خود مأنوس شده و کارگران نسبت به آن «علاقه» پیدا کرده‌اند»...

این یگانه برهان است ولی این برهانی است که هم علم مارکسیسم را پشت گوش می‌اندازد، هم وظایفی را که فردا در انقلاب مطرح خواهد شد، هم موقعیت عینی سوسیالیسم جهانی را، هم ورشکستگی ننگین انترناسیونال دوم را و هم زیانی را که گروه «ایضاً سوسیال دموکرات‌ها» یعنی کسانی که پرولتاریا را احاطه کرده‌اند به کار عملی وارد می‌سازند.

این برهان؛ برهان جمود فکری است، برهان خمود است، برهان رخوت است.

و حال آن که ما می‌خواهیم ساختمان جهان را تغییر دهیم. ما می‌خواهیم به جنگ امپریالیستی جهانگیری خاتمه دهیم که صدها میلیون تن گرفتار آنند. و منافع صدها میلیارد سرمایه با آن درآمیخته و جنگی است، که بدون انقلاب پرولتاری یعنی بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ بشری نمی‌توان آن را با یك صلح حقیقتاً دموکراتیك به پایان رساند.

آن وقت ما خود از خود می‌ترسیم و جامه «مأنوس» و «نازنین» و چرکین را بر تن نگاه می‌داریم.

وقت آن رسیده است که جامه چرکین را از تن به در کنیم و جامه تمیزی در بر نماییم.

پتروگراد، ۱۰ آوریل سال ۱۹۱۷.

پسگفتار

رسالهٔ من در اثر ویرانی اقتصادی و آماده نبودن چاپخانه‌های پتروگراد برای کـار، کهنه شده است. رساله در ۱۰ آوریل سال ۱۹۱۷ نوشته شده و امروز که ۲۸ ماه مه است هنوز از طبع خارج نشده است!

این رساله به عنوان یك طرح خط‌مشی برای ترویج نظریات من در برابـر کـنفرانس کشور حزب ما یعنی حزب کارگر بلشویك سوسیال دموکرات روسیه نوشته شده بود. این رساله که در چند نسخه ماشین شده قبل از کنفرانس و در جریان کنفرانس بین اعضای حزب پخش شده بود، به هر حال تا اندازه‌ای تأثیر خود را بخشید ولی اکـنون دیگـر کنفرانس ۲۴ـ۲۹ آوریل ۱۹۱۷ به سر رسیده و قطعنامه‌هایش مدت‌ها است منتشر شده است (رجوع شود به ضمیمهٔ شماره ۱۳ روزنامهٔ «سالداتسکایا پراودا») و خوانندهٔ دقیق به سهولت مشاهده خواهد کرد که متن رسالهٔ من اکثراً طرح اولیه این قطعنامه‌ها است. برای من فقط این باقی مـی‌ماند اظـهار امـیدواری کـنم کـه رسـالهٔ مـن بـرای تـوضیح قطعنامه‌های مزبور متضمن فایده‌ای خواهد بود و سپس در روی دو نکته مکث نمایم.

من در صفحهٔ ۲۷ پیشنهاد می‌کنم باید فقط به مـنظور کسب اطـلاع در سـیمروالد ماند.[۱] کنفرانس در این نکته با من موافقت نکرد و من مجبور شدم علیه قطعنامهٔ مربوط به انترناسیونال رأی دهم. هم اکنون با وضوح تمام دیده می‌شود که کنفرانس دچار اشتباه گردیده است و جریان حوادث به سرعت آن را اصلاح خواهد نمود. ما با باقیماندن در سیمروالد (ولو علیرغم تمایل خود) در امر تـعویق تأسـیس انـترناسیونال سـوم شـریك می‌شویم؛ ما به طور غیر مستقیم تأسیس آن را به تأخیر می‌اندازیم، زیرا سیمروالد که از لحاظ مسلکی و سیاسی حکم مرده را پیدا کرده مانند سرباری دست ما را بـند نـموده است.

وضع حزب ما در برابر کلیه احزاب کارگر سراسر جهان اکنون چنان است که موظفیم

---

۱ ـ رجوع شود به قسمت قبلی کتاب حاضر.م

بی‌درنگ انترناسیونال سوم را تأسیس کنیم. به جز ما اکنون کس دیگری نیست این کار را انجام دهد و تعویق آن هم زیان‌بخش است. اگر ما فقط به منظور کسب اطلاع در سیمروالد باقی می‌ماندیم بلافاصله دست خود را برای یك چنین تأسیس باز می‌گذاردیم، (در عین حال اگر اوضاع و احوال امکان استفاده از سیمروالد را هم می‌داد قادر به استفادهٔ از آن بودیم).

ولی اکنون، در نتیجهٔ اشتباهٔ کنفرانس، مجبوریم حداقل تا ۵ ژوئیه سال ۱۹۱۷ به طور منفعل در انتظار بنشینیم (یعنی تا موعد دعوت کنفرانس سیمروالد؛ باز اگر یك بار دیگر این موعد را به تأخیر نیندازند خوب است! زیرا تاکنون یك بار آن را به تأخیر انداخته‌اند...)

ولی تصمیمی که کمیتهٔ مرکزی حزب ما به اتفاق آراء پس از کنفرانس اتخاذ نمود و در شمارهٔ ۵۵ «پراودا» مورخه ۱۲ ماه مه به چاپ رسید نیمی از این اشتباه را اصلاح کرد: مقرر شد در صورتی که سیمروالد به مشاوره با وزراء اقدام نماید ما از آن خارج شویم. من به خود اجازه می‌دهم اظهار امیدواری کنم که نیمهٔ دوم اشتباه نیز همین که ما نخستین شورای بین‌المللی «دست چپی‌ها» (جریان سوم» یا «انترناسیونالیست‌های در کردار». رجوع شود به صفحه ۲۳-۲۵ این رساله[۱]) را فراخوانیم به زودی اصلاح خواهد شد.

نکتهٔ دومی که باید روی آن مکث نمود تشکیل «کابینه ائتلافی» ۶ ماه مه سال ۱۹۱۷ است. رساله در این مورد به خصوص کهنه به نظر می‌رسد.

ولی در حقیقت امر، همانا در این مورد است که رساله به هیچ وجه کهنه نشده است. این رساله بنای همه چیز را بر تحلیل طبقاتی گذاشته که منشویك‌ها و ناردنیك‌ها که شش وزیر به عنوان گروگان در مقابل ده وزیر سرمایه‌داران داده‌اند شدیداً از آن هراسانند. و همانا به همین جهت که رساله بنای همه چیز را بر تحلیل طبقاتی گذارده کهنه نشده است، زیرا شرکت تسره‌تلی و چرنف و شرکاء در کابینه فقط به میزان ناچیزی شکل سازش شورای پتروگراد را با دولت سرمایه‌داران تغییر داده است و من در رسالهٔ خود عمداً در صفحهٔ ۸ تأکید کردم که «آن چه در این مورد بیشتر منظور نظر من است سازش ظاهری نبوده بلکه پشتیبانی در عمل است.»[۲]

---

۱ ـ رجوع شود به قسمت قبلی کتاب حاضر.م ۲ ـ رجوع شود به قسمت قبلی کتاب حاضر.م

هر روز با وضوح بیشتری ثابت می‌شود که تسره‌تلی و چرنف و شرکاء همانا فقط گروگان‌های سرمایه‌داران هستند و دولت «نو نوار شده» به هیچ وجه نمی‌خواهد هیچ یك از وعده‌های خود را چه در رشتهٔ سیاست خارجی و چه در رشتهٔ سیاست داخلی اجرا کند و نمی‌تواند هم اجرا کند. چرنف و تسره‌تلی و شرکاء خودکشی سیاسی کرده‌اند و به دستیاران سرمایه‌داران بدل شده‌اند و عملاً انقلاب را خفه می‌کنند، کرنسکی چنان در غلطیده که علیه توده‌ها از قوهٔ جبریه استفاده می‌کند (رجوع شود به صفحهٔ ۹ رساله: «گوچکف عجالتاً فقط تهدید می‌کند که علیه توده‌ها به قوهٔ قهریه متوسل خواهد شد»[۱] و حال آن که بر کرنسکی لازم آمد این تهدیدها را عملی کند...) چرنف و تسره‌تلی و شرکاء از نظر سیاسی هم خود و هم احزاب خود یعنی حزب منشویك‌ها و اس‌ارها را فنا ساختند. روز به روز مردم با وضوح بیشتری این نکته را درك خواهند نمود.

کابینهٔ ائتلافی؛ فقط یك لحظهٔ انتقالی از سر تکامل آن تضادهای اساسی طبقاتی انقلاب ما است که من در رسالهٔ خود به اختصار تحلیل کرده‌ام. ادامه این جریان برای مدتی مدید ممکن نیست. یا باید به قهقرا یعنی در تمام جهات به سوی ضد انقلاب رفت و یا باید به جلو رفت یعنی به کار انتقال قدرت حاکمه به طبقات دیگر پرداخت. به هنگام انقلاب و در شرایط جنگ جهانی امپریالیستی نمی‌توان در جا ایستاد.

پتربورگ، ۲۸ ماه مه ۱۹۱۷

ن. لنین

---

۱ ـ رجوع شود به قسمت قبلی کتاب حاضر.م

هفتمین کنفرانس کشوری (آوریل) حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه[1] ۲۴-۲۹ آوریل (۷-۱۲ مه) سال ۱۹۱۷

قطعنامه دربارهٔ مسألهٔ ارضی

وجود زمینداری اربابی در روسیه تکیه‌گاه مادی قدرت حاکمه ملاکین فئودال و وثیقهٔ احیاء احتمال رژیم سلطنت است. این زمینداری ناگزیر اکثریت قطاع اهالی روسیه

---

۱ ـ هفتمین کنفرانس کشوری (آوریل) حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه از ۲۴ تا ۲۹ آوریل (۷-۱۲ مه) سال ۱۹۱۷ در پتروگراد برپا بود. در کنفرانس ۱۳۳ نماینده با رأی قطعی و ۱۸ نماینده با رأی مشورتی به نمایندگی از طرف ۸۰ هزار عضو حزب حضور داشتند. این کنفرانس نخستین کنفرانس علنی بلشویک‌ها بود که اهمیت کنگرهٔ حزبی داشت. لنین دربارهٔ کلیهٔ مسایل اساسی دستور روز کنفرانس سخنرانی‌ها و نطق‌هایی نمود. کنفرانس طرح قطعنامه‌های لنینی را دربارهٔ جنگ، دربارهٔ روش نسبت به حکومت موقت، دربارهٔ لحظه فعلی، دربارهٔ تجدید نظر در برنامهٔ حزبی، دربارهٔ مسألهٔ ارضی، دربارهٔ اتحاد انترناسیونالیست‌ها بر ضد بلوك دفاع‌طلبانه خرده بورژوایی، دربارهٔ شوراها، دربارهٔ مسأله ملی و دربارهٔ پیشنهاد بورگبئورگ، تصویب کرد. استالین در کنفرانس مزبور در دفاع از قطعنامهٔ لنین دربارهٔ لحظهٔ فعلی و دربارهٔ مسألهٔ ملی سخنرانی کرد. لنین و استالین خط‌مشی منشویکی تسلیم‌طلبانه کامنف و ریکف را که در کنفرانس بر ضد انقلاب سوسیالیستی سخن گفتند، فاش ساختند و نظریات پیاتاکف را که با سیاست حزب دربارهٔ مسألهٔ ملی مخالفت می‌ورزید و از همان سال‌های جنگ به اتفاق بوخارین خط‌مشی ناسیونال شوینیستی را تعقیب می‌نمود، مورد انتقاد بی‌امانی قرار دادند. پیاتاکف و بوخارین مخالف حق ملل در تعیین سرنوشت خویش بودند. لنین نطق زینوویف را که بر له همکاری بلشویک‌ها با سیمروالدی‌ها و علیه تأسیس انترناسیونال نوین، کمونیستی بود جداً تقبیح کرد. کنفرانس آوریل تزهای آوریل لنین را مبنای کار خود قرار داد، خط‌مشی حزب را دربارهٔ کلیهٔ مسایل اساسی انقلاب معین نمود و حزب را به مبارزه در راه فرا رویاندن انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك به انقلاب سوسیالیستی سوق داد. (برای اطلاع از اهمیت کنفرانس آوریل رجوع شود به ترجمهٔ فارسی کتاب «دورهٔ مختصر تاریخ حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی» چاپ مسکو، ص ۳۰۶-۳۱۱).

یعنی دهقانان را به فقر و اسارت و خواری و تمامی کشور را به عقب‌ماندگی در کلیهٔ شئون زندگی محکوم می‌نماید.

زمینداری دهقانی در روسیه اعم از زمین‌های واگذاری (به آبشین‌ها و خانوارها) یا خصوصی (زمین‌های اجاره‌ای و خریداری شده) سراپا و در طول و عرض درگیر روابط و مناسبات قدیمی و نیمه فئودالی بوده و دهقانان را به رده‌هایی تقسیم می‌کند که از عهد سرواژ و دوران درهم بودن قطعه زمین‌ها و غیره و غیره به ارث رسیده است. لزوم برانداختن کلیه این حد فاصل‌های کهنه و مضر، لزوم «بی‌مرز کردن» اراضی و تغییر کلیهٔ مناسبات زمینداری اربابی و کشاورزی مطابق با شرایط جدید اقتصادی سراسر روسیه و جهان، پایهٔ مادی مجاهدات دهقانان در راه ملی کردن کلیهٔ زمین‌های کشور است.

تخیلات خرده بورژوایی که تمام احزاب و دستجات ناردنیکی مبارزه توده‌های دهقانان را بر ضد زمینداری اربابی فئودالی و به طور کلی بر ضد تمام قیود سرواژ موجوده در تمام سیستم زمینداری و بهره‌برداری از زمین در روسیه در لفافهٔ آن می‌پوشانند، هر شکلی داشته باشد خود این مبارزه حاکی از مجاهدتی است دارای جنبهٔ کاملاً بورژوا ـ دموکراتیك و مسلماً ترقی‌خواهانه و از لحاظ اقتصادی ضروری که هدف آن درهم شکستن قطعی کلیهٔ این قیود است.

ملی کردن زمین، در عین این که یك اقدام بورژوایی است دال بر حداکثر آزادی ممکن و متصور مبارزهٔ طبقاتی در جامعهٔ سرمایه‌داری و نیز دال بر آن است که استفاده از زمین از کلیهٔ حشو و زواید غیر بورژوایی آزاد شده است. از این گذشته ملی کردن زمین که مالکیت خصوصی بر زمین را لغو می‌کند، به طور کلی در عمل چنان ضربت نیرومندی به مالکیت خصوصی بر تمام وسایل تولید وارد می‌سازد که حزب پرولتاریا باید از هر جهت به انجام یك چنین اصلاحی مساعدت نماید.

از طرف دیگر دهقانان مرفه روسیه اکنون مدت‌ها است عناصر بورژوازی دهقانی را به وجود آورده‌اند و اصلاح ارضی استولیپینی بدون شك این عناصر را تقویت نمود و موجب تکثیر و تحکیم آنها گردید. در قطب دیگر ده به همان نسبت کارگران روزمزد کشاورزی، یعنی پرولتارها و تودهٔ نزدیك به آنها یعنی دهقانان نیمه پرولتار تقویت و تکثیر یافتند.

هر چه درهم شکستن و برانداختن زمینداری اربابی جدی‌تر و پیگیرتر باشد و به طور کلی هر چه اصلاح ارضی بورژوا ـ دموکراتیك در روسیه جدی‌تر و پیگیرتر باشد به همان

نسبت مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریای کشاورزی نیز بر ضد دهقانان مرفه (بورژوازی دهقانی) با نیرو و سرعت بیشتری توسعه خواهد یافت.

مادام که انقلاب آغاز شوندهٔ اروپا تأثیر مستقیم و نیرومند خود را در کشور ما نبخشیده است، سرنوشت و سرانجام انقلاب روس بسته به این است که آیا پرولتاریای شهر موفق خواهد شد پرولتاریای روستا را به دنبال خویش بکشد و تودهٔ نیمه پرولتارهای ده را به آن ملحق سازد یا این که این توده به دنبال بورژوازی دهقانی روان خواهد شد که تمایلش اتحاد با گوچکف‌ها و میلیوکف‌ها و سرمایه‌داران و ملاکین و به طور کلی ضد انقلاب است.

با توجه به این موقعیت طبقاتی و تناسب قوا، کنفرانس مقرر می‌دارد:

۱) حزب پرولتاریا با تمام قوا در راه ضبط فوری و کامل کلیهٔ املاك اربابی روسیه (و همچنین املاك تیول و کلیسا و سلطنتی و غیره و غیره) مبارزه می‌کند.

۲) حزب جداً در راه انتقال فوری کلیهٔ زمین‌ها به دست دهقانان متشکل در شوراهای نمایندگان دهقانان یا شوراهای دیگر که واقعاً به طور کاملاً دموکراتیك انتخاب شده و به کلی مستقل از ملاکین و مأمورین ارگان‌های اداری محلی هستند، مبارزه می‌کند.

۳) حزب پرولتاریا خواستار ملی کردن کلیهٔ اراضی کشور است که معنی آن واگذاری حق مالکیت کلیهٔ اراضی به دولت است و حق اداره امور زمین‌ها را به مؤسسات دموکراتیك محلی واگذار می‌نماید.

۴) حزب باید هم بر ضد حکومت موقت جداً مبارزه کند که خواه به وسیلهٔ شینگارف و خواه ضمن اظهارات اشتراکی خود «سازش داوطلبانه با ملاکین» یا به عبارت دیگر اصلاحی را که عملاً دارای جنبهٔ مالکیت است به دهقانان تحمیل می‌کند و آنها را به جرم «اقدامات خودسرانه» تهدید به مجازات یعنی اعمال قوه قهریه از طرف اقلیت اهالی (ملاکین و سرمایه‌داران) علیه اکثریت می‌نماید و هم بر ضد تزلزلات خرده بورژوایی اکثریت ناردنیك‌ها و سوسیال دموکرات‌های منشویك که به دهقانان نصیحت می‌کنند قبل از دعوت مجلس مؤسسان از ضبط کلیهٔ زمین‌های خودداری نمایند.

۵) حزب به دهقانان توصیه می‌کند با نظم و ترتیب اراضی را ضبط نمایند و نگذارند کوچك‌ترین خسارتی به اموال وارد آید و بکوشند تولید افزایش پذیرد.

٦) به طور کلی تمام اصطلاحات ارضی فقط در صورتی موفقیت‌آمیز و پایدار

خواهند بود که سراسر کشور کاملاً دموکراسی شود یعنی از یك طرف پلیس و ارتش دایمی و دستگاه اداری که کارمندان آن عملاً دارای امتیازند از بین برود و از طرف دیگر به سازمان‌های محلی خودمختاری کاملاً وسیعی داده شود که به کلی از قید نظارت و قیمومیت مقامات فوقانی آزاد باشد.

۷) باید بی‌درنگ و در همه جا به ایجاد سازمان مجزا و مستقلی از پرولتاریای کشاورزی پرداخت که ممکن است هم به صورت شوراهای نمایندگان کارگران (و نیز شوراهای مخصوص نمایندگان دهقانان نیمه پرولتار) باشد و هم به صورت تشکیل گروه‌ها یا فراکسیون‌های پرولتاری در شوراهای عمومی نمایندگان دهقانان و در کلیهٔ ارگان‌های اداری محلی و شهری و غیره و غیره.

۸) حزب باید از ابتکار آن کمیته‌های دهقانی که در یك سلسله از نقاط روسیه آلات و ابزار کشاورزی متعلق به ملاکین و دواب آنان را به دهقانانی که در این کمیته‌ها متشکل شده‌اند واگذار می‌نمایند تا از آنها در زراعت کلیهٔ زمین‌ها به طور اجتماعی و منظم استفاده شود، پشتیبانی کند.

۹) حزب پرولتاریا باید به پرولتارها و نیمه پرولتارهای ده توصیه نماید بکوشند از هر ملك اربابی یك سازمان کشاورزی نسبتاً بزرگ نمونه‌ای تشکیل دهند که به توسط شوراهای نمایندگان کارگران کشاورزی تحت نظر کارشناسان کشاورزی و با استفاده از بهترین وسایل فنی به حساب اجتماعی اداره شود.

در تاریخ ۱۳ ماه مه (۳۰ آوریل) سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۴۵ روزنامهٔ «پراودا» به چاپ رسید.

قطعنامه درباره مسأله ملی

ملاکین و سرمایه‌داران و خرده بورژوای به منظور حراست امتیازات طبقاتی خویش و ایجاد افتراق بین کارگران ملت‌های مختلف از سیاست ستم‌گری ملی که میراث حکومت و رژیم سلطنت است پشتیبانی می‌نمایند. امپریالیسم معاصر که برکوشش خود برای تابع نمودن ملل ضعیف می‌افزاید عامل جدید تشدید ستم‌گری ملی است.

اگر برانداختن ستم‌گری ملی در یك جامعه سرمایه‌داری امکان‌پذیر باشد، این فقط هنگامی است که درکشور نظام جمهوری دموکراتیك پیگیری حکمفرما باشد که برابری تام و تمام حقوق کلیهٔ ملل و زبان‌ها را تأمین نماید.

باید حق جدایی آزادانه و تشکیل دولت مستقل برای کلیهٔ مللی که جزء روسیه هستند به رسمیت شناخته شود. نفی این حق و خوداری از اتخاذ تدابیری که اجرای آن را عملاً تضمین نماید برابر است با پشتیبانی از سیاست اشغال‌گری یا الحاق‌طلبی. فقط در صورتی که پرولتاریا حق جدا شدن ملل را به رسمیت بشناسد همبستگی کامل کارگران ملل گوناگون تأمین گردیده و به نزدیکی واقعاً دموکراتیك ملل کمك خواهد شد.

اختلافی که امروز بین فنلاند و دولت موقت روسیه پیدا شده است با وضوح خاصی نشان می‌دهد که نفی حق جدایی آزادانه مستقیماً به ادامه سیاست تزاریسم منجر می‌شود.

مسأله حق ملل به جدایی آزادانه را به هیچ وجه نمی‌توان با مسأله صلاح بودن جدایی فلان یا بهمان ملت در فلان یا بهمان لحظه مخلوط نمود. این مسأله را حزب پرولتاریا باید در هر مورد جداگانه‌ای به طور کاملاً مستقل و از نقطهٔ نظر مصالح تمام سیر تکامل اجتماعی و نیز مصالح مبارزه طبقاتی پرولتاریا در راه سوسیالیسم حل کند.

حزب خواستار خودمختاری وسیع منطقه‌ای، الغاء نظارت از طرف مقامات بالا و الغاء زبان اجباری دولتی و نیز خواستار آن است که تعیین حدود مناطق خودمختاری که خود اداره امور را در دست دارند بر این اساس انجام یابد که خود اهالی محل شرایط اقتصادی و معیشتی و ترکیب ملی اهالی و غیره را در نظر گیرند.

حزب پرولتاریا به اصطلاح «خودمختاری فرهنگی ملی»، یعنی خارج ساختن ادارهٔ امور مدارس و غیره از صلاحیت دولت و واگذاری آن به اختیار مجالس ملی را جداً رد می‌کند. خودمختاری فرهنگی ملی کارگرانی را که در یك محل زندگی و حتی در بنگاه‌های واحدی کار می‌کنند، بنابر تعلق آنها به فلان یا بهمان «فرهنگ ملی» به طور مصنوعی از یکدیگر جدا می‌نماید. یعنی ارتباط کارگران را با فرهنگ بورژوازی ملت‌های آنان تقویت می‌کند و حال آن که وظیفهٔ سوسیال دموکراسی این است که فرهنگ بین‌المللی پرولتاریای تمام جهان را تقویت کند.

حزب طلب می‌کند در قانون اساسی اعلام گردد که هرگونه امتیازی متعلق به هر ملتی باشد و هرگونه تخطی نسبت به حقوق اقلیت‌های ملی بلااعتبار است.

مصالح طبقهٔ کارگر ایجاب می‌کند کارگران کلیه ملیت‌های روسیه در سازمان‌های پرولتاری واحدی اعم از سیاسی، حرفه‌ای و کئوپراتیوی و تهذیبی و غیره متحد گردند. فقط یك چنین درآمیختگی کارگران ملیت‌های گوناگون در سازمان‌های واحد است که به پرولتاریا امکان می‌دهد علیه سرمایهٔ بین‌المللی و ناسیونالیسم بورژوازی پیروزمندانه مبارزه نماید.

در تاریخ ۱۶ (۳) ماه مه سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۱۳ روزنامه «سالدتسکایا پراودا» به چاپ رسید.

نخستین کنگره کشوری نمایندگان دهقانان روسیه[۱]

۴-۲۸ مه (۱۷ مه ۱۰ ژوئن) سال ۱۹۱۷

طرح قطعنامه مربوط به مسألهٔ ارضی

۱ ـ کلیه زمین‌های ملاکین و زمین‌های متعلق به افراد و نیز زمین‌های تیول و کلیسا و غیره باید بی‌درنگ و بلاعوض به مالکیت مردم درآید.

۲ ـ دهقانان باید به طور متشکل از طریق شوراهای نمایندگان دهقانان خود بی‌درنگ کلیه زمین‌ها را در محل به منظور بهره‌برداری از آن ضبط نمایند بدون این که با این عمل خود بخواهند مقررات نهایی ارضی را که تعیین آن کار مجلس مؤسسان یا شورای کشوری شوراهای روسیه است (در صورتی که مردم قدرت حاکمهٔ مرکزی را به دست چنین شورایی بسپارند) از پیش حل کرده باشند.

۳ ـ مالکیت خصوصی بر زمین باید به طور کلی لغو گردد، یعنی حق مالکیت بر تمام زمین‌ها باید فقط متعلق به تمام مردم باشد، و اما اداره امور زمین‌ها باید در دست ارگان‌های دموکراتیک محلی باشد.

۴ ـ دهقانان باید توصیهٔ سرمایه‌داران و ملاکین و دولت موقت آنان را مبنی بر این که برای ادارهٔ فوری امور زمین‌ها با ملاکین محل «سازش» به عمل آید، رد کنند؛ ادارهٔ امور

---

۱ ـ نخستین کنگرهٔ کشوری نمایندگان دهقانان روسیه از ۴ تا ۲۸ ماه مه سال ۱۹۱۷ در پتروگراد بر پا بود. در این کنگره ۱۱۱۵ نماینده از استان‌های مختلف و واحدهای ارتش شرکت داشتند. بلشویک‌ها در کارهای کنگره فعالانه شرمت داشتند و سیاست امپریالیستی حکومت موقت بورژوازی و سازشکاری منشویک‌ها و اس‌ارها را افشا می‌کردند. ولی کثرت اس‌ارها عامل تعیین کنندهٔ خصلت کلیهٔ تصمیمات گردید. کنگرهٔ سیاست حکومت موقت بورژوازی و دخول «سوسیالیست‌ها» به حکومت موقت را تأیید و تصدیق نمود و بر له ادامهٔ جنگ «تا پیروزی نهایی» و تعرض در جبهه اظهار نظر کرد. کنگره با واگذاری بی‌درنگ زمین‌های ملاکین به دهقانان مخالت ورزید و حل مسألهٔ زمین را به مجلس مؤسسان موکول نمود.

کلیهٔ زمین‌ها باید به وسیله تصمیم متشکل اکثریت دهقانان محل انجام گیرد، نه به وسیلهٔ سازش اکثریت، یعنی دهقانان، با اقلیت و آن هم اقلیتی ناچیز، یعنی ملاکین.

۵ ـ علیه واگذاری بلاعوض کلیهٔ زمین‌های ملاکین به دهقانان، نه فقط ملاکین بلکه سرمایه‌داران نیز که دارای قدرت بسیار زیادی هستند با تمام وسایل مبارزه می‌کنند و مبارزه خواهند کرد و این قدرت تنها قدرت پولی نیست بلکه شامل نفوذی نیز هست که آنها از طریق روزنامه و عدهٔ کثیری کارمندان و اجزا ادارات و غیره که با سلطه سرمایه خو گرفته‌اند، در توده‌ها هنوز جاهل دارند. بدین سبب بدون سلب اعتماد توده‌های دهقانان از سرمایه‌داران و بدون اتحاد محکم دهقانان با کارگران شهری و بدون انتقال تمام قدرت دولتی به دست شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان و دیگر نمایندگان؛ واگذاری بلاعوض کلیه زمین‌های ملاکین به دهقانان، نه به سر انجام خود خواهد رسید و نه پایدار خواهد بود. فقط آن قدرت دولتی که در دست چنین شوراهایی باشد و کشور را به وسیلهٔ پلیس و مستخدمین دولتی و ارتش دایمی مجزا از مردم اداره نکرده بلکه به وسیله میلیس همگانی مسلحی متشکل از تمام کارگران و دهقانان اداره کند قادر است اصلاحات ارضی فوق الذکر را که مورد مطالبه کلیه دهقانان است عملی نماید.

٦ ـ کارگران روزمزد کشاورزی و دهقانان تهیدست یعنی کسانی که قسمتی از وسایل معاش خود را به وسیلهٔ کار مزدوری به دست می‌آورند و به قدر کفایت زمین و حیوانات کاری و ابزار ندارند باید با تمام قوا بکوشند در سازمان‌های مستقلی به صورت شوراهای مخصوص و یا به صورت گروه‌های مخصوصی در داخل شوراهای عمومی دهقانان متشکل گردند تا بتوانند از منافع خود در مقابل دهقانان غنی که ناگزیر کوشای عقد اتحاد با سرمایه‌داران و ملاکین هستند دفاع نماید.

۷ ـ روسیه هم مانند کلیهٔ کشورهای محارب و نیز بسیاری از کشورهای بی‌طرف (غیر محارب) در نتیجهٔ جنگ با خطر ویرانی و فلاکت و قحطی که معلول کمبود کارگر و کافی نبودن ذغال و آهن و غیره است مواجه گردیده است. تنها در صورتی که کارگران و دهقانان تمام امور تولید و توزیع محصولات را تحت نظارت و رهبری خود گیرند کشور نجات خواهد یافت. بدین جهت لازم است هم اکنون موجباتی فراهم گردد که شوراهای نمایندگان دهقانان بتوانند با شورای نمایندگان کارگران برای مبادله غله و سایر محصولات روستایی در مقابل آلات و ابزار، کفش، لباس و غیره، قراردادهایی بدون

میانجی‌گری سرمایه‌داران و با دور ساختن آنان از ادارهٔ امور فابریک‌ها، منعقد سازند. به همین منظور نیز باید تشویق نمود کمیته‌های دهقانی اغنام و احشام و ابزار و آلات متعلق به ملاکین را برای استفاده عمومی ضبط نمایند و نیز باید تشویق نمود از هر یك از املاك بزرگ ملاکین سازمان کشاورزی نمونه‌واری ترتیب داده شود و زمین‌های آن با بهترین آلات و ابزار و تحت نظر کشاورزان و با تصمیم شوراهای نمایندگان کارگران کشاورزی به طور اشتراکی کشت شود.

در سال ۱۹۱۷ در جزوهٔ موسوم به «اسناد و مدارك مربوط به مسألهٔ ارضی» به چاپ رسید.

نخستین کنگرهٔ کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه[1] ۳-۲۴ ژوئن (۱۶ ژوئن-۷ ژوئیه) سال ۱۹۱۷

نطق دربارهٔ روش نسبت به حکومت موقت ۴ (۱۷) ژوئن ۱۹۱۷

رفقا، با این وقت کمی که به من داده شده می‌توانیم فقط روی آن مسایل اصولی اساسی مکث نمایم که از طرف سخنران کمیتهٔ اجرائیه و ناطقین بعدی مطرح شده است و تصور هم می‌کنم این طرز بیشتر مقرون به صلاح باشد.

مسأله نخست و اساسی که در برابر ما قرار داشت این بود که آیا ما در کجا هستیم، شوراهایی که اکنون در کنگرهٔ کشوری روسیه گرد آمده‌اند چه هستند و آن دموکراسی انقلابی چیست که در این جا آن قدر زیاد از آن دم می‌زنند تا بدین وسیله عدم درك مطلق چگونگی آن و عدول کامل از آن را پرده‌پوشی نمایند. زیرا صحبت از دموکراسی انقلابی در برابر کنگرهٔ کشوری شوراهای روسیه و پرده‌پوشی خصلت این مؤسسه و ترکیب طبقاتی آن و نیز نقش آن در انقلاب و دم فرو بستن دربارهٔ این موضوع و در عین حال مدعی نام دموکرات بودن امری است بس عجیب. برای ما برنامهٔ جمهوری مجلس

---

۱ ـ نخستین کنگره کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه از ۳ تا ۲۴ ژوئن (از ۱۶ ژوئن تا ۷ ژوئیه) سال ۱۹۱۷ در پتربورگ برپا بود. در کنگره بیش از یك هزار نماینده حضور داشتند. بلشویك‌ها که در این هنگام در شوراها در اقلیت بودند ۱۰۵ نماینده داشتند. اس‌ارها و منشویك‌ها در کنگره اکثریت داشتند. در دستور کنگره مسایل زیر قرار داشت: روش نسبت به حکومت موقت، دربارهٔ جنگ، درباره تدارك مجلس مؤسسان و غیره. لنین در این کنگره راجع به روش نسبت به حکومت موقت و درباره جنگ سخنرانی کرد. بلشویك‌ها دربارهٔ کلیهٔ مسایل اساسی قطعنامه‌هایی ازخود پیشنهاد کردند و خصلت امپریالیستی جنگ و مهلك بودن سازشکاری با بورژوازی را افشا ساختند و انتقال کلیهٔ قدرت حاکمه را به دست شوراها خواستار شدند. کنگره در تصمیمات خود از حکومت موقت پشتیبانی کرد، تعرض ارتش روس را در جبهه که این دولت موجبات آن را فراهم می‌ساخت تأیید نمود و با انتقال قدرت حاکمه به شوراها مخالفت ورزید.

بورژوازی را توصیف می‌کنند که در تمام اروپای باختری وجود داشته است، برای ما برنامهٔ اصلاحات را توصیف می‌نمایند که امروز مورد قبول تمام دولت‌های بورژوازی و منجمله دولت ما است و در عین حال از دموکراسی انقلابی دم می‌زنند. و این مطالب را در برابر چه کسانی می‌گویند؟ در برابر شوراها. ولی من از شما سؤال می‌کنم آیا در اروپا یك کشور جمهوری و بورژوازی و دموکراتیك یافت می‌شود که در آن چیزی شبیه به این شوراها وجود داشته باشد؟ شما ناچارید جواب منفی بدهید. در هیچ جا چنین مؤسسه‌ای وجود نداشته و نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا باید یکی از این دو شق باشد: یا حکومت بورژوازی با آن «نقشه‌های» اصلاحاتی که برای ما توصیف می‌کنند و ده‌ها بار در کلیهٔ کشورها پیشنهاد شده و روی کاغذ باقیمانده است و یا آن مؤسسه‌ای که اکنون همه چشم امید خود را بدان دوخته‌اند و نوع جدیدی از «حکومت» است که انقلاب آن را به وجود آورده و نمونهٔ آن فقط هنگامی در تاریخ دیده شده که انقلاب به نهایت اعتلاء خود رسیده است، مثلاً در سال ۱۷۹۲ در فرانسه، در سال ۱۸۷۱ در همانجا و در سال ۱۹۰۵ در روسیه. شوراها آن چنان مؤسسه‌ای است که در هیچ یك از کشورهای بورژوازی مجلس نوع عادی وجود نداشته و اصولاً نمی‌تواند در کنار حکومت‌های بورژوازی وجود داشته باشد. این آن نوع جدید و دموکراتیك‌تر دولت است که ما آن را در قطعنامه‌های حزبی خود جمهوری دموکراتیك دهقانی ـ پرولتاری نامیده‌ایم، که در آن یگانه قدرت حاکمه باید متعلق به شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان باشد.. بیهوده تصور می‌کنند این یك مسأله نظری است، بیهوده می‌خواهند چنین وانمود سازند که گویی می‌توان این مسأله را نادیه انگاشت، بیهوده ریزه‌خوانی می‌کنند که مؤسساتی از فلان و بهمان نوع هم اکنون در کنار همین شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان وجود دارد. آری چنین مؤسساتی در کنار شوراها وجود دارد. ولی همین موضوع است که موجب سوء تفاهمات و تصادفات و مناقشات بیشمار گردیده است. همین موضوع است که باعث شده است انقلاب روس از نخستین اعتلای خود و از نخستین پیشروی خود به مرحلهٔ رکود و به آن راه قهقرایی گام گذارد که اکنون ما در مورد دولت ائتلافی و در مورد تمام سیاست داخلی و خارجی آن، به مناسبت آماده شدنش برای تعرض امپریالیستی، مشاهده می‌کنیم.

باید یکی از این دو شق باشد: یا حکومت عادی بورژوازی که در این صورت شوراهای نمایندگان دهقانان، کارگران، سربازان و دیگر شوراها لزومی نخواهد داشت و

بساط آنها را یا آن ژنرال‌های ضد انقلابی برخواهند چید که زمام امور ارتشی را به دست دارند و هیچ اعتنایی به سخن‌سرایی کرنسکی وزیر نمی‌کنند و یا این که خود بـه طـرز ننگینی نابود می‌شوند. راه دیگری برای این مؤسسات که نه می‌توانند به قهقرا روند و نه می‌توانند در جای خود بایستند بلکه فقط در صورت پیشروی می‌توانند به حیات خود ادامه دهند، وجود ندارد. این است آن نوع دولتی که اختراع روس‌ها نبوده بلکه انقلاب آن را به میان آورده است زیرا در غیر این صورت انقلاب نمی‌تواند پیروز شود. در بطن شورای کشوری روسیه وجود مناقشات و مبارزه احزاب بر سر قدرت حاکمه امری است ناگزیر. ولی این امر موجب آن خواهد شد که توده‌ها اشتباهات ممکنه و توهمات را از طریق تجربه سیاسی خود رفع نمایند (همهمه) نه از طریق سخنرانی‌های وزراء که در آن به آن‌چه دیروز گفته‌اند و فردا می‌نویسند و پس فردا وعده خواهند داد استناد می‌جویند. رفقا، این وضع از نقطهٔ نظر مؤسسه‌ای که انقلاب روس ایجاد نموده و اکنون با مسألهٔ حیات و ممات خود رو به رو است، خنده‌آور است. ادامهٔ حیات شوراها به طریقی که اکنون جریان دارد ممکن نیست. اشخاص بالغ، کارگران و دهقانان باید جـمع شـوند، قطعنامه‌هایی تصویب کنند و سخنرانی‌هایی بشنوند که هیچ گونه تحقیق مستندی دربارهٔ آنها ممکن نیست! استقرار یك چنین مؤسساتی به معنای انتقال به آن چنان جـمهوری است که در کردار و نه در گفتار قدرت حاکمه پا برجایی را بدون پلیس و ارتش دایمی بنیان خواهد نهاد، همان قدرت حاکمه‌ای که وجود آن در اروپای باختری هنوز ممکن نیست، همان قدرت حاکمه‌ای که بدون وجود آن پیروزی انقلاب روس به معنای غلبه بر ملاکین و امپریالیسم ممکن نخواهد بود.

بدون این قدرت حاکمه حتی سخنی هم از این که ما خود به یك چنین پیروزی نایل آییم، نمی‌تواند در میان باشد و هر چه در مورد برنامه‌ای که این جا به ما توصیه می‌کنند و واقعیاتی که اکنون با آن رو به رو می‌شویم بیشتر تعمق ورزیم به همان نسـبت تـضاد اساسی به نحو فاحش‌تری نمودار می‌گردد. همان طور که سخنران و ناطقین دیگر متذکر شدند، به ما می‌گویند که نخستین دولت موقت بد بود! ولی زمانی که بلشویك‌ها، ایـن بلشویك‌های بدبخت می‌گفتند: «هیچ گونه پشتیبانی از این دولت و هیچ گونه اعتمادی به آن نباید بشود»، چه تگرگی از تهمت «هرج و مرج‌طلبی» بر سر ما باراندند! اکنون همه می‌گویند دولت سابق بد بود، ولی در مورد دولت ائتلافی و وزراء شبه سوسیالیست آن چه باید گفت و فرق آن با دولت پیشین چیست؟ آیا صحبت دربارهٔ برنامه‌ها و لوایح

کافی نیست، آیا این گفتگوها بس نیست و آیا وقت آن نرسیده است که دیگر به کار پردازیم؟ اکنون یك ماه از روز ششم ماه مه که دولت ائتلافی تشکیل شد، می‌گذرد. نظری به اوضاع بیفکند، ببینید چه ویرانی دهشتناکی در روسیه و در تمام کشورهایی که به جنگ امپریالیستی کشانده شده‌اند حکمفرما است، علت این ویرانی چیست؟ درنده خویی سرمایه‌داران. این است هرج و مرج واقعی و این بنابر اعترافاتی است که نعوذ بالله در روزنامهٔ ما یعنی در یك روزنامهٔ بلشویکی منتشر نشده بلکه در روزنامهٔ وزارتی «رابوچایاگازتا» منتشر شده است: دولت «انقلابی» نرخ صنعتی زغال تحویلی را بالا برد!! و دولت ائتلافی در این نرخ هیچ تغییری نداد. به ما می‌گویند آیا می‌توان در روسیه سوسیالیسم معمول داشت و به طور کلی اصطلاحات اساسی را دفعتاً واحد عملی نمود. رفقا همهٔ اینها بهانه‌های پوچ است. مارکس و انگلس همیشه توضیح داده‌اند که «آموزش ما شریعت جامد نبوده» بلکه رهنمون عمل است». سرمایه‌داری خالصی که بتواند به سوسیالیسم خالص انتقال یابد در هیچ کجای جهان وجود ندارد و در زمان جنگ نمی‌تواند هم وجود داشته باشد، آن چه وجود دارد حد وسط بین این دو و پدیدهٔ جدید و بی‌سابقه‌ای است زیرا صدها میلیون افرادی که به جنگ تبهکارانه بین سرمایه‌داران کشیده شده‌اند به هلاکت می‌رسند. سخن بر سر وعدهٔ اصلاحات نیست؛ اینها کلمات پوچ است، سخن بر سرانجام اقدامی است که اکنون مورد لزوم ما می‌باشد.

اگر بخواهید به دموکراسی «انقلابی» استناد جویید پس این مفهوم را از دموکراسی اصلاح‌طلبی در شرایط وجود کابینهٔ سرمایه‌داری تمیز دهید، زیرا بالآخره اکنون دیگر هنگام آن رسیده است که از عبارت‌پردازی دربارهٔ «دموکراسی انقلابی» و تهنیت‌گویی به یکدیگر به مناسبت «دموکراسی انقلابی» به ذکر مشخصات طبقاتی، یعنی به آن چیزی که مارکسیسم و به طور کلی سوسیالیسم علمی به ما می‌آموزد بپردازیم. آن چه به ما پیشنهاد می‌نمایند عبارت است از انتقال به دموکراسی اصلاح‌طلبی در شرایط وجود کابینه سرمایه‌داری. شاید این از نقطهٔ نظر نمونه‌های معمولی اروپای باختری خیلی عالی باشد. ولی اکنون یك سلسله از کشورها در شرف نابودی هستند و آن اقدامات عملی که گویا آن قدر بغرنج است که اجرای آن دشوار است. بنابه گفتهٔ ناطق قبلی، یعنی هم‌کشور ما وزیر پست و تلگراف، باید به طرز خاصی آنها را ساخته و پرداخته کرد؛ اقداماتی است کاملاً واضح و روشن. او می‌گفت هیچ حزب سیاسی در روسیه وجود ندارند که برای به عهده گرفتن زمام تمامی قدرت حاکمه اظهار آمادگی کند. من در پاسخ می‌گویم:

«وجود دارد! هیچ حزبی نمی‌تواند از این کار سرباز زند و حزب ما از آن سرباز نمی‌زند: حزب ما هر آن آماده است زمام قدرت حاکمه را تماماً به دست خودگیرد». (کف زدن حضار، خنده). می‌توانید هر قدر مایلید بخندید ولی اگر هم‌کشور ما وزیر در مورد این مسأله ما را با حزب دست راست در یك ردیف بگذارد؛ پاسخی شایسته دریافت خواهد نمود. هیچ حزبی نمی‌تواند از این کار سرباز زند. مادام که آزادی وجود دارد و تهدید باز داشت و تبعید به سیبری ـ همان تهدیدی که از طرف ضد انقلابیون یعنی کسانی که وزرای شبه سوسیالیست ما هم در جرگهٔ آنها هستند به عمل می‌آید ـ هنوز در مرحلهٔ تهدید است، هر حزبی می‌گوید: به ما اعتماد کنید ما هم برنامهٔ خود را به شما ارائه خواهیم داد.

کنفرانس ۲۹ آوریل ما این برنامه را ارائه داشت. متأسفانه آن را به حساب نمی‌آورند و از آن پیروی نمی‌کنند. از قرار معلوم باید آن را به زبانی عامه فهم توضیح داد. من می‌کوشم قطعنامه و برنامهٔ خودمان را به زبانی عامه فهم برای هم‌کشور خود وزیر پست و تلگراف توضیح دهم. برنامهٔ ما در مورد بحران اقتصادی متضمن آن است که بی‌درنگ ـ در این مورد هیچ‌گونه درنگی لازم نیست ـ طلب شود صورتی از کل مبلغ سودهای بی‌سابقه‌ای که بالغ بر ۵۰۰ تا ۸۰۰ درصد است و سرمایه‌داران آن را در بازار آزاد و از طریق سرمایه‌داری «خالص» به دست نیاورده بلکه از راه تحویل سازوبرگ جنگلی به دست می‌آورند انتشار یابد. این جا است که واقعاً نظارت کارگری ضروری و ممکن است. این است اقدامی که شما، در صورتی که خود را دموکرات «انقلابی» می‌نامید، به نام شورا آن را عملی سازید و عملی ساختن آن هم در ظرف یك از امروز تا فردا امکان‌پذیر است. این سوسیالیسم نیست. این گشودن چشم مردم در مورد آن هرج و مرج واقعی و آن بازی با امپریالیسم و بازی با هستی مردم و جان صدها هزار نفری است که فردا به هلاکت خواهند رسید به علت آن که ما همچنان به اختناق یونان ادامه می‌دهیم. میزان سودهای حضرات سرمایه‌داران را انتشار دهید، پنجاه یا صد نفر از میلیونرهای کلان را بازداشت نمایید. کافی است آنها را چند هفته، ولو در همان شرایط ممتازی که نیکلا رمانف نگاه‌داری می‌شود، بازداشت نمود تا مجبور شوند سرنخ‌ها، شیادی‌ها، کثافت‌کاری‌ها و سودورزی‌های خود را که با وجود حکومت جدید نیز هر روزه برای کشور ما به بهای هزارها و میلیون‌ها تمام می‌شود بروز دهند. این است علت اساسی هرج و مرج و ویرانی و بدین جهت است که ما می‌گوییم: همه چیز ما به همان

وضع سابق باقیمانده، کابینهٔ ائتلافی هیچ چیز را تغییر نداده و فقط مشتی اعلامیه و اظهارات پر طمطراق افزوده است. افراد هر قدر هم که صادق باشند، هر قدر هم که صادقانه طالب خیر و صلاح و رنجبران باشند باز در اوضاع تغییری روی نداده و قدرت حاکمه در دست همان طبقه باقیمانده است. سیاستی که عملی می‌شود سیاست دموکراتیك نیست.

برای ما از «دموکراسی شدن مقامات حاکمه مرکزی و محلی» صحبت می‌کنند. آیا به راستی شما نمی‌دانید که این کلمات فقط در روسیه تازگی دارد؟ و در کشورهای دیگر ده‌ها وزیر شبه سوسیالیست از این قبیل وعده‌ها بسیار به کشور خود داده‌اند؟ آیا وقتی ما با واقعیت مشخص زنده زیر رو به رو هستیم معنای این سخنان چیست: اهالی محل مقامات حاکمه خود را انتخاب می‌نمایند ولی مرکز با ادعای این که تعیین مقامات حاکمه محلی باید از طرف وی باشد یا به تصویب وی نرسد، الفبای دموکراسی را نیز نقض می‌کند. تاراج اموال مردم از طرف سرمایه‌داران ادامه دارد. جنگ امپریالیسی نیز ادامه دارد. ولی به ما دایماً وعده اصلاحات و اصلاحات و اصلاحات می‌دهند که عملی نمودن آن در این چارچوب اصولاً غیر ممکن است، زیرا جنگ همه چیز را لگدمال می‌کند و تکلیف همه چیز را معین می‌نمایند. چرا شما با کسانی که می‌گویند جنگ به خاطر منافع سرمایه‌داران نیست موافقت ندارید؟ ملاك قضاوت در این مورد چیست؟ مقدم بر همه این است که قدرت حاکمه در دست چه طبقه‌ای است، چه طبقه‌ای همچنان سیادت دارد و چه طبقه‌ای کماکان از معاملات بانکی مالی صدها میلیارد سود می‌برد؟ همان طبقه سرمایه‌دار و به همین جهت هم جنگ کماکان جنبه امپریالیستی دارد. نه حکومت موقت قبلی و نه حکومتی که وزاری شبه سوسیالیست در آن شرکت دارند، هیچ یك ابداً چیزی را تغییر نداده‌اند: قراردادهای محرمانه همان طور محرمانه باقی مانده‌اند، روسیه می‌جنگد برای این که بغارها را تصرف نماید و سیاست لیاخف را در ایران[1] ادامه دهد و غیره.

---

۱ ـ لیاخف: سرهنگ ارتش تزاری و فرمانده نیروهای روس بود که در سال ۱۹۰۸ انقلاب بورژوازی ایران را سرکوب کرد.* منظور لنین از ذکر سیاست لیاخف، سرکوبی جنبش انقلابی و نهضت آزادیبخش ملی به وسیلهٔ حکومت تزاری است.

* ـ لیاخف در سال ۱۲۸۶ هـ.ش و مطابق با ۱۲۲۶ هـ.ق مقارن با پادشاهی محمدعلی شاه قاجار با

من می‌دانم، شما این را نمی‌خواهید، اکثریت شما این را نمی‌خواهد و وزراء نیز این را نمی‌خواهند، زیرا اصولاً نمی‌شود این را خواست، چون این عمل به معنای کشتار صدها میلیون تن است. ولی تعرضی راکه اکنون میلیوکف‌ها و ماکلاکف‌ها این قدر از آن دم می‌زنند در نظر بگیرید. آنها به خوبی می‌دانند قضیه از چه قرار است؛ آنها می‌دانند که این عمل با موضوع قدرت حاکمه و انقلاب بستگی دارد. به ما می‌گویند باید بین مسایل سیاسی و سوق الجیشی فرق گذاشت. حتی طرح این موضوع نیز خنده‌آور است. کادت‌ها خیلی خوب می‌فهمند که این مسأله سیاسی است.

این که می‌گویند مبارزهٔ انقلابی در راه صلح که توده‌ها بدان دست زده‌اند ممکن است کار را به صلح جداگانه منجر سازد؛ افترایی بیش نیست. نخستین اقدامی که ما در صورت به دست داشتن حکومت انجام می‌دادیم توقیف سرمایه‌داران کلان و گسیختن تار و پود هرگونه دسیسه‌بازی آنها بود. بدون این عمل تمام عبارت‌پردازی‌های مربوط به صلح بدون الحاق‌طلبی و غرامات پوچ‌ترین کلمات است. دومین اقدام ما این بود که به توده‌ها بدون توجه به حکومت‌ها اعلام می‌نمودیم کلیهٔ سرمایه‌داران را راهزن می‌شمریم، هم ترشنکو راکه ذره‌ای بر میلیوکف برتری ندارد و فقط اندکی از او سفیه‌تر است و هم سرمایه‌داران فرانسه، انگلستان و غیره را.

خود روزنامهٔ «ایزوستیا»ی[1] شما سررشته از دست داده است و به جای صلح بدون

قزاق‌های تحت امر خود مجلس شورای ملی را به توپ بست و استبداد صغیر را در ایران ایجاد نمود. بسیار جای تعجب است که لنین نهضت مشروطیت مردم ایران را انقلاب بورژوازی نامیده است!!(ع.ع.)

۱ ـ منظور روزنامهٔ یومیه «ایزوستیا»، ارگان شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد» است که از ۲۸ فوریه (۱۳ مارس) سال ۱۹۱۷ آغاز انتشار نهاد. بعد از تشکیل کمیتهٔ اجرائیه مرکزی شورای نمایندگان کارگران و سربازان در نخستین کنگره شوراهای کشوری روسیه، این روزنامه به ارگان کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی تبدیل شد و از یکم (۱۴) اوت سال ۱۹۱۷ (از شماره ۱۳۲) تحت عنوان «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی و شورای نمایندگان کارگران و سربازان» منتشر شد. روزنامه در تمام این مدت در دست منشویك‌ها و اس‌ارها بود و بر ضد حزب بلشویك مبارزه آتشینی می‌کرد. از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) سال ۱۹۱۷ پس از دومین کنگره کشوری شوراهای روسیه «ایزوستیا» ارگان رسمی حکومت شوروی شد و در ماه مارس ۱۹۱۸ به مناسبت انتقال کمیتهٔ کشوری اجرائیه مرکزی و

الحاق‌طلبی و غرامات پیشنهاد «status quo»[۱] می‌کند. خیر مفهومی که ما برای صلح «بدون الحاق‌طلبی» قایلیم این نیست. و در این مورد حتی کنگرهٔ دهقانان بیشتر به حقیقت نزدیك شده است، زیرا از جمهوری «اتحاد» صحبت می‌کند و بدین وسیله این اندیشه را بیان می‌کند که جمهوری روسیه نمی‌خواهد هیچ ملتی را نه به شیوهٔ جدید و نه به شیوهٔ قدیم مورد ستم‌گری قرار دهد و نمی‌خواهد با هیچ ملتی اعم از فنلاند یا اوکراین که وزیر جنگ این قدر با آنها ستیزه می‌کند و موجبات تصادمات ناسزاوار و ناروایی با آنها فراهم می‌شود، براساس زور زندگی نماید. ما خواهان جمهوری روسیه واحد و لایتجزی با قدرتی خلل‌ناپذیر هستیم ولی قدرت خلل‌ناپذیر در صورت موافقت داوطلبانه ملل میسر می‌گردد. «دموکراسی انقلابی» کلام بزرگی است ولی این کلام در مورد حکومتی به کار می‌رود که با ستیزه‌جویی‌های رذیلانه خود در مورد اوکراین و فنلاند که حتی نخواسته‌اند از روسیه جدا شوند و فقط می‌گویند: عملی نمودن الفبای دموکراسی را به دعوت مجلس مؤسسان موکول ننمایید! مناسبات ما را پیچیده و بغرنج می‌کند.

مادام که شما از الحاق‌طلبی‌های خصوصی خویش صرف نظر نکرده‌اید انعقاد پیمان صلح بدون الحاق‌طلبی و غرامات ممکن نخواهد بود. آخر این مسخره است، بازی است و هر کارگری در اروپا به آن می‌خندد و می‌گوید: «اینها درگفتار با فصاحت تمام ملل را به برانداختن بانکداران فرا می‌خوانند ولی خودشان بانکداران میهن خویش را به وزارت می‌فرستند». آنها را بازداشت کنید، شیادی‌های آنان را فاش سازید، سرنخ‌ها را کشف نمایید؛ شما این کار را نمی‌کنید، و حال آن که سازمان‌های پرقدرتی که مقاومت در برابر آنها ممکن نیست در اختیار شما است. شما سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ راگذرانده‌اید و می‌دانید انقلاب را با سفارش انجام نمی‌دهند و انقلاب‌های کشورهای دیگر با قیام‌های خونین و دشوار انجام گرفته است و حال آن که در روسیه چنین گروه و چنین طبقه‌ای وجود ندارد که بتواند در مقابل قدرت شوراها مقاومت کند. در روسیه به طور استثناء، این انقلاب را از راه مسالمت‌آمیز می‌توان انجام داد. اگر این انقلاب، امروز یا فردا، از طریق گیسختگی پیوند با کلیه طبقات سرمایه‌داران به تمام ملل پیشنهاد صلح کند، در

شورای کمیسرهای ملی از پتروگراد به مسکو این روزنامه نیز در مسکو نشر یافت.

۱ ـ حفظ وضع موجود؛ در این جا یعنی حفظ وضع قبل از جنگ. ه.ت.

کوتاه‌ترین مدتی هم فرانسه و هم آلمان به نمایندگی از طرف خود پاسخ موافق خواهند داد زیرا این کشورها در شرف هلاکتند، وضعیت آلمان یأس‌آور است و راه نجاتی برای این کشور باقی نمانده است، فرانسه...

(رییس: «وقت شما تمام شد»)

من نیم دقیقه دیگر تمام می‌کنم... (همهمه، تقاضای عده‌ای برای ادامه صحبت، اعتراض، کف زدن)

رییس: «به اطلاع کنگره می‌رسانم که هیأت رییسه پیشنهاد می‌کند مدت صحبت سخنرانی تمدید گردد. کی مخالف است؟ اکثریت با تمدید صحبت موافقت کردند.»)

سخن من بدین جا رسید که هر آینه در روسیه، دموکراسی انقلابی یك دموکراسی در کردار بود نه در گفتار در این صورت دست به پیش راندن انقلاب می‌زد و با سرمایه‌داران وارد سازش نمی‌شد، به گفتگوی دربارهٔ صلح بدون الحاق‌طلبی و غرامات نمی‌پرداخت بلکه فکر الحاق‌طلبی را در روسیه از میان می‌برد و آشکار اعلام می‌نمود هر گونه الحاق‌طلبی را تبهکارانه و راهزنانه می‌شمارد. در چنین صورتی ممکن بود از تعریض امپریالیستی که جان هزارها و میلیون‌ها نفر را به خاطر تقسیم ایران و بالکان به خطر انداخته است اجتناب ورزید. در چنین صورتی راه صلح که راه ساده‌ای نیست ـ ما نمی‌گوییم ساده است ـ و جنگ واقعاً انقلابی را هم نفی نمی‌کند، گشوده می‌گشت.

ما این مسأله را آن طور مطرح نمی‌کنیم که امروز بازارف در «نووایا ژیزن»[1] طرح می‌کند! ما فقط می‌گوییم روسیه در شرایطی واقع شده که در پایان جنگ امپریالیستی وظیفه‌اش آسان‌تر از آن است که ممکن است به نظر آید و در آن چنان شرایط جغرافیایی قرار دارد که کشورهایی که از خطر نیندیشند و با اتکاء سرمایه و پیروی از تمایلات حریصانهٔ آن علیه طبقهٔ کارگر روس و تودهٔ نیمه پرولتاریا که به وی گرویده است یعنی دهقانان تهیدست قد علم نمایند؛ با وضع بینهایت دشواری مواجه خواهند شد.

---

۱ ـ «نوایا ژیزن»: روزنامهٔ یومیهٔ دارای خط‌مشی منشویکی ارگان گروه سوسیال دموکرات‌های به اصطلاح «انترناسیونالیست» بود و منشویك‌های طرفدار مارتف و معدودی روشنفکر دارای نظریات نیمه منشویکی را متحد می‌کرد. گروه «نوایا ژیزن» دایماً بین سازشکاران و بلشویك‌ها در نوسان بود. «نوایا ژیزن» از آوریل سال ۱۹۱۷ در پتروگراد انتشار یافت. این روزنامه پس از انقلاب اکتبر روش خصمانه‌ای نسبت به حکومت شوروی در پیش گرفت و در ماه ژوئیه سال ۱۹۱۸ توقیف گردید.

آلمان در شرف هلاك است و پس از مداخلهٔ امریکا که قصد بلعیدن مکزیك را دارد و شاید فردا با ژاپن نیز به پیکار برخیزد؛ دچار وضع مأیوسانه‌ای گردیده و نابودش خواهند ساخت. فرانسه که در نتیجه موقعیت جغرافیایی خود بیش از همه آسیب می‌بیند و تحلیل قوایش به حد اعلی رسیده است، از آلمان کمتر گرسنگی می‌کشد ولی به مراتب بیش از آلمان متحمل تلفات انسانی گردیده است. لذا اگر از همان بادی امر در برابر سودجویی سرمایه‌داران روس سدی ایجاد می‌نمودید و هر گونه امکانی را برای تحصیل صدها میلیون سود از آنان سلب می‌کردید، اگر شما به تمام مردم بر ضد سرمایه‌داران تمام کشورها پیشنهاد صلح می‌کردند و آشکارا اعلام می‌داشتید با سرمایه‌داران آلمان و کسانی که به طور مستقیم یا غیر مستقیم به آنان مساعدت می‌کنند یا سر و کاری با آنها دارند به هیچ گونه مذاکره مبادرت نخواهید ورزید و رابطه‌ای برقرار نخواهید ساخت و از مذاکره با سرمایه‌داران فرانسه و انگلیس امتناع خواهید ورزید؛ آن وقت با رفتار خود این اشخاص را در برابر کارگران متهم نموده بودید و آن وقت گذرنامه دادن به ماکدونالد[۱] را پیروزی محسوب نمی‌کردید زیرا او هرگز علیه سرمایه مبارزهٔ انقلابی ننموده و اگر به او گذرنامه می‌دهند بدین جهت است که هیچ گاه مبین اندیشه‌ها و اصول و عمل و تجربه مبارزه انقلابی بر ضد سرمایه‌داران انگلیس نبوده است و حال آن که به خاطر همین مبارزه رفیق ما ماکلین و صدها تن دیگر از سوسیالیست‌های انگلستان را به زندان افکنده‌اند و نیز به خاطر همین مبارزه رفیق ما لیبکنخت به زندان افتاده است، او را به زندان با اعمال شاقه انداخته‌اند زیرا گفته است: «سربازان آلمان سلاح خود را به سوی قیصر خود برگردانید.»

آیا صحیح‌تر نبود سرمایه‌داران امپریالیست به همان زندان با اعمال شاقه‌ای روانه می‌شدند که اکثریت اعضاء دولت موقت در دومای سوم (گر چه نمی‌دانم این چندمین دوما است، سوم است یا چهارم) که به ویژه به همین نظر مجدداً تشکیل شده است؛ هر روز برای ما تهیه می‌بینند و به ما وعده می‌دهند و وزارت دادگستری به نوشتن لوایح قانونی جدیدی دربارهٔ آن مشغول است؟ ماکلین و لیبکنخت نام آن سوسیالیست‌هایی

---

۱ ـ منظور لنین گذرنامه‌ای است که می‌بایست از طرف حکومت انگلیس برای مسافرت به روسیه به رمزی ماکدونالد رهبر حزب مستقل کارگر انگلیس داده شود. نامبرده از طرف سران منشویك‌ها به روسیه دعوت شده بود. مسافرت ماکدونا صورت نگرفت.

است که به ایده مبارزه انقلابی بر ضد امپریالیسم جامهٔ عمل می‌پوشانند. این است موضوعی که باید به تمام دولت‌ها تذکر داد، برای مبارزه در راه صلح باید آنها را در برابر ملل متهم ساخت. آن وقت است که شما تمام دول امپریالیستی را به وضع سردرگمی دچار خواهید ساخت. ولی اکنون خود شما سردرگم شده‌اید زیرا در ۱۴ مارس بیانه‌ای خطاب به مردم[۱] صادر گردید و در آن گفتید: «تزارها، شاهان و بانکداران خود را سرنگون سازید» و حال آن که خود ما با وجود در دست داشتن سازمانی نظیر شورای نمایندگان کارگران و سربازان که از لحاظ تعداد اعضاء و تجربه و نیروی مادی فوق‌العاده غنی است، با بانکداران خود داخل بلوك می‌شویم دولت ائتلافی شبه سوسیالیستی تشکیل می‌دهم و طرح‌هایی برای اصلاحات تنظیم می‌کنیم که ده‌ها سال است در اروپا تنظیم شده است. در اروپا به این نوع مبارزه در راه صلح می‌خندند و فقط زمانی این مبارزه برای آنان قابل درك خواهد بود که شوراها قدرت حاکمه را به دست خویش گیرند و به شیوهٔ انقلابی عمل نمایند.

در جهان تنها یك کشور است که می‌تواند هم اکنون برای قطع جنگ امپریالیستی، در یك مقیاس طبقاتی، علیه سرمایه‌داران بدون انقلاب خونین، دست به اقدام زند، تنها یك کشور و آن هم کشور روسیه است و مادام که شورای نمایندگان کارگران و سربازان وجود دارد روسیه چنین کشوری باقی خواهد ماند. ولی این شورا در کنار حکومت موقت نوع عادی نمی‌تواند مدتی مدید به موجودیت خود ادامه دهد و فقط تا زمانی بدین حال باقی خواهد ماند که این اقدام به تعرض جامه عمل به خود نپوشیده است. اقدام به تعرض به مثابهٔ چرخشی است در تمام سیاست انقلاب روس یعنی انتقال از مرحلهٔ انتظار یا تدارك برای صلح از طریق قیام انقلابی از پایین، به مرحلهٔ تجدید جنگ،

---

۱ ـ بیانیهٔ شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد تحت عنوان «خطاب به مردم تمام جهان» در جلسهٔ ۱۴ (۲۷) مارس سال ۱۹۱۷ این شورا تصویب شد و فردای آن روز در روزنامه‌های مرکزی درج گردید. سران اس‌ار منشویك تحت فشار توده‌های انقلابی که خواستار خاتمهٔ جنگ بودند، مجبور شدند این بیانیه را تصویب کنند. بیانیهٔ مزبور زحمت‌کشان کشورهای محارب را به مبارزهٔ در راه صلح دعوت می‌نمود. ولی این بیانیه خصلت غارتگرانهٔ جنگ را افشا نمی‌کرد و اقدامات عملی مبارزه در راه صلح را مطرح نمی‌ساخت و بدینسان ادامهٔ جنگ امپریالیستی از طرف حکومت موقت بورژوازی را موجه جلوگر می‌نمود.

انتقال از مرحلهٔ اخوت در یك جبهه؛ به مرحلهٔ اخوت در تمام جبهات، از مرحلهٔ اخوت خود به خودی که در آن افراد قطعهٔ نانی را با چاقوی قلم‌تراش پرولتار گرسنهٔ آلمانی معاوضه می‌کردند و به خاطر همین هم آنها را به زندان با اعمال شاقه تهدید می‌کنند، به اخوت آگاهانه، این بود راهیکه دیه می‌شد.

زمانی که ما قدرت حاکمه را به دست خود گیریم سرمایه‌داران را لگام خواهیم زد و آن گاه دیگر جنگ آن جنگی نخواهد بود که اکنون جریان دارد زیرا مشخصه ماهیت جنگ این است که چه طبقه‌ای آن را انجام می‌دهد نه این که چه چیز روی کاغذ نوشته شده است.

روی کاغذ هر چیزی را می‌توان نوشت. ولی تا هنگامی که سرمایه‌داران در دولت اکثریت دارند، شما هر چه بنویسید و هر قدر فصاحت به خرج دهید و هر اندازه وزرای شبه سوسیالیست داشته باشید؛ باز جنگ همچنان امپریالیستی خواهد بود. این موضوع را همه می‌دانند و همه می‌بینند. و نمونهٔ آلبانی و یونان و ایران[۱] این موضوع را با چنان صراحت و وضوحی نشان داد که من در شگفتم چرا همه به اعلامیه کتبی دربارهٔ تعرض حمله می‌کنند[۲] و هیچ کس از این حقایق مشخص دم نمی‌زند! وعدهٔ تنظیم لوایح کار آسانی است ولی انجام اقدامات مشخص را همه با تأخیر می‌اندازند. نوشتن اعلامیه

---

۱ ـ در ماه ژوئن سال ۱۹۱۷ ایتالیا آلبانی را اشغال نمود و نیروهای فرانسه وانگلیس یك سلسله از شهرهای یونان را اشغال کردند. قسمت شمالی و مرکزی ایران در دوران جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴ـ۱۹۱۸) تحت اشغال نیروهای روس و قسمت جنوبی آن تحت اشغال نیروهای انگلیسی‌بود.

۲ ـ منظور اظهاریهٔ اداره فراکسیون بلشویك‌ها و اداره متحدهٔ سوسیال دموکرات‌ها و انترناسیونالیست‌ها در نخستین کنگره شوری کشوری روسیه است. در این اظهاریه طلب می‌شد موضوع تعرض در جبهه که حکومت موقت در تدارك آن بود در ماده اول دستور روز کنگره قرار گیرد. در اظهاریه خاطر نشان شده بود که این تعرض از طرف ماگنات‌های متحده امپریالیسم تحمیل شده و محافل ضد انقلابی روسیه امیدوارند بدین طریق قدرت حاکمه را در دست گروه‌های نظامی ـ دیپلماسی و سرمایه‌داران متمرکز سازند و به مبارزه انقلابی در راه صلح و مواضعی که دموکراسی روس به دست آورده است ضربه وارد سازند. این اظهاریه طبقهٔ کارگر، ارتش و دهقانان را از خطری که بر فراز کشور بال گسترده بود بر حذر داشت و از کنگره دعوت نمود بی‌درنگ به دفع هجوم ضد انقلابی بپردازند.

دربارهٔ صلح بدون الحاق‌طلبی؛ کار آسانی است، ولی باید در نظر داشت که وقایع آلبانی و یونان و ایران پس از تشکیل کابینه ائتلافی به وقوع پیوست. در این باره روزنامه «دلو نارودا»[1] که ارگان حزب ما هم نیست و ارگان دولت و وزراء است، نوشت: دموکراسی روس را مسخره کرده‌اند یونان را مختنق می‌سازند، همین میلیوکفی که خدا می‌داند چه تصوراتی درباره‌اش دارید ـ و حال آن که یکی از اعضاء عادی حزب خویش است و تره‌شنکو ذره‌ای با او تفاوت ندارد ـ نوشت که یونان تحت فشار دیپلماسی متفقین است. جنگ کماکان دارای جنبه امپریالیستی است و هر قدر هم که شما خواهان صلح باشید، هر قدر هم که همدردی شما نسبت به زحمت‌کشان و تمایل شما نسبت به صلح صادقانه باشد (و من یقین کامل دارم که این تمایل در توده‌ها نمی‌تواند صادقانه نباشد) باز هم ناتوانید، زیرا جنگ را جز از راه بسط آتی دامنه انقلاب از طریق دیگری نمی‌توان پایان داد. در همان زمانی که انقلاب در روسیه آغاز شد، توده‌ها نیز در باه صلح به مبارزه انقلابی دست زدند. اگر شما قدرت حاکمه را به دست خود گرفته بودید، اگر به منظور مبارزه با سرمایه‌داران روس، قدرت حاکمه به دست سازمان‌های انقلابی افتاده بود، آن گاه زحمت‌کشان کشورهای دیگر نسبت به شما ایمان پیدا می‌کردند و می‌توانستید پیشنهاد صلح بدهید. در چنین صورتی صلح برای ما حداقل از دو جانب و از طرف دو ملت که آخرین قطرات خونشان ریخته می‌شود و وضعشان نومیدانه است یعنی از طرف آلمان و فرانسه تأمین بود. و اگر در چنین صورتی جریان اوضاع ما را با جنگ انقلابی مواجه می‌کرد (هیچ کس این موضوع را نمی‌داند و ما از آن رویگردان نیستیم)، می‌گفتیم: «ما انفعال نیستیم و از جنگ امتناع نداریم ولی به شرطی که قدرت حاکمه در دست طبقهٔ انقلابی باشد و این طبقه هرگونه نفوذ سرمایه‌داران را در ادارهٔ امور واقعاً از بین ببرد و نگذارد بر شدت ویرانی‌هایی که به آنها امکان تحصیل صدها میلیون سود می‌دهد بیفزایند؛ آن گاه قدرت حاکمه انقلابی بدون استثناء به خلق‌ها توضیح داده خواهد گفت همهٔ خلق‌ها باید آزاد باشند و همان طور که خلق آلمان حق ندارد برای حفظ

---

۱ ـ «دلو نارودا»: روزنامهٔ یومیه، ارگان حزب اس‌ارها بود که از مارس سال ۱۹۱۷ تا ژوئن سال ۱۹۱۸ تحت عناوین گوناگون در پتربورگ انتشار می‌یافت. این روزنامه در اکتبر سال ۱۹۱۸ در شهر سامارا (سه شماره) و در مارس سال ۱۹۱۹ در مسکو (ده شماره) تجدید انتشار یافت. روزنامه در همانزمان به جرم فعالیت ضد انقلابی توقیف گردید.

آلزاس و لورن بجنگد، خلق فرانسه هم حق ندارد به خاطر مستعمرات خود بجنگد، زیرا اگر فرانسه به خاطر مستعمرات خود می‌جنگد روسیه هم خیوه، بخارا را در دست دارد که خود نوعی از مستعمره است و آن وقت تقسیم مستعمرات آغاز خواهد شد. چگونه باید آنها را تقسیم کرد؟ معیار این تقسیم چه خواهد بود؟ زور. ولی میزان زور تغییر یافته و وضع سرمایه‌داران طوری است که جز جنگ راه دیگری ندارد. هنگامی که شما قدرت حاکمهٔ انقلابی را به دست گیرید، برای نیل به صلح راهی انقلابی به روی شما باز خواهد شد و شما می‌توانید به خلق‌ها خطاب کرده از آنها دعوت انقلابی نمایید و از روی نمونهٔ خود تاکتیك را برای آنها توضیح دهید. آن‌گاه در برابر شما راه صلحی که از طریق انقلابی به دست آمده گشوده می‌شود و به قوی‌ترین احتمالات از هلاك صدها هزار نفر جلوگیری خواهید کرد. آن وقت می‌توانید مطمئن باشید که خلق آلمان و فرانسه بر له شما اظهار نظر خواهد کرد. و اما سرمایه‌داران انگلیس و امریکا و ژاپن، اگر هم خواسته باشند بر ضد طبقهٔ انقلابی کارگر ـ که پس از لگام زدن بر سرمایه‌داران و برکنار ساختن آنان و نظارت طبقهٔ کارگر بر امور نیرویش ده برابر خواهد بود ـ به جنگ اقدام نمایند، به احتمال ۹۹ درصد قادر به عملی ساختن آن نخواهند بود. کافی است شما اعلام کنید که انفعال نیستید و از جمهوری خود و دموکراسی کارگری، پرولتاریایی خود در مقابل سرمایه‌داران آلمان و فرانسه و غیره دفاع خواهید کرد تا صلح تأمین شده باشد.

بدین جهت بود که ما برای اظهاریه خود دربارهٔ تعرض اهمیت اساسی قایل شدیم. لحظه چرخش در تمام تاریخ انقلاب روس فرا رسیده است. انقلاب روس از آن جا آغاز شد که بورژوازی امپریالیستی انگلستان، بدین پندار که روسیه کشوری نظیر چین یا هندوستان است، به آن کمك می‌کرد. ولی به عوض آن چه که می‌پنداشت در کنار دولت که در اکثریت آن را ملاکین و سرمایه‌داران تشکیل می‌دهند ـ شوراها پدید گردیدند ـ که مؤسسهٔ انتخابی بی‌سابقه‌ای هستند که از لحاظ نیرو در جهان نظیر ندارد و شما با شرکت در کابینه ائتلافی بورژوازی آن را نابود می‌کنید. به جای همهٔ اینها انقلاب روس کاری کرد که مبارزهٔ انقلابی توده‌ها بر ضد حکومت سرمایه‌داری در تمام کشورها سه برابر سابق از حس همدردی برخوردار است. اکنون این مسأله در برابر ما قرار داد که به پیش برویم یا به قهقرا بازگردیم. هنگام انقلاب در جا زدن در یك نقطه ممکن نیست. به همین جهت هم تعرض به مثابه چرخشی است در تمام سیر انقلاب روس، نه از نظر اهمیت استراتژیك خود بلکه از نظر سیاسی و اقتصادی.

تعرض اکنون از نظر عینی و مستقل از اراده و شعور فلان یا بهمان وزیر به معنای ادامه کشتار امپریالیستی و نابودی صدها هزار و میلیون‌ها نفر به خاطر اختناق ایران و سایر ملل ضعیف است. انتقال قدرت به دست پرولتاریای انقلابی در صورت پشتیبانی از طرف دهقانان تهیدست انتقالی است به مرحلهٔ مبارزه انقلابی در راه صلح به مطمئن‌ترین و بی‌دردترین شکلی از آن آگاه است، این انتقالی است که قدرت کارگران انقلابی و پیروزی آنان را چه در روسه و چه در سراسر جهان تأمین می‌نماید.

(کف زدن قسمتی از شرکت کنندگان جلسه).

«پرواودا» شماره‌های ۸۲ و ۸۳ مورخه ۲۸ و ۲۹ ژوئن سال ۱۹۱۷.

در اطراف شعارها

چه بسیار دیده شده است که در سر تند پیچ‌های تاریخی، حتی احزاب پیشرو هم برای مدتی کم و بیش طولانی نمی‌توانند خود را با وضعیت جدید هماهنگ سازند، شعارهایی را تکرار می‌نمایند که روز قبل صحیح بود ولی امروز تمام مفهوم خود را از دست داده است. و به همان درجه «ناگهانی» از دست داده که تند پیچ تاریخ «ناگهانی» بوده است.

به طوری که از قراین معلوم است همین موضوع هم ممکن است در مورد شعار انتقال تمام قدرت دولتی به دست شوراها تکرار شود.

این شعار در آن دوره‌ای از انقلاب ما که برای همیشه سپری شده است، یعنی در فاصله بین ۲۷ فوریه تا ۴ ژوئیه[۱] صحیح بود، ولی امروز دیگر به کلی صحت خود را

---

۱ ـ منظور لنین تظاهرات ۳ـ۴ (۱۷ـ۱۶) ژوئیه سال ۱۹۱۷ در پتروگراد است، روز ۳ (۱۶) ژوئیه در ناحیهٔ ویبورگ بر ضد حکومت موقت تظاهرات خود به خودی آغاز گردید. نخست هنگ یك مسلسل بپا خاست. واحدهای ارتشی دیگر و کارگران فابریك‌ها و کارخانه‌ها نیز به وی پیوستند. تظاهرات مزبور خطر این را دربرداشت که به قیام مسلحانه بر ضد حکومت موقت تبدیل گردد. حزب بلشویك‌ها در این لحظه مخالف قیام مسلحانه بود زیرا عقیده داشت که بحران انقلابی هنوز به نضج خود نرسیده است و ارتش و استان‌های کشور برای پشتیبانی از قیام پایتخت هنوز آماده نیستند. جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی که در ۳ (۱۶) ژوئیه در ساعت ۴ بعدازظهر با شرکت کمیتهٔ پتروگراد و سازمان جنگی حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه تشکیل شده بود، تصمیم گرفت از قیام خودداری ورزد. دومین کنفرانس شهری بلشویك‌های پتروگراد نیز که در این لحظه جریان داشت همین تصمیم را اتخاذ نمود. نمایندگان کنفران به کارخانه‌ها و بخش‌های اعزام شدند تا توده‌ها را از تظاهرات باز دارند. ولی با تمام این احوال تظاهرات آغاز گردید و جلوگیری از آن دیگر امکان‌پذیر نبود. کمیتهٔ مرکزی به اتفاق کمیتهٔ پتروگراد و سازمان جنگی، دیر هنگام شب ۳ (۱۶) ژوئیه تصمیم گرفت در تظاهرات شرکت کند تا بدین طریق به آن جنبهٔ صلح‌آمیز متشکلی بدهد. لنین در این موقع در پتروگراد نبود ولی

از دست داده است. بدون درك این موضوع هیچ یك از مسایل مبرم کنونی را نیز نمی‌توان درك نمود.

هر شعاری باید از مجموعهٔ خصوصیات اوضاع و احوال سیاسی موجود نتیجه‌گیری شود. وضع سیاسی روسیه هم پس از ۴ ژوئیه نسبت به وضع ۲۷ فوریه تا ۴ ژوئیه تغییر اساسی کرده است.

در آن دورهٔ سپری شدهٔ انقلاب، در کشور یك نوع «قدرت دوگانه»ای فرمانروایی می‌کرد که هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ شکل خود مظهر وضع انتقالی نامعین قدرت دولتی بود. فراموش نکنیم که مسأله قدرت حاکمه مسأله اساسی هر انقلابی است.

در آن هنگام قدرت، وضع متزلزلی داشت. حکومت موقت و شوراها بنابر سازش داوطلبانه آن را بین خود تقسیم می‌کردند. شوراها عبارت بودند از هیأتی از نمایندگان تودهٔ کارگران و سربازان مسلح که آزاد بودند یعنی هیچ گونه فشاری از خارج بر آنها وارد نمی‌شد. اسلحه در دست مردم بود و فشاری از خارج بر آنها وارد نمی‌شد؛ این بود ماهیت قضیه و همین موضوع بود که راه مسالمت‌آمیزی را برای بسط دامنه تمام انقلاب

پس از اطلاع از حوادث صبح ۴ (۱۷) ژوئیه به پتروگراد آمد. در تظاهرات ۴ (۱۷) ژوئیه بیش از ۵۰۰ هزار نفر شرکت کردند. تظاهرات تحت شعار اساسی بلشویك‌ها: «همهٔ قدرت به دست شوراها!» انجام گرفت. دسته‌های یونکر و افسران با اطلاع و موافقت کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی اس‌ارها و منشویك‌ها به مقابله علیه تظاهرات صلح‌آمیز کارگران و سربازان فرستاده شدند و تظاهر کنندگان را مورد شلیك قرار دادند. واحدهای ضد انقلابی براس سرکوب جنبش انقلابی از جبهه احضار شدند. کمیتهٔ مرکزی شب ۴ (۱۷) ژوئیه تصمیم به موقوف نمودن تظاهرات گرفت. نیمهٔ شب آن روز لنین به هیأت تحریریهٔ «پراودا» رفت که شماره یومیهٔ روزنامه را از نظر بگذراند. نیم ساعت بعد از خروج لنین از هیأت تحریریه دسته‌های یونکر و قزاق‌ها اداره روزنامه را تاراج کردند. منشویك‌ها و اس‌ارها عملاً شریك و دستیار جلادان ضد انقلابی بودند و پس از سرکوب تظاهرات به اتفاق بورژوازی به حزب بلشویك حمله‌ور شدند. روزنامه‌های «پراودا»، (سالداتسکایا پراودا» و سایر روزنامه‌های بلشویکی از طرف حکومت موقت توقیف شدند. بازداشت‌های توده‌ای، تفتیش و قتل و غارت یهودیان آغاز گردید و واحدهای انقلابی پادگان پتروگراد را از پایتخت بیرون بردند و به جبهه اعزام داشتند. پس از حوادث ژوئیه قدرت حاکمه در کشور تماماً به دست حکومت موقت ضد انقلابی افتاد. شوراها فقط زایده ناتوان این حکومت شدند. قدرت حاکمه دوگانه به پایان رسید. دوران صلح‌آمیز انقلاب به سر رسید. وظیفهٔ تدارك قیام مسلحانه برای سرنگون ساختن موقت در برابر بلشویك‌ها قرار گرفت.

می‌گشود و اجرای آن را تأمین می‌کرد. در این راه مسالمت‌آمیز بسط دامنه انقلاب؛ شعار «انتقال تمام قدرت به دست شوراها» شعاری بود مربوط به نخستین گام مستقیماً قابل اجرا، شعاری بود مربوط به بسط مسالمت‌آمیز دامنه انقلاب که اجرای آن از ۲۷ فوریه تا ۴ ژوئیه ممکن و البته نهایت درجه هم مطلوب بود، ولی اکنون مطلقاً غیر ممکن است.

به قرار معلوم هواداران شعار «انتقال تمام قدرت به دست شوراها» همه به حد کافی در این نکته تعمق نکرده‌اند که شعار مزبور مربوط به دورهٔ بسط مسالمت‌آمیز دامنه انقلاب بوده است. منظور از مسالمت‌آمیز فقط این نیست که در آن موقع (از ۲۷ فوریه تا چهارم ژوئیه) هیچ کس، هیچ طبقه و هیچ نیروی جدی نمی‌توانست در مقابل انتقال قدرت به دست شوراها مانع و رادعی ایجاد نماید. این تمام مطلب نیست. در آن هنگام بسط مسالمت‌آمیز حتی از این لحاظ هم امکان‌پذیر بود که مبارزه طبقات و احزاب موجوده در درون شوراها، در صورت انتقال به موقع تمامی قدرت دولتی به دست شوراها، می‌توانست به مسالمت‌آمیزترین و بی‌دردترین نحوی انجام پذیرد.

به جبنه اخیر قضیه نیز هنوز توجه کافی معطوف نشده است. شوراها از لحاظ ترکیب طبقاتی خود ارگان‌های جنبش کارگران و دهقانان و شکل حاضر و آمادهٔ دیکتاتوری آنان بودند. اگر تمامی قدرت به دست آنها می‌افتاد آن‌گاه نقص عمده قشرهای خرده بورژوا و گناه عمده آنان یعنی زود باوری آنان نسبت به سرمایه‌داران در جریان عمل از بین می‌رفت و تجربه‌ای که در حین انجام اقدامات خود به دست می‌آورند این نقص را در معرض انتقاد قرار می‌داد. تعویض طبقات و احزاب حاکمه ممکن بود از طریق مسالمت‌آمیزی در درون شوراها بر زمینهٔ قدرت واحد و مطلق آنان انجام گیرد. ارتباط کلیهٔ احزاب شوراها با توده‌ها ممکن بود به نحوی پایدار و تضعیف نشده باقی ماند. حتی برای یك لحظه هم نمی‌توان این موضع را از نظر دور داشت که فقط این ارتباط کاملاً محکم احزاب شوراها با توده‌ها که آزادانه در عرض و در عمق نشو و نما می‌یافت قادر بود از طریق مسالمت‌آمیز به از بین بردن توهماتی که دربارهٔ سازشکاری خرده بورژوامآبانه با بورژوازی وجود داشت کمك نماید. انتقال قدرت به دست شوراها به خودی خود در مناسبات متقابل طبقات تغییر نمی‌داد و نمی‌توانست هم تغییری بدهد؛ این انتقال هیچ گونه تغییری در خصلت خرده بورژوایی دهقانان نمی‌داد. ولی می‌توانست به موقع گام بلندی به سمت جدایی دهقانان از بورژوازی و نزدیك شدن و

سپس الحاق آنان به کارگران، بردارد.

این امر در صورتی ممکن بود که قدرت به موقع به دست شوراها می‌افتاد. این وضع برای مردم از همه سهل‌تر و از همه سودمندتر بود. این راه از همه بی‌دردتر بود و به همین جهت هم برای آن بایستی با حداکثر انرژی مبارزه کرد. ولی اکنون این مبارزه، یعنی مبارزه برای انتقال به موقع قدرت به دست شوراها، به پایان رسیده است. راه مسالمت‌آمیز بسط دامنه انقلاب غیر ممکن شده و راه غیر مسالمت‌آمیز آغاز گردیده که از همه دردناك‌تر است.

چرخش روز چهارم ژوئیه عبارت از همین است که پس از آن، وضعیت عینی شدیداً تغییر یافته است. وضع متزلزل قدرت پایان پذیرفته و قدرت در محل قاطع به دست ضد انقلاب افتاده است. پیشروی احزاب بر زمینهٔ سازش‌کاری دو حزب خرده بورژوای اس‌ار و منشویك باکادت‌های ضد انقلابی، کار را به جایی رسانده است که هر دوی این احزاب خرده بورژوا در حقیقت شریك و دستیار جلادان ضد انقلابی شده‌اند. زودباوری غیر آگاهانه خرده بورژواها نسبت به سرمایه‌داران کار اولی‌ها را ضمن بسط دامنه مبارزهٔ حزبی، به جایی رسانید که آگاهانه از ضد انقلابی‌ها پشتیبانی می‌نمایند. دورهٔ بسط مناسبات حزبی به پایان رسید. در ۲۷ فوریه تمام طبقات متفقاً با رژیم سلطنت مخالف شدند. پس از چهارم ژوئیه بورژوازی ضدانقلابی، دست به دست سلطنت‌طلبان و باندهای سیاه، اس‌ارها و منشویك‌های خرده بورژوا را که تا اندازه‌ای مرعوبشان کرده بود، به خود ملحق ساخت و قدرت دولتی واقعی را به کاونیاك‌ها[۱] یعنی به باند ارتشی‌ها تسلیم نمود که متمردین را در جبهه تیرباران کرده و به تار و مار ساختن بلشویك‌ها در پتروگراد مشغولند.

شعار انتقال قدرت به دست شوراها اکنون دونکیشوتیسم یا مضحکه‌ای بیش نخواهد بود. معنای این شعار از نظر عینی فریب مردم و تلقین این توهم در آنها است که گویا اکنون نیز کافی است شوراها مایل باشند یا قرار صادر کنند تا قدرت را به دست خود گیرند و گویا در شورا هنوز وجود دارند که خود را در نتیجه همدستی با جلادان لکه‌دار نکرده باشند و گویا می‌توان بوده را نابود ساخت.

---

۱ ـ کاونیاك: ژنرال فرانسوی و وزیر جنگ وقت که در ژوئن سال ۱۸۴۸ کارگران قیام کننده پاریس را وحشیانه قتل عام نمود.

اشتباهی بس بزرگ بود هر آینه تصور می‌شد پرولتاریای انقلابی می‌تواند به اصطلاح برای «انتقام‌جویی» از اس‌ارها و منشویک‌ها، به خاطر پشتیبانی که آنها از عمل تار و مار بلشویک‌ها و تیرباران‌های جبهه و خلع سلاح کارگران نموده‌اند، از پشتیبانی آنان علیه ضد انقلاب «استنکاف ورزد». طرح مسأله بدین طریق اولاً به معنای انطباق مفاهیم خرده بورژوایی اخلاق بر پرولتاریا است (زیرا پرولتاریا هر جا که برای کار سودمند شمرد همیشه نه تنها از خرده بورژوازی متزلزل بلکه از بورژوازی بزرگ نیز پشتیبانی خواهد نمود؛) ثانیاً ـ که نکته عمده هم در همین است ـ طرح مسأله بدین طریق به معنای کوشش خرده بورژوامآبانه‌ای است برای پرده‌پوشی ماهیت سیاسی قضیه به وسیله «اندرزهای اخلاقی».

این ماهیت قضیه در آن است که اکنون قدرت را دیگر نمی‌توان از طریق مسالمت‌آمیز به دست آورد. آن را فقط در صورت پیروزی در یك مبارزهٔ قطعی علیه کسانی می‌توان به دست آورد که در لحظهٔ فعلی صاحبان واقعی قدرت هستند، یعنی علیه باند ارتشی‌ها یا کاونیاك‌هایی که تکیه‌گاهشان واحدهای ارتجاعی اعزامی به پتروگراد و کادت‌ها و سلطنت‌طلبان است.

ماهیت قضیه در این است که پیروزی بر این صاحبان جدید قدرت دولتی فقط از عهدهٔ توده‌های انقلابی مردم برخاسته است که شرط جنبش آنان تنها رهبری شدنشان از طرف پرولتاریا نبوده بلکه روی برگرداندن از احزاب اس‌ار و منشویك نیز که به راه انقلاب خیانت ورزیده‌اند می‌باشد.

کسی که اخلاقیت خرده بورژوایی را در سیاست وارد می‌نماید استدلالش چنین است: به فرض این که اس‌ارها و منشویك‌ها با پشتیبانی از کاونیاك‌ها که پرولتاریا و هنگ‌های انقلابی را خلع سلاح نمودند مرتکب «اشتباه» هم شده باشند، باز باید به آنها امکان داد اشتباه خود را «رفع نماید» و امر رفع «اشتباه» را برای آنها «دشوار نساخت»؛ باید گرایش خرده بورژوازی متزلزل را به سوی کارگران تسهیل نمود. چنین استدلالی اگر فریب نوین کارگران نباشد چیزی جز ساده‌لوحی کودکانه یا به طور صاف و ساده سفاهت نخواهد بود. زیرا گرایش توده‌های خرده بورژوازی به سوی کارگران فقط و فقط در صورتی عملی می‌بود که این توده‌ها از اس‌ارها و منشویك‌ها روی برمی‌تافتند. احزاب اس‌ار و منشویك اکنون فقط در صورتی می‌توانند «اشتباه» خود را رفع نمایند که تسره‌تلی و چرنف و دان و راکیتنیکف را دستیار جلادان اعلام دارند. ما کاملاً و بدون

چون و چرا طرفدار چنین «رفع اشتباهی» هستیم...

ما گفتیم مسأله اساسی انقلاب مسألهٔ حاکمه است. باید اضافه کرد: همانا انقلاب‌ها هستند که در هر گام به ما نشان می‌دهند در مسأله مربوط به این که قدرت حقیقی در کجا است ابهام وجود دارد و نیز نشان می‌دهند که بین قدرت صوری و قدرت واقعی مغایرت وجود دارد و این موضوع یکی از خصوصیات عمده هر دورهٔ انقلابی را تشکیل می‌دهد. در مارس و آوریل سال ۱۹۱۷ معلوم نبود که آیا قدرت واقعی در دست دولت است یا در دست شورا.

ولی اکنون به ویژه مهم است که کارگران آگاه به مسأله اساسی انقلاب با هوشیاری نگریسته ببینند در لحظهٔ فعلی قدرت دولتی در دست کیست. اگر شما مظاهر مادی آن را معین کنید و عبارت‌پردازی را به جای عمل نپذیرند در یافتن پاسخ آن دچار اشکال نخواهید شد.

فردریك انگلس می‌نویسد: دولت مقدم بر هر چیز شامل دسته‌هایی از افراد مسلح است به اضافهٔ زواید مادی از قبیل زندان‌ها. ولی اکنون این زواید شامل یونکرها و قزاق‌های مرتجعی است که مخصوصاً به پتروگراد احضار شده‌اند؛ شامل کسانی است که کامنف و سایرین را در زندان نگاه داشته‌اند، شامل کسانی است که روزنامهٔ «پراودا»[1]

«پراودا»: روزنامهٔ یومیهٔ علنی بلشویکی. این روزنامه ابتدا در پتربورگ منتشر می‌شد. در آوریل سال ۱۹۱۲ به دستور لنین و به ابتکار استالین تأسیس گردید. استالین می‌گوید: «تأسیس «پراودا» در سال ۱۹۱۲ شالوده‌ای بود برای پیروزی بلشویسم در سال ۱۹۱۷». در جریان دو سال و اندی پس از انتشار نخستین شماره «پراودا» (۲۲ آوریل (۵ مه) سال ۱۹۱۲) حکومت تزاری این روزنامه را هشت بار توقیف کرد ولی روزنامه با عناوین دیگری انتشار خود را ادامه می‌داد. در آستانهٔ جنگ جهانی یعنی در ۸ (۲۱) ژوئیه سال ۱۹۱۴ روزنامه توقیف شد. پس از انقلاب فوریه (۵ (۱۸) مارس سال ۱۹۱۷) «پراودا» مجدداً به عنوان ارگان مرکزی حزب بلشویك شروع به انتشار نمود. استالین در ۵ (۱۸) مارس ۱۹۱۷ در پلنوم بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه به عضویت هیأت تحریریهٔ «پراودا» برگزیده شد. از آوریل سال ۱۹۱۷ پس از بازگشت لنین به روسیه رهبری «پراودا» به توسط لنین انجام گرفت. ۵ (۱۸) ژوئیه سال ۱۹۱۷ اداره روزنامهٔ «پراودا» از طرف یونکرها و قزاق‌ها غارت گردید. پس از حوادث ژوئیه به مناسبت پنهان شدن لنین، سردبیری ارکان مرکزی حزب به استالین محول گردید. از ژوئیه تا اکتبر سال ۱۹۱۷ «پراودا» به علت تعقیب

را توقیف کردند، کارگران و قسمت خاصی از سربازان را خلع سلاح نمودند و اکنون سربازانی از همین قبیل و واحدهای ارتشی از همین قبیل را تیرباران می‌کنند. آری، این جلادان؛ قدرت حاکمه واقعی هستند. تسره‌تلی‌ها و چرنف‌ها وزرای بدون قدرت هستند، آنها وزرای عروسکی و سران احزابی هستند که از جلادان پشتیبانی می‌نمایند. این واقعیت است. و این که نه تسره‌نلی و نه چرنف هیچ کدام لابد این جلادی را شخصاً «تأیید نمی‌کنند» و روزنامه‌های آنان خایفانه آن را انکار می‌نمایند، در این واقعیت تغییر نمی‌دهد، عوض کردن ظاهر سیاسی تغییری در ماهیت قضیه نمی‌دهد.

مگر توقیف روزنامهٔ ناشر افکار ۱۵۰ هزار انتخاب کنندهٔ پتروگراد و قتل وایـنف کارگر به دست یونکرها در (٦ ژوئیه) که به علت خارج کردن بستهٔ روزنـامهٔ «لیست پراودی» از چاپخانه انجام گرفت جلادی نیست؟ مگر این همان کار کاونیاك‌ها نیست؟ لابد به ما خواهند گفت نه دولت و نه شوراها هیچ یك در این امر «مقصر نیستند».

ما جواب خواهیم داد این دیگر برای دولت و شوراها بدتر است، زیرا با این وضع آنها حکم هیچ دارند، عروسکند و قدرت واقعی در دستشان نیست.

مردم قبل از همه و بیش از همه باید از حقیقت آگاه باشند و بدانند که قدرت دولتی عملاً در دست کیست. باید تمام حقیقت را به مردم گفت: قدرت حاکمه در دست دار و دستهٔ ارتشی کاونیاك‌ها (کرنسکی، بعضی ژنرال‌ها و افسران و غیره) است که از طرف بورژوازی به عنوان یك طبقه و در رأس آن حزب کادت‌ها، و نیز از طرف کلیهٔ سلطنت‌طلبان، که از طریق کلیه روزنامه‌های باند سیاه یعنی «نویه ورمیا» و «ژیویه اسلووه» و غیره و غیره عمل می‌نمایند، پشتیبانی می‌شوند.

این قدرت را باید سرنگون ساخت. بدون این عمل تمام عبارت‌پردازی‌های مربوط به مبارزه با ضد انقلاب، پوچ و «خودفریبی و فریب مردم» است.

از این قدرت اکنون خواه تسره‌تلی‌ها و چرنف‌های وزیر و خواه احزاب آنها پشتیبانی می‌کنند. باید نقش جلادانه این افراد و ناگزیری یك چنین «سرانجامی» برای این احزاب پس از «اشتباهات» آنان در ۲۱ آوریل، ۵ مه، ۹ ژوئن، ۴ ژوئیه و پس از تأیید

حکومت موقت چند بار عنوان خود را تغییر داد و با عناوین «لیستك پراودی»، «پرولتاری»، «رابوچی» و «رابوچی پوت» منتشر می‌شد. از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) سال ۱۹۱۷ روزنامه تحت عنوان قدیمی خود «پراودا» شروع به انتشار نمود.

سیاست تعرض، یعنی سیاستی که نه دهم پیروزی ماه ژوئیه کاونیاك‌ها مرهون آن است، برای مردم توضیح داده شود.

باید بنای کلیهٔ تبلیغات بین مردم را بر پایه‌ای تجدید کرد که در آن تجربه مشخصی که همانا از انقلاب کنونی و به ویژه روزهای ژوئیه به دست آمده در نظر گرفته شود یعنی این تبلیغات دشمنان واقعی مردم یا دار و دسته ارتشی‌ها و کادت‌ها و اعضاء باند سیاه را به طور واضح نشان دهد و بورژوازی یعنی اس‌ارها و منشویك‌ها را که نقش دستیار جلادان را بازی کرده و می‌کنند آشکارا افشاء گرداند.

باید بنای تمام تبلیغات در بین مردم را بر پایه‌ای تجدید کرد که در آن برای دهقانان روشن شود مادام که قدرت دار و دسته ارتشی‌ها واژگون نشده و احزاب اس‌ار و منشویك افشاء نگردیده و اعتماد خلق از آنان سلب نشده است امید آنها برای دریافت زمین به کلی باطل است. این عمل در شرایط «عادی» تکامل سرمایه‌داری ممکن بوده پروسه‌ای بس طولانی و دشوار باشد» ولی هم جنگ و هم هرج و مرج اقتصادی انجام آن را به میزان عظیمی تسریع خواهد نمود.

این عوامل؛ چنان «تسریع کننده‌هایی» هستند که قادرند ماه و حتی هفته را با سال برابر کنند.

احتمال می‌رود بر ضد مطالب فوق‌الذکر دو ایراد گرفته شود: یکی این که صحبت از مبارزهٔ قطعی در لحظهٔ فعلی معنایش ترغیب اقدامات پراکنده و منفردی است که به خصوص کمك به ضد انقلاب خواهد بود؛ دوم این که واژگون ساختن ضد انقلاب معنایش این است که به هر حال قدرت باز هم به دست همین شوراها بیفتد.

در پاسخ به ایراد اول، ما خواهیم گفت: کارگران روسیه اکنون دیگر به حد کافی آگاه هستند که در لحظه‌ای که مسلماً به حال آنان سودمند نیست به دام مفسده‌جویی گرفتار نشوند. در این که اقدام و مقاومت کارگران در لحظهٔ فعلی کمکی است به ضد انقلاب جای تردید نیست. در این که مبارزهٔ قطعی فقط در صورت اعتلاء مجدد روح انقلابی در بین عمیق‌ترین قشرهای توده‌ها امکان‌پذیر است نیز جای تردید نیست. ولی کلی‌گویی دربارهٔ اعتلاء انقلاب و اوج آن و کمك کارگران باختری و غیره کافی نیست، باید از گذشته نتیجه‌گیری معینی نمود و همانا آن درس‌هایی را که ما گرفته‌ایم به حساب آورد. چنین امکانی را هم همان شعار مبارزهٔ قطعی علیه ضد انقلاب غاصب حکومت، برای ما فراهم خواهد ساخت.

در ایراد دوم نیز به طور خلاصه استدلال‌های بسیار کلی جایگزین حقایق مشخص می‌شود. واژگون ساختن ضد انقلاب بورژوازی به هیچ وسیله و هیچ نیرویی جز نیروی پرولتاریای انقلابی امکان‌پذیر نیست.

این پرولتاریای انقلابی است که پس از تجربه ژوئیه سال ۱۹۱۷ باید قدرت دولتی را مستقلاً به دست خود گیرد؛ بدون این عمل پیروزی انقلاب ممکن نیست افتادن قدرت به دست پرولتاریا و پشتیبانی دهقانان تهیدست یا نیمه پرولتارها از وی، یگانه راه حل است و ما، هم اکنون متذکر شدیم چه اوضاع و احوالی می‌تواند انجام این عمل را به حد اکثر تسریع نماید.

پیدایش شوراها در این انقلاب جدید ممکن است و باید هم پدید آیند، منتها نه شوراهای کنونی یعنی نه ارگان‌های سازشکاری با بورژوازی بلکه ارگان‌های مبارزهٔ انقلابی علیه بورژوازی. این که ما در آن هنگام هم طرفدار این خواهیم بود که سراپای ساختمان دولت طبق نمونه شوراها باشند، موضوعی است ملسم. در این مورد سخن از شوراها به طور کلی نیست بلکه بر سر مبارزه علیه ضد انقلاب کنونی و علیه خیانت شوراهای کنونی است.

هنگام انقلاب، مجرد را جای‌نشین مشخص کردن یکی از مهم‌ترین گناهان، یکی از خطرناک‌ترین گناهان است. شوراهای فعلی به علت تسلطی که احزاب اس‌ار و منشویك در آنها داشته‌اند درهم ریخته و متحمل ورشکست کامل شده‌اند. اکنون این شوراها شبیه به گوسفندانی هستند که در کشتارگاه کارد به حلقومشان مالیده و مذبوحانه می‌نالند. شوراها اکنون در مقابل ضد انقلابی که غلبه کرده و می‌کند زبون و تاتوانند. شعار واگذاری قدرت به دست شوراها را می‌توان به مثابه دعوت «ساده‌ای» برای انتقال قدرت به دست همین شوراها دانست، و حال آن که صحبت در این باره و دعوت به این عمل در لحظهٔ فعلی معنایش فریب مردم است و هیچ چیزی هم خطرناك‌تر از فریب نیست.

دورهٔ بسط دامنهٔ مبارزهٔ طبقاتی و حزبی در روسیه که از ۲۷ فوریه تا ۴ ژوئیه به طول انجامید به پایان رسید. اکنون دورهٔ جدیدی آغاز می‌گردد که شرکت کنندگان آن دیگر طبقات قدیمی و احزاب قدیمی و شوراهای قدیمی نبوده بلکه آنهایی هستند که در آتش مبارزه نو شده و در جریان آن آبدیده گردیده، آموزش یافته از نو ایجاد شده‌اند. باید به جلو نگریست نه به عقب. اکنون باید مقولات طبقاتی و حزبی جدید مربوط به بعد از ماه ژوئیه را مأخذ عمل قرار داد نه مقولات قدیمی را. مأخذ شروع این دوره جدید

باید پیروزی ضد انقلاب بورژوازی باشد که در نتیجه سازشکاری اس‌ارها و منشویك‌ها به دست آمده و فقط پرولتاریای انقلابی قادر است بر آن پیروزی گردد. البته در این دورهٔ جدید، قبل از پیروزی قطعی ضد انقلاب، قبل از شکست نهایی (بدون مبارزه) ارس‌ارها و منشویك‌ها و قبل از اعتلای جدید انقلاب جدید باز هم مراحل کاملاً گوناگونی در بین خواهد بود. ولی در این باره فقط بعدها، یعنی هنگامی که هر یك از این مراحل به طور جداگانه پدید آمد، می‌توان صحبت کرد...

در اواسط ماه ژوئیه سال ۱۹۱۷ به رشته تحریر در آمد و در همان سال ۱۹۱۷ به توسط کمیتهٔ کرونشتاد حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه به صورت جزء جداگانه‌ای به چاپ رسید.

درس‌های انقلاب

هر انقلابی به معنای یك تحول ناگهانی و شدید در زندگی توده‌های عظیم مردم است. اگر موجبات چنین تحولی فراهم نشده باشد وقوع انقلاب حقیقی غیر ممکن است. همان گونه که هر تحویلی در زندگی یك فرد، بسی چیزها به وی می‌آموزد و وادارش می‌سازد خیلی چیزها ببیند و به چیزهای زیادی پی ببرد، به همان گونه هم انقلاب در مدت کوتاهی پرمعناترین درس‌ها را به تمام مردم می‌دهد.

در دوران انقلاب میلیون‌ها و ده‌ها میلیون تن از مردم در هر هفته بیش از یك سال زندگی عادی و خواب آلود چیز می‌آموزند. زیرا هنگامی که تحویل ناگهانی و شدید در زندگی یك ملت روی می‌دهد، با وضوح خاصی معلوم می‌گردد که هر یك از طبقات این ملت چه هدفی را تعقیب می‌کند، چه نیرویی دارد و با چه وسایلی عمل می‌نمایند.

هر کارگر آگاه و هر سرباز و هر دهقانی باید به دقت در درس‌های انقلاب روس تعمق نماید، به خصوص اکنون، یعنی در پایان ماه ژوئیه، که دیگر صریحاً معلوم شده نخستین مرحلهٔ انقلاب ما با عدم موفقیت به پایان رسیده است.

۱

در واقع ببینیم هدف توده‌های کارگر و دهقان هنگام دست زدن به انقلاب چه بود؟ چه انتظاری از انقلاب داشتند؟ چنان چه می‌دانیم انتظار آنها آزادی، صلح، نان و زمین بود.

ولی اکنون چه می‌بینیم؟

به جای آزادی، به تجدید فعال مایشایی سابق پرداخته‌اند. برای سربازان در جبهه کیفر اعدام مقرر شده است. دهقانان را به جرم تصاحب خودسرانه زمین‌های ملاکین به دادگاه جلب می‌نمایند. چاپخانه‌های روزنامه‌های کارگری را تاراج می‌کند. روزنامه‌های کارگری را بدون محاکمه توقیف می‌نمایند. بلشویك‌ها را بازداشت می‌کنند و این عمل اغلب حتی بدون اعلام هرگونه اتهامی انجام می‌گیرد و اگر هم اتهامی اعلام شود آشکارا افتراآمیز است.

شاید معترضانه بگویند تعقیب بلشویك‌ها به معنای نقض آزادی نیست زیرا فقط افراد معینی را به اتهامات معینی تعقیب می‌نمایند. ولی این اعتراض کذب، عیان و آشکار است، زیرا چگونه می‌توان در مقابل جرم افرادی جداگانه، ولوگناه آنها هم در دادگاه به ثبوت رسیده و تصدیق شده باشد، چاپخانه را تاراج نمود و روزنامه را توقیف کرد. باز اگر دولت، تمام حزب بلشویك و خط‌مشی و نظریات آن را غیر قانونی اعلام می‌کرد قضیه صورت دیگری به خود می‌گرفت. ولی همه می‌دانند که دولت روسیه آزاد به هیچ وجه کاری نمی‌توانست بکند و نکرده است.

آن چه بیش از همه جنبهٔ افتراآمیز اتهامات علیه بلشویك‌ها را فاش می‌کند این است که روزنامه‌های ملاکین و سرمایه‌داران با هاری تمام بلشویك‌ها را به علت مبارزهٔ آنان علیه جنگ و بر ضد ملاکین و سرمایه‌داران به باد ناسزا می‌گرفتند و علناً طلب می‌کردند بلشویك‌ها بازداشت شوند و مورد تعقیب قرار گیرند و این هنوز در آن زمانی بود که اتهام هم بر ضد یك بلشویك ساخته نشده بود.

مردم خواهان صلحند. و حال آن که دولت انقلابی روسیهٔ آزاد بر اساس همان قراردادهای محرمانه‌ای که نیکلای دوم تزار سابق با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه بسته بود تا سرمایه‌داران روس بتوانند ملت‌های غیر را غارت نمایند، مجدداً دست به جنگ غاصبانه زده است. این قراردادهای محرمانه همچنان مکتوم مانده‌اند. دولت روسیه آزاد با توسل به بهانه‌های گوناگون گریبان خود را خلاص کرده و تاکنون از پیشنهاد صلح عادلانه به تمام ملل خودداری ورزیده است.

نان نیست. قحطی دوباره فرا می‌رسد. همه می‌بینند که سرمایه‌داران و ثروتمندان خزانهٔ دولت را در مقابل تحویل سیورسات جنگی بی‌شرمانه می‌فریبند (اکنون جنگ هر روز برای مردم به بهای ۵۰ میلیون روبل تمام می‌شود) و سودهای کلان بی‌سابقه‌ای در مقابل نرخ‌های گزاف به جیب می‌زنند و حال آن که برای محاسبه جدی تولید محصولات و توزیع آن بین کارگران مطلقاً هیچ اقدامی به عمل نیامده است. سرمایه‌داران روز به روز گستاخ‌تر می‌شوند و کارگران را بیرون می‌ریزند و آن هم هنگامی دست به این عمل می‌زنند که مردم از بی‌کالایی در مضیقه‌اند.

اکثریت عظیم دهقانان در عدهٔ زیادی از کنگره‌ها با بانگی رسا و به نحوی روشن اعلام داشته‌اند مالکیت ملاکان را بر زمین بی‌عدالتی و یغماگری می‌دانند. و حال آن که دولتی که خود را انقلابی و دموکراتیك می‌نامد ماه‌ها است دهقانان را سر می‌دواند و با

وعده و دفع الوقت فریبشان می‌دهد. سرمایه‌داران ماه‌ها به چرنف وزیر اجازه نمی‌دادند قانون منع خرید و فروش زمین را انتشار دهد. و هنگامی هم بالآخره این قانون انتشار یافت، سرمایه‌داران بر ضد چرنف دست به تحریکات پلید افتراآمیزی زدند و تاکنون هم آن را ادامه می‌دهند، گستاخی دولت در امر دفاع از ملاکین به جایی رسیده است که دهقانان را به جرم ضبط «خودسرانه» زمین به دادگاه جلب می‌نماید.

دهقانان را سر می‌دوانند و می‌کوشند آنها را متقاعد سازند که تا دعوت مؤسسان صبر کنند. ولی دعوت این مجلس را سرمایه‌داران کماکان به تعویق می‌ندازند. اکنون که تحت فشار خواست‌های بلشویک‌ها این دعوت موکول به سی‌ام سپتامبر شده است، سرمایه‌داران آشکارا فریاد می‌زنند که این مهلت بسیار کوتاه و «غیر عملی» است و خواستار تعویق دعوت مجلس مؤسسانند... متنفذترین اعضاء حزب سرمایه‌داران و ملاکین یعنی حزب «کادت‌ها» یا حزب «آزادی مردم» از قبیل پانین علناً موعظه می‌کنند دعوت مجلس مؤسسان تا خاتمهٔ جنگ به تعویق افتد.

برای دریافت زمین صبر کن تا مجلس مؤسسان تشکیل شود، برای تشکیل مجلس مؤسسان صبر کن تا جنگ خاتمه یابد، برای خاتمهٔ جنگ صبر کن تا پیروزی کامل به دست آید. این است نتیجه‌ای که از این جریان حاصل می‌شود. سرمایه‌داران و ملاکین که در دولت اکثریت دارند دهقانان را آشکارا مورد تمسخر قرار داده‌اند.

۲

حال ببینیم این امر در یك کشور آزاد پس از سرنگون شدن حکومت تزاری چگونه واقع گردید؟ در کشور غیر آزاد، حکومت‌کنندگان بر مردم شاه و دسته‌ای ملاك و سرمایه‌دار و مأمورین دولت هستند که از طرف هیچ کس انتخاب نشده‌اند.

در کشور آزاد فقط کسانی بر مردم حکومت می‌کنند که از طرف خود مردم برای این کار انتخاب شده‌اند. هنگام انتخابات، مردم یا احزاب تقسیم می‌شوند و معمولاً هر طبقه از اهالی برای خود حزب جداگانه‌ای تشکیل می‌دهد، مثلاً ملاکین، سرمایه‌داران، دهقانان و کارگران هر کدام حزبی جداگانه تشکیل می‌دهند. بدین مناسبت در کشورهای آزاد حکومت بر مردم از طریق مبارزهٔ علنی بین احزاب و سازش آزاد آنان با یکدیگر عملی می‌گردد.

پس از سرنون شدن حکومت تزاری که در ۲۷ فوریه سال ۱۹۱۷ انجام گرفت، روسیه تقریباً طی چهار ماه همچون یك کشور آزاد اداره می‌شد، یعنی از طریق مبارزهٔ

علنی احزابی که آزادانه تشکیل شده بودند و براساس سازش آزاد میان آنان. برای پی بردن به چگونگی تکامل انقلاب روس بیش از همه لازم است این نکته بررسی شود که احزاب عمده کدام‌ها بوده‌اند و از منافع چه طبقاتی دفاع می‌نمودند و مناسبات متقابل آنها چگونه بوده است.

۳

پس از سرنگون شدن حکومت تزاری قدرت دولتی به دست نخستین حکومت موقت افتاد. این حکومت از نمایندگان بورژوازی یعنی سرمایه‌داران که ملاکین نیز به آنان گرویده بودند، تشکیل شد، حزب «کادت‌ها» یعنی حزب عمدهٔ سرمایه‌داران، به عنوان یك حزب حاکمه و دولتی نخستین مقام را دارا بود.

تصادفی نبود که قدرت به دست این حزب افتاد، گر چه کسانی که بر ضد نیروهای تزاری مبارزه کردند و در راه آزادی خون ریختند، البته سرمایه‌داران نبودند بلکه کارگران و دهقانان، ملوانان و سربازان بودند. علت این که قدرت به دست حزب سرمایه‌داران افتاد این بود که این طبقه نیروی ثروت، سازمان و معلومات لازمه را در اختیار خود داشت. پس از سال ۱۹۰۵ و به ویژه در جریان جنگ، طبقهٔ سرمایه‌داران و ملاکین که به آنها گرویده بودند در روسیه بیش از همه در امر تشکل خود پیشرفت حاصل نمودند.

حزب کادت‌ها خواه در سال ۱۹۰۵ و خواه از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷، همیشه سلطنت‌طلب بوده است. پس از پیروزی مردم بر بی‌دادگری تزاری، این حزب خود را جمهوری خواه اعلام نمود. تجربهٔ تاریخ نشان می‌دهد که احزاب سرمایه‌داران، هر وقت مردم بر سلطنت فایق آمده‌اند همیشه با جمهوری خواه بودن موافقت کرده‌اند فقط بدین منظور که بتوانند از امتیازات سرمایه‌داران و فرمانروایی مطلق آنان بر مردم دفاع نمایند.

حزب کادت‌ها در گفتار طرفدار «آزادی مردم» است. ولی در کردار طرفدار سرمایه‌داران است و به همین مناسبت هم بلافاصله تمام ملاکین، تمام سلطنت‌طلبان و تمام افراد باند سیاه به وی گرویدند. برهان این موضوع مطبوعات و جریان انتخابات است. پس از انقلاب تمام روزنامه‌های بورژوازی و تمام مطبوعات باند سیاه با کادت‌ها هم آواز گردیدند. تمام احزاب سلطنت‌طلب، که جرأت برآمد آشکار نداشتند، هنگام انتخابات، مثلاً در پتروگراد، از حزب کادت‌ها پشتیبانی می‌کردند.

کادت‌ها پس از به دست آوردن حکومت تمام هم خود را مصروف ادامه جنگ

غاصبانه و یغماگرانه‌ای نمودند که تزار نیکلای دوم، در نتیجه عقد قراردادهای سری یغماگرانه با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه، آغاز نموده بود. به موجب این قراردادها به سرمایه‌داران روس وعده داده شده است که در صورت پیروزی؛ قسطنطنیه، گالیسی، ارمنستان و غیره را تصرف خواهند نمود. و اما در مقابل مردم دولت کادت‌ها به بهانه‌جویی و وعده و وعیدهای پوچ متوسل می‌شد و حل کلیه مسایلی را که برای کارگران و دهقانان مهم و ضروری بود به دعوت مجلس مؤسسان موکول می‌کرد بدون آن که موعد این دعوت را معین نماید.

مردم با استفاده از آزادی مستقلاً به تشکیل خویش پرداختند. سازمان عمده کارگران و دهقانان که اکثریت قاطع جمعیت روسیه را تشکیل می‌دهند، شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان بود. تشکیل این شوراها از همان روزهای انقلاب فوریه آغاز گردید و چند هفته پس از آن در اکثر شهرهای بزرگ روسیه و در بسیاری از شهرستان‌ها همهٔ افراد آگاه و پیشرو طبقهٔ کارگر و دهقان در شوراها گرد آمدند.

شوراها کاملاً آزادانه انتخاب می‌شدند سازمان‌های حقیقی؛ توده‌های مردم یعنی کارگران و دهقانان بودند. شوراها سازمان‌های حقیقی اکثریت عظیم مردم بودند. کارگران و همچنین دهقانان که جامهٔ سربازی بر تن داشتند، مسلح بودند.

به خودی خود معلوم است که شوراها می‌توانستند و می‌بایست تمام قدرت دولتی را به دست خود گیرند. تا زمان دعوت مجلس مؤسسان هیچ قدرت دیگری به جز شوراها نمی‌بایست در کشور وجود داشته باشد. فقط در آن صورت انقلاب ما می‌توانست واقعاً توده‌ای و واقعاً دموکراتیک باشد. فقط در آن صورت توده‌های زحمتکش، که واقعاً در راه صلح می‌کوشند و واقعاً در جنگ اشغالگرانه ذینفع نیستند، می‌توانستند به طور مصمم و استوار آن چنان سیاستی را به موقع اجرا گذارند که هم به جنگ غاصبانه پایان بخشد و هم به صلح منجر گردد.

فقط در آن صورت کارگران و دهقانان می‌توانستند سرمایه‌داران را، که پول‌های هنگفتی «از قبل جنگ» به جنگ آورده و کشور را به ویرانی و قحطی کشیده‌اند، لگام زنند. ولی در شوراها اقلیت نمایندگان از حزب کارگران انقلابی یعنی سوسیال دموکرات‌های بلشویک که خواستار واگذاری تمام قدرت دولتی به شوراها بودند، پشتیبانی می‌کردند و حال آن که اکثریت نمایندگان شوراها از حزب سوسیال دموکرات‌های منشویک و حزب اس‌ارها پشتیبانی می‌نمودند که با واگذاری قدرت به

شوراها مخالف بودند. این حزب به جای برانداختن حکومت بورژوازی و تعویض آن با حکومت شوراها در پشتیبانی از حکومت بورژوازی و سازش با آن و تشکیلْ یك حکومت متشرك به آن پافشاری می‌کردند.

این سیاست سازشکاری با بورژوازی که از طرف احزاب اس‌ار و منشویك یعنی احزابی که اکثریت مردم به آنها اعتماد داشتند، تعقیب می‌شد ماهیت اصلی تمام سیر تکامل را در جریان ۵ ماهی که از آغاز آن می‌گذرد تشکیل می‌دهد.

۴

قبل از همه ببینیم این سازشکاری اس‌ارها و منشویك‌ها با بورژوازی چگونه انجام پذیرفته و سپس توضیح این کیفیت راکه اکثریت مردم به آنان اعتماد می‌کردند جستجو نماییم.

۵

سازش منشویك‌ها و اس‌ارها با سرمایه‌داران، در تمام ادوار انقلاب روس، گاهی به یك شکل و زمانی به شکل دیگر انجام می‌گرفت.

در همان پایان فوریه سال ۱۹۱۷، همین که مردم به پیروزی رسیدند و حکومت تزاری سرنگون گردید حکومت موقت سرمایه‌داران، کرنسکی را به عنوان «سوسیالیست» در هیأت خود داخل نمود. در حقیقت کرنسکی هیچ‌گاه سوسیالیست نبود. او فقط ترودویك بود و فقط از مارس سال ۱۹۱۷ «سوسیال رولوسیونر» شد و این هنگامی بود که دیگر این امر خطری نداشت و بی‌فایده هم نبود. حکومت موقت سرمایه‌داران بلافاصله کوشید تا به توسط کرنسکی که معاونت صدر شورای پتروگراد را به عهده داشت، این شورا را وابسته و رام خود سازد. شورا، یعنی سازمانی که اس‌ارها و منشویك‌ها در آن تفویق داشتند به این رام شدن تن در داد بدین معنی که بلافاصله پس از تشکیل حکومت موقت سرمایه‌داران، موافقت کرد تا آن جاکه این حکومت به وعده خود وفا می‌کند «از آن پشتیبانی نماید».

شورا خود را بازرس و کنترل کنندهٔ اعمال حکومت موقت می‌دانست. سران شورا کمسیونی به نام «کمسیون تماس» تشکیل داده بودند تا با دولت در تماس و ارتباط باشد. در این کمسیون تماس، سران اس‌ارها و منشویك‌ها دایماً با دولت سرمایه‌داران در مذاکره بودند و بدین طریق در حقیقت حکم وزرای مشاور یا وزرای غیر رسمی را داشتند.

در تمام ماه مارس و تقریباً در تمام آوریل جریان امور بر این منوال بود. سرمایه‌داران کار را به دفع الوقت و بهانه‌تراشی می‌گذرانند تا بدین وسیله فرصت به دست آورند. حکومت سرمایه‌داران در تمام این مدت حتی یك گام اندك جدی هم برای گسترش انقلاب برنداشت. این حکومت حتی برای انجام وظیفه مستقیم و بلاواسطه خود یعنی فرا خواندن مجلس مؤسسان هم مطلقاً هیچ کاری انجام نداد و این مسأله را در قبال سازمان‌های محلی طرح ننمود و حتی یك کمسیون مرکزی هم برای تهیهٔ مقدمات این مسأله تشکیل نداد. تمام همش مصروف یك چیز بود و آن این که در خفا قراردادهای بین‌المللی یغماگرانه‌ای راکه تزار با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه بسته بود تجدید نماید، سیر انقلاب را با احتیاط هر چه بیشتر و هر چه نامشهودتر ترمز نماید، مرتباً وعده دهد ولی هیچ یك را ایفا نکند. اس‌ارها و منشویك‌ها در «کمسیون تماس» نقش احمقانی را بازی می‌کردند که عبارت پر طمطراق، وعده و وعید و «ناشتایی» به خورد آنها می‌دهند. اس‌ارها و منشویك‌ها درست نظیر کلاغ قصهٔ مشهور در دام چابلوسی افتادند و اقوال سرمایه‌داران را مبنی بر این که برای شوراها ارزش فوق‌العاده‌ای قایلند و قدمی بدون آنها برنمی‌دارند با لذت کامل گوش می‌داند.

ولی در حقیقت امر زمان می‌گذشت و حکومت سرمایه‌داران برای انقلاب مطلقاً هیچ کاری انجام نداد و در اثناء این مدت فرصتی یافت تا علیه انقلاب قراردادهای سری یغماگرانه را تجدید یا به عبارت صحیح‌تر آنها را تأیید کند و به وسیلهٔ مذاکرات تکمیلی به همان درجه سری با دیپلمات‌های امپریالیسم انگلیس و فرانسه، بدان‌ها «جانی تازه دهد». در اثنای این مدت این حکومت فرصت یافت علیه انقلاب یك سازمان ضد انقلابی از ژنرال‌ها و افسران ارتش داخل در عملیات جنگی شالوده‌ریزی نماید (یا حداقل موجبات نزدیك شدن آنها را فراهم سازد). این حکومت فرصت یافت علیه انقلاب به متشکل ساختن صاحبان صنایع و فابریك‌ها و کارخانه‌ها بپردازد که در زیر فشار کارگران مجبور به گذشت‌های پی در پی بودند ولی در عین حال شروع به کارشکنی در تولید کرده و زمینه می‌چیدند تا در اولین فرصت مناسب، تولید را متوقف سازند.

ولی امر تشکل کارگران و دهقانان پیشرو در شوراها پیوسته به پیش می‌رفت. بهترین افراد طبقات ستمکش حس می‌کردند که دولت علیرغم سازش خود با شورای پتروگراد و علیرغم سخنان و آب و تاب کرنسکی و با وجود «کمسیون تماس» همان دشمن مردم

و انقلاب، باقی مانده است. توده‌ها حس می‌کردند که اگر مقاومت سرمایه‌داران درهم شکسته نشود موضوع صلح، آزادی و انقلاب ناگزیر با ناکامی مواجه خواهد شد. ناشکیبی و خشم توده‌ها افزایش می‌یافت.

٦

۲۰-۲۱ آوریل پیمانه شکیب توده‌ها لبریز شد. جنبش به طور خود به خود و بی‌آن که کسی آن را تدارك بیند شعله‌ور گردید. این جنبش با چنان شدتی علیه حکومت متوجه بود که حتی یك هنگ مسلح به طرف قصر مارینسکی حرکت نکرد تا وزراء را بازداشت نماید. همه به رأی العین دیدند که حکومت نمی‌تواند پای برجا ماند. شوراها می‌توانستند (و می‌بایست) حکومت را به دست خود گیرند بدون آن که از طرف کسی به کوچك‌ترین مقاومتی برخورد نمایند. ولی به جای این عمل، اس‌ارها و منشویك‌ها از حکومت در حال سقوط سرمایه‌داران پشتیبانی کردند و با سازش با این حکومت وضع خود را بیش از پیش وخیم ساختند و گام‌های محکم‌تری برداشتند که انقلاب را به سوی فنا می‌کشید.

انقلاب تمام طبقات را با چنان تندی و اساس‌مندی می‌آموزد که نظیر آن در مواقع عادی و صلح‌آمیز دیده نمی‌شود. سرمایه‌داران که در امور مبارزه طبقاتی و سیاست از همه متشکل‌تر و آزموده‌ترند از دیگران تندتر تعلیم گرفتند. آنها وقتی موقعیت حکومت را سست بنیان یافتند به شیوه‌ای متوسل شدند که سرمایه‌داران سایر کشورها پس از سال ۱۸۴۸ ده‌ها سال تمام برای تحمیق و تعرفه و تضعیف کارگران آن را به کار می‌بستند. این شیوه، تشکیل کابینهٔ عمومی به اصطلاح «ائتلافی» یا متحده‌ای است مرکب از نمایندگان بورژوازی و فراریان سوسیالیسم.

سرمایه‌داران کشورهایی نظیر انگلستان و فرانسه که مدت‌ها است در آن جا آزادی و دموکراسی در کنار جنبش انقلابی کارگری وجود دارد بارها و با موفقیت فراوان این شیوه را به کار بسته‌اند. سران «سوسیالیست» وقتی وارد کابینه‌های بورژوازی می‌شدند همواره نقش آدمك‌ها و عروسك‌ها و ساتری را برای سرمایه‌داران و ابزاری را برای فریب کارگران بازی می‌کردند. سرمایه‌داران «دموکرات و جمهوری‌خواه» روسیه نیز همین شیوه را به کار بستند. اس‌ارها و منشویك‌ها فوراً به تحمیق تن در دادند و ششم ماه مه تشکیل کابینهٔ «ائتلافی» با شرکت چرنف، تسره‌تلی و شرکاء عملی شد.

ابلهان احزاب اس‌ار و منشویك که خودپسندانه غرق در انوار جاه و جلال وزارتی

جمهوری دموکراتیك و با وجود این همه اتحادیه و ارگان و مؤسساتی که با غرور تمام عنوان «دموکراتیك انقلابی» به خود می‌دهند، حتی یك اقدام جدی هم بر ضد فلاکت و قحطی به عمل نیامده است؟ ما با سرعتی روزافزون به ورشکستگی نزدیك می‌شویم، زیرا جنگ منتظر نمی‌شویم و پریشانی موجوده در کلیه شئون زندگی مردم که جنگ موجب آن است دم به دم شدت می‌یابد.

و حال آن که اندك توجه و تعمق در اوضاع کافی است تا یقین حاصل شود که وسایل مبارزه علیه فلاکت و قحطی موجود و اقدامات مبارزه کاملاً روشن و ساده و کاملاً عملی و نیروی مردم هم برای انجام آن کاملاً کافی است و اگر این اقدامات عملی نمی‌شود علتش فقط فقط این است که به سودهای گزاف مشتی ملاك و سرمایه‌دار لطمه می‌زند.

در واقع می‌توان تضمین کرد که شما حتی یك نطق و یك مقاله در هیچ روزنامه‌ای، اعم از داشتن هر روشنی و نیز یك قطعنامه از طرف جلسه و یا مؤسسه‌ای پیدا نمی‌کنید که در آن اقدام اساسی و عمده مبارزه یعنی جلوگیری از فلاکت و قحطی به طور کاملاً روشن و صریح مورد تصدیق قرار نگرفته باشد. این اقدام عبارت است از: کنترل، نظارت، حساب و تنظیم امور از طرف دولت، توزیع صحیح نیروی کارگری در تولید و توزیع صحیح خواربار، ذخیره نیروهای مردم، جلوگیری از هر گونه اتلاف بیهوده نیروها و صرفه‌جویی در به کار بردن آنها. کنترل، نظارت و حساب نخستین کلام مبارزه علیه فلاکت و قحطی است. این یك مسأله مسلم و مورد تصدیق عموم است و در عین حال این همان اقدامی است که انجام نمی‌دهند زیرا می‌ترسند به قدرت مطلق ملاکین و سرمایه‌داران، به سودهای بی‌حساب و بی‌سابقه و افتضاح‌آور آنان که از راه گرانفروشی و تحویل سیورسات جنگی (امروز تقریباً همه به طور مستقیم یا غیر مستقیم برای جنگ «کار می‌کنند») به دست می‌آید و همه از آن آگاهند و همه ناظر آنند و همه در اطراف آن آه و فغان راه انداخته‌اند؛ تجاوزی بشود.

هیچ اقدامی برای یك کنترل، حساب و نظارت کم و بیش جدی از طرف دولت، به عمل نمی‌آید:

خمود مطلق دولت

همه جا علیه هر گونه کنترل و نظارت و حساب و علیه هر گونه کوششی که هدف آن

خطر فلاکت و راه مبارزه با آن

قحطی فرا می‌رسد

روسیه را فلاکتی مسلم تهدید می‌کند. وضع حمل و نقل راه آهن دچار پریشانی فوق‌العاده شده و این پریشانی دم به دم شدت می‌یابد. حرکت در راه‌های آهن متوقف خواهد شد. حمل و نقل مواد خام و ذغال برای کارخانه‌ها و همچنین حمل و نقل غله موقوف خواهد شد. سرمایه‌داران تعمداً و دایماً در امر تولید کارشکنی می‌نمایند (خراب می‌کنند، از کار می‌اندازند، لطمه می‌زنند و از حرکت باز می‌دارند) و امیدوارند که این فلاکت بی‌سابقه موجبات شکست جمهوری و دموکراتیسم و شوراها و به طور کلی اتحادیه‌های پرولتاری و دهقانی را فراهم نموده رجعت رژیم سلطنت و استقرار مجدد قدرت مطلق بورژوازی و ملاکین را تسهیل کند.

ما در معرض تهدید مسلم قحطی و فلاکتی هستیم که از لحاظ دامنه خود بی‌سابقه است. در این باره تاکنون به کرات و مرات در تمام روزنامه‌ها بحث شده است. تعداد بیشماری قطعنامه چه از طرف احزاب و چه از طرف شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان صادر شده و در آنها تصدیق گردیده است که فلاکت، حتمی و کاملاً نزدیك است و باید بر ضد آن به مبارزهٔ قطعی پرداخت، مردم باید برای جلوگیری از نابودی «مساعی قهرمانانه» ابراز دارند و غیره و غیره. همگی این را می‌گویند. همگی این را تصدیق دارند. همگی در این باره تصمیم گرفته‌اند.

ولی هیچ اقدامی نمی‌شود.

شش ماه از انقلاب می‌گذرد. فلاکت بیش از پیش نزدیك شده است. بیکاری جنبهٔ همگانی به خود گرفته است. همین قدر فکر کنید: کشور دچار بی‌کالایی است و از کمبود خواربار و کافی نبودن نیروی کار دستخوش نابودی است و حال آن که غله و مواد خام به حد کافی وجود دارد و آن وقت در چنین کشوری و در چنین لحظه بحرانی بیکاری تا این حد دامنه گرفته است! چه برهانی از این بالاتر که طی ٦ ماه انقلاب (که بعضی‌ها آن را کبیر می‌نامند ولی عجالتاً شاید صحیح‌تر بود آن را پوسیده می‌نامیدند) با وجود

زایده ناتوان آن و آلت مطیعی در دست سلاطین سرمایه مالی عرض وجود نموده است. تجربه انگلستان و فرانسه بارها این حقیقت را تأیید کرده است.

تجربه انقلاب روس از فوریه تا ژوئیه سال ۱۹۱۷ هنگامی که حوادث به ویژه تحت تأثیر جنگ امپریالیستی و بحران کاملاً عمیق ناشی از آن با سرعت خارق‌العاده‌ای بسط می‌یافت، اصل قدیمی مارکسیستی را دربارهٔ نااستواری خرده بورژوازی با روشنی و وضوح شگریف تأیید نمود.

درس انقلاب روس: توده‌های زحمتکش برای نجات از منگنه آهنین جنگ و گرسنگی و اسارت ملاکین و سرمایه‌داران راه دیگری ندارند جز این که پیوند خود را با احزاب اس‌ار و منشویك به کلی بگسلند و از نقش خائنانهٔ آنها آگاهی کامل یابند، از هر گونه سازشکاری با بورژوازی استنکاف ورزند و به طور قطعی به کارگران انقلابی بگروند. فقط کارگران انقلابی، در صورت برخورداری از پشتیبانی دهقانان تهیدست قادرند مقاومت سرمایه‌داران را درهم شکنند و مردم را به تحصیل بلاعوض زمین، به آزادی کامل، به پیروزی بر گرسنگی، به پیروزی بر جنگ و بصلح عادلانه و پایدار برسانند.

پسگفتار

این مقاله به طوری که از متن آن معلوم است در پایان ژوئیه نوشته شده است.

جریان انقلاب طی ماه اوت مطالب مندرجه در این مقاله را کاملاً تأیید نمود. سپس در پایان ماه اوت شورش کورنیلف[۱] چرخش جدیدی در انقلاب ایجاد نمود و آشکارا به تمام مردم نشان داد که کادت‌ها به اتفاق ژنرال‌های ضد انقلابی می‌کوشند شوراها را برهم زنند و رژیم سلطنت را از تو مستقر سازند. این که تا چه اندازه چرخش جدید انقلاب نیرومند است و آیا خواهد توانست به سیاست هلاکت بار سازشکاری با بورژوازی خاتمه دهد یا نه، موضوعی است که آینده نزدیك نشان خواهد داد...

۶ سپتامبر سال ۱۹۱۷

ن. لنین

---

۱ ـ برای اطلاع از چگونگی توطئه ژنرال کورنیلف، رجوع شود به ترجمهٔ فارسی کتاب «دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی» چاپ مسکو، ص ۳۲۴ـ۳۳۲.

یعنی بناپارتیست‌ها افتاد که البته مورد پشتیبانی کامل کادت‌ها و باندهای سیاه و ملاکین و سرمایه‌داران بودند.

پله به پله سقوط انجام می‌گرفت. اس‌ارها و منشویك‌ها که یك بار به سراشیب سازشکاری با بورژوازی پای گذاشته بودند لاجرم آن قدر در این سراشیب در غلطیدند تا به قعر آن سقوط نمودند. ۲۸ فوریه در شورای پتروگراد وعده دادند به طور مشروط از حکومت بورژوازی پشتیبانی نمایند؛ ششم مه با ابراز موافقتی که نسبت به آغاز تعرض نمودند، این حکومت را از ورشکست نجات دادند و بدین طریق به خادم و مدافع آن تبدیل شدند. ۹ ژوئن به بورژوازی ضد انقلابی پیوستند و در کارزار کین‌جویی سبعانه و دروغ بستن و بهتان گفتن به پرولتاریای انقلابی شرکت جستند؛ ۱۹ ژوئن اقدام به تجدید جنگ یغماگرانه را تصویب نمودند. سوم ژوئیه با فراخواندن سپاهیان ارتجاعی موافقت کردند: و این آغاز احالهٔ قطعی قدرت حاکمه به بناپارتیست‌ها بود. پله به پله سقوط انجام می‌گرفت.

این سرانجام ننگین احزاب اس‌ارها و منشویك‌ها تصادفی نبوده بلکه نتیجه وضع اقتصادی صاحب‌کاران کوچك یعنی خرده بورژوازی است که تجربه اروپا بارها آن را به ثبوت رسانده است.

۹

مسلماً هر کس دیده است چگونه صاحب‌کاران خرده پا تقلا دارند و جوش و جلا می‌زنند تا «برای خود آدمی بشوند» به کارفرمای واقعی بدل گردند و به مقام یك ارباب «پروپا قرص» یعنی به مقام بورژوازی ارتقاء یابند. تا زمانی که سرمایه‌داران حکمفرما است صاحب‌کار خرده پا چارهٔ دیگری ندارد جز این که یا خود را به مقام سرمایه‌داران برساند (چیزی که در بهترین حالات از هر صد نفر صاحب‌کار کوچك برای یك نفر میسر است) یا این که به مرحلهٔ صاحب‌کاران ورشکسته یعنی نیمه پرولتارها سقوط نماید و سپس به پرولتار مبدل گردد. در سیاست نیز عین این قضیه صادق است: دموکراسی خرده بورژوازی و به خصوص سران آن به بورژوازی گرایش دارند. سران دموکراسی خرده بورژوازی توده‌های خود را با وعده و وعید و اطمینان به امکان سازش با سرمایه‌داران بزرگ تسکین می‌دهند و در بهترین حالات از سرمایه‌داران برای قشر فوقانی کم عده توده‌های زحمتکش گذشته‌های ناچیز بسیار کوتاه مدتی می‌گیرند. ولی این دموکراسی خرده بورژوازی در کلیه مسایل قطعی و مهم همیشه دنبالهٔ بورژوازی بوده و به شکل

یعنی شعارهای بلشویسم در بین توده‌های پتروگراد به پیروزی شگرف و درخشانی نایل آید. روز ۱۹ ژوئن بورژوازی و کرنسکی بناپارتیست[۱] تعرض در جبهه را که در همان روز ۱۸ ژوئن آغاز شده بود رسماً اعلام داشت.

این تعرض در حقیقت امر تجدید جنگ یغماگرانه‌ای بود که علیرغم اراده اکثریت زحمت‌کشان به نفع سرمایه‌داران انجام می‌گرفت. بدین جهت تعرض مزبور ناگزیر از یك طرف با تقویت فراوان شوینیسم و انتقال قدرت نظامی (و بنابراین ایضاً قدرت دولتی) به دست دار و دسته ارتشی بناپارتیست‌ها و از طرف دیگر با انتقال به مرحلهٔ اعمال فشار بر توده‌ها و تعقیب انترناسیونالیست‌ها و منع آزادی تبلیغات و توقیف و تیرباران مخالفین جنگ توأم بود.

اگر ششم ماه مه، ارس‌ارها و منشویك‌ها را با ریسمانی به ارابه پیروزی بورژوازی بست، نوزدهم ژوئن آنها را به مثابهٔ چاکران سرمایه‌داران با زنجیری به این ارابه مقید ساخت.

۸

خشم توده‌ها که در نتیجهٔ تجدید جنگ یغماگرانه به وجود آمده بود طبیعتاً با سرعت و شدتی بیش از پیش فزونی یافت. ۳ تا ۴ ژوئیه آتشفشان خشم توده‌ها منفجر گردید. بلشویك‌ها می‌کوشیدند جلوی این انفجار را بگیرند و بدیهی است مجبور بودند تمام مساعی خود را به‌کار بزنند تا این انفجار را به بهترین طرزی متشکل سازند.

اس‌ارها و منشویك‌ها همچون غلامان بورژوازی و آن هم غلامانی که پایشان در کند و زنجیر مولایان است با همه چیز موافقت می‌کردند. هم با وارد نمودن سپاهیان ارتجاعی به پتروگراد، هم با برقراری مجدد مجازات اعدام، هم با خلع سلاح کارگران و سپاهیان انقلابی و هم با بازداشت و تعقیب و نیز توقیف بدون محاکمهٔ روزنامه‌ها. قدرت حاکمه‌ای که بورژوازی در داخل دولت نمی‌توانست به طور تام و تمام آن را به‌کف آورد و شوراها هم نمی‌خواستند آن را در دست گیرند به دست دار و دسته ارتشی‌ها

---

۱ ـ بناپارتیسم (به نام بناپارت‌ها دو امپراطور فرانسه) به حکومتی اطلاق می‌شود که می‌کوشد خود را مستقل از هر حزبی وانمود سازد، در حالی که از مبارزه بینهایت شدید بین احزاب سرمایه‌داران و کارگران استفاده می‌نماید، یك چنین حکومتی که عملاً به سرمایه‌داران خدمت می‌کند بیش از همه کارگران را با وعده و وعید و صدقه‌های ناچیز فریب می‌دهد.

مهره‌ای در عرصه شطرنج بازی می‌کردند اسپند برایش در آتش می‌ریختند، او را می‌ستودند و از او بتی می‌ساختند و همه اینها به خاطر آن بود که کرنسکی از دل و جان به سرمایه‌داران خدمت می‌کرد و در اقناع «ارتش انقلابی» برای تجدید جنگ می‌کوشید، همان جنگی که منظور از آن این است که قراردادهای منعقده بین تزار نیکلای دوم و سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه عملی گردد و قسطنطنیه و لووف و ارزنة الروم و طرابوزان به تصرف سرمایه‌داران روس درآید.

بدین منوال دومین مرحله انقلاب روس که از ششم مه تا ۹ ژوئن به طول انجامید به سر رسید. بورژوازی ضد انقلابی قوت گرفت و در ظل حمایت و مدافعه وزرای «سوسیالیست» تحکیم یافت و مقدمات تعرض را هم بر ضد دشمن خارجی و هم بر ضد دشمن داخلی یعنی کارگران انقلابی فراهم ساخت.

۷

نهم ژوئن حزب کارگران انقلابی یا حزب بلشویک‌ها در پتروگراد در کار تدارک تظاهراتی بود که نمودار متشکلی از ناخرسندی روزافزون و برآشفتگی توده‌ها باشد. سران اس‌ار و منشویک که در سازش با بورژوازی سر درگم شده و پای‌بند سیاست امپریالیستی تعرض گردیده بودند، وقتی احساس کردند نفوذ خود را بین توده‌ها از دست می‌دهند هراسناک شدند. زوزه‌ای همگانی بر ضد تظاهرات برخاست و این بار دیگر کادت‌های ضد انقلابی نیز با اس‌ارها و منشویک‌ها یکی شده بودند. تحت رهبری آنها و در نتیجهٔ سیاست سازشکاری آنها با سرمایه‌داران، چرخش توده‌های خرده بورژوازی برای اتحاد با بورژوازی ضد انقلابی کاملاً مشخص گردید و با وضوح حیرت‌آوری مشهود شد. این جا است اهمیت تاریخی بحران ۹ ژوئن و مفهوم طبقاتی آن.

بلشویک‌ها تصمیم بر پا داشتن تظاهرات را فسخ کردند، زیرا به هیچ وجه نمی‌خواستند در چنین لحظه‌ای کارگران را علیه نیروهای متحد کادت‌ها، اس‌ارها و منشویک‌ها به نبردی مأیوسانه بکشانند. ولی اس راها، و منشویک‌ها، به قصد این که ولو اندکی هم شده بقایای اعتماد توده‌ها را حفظ کنند مجبور شدند روز ۱۸ ژوئن را روز تظاهرات عمومی اعلام دارند. بورژوازی از فرط خشم سر از پای نمی‌شناخت زیرا به حق شاهد نوسان دموکراسی خرده بورژوازی به جانب پرولتاریا بود و بدین مناسبت تصمیم گرفت با تعرض در جبهه، عمل دموکراسی را فلج سازد.

در حقیقت هم حادثه روز ۱۸ ژوئن موجب شد که شعارهای پرولتاریای انقلابی

حرارت‌تر کرونشتات را «سرکوب و منقاد می‌ساخت» و در این کار به نقش خود یعنی نوکری بورژوازی ضد انقلابی پی نمی‌برد و بدین طریق آلت اجرای چنان «سازشی» با کرونشتات انقلابی بود که در نتیجه آن کمیسر کرونشتات دیگر به طور ساده از طرف دولت منصوب نمی‌شد بلکه در محل انتخاب می‌گردید و مورد تصویب دولت قرار می‌گرفت. باری گریزندگان از سوسیالیسم که به بورژوازی گرویده و به وزارت رسیده بودند وقت خود در اطراف این قبیل صلح و مصالحه‌های اسفناك صرف می‌کردند.

هر جا وزر بورژوا قادر نبود در برابر کارگران انقلابی یا در شوراها، دفاع از حکومت را به عهده بگیرد، وزرای «سوسیالیست» یعنی اسکوبلف، تسره‌تلی، چرنف و غیره پدیدار می‌شدند (یا به عبارت دیگر از طرف بورژوازی اعزام می‌گردیدند) و با کمال درستی وظیفهٔ بورژوایی را انجام می‌دادند و با تقلاء کامل ضمن دفاع از کابینه، سرمایه‌داران را تبرئه می‌کردند و مردم را با تکرار وعده و وعده و فقط وعده و با توصیه انتظار و انتظار و انتظار تحمیق می‌نمودند.

وقت چرنف وزیر بیشتر به چانه زدن با همکاران بورژوایش صرف می‌شد: درست تا ماه ژوئیه یعنی تا «بحران حکومتی» جدید که پس از جنبش ۳ـ۴ ژوئیه آغاز شده بود و تا خروج کادت‌ها از کابینه، تمام وقت چرنف وزیر صرف یك کار مفید و جالب توجه و عمیقاً توده‌ای بود که عبارت بود از «متقاعد ساختن» همکاران بورژوای خود و بر سر انصاف آوردن آنان برای آن که حداقل با منع معاملات خرید و فروش زمین موافقت نمایند. اجرا این منع به باشکوه‌ترین طرزی در کنگره (شورای) کشوری نمایندگان دهقانان روسیه در پتروگراد به دهقانان وعده داده شده بود. ولی وعده مزبور همچنان وعده باقی ماند. چرنف نه در ماه مه و نه در ماه ژوئن نتوانست این وعده را اجرا کند تا این که موج انقلابی حاصله از انفجار خود به خودی ۳ـ۴ ژوئیه که با خروج کادت‌ها از کابینه مقارن بود امکان اجرای این اقدام را فراهم ساخت. ولی در آن موقع نیز این اقدام جنبه منفرد داشت و قادر نبود به مبارزه‌ای که دهقانان بر سرزمین با ملاکین می‌نمودند به نحوی جدی بهبود بخشد.

در این موقع کرنسکی «دموکرات انقلابی» عضو نو رسیده حزب سوسیال رولوسیونرها، وظیفه ضد انقلابی و امپریالیستی تجدید جنگ امپریالیستی یغماگرانه را که گوچکف مورد تنفر مردم نتوانسته بود انجام دهد با موفقیت و به طرزی درخشان در جبهه به انجام می‌رساند. او سرمست شیوایی سخنان خود بود، امپریالیست‌ها که با او نظیر

سران خویش بودند از شادی در پوست نمی‌گنجیدند. سرمایه‌داران دست شعف بهم می‌سودند زیرا موفق شدند در وجود «سران شوراها» برای خود دستیارانی بر ضد مردم پیدا کنند و از آنها وعده بگیرند تا از «عملیات تعرضی در جبهه» یعنی تجدید جنگ یغماگرانه امپریالیستی که متوقف شده بود پشتیبانی نمایند. سرمایه‌داران از تمام زبونی توأم با تفرعن این پیشوایان آگاه بودند و می‌دانستند که وعد و وعیدهای بورژوازی در مورد کنترل تولید و حتی مرتب کردن آن و نیز در مورد سیاست صلح و غیره هرگز جامهٔ عمل به خود نخواهد پوشید.

همین طور هم شد. مرحلهٔ دوم تکامل انقلاب از ششم ماه مه تا ۹ یا تا ۱۸ ژوئن صحت نظر سرمایه‌داران را در مورد سهولت تحمیق اس‌ارها و منشویک‌ها تأیید نمود.

طی مدتی که په‌شه خونف و اسکوبلف با عبارت‌پردازی‌های پرطمطراق خود مبنی بر این که صد در صد سودهای سرمایه‌داران از آنها گرفته خواهد شد و «مقاومت آنان درهم شکسته شده» و غیره و غیره خود و مردم را فریب می‌دادند؛ سرمایه‌داران به تحکیم مواضع خود مشغول بودند. طی این مدت هیچ و مطلقاً هیچ اقدامی در عمل برای لگام زدن بر سرمایه‌داران نشد. گریزندگان از سوسیالیسم که به وزارت رسیده بودند، حکم ماشین‌های گویایی را برای گمراه ساختن طبقات ستمکش داشتند و حال آن که تمام دستگاه اداری عملاً در دست دیوان‌سالاری (مستخدمین ادارات) و بورژوازی باقی مانده بود. پالچینسکی کذایی معاون وزارت پیشه و هنر نماینده نمونه‌واری از این دستگاه بود که از هر اقدامی بر ضد سرمایه‌داران جلوگیری می‌نمود. وزراء به پرچانگی مشغول بودند و اوضاع به حال سابق باقی مانده بود.

بورژوازی به خصوص از تسره‌تلی وزیر برای مبارزه بر ضد انقلاب استفاده می‌کرد. وقتی که انقلابیون کرونشتات در بی‌پروایی کار را به جایی رساندند که کمیسر منصوب شده را معزول نمودند، تسره‌تلی برای «برقراری آرامش» به کرونشتات اعزام گردید. بورژوازی در روزنامه‌های خود بر ضد کرونشتات دست به تبلیغات فوق‌العاده پرهیاهو و کین‌جویانه و سبعانه‌ای زد که سراپا پر از دروغ و افترا و تحریک بود و در آن کرونشتات را به تمایل «جدایی از روسیه» متهم می‌ساخت و این لاطائلات و مهملاتی نظیر آن رار به هزار زبان تکرار می‌کرد و بدین طریق خرده بورژوازی و افراد کوته‌بین را به وحشت می‌انداخت. تسره‌تلی؛ این نمونه‌وارترین نمایندهٔ کوته‌بینان کودن و وحشت‌زده «با وجدانی پاک‌تر» از همه به دام تحریک بورژوازی می‌افتاد و از همه با

سر و صورت دادن به این امر از طرف دولت باشد، به طور اصولی و لاینقطع کارشکنی می‌شود. باید بینهایت ساده‌لوح بود تا نفهمید ـ یا فوق‌العاده سالوس بود تا خود را به نفهمی زد ـ که منشاء این کارشکنی از کجا است و این عمل با چه وسایلی انجام می‌گیرد. زیرا این کارشکنی بانکداران و سرمایه‌داران و این عقیم گذاردن هرگونه کنترل و نظارت و حساب از جانب آنها، با شکل‌های دولتی یك جمهوری دموکراتیك و وجود مؤسسات «انقلابی ـ دموکراتیك» دمساز می‌گردد. حضرات سرمایه‌داران حقیقی را که همهٔ طرفداران سوسیالیسم علمی در گفتار آن را قبول دارند ولی منشویك‌ها و اس‌ارها پس از آن که دوستانشان کرسی‌های وزارت و معاونت وزارت و غیره را اشغال کردند کوشیدند بلافاصله فراموش نمایند، به خوبی فراگرفته‌اند و این حقیقت همانا عبارت از این است که تعویض شکل‌های سلطنتی کشورداری با شکل‌های جمهوری دموکراتیك، ماهیت اقتصادی استثمار سرمایه‌داری را ذره‌ای تغییر نمی‌دهند و لذا عکس مطلب صدق می‌کند یعنی: باید فقط شکل مبارزه در راه مصونیت و قدس سودهای سرمایه‌داری را عوض کرد تا در رژیم جمهوری دموکراتیك نیز با همان احراز موفقیتی از آن دفاع شود که در رژیم سلطنت استبدادی دفاع می‌شد.

کارشکنی کنونی یا تازه‌ترین شیوهٔ کارشکنی که در جمهوری دموکراتیك علیه هر گونه کنترل و نظارت و حساب به عمل می‌آید عبارت از این است که سرمایه‌داران (و نیز بدیهی است تمام منشویك‌ها و اس‌ارها) «اصل» کنترل و لزوم آن را در گفتار «با حرارت تمام» قبول دارند اما فقط اصرارشان این است که این کنترل «به تدریج» و با نقشه و به طرزی انجام گیرد که «دولت به آن سر و صورت بخشیده باشد». ولی در حقیقت امر این الفاظ ظاهر فریب وسیله‌ای است برای استتار عمل عقیم گذاردن امر کنترل، تبدیل کنترل به یك چیز پوچ و موهوم، بازیچه قرار دادن آن، کش دادن هرگونه اقدام عملاً جدی و ایجاد مؤسسات کنترل فوق‌العاده بغرنج، عریض و طویل، اداری و بیجانی که سرا پا تابع سرمایه‌دارانند و کوچك‌ترین کاری انجام نمی‌دهند و نمی‌توانند انجام دهند.

برای این که بی‌مدرك سخنی نگفته باشیم به گواهانی از میان منشویك‌ها و اس‌ارها استناد می‌جوییم یعنی به همان کسانی که در نخستین شش ماههٔ انقلاب در شوراها اکثریت داشتند و در «حکومت ائتلافی» هم شرکت کردند و بدین سبب از لحاظ سیاسی در برابر کارگران و دهقانان روس به علت اغماض نسبت به سرمایه‌داران و چشم‌پوشی از خراب‌کاری‌هایی که سرمایه‌داران در مورد هرگونه کنترل نموده‌اند مسئولیت دارند.

در تاریخ ۷ سپتامبر سال ۱۹۱۷ در شمارهٔ ۱۶۴ روزنامه «ایزوستیا» ارگان کمیتهٔ اجرائیه مرکزی کنگرهٔ کشوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان روسیه که ارگان رسمی عالی‌ترین مقام از میان مقامات به اصطلاح «تام الاختیار» (شوخی نکنید!) دموکراسی «انقلابی» است از طرف مؤسسه مخصوصی که به توسط همان منشویك‌ها و اس‌ارها برای بازرسی تشکیل شده و در دست خود آنها است تصویب‌نامه‌ای انتشار یافته است. این مؤسسه مخصوص «شعبه اقتصادی» کمیتهٔ اجرائیه مرکزی است. در تصویب‌نامه این مؤسسه رسماً و به عنوان یك واقعیت به «خمود مطلق ارگان‌های مرکزی که به منظور تنظیم امور اقتصادی در جنب دولت ایجاد شده» اعتراف گشته است.

آیا واقعاً برای اثبات ورشکستگی سیاست منشویك‌ها و اس‌ارها می‌توان مدرکی گویاتر از این مطالب که به دست خود منشویك‌ها و اس‌ارها امضاء شده تصور نمود؟

هنوز در دوران تزاریسم بود که لزوم تنظیم امور اقتصادی مورد تصدیق قرار گرفت و مؤسسات چندی هم برای این مقصود تشکیل شد. ولی در زمان تزاریسم هرج و مرج روز به روز بیشتر می‌شد و دامنه وحشتناکی به خود می‌گرفت. این موضوع فوراً مورد قبول واقع شد که وظیفهٔ حکومت انقلابی جمهوری عبارت است از اجرای اقدامات جدی و قطعی برای از بین بردن خرابی. وقتی که حکومت «ائتلافی» با شرکت منشویك‌ها و اس‌ارها تشکیل می‌شد در اعلامیه پر طنطنه خود مورخه ٦ مه خطاب به تمام مردم وعده داد و متعهد گردید بازرسی و تنظیم امور اقتصادی را از طرف دولت برقرار کند. هم تسره‌تلی و هم چرنف و ایضاً همهٔ سران منشویك و اس‌ار خدا را شاهد می‌آوردند و قسم می‌خوردند که نه فقط مسئولیت دولت را به عهده دارند بلکه «ارگان‌های تام الاختیار دموکراسی انقلابی» که در دست آنها است عملاً اعمال دولت را تحت مراقبت و بازرسی خود دارند.

چهار ماه و آن هم چهار ماه طولانی از ششم ماه مه می‌گذرد و در این مدت روسیه صدها هزار سرباز را قربانی یك «تعرض» امپریالیستی بی‌معنی نموده و خرابی و فلاکت با گام‌های فرسنگی نزدیك شده است، در حالی که فصل تابستان به بهترین وجهی امکان می‌داد چه در قسمت حمل و نقل دریایی، چه در قسمت کشاورزی، چه در قسمت اکتشاف معادن و چه در سایر قسمت‌ها کارهای بسیاری انجام گیرد، و آن وقت پس از چهار ماه منشویك‌ها و اس‌ارها مجبور شده‌اند رسماً به «خمود مطلق» مؤسسات بازرسی

که جنب دولت تشکیل شده است اعتراف نمایند.

و این منشویك‌ها و اس‌ارها اکنون با قیافهٔ جدی رجال دولتی به یاوه‌سرایی پرداخته می‌گویند (ما این سطور را درست در آستانهٔ تشکیل شورای دموکراتیك[۱] که برای ۱۲ سپتامبر معین شده است، می‌نویسیم) اگر به جای ائتلاف باکادت‌ها با نمایندگان بازرگانان و صاحبات صنایع از قبیل کیت کیتیچ‌ها[۲]، ریابوشینسکی‌ها، بولیکف‌ها، ترشنکوها و شرکاء ائتلاف کنیم می‌توانیم به اصلاح اوضاع کمك نماییم!

سؤال می‌شود علت این نابینایی شگفت‌انگیز منشویك‌ها و اس‌ارها چیست؟ آیا باید آنها را در امور دولتی تاره‌کارانی بدانیم که به علت منتهای نابخردی و ساده‌لوحی نمی‌دانند چه می‌کنند و در عین پاك نیتی گمراهند؟ یا شاید کثرت کرسی‌های اشغالی وزارت، معاونت، استانداری، مقام کمیسری و نظایر آن، یکی از خواصش پیدایش این نابینایی «سیاسی» ویژه است؟

معروفیت عامه و سهولت اقدامات مربوط به کنترل

ممکن است این سؤال پیش آید که آیا شیوه‌ها و اقدامات کنترل یك قضیهٔ فوق‌العاده بغرنج و دشوار و آزمایش نشده و حتی مجهول نیست؟ آیا علت تعویق این نیست که

---

۱ ـ مجلس مشاوره دموکراتیك روسیه که از طرف منشویك‌ها و اس‌ارها به منظور تضعیف اعتلای روزافزون انقلابی تشکیل شده بود از ۱۴ تا ۲۲ سپتامبر (۲۷ سپتامبر تا ۵ اکتبر) سال ۱۹۱۷ در پتروگراد برپا بود. در این مجلس، نمایندگان احزاب خرده بورژوازی و شوراهای سازشکار، اتحادیه‌ها، زمستواها و نیز نمایندگان محافل بازرگانی ـ صنعتی و واحدهای ارتش حضور داشتند. مجلس مشاوره مزبور یعنی شورای موقت جمهوری را تعیین کرد. منشویك‌ها و اس‌ارها امیدوار بودند به کمك این شوراها موقت کشور را از راه انقلاب شوروی منحرف و به راه تکامل مشروطه بورژوایی بیندازند. کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویك‌ها تصمیم گرفت شورای موقت جمهوری را تحریم کند، تنها تسلیم‌طلبان یعنی کامنف و زینوویف که می‌کوشیدند پرولتاریا را از تدارك قیام منصرف کنند به شرکت در این حکومت اصرار می‌ورزیدند. بلشویك‌ها فعالیت خائنانهٔ شورای موقت جمهوری را افشا می‌کردند و توده‌ها را برای قیام مسلحانه حاضر می‌نمودند.

۲ ـ کیت کیتیچ: بازرگان ثروتمندی است در کمدی آ.ن. آستروفسکی تحت عنوان «باده را دیگران نوشیده‌اند و خماریش را ما باید تحمل کنیم».

رجال دولتی از حزب کادت و از طبقهٔ بازرگانان و صاحبان صنایع و نیز احزاب اس‌ار و منشویك اکنون شش ماه است برای جستجو و بررسی و کشفِ شیوه‌ها و نوع اقدامات مربوط به کنترل عرق می‌ریزند ولی چون مسأله بینهایت دشوار است هنوز به حال آن موفق نشده‌اند؟

افسوس! با همین استدلال است که می‌کوشند دهاتی جاهل بی‌سواد و زجرکش و نیز عامیانی را که به هر حرفی باور کرده و در هیچ نکته‌ای تعمق نمی‌ورزند بفریبند و قضیه را بدین نحو جلوگر سازند. ولی در حقیقت امر حتی تزاریسم، حتی این «رژیم کهنه» نیز با تشکیل کمیته‌های صنایع جنگی نشان داد که از اقدام اساسی و شیوهٔ اصلی کنترل و راه آن آگاه بوده است: متحدکردن اهالی بر حسب نوع حرفه و هدف فعالیت و رشتهٔ کار و غیره. ولی تزاریسم از متحدکردن اهالی می‌ترسید و به این جهت به انواع وسایل در مورد این شیوه و این طریقه کنترل که معروفیت عامه داشته و بسی سهل و کاملاً اجرا شدنی بود محدودیت قایل می‌شد و عمداً از عملی شدن آن جلوگیری می‌کرد.

تمام کشورهای محارب که متحمل مصایب و بدبختی‌های بی‌حد جنگ گردیده و کما بیش به ویرانی و قحطی دچارند مدت‌ها است برای اجرای کنترل یك سلسه اقداماتی پیش بینی و معین نموده، به موقع اجرا و آزمایش گذارده‌اند که تقریباً همیشه منجر به متحد ساختن اهالی و تشکیل یا ترغیب به تشکیل اتحادیه‌های مختلف با شرکت نمایندگان دولت و نظارت از جانب آن و قس علیهذا می‌شود. تمامی این قبیل اقدامات کنترل دارای معروفیت عامه است، دربارهٔ آنها بسیار صحبت شده و بسیار نوشته شده است، قوانینی که از طرف دول پیشرو محارب دربارهٔ کنترل وضع گردیده همه به روسی ترجمه شده یا به تفصیل در مطبوعات روسیه تشریح گردیده است.

اگر دولت ما حقیقتاً می‌خواست بازرسی را عملاً و جداً مبرا دارد و اگر مؤسسات آن با چاکری در آستان سرمایه‌داران خود را به «خمود مطلق» محکوم نمی‌کردند آن وقت برای دولت کاری باقی نمی‌ماند جز این که از تجربیات فوق‌العاده گرانبهای حاصله از اقدامات مربوط به کنترل که اکنون معروفیت داشته و به کار بسته شده به حد وفور استفاده نماید. یگانه مانعی که در سر راه انجام این امر وجود داشت و دارد و کادت‌ها، اس‌ارها و منشویك‌ها آن را از انظار مردم پنهان می‌سازند این است که اجرای این کنترل ممکن است موجب کشف میزان سودهای سرسام‌آور سرمایه‌داران گردد و به آن شدیداً لطمه بزند.

برای روشن ساختن بیشتر این مسألهٔ بسیار مهم (که در حقیقت امر با موضوع برنامه هر دولت واقعاً انقلابی که بخواهد روسیه را از شر جنگ و قحطی نجات دهد هم‌سنگ است) مهم‌ترین اقدامات مربوط به کنترل را ذیلاً ذکر می‌نماییم و یك یك مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ما خواهیم دید برای حکومتی که نام انقلابی ـ دموکراتیك را بر سبیل سخره روی خود نگذارده باشد کافی بود در همان هفتهٔ اول تشکیل خود فرمانی دربارهٔ اجرای مهم‌ترین اقدامات کنترل صادر کند (مقرر دارد، حکم دهد) و برای سرمایه‌دارانی که می‌خواستند از راه فریب از بازرسی شانه خالی نمایند مجازات جدی و بدون شوخی معین نماید و از خود اهالی دعوت کند سرمایه‌داران را تحت نظارت قرار دهند و مراقب باشند که تصمیمات مربوط به کنترل را به درستی اجرا کند تا از مدت‌ها پیش موضوع کنترل در روسیه عملی شده باشد.

اینك مهم‌ترین اقدامات:

۱) متحد ساختن کلیه بانك‌ها در یك بانك واحد و برقراری کنترل دولتی بر معاملات آن یا ملی کردن بانك‌ها.

۲) ملی کردن سندیکاها یعنی بزرگ‌ترین اتحادیه‌های انحصاری سرمایه‌داران (سندیکاهای قند، نفت، ذغال، فلز و غیره).

۳) الغاء اسرار بازرگانی.

۴) متشکل ساختن اجباری (یعنی متحد نمودن اجباری) صاحبان صنایع و بازرگانان و به طور کلی کارفرمایان در کارتل‌ها.

۵) وارد کردن اجباری اهالی در شرکت‌های مصرف یا ترغیب به تشکیل این شرکت‌ها و برقراری کنترل بر آنها.

حال ببینیم اگر هر یك از این اقدامات به شیوهٔ انقلابی دموکراتیك اجرا می‌شد دارای چه اهمیتی بود.

۱ ـ ملی کردن بانك‌ها

به طوری که می‌دانیم بانك‌ها مراکز حیات اقتصادی معاصر و مهم‌ترین مراکز عصبی تمام سیستم سرمایه‌داری اقتصاد ملی را تشکیل می‌دهند.

سخن گفتن از «تنظیم امور اقتصادی» و در عین حال نادیده انگاشتن موضوع ملی

کردن بانك‌ها معنایش یا آشکار ساختن جهل مطلق است و یا فریب «عوام الناس» به وسیلهٔ عبارات پر آب و تاب و وعده‌های پرطمطراق با تصمیم قبلی به عدم اجرای آن.

کنترل و تنظیم امور تحول غله و یا به طور کلی تهیه و توزیع خواربار، بدون کنترل و تنظیم معاملات بانکی کاری است بی‌معنی. این بدان ماندکه ما برای به دست آوردن چند «پشیز» تصادفی، از میلیون‌ها روبل چشم بپوشیم. بانك‌های امروزی به طرزی چنان محکم و ناگسستنی با بازرگانی (غله و هر نوع کالای دیگر» و صنایع توأم شده‌اندکه بدون «دست‌اندازی» به بانك‌ها مطالقاً هیچ عمل جدی و «انقلابی دموکراتیك» نمی‌توان انجام داد.

ولی شاید این «دست اندازی» دولت به بانك‌ها عمل بسیار دشوار و بغرنجی باشد؟ معمولاً می‌کوشندکوته‌بینان را با یك چنین منظره‌ای مرغوب سازند، البته سرمایه‌داران و مدافعین آنها می‌کوشند، زیرا نفع خود را در این می‌بینند.

ولی در حقیقت امر ملی کردن بانك‌هاکه به هیچ وجه یك پشیز هیچ «صاحب مالی» را از وی نمی‌ستاندکوچك‌ترین اشکال فنی یا فرهنگی ندارد و علت تعویقش منحصراً سود ورزی رذیلانه مشت ناچیزی از ثروتمندان است. اگر می‌بینیم که ملی کردن بانك‌ها را این قدر با ضبط اموال شخصی مخلوط می‌نمایند، گناه این خلط مبحث و اشاعه آن به گردن جراید بورژوازی است که نفع خود را در فریب مردم می‌بینند.

مالکیت بر سرمایه‌هاکه در بانك‌ها متمرکزند و ابزار کار بانك‌ها می‌باشند به وسیلهٔ اوراق چاپی یا خطی یعنی سهام، برگ‌های وام، بروات و قبوض و غیره تصدیق می‌شود. هیچ یك از این اوراق با ملی کردن بانك‌ها یعنی با متحد ساختن تمام بانك‌ها در یك بانك دولتی واحد از بین نمی‌رود و تغییری نمی‌کند. کسی که در دفترچهٔ پس‌انداز خود ۱۵ روبل پول دارد پس از ملی شدن بانك‌ها نیز همان ۱۵ روبل را خواهد داشت و کسی هم که ۱۵ میلیون داشت پس از ملی شدن بانك‌ها همان ۱۵ میلیون را به صورت سهام، برگ‌های وام، بروات و تعرفهٔ کالا و نظایر آن خواهد داشت.

پس اهمیت ملی کردن بانك‌ها در چیست؟

در این است که کنترل واقعی بانك‌های جداگانه و معاملات آنها (حتی در صورت لغو اسرار بازرگانی و غیره) به هیچ وجه ممکن نیست زیرا نمی‌توان شیوه‌های فوق‌العاده بغرنج و پیچ در پیچ و محیلانه‌ای راکه در موقع تنظیم ترازنامه‌ها و تأسیس بنگاه‌ها و شعب مجعول و نیز در مورد دخالت دادن نام افراد دست نشانده و غیره و غیره به کار

می‌برند تحت مراقبت قرار داد. فقط تجمع تمام بانک‌ها در یك بانك واحد که به خودی خود حاکی از کوچك‌ترین تغییری در مناسبات مالکیت نیست و، باز هم تکرار می‌کنیم، حتی یك پشیز هیچ صاحب مالی را از وی نمی‌ستاند، امکان کنترل واقعی را می‌دهد و البته این در صورتی است که اقدامات دیگری که فوقاً بدان‌ها اشاره رفت تماماً عملی شود. فقط در صورت ملی کردن بانك‌ها می‌توان بدین مقصود نایل آمد که دولت بداند میلیون‌ها و میلیاردها به کجا و چگونه، از کجا و چه وقت جابه جا می‌شود. و فقط کنترل بانك‌ها یعنی مرکز و محور اصلی و ماشین اساسی معاملات سرمایه‌داری است که به ما اجازه خواهد داد نه در گفتار بلکه در کردرا به امر کنترل کلیه شئون اقتصادی، تولید و توزیع مهم‌ترین محصولات سر و صورت مرتبی دهیم و مسأله «تنظیم امور اقتصادی» را، که در غیر این صورت ناگزیر جز عبارت‌پردازی وزارت‌مآبانه برای اغفال عوام چیز دیگری نخواهد بود، رو به راه نماییم. فقط کنترل معاملات بانکی است که به شرط متمرکز بودن آن در یك بانك دولتی واحد و انجام اقدامات سهل الاجرای بعدی امکان می‌دهد مالیات بر درآمد به طور واقعی و بدون آن که کسی بتواند دارایی و میزان درآمد خود را پنهان دارد وصول گردد، زیرا در حال حاضر موضوع مالیات بر درآمد پنداری است که به میزان بسیار مهمی جنبهٔ واهی دارد.

تنها صدور یك فرمان دربارهٔ ملی کردن بانك‌ها کافی بود تا خود مدیران و کارمندان آن را عملی سازند. در این مورد هیچ دستگاه مخصوص و هیچ اقدامات تدارکی خاصی از طرف دولت لازم نیست و این اقدام همانان با یك فرمان و «به یك ضربه» عملی است. زیرا از آن جا که سرمایه‌داری در جریان تکامل خود به برات و سهام و برگ‌های وام و غیره رسیده لذا امکان اقتصادی چنین اقدامی هم به توسط خود سرمایه‌داری فراهم شده است. تنها کاری که در این مورد باقی می‌ماند تمرکز محاسبات است و اگر دولت انقلابی دموکراتیك مقرر می‌داشت: بی‌درنگ و طبق دستور تلگرافی در هر شهری جلساتی و در هر استان و سراسر کشور کنگره‌هایی از مدیران و کارمندان بانك‌ها برای متحد ساختن کلیه بانك‌ها در یك بانك دولتی واحد تشکیل گردد، آن‌گاه این اصلاح طی چند هفته به انجام می‌رسید. البته مدیران و کارمندان عالی‌رتبه مقاومت می‌کردند و می‌کوشیدند دولت را بفریبند و انجام آن کار را به تعویق اندازند و غیره و غیره، زیرا در چنین صورتی این آقایان پست‌های پرعایدی خود را از دست می‌دادند و دیگر امکان نداشتند به معاملات شیادانه بسیار پرسود بپردازند؛ اصل قضیه این است. ولی برای متحد ساختن

بانك‌ها کوچك‌ترین اشکال فنی وجود ندارد و اگر قدرت دولتی فقط در گفتار انقلابی نبود (یعنی اگر از گسستن پیوند خود با کهنه‌پرستی و رکود باکی نداشت) و اگر فقط در گفتار دموکراتیك نبود (یعنی به نفع اکثریت مردم عمل می‌کرد نه به نفع مشتی ثروتمند) آن‌گاه کافی بود فرمانی صادر نماید و طی آن مقرر دارد که مدیران بانك‌ها و اعضاء هئیت مدیره و سهامداران بزرگ در قبال کوچك‌ترین مسامحه در امور و کم‌ترین تلاش برای کتمان اسناد و صورت حساب کیفر دیده اموالشان ضبط و خود به زندان محکوم خواهند شد؛ کافی بودن مثلاً کارمندان تهیدست را مجزا از دیگران متحد ساخت و به ازاء کشف تقلب و مسامحه ثروتمندان به آنها پاداش داد تا امر ملی کردن بانك‌ها هموار و روان و سریع و شتابان به پیش رود.

فوایدی که از ملی کردن بانك‌ها عاید تمام مردم می‌شود بسیار است و ضمناً باید دانست که نفع این عمل آن قدرها عاید کارگران نمی‌شود (زیرا کارگران به ندرت با بانك سر و کار پیدا می‌کنند) بلکه عاید تودهٔ دهقانان و کارخانه‌داران کوچك می‌شود. در نتیجه این عمل صرفه‌جویی عظیمی در کار می‌شود و اگر فرضاً دولت در تعداد قبلی کارمندان بانك تغییر ندهد، این اقدام گام بسیار عظیمی خواهد بود که در جهت عمومیت دادن (اونیورسالیزاسیون) استفاده از بانك‌ها، افزایش تعداد شعب آنها و سهولت دسترسی به معاملات آنها و غیره و غیره برداشته می‌شود. در چنین صورتی همانا دسترسی صاحب‌کاران خرده پا و دهقانان به اعتبارات بانکی فوق‌العاده زیاد شده و بر سهولت این امر بسی افزوده خواهد شد. و اما دولت در نتیجهٔ این اقدام برای نخستین بار امکان خواهد یافت تمام معاملات مهم پولی را بدون این که بتوان آن را مکتوم داشت مورد مطالعه قرار دهد و سپس تحت کنترل خود گیرد و بعدها به تنظیم امور اقتصادی دست بزند و سرانجام از معاملات کلان دولتی میلیون‌ها و میلیاردها عایدات دریافت دارد بدون این که مجبور باشد «به ازاء خدمت» آقایان سرمایه‌داران «حق العمل‌های» سرسام‌آور به آنها بپردازد. به این جهت ـ و فقط به این جهت ـ است که همه سرمایه‌داران، همه پرفسورهای بورژوازی، همهٔ بورژوازی و همه پلخانف‌ها و پوترسف‌ها و شرکاء که در خدمت بورژوازی هستند کف بر لب آورده برای نبرد علیه ملی کردن بانك‌ها آماده‌اند و بر ضد این اقدم فوق‌العاده سهل و بسیار مبرم هزاران بهانه می‌تراشند و حال آن که این اقدام حتی از نقطهٔ نظر «دفاع» کشور یعنی از نظر جنگی نیز فوق‌العاده مثبت است، زیرا بر «اقتدار جنگی» کشور به میزان عظیمی خواهد افزود.

در این مورد، شاید معترضانه بگویند که پس چرا کشورهای پیشرفته‌ای نظیر آلمان و ایالات متحده امریکا بدون این که در فکر ملی کردن بانک‌ها باشند «تنظیم امور اقتصادی» را به نحو درخشانی عملی می‌نمایند؟

پاسخ ما این است که کشورهای مزبور با این که یکی پادشاهی و دیگری جمهوری است، معهذا هر دو نه فقط سرمایه‌داری بلکه علاوه بر آن امپریالیستی هستند و بدین جهت هر اصلاحی را که مورد نیازشان باشد به شیوه ارتجاعی ـ اداری عملی می‌نمایند و حال آن که سخن ما در این جا بر سر شیوهٔ انقلابی ـ دموکراتیک است.

این «تفاوت کوچک» اهمیتی بس اساسی دارد. تعمق دربارهٔ آن اکثراً «رسم نیست». اصطلاح «دموکراسی انقلابی» در نزد ما (به خصوص در نزد اس‌ارها و منشویک‌ها) تقریباً جنبهٔ یك جملهٔ مشروط به خود گرفته است. نظیر عبارت «شکر خدا» که کسانی هم که آن قدرها نادان نیستند که به خدا ایمان داشته باشند آن را استعمال می‌کنند و یا نظیر عبارت «هم‌کشور محترم» که گاهی حتی در مورد کارکنان روزنامهٔ «دن» یا «یدینستوا» نیز به کار می‌برند در صورتی که تقریباً همه حدس می‌زنند که روزنامه‌های مزبور به توسط سرمایه‌داران و به خرج سرمایه‌داران برای دفاع از منافع آنان تأسیس شده و لذا همکاری به اصطلاح سوسیالیست‌ها با این روزنامه‌ها بسیار کم جنبه «محترمانه» دارد.

اگر اصطلاح «دموکراسی انقلابی» را به مثابهٔ یك جمله قالبی تظاهرآمیز و یك عنوان مشروط در نظر نگیریم و در مفهوم آن بیندیشیم، آن‌گاه می‌بینیم دموکرات یعنی کسی که عملاً منافع اکثریت مردم را در نظر دارد نه منافع اقلیت را و انقلابی یعنی کسی که هر چیز زیان‌بخش و سپری شده‌ای را به قطعی‌ترین و بی‌امان‌ترین شیوه‌ها درهم می‌کشند.

تا آن جا که بر ما معلوم است نه در امریکا و نه در آلمان نه دولت و نه طبقات حاکمه کوچك‌ترین ادعایی برای عنوان «دموکراسی انقلابی» که اس‌ارها و منشویک‌های ما مدعی آنند (و آن را بی‌حیثیت می‌کنند) ندارند.

در آلمان کلاً چهار بانك خصوصی کلان وجود دارد که دارای اهمیت کشوری است و در امریکا کلاً دو بانك وجود دارد که برای سلاطین سرمایهٔ مالی که صاحب این بانك‌ها هستند آسان‌تر و راحت‌تر و پر صرفه‌تر است که آنها را به طور خصوصی و مخفیانه و به شیوهٔ ارتجاعی نه انقلابی، به شیوهٔ بورکراتیك نه دموکراتیك به یکدیگر بپیوندند و از راه رشوه، کارمندان دولت را بخرند (چه در امریکا و چه در آلمان این یك قاعدهٔ عمومی است) و همانا برای کتمان اسرار معاملات و همانا برای تحصیل میلیون‌ها

و میلیون‌ها «مافوق سود» از راه معامله با خود دولت و همانا برای تأمین موجبات عملیات شیادانه مالی، جبنهٔ خصوصی بانك‌ها را حفظ کنند.

خواه در امریکا و خواه در آلمان «تنظیم امور اقتصادی» به شیوه‌ای است که برای کارگران (و تا اندازه‌ای هم برای دهقانان) عقوبت جنگ و برای بانکداران و سرمایه‌داران بهشت برین فراهم می‌نماید. برای انجام این عمل کارگران را تا حدگرسنگی در منگنه می‌گذارند و برای سرمایه‌داران (در خفا و به شیوهٔ ارتجاعی ـ اداری) تحصیل سودهایی را مافوق آن چه که قبل از جنگ به دست می‌آوردند تأمین می‌کنند.

چنین راهی برای روسیهٔ جمهوری ـ امپریالیسم نیز کاملاً عملی است و عملی هم می‌شود نه فقط به دست میلیکف‌ها و شینگارف‌ها، بلکه همچنین به دست کرنسکی با همراهی ترشنکو، نکراسف، پروکوپوویچ و شرکاء که ایضاً به شیوهٔ ارتجاعی ـ اداری «مصونیت» بانك‌ها و حق مقدس آنها را به کسب سودهای سرسام‌آور حمایت می‌نمایند. بهتر است حقیقت مطلب را بگوییم: می‌خواهند در روسیهٔ جمهوری امور اقتصادی را به شیوهٔ ارتجاعی ـ اداری تنظیم نمایند ولی وجود «شوراها» که کورنیلف شمارهٔ یك موفق به پراکندن آنها نشد ولی کورنیلف شمارهٔ دو در عملی ساختن آن خواهد کوشید، انجام این امر را «اغلب» دچار اشکال می‌نماید.

این است حقیقت مطلب، و برای روشن ساختن ذهن مردم این حقیقت ساده، ولی تلخ از دروغ شیرین دربارهٔ دموکراسی «کبیر» «انقلابی» «ما» سودمندتر است...

* * *

ملی کردن بانك‌ها، ملی کردن همزمان مؤسسات بیمه یعنی متحد ساختن کلیه شرکت‌های بیمه را در یك مؤسسهٔ واحد و تمرکز فعالیت آنها را و نیز کنترل این فعالیت را از طرف دولت فوق‌العاده تسهیل خواهد نمود. کنگره‌های کارمندان شرکت‌های بیمه در این مورد نیز قادرند اقدام مزبور را بی‌درنگ و بدون هیچ زحمتی عملی سازند، ولی این در صورتی است که دولت انقلابی ـ دموکراتیك فرمانی در این باره صادر کند و به هیأت‌های مدیره و سهامداران بزرگ دستور دهد بدون کوچك‌ترین تأخیری این متحد ساختن را عملی نمایند و هر یك را در اجرای این امر اکیداً مسئول قرار دهد. سرمایه‌داران صدها میلیون در مؤسسات بیمه سرمایه‌گذاری نموده‌اند و تمام کارها به توسط کارمندان انجام می‌گیرد. اتحاد مؤسسات بیمه موجب تنزل نرخ بیمه و رفاه و سهولت فوق‌العاده همهٔ بیمه شوندگان می‌گردد و امکان می‌دهد با همان صرف قوا و

وجوه پیشین تعداد بیمه شوندگان افزایش یابد. به جز رکود و کهنه‌پرستی و سودورزی مشتی دارندگان مشاغل پوعایدی، مطلقاً هیچ عامل دیگری وجود ندارد که بتواند انجام این اصلاح را مانع گردد، اصلاحی که باز هم موجب افزایش «قدرت دفاعی» کشور می‌شود، بدین معنی که نیروی کار مردم را ذخیره می‌کند و یك سلسله امکانات بسیار جدی فراهم می‌سازد که با وجود آن می‌توان «تنظیم امور اقتصادی» را نه درگفتار بل در کردار عملی نمود.

۲ ـ ملی کردن سندیکاها

وجه تمایز سرمایه‌داران با سیستم‌های کهنهٔ ماقبل سرمایه‌داری اقتصاد ملی در این است که سرمایه‌داری بین رشته‌های گوناگون اقتصاد ملی رابطهٔ کاملاً نزدیك و وابستگی متقابل برقرار ساخته است.

ضمناً باید گفت بدون این امر برداشتن کوچك‌ترین گامی به سوی سوسیالیسم عملاً غیر ممکن بود. ولی سرمایه‌داری معاصر که در آن بانك‌ها بر تولید تسلط دارند این وابستگی متقابل رشته‌های گوناگون اقتصاد ملی را به حد اعلای خود رساند. بانك‌ها با بزرگ‌ترین رشته‌های صنایع و بازرگانی به نحوی ناگسستنی جوش خورده‌اند. از طرفی معنای این سخن آن است که بدون برداشتن گام‌هایی برای ایجاد انحصار دولتی سندیکاهای بازرگانی و صنعتی (سندیکاهی قند، زغال، آهن، نفت و غیره) و بدون ملی کردن این سندیکاها نمی‌توان بانك‌ها را به تنهایی ملی کرد. و از طرف دیگر بدان معنا است که تنظیم امور اقتصادی، اگر جدی عملی شود، مستلزم آن است که بانك‌ها و سندیکاها در آن واحد ملی شوند.

برای مثال سندیکای قند را در نظر می‌گیریم. این سندیکا در همان دوران تزاریسم به وجود آمد و آن‌گاه فابریك‌ها و کارخانه‌های از هر جهت مجهزی را در مقیاسی بس وسیع براساس سرمایه‌داری متحد ساخت و این اتحاد البته سراپا آغشته به روح کاملاً ارتجاعی و اداری بود و منافع مفتضحانه هنگفتی را برای سرمایه‌داران تأمین می‌کرد ولی کارمندان و کارگران را در وضع بی‌حقی مطلق و خواری و ذلت و بردگی قرار می‌داد. دولت از همان زمان تولید را کنترل می‌کرد و امور آن را تنظیم می‌نمود، منتها به سود ماگنات‌ها و ثروتمندان.

در این مورد تنها کاری که باقی می‌ماند این است که تنظیم به شیوهٔ ارتجاعی ـ اداری

به تنظیم انقلابی ـ دموکراتیك تبدیل شود و این عمل به طور ساده از طریق صدور فرامینی دربارهٔ فراخواندن کنگره کارمندان مهندسین، مدیران و سهامداران و معمول داشتن سیستم محاسباتی یکنواخت و کنترل از طرف اتحادیه‌های کارگری و غیره انجام پذیرد. ساده‌ترین کارها همین است و همین ساده‌ترین کارها است که انجام نشده!! در رژیم جمهوری دموکراتیك امور صنعت قند عملاً به همان شیوهٔ ارتجاعی ـ اداری تنظیم می‌گردد و همه چیز چنان که بود باقی می‌ماند. هم تاراج دسترنج مردم، هم کهنه‌پرستی و رکود در کارها و هم ثروتمند شدن بوبرینسکی‌ها و ترشنکوها. دعوت به ابراز ابتکار مستقلانه از دموکراسی و نه از دیوان‌سالاری، یعنی دعوت کارگران و کارمندان و نه «سلاطین قند» ـ اقدامی است که می‌توان و باید در ظرف چند روز و با یك ضربت انجام داد ـ ولی به شرط این که اس‌ارها و منشویك‌ها اذهان مردم را با نقشه‌هایی مبنی بر «ائتلاف» با همین سلاطین قند مشوب نسازند، همان ائتلاف با ثروتمندان که «خمود مطلق» دولت در امر تنظیم امور اقتصادی ثمره و نتیجه کاملاً ناگزیر آن است.(۱)

حال صنعت نفت را در نظر بگیرند. این صنعت در جریان تکامل پیشین سرمایه‌داری به میزان عظیمی «اجتماعی» شده است. جفتی سلطان نفت؛ میلیون‌ها و صدها میلیون را به گردش انداخته به کوپن‌چینی مشغولند و از بنگاه‌هایی که هم اکنون عملاً خواه از لحاظ فنی و خواه از لحاظ اجتماعی به مقیاس سراسر کشور متشکل شده‌اند و هم اکنون به توسط صدها و هزارها کارمند و مهندس و غیره اداره می‌شوند سودهای افسانه‌واری به چنگ می‌آورند. ملی کردن صنعت نفت امری است به فوریت امکان‌پذیر و برای دولت انقلابی دموکراتیك جنبه حتمی دارد، به خصوص اکنون که این دولت بزرگ‌ترین بحران‌ها را می‌گذراند و باید به هر قیمتی شده نیروی کار مردم را ذخیره نمود و بر میزان تولید سوخت افزود. روشن است که کنترل اداری در این مورد هیچ نتیجه‌ای نخواهد بخشید و هیچ تغییری در اوضاع نخواهد داد، زیرا «سلاطین نفت» از عهدهٔ ترشنکوها و کرنسکی‌ها و آوکسنتیف‌ها و اسکوبلف‌ها نیز به همان سهولتی برمی‌آیند که از عهدهٔ

---

۱ ـ این سطور نوشته شده بود که من در روزنامه‌ها خواندم دولت کرنسکی به عملی نمودن انحصار قند پرداخته است و بدیهی است که این عمل را به شیوهٔ ارتجاعی ـ اداری انجام می‌دهد یعنی بدون تشکیل کنگره‌های کارمندان و کارگران، بدون این که آن را در معرض افکار عامه قرار دهد و بدون این که سرمایه‌داران را لگام زند!!

وزراء تزاری بر آمدند یعنی در این مورد نیز به دفع الوقت و بهانه‌تراشی و وعده و وعید متوسل می‌شوند و سپس به تطمیع مستقیم و غیر مستقیم جراید بورژوازی (این جراید «افکار عمومی» نامیده می‌شوند و از همین جراید است که کرنسکی‌ها و آوکسنتیف‌ها «حساب می‌برند») و رشوه دادن به مستخدمین دولتی که کرنسکی‌ها و آوکسنتیف‌ها آنها را در دستگاه دولتی دست نخوردهٔ سابق در همان مقامات پیشین باقی گذارده‌اند) می‌پردازند.

برای انجام یك عمل جدی باید دیوان‌سالاری را رها کرده به دموکراسی پیوست. و آن هم به شیوهٔ واقعاً انقلابی بدین معنی که به سلاطین نفت و سهامداران اعلان جنگ داد و فرمانی صادر نمود که به موجب آن هرگاه در امر ملی کردن بنگاه‌های نفت تأخیر کردند، میزان درآمد یا دفاتر حساب خود را پنهان داشتند، در تولید کارشکنی نمودند و برای افزایش تولید اقدامی به عمل نیاوردند؛ اموالشان ضبط و خود به زندان محکوم گردند. باید به ابتکار کارگران و کارمندان متوسل شد، آنها را بی‌درنگ به تشکیل مجلس مشاوره و کنگره دعوت کرد و در صورت برقراری کنترل همه جانبه تولید و افزایش تولید، سهمی از سودهای حاصله را به آنها داد. اگر در آوریل سال ۱۹۱۷ بلافاصله به انجام این اقدامات انقلابی ـ دموکراتیك پرداخته بودند، آن‌گاه روسیه که از لحاظ ذخیرهٔ سوخت مایع یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان است می‌توانست در جریان تابستان با استفاده از حمل و نقل آبی کارهای بسیار زیادی در امر تأمین مردم از لحاظ مقدار لازم سوخت انجام دهد.

نه دولت بورژوازی و نه دولت ائتلافی ـ اس‌ار ـ منشویك ـ کادت هیچ یك کوچك‌ترین کاری انجام نداند و فقط به اصلاح‌بازی اداری اکتفا ورزیدند، آنها جرأت نکردند حتی یك گام انقلابی ـ دموکراتیك بردارند. همان سلاطین نفت، همان رکود در کارها، همان نفرت کارگران و کارمندان از استثمارکنندگان، همان از هم پاشیدگی ناشی از این اوضاع و همان تاراج دسترنج مردم؛ همه به همان وضع دوران تزاریسم باقی مانده و فقط مارك کاغذهای مراسلاتی در دفاتر ادارات «جمهوری» تغییر یافته است!

در مورد صنعت زغال نیز که به همان درجه از لحاظ فنی و فرهنگی برای ملی شدن «آماده است» و به همان شیوه بی‌شرمانه از طرف غارتگران مردم یعنی سلاطین زغال اداره می‌شود، ما یك سلسله واقعیات کاملاً مسلم در اختیار داریم که گواه بر کارشکنی مستقیم و تضییع آشکار و از کار انداختن تولید از طرف کارخانه‌داران است. حتی

«رابوچایا گازتا» روزنامهٔ وزارتی منشویك‌ها این واقعیات را تصدیق کرده است. ولی نتیجه چه شد؟ به جز تشکیل مجالس مشاورهٔ قدیمی ارتجاعی اداری که در آن کارگران و راهزنان سندیکای زغال «بالمناصفه» ینی به طور مساوی شرکت داشته‌اند کوچك‌ترین اقدامی به عمل نیامده است!! حتی یك گام انقلابی ـ دموکراتیك هم برداشته نشده و برای برقراری یگانه کنترل عملی یعنی کنترل از پایین، از طریق اتحادیه کارمندان، از طریق کارگران و از راه به کار بردن شیوهٔ ترور در مورد صاحبان صنایع زغال سنگ که کشور را به هلاکت می‌کشانند و تولید را متوقف می‌سازند، کوچك‌ترین تلاشی به عمل نیامده است! غیر از این هم نمی‌شود، ما که «همه» طرفدار «ائتلاف» هستیم، منتها اگر باکادت‌ها نباشد، با محافل بازرگانی ـ صنعتی و این ائتلاف هم به معنای آن است که قدرت را در دست سرمایه‌داران باقی گذاریم و آنها را به کیفر نرسانیم و اجازه دهیم از پیشرفت کارها جلوگیری کنند و تمام تقصیرها را به گردن کارگران بیندازند، خرابی را شدت دهند وبدین طریق موجبات غایله کورنیلفی جدیدی را فراهم سازند!

۳ ـ الغاء اسرار بازرگانی

بدون الغاء اسرار بازرگانی کنترل تولید و توزیع یا به صورت یك وعدهٔ کاملاً پوچ باقی می‌ماند که فقط به درد این می‌خورد که کادت‌ها، اس‌ارها و منشویك‌ها را و اس‌ارها و منشویك‌ها هم طبقات زحمتکش را اغفال نمایند و یا این که این کنترل فقط با وسایل و شیوه‌های ارتجاعی ـ اداری عملی خواهد گردید. با این که این موضوع برای هر فردی که دربارهٔ آن سابقه ذهنی غلط نداشته باشد امری است بدیهی و با این که روزنامهٔ «پراودا»[1] در مورد الغاء اسرار بازرگانی جداً پافشاری به خرج داد (ضمناً علت عمده توقیف آن هم از طرف دولت کرنسکی خادم سرمایه همین موضوع بود) معهذا نه دولت جمهوری ما و نه «ارگان‌های تام الاختیار دموکراسی انقلابی»، هیچ یك دربارهٔ این نخستین کلام کنترل واقعی کوچك‌ترین فکری هم نکردند.

این جا است کلید هر کنترل. این جا است حساس‌ترین نقطهٔ سرمایه، سرمایه‌ای که تاراجگر مردم است و در امر تولید کارشکنی می‌کند. به همین دلیل است که اس‌ارها و منشویك‌ها از تماس با این نقطه بیمناکند.

---

۱ ـ رجوع شود به چاپ چهارم جلد ۲۴ کلیات، ص ۴۸۳ـ۴۸۴ و جلد ۲۵، ص ۱۲۰ـ۱۲۴هت

برهان معمولی سرمایه‌داران که خرده بورژوازی بدون تفکر آن را تکرار می‌کند این است که اقتصاد سرمایه‌داری به طور کلی الغاء اسرار بازرگانی را مطلقاً مجاز می‌شمرد، زیرا مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و وابستگی مولدین جداگانه به بازار «مصونیت مقدس» دفاتر بازرگانی و داد و ستد بازرگانی و منجمله بانکی را امری ضروری می‌سازد.

افرادی که به نحوی از انحاء این برهان را تکرار می‌کنند هم خود را دستخوش فریب می‌سازند و هم مردم را می‌فریبند، زیرا در برابر دو واقعیت اساسی بسیار بزرگ و بر همه معلوم زندگی اقتصادی کنونی دیده فرو می‌بندند. واقعیت اول: سرمایه‌داری بزرگ یعنی خصوصیات اقتصادی بانک‌ها و سندیکاها و فابریک‌های بزرگ و غیره. واقعیت دوم: جنگ.

همانا سرمایه‌داری بزرگ کنونی که در همه جا به مرحلهٔ سرمایه‌داری انحصاری رسیده است هرگونه شایبه‌ای را دربارهٔ عقلایی بدون الغاء اسرار بازرگانی رد می‌کند و آن را به سالوسی و منحصراً به ابزاری برای پرده‌پوشی شیادی‌های مالی و سودهای باور نکردنی سرمایهٔ بزرگ مبدل می‌سازد. اقتصاد سرمایه‌داری بزرگ بنابر طبیعت فنی خود؛ اقتصادی است اجتماعی شده بدین معنی که هم برای میلیون‌ها نفر کار می‌کند و هم از طریق معاملات خود، به طور مستقیم یا غیر مستقیم صدها، هزارها و ده‌ها هزار خانواده را متحد می‌سازد. این اقتصاد با اقتصاد پیشه‌ور خرده پا یا دهقان میانه حال که اصولاً هیچ گونه دفاتر بازرگانی از خود ندارند و بدین جهت هم الغاء اسرار بازرگانی به آنها مربوط نمی‌شود؛ فرق دارد!

در اقتصاد بزرگ جریان معاملات به هر حال بر صدها و بیش از صدها نفر معلوم است. قانونی که از اسرار بازگانی حمایت می‌کند، مقتضیات تولید یا مبادله را در نظر ندارد، بلکه هدف آن احتکار و سودورزی به ناهنجارترین شکل آن و نیز کلاهبرداری‌های آشکاری است که چنان چه می‌دانیم در شرکت‌های سهامی رواج خاصی دارد و با مهارت خاصی هم به وسیلهٔ صورت‌حساب‌ها و ترازنامه‌هایی که به قصد فریب مردم سر هم‌بندی شده؛ پرده‌پوشی می‌شود.

اگر وجود اسرار بازرگانی در اقتصاد کالایی کوچك یعنی بین دهقانان خرده پا و پیشه‌وران که تولیدشان اجتماعی نشده و پراکنده و متفرق است جنبهٔ ناگزیر دارد، در عوض در اقتصاد سرمایه‌داری بزرگ حفظ اسرار بازرگانی به معنای حفظ امتیازات و سودورزی مشتی افراد علیه کلیهٔ مردم است. این موضوع در حدودی که قانون انتشار

صورت‌حساب‌های شرکت‌های سهامی را مقرر داشته است، مورد تصدیق قانون نیز قرار گرفته است، ولی این کنترل ـ که در تمام کشورهای پیشرفته و نیز در روسیه هم اکنون اجرا می‌شود ـ همان کنترل ارتجاعی ـ اداری است که چشم مردم را باز نمی‌کند و اجازه نمی‌دهد از تمام کم و کیف معاملات شرکت‌های سهامی اطلاع حاصل نمایند.

برای این که در این مورد به شیوهٔ انقلابی ـ دموکراتیك عمل شده باشد، باید بی‌درنگ قانون دیگری وضع گردد که اسرار بازرگانی را ملغی سازد و از بنگاه‌های بزرگ و ثروتمندان کامل‌ترین صورت‌حساب‌ها را مطالبه نماید و به هر گروهی از افراد کشور که جنبهٔ توده‌ای داشته و تعدادشان به میزان قابل ملاحظه‌ای رسیده باشد (مثلاً به ۱۰۰۰ یا ۱۰۰۰۰ انتخاب کننده) حق بدهد هر سندی را در هر بنگاه بزرگ وارسی کنند. چنین اقدامی با یك فرمان ساده کاملاً و به آسانی قابل اجرا است. فقط با این اقدام است که می‌توان دامنه ابتکار توده‌ها را برای برقراری کنترل از طریق اتحادیه‌های کارمندان و اتحادیه‌های کارگران و کلیهٔ احزاب دموکراتیك بسط داد و فقط این اقدام می‌تواند به کنترل یك جنبهٔ جدی و دموکراتیك بدهد.

به این موضوع جنگ را نیز اضافه کنید. اکثریت عظیم بنگاه‌های بازرگانی ـ صنعتی اکنون برای «بازار آزاد» کار نکرده بلکه برای دولت، برای جنگ کار می‌کنند. من در «پراودا» هم متذکر شدم افرادی که به ما اعتراض می‌نمایند و براهینی دربارهٔ عدم امکان استقرار سوسیالیسم می‌آورند، دروغ می‌گویند و سه بار هم دروغ می‌گویند زیرا مطلب بر سر استقرار سوسیالیسم در حال حاضر و به طور فوری و در فاصله از امروز تا فردا نیست، بلکه بر سر آن است که از چپاول خزانه دولت پرده برداشته شود.[۱]

اقتصاد سرمایه‌داری که «برای جنگ» کار می‌کند (یعنی اقتصادی که مستقیم یا غیر مستقیم با تهیه و تحویل مهمات و ملزومات جنگی سر و کار دارد) جز خزانه دزدی اصولی که صورت قانونی به آن داده شده باشد چیز دیگری نیست و آقایان کادت‌ها و به اتفاق آنان منشویك‌ها و اس‌ارها هم که با الغاء اسرار بازرگانی مخالفت می‌ورزند، جز دستیاران و استتار کنندگان عمل خزانه دزدی کسی دیگری نیستند.

جنگ الآن برای روسیه هر روز به بهای ۵۰ میلیون روبل تمام می‌شود. قسمت اعظم این ۵۰ میلیون مخارج روزانه به جیب پیمانکاران ملزومات و مهمات جنگی می‌ریزد.

---

۱ ـ رجوع شود به چاپ چهارم جلد ۲۵، ص ۵۱-۵۲.

از این ۵۰ میلیون هر روز دست‌کم ۵ میلیون و به احتمال قوی‌تر ده میلیون و بیشتر را «درآمد حلال» سرمایه‌داران و کارمندان عالی‌رتبه‌ای تشکیل می‌دهد که به نحوی از انحاء با آنها بند و بست دارند. در این مورد به خصوص تجارتخانه‌های بزرگ و بانک‌ها که معاملات مربوط به تحویل ملزومات و مهمات جنگی را از لحاظ پولی تأمین می‌کنند، سودهای گزافی به چنگ می‌آورند و به خصوص از راه خزانه دزدی، زیرا به این اغواء و پوست‌کندن مردم که «به مناسبت» مصایب جنگ، «به مناسبت» هلاکت صدها و هزارها تن انجام می‌گیرد، نمی‌توان جز خزانه دزدی نام دیگری داد.

از این سودهای مفتضحی که در نتیجهٔ تحویل مهمات و ملزومات جنگی به دست می‌آید، از «ضمانت‌نامه‌ها»یی که بانک‌ها آن را پنهان می‌دارند، از نام کسانی که با استفاده از گرانی روزافزون بر ثروت خود می‌افزایند ـ «همه» با خبرند و در «جامعه» با پوزخند از آن صحبت می‌کنند و حتی در جراید بورژوازی نیز که حسب المعمول دربارهٔ قضایای «نامطبوع» سکوت می‌کنند و مسایل «قلقلك دهنده» را نادیده می‌انگارند اغلب در این باره اشارات دقیقی مشاهده می‌شود. همه از این موضوع باخبرند و همه دربارهٔ آن سکوت اختیار می‌کنند، همه آن را تحمل می‌کنند و همه با دولت که دربارهٔ «نظارت» و «تنظیم» داد سخن می‌دهد؛ سر سازش دارند!!

دموکرات‌های انقلابی، اگر واقعاً انقلابی و دموکرات باشند، باید بی‌درنگ قانونی وضع نمایند که اسرار بازرگانی را ملغی سازد، پیمانکاران و بازرگانان را موظف به دادن حساب نماید، غدغن کند که بدون اجازهٔ اولیای امور حق دست‌کشیدن از فعالیت حرفه‌ای خود را نداشته باشند، برای پنهان داشتن منافع و فریب مردم مجازات ضبط اموال و تیرباران را[1] مقرر دارد و موجبات وارسی و کنترل از پایین یعنی به شیوهٔ دموکراتیك، به توسط خود مردم و اتحادیه‌های کارمندان و کارگران و مصرف‌کنندگان و غیره را فراهم سازد.

---

۱ ـ من در مطبوعات بلشویکی به این موضوع اشاره کرده‌ام که فقط در صورتی برهان علیه مجازات اعدام را می‌توان صحیح دانست که از طرف استثمارگران به منظور دفاع از استثمار در مورد توده‌های زنجیر به کار برده شود (رجوع شود به چاپ چهارم جلد ۲۵ کلیات، ص ۲۴۰ـ۲۴۳) بدون به کار بردن مجازات اعدام در مورد استثمارگران (یعنی ملاکین و سرمایه‌داران) مشکل هیچ دولت انقلابی بتواند کار خود را از پیش ببرد.

اس‌ارها و منشویك‌های ما کاملاً شایستگی عنوان دموکرات‌های مرعوب را دارند، زیرا در مورد این مسأله همان چیزی را که تمام خرده بورژواهای مرعوب می‌گویند تکرار می‌کنند و آن این که در صورت به‌کار بردن اقدامات «بسیار شدید» سرمایه‌داران «می‌رمند» و بدون سرمایه‌داران کار «ما» از پیش نخواهد رفت و شاید میلیونرهای انگلیس و فرانسه نیز که هر چه باشد از ما «پشتیبانی می‌کنند» «برنجند» و قس علیهذا. گویی بلشویك‌ها پیشنهادی می‌کنند که در تاریخ بشر سابقه نداشته و هرگز آزموده نشده و جنبهٔ «تخیلی» دارد و حال آن که در حقیقت امر ۱۲۵ سال پیش از این در فرانسه افرادی که واقعاً «دموکرات انقلابی» بودند، واقعاً به جنبهٔ عادلانه و تدافعی جنگی که از طرف خود آنها می‌شد ایمان داشتند و واقعاً به توده‌های مردم که خود نیز به همین موضوع ایمان صادقانه داشتند، متکی بودند، توانسته بودند ثروتمندان را تحت کنترل انقلابی قرار دهند و به نتایجی برسند که تمام جهان در برابر آن سر تعظیم فرود آورد. و اما طی این ۵ ربع قرن سرمایه‌داری در جریان تکامل خود بانك‌ها و سندیکاها و راه‌های آهن و غیره را به وجود آورده و بدین طریق اجرای اقدامات مربوط به برقراری کنترل واقعاً دموکراتیك از طرف کارگران و دهقانان بر استثمارگران یعنی ملاکین و سرمایه‌داران را صد بار سهل‌تر و ساده‌تر نموده است.

در حقیقت امر تمام مسأله کنترل به این موضوع منحصر می‌شود که کی چه کسی را کنترل می‌کند یعنی چه طبقه‌ای کنترل کننده و چه طبقه‌ای کنترل شونده است. در روسیه جمهوری ما در سایهٔ دخالت «ارگان‌های تام الاختیار» به اصطلاح دموکراسی انقلابی، تاکنون ملاکین و سرمایه‌داران کنترل کننده شناخته شده و می‌شوند. و در نتیجهٔ این امر جیب‌کنی سرمایه‌داران که موجب خشم و غضب عمومی مردم شده و خرابی که سرمایه‌داران مصنوعاً آن را دامن می‌زنند ناگزیر می‌گردد. باید با عزم راسخ، بدون بازگشت و بدون ترس از گسیختن پیوند باکهنه و بدون ترس از جسورانه به پا داشتن نو به برقراری کنترل بر ملاکین و سرمایه‌داران از طرف کارگران و دهقانان پرداخت. و این همان است که اس‌ارها و منشویك‌های ما از آن بیش از آتش می‌ترسند.

۴ ـ متحد ساختن اجباری در کارتل‌ها

کارتلیزاسیون اجباری یعنی متحد ساختن اجباری مثلاً صاحبان صنایع در کارتل‌ها هم اکنون در آلمان به مرحلهٔ عمل گذارده شده است. در این جا به هیچ وجه چیز تازه‌ای

وجود ندارد. در این مورد هم با به‌گناه اس‌ارها و منشویك‌ها ناظر رکود مطلق روسیه جمهوری هستیم که احزاب کم ارج آن را با رقص کادریل «مشغول می‌دارند»، بدین طریق که گاه باکادت‌ها می‌رقصند، گاه با بولیکف‌ها و گاه با ترشنکوها و کرنسکی‌ها.

کارتلیزاسیون اجباری از یك طرف شیوه مخصوص است که دولت به وسیلهٔ آن تکامل سرمایه‌داری را که همیشه و در همه جا به تشکیل مبارزه طبقاتی و افزایش تعداد و تنوع و اهمیت کارتل‌ها منجر می‌گردد، به جلو سوق می‌دهد. و از طرف دیگر این «کارتل‌سازی» اجباری شرط لازم و مقدماتی هر کنترل تا اندازه‌ای جدی و هر گونه صرفه‌جویی کار مردم است.

مثلاً قانون آلمان صاحبان کارخانه‌های چرمسازی یك محل یا تمام کشور را موظف می‌سازد در کارتل متحد شوند، ضمناً نمایندهٔ دولت نیز برای کنترل داخل هیأت مدیره این کارتل می‌شود. چنین قانونی به طور مستقیم یعنی به خودی خود کوچك‌ترین خدشه‌ای به مناسبات مالکیت وارد نمی‌سازد و پشیزی از هیچ صاحب مالی نمی‌ستاند و از پیش معین نمی‌کند که آیا شکل‌های اجرای این کنترل و جهت و روح آن جنبهٔ ارتجاعی ـ اداری خواهد داشت یا انقلابی ـ دموکراتیك.

چنین قوانینی را ممکن بود و می‌بایست بی‌درنگ و بدون فوت یك هفته از وقت گرانبها، در کشور ما وضع نمود و ضمناً تعیین شکل‌های مشخص‌تر اجرای قانون، سرعت اجرای آن، شیوه‌های نظارت بر اجرای آن و غیره را هم به خود اوضاع اجتماعی واگذار کرد. دولت برای وضع چنین قانونی نه نیازی به دستگاه مخصوص دارد نه به تحقیق مخصوص و نه به هیچ گونه پژوهش مقدماتی، تنها چیزی که لازم است عزم راسخ به گسیختن پیوند با بعضی از منافع خصوصی سرمایه‌داران است، که به این قبیل مداخله‌جویی‌ها «عادت نکرده‌اند» و نمی‌خواهند از مافوق سودهایی دل بکنند که موجبات تحصیل آن را علاوه بر فقدان کنترل، اداره امور به شیوهٔ کهن فراهم می‌سازد.

برای صدور چنین قانونی هیچ دستگاه و هیچ «آماری» (که چرنف می‌خواست آن را جانشین ابتکار انقلابی دهقانان سازد) لازم نیست، زیرا اجرای آن را باید به عهدهٔ خود کارخانه‌داران یا صاحبان صنایع و نیز به عهده نیروهای اجتماعی موجود محول ساخت که آن هم باز تحت کنترل نیروهای اجتماعی (یعنی نه دولتی و اداری) موجود قرار گیرد.

ضمناً این نیروها حتماً باید از به اصطلاح «صنف‌های پایین» یعنی از طبقات ستمکش و استثمار شونده باشند که در تاریخ همیشه از لحاظ استعداد قهرمانی و جانفشانی و

انضباط رفیقانه به طور قیاس ناپذیری از استثمارگران برتر بوده‌اند.

فرض کنیم که در کشور ما حکومتی واقعاً انقلابی دموکراتیك بر سر کار است و این حکومت مقرر می‌دارد: همهٔ کارخانه‌داران و صاحبان صنایع هر رشتهٔ از تولید، در صورتی که مثلاً کمتر از دو کارگر در اختیار نداشته باشند، بی‌درنگ موظفند در کارتل‌های شهرستان و استان متحد شوند. مسئول اجرای بلا انحراف این قانون در درجهٔ اول کارخانه‌داران، مدیران کارخانه‌ها، اعضاء هیأت مدیره و سهامداران بزرگ خواهند بود. (زیرا اینها همه سران واقعی صنایع کنونی و صاحبان واقعی آنند) و در صورت سرپیچی از اجرای فوری این قانون به مثابه فراریان از خدمت نظام تلقی خواهند شد و به همین جرم هم مورد مجازات قرار خواهند گرفت و ضمناً در این مورد قاعده ضمانت جمعی مجری خواهد شد یعنی همه مسئول هر فرد و هر فرد مسئول همه خواهد بود و ضامن اجرای همه دارایی آنها است. سپس همهٔ کارمندان نیز مسئولیت خواهند داشت و آنها هم باید تشکیل اتحادیهٔ واحدی بدهند و نیز همهٔ کارگران مجتمع در اتحادیه‌های صنفی نیز مسئولیت دارند. هدف «کارتل‌سازی» برقراری کامل‌ترین و دقیق‌ترین و مفصل‌ترین محاسبات و به خصوص تجمع معاملات مربوط به خرید مواد خام، فروش مصنوعات و نیز صرفه‌جویی در وسایل و نیروی کار توده‌های مردم است. در صورت جمع شدن بنگاه‌های پراکنده در یك سندیکای واحد، این صرفه‌جویی، همان گونه که علم اقتصادی می‌آموزد و نمونه تمام سندیکاها، کارتل‌ها و تراست‌ها نشان می‌دهد، به میزان هنگفتی خواهد رسید. ضمناً باز هم باید تکرار کنیم که این تجمع در سندیکا ذره‌ای در مناسبت مالکیت تغییر نمی‌دهد و پشیزی از هیچ صاحب مالی نمی‌ستاند. این نکته را باید جداً تأکید کرد، زیرا جراید بورژوازی دایماً صاحب‌کاران[1] خرده پا و میانه حال را «می‌ترسانند» و چنین وانمود می‌سازند که گویا سوسیالیست‌ها به طور اعم و بلشویك‌ها به طور اخص می‌خواهند از آنها «سلب مالکیت کنند»: این ادعا سرا پا کذب است، زیرا سوسیالیست‌ها حتی در صورت انقلاب کامل سوسیالیستی هم نمی‌خواهند و نمی‌توانند از دهقانان خرده پا سلب مالکیت کنند و نخواهند کرد. منظور ما فقط اجرای آن اقدامات فوری و فوتی است که هم اکنون در اروپای باختری عملی شده و هر

---

۱ ـ ما در این جا صاحب‌کار را هم به معنای پیشه‌ور و کاسب شهری به کار می‌بریم و هم به معنای دهقان.م

دموکراسی تا اندازه‌ای پیگیر برای مبارزه علیه خطر فلاکت حتی باید بی‌درنگ آن را در کشور ما عملی کند.

متحد ساختن صاحب‌کاران خرده پا و میانه حال در کارتل‌ها به علت پراکندگی بینهایت بنگاه‌های آنها، بدوی بودن تکنیك این بنگاه‌ها و بی‌سوادی یا بی معلوماتی صاحبان آنها هم از لحاظ فنی و هم از لحاظ فرهنگی با دشواری‌های جدی برخورد خواهد کرد. ولی به خصوص این بنگاه‌ها را می‌توان از قانون مستثنی ساخت (همان‌گونه که فوقاً در فرض خود متذکر شدیم) و متحد نشدن آنها و به طریق اولی تأخیر در متحد ساختن آنها مانع جدی در کار ایجاد نخواهد کرد، زیرا این بنگاه‌های کوچك با وجود تعداد عظیم خود، معهذا در مقیاس عمومی تولید و نیز از لحاظ اهمیتی که برای تمام اقتصاد ملی من حیث المجموع دارند نقش ناچیزی بازی می‌کنند و بعلاوه اغلب هم به نحوی از انحاء به بنگاه‌های بزرگ وابسته‌اند.

نقش قطعی را فقط بنگاه‌های بزرگ بازی می‌کنند و در این جا وسایل و نیروی فنی و فرهنگی لازم برای انجام این «کارتل‌سازی» در دست هست، تنها چیزی که کم داریم اراده خلل‌ناپذیر یك حکومت انقلابی برای به‌کار انداختن این نیروها و این وسایل است که باید با رفتاری محکم، قطعی و با سخت‌گیری خشونت‌آمیز نسبت به استثمارگران توأم باشد.

هر قدر کشور از لحاظ کارشناسان فنی و به طور کلی از لحاظ نیروی روشنفکری فقیرتر باشد به همان نسبت ضرورت مبرم‌تری پیدا می‌کند که با سرعت و قطعیت هر چه بیشتر فرمان متحد ساختن اجباری صادر گردد و اجرای آن از بنگاه‌های کلان و بزرگ آغاز شود، زیرا در نتیجه این متحد ساختن در نیروهای روشنفکری نیز صرفه‌جویی می‌گردد و امکان استفادهٔ کامل از این نیروها و توزیع صحیح‌تر آنها فراهم می‌شود. جایی که حتی دهقانان روس در کوره‌ده‌های خود، در دوران حکومت تزاری با وجود هزاران مانع و رادعی که این حکومت در سر راه آنان ایجاد می‌کرد توانستند پس از سال ۱۹۰۵ در امر ایجاد انواع اتحادیه‌ها گام عظیمی به پیش برداند، آن‌گاه بدیهی است که صنایع بزرگ و متوسط و بازرگانی را می‌توان در ظرف چند ماه و حتی سریع‌تر متحد ساخت ولی بدین شرط که دولت واقعاً انقلابی دموکراتیکی که متکی به پشتیبانی و شرکت و دلبستگی و مصالح «قشرهای پایین» یعنی دموکراسی کارمندان و کارگران باشد و آنها را به اجرای کنترل دعوت کند؛ در این مورد شیوهٔ اجبار را به‌کار برد.

۵ ـ تنظیم امور مصرف

جنگ همه کشورهای محارب و بسیاری از کشورهای بی‌طرف را وادار نموده است مصرف را تحت نظم در آورند. در نتیجه این امر جیره‌بندی نان قدم به عرصه وجود گذاشت و پدیده‌ای عادی شد و جیره‌بندی‌های دیگری را هم سبب گردید. روسیه نیز از این جریان بر کنار نماند و در این کشور هم جیره‌بندی نان معمول شد.

ولی با همین مثال است که شاید ما بتوانیم روشن‌تر از هر مثالی اسلوب‌های ارتجاعی ـ اداری مبارزه علیه فلاکت را که در آنها سعی می‌شود به حداقل اصلاحات اکتفا گردد با اسلوب‌های انقلابی دموکراتیك مقایسه کنیم که برای داشتن شایستگی این عنوان هدف مستقیم آنها باید گسیختن جبری پیوند با جامعهٔ کهنه سپری شده و حرکت هر چه سریع‌تر به جلو باشد.

جیره‌بندی نان که بارزترین نمونهٔ تنظیم امور مصرف در کشورهای سرمایه‌داری معاصر است، یك هدف را تعقیب می‌کند و یك وظیفه را انجام می‌دهد (در بهترین موارد انجام می‌دهد) و آن عبارت است از: توزیع مقدار موجود نان به قسمی که به همه برسد. میان حداکثری که برای مصرف معین شده به هیچ وجه شامل تمام محصولات نشده و فقط مهم‌ترین محصولات مورد نیاز «مردم» را در برمی‌گیرد. همین و بس. در فکر چیزهای دیگر نیستند. ذخایر موجود غله را به شیوهٔ اداری حساب می‌کنند و سرانه بین افراد تقسیم می‌نمایند، جیره هر نفر را تعیین می‌کنند و آن را اعلام می‌دارند و به همین اکتفا می‌ورزند. به اشیاء تجملی دست نمی‌زنند، زیرا مقدار آنها «در هر حال» اندك است و بهای آنها «در هر حال» به قدری گران است که «مردم» را بدان دسترسی نیست. بدین جهت در همهٔ کشورهای محارب بدون استثناء و حتی در آلمان که شاید بدون چون و چرا بتوان آن را از لحاظ تنظیم بسیار دقیق و وسواس‌آمیز و جدی امور مصرف نمونه دانست، حتی در آلمان، ما دایماً ناظر آنیم که چگونه توانگران به هرگونه «جیره‌بندی» پشت پا می‌زنند. ضمناً در این جا نیز این موضوع بر «همه» معلوم است و این جا نیز «همه» با لبخند تمسخر از آن صحبت می‌کنند و با وجود سختگیری خشونت‌آمیز و سربازخانه‌ای ادارهٔ سانسور آلمان، معهذا دایماً در جراید سوسیالیستی و گاه حتی بورژوایی آلمان مقالات و اخباری درج می‌گردد حاکی از این که «فهرست غذای» توانگران چگونه است، چگونه فلان توانگر توانگر در فلان کورارت به هر مقدار که

خواسته باشد نان سفید دریافت می‌کند (به عنوان بیمار هر کس می‌تواند او را ملاقات کند... البته کسانی که پول زیاد دارند) و چگونه توانگران به جای اشیاء مورد مصرف مردم عادی، اشیاء تجملی نایاب مصرف می‌کنند.

برای دولت مرتجع سرمایه‌داری که می‌ترسد ارکان سرمایه‌داری، ارکان بردگی و مزدوری، ارکان سیادت اقتصادی توانگران را متزلزل سازد، می‌ترسد سطح ابتکار کارگران و به طور کلی زحمت‌کشان را ارتقاء دهد، می‌ترسد آتش توقعات آنها را «برافزود» برای چنین دولتی به جز جیره‌بندی نان چیز دیگری لازم نیست. چنین دولتی حتی یك لحظه و در یك قدم هم از تعقیب هدف ارتجاعی خود دست‌بردار نیست بدین معنی که می‌کوشد: سرمایه‌داری را تحکیم نماید، از سست بنیان ساختنش جلوگیری کند و در امر «تنظیم امور اقتصادی» به طور اعم و تنظیم مصرف به طور اخص فقط به اقداماتی اکتفا ورزد که برای تغذیه مردم ضرورت مطلق دارد، بدون این که به هیچ وجه در فکر تنظیم واقعی مصرف باشد یعنی توانگران را تحت کنترل قرار دهد و به دوش آنها که در زمان صلح دارای موقعیت بهتر و امتیازات گوناگون و شکم سیر و ماوراء سیر بودند در زمان جنگ بار سنگین‌تری را تحمل نماید.

حل ارتجاعی ـ اداری مسایلی که جنگ در برابر مردم قرار داده است به جیره‌بندی نان و توزیع بالتساوی محصولاتی که برای تغذیه «مردم» ضرورت مطلق دارد محدود می‌شود و در عین حال ذره‌ای از اصول دیوان‌سالاری و ارتجاعی تخطی نمی‌شود یعنی این هدف تعقیب می‌گردد که: سطح ابتکار تهیدستان، پرولتاریا، تودهٔ مردم[1] ارتقاء نیابد، کنترل آنها بر توانگران عملی نگردد و برای آن که توانگران بتوانند اشیاء تجملی را برای خود تأمین نمایند مفربیشتری باقی گذارده شود. باز هم تکرار می‌کنیم که در تمام کشورها و حتی در آلمان ـ روسیه که دیگر جای خود دارد؛ از این مفرها هر چه بخواهید باقی گذاشته شده، «مردم عادی» گرسنگی می‌کشند، ولی توانگران به کورارت‌ها می‌روند، جیره رسمی ناچیز را با انواع «اضافات» از گوشه و کنار تکمیل می‌کنند و اجازه کنترل خود را نمی‌دهند.

در روسیه که اندکی بیش نیست علیه تزاریسم به نام آزادی و برابری انقلاب نموده است، در روسیه که از لحاظ مؤسسات واقعاً سیاسی خود فوراً به جمهوری دموکراتیك

---

1 - demos

مبدل شده است، این موضوع که همه می‌بینند توانگران با چه سهولتی به «جیره‌بندی نان» پشت پا می‌زنند؛ بر مردم بسیار گران می‌آید و موجب ناخرسندی، اشمئزاز، برآشفتگی و خشم توده‌ها می‌گردد. این سهولت؛ به خصوص بسیار زیاد است. «زیر جلکی» و با بهای بسیار گزاف و به خصوص «به توسط پارتی» (که فقط توانگران دارند هر چیزی را و آن هم به مقدار زیاد به دست می‌آورند. مردم گرسنگی می‌کشند و تنظیم مصرف در دایرهٔ بسیار تنگ شیوه‌های ارتجاعی اداری محدود مانده است. از طرف دولت ذره‌ای فکر، ذره‌ای دلسوزی نمی‌شود تا این عمل را طبق اصول واقعاً انقلابی دموکراتیك انجام دهد.

«همه» از نوبه ایستادن زجر می‌کشند، ولی... ولی توانگران خدمتکاران خود را برای نوبه ایستادن می‌فرستند و حتی برای این کار خدمتکاران مخصوص استخدام می‌کنند! بفرمایید این هم «دموکراتیسم!»

اگر از سیاست انقلابی دموکراتیك پیروی می‌شد، آن‌گاه در این هنگام که کشور دچار مصایب بی‌سابقه‌ای است، برای مبارزه با خطر فلاکت فقط به جیره‌بندی نان اکتفا نمی‌گردید بلکه به اقدامات دیگری نیز دست زده می‌شد بدین معنی که اولاً تمام اهالی را مجبور می‌کردند در شرکت‌های مصرف متحد شوند، زیرا بدون چنین اتحادی نمی‌توان مصرف را تحت کنترل کامل داشت؛ ثانیاً برای توانگران کار اجباری معین می‌گردید یعنی آنها را وادار می‌ساختند در این شرکت‌های مصرف مجاناً کار منشی‌گری و کارهایی نظیر آن را بر عهده گیرند؛ ثالثاً تمام محصولات مخصوص مصرف واقعاً بین تمام اهالی متساوی تقسیم می‌شد تا سنگینی بار جنگ به طور واقعاً مساوی تقسیم شود؛ رابعاً موجبات چنان کنترلی فراهم می‌گردید که در آن به ویژه مصرف توانگران تحت کنترل طبقات تهیدست اهالی قرار گیرد.

ایجاد دموکراتیسم واقعی در این رشته و تجلی شیوهٔ انقلابی واقعی در مورد برقراری کنترل از طرف همان طبقاتی از مردم که بیش از همه نیازمندند؛ گام بسیار عظیمی خواهد بود که در امر به کار انداختن کلیهٔ قوای روشنفکری موجود و تشدید انرژی واقعاً انقلابی تمام مردم، به پیش برداشته خواهد شد والا اکنون وزرای روسیه جمهوری و انقلابی دموکراتیك نیز نظیر اخوان خود در سایر کشورهای امپریالیستی دربارهٔ «کار عمومی به نفع مردم» و «به‌کار انداختن تمام قوا» داد سخن می‌دهند ولی مردم سالوسانه بودن این قبیل سخنان را به رأی العین می‌بینند، احساس می‌کنند و درك می‌نمایند.

نتیجه آن در جا زدن، فزونی وقفه‌ناپذیر خرابی و پریشانی و نزدیك شدن فلاکت است، زیرا دولت ما قادر نیست به شیوهٔ کورنیلف و هندنبورگ و به سبك عمومی امپریالیستی برای کارگران رژیم اعمال شاقه نظانی برقرار سازد چون شعایر، خاطرات، آثار، عادات و مؤسسات انقلاب، هنوز خیلی در بین مردم زنده است و نیز دولت ما نمی‌خواهد گام‌های جدی در راه انقلابی دموکراتیك بردارد، زیرا سرا پا و پای تا سر آن در بند وابستگی به بورژوازی و «ائتلاف» با بورژوازی است و از دست زدن به امتیازات عملاً موجود وی می‌ترسد.

خرابکاری در امور سازمان‌های دموکراتیك از طرف دولت

ما شیوه‌ها و اسلوب‌های گوناگون مبارزه با فلاکت و قحطی را بررسی نمودیم. ما همه جا ناظر آشتی‌ناپذیری تناقضاتی بودیم که بین دموکراسی از یك طرف و دولت و دسته‌بندی اس‌ارها و منشویك‌ها که از آن پشتیبانی می‌کنند از طرف دیگر، وجود دارد. برای این که ثابت شود این تناقضات واقعیت دارد و ساختهٔ ما نیست و آشتی‌ناپذیری آنها را وجود تصادمات دارای جنبه همگانی عملاً به ثبوت می‌رساند، ذکر دو «نتیجه» و دو درس بسیار نمونه‌وار شش ماهه انقلاب ما کافی است.

دوران «فرمانروایی» پالچینسکی؛ یك درس و دوران «فرمانروایی» و سقوط پشخونف؛ درس دیگر.

در حقیقت امر اقدامات فوق الذکر دربارهٔ مبارزه علیه فلاکت و قحطی به طور خلاصه عبارت از این است که اهالی و در نوبه اول دموکراسی یعنی اکثریت اهالی که مقدم بر همه از طبقات ستمکش یعنی کارگران و دهقانان و به ویژه دهقانان تهیدست تشکیل می‌شوند برای «گرد آمدن در اتحادیه»ها از هر جهت تشویق گردند (و در صورت لزوم حتی به این کار مجبور شوند). خود اهالی هم برای مبارزه با دشواری‌های بی‌سابقه و فشارها و بدبختی‌های جنگ خود به خود در همین راه گام نهاده‌اند.

تزاریسم به انواع وسایل از «اتحادیه تشکیل دادن» مستقلانه و آزاد اهالی ممانعت می‌کرد. ولی پس از سقوط سلطنت تزاری سازمان‌های دموکراتیك در سراسر روسیه آغاز پیدایش نهادند و به سرعت رو به رشد گذاردند. سازمان‌های دموکراتیکی که خود به خود به وجود آمده بودند از قبیل انواع کمیته‌های تدارکات، کمیته‌های خواربار، انجمن مشاوره در اطراف مسایل سوخت و غیره و غیره علیه فلاکت به مبارزه پرداختند.

و اما جالب‌ترین نکات تمام تاریخ شش ماهه انقلاب ما از لحاظ مسأله مورد بحث عبارت از این است که حکومتی که خود را جمهوری و انقلابی می‌خواند، حکومتی که منشویك‌ها و اس‌ارها به نام «ارگان‌های تام الاختیار دموکراسی انقلابی» از آن پشتیبانی می‌نمایند علیه سازمان‌های دموکراتیك مبارزه کرد و بر آنها غالب آمد!!

پالچینسکی به مناسبت این مبارزه، اسفناك‌ترین و وسیع‌ترین شهرت را در سراسر روسیه کسب نمود. او پشت سر حکومت عمل می‌کرد و آشکارا در برابر مردم اقدامی نمی‌نمود (درست همان عملی که به طور کلی کادت‌ها ترجیح می‌دادند؛ بدین معنی که «برای مردم» با طیب خاطر تسره‌تلی را پیش می‌انداختند، ولی خود تمام کارهای مهم را در خفا سر هم‌بندی می‌کردند). پالچینسکی از هر گونه اقدام جدی سازمان‌های دموکراتیك خودرو ممانعت می‌کرد و آن را عقیم می‌گذاشت، زیرا هیچ اقدام جدی ممکن نبود بدون «زیان» رساندن به سودهای برون از حساب و خودرأیی کیت کیتیچ‌ها عملی گردد و پالچینسکی هم مدافع صدیق و چاکر کیت کیتیچ‌ها بود. کار به جایی می‌رسید که پالچینسکی علناً دستورهای سازمان‌های دموکراتیك خودرو را لغو می‌کرد!! ضمناً این قضیه در جراید هم درج گردید.

تمام دوران «فرمانروایی» پالچینسکی ـ که ماه‌های زیادی به طول انجامید و درست مقارت با دوران «وزارت» تسره‌تلی، اسکوبلف و چرنف بود ـ سراپا رسوایی نفرت‌انگیز و عقیم گذاردن ارادهٔ مردم و اجرای تصمیمات دموکراسی به سود سرمایه‌داران و به خاطر سودورزی‌های پلید آنها بود. بدیهی است آن چه در روزنامه‌ها می‌توانست درج شود فقط بخش ناچیزی از «هنرنمایی‌های» پالچنیسکی را تشکیل می‌داد و اما بازجویی کامل اعمال او در مورد ایجاد موانع در راه مبارزه با قحطی کاری است که انجام آن فقط از عهدهٔ دولت حقیقتاً دموکراتیك پرولتاریا ساخته است و این هنگامی است که پرولتاریا حکومت را به کف می‌آورد و نامه اعمال پالچینسکی و امثالهم را بدون پرده‌پوشی در اختیار دادگاه مردم می‌گذارد.

شاید معترضانه به ما بگویند که آخر پالچینسکی استثنایی بیش نبود و تازه او را هم از کار برکنار ساختند... ولی تمام مطلب در همین است که پالچینسکی استثناء نیست بلکه قاعده عمومی است و با برکنار ساختن وی اوضاع ذره‌ای بهبودی نیافته است و پالچینسکی‌های دیگر با نام و نشان دیگری جای او را اشغال کرده‌اند و «نفوذ» سرمایه‌داران و سیاست عقیم گذراندن امر مبارزه با قحطی که به نفع آنان انجام می‌گرفت

به کلی دست نخورده ماند. زیرا کرنسکی و شرکاء فقط پرده‌ای را برای حفاظت منافع سرمایه‌داران تشکیل می‌دادند.

بارزترین برهان این مدعا؛ کناره‌گیری پشخونف وزیر خواربار از کابینه است. چنان چه می‌دانیم پشخونف از معتدل‌ترین ناردنیك ها است. ولی او در امر سازمان خواربار می‌خواست با نیت پاك و در تماس با سازمان‌های دموکراتیك و به اتکاء آنها کار کند. تجربه کار پشخونف و کناره‌گیری او به خصوص از این جهت جالب است که این ناردنیك بسیار معتدل و عضو حزب «سوسیالیست خلق» با این که به هر گونه صلح و مصالحه‌ای با بورژوازی حاضر است معهذا مجبور به کناره‌گیری شد! زیرا دولت کرنسکی به سود سرمایه‌داران و ملاکین و کولاك‌ها نرخ ثابت غله را بالا برد!!

م. اسمیت در شمارهٔ ۱ روزنامهٔ «سوابودنایا ژیزن» مورخهٔ ۲ سپتامبر، این «اقدام» و اهمیت آن را چنین توصیف می‌کند:

«چند روز قبل از این که حکومت دربارهٔ نرخ ثابت غله تصمیم بگیرد، در کمینهٔ کشوری خواربار حادثه زیرین اتفاق افتاد: رولوویچ نمایندهٔ دست راست و مدافع سر سخت بازرگانی خصوصی و دشمن آشتی‌ناپذیر انحصار غله و دخالت حکومت در امور اقتصادی با بانگی رسا و تبسمی حاکی از رضایت خاطر اعلام نمود طبق اطلاعاتی که به وی رسیده نرخ ثابت غله به زودی ترقی داده خواهد شد.

ولی نمایندهٔ شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پاسخ وی اظهار داشت که از چنین موضوعی باخبر نیست و مادام که انقلاب در روسیه ادامه دارد چنین عملی شدنی نیست و به هر حال دولت بدون مشورت با ارگان‌های تام الاختیار دموکراسی یعنی شورای اقتصادی و کمیته کشوری خواربار نمی‌تواند به این اقدام دست بزند. نمایندهٔ شورای نمایندگان دهقانان نیز با این اظهار، موافقت نمود.

ولی افسوس! واقعیت در این گفت و شنود، اصلاحی بس بی‌رحمانه وارد نمود: آن که ذیحق درآمد نماینده صاحبان مزایا بود نه نمایندگان دموکراسی معلوم شد که وی از سوء قصدی که علیه حقوق دموکراسی تهیه می‌دیدند به خوبی با خبر بود و حال آن که نمایندگان دموکراسی حتی امکان یك چنین سوء قصدی را نیز با خشم و غضب رد کردند.»

به طوری که می‌بینید هم نمایندهٔ کارگران و هم نمایندهٔ دهقانان به نام اکثریت عظیم

مردم عقیدهٔ خود را صریحاً اظهار می‌دارند، ولی دولت کرنسکی عکس آن یعنی به نفع سرمایه‌داران عمل می‌کند!

رولوویچ نمایندهٔ سرمایه‌داران در خفای دموکراسی به خوبی از همه چیز باخبر بود، درست همان طور که ما همیشه ناظر این قضیه بوده‌ایم و حالا هم هستیم که چگونه روزنامه‌های بورژوایی «رچ» و «بیرژوکا» از تمامی آن چه در حکومت کرنسکی می‌گذرد به بهترین وجهی باخبرند.

آیا این با خبری شایان توجه بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ روشن است: بر این که سرمایه‌داران از خود دارای «راه و چاه‌هایی» هستند و قدرت را عملاً در دست خود دراند و کرنسکی مهره‌ای است که هر طور و هر وقت برای آنها لازم باشد حرکتش می‌دهند. مصالح ده‌ها میلیون کارگر و دهقان فدای سودورزی مشتی توانگر آزمند شده است.

ولی اس‌ارها و منشویك‌های ما در مقابل این عمل نفرت‌انگیز استهزاء مردم چه پاسخ می‌دهند؟ شاید آنها خطاب به کارگران و دهقانان پیامی صادر کرده و اعلام داشته‌اند پس از این جای کرنسکی و همکارانش فقط در زندان خواهد بود!

معاذاللّه! اس‌ارها و منشویك‌ها به توسط «شعبهٔ اقتصادی» که متعلق به آنها است، فقط به صدور قطعنامه مخوفی که فوقاً بدان اشاره کردیم اکتفا ورزیدند! آنها در این قطعنامه اعلام می‌دارند که بالا بردن نرخ غله از طرف دولت کرنسکی «اقدامی است هلاکت‌بار که هم به امر خواربار و هم به تمام شئون اقتصادی کشور شدیدترین ضربات را وارد می‌سازد» و این اقدام هلاکت‌بار با «نقص» مستقیم قانون انجام گرفته است!!

چنین است نتایج سیاست سازشکاری، سیاست کرشمه‌بازی با کرنسکی و تمایل «ترحم» به وی!

دولت قانون را نقض می‌کند و به سود توانگران ملاکین و سرمایه‌داران دست به اقدامی می‌زند که امر نظارت و خواربار و بهبود وضع بینهایت پریشان خواربار را دستخوش فنا می‌سازد؛ ولی اس‌ارها و منشویك‌ها کماکان از سازش با محافل بازرگانی ـ صنعتی دم می‌زنند و کماکان در مجالس مشاوره با ترشنکو شرکت می‌جویند و به کرنسکی ترحم می‌نمایند و بصدور قطعنامه پوچ تعرض‌آمیزی که دولت با آرامش خاطر آن را به کشوی میز خود سپرده است، اکتفا می‌ورزند!!

این جا است که حقیقت با وضوح خاص آشکار می‌گردد و معلوم می‌شود اس‌ارها و

منشویک‌ها به مردم و به امر انقلاب خیانت ورزیده‌اند و بلشویک‌ها هستند که به پیشوای واقعی توده‌ها، حتی توده‌های پیرو اس‌ارها و منشویک‌ها مبدل می‌شوند.

زیرا فقط در صورتی که پرولتاریا و بر رأس آن حزب بلشویک‌ها قدرت را به کف آورد می‌توان به اقتضاحاتی که کرنسکی و شرکاء به بار آورده‌اند پایان بخشید و فعالیت سازمان‌های دموکراتیک خواربار و تدارکات و غیره را که کرنسکی و دولت او عقیم می‌گذارند، تجدید نمود.

بلشویک‌ها به عنوان نماینده تمام مردم عمل می‌کنند ـ این موضوع از مثال فوق الذکر با نهایت وضوح دیده می‌شود ـ آنها برای تأمین خواربار و مواد ضروری و رفع نیازمندی‌های حیاتی کارگران و دهقانان و علیرغم سیاست متزلزل و مردد و واقعاً خیانت‌بار اس‌ارها و منشویک‌ها که کشور را به رسوایی‌هایی نظیر این بالا بردن نرخ غله دچار ساخته است؛ مبارزه می‌کنند!

ورشکستگی مالی و طرق جلوگیری آن

مسأله بالا بردن نرخ ثابت غله جنبهٔ دیگری نیز دارد. این امر دال بر آن است که میزان انتشار اسکناس مجدداً به طور نامنظمی افزایش یافته و در راه تشدید گرانی گام جدیدی برداشته شده، پریشانی مالی شدت پذیرفته و ورشکستگی مالی نزدیک شده است. همه بدین موضوع معترفند که انتشار اسکناس بدترین نوع وام اجباری است و بیش از همه موجب وخامت وضع کارگران و بخش تهیدست اهالی می‌گردد و خود مسبب عمدهٔ بی‌نظمی اوضاع مالی است.

دولت کرنسکی که مورد پشتیبانی اس‌ارها و منشویک‌ها است درست به همین اقدام متوسل می‌گردد!

برای مبارزهٔ جدی با پریشانی مالی و ورشکستگی ناگزیر مالی راه دیگری وجود ندارد، جز این که هر گونه پیوندی با مصالح سرمایه به شیوهٔ انقلابی گیسخته شود و کنترلی واقعاً دموکراتیک یعنی «از پایین» و به توسط کارگرات و دهقانان تهیدست بر سرمایه‌داران بر قرار گردد و این همان راهی است که در تمام بحث قبلی ما از آن صحبت شده است.

انتشار نامحدود اسکناس موجب رواج احتکار می‌گردد و به سرمایه‌داران امکان می‌دهد از این راه میلیون‌ها نفع برند. این امر در راه توسعهٔ تولید که ضرورت مبرم دارد

مشکلات عظیم به وجود می‌آورد، زیراگرانی اجناس و ماشین‌ها و غیره شدت می‌یابد و جهش‌وار به پیش می‌رود. ولی در شرایطی که ثروت‌های توانگران که از راه احتکار اندوخته شده پنهان می‌شود چگونه می‌توان کار را اعلاج نمود؟

می‌توان درآمدهای هنگفت وکلان مالیات بر درآمدی با نرخ‌های تصاعدی و بسیار گزاف وضع نمود. دولت ما به تأسی از سایر دول امپریالیستی چنین مالیاتی را وضع نموده است. ولی این اقدام تا حدود زیادی مجازی و روی کاغذ باقی مانده است، زیرا اولاً ارزش پول با سرعتی روزافزون تنزل می‌یابد و ثانیاً هر چه احتکار بیشتر منبع درآمد باشد و هر چه اسرار بازرگانی با اطمینان بیشتری حفظ شود به همان نسبت هم درآمدها بیشتر پنهان می‌گردد.

برای این که مالیات جنبه واقعی پیداکند و از حالت مجازی خارج گردد کنترل واقعی لازم است که روی کاغذ باقی نمانده باشد. ولی کنترل بر سرمایه‌داران هر آینه جنبهٔ اداری داشته باشد امکان‌ناپذیر است زیرا دیوان‌سالاری خود با هزاران رشتهٔ پیوند به بورژوازی مربوط و با آن درآمیخته است. به همین جهت درکشورهای امپریالیستی اروپای باختری اعم از این که دارای رژیم سلطنتی باشند یا جمهوری، تنظیم امور مالی فقط با برقراری آن چنان «کار اجباری» میسر می‌گردد که برای کارگران در حکم اعمال شاقه نظامی یا بردگی نظامی است.

کنترل ارتجاعی اداری یگانه وسیله‌ای است که کشورهای امپریالیستی و منجمله جمهوری‌های دموکراتیك فرانسه و امریکا برای تحمیل سنگینی بار جنگ به دوش پرولتاریا و توده‌های زحمتکش از آن آگاهند.

تضاد اساسی موجوده در سیاست حکومت ما همانا در این است که این حکومت ـ برای این که میانه‌اش با بورژوازی بهم نخورده و رشتهٔ «ائتلافش» با آن نگسلد ـ به عملی نمودن کنترل ارتجاعی اداری ناچار است و در عین حال به آن نام «انقلابی ـ دموکراتیك» می‌دهد و در هر قدم مردم را می‌فریبد و بدین طریق موجب انزجار و خشم توده‌هایی می‌گردد که همین چندی پیش تزاریسم را سرنگون ساخته‌اند.

و حال آن که به ویژه اجرای اقدامات انقلابی دموکراتیك که به خصوص طبقات ستمکش یعنی کارگران و دهقانان و به خصوص توده‌ها را در اتحادیه‌ها متحد می‌سازد؛ امکان برقراری واقعی‌ترین کنترل بر توانگران و موفقانه‌ترین مبارزه علیه نهفتن درآمدها را فراهم می‌آورد.

برای جلوگیری از انتشار بیش از حد اسکناس می‌کوشند مبادله چك را رواج دهند. این اقدام برای تهیدستان حایز اهمتی نیست زیرا درآمد امروز تهیدست در هر حال مخارج فردایش راکفاف نمی‌دهد و در هر حال در جریان هفته «سیکل اقتصادی» خود را به پایان می‌رساند و پشیز ناچیزی راکه موفق به تحصیل آن شده است به سرمایه‌داران باز می‌گرداند. ولی برای سرمایه‌داران مبادله چك اهمیت عظیمی خواهد داشت، زیرا به دولت، به خصوص در صورت عملی نمودن اقداماتی نظیر ملی کردن بانك‌ها و الغاء اسرار بازرگانی، امکان می‌دهد درآمد سرمایه‌داران را واقعاً تحت کنترل قرار دهد و واقعاً بر آن مالیات وضع نماید و سیستم مالی را واقعاً «دموکراتیزه کند» (و در عین حال بدان سر و صورتی دهد).

ولی مانع انجام این امر همانا ترس از نقض امتیازات بورژوازی و گسیختن رشته «ائتلاف» با آن است. زرا بدون اتخاذ تدابیر حقیقتاً انقلابی، بدون اجبار هر چه جدی‌تر، سرمایه‌داران زیر بار هیچ کنترلی نخواهند رفت، بودجه‌های خود را برملا نخواهند ساخت و ذخایر اسکناس خود را «در دسترس بازرسی» دولت دموکراتیك نخواهند گذاشت.

در صورت ملی شدن بانك‌ها و وضع قانونی که به موجب آن مبادله چك برای همه توانگران حتمی باشد و نیز در صورت الغاء اسرار بازرگانی و تعیین مجازات ضبط اموال برای کسانی که میزان درآمد خود را پنهان دارند و قس علیهذا؛ کارگران و دهقانان متحد در اتحادیه‌ها، با سهولت فوق‌العاده‌ای قادر خواهند بود کنترل واقعی و همه جانبه‌ای را عملی سازند و آن را به خصوص متوجه توانگران کنند و آن هم به قسمی که این کنترل مقدار اسکناسی راکه از طرف دولت منتشر شده است از چنگ کسانی که آن را در اختیار دارند و از چنگ کسانی که آن را پنهان ساخته‌اند، درآورده به خزانه بازگرداند.

برای این کار دیکتاتوری انقلابی دموکراسی که به توسط پرولتاریای انقلابی رهبری شود لازم است، به عبارت دیگر برای انجام این امر، دموکراسی باید در کردار انقلابی شود. کنه تمام مطلب در همین جا است. و همین موضوع است که اسارها و منشویك‌های ما از آن احتراز دارند؛ اینها مردم را با پرچم «دموکراسی انقلابی» می‌فریبند و در کردار از سیاست ارتجاعی ـ اداری بورژوازی پشتیبانی می‌کنند که طبق

معمول همیشه از این اصل پیروی می‌نماید :[1] دنیا پس مرگ ما چه دریا، چه سراب!

ما معمولاً حتی متوجه نیستیم که عادات و خرافات ضد دموکراتیك مربوط به «قدس» مالکیت بورژوازی تا چه اندازه در ما رسوخ عمیق یافته است. هنگامی که مهندس یا بانکداری درآمد و هزینه کارگر و پیکره‌های دستمزد و قدرت تولیدی کار وی را منتشر می‌سازد؛ این امر به منتها درجه قانونی و عادلانه محسوب می‌شود. هیچ کس حتی فکر این را هم نمی‌کند که این جا تجاوزی به «زندگی خصوصی» کارگر شده و هدف مهندس «تفتیش و خبرکشی» بوده است. جامعه بورژوازی به کار و دستمزد کارگران مزدور همچون دفتر علنی شخصی خود می‌نگرد که هر بورژوا حق دارد هر وقت بخواهد در آن نظری اندازد و فلان «تجمل‌پرستی» کارگران و فلان به اصطلاح «تنبلی» و غیره آنها را افشا نماید.

ولی کنترل معکوس چطور؟ یعنی اگر اتحادیه‌های کارمندان و اجزا و خدمتکاران از طرف دولت دموکراتیك برای وارسی میزان درآمد و هزینه سرمایه‌داران و انتشار پیکره‌های مربوط به این امر و همکاری با دولت در مبارزه علیه نهفتن درآمدها دعوت شوند، چه می‌شود؟

در آن صورت چه زوزه‌های وحشیانه‌ای که از طرف بورژوازی علیه «تفتیش» و «خبرکشی» بپا نمی‌شود! وقتی «آقایان»؛ خدمتکاران را و سرمایه‌داران؛ کارگران را تحت کنترل قرار می‌دهند؛ این کار یکی از قضایای عادی بشمار می‌رود، زیرا زندگی خصوصی رنجبران و استثمار شوندگان از حق مصمونیت برخوردار نیست و بورژوازی حق دارد از هر «برده مزدور» حساب بخواهد و همیشه میزان درآمد و هزینه او را در دسترس افکار عامه بگذارد. ولی وای به آن روزی که ستمکشان؛ ستمگر را تحت کنترل قرار دهند و بخواهند میزان درآمد و هزینه او را آفتابی کنند و تجمل‌پرستی او را فاش سازند، حتی اگر این عمل در زمان جنگ انجام گیرد که زندگی با تجمل موجب قحطی آشکار و نابودی ارتش‌ها در جبهه می‌گردد؛ این جا است که دیگر بورژوازی اجازه «تفتیش» و «خبرکشی» را نمی‌دهد!

قضیه همیشه بدین جا منجر می‌شود که سیادت بورژوازی با واقعاً دموکراتیسم واقعاً انقلابی آشتی‌ناپذیر است. در قرن بیستم و در کشور سرمایه‌داری اگر کسی بترسد از این

---

1 - après nous le déluge.

که به سوی سوسیالیسم گام بردارد؛ نمی‌تواند دموکرات انقلابی باشد.

آیا در صورت ترس از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم می‌توان به پیش رفت؟

مبحث پیشین برای خواننده‌ای که با اندیشه‌های اپورتونیستی متداول اس‌ارها و منشویک‌ها پرورش یافته باشد به سهولت ممکن است موجب این اعتراض گردد که: اکثر اقدامات مذکوره در این جا، در ماهیت امر، اقدامات دموکراتیک نبوده بلکه خود اقدامات سوسیالیستی است!

این اعتراض پیش پا افتاده که در جراید بورژوایی، اس‌اری و منشویکی از مطالب معمولی است (منتها با شکل‌های مختلف) دفاعی است ارتجاعی از سرمایه‌داری عقب‌مانده و آن هم دفاعی که به شیوه استرووه آرایش یافته است. می‌گویند ما هنوز برای سوسیالیسم نضج نیافته‌ایم، «معمول داشتن» سوسیالیسم هنوز زود است، انقلاب ما بورژوایی است و لذا باید چاکر بورژوازی بود (و حال آن‌که انقلابی‌های کبیر بورژوایی فرانسه در ۱۲۵ سال قبل انقلاب خود را به وسیله اعمال ترور علیه همهٔ ستمگران خواه ملاکین و خواه سرمایه‌داران به انقلاب کبیر مبدل نمودند!)

نامارکسیست‌های خدمت‌گذار بورژوازی که اس‌ارها نیز بدان‌ها گرویده‌اند و به طرز فوق استدلال می‌کنند نمی‌فهمند که (اگر پایه‌های نظری عقاید آنان را مورد بررسی قرار دهیم) امپریالیسم یعنی چه؟ انحصار سرمایه‌داری یعنی چه؟ دولت یعنی چه؟ دموکراسی انقلابی یعنی چه؟ زیرا اگر کسی اینها را بفهمد ممکن نیست به این موضوع معترف نشود که بدون گام برداشتن به سوی سوسیالیسم نمی‌توان به پیش رفت.

از امپریالیسم همه سخن می‌رانند. ولی امپریالیسم چیزی نیست جز سرمایه‌داری انحصاری.

گواه بارز این که در روسیه نیز سرمایه‌داری جنبه انحصاری به خود گرفته است، وجود بنگاه‌های «پرود اوگل» و «پرودامت» و سندیکای قند و غیره است. همانا سندیکای قند به رأی العین به ما نشان می‌دهد که سرمایه‌داری انحصاری در جریان رشد خود به مرحلهٔ سرمایه‌داری انحصاری دولتی رسیده است.

و اما دولت چیست؟ دولت سازمان طبقه حاکمه است. مثلاً در آلمان سازمان طبقه یونکرها و سرمایه‌داران است. به این جهت آن چه را که پلخانف‌های آلمان (شیدمان،

لنچ و دیگران) «سوسیالیسم نظامی» می‌نامند در حقیقت همان سرمایه‌داری انحصاری نظامی دولتی یا به عبارت ساده‌تر و روشن‌تر اعمال شاقه نظامی برای کارگران و حمایت نظامی از سودهای سرمایه‌داران است.

ولی برای آزمایش بیایید و به جای دولت یونکرها و سرمایه‌داران یعنی به جای دولت ملاکین و سرمایه‌داران دولت انقلابی دموکراتیك یا به عبارت دیگر دولتی را قرار دهید که هر گونه امتیازی را به شیوهٔ انقلابی براندازد و از اجرای انقلابی کامل‌ترین دموکراتیسم نهراسد؟ شما خواهید دید که سرمایه‌داری انحصاری دولتی در صورت وجود یك دولت واقعاً انقلابی دموکراتیك به طور حتمی و ناگزیر گام و حتی گام‌هایی است که به سوی سوسیالیسم برداشته شده است!

زیرا اگر بزرگ‌ترین بنگاه سرمایه‌داری؛ انحصاری شود معنایش آن است که به تمام مردم خدمت می‌کند. اگر این بنگاه انحصار دولتی باشد آن گاه معنایش آن است که دولت (یعنی در صورت وجود دموکراتیسم انقلابی؛ سازمان مسلح اهالی و در نوبهٔ اول کارگران و دهقانان) تمام بنگاه را اداره می‌کند؛ ولی به نفع چه کسانی؟

ـ یا به نفع ملاکان و سرمایه‌داران که در این صورت ما با دولت ارتجاعی اداری و جمهوری امپریالیستی رو به رو هستیم نه با دولت انقلابی ـ دموکراتیك.

ـ و یا به نفع دموکراسی انقلابی که در این صورت این همان گام به سوی سوسیالیسم است.

زیرا سوسیالیسم چیزی نیست جز گام بلاواسطه‌ای که از انحصار سرمایه‌داری دولتی به پیش برداشته می‌شود. یا به عبارت دیگر: سوسیالیسم چیزی نیست جز انحصار سرمایه‌داری دولتی که به خدمت خلق گذارده شود و از این لحاظ دیگر جنبهٔ انحصار سرمایه‌داری خود را از دست داده است.

این جا حد وسطی وجود ندارد. سیر عینی تکامل طوری است که بدون گام برداشتن به سوی سوسیالیسم نمی‌توان گامی از انحصارها (که جنگ تعداد و نقش و اهمیت آنها را ده برابر نموده است) فراتر نهاد.

یا باید دموکرات انقلابی در کردار بود و در این صورت از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم نهراسید.

و یا باید از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم هراسید و به شیوهٔ پلخانف و دان و چرنف با براهینی از این قبیل که انقلاب ما انقلاب بورژوایی است و «معمول داشتن»

سوسیالیسم ممکن نیست و غیره و غیره این عمل را تقبیح کرد؛ و در این صورت ناگزیر به جانب کرنسکی و میلیوکف و کورنیلف در غلطید، یعنی مجاهدات «انقلابی - دموکراتیك» کارگران و توده‌های دهقانان را به شیوه ارتجاعی اداری سرکوب نمود.

حد وسط وجود ندارد.

و همین است که تضاد اساسی انقلاب ما را تشکیل می‌دهد.

در تاریخ به طور اعم و در زمان جنگ به طور اخص نمی‌توان در یك جا متوقف ماند. یا باید به پیش رفت و یا به قهقرا. در روسیه قرن بیستم یعنی کشوری که جمهوری و دموکراتیسم را از راه انقلاب به کف آورده است، بدون گام برداشتن به سوی سوسیالیسم و بدون انجام اقداماتی برای رسیدن به سوسیالیسم نمی‌توان به پیش رفت (اقداماتی که به سطح تکامل تکنیك و فرهنگ وابسته است و این سطح تکامل انجام آنها را ایجاب می‌کند: زیرا اقتصاد بزرگ ماشینی را در زراعت دهقانان نمی‌توان ابتدا به ساکن «معمول داشت» همان گونه که نمی‌توان آن را از تولید قند محذوف کرد).

ترس از پیشروی معنایش به قهقرا رفتن است و این همان چیزی است که حضرات کرنسکی‌ها همراه با وجد و شعف میلیوکف‌ها و پلخانف‌ها و دستیاری سفیهانه تسره‌تلی‌ها و چرنف‌ها بدان مشغولند.

دیالکتیك تاریخ چنان است که جنگ با تسریع فوق‌العادهٔ جریان تبدیل سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری دولتی در عین حال بشر را فوق‌العاده به سوسیالیسم نزدیك ساخته است.

جنگ امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است. و این تنها بدان سبب نیست که جنگ با مصایب خود موجب قیام پرولتاری می‌شود، هیچ قیامی چنان چه موجبات اقتصادیش فراهم نشده باشد، سوسیالیسم به وجود نخواهد آورد، بلکه بدان سبب است که سرمایه‌داری انحصاری دولتی کامل‌ترین تدارك مادی سوسیالیسم است، درگاه آن است، پله‌ای از نردبان تاریخ است که بین آن (پله) و پله‌ای که سوسیالیسم نامیده می‌شود، هیچ پله واسطی وجود ندارد.

***

اس‌ارها و منشویك‌های ما به سوسیالیسم با شیوهٔ اصول‌پرستانه و از نظرگاه آیینی می‌نگرند که طوطی‌وار آن را از بر کرده و بد فهمیده‌اند. به تصور آنها سوسیالیسم یك آیندهٔ دور و نامعلوم و تاریکی است.

حال آن‌که سوسیالیسم اکنون از تمام پنجره‌های سرمایه‌داری معاصر به ما می‌نگرد، سوسیالیسم اکنون مستقیماً و عملاً در هر اقدام بزرگی که حاکی از برداشتن گامی براساس این سرمایه‌داری نوین باشد تجلی می‌کند.

آیا معنای کار موظف همگانی چیست؟

این گامی است که براساس سرمایه‌داری انحصاری نوین به جلو برداشته شده، گامی است که بنابر یك نقشهٔ عمومی معین به سوی تنظیم زندگی اقتصادی من حیث المجموع برداشته شده است، این گامی است به سوی صرفه‌جویی در کار مردم و جلوگیری از اسراف بی‌معنایی که سرمایه‌داری در آن می‌کند.

در آلمان یونکرها (ملاکین) و سرمایه‌داران کار موظف همگانی را معمول می‌دارند که در شرایط آن جا ناگزیر برای کارگران حکم اعمال شاقه نظامی را پیدا می‌کند.

ولی همین سازمان را در شرایط وجود یك دولت انقلابی ـ دموکراتیك در نظر بگیرید و دربارهٔ اهمیت آن بیندیشید. کار موظف همگانی که شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان معمولش کرده باشند و به توسط آنها تنظیم و هدایت شده باشد هنوز سوسیالیسم نیست، ولی دیگر سرمایه‌داری هم نیست. این گام عظیمی است به سوی سوسیالیسم، گامی است که چنان چه در شرایط حفظ دموکراسی کامل برداشته شود، دیگر بدون اعمال فشار بی‌سابقه بر توده‌ها نمی‌توان به قهقرا یعنی به سوی سرمایه‌داری بازگشت.

مبارزه با ویرانی و مسألهٔ جنگ

موضوع اقدامات مربوط به مبارزه با فلاکت قریب الوقوع ما را به روشن ساختن مسألهٔ بسیار مهم دیگری نیز نزدیك می‌کند و آن ارتباط سیاست داخلی با سیاست خارجی یا به عبارت دیگر ارتباط متقابل بین جنگ اشغالکرانه یا امپریالیستی و جنگ انقلابی یا پرولتاری، بین جنگ تبهکارانه غارتگرانهٔ و جنگ عادلانهٔ دموکراتیك است.

انجام اقدامات فوق الذکر دربارهٔ مبارزه با فلاکت، همان طور که متذکر شدیم، قدرت دفاعی کشور یا به عبارت دیگر قدرت جنگی آن را به میزان فوق‌العاده‌ای افزایش خواهد داد. این از یك طرف. و اما از طرف دیگر بدون تبدیل جنگ اشغالگرانه به جنگ عادلانه، بدون تبدیل جنگی که از طرف سرمایه‌داران به نفع سرمایه‌داران انجام می‌گیرد به جنگی که از طرف پرولتاریا به نفع تمام زحمت‌کشان و استثمار شوندگان

انجام گیرد؛ این اقدامات را نمی‌توان عملی ساخت.

فی الواقع ملی کردن بانک‌ها و سندیکاها که به الغاء اسرار بازرگانی و برقراری کنترل کارگری بر سرمایه‌داران مربوط باشد، معنایش نه فقط صرفه‌جویی عظیمی در کار مردم و امکان ذخیرهٔ قوا و منابع است بلکه علاوه بر آن به معنای بهبود وضع توده‌های زحمتکش اهالی یعنی اکثریت اهالی نیز می‌باشد. در جنگ معاصر به طوری که همه می‌دانند سازمان اقتصادی دارای اهمیت قاطع است. در روسیه غله و زغال و نفت و آهن به حد کافی وجود دارد و از این لحاظ وضع ما بهتر از هر یك از کشورهای محارب اروپایی است. و در صورتی که با وسایل مذکور علیه ویرانی مبارزه شود و در این مبارزه از ابتکار توده‌ها استفاده به عمل آید و وضع آنان بهبود یابد و ملی کردن بانک‌ها انجام پذیرد روسیه قادر است از انقلاب و دموکراتیسم خود برای ارتقاء تمام کشور به مدارج بسی عالی‌تر تشکیل اقتصادی استفاده کند.

هر آینه اس‌ارها و منشویك‌ها به جای «ائتلاف» با بورژوازی که از انجام هر گونه اقدامی برای کنترل جلوگیری می‌نماید و در امر تولید کارشکنی می‌کند، در ماه آوریل موضوع انتقال قدرت به شوراها را عملی نموده بودند و تمام هم خود را مصروف رهبری کارگران و دهقانان در مورد کنترل بر سرمایه‌داران از طرف آنان و در مورد جنگ آنان علیه سرمایه‌داران می‌کردند، نه این که صرف بازی «جفتك چهارکش در کابینه‌ها» و اشغال اداری مآبانه کرسی‌های وزارت و معاونت وزارت و غیره و غیره در ردیف کادت‌ها؛ آن گاه روسیه اکنون کشوری بود که اصلاحات اقتصادی در آن کاملاً به انجام رسیده و زمین در دست دهقانان بود، بانك‌ها ملی شده بود یعنی از این لحاظ (که پایه‌های اقتصادی بینهایت مهم زندگی اقتصادی را تشکیل می‌دهند) بالاتر از سایر کشورهای سرمایه‌داری بود.

قدرت دفاعی، قدرت جنگی کشوری که بانك‌های آن ملی شده باشد بالاتر از کشوری است که بانك‌های آن در دست صاحبان خصوصی است. قدرت جنگی یك کشور دهقانی که زمین‌های آن در دست کمیته‌های دهقانی باشد بالاتر از کشوری است که در آن مالکیت اربابی حکمفرما است.

چه بسا به میهن‌پرستی قهرمانانه و معجزات شهامت جنگی فرانسویان در سال‌های ۱۷۹۲-۱۷۹۳ استناد می‌جویند. ولی آن شرایط مادی و تاریخی ـ اقتصادی را که این معجزات فقط در سایه آن امکان‌پذیر گردید، فراموش می‌نمایند. قلع و قمع واقعاً

انقلابی فئودالیسمی که دورانش سپری شده بود و انتقال تمام کشور به مرحله‌ای با طرز تولید عالی‌تر و کشاورزی دهقانی آزاد، انتقالی که با سرعت و عزم راسخ و انرژی و جانفشانی حقیقتاً انقلابی دموکراتیك انجام گرفته بود؛ اینها است آن شرایط مادی و اقتصادی که با سرعتی «معجزه‌آسا» فرانسه را نجات داد و بنیان اقتصادی آن را دگرگون ساخت و نو نوار نمود.

نمونهٔ فرانسه یك چیز و فقط یك چیز به ما می‌آموزد: برای این که روسیه را مستعد دفاع نمود و در روسیه نیز به «معجزات» قهرمانی توده‌ای نایل آمد، باید با روش بی‌امان «ژاکوبن‌ها»؛ تمام نظام کهن را برانداخت، بنیان اقتصادی روسیه را دگرگون ساخت و نو نوار نمود. ولی این کار را در قرن بیستم تنها با برانداختن تزاریسم نمی‌توان انجام داد (فرانسه هم ۱۲۵ سال قبل به این عمل اکتفا نورزید). این کار را حتی تنها با امحاء انقلابی مالکیت اربابی (ما این کار را هم انجام نداده‌ایم، زیرا اس‌ارها و منشویك‌ها به دهقانان خیانت کرده‌اند!) و تنها با واگذاری زمین به دهقانان نمی‌توان انجام داد. زیرا ما در قرن بیستم زندگی می‌کنیم که در آن تسلط بر زمین بدون تسلط بر بانك‌ها برای دگرگون ساختن و نو نوار نمودن زندگی مردم کافی نیست.

نونواری مادی و تولیدی فرانسه در پایان قرن ۱۸ با نو ساختن سیاسی و معنوی با دیکتاتوری دموکراسی انقلابی و پرولتاریای انقلابی (که دموکراسی، خود را از وی جدا نمی‌گرفت و پرولتاریا هم هنوز تقریباً با دموکراسی درآمیخته بود) و با جنگ بی‌امان علیه تمام مظاهر ارتجاع توأم بود. تمام مردم و به خصوص توده‌ها یعنی طبقات ستمکش را شوق انقلابی بیکرانی فراگرفته بود؛ جنگ را همه عادلانه و تدافعی می‌شمردند و در حقیقت امر نیز چنین بود. فرانسهٔ انقلابی در برابر اروپای ارتجاعی سلطنتی از خود دفاع می‌کرد. نه در سال‌های ۱۷۹۲-۱۷۹۳ بلکه سال‌ها بعد یعنی پس از پیروزی ارتجاع در داخل کشور، دیکتاتوری ضد انقلابی ناپلئون جنگ‌های تدافعی فرانسه را به جنگ‌های کشورگشایانه مبدل ساخت.

ولی در روسیه چطور؟ ماکماکان به نفع سرمایه‌داران و در اتحاد با امپریالیست‌ها و به موجب قراردادهای محرمانه‌ای به جنگ امپریالیستی ادامه می‌دهیم که تزار با سرمایه‌داران انگلستان و غیره منعقد نموده و در آنها به سرمایه‌داران روس قسطنطنیه و لووف و ارمنستان و غیره و غارت کشورهای بیگانه را وعده داده بود.

مادام که روسیه یك صلح عادلانه پیشنهاد نکرده و با امپریالیسم پیوند نگسسته

جنگ از جانب وی جنبهٔ غیر عادلانه، ارتجاعی و اشغالگرانه خواهد داشت. مبین خصلت جنگ و معنای واقعی آن این نیست که نیروهای دشمن در کجا قرار دارند (چنان چه اس‌ارها و منشویک‌ها که تا حد عامی‌گری دهاتی جاهل سقوط کرده‌اند تصور می‌نمایند). مبین این خصلت آن است که جنگ چه سیاستی را ادامه می‌دهد («جنگ ادامه سیاست است») و چه طبقه‌ای به چه منظوری جنگ را هدایت می‌کند.

نمی‌توان توده‌ها را به حکم قراردادهای سری به جنگ غارتگرانه کشاند و در عین حال به شوق آنان امیدوار بود؛ طبقهٔ پیشرو روسیهٔ انقلابی یعنی پرولتاریا با وضوحی بیش از پیش به تبهکارانه بودن جنگ پی می‌برد و بورژوازی نه تنها نتوانسته است اعتقاد توده‌ها را نسبت به این موضوع سلب نماید بلکه بر عکس وقوف بر تبهکارانه بودن جنگ دم به دم بیشتر می‌شود. پرولتاریای هر دو پایتخت در روسیه به طور قطعی انترناسیونالیست شده است!

دیگر چه جای صحبت از شوق توده‌ای نسبت به جنگ است!

سیاست داخلی و خارجی با یکدیگر ارتباط ناگسستنی دارند. بدون ابراز بزرگ‌ترین قهرمانی‌ها از طرف مردم، همان مردمی که اصلاحات عظیم اقتصادی را جسورانه و با عزم راسخ عملی می‌نمایند، نمی‌توان کشور را به دفاع از خویش قادر ساخت. و همچنین بدون قطع پیوند با امپریالیسم، بدون پیشنهاد صلح دموکراتیک به تمام ملت‌ها و بدون این که جنگ از این راه از حالت جنگ غاصبانه، یغماگرانه و تبهکارانه خارج و به جنگ عادلانه، تدافعی و انقلابی تبدیل گردد؛ نمی‌توان روح قهرمانی را در توده‌ها برانگیخت.

انقلاب ما و کشور ما را که در فشار منگنهٔ آهنین امپریالیسم قرار داد، فقط در صورتی می‌توان نجات داد که با سرمایه‌داران چه در رشتهٔ سیاست داخلی و چه در رشتهٔ سیاست خارجی به طرزی پیگیر و بی‌دریغ قطع ارتباط شود.

دموکراسی انقلابی و پرولتاریای انقلابی

دموکراسی روسیهٔ کنونی برای این که واقعاً انقلابی باشد، باید با پرولتاریا اتحاد هر چه محکم‌تری داشته باشد و از مبارزهٔ وی که یگانه طبقهٔ تا آخر انقلابی است، پشتیبانی نماید.

چنین است نتیجهٔ حاصله از تحلیل مسأله مربوط به وسایل مبارزه علیه فلاکت حتمی که دارای مقیاس بی‌سابقه است.

جنگ موجب آن چنان بحران پردامنه‌ای شده و قوای مادی و معنوی مردم را چنان برانگیخته و بر پیکر سازمان اجتماعی معاصر آن چنان ضرباتی وارد ساخته است که بشر ناگزیر به انتخاب یکی از این دو راه می‌باشد؛ یا باید به نابودی تن در دهد و یا برای انتقال هر چه سریع‌تر و قطعی‌تر به مرحله‌ای با شیوهٔ عالی‌تر تولید؛ سرنوشت خود را به دست انقلابی‌ترین طبقه بسپارد.

در روسیه به حکم یك سلسله علل تاریخی ـ یعنی عقب‌ماندگی بیشتر روسیه، دشواری‌های خاصی که جنگ برای وی دارد، منتهای فساد تزاریسم و فوق‌العاده زنده بودن شعایر سال ۱۹۰۵ ـ آتش انقلاب زودتر از سایر کشورها شعله‌ور گردید. انقلاب کاری کرد که روسیه طی چند ماه از لحاظ رژیم سیاسی خود به کشورهای پیشرفته رسید.

ولی این کافی نیست. جنگ لابه‌ناپذیر است و با صراحت بی‌امانی این مسأله را مطرح می‌کند که یا باید به نابودی تن در داد و یا از لحاظ اقتصادی نیز به کشورهای پیشرفته رسید و بر آنها سبقت جست.

این کار ممکن است، زیرا ما تجربهٔ حاضر و آمادهٔ عدهٔ کثیری از کشورهای پیشرفته و نتایج حاضر و آمادهٔ کار آنها را در رشته تکنیك و فرهنگ در برابر خود داریم. اعتراضات روزافزونی که در اروپا بر ضد جنگ می‌شود و آتمسفر انقلاب فرازندهٔ جهانی کارگری در این امر پشتیبان معنوی ما است. آزادی انقلابی ـ دموکراتیك که در دوران جنگ امپریالیستی پدیدهٔ فوق‌العاده نادری است ما را برانگیخته و به ما نهیب می‌زند.

یا باید به نابودی تن داد و یا با تمام قوا به پیش شتافت. تاریخ مسأله را بدین شیوه مطرح ساخته است.

روش پرولتاریا نسبت به دهقانان هم در چنین لحظه‌ای فرمول قدیمی بلشویکی را ـ با تغییرات مربوط ـ تأیید می‌کند: باید دهقانان را از زیر نفوذ بورژوازی بیرون کشید. ضامن نجات انقلاب فقط همین است.

زیرا دهقانان کثیر العده‌ترین نمایندگان تمام تودهٔ خرده بورژوازی هستند.

اس‌ارها و منشویك‌های ما ایفای نقشی ارتجاعی را به عهده خود گرفته‌اند بدین معنی که می‌کوشند دهقانان را در قید نفوذ بورژوازی نگاه دارند و آنها را به سوی ائتلاف با بورژوازی بکشانند نه با پرولتاریا.

تجربهٔ انقلاب توده‌ها را به سرعت تعلیم می‌دهد. سیاست ارتجاعی اس‌ارها و

منشویک‌ها هم متحمل شکست می‌شود: آنها را در شوراهای هر دو پایتخت کوبیده‌اند.(۱)

در هر دو حزب خرده بورژوا دموکراتیک؛ اپوزیسیون «چپ» قوت می‌گیرد. روز دهم سپتامبر ۱۹۱۷ در کنفرانس شهری اس‌ارها منعقده در پتربورگ، اس‌ارهای چپ که متمایل به اتحاد با پرولتاریا و مخالف اتحاد (ائتلاف) با بورژوازی بودند؛ اکثریتی شامل دو سوم عدهٔ کل به دست آوردند.

اس‌ارها و منشویک‌ها همیشه این مقابله مورد پسند بورژوازی را تکرار می‌کنند: بورژوازی و دموکراسی. ولی چنین مقابله‌ای در ماهیت امر به همان درجه بی‌معنا است که مثلاً مقایسه یك من و یك زرع.

هم بورژوازی دموکراتیك داریم و هم دموکراسی بورژوایی: فقط کسانی که خواه از تاریخ و خواه از علم اقتصاد به کلی بی‌خبرند ممکن است این واقعیت را انکار کنند.

این مقابلهٔ نادرست از آن جهت بر اس‌ارها و منشویک‌ها لازم آمد که این واقعیت مسلم را پوشیده دارند: بین بورژوازی و پرولتاریا خرده بورژوازی قرار دارد. خرده بورژوازی به طور ناگزیر و به حکم موقعیت اقتصادی و طبقاتی خود بین بورژوازی و پرولتاریا در نوسان است.

اس‌ارها و منشویک‌ها؛ خرده بورژوازی را به سوی اتحاد با بورژوازی سوق می‌دهند. تمام ماهیت «ائتلاف» آنان و تمام ماهیت کابینهٔ ائتلافی و سیاست کرنسکی، این نمونه کامل نیمه کادت در همین است. این سیاست طی شش ماه انقلاب دچار شکست کامل گردید.

کادت‌ها موذیانه شادی می‌کنند که آری انقلاب شکست خورد و نه از عهدهٔ جنگ برآمد و نه از عهدهٔ ویرانی اقتصادی.

این صحیح نیست. شکست را کادت‌ها و اس‌ارها با منشویک‌ها خوردند، زیرا این بلوك (اتحاد) شش ماه تمام بر روسیه حکومت کرده و طی آن ویرانی را شدت داده و وضعیت جنگ را بغرنج‌تر و دشوارتر نموده است.

هر چه شکست اتحاد بورژوازی با اس‌ارها و منشویک‌ها کامل‌تر باشد، به همان

---

۱ ـ منظور، منتقل شدن شوراها به دست بلشویک‌ها است: شورای پتروگراد در ۳۱ اوت (۱۳ سپتامبر) و شورای مسکو ۵ (۱۸) سپتامبر سال ۱۹۱۷.

نسبت هم مردم با سرعت بیشتری تعلیم می‌گردند و با سهولت بیشتری راه چاره صحیح را می‌یابند که عبارت است از اتحاد دهقانان تهیدست یعنی اکثریت دهقانان با پرولتاریا.

۱۰ـ۱۴ سپتامبر سال ۱۹۱۷

مارکسیم و قیام: نامه به کمیتهٔ مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه

یکی از مغرضانه‌ترین و شاید هم شایع‌ترین تحریفاتی که احزاب حکمفرمای «سوسیالیست» در مارکسیسم وارد می‌کنند این دروغ اپورتونیستی است که گویا تدارک برای قیام و به طور کلی قیام را به مثابهٔ فنی تلقی کردن «بلانکیسم» است.

برنشتین پیشوای اپورتونیسم اکنون دیگر با متهم ساختن مارکسیسم به بلانکیسم اشتهار اسفناکی برای خود کسب کرده است و اپورتونیست‌های فعل با جنجال دربارهٔ بلانکیسم در ماهیت امر ذره‌ای «ایده‌های» مسکین برنشتین را نونوار نمی‌کنند و آنها را «غنی نمی‌سازند».

مارکسیست‌ها را به خاطر این که قیام را به مثابهٔ فنی تلقی می‌کنند به بلانکیسم متهم می‌سازند! فاحش‌ترین از این تحریف حقیقت یافت نمی‌شود زیرا هیچ مارکسیستی نمی‌تواند انکار نماید که مارکس با صریح‌ترین، دقیق‌ترین و بی‌چون و چراترین طرزی در این باره اظهار نظر کرده و قیام را به خصوص فن نامیده و گفته است به قیام باید به مثابهٔ فن نگریست، باید نخستین موفقیت را به کف آورد و بدون قطع تعرض بر دشمن و با استفاده از سراسیمگی وی و غیره و غیره موفقیتی از پی موفقیت دیگر به کف آورد.

برای این که قیام موفقیت‌آمیز باید به توطئه و یا حزب متکی نگردید بلکه به طبقهٔ پیشرو تکیه نمود، این اولاً. قیام باید به شور انقلابی مردم متکی باشد، این ثانیاً. قیام باید به آن چنان نقطهٔ تحولی در تاریخ انقلاب فرازنده متکی باشد که در آن فعالیت دسته‌های پیشرو مردم به حد اکثر خود رسیده باشد و تزلزل صفوف دشمن و صفوف دوستان ضعیف و دو دل و متزلزل انقلاب از هر وقت شدیدتر باشد، این هم ثالثاً. این سه شرط لازم طرح مسأله قیام،مارکسیسم را از بلانکیسم متمایز می‌سازد.

و با وجود این سه شرط نفی مسأله فن شمردن قیام معنایش خیانت به مارکسیسم و خیانت به انقلاب است.

برای اثبات این مطلب که چرا لحظهٔ فعلی درست همان لحظهٔ‌ای است که حزب حتماً باید قیام را موضوعی بداند که سیر عینی حوادث آن را در دستور روز قرار داده است و

لذا به قیام باید به مثابهٔ فن نگریست شاید بهترین وسیله استفاده از شیوهٔ قیاس و مقابلهٔ روزهای سوم و چهارم ژوئیه با روزهای سپتامبر باشد.

در روزهای سوم و چهارم ژوئیه، بدون ارتکاب گناهی در محضر حقیقت، ممکن بود مسأله را این طور مطرح نمود: تصرف حکومت کار صحیح‌تری است زیرا به هر حال دشمنان، ما را در هر صورت به قیام متهم خواهند ساخت و ما را مانند قیام‌کنندگان قلع و قمع خواهند نمود. در آن موقع نمی‌شد از این موضوع به نفع تصرف حکومت نتیجه‌گیری کرد زیرا برای پیروزی قیام در آن هنگام شرایط عینی وجود نداشت.

۱) طبقهٔ پیشاهنگ انقلاب هنوز با ما نبود.

هنوز ما در بین کارگران و سربازان دو پایتخت اکثریت نداشتیم. ولی اکنون در هر دو شورا چنین اکثریتی وجود دارد. این اکثریت را فقط حوادث ژوئیه و اوت و آزمایشی که برای «قلع و قمع» بلشویك‌ها به عمل آمد و نیز تجربه غایله کورنیلف به وجود آورد.

۲) آن موقع هنوز شور انقلابی تمام مردم وجود نداشت. ولی اکنون پس از وقوع غایله کورنیلف وجود دارد. وضع ولایات و تصرف حکومت از طرف شوراها در بسیاری نقاط شاهد این مدعا است.

۳) آن موقع در بین دشمنان ما و در بین خرده بورژوازی دو دل در مقیاس سیاسی وسیع تزلزلات وجود نداشت. ولی امروز این تزلزلات دامنهٔ عظیمی دارد: دشمن اصلی ما یعنی امپریالیسم متفق و جهانی (زیرا متفقین در رأس امپریالیسم جهانی قرار دارند) بین جنگ تا نیل به پیروزی و صلح جداگانه بر ضد روسیه مردد شده است. دموکرات‌های خرده بورژوازی ما، پس از این که آشکارا اکثریت خود را در بین مردم از دست دادند، در مقیاس عظیمی دستخوش تزلزل شدند و از بلوك یعنی ائتلاف با کادت‌ها استنکاف ورزیدند.

۴) به همین جهت هم اگر در روزهای ۳ـ۴ ژوئیه به قیام دست زده می‌شد اشتباه بود: ما نه از لحاظ نیروی مادی و نه از لحاظ سیاسی قادر به نگاه‌داری حکومت نبودیم. با این که پتروگراد لحظاتی در دست ما بود باز از لحاظ نیروی مادی قادر به نگاه‌داری حکومت نبودیم، زیرا خود کارگران و سربازان ما در آن موقع حاضر نبودند برای درست نگاه داشتن پتروگراد پیکار نمایند و جان سپارند: آن هنگام هنوز این «سبعیت» و این خشم و نفرت شدیدی که اکنون خواه نسبت به کرنسکی‌ها و خواه نسبت به تسره‌تلی‌ها و چرنف‌ها وجود دارد پیدا نشده بود، هنوز آزمایش پیگرد بلشویك‌ها که با

شرکت اس‌ارها و منشویك‌ها انجام می‌گرفت، افراد ما را آبدیده نساخته بود.

از لحاظ سیاسی هم ما در روزهای ۳ـ۴ ژوئیه قادر به نگاه‌داری حکومت نبودیم، زیرا ارتش و ولایت قبل از غایله کورنیلف، امکان داشتند به پتروگراد بتازند و می‌تاختند. ولی اکنون اوضاع به کلی صورت دیگری به خود گرفته است.

اکثریت طبقه یعنی پیشاهنگ انقلاب و پیشاهنگ مردم که توانایی از پی خود بردن توده‌ها را دارد با ما است.

اکثریت مردم با ما است، زیرا کناره‌گیری چرنف به هیچ وجه یگانه علامت این که دهقانان از بلوك اس‌ارها (و از خود اس‌ارها) زمینی عایدشان نخواهد شد، نبوده بلکه بارزترین و آشکارترین علامت آن است. و همین موضوع نکتهٔ اصلی خصلت همگانی انقلاب است.

ما از مزایای موقعیت آن حزبی برخورداریم که در شرایطی که هم تمام ارودگاه امپریالیسم و هم تمام بلوك منشویك‌ها و اس‌ارها دستخوش تزلزلات بی‌سابقه‌ای است، راه خود را به خوبی می‌داند.

پیروزی مسلم با ما است، زیرا دیگر مردم به سر حد نومیدی کامل رسیده‌اند و اما ما به تمام مردم راه چاره حقیقی را نشان می‌دهیم: ما ابتدا اهمیت رهبری خود را «در روزهای غایله کورنیلف» به تمام مردم ثابت کردیم و سپس به بلوکیست‌ها پیشنهاد مصالحه نمودیم و از آنها جواب رد شنیدیم و این در شرایطی است که به هیچ وجه تردید و تزلزل آنها قطع نمی‌شود.

اشتباه عظیمی بود هر آینه تصور می‌شد که پیشنهاد ما دربارهٔ مصالحه هنوز رد نشده است و مجلس مشاورهٔ دموکراتیك هنوز ممکن است آن را بپذیرد. این مصالحه‌ای است که از طرف یك حزب به احزاب پیشنهاد شده است؛ در غیر این صورت چنین پیشنهادی نمی‌توانست انجام گیرد. احزاب آن را رد کردند؛ مجلس مشاوره دموکراتیك فقط یك مجلس مشاوره است و لاغیر. یك نکته را نباید فراموش کرد: این مجلس نماینده اکثریت مردم انقلابی یعنی دهقانان تهیدستی که به ستوه آمده‌اند، نیست. این مجلس نمایندهٔ اقلیت مردم است. این حقیقت عیان را نمی‌توان فراموش نمود. اشتباه فاحش و کریتینیسم مجلس عظیمی بود، هر آینه ما به مجلس مشاوره دموکراتیك به چشم مجلس می‌نگریستیم، زیرا اگر این مجلس خود را حتی مجلس و مجلس حاکمیت‌دار انقلاب هم بخواند باز هیچ تصمیمی اتخاذ نخواهد کرد : تصمیم را در خارج این مجلس یعنی

در کوی‌های کارگری پتروگراد و مسکو اتخاذ خواهند کرد.

تمام مقدمات عینی قیام موفقیت‌آمیز برای ما فراهم است. ما از مزایای استثنایی موقعیتی برخورداریم که در آن فقط پیروزی ما در قیام قادر است به تزلزلاتی که مردم را به جان آورده و از دردناك‌ترین مصایب عالم است پایان بخشد و فقط پیروزی ما در قیام بازی صلح جداگانه علیه انقلاب را عقیم خواهد گذارد و بدین وسیله عقیم خواهد گذارد که آشکارا صلح کامل‌تر و عادلانه‌تر و نزدیك‌تری را به نفع انقلاب پیشنهاد خواهد نمود.

سرانجام فقط حزب ما با پیروزی در قیام قادر است پتروگراد را نجات دهد، زیرا اگر پیشنهاد ما دربارهٔ صلح رد شود و حتی به متارکه هم موفق نشویم، آن‌گاه ما «دفاع‌طلب» می‌شویم و در رأس احزاب جنگی قرار می‌گیریم و «جنگی»ترین حزب‌ها می‌شویم و به شیوه‌ای واقعاً انقلابی به جنگ می‌پردازیم. ما هر چه نان و هر چه چکمه است از سرمایه‌داران می‌گیریم، برای آنها ریزه نان باقی می‌گذاریم و به جای چکمه، چاروق به پایشان می‌کنیم. ما تمام نان و کفش را به جبهه می‌فرستیم.

آن وقت است که پتروگراد را حفظ خواهیم کرد.

منابع لازم برای جنگ واقعاً انقلابی، خواه از لحاظ مادی و خواه از لحاظ معنوی، هنوز در رورسیه بینهایت عظیم است؛ ۹۹ درصد، شانس این هست که آلمان‌ها حداقل با متارکه موافقت نمایند و به دست آوردن متارکه هم در حال حاضر معنایش پیروزی بر تمام جهان است.

* * *

حال که به ضرورت بی‌چون و چرای قیام کارگران پتروگراد و مسکو برای نجات انقلاب و نجات روسیه از تقسیم «جداگانه»ای که امپریالیست‌های هر دو ائتلاف در تدارك آنند، پی بردیم، باید اولاً تاکتیك سیاسی خود را در مجلس مشاوره با شرایط قیام فرازنده دمساز نماییم و ثالثاً ثابت کنیم که ما تنها در گفتار نیست که اندیشهٔ مارکس را دربارهٔ این که به قیام باید به مثابه فن نگریست، قبول داریم.

ما باید در مجلس مشاوره بی‌درنگ فراکسیون بلشویك‌ها را بهم بپیوندیم بی‌آن که در پی تعداد باشیم و بی‌آن که از باقی گذاردن متزلزلین در قرارگاه متزلزلین بهراسیم: آنها در آن جا برای امر انقلاب مفیدترند تا در قرارگاه مبارزین مصمم و فداکار.

ما باید بیانیه موجزی از طرف بلشویك‌ها تنظیم کنیم و در آن با قطعیت هر چه تمام‌تر

نکات زیرین را خاطر نشان سازیم: بیجا بودن نطق‌های بلند بالا و به طور کلی بیجا بودن «نطق» ضرروت اقدام فوری برای نجات انقلاب، ضرورت مطلق گسستن کامل پیوند با بورژوازی، ضرورت برکنار ساختن کامل تمامی حکومت کنونی و گسستن کامل پیوند با امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه که در تدارك تقسیم «جداگانه» روسیه هستند، ضرروت انتقال فوری تمام قدرت به دموکراسی انقلابی که به توسط پرولتاریای انقلابی رهبری می‌شود.

بیانیه ما باید در عین ارتباط با مفاد طرح‌های برنامه نتیجه گیری زیرین را به طرز هر چه موجزتر و قاطع‌تری فرمول‌بندی کند: صلح به خلق‌ها، زمین به دهقانان، ضبط سودهای مفتضح، جلوگیری از خراب‌کاری‌های افتضاح‌آمیز سرمایه‌داران در رشته تولید.

هر چه بیانیه موجزتر و قاطع‌تر باشد بهتر است. فقط در آن باید دو نکته بسیار مهم را هم به طور روشن خاطر نشان ساخت: مردم از تزلزل به جان آمده‌اند، مردم از بی‌تصمیمی اس‌ارها و منشویك‌ها جگر خون شده‌اند، ما پیوند خود را با این احزاب به طور قطعی می‌گسلیم، زیرا اینها به امر انقلاب خیانت کرده‌اند.

نکتهٔ دیگر: بلافاصله پس از پیشنهاد صلح بدون الحاق و بلافاصله پس از گسستن پیوند با امپریالیست‌های متفق و به طور کلی با تمام امپریالیست‌ها ما یا بی‌درنگ موفق به متارکه می‌شویم و یا تمام پرولتاریای انقلابی برای دفاع به پا می‌خیزد و دموکراسی انقلابی به رهبری وی به جنگی واقعاً عادلانه و واقعاً انقلابی می‌پردازد.

پس از این که ما بیانیهٔ مزبور را خواندیم و از مردم دعوت کردیم به جای حرف زدن به اتخاذ تصمیم پردازند و به جای قطعنامه نوشتن دست به عمل بزنند، باید تمام فراکسیون خود را به کارخانه‌ها وسربازخانه‌ها گسیل داریم: جای وی آن جا است، عصب زندگی آن جا است، سرچشمهٔ نجات انقلاب آن جا است، محرك مجلس مشاورهٔ دموکراتیك آن جا است.

آن جا ما باید با نطق‌های آتشین و پرشوری مفاد برنامهٔ خود را توضیح دهیم و مسأله را بدین منوال طرح کنیم: یا تصویب کامل این برنامه از طرف مجلس مشاوره و یا قیام. حد وسطی وجود ندارد. انتظار ممکن نیست. انقلاب در معرض فنا است.

با این شیوهٔ طرح مسأله و با تمرکز تمام فعالیت فراکسیون در کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها، ما لحظهٔ آغاز قیام را به درستی برخواهیم گزید.

و اما برای این که قیام به شیوهٔ مارکسیستی یعنی به مثابهٔ فنی تلقی شود ما باید در عین

حال بدون اتلاف دقیقه‌ای وقت به تشکیل ستاد دسته‌های قیام‌کننده بپردازیم، نیروها را تقسیم کنیم، هنگ‌های وفادار را به مهم‌ترین نقاط اعزام داریم، آلکساندرینکا[۱] را محاصره نماییم، پتروپاولفسك[۲] را اشغال کنیم، اعضاء ستاد ارتش و حکومت را بازداشت نماییم، برای مقابله با یونکرها و لشکر وحشی واحدهایی بفرستیم که آماده باشند جان خود را نثار کنند ولی امکان ندهند دشمن به سمت مراکز شهر پیش رود؛ ما باید کارگران مسلح را بسیج کنیم و آنها را به آخرین نبرد تا پای جان دعوت نماییم، به فوریت مراکز تلگراف و تلفن را اشغال کنیم، ستاد قیام خودمان را در تلفن‌خانهٔ مرکزی جای دهیم و تمام کارخانه‌ها و هنگ‌ها و مراکز مبارزهٔ مسلحانه و غیره را به وسیله تلفن با آن مربوط سازیم.

البته اینها همه تقریبی و فقط برای تجسم این نکته است که در لحظهٔ حاضر چنان چه قیام به مثابه فنی تلقی نشود، نمی‌توان به مارکسیسم و انقلاب وفادار ماند.

تاریخ نگارش: ۱۳-۱۴ سپتامبر سال ۱۹۱۷

نخستین بار در سال ۱۹۲۱ در شمارهٔ ۲ مجلهٔ «انقلاب پرولتاری» به چاپ رسید.

ن. لنین

---

۱ ـ آلکساندرینکا: نام تئاتر آلکساندرینسك در پتروگراد که مجلس مشاوره دموکراتیك در آن جا برپا بود.

۲ ـ پتروپاولفسك: دژ پتروپاولفسك که رو به روی قصر زمستانی واقع است (در دوران تزاریسم بازداشتگاه انقلابیون بود).

وظایف انقلاب

روسیه کشوری است خرده بورژوازی. اکثریت عظیم اهالی متعلق به این طبقه است. نوسان این طبقه بین بورژوازی و پرولتاریا ناگزیر است. فقط در صورت ملحق شدن این طبقه به پرولتاریا پیروزی انقلاب، امر صلح، آزادی و زمین‌دار شدن رنجبران به سهولت، با مسالمت، سریع و آرام تأمین خواهد شد.

سیر انقلاب ما این نوسان را در عمل به ما نشان می‌دهد. پس ما هم در مورد احزاب اس‌ار و منشویك دچار توهم نشویم و در راه طبقاتی پرولتاری خود ثابت قدم باشیم. فقر دهقانان تهیدست، دهشت‌های جنگ، دهشت‌های گرسنگی؛ همه اینها با وضوحی هر چه بیشتر و بیشتر صحت راه پرولتاری و لزوم پشتیبانی از انقلاب پرولتاری را به توده‌ها نشان می‌دهد.

سیر انقلاب تمام امیدواری‌های «مسالمت‌جویانه» خرده بورژوایی را به «ائتلاف» با بورژوازی و سازش با وی و به امکان این که می‌توان «با آرامش خاطر» در انتظار دعوت «سریع» مجلس مؤسسان نشست و غیره و غیره؛ به شیوه‌ای بی‌امان و با خشونت و بدون ترحم درهم می‌شکند. غایلهٔ کورنیلف آخرین درس خشتی بود که در یك مقیاس وسیع گرفته شد و هزاران و هزاران درس کوچك دیگری را که در نتیجهٔ فریب کارگران و دهقانان از طرف سرمایه‌داران و ملاکین و در نتیجهٔ فریب سربازان از طرف افسران و غیره و غیره گرفته شده بود تکمیل کرد.

عدم رضایت، برآشفتگی و خشم و غضب در بین ارتش و دهقانان و کارگران شدت می‌یابد. «ائتلاف» اس‌ارها و منشویك‌ها و بورژوازی که همه چیز وعده می‌دهد و به هیچ یك وفا نمی‌کند توده‌ها را عصبانی می‌نماید، چشم آنها را باز می‌کند و به سوی قیام سوقشان می‌دهد.

اپوزیسیون دست چپی‌ها در بین اس‌ارها (اسپریدنف و سایرین) و منشویك‌ها (مارتف و سایرین) شدت می‌یابد و تاکنون ۴۰ درصد «شورا» و «کنگره» این احزاب را در برگرفته است. و اما در پایین یعنی در بین پرولتاریا و دهقانان به خصوص دهقانان

تهیدست اکثریت اس‌ارها و منشویك‌ها «چپ» هستند.

غایله کورنیلف آموزنده است. این غایله خیلی چیزها به ما آموخته است.

نمی‌توان پیش بینی کرد که آیا اکنون شوراها خواهند توانست از سران اس‌ارها و منشویك‌ها گام فراتر نهند و بدین طریق تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب را تأمین نمایند یا این که باز هم در جا خواهند زد و به این ترتیب قیام پرولتاریا را ناگزیر خواهند ساخت. پیش‌بینی این موضوع ممکن نیست.

وظیفهٔ ما این است که برای تأمین «آخرین» شانس تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب هر چه از دستمان ساخته است کمك کنیم و این عمل را با تشریح برنامهٔ خود، با توضیح جنبهٔ همگانی آن و توضیح مطابقت مسلم آن را منافع و خواست‌های اکثریت عظیم اهالی، انجام دهیم.

سطور زیرین آزمایشی است برای تشریح یك چنین برنامه‌ای.

با این برنامه بیشتر به سراغ «پایینی‌ها» یعنی به سراغ توده‌ها، کارمندان، کارگران و دهقانان برویم ولی نه فقط به سراغ کارگران و دهقانان خودی بلکه به خصوص به سراغ کارگران و دهقانان اس‌اری، غیر حزبی‌ها و بی‌خبران برویم. بکوشیم آنها را به سطحی ارتقاء دهیم که بتوانند مستقلاً قضاوت نمایند، خودشان تصمیمات خود را مطرح سازند، از خودشان هیأت‌های نمایندگی به مجلس مشاوره، به شوراها و برای شرکت بفرستند؛ آن وقت است که کار ما اعم از این که نتیجهٔ مجلس مشاوره هر چه باشد به هدر نخواهد رفت. آن وقت است که کار ما، هم برای مجلس مشاوره به درد خواهد خورد، هم برای انتخابات مجلس مؤسسان و هم به طور کلی برای هر گونه فعالیت سیاسی.

زندگی صحت برنامه و تاکتیك بلشویکی را به ما می‌آموزد. از ۲۰ آوریل تا غایله کورنیلف چه اندك گذشت و چه بسیار رخ داد.

تجربهٔ توده‌ها، تجربهٔ طبقات ستمکش طی این مدت مطالب بسیار زیادی به آنان آموخت و سران اس‌ارها و منشویك‌ها به کلی از توده‌ها جدا شدند. این همان چیزی است که چگونگی آن با تنظیم یك برنامهٔ کاملاً مشخص، به نسبتی که بتوانیم جریان بحث آن را به اطلاع توده‌ها برسانیم، به بهترین وجهی معلوم خواهد شد.

هلاکت‌بار بودن سیاست سازش با سرمایه‌داران

۱ ـ ابقاء نمایندگان بورژوازی بر سر حکومت، ولو عده آنها هم زیاد نباشد؛ ابقاء

کورنیلویست‌های آشکاری نظیر ژنرال آلکسیف، ژنرال کلمبفسکی، ژنرال باگراتیون، ژنرال گاگارین و غیره یا کسانی نظیر کرنسکی که زبونی کامل خود را در مقابل بورژوازی و نیز استعداد خود را در عمل کردن به شیوهٔ بناپارتیسم ثابت کرده‌اند؛ معنایش این است که از یك طرف برای بروز قحطی و فلاکت حتمی اقتصادی که سرمایه‌داران عمداً آن را تسریع و تشدید می‌کنند و از طرف دیگر برای فلاکت جنگی امکان کامل فراهم سازیم، زیرا ارتش از فرماندهی خود بیزار است و نمی‌تواند با شور و شوق در جنگ امپریالیستی شرکت کند. علاوه بر این چنان چه ژنرال‌ها و افسران کورنیلویست بر سر کار باقی مانند بدون شك همان طور که در گالیسی و ریگا عمل کردند جبهه را عمداً به روی آلمان‌ها خواهند گشود. جلوگیری از این عمل فقط در صورت تشکیل یك دولت جدید و بر مبانی جدیدی که ذیلا شرح آن خواهد رفت امکان‌پذیر است. پس از آن چه که از بیستم آوریل به بعد دیده‌ایم ادامهٔ هرگونه سیاست سازش با بورژوازی از طرف اس‌ارها و منشویك‌ها؛ نه فقط اشتباه بلکه خیانت آشکار به مردم و انقلاب است.

قدرت به شوراها

۲ ـ تمام قدرت در کشور باید براساس برنامه معینی منحصراً به نمایندگان شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان واگذار گردد و حکومت در مقابل شوراها مسئولیت تام داشته باشد.

هم برای در نظر گرفتن تمام تجارب مردم طی هفته‌های اخیر انقلاب که هفته‌های به خصوص پرمضمونی بوده است و هم برای بر طرف ساختن بی‌عدالتی‌های فاحشی که در برخی نقاط کماکان ادامه دارد؛ (عدم مراعات تناسب و عدم تساوی در انتخابات و غیره) باید بی‌درنگ انتخاب شوراها تجدید شود.

در نقاطی که هنوز مؤسسات از طریق دموکراتیك انتخاب شده وجود ندارد و نیز در ارتش تمام قدرت باید منحصراً به شوراهای محلی و کمیسرهای منتخب آنها و سایر مؤسسات فقط انتخابی واگذار گردد.

باید بدون چون و چرا و در همه جا، با پشتیبانی کامل دولت، مسلح ساختن سپاهیانی از کارگران و افراد انقلابی یعنی کسانی که استعداد خود را عملاً با سرکوب کورنیلویست‌ها به ثبوت رسانده‌اند، عملی گردد.

صلح به خلق‌ها

۳ ـ دولت شوروی باید بی‌درنگ به تمام ملل داخل در جنگ (یعنی در آن واحد هم به حکومت‌های آنها و هم به توده‌های کارگر و دهقان) پیشنهاد انعقاد فوری قرار داد صلح عمومی بر اساس دموکراتیك و نیز متارکه فوری (ولو برای ۳ ماه) بدهد.

شرط عمده یك صلح دموکراتیك امتناع از الحاق‌طلبی (اشغالگری) است ولی نه به این معنای نادرست که تمام دولت‌ها از دست داده‌ها را بازگردانند بلکه به این یگانه معنای صحیح که هر ملیتی بدون هیچ استثنایی، خواه در اروپا باشد و خواه در مستعمرات، آزادی و امکان به دست آورد تا خود تصمیم گیرد آیا دولت جداگانه‌ای تشکیل دهد یا در قلمرو کشوری دیگر وارد شود.

و اما دولت شوری با پیشنهاد شرایط صلح باید خود بی‌درنگ به اجرای عملی آنها یعنی به انتشار و فسخ آن قراردادهای سری بپردازد که تاکنون هم ما پای‌بند آنها هستیم و تزار عاقد آنها است و به سرمایه‌داران روس وعده غارت ترکیه و اتریش و غیره را می‌دهد. سپس ما موظفیم شرایط اوکراینی‌ها و فنلاندی‌ها را فوراً بپذیریم و آزادی کامل آنها و نیز کلیهٔ اقوام غیر روس ساکن این سرزمین را تا حد آزادی جدا شدن، تأمین نماییم و همین موضوع را در مورد تمام ارمنستان نیز عملی سازیم و متعهد شویم این سرزمین و نیز اراضی ترکیه و غیره را که تحت اشغال ما است تخلیه کنیم.

یك چنین شرایطی از طرف سرمایه‌داران خیراندیشانه تلقی نخواهد شد ولی از طرف مردم کلیه کشورها با چنان علاقه عظیمی تلقی خواهد شد و چنان انفجار تاریخی ـ جهانی عظیمی از شور و هیجان به وجود می‌آورد و آتش خشم همگانی را نسبت به تمدید جنگ چنان شعله‌ور می‌سازد که به احتمال قوی ما بلافاصله به برقراری متارکه و جلب موافقت با شروع مذاکرات صلح موفق می‌گردیم. زیرا انقلاب کارگری علیه جنگ، به طور دفع ناپذیری در همه جا شدت می‌یابد و آن چه قادر به پیش راندن این انقلاب است عبارت‌پردازی دربارهٔ صلح (که مدت‌ها است تمام دول امپریالیستی، و از آن جمله دولت کرنسکی ما، کارگران و دهقانان را به وسیله آن فریب می‌دهند) نیست بلکه قطع علاقه با سرمایه‌داران و پیشنهاد صلح است.

اگر آن چه کمتر از همه احتمال می‌رود روی دهد یعنی هیچ یك از دول محارب حتی متارکه را هم نپذیرد، آن‌گاه جنگ از طرف ما، واقعاً اجباری و واقعاً عادلانه و

تدافعی خواهد شد. اگر پرولتاریا و دهقانان تهیدست تنها به این نکته هم پی برند، آن‌گاه روسیه از لحاظ نظامی نیز به مراتب نیرومندتر خواهد شد، به خصوص پس از آن‌که با سرمایه‌داران غارت‌کننده مردم هم، هرگونه پیوندی گسسته شود، در چنین صورتی بدیهی است که جنگ از طرف ما، عملاً و نه لفظاً، جنگ به اتفاق طبقات ستمکش کلیهٔ کشورها، جنگ به اتفاق مردم ستمکش تمام جهان خواهد بود.

ضمناً باید مردم را از آن ادعای سرمایه‌داران بر حذر داشت که گاهی افراد به کلی مرعوب و خرده بورژواها تسلیم آن می‌شوند و حاکی از آن است که گویا سرمایه‌داران انگلیس و غیره در صورت قطع اتحاد کنونی غارتگرانه ما با آنها قادر خواهند بود به انقلاب روس زیان فاحشی رسانند. این ادعا سراپا کذب است زیرا «پشتیبانی مالی متفقین» که موجب افزایش ثروت بانکداران است کارگران و دهقانان روس را فقط آن طور «نگاه می‌دارد» که طناب دار شخص دارزده را. در روسیه غله، نفت، زغال و آهن به حد کافی وجود دارد و برای توزیع صحیح این محصولات فقط باید گریبان خود را از شر ملاکین و سرمایه‌داران که مردم را غارت می‌کنند خلاص نماییم. و اما در مورد تهدید مردم روس به جنگ که از طرف متفقین کنونی وی احتمال آن می‌رود، باید گفت که «فرض این که گویا فرانسوی‌ها و ایتالیایی‌ها می‌توانند سپاهان خود را به سپاهان آلمان ملحق سازند و آنها را بر ضد روسیه که پیشنهاد صلح عادلانه نموده گسیل دارند؛ فرض به کلی پوچی است و اما در انگلستان و امریکا و ژاپن اگر هم به روسیه اعلان جنگ بدهند (که در این صورت به منتها درجه دچار مشکلات خواهند شد، خواه از لحاظ این که چنین جنگی در بین توده‌ها به هیچ وجه وجهه‌ای ندارد و خواه از لحاظ این که منافع مادی سرمایه‌داران این کشورها به خاطر تقسیم آسیا و به ویژه غارت چین با یکدیگر تباین دارد) باز هم نمی‌توانند یك صدم آن زیان و مصایبی را به روسیه وارد آورند که جنگ با آلمان و اتریش و ترکیه به این کشور وارد می‌سازد.

زمین به زحمت‌کشان

۴ ـ دولت شوروی باید بی‌درنگ مالکیت خصوصی بر زمین‌های ملاکان را بلاعوض ملغی اعلام دارد و این زمین‌ها را در اختیار کمیته‌های دهقانان بگذارد تا زمانی که مجلس مؤسسان در این باره تصمیم بگیرد. ابزار و آلات کشاورزی ملاکان نیز باید در اختیار همین کمیته‌ها گذارده شود تا بدون چون و چرا در نوبهٔ اول و مجاناً برای

استفاده در دسترس دهقانان تهیدست قرار گیرد.

این اقدامات که مدت‌ها است اکثریت عظیم دهقانان چه در قطعنامه‌های کنگره‌های خود و چه در صدها دستورنامه‌ای که از محل‌های خود می‌فرستند، اجرای آن را مطالبه می‌نمایند (چنان چه ضمناً از مجموعهٔ دویست و چهل و دو دستور نامهٔ منتشره در روزنامه «ایزوستیا» ارگان شورای نمایندگان دهقانان نیز مشهود است) ضرورت حتمی و تأخیرناپذیر دارد. در این مورد هیچ گونه دفع الوقت که دهقانان در دوران کابینهٔ «ائتلافی» از آن آسیب فراوان دیده‌اند، پذیرفته نیست.

هر دولتی که در اجرای این اقدامات تأخیر ورزد، باید دولت ضد مردم و سزاوار برافتادن و سرکوب شدن به توسط قیام کارگران و دهقانان اعلام گردد. و برعکس فقط دولتی که این اقدامات را عملی مناید دولت تمام مردم خواهد بود.

مبارزه علیه قحطی و پریشانی اقتصادی

۵ ـ دولت شوروی باید بی‌درنگ در سراسر کشور کارگری بر تولید و مصرف را معمول دارد. بدون این عمل، همان طور که تجربه از ٦ ماه مه به بعد نشان داده است، تمام وعده‌های اصلاحات و تلاش‌هایی که برای اجرای آن به عمل می آید فاقد قوهٔ اجرا بوده و هفته به هفته قحطی و فلاکت بی‌سابقه متفقاً کشور را بیشتر تهدید خواهد کرد.

باید بانك‌ها و مؤسسات بیمه و نیز مهم‌ترین بخش‌های صنایع (نفت، ذغال‌سنگ، فلزسازی، قند و غیره) بی‌درنگ ملی گردند و به موازات آن اسرار بازرگانی بدون ید و شرط لغو شود و اقلیت ناچیز سرمایه‌داران که با دریافت سفارشات دولتی بر ثروت خود می‌افزایند و از زیر بار حساب دادن و مالیات بدی منصفانه بر عواید و اموال خود شانه خالی می‌کنند، تحت نظارت دایمی کارگران و دهقانان قرار گیرند.

این اقدامات که با اجرای آن پشیزی از اموال دهقانان میانه حال، قزاق‌ها و پیشه‌وران کوچك گرفته نمی‌شود، بدون شك برای تقسیم موزون سنگینی بار جنگ اقداماتی منصفانه بوده و برای مبارزه قحطی جنبه تأخیرناپذیر دارد. تنها با لگام زدن بر جیب‌کن‌های سرمایه‌دار و خاتمه دادن به خراب‌کاری آنها در مورد وقفه عمدی در تولید، می‌توان به افزایش قدرت تولیدی کار و معمول نمودن کار موظف همگانی و مبادله صحیح غله در مقابل محصولات صنعتی و بازگرداندن میلیاردها اسکناس مخفی شده از طرف توانگران به خزانهٔ دولت نایل آمد.

بدون چنین اقداماتی الغاء بلاعوض مالکیت بر زمین‌های ملاکان نیز غیر ممکن است زیرا قسمت اعظم زمین‌های ملاکان در بانك‌ها به رهن گذارده شده و منافع ملاکان و سرمایه‌داران به طور ناگسستنی با یکدیگر درآمیخته است.

در آخرین قطعنامه شعبه اقتصادی کمیتهٔ اجرائیه مرکزی شوراهای کشوری نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان روسیه (منتشره در «رابوچایاگازتا» شمارهٔ ۱۵۲) نه فقط «هلاکت‌بار بودن» اقدامات دولت (نظیر ترقی نرخ غله به منظور غنی ساختن ملاکین و کولاك‌ها) و نه فقط «واقعیت خمود مطلق ارگان‌های مرکزی تنظیم امور اقتصادی که در جنب دولت تشکیل شده است» بلکه حتی «نقض قوانین» از طرف این دولت مورد اعتراف است. این اعتراف احزاب حاکمه اس‌ار و منشویك بار دیگر تمام ماهیت تبهکارانهٔ سیاست سازش با بورژوازی را به ثبوت می‌رساند.

مبارزه با ضد انقلاب ملاکین و سرمایه‌داران

۶ ـ عصیان کورنیلف و کالدین مورد پشتیبانی تمام طبقهٔ ملاکان و سرمایه‌داران و بر رأس آنها حزب کادت‌ها (حزب «آزادی خلق») بود. این موضوع اکنون با واقعیات منتشره در روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیه مرکزی» کاملاً به ثبوت رسیده است.

ولی نه برای سرکوب کامل این ضد انقلاب و نه حتی برای تحقیق در اطراف این قضیه هیچ گونه اقدامی به عمل نیامده است و بدون انتقال قدرت حاکمه به دست شوراها هیچ اقدام جدی نمی‌تواند به عمل آید. هیچ کمسیونی بدون در دست داشتن قدرت دولتی قادر به انجام تحقیق کامل و بازداشت مقصرین و غیره نیست. فقط دولت شوروی است که می‌تواند و باید این کار را انجام دهد. فقط این دولت می‌تواند با بازداشت ژنرال‌های کورنیلفی و سلسله جنبانان ضد انقلاب بورژوازی (گوچکف، میلیوکف، ریابوشینسکی، ماکلاکف و شرکاء) با برهم زدن مجامع ضد انقلابی (دومای دولتی، اتحادیه‌های افسران و غیره)، با قرار دادن اعضاء آنها تحت نظارت شوراهای محلی و با انحلال واحدهای ضد انقلابی، روسیه را از تکرار ناگزیر تشبثات «کورنیلفی» مصون دارد.

فقط این دولت می‌تواند برای تحقیق کامل و علنی پرونده کورنیلفی‌ها و کلیه پرونده‌های دیگر، ولو این که اقامه کننده دعوا بورژوازی باشد، کمسیون تشکیل دهد و فقط در صورت تشکیل یك چنین کمسیونی است که حزب بلشویك‌ها، از جانب خود،

کارگران را به اطاعت کامل از آن و مساعدت بدان دعوت خواهد کرد.

فقط دولت شوروی می‌تواند علیه این بی‌عدالتی فاحش یعنی علیه این موضوع که سرمایه‌داران به کمك میلیون‌های غارت شده از مردم چاپخانه‌های بزرگ و اکثر روزنامه‌ها را به تصرف خود درآورده‌اند با احراز موفقیت مبارزه کند. باید روزنامه‌های ضد انقلابی بورژوازی (رچ»، «روسکویه اسلووا» و غیره) توقیف گردند، چاپخانه‌های آنها ضبط شود، انتشار آگهی‌های خصوصی در روزنامه‌ها انحصار دولت گردد و در روزنامهٔ دولتی که از طرف شوراها منتشر می‌گردد و حقیقت را به اطلاع دهقانان می‌رساند درج شود. تنها بدین طریق می‌توان و باید حربهٔ نیرومند دروغ‌پردازی و افتراگویی بی‌کیفر، این وسیلهٔ فریب مردم، گمراه ساختن دهقانان و تدارك ضد انقلاب را از چنگ بورژوازی بیرون کشید.

تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب

۷ ـ دموکراسی روسیه، شوراها و احزاب اس‌ار و منشویك اکنون برای فراهم ساختن موجبات دعوت مجلس مؤسسان در سر موعد مقرر و بدون دفع الوقت‌های جدید و نیز برای مصون داشتن کشور از خطر فلاکت جنگی و اقتصادی و تأمین تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب، با امکانی رو به رو می‌شوند که در تاریخ انقلاب‌ها فوق‌العاده به ندرت دست می‌دهد.

اگر شوراها اکنون برای عملی ساختن برنامهٔ فوق الذکر قدرت دولتی را تماماً و منحصراً به دست خود گیرند، نه تنها از پشتیبانی نه دهم اهالی روسیه یعنی طبقهٔ کارگر و اکثریت عظیم دهقانان بلکه از بزرگ‌ترین شور و شوق انقلابی ارتش و اکثریت مردم یعنی همان شور و شوقی که بدون آن غلبه بر قحطی و جنگ محال است، نیز برخوردار می‌گردند.

اگر شوراها از خود تزلزل نشان نمی‌داند، اکنون سخنی هم از هیچ گونه مقاومت در برابر آنها نمی‌توانست در میان باشد. هیچ طبقه‌ای جرأت ندارد علیه شوراها به قیام برخیزد و ملاکین و سرمایه‌داران که از غایله کورنیلف درس عبرت گرفته‌اند در مقابل اتمام حجت شوراها با مسالمت به تسلیم قدرت تن در خواهند داد. برای این که بتوان بر مقاومت سرمایه‌داران علیه برنامهٔ شوراها غالب آمد کافی است استثمارگران تحت نظارت کارگران و دهقانان قرار گیرند و در مورد متمردین مجازات‌هایی از قبیل ضبط

کلیه اموال توأم با بازداشت کوتاه مدت معمول گردد.

شوراها با به دست گرفتن تمام قدرت، می‌توانند هنوز هم ـ که احتمال می‌رود آخرین شانس آنها باشد ـ تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب، انتخاب مسالمت‌آمیز نمایندگان مردم از طرف خود مردم، مبارزه مسالمت‌آمیز احزاب در داخل شوراها، آزمایش برنامهٔ احزاب مختلف در جریان عمل و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از یك حزب به حزب دیگر را تأمین نمایند.

اگر این امکان از دست داده شود، آن‌گاه چنان چه تمامی سیر تکامل انقلاب، از جنبش ۲۰ آوریل گرفته تا غایلهٔ کورنیلف، نشان می‌دهد وقوع جنگ داخلی کاملاً شدیدی بین بورژوازی و پرولتاریا ناگزیر خواهد بود. فلاکت حتمی وقوع این جنگ را نزدیك خواهد کرد.

این جنگ چنان که تمام اطلاعات و ملاحظاتی که در دسترس عقل بشر است حکم می‌کند باید به منظور اجرای برنامهٔ فوق الذکر به پیروزی کامل طبقهٔ کارگر و پشتیبانی دهقانان تهیدست از این طبقه پایان یابد، ولی این جنگ در عین حال ممکن است بسیار پر مشقت و خونین باشد و به بهای جان ده‌ها هزار ملاك و سرمایه‌دار و افسران متمایل به آنها تمام شود. پرولتاریا برای نجات انقلاب که نیل به آن در خارج از برنامه مذکور امکان‌پذیر نیست از هیچ قربانی رویگردان نخواهد بود. ولی اگر شوراها آخرین شانسی را که در مورد تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب برای آنها وجود دارد به بوته آزمایش گذارند پرولتاریا با تمام قوا آنها را پشتیبانی خواهد نمود.

در تاریخ ۹ و ۱۰ اکتبر سال ۱۹۱۷ در شماره‌های ۲۰ و ۲۱ روزنامه «رابوچی پوت» بخ امضاء ن. ك. به چاپ رسید.

اندرزهای کناره‌نشین

من این سطور را در هشتم اکتبر می‌نویسم و امید زیادی ندارم که نهم اکتبر به دست رفقای پتروگراد برسد. احتمال می‌رود که این نامه دیر برسد. زیرا موعد تشکیل کنگره شوراهای شمال برای دهم اکتبر تعیین شده است با این حال من بدین فرض به ارسال «اندرزهای کناره‌نشین» خود اقدام می‌کنم که برآمد محتمل کارگران و سربازان پتروگراد و تمام «حوالی» به زودی شروع خواهد شد ولی هنوز شروع نشده است.

این که تمام قدرت باید به دست شوراها بیفتد، موضوعی است واضح و نیز باید برای هر بلشویکی مسلم باشد که حکومت انقلابی پرولتاریایی (یا بلشویکی ـ این دو امروز یك مفهوم است ـ) از همدردی عظیم و پشتیبانی بی‌دریغ تمام رنجبران و استثمار شوندگان در کلیهٔ کشورهای جهان عموماً و من جمله در کشورهای محارب و خصوصاً در بین دهقانان روس، برخوردار است. به مکث در روی این حقایق بر همه معلومی که مدت‌ها است به ثبوت رسیده حاجتی نیست.

باید در روی نکته‌ای مکث کرد که مشکل بتوان گفت برای همه رفقا کاملاً واضح باشد و آن این که: انتقال قدرت حاکمه به شوراها اکنون معنایش عملاً قیام مسلحانه است. ظاهراً این موضوع باید بدیهی باشد ولی همه در این باره تعمق نکرده و تعمق نمی‌کنند. روی برتافتن از قیام مسلحانه امروز معنایش روی برتافتن از شعار عمده بلشویسم (تمام قدرت به دست شوراها) و به طور کلی از تمام انترناسیونالیسم انقلابی پرولتاری است.

ولی قیام مسلحانه نوع مخصوصی از مبارزهٔ سیاسی است که تابع قوانین مخصوصی می‌باشد و در آن باید به دقت تعمق نمود. این حقیقت را کارل مارکس با ذکر این که «قیام» مسلحانه «هم مانند جنگ یك فن است» با وضوح شگرفی بیان نموده است.

بین قواعد عمدهٔ این فن مارکس نکات زیرین را ذکر می‌کند:

۱) با قیام هرگز بازی نکنید و هنگامی که شروع کردید عقیدهٔ راسخ داشته باشید که باید تا آخر رفت.

۲) باید در محل قطیع و در لحظهٔ قاطع تفوق قوا داشت زیرا در غیر این صورت دشمن که دارای آمادگی و سازمان بهتری است قیام‌کنندگان را نابود خواهد کرد.

۳) چون قیام شروع شد باید با قطعیتی هر چه تمام‌تر حتماً و بی‌چون و چرا به تعرض پرداخت. «دفاع مرگ قیام مسلحانه است».

۴) باید کوشید خصم را غافلگیر ساخت و لحظه‌ای را به دست آورد که سپاهیانش پراکنده است.

۵) باید هرروز (و می‌توان گفت: هر ساعت، چنان چه پای یك شهر در میان باشد) به کامیابی‌هایی ولو کوچك نایل آمد و بدین طریق به هر قیمتی شده «تفوق روحی» را حفظ کرد.

مارکس درس‌های تمام انقلاب‌ها را در مورد قیام مسلحانه با سخنان «دانتون بزرگ‌ترین استاد تاکتیك انقلابی در تاریخ تلخیص نمود که می‌گوید: تهور، تهور، و باز هم تهور».

این سخنان با در نظر گرفتن شرایط روسیه و اکتبر سال ۱۹۱۷ معنایش چنین است: تعرض همزمان و هر چه ناگهانی‌تر و سریع‌تر به پتروگراد که حتماً هم از داخل و هم از خارج، هم از محلات کارگری، هم از فنلاند، هم از ره‌ول و هم از کرونشتات، انجام گیرد، تعرض تمام ناوگان دریایی، تمرکز قوایی با تفوق عظیم در مقابل ۱۵-۲۰ هزار تن (و شاید بیشتر) «گارد بورژوازی» یونکرها) و «لشکریان واندی» (بخشی از واحدهای قزاق) و غیره.

سه نیروی عمده ما: ناوگان دریایی، کارگران و واحدهای ارتش به قسمی ترکیب شوند مراکز زیرین حتماً اشغل شوند و به بهای هر تلفاتی حفظ گردند: الف) تلفن؛ ب) تلگراف؛ ج) ایستگاه‌های راه‌آهن؛ د) پل‌ها در درجه اول.

برگزیدن با عزم‌ترین عناصر (ضربه‌کاران» ما، جوانان کارگر و نیز بهترین ملوانان) و تشکیل دسته‌های کوچکی از آنان برای اشغال مهم‌ترین مراکز و برای شرکت در همه جا و در تمام عملیات مهم، مثلاً:

محاصره و قطع رابطه پتروگراد، تصرف آن با حمله مرکب ناوگان دریایی، کارگران و سپاهیان؛ این وظیفه‌ای است که مستلزم مهارت و تهور سه باره است.

تشکیل دسته‌هایی از بهترین افراد کارگران مجهز به تفکیك و بمب برای تعرض و محاصرهٔ «مراکز» دشمن (مدارس افسری، تلگراف و تلفن و غیره) با شعار: مرگ تا

آخرین نفر ولی راه ندادن به دشنمن.

امیدواریم در صورت تصمیم به تعرض، رهبران وصایای سترگ دانتون و مارکس را با احراز موفقیت به‌کار بندند.

خواه موفقیت انقلاب روس و خواه انقلاب تمام جهان وابسته به یك مبارزه دو سه روزه است.

در تاریخ ۸ (۲۱) اکتبر سال ۱۹۱۷ به رشته تحریر درآمد و برای نخستین بار ۷ نوامبر سال ۱۹۲۰ در شمارهٔ ۲۵۰ روزنامه «پراودا» با امضاء کناره‌نشین به چاپ رسید.

جلسه کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات (بلشویك) روسیه ۱۰ (۲۳) اکتبر سال ۱۹۱۷[1]

۲

قطعنامه دربارهٔ قیام مسلحانه

کمیتهٔ مرکزی تصدیق می‌کند که خواه وضعیت بین‌المللی انقلاب روس (قیام در نیروی دریایی آلمان که بارزترین نشانه اوج گرفتن انقلاب سوسیالیستی جهانی در سراسر اروپا است و سپس خطر انعقاد صلح بین امپریالیست‌ها به منظور اختناق انقلاب در روسیه) و خواه وضعیت جنگ (تصمیم مسلم بورژوازی روس و کرنسکی و شرکاء برای تسلیم پتروگراد به آلمان‌ها)، و خواه اکثریت به دست آوردن حزب پرولتاریا در شوراها؛ همه اینها توأم با قیام‌های دهقانان و متوجه شدن اعتماد مردم به حزب ما (انتخاب در مسکو) و بالآخره تدارك مسلم برای دومین غایله کورنیلفی (بیرون بردن سپاهیان از پتروگراد، احضار قزاق‌ها به پتروگراد، محاصره مینسك با نیروی قزاق‌ها و غیره)؛ تمام اینها قیام مسلحانه را در دستور روز قرار می‌دهند.

بنابراین کمیتهٔ مرکزی با تصدیق این که قیام مسلحانه امری است ناگزیر و موجبات آن کاملاً فراهم شده است، به تمام سازمان‌های حزب تکلیف می‌نماید این موضوع را ملاك عمل خویش قرار دهند و در بحث و حل کلیهٔ مسایل عملی (تشکیل کنگره شوراهای

---

۱ ـ جلسهٔ تاریخی کمیتهٔ مرکزی حزب منعقده در ۱۰ (۲۳) اکتبر سال ۱۹۱۷ به بررسی مسألهٔ تدارك فوری قیام مسلحانه اختصاص داشت. کامنف و زینوویف؛ تسلیم طلب بر ضد قطعنامه پیشنهادی لنین سخن گفتند و علیه آن رأی دادند. تروتسکی در این جلسه جرأت نکرد آشکارا بر ضد قیام مسلحانه سخن گوید. ولی پیشنهاد کرد قبل از تشکیل دومین کنگره شوراها قیام آغاز نشود و این بدان معنی بود که امر قیام را به تأخیر بیندازد، آن را عقیم گذارد و حکومت موقت را از قیام مسبوق سازد. کمیتهٔ مرکزی به تسلیم‌طلبان پاسخ دندان‌شکنی داد. قطعنامهٔ لنین که با ده رأی در مقابل دو رأی تصویب گردید، به رهنمود تمام حزب بلشویك مبدل شد.

منطقه شمال، بیرون بردن نیروها از پتروگراد، برآمدهای اهالی مسکو و مینسك و غیره) از این نظر پیروی کنند.

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۲ در شماره ۱۰ مجلهٔ «پرولتارسکایا رولوسیا» به چاپ رسید.

نامه به اعضاء حزب بلشویک‌ها[۱]

رفقا! من هنوز امکان نیافته‌ام روزنامه‌های چهارشنبه ۱۸ اکتبر پتربورگ را دریافت دارم. هنگامی که متن کامل اظهارات کامنف و زینوویف مندرجه در روزنامه غیرحزبی «نووایا ژیزن» را به وسیله تلفن به من اطلاع دادند، به هیچ وجه نمی‌خواستم آن را باور کنم. ولی جایی برای شك و تردید باقی نماند و من ناچارم از فرصت استفاده کنم تا این نامه را برای پنج‌شنبه شب یا جمعه صبح به اعضاء حزب برسانم، زیرا سکوت در برابر یك چنین پیکارشکنی بی‌سابقه در حکم ارتکاب جرم است.

هر قدر یك مسأله عملی دارای جنبه جدی‌تری باشد و هر قدر افرادی که مرتکب پیکارشکنی می‌شوند مسئولیت‌دارتر و «برجسته‌تر» باشند به همان نسبت این پیکارشکنی خطرناك‌تر می‌شود، به همان نسبت باید با قطعیت بیشتری پیکارشکنان را طرد کرد و به همان نسبت ابزار تزلزل و تردید در این مورد به خاطر فی المثل «خدمات» گذشته پیکارشکن؛ نابخشودنی‌تر است.

درست فکر کنید! در محافل حزبی همه می‌دانند که حزب از ماه سپتامبر در اطراف مسأله قیام به بحث مشغول است. ولی هیچ‌کس درباره هیچ‌گونه نامه یا ورقه‌ای از طرف هیچ یك از افراد نامبرده حتی سخنی هم نشنیده است! اکنون که می‌توان گفت ما در آستان تشکیل کنگره شوراها قرار داریم، دو تن از بلشویك‌های برجسته به مخالفت با اکثریت و بدون شك به مخالفت با کمیتهٔ مرکزی برخاسته‌اند. این موضوع آشکارا گفته نشده است و همین هم زیان‌کار را بیشتر می‌کند، زیرا سخن گفتن با کنایه و اشاره

---

۱ ـ نامه به اعضای حزب بلشویك‌ها» و همچنین «نامه به کمیتهٔ مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه» در جلسهٔ ۲۰ اکتبر (۲ نوامبر) سال ۱۹۱۷ کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویك‌ها مورد بحث و مذاکره قرار گرفت. کمیتهٔ مرکزی روشن کامنف و زینوویف پیکارشکن را تقبیح کرد و به آنها غذغن نمود بر ضد تصمیمات کمیتهٔ مرکزی و یا خط‌مشی تعیین شده هیچ‌گونه اظهاری نکنند. کامنف از هیأت کمیتهٔ مرکزی اخراج گردید.

خطرناك‌تر است.

از متن اظهارات کامنف و زینوویف کاملاً واضح است که آنها با کمیتهٔ مرکزی مخالفت کرده‌اند، زیرا در غیر این صورت اظهارات آنها بی‌معنی است. ولی گفته نشده است با کدام قرار کمیتهٔ مرکزی مخالفت کرده‌اند.

چرا؟

علت واضح است: زیرا کمیتهٔ مرکزی آن را منتشر نکرده است.

و اما این عمل چه نتیجه‌ای به بار آورد؟

در آستان روز بحرانی ۲۰ اکتبر، دو تن از «بلشویك‌های برجسته»، در مورد مهم‌ترین مسأله حاد روز، در جراید غیرحزبی و آن هم در روزنامه‌ای که در مسأله مزبور دوش به دوش بورژوازی علیه حزب کارگر گام برمی‌دارد، در یك چنین روزنامه‌ای، به قرار منتشر نشده مرکز حزب می‌کنند!

این که هزار بار رذیلانه‌تر و یك میلیون بار زیان‌بخش‌تر از برآمدهایی است که مثلاً پلخانف در سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۷ در روزنامه‌های غیر حزبی می‌کرد و به آن شدت مورد تقبیح حزب قرار می‌گرفت! و حال آن که آن زمان فقط موضوع انتخابات در میان بود ولی اکنون موضوع قیام برای به کف آوردن زمام حکومت در میان است!

آن وقت در مورد یك چنین مسأله‌ای، آن هم پس از اتخاذ تصمیم از طرف مرکز، در برابر انظار رودزیانکوها و کرنسکی‌ها، در یك روزنامه غیر حزبی با این تصمیم منتشر نشده مخالفت می‌کنند، آیا عملی خیانت‌آمیزتر و پیکارشکنانه‌تر از این می‌توان تصور نمود؟

من برای خود ننگ می‌دانستم اگر به خاطر دوستی سابق با این رفقای سابق در تقبیح آنها دچار تردید می‌شدم. من صریح می‌گویم که این دو نفر را دیگر رفیق خود نمی‌دانم و با تمام قوا در برابر کمیتهٔ مرکزی و کنگره برای اخراج هر دوی آنها از حزب خواهم کوشید.

زیرا هر آینه با قرارهای منتشر نشدهٔ مرکز، پس از این که به تصویب رسید، در جراید غیر حزبی مخالف شود و در صفوف مبارزین تزلزل و آشفته فکری راه یابد، حزب کارگر که زندگی بیش از پیش با قیام رو به رویش می‌سازد، قادر به حل این مسأله دشوار نخواهد بود.

بگذار آقایان زینوویف و کامنف حزبی از خود مرکب از ده‌ها تن سراسیمه یا نامزد

نمایندگی مجلس مؤسسان تأسیس نمایند. کارگران به چنین حزبی نخواهند رفت، زیرا نخستین شعار آن چنین خواهد بود:

«به اعضاء کمیتهٔ مرکزی که در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی در مسأله مربوط به پیکار قطعی شکست می‌خورند، اجازه داده می‌شود، در جراید غیر حزبی، قرارهای منتشر نشدهٔ حزب را مورد حمله قرار دهند».

بگذار آنها برای خود چنین حزبی تشکیل دهند؛ حزب کارگری بلشویک ما از این کار فقط برد خواهد کرد.

وقتی تمام اسناد منتشر شود، پیکارشکنی زینوویف و کامنف بسی واضح‌تر از این آشکار خواهد شد. عجالتاً بگذار کارگران این مسأله را مطرح نمایند:

«فرض کنیم هیأت مدیره اتحادیه کشوری کارگران روسیه پس از بحث و مذاکره یك ماهه و با اکثریت ۸۰ درصد این طور تصمیم گرفت که باید برای یك اعتصاب تدارك دیده شود ولی نه دربارهٔ موعد آن و نه دربارهٔ هیچ چیز دیگر فعلاً مطلبی منتشر نگردد. فرض کنیم دو تن از اعضاء آن که کاذبانه خود را در پس پرده «عقیده مخصوص» پنهان داشته‌اند پس از اتخاذ تصمیم، نه تنها در بین گروه‌های محلی به نوشتن مطالبی دربارهٔ تجدید نظر در تصمیم مزبور پرداختند، بلکه انتشار نامه‌های خود را در روزنامه‌های غیر حزبی نیز مجاز دانستند. بالآخره فرض کنیم که خود آنها نیز در روزنامه‌های غیر حزبی تصمیم مزبور را، با این که هنوز منتشر نشده، مورد حمله قرار دادند و اعتصاب را در برابر سرمایه‌داران به باد هجوم گرفتند.

حال سؤال می‌شود: آیا کارگران برای اخراج این قبیل پیکارشکنان از صفوف خود تردیدی به خود راه خواهند داد؟»

* * *

و اما در مورد مسأله قیام در حال حاضر که دیگر چیزی به ۲۰ اکتبر نمانده است، باید متذکر شوم که از دور نمی‌توانم قضاوت کنم که اظهارات پیکارشکنان در روزنامه غیر حزبی تا چه حد کار را خراب کرده است. شکی نیست که عملاً زیان بسیار بزرگی وارد آمده است. برای اصلاح امر باید مقدم بر هر چیز با اخراج پیکارشکنان وحدت جبهه بلشویکی را مجدداً برقرار ساخت.

ضعف براهین مسلکی بر ضد قیام، هر قدر ما این براهین را بیشتر آفتابی کنیم،

واضح‌تر خواهد شد. چند روز پیش من در این باره مقاله‌ای برای روزنامهٔ «رابوچی پوت» فرستادم و اگر هیأت تحریریه درج آن را ممکن ندادند، لابد اعضاء حزب با دستنویس آن آشنا خواهند شد.(۱)

این براهین به اصطلاح «مسلکی» در دو نکته خلاصه می‌شود: اولاً «به انتظار» مجلس مؤسسان نشستن. صبر کنیم، شاید به مقصد برسیم؛ این است تمام برهان. انشاءالله با گرسنگی و ویرانی و به ستوه آمدن سربازان و اقدامات رودزیانکوها برای تسلیم پتروگراد به آلمان‌ها و اخراج دست‌جمعی کارگران از کارخانه‌ها به مقصد خواهیم رسید.

شاید و انشاءالله؛ تمام نیروی این برهان است.

ثانیاً بدبینی پر قیل و قال. بورژوازی و کرنسکی وضعشان از هر جهت بسیار خوب است ولی وضع ما از هر جهت بد است. سرمایه‌داران همه کارهای خود را به طرز شگرفی مرتب کرده‌اند ولی کارکران وضعشان از هر جهت بد است. «بدبینان» دربارهٔ جنبه نظامی قضیهٔ نعره می‌زنند، ولی «خوشبینان» سکوت می‌نمایند، زیرا فاش کردن برخی مطالب در برابر رودزیانکو و کرنسکی مشکل برای کسی جز پیکارشکنان مطبوع باشد.

موقع دشوار است. وظیفه سنگین است. خیانت عظیم است.

ولی با تمام این احوال وظیفه اجرا خواهد شد، کارگران صفوف خود را فشرده خواهند ساخت، قیام دهقانان و ناشکیبی برون از حد سربازان در جبهه، کار خود را خواهد کرد! صفوف خود را «فشرده‌تر سازیم»؛ پرولتاریا باید پیروز گردد!!

تاریخ نگارش ۱۸ (۳۱) اکتبر سال ۱۹۱۷. نخستین بار در اول نوامبر سال ۱۹۲۷ در شمارهٔ ۲۵۰ روزنامهٔ «پراودا» به چاپ رسید.

ن. لنین

---

۱ ـ رجوع شود به جلد ۲۶ کلیات لنین، چاپ چهارم روسی، ص ۱۶۶ـ۱۸۴. هـ.ت.

نامه به اعضاء کمیته مرکزی

رفقا!

من این سطور را عصر روز بیست و چهارم می‌نویسم، اوضاع بینهایت بحرانی است. مثل روز روشن است که اکنون دیگر تأخیر در قیام حقیقتاً برابر مرگ است.

به جرأت تمام به رفقا اطمینان می‌دهم که اکنون دیگر همه چیز به مویی بسته است و مسایلی در دستور روز قرار دارد که نه با مشاوره می‌توان آنها را حل کرد و نه با کنگره‌ها (ولو این که کنگره‌های شوراها باشد) بلکه حل آنها منحصراً از عهدهٔ خلق‌ها، توده و مبارزه توده‌های مسلح ساخته است.

فشار بورژوایی کورنیلفی‌ها و برکنار ساختن ورخوسکی نشان می‌دهد که نمی‌توان در انتظار نشست. باید به هر قیمتی شده امروز عصر یا شب هنگام پس از خلع سلاح یونکرها (و در صورت مقاومت غلبه بر آنان) و غیره اعضاء دولت را بازداشت نمود.

نمی‌توان در انتظار نشست!! ممکن است همه چیز را از دست برود!!

تصرف فوری قدرت برابر است با: دفاع از مردم (نه از کنگره، بلکه از مردم، از ارتش و در درجه اول دهقانان) در مقابل دولت کورنیلفی که ورخوسکی را رانده و دومین توطئه کورنیلفی را تهیه دیده است.

چه کسی باید قدرت را به تصرف در آورد؟

این موضوع اکنون مهم نیست: بگذار قدرت را کمیتهٔ انقلابی جنگ[1] «یا مؤسسهٔ

---

۱ ـ کمیتهٔ انقلابی جنگ وابسته به شورای پتروگراد در تاریخ ۱۲ (۲۵) اکتبر سال ۱۹۱۷ به دستور کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویک‌ها تشکیل شد. هستهٔ رهبری کمیتهٔ انقلابی جنگ مرکز حزبی تحت ریاست استالین بود. پس از تشکیل حکومت شوروی در دومین کنگره شوراها، کمیتهٔ انقلابی جنگ ضمن اجرای مأموریت‌های شورای کمیسرهای ملی وظیفهٔ اصلی خود را مبارزه علیه ضد انقلاب و حفظ و حراست نظم انقلابی قرار داد. به تدریج که دستگاه دولتی شوروی تشکیل و تحکیم می‌یافت کمیتهٔ انقلابی جنگ دامنهٔ عملیات خود را محدود می‌کرد و وظایف محوله را به کمیساریاهای ملی که

دیگری» به تصرف در آورد که اعلام دارد آن را فقط به نمایندگان حقیقی منافع مردم، منافع ارتش (پیشنهاد فوری صلح)، منافع دهقانان (باید زمین‌ها را بلافاصله ضبط کرد و مالکیت خصوصی را لغو نمود) و منافع گرسنگان تسلیم خواهد کرد.

باید تمام بخش‌ها، تمام هنگ‌ها و تمام نیروها به فوریت بسیج شوند و بی‌درنگ نمایندگانی به کمیتهٔ انقلابی جنگ و کمیتهٔ مرکزی بلشویك‌ها بفرستند و مصرانه بطلبند: تا روز بیست و پنجم به هیچ وجه قدرت را در دست کرنسکی و شرکاء باقی نگذارند، به هیچ وجه؛ این موضوع حتماً امروز عصر یا شب هنگام عملی شود.

تاریخ، انقلابیون را که می‌توانند امروز پیروز شوند (و یقیناً امروز پیروز خواهند شد) ولی چنان چه کار را به فردا بیندازند بیم آن می‌رود بسی چیزها از دست بدهند، بیم آن می‌رود همه چیز را از دست بدهند، در مقابل تأخیری که روا دارند، نخواهد بخشید.

ما که امروز قدرت را به تصرف می‌آوریم، آن را نه بر ضد شوراها، بلکه برای شوراها به دست می‌گیریم.

تصرف قدرت کار قیام است؛ هدف سیاسی آن بعد از تصرف معلوم می‌شود.

به انتظار أخذ رأی متزلزل ۲۵ اکتبر نشستن برابر است با نابودی با فورمالیته. مردم حق دارند و موظفند این قبیل مسایل را نه از راه أخذ رأی بلکه از راه زور حل کنند؛ مردم حق دارند و موظفند در لحظات بحرانی انقلاب نمایندگان خود و حتی بهترین نمایندگان خود را هدایت نمایند و در انتظار آنها ننشینند.

این موضوع را تاریخ کلیه انقلاب‌ها ثابت کرده است و هر آینه افراد انقلابی با علم به این که نجات انقلاب، پیشنهاد صلح، نجات پتروگراد، نجات از قحطی و واگذاری زمین به دهقانان؛ به آنها وابسته است لحظه را از دست بدهند جنایت آنان جنایتی بی‌حد و حصر خواهد بود.

دولت در تزلزل و تردید است. باید به هر قیمتی شده کارش به پایان رساند!

تأخیر در اقدام برابر با مرگ است.

تاریخ نگارش: ۲۴ اکتبر (٦ نوامبر) سال ۱۹۱۷. نخستین بار در سال ۱۹۲۴ به چاپ رسید.

تازه تشکیل می‌شدند، واگذار می‌نمود. کمیتهٔ انقلابی جنگ در ۵ (۱۸) دسامبر سال ۱۹۱۷ منحل شد.

بیماری کودکی «چپ‌روی» در کمونیسم

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف **لنین**

ترجمهٔ: محمد پورهرمزان

به‌کوشش: عزیزالله علیزاده

بیماری کودکی «چپ‌روی» در کمونیسم[۱]

۱ ـ برای اهمیت بین‌المللی انقلاب روس چه مفهومی می‌توان قایل شد؟

پس از آن که پرولتاریا قدرت اساسی را در روسیه به دست آورد (۲۵ اکتبر مطابق تقویم قدیم و ۷ نوامبر سال ۱۹۱۷ مطابق تقویم جدید) در ماه‌های نخستین ممکن بود چنین به نظر رسد که فرق عظیم بین روسیهٔ عقب‌مانده و کشورهای پیشرو اروپای باختری، انقلاب پرولتاریا را در این کشورها خیلی کم به انقلاب به ما شبیه خواهد نمود. ولی اکنون ما تجربهٔ بین‌المللی بس قابل ملاحظه‌ای در دست داریم که با نهایت صراحت گواهی می‌دهد که برخی از مشخصات اصلی انقلاب ما دارای اهمیت محلی، یعنی اهمیت اختصاصاً ملی و صرفاً روسی نبوده بلکه اهمیت بین‌المللی دارد. منظور من از اهمیت بین‌المللی در این جا معنای وسیع کلمه نیست: زیرا نه تنها برخی، بلکه همهٔ

---

۱ ـ کتاب «بیماری کودکی «چپ‌روی» در کمونیسم» در آوریل و اضافات آن در ۱۲ ماه مه سال ۱۹۲۰ توسط لنین به رشتهٔ تحریر درآمد. این کتاب در ۸ـ۱۰ ژوئن به زبان روسی و تقریباً در همین زمان در ماه ژوئیه ترجمه آلمانی، فرانسه و انگلیسی آن از چاپ بیرون آمد. لنین شخصاً در کار حروفچینی و چاپ این کتاب نظارت می‌کرد تا کتاب قبل از آغاز دومین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی منتشر گردید. کتاب مزبور بین کلیهٔ نمایندگان دومین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی توزیع گردید. طی ماه‌ها ژوئیه ـ نوامبر سال ۱۹۲۰ این کتاب مجدداً به زبان آلمانی در لیپزیك، به زبان فرانسه در پاریس و به زبان انگلیسی در لندن چاپ و منتشر گردید. در متن دستنویس «بیماری کودکی «چپ‌روی» در کمونیسم» در زیر عنوان اصلی عنوان فرعی دیگری نیز بدین شرح وجود دارد: «تجربهٔ مصاحبات عامه فهم دربارهٔ استراتژی و تاکتیك مارکسیتی)». در کلیه چاپ‌های این کتاب که در دوران حیات لنین منتشر می‌شد این عنوان فرعی حذف شده بود. در چاپ چهارم کلیات و.ای. لنین اثر «بیماری کودکی «چپ‌روی» در کمونیسم» از روی متن چاپ اول، که غلط‌گیری آن توسط خود لنین انجام گرفته است، منتشر می‌شود.

مشخصات اصلی و بسیاری از مشخصات فرعی انقلاب ما، از لحاظ تأثیر آن در کلیهٔ کشورها، اهمیت بین‌المللی دارد. نه چنین اهمیتی را باید به معنای کاملاً محدود کلمه برای برخی از مشخصات اصلی انقلاب ما قایل شد. بدین معنی که اهمیت بین‌المللی را باید در این جا به مفهوم قدر و ارزش بین‌المللی یا ناگزیری تاریخی تکرار آن چیزی به مقیاس بین‌المللی درك نمود که در کشور ما روی داده است.

البته خطای عظیمی است هر آینه در این حقیقت مبالغه شود و بسط آن از حدود برخی از مشخصات اصلی انقلاب ما فراتر رود به همینسان اشتباه است اگر این نکته از نظر دور شود که پس از آن که انقلاب پرولتاری، ولو در یکی از کشورهای پیشرو، پیروزی گردد، به احتمال قوی، تحول سریعی روی خواهد داد بدین معنی که روسیه اندکی پس از آن دیگر کشور نمونه‌وار نبوده، بلکه مجدداً کشور عقب‌مانده خواهد شد (هم از لحاظ «شوری» و هم از لحاظ سوسیالیستی).

ولی در لحظهٔ تاریخی کنونی وضع چنان است که نمونهٔ روسی به همهٔ کشورها چیزی، و آن هم چیزی بسیار مهم، از آیندهٔ ناگزیر و نزدیکشان نشان می‌دهد. کارگران پیشرو در کلیه کشورها مدت‌ها است این نکته را درك کرده‌اند و چه بسا کمتر درك کرده و بیشتر با غریزه طبقه انقلابی آن را دریافته و احساس کرده‌اند. از این جا است «اهمیت» بین‌المللی (به مفهوم محدود کلمه) حکومت شوروی و مبانی نظریه و تاکتیك بلشویکی، سران «انقلابی» انترناسیونال دوم از قبیل کائوتسکی در آلمان، اوتو بوئر و فردریك آدلر در اتریش به این نکته پی نبرده‌اند و به همین سبب هم مرتجع و مدافع بدترین اپورتونیسم و خیانت به سوسیالیسم از کار درآمدند. ضمناً رسالهٔ مجهول المؤلف «انقلاب جهانی» (Weltrevolution) که در سال ۱۹۱۹ در وین منتشر گردیده است «Sozialistische Bücherei, Heft 11; Ignaz Brand»[1] تمام سیر تفکر و تمام دایره تفکر و به عبارت صحیح‌تر تمام ژرفای ناتوانی فکری، خشك‌مغزی، دنائت و خیانت نسبت به مصالح طبقهٔ کارگر را با وضوح خاصی نشان می‌دهد و همهٔ اینها را هم در پس پردهٔ دفاع از اندیشه انقلاب جهانی می‌پوشاند.

ولی بررسی مفصل‌تر این رساله را باید به وقت دیگری موکول نمود. در این جا فقط یك نکته دیگر را متذکر می‌گردیم و آن این که: در گذشتهٔ بسیار دور، هنگامی که

---

۱ ـ کتابخانه سوسیالیستی، نشریه شمارهٔ ۱۱؛ ایگناس براند.م

کائوتسکی هنوز مارکسیست بود و راه ارتداد در پیش نگرفته بود، وقتی مسایل را به عنوان یك مورخ مورد بررسی قرار می‌داد. امکان حدوث وضعی را پیش‌بینی می‌کرد که در آن انقلابی‌گری پرولتاریای روس برای اروپای باختری سرمشق قرار گیرد. این در سال ۱۹۰۲ یعنی هنگامی بود که کائوتسکی در «ایسکرا»ی انقلابی مقاله‌ای تحت عنوان «اسلاوها و انقلاب» منتشر ساخت. اینك آن چه که وی در این مقاله نوشته است:

«ولی در زمان حاضر (بر خلاف سال ۱۸۴۸) «می‌توان گفت که نه تنها اسلاوها به صفوف ملل انقلابی پیوسته‌اند، بلکه مرکز ثقل اندیشه انقلابی و فعالیت انقلابی نیز بیش از پیش به طرف اسلاوها می‌رود. مرکز انقلابی از باختر به خاور انتقال می‌یابد. در نیمه اول قرن نوزدهم این مرکز در فرانسه و گاه‌گاه در انگلستان بود. در سال ۱۸۴۸ آلمان هم به صفوف ملل انقلابی پیوست... قرن جدید با حوادثی آغاز می‌گردد که ما را به این فکر می‌اندازد که با یك انتقال دیگر مرکز انقلابی، یعنی با انتقال آن به روسیه مواجه هستیم... روسیه که این همه ابتکار انقلابی از باختر کسب نموده است. اکنون بعید نیست که خود برای باختر منبع انرژی انقلابی گردد. بعید نیست که جنبش انقلابی شعله‌ور روسیه نیرومندترین وسیله‌ای از کار درآید که قادر باشد آن روحیه فیلیسترمنشی بی‌حالانه و سیاست‌بازی حسابگرانه‌ای را که دارد به صفوف ما را می‌یابد ریشه‌کن سازد و دوباره آتش اشتیاق به مبارزه و وفاداری پرشور به آرمان‌های با عظمت ما را با شعله‌ای رخشنده برافروزد. روسیه اکنون دیر زمانی است که دیگر برای اروپای باختری تکیه‌گاه ساده ارتجاع و استبداد نیست. اکنون می‌توان گفت که وضع درست برعکس است. اروپای باختری به تکیه‌گاه ارتجاع و استبداد روسیه بدل می‌گردد. اگر انقلابیون روس مجبور نبودند در آن واحد هم بر ضد تزار و هم بر ضد متفق وی یعنی سرمایه اروپا مبارزه نمایند شاید اکنون دیر زمانی بود که کار تزار را یکسره کرده بودند. امیدواریم که این بار آنها موفق گردند کار هر دو دشمن را یکسره سازند و اتحاد مقدس جدید زودتر از پیشینیانش در هم فرو ریزد. ولی فرجام مبارزه کنونی در روسیه هر چه باشد، باز خون و آلام زجردیدگانی که متأسفانه شمارهٔ آنها در این مبارزه فزون از حد خواهد بود به هدر نخواهد رفت. اینها جوانه‌های انقلاب اجتماعی را در سراسر جهان متمدن بارور نموده خرمی آنها را بیشتر و نشو و نمایشان را سریع‌تر خواهند کرد. در

سال ۱۸۴۸ اسلاوها به مثابهٔ سرمای سختی بودند که شکوفه‌های بهار خلق را نابود ساخت. شاید اکنون مقدر چنین باشد که آنها به طوفانی بدل گردند که تخته یخ‌های ارتجاع را درهم شکند و با نیرویی دفع‌ناپذیر بهاری تازه و فرخنده برای خلق‌ها با خود به ارمغان آرد». (کارل کائوتسکی، «اسلاوها و انقلاب» مقاله مندرجه در «ایسکرا» روزنامهٔ انقلابی سوسیال دموکراتیک شمارهٔ ۱۸، ۱۰ مارس سال ۱۹۰۲).

هیجده سال پیش از این کارل کائوتسکی چه خوب می‌نوشت!

۲ ـ یکی از شرایط اساسی موفقیت بلشویک‌ها

اکنون دیگر به طور یقین تقریباً بر هر کس معلوم است که اگر در حزب ما انضباط بسیار شدید و حقیقتاً آهنینی حکمفرما نبود و اگر قاطبهٔ طبقهٔ کارگر یعنی تمامی عناصر متفکر و شرافتمند و جانفشان و با نفوذ این طبقه، که قادرند قشرهای عقب‌مانده را به دنبال خود ببرند یا به سوی خود جلب کنند، از حزب ما پشتیبانی کامل و بی‌دریغ نمی‌نمودند، بلشویک‌ها نه این که دو سال و نیم بلکه دو ماه و نیم هم بر سر حکومت دوام نمی‌آوردند.

دیکتاتوری پرولتاریای بی‌دریغ‌ترین و بی‌امان‌ترین جنگ طبقهٔ جدید علیه دشمن مقتدرتر یعنی بورژوازی است که مقاومتش پس از سرنگونی (ولو در یک کشور) ده بار فزون‌تر گردیده و اقتدارش تنها ناشی از نیروی سرمایه بین‌المللی و نیرو و استواری روابط بین‌المللی بورژوازی نبوده بلکه ناشی از نیروی عادت و نیروی تولید کوچک نیز هست. زیرا تولید کوچک متأسفانه هنوز در جهان زیاد و بسیار هم زیاد است و همین تولید کوچک است که همواره، همه روزه، هر ساعته، به طور خود به خودی و به مقیاس وسیع، سرمایه‌داری و بورژوازی را پدید می‌آورد. بنابر مجموعه این علل دیکتاتوری پرولتاریا ضروری است و پیروزی بر بورژوازی بدون یک جنگ طولانی، سرسخت و حیاتی و مماتی، جنگی که مستلزم پایداری، انضباط، استقامت، تزلزل‌ناپذیری و وحدت اراده است، امکان‌پذیر نیست.

باز هم تکرار می‌کنم که تجربه دیکتاتوری پیرزومند پرولتاریا در روسیه به کسانی که قادر به تفکر نیستند، یا کسانی که درباره این مسأله نیندیشیده‌اند، به رأی العین نشان داد که مرکزیت بی‌چون و چرا و انضباط بسیار شدید پرولتاریا یکی از شرایط اساسی

پیروزی بر بورژوازی است.

در این باره غالباً تامل می‌نمایند. ولی به هیچ وجه به حد کافی تعمق نمی‌ورزند که معنای این مطلب چیست؟ و در چه شرایطی این امر امکان‌پذیر است؟ آیا بهتر نیست شادباش‌های خطاب به حکومت شوروی و بلشویک‌ها بیشتر با تحلیل کاملاً جدی علل این موضوع توأم گردد که چرا بلشویک‌ها توانسته‌اند انضباطی را که برای پرولتاریای انقلابی ضروری است به وجود آورند؟

بلشویسم، به عنوان یك جریان اندیشه سیاسی و حزب سیاسی، از سال ۱۹۰۳ وجود دارد. فقط تاریخ تمام دوران موجودیت بلشویسم می‌تواند به نحوی رضایت‌بخش این نکته را توضیح دهد که چرا بلشویسم توانسته است انضباط آهنینی را که برای پیروزی پرولتاریا ضروری است در دشوارترین شرایط به وجود آورد و آن را پای بر جا نگاه دارد.

قبل از هر چیز این سؤال پیش می‌آید که چه چیزی انضباط حزب انقلابی پرولتاریا را بر پا نگاه می‌دارد؟ با چه چیزی این انضباط وراسی می‌شود؟ و به چه وسیله‌ای تقویت می‌گردد؟ اولاً به وسیله آگاهی پیشاهنگ پرولتاری و وفاداری وی نسبت به انقلاب، پایداری وی، جانفشانی وی و قهرمانی. ثانیاً بدین وسیله که وی قادر است با وسیع‌ترین توده زحمت‌کشان و در نوبت اول با توده پرولتار و همچنین با تودهٔ زحمت‌کشان غیر پرولتار ارتباط برقرار سازد، نزدیك گردد و تا درجه معینی حتی با آن در آمیزد. ثالثاً به وسیلهٔ صحت رهبری سیاسی که به وسیله این پیشاهنگ عملی می‌گردد، به وسیلهٔ صحت استراتژی و تاکتیك سیاسی وی، به شرطی که وسیع‌ترین توده‌ها خود باتجربه خویش به صحت آن یقین حاصل نمایند. بدون این شرایط عملی نمودن انضباط در یك حزب انقلابی که واقعاً شایستگی حزب آن طبقه پیشرو را داشته باشد که بتواند بورژوازی را سرنگون سازد و تمام جامعه را اصلاح نماید، محال است. بدون این شرایط کوشش برای ایجاد انضباط حتماً به کوشش پوچ و عبارت‌پردازی و ادا و اطوار بدل خواهد شد. از طرف دیگر این شرایط هم نمی‌تواند دفعتاً پدید آید. این شرایط فقط در نتیجه زحمت طولانی و تجربیات گران فراهم می‌آید؛ آن چه موجب تسهیل ایجاد این شرایط می‌گردد نظریه انقلابی صحیح است که آن نیز به نوبه خود شریعت جامد نبوده، بلکه فقط در نتیجه ارتباط نزدیك با عمل جنبش واقعاً توده‌ای و واقعاً انقلابی شکل نهایی به خود می‌گیرد.

اگر بلشویسم توانست در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۲۰، با وجود شرایط صعب بی‌سابقه یك مرکزیت مطلق و انضباط آهنین به وجود آورد و آن را با احراز موفقیت عملی سازد؛ علتش صرفاً وجود یك سلسله خصوصیات تاریخی روسیه است.

از یك طرف بلشویسم در سال ۱۹۰۳ بر مبنای کاملاً استوار نظریه مارکسیسم پدید آمد. و صحت این ـ و فقط این ـ نظریه انقلابی را هم نه تنها تجربه جهانی سراسر قرن نوزدهم بلکه به ویژه تجربه گمراهی‌ها و تزلزلات، خطاها و دلسردی‌های اندیشهٔ انقلابی در روسیه به ثبوت رساند. افکار مترقی در روسیه قریب نیم قرن، یعنی تقریباً از سال‌های ۴۰ تا سال‌های ۹۰ قرن گذشته، تحت فشار تزاریسم، که در توحش و ارتجاع نظیر نداشت، با اشتیاقی سوزان در تفحص نظریه انقلابی صحیح بود و با پشتکار و دقتی حیرت‌انگیز هر گونه «آخرین کلام» اروپا و امریکا را در این رشته تعقیب می‌کرد. برای روسیه تاریخ به دست آوردن مارکسیسم، به عنوان یگانه نظریه صحیح انقلابی، واقعاً سیر مصایب بود، بدین معنی که آن را به بهای نیم قرن شکنجه و قربانی‌های بی‌سابقه، قهرمانی انقلابی بی‌نظیر، انرژی تصورناپذیر، تفحص فداکارانه، علم‌آموزی، آزمایش در عمل، دلسردی و نومیدی، وارسی و مقایسه با تجربه اروپا تحصیل نمود. در نتیجهٔ مهاجرت‌های اجباری، که تزاریسم موجب آن بود، روسیهٔ انقلابی در نیمه دوم قرن نوزدهم از لحاظ روابط بین‌المللی چنان غنی بود و از شکل‌ها و نظریه‌های جنبش انقلابی در سراسر جهان چنان اطلاعات شگرفی داشت که هیچ یك از کشورهای جهان به پای وی نمی‌رسید.

از طرف دیگر بلشویسم که بر روی این پایه خارایی نظری پدید آمد، تاریخ عملی پانزده ساله‌ای را (۱۹۰۳-۱۹۱۷) گذرانید که از لحاظ غنا تجربه در جهان همتا ندارد. زیرا هیچ کشوری طی این پانزده سال از لحاظ تجربیات انقلابی و سرعت تنوع در تغییر شکل‌های گوناگون جنبش از قبل علنی و غیر علنی، آرام و طوفانی، زیرزمینی و آشکار، محفلی و توده‌ای، مجلسی و تروریستی، حتی به طور تقریب هم این همه حوادث به خود ندیده بود. در هیچ کشوری طی یك چنین فاصله زمانی کوتاهی وفور شکل‌ها و سایه روشن‌ها و اسلوب‌های مبارزهٔ کلیه طبقات جامعه معاصر بدین پایه نرسیده بود، ضمناً این مبارزه به علت عقب‌ماندگی کشور و شدت ستمگری تزاریسم با سرعت خاصی نضج می‌یافت و با اشتیاق و موفقیت خاصی «آخرین کلام» تجربیات سیاسی امریکا و اروپا را در این رشته فرا می‌گرفت.

۳ ـ مراحل عمده تاریخ بلشویسم

سال‌های تدارك انقلاب (۱۹۰۳ـ۱۹۰۵)، همه جا نزدیکی طوفان عظیمی احساس می‌گردد. همه طبقات در جنبش و تدارکند. مطبوعات مهاجرین در خارجه تمام مسایل اساسی انقلاب را از لحاظ نظری مطرح می‌سازند. نمایندگان سه طبقهٔ اساسی و سه جریان سیاسی عمده، یعنی جریان بورژوا ـ لیبرال، جریان خرده بورژوا ـ دموکراتیك (تحت عنوان جریان «سوسیال دموکراتیك» و جریان «سوسیال رولوسیونر») و جریان پرولتاری انقلابی، ضمن مبارزهٔ بسیار شدیدی بر سر نظریات برنامه‌ای و تاکتیکی مبارزهٔ آشکار آیندهٔ بین طبقات را پیش‌بینی کرده و آن را تدارك می‌بینند. همه مسایلی را، که مبارزهٔ مسلحانهٔ توده‌ها در سال‌های ۱۹۰۵ـ۱۹۰۷ و در سال‌های ۱۹۱۷ـ۱۹۲۰ بر سر آنها انجام می‌گرفت می‌توان (و باید) در حالت جنینی آن در مطبوعات آن زمان یافت. اما بین این سه خط‌مشی عمده هر قدر بخواهید صورت‌بندی‌های بینابینی، انتقالی و نیمه‌کاره هم وجود دارد. به عبارت صحیح‌تر: در جریان مبارزهٔ بین ارگان‌های مطبوعات، احزاب، فراکسیون‌ها و گروه‌ها آن خط‌مشی‌های مسلکی ـ سیاسی، که واقعاً طبقاتی هستند متبلور می‌گردند و طبقات سلاح مسلکی ـ سیاسی مورد لزوم خود را برای نبردهای آینده حدادی می‌کنند.

سال‌های انقلاب (۱۹۰۵ـ۱۹۰۷): تمام طبقات آشکارا به میدان می‌آیند. همه نظریات برنامه‌ای و تاکتیکی در جریان عمل توده‌ها وارسی می‌گردد. حدت و دامنه مبارزهٔ اعتصابی در جهان سابقه نداشته است. اعتصاب اقتصادی به اعتصاب سیاسی و اعتصاب سیاسی به قیام بدل می‌گردد. مناسبات بین پرولتاریای رهبری کننده و دهقانان رهبری شوندهٔ متزلزل و مردد عملاً مورد وارسی قرار می‌گیرد. شکل سازمانی شوروی ضمن تکامل خود به خودی مبارزه پدید می‌آید. مباحثات آن زمان دربارهٔ اهمیت شوارها مبارزهٔ عظیم ـ سال‌های ۱۹۱۷ـ۱۹۲۰ را پیش‌بینی می‌کند. تغییر و تبدیل شکل‌های مبارزهٔ مجلسی و غیر مجلسی، تعویض تاکتیك بایکوت نظام مجلسی با تاکتیك شرکت در نظام مجلسی، تغییر و تبدیل شکل‌های علنی و غیر علنی مبارزه و نیز مناسبات متقابله و روابط این شکل‌ها؛ همهٔ اینها از لحاظ مضمون خود غناء شگفت‌انگیزی دارند. هر ماه این دوران، از لحاظ آموختن اصول علم سیاست خواه به توده‌ها و خواه به رهبرانشان، چه به طبقات و چه به احزاب برابر است با یك سال تکامل

«صلح آمیز» در شرایط «مشروطیت». بدون «رپتیسیون ژنرال» سال ۱۹۰۵ پیروزی انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ محال بود.

سال‌های ارتجاع (۱۹۰۷-۱۹۱۰): تزاریسم پیروز شد. همه احزاب انقلابی و اپوزیسیون درهم شکسته شدند. انحطاط، فساد اخلاق، انشعاب، تفرقه، ارتداد و پورنوگرافی جایگزین سیاست گردید. کشش به سوی ایده‌آلیسم فلسفی شدت می‌یابد؛ عرفان پرده‌ای برای پوشش روحیات ضد انقلابی می‌گردد. ولی در عین حال همین شکست بزرگ به احزاب انقلابی و طبقهٔ انقلابی درس حقیقی و سودمندترین درس‌ها، یعنی درس دیالکتیك تاریخی، درس استنباط و توانایی و فن مبارزه سیاسی را یاد می‌دهد. دوستان در روزهای بدبختی شناخته می‌شوند. ارتش‌های شکست خورده خوب درس می‌گیرند.

تزاریسم فاتح مجبور شد بقایای زندگی ماقبل بورژوایی و پاتریارکال را در روسیه به سرعت معدوم سازد. تکامل بورژوایی روسیه با سرعت شگرفی به پیش گام برمی‌دارد. پندارهای غیر طبقاتی و مافوق طبقاتی، پندارهای مربوط به امکان اجتناب از سرمایه‌داری به کلی باطل می‌شوند. مبارزهٔ طبقاتی شکل به کلی تازه و به طریق اولی روشن‌تری به خود می‌گیرد.

احزاب انقلابی باید معلومات خود را تکمیل کنند. آنها طرز تعرض را آموختند. حالا می‌بایست بدین نکته پی ببرند که این علم باید با علم دیگر تکمیل گردد و آن این که چگونه باید صحیح‌تر عقب‌نشینی کرد. می‌بایست بدین نکته پی برده شود ـ و طبقهٔ انقلابی با تجربه تلخ خود بدین نکته پی می‌برد ـ که بدون آموختن شیوه تعرض صحیح و عقب‌نشینی صحیح نمی‌توان پیروز گردید. بین تمام احزاب شکست خورده اپوزیسیون و انقلابی، بلشویك‌ها از همه منظم‌تر عقب‌نشینی کردند و تلفات وارده به «ارتش» آنها از همه کمتر بود، هستهٔ این ارتش به حداکثر حفظ گردید، انشعاب در بین آنها (از لحاظ عمق و علاج‌ناپذیری) از همه کمتر بود، ضعف روحی آنان از همه کمتر و توانایی آنها برای این که فعالیت خود را با دامنه‌ای به حداکثر وسیع و به نحوی صحیح و مجدانه تجدید نمایند از همه بیشتر بود. و علت این که بلشویك‌ها بدین نتیجه نایل آمدند فقط آن بود که انقلابیون عبارت‌پردازی را که نمی‌خواستند به این نکته پی ببرند که باید عقب‌نشینی کرد، باید طرز عقب‌نشینی را بلد بود و باید حتماً شیوه کار علنی در ارتجاعی‌ترین مجالس، در ارتجاعی‌ترین سازمان‌های اتحادیه‌ای، کئوپراتیوی،

سازمان‌های بیمه و غیره آموخت، بی‌رحمانه افشا و اخراج کردند.

سال‌ها اعتلا (۱۱۰-۱۹۱۴): ابتدا اعتلا با کندی تصورناپذیری انجام می‌گرفت. سپس بعد از حوادث لنا در سال ۱۹۱۲[1] تا اندازه‌ای سریع‌تر شد. بلشویک‌ها با رفع دشواری‌های ناشنوده‌ای منشویک‌ها را، که پس از سال ۱۹۰۵ دیگر تمام بورژوازی به احسن وجهی به نقش آنها به عنوان عمال بورژوازی در جنبش کارگری پی برده بود و به همین جهت هم به هزاران عنوان از آنها بر ضد بلشویک‌ها پشتیبانی می‌کرد، از صفوف خود طرد نمودند. ولی اگر بلشویک‌ها تاکتیک صحیحی به‌کار نمی‌بردند یعنی کار غیر علنی را با استفاده حتمی از «امکانات علنی» توأم نمی‌ساختند هرگز به چنین نتیجه‌ای نایل نمی‌آمدند. بلشویک‌ها در مجلس بس ارتجاعی دوما رهبری تمام زمرهٔ کارگری را به دست خود گرفتند.

نخستین جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۷): نظام مجلسی علنی، با وجود جنبهٔ منتها درجه ارتجاعی «مجلس»، سودمندترین خدمت را به حزب پرولتاریای انقلابی یعنی بلشویک‌ها می‌نماید. نمایندگان بلشویک به سیبری تبعید می‌گردند. در مطبوعات مهاجرین ما تمام سایه روشن‌های نظریات مربوط به امپریالیسم اجتماعی، شوینسم اجتماعی، پاتریوتیسم اجتماعی، انترناسیونالیسم پیگر و ناپیگیر، کنش‌پذیرگرایی و نفی انقلابی پندارهای انفعالی کاملاً انعکاس می‌یابند. ابلهان دانشمند و خاله‌زنک‌های انترناسیونال دوم یعنی کسانی که در مورد فراوانی «فراکسیون» در سوسیالیسم روس و شدت مبارزه در بین آنها با تحقیر و تفرعن روی ترش می‌کردند، هنگامی که جنگ امکان «فعالیت علنی» تعریفی آنها را در همهٔ کشورهای پیشرو از آنان بازستاند، نتوانستند، موجبات تبادل حتی تقریباً آزادانه (غیر علنی) نظریات و تنظیم آزادانه (غیر علنی) نظریات صحیح را آن طور فراهم سازند که انقلابیون روس در سوئیس و در یك سلسله از کشورهای دیگر فراهم ساختند. و به همین جهت بود که سوسیال پاتریوت‌های علنی و «کائوتسکیست‌ها»ی کلیه کشورها بدترین خائنین نسبت به پرولتاریا از کار درآمدند. و اما یکی از علل اساسی این امر که بلشویسم توانست در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۲۰ پیروز گردد آن است که بلشویسم از همان پایان سال ۱۹۱۴

---

۱ ـ منظور تیراندازی نیروهای ارتش تزاری به سوی کارگران معدن طلای لنا (سیبری) در آوریل سال ۱۹۱۲ است.

پلیدی رذالت و فرومایگی شوینیسم اجتماعی و «کائوتسکیسم» را (که لونگتیسم[۱] در فرانسه و عقاید سران حزب مستقل کارگر[۲] و فابین‌ها[۳] در انگلستان و توارتی در ایتالیا و غیره با آن مطابقت دارد) بی‌امان افشا می‌ساخت و توده‌ها هم بعدها از روی تجربهٔ شخصی خود بیش از پیش به صحت نظریات بلشویک‌ها یقین حاصل می‌نمودند.

دومین انقلاب در روسیه (از فوریه تا اکتبر سال ۱۹۱۷): فرتوتی و فرسودگی تصورناپذیر تزاریسم نیروی تخریبی شگرفی را بر ضد خود وی به وجود آورد (به‌کمک ضربات و سنگینی بار جنگ مشقت بار). طی چند روز روسیه به یك جمهوری بورژوا ـ

---

۱ ـ لونگتیسم: یك جریان سانتریستی در درون حزب سوسیالیست فرانسه بود، که توسط ژان لونگه رهبری می‌شد. لونگتیست‌ها در دوران نخستین جنگ جهانی خط‌مشی انفعال اجتماعی داشتند. بعد از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه لونگتیست‌ها در گفتار خود را طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا اعلام کردند ولی در کردار دشمن وی ماندند. آنها سیاست آشتی کردن با شوینیست‌های اجتماعی را ادامه دادند و از صلح غارتگرانهٔ ورسا پشتیبانی نمودند. در دسامبر سال ۱۹۲۰ لونگتیست‌ها به اتفاق اصلاح‌طلبان آشکار از حزب انشعاب کردند و به اصطلاح انترناسیونال دو و نیم ملحق شدند و بعد از انحلال آن مجدداً به انترناسیونال دوم بازگشتند.

۲ ـ حزب مستقل کارگر انگلستان (Independent Labour Party): در سال ۱۸۹۳ تأسیس شد. چمس کایر ـ هاردی، ر. ماکدونالد و عده‌ای دیگر در رأس این حزب بودند. حزب مستقل کارگر که مدعی بود در سیاست خود مستقل از احزاب بورژوازی است، در حقیقت امر «مستقل از سوسیالیسم و وابسته به لیبرالیسم بود.» (لنین).

۳ ـ فابین‌ها: اعضاء سازمان اصلاح‌طلبی و اپورتونیستی «جمعیت فابین‌ها» که در سال ۱۸۸۴ از طرف گروه روشنفکران بورژوازی در انگلستان تأسیس شده بود. این جمعیت به نام سردار رومی فابی کونتاتور (کندکار) موسوم بود که به داشتن تاکتیك انتظار و استنکاف از نبردهای قطعی مشهور بود. فابین‌ها، پرولتاریا را از مبارزهٔ طبقاتی منصرف می‌نمودند و انتقال مسالمت‌آمیز از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را از طریق اجرای اصلاحات جزیی موعظه می‌نمودند. انگلس در نامه مورخه ۱۸ ژانویه سال ۱۸۹۳ به زورگه مشخصات فابین‌ها را ذکر کرده است. لنین در کلیات آثار خود مکرر مشخصات فابین‌ها را خاطر نشان ساخته است. رجوع شود به اثر وی تحت عنوان: «مقدمه‌ای برای ترجمه روسی کتاب «نامه‌های ای.ف. بکر، ای. دیسگن، ف. انگلس، ك. مارکس و غیره و نامه به ف.آ. زورگه و دیگران» و «برنامهٔ ارضی سوسیال دموکراسی در انقلاب روس»، «کنش‌پذیرگرایی انگلیسی و بی‌مهری انگلیسی نیست به نظریه» و غیره.

دموکراتیک تبدیل گردید که در شرایط جنگ از هر کشور دیگری در جهان آزادتر بود. پیشوایان احزاب اپوزیسیون و انقلابی ـ همان‌گونه که در جمهوری‌های «قویاً مجلسی» مرسوم است ـ به تشکیل دولت پرداختند و ضمناً داشتن عنوان پیشوایی حزب اپوزیسیون در مجلس، ولو ارتجاع‌ترین مجالس هم باشد، ایفای نقش آتی این پیشوایی را در انقلاب تسهیل می‌نمود.

منشویک‌ها و «سوسیالیست رولوسیونرها» در جریان چند هفته تمام اطوار و حرکات، استدلال‌ها و سفسطه‌های قهرمانان اروپایی انترناسیونال دوم و مینیستربالیست‌ها و سایر دون فطرتان اپورتونیست را فراگرفتند. تمام آن چه که ما اکنون دربارهٔ شیدمان‌ها و نوسکه‌ها، کائوتسکی و هیلفردینگ، رنرو اوسترلیتس، اتو باثوئر و فریتس آدلر، توراتی و لونگه، فابین‌ها و سران حزب مستقل کارگر انگلستان می‌خوانیم، همه به نظر ما تکرار خسته‌کننده یا برگردان یك نغمهٔ آشنا و قدیمی می‌آید (و در حقیقت همچنین است) همه اینها را منشویک‌ها به ما نشان داده‌اند. تاریخ مزاحی کرد و اپورتونیست‌های یك کشور عقب‌مانده را وادار نمود بر اپورتونیست‌های یك سلسله از کشورهای پیشرو سبقت جویند.

اگر تمام قهرمانان انترناسیونال دوم دچار ورشکستگی شدند و در مسألهٔ مربوط به اهمیت و نقش شوراها و حکومت شوروی رسوایی به بار آوردند، اگر پیشوایان سه حزب بسیار مهمی که اکنون از انترناسیونال دوم خارج شده‌اند (یعنی حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان[1]، حزب لونگتیست‌ها در فرانسه و حزب مستقل کارگر در انگستان) به نحو بسیار «مشعشعی» رسوایی به بار آوردند و در مورد این مسأله دچار گمراهی شدند، اگر همهٔ آنها بندهٔ خرافات دموکراسی خرده بورژوایی از آب در آمدند (کاملاً همانند خرده بورژواهای سال ۱۸۴۸ که خود را «سوسیال دموکرات»

---

۱ ـ حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان: حزب سانتریستی است که در آوریل سال ۱۹۱۷ تأسیس شده بود. در اکتبر سال ۱۹۲۰ در کنگرهٔ حزب مستقل سوسیال دموکرات در شهر هال در این حزب انشعاب روی داد. قسمت عمدهٔ این حزب در دسامبر سال ۱۹۲۰ به حزب کمونیست آلمان پیوست. عناصر دست راست حزب جداگانه‌ای تشکیل دادند و نام قدیمی حزب مستقل سوسیال دموکرات را به روی خود نهادند. در سال ۱۹۲۲ «مستقل‌ها» دوباره داخل حزب سوسیال دموکرات آلمان شدند.

می‌خواندند)، همه اینها را ما قبلاً در مورد منشویک‌ها مشاهده کرده بودیم، تاریخ این مزاح را کرد که شوارها در سال ۱۹۰۵ در روسیه پدید آمدند و در فوریه ـ اکتبر سال ۱۹۱۷ منشویک‌ها، که به علت عدم توانایی خود در درک نقش و اهمیت شوراها به ورشکستگی دچار شده بودند، در آنها تقلب کردند، و اکنون اندیشهٔ حکومت شوروی در سراسر جهان پدید آمده و با سرعت بی‌مانندی در بین پرولتاریای تمام کشورها اشاعه می‌یابد و ضمناً قهرمانان قدیمی انترناسیونال دوم هم، در نتیجه عدم توانایی خود در درک نقش و اهمیت شوراها در همه جا به همانسان دچار ورشکستگی می‌گردند که منشویک‌های ما بدان دچار گشتند. تجربه نشان دادکه در برخی مسایل بسیار حیاتی انقلاب پرولتاری، تمام کشورها ناگزیر همان راهی را در پیش دارند که روسیه پیموده است.

بلشویک‌ها مبارزهٔ پیروزمندانه خود را علیه جمهوری مجلسی (در واقع) بورژوایی و علیه منشویک‌ها برخلاف نظریاتی که ما اکنون غالباً در اروپا و امریکا بدان برخورد می‌نماییم، خیلی با احتیاط آغاز نمودند و تدارک این مبارزه هم به هیچ وجه کار ساده‌ای نبود. ما در آغاز دوران مزبور مردم را به سرنگون ساختن دولت دعوت نمی‌کردیم، بلکه توضیح می‌دادیم که، بدون تغییرات مقدماتی در ترکیب اعضاء و در روحیات شوراها، سرنگون ساختن دولت ممکن نیست. ما مجلس بورژوایی، یعنی مجلس مؤسسان را، تحریم نمی‌کردیم، بلکه می‌گفتیم و از هنگام کنفرانس حزبی آوریل (۱۹۱۷) رسماً از جانب حزب اعلام داشته‌ایم که جمهوری بورژوایی با مجلس مؤسسان بهتر از چنین جمهوری بدون مجلس مؤسسان است و جمهوری «کارگری ـ دهقانی» یعنی جمهوری شوروی بهتر از هر جمهوری بورژوا دموکراتیک مجلسی است. بدون یك چنین تدارك محتاطانه و مفصل و دوراندیشانه و دراز مدتی ما نمی‌توانستیم نه در اکتبر سال ۱۹۱۷ به پیروزی نایل آییم و نه این پیروزی را حفظ نماییم.

۴ ـ بلشویسم در مبارزهٔ با چه دشمان داخلی جنبش کارگری رشد یافت، تحکیم پذیرفت و آبدیده شد؟

اولاً و به طور عمده در مبارزه بر ضد اپورتونیسم که در سال ۱۱۴ بالمره به شوینیسم اجتماعی بدل گردید و بالقطع علیه پرولتاریا به بورژوازی پیوست؛ این جریان بالطبع دشمن عمدهٔ بلشویسم در داخل جنبش کارگری بود این دشمن در مقیاس

بین‌المللی هم چنان دشمن عمده باقی مانده است. بلشویسم نسبت به این دشمن بیش از همه توجه معطوف می‌داشت و می‌دارد. از این جانب فعالیت بلشویك‌ها اکنون در خارجه هم به حد کافی خوب اطلاع دارند.

ولی دربارهٔ دشمن دیگر بلشویسم در داخل جنبش کارگری وضع بر منوال دیگری است. در خارجه هنوز از این موضوع خیلی کم اطلاع دارند که بلشویسم در مبارزهٔ طولانی با انقلابی‌گری خرده بورژوایی رشد یافتهٔ قوام گرفته و آبدیده شده است. این انقلابی‌گری تا اندازه‌ای به آنارشیسم شباهت دارد و یا به عبارت دیگر چیزهایی از آنارشیسم اقتباس می‌کند و در کلیه نکات اساسی برخلاف شرایط و مقتضیات مبارزهٔ متین طبقاتی پرولتاری رفتار می‌نماید. از لحاظ نظری برای مارکسیست‌ها کاملاً مسجل است ـ و تجربه کلیه انقلابیه اروپایی و جنبش‌های انقلابی کاملاً تأیید نموده است ـ که خرده مالك و صاحب‌کار خرده پا (این تیپ اجتماعی که در کلیه کشورهای اروپایی توده بسیار وسیعی را تشکیل می‌دهد) از آن جاکه در شرایط سرمایه‌داری دایماً در معرض ستم بوده و غالباً زندگیش با شدت و سرعت فوق‌العاده‌ای به وخامت می‌گراید و خود خانه خراب می‌گردد، لذا به آسانی به افراط در انقلابی‌گری دچار می‌شود ولی قادر نیست از خود متانت و تشکل و انضباط و پایداری نشان دهد. خرده بورژوا که از بدبختی‌های دهشتناك سرمایه‌داری «دچار جنون شده»؛ پدیده‌ای است اجتماعی که، همانند آنارشیسم، ذاتی همهٔ کشورهای سرمایه‌داری است، نااستواری این انقلابی‌گری، بی‌ثمری آن، خاصیت این که سریعاً به تمکین و بی‌حالی و پنداربافی تبدیل گردد و حتی نسبت به جریان‌های بورژوایی «مد روز» شیفتگی «بیقرار» پیدا کند؛ همهٔ اینها مطالبی است که همگان از آن باخبرند. ولی تصدیق نظری و انتزاعی این حقایق هنوز به هیچ وجه احزاب انقلابی را از اشتباهات قدیمی که همواره به علل ناگهانی، با شکل اندکی تازه و با پوشش یا در محیطی بی‌سابقه و در شرایطی خود ویژه ـ کمابیش خود ویژه ـ بروز می‌کنند، رها نمی‌سازد.

آنارشیسم اغلب یك نوع کیفری در مقابل معاصی اپورتونیستی جنبش کارگری بوده است. هر دوی این پدیده‌های زشت مکمل یکدیگر بوده‌اند. و اگر در روسیه، با وجود آن که نسبت عناصر خرده بورژوای آن در بین اهالی از کشورهای اروپایی بیشتر بوده است، مع الوصف آنارشیسم در دوران هر دو انقلاب (۱۹۰۵ و ۱۹۱۷) و در دوران تدارك این دو انقلاب، نفوذ نسبتاً ناچیزی داشته است، این امر را بدون شك تا حدودی

باید از خدمات بلشویسم دانست که همواره بی‌امان‌ترین و آشتی‌ناپذیرترین مبارزه را علیه اپورتونیسم نموده است. این که می‌گویم «تا حدودی» بدان سبب است که نقش مهم‌تر را در امر تضعیف آنارشیسم در روسیه این کیفیت بازی کرد که آنارشیسم در گذشته (سال‌های هفتاد قرن نوزده) امکان داشت با شکفتگی فوق‌العاده‌ای رشد نماید و نادرستی خود و بی‌مصرفی خود را به عنوان یك نظریه رهبری کنندهٔ طبقهٔ انقلابی آشکار سازد.

بلشویسم به هنگام پیدایش خود در سال ۱۰۳ سنت مبارزهٔ بی‌امان علیه انقلابی‌گری خرده بورژوایی و نیمه آنارشیستی (یا مستعد به کرشمه‌بازی با آنارشیسم) را فراگرفت. این سنت همواره در سوسیال دموکراسی انقلابی وجود داشت و در سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۳ هنگامی که شالودهٔ حزب توده‌ای پرولتاریای انقلابی در روسیه ریخته می‌شد به ویژه در بین ما استوار گشت. بلشویسم شیوهٔ مبارزهٔ علیه حزبی راکه بیش از همه ترجمان تمایلات انقلابی‌گری خرده بورژوایی بود یعنی علیه حزب «سوسیالیست رولوسیونرها» را در سه نکته عمده فراگرفت و ادامه داد. اولاً این حزب، که مارکسیسم را نفی می‌کرد، با لجاج خاصی نمی‌خواست (و شاید صحیح‌تر باشد اگر بگوییم نمی‌توانست) به ضرورت محاسبه صد در صد عینی نیروهای طبقاتی و مناسبات متقابله آنان قبل از هر اقدام سیاسی، پی ببرد. ثانیاً این حزب «انقلابی‌گری» خاص یا «چپ روی» خود را قبول ترور فردی و سوء قصد می‌دانست که ما مارکسیست‌ها جداً آن را رد می‌کردیم. بدیهی است که ما ترور فردی را فقط از نظر صلاح کار رد می‌کردیم والا کسانی راکه می‌خواستند ترور انقلاب کبیر فرانسه یا به طور کلی ترور از طرف حزب انقلابی پیروزمندی را، که در محاصره بورژوازی سراسر جهان است، «از نظر اصولی» تقبیح نمایند، چنین افرادی را حتی پلخانف در سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۳ هنگامی که هنوز مارکسیست و انقلابی بود مورد استهزاء و تحقیر قرار می‌داد. ثالثاً «سوسیالیست - رولوسیونرها» «چپ‌روی» خود را در این می‌دانستند که بر خطاهای اپورتونیستی نسبتاً کوچك سوسیال دموکراسی آلمان پوزخند بزنند و حال آن که خودشان در مورد مسایلی، از قبیل مسأله ارضی یا دیکتاتوری پرولتاریا، از اپورتونیست‌های افراطی همین حزب تقلید می‌کردند.

به طور حاشیه متذکر گردیم که تاریخ اکنون در مقیاسی بزرگ، در مقیاسی جهانی، عقیده‌ای راکه ما همیشه از آن دفاع می‌کردیم تأیید نموده است و آن این که سوسیال

دموکراسی انقلابی آلمان (در نظر داشته باشید که پلخانف نیز در سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۳ اخراج برنشتین را از حزب طلب می‌کرد و بلشویک‌ها، که کماکان این سنت را ادامه می‌دادند، در سال ۱۹۱۳ تمام پستی و دنائت و خیانت لژین را افشا می‌ساختند) به حزبی که پرولتاریای انقلابی برای نیل به پیروزی بدان نیازمند است، بیش از همه مشابهت داشت. اکنون در سال ۱۹۲۰، پس از کلیه ورشکستگی‌های ننگین و بحران‌های دوران جنگ و دوران نخستین سال‌های پس از جنگ به نحوی روشن دیده می‌شود که در بین کلیه احزاب باختری همانا سوسیال دموکراسی انقلابی آلمان است که بهترین پیشوایان را تقدیم داشته است و زودتر از دیگران از نو به حال آمده، شفا یافته و نیرو گرفته است. این کیفیت خواه در حزب اسپارتاکیست‌ها[1] و خواه در جناح چپ یعنی جناح پرولتاری «حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان» که به مبارزهٔ پیگیری علیه اپورتونیسم و سست عنصری کائوتسکی‌ها، هیلفردینگ‌ها، لده‌بورها و کریسپین‌ها مشغول است، مشاهده می‌گردد. اگر اکنون به دوران تاریخی کاملاً پایان پذیرفته یعنی به دوران از کمون پاریس تا نخستین جمهوری شوروی سوسیالیستی یك نظر کلی بیفکنیم، ملاحظه می‌کنیم که روش مارکسیسم نسبت با آنارشیسم شکل کاملاً معین و مسلمی به خود می‌گیرد، مارکسیسم سرانجام ذیحق درآمد و اگر آنارشیست‌ها به حق و به جا به ماهیت اپورتونیستی نظریاتی که بین اکثر احزاب سوسیالیست در مورد دولت حکفرما است، اشاره می‌کردند، باید گفت که اولاً این ماهیت اپورتونیستی از تحریف و حتی پنهان داشتن مستقیم نظریات مارکس در مورد دولت ناشی می‌گردید (من در کتاب «دولت و انقلاب» خود متذکر شدم که ببل ۳۶ سال تمام از سال ۱۸۷۵ تا ۱۹۱۱ نامه انگلس را که در آن اپورتونیسم نظریات رایج سوسیال دموکراتیك دربارهٔ دولت به نحوی بس برجسته و شدید و بی‌پرده و روشن فاش می‌گردد، پنهان نگاه داشته بود)؛ و ثانیاً همانا مارکسیستی‌ترین جریانات موجوده در درون احزاب سوسیالیست اروپا و امریکا بودند که به سریع‌ترین و دامنه‌دارترین نحوی این نظریات اپورتونیستی را تصحیح کردند و حکومت شوروی و برتری آن را نسبت به دموکراسی بورژوایی مجلسی تصدیق نمودند.

در دو مورد، مبارزهٔ بلشویسم علیه انحرافات «چپ» حزب خود وی دامنه بسیار

---

۱ ـ رجوع شود به تبصرهٔ ۱۵.

وسیعی پیدا کرد: یکی در سال ۱۹۰۸ بر سر موضوع شرکت در ارتجاعی‌ترین «مجلس» و در مجامع علنی کارگری که ارتجاعی‌ترین قوانین را برای آنها وضع کرده بودند و دیگری در سال ۱۹۱۸ (صلح برست) بر سر موضوع جایز بودن فلان یا بهمان «مصالحه».

در سال ۱۹۰۸ بلشویک‌های «چپ» به علت این که لجوجانه نمی‌خواستند به لزوم شرکت در ارتجاعی‌ترین «مجلس» پی برند، از حزب ما اخراج شدند. «چپ‌ها»، که در بین آنها عده زیادی انقلابیون مبرز وجود داشتند که بعدها شرافتمندانه عضو حزب کمونیست بودند (و اکنون هم هستند)، متکی به تجربهٔ موفقیت‌آمیزی بودند که از تحریم سال ۱۹۰۸ به دست آمده بود. هنگامی که تزار در اوت سال ۱۰۵ دعوت به تشکیل «مجلس» مشورتی کرد، بلشویک‌ها ـ علیرغم تمام احزاب اپوزیسیون و منشویک‌ها ـ آن را تحریم نمودند و انقلاب اکتبر سال ۱۹۰۵ واقعاً هم بساط آن را برچید. علت صحت عمل تحریم در آن زمان این نبود که به طور کلی عدم شرکت در مجالس ارتجاعی صحیح است، بلکه آن بود که وضع عینی آن زمان که کار را به تبدیل سریع اعتصابات توده‌ای به اعتصاب سیاسی و سپس به اعتصاب انقلابی و سرانجام به قیام منجر می‌ساخت، صحیح تشخیص داده شده بود. ضمناً در آن زمان مبارزه بر سر این بود که آیا مرا تشکیل نخستین مجلس نمایندگان در دست تزار بماند یا این که کوشش شود تا ابتکار این عمل از دست حکومت کهنه خارج گردد. ولی در آن حدودی که اطمینانی نبود و نمی‌توانست باشد که وضع عینی مشابهی وجود داشته باشد و سیر تکاملی آن در همین سمت و با همین نواخت انجام گیرد، در این حدود عمل تحریم صحت خود را از دست می‌داد.

تحریم بلشویکی «مجلس» در سال ۱۹۰۵ تجربهٔ سیاسی فوق‌العاده گرانبهایی را به گنجینهٔ پرولتاریای انقلابی وارد ساخت و نشان داد که، به هنگام درآمیختن شکل‌های علنی و غیر علنی، مجلسی و غیر مجلسی مبارزه گاهی مفید و حتی ضروری است که ما بتوانیم از شکل‌های مجلسی مبارزه صرف‌نظر کنیم. ولی به کار بستن کورکورانه و تقلیدی و غیرنقادانه این تجربه در شرایط دیگر و اوضاع و احوال دیگر اشتباه فاحشی است. تحریم «دوما» از طرف بلشویک‌ها در سال ۱۹۰۶ نیز اشتباه ولی اشتباه کوچکی

بود که به آسانی می‌شد آن را رفع کرد.[1] اما تحریم سال‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ و سال‌های بعدی آن اشتباهی بسیار جدی و رفع آن دشوار بود، زیرا در این دوران از یك طرف نمی‌شد انتظار اعتلای بسیار سریع موج انقلابی و تبدیل آن را به قیام داشت و از طرف دیگر لزوم درآمیختن فعالیت علنی و غیر علنی موضوعی بود که تمامی اوضاع و احوال تاریخی ناشی از رژیم سلطنت که شکل تازهٔ بورژوایی به آن داده می‌شد، آن را ایجاب می‌کرد. اکنون، وقتی به عقب می‌نگریم و به این دوران تاریخی کاملاً پایان پذیرفته که ارتباط آن با ادوار بعدی کاملاً آشکار شده است نظر می‌افکنیم، با روشنی خاصی دیده می‌شد که اگر بلشویك‌ها ضمن مبارزهٔ بسیار شدید از ضرورت حتمی درآمیختن شکل‌های علنی با شکل‌های غیر علنی مبارزه و شرکت حتمی در ارتجاعی‌ترین مجلس و در یك سلسله از مؤسسات دیگری، که قوانین ارتجاعی برای آنها وضع شده بود (صندوق‌های بیمه و غیره)، دفاع نمی‌کردند، نمی‌توانستند هستهٔ محکم حزب انقلابی پرولتاریا را در سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۱۴ حفظ نمایند (و به طریق اولی نمی‌توانستند آن را مستحکم سازند، رشد دهند و تقویت نمایند).

در سال ۱۹۱۸ کار به انشعاب نکشید. کمونیست‌های «چپ» در آن زمان فقط یك گروه مخصوص یا «فراکسیونی» را در داخل حزب ما تشکیل دادند و آن هم نه برای مدتی مدید. در همان سال ۱۹۱۸ برجسته‌ترین نمایندگان «کمونیسم چپ» از قبیل رفیق رادك و رفیق بوخارین آشکارا به اشتباه خود اعتراف کردند. آنها تصور می‌کردند که صلح برست برای حزب پرولتاریای انقلابی از نظر اصولی مصالحه غیر مجاز و زیان‌بخشی با امپریالیست‌ها است. این در واقع هم مصالحه‌ای بود با امپریالیست‌ها، ولی اتفاقاً چنان مصالحه‌ای بود و در چنان اوضاع و احوالی انجام گرفت که ضرورت حتمی داشت.

اکنون وقتی من می‌شنوم که مثلاً «سوسیالیست ـ رولوسیونرها» به تاکتیك ما در مورد امضاء قرارداد صلح برست حمله می‌کنند یا وقتی تذکر رفیق لنسبری را می‌شنوم که ضمن

---

۱ ـ آن چه که در مورد افراد صدق می‌کند، با تغییرات لازمه، در مورد سیاست و احزاب نیز صادق است. عاقل آن کسی نیست که اشتباه نمی‌کند. چنین کسانی یافت نمی‌شوند و ممکن نیست یافت شوند. عاقل کسی است که اشتباهاتی را که چندان مهم نیست مرتکب می‌شود و می‌تواند آنها را به آسانی و به سرعت رفع نماید.

صحبت با من گفت: «رهبران تردیونیون‌های ما در انگلستان می‌گویند که وقتی مصالحه برای بلشویسم جایز بوده است برای آنها هم جایز است»، معمولاً در پاسخ آنها مقدم بر هر چیز این مقایسه ساده و «عامه فهم» را می‌نمایم:

فرض کنید که اتومبیل شما را راهزنان مسلح متوقف ساخته‌اند. شما پول و شناسنامه و طپانچه و اتومبیل را به آنها می‌دهید و از همنشینی دلپذیر با آنان خلاص می‌شوید. بدون شك این یك مصالحه است. "Do ut des" (به تو پول، اسلحه و اتومبیل «می‌دهم» «تا تو» به من امکان «بدهی» جان سالم به در برم.) ولی مشکل بتوان آدم عقل نباخته‌ای را پیدا کرد که چنین مصالحه‌ای را «از نظر اصولی غیر مجاز» بخواند یا شخصی را که به چنین مصالحه‌ای تن در داده است همدست راهزنان بشمارد (ولو این که راهزنان پس از تصاحب اتومبیل و اسلحه بتوانند از آن برای راهزنی‌های جدید استفاده نمایند). مصالحه ما با راهزنان امپریالیسم آلمان به چنین مصالحه‌ای شبیه بود.

و اما هنگامی که منشویك‌ها و اس‌ارها در روسیه و شیدمانیست‌ها (و تا حدود زیادی کائوتسکیست‌ها) در آلمان، اتو بوئر و فردریك آدلر (و به طریق اولی حضرات رنرها و شرکاء) در اتریش، رەنودل‌ها و لونگه‌ها و شرکاء در فرانسه و فابین‌ها و «مستقل‌ها» و «لیبوریست‌ها»[1] در انگلستان در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ و ۱۹۱۸-۱۹۲۰ با راهزنان بورژوازی خودی و گاهی بورژوازی دولت «متفق» علیه پرولتاریای انقلابی کشور خود مصالحه می‌کردند؛ همه این حضرات نقش همدستان راهزنان را ایفا می‌نمودند.

نتیجه روشن است: مصالحه را «از نظر اصولی» نفی کردن و هیچ گونه مصالحه‌ای را به طور کلی جایز نشمردن آن چنان عمل کودکانه‌ای است که حتی مشکل است آن را

---

۱ ـ حزب کارگر (Labour Party): در سال ۱۹۰۰ به صورت اتحادی از سازمان‌های کارگری یعنی تردیونیون‌ها و احزاب و گروهای سوسیالیستی تأسیس گردید و هدف آن ایجاد فراکسیون کارگری در مجلس بود. این اتحاد «کمیته فراکسیون کارگری» نامیده می‌شد و در سال ۱۹۰۶ نام خود را تغییر داد و به حزب کارگر (لیبوریست) موسوم گردید. لنین در سال ۱۹۱۳ حزب کارگر را «اتحاد سازمان‌های اتحادیه‌ای غیر سوسیالیستی با سازمان اپورتونیستی افراطی «حزب مستقل کارگر» نامید. در دوران جنگ جهانی امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ رهبران حزب لیبوریست خط‌مشی شوینیست اجتماعی را در پیش گرفتند. حزب لیبوریست در سال‌های ۱۹۲۴، ۱۹۲۹، ۱۹۴۵ و ۱۹۵۰ به حکومت رسید.

جدی تلقی نمود. سیاستمداری که می‌خواهد برای پرولتاریای انقلابی مفید باشد باید بتواند موارد مشخص این قبیل مصالحه‌ای را که جایز نیستند و اپورتونیسم و خیانت را منعکس می‌سازند تمیز دهد و تمام نیروی انتقاد و تمام تیزی افشاگری بی‌امان و جنگ آشتی‌ناپذیر خود را علیه این مصالحه‌های مشخص متوجه سازد و اجازه ندهد که سوسیالیست‌های پر تجربه «کارکشته» و ژزوییست‌های مجلس‌نشین با دلیل‌تراشی دربارهٔ «مصالحه به طور اعم» از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند و طفره روند. حضرات «رهبران» تردیونیون‌ها در انگلستان و نیز جمعیت فابین‌ها و حزب «مستقل» کارگر همانا با همین شیوه از زیر بار مسئولیت خیانتی که مرتکب شده‌اند یعنی از زیر بار مسئولیت تن در دادن به آن چنان مصالحه‌ای که معنای واقعیش بدترین اپورتونیسم و خیانت و غدر است، شانه خالی می‌کنند.

مصالحه داریم تا مصالحه. باید توانست اوضاع و شرایط مشخص را در مورد هر مصالحه یا هر یك از انواع مصالحه‌ها مورد تحلیل قرار داد. باید یادگرفت بین شخصی که به راهزنان پول و اسلحه داده است تا از میزان شر آنان بکاهد و امر دستگیری و تیرباران آنها را تسهیل نماید و شخصی که به راهزنان پول و اسلحه می‌دهد تا در غنایم راهزنانه شریك گردد، فرق گذاشت. این یك مثال سادهٔ کودکانه است و حال آن که در سیاست کار همیشه به این آسانی نیست. ولی کسی که بخواهد برای کارگران نسخه‌ای از خود اختراع کند که برای کلیه موارد زندگی تصمیمات قبلاً حاضر و آماده‌ای را در برداشته باشد یا تضمین دهد که در سیاست پرولتاریای انقلابی هیچ‌گونه دشواری و وضع پیچیده‌ای پیش نیاید، وی را باید صاف و ساده شارلاتان نامید.

برای آن که جای هیچ‌گونه سوء تعبیری باقی نماند، سعی می‌کنم، ولو به طور خیلی مختصر هم شده، چند تز اساسی برای تحلیل مصالحه‌های مشخص ذکر نمایم.

حزبی که با امپریالیست‌های آلمان در مورد امضاء قرارداد صلح برست مصالحه نمود، از پایان سال ۱۹۱۴ در کردار به عملی نمودن انترناسیونالیسم خود پرداخته است. این حزب هراسی نداشت از این که شکست سلطنت تزاری را شعار خود قرار دهد و «دفاع از میهن» را در جنگ بین دو درندهٔ امپریالیست مورد لعن و تقبیح قرار دهد. نمایندگان مجلسی این حزب به جای این که راهی را در پیش گیرند که به مقامات وزارتی در دولت بورژوایی منتهی می‌گردد راه سیبری را در پیش گرفتند. انقلابی که تزاریسم را سرنگون ساخت و جمهوری دموکراتیك را به وجود آورد، این حزب را در معرض

آزمایش نوین و عظیمی قرار داد: این حزب به هیچ گونه سازشی با امپریالیست‌های «خودی» تن در نداد، بلکه موجبات سرنگون آنها را فراهم نمود و سرنگونشان ساخت. این حزب، پس از تصرف قدرت سیاسی، سنگ روی سنگ مالکیت ملاکی و سرمایه‌داری باقی نگذارد. این حزب پس از انتشار و فسخ قراردادهای سری امپریالیست‌ها، به تمام ملل پیشنهاد صلح داد و فقط پس از آن که امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه صلح را عقیم گذاردند و بلشویک‌ها تمام آن چه را که در حیطهٔ قدرت انسانی است برای تسریع انقلاب در آلمان و سایر کشورها به کار بردند، به زورگویی درندگان برست تن در داد. صحت کامل چنین مصالحه‌ای که از طرف چنین حزبی در چنین شرایطی به عمل آمده بود روز به روز بر همه روشن‌تر و مبرهن‌تر می‌گردد.

منشویک‌ها و اس‌ارها در روسیه (مانند همهٔ سران انترناسیونال دوم در سراسر جهان در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۲۰) کار را از خیانت آغاز نمودند و به طور مستقیم یا غیر مستقیم به موجه جلوه گر ساختن «دفاع از میهن» یعنی دفاع از بورژوازی غارتگر خودی، پرداختند. آنها خیانت را ادامه دادند و با بورژوازی کشور خود ائتلاف نمودند و به اتفاق بورژوازی خودی علیه پرولتاریای انقلابی کشور خود به مبارزه پرداختند. ائتلاف آنها ابتدا با کرنسکی و کادت‌ها و سپس با کلچاك و دنیکین در روسیه، مانند ائتلاف همفکران خارجی آنان با بورژوازی کشورهای خود، گرویدن به بورژوازی بر ضد پرولتاریا بود. مصالحه آنان با راهزنان امپریالیسم از آغاز تا پایان عبارت بود از این که آنها خود را شریك راهزنی امپریالیستی می‌ساختند.

۵ ـ کمونیسم «چپ» در آلمان. پیشوایان، حزب، طبقه، توده

کمونیست‌های آلمان که ما اکنون باید از آنها سخن گوییم خود را «چپ» نمی‌نامند، بلکه اگر اشتباه نکنم «اپوزیسیون اصولی» می‌نامند. ولی از شرح بعدی دیده می‌شود که علایم «بیماری کودکی چپ روی» کاملاً در مورد آنها صدق می‌کند.

رسالهٔ تحت عنوان «انشعاب حزب کمونیست آلمان (اتحاد اسپارتاکیست‌ها) که در آن از نظریه این اپوزیسیون دفاع می‌شود و توسط «گروه محلی فرانکفورت کنار ماین» منتشر گردیده است، با نهایت برجستگی، دقت، روشنی و به اختصار ماهیت نظریات این اپوزیسیون را تشریح می‌نماید. نقل چند قسمت از آن برای آشنا ساختن خوانندگان با ماهیت این نظریات کافی است:

«حزب کمونیست حزب قاطع‌ترین مبارزهٔ طبقاتی است.»

«از لحاظ سیاسی این دوران انتقالی» (بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم) «دوران دیکتاتوری پرولتاریا است...»

«... حال این سؤال پیش می‌آید که: چه کسی باید اجراکنندهٔ دیکتاتوری باشد: حزب کمونیست یا طبقهٔ پرولتار؟... آیا از نظر اصولی باید برای دیکتاتوری حزب کمونیست کوشید یا دیکتاتوری طبقهٔ پرولتار؟»...

سپس نویسندهٔ رسالهٔ مزبور «کمیتهٔ مرکزی» حزب کمونیست آلمان را متهم بدان می‌سازد که این «کمیته مرکزی» در جستجوی راه‌هایی برای ائتلاف با حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان است و این کمیته مرکزی موضوع قبول اصولی کلیه وسایل سیاسی مبارزه و از آن جمله نظام مجلسی را فقط از آن جهت مطرح کرده است که تمایلات حقیقی و اصلی خود را به ائتلاف با مستقل‌ها استتار نماید. رساله سپس چنین ادامه می‌دهد:

«اپوزیسیون راه دیگری برگزیده است. وی بر این عقیده است که مسأله سلطهٔ حزب کمونیست و دیکتاتوری حزب فقط مسأله تاکتیکی است. به هر حال سلطه حزب کمونیست شکل نهایی هر نوع سلطهٔ حزب است. از نظر اصولی باید در راه دیکتاتوری طبقه پرولتار کوشید. و همه اقدامات حزب، سازمان‌های آن، شکل مبارزه آن، استراتژی و تاکتیک آن را باید با این موضع وفق داد. بدین جهت باید هر گونه مصالحه‌ای را با احزاب دیگر و هر گونه بازگشتی را به سوی شکل‌های مبارزهٔ مجلسی، که از لحاظ تاریخی و سیاسی کهنه شده است و هر گونه سیاست مانور و سازشکاری را با قطعیت تمام رد کرده، «روی اسلوب‌های اختصاصاً پرولتاری مبارزه انقلابی باید شدیداً تکیه نمود. و اما برای جلب وسیع‌ترین محافل و قشرهای پرولتاری، که باید تحت رهبری حزب کمونیست به مبارزهٔ انقلابی برخیزند باید شکل‌های سازمانی نوینی بر پایه‌ای بس وسیع و در حدودی بس پردامنه ایجاد گردد. این محل تجمع تمام عناصر انقلابی ـ اتحادیهٔ کارگری است که بر پایهٔ سازمان‌های کارخانه‌ها قرار گرفته است. در آن باید تمام کارگرانی که شعار: از سندیکاها بیرون! را پیروی کرده‌اند متحد گردند. در این جا است که پرولتاریای مبارز وسیع‌ترین صفوف پیکار جوی خود را تشکیل می‌دهد. قبول مبارزهٔ طبقاتی و سیستم شوروی و دیکتاتوری برای ورود کافی است. تمام تربیت

سیاسی بعدی توده‌های مبارز و سمت‌یابی سیاسی در مبارزه وظیفهٔ حزب کمونیست است که در خارج اتحادیه کارگری قرار دارد...»

«...بنابراین اکنون دو حزب کمونیست در مقابل یکدیگر ایستاده‌اند:

یکی حزب پیشوایان، که می‌کوشد مبارزهٔ انقلابی را متشکل سازد و آن را از بالا اراده نماید و به مصالحه و نظام مجلسی تن در می‌دهد تا اوضاع و احوالی به وجود آورد که به پیشوایان امکان دهد در یك دولت ائتلافی، که دیکتاتوری در دست وی باشد، داخل گردد.

دیگری حزب توده‌ای، که در انتظار اعتلای مبارزه انقلابی از پایین است و برای این مبارزهٔ فقط اسلوب واحدی را، که به طور روشن ما را به سوی هدف می‌برد، می‌شناسد و به کار می‌بندد و هر گونه اسلوب مجلسی و اپورتونیستی را رد می‌کند؛ این اسلوب منحصر به فرد عبارت است از اسلوب سرنگون ساختن بی‌چون و چرای بورژوازی تا سپس دیکتاتوری طبقاتی پرولتاری برای عملی ساختن سوسیالیسم برقرار گردد...»

«... آن جا دیکتاتوری پیشوایان؛ این جا دیکتاتوری توده‌ها! چنین است شعار ما.»

این است مهم‌ترین تزهایی که نظریات اپوزیسیون حزب کمونیست آلمان را توصیف می‌نماید.

هر بلشویکی که آگاهانه از سال ۱۹۰۳ در جریان تکامل بلشویسم شرکت داشته و یا از نزدیك ناظر آن بوده است پس از خواندن این استدلالات بلافاصله خواهد گفت: «چه اباطیل کهنه شده‌ای که از مدت‌ها پیش به گوش ما آشنا است! چه کودکی «چپی»!»

حال استدلالات مذکوره را از نزدیك مورد بررسی قرار دهیم.

تنها همین طرح مسأله: «دیکتاتوری حزب یا دیکتاتوری طبقه؟ دیکتاتوری (حزب) پیشوایان یا دیکتاتوری (حزب) توده‌ها؟» گواهی است بر یك آشفته فکری بسیار عجیب و علاج‌ناپذیر. افراد بیهوده می‌کوشند چیز کاملاً ویژه‌ای از خود اختراع نمایند و از فرط تلاش در فضل‌فروشی وضع مضحکی پیدا می‌کنند. همه می‌دانند که توده‌ها به طبقات تقسیم می‌شوند؛ که توده‌ها و طبقات را تنها وقتی می‌توان در نقطه مقابل یکدیگر قرار داد، که به طور کلی اکثریت عظیمی را، بدون این که برحسب مقام در نظام اجتماعی تولید قطعه قطعه شده باشد، در مقابل کاتگوری‌هایی قرار دهیم که مقام مخصوصی را

در نظام اجتماعی تولید احراز می‌نمایند؛ که طبقات را معمولاً و در اکثر موارد، لااقل در کشورهای متمدن معاصر احزاب سیاسی رهبری می‌نمایند؛ کـه احـزاب سـیاسی طـبق معمول توسط گروه‌های کم و بیش ثابتی از با مـقتدرترین، مـتنفذترین و مـجرب‌ترین افرادی که برای پر مسئولیت‌ترین مقامات انتخاب می‌گردند و پیشوا نـامیده مـی‌شوند، اداره می‌گردند. همه اینها الفبا است. همه اینها ساده و روشن است. به جای این مطلب ساده چه احتیاجی به یك چنین قلمبه‌گویی و مغلق‌گویی بود؟ از یك طرف ظاهراً افراد، هنگامی که تبدل سریع حالت علنی و غیر علنی حزب مناسبات معمولی و عادی و ساده بین پیشوایان و احزاب و طبقات را برهم زده است، گرفتار وضعیت سختی شده و سر در گم گشته‌اند. در آلمان نیز، مانند سایر کشورهای اروپایی، به فعالیت علنی و به انتخاب آزادانه و صحیح «پیشوایان» در کـنگره‌های مـنظم حـزبی و بـازرسی راحت و آسـان ترکیب طبقاتی احزاب از طریق انتخابات مجلسی و میتینگ‌ها و مطبوعات و سـنجش روحیات سندیکاها و سایر اتحادیه‌ها و غیره بیش از حد عادت کرده‌اند. ولی هنگامی که، در نتیجهٔ سیر طوفانی انقلاب و بسط دامنهٔ جنگ داخلی، لازم آمد این وضع عادی تغییر یابد و فعالیت علنی سریعاً به فعالیت غیر علنی تبدیل گردد و این دو با هم آمیخته شود و به شیوه‌های «ناراحت کننده» و «غیر دموکراتیك» برگزینی یا تشکـیل یـا حـفظ «گروه‌های رهبران» پرداخته شود، آن وقت افراد دست و پای خود را گم کردند و بـه اختراع اباطیل ماوراء الطبیعه پرداختند. محتمل است که «تریبونیست‌های» هلند[1] کـه بدبختانه در کشور کوچکی دارای سنن و شرایط فعالیت عـلنی بسـیار مـمتاز و بسـیار پایدار، متولد شده‌اند و هیچ گاه ناظر تبدلات حالت علنی و غیر علنی نبوده‌اند، خـود آشفته و دستپاچه شده و به پندارباقی‌های نابخردانه کمك نموده‌اند.

از طرف دیگر می‌بینیم که الفاظ «توده» و «پیشوایان»، که در دوران ما «مـد» شـده

---

۱ ـ «تریبونیست‌های» هلند: لنین اعضاء حزب کمونیست هلند را چنین مـی‌نامد. تـریبونیست‌ها ابـتدا گروه چپ حزب کارگر سوسیال دموکرات هلند را تشکیل می‌دادنـد کـه در سـال ۱۹۰۷ روزنـامه موسوم به «تریبون» (De Tribune) را تأسیس نمود. در سال ۱۹۰۹ تریبونیست‌ها را از حزب کارگر سوسیال دموکرات اخراج کردند و آنها حزب مستقل (حزب سـوسیال دمـوکرات هـلند) را تشکـیل دادند. تریبونیست‌ها جناح چپ جنبش کارگر هلند را تشکیل می‌دادند ولی حـزب انـقلابی پـیگیری نبودند. تریبونیست‌ها در سال ۱۹۱۸ در تشکیل حزب کمونیست هلند شرکت ورزیدند.

است، بدون هیچ‌گونه تعمق و هیچ‌گونه ارتباطی استعمال می‌شود. افراد دربارهٔ حمله به «پیشوایان» و قرار دادن آنان در نقطهٔ مقابل «توده» خیلی چیزها شنیده و سفت و سخت از بر کرده‌اند، ولی نتوانسته‌اند راجع به سر و ته مطلب تعمق نمایند و موضوع را برای خود روشن سازند.

اختلاف بین «پیشوایان» و «توده‌ها» در پایان جنگ امپریالیستی و پس از آن با وضوح و شدت خاصی در کلیهٔ کشورها متظاهر گردید. علت اساسی این پدیده را مارکس و انگلس در سال‌های ۱۸۵۲-۱۸۹۲ بارها در مورد انگلستان توضیح داده‌اند. موقعیت انحصاری انگلستان یك «قشر اشراف‌منش کارگری» نیمه خرده بورژوا و اپورتونیست را از میان «توده» بیرون می‌کشید. سران این قشر اشراف‌منش کارگری دایماً به بورژوازی می‌پیوستند و به طور مستقیم یا غیر مستقیم جیره‌بگیر وی بودند. مارکس، به علت این که بر ناصیه این خائنین آشکارا داغ ننگ می‌زد نفرت پرافتخار این نابکاران را به سوی خود جلب نمود. امپریالیسم نوین (قرن بیستم) موقعیت انحصاری ممتازی برای چند کشور پیشرو به وجود آورد و بر روی این زمینه همه‌جا در انترناسیونال دوم تیپ معینی از پیشوایان خائن و اپورتونیست و شوینیست اجتماعی هویدا گردید که از منافع صنف خود و قشر اشراف‌منش کارگری خود دفاع می‌کردند. بالنتیجه بین احزاب اپورتونیست‌ها و توده‌ها یعنی وسیع‌ترین قشرهای زحمت‌کشان یعنی اکثریت آنان یعنی کارگرانی که کمتر از همه مزد می‌گرفتند، جدایی افتاد. پیروزی پرولتاریای انقلابی بدون مبارزه با این بلا، بدون افشا نمودن و رسوا ساختن و اخراج سران اپورتونیست و سوسیال ـ خیانتکار محال است و این سیاستی بود که انترناسیونال سوم در پیش گرفت.

در این مورد رساندن رشته سخن به این جا که دیکتاتوری توده‌ها و دیکتاتوری پیشوایان به طور کلی در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند نابخردی و سفاهت خنده‌آوری است. به ویژه مضحك است که در عمل به جای پیشوایان سابق، که نظریاتشان درباره مسایل ساده مورد قبول هر انسانی است، پیشوایان جدیدی (در لفافه شعار: مرده باد پیشوایان) به میان می‌کشند که ترهات و لاطائلات مافوق الطبیعه‌ای را بر زبان می‌رانند. این اشخاص در آلمان عبارتند از لوفنبرگ، ولفهایم، هورنر[1]، کارل شریدر، فریدریك

---

۱ ـ هورنر ـ آ. پانه‌کوك.

وندل و کارل ارلر.[۱] تلاش‌های شخص اخیر برای عمیق نمودن مسأله و اعلام این که احزاب سیاسی به طور کلی غیر لازم و بورژوایی هستند آن چنان حد اعلای مهمل‌بافی است که انسان را غرق حیرت می‌سازد. این جا است که این حقیقت آشکار می‌گردد که اگر شخص روی اشتباه خود اصرار ورزد و بخواهد آن را ژرف‌اندیشانه مستدل سازد و و تا آخر روی آن بایستد از اشتباه کوچك همیشه اشتباهی مدهش و فاحش پدید می‌آید.

نفی حزبیت و انضباط حزبی؛ نتیجه‌ای است که برای اپوزیسیون حاصل آمد. و این موضوع برابر است با خلع سلاح کامل پرولتاریا به نفع بورژوازی. این برابر است با همان پراکندگی، ناپایداری و ناتوانی خرده بورژوایی در نشان دادن متانت و اتحاد و عملیات موزون که هر آینه نسبت به آن سهل‌انگاری شود حتماً موجب فنای هر گونه جنبش انقلابی پرولتاری می‌گردد. نفی حزبیت از نقطه نظر کمونیسم به معنای آن است که از

---

۱ ـ روزنامه کارگری کمونیستی* (منتشره در هامبورگ در تاریخ ۷ فوریه سال ۱۹۲۰ در شماره ۳۲ ضمن مقاله‌ای به قلم کارل ارلر تحت عنوان (انحلال حزب) می‌نویسد: طبقه کارگر نمی‌تواند دولت بورژوایی را بدون نابود ساختن دموکراسی بورژوایی منهدم نماید و نیز دموکراسی بورژوایی را نمی‌تواند بدون محو احزاب نابود سازد. آشفته‌ترین مغزها از بین سندیکالیست‌ها و آنارشیست‌های کشورهای لاتین می‌توانند رضایت خاطره حاصل نمایند زیرا آلمانی‌های موقری که ظاهراً خود را مارکسیست می‌خوانند (ك. ارلر و ك. هورنر، ضمن مقالات خود در روزنامه مذکور، با وقار خاصی می‌کوشند ثابت نمایند که خود را مارکسیست‌های موقری می‌شمردند. اینها به نحوی بس مضحك اباطیل عجیبی بر زبان می‌رانند و بدینسان نافهمی خود را در مورد الفبای مارکسیسم آشکار می‌سازند رشته سخن را بخ مطالب به کلی ناشایسته‌ای می‌نشانند. تنها تصدیق مارکسیسم انسان را از اشتباهات مصون نمی‌دارد. روس‌ها این مطلب را بسیار خوب می‌دانند زیرا مارکسیسم در کشور ما بسیار زیاد جنبه مد به خود می‌گرفته است.

* ـ «روزنامه کارگری کمونیستی» (Kommunistische Arbeiterzeitung): ارگان گروه خرده بورژوای آنارشی ـ سندیکالیستی کمونیست‌های «چپ» که در سال ۱۹۱۹ از حزب کمونیست آلمان (اسپارتاکیست‌ها) منشعب شد. این روزنامه از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۷ انتشار می‌یافت. کمونیست‌های «چپ» آلمان تصمیم سومین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی را که از آنها طلب می‌کرد از تاکتیك فرقه‌گرایی دست بکشند و به حزب کمونیست آلمان به پیوندند اجرا نکردند و لذا از انترناسیونال کمونیستی اخراج شدند. سران کمونیست‌های «چپ» به ورطهٔ ضد انقلاب در غلطیدند.

آستان ورشکستگی سرمایه‌داری (در آلمان) یك باره نه به مرحله نخستین و نه به مرحله وسطی بلکه به مرحله عالی کمونیسم بجهیم. ما در روسیه اکنون (سومین سال پس از سرنگون ساختن بورژوازی) نخستین گام‌های انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، یا به نخستین مرحله کمونیسم را برمی‌داریم. طبقات باقی مانده‌اند و همه جا، پس از تصرف قدرت توسط پرولتاریا، سال‌ها باقی خواهند ماند. شاید در انگلستان، که در آن جا دهقان وجود ندارد (ولی به هر حال در آن جا خرده مالك وجود دارد) این مدت کوتاه‌تر باشد. محو طبقات معنایش این نیست که فقط ملاکین و سرمایه‌داران بیرون ریخته شوند ـ این کار را ما نسبتاً به آسانی انجام داده‌ایم ـ بلکه همچنین معنایش آن است که مولدین کوچك کالا نیز محو گردند و اما اینها را نمی‌توان بیرون ریخت اینها را نمی‌توان سرکوب نمود با آنها باید مدارا کرد، آنها را می‌توان و باید اصلاح نمود و به شیوه نوین تربیت کرد ولی فقط ضمن یك کار سازمانی طولانی و بطئی و با احتیاط. آنها با طبع خرده بورژوایی خود پرولتاریا را از هر طرف در احاطه خود دارند و وی را بدان آغشته می‌سازند و فاسدش می‌کنند و دایماً در بین پرولتاریا موجب بروز سست عنصری خرده بورژوایی، از هم‌پاشیدگی و انفرادمنشی می‌شوند و شور او را بدل به یأس می‌کنند. مرکزیت و انضباطی اکید در داخل حزب سیاسی پرولتاریا لازم است تا بتوان در برابر این پدیده مقاومت کرد و نقش سازماندهی پرولتاریا را (که نقش عمده او است) به شیوه‌ای صحیح و موفقیت‌آمیز، و پیروزمندانه عملی نمود. دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از یك مبارزهٔ سرسخت، خونین و بی‌خون، قهری و صلح‌آمیز، جنگی و اقتصادی، تربیتی و اداری بر ضد نیروها و سنن جامعه کهنه. نیروی عادت میلیون‌ها و ده‌ها میلیون نفر، دهشتناك‌ترین نیروها است. بدون حزب آهنینی که در مبارزه آبدیده شده باشد، بدون حزبی که از اعتماد تمام عناصر طبقهٔ خود برخوردار باشد، بدون حزبی که بتواند همواره مراقب روحیات توده باشد و در آن تأثیر نماید، انجام موفقیت‌آمیز چنین مبارزه‌ای محال است. غلبه بر بورژوازی بزرگ متمرکز هزار بار آسان‌تر از غلبه بر میلیون‌ها خرده مالك و صاحب‌کار کوچك است، اینها با عملیات روزمره، معمولی، نامشهود، نامحسوس و متلاشی کننده خود همان نتایجی را حاصل می‌آورند که بورژوازی بدان نیازمند است و بورژوازی را احیاء می‌نماید. هر کس ولو اندکی انضباط آهنین حزب پرولتاریا را تضعیف نماید (به ویژه در دوران دیکتاتوری پرولتاریا) عملاً علیه پرولتاریا به بورژوازی کمك می‌کند.

در ردیف مسأله مربوط به پیشوایان، حزب، طبقه، توده باید مسأله اتحادیه‌های «ارتجاعی» را نیز مطرح نمود. ولی بدواً به خود اجازه می‌دهم، بر اساس تجربیات حزب خودمان، یکی دو تذکر استنتاجی دیگر بدهم. در حزب ما همیشه بر ضد دیکتاتوری پیشوایان حملاتی می‌شده است: به یاد دارم که نخستین بار چنین حملاتی در سال ۱۸۹۵ انجام گرفت و این هنگامی بود که هنوز رسماً حزبی وجود نداشت ولی در پتربورگ پیدایش یك گروه مرکزی آغاز شده بود و این گروه می‌بایست رهبری گروه‌های محلی را به عهده خود گیرد. در نهمین کنگره حزب ما (در آوریل ۱۹۲۰) اپوزیسیون کوچکی وجود داشت که آن هم بر ضد دیکتاتوری پیشوایان و الیگارشی و غیره سخن می‌گفت. بدین جهت در بیماری کودکی کمونیسم چپ آلمانی‌ها هیچ چیز شگفت‌آور و تازه و وحشتناکی وجود ندارد. این بیماری بدون خطر رفع می‌گردد و پس از آن بدن حتی قوی‌تر هم می‌شود. از سوی دیگر تبدل سریع کار علنی و غیر علنی، که ضرورت پنهان کردن و اختفای خاص ستاد کل یعنی پیشوایان را ایجاب می‌کرد، گاهی منجر به حوادث بسیار خطرناکی برای ما می‌شد. بدترین حادثه این بود که در سال ۱۹۱۲ پروووکاتوری به نام مالینوفسکی وارد کمیته مرکزی بلشویك‌ها شد. این شخص ده‌ها تن از بهترین و با ایمان‌ترین رفقای ما را به دام انداخت و به زندان با اعمال شاقه دچار ساخت و مرگ بسیاری از آنان را تسریع نمود. و اگر او نتوانست بیش از این زیان برساند علتش آن بود که ما بین کار علنی و غیر علنی تناسب صحیحی برقرار ساخته بودیم. مالینوفسکی، که عضو کمیتهٔ مرکزی حزب و نمایندهٔ دوما بود، برای جلب اعتماد ما می‌بایست به ما کمك کند تا روزنامه‌های یومیهٔ علنی خود را که در دوران تزاریسم هم قادر بودند علیه اپورتونیسم منشویك‌ها مبارزه نمایند و مبانی بلشویسم را با شکلی چنان که باید و شاید استتار شده تبلیغ کنند، منتشر سازیم. مالینوفسکی، در حالی که با یك دست ده‌ها تن از بهترین فعالین بلشویسم را به سوی زندان با اعمال شاقه و مرگ رهسپار می‌نمود، می‌بایست با دست دیگر به تربیت ده‌ها هزار بلشویك جدید از طریق مطبوعات علنی کمك کند. بد نیست اگر آن رفقای آلمانی (و نیز انگلیسی و امریکایی، فرانسوی و ایتالیایی)، که وظیفه دارند شیوهٔ فعالیت انقلابی را در اتحادیه‌های ارتجاعی بیاموزند، در مورد این حادثه به خوبی بیندیشند.[۱]

---

۱ ـ مالینوفسکی در آلمان اسیر بود. در دوران حکومت بلشویك‌ها که وی به روسیه بازگشت، فوراً به

بدون شك بورژوازی در بسیاری از کشورها، و از آن جمله در پیشروترین آنها، اکنون پرووکاتورهایی را بدرون احزاب کمونیست می‌فرستد و خواهد فرستاد. یکی از وسایل مبارزه با این خطر درآمیختن ماهرانهٔ کار علنی و غیر علنی است.

٦ ـ آیا انقلابیون باید در اتحادیه‌های ارتجاعی فعالیت کنند؟

«چپ‌های» آلمان این موضوع را برای خود حل شده می‌دانند که باید بی‌چون و چرا به این پرسش منفی داد. به عقیدهٔ آنان سخن آرایی‌ها و عتاب و خطاب‌های خشماگین بر ضد اتحادیه‌های «ارتجاعی» و «ضد انقلابی» برای «اثبات» عدم لزوم و حتی مأذون نبودن فعالیت انقلابیون و کمونیست‌ها در اتحادیه‌های زرد شوینیست اجتماعی و سازشکار و لژینی و ضد انقلابی کافی است (ك. هورنر این عمل را با وقار» خاص و سفاهت خاصی انجام می‌دهد).

ولی هر قدر هم «چپ‌های» آلمان به انقلابی بودن چنین تاکتیکی مطمئن باشند، در حقیقت امر این تاکتیك از بیخ و بی‌خطا بوده و جز عبارات پوچ هیچ چیز دیگری در بر ندارد.

برای توضیح این مطلب من از تجربهٔ خودمان شروع می‌کنم و این مطابقت دارد با طرح کلی این مقاله، که هدفش انطباق آن نکاتی از تاریخ و تاکتیك معاصر بلشویسم بر شرایط اروپای باختری است که دارای قابلیت انطباق همگانی، اهمیت همگانی و ناگزیری همگانی می‌باشد.

روابط بین پیشوایان، حزب، طبقه، توده و در عین حال روش دیکتاتوری پرولتاریا و حزب آن نسبت به اتحادیه‌ها اکنون در کشور ما به طور مشخص بدین قرار است.

دادگاه تسلیم شد و توسط کارگران ما تیرباران گردید. منشویك‌ها به مناسب این اشتباه ما، که یك پرووکاتور عضو کمیتهٔ مرکزی حزب ما بود، باکین‌توزی خاصی به ما حمله می‌کردند. ولی هنگامی که ما در دوران کرنسکی بازداشت و محاکمه رودزیانکو رییس مجلس دوما را که از همان پیش از جنگ از عملیات پرووکاتور مالینفسکی با خبر بود ولی این مطلب را به نمایندگان ترودویك‌ها در مجلس دوما و به کارگران اطلاع نداده بود، خواستار شدیم. آن وقت نه منشویك‌ها و نه اس‌ارها، که به اتفاق کرنسکی در دولت شرکت داشتند، از این خواست ما پشتیبانی نکردند و رودزیانکو آزاد ماند و آزادانه به نزد دنیکین رفت.

دیکتاتوری توسط پرولتاریا که در شوراها متشکل است عمل می‌گردد. خود پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیست بلشویک‌ها است که مطابق آمار کنگره حزبی اخیر (آوریل ۱۹۲۰) ۶۱۱ هزار عضو دارد. عدهٔ اعضاء حزب، خواه قبل از انقلاب اکتبر و خواه پس از آن، بسیار متغیر بوده و سابقاً حتی در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ بسی کمتر از این بوده است.[۱] ما از توسعهٔ بیش از حد حزب بیم داریم. زیرا جاه‌طلبان و شیادانی که فقط مستحق تیربارانند حتماً تلاش می‌کنند تا خود را به حزب دولتی بچسبانند. آخرین باری که ما درهای حزب را کاملاً باز کردیم (فقط برپا کارگران و دهقانان) در آن روزهایی بود (زمستان سال ۱۹۱۹) که یودنیچ به چند کیلومتری پتروگراد و دنیکین به آریول (تقریباً در ۳۵۰ کیلومتری مسکو) رسیده بود، یعنی هنگامی که جمهوری شوروی را خطر موحش و مرگباری تهدید می‌کرد و ماجراجویان و جاه‌طلبان و شیادان و به طور کلی هیچ یك از افراد نااستوار به هیچ وجه نمی‌توانستند از پیوستن به کمونیست‌ها جاه و مقامی انتظار داشته باشند (بلکه بیشتر می‌بایست انتظار دار و شکنجه را داشته باشد). حزب، که کنگره آن همه ساله تشکیل می‌گردد (در کنگره اخیر از هر هزار عضو یك نماینده شرکت داشت)، توسط یك کمیته مرکزی مرکب از ۱۹ نفر رهبری می‌شود. ضمناً کارهای جاری در مسکو توسط هیأت‌هایی از این هم محدودتر یعنی توسط به اصطلاح «ارگ بورو» (اداره سازمانی) و «پولیت بورو» (اداره سیاسی) انجام می‌گیرد که هر یك مرکب از ۵ عضو کمیتهٔ مرکزی هستند و در جلسهٔ عمومی کمیتهٔ مرکزی انتخاب می‌گردند. لذا چنین نتیجه می‌شود که یك «الیگارشی» کاملاً حسابی وجود دارد. هیچ یك از مؤسسات دولتی در جمهوری ما هیچ مسأله مهم سیاسی یا سازمانی را بدون رهنمود کمیتهٔ مرکزی حل و فصل نمی‌نمایند.

---

۱ ـ عدهٔ اعضاء حزب پس از انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷ و تا سال ۱۹۱۹ به طریق زیر تغییر می‌کرد: مقارن با تشکیل هفتمین کنفرانس کشوری (آوریل) حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه در سال ۱۹۱۷ حزب ۸۰۰۰۰ عضو داشت؛ مقارن با تشکیل ششمین کنگرهٔ حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه در ژوئیه ـ اوت سال ۱۹۱۷ عدهٔ اعضاء حزب تقریباً به ۲۴۰۰۰۰ بالغ می‌گردید: مقارن با تشکیل هفتمین کنگرهٔ حزب کمونیست (ب) روسیه در مارس سال ۱۹۱۸ عدهٔ اعضای حزب از ۲۷۰۰۰۰ کمتر نبود: مقارن با تشکیل هشتمین کنگره حزب کمونیست (ب) روسیه در مارس سال ۱۹۱۹ عدهٔ اعضای حزب به ۳۱۳۷۶۶ نفر می‌رسید.

حزب در کار خود مستقیماً به اتحادیه‌ها تکیه دارد. که اکنون طبق آمار کنگره اخیر (آوریل ۱۹۲۰) بیش از ۴ میلیون عضو دارند و رسماً غیر حزبی هستند. عملاً تمام ارگان‌های رهبری اکثریت عظیم اتحادیه‌ها و البته در نوبت اول مرکز یا اداره کل اتحادیه‌های سراسر روسیه (شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه) از کمونیست‌ها تشکیل می‌گردند و تمام رهنمودهای حزب را به موقع اجرا می‌گذارند. بالنتیجه من حیث المجموع یك دستگاه پرولتاری رسماً غیرکمونیستی و نرمش‌دار و نسبتاً پردامنه و بسیار نیرومند حاصل می‌آید که حزب به وسیلهٔ آن به طور محکمی با طبقه و توده مربوط است و دیکتاتوری طبقه به وسیلهٔ آن تحت رهبری حزب عملی می‌گردد. بدون ارتباط محکم با اتحادیه‌ها، بدون پشتیبانی پر حرارت آنها، بدون فعالیت بس فداکارانه‌ای که آنها نه تنها در ساختمان اقتصادی بلکه همچنین در ساختمان نظامی ابراز داشته‌اند، بدیهی است که ما نه تنها دو سال و نیم بلکه دو ماه و نیم همه نمی‌توانستیم کشور را اداره نماییم و دیکتاتوری را عمل سازیم. معلوم است که این ارتباط محکم در عمل عبارت است از یك کار بسیار بغرنج و متنوع در رشتهٔ ترویج و تبلیغ و مشاورات به موقع و متعدد نه تنها با رهبران اتحادیه‌ها بلکه همچنین با کارکنان متنفذ آنها و مبارزهٔ قطعی علیه منشویك‌ها، که هنوز هم عده‌ای گر چه بسیار ناچیز هواخواه دارند و به این هواخواهان خود انواع عملیات ضد انقلابی را از دفاع مسلکی از دموکراسی (بورژوایی) و موعظهٔ «استقلال» اتحادیه‌ها (استقلال در مقابل قدرت دولتی پرولتاری!) گرفته تا کارشکنی در انضباط پرولتاری و غیره و غیره می‌آموزند.

ما ارتباط با «توده» را از طریق اتحادیه‌ها غیرکافی می‌دانیم. زندگی عملی در جریان انقلاب مؤسسه‌ای نظیر کنفرانس‌های کارگران و دهقانان غیرحزبی را برای ما به وجود آورده است و ما می‌کوشیم از چنین مؤسسه‌ای از هر جهت پشتیبانی نماییم و آن را بسط و توسعه دهیم تا پیوسته مراقب روحیات توده‌ها باشیم، به آنها نزدیك شویم، به درخواست‌های آنان پاسخ گوییم و از بین آنها بهترین کارکنان را برای مشاغل دولتی و غیره برگزینیم. در یکی از آخرین فرمان‌ها دربارهٔ تبدیل کمیساریای ملی کنترل دولتی به «بازرسی کارگری و دهقانی» به این قبیل کنفرانس‌های غیرحزبی حق داده شده است اعضای مؤسسه کنترل دولتی را برای تحقیقات گوناگون و غیره انتخاب نمایند.

سپس بدیهی است که تمام کار حزب از طریق شوراها انجام می‌گیرد که توده‌های زحمت‌کشان را بدون توجه به تفاوت حرفه‌ها متحد می‌سازند. کنگره‌های ولایتی

شوراها آن چنان مؤسسات دموکراتیکی هستند که بهترین جمهوری‌های دموکراتیک جهان بورژوازی نیز هنوز نظیر آنها را به خود ندیده‌اند. از طریق این کنگره‌ها (که حزب می‌کوشد نسبت به آنها دقت حتی المقدور بیشتری مبذول دارد) و نیز به وسیلهٔ اعزام دایمی کارگران آگاه به دهات برای انجام مشاغل گوناگون، نقش رهبری پرولتاریا نسبت به دهقانان ایفا می‌گردد و دیکتاتوری پرولتاریای شهری و مبارزهٔ اصولی با دهقانان ثروتمند و بورژوا و استثمارگر و محتکر و غیره محلی می‌شود.

از نقطهٔ نظر جریان اجرای دیکتاتوری چنین است مکانیسم عمومی قدرت دولتی پرولتاری، هنگامی که آن را از «بالا» مورد بررسی قرار دهیم؛ امید است که خواننده بفهمد چرا در نظر یك بلشویك روس، که با این مکانیسم آشنا است و ناظر آن بوده است که چگونه این مکانسیم طی ۲۵ سال از درون حوزه‌های کوچك غیر علنی و زیر زمینی پدید آمده است، تمام گفتگوهای مربوط به «از بالا» یا «از پایین» و دیکتاتوری پیشوایان یا دیکتاتوری توده و غیره ناچار اباطیل خنده‌آور کودکانه‌ای است شبیه به مناقشه دربارهٔ این که آیا پای چپ برای انسان مفیدتر است یا دست راست.

اظهارات متکبرانه و بسیار دانشمندانه و بیش از حد انقلابی چپ‌های آلمانی دربارهٔ این که کمونیست‌ها نمی‌توانند و نباید در اتحادیه‌های ارتجاعی کار کنند و مأذونند از این کار امتناع ورزند و باید از این اتحادیه‌ها خارج شوند و حتماً یك «اتحادیهٔ کارگری» کاملاً تر و تازه و شسته و روفته‌ای که توسط کمونیست‌های بسیار نازنین (و لابد اکثراً به کلی جوان) اختراع شده باشد تشکیل دهند و غیره نیز در نظر ما چیزی جز اباطیل کودکانه و خنده‌آور نمی‌تواند باشد.

سرمایه‌داری به طور ناگزیر میراثی برای سوسیالیسم باقی می‌گذارد که از یك طرف عبارت است از آن تمایزات قدیمی صنفی و حرفه‌ای بین کارگران که طی قرن‌ها پدید آمده است و از طرف دیگر عبارت است از اتحادیه‌هایی که فقط خیلی آهسته و طی سالیان دراز می‌توانند رشد یافته و به اتحادیه‌های تولیدی دارای وسعت بیشتر و جنبهٔ صنفی کمتر بدل گردند و بدل خواهند شد (که دیگر تنها صنف‌ها و پیشه‌ها و حرفه‌ها را بر نگرفته بلکه رشته‌های تولیدی تام و تمامی را در بر می‌گیرند) و سپس از طریق این اتحادیه‌های تولیدی به محو تقسیم کار بین افراد و تربیت و تعلیم و آماده ساختن افرادی بپردازند که از هر جهت تکامل یافته و از هر جهت ورزیده باشند و از عهدهٔ هر کاری برآیند. کمونیسم به سوی این مقصد می‌رود و باید برود و به آن خواهد رسید ولی فقط

پس از سالیان متمادی. اگر خواسته باشیم همین امروز عملاً به نتایج آتی کمونیسم کاملاً تکامل یافته، کاملاً استوار شده و قوام یافته، کاملاً گسترش پذیرفته و نضج یافته دست یابیم درست مثل این خواهد بود که به کودك چهار ساله‌ای ریاضیات عالی بیاموزیم.

ما می‌توانیم (و موظفیم) ساختمان سوسیالیسم را نه با مصالح پندارآمیز و نه با آن مصالح انسانی که خود ما مخصوصاً ایجاد نموده‌ایم، بلکه با آن مصالحی آغاز کنیم که سرمایه‌داری برای ما به میراث نهاده است. بدون شك این کار بسیار «دشوار» است ولی هر نوع شیوه برخورد دیگری نسبت به این وظیفه به حدی سبك مغزانه است که حتی قابل بحث هم نیست.

در ابتدای تکامل سرمایه‌داری اتحادیه‌ها برای طبقهٔ کارگر پیشرفت عظیمی بود زیرا انتقالی بود از حالت پراکندگی و ناتوانی کارگران به سرآغاز اتحاد طبقاتی. هنگامی که عالی‌ترین شکل اتحاد طبقاتی پرولتارها، یعنی حزب انقلابی پرولتاریا (که شایستگی این عنوان را تنها وقتی خواهد داشت که بتواند پیشوایان را با طبقه و توده در یك واحد کل و جدایی‌ناپذیر به یکدیگر مربوط سازد) آغاز پیدایش نهاد، اتحادیه‌ها ناگزیر رفته رفته برخی از صفات ارتجاعی و محدودیت صنفی و تمایل به برکنار ماندن از سیاست و تا حدودی کهنه‌پرستی خود و غیره را آشکار ساختند. ولی در هیچ جای جهان تکامل پرولتاریا جز از طریق اتحادیه‌ها و همکاری متقابل آنان با حزب طبقه کارگر انجام نگرفته است و نمی‌توانست انجام گیرد. تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا گام عظیمی است که پرولتاریا به عنوان یك طبقه به جلو برمی‌دارد و حزب باید بیش از پیش و نه تنها به شیوهٔ پیش بلکه به شیوه‌ای نوین اتحادیه‌ها را تربیت نماید و آنها را رهبری کند ولی در عین حال فراموش ننماید که اتحادیه‌ها کماکان به عنوان «مکتب کمونیسم» و آن هم مکتب ضروری و مقدماتی برای عملی ساختن دیکتاتوری پرولتاریا به دست خود آنان و نیز به عنوان اتحاد ضروری کارگران جهت انتقال تدریجی زمان کلیهٔ امور اقتصاد کشور به دست طبقهٔ کارگر (نه این که حرفه‌های جداگانه) و سپس به دست تمام زحمت‌کشان باقی بوده و برای مدتی مدید باقی خواهند ماند.

برخی از «جنبه‌های ارتجاعی» اتحادیه‌ها، به مفهوم فوق، در دوران دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر است. عدم درك این نکته دال بر عدم درك مطلق شرایط اساسی انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. ترس از این «جنبه‌های ارتجاعی» و کوشش برای اجتناب از آن و فراجهیدن از آن بزرگ‌ترین سفاهت است، زیرا معنایش ترس از آن

نقشی است که پیشاهنگ پرولتاری در امر تعلیم و تهذیب و تربیت و جلب عقب‌مانده‌ترین قشرها و توده‌های طبقهٔ کارگر و دهقانان به زندگی نوین برعهده دارد. از طرف دیگر موکول نمودن امر اجرای دیکتاتوری پرولتاریا به زمانی که حتی یك کارگر دارای تمایلات محدود حرفه‌ای و خرافات صنفی و تردیونیونیستی باقی نماند اشتباهی است از آن هم فاحش‌تر. هنرمندی یك سیاستمدار (و درك صحیح وظایف از طرف یك کمونیست) در همین است که وی بتواند شرایط و لحظه‌ای را که در آن پیشاهنگ پرولتاریا می‌تواند موفقانه قدرت حاکمه را تصرف نماید و ضمن این عمل و پس از آن می‌تواند به حد کافی از پشتیبانی قشرهای به حد کافی وسیع طبقهٔ کارگر و توده‌های زحمتکش غیر پرولتار برخوردار گردد و سپس با تربیت و تعلیم و جلب توده‌های هر چه وسیع‌تر زحمت‌کشان، سلطهٔ خود را حفظ نماید و تحکیم بخشد و توسعه دهد، به درستی تشخیص دهد.

و اما بعد؛ در کشورهای مترقی‌تر از روسیه برخی از جنبه‌های ارتجاعی اتحادیه‌ها بی‌شك دارای تأثیری به مراتب شدیدتر از روسیه بوده و می‌بایست هم باشد. علت این که در کشور ما منشویك‌ها تکیه‌گاهی در اتحادیه‌ها داشتند (و تا حدودی اکنون هم در عده معدودی از اتحادیه‌ها دارند) محدودیت صنفی و خودخواهی حرفه‌ای و اپورتونیسم است. در باختر منشویك‌های آن جا بسی استوارتر در اتحادیه‌ها «جایگیر شده‌اند»، در آن جا یك قشر «اشراف‌منش کارگری» سندیکالیست، محدود، خودپرست، بی‌روح، آزمند، خرده بورژوا و دارای روحیه امپریالیستی، که امپریالیسم آنها را خریده و فاسد نموده، پدید آمده است که به مراتب نیرومندتر از چنین قشری در کشور ما است. در این امر تردیدی نیست. مبارزه با هومپرس‌ها و آقایان ژوئوها، هندرسون‌ها، مرهیم‌ها، لژین‌ها و شرکاء در اروپای باختری به مراتب دشوارتر از مبارزه با منشویك‌های ما است که یك تیپ اجتماعی و سیاسی کاملاً همگون را تشکیل می‌دهند. این مبارزه را باید بی‌امان انجام داد و حتماً آن را، همان طور که ما کردیم، تا مرحلهٔ رسوایی کامل و اخراج کلیهٔ رهبران اصلاح‌ناپذیر اپورتونیسم و شوینیسم اجتماعی از اتحادیه‌ها ادامه داد. مادام که این مبارزه به مرحلهٔ معینی نرسیده است نمی‌توان قدرت سیاسی را به تصرف درآورد (و نباید برای تصرف قدرت سیاسی اقدام کرد) و ضمناً این «مرحله معین» در کشورهای گوناگون و در شرایط مختلف یکسان نیست و فقط رهبران سیاسی فکور و مجرب و مطلع پرولتاریا در هر کشور جداگانه می‌توانند آن را به درستی

تشخیص دهند. (در کشور ما معیار موفقیت در این مبارزه ضمناً انتخابات مجلس مؤسسان بود که در نوامبر سال ۱۹۱۷، چند روز پس از انقلاب پرولتاری ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷، انجام گرفت. منشویک‌ها در این انتخابات به کلی درهم خرد شدند و در مقابل ۹ میلیون آراء بلشویک‌ها فقط ۷۰۰ هزار رأی ـ که به انضمام آراء قفقاز ۱/۴ میلیون رأی می‌شود ـ گرد آوردند: رجوع شود به مقالهٔ من تحت عنوان «انتخابات مجلس مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا» مندرجه در شماره‌های ۷ـ۸ مجلهٔ «انترناسیونال کمونیستی»).

ولی مبارزه ما با «قشر اشراف‌منش کارگری» به نام تودهٔ کارگر و به خاطر جلب وی به سوی ما انجام می‌گردید؛ مبارزهٔ ما با پیشوایان اپورتونیست و شوینیست اجتماعی به خاطر جلب طبقهٔ کارگر به سوی ما انجام می‌گیرد. فراموش نمودن این حقیقت کاملاً مقدماتی و کاملاً مبرهن سفاهت است و کمونیست‌های «چپ» آلمان، که از خصلت مرتجعانه و ضد انقلابی سران اتحادیه‌ها... خروج از اتحادیه‌ها!! امتناع از کار در آنها!! و ایجاد شکل‌های جدید و من درآوردی سازمان‌های کارگری!! را نتیجه می‌گیرند، مرتکب همین سفاهت می‌شوند. این چنان سفاهت بخشایش‌ناپذیری است که با حد اعلای خدمت‌گذاری کمونیست‌ها به بورژوازی همپایه است. زیرا منشویک‌های ما هم مانند همهٔ سران اپورتونیست و سوسیال ـ شوینیست و کائوتسکیست اتحادیه‌ها، چیزی نیستند جز «عمال بورژوازی در جنبش کارگری» (همان چیزی که ما همواره بر ضد منشویک‌ها می‌گفتیم) و یا بنابه گفتهٔ بسیار عالی و بسیار صایب پیروان دانیل دولئون در امریکا «کارپردازان کارگری طبقهٔ سرمایه‌داران» (Labor lieutenants of the capitalist class). امتناع از کار کردن در درون اتحادیه‌های ارتجاعی معنایش آن است که توده‌های کارگران کاملاً رشد نیافته یا عقب مانده را تحت نفوذ سران مرتجع، عمال بورژوازی و کارگران اشراف‌منش یا «کارگران بورژوا شده» باقی گذاریم (رجوع شود به نامهٔ سال ۱۸۵۸ انگلس به مارکس دربارهٔ کارگران انگیسی).

اتفاقاً «نظریه» نابخردانهٔ عدم شرکت کمونیست‌ها در اتحادیه‌های ارتجاعی، با نهایت وضوح نشان می‌دهد که این کمونیست‌ها «چپ» تا چه اندازه سبک‌مغزانه به موضوع نفوذ در میان «توده‌ها» می‌نگرند و چقدر از داد و فریادهای خود راجع به «توده» سوء استفاده می‌کنند. برای این که بتوان به «توده» کمک کرد و هواخواهی و همدردی و پشتیبانی «توده» را به سوی خود جلب نمود، باید از دشواری‌ها نهراسید و از ایرادگیری‌ها و

پاپوش‌دوزی‌ها و اهانت‌ها و تعقیبات ناشیه از طرف «پیشوایان» (که چون اپورتونیست و شوینیست اجتماعی هستند، اکثراً به طور مستقیم یا غیر مستقیم با بورژوازی و پلیس ارتباط دارند) باك نداشت و حتماً در جایی کار کرد که توده هست. باید به هر گونه فداکاری تن در داد و بزرگ‌ترین موانع را بر طرف ساخت تا این که بتوان به طور اصولی و با سرسختی و مصرانه و صبورانه درست در آن مؤسسات و در بین آن جمعیت‌ها و اتحادیه‌ها، ولو ارتجاعی‌ترین آنها، که تودهٔ پرولتار یا نیمه پرولتار در آن جا هست به تبلیغ و ترویج پرداخت. اتحادیه‌ها و کئوپراتیوهای کارگری نیز (سازمان‌های اخیر لااقل در برخی از موارد) همان سازمان‌هایی هستند که در آنها توده هست. در انگلستان، طبق اطلاع روزنامهٔ سوئدی «Folkets Dagblad Politiken»[1] (مورخهٔ ۱۰ مارس سال ۱۹۲۰) عدهٔ اعضاء تردیونیون‌ها از پایان سال ۱۹۱۷ تا پایان سال ۱۹۱۸ از ۵/۵ میلیون به ۶/۶ میلیون رسیده بود یعنی ۱۹ درصد افزایش یافته بود. در پایان سال ۱۹۱۹ این رقم به ۷/۵ میلیون می‌رسد. من آمارهای مربوط به فرانسه و آلمان را موجود ندارم ولی این حقیقت کاملاً مسلم و بر همه عیان است که در این کشورها نیز عدهٔ اعضای اتحادیه‌ها افزایش فراوانی یافته است.

این حقایق با نهایت وضوح گواه بر آن چیزی است که هزاران نکتهٔ دیگر نیز مؤید آن است و آن عبارت است از رشد آگاهی و تشدید تمایل به تشکل در بین توده‌های پرولتار و «قشرهای پایینی» و عقب مانده‌ها. میلیون‌ها کارگر در انگلستان، فرانسه و آلمان برای نخستین بار از حالت عدم تشکل کامل خارج شده و به آن مرحله مقدماتی و ابتدایی و ساده تشکل که بیش از همه قابل فهم است (برای کسانی که سراپا در خرافات بورژوا دموکراتیك غرق شده‌اند) یعنی به اتحادیه‌ها گام می‌گذارند و حال آن که کمونیست‌های چپ انقلابی ولی نابخرد در کنار آنان ایستاده و فریاد می‌زنند «توده» «توده»! و از کار کردن در داخل اتحادیه‌ها امتناع می‌ورزند!! و بهانه‌شان این است که این اتحادیه‌ها «ارتجاعی» هستند!! و «اتحادیه کارگری» تر و تازه و شسته و روفته‌ای را از خود اختراع می‌کنند که از خرافات بورژوا دموکراتیك و خطایای صنفی و سندیکالیسم محدود مبرا باشد و مدعیند که گویا چنین اتحادیه‌ای دامنه‌دار خواهد بود (خواهد بود!) و شرکت در آن فقط (فقط!) مستلزم «قبول سیستم شوروی و دیکتاتوری» است (رجوع شود به نقل

---

۱ ـ «روزنامهٔ سیاسی یومیهٔ خلق).م

قول بالا)!!

نابخردی بیش از این و زیانی بالاتر از آن چه که انقلابیون «چپ» به انقلاب وارد می‌سازند تصورناپذیر است! حتی اگر ما اکنون هم در روسیه، پس از دو سال و نیم پیروزی‌های بی‌نظیر بر بورژوازی روسیه و آنتانت، شرط ورود در اتحادیه‌ها را «قبول دیکتاتوری» قرار دهیم عمل سفیهانه‌ای مرتکب شده‌ایم و به نفوذ خود در بین توده‌ها لطمه وارد ساخته‌ایم و به منشویک‌ها کمک نموده‌ایم. زیرا تمام وظیفهٔ کمونیست‌ها این است که بتوانند عقب‌مانده‌ها را اقناع نمایند، بتوانند بین آنها کار کنند، نه این که با شعارهای من درآوردی «چپ» کودکانه بین خود و آنها حصار بکشند.

بی‌شك آقایان هومپرس‌ها، هندرسون‌ها، ژوئوها و لژین‌ها از این انقلابیون «چپ»، که نظیر اپوزیسیون «اصولی» آلمان (خدا چنین «اصولیتی» را نصیب ما نکند!) و یا برخی از انقلابیون عضو سازمان امریکایی «کارگران صنعتی جهان»[1]، خروج از اتحادیه‌های ارتجاعی و امتناع از کار در آنها را موعظه می‌کنند، بسی سپاسگزارند. بی‌شك حضرات «پیشوایان» اپورتونیسم به هرگونه نیرنگ دیپلماسی بورژوایی و به کمك دولت‌های بورژوایی و کشیشان و پلیس و دادگاه‌ها متوسل خواهند شد تا کمونیست‌ها را به اتحادیه‌ها راه ندهند و به هر وسیله‌ای شده آنها را از آن جا برانند و کار در داخل اتحادیه‌ها را برای آنان حتی الامکان نامطبوع‌تر سازند و به آنها اهانت نمایند و بر ضدشان تحریك کنند و مورد تعقیبشان قرار دهند. باید توانست در مقابل این اعمال

---

۱ ـ «کارگران صنعتی جهان» (Industrial Workers of the World I.W.W): سازمان کارگری امریکایی که در سال ۱۹۰۵ تشکیل شد. در بین رهبران و اعضاء عادی این سازمان نظریات آنارشی ـ سندیکالیستی به نحو روشنی متظاهر بود؛ این سازمان مبارزهٔ سیاسی را قبول نداشت و لزوم شرکت در مجالس بورژوازی را نفی می‌کرد و غیره. در سال‌های ۱۹۱۴ـ۱۹۱۸ این سازمان با جنگ امپریالیستی شدیداً مبارزه می‌کرد و به همین سبب سخت تحت فشار بود. در این دوران عدهٔ اعضاء آن به صد هزار نفر رسید. لنین ضمن اشاره به این موضوع که «ما با یك جنبش عمیقاً پرولتاری و توده‌ای رو به رو هستیم.» خط‌مشی سیاسی اشتباه‌آمیز آن رهبران این سازمان را که به سراشیب جریان رو فرقه‌گرایی درغلطیده بودند و از کار در بین توده‌های عضو اتحادیه‌های ارتجاعی امتناع داشتند و با شرکت در مجالس بورژوازی مخالف بودند؛ انتقاد می‌کرد. بعداً سازمان «کارگران صنایع جهان» به یك گروه فرقه‌گرایی آنارشی سندیکالیستی تبدیل شد که هیچ گونه نفوذی در بین کارگران نداشت.

مقاومت ورزید و به همه و هرگونه فداکاری تن در داد و حتی ـ در صورت لزوم ـ به هر گونه حیله و نیرنگ و شیوه‌های غیر علنی و سکوت و کتمان حقیقت متوسل شد تا هر طور شده به اتحادیه‌ها راه یافت و در آنها باقی ماند و به هر قیمتی شده فعالیت کمونیستی خود را در آنها انجام داد. در دوران تزاریسم تا سال ۱۹۰۵ در روسیه هیچ گونه «امکان فعالیت علنی» وجود نداشت ولی وقتی زوباتف عامل ادارهٔ آگاهی مجامع و انجمن‌های کارگری سیاه را برای به دام انداختن انقلابیون و مبارزه با آنها تشکیل می‌داد، ما اعضاء حزب خود را به این مجامع و انجمن‌ها می‌فرستادیم (من شخصاً از میان آنها رفیق بابوشکین کارگر برجستهٔ پتربورگ را که در سال ۱۹۰۶ به دست ژنرال‌های تزاری تیرباران شد، به خاطر دارم) و این اعضاء حزب با توده ارتباط برقرار می‌ساختند و ماهرانه راه برای تبلیغات می‌یافتند و کارگران را از زیر نفوذ زوباتوی‌ها خارج می‌نمودند.[۱] البته در اروپای باختری، که خرافات بسیار ریشه‌داری دربارهٔ فعالیت در شرایط علنی و مشروطیت و بورژوا دموکراتیك در آن جا به ویژه رسوخ کرده است انجام چنین کاری دشوارتر است ولی این کار را می‌توان و باید انجام داد و به طور اصولی هم انجام داد.

کمیتهٔ اجرائیه انترناسیونال سوم به عقیدهٔ من باید هم به طور کلی سیاست عدم شرکت در اتحادیه‌های ارتجاعی را آشکارا تقبیح کند و به کنگرهٔ آیندهٔ انترناسیونال کمونیستی نیز این امر را پیشنهاد نماید (و نابخردانه بودن این عدم شرکت و زیان‌بخشی فوق‌العاده آن را برای امر انقلاب پرولتاری با استدلال مفصل به ثبوت رساند) و هم به طور اخص خط‌مشی برخی از اعضاء حزب کمونیست هلند را که مستقیم یا غیر مستقیم، آشکارا یا پهنانی، تماماً یا جزئاً؛ از این سیاست نادرست پشتیبانی نموده‌اند تقبیح کند. انترناسیونال سوم باید با تاکتیك انترناسیونال دوم پیوند بگسلد، مسایل دردناك را نادیده نگیرد و پرده‌پوشی نکند و آنها را پی برده و صریح مطرح سازد. ما تمام حقیقت را توی روی «مستقل‌ها» (حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان) گفتیم، باید تمام حقیقت را توی روی کمونیست‌های «چپ» نیز بگوییم.

---

۱ ـ هومپرس‌ها، هندرسون‌ها، ژوئوها و لژین‌ها همان زوباتف‌ها هستند که فرقشان با زوباتف ما در جامه و رنگ و روغن اروپایی آنها و در این است که سیاست پلید خود را با شیوه‌های متمدنانه و نازك‌کاری شده و دموکراتیك‌مآبانه عملی می‌سازند.

۷ ـ آیا باید در مجالس بورژوازی شرکت جست؟

کمونیست‌های «چپ» آلمان با نهایت تحقیر ـ و با نهایت سبك مغزی ـ به این پرسش پاسخ منفی می‌دهند. دلایل آنان چیست؟ در نقل قول فوق‌الذکر گفته می‌شد که:

«... باید هر گونه بازگشتی را به سوی شکل‌های مبارزهٔ مجلسی، که از لحاظ تاریخی و سیاسی کهنه شده است با قطعیت تمام رد کرد...»

این گفته با پرمدعایی خنده‌آوری بیان شده و نادرستی آن عیان است. «بازگشت» به نظام مجلسی! شاید در آلمان اکنون دیگر جمهوری شورایی وجود دارد؟ مثل این که نه! پس در این صورت چگونه می‌توان از «بازگشت» سخن گفت؟ مگر این یك عبارت پوچ نیست؟

نظام مجلسی «از لحاظ تاریخی کهنه شده است». این مطلب از نقطهٔ نظر تبلیغات صحیح است. ولی همه کس می‌داند که از این امر تا غلبهٔ عملی بر آن هنوز خیلی راه است. سرمایه‌داری را از ده‌ها سال پیش از این ممکن بود و با حق کاملی هم ممکن بود «از لحاظ تاریخی کهنه شده» اعلام نمود، ولی این امر به هیچ وجه لزوم مبارزهٔ بسیار طولانی و بسیار سرسخت را بر زمینهٔ سرمایه‌داری منتفی نمی‌سازد. این که نظام مجلسی «از لحاظ تاریخی کهنه شده است» به مفهوم جهانی تاریخی است یعنی عصر نظام مجلسی بورژوایی سپری شده و عصر دیکتاتوری پرولتاریا آغاز گردیده است. در این امر تردیدی نیست. ولی مقیاس جهانی ـ تاریخی ده‌ها سال را در نظر می‌گیرد. ده، بیست سال زودتر یا دیرتر از نقطهٔ نظر مقیاس جهانی ـ تاریخی تفاوتی ندارد، و از نظر تاریخ جهانی موضوع ناچیزی است که حتی به طور تقریب هم نمی‌توان آن را به حساب آورد. و به همین جهت استناد به مقیاس جهانی ـ تاریخی در مورد مسأله سیاست عملی فاحش‌ترین خطای نظری است.

آیا نظام مجلسی «از لحاظ سیاسی کهنه شده است»؟ این مطلب دیگری است. اگر این امر صحیح بود خط‌مشی «چپ»ها خط‌مشی پایداری می‌شد. ولی این امر را باید از طریق یك تجزیه و تحلیل بسیار جدی ثابت نمود، در صورتی که «چپ‌ها» قادر نیستند حتی گامی به سوی چنین تجزیه و تحلیلی بردارند. در «تزهای مربوط به نظام مجلسی»، که در شمارهٔ اول «بولتن اداره موقت انترناسیونال کمونیستی در آمستردام Bulletion of the provisional Bureau in Amsterdam» (Communist» February 1920) of the

Internatioinal, به چپ رسیده و تمایلات هلندی چپ یا تمایلات چپ هلندی‌ها را آشکارا بیان می‌نماید نیز، چنان که خواهیم دید تجزیه و تحلیل فوق‌العاده بدی شده است.

اولاً به طوری که می‌دانیم، «چپ‌های» آلمان از ژانویه سال ۱۹۱۹ نظام مجلسی را، علیرغم عقیدهٔ رهبران سیاسی مبرزی نظیر روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت، «از لحاظ سیاسی کهنه» می‌شمردند و می‌دانیم که «چپ‌ها» اشتباه کردند. تنها همین موضوع این تز را که گویا نظام مجلسی «از لحاظ سیاسی کهنه شده است» فوراً و از بیخ و بن فرو می‌پاشد. «چپ‌ها» مکلفند ثابت کنند که چرا اشتباه بلاتردید آن زمان آنها اکنون دیگر اشتباه نیست. آنها کوچك‌ترین برهانی نمی‌آورند و نمی‌توانند بیاورند. روش حزب سیاسی نسبت به اشتباهات خود یکی از مهم‌ترین و صحیح‌ترین معیارهای جدی بودن حزب و اجرای عملی وظایف وی نسبت به طبقهٔ خویش و توده‌های زحمتکش است. اعتراف آشکار به اشتباه، کشف علل آن، تجزیه و تحلیل اوضاع و احوالی که موجب این اشتباه شده است، بحث و مذاکرهٔ دقیق در اطراف وسایل رفع اشتباه؛ این است علامت یك حزب جدی، این است اجرای وظایفی که وی برعهده دارد، این است تربیت و تعلیم طبقه و سپس توده‌ها. «چپ‌های» آلمان (و هلند) که این وظیفه خود را انجام نمی‌دهند و در بررسی اشتباه عیان خود نهایت توجه و دقت و احتیاط را به کار نمی‌برند، با این عمل خود اتفاقاً ثابت می‌کنند که آنها حزب طبقه نبوده بلکه جرگهٔ کوچکی هستند، حزب توده‌ها نبوده بلکه گروهی از روشنفکران و کارگران کم عده‌ای هستند که بدترین صفات روشنفکرانه را از خود منعکس می‌سازند.

ثانیاً ما در همان رسالهٔ گروه «چپ‌های» فرانکفورت، که در بالا قسمت‌های مفصلی از آن را نقل کردیم، چنین می‌خوانیم:

«... میلیون‌ها کارگری که هنوز از سیاست مرکز» (حزب کاتولیك «مرکز») پیروی می‌نمایند ضد انقلابی هستند. پرولتارهای روستا لژیون‌های ارتش ضد انقلابی را تشکیل می‌دهند». (ص ۳ رسالهٔ نامبرده).

می‌بینیم که در این گفته بیش از حد گشادبازی و مبالغه شده است. ولی آن واقعیت اساسی که در این جا ذکر شده بلاتردید است و اعتراف بدان از طرف «چپ‌ها» گواه بسیار بارزی است بر اشتباه آنان. تا زمانی که «میلیون‌ها» و «لژیون‌ها» پرولتار هنوز نه تنها به طور کلی طرفدار نظام مجلسی بلکه مستقیماً «ضد انقلابی» هستند آن وقت چگونه

می‌توان مدعی شد که «نظام مجلسی از لحاظ سیاسی کهنه شده است»؟! واضح است که نظام مجلسی در آلمان هنوز از لحاظ سیاسی کهنه نشده است. واضح است که «چپ‌های» آلمان آرزوی خود و روش مسلکی و سیاسی خود را واقعیت عینی شمرده‌اند. این برای انقلابیون خطرناک‌ترین اشتباه است. در روسیه، که ستم‌گری بسیار وحشیانه و ددمنشانهٔ تزاریسم طی مدتی بسیار طولانی و با شکل‌هایی بسیار متنوع انقلابیونی با خط‌مشی‌های گوناگون، انقلابیونی با صداقت و شور و هیجان و قهرمانی و نیروی ارادهٔ شگرف پدید می‌آورد، ما از خیلی نزدیک ناظر این اشتباه انقلابیون بودیم و با دقت خاصی آن را بررسی می‌کردیم و خیلی خوب با آن آشنا هستیم و به این جهت این اشتباه را در دیگران نیز با وضوح خاصی تشخیص می‌دهیم. برای کمونیست‌های آلمان نظام مجلسی البته «از لحاظ سیاسی کهنه شده»، ولی اتفاقاً مطلب بر سر آن است که تصور نشود آن چه برای ما کهنه شده است؛ برای طبقه، برای توده‌ها هم کهنه شده است. در این جا نیز ما مجدداً می‌بینیم که «چپ‌ها» قدرت قضاوت ندارند و نمی‌توانند به عنوان حزب طبقه، حزب توده‌ها رفتار نمایند. وظیفهٔ شما این است که خود را تا سطح توده‌ها، تا سطح قشرهای عقب‌ماندهٔ طبقه تنزل ندهید. در این امر تردیدی نیست. شما موظفید حقیقت تلخ را به آنها بگویید. شما موظفید خرافات بورژوا ـ دموکراتیک و مجلس‌طلبانهٔ آنان را خرافات بنامید. ولی در عین حال شما موظفید هوشیارانه مراقب وضع واقعی آگاهی و آمادگی تمام طبقه (نه این که تنها پیشاهنگ کمونیستی آن) و تمام تودهٔ زحمتکش (نه این که تنها افراد پیشرو آن) باشید.

اگر ببینیم که نه تنها «میلیون‌ها» و «لژیون‌ها» بلکه حتی صرفاً یک اقلیت نسبتاً قابل توجهی هم از کارگران صنعتی به دنبال کشیشان کاتولیک و از کارگران روستا به دنبال ملاکین و کولاک‌ها (Grossbauern) می‌روند آن وقت از این جا بدون هیچ‌گونه شکی چنین نتیجه می‌شود که نظام مجلسی در آلمان هنوز از لحاظ سیاسی کهنه نشده و شرکت در انتخابات مجلسی و مبارزه از پشت تریبون مجلس برای حزب پرولتاریای انقلابی همانا به منظور تربیت قشرهای عقب‌ماندهٔ طبقهٔ خود و بیداری و تنویر افکار تودهٔ روستایی تکامل نیافته، توسری خورده و نادان یه وظیفهٔ حتمی است. تا زمانی که شما قدرت برچیدن بساط مجلس بورژوایی و هر نوع مؤسسهٔ ارتجاعی دیگری را ندارید، موظفید همانا بدان جهت که در آنها هنوز کارگرانی وجود دارند که به وسیلهٔ کشیشان و زندگی در محیط تنگ و منزوی روستایی تحمیق شده‌اند در داخل آنها کار کنید، در غیر

این صورت بیم آن می‌رود که شما صرفاً به افرادی یاوه‌سرا مبدل شوید.

ثالثاً کمونیست‌های «چپ» از ما بلشویک‌ها تعریف بسیار زیادی می‌کنند. گاه می‌خواهم بگویم: کاش کمتر ما را می‌ستودند و بیشتر در تاکتیک بلشویک‌ها تعمق می‌کردند و با آن آشنا می‌شدند! ما در سپتامبر ـ نوامبر سال ۱۹۱۷ در انتخابات مجلس بورژوایی روسیه، یعنی در انتخابات مجلس مؤسسان شرکت کردیم. آیا تاکتیک ما صحیح بود یا نه؟ اگر صحیح نبود پس باید به طور واضح آن را گفت و ثابت کرد، زیرا این امر برای تنظیم یك تاکتیك صحیح از طرف کمونیسم بین‌المللی ضروری است. و اگر صحیح بود پس باید از آن نتیجه‌گیری‌های معینی کرد. بدیهی است که شرایط روسیه را به هیچ وجه نمی‌توان با شرایط اروپای باختری برابر دانست. ولی در مورد این مسأله خاص که مفهوم «نظام مجلسی از لحاظ سیاسی کهنه شده» چیست، حتماً باید تجربیات ما را دقیقاً در نظر گرفت، زیرا بدون در نظر گرفتن تجربهٔ مشخص، چنین مفاهیمی خیلی زود به عبارت پوچ بدل می‌شود. آیا ما بلشویك‌های روس در سپتامبر ـ نوامبر سال ۱۹۱۷ بیش از هر کمونیستی در اروپای باختری حق نداشتیم بر این عقیده باشیم که نظام مجلسی در روسیه از لحاظ سیاسی کهنه شده است؟ البته که حق داشتیم، زیرا سخن بر سر این نیست که آیا مجالس بورژوایی مدت مدیدی است وجود دارند یا مدت کوتاهی، بلکه سخن بر سر این است که توده‌های وسیع زحمت‌کشان تا چه حدی آمادگی آن را دارند (از لحاظ مسلکی، سیاسی و عملی) که نظام شوروی را بپذیرند و بساط مجلس بورژوا ـ دموکراتیك را برچینند (یا برچیدن آن را مأذون بدانند). این که در روسیه در سپتامبر ـ نوامبر سال ۱۹۱۷ طبقهٔ کارگر شهرها و سربازان و دهقانان، به حکم یك سلسله شرایط خاص، آمادگی کم‌نظیری برای پذیرفتن نظام شوروی و برانداختن دموکراتیك‌ترین مجلس بورژوایی داشتند، یك واقعیت تاریخی کاملاً مسلم و کاملاً مسجل است. با وجود این بلشویك‌ها مجلس مؤسسان را تحریم نکردند و خواه پیش از خواه پس از آن که پرولتاریا قدرت سیاسی را به تصرف درآورد در انتخابات شرکت جستند. این که انتخابات مزبور نتایج سیاسی فوق‌العاده گرانبهایی (و برای پرولتاریا بینهایت مفیدی) به بار آورد موضوعی است که من به خود اجازه می‌دهم امیدوار باشم که در مقالهٔ نامبردهٔ فوق، که در آن ارقام و مدارك مربوط به انتخابات مجلس مؤسسان روسیه مفصلاً مورد تحلیل قرار گرفته است، ثابت کرده‌ام.

نتیجه‌ای که از این جا حاصل می‌آید بلاتردید است: ثابت شده است که حتی چند

هفته قبل از پیروزی جمهوری شوروی و حتی پس از این پیروزی، شرکت در مجلس بورژوا ـ دموکراتیك نه تنها به پرولتاریای انقلابی زیانی نمی‌رساند، بلکه تسهیلاتی هم برای وی فراهم می‌سازد که بتواند به توده‌های عقب‌مانده ثابت نماید که چرا چنین مجالسی مستحق برانداختند، چنین شرکتی موفقیت در برانداختن این مجالس و «کهنه‌گی سیاسی» نظام مجلسی بورژوایی را تسهیل می‌کند. بی‌اعتنایی نسبت به این تجربه و در عین حال ادعای تعلق به انترناسیونال کمونیستی، که باید تاکتیك خود را از نطقهٔ نظر انترناسیونالیستی تنظیم نماید (یعنی تاکتیك محدود یا یك جانبهٔ ملی نه، بلکه همانا تاکتیك انترناسیونالیستی) معنایش ارتکاب فاحش‌ترین اشتباهات و عدول از انترناسیونالیسم در کردار در عین قبول آن در گفتار است.

حال براهین «هلندی چپ» را در اثبات عدم شرکت در مجلس مورد بررسی قرار دهیم. اینك ترجمه (از انگلیسی) یکی از مهم‌ترین تزهای «هلندی» نامبرده یعنی تز چهارم:

«هنگامی که سیستم سرمایه‌داری تولید درهم شکسته شده و جامعه در حال انقلاب است، فعالیت مجلسی تدریجاً اهمیت خود را در مقایسه با عملیات خود توده‌ها از دست می‌دهد. هنگامی که، در چنین شرایطی، مجلس به مرکز و ارگان ضد انقلاب تبدیل می‌گردد و از طرف دیگر طبقه کارگر آلت قدرت خود را به صورت شوراها پدید می‌آورد ممکن است حتی ضروری باشد که از هر گونه و هر نوع شرکتی در فعالیت مجلسی امتناع شود».

نادرستی جملهٔ اول عیان است، زیرا عملیات توده‌ها ـ مثلاً یك اعتصاب بزرگ ـ همیشه مهم‌تر از فعالیت مجلسی است و این به هیچ وجه منحصر به زمان انقلاب یا وجود وضع انقلابی نیست. این برهان که به کلی بی‌اساس و از نظر تاریخی و سیاسی نادرست است فقط با وضوح خاصی ثابت می‌کند که تنظیم کنندگان این تزها نه تجربیات اروپا (تجربهٔ فرانسه در آستان انقلاب‌های ۱۸۴۸، ۱۸۷۰؛ تجربهٔ آلمان در سال‌های ۱۸۷۸ـ۱۸۹۰ و غیره) و نه تجربیات روسیه را (رجوع شود به مطالب فوق) در مورد اهمیت درآمیختن کار علنی و غیر علنی مطلقاً در نظر نمی‌گیرد. این مسأله، خواه به طور اعم و خواه به طور اخص حایز نهایت اهمیت است، زیرا در کلیهٔ کشورهای متمدن و پیشرو به سرعت زمانی نزدیك می‌گردد که در آن چنین درآمیختنی برای حزب پرولتاریای انقلابی، به حکم نضج یافتن و نزدیك شدن جنگ داخلی پرولتاریا علیه

بورژوازی و تعقیب شدید کمونیست‌ها از طرف دولت‌های جمهوری و به طورکلی بورژوایی، که به انواع وسایل آزادی‌های قانونی را پایمال می‌سازند، (نمونهٔ امریکا به تنهایی از این لحاظ بر خیلی چیزها گواهی می‌دهد) بیش از پیش یك وظیفهٔ حتمی می‌شود و هم اکنون تا اندازه‌ای شده است. هلندی‌ها و به طور کلی چپ‌ها این مسأله بسیار مهم را به هیچ وجه درك نکرده‌اند.

جملهٔ دوم اولاً از لحاظ تاریخی نادرست است. ما بلشویك‌ها در ضد انقلابی‌ترین مجالس شرکت کرده‌ایم و تجربه نشان داده است که چنین شرکتی نه تنها مفید بلکه برای حزب پرولتاریای انقلابی، اتفاقاً پس از نخستین انقلاب بورژوازی در روسیه (۱۹۰۵) به منظور تدارك دومین انقلاب بورژوایی (فوریه سال ۱۹۱۷) و سپس انقلاب سوسیالیستی (اکتبر ۱۹۱۷)، ضروری هم بود. ثانیاً این جمله به طور حیرت‌آوری عاری از منطق است. از این موضوع که مجلس ارگان و «مرکز» (بر سبیل حاشیه متذکر می‌شویم که مجلس عملاً هیچ‌گاه «مرکز» نبوده و نمی‌تواند باشد) ضد انقلاب می‌گردد و کارگران آلت قدرت خود را به صورت شوراها به‌وجود می‌آورند، چنین نتیجه می‌شود که کارگران باید خود را ـ از لحاظ مسلکی، سیاسی و فنی ـ برای مبارزهٔ شوراها علیه مجلس و برای برانداختن مجلس توسط شوراها آماده سازند. ولی از این جا به هیچ وجه این نتیجه به دست نمی‌آید که وجود اپوزیسیون شوروی در داخل مجلس ضد انقلابی چنین برانداختنی را دشوار می‌سازد یا این که آن را تسهیل نمی‌نماید. ما در دوران مبارزهٔ پیروزمندانهٔ خود علیه دنیکین و کلچاك یك بار هم ندیدیم که وجود اپوزیسیون شوروی پرولتاری در بین آنها برای پیروزی‌های ما علی السویه باشد. ما به خوبی می‌دانیم که وجود یك اپوزیسیون شوروی، خواه اپوزیسیون پیگیر بلشویکی و خواه اپوزیسیون ناپیگیر اس‌ارهای چپ، در داخل مجلس مؤسسان ضد انقلابی، که می‌بایست برانداخته شود، کار ما را در امر برانداختن این مجلس در ۵ ژانویه سال ۱۹۱۸ دشوار نساخت بلکه آن را تسهیل نمود. تنظیم کنندگان این تز به کلی سر درگم شده و تجربیات یك سلسله و یا خود کلیهٔ انقلاب‌ها را، حاکی از این که به هنگام انقلاب درآمختن عملیات توده‌ای در خارج مجلس ارتجاعی با اپوزیسیون هواخواه انقلاب (و به طریق اولی با اپوزیسیون که مستقیماً از انقلاب پشتیبانی می‌نماید) در داخل این مجلس چه فواید خاصی دارد، از یاد برده‌اند. هلندی‌ها و به طورکلی «چپ‌ها» در این مورد همانند آن آیین‌پرستان راه انقلاب قضاوت می‌نمایند که هیچ‌گاه در انقلاب واقعی شرکت نکرده یا

در تاریخ انقلاب‌ها تعمق ننموده‌اند و یا «نفی» ذهنی یك مؤسسهٔ ارتجاعی را ساده‌لوحانه به جای انهدام واقعی آن توسط نیروهای مشترك یك سلسله عوامل عینی می‌گیرند. مطمئن‌ترین وسیلهٔ بی‌اعتبار ساختن یك اندیسشهٔ نوین سیاسی (و نه تنها سیاسی) و زیان رساندن بدان این است که به نام دفاع از آن این اندیشه را به مرحلهٔ اراجیف برسانند. زیرا هر حقیقتی را، اگر «از حد فزون» شود (همان گونه که دیتسگین ـ پدر می‌گفت) و اگر در آن مبالغه گردد و از حدودی که می‌توان آن را به کار برد فراتر برده شود، می‌توان به مرحلهٔ اراجیف رساند و در چنین صورتی حتی ناگزیر به اراجیف بدل می‌گردد. چپ‌های هلند و آلمان در مورد حقیقت نوین برتری حکومت شوروی بر نظام مجلسی بورژوا ـ دموکراتیك عیناً یك چنین دوستی خاله خرسه‌ای را ابراز می‌دارند. بدیهی است کسی که به شیوهٔ سابق و به طور اعم بگوید امتناع از شرکت در مجالس بورژوایی در هیچ شرایطی مأذون نیست، سخنی به ناحق گفته است. من نمی‌توانم در این جا شرایطی را که در آن تحریم مفید است فرمول‌بندی کنم، زیرا وظیفهٔ این مقاله بسی محدودتر از این بوده و عبارت است از استفاده از تجربهٔ روسیه به مناسبت چند مسألهٔ مبرم مربوط به تاکتیك بین‌المللی کمونیستی. تجربهٔ روسیه به ما نشان می‌دهد که بلشویك‌ها تحریم را یك بار به طور توفیق‌آمیز و صحیح (در سال ۱۹۰۵) و یك بار به غلط (در اسل ۱۹۰۶) به کار بردند. ضمن تحلیل مورد اول ما مشاهده می‌کنیم که در اوضاع و احوالی که عملیات انقلابی توده‌ها در خارج از مجلس (و از آن جمله اعتصابات) با سرعت فوق‌العاده‌ای شدت می‌گرفت و هیچ قشری از پرولتاریا و دهقانان نمی‌توانست هیچ گونه پشتیبانی از حکومت ارتجاعی بنماید و پرولتاریای انقلابی از راه مبارزهٔ اعتصابی و جنبش در راه تحصیل زمین نفوذ خود را در توده‌های وسیع و عقب‌مانده تأمین می‌کرد، ما موفق شدیم از تشکیل مجلس ارتجاعی توسط حکومت ارتجاعی ممانعت نماییم. کاملاً واضح است که این تجربه را در شرایط کنونی اروپا نمی‌توان به کار بست و نیز ـ براساس براهین مذکور در فوق ـ کاملاً واضح است که دفاع ولو دفاع مشروط هلندی‌ها و «چپ‌ها» از امتناع از شرکت در مجالس از بیخ و بن نادرست و برای مطلوب پرولتاریای انقلابی زیان‌بخش است.

در اروپای باختری و امریکا مجلس مورد تنفر خاص انقلابیون پیشرو طبقهٔ کارگر است. این مطلب مسلم است و علت آن کاملاً مفهوم است، زیرا تصور رفتاری رذیلانه‌تر، پست‌تر و خائنانه‌تر از رفتاری که اکثریت عظیم نمایندگان سوسیالیست و

سوسیال دموکرات به هنگام جنگ و پس از آن در مجلس داشته‌اند، دشوار است. ولی تسلیم شدن به این روحیه، به هنگام حل این مسأله که چگونه باید علیه بلای مورد تصدیق عموم مبارزه کرد، نه تنها نابخردانه بلکه صرفاً تبهکارانه است. در بسیاری از کشورهای اروپای باختری روحیهٔ انقلابی اکنون می‌توان گفت «پدیدهٔ تازه» و یا خود «پدیدهٔ نادری است» که مدت بس مدیدی بیهوده و بی‌صبرانه در انتظار آن بودند و شاید به این جهت باشد که اکنون به این سهولت نسبت به این روحیه گذشت قایل می‌شوند. البته بدون وجود روحیه انقلابی در بین توده‌ها، بدون وجود شرایطی که به رشد این روحیه کمك نماید، تاکتیك انقلابی را نمی‌توان به موقع اجرا گذاشت، ولی ما در روسیه، ضمن یك تجربهٔ بس طولانی و گران و خونین به این حقیقت یقین حاصل کرده‌ایم که تاکتیك انقلابی را نمی‌توان فقط بر روحیهٔ انقلابی استوار ساخت. تاکتیك باید بر پایه محاسبهٔ هوشیارانه و قویاً عینی کلیهٔ نیروهای طبقاتی یك کشور (و کشورهای مجاور آن و نیز کلیهٔ کشورها در مقیاس جهانی) و همچنین بر روی تجربهٔ جنبش‌های انقلابی استوار باشد. ابراز «انقلابی‌گری» تنها به کمك دشنام دادن به اپورتونیسم مجلسی و تنها با نفی شرکت در مجلس کاری است بسیار سهل ولی همانا بدان جهت که این عمل بسیار سهل است؛ نمی‌توان آن را راه حل یك مسأله دشوار و بسیار دشوار شمرد. ایجاد یك فراکسیون مجلسی واقعاً انقلابی در مجالس اروپا به مراتب دشوارتر از روسیه است. در این تردیدی نیست. ولی این فقط مبین بخشی از آن حقیقت عمومی است که برای روسیه در اوضاع و احوال مشخص و از لحاظ تاریخ فوق‌العاده خود ویژهٔ سال ۱۹۱۷ شروع انقلاب سوسیالیستی آسان بود و حال آن که ادامهٔ آن و رساندنش به پایان خود برای روسیه دشوارتر از کشورهای اروپایی خواهد بود. من در همان آغاز سال ۱۹۱۸ به این کیفیت اشاره کردم و تجربهٔ دو سالهٔ پس از آن هم صحت چنین نظریه‌ای را کاملاً تأیید نمود. شرایط ویژه‌ای از قبیل: ۱) امکان درآمیختن انقلاب شوروی با اختتام (در نتیجه این انقلاب) جنگ امپریالیستی، یعنی جنگی که به طور تصورناپذیری کارگران و دهقانان را زجر داده بود؛ ۲) امکان استفاده تا مدت معینی از مبارزهٔ مرگبار بین دو گروه درندهٔ امپریالیست دارای اقتدار جهانی که نمی‌توانستند بر ضد دشمن مشترك خود یعنی شوروی با یکدیگر متحد شوند؛ ۳) امکان پایداری در جنگ داخلی نسبتاً طولانی که تا اندازه‌ای نتیجهٔ پهناوری عظیم کشور و خرابی وسایل مواصلاتی بود؛ ۴) وجود آن چنان جنبش عمیق انقلابی بورژوا ـ دموکراتیك در بین دهقانان که حزب پرولتاریا در

پرتو آن خواست‌های انقلابی حزب دهقانان را (حزب اس‌ارها را که اکثریت‌شان با بلشویسم سخت خصومت می‌ورزیدند) پذیرفت و در نتیجهٔ تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا فوراً آنها را عملی ساخت؛ یك چنین شرایط ویژه‌ای اکنون در اروپای باختری وجود ندارد و تکرار چنین شرایط یا شرایطی نظیر آن آن قدرها آسان نیست. این است یکی از عللی که بنابر آن، آغاز انقلاب سوسیالیستی در اروپای باختری دشوارتر از روسیه است. تلاش برای «نادیده‌ت انگاشتن» این دشواری و «جهش» از روی کار دشوار استفاده از مجالس ارتجاعی برای مقاصد انقلابی، کودکی به تمام معنا است. شما می‌خواهید جامعهٔ نوین بنا نمایید؟ و آن وقت از دشواری‌های ناشی از ایجاد یك فراکسیون مجلسی خوب، مرکب از کمونیست‌های با ایمان و وفادار و قهرمان در مجلس ارتجاعی هراسناکید! مگر این کودکی نیست؟ وقتی کارل لیبکنخت در آلمان و ز. هگلوند در سوئد توانسته‌اند، حتی بدون پشتیبانی توده‌ای از پایین، نمونه‌هایی از استفادهٔ واقعاً انقلابی از مجالس ارتجاعی را به ما نشان دهند، آن وقت چگونه این حزب انقلابی توده‌ای سریعاً در حال رشد، در شرایط یأس و خشم توده‌ها در دوران پس از جنگ قادر به ایجاد یك فراکسیون کمونیستی در بدترین مجالس نیست؟! همانا بدین جهت است که توده‌های عقب‌ماندهٔ کارگران و به طریق اولی؛ دهقانان خرده پا در اروپای باختری به مراتب شدیدتر از روسیه در خرافات بورژوا ـ دموکراتیك و مجلسی فرو رفته‌اند و همانا بدین جهت است که کمونیست‌ها فقط از داخل مؤسساتی نظیر مجلس بورژوایی می‌توانند (و باید) برای افشاء و باطل ساختن و غلبه بر این خرافات به مبارزهٔ طولانی و سر سختی بپردازند که در برابر هیچ گونه دشواری متوقف نگردد.

«چپ‌های» آلمان از دست «پیشوایان» بد حزب خود شاکی هستند و دچار یأس می‌گردند و رشتهٔ سخن را به «نفی» خنده‌آور «پیشوایان» می‌کشانند. ولی در شرایطی که غالباً لازم می‌آید «پیشوایان» را مخفی سازند درست کردن «پیشوایان» خوب و مطمئن و آزموده و مقتدر کاری است بس دشوار و غلبهٔ موفقانه بر این دشواری‌ها بدون درآمیختن کار علنی و غیر علنی، بدون آزمایش «پیشوایان»، و از آن جمله آزمایشش در صحنهٔ مجلس، غیر ممکن است.

هدف انتقاد و آن هم شدیدترین و بی‌امان‌ترین و آشتی‌ناپذیرترین انتقادها؛ باید نظام مجلسی یا فعالیت مجلسی نبوده، بلکه آن پیشوایانی باشند که نمی‌توانند ـ و از آن هم بیشتر کسانی باشند که نمی‌خواهند ـ از انتخاب مجلسی و تریبون مجلس به شیوهٔ انقلابی

و کمونیستی استفاده نمایند. فقط چنین انتقادی ـ که البته با اخراج رهبران نالایق و تعویق آنان با رهبران لایق توأم باشد ـ یك کار انقلابی مفید و ثمربخش خواهد بود که در عین حال هم «پیشوایان» را تربیت خواهد کرد تا آن که شایستهٔ طبقهٔ کارگر و توده‌های زحمتکش باشند و هم توده‌ها را تربیت خواهد نمود تا آن که بتوانند از اوضاع سیاسی به درستی سردرآورند و وظایفی را که از این اوضاع ناشی می‌شود و غالباً بسیار بغرنج و پیچیده است درك نمایند.(۱)

---

۱ ـ امکان من برای آشنایی با کمونیسم «چپ» در ایتالیا بسیار کم بود. بی‌شك رفیق بوردیگا و فراکسیون وی به نام «کمونیست‌های تحریم کننده» (Communista astensionista) در دفاع خود از عدم شرکت در مجلس ذیحق نیستند. ولی، تا آن جا که از روی دو شماره روزنامهٔ وی به نام «سویت» II.I (1920 و 4, 18.1 و II Soveiet) No No و چهار شماره مجلهٔ عالی رفیق سراتی موسوم به «کمونیسم» (Communismo) No No-1-4, I.X.30 X1. 1919) و شماره‌های متفرقه روزنامه‌های بورژوازی ایتالیا، که توانستم آنها را نگاه کنم می‌توان قضاوت کرد، تصور می‌کنم در یك نکته حق به جانب او باشد. همانا رفیق بوردیگا و فراکسیون وی در حملات خود علیه توراتی و همفکرانش ذیحقند زیرا اینها در حزبی که حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را به رسمیت شناخته است باقی هستند و در مجلس هم عضویت دارند و به سیاست اپورتونیستی فوق‌العاده زیان‌بخش قدیمی خود ادامه می‌دهند البته رفیق سراتی و تمام حزب سوسیالیست ایتالیا* که این وضع را تحمل می‌کنند مرتکب اشتباهی می‌شوند که همان زیان عمیق و خطری را در بردارد که در مجارستان در برداشت. در آن جا حضرات توراتی‌های مجارستانی از داخل خواه در امور حزب و خواه در امور حکومت شوروی کارشنکی می‌کردند. یك چنین روش اشتباه‌آمیز و ناپیگیر یا سست عنصرانه‌ای نسبت به اپورتونیست‌های مجلس‌نشین از یك طرف کمونیسم «چپ» را به وجود می‌آورد و از طرف دیگر تا حدود معینی موجودیت آن را موجه می‌سازد. رفیق سراتی به هیچ وجه ذیحق نیست که توراتی نمایندهٔ مجلس را به «ناپیگیری» متهم می‌سازد (Coumuismo) No 3 زیرا ناپیگیر همانا حزب سوسیالیست ایتالیا است که وجود اپورتونیست‌های مجلس‌نشینی نظیر توراتی و شرکاء را تحمل می‌نماید.

* ـ حزب سوسیالیست ایتالیا در سال ۱۸۹۲ به عنوان «حزب کارگران ایتالیا» تأسیس گردید و در سال ۱۸۹۳ به «حزب سوسیالیست ایتالیا» موسوم گردید. بعد از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه، جناح چپ در صنوف حزب سوسیالیست ایتالیا قوت یافت. در ژانویه سال ۱۹۲۱ در کنگره حزب در لیورنو چپی‌ها با حزب سوسیالیست قطع روابط کردند و خود کنگره‌ای تشکیل دادند و حزب کمونیست ایتالیا را تأسیس نمودند.

۸ ـ آیا هیچ مصالحه‌ای مأذون نیست؟

در قسمتی که از رسالهٔ فرانکفورت نقل شد ما دیدم که «چپ‌ها» با چه قطعیتی این شعار را به میان می‌کشند. جای تأسف است وقتی انسان می‌بیند افرادی که بدون شك خود را مارکسیست می‌شمرند و میل هم دارند مارکسیست باشند حقایق اساسی مارکسیسم را فراموش کرده‌اند. انگلس که، همانند مارکس، از زمرهٔ آن نویسندگان نادر و بسیار کمیابی است که هر جملهٔ هر یك از تألیفات بزرگشان حاوی مضمونی بس عمیق است در سال ۱۸۷۴ بر ضد بیانیه ۳۳ کمونار بلانکیست چنین می‌نویسد:

«... ما کمونیست هستیم» (مطلبی است که کمونارهای بلانکیست در بیانیهٔ خود می‌نویسند) «زیرا می‌خواهیم، بدون توقف در ایستگاه‌های بین راه و بدون تن در دادن به مصالحه که فقط روز پیروزی را به تعویق می‌اندازد و دوران بردگی را طولانی می‌سازد، به هدف خویش نایل آییم.»

کمونیست‌های آلمانی از آن رو کمونیست هستند که از خلال کلیهٔ ایستگاه‌های بین راه، و کلیهٔ مصالحه‌ها که موجب آن خود آنان نبوده بلکه سیر تکامل تاریخ است، هدف نهایی را واضح می‌بینند و دایماً تعقیب می‌کنند. این هدف عبارت است از محو طبقات و ایجاد آن چنان نظام اجتماعی که در آن دیگر جایی برای مالکیت خصوصی بر زمین و کلیه وسایل تولید وجود نخواهد داشت. ۳۳ بلانکیست از آن جهت کمونیست هستند که خیال می‌کنند چون خودشان می‌خواهند از روی ایستگاه‌های بین راه و مصالحه‌ها جستن نمایند دیگر همه چیز رو به راه است و اگر در همین روزها کار «آغاز شود»، ـ چیزی که آنها بدان اطمینان راسخ دارند ـ و حکومت به دست آنها بیفتد، آن گاه پس فردا «کمونیسم برقرار خواهد شد». بنابراین اگر همین امروز نتوان این کار را انجام داد آن وقت آنها هم کمونیست نیستند.

چه ساده‌لوحی کودکانه‌ای است که انسان ناشکیبایی شخصی خود را استدلال نظری جلوه گر سازد!» (ف. انگلس «برنامهٔ کمونارهای بلانکیست» از روزنامهٔ سوسیال دموکرات آلمان «Volksstaat»[1] ۱۸۷۴، شمارهٔ ۷۳، مجموعهٔ

---

۱ ـ «دولت خلقی».م

«مقالات سال‌های ۱۸۷۱-۱۸۷۵)» ترجمه روسی پتروگراد، سال ۱۹۱۹، ص ۵۲-۵۳).

انگلس در همان مقاله احترام عمیق خود را نسبت به وایان ابراز می‌دارد و از «خدمات انکارناپذیر» وایان سخن می‌گوید (که نظیرگد، قبل از خیانت به سوسیالیسم در اوت سال ۱۹۱۴ یکی از بزرگ‌ترین پیشوایان سوسیالیسم بین‌المللی بود). ولی انگلس اشتباه عیان را بدون تحلیل مفصل نمی‌گذارد. البته در نظر انقلابیون بسیار جوان و بی‌تجربه و نیز در نظر انقلابیون خرده بورژوای حتی بسیار مسن و بسیار پر تجربه «مأذون شمردن مصالحه» فوق‌العاده «خطرناك» و نامفهوم و نادرست می‌آید. بسیاری از سفسطه‌جویان نیز (که سیاست‌بازان فوق‌العاده یا بیش از حد «با تجربه» هستند) درست مانند پیشوایان انگلیسی اپورتونیسم، که رفیق لنسبری از آنها نام می‌برد، چنین قضاوت می‌نمایند: «وقتی فلان مصالحه برای بلشویك‌ها مأذون باشد پس چرا برای ما هرگونه مصالحه‌ای مأذون نباشد؟» ولی پرولتارها که در جریان اعتصابات عدیده تربیت یافته‌اند (ما فقط این مظهر مبارزهٔ طبقاتی را در نظر می‌گیریم) معمولاً این حقیقت بسیار عمیق (فلسفی، تاریخی، سیاسی و روان‌شناسی) را که انگلس بیان داشته است به خوبی ملکهٔ خود می‌سازند. هر پرولتاری در اعتصاب شرکت ورزیده و ناظر «مصالحه‌هایی» با ستمگران و استثمارگران منفور خود بوده است که در آن کارگران مجبور می‌شدند یا بدون أخذ نتیجه یا در مقابل اجابت جزیی از خواست‌های خود دوباره به کار بپردازد. هر پرولتاری، در نتیجهٔ آن شرایط مبارزهٔ توده‌ای و آن حدت فوق‌العادهٔ تناقضات طبقاتی، که در آن به سر می‌برد، مشاهده می‌کند که بین مصالحه‌ای که شرایط عینی آن را ایجاب می‌کند (زیرا صندوق اعتصاب فقیر است، از خارج کمکی نمی‌شود و اعتصاب کنندگان به طور تحمل‌ناپذیری گرسنگی کشیده و زجر دیده‌اند) و به هیچ وجه از ایمان انقلابی و آمادگی کارگرانی که بدان تن درمی‌دهند برای مبارزهٔ آتی نمی‌کاهد از یك طرف، و مصالحه‌ای که توسط خائنینی به عمل می‌آید که گناه استفاده‌جویی خود (اعتصاب شکنان هم «مصالحه» می‌کنند!)، جبن خود، تمایل خود را به خوش خدمتی در برابر سرمایه‌داران، بن سستی خود را در برابر ارعاب و گاه اقناع و گاه صدقه و گاه خوشآمدگویی سرمایه‌داران به گردن علل عینی می‌اندازند، بین این دو مصالحه فرق وجود دارد (چنین مصالحه‌های خائنانه‌ای را به ویژه تاریخ جنبش کارگری انگلستان طرف سران تردیونیون‌های انگلیسی زیاد نشان می‌دهد، ولی تقریباً همهٔ کارگران در کلیه

کشورها به نحوی از انحاء ناظر چنین پدیده‌ای بوده‌اند).

البته موارد منحصر فوق‌العاده دشوار و بغرنجی هم پیشآمد می‌کند که با زحمات فراوان می‌توان خصلت واقعی فلان یا بهمان «مصالحه» را به درستی تشخیص داد. همان گونه که قتل هم مواردی دارد که در آن بسیار دشوار است تشخیص داد که آیا این قتل کاملاً عادلانه و حتی واجب بوده است (مثلاً مدافعه ضروری) یا این که لاقیدی بخشایش‌ناپذیری بوده و یا حتی طبق نقشهٔ محیلانه‌ای به طور ظریف انجام گرفته است. البته در سیاست، که در آن گاهی مناسبات فوق‌العاده بغرنج ـ ملی و بین‌المللی ـ بین طبقات و احزاب در کار است، موارد بسیار زیادی پیشآمد خواهد کرد که به مراتب دشوارتر از موضوع «مصالحه» مشروع به هنگام اعتصاب و یا «مصالحه» خائنانه‌ای است که به وسیله یك نفر اعتصاب‌شکن و پیشوای خائن و غیره انجام می‌گیرد. درست کردن نسخه یا یك قاعدهٔ عمومی («هیچ مصالحه‌ای مأذون نیست!») که برای کلیه موارد به‌کار آید کار مهملی است. باید از خودداری مغز بود تا در هر موردی بتوان از اوضاع سر درآورد. ضمناً اهمیت سازمان حزبی و رهبران حزبی شایسته این عنوان در همین است که باکار طولانی و سرسخت و متنوع و همه جانبهٔ کلیهٔ نمایندگان متفکر طبقه مربوطه[1] معلومات لازم، تجربهٔ لازم و علاوه ـ بر معلومات و تجربه ـ شم سیاسی لازم را برای حل سریع و صحیح و مسایل سیاسی بغرنج به وجود آورند.

افراد ساده‌لوح و به کلی بی‌تجربه گمان می‌کنند همین قدر کافی است که مصالحه به طور اعم مأذون شمرده شود تا هرگونه حد فاصلی بین اپورتونیسم، که ما به طور آشتی‌ناپذیری علیه آن مبارزه می‌کنیم و باید مبارزه کنیم، و مارکسیسم انقلابی یا کمونیسم از بین برود. ولی به چنین افرادی، تا زمانی که بدین نکته پی نبرده‌اند که تمام حد فاصل‌ها خواه در طبیعت و خواه در جامعه متحرك و تا حدود معینی مشروطند، به

---

۱ ـ در هر طبقه‌ای، حتی در با فرهنگ‌ترین کشورها و حتی در بین پیشروترین طبقه‌ای که در نتیجهٔ اوضاع و احوال زمان کلیهٔ نیروهای معنویش در مدارج فوق العاده عالی اعتلای خود باشد همواره نمایندگانی از این طبقه وجود دارند که متفکر نبوده و قادر به تفکر نیستند و تا زمانی که طبقات وجود دارند و جامعهٔ بدون طبقات در روی بنیاد خود تحکیم نپذیرفته و استوار نشده و تکامل نیافته است ناگزیر چنین کسانی وجود خواهند داشت. و اگر چنین نبود آن وقت سرمایه‌داری هم ستمگر توده‌ها نبود.

هیچ طریقی جز از راه تعلیم و تربیت و تنویر افکار و تجربه سیاسی و معیشتی طولانی نمی‌توان کمك نمود. آن چه که در مورد مسایل عملی مربوط به سیاست هر لحظهٔ تاریخی معین یا خاص مهم است این است که انسان بتواند مسایلی را که در آنها عمده‌ترین نوع مصالحه‌های غیر مأذون و خائنانه متجلی می‌گردد که مظهر اپورتونیستی است که برای طبقهٔ انقلابی هلاکت‌بار است تشخیص دهد و تمام مساعی خود را متوجه روشن ساختن آنها و مبارزه علیه آنها سازد. به هنگام جنگ امپریالیستی سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ بین دو گروه از کشورهایی که به یکسان راهزن و درنده بودند عمده‌ترین نوع اساسی اپورتونیسم عبارت بود از سوسیال ـ شوینسم، یعنی پشتیبانی از نظریهٔ «دفاع از میهن» که در چنین جنگی عملاً برابر بود با دفاع از مطامع غارتگرانه بورژوازی «خودی». پس از جنگ عمده‌ترین مظاهر مصالحه‌های غیر مأذون و خائنانه‌ای که مجموعاً اپورتونیسمی را به وجود می‌آوردند که برای پرولتاریای انقلابی و مطلوب وی جنبهٔ هلاکت‌بار داشت عبارت بود از دفاع از سازمان غارتگر «جامعهٔ ملل»؛ دفاع از اتحاد مستقیم یا غیر مستقیم با بورژوازی کشور خود علیه پرولتاریای انقلابی و جنبش «شوروی»؛ دفاع از دموکراسی بورژوایی و نظام مجلسی بورژوایی علیه «حکومت شوروی».

چپ‌های آلمانی در رساله منتشره در فرانکفورت می‌نویسند:

«...باید هر گونه مصالحه‌ای را با احزاب دیگر... و هر گونه سیاست مانور و سازشکاری را با قطعیت تمام رد کرد.»

شگفت‌آور است که چگونه چپ‌ها با چنین نظریاتی حکم تقبیح قطعی بلشویسم را صادر نمی‌کنند! زیرا ممکن نیست چپ‌های آلمانی ندانند که سراپای تاریخ بلشویسم، خواه قبل و خواه بعد از انقلاب اکتبر، مشحون از موارد مانور، سازشکاری و مصالحه با احزاب دیگر و از آن جمله با احزاب بورژوایی است!

جنگ در راه سرنگونی بورژوازی بین‌المللی، جنگی که صد بار دشوارتر، طولانی‌تر و بغرنج‌تر از سرسخترین جنگ‌های معمولی بین دولت‌ها است و در عین حال از همان پیش امتناع ورزیدن از مانور و استفاده از تضاد منافع (ولو تضاد موقتی) بین دشمنان و از سازشکاری و مصالحه با متفقین ممکنه (ولو موقتی، ناپایدار، متزلزل و مشروط)، مگر این یك موضوع بی‌اندازه مضحك نیست؟ آیا این شبیه نیست به این که ما به هنگام صعود از کوه دشواری که تاکنون اکتشاف نشده و پای کسی بدان جا نرسیده است از پیش امتناع

ورزیم از این که گاهی با پیچ و خم بالا برویم، گاه به عقب باز گردیم و از سمت انتخاب شده صرف‌نظر کنیم و سمت‌های گوناگونی را آزمایش نماییم؟ و آن وقت برخی از اعضاء حزب کمونیست هلند به خود اجازه داده‌اند از این افرادی که تا این درجه بی‌تجربه‌اند و آگاهیشان کم است (چه خوب است اگر علت این امر جوانی آنها باشد، زیرا خدا خودش به جوانان دستور داده است تا مدت معینی مرتکب چنین سفاهت‌هایی بشوند) پشتیبانی نمایند؛ اعم از این که این پشتیبانی مستقیم باشد یا غیر مستقیم، آشکار باشد یا پشت پرده، کامل باشد یا در یك قسمت!!

پس از نخستین انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا و پس از سرنگون ساختن بورژوازی در یك کشور، پرولتاریای این کشور برای مدتی مدید ضعیف‌تر از بورژوازی است و علت آن هم صرفاً ارتباطات عظیم بین‌المللی بورژوازی و سپس احیاء و رستاخیز خود به خودی و دایمی سرمایه‌داری و بورژوازی توسط مولدین کوچك کالا در کشوری است که بورژوازی را سرنگون ساخته است. پیروزی بر دشمنی نیرومندتر از خود فقط در صورتی ممکن است که به منتهی درجه نیرو به کار برده شود و از هر «شکافی» در بین دشمنان هر قدر هم که کوچك باشد و از هر گونه تضاد منافع بین بورژوازی کشورهای مختلف و بین گروه‌ها و انواع مختلف بورژوازی در داخل هر یك از کشورها و نیز از هر امکانی هر قدر هم که کوچك باشد برای به دست آوردن متفق توده‌ای، حتی متفق موقت، مردد، ناپدیدار، غیر قابل اعتماد و مشروط حتماً و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود. کسی که این مطلب را نفهمیده باشد هیچ چیز از مارکسیسم و به طور کلی از سوسیالیسم عملی معاصر نفهمیده است. کسی که طی یك مدت نسبتاً طولانی و در اوضاع و احوال سیاسی گوناگون قابلیت خود را به کار بستن این حقیقت عملاً به ثبوت نرسانده باشد، هنوز یاد نگرفته است که چگونه باید به طبقهٔ انقلابی در مبارزه‌اش به خاطر رهایی تمام بشریت زحمتکش از قید استثمارگران کمك نمود. این مطلب به طور یکسانی هم به دوران قبل از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، مربوط است و هم به دوران بعد از آن.

مارکس و انگلس گفته‌اند که نظریه ما شریعت جامد نبوده بلکه رهنمون عمل است و بزرگ‌ترین اشتباه و بزرگ‌ترین تبهکاری مارکسیست‌های «دارای حق انحصار» نظیر کارل کائوتسکی، اتو بویز و غیره این است که آنها این مطلب را نفهمیده‌اند و نتوانسته‌اند آن را در مهم‌ترین لحظات انقلاب پرولتاریا به کار برند. ن. گ. چرنیشفسکی

سوسیالیست کبیر روس دوران ماقبل مارکس معمولاً می‌گفت که «فعالیت سیاسی پیاده‌رو خیابان نفسکی نیست» (منظور پیاده‌رو تمیز، وسیع و هموار خیابان عمده و کاملاً مستقیم شهر پتربورگ است). برای انقلابیون روس از زمان چرنیشفسکی به بعد نادیده انگاشتن یا از یاد بردن این حقیقت به بهای قربانی‌های بی‌شماری تمام شد. باید به هر نحوی شده است کوشید تا فراگرفتن این حقیقت برای کمونیست‌های چپ و انقلابیون وفادار به طبقهٔ کارگر در اروپای باختری و امریکا آن قدر گران تمام نشود که برای افراد عقب‌مانده روسیه تمام شد.

سوسیال دموکرات‌های انقلابی روس قبل از سقوط تزاریسم بارها از خدمات لیبرال‌های بورژوا استفاده کرده‌اند، یعنی با آنها مصالحه‌های عملی زیادی نموده‌اند و در سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۲، قبل از این که هنوز بلشویسم پدید آید، هیأت تحریریهٔ قدیمی «ایسکرا» (اعضاء این هیأت تحریریه عبارت بودند از پلخانف، آکسلرد، زاسولیچ، مارتف پوتسرف و من) با استرووه رهبر سیاسی لیبرالیسم بورژوازی رسماً عقد اتحاد سیاسی بست، (راست است که برای مدتی کوتاه) و در عین حال توانست مبارزهٔ مسلکی و سیاسی خود را بر ضد لیبرالیسم بورژوازی و کوچک‌ترین تجلیات نفوذ آن در داخل جنبش کارگری بدون وقفه و به شیوه‌ای کاملاً بی‌امان ادامه دهد. بلشویک‌ها پیوسته همین سیاست را ادامه می‌دادند. از سال ۱۹۰۵ آنها به طور اصولی از اتحاد طبقهٔ کارگر با دهقانان در مقابل بورژوازی لیبرال و تزاریسم دفاع می‌کردند ولی در عین حال هیچ‌گاه از پشتیبانی از بورژوازی علیه تزاریسم ابا نداشتند (مثلاً در مرحلهٔ دوم انتخابات یا در أخذ رأی مجدد) و مبارزهٔ مسلکی و سیاسی به کلی آشتی‌ناپذیر خود را علیه حزب بورژوا ـ انقلابی دهقانان، یعنی «سوسیالیست رولوسیونرها» قطع نمی‌کردند و آنها را به عنوان دموکرات‌های خرده بورژوایی، که کاذبانه خود را در عداد سوسیالیست‌ها قلمداد می‌کردند، رسوا می‌ساختند. در سال ۱۹۰۷ بلشویک‌ها برای مدت کوتاهی در دوران انتخابات دوما با «سوسیال رولوسیونرها» وارد یك ائتلاف سیاسی رسمی شدند. از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۲ پیشآمد می‌کرد که ما با منشویک‌ها طی چند سال متوالی رسماً در یك حزب واحد سوسیال دموکرات کار می‌کردیم ولی هیچ گاه مبارزهٔ مسلکی و سیاسی خود را علیه آنها که اپورتونیست و ناقل نفوذ بورژوازی در داخل پرولتاریا بودند، قطع نمی‌کردیم. در دوران جنگ، ما با «کائوتکیست‌ها»، با منشویک‌های چپ (مارتف) و با بخشی از «سوسیال رولوسیونرها» (چرنف، ناتانسون) تا

اندازه‌ای مصالحه نمودیم و در سیمروالد و کینتال با آنها در یك جا نشستیم و بیانیه‌های مشترك منتشر ساختیم ولی هیچ‌گاه مبارزهٔ مسلکی و سیاسی خود را با «کائوتسکیست‌ها» مارتف و چرنف قطع نکردیم و آن را تضعیف ننمودیم (ناتانسون در سال ۱۹۱۹ مرد در حالی که «کمونیست انقلابی»؛ ناردنیك و کاملاً با ما نزدیك بود و تقریباً با ما همبستگی نشان می‌داد). در همان لحظهٔ انقلاب اکتبر ما با دهقانان خرده بورژوا وارد یك ائتلاف سیاسی غیر رسمی ولی بسیار مهم (و بسیار توفیق‌آمیز) شدیم و برنامه ارضی اس‌ارها را تماماً و بدون کوچك‌ترین تغییری پذیرفتیم یعنی به مصالحه مسلم حاضر شدیم تا به دهقانان ثابت نماییم که ما نمی‌خواهیم بر آنها فرماندهی کنیم بلکه خواهان سازش با آنها هستیم. در عین حال ما به «اس‌ارهای چپ» پیشنهاد ائتلاف سیاسی رسمی با شرکت در دولت نمودیم (و به زودی آن را عملی ساختیم)، ولی آنها پس از انعقاد صلح برست این ائتلاف را برهم زدند و سپس در ژوئیه سال ۱۹۱۸ کار را به عصیان مسلحانه و بعدها به مبارزهٔ مسلحانه علیه ما کشاندند.

بدین جهت واضح است که ما حملات چپ‌های آلمانی را علیه کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست‌های آلمان، به خاطر این که چرا فکر ائتلاف با «مستقل‌ها» («حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان» کائوتسکیست‌ها) را مجاز شمرده‌اند، یك عمل به کلی غیر جدی و برهان آشکاری بر عدم حقانیت «چپ‌ها» می‌دانیم. در روسیهٔ ما هم منشویك‌های راست (که در کابینه کرنسکی شرکت کردند) بودند که مطابقت داشتند با شایدمان‌های آلمانی و همچنین منشویك‌های چپ (مارتف) بودند. که نسبت به منشویك‌های راست در اپوزیسیون قرار داشتند و با کائوتسکیست‌های آلمانی مطابقت دارند. در سال ۱۹۱۷ ما آشکارا ناظر آن بودیم که چگونه توده‌های کارگر تدریجاً از منشویك‌ها جدا شده و به بلشویك‌ها می‌پیوندند: در نخستین کنگره کشوری شوراهای روسیه در ژوئن سال ۱۹۱۷ ما روی هم رفته فقط ۱۳ درصد آراء را داشتیم. اکثریت با اس‌ارها و منشویك‌ها بود. در کنگرهٔ دوم شوراها (۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ با تقویم قدیم) ما ۵۱ درصد آراء را داشتیم. پس چرا در آلمان عین همین گرایش کاملاً همگون کارگران از راست به چپ بلافاصله موجب تقویت کمونیست‌ها نشد بلکه بدواً موجب تقویت حزب بینابینی «مستقل‌ها» گردید و حال آن که این حزب هرگز هیچ‌گونه اندیشهٔ سیاسی مستقل و هیچ‌گونه سیاست مستقل نداشته است و فقط بین شایدمان و کمونیست‌ها در نوسان بوده است؟

لابد یکی از علل این امر تاکتیك اشتباه‌آمیز کمونیست‌های آلمانی بوده است، که باید بدون ترس و شرافتمندانه به این اشتباه خود اعتراف نمایند طرز رفع آن را یاد بگیرند. این اشتباه عبارت بود از نفی شرکت در مجلس ارتجاعی بورژوایی و در اتحادیه‌های ارتجاعی و نیز عبارت بود از مظاهر بی‌شمار آن بیماری کودکی «چپ» روی که اکنون دیگر آفتابی شده و لذا به نحوی بهتر و سریع‌تر و با فواید بیشتری جهت ارگانیسم معالجه خواهد شد.

«حزب مستقل سوسیال دموکرات» آلمان در داخل خود به‌کلی ناهمگون است: در ردیف پیشوایان قدیمی اپورتونیست (کائوتسکی، هیلفردینگ و ظاهراً تا حدود زیادی کریسپین، لده بور و سایرین)، که عدم توانایی خود را برای درك اهمیت حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا و بی‌استعدادی خود را برای رهبری مبارزهٔ انقلابی وی به ثبوت رسانده‌اند، در این حزب یك جناح چپ پرولتاری نیز پدید آمده و با سرعت شگرفی رشد می‌نماید. صدها هزار عضو این حزب (که ظاهراً قریب ۷۵۰ هزار عضو دارد) پرولتارهایی هستند که از شایدمان دور شده به سرعت به کمونیسم می‌پیوندند. این جناح پرولتاری در کنگرهٔ مستقل‌ها در لیپزیگ (۱۹۱۹) پیشنهاد الحاق بی‌درنگ و بلاشرط به انترناسیونال سوم را نمود. ترس از «مصالحه» با این جناح حزب به‌کلی خنده‌آور است. برعکس بر کمونیست‌ها واجب است که شکل مناسبی را برای مصالحه با آنها جستجو نموده و پیدا کنند، مصالحه‌ای که از یك طرف درآمیختن کامل با این جناح را که عملی ضروری است، تسهیل و تسریع نماید و از طرف دیگر به هیچ وجه مانعی در راه مبارزهٔ مسلکی و سیاسی کمونیست‌ها علیه جناح راست اپورتونیستی «مستقل‌ها» ایجاد نکند. محتمل است که یافتن یك شکل مناسب برای مصالحه کار آسانی نباشد ولی فقط یك فرد شارلاتان ممکن است به کارگران آلمانی و به کمونیست‌های آلمانی راه «آسانی» را برای پیروزی وعده دهد.

هر آینه پرولتاریای «خالص» را تیپ‌های فوق‌العاده رنگارنگی از پرولتار گرفته تا نیمه پرولتار (یعنی کسی که نیمی از وسایل معاش خود را از راه فروش نیروی کار خویش به دست می‌آورد)، از نیمه پرولتار گرفته تا دهقان کوچك (و پیشه‌ور خرده پا، صنعتگر کوچك و به طور کلی صاحب‌کار خرده پا)، از دهقان کوچك گرفته تا دهقان میانه حال و غیره احاطه نکرده بود و اگر خود پرولتاریا در داخل خود به قشرهای بیشتر تکامل یافته و کمتر تکامل یافته و به قشرهای هم محل و هم حرفه و گاهی هم مذهب و

غیره تقسیم‌بندی نمی‌شد، آن وقت سرمایه‌داری هم دیگر سرمایه‌داری نمی‌شد. از تمام این مطالب لزوم توسل به مانور و سازشکاری و مصالحه باگروه‌های گوناگون پرولتارها و احزاب گوناگون کارگران و صاحب‌کاران خرده پا، و آن هم لزوم بی‌چون و چرای این عمل برای پیشاهنگ پرولتاریا، برای بخش آگاه آن، یعنی حزب کمونیست با ضرورت مطلقی نتیجه می‌شود. تمام مطلب بر سر آن است که بتوان این تاکتیك را به منظور ارتقاء (نه تنزل)، سطح عمومی آگاهی پرولتاریا، انقلابی‌گری و استعداد وی برای مبارزه و پیروزی به کار بست. ضمناً باید متذکر شویم که پیروزی بلشویك‌ها بر منشویك‌ها نه تنها در دوران قبل از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ بلکه پس از این انقلاب نیز مستلزم آن بود که تاکتیك مانور، سازشکاری و مصالحه به کار برده شود، ولی البته به شکل و اشکالی که این عمل را تسهیل و تسریع کند و موقعیت بلشویك‌ها را به حساب منشویك‌ها تحکیم و تقویت نماید. دموکرات‌های خرده بورژوا (و از آن جمله منشویك‌ها) ناگزیر بین بورژوازی و پرولتاریا، بین دموکراسی بورژوایی و نظام شوروی، بین اصلاح‌طلبی و انقلابی‌گری، بین کارگر دوستی و ترس از دیکتاتوری پرولتاری و غیر مرددند. تاکتیك صحیح کمونیست‌ها باید این باشد که از این تردیدها استفاده نمایند و ابداً نسبت به آن بی‌اعتنا نباشند؛ این استفاده مستلزم آن است که نسبت به عناصری که به سوی پرولتاریا روی‌آور می‌گردند در آن زمان و در آن حدودی که به سوی وی روی‌آور می‌گردند گذشت‌هایی بشود و در عین حال علیه کسانی که به سوی بورژوازی روی‌آور می‌گردند مبارزه شود. نتیجه کار بستن این تاکتیك صحیح این شد که منشویسم بیش از پیش در کشور ما متلاشی گردید و متلاشی می‌گردد و پیشوایانی را که خط‌مشی اپورتونیستی خود را ادامه می‌دهند مصرانه مجزا و منفرد می‌سازد و بهترین کارگران و بهترین عناصر را از اردوگاه دموکراسی خرده بورژوایی به اردوگاه ما می‌کشاند. این یك پروسه طولانی است و با «تصمیم» عجولانه مبنی بر این که «هیچ مصالحه‌ای و هیچ گونه مانوری مأذون نیست» فقط ممکن است به امر تشدید نفوذ پرولتاریای انقلابی و افزایش نیروی وی زیان رساند.

سرانجام یکی از اشتباهات مسلم «چپ‌ها» در آلمان عبارت است از اصرار لجوجانهٔ آنها در به رسمیت نشناختن صلح ورسای. هر قدر کسانی نظیر مثلاً ك. هرنر «موقرانه‌تر» و «متکبرانه‌تر» و «قطعی‌تر» و مؤکدتر این نظریه را فرمول‌بندی می‌کنند به همان نسبت نظریهٔ مزبور غیر عاقلانه‌تر از کار درمی‌یاید. تنها دست کشیدن از مهملات عیان

«بلشویسم ملی» (لاوفنبرگ و دیگران) که در شرایط کنونی انقلاب بین‌المللی پرولتاری کار را به جایی رسانده است که از ائتلاف با بورژوازی آلمان برای جنگ علیه آنتانت دم می‌زند، کافی نیست. بلکه باید در عین حال فهمید که تاکتیکی که حتمی بودن قبول صلح ورسای و تبعیت از آن را طی مدت معینی برای آلمان شوروی (چنان چه به زودی جمهوری شوروی آلمان به وجود آید) جایز نمی‌شمرد؛ از بیخ و بن خطا است. از این جا چنین بر نمی‌آید که «مستقل‌ها» به هنگام حکومت شایدمان‌ها، هنگامی که هنوز حکومت شوروی در مجارستان سرنگون نشده بود، هنگامی که هنوز امکان کمک انقلاب شوروی در وین برای پشتیبانی از مجارستان شوروی از بین نرفته بود، حق داشتند که در شرایط آن زمان خواستار امضای صلح ورسای شوند. «مستقل‌ها» در آن زمان پیچ و خم و مانور را خیلی بد انجام می‌دادند، زیرا مسئولیت خیانت شایدمان‌ها را کم و بیش به عهدهٔ خود می‌گرفتند و از نظریهٔ جنگ طبقاتی بی‌امان (و بسیار خونسردانه) علیه شایدمان‌ها کم و بیش عدول ورزیده تا نظریهٔ «خارج از طبقاتی» یا «مافوق طبقاتی» تنزل می‌نمودند.

ولی اکنون وضع آشکارا چنان است که کمونیست‌های آلمان نباید دست و بال خود را ببندند و وعده دهند که در صورت پیروزی کمونیسم صلح ورسای را حتماً و قطعاً رد خواهند کرد. این سفاهت است. باید گفت: شایدمان و کائوتسکیست‌ها مرتکب یك سلسله خیانت‌هایی شدند که امر اتحاد با روسیه شوروی و مجارستان شوروی را دشوار ساخت (و تا اندازه‌ای به کلی غیر ممکن ساخت). ولی ما کمونیست‌ها با تمام قوا چنین اتحادی را تسهیل و موجبات آن را فراهم خواهیم کرد و ضمناً ما به هیچ وجه موظف نیستیم صلح ورسای را حتماً و آن هم بی‌درنگ فسخ نماییم. امکان رد موفقیت‌آمیز صلح ورسای فقط وابسته به موفقیت‌های آلمانی‌ها نبوده بلکه وابسته با موفقیت‌های بین‌المللی جنبش شوروی نیز هست. شایدمان‌ها و کائوتسکیست‌ها مانع این جنبش بودند ولی ما به آن کمك می‌کنیم. کنه مطلب در این و فرق اساسی در همین است. و اگر دشمنان طبقاتی ما، یعنی استثمارگران و نوکران آنان، یعنی شایدمان‌ها و کائوتسکیست‌ها یك سلسله امکان را برای تقویت جنبش شوروی خواه در آلمان و خواه در سراسر جهان و نیز برای تقویت انقلاب شوروی خواه در آلمان و خواه در سراسر جهان از دست داده‌اند، گناهش به گردن خود آنها است. انقلاب شوروی در آلمان موجب تقویت جنبش جهانی شوروی خواهد شد که نیرومندترین تکیه‌گاه (و یگانه تکیه‌گاه مطمئن،

شکست‌ناپذیر و دارای اقتدار جهانی) بر ضد صلح ورسای و به طور کلی بر ضد امپریالیسم جهانی است. رهایی از قید صلح ورسای را حتماً و قطعاً و بی‌درنگ در نوبه اول قرار دادن و آن را مقدم بر مسأله مربوط به رهایی سایر کشورهای تحت ستم امپریالیسم از قید ستم‌گری امپریالیسم دانستن، ناسیونالیسم خرده بورژوایی (شایسته کائوتسکی‌ها، هلفردینگ‌ها، اتوبوئرها و شرکاء) است نه این که انترناسیونالیسم انقلابی. سرنگون ساختن بورژوازی در هر یك از کشورهای بزرگ اروپایی، و از آن جمله در آلمان، برای انقلاب جهانی چنان موفقیتی است که به خاطر آن می‌توان و باید ـ در صورت لزوم ـ به بقای صلح ورسای برای مدتی طولانی‌تر هم تن در داد. وقتی روسیه به تنهایی توانست صلح برست را چندین ماه به نفع انقلاب تحمل نماید پس هیچ استبعادی نخواهد داشت اگر آلمان شوروی، در حال اتحاد با روسیهٔ شوروی، صلح ورسای را برای مدتی طولانی‌تر به نفع انقلاب تحمل نماید.

امپریالیست‌های فرانسه، انگلستان و غیره کمونیست‌های آلمان را تحریك می‌کنند و برای آنان دام می‌گسترند و می‌گویند: «بگویید که شما قرارداد صلح ورسای را امضاء نخواهید کرد». کمونیست‌های چپ آلمان هم، به جای آن که در مقابل دشمن محیلی، که در لحظهٔ کنونی نیرومندتر از آنها است، ماهرانه مانور کنند و به وی بگویند که: «اکنون قرارداد صلح ورسای را امضاء خواهیم کرد»، مثل کودك به دام گسترده می‌افتند. اگر دست و بال خود را از پیش ببندیم و دشمنی که اکنون از ما بهتر مسلح است آشکارا بگوییم که با وی جنگ خواهیم کرد یا نه و وقت این جنگ را معین کنیم سفاهت خود را ثابت کرده‌ایم نه این که انقلابی‌گری خود را، قبول نبرد در هنگامی که این امر مسلماً به سود دشمن تمام خواهد شد نه به سود ما در حکم جنایت است و آن سیاستمداران طبقه انقلابی که برای شانهٔ خالی کردن از زیر بار نبردی که مسلماً صرفه ندارد قادر به «مانور و سازشکاری و مصالحه» نیستند، به هیچ دردی نمی‌خورند.

۹ ـ کمونیسم «چپ» در انگلستان

در انگلستان هنوز حزب کمونیست وجود ندارد ولی در بین کارگران یك جنبش کمونیستی تر و تازه، پردامنه، نیرومند و سریعاً در حال رشد وجود دارد که به ما حق می‌دهد درخشان‌ترین امیدها را نسبت به آن داشته باشیم: در آن جا چند حزب و سازمان

سیاسی وجود دارد («حزب سوسیالیست بریتانیا»،[۱] «حزب سوسیالیست کارگری»، «جمعیت سوسیالیستی ولز جنوبی»، «فدراسیون سوسیالیستی کارگری»،[۲] که مایلند حزب کمونیست تشکیل دهند و هم اکنون در این باره با یکدیگر مذاکره می‌کنند. در محلهٔ هفتگی «درد نوت کارگران» (جلد ٦، شماره ۴۸، مورخه ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۰) ارگان فدراسیون سوسیالیستی کارگری که تحت مدیریت رفیق سیلویا پانکهورست منتشر می‌شود، مقاله‌ای به قلم وی تحت عنوان «خطاب به حزب کمونیست» درج شده است. این مقاله تشریحی است از جریان مذاکرات بین چهار سازمان نامبرده دربارهٔ تشکیل

---

۱ ـ «حزب سوسیالیست بریتانیا» (Britich Socialist Party): در سال ۱۹۱۱ در شهر مانچستر تأسیس شد. این حزب فعالیت تبلیغی و ترویجی خود را بر وفق روح مارکسیسم عملی می‌کرد و حزبی بود «غیر اپورتونیستی و واقعاً» مستقل از لیبرال‌ها» (گفته لنین). کم عده‌ای و جدایی حزب از توده‌ها تا اندازه‌ای به آن جنبهٔ فرقه‌گرایی می‌داد. در دوران نخستین جنگ جهانی در این حزب دو جریان پدید آمد: یکی جریان آشکار شوینیست اجتماعی که هایندمان در رأس آن قرار داشت و دیگری جریان انترناسیونالیستی که آ. اینگپین و دیگران در رأس آن بودند. در آوریل سال ۱۹۱٦ در حزب انشعاب روی داد. هایندمان و طرفدارانش در اقلیت ماندند و از حزب خارج شدند. از این زمان به بعد در رأس حزب سوسیالیست بریتانیا عناصر انترناسیونالیست قرار گرفتند. حزب سوسیالیست بریتانیا مبتکر تأسیس حزب کمونیست بریتانیای کبیر بود که در سال ۱۹۲۰ صورت رسمی به خود گرفت.

۲ ـ «حزب سوسیالیست کارگر» از گروه سوسیال دموکرات‌های چپ پس از انشعاب از فدراسیون سوسیال دموکرات در سال ۱۹۰۳ تشکیل گردید. «انجمن سوسیالیستی ئوئلز جنوبی»؛ گروه کوچك بود که اعضاء آن اکثراً کارگران معادن زغال سنگ ئونلز را تشکیل می‌دادند. «فدراسیون کارگری سوسیالیستی»؛ سازمان کم عده‌ای بود، که از «انجمن دفاع از حقوق انتخاباتی زنان» تشکیل می‌شد و اعضاء آن به طور عمده از زنان مرکب بود. هنگام تشکیل حزب کمونیست بریتانیای کبیر (کنگرهٔ مؤسسان آن از ۳۱ ژوئیه تا یکم اوت سال ۱۹۲۰ بر پا بود) که در برنامه خود ماده‌ای دربارهٔ شرکت حزب در انتخابات مجلسی و وارد شدن در حزب کارگر خود داخل نموده بود، همه سازمان‌های «چپ» وارد حزب کمونیست نشدند. در کنگرهٔ حزب کمونیست که در ژانویه سال ۱۹۲۱ برپا گردید؛ انجمن سوسیالیستی ئوئلز جنوبی و فدراسیون کارگری سوسیالیستی (که در آن موقع حزب کمونیست کارگر و حزب کمونیست نامیده می‌شدند(با حزب کمونیست بریتانیای کبیر متحد شدند و این حزب به حزب واحد کمونیست بریتانیای کبیر موسوم گردید. هیأت رهبری حزب سوسیالیست کارگر از اتحاد امتناع ورزید.

حزب واحد کمونیست بر پایه الحاق به انترناسیونال سوم و قبول نظام شوروی به جای نظام مجلسی و نیز قبول دیکتاتوری پرولتاریا. به طوری که معلوم می‌شود یکی از موانع عمده در راه تشکیل بی‌درنگ حزب واحد کمونیست عبارت است از اختلاف نظر بر سر مسأله مربوط به شرکت در مجلس و بر سر الحاق حزب جدید کمونیست به «حزب کارگر» قدیمی سندیکالیستی، اپورتونیستی و شوینیست اجتماعی که اکثراً از تردیونیون‌ها تشکیل یافته است. «فدراسیون سوسیالیستی کارگری» و همچنین «حزب سوسیالیست کارگری»[1] با شرکت در انتخابات مجلس و در خود مجلس و نیز با الحاق به «حزب کارگر» اظهار مخالفت می‌نمایند و در این مورد با تمام یا با اکثریت اعضاء حزب سوسیالیست بریتانیا، که در نظر آنان جناح راست احزاب کمونیست انگلستان را تشکیل می‌دهد، اختلاف نظر دارند (رجوع شود به ص ۵ مقالهٔ نامبرده سیلویا پانکهوریست).

بدینسان تقسیم‌بندی اساسی با وجود فرق عمده‌ای که از لحاظ شکل بروز اختلاف نظرها و یك سلسله از نکات دیگر دیده می‌شود با تقسیم‌بندی موجوده در آلمان همانند است (در آلمان شکل بروز اختلاف نظرها به مراتب به شکل «روسی» آن نزدیك‌تر است تا در انگلستان). حال به بررسی براهین «چپ‌ها» بپردازیم.

رفیق سیلویا پانکهورست در مورد شرکت در مجلس به مقالهٔ رفیق و. گالاخر (W.Gallacher) استناد می‌جوید که در همان شماره به چاپ رسیده است. رفیق گالاخر از طرف «شورای کارگری اسکاتلند» در گلاسکو چنین می‌نویسد:

«این شورا صریحاً ضد مجلسی است و جناح چپ سازمان‌های سیاسی گوناگونی از آن طرفداری می‌کند. ما نمایندهٔ جنبش انقلابی اسکاتلند هستیم که در راه ایجاد یك سازمان انقلابی در مؤسسات صنعتی (در رشته‌های گوناگون صنایع) و تشکیل حزب کمونیست مبتنی بر کمیته‌های اجتماعی در سراسر کشور، مجاهدت می‌ورزد. ما مدت‌های مدیدی با طرفداران رسمی نظام مجلسی مرافعه کرده‌ایم و لازم ندانستیم جنگ آشکاری را علیه آنها اعلام نماییم و آنها هم از شروع حمله بر ضد ما می‌ترسند. ولی این وضع نمی‌تواند زیاد به طول انجامد. ما در سراسر جبهه

---

۱ ـ ظاهراً این حزب با الحاق به «حزب کارگر» مخالف است ولی تمام حزب با شرکت در مجلس مخالف نیست.

با پیروزی رو به رو هستیم.

اعضای عادی حزب مستقل کارگر در اسکاتلند به طور روزافزونی از فکر دربارهٔ مجلس مشمئز می‌کردند و تقریباً تمام گروه‌های محلی، طرفدار ساوت‌ها (این کلمهٔ روسی با حروف انگلیسی به کار برده شده است) یا شوراهای کارگری هستند. بدیهی است که این امر برای آن آقایانی که سیاست را وسیلهٔ کسب معاش (و حرفه) می‌دانند اهمیت بسیار جدی دارد و لذا آنها کلیه وسایل را به کار می‌برند تا اعضاء سازمان خود را متقاعد سازند که راه قهقرا در پیش گرفته به آغوش نظام مجلسی باز گردند. رفقای انقلابی نباید از این باند پشتیبانی کنند. مبارزهٔ ما در این جا بسیار دشوار خواهد بود. یکی از بدترین مشخصات این مبارزه خیانت کسانی خواهد بود که مطامع شخصی آنها محرك نیرومندتری برای آنان است تا علاقهٔ آنها به انقلاب. هر گونه پشتیبانی از نظام مجلسی، صاف و ساده کمکی است به این که حکومت به دست شایدمان‌ها و نوسکه‌های بریتانیایی ما بیفتد. هندرسون و کلاینس (Clynes) و شرکاء مرتجعین علاج‌ناپذیری هستند. حزب رسمی مستقل کارگر بیش از پیش تحت تسلط لیبرال‌های بورژوایی می‌افتد که در ارودگاه آقایان ماکدونالد و اسنوئودن و شرکاء برای خود پناهگاه معنوی یافته‌اند. حزب رسمی مستقل کارگر شدیداً دشمن انترناسیونال سوم است ولی توده، طرفدار این انترناسیونال است. پشتیبانی از طرفداران اپورتونیست نظام مجلسی، به هر نحوی که باشد، معنایش صرفاً تبدیل شدن به آلت دست حضرات نامبرده است. حزب سوسیالیست بریتانیا در این مورد واجد هیچ اهمیتی نیست... در این مورد یك سازمان تولیدی (صنعتی) انقلابی سالم و یك حزب کمونیست لازم است که طبق اصول علمی روشن و کاملاً صریح عمل نماید. اگر رفقای ما می‌توانند در ایجاد این دو سازمان به ما کمك کنند ما با طیب خاطر کمك آنها را می‌پذیریم، ولی اگر نمی‌توانند آن وقت بگذار محض رضای خدا اصلاً هیچ دخالت نکنند و از طریق پشتیبانی از مرتجعینی که با جدیت تمام در راه تحصیل عنوان مجلسی «پرافتخار» (؟ ـ این علامت استفهام از نویسنده است) می‌کوشند و با اشتیاقی مفرط می‌خواهند ثابت کنند که قادرند امور کشور را با همان موفقیتی اداره نمایند که «اربابان»، یعنی سیاستمداران طبقاتی، اداره می‌نمایند؛ به انقلاب خیانت ورزند.»

این نامه که به هیأت تحریریهٔ مجلهٔ نامبرده نوشته شده است، به عقیدهٔ من روحیات و نظریات کمونیست‌های جوان یا کارگران توده‌ای را که تازه دارند به طرف کمونیسم می‌یابند، به طرز شگرفی منعکس می‌سازد. این روحیه بینهایت مطبوع و گرانبها است؛ باید آن را قدر دانست و از آن پشتیبانی نمود. زیرا بدون وجود آن، امیدی به پیروزی انقلاب پرولتاریا در انگلستان ـ و به طور کلی در هر کشور دیگری ـ نمی‌توان داشت. افرادی را که می‌توانند روحیات توده‌ها را بدینسان منعکس نمایند و قادرند چنین روحیاتی را (که غالباً خفته و درك نشده و برانگیخته نشده است) در توده‌ها به وجود آورند، باید حفظ کرد و با دلسوزی تمام هر گونه کمکی را نسبت به آنها مبذول داشت. ولی در عین حال باید صریح و آشکارا به آنها گفت که روحیهٔ تنها برای رهبری توده‌ها در یك مبارزهٔ عظیم انقلابی کافی نیست و فلان یا بهمان اشتباهی که وفادارترین افراد نسبت به امر انقلاب آماده ارتکاب آنند و مرتکب آن هم می‌شوند اشتباهی است که ممکن است به امر انقلاب زیان برساند. نامه‌ای که رفیق گالاخر به هیأت تحریریه نوشته است بدون هیچ گونه تردیدی نطفه‌های تمامی آن اشتباهاتی را که کمونیست‌های «چپ» آلمان مرتکب می‌شوند و بلشویك‌های «چپ» روسیه هم در سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۱۸ مرتکب می‌شدند در بردارد.

سراپای وجود نویسندهٔ نامه را نفرت پرولتاری پر ارجی (که البته نه تنها برای پرولتارها، بلکه برای همه زحمتکشان و به قول آلمانی‌ها برای همه «اشخاص کوچك» نیز مفهوم و به فکر آنها نزدیك است) نسبت به «سیاستمداران طبقاتی» بورژوایی فرا گرفته است. این نفرت نمایندهٔ توده‌های ستمکش و استثمار شونده در حقیقت «سرچشمه هر گونه حکمت» و مبنای هر گونه جنبش سوسیالیستی و کمونیستی و کامیابی‌های آن است. ولی نویسنده، از قرار معلوم، این نکته را به حساب نمی‌آورد که سیاست علم و هنری است که از آسمان نازل نمی‌شود و مفت به دست نمی‌آید و پرولتاریا، هر آینه خواستار پیروزی بر بورژوازی باشد، باید از خود سیاستمداران طبقاتی پرولتاری پدید آورد و آن هم سیاستمدارانی که از سیاستمداران بورژوازی دست کمی نداشته باشند.

نویسندهٔ نامه این نکته را بسیار خوب درك کرده است که فقط شوراهای کارگری می‌توانند وسیله نیل به هدف‌های پرولتاریا باشند نه مجلس و البته هر کس تاکنون بدین مطلب پی نبرده باشد از بدترین مرتجعین است و لو این که دانشمندترین افراد، مجرب‌ترین سیاستمدار صدیق‌ترین سوسیالیست کتاب خوانده‌ترین مارکسیست و

شریف‌ترین افراد یا سرپرست خانواده باشد. ولی نویسندهٔ نامه این مسأله را حتی طرح هم نکرده و در فکر لزوم طرح آن هم نیست که آیا بدون وارد کردن سیاستمداران شوروی در داخل مجلس بدون متلاشی ساختن نظام مجلسی از داخل و بدون این که موجبات موفقیت شوراها در انجام وظیفه آتی، یعنی برچیدن بساط مجلس، از درون خود مجلس فراهم گردد می‌توان شوراها را به پیروزی بر مجلس رسانید؟ و حال آن که نویسنده نامه فکر کاملاً صحیحی را بیان می‌کند حاکی از این که حزب کمونیست در انگلستان باید طبق اصول عملی عمل نماید. علم خواستار آن است که اولاً تجربهٔ کشورهای دیگر در نظر گرفته شود، به خصوص اگر این کشورهای دیگر که ایضاً سرمایه‌داری هستند، با تجربه‌ای بسیار شبیه به این رو به رو باشند یا این که چندی پیش آن را تجربه کرده باشند؛ ثانیاً تمام نیروها، گروه‌ها، احزاب، طبقات و توده‌هایی که در داخل یك کشور فعالیت می‌کنند در نظر گرفته شوند و به هیچ وجه سیاست براساس فقط تمایلات و نظریات، درجه آگاهی و آمادگی مبارزه یك گروه یا یك حزب تنها تعیین نگردد.

این که هندرسون‌ها، کلاینس‌ها، ماکدونالدها و اسنوئودن‌ها مرتجعین علاج‌ناپذیری هستند مطلبی صحیح است. همچنین صحیح است که آنها می‌خواهند زمام حکومت را به دست خود گیرند (و ضمناً ائتلاف با بورژوازی را ترجیح می‌دهند) و طبق همان قواعد قدیمی بورژوایی (کشورداری کنند) و همین که به حکومت رسیدند ناگزیر همانند شایدمان‌ها و نوسکه‌ها رفتار خواهند کرد. همه اینها درست است. ولی آن چه از این جا نتیجه می‌شود به هیچ وجه این نیست که پشتیبانی از آنها خیانت به انقلاب است، بلکه این است که انقلابیون طبقهٔ کارگر باید، به منظور حفظ منافع انقلاب، تا حدود معینی از این حضرات پشتیبانی مجلسی نمایند. برای توضیح این اندیشه دو سند سیاسی معاصر انگلیسی را شاهد می‌آوریم: ۱) نطق نخست وزیر للوید جرج در تاریخ ۱۸ مارس ۱۹۲۰ (طبق شرح مندرجه در روزنامه «The Manchester Guradian»[۱] مورخه ۱۹ مارس ۱۹۲۰) و ۲) استدلالات بانو سیلویا پانکهورست کمونیست «چپ» در مقاله نامبرده بالا.

للوید جرج در نطق خود با آسکویت (که مخصوصاً به جلسه دعوت شده بود ولی از حضور در آن امتناع ورزید) و با آن لیبرال‌هایی که خواهان ائتلاف با محافظه‌کاران

---

۱ ـ پاسبان مانچستر.م

نبوده بلکه خواستار نزدیکی با حزب کارگر هستند مباحثه کرده است. (در نامهٔ رفیق گالاخر به هیأت تحریریه هم به واقعیت پیوستن لیبرال‌ها به حزب مستقل کارگر اشاره می‌شود.) للوید جرج کوشیده است ثابت کند که ائتلاف و آن هم ائتلاف محکم لیبرال‌ها با محافظه‌کاران ضروری است: زیرا در غیر این صورت ممکن است حزب کارگر پیروز گردد، که للوید جرج «ترجیح می‌دهد» آن را حزب سوسیالیست «بنامد» حزبی که در راه مالکیت دسته جمعی بر وسایل تولید می‌کوشد. پیشوای بورژوازی انگلستان برای مستمعین خود، یعنی اعضای حزب مجلسی لیبرال، مطلبی را که از قرار معلوم تا آن زمان از آن اطلاع نداشتند به زبانی عامه فهم توضیح می‌دهد و می‌گوید در فرانسه این را کمونیسم می‌نامیدند در آلمان سوسیالیسم می‌نامیدند، و در روسیه بلشویسم نامیده می‌شود. للوید جرج توضیح می‌دهد که برای لیبرال‌ها این موضوع از نظر اصولی ناپذیرفتنی است زیرا لیبرال‌ها از لحاظ اصولی طرفدار مالکیت خصوصی هستند. ناطق اظهار داشت که تمدن در خطر است و لذا لیبرال‌ها و محافظه‌کاران باید متحد شوند.

للوید جرج گفت: اگر شما به نواحی زراعتی بروید من قبول دارم که شما در آن جا همان تقسیم‌بندی‌های حزبی قدیم را که شکل سابق خود را حفظ کرده‌اند، خواهید دید. در آن جا خطر دور است. آن جا خطر وجود ندارد. ولی وقتی دامنه کار به نواحی روستایی کشیده شود آن وقت در آن جا هم خطر به همان اندازه عظیم خواهد شد که اکنون در برخی از نواحی صنعتی عظیم است. چهار پنجم کسور ما به صنعت و بازرگانی و به زحمت یك پنجم آن به زراعت اشتغال دارد. این یکی از نکاتی است که هر وقت من راجع به خطرهای آینده می‌اندیشم همیشه آن را در نظر دارم. در فرانسه اهالی به زراعت اشتغال دارند و در آن جا مبنای قابل ملاحظه‌ای برای نظریات معینی وجود دارد که حرکتش چندان سریع نیست و برای جنبش انقلابی چندان آسان نیست که آن را برانگیزد. در کشور ما وضع بر منوال دیگری است. کشور ما را از هر کشور دیگری در جهان زودتر می‌توان واژگون ساخت و اگر تزلزل در آن آغاز گردد، به علل مذکور، ورشکستگی آن شدیدتر از سایر کشورها خواهد بود.

خواننده از این جا می‌بیند که آقای للوید جرج نه تنها مشخص بسیار عاقلی است بلکه از مارکسیست‌ها هم خیلی چیزها آموخته است؛ گناه نیست اگر ما هم از للوید جرج

چیزی بیاموزیم.

ذکر قسمت زیرین مباحثه‌ای که پس از نطق للوید جرج در گرفت نیز جالب توجه است:

«آقای والاس (Wallace): من می‌خواستم سؤال کنم که نظر نخست وزیر دربارهٔ نتایج سیاست وی در نواحی صنعتی نسبت به کارگران صنایع که بسیاری از آنان در حال حاضر لیبرال هستند و پشتیبانی زیادی از ما می‌نمایند، چیست. آیا این نتیجه محتمل نیست که سیاست مزبور موجب افزایش فوق‌العاده نیروی حزب کارگر توسط کارگرانی بشود که در حال حاضر یاران صدیق ما هستند؟

نخست وزیر: من به کلی عقیده دیگری دارم. همانا این واقعیت که لیبرال‌ها با یکدیگر مبارزه می‌کنند بدون شك عده بسیار زیادی از لیبرال‌ها را از فرط نومیدی به جانب حزب کارگر می‌کشاند و هم اکنون عده زیادی از لیبرال‌ها، که افراد بسیار با استعدادی هستند، به آن جا رفته‌اند و اکنون به بد نام کردن دولت مشغولند. نتیجه بدون شك این است که روحیهٔ عمومی به میزان قابل ملاحظه‌ای به نفع حزب کارگر استحکام می‌پذیرد. چرخش افکار عمومی به سوی لیبرال‌هایی نیست که خارج از حزب کارگر هستند بلکه به سوی حزب کارگر است و تجدید انتخابات در بعضی نقاط شاهد این مدعا است.»

به طور حاشیه باید متذکر شویم که این استدلال به ویژه نشان می‌دهد که چگونه عاقل‌ترین افراد بورژوازی دچار سر در گمی شده و نمی‌توانند از سفاهت‌های اصلاح‌ناپذیر اجتناب ورزند. همین امر موجب فنای بورژوازی خواهد شد. ولی افراد ما می‌توانند حتی سفاهت هم مرتکب شوند (البته به شرطی که این سفاهت‌ها خیلی بزرگ نباشد و به موقع اصلاح شود) و مع الوصف سرانجام پیروز خواهند شد.

سند سیاسی دیگر، استدلالات بعدی رفیق سیلویا پانکهورست کمونیست «چپ» است:

«...رفیق اینکپین (دبیر حزب سوسیالیست بریتانیا) حزب کارگر را «سازمان عمدهٔ جنبش طبقه کارگر» می‌نامد. رفیق دیگری از حزب سوسیالیست بریتانیا در کنفرانس انترناسیونال سوم نظریه حزب سوسیالیست بریتانیا را از این هم برجسته‌تر بیان داشت. وی گفت: «ما به حزب کارگر به عنوان طبقهٔ متشکل کارگر می‌نگریم».

ما دربارهٔ حزب کارگر چنین نظری نداریم. حزب کارگر از لحاظ عدهٔ اعضاء خود بسیار بزرگ است. گر چه بخش بسیار مهمی از اعضاء آن غیر فعال و بی‌حال هستند؛ اینها مردان و زنان کارگری هستند که برای آن وارد تردیونیون شده‌اند که رفقای هم‌کارگاه آنها تردیونیونیست هستند و نیز برای آن که می‌خواهند مدد معاش دریافت دارند.

ولی ما ضمناً معترفیم که کثرت عدهٔ اعضاء حزب کارگر علتش همچنین این است که حزب مزبور مولود آن مکتب فکری است که اکثریت طبقهٔ کارگر بریتانیا هنوز از حدود آن پافراتر ننهاده و حال آن که در اذهان مردم موجبات تحولات عظیمی فراهم می‌گردد و این مردم به زودی این وضع را دگرگون خواهند ساخت...»

«... حزب کارگر بریتانیا، نظیر سازمان‌های میهن‌پرستان اجتماعی سایر کشورها، در جریان تکامل طبیعی جامعه، حتماً به حکومت خواهد رسید. وظیفهٔ کمونیست‌ها به وجود آوردن نیروهایی است که بتواند میهن‌پرستان اجتماعی را سرنگون سازد و ما نباید درکشور خود نه این کار را به تعویق اندازیم و نه تردیدی در آن نشان دهیم.

ما نباید انرژی خود را، با افزودن به نیروی حزب کارگر، پراکنده سازیم؛ به حکومت رسیدن حزب کارگر حتمی است. ما باید نیروهای خود را برای ایجاد جنبش کمونیستی که بر این حزب غلبه خواهد کرد متمرکز سازیم. حزب کارگر به زودی کابینه تشکیل خواهد داد؛ اپوزیسیون انقلابی باید برای حمله بر وی آماده باشد...»

بدین طریق بورژوازی لیبرال از سیستم «دو حزبی» (استثمارگران)، از سیستمی که تجربه دیرین قدس تاریخی به آن داده بود ـ و برای استثمارگران فوق‌العاده سودمند بود ـ دست می‌کشد و اتحاد این دو نیرو را برای مبارزه بر ضد حزب کارگر ضروری می‌شمرد. بخشی از لیبرال‌ها، همانند موش‌هایی که از کشتی در حال غرق می‌گریزند به حزب کارگر روی آور می‌شوند. کمونیست‌های چپ برآنند که انتقال حکومت به دست حزب کارگر حتمی است و معترفند که اکنون اکثریت کارگران طرفدار این حزبند. ولی از این جا نتیجهٔ عجیبی را می‌گیرند که رفیق سیلویا پانکهورست آن را بدینسان فرمول‌بندی می‌کند:

«حزب کمونیست نباید مصالحه نماید... این حزب باید آیین خود را منزه و استقلال خود را در برابر اصلاح‌طلبی بدون لکه نگاه دارد؛ مأموریت وی این است که، بدون توقف و بدون انحراف از راه خود، مستقیماً به سوی انقلاب کمونیستی پیش رود.

برعکس، از این واقعیت که اکثریت کارگران در انگلستان هنوز از کرنسکی‌ها یا شایدمان‌های انگلیسی پیروی می‌کنند و هنوز از دولت مرکب از این افراد تجربه‌ای را که هم در روسیه و هم در آلمان برای پیوستن توده‌های کارگر به کمونیسم لازم آمد، به دست نیاورده‌اند، بدون شك این نتیجه به دست می‌آید که کمونیست‌های انگلیس باید در نظام مجلسی شرکت ورزند و باید از داخل مجلس به تودهٔ کارگر کمك کنند تا نتایج کابینه‌های هندرسون‌ها و اسنوئودن‌ها را در عمل ببینند و نیز باید به هندرسون‌ها و اسنوئودن‌ها کمك نمایند تا بر اتحاد للوید جرج و چرچیل فایق آیند. رفتاری غیر از این دشوار ساختن امر انقلاب است، زیرا بدون تغییر عقاید اکثریت طبقهٔ کارگر انقلاب غیر ممکن است و این تغییر را هم تجربهٔ سیاسی توده‌ها ایجاد می‌نماید نه این که تبلیغات فقط. بدون مصالحه و بدون انحراف به پیش؛ اگر این شعار را اقلیت علناً ناتوانی از کارگران اعلام نماید که می‌داند (یا به هر حال باید بداند) که اکثریت، در صورت پیروزی هندرسون و اسنوئودن بر للوید جرج و چرچیل پس از مدت قلیلی از پیشوایان خود مأیوس شده و به پشتیبانی از کمونیسم خواهد پرداخت (یا به هر حال نسبت به کمونیست‌ها روش بی‌طرفی و بیشتر هم بی‌طرفی نیك‌خواهانه در پیش خواهد گرفت)، آن وقت چنین شعاری آشکارا اشتباه است. این درست بدان ماند که ده هزار سرباز به پنجاه هزار سرباز دشمن در هنگامی حمله برند که می‌بایست (توقف کند) از راه منحرف شوند و حتی مصالحه نمایند تا این که صد هزار نفری که برای تقویت آنها در نظر گرفته شده‌اند ولی فوراً قادر به عمل نیستند از راه برسند. این یك تاکتیك جدی طبقه انقلابی نبوده بلکه کودکی روشنفکرانه است.

قانون اساسی انقلاب، که تمام انقلاب‌ها و از آن جمله سه انقلاب روس در قرن بیستم آن را تأیید نموده‌اند، از این قرار است: برای انقلاب کافی نیست که توده‌های استثمار شونده و ستمکش به عدم امکان زندگی به شیوه سابق پی ببرند و تغییر آن را طلب نمایند؛ برای انقلاب ضروری است که استثمارگران نتوانند به شیوهٔ سابق زندگی و حکومت کنند. فقط آن هنگامی که «پایینی‌ها» نظام کهنه را نخواهند و «بالایی‌ها» نتوانند

به شیوهٔ سابق ادامه دهند؛ فقط آن هنگام انقلاب می‌تواند پیروز گردد. این حقیقت را به عبارت دیگر چنین می‌توان بیان نمود: انقلاب بدون یك بحران ملی عمومی (که هم استثمار شوندگان و هم استثمارگران را در برگیرد) غیر ممکن است. لذا، برای انقلاب باید اولاً کوشید تا اکثریت کارگران (یا به هر حال اکثریت کارگران آگاه، متفکر و از لحاظ سیاسی فعال) کاملاً به ضرورت انقلاب پی برند و آماده باشند در راه آن جان خود را نثار کنند: ثانیاً طبقات حاکمه به آن چنان بحران دولتی دچار شده باشند که حتی عقب‌مانده‌ترین توده‌ها را نیز به سیاست جلب نماید (علامت هر انقلاب واقعی آن است که عده نمایندگان قادر به مبارزهٔ سیاسی در بین تودهٔ زحمتکش و ستمکشی، که تا آن زمان در بی‌حالی به سر می‌بردند، به سرعت ده برابر یا حتی صد برابر شود) و دولت را ضعیف سازد و سرنگونی سریع آن را برای انقلابیون ممکن نماید.

در انگلستان، چنان چه ضمناً به ویژه از نطق للوید جرج هم دیده می‌شود، این دو شرط انقلاب موفقیت‌آمیز پرولتاری به عیان در حال رشد است. و اشتباهات کمونیست‌های چپ اکنون به خصوص از این جهت بسیار خطرناك است که روش برخی از انقلابیون نسبت به هر یك از این شرایط به حد کافی فکورانه، به حد کافی دقیق، به حد کافی آگاهانه و به حد کافی از روی حساب نیست. اگر ما یك گروه انقلابی نبوده بلکه حزب طبقه انقلابی هستیم، اگر ما می‌خواهیم توده‌ها را به دنبال خود ببریم (بدون این امر بیم آن می‌رود که ما یاوره‌گویانی بیش نباشیم)، آن‌گاه موظفیم اولاً به هندرسون یا اسنوئودن کمك کنیم تا للوید جرج و چرچیل را بکوبند (حتی به عبارت صحیح‌تر: اولی‌ها را وادار نماییم تا دومی‌ها را بکوبند، زیرا اولی‌ها از پیروزی خود می‌ترسند!)؛ ثانیاً به اکثریت طبقه کارگر کمك کنیم تا با تجربه شخصی خود به حقانیت ما یعنی به بی‌مصرفی کامل هندرسون‌ها و اسنوئودن‌ها و طبیعت خرده بورژوامنشانه و خائنانه آنان و ناگزیری ورشکستگی آنان یقین حاصل نمایند؛ ثالثاً آن لحظه‌ای را نزدیك کنیم که در آن، بر اساس نومید شدن اکثریت کارگران از هندرسون‌ها می‌توان با شانس جدی به موفقیت، دولت هندرسون‌ها را که در آن موقع با سراسیمگی بیشتری خود را به این در و آن در خواهد زد، سرنگون ساخت، به خصوص با در نظرگرفتن این که حتی للوید جرج بسیار عاقل و بسیار معتبر هم که خرده بورژوا نبوده، بلکه بورژوای بزرگ است، سراسیمگی کامل از خود نشان می‌دهد و بیش از پیش خود (و تمام بورژوازی) را، خواه با «کشمکش‌های» دیروزی خود با چرچیل و خواه با «کشمکش‌های» امروزی خود با

آسکویت، ضعیف می‌سازد.

صریح‌تر بگویم: کمونیست‌ها انگلیسی، به عقیده من، باید هر چهار حزب و گروه خود را (که همه خیلی ضعیف و برخی به‌کلی ضعیفند) بر پایه اصول انترناسیونال سوم و شرکت حتمی در مجلس، در یك حزب واحد کمونیست متحد سازند. حزب کمونیست به هندرسون‌ها و اسنوئودن‌ها یك «مصالحه» یا سازش انتخاباتی بدین مضمون پیشنهاد می‌نماید: مبارزه مشترك علیه اتحاد للوید جرج و محافظه‌کاران، تقسیم کرسی‌های مجلس طبق تعداد آرایی که کارگران به حزب کارگر یا به کمونیست‌ها داده‌اند (نه در انتخابات، بلکه در أخذ رأی مخصوص)، حفظ آزادی کامل تبلیغ و ترویج و فعالیت سیاسی. بدون این شرط اخیر، البته نمی‌توان ائتلاف نمود، زیرا این خیانت خواهد بود: کمونیست‌های انگلیسی مطلقاً باید به همان‌گونه از آزادی کامل در افشاء هندرسون‌ها و اسنوئودن‌ها دفاع نمایند و آن را محفوظ دارند که بلشویك‌های روس (طی پانزده سال از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷) در برابر هندرسون‌ها و اسنوئودن‌ها روسی یعنی منشویك‌ها از آن دفاع می‌کردند و آن را محفوظ داشتند.

اگر هندرسون‌ها و اسنوئودن‌ها ائتلاف را با این شرایط بپذیرند برد با ما خواهد بود، زیرا برای ما به هیچ وجه تعداد کرسی‌های مجلس مهم نیست و ما در بند این موضوع نیستیم و در این مورد باگذشت خواهیم بود (ولی هندرسون‌ها و به ویژه دوستان جدید آنان ـ یا اربابان جدید آنها ـ لیبرال‌ها، که به حزب مستقل کارگر پیوسته‌اند، بیش از هر چیز در بند این موضوع هستند). برد با ما خواهد بود، زیرا تبلیغات خود را در لحظه‌ای بین توده‌ها خواهیم برد، که خود للوید جرج آنها را «به جوش آورده است» و بدین طریق ما در این لحظه نه تنها به حزب کارگر کمك خواهیم کرد تا زودتر دولت خود را تشکیل دهد، بلکه به توده‌ها نیز کمك خواهیم کرد تا به تبلیغات کمونیستی ما، که آن را بدون کم و کاست و بدون این که در هیچ موردی سکوت نماییم علیه هندرسون‌ها انجام خواهیم داد، زودتر پی ببرند.

اگر هندرسون‌ها و اسنوئودن‌ها امتناع ورزند از این که طبق این شرایط با ما ائتلاف نمایند، برد ما از آن هم بیشتر خواهد بود. زیرا فوراً به توده‌ها نشان داده‌ایم (در نظر داشته باشید که حتی در داخل حزب مستقل کارگر هم، که صرفا منشویکی و به کلی اپورتونیست است توده طرفدار شوراها است) که هندرسون‌ها نزدیکی خود را با سرمایه‌داران به اتحاد در بین تمام کارگران ترجیح می‌دهند. در مقابل توده برد ما فوری

خواهد بود، زیرا توده به ویژه پس از توضیحات درخشان و بسیار صحیح و بسیار مفید للوید جرج مفید برای کمونیسم) از اتحاد کلیه کارگران علیه اتحاد للوید جرج با محافظه‌کاران، هواداران خواهد کرد. برد فوری با ما خواهد بود، زیرا به توده‌ها نشان می‌دهیم که هندرسون‌ها و اسنوئودن‌ها از پیروزی بر للوید جرج بیم دارند و می‌ترسند به تنهایی زمام حکومت را به دست گیرند و می‌کوشند در خفا پشتیبانی للوید جرج را، که آشکار را علیه حزب کارگی به سوی محافظه‌کاران دست دراز می‌کند، به جانب خود جلب نمایند. باید متذکر شویم که در روسیه پس از انقلاب ۲۷ فوریه سال ۱۹۱۷ (مطابق با تقویم قدیم) علت موفقیت تبلیغات بلشویک‌ها علیه منشویک‌ها و اس‌ارها (یعنی هندرسون‌ها و اسنوئودن‌های روسی) همانا یك چنین کیفیتی بود. ما به منشویک‌ها و اس‌ارها می‌گفتیم: زمام حکومت را تماما بدون شرکت بورژوازی به دست خود گیرند، زیرا شما در شوراها اکثریت دارید (در نخستین کنگره کشوری شوراهای روسیه در ژوئن سال ۱۹۱۷ بلشویك‌های فقط ۱۳ درصد آراء را داشتند.) دولی هندرسون‌ها و اسنوئودن‌های روسی می‌ترسیدند بدون بورژوازی زمام حکومت را به دست گیرند و هنگامی که بورژوازی انتخابات مجلس مؤسسان را به تعویق می‌انداخت، زیرا به خوبی می‌دانست که اکثریت را اس‌ارها و منشویك‌ها (که هر دو با هم ائتلاف سیاسی بسیار محکمی داشتند و هر دوی آنها عملاً نماینده یك دموکراسی خرده بورژوایی بودند) خواهند برد[1] اس‌ارها و منشویك‌ها قادر نبودند مجدانه و تا حصول پیروزی نهایی بر ضد این تعویق‌ها مبارزه نمایند.

در صورت امتناع هندرسون‌ها و اسنوئودن‌ها از ائتلاف باکمونیست‌ها، برد فوری در کار جلب هواخواهی توده‌ها و بد نام ساختن هندرسون‌ها و اسنوئودن‌ها باکمونیست‌ها خواهد بود، و اگر ما از این امر چندکرسی مجلسی از دست بدهیم به هیچ وجه برایمان مهم نیست. در چنین صورتی فقط در عده معدودی از حوزه‌های انتخاباتی کاملاً مطمئن کاندید خواهیم داد، یعنی در جاهایی که شرکت کاندیدهای ما در انتخابات آن جا

---

۱ ـ در انتخابات مجلس مؤسسان روسیه در نوامبر ۱۹۱۷، که به موجب آمار بیش از ۳۶ میلیون انتخاب کننده در آن شرکت داشت، ۲۵ درصد آراء به بلشویك‌ها و ۱۳ درصد به احزاب مختلف ملاکین و بورژوازی و ۶۲ درصد به دموکراسی خرده بورژوازی یعنی به اس‌ارها و منشویك‌ها و گروه‌های کوچك خویشاوند آنان داده شد.

موجب غلبه کاندید لیبرال بر کاندید لیبوریست (عضو حزب کارگر) نگردد. ما به تبلیغات قبل از انتخاباتی دست خواهیم زد و اوراقی به نفع کمونیسم پخش خواهیم نمود و در کلیه حوزه‌هایی که خود کاندید نداریم، توصیه خواهیم کرد که به نفع کاندید لیبوریست علیه کاندید بورژوا رأی بدهند. اگر رفیق سیلویا پانهورست و رفیق گالاخر این عمل را خیانت نسبت به کمونیسم یا امتناع از مبارزه با سوسیال خائنین تلقی نمایند، اشتباه می‌کنند. بر عکس این عمل بدون شك به نفع انقلاب کمونیستی تمام خواهد شد.

برای کمونیست‌های انگلیس اکنون در موارد بسیار زیادی دشوار است که حتی با توده تماس حاصل نمایند و حتی توده را وادار کنند که به حرف آنها گوش بدهد. اگر من به عنوان یك کمونیست صحبت نمایم و دعوت کنم که بر ضد للوید جرج به هندرسون رأی دهند، یقیناً به شنیدن حرف من حاضر خواهند شد. و من خواهم توانست به زبانی عامه فهم نه تنها این موضوع را توضیح دهم که چرا شوراها از مجلس بهتر و دیکتاتوری پرولتاریا از دیکتاتوری چرچیل (که خود را با تابلوی «دموکراسی» بورژوایی استتار نموده است) نیکوتر است، بلکه این موضوع را نیز توضیح دهم که من می‌خواهم هندرسون را با رأی خود درست همان گونه نگاه دارم که طناب شخص به دار آویخته را نگاه می‌دارد؛ من می‌توانم توضیح دهم که نزدیك شدن هندرسون‌ها به امر تشکیل کابینه‌ای از خودشان، همان گونه حقانیت مرا ثابت خواهد کرد، همان گونه توده‌ها را به سوی من جلب خواهد نمود و همان گونه مرگ سیاسی هندرسون‌ها و اسنوئودن‌ها را تسریع خواهد کرد که در مورد همفکران آنان در روسیه و در آلمان مشاهده شد.

و اگر به من اعتراض کنند که این یك تاکتیك بسیار «محیلانه» یا بغرنج است و توده‌ها آن را نخواهند فهمید و چنین تاکتیکی موجب تفرقه و پراکندگی قوای ما خواهد شد و مانع آن خواهد گشت که تمام قوا برای انقلاب شوروی تمرکز شود و هکذا، آن وقت من در پاسخ معترضین «چپ» خواهم گفت: آیین‌پرستی خشك مغزانه خود را به گردن توده‌ها نیندازید! یقیق است که سطح فرهنگی توده در روسیه بالاتر از انگلستان نبوده، بلکه پایین‌تر است. معذالك توده‌ها منظور بلشویك‌ها را درك کردند و این کیفیت که بلشویك‌ها در آستان انقلاب شوروی، یعنی در سپتامبر سال ۱۹۱۷ صورتی که کاندیدهای خود برای مجلس بورژوایی (مجلس مؤسسان) ترتیب دادند و همان فردای انقلاب شوروی یعنی در نوامبر سال ۱۹۱۷، در همان انتخابات مجلس مؤسسانی شرکت کردند که در ۵ ژانویه سال ۱۹۱۸ توسط خود آنان منحل گردید، نه تنها برای

بلشویک‌ها مانعی ایجاد نکرد، بلکه به آنان کمک نمود.

من در این جا نمی‌توانم دومین اختلاف نظر بین کمونیست‌های انگلیسی را مبنی بر این که آیا باید با حزب کارگر متحد شد یا نه مورد بررسی قرار دهم، چون که مدارک من در مورد این مسأله بسیار کم و خود این مسأله هم بسیار بغرنج است، زیرا «حزب کارگر» بریتانیا وضع فوق‌العاده ویژه‌ای دارد و از لحاظ ساختمان خود شباهتش با احزاب معمولی قارهٔ اروپا بسیار کم است. ولی شکی نیست که اولاً در مورد این مسأله هم هر کس بخواهد تاکتیک پرولتاریای انقلابی را از اصولی نظیر این اصل استنتاج نماید که: «حزب کمونیست باید آیین خود را منزه و استقلال خود را در برابر اصلاح‌طلبی بدون لکه نگاه دارد؛ مأموریت وی این است که، بدون توقف و بدون انحراف از راه خود مستقیماً به سوی انقلاب کمونیستی پیش رود»، ناگزیر دچار اشتباه خواهد شد، زیرا چنین اصولی فقط تکرار اشتباه کمونارهای بلانکیست فرانسوی است که در سال ۱۸۷۴ هر گونه مصالحه و هر گونه توقفگاه بین راه را «نفی» می‌کردند، ثانیاً شکی نیست که در این مورد هم مثل همیشه وظیفه ما این است که بتوانیم اصول کلی و اساسی کمونیسم را با آن خود ویژگی مناسبات بین طبقات و احزاب و با آن خود ویژگی حرکتی تکاملی عینی به سوی کمونیسم که مختص هر کشوری است و ما باید بتوانیم آن را بررسی نماییم و کشف کنیم و در یابیم، تطبیق دهیم.

ولی این موضوع منحصر به کمونیسم انگلستان نبوده، بلکه نتیجه‌گیری‌های کلی مربوط به تکامل کمونیسم در همهٔ کشورهای سرمایه‌داری را در برمی‌گیرد. و ما اکنون به این مطلب می‌پردازیم.

۱۰ ـ نتایجی چند

انقلاب بورژوازی سال ۱۹۰۵ روسیه یکی از تحولات فوق‌العاده خود ویژهٔ تاریخ جهانی را هویدا ساخت؛ در یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای سرمایه‌داری جنبش اعتصابی برای نخستین بار در جهان به وسعت و قوت بی‌نظیری رسید. تنها در نخستین ماه سال ۱۹۰۵ عدهٔ اعتصاب کنندگان ده بار بیش از عدهٔ متوسط سالانه اعتصاب کنندگان در ده سال قبل از آن (۱۸۹۵ـ۱۹۰۴) بود و از ژانویه تا اکتبر سال ۱۹۰۵ اعتصابات پیاپی و به میزان عظیمی فزونی می‌یافت. روسیه عقب‌مانده تحت تأثیر یک سلسله شرایط تاریخی به کلی خود ویژه، نخستین کشوری بود که نه تنها رشد جهش‌وار

فعالیت مبتکرانه توده‌های ستمکشش را در هنگام انقلاب به جهانیان نشان داد (این امر در همهٔ انقلاب‌های کبیر سابقه داشته است)، بلکه اهمیت پرولتاریا را هم که بینهایت زیادتر از نسبت عددی وی در بین اهالی است و نیز آمیختگی اعتصاب اقتصادی و سیاسی و تبدیل اعتصاب سیاسی به قیام مسلحانه و همچنین پیدایش شکل نوین مبارزهٔ توده‌ای و سازمان توده‌ای طبقات تحت ستم سرمایه‌داری را که شوراها باشند، آشکار ساخت.

انقلاب‌های فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷ موجب تکامل همه جانبهٔ شوراها در مقیاس سراسر کشور شد و سپس آنها را در انقلاب سوسیالیستی پرولتاری به پیروزی رساند. و پس از مدتی کمتر از دو سال خصلت بین‌المللی شوراها و بسط دامنهٔ این شکل مبارزه و این سازمان در روی جنبش کارگری جهانی و مأموریت تاریخی شوراها به عنوان گورکن، وارث و جانشین نظام مجلسی بورژوایی و به طور کلی دموکراسی بورژوایی آشکار گردید.

علاوه بر آن، تاریخ جنبش کارگری اکنون نشان می‌دهد که این جنبش در کلیه کشورها مبارزه‌ای را در پیش دارد (و هم اکنون آغاز نموده است) که عبارت است از مبارزهٔ کمونیسم، که دارد پدید می‌آید و تحکیم می‌یابد و به سوی پیروزی می‌رود، مقدم بر هر چیز و به طور عمده علیه «منشویسم» خودی (در هر کشور» یعنی علیه اپورتونیسم و شوینیسم اجتماعی و ثانیاً و به اصطلاح به عنوان تکمیل علیه کمونیسم «چپ» دامنهٔ مبارزهٔ اولی ظاهراً بدون استثناء در کلیهٔ کشورها به عنوان مبارزهٔ بین انترناسیونال دوم (که اکنون دیگر عملاً فنا شده است) و انترناسیونال سوم گسترش یافته است. مبارزهٔ دوم، هم در آلمان، هم در انگلستان، هم در ایتالیا، هم در امریکا (به هر حال بخش معینی از سازمان «کارگران صنعتی جهان» و جریان‌های آنارشیستی - سندیکالیستی، در عین این که تقریباً همه بدون اختلاف سیستم شوروی را قبول دارند، از اشتباهات کمونیسم چپ طرفداری می‌نمایند) و هم در فرانسه (روش بخشی از سندیکالیست‌های سابق نسبت به حزب سیاسی و نظام مجلسی ایضاً در عین قبول سیستم شوروی) مشاهده می‌شود، یعنی این مبارزه بدون شك تنها در مقیاس بین‌المللی انجام نگرفته، بلکه در مقیاس جهانی نیز انجام می‌گیرد.

ولی در همان حال که جنبش کارگری همه جا مکتب همگون و در ماهیت امر مکتب مقدماتی پیروزی بر بورژوازی را می‌گذارند، این تکامل در هر کشوری به شیوهٔ خاصی

انجام می‌گیرد. ضمناً کشورهای بزرگ و پیشرو سرمایه‌داری این راه را از بلشویم، که تاریخ پانزده سال به وی مهلت داد تا خود را به صورت یك جریان متشکل سیاسی برای پیروزی آماده نماید، به مراتب سریع‌تر می‌پیمایند. انترناسیونال سوم طی یك مدت کوتاه یعنی یك سال به پیروزی قطعی نایل آمده است و انترناسیونال دوم، این انترناسیونال زرد شوینیست اجتماعی راکه تا همین چند ماه پیش به مراتب نیرومندتر از انترناسیونال سوم بود و استوار و پر توان به نظر می‌رسید و از کمك مادی (پست‌های وزارت، گذرنامه، جراید) و معنوی همه جانبه ـ مستقیم و غیر مستقیم ـ بورژوازی جهانی برخوردار بود، درهم شکسته است.

اکنون تمام مطلب در این است که کمونیست‌های هر کشور خواه وظایف اساسی و اصولی مبارزه علیه اپورتونیسم و علیه آیین‌پرستی خشك مغزانه «چپ» و خواه خصوصیات مشخصی راکه این مبارزه در هر کشور جداگانه‌ای بر وفق علایم ویژه اقتصادیات و سیاست و فرهنگ و ترکیب ملی (ایرلند و غیره) و مستعمرات و تقسیم‌بندی مذهبی آن کشور و غیره و غیره پیدا می‌کند و ناگزیر باید پیداکند با آگاهی کامل در نظر بگیرند. همه جا نارضایتی نسبت به انترناسیونال دوم احساس می‌گردد، بسط می‌یابد و افزایش می‌پذیرد و این نارضایتی خواه به سبب اپورتونیسم انترناسیونال دوم و خواه به سبب آن است که انترناسیونال دوم قابلیت یا استعداد آن را ندارد که یك ارگان واقعاً متمرکز و واقعاً رهبری کننده‌ای به وجود آورد که قادر باشد تاکتیك بین‌المللی پرولتاریای انقلابی را در مبارزهٔ وی به خاطر ایجاد جمهوری شوروی هدایت نماید. باید این نکته را به نحوی روشن درك نمود که یك چنین ارگان رهبری کننده‌ای را به هیچ وجه نمی‌توان بر پایه یکنواخت نمودن و هم سطح ساختن مکانیکی و همگون کردن قواعد تاکتیکی مبارزه بنا نمود. تا زمانی که تمایزات ملی و دولتی بین خلق‌ها و کشورها وجود دارد (و این تمایزات حتی پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا به مقیاس جهانی نیز طی مدتی بسیار و بسیار طولانی وجود خواهد داشت)، آن چه راکه وحدت تاکتیك بین‌المللی جنبش کمونیستی کارگری کلیه کشورها ایجاب می‌نماید برانداختن این تنوع و محو تمایزات ملی نبوده (این عمل در لحظهٔ کنونی پندار پوچی است) بلکه به‌کار بستن اصولی اساسی کمونیسم (حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا) به شیوه‌ای است که این اصول را در جزئیات صحیحاً تغییر شکل دهد و با تمایزات ملی و دولتی ملی دمساز نماید و تطبیق دهد. وظیفهٔ عمدهٔ همهٔ کشورهای پیشرو (و نه تنها کشورهای پیشرو) در

لحظهٔ تاریخی کنونی عبارت است از تحقیق، بررسی، تفحص، حدس و درك خصوصیات و ویژگی‌های ملی در شیوه‌های مشخص هر کشور برای حل مسأله واحد بین‌المللی یعنی پیروزی بر اپورتونیسم و آیین‌پرستی خشك مغزانه چپ در داخل جنبش کارگری و نیز برای سرنگون ساختن بورژوازی و استقرار جمهوری شوروی و دیکتاتوری پرولتاری. کار عمده (که البته هنوز به هیچ وجه تمام نیست، ولی کار عمده است) در مورد جلب پیشاهنگ طبقهٔ کارگر و گرویدن وی به جانب حکومت شوروی علیه نظام مجلسی، به جانب دیکتاتوری پرولتاریا علیه دموکراسی بورژوایی، هم اکنون انجام یافته است. اکنون باید تمام قوا و تمام توجه را روی گام بعدی متمرکز ساخت که کمتر اساسی به نظر می‌رسد ـ و از لحاظ معینی واقعاً هم کمتر اساسی است ـ ولی در عوض از لحاظ عملی به حل عملی مسأله نزدیك‌تر بوده و عبارت است از: کشف شکل انتقال یا نزدیکی به انقلاب پرولتاری.

پیشاهنگ پرولتاری از لحاظ مسلکی تسخیر شده است. این نکته عمده است. بدون این امر گام اول را هم نمی‌توان به سوی پیروزی برداشت. ولی از این جا تا پیروزی هنوز خیلی راه است. با پیشاهنگ تنها نمی‌توان پیروز شد. گسیل پیشاهنگ تنها به نبرد قطعی، مادام که تمام طبقه و توده‌های وسیع خط‌مشی پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ یا لااقل خط‌مشی بی‌طرفی خیراندیشانه‌ای را نسبت به وی در پیش نگرفته و ناتوانی کامل خود را در پشتیبانی از دشمن وی نشان نداده‌اند نه تنها سفاهت بلکه جنایت خواهد بود. و اما برای آن که واقعاً تمام طبقه و واقعاً توده‌های وسیع زحمتکش و تحت ستم سرمایه چنین خط‌مشی را در پیش گیرند، ترویج و تبلیغ تنها کافی نیست، برای این کار تجربه سیاسی خود این توده‌ها لازم است. چنین است قانون اساسی کلیهٔ انقلاب‌های کبیر، که اکنون نه تنها روسیه بلکه آلمان نیز با نیرو و برجستگی حیرت‌انگیزی آن را تأیید نموده است. نه فقط برای توده‌های بی‌فرهنگ و غالباً بی‌سواد روسیه، بلکه برای توده‌های فوق‌العاده با فرهنگ و سراسر با سواد آلمان نیز لازم بود تمام زبونی، سست عنصری، بی‌عرضگی و چاکرپیشگی دولت شوالیه‌های انترناسیونال دوم را در برابر بورژوازی و تمام دنائت آنان و ناگزیری دیکتاتوری مرتجعین افراطی (کورنیلف در روسیه، کاپ و شرکاء در آلمان) را به عنوان شق واحدی در مقابل دیکتاتوری پرولتاریا، روی گرده خود احساس نمایند، تا قطعاً به سوی کمونیسم روی‌آور شوند.

وظیفهٔ مبرم پیشاهنگ آگاه جنبش کارگری بین‌المللی یعنی احزاب و گروه‌ها و

جریان‌های کمونیستی این است که بتوانند توده‌های وسیع را (که هنوز در اکثر موارد خواب آلود و بی‌حال و خمود و در حال رخوت و اغماء هستند) به این وضع جدید آنان نزدیك سازند یا به عبارت صحیح‌تر بتوانند نه تنها حزب خود، بلکه این توده‌ها را نیز در جریان نزدیك شدن و انتقال آنان به وضع جدید رهبری نمایند. اگر وظیفه تاریخی اول (یعنی جلب پیشاهنگ آگاه پرولتاریا به سوی حکومت شوروی و دیکتاتوری طبقهٔ کارگر) را نمی‌شد بدون پیروزی کامل مسلکی و سیاسی بر اپورتونیسم و شوینیسم اجتماعی انجام داد، وظیفه دوم را نیز که اکنون جنبه مبرم به خود می‌گیرد و عبارت است از توانایی نزدیك ساختن توده‌ها به وضع جدیدی که قادر باشد پیروزی پیشاهنگ را در انقلاب تأمین نماید، نمی‌توان بدون از بین بردن آیین‌پرستی خشك مغزانه چپ و بدون رفع کامل اشتباهات آن و خلاصی از این اشتباهات انجام داد.

تا زمانی که از جلب پیشاهنگ پرولتاریا به سوی کمونیسم سخن در میان بود (و تا حدودی که هنوز هم از آن سخن در میان است) تا آن زمان و تا آن حدود کار ترویجی در جای اول قرار می‌گیرد، حتی محفل‌هایی هم، که تمام نقاط ضعف محفل‌بازی را در بردارند، در این مورد مفیدند و نتایج ثمربخش می‌دهند. ولی هنگامی که از فعالیت عملی توده‌ها و جا به جا کردن (هر آینه چنین اصطلاحی جایز باشد) ارتش‌های چندین میلیونی و آرایش کلیه نیروهای طبقاتی جامعهٔ معین برای نبرد نهایی و قطعی سخن به میان می‌آید، آن‌گاه این جا دیگر تنها با ورزیدگی تبلیغاتی و تنها با تکرار حقایق مربوط به کمونیسم «خالص» هیچ کاری از پیش نمی‌رود. این جا دیگر سر و کار ما با ارقام از یك تا هزار نیست که در ماهیت امر مبلغ و یا عضو گروه کوچکی که هنوز توده‌ها را رهبری نکرده است با آن سر و کار دارد؛ این جا سر و کار ما با میلیون‌ها و ده‌ها میلیون است. سؤالی که ما در این جا باید از خود بکنیم تنها این نیست که آیا پیشاهنگ طبقهٔ انقلابی را متقاعد ساخته‌ایم یا نه، بلکه علاوه بر آن این است که آیا نیروهای دارای تأثیر تاریخی موجوده در کلیهٔ طبقات و حتماً در کلیه طبقات جامعه معین بدون استثناء طوری جا به جا شده‌اند که نبرد قطعی کاملاً زمانش فرا رسیده باشد و آیا این عمل طوری انجام گرفته است که ۱) تمام آن نیروهای طبقاتی که با ما دشمنند به حد کافی سر درگم شده باشند، به حد کافی با یکدیگر در افتاده باشند و به حد کافی خود را در مبارزه‌ای که از حیطهٔ قدرت آنان خارج است ناتوان نموده باشند و ۲) تمام عناصر متزلزل، مردد، نااستوار و بینابینی یعنی خرده بورژوازی و دموکراسی خرده بورژوایی

نیز به شکلی متمایز از بورژوازی، خود را به حد کافی در برابر خلق رسوا ساخته و در نتیجهٔ ورشکستگی عملی خود به حد کافی مفتضح شده باشند و ۳) در بین پرولتاریا احساسات توده‌ای به نفع پشتیبانی از قطعی‌ترین عملیات انقلابی فداکارانه و متهورانه علیه بورژوازی آغاز گردیده و به نحوی پر توان در حال اوج باشد. در چنین صورتی انقلاب زمانش فرا رسیده و در چنین صورتی پیروزی ما، هر آینه تمام شرایطی را که فوقاً متذکر شدیم و آنها را به اختصار توصیف نمودیم صحیحاً در نظر گرفته باشیم و لحظه را صحیحاً انتخاب کرده باشیم، تأمین شده است.

اختلاف نظر بین چرچیل‌ها و للوید جرج‌ها ـ این تیپ‌های سیاسی که در کلیه کشورها با جزیی تفاوت ملی وجود دارند ـ از یك طف و بین هندرسون‌ها و للوید جرج‌ها از طرف دیگر، از نقطه نظر کمونیسم خالص یعنی انتزاعی که هنوز برای انجام فعالیت عملی و توده‌ای و سیاسی نضج نیافته است؛ به کلی بی‌اهمیت و جزیی است. ولی از نقطهٔ نظر این فعالیت عملی توده‌ها، اختلافات مزبور بینهایت مهم است، تمام کنه مطلب و تمام وظیفهٔ هر کمونیستی که نمی‌خواهد تنها یك مبلغ مسلکی آگاه و با ایمان باشد، بلکه می‌خواهد در عین حال رهبر عملی توده‌ها در انقلاب باشد این است که اختلافات مزبور را در نظر گیرد و لحظهٔ نضج کامل تصادمات ناگزیر بین این «دوستان» یعنی تصادماتی را که کلیهٔ «دوستان» را من حیث المجموع ضعیف و ناتوان می‌سازد تعیین نماید. باید وفاداری قطعی نسبت به اندیشه‌های کمونیسم را با توانایی تن در دادن به هر مصالحه عملی ضروری و مانور و سازشکاری و پیچ و خم و عقب‌نشینی و غیره توأم ساخت تا عملی شدن و سپری شدن قدرت سیاسی هندرسون‌ها (یا قهرمانان انترناسیونال دوم را هر آینه نخواهیم نام افرادی از نمایندگان دموکراسی خرده بورژوایی را که خود را سوسیالیست می‌نامند، ذکر نماییم) و ورشکستگی عملی ناگزیر آنان، که ذهن توده‌ها را همانا طبق منویات ما و همانا در جهت کمونیسم روشن می‌سازد و نیز اصطکاك و نفاق و تصادم ناگزیر و تفرقه کامل بین هندرسون‌ها؛ للوید جرج‌ها؛ چرچیل‌ها (منشویك‌ها و اس‌ارها؛ کادت‌ها؛ سلطنت‌طلبان؛ شایدمان؛ بورژوازی؛ پیروان کاپ و غیره) تسریع گردد و لحظهٔ حداکثر تفرقه بین تمام این «تکیه گاه‌های مالکیت خصوصی مقدس» چنان صحیح انتخاب گردد که بتوان با تعرض قطعی پرولتاریا کلیه آنها را درهم شکست و قدرت سیاسی را به تصرف درآورد.

تاریخ عموماً و تاریخ انقلاب‌ها خصوصاً همواره پر مضمون‌تر، متنوع‌تر، جامع‌تر،

زنده‌تر و «مکارتر» از آن است که بهترین احزاب و آگاه‌ترین پیشاهنگ‌های پیشروترین طبقات می‌پندارند. علت آن هم واضح است، زیرا بهترین پیشاهنگ‌ها ترجمان شعور اراده و شور و تخیلات ده‌ها هزار نفرند و حال آن‌که انقلاب را شعور و اراده و شور و تخیلات ده‌ها میلیون نفری که حادترین مبارزه بین طبقات آنها را به تکان آورده است، در لحظاتی که کیله استعدادهای بشری در حال اعتلا و شدت خاصی است، عملی می‌سازند. از این جا دو نتیجه عملی بسیار مهم به دست می‌آید: نخست آن‌که طبقهٔ انقلابی برای اجرای وظیفهٔ خود باید بتواند بدون کوچك‌ترین استثناء بر کلیه شکل‌ها یا جهات فعالیت اجتماعی مسلط گردد (و پس از تصرف قدرت سیاسی آن چه راکه قبل از این تصرف ناتمام گذارده بود به اتمام رساند و در این مورد گاه به مخاطرات بزرگ هم تن در دهد)؛ دوم آن‌که طبقهٔ انقلابی باید برای تغییر و تبدیل بسیار سریع و ناگهانی یك شکل به شکل دیگر آماده باشد.

همه‌کس به این نکته موافق است که ارتشی که خود را برای تسلط بر انواع سلاح‌ها و کلیهٔ وسایل و شیوه‌هایی که دشمن برای مبارزه در دست دارد یا ممکن است به دست آورد آماده نکند، رفتارش نابخردانه و حتی تبهکارانه است. این امر در مورد سیاست بسی بیشتر صادق است تا در مورد امور جنگی. در سیاست خیلی کمتر می‌توان از پیش اطلاع حاصل کرد که در فلان یا بهمان شرایط آتی چه وسیله مبارزه برای ما قابل به‌کار بردن و مفید خواهد بود.اگر ما بر تمام وسایل مبارزه مسلط نباشیم و تغییراتی که مستقل از ارادهٔ ما در وضع طبقات دیگر روی می‌دهد آن چنان شکلی از فعالیت را در دستور روز قرار دهدکه ما به ویژه در آن ضعیف هستیم، آن وقت ممکن است به شکستی عظیم و حتی گاهی قطعی دچار گردیم. ولی در صورت مسلط بودن بر کلیهٔ وسایل مبارزه، چون ما نماینده منافع طبقه واقعاً پیشرو و واقعاً انقلابی هستیم، حتی اگر اوضاع و احوال هم به ما اجازه ندهد سلاحی را به‌کار بریم که بیش از همه برای دشمن خطرناك و سریع‌تر از همه ضربات مهلك بر وی وارد می‌نماید، باز یقیناً پیروز خواهیم شد. انقلابیون بی‌تجربه اغلب تصور می‌کنند که استفاده از وسایل علنی مبارزه جنبه اپورتونیستی دارد، زیرا بورژوازی در این زمینه کارگران را به ویژه بسیار فریفته و تحمیق نموده است (به خصوص در مواقع «صلح‌آمیز» و غیر انقلابی)؛ ولی آنها استفاده از وسایل غیر علنی مبارزه را اقدام انقلابی می‌دانند. و حال آن‌که این نادرست است. راست است که احزاب و پیشوایانی که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند (نگو نمی‌توانم، بگو

نمی‌خواهم) وسایل غیر علنی مبارزه را در شرایطی نظیر مثلاً شاریط دوران جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ به کار برند که در آن بورژوازی آزادترین کشورهای دموکراتیک با گستاخی و بی‌دادگری بی‌سابقه‌ای کارگران را می‌فریفت و گفتن حقیقت را دربارهٔ خصلت یغماگرانه جنگ منع می‌نمود، اپورتونیست و خائن نسبت به طبقه کارگر هستند. ولی انقلابیونی که نمی‌توانند شکل‌های غیر علنی مبارزه را باکلیه شکل‌های علنی توأم سازند، انقلابیون بسیار بدی هستند، هنگامی که انقلاب آغاز شده و آتش آن دامن گرفته است و انواع اشخاص از روی احساسات صرف و برای مد و حتی گاهی به خاطر جاه‌طلبی خود به انقلاب می‌پیوندند، انقلابی شدن کار دشواری نیست. «رهایی» از شر این بد انقلابیون بعدها یعنی پس از پیروزی پرولتاریا، برای وی به بهای زحمات بسیار شاق و مصایب می‌توان گفت دردناك تمام می‌شود. بسی دشوارتر بسی پرارزش‌تر است که انسان هنگامی بتواند انقلابی باشد که هنوز شرایطی برای مبارزهٔ مستقیم و آشکار و واقعاً انقلابی وجود ندارد و بتواند از منافع انقلاب (به وسیله فعالیت ترویجی، تبلیغاتی و سازمانی) در مؤسسات غیر انقلابی و اغلب حتی صرفاً ارتجاعی، در شرایط غیر انقلابی و در بین توده‌ای که قادر نیست بی‌درنگ به لزوم اسلوب انقلابی فعالیت پی ببرد، دفاع نماید. وظیفهٔ عمدهٔ کمونیسم معاصر در اروپای باختری و امریکا این است که بتواند راه مشخص یا آن تحول مخصوصی را در حوادث که توده‌ها را به مبارزه انقلابی واقعی، قطعی، نهایی و عظیم نزدیك می‌سازد، پیدا کند و احساس نماید و به درستی تعیین کند.

برای مثال انگلستان را در نظر می‌گیریم. ما نمی‌توانیم بدانیم و هیچ کس قادر نیست از پیش معلوم نماید که چه وقت در انگلستان انقلاب واقعی پرولتاری شعله‌ور خواهد و چه موجبی بیش از هر چیز توده‌های بسیار وسیع را، که اکنون در خوابند، بیدار خواهد نمود و بر خواهد انگیخت و به مبارزه سوق خواهد داد. بدین جهت ما موظفیم مقدمات کار خود را طوری فراهم سازیم که چهار دست و پا نعل شده حاضر باشیم (اصطلاحی است که مرحوم پلخانف هنگامی که هنوز مارکسیست و انقلابی بود دوست داشت به کار برد). ممکن است آن چه که شکاف ایجاد خواهد کرد و یخ را درهم خواهد شکست یك بحران مجلسی باشد؛ ممکن است این کار را بحران دیگری انجام دهد ناشی از تضادهای علاج‌ناپذیر سر درگم مستعمراتی و امپریالیستی که بیش از پیش به نحوی دردناك روی هم انباشته و حادتر می‌گردند؛ ممکن است شق ثالثی پیش آید و غیره. سخن ما بر سر این نیست که چه مبارزه‌ای سرنوشت انقلاب پرولتاری را در انگلستان

تعیین خواهد کرد (این مسأله در هیچ یك از کمونیست‌ها تولید شك و تردید نمی‌کند و برای همه ماها حل شده و به طور محکم هم حل شده است)، بلکه سخن ما بر سر آن موجبی است که توده‌های پرولتاری را، که اکنون در خوابند برخواهد انگیخت و به جنبش خواهد آورد و کاملاً با انقلاب رو به رو خواهد ساخت. فراموش نکنیم که مثلاً در جمهوری بورژوایی فرانسه در اوضاع و احوالی که خواه از لحاظ بین‌المللی و خواه از لحاظ داخلی صد بار کمتر از امروز انقلابی بود، موجب ناگهانی و ناچیزی نظیر شیادی نابه‌کارانه محافل نظامی مرتجع (قضیه دریفوس) که یکی از هزاران شیادی آنان بود، کافی بود برای آن که خلق را کاملاً با جنگ داخلی رو به رو سازد!

کمونیست‌ها باید در انگلستان لابنقطع و به طور خستگی‌ناپذیر و تزلزل‌ناپذیر هم از انتخابات مجلسی و هم از کلیه تبدلات ناگهانی سیاست مربوط به ایرلند و مستعمرات و سیاست جهانی امپریالیستی دولت بریتانیا و هم از کلیه شئون و بخش‌ها و جهات زندگی اجتماعی استفاده نمایند و در کلیه موارد به شیوهٔ نوین، به شیوهٔ کمونیستی، یعنی نه به شیوهٔ انترناسیونال دوم، بلکه به شیوهٔ انترناسیونال سوم کار کنند. من در این جا وقت و جای آن را ندارم که شیوه‌های شرکت «روسی» یعنی «بلشویکی» در انتخابات مجلسی و مبارزهٔ مجلسی را توصیف نمایم ولی می‌توانم به کمونیست‌های خارجی اطمینان دهم که این امر به هیچ وجه با فعالیت مجلسی معمول در اروپای باختری شباهت نداشت. از این امر اغلب نتیجه می‌گیرند که: «خوب در روسیهٔ شما این طور بود، ولی نظام مجلسی ما طور دیگری است». این نتیجه‌گیری نادرست است کمونیست‌ها و طرفداران انترناسیونال سوم در کلیه کشورها برای همین وجود دارند که فعالیت مجلسی قدیمی، سوسیالیستی، تردیونیونیستی و سندیکالیستی را در کلیه جهات و در کلیه شئون زندگی به فعالیت نوین کمونیستی تبدیل نمایند. در انتخابات ما هم عوامل اپورتونیستی و صرفاً بورژوایی و سوداگرانه و شیادانهٔ سرمایه‌داری همیشه به حد کاملاً مکفی وجود داشته است. کمونیست‌های اروپای باختری و امریکا باید بیاموزند که یك نظام مجلسی نوین و غیر عادی و غیر اپورتونیستی و غیر جاه‌طلبانه ایجاد نمایند تا حزب کمونیست‌ها بتواند از خود شعارهایی بدهد و پرولتارهای واقعی به کمك تهیدستان غیر متشکل و به کلی مظلوم شب‌نامه پخش نمایند و به نقاط مختلف برسانند، به خانه‌های کارگران و کلبه‌های پرولتارهای روستا و دهقانان نقاط دور افتاده سر بزنند (در اروپا خوشبختانه تعداد ده کوره‌های دور افتاده به مراتب کمتر از کشور ما و در انگلستان تعداد آنها به کلی اندك

است)، به قهوه‌خانه‌های محل تجمع مردمان بسیار ساده بروند و در اتحادیه‌ها و انجمن‌ها و مجامع اتفاقی مردمان بسیار ساده راه یابند و با مردم به زبان دانشمندان (و به شیوهٔ خیلی مجلسی) سخن نگویند، به هیچ وجه در تکاپوی «کرسی» مجلسی نباشند بلکه همه جا افکار را بیدار نمایند و توده را جلب کنند، مچ بورژوازی را در هر کلمه‌ای بگیرند، از دستگاهی که وی ایجاد کرده و از انتخاباتی که وی تعیین نموده و از دعوت‌هایی که وی از تمام مردم به عمل آورده است استفاده کنند و مردم را با بلشویسم چنان آشنا نمایند که در غیر مواقع انتخاباتی (در دوران سلطهٔ بورژوازی) هیچ‌گاه نظیر آن دیده نشده باشد (البته به استثناء لحظات اعتصابات بزرگ که در آن عین همین دستگاه تبلیغات همه خلقی در کشور ما از این هم مجدانه‌تر کار می‌کرد) انجام این امر در اروپای باختری و امریکا کاری است بسیار دشوار، بسیار و بسیار دشوار، ولی این کار را می‌توان و باید انجام داد، زیرا اصولاً مسایل کمونیسم را بدون زحمت نمی‌شود حل کرد و زحمت را هم باید روی حل مسایل عملی کشید که دارای تنوع روزافزون است و ارتباط روزافزونی با تمام رشته‌های زندگی اجتماعی دارد و به طور روزافزونی رشته‌ای را از پس رشته دیگر از چنگ بورژوازی خارج می‌سازد.

در همان انگلستان هم باید کار ترویجی و تبلیغی و سازمانی در ارتش و در بین ملیت‌های ستمکش و غیر کامل الحقوق کشور «خودی» (ایرلند و مستعمرات) را بر پایه نوینی قرار داد (نه بر پایه سوسیالیستی، بلکه بر پایه کمونیستی، نه بر پایه اصلاح‌طلبی بلکه بر پایه انقلابی). زیرا در تمام این شئون زندگی اجتماعی، عموماً در دوران امپریالیسم و خصوصاً اکنون در دوران پس از جنگ، همان جنگی که خلق‌ها را عذاب داده و چشم و گوش آنان را در مورد حقیقت (یعنی این که ده‌ها میلیون نفر فقط به خاطر حل این مسأله کشته و معلول شده‌اند که آیا درندگان انگلیسی تعداد بیشتری از کشورها را غارت نمایند یا درندگان آلمانی) به سرعت باز کرده است، مواد محترقه فراوانی انباشته می‌شود و موجبات فراوانی را برای تصادمات، بحران‌ها و حدت مبارزهٔ طبقاتی به وجود می‌آورد. ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بدانیم که کدام جرقه ـ از میان جرقه‌های بی‌پایانی که اکنون در همه کشورها در اثر بحران اقتصادی و سیاسی جهانی از همه جا فرو می‌بارد ـ قادر به برافروختن حریق یعنی بیداری خاص توده‌ها خواهد بود و لذا موظفیم با اصول نوین یعنی اصول کمونیستی خود دست به کار «عمل آوردن» کلیهٔ عرصه‌ها، حتی کهنه‌ترین و پوسیده‌ترین و ظاهراً یأس‌آورترین عرصه‌ها شویم، زیرا در غیر این صورت

وظیفهٔ خود را به حد کمال انجام نخواهیم داد، جامع الاطراف نخواهیم بود، بر کلیهٔ انواع سلاح‌ها مسلط نخواهیم شد و خود را نه برای پیروزی بر بورژوازی (که کلیه جوانب زندگی اجتماعی را به شیوهٔ بورژوازی بنا نموده و حالا به همان شیوه مختل ساخته است) و نه برای نوسازی کمونیستی تمامی زندگی که پس از این پیروزی باید انجام دهیم، آماده نخواهیم ساخت.

پس از انقلاب پرولتاری در روسیه و پیروزی‌های این انقلاب در مقیاس بین‌المللی، که برای بورژوازی و کوته‌نظران غیر منتظره بود، اکنون تمام جهان طور دیگر شده و بورژوازی هم در همه جا طور دیگر شده است. بورژوازی مرعوب «بلشویسم» شده و از شدت خشم نسبت به آن تقریباً به سر حد جنون رسیده است و همانا بدین جهت است که از یك طرف بسط حوادث را تسریع می‌نماید و از طرف دیگر تمام توجه خود را به سرکوب قهری بلشویسم معطوف می‌کند و با این عمل مواضع خود را در یك سلسله از صحنه‌های دیگر تضعیف می‌سازد. کمونیست‌های همهٔ کشورهای پیشرو باید هر دوی این عوامل را در تاکتیك خود به حساب آورند.

هنگامی که کادت‌های روس و کرنسکی علیه بلشویك‌ها به تحریکات دیوانه‌وار دست زدند ـ به ویژه از آوریل سال ۱۹۱۷ و از آن هم بیشتر در ژوئن و ژوئیه سال ۱۹۱۷ ـ «بیش از حد شورش را درآورند». میلیون‌ها نسخه روزنامه‌های بورژوایی که به الحان گوناگون بر ضد بلشویك‌ها نعره می‌کشیدند، بدین وسیله کمك می‌کردند تا توده‌ها به قضاوت دربارهٔ بلشویسم بپردازند و در سایهٔ همین «جد و جهد» بورژوازی بود که علاوه بر روزنامه‌ها تمام زندگی اجتماعی نیز با جر و بحث دربارهٔ بلشویسم آغشته شده بود. اکنون در مقیاس بین‌المللی میلیونرهای کلیه کشورها رفتارشان طوری است که ما باید از صمیم قلب سپاسگزار آنان باشیم. آنها هم با همان جد و جهدی بر ضد بلشویسم تحریك می‌نمایند که کرنسکی و شرکاء می‌کردند و ضمناً به همانسان «شورش را درمی‌آورند» و به همان شیوه به ما کمك می‌کنند که کرنسکی می‌کرد. وقتی بورژوازی فرانسه بلشویسم را نکته مرکزی تبلیغات انتخاباتی خود قرار می‌دهد و سوسیالیست‌های نسبتاً معتدل یا متزلزل را به اتهام بلشویسم به باد دشنام می‌گیرد؛ وقتی بورژوازی امریکا، در حالی که به کلی عقل خود را باخته است، هزاران نفر را به اتهام بلشویسم دستگیر می‌نماید و همه جا، با پخش اخباری راجع به توطئه‌های بلشویکی محیطی پر از سراسیمگی به وجود می‌آورد؛ وقتی بورژوازی انگلستان، که «موقرترین» بورژوازی

جهان است، با تمام عقل و تجربهٔ خود، مرتکب سفاهت‌های تصورناپذیری می‌گردد و غنی‌ترین «انجمن‌های مخصوص مبارزه علیه بلشویسم» را تأسیس می‌کند و نشریات خاصی دربارهٔ بلشویسم منتشر می‌سازد و برای مبارزه علیه بلشویسم به طور اضافی عده‌ای دانشمند و مبلغ و کشیش اجیر می‌نماید، آن‌گاه ما باید آقایان سرمایه‌داران را تکریم نموده و از آنان تشکر کنیم. آنها به نفع ما کار می‌کنند. آنها به ما کمك می‌نمایند تا توجه توده‌ها را به مسایل مربوط به ماهیت و اهمیت بلشویسم جلب کنیم. آنها طور دیگر هم نمی‌توانند عمل نمایند، زیرا «مسکوت گذاردن» بلشویسم و خفه کردن آن برای آنان دیگر میسر نبود.

ولی در عین حال بورژوازی تقریباً فقط یك جانب بلشویسم را می‌بیند و آن قیام و اعمال قهر و ترور است و بدین جهت می‌کوشد به ویژه در این صحنه خود را برای دفاع و مقاومت آماده سازد. احتمال دارد که بورژوازی در برخی موارد و در برخی از کشورها در فواصل زمانی کوتاهی به انجام این امر موفق شود؛ چنین احتمالی را باید به حساب آورد و اگر هم وی به چنین عملی موفق گردد، به هیچ وجه برای ما وحشتناك نخواهد بود. کمونیسم به تمام معنی از درون کلیه جوانب زندگی اجتماعی «برون می‌روید» و جوانه‌های آن مطلقاً در همه جا وجود دارد و این «بیماری مسری» (اگر بخواهیم وجه تشبیه مورد علاقهٔ بورژوازی و پلیس بورژوایی را که برای وی بسیار «مطبوع» است به کار بریم) به نحوی کاملاً استوار در بدن رسوخ کرده و سراپای آن را فراگرفته است. اگر یکی از مجاری نفوذ با نهایت دقت «مسدود گردد»؛ این «بیماری مسری» مجرای دیگری برای نفوذ پیدا می‌کند که گاهی به کلی غیر منتظره است. زندگی کار خود را خواهد کرد. بگذار بورژوازی به خود بپیچد از شدت خشم به سرحد جنون برسد، شورش را درآورد، حماقت بکند، پیش از وقت از بلشویك‌ها انتقام بگیرد و بکوشد تا صدها و هزارها و صدها هزار تن از بلشویك‌های دیروزی یا بلشویك‌های فردا را زیادتر بکشد (در هندوستان، مجارستان، آلمان و غیره): بورژوازی با این رفتار خود همان کاری را می‌کند که کلیهٔ طبقات از طرف تاریخ به مرگ محکوم شده می‌کردند. کمونیست‌ها باید بدانند که آینده به هر حال از آن آنها است و لذا ما می‌توانیم (و موظفیم) شور عظیم خود را در مبارزهٔ عظیم انقلابی با خونسردانه‌ترین و هوشیارانه‌ترین حساب روی تقلاهای دیوانه‌وار بورژوازی توأم سازیم. انقلاب روس را در سال ۱۹۰۵ بی‌رحمانه درهم شکستند؛ بلشویك‌های روس را در ژوئیه سال ۱۹۱۷ درهم

شکستند؛ بیش از ۱۵ هزار تن از کمونیست‌های آلمانی را شایدمان و نوسکه به اتفاق بورژوازی و ژنرال‌های سلطنت‌طلب از راه مفسده‌جویی ماهرانه و مانورهای زبردستانه قتل عام نمودند؛ در فنلاند و مجارستان ترور سفید بی‌داد می‌کند. ولی در کلیهٔ موارد و در همهٔ کشورها کمونیسم آبدیده می‌شود و رشد می‌نماید: ریشه‌های آن به حدی عمیق است که پیگردها آن را ضعیف و ناتوان نساخته، بلکه تقویتش می‌نمایند. فقط یك چیز کم است تا ما بتوانیم مطمئن‌تر و محکم‌تر به سوی پیروزی برویم و آن این است که کلیهٔ کمونیست‌های همهٔ کشورها لزوم داشتن حداکثر نرمش را در تاکتیك خود همه جا به نحوی کاملاً عمیق درك نمایند. کمونیسم که به ویژه در کشورهای پیشرو به طرز شگرفی در حال رشد است، چیزی که اکنون کم دارد ادراك این مطلب و توانایی به کار بستن عملی این ادارك است.

آن چه برای پیشوایان انترناسیونال دوم نظیر کائوتسکی و اتوبوئر و غیره رخ داد، که خود مارکسیست‌های بسیار دانشمند و نسبت به سوسیالیسم وفادار بودند، می‌توانست و (می‌بایست) درس مفیدی باشد. آنها لزوم تاکتیك با نرمش را کاملاً درك می‌کردند و دیالکتیك مارکس را خود می‌آموختند و به دیگران هم تعلیم می‌دادند (و بسیاری از آن چه که آنها در این رشته انجام داده‌اند برای همیشه به عنوان دستاورد گرانبهایی در ادبیات سوسیالیستی باقی خواهد ماند)، ولی در به کار بستن این دیالکتیك مرتکب چنان اشتباهی شدند و یا عملاً چنان نادیالکتیسین‌هایی از کار درآمدند و در مورد به حساب آوردن تغییر و تبدیل سریع شکل‌ها و مملو شدن سریع شکل‌های کهنه از مضمون نو چنان ناتوانی از خود نشان دادند که سرنوشت آنها فقط اندکی غبطه آورتر از سرنوشت هایندمان و گد و پلخانف است. علت اصلی ورشکستگی آنان این بود که «محو تماشای» یك شکل معین رشد جنبش کارگری و سوسیالیسم شدند و یك جانبه بودن این شکل را فراموش کردند و از دیدن آن تحول سریعی که به حکم شرایط عینی ناگزیر شده بود ترسیدند و به تکرار حقایق ساده و از بر شده و در نظر اول بی‌چون و چرایی نظیر: سه از دو بیشتر است، ادامه دادند. ولی سیاست بیشتر به جبر شبیه است تا به حساب و از آن هم بیشتر به ریاضیات عالی شباهت دارد تا به ریاضیات مقدماتی. در واقعیت امر تمام شکل‌های کهنهٔ جنبش سوسیالیستی از مضمون‌های نوین مملو شدند و لذا در جلوی اعداد علامت جدیدی که «منها» باشد، پیدا شد ولی عقلای ماکماکان با لجاج تمام اصرار می‌ورزیدند (و اصرار می‌ورزند) خود و دیگران را متقاعد سازند که «منهای سه» از

«منهای دو» بیشتر است.

باید سعی کرد که کمونیست‌ها همین اشتباه را منتها از جانب دیگر تکرار نکنند یا به عبارت صحیح‌تر باید سعی کرد همین اشتباه را که کمونیست‌های «چپ» از جانب دیگر مرتکب می‌شوند سریع‌تر و زودتر و به نحوی که برای بدن کمتر دردناك باشد بر طرف ساخت. آیین‌پرستی خشك مغزانه چپ نیز مانند آیین‌پرستی خشك مغزانه راست اشتباه است. البته اشتباه آیین‌پرستی خشك مغزانه چپ در کمونیسم در لحظهٔ حاضر هزار بار از اشتباه آیین‌پرستی خشك مغزانه راست (یعنی سوسیال سوینیسم و کائوتسکیسم) کم خطرتر و کم اهمیت‌تر است، ولی این فقط بدان جهت است که کمونیسم چپ جریانی کاملاً جوان است و تازه دارد پدید می‌آید. فقط بدین جهت است که بیماری مزبور را در شرایط معینی می‌توان به آسانی معالجه کرد و باید با نهایت جدیت دست به کار معالجه آن شد.

شکل‌های کهنه ترکید، زیرا معلوم شد که مضمون نوین آنها ـ یعنی مضمون ضد پرولتاری و ارتجاعی ـ به درجه تکامل بی‌حد و حصری رسیده است. ما اکنون از نقطهٔ نظر تکامل کمونیسم بین‌المللی دارای مضمون چنان پایدار و چنان نیرومند و چنان پرتوانی در کار خود (به خاطر حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا) هستیم، که می‌تواند و باید در هر شکلی اعم از نو و کهنه خود را متظاهر سازد و می‌تواند و باید کلیهٔ شکل‌ها، نه تنها شکل‌های نوین، بلکه همچنین شکل‌های کهنه را دگرگون سازد و بر آنها غالب آید و آنها را تابع خود نماید، ولی نه برای آن که با شکل‌های کهنه آشتی کند، بلکه برای آن که بتواند انواع شکل‌ها را اعم از نو و کهنه، به سلاحی برای پیروزی کامل و نهایی و قطعی و بازگشت‌ناپذیر کمونیسم تبدیل کند.

کمونیست‌ها باید تمام مساعی خود را به کار برند تا جنبش کارگری و تکامل اجتماعی به طور اعم را از سر راست‌ترین و سریع‌ترین راه به سوی پیروزی جهانی حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا هدایت نمایند. این، حقیقت بی‌چون و چرایی است. ولی کافی است گام کوچکی ـ و ظاهراً هم در همان جهت ـ فراتر برداشته شود تا حقیقت مزبور به اشتباه بدل گردد. کافی است مثل کمونیست‌های چپ آلمان و انگلستان، گفته شود که ما فقط راه سرراست را قبول داریم و مانور کردن و سازشکاری و مصالحه را مأذون نمی‌شماریم تا اشتباهی حاصل آید که قادر باشد جدی‌ترین زیان را به کمونیسم وارد سازد و هم اکنون تا اندازه‌ای وارد ساخته و می‌سازد. آیین‌پرستی

خشك مغزانه راست فقط در قبول شكل‌های كهنه لجاج می‌ورزید و چون مضمون نوین را ندید به كلی ورشكست گردید. آیین‌پرستی خشك مغزانه چپ در نفی بی‌چون و چرای شكل‌های كهنه معینی لجاج می‌ورزد و نمی‌بیند كه مضمون نوین از خلال انواع و اقسام شكل‌ها برای خود راه باز می‌كند و لذا وظیفه ما به عنوان كمونیست این است كه بر تمام شكل‌ها مسلط گردیم و بیاموزیم كه چگونه باید با حداكثر سرعت یك شكل را با شكل دیگر تكمیل نمود، یك شكل را با شكل دیگر تعویض كرد و تاكتیك خود را با هر تغییر و تبدیلی از این نوع، كه طبقه ما یا مساعی ما موجب آن نبوده است، دمساز نمود.

انقلاب جهانی، در نتیجهٔ دهشت‌ها و پلیدی‌ها و رذالت‌های جنگ جهانی امپریالیستی و علاج‌ناپذیری وضعی كه این جنگ پدید آورده است، چنان تكان نیروی خورده و چنین تسریع گردیده است و با چنان سرعت فوق‌العاده و با چنان سرشاری شگرفی از شكل‌های در حال تغییر و تبدیل خواه در سطح و خواه در عمق، تكامل می‌یابد و هر گونه آیین‌پرستی خشك مغزانه‌ای را به نحوی چنان عبرت‌انگیز عملاً باطل می‌سازد كه ما هر گونه دلیلی در دست داریم برای آن كه به شفای سریع و كامل جنبش بین‌المللی كمونیستی از بیماری كودكی كمونیسم «چپ» امیدوار باشیم.

۲۷ آوریل سال ۱۹۲۰.

اضافات

طی مدتی که بنگاه‌های نشریات کشور ما ـ کشوری که امپریالیست‌های سراسر جهان، برای انتقام از انقلاب پرولتاری غارتش کرده‌اند و علیرغم کلیه وعده و وعیدهای که به کارگران خود داده‌اند کماکان به غارت و محاصره‌اش ادامه می‌دهند ـ طی مدتی که بنگاه‌های نشریات ما موجبات انتشارات رساله مرا فراهم ساختند از خارجه اسناد و مدارك دیگری رسید. من بدون آن که در رساله خود ادعایی چیزی بیش از ملاحظات اجمالی یك روزنامه‌نگار داشته باشم به نکات چندی مختصراً اشاره می‌نماییم.

۱ ـ انشعاب کمونیسم‌های آلمان

انشعاب کمونیست‌ها در آلمان واقعیت یافت «چپ‌ها» یا «اپوزیسیون اصولی»، «حزب کارگری کمونیست» خاصی مجزا از «حزب کمونیست» تشکیل داده‌اند. در ایتالیا هم به قرار معلوم کار به سوی انشعاب می‌رود، می‌گوییم به قرار معلوم، زیرا فقط شمره‌های جدید (۷ و ۸) روزنامهٔ چپ «سویت» (I1 Soviet) را در دست دارم که در آنها امکان و لزوم انعشاب آشکارا مورد بحث قرار گرفته است و ضمناً از کنگرهٔ فراکسیون «آبسانسیونیست‌ها» (یا بایکوتیست‌ها یعنی مخالفین شرکت در مجلس)، نیز سخن می‌رود که تاکنون جزو حزب سوسیالیست ایتالیا می‌باشند.

بیم آن می‌رود که انشعاب با «چپ‌ها» یا ضد مجلسی‌ها (که تا حدودی ضد سیاست یعنی مخالف حزب سیاسی و فعالیت در اتحادیه‌ها نیز هستند) نظیر انشعاب با «مرکزیون» (یا کائوتسکیست‌ها، لونگتیست‌ها، «مستقل‌ها» و غیره) یك پدیده بین‌المللی شود. بگذار چنین باشد. انشعاب باز بهتر از وضع آشفته‌ای است که هم مانع رشد ایده‌ئولوژیك و نظری و انقلابی و نضج حزب است و هم مانع کار عملی متوافقی و واقعاً متشکلی است، که موجبات دیکتاتوری پرولتاریا را به نحوی واقعی فراهم می‌سازد.

بگذار «چپ‌ها» خود را در مقیاس ملی و بین‌المللی عملاً بیازمایند، بگذار آزمایش کنند که بدن یك حزب قویاً متمرکز و دارای انضباط آهنین و بدون توانایی تسلط بر کلیه

عرصه‌ها و شئون و انواع گوناگون کارهای سیاسی و فرهنگی، موجبات دیکتاتوری پرولتاریا را فرهم سازند (و بعد هم آن را عملی نمایند). تجربه عملی به سرعت آنها را تعلیم خواهد کرد.

باید فقط تمام مساعی را در این راه به‌کار برد که انشعاب یا «چپ‌ها» امری را که در آینده نزدیکی ناگزیر بوده و جنبهٔ ضروری دارد یعنی این موضوع را که کلیهٔ شرکت کنندگان جنبش کارگری، که صادقانه و از روی وجدان طرفدار حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا هستند، در یك حزب واحد متحد گردند دچار اشکال نسازد یا این که کمتر اشکال ایجاد کند. در روسیه خوشبختی مخصوص بلشویك‌ها این بود که مدت‌ها قبل از مبارزه توده‌ای مستقیم در راه دیکتاتوری پرولتاریا، ۱۵ سال تمام وقت داشتند برای آن که خواه علیه منشویك‌ها (یعنی اپورتونیست‌ها و «مرکزیون») و خواه علیه «چپ‌ها» به طور منظم مبارزه کنند و این مبارزه را به پایان خود رسانند. در اروپا و امریکا اکنون باید همین کار را «باگام‌های سریع» انجام داد. پاره‌ای اشخاص، به ویژه از بین مدعیان ناکام پیشوایی ممکن است (در صورتی که به قدر کافی دارای انضباط پرولتاری و «شرافت نفس» نباشند) مدت‌ها روی اشتباهات خود عناد ورزند، ولی توده‌های کارگر، همین که موقع برسد، خود به آسانی و به سرعت متحد خواهند شد، و تمام کمونیست‌های صدیق را نیز در حزب واحدی متحد خواهند ساخت، حزبی که قادر است نظام شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را عملی نماید.(۱)

---

۱ ـ در مورد مسأله اتحاد آیندهٔ کمونیست‌های «چپ» یا ضد مجلسی‌ها با کمونیست‌ها به طور اعم مراتب زیرین را هم متذکر می‌گردم. تا آن جا که من موفق شدم روزنامه‌های کمونیست‌های «چپ» و به طور کلی کمونیست‌های آلمان را بررسی نمایم، می‌توانم بگویم که اولی‌ها این رجحان را بر دومی‌ها دارند که بهتر از دومی‌ها می‌توانند در بین توده‌ها تبلیغات نمایند. نظیر این موضوع را من به کرات در تاریخ حزب بلشویك مشاهده کرده‌ام منتها نه در مقیاس سراسر کشور، بلکه به میزان محدودتر و در پاره‌ای از سازمان‌های محلی. مثلاً بلشویك‌های «چپ» در سال‌های ۱۹۰۷ـ۱۹۰۸ در برخی اوقات و در برخی نقاط از لحاظ تبلیغ در بین توده‌ها بیش از ما موفقیت داشتند. علت این امر تا اندازه‌ای این است که در لحظهٔ انقلاب، یا هنگامی که خاطرات انقلاب در اذهان زنده است با تاکتیك نفی «صرف» بهتر می‌توان به توده‌ها نزدیك شد ولی این دلیلی برای صحت چنین تاکتیکی نیست به هر حال کوچك‌ترین تردیدی نیست که حزب کمونیست، که می‌خواهد عملاً پیشاهنگ و آتریاد پیشرو

۲ ـ کمونیست‌های و مستقل‌ها در آلمان

من در رسالهٔ خود این عقیده را اظهار داشتم که مصالحه بین کمونیست‌ها و جناح چپ مستقل‌ها برای کمونیسم ضروری و مفید است، ولی اجرای آن آسان نخواهد بود. روزنامه‌هایی که بعداً برای من رسید هر دو نکته را تأیید نمود. در شمارهٔ ۳۲ روزنامهٔ «پرچم سرخ» ارگان کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آلمان (Die Rote Fahne Zentralorgan der Kommun. Partei Deutschlands, Spartacusbund[1], 26, 111, 1920) «اظهاریه» این کمیته مرکزی دربارهٔ «پوتچ» (توطئه، ماجراجویی) نظامی کاپ ـ لوتویس و دربارهٔ «دولت سوسیالیستی» درج شده است. این اظهاریه هم از لحاظ مقدمه اساسی آن و هم از لحاظ نتیجه‌گیری عملی آن کاملاً صحیح است. مقدمه اساسی آن عبارت از این است که برای دیکتاتوری پرولتاریا در لحظهٔ کنونی «مبنای عینی» وجود ندارد، زیرا اکثریت کارگران شهری طرفدار مستقل‌ها هستند. نتیجه‌گیری آن: وعدهٔ «اپوزیسیون در چارچوب قانون» (یعنی امتناع از تدارك موجبات «سرنگونی قهری») علیه دولت «سوسیالیستی به شرط اخراج احزاب بورژوازی ـ سرمایه‌داری».

این تاکتیك بدون شك دارای پایه صحیحی است. ولی اگر مکث در روی نارسایی‌های جزیی این فرمول‌بندی لزومی نداشته باشد، به هر حال باز هم نمی‌توان این موضوع را مسکوت گذارد که دولت سوسیال خائین را نمی‌شود یك دولت «سوسیالیستی» (در اظهاریه رسمی حزب کمونیست) نامید و مادام که هم حزب شایدمان‌ها و هم حزب آقایان کائوتسکی‌ها و کریسپین‌ها احزاب خرده بورژوا ـ دموکراتیك هستند، نمی‌شود از اخراج «احزاب بورژوا ـ سرمایه‌داری» سخن گفت و نمی‌شود مطالبی نظیر مطالب پارگراف چهارم اظهاریه را نوشت که در آن گفته می‌شود: «...برای جلب آتی توده‌های پرولتار به جانب کمونیسم آن چنان وضعیتی که

طبقهٔ انقلابی یعنی پرولتاریا، باشد و علاوه بر آن می‌خواهد بیاموزد که نه تنها تودهٔ وسیع پرولتار زحمت‌کشان و استثمار شوندگان، بلکه تودهٔ غیر پرولتار آنان را نیز رهبری نماید، باید بتواند با زبانی به حداکثر عامه فهم، به حداکثر مفهوم و به حداکثر روشن و زنده، خواه در «خیابان‌های» شهر و فابریك و خواه در دهات کار ترویجی و سازمانی و تبلیغاتی انجام دهد.

۱ ـ اتحاد اسپارتاك.م

در آن بتوان از آزادی سیاسی به طور نامحدودی استفاده کرد و دموکراسی بورژوایی نتواند به عنوان دیکتاتوری سرمایه عرض وجود نماید، از نقطهٔ نظر تکامل دیکتاتوری پرولتاری حایز اهمیت عظیمی است...»

چنین وضعیتی محال است. پیشوایان خرده بورژوازی، یعنی هندرسون‌های آلمانی (شایدمان‌ها) و اسنوئودن‌های آلمانی (کریسپین‌ها) از چارچوب دموکراسی بورژوایی، که به نوبهٔ خود نمی‌تواند دیکتاتوری سرمایه نباشد، خارج نمی‌گردند و نمی‌توانند هم خارج گردند. از نقطهٔ نظر به دست آوردن نتیجهٔ عملی، که کمیته مرکزی حزب کمونیست به طور کاملاً صحیحی در راه آن می‌کوشید، به هیچ وجه نمی‌بایست این مطالب را، که از لحاظ اصولی نادرست و از لحاظ سیاسی زیان‌بخش است، نوشت. برای این کار کافی بود گفته شود (در صورتی که بخواهیم نزاکت مجلسی را حفظ کرده باشیم): تا زمانی که اکثریت کارگران شهری از مستقل‌ها پیروی می‌کند، ما کمونیست‌ها نمی‌توانیم مانع آن شویم که این کارگران آخرین اوهام خرده بورژوا دموکراتیك (یعنی همان اوهام «بورژوازی ـ سرمایه‌ای) خود را از روی تجربه دولت «خودی» برطرف سازند. همین مطلب برای مستدل ساختن مصالحه‌ای که واقعاً ضرورت دارد و باید عبارت باشد از این که طی مدتی معینی از کوشش برای سرنگون ساختن قهری دولت مورد اعتماد اکثریت کارگران شهری امتناع گردد، کافی است. و اما در تبلیغات توده‌ای روزمره که در چارچوب نزاکت رسمی مجلسی محدود نیست. البته ممکن بود این مطلب را هم اضافه کرد که: بگذار دون فطرتانی نظیر شایدمان‌ها و کوته‌نظرانی نظیر کائوتسکی‌ها و کریسپین‌ها خود را در عمل رسوا کنند و نشان دهند که تا چه اندازه خود تحمیق شده و کارگران را تحمیق می‌نمایند؛ دولت «شسته و روفته» آنها «شسته و روفته‌تر از هر کس» کار «شستن و روفتن» اصطبل‌های اوژیاس سوسیالیسم و سوسیال دموکراتیسم و انواع دیگر سوسیال؛ خیانت‌پیشگی را انجام خواهد داد.

خصلت حقیقی پیشوایان کنونی «حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان» (آن پیشوایانی که دربارهٔ آنها به ناحق گفته می‌شود که گویا دیگر هرگونه نفوذ خود را از دست داده‌اند ولی عملاً هنوز برای پرولتاریا خطرناك‌تر از سوسیال دموکرات‌های مجارستانی هستند که خود را کمونیست نامیده و وعده «پشتیبانی» از دیکتاتوری پرولتاریا را داده‌اند) بار دیگر به هنگام غایله کورنیلفی آلمانی یعنی کودتای حضرات

کاپ و لوتویس[۱] آشکار گردید. مقاله مبتذل کارل کائوتسکی تحت عنوان «دقایق قطعی» (Entscheidende Stunend) مندرجه در "Freiheit" («آزادی» ارگان مستقل‌ها) مورخه ۳۰ مارس سال ۱۹۲۰ و مقالهٔ مبتذل آرتور کریسپین تحت عنوان: «دربارهٔ اوضاع سیاسی» (مورخه ۱۴ آوریل ۱۹۲۰، در همان جا) تصویر کوچك ولی واضحی از این جریان است. این آقایان به هیچ وجه نمی‌توانند مانند یك فرد انقلابی فکر کنند و قضاوت نمایند. اینها دموکرات‌های ندبه و زاری‌کن خرده بورژوایی هستند که هر آینه خود را طرفدار حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا بخوانند، هزار بار برای پرولتاریا خطرناك‌تر می‌شوند، زیرا در کردار در هر لحظهٔ دشوار و خطرناکی به طور ناگزیر خیانت خواهند کرد... و در عین حال «از صمیم قبل» به این موضوع اعتقاد خواهند داشت که به پرولتاریا کمك می‌نمایند! مگر نه این است که سوسیال دموکرات‌های مجارستانی هم که نام کمونیست روی خود گذارده بودند، هنگامی که از فرط ترس و سست عنصری وضع حکومت شوروی مجارستان را علاج‌ناپذیر دیدند و در برابر عمال سرمایه‌داران آنتانت و جلادان آنتانت ندبه و زاری سر دادند، می‌خواستند به پرولتاریا «کمك کنند».

۳ ـ توارتی و شرکاء در ایتالیا

آن شماره‌هایی از روزنامه ایتالیایی «سویت» که در بالا نام برده شد، تأیید کامل مطالبی است که من در این رساله راجع به اشتباه حزب سوسیالیست ایتالیا، که وجود چنین اعضاء و حتی چنین گروهی از مجلس‌نشین‌ها را در صفوف خود تحمل می‌نماید، بیان داشتم. شاهد کناره‌نشینی نظیر خبرنگار روزنامه انگلیسی بورژوا ـ لیبرال (The Manchester Guardian) مقیم رم، مطالب مزبور را از آن هم بیشتر تأیید می‌نماید. نامبرده در شماره مورخه ۱۲ مارس سال ۱۹۲۰ شرح مصاحبه خود را با توراتی درج نموده است.

---

۱ ـ ضمناً این مطلب در روزنامهٔ شگرف «پرچم سرخ» ارگان حزب کمونیست اتریش، در تاریخ ۲۸ و ۳۰ مارس سال ۱۹۲۰، به طرزی فوق‌العاده روشن و موجز و دقیق و به شیوه‌ای مارکسیستی تشریح شده است. ("Die Rote Fahne". Wien 1920 NoNo 266-267; L.L. Ein) neuer Abschnitt der deutschen Revolution (ل.ل.: «مرحله جدید در انقلاب آلمان»، هـ.ت.)

خبرنگار مزبور می‌نویسد: «...سنیور توراتی بر آن است که خطر انقلاب در ایتالیا چنان نیست که موجب بیم و اضطراب بی‌اساسی در این کشور گردد. ماکسیمالیست‌ها فقط از آن جهت با آتش نظریه‌های شوروی بازی می‌کنند که توده‌ها را در حال برانگیختگی و هیجان نگاه دارند. ولی این نظریه‌ها مفاهیم صرفاً افسانه‌آمیز و برنامه‌های نارسی هستند که به درد آن نمی‌خورند که به کارشان برند. آنها فقط به درد این می‌خورند که طبقات زحمتکش را در حال انتظار نگاه دارند. همان کسانی که این نظریه‌ها را برای وسوسه به کار می‌برند تا پرولتاریا را گمراه سازند خود را مجبور می‌بینند به خاطر برخی بهبودی‌های غالباً ناچیز اقتصادی مبارزهٔ روزمره را طوری انجام دهند که لحظه‌ای را که طبقات کارگر توهمات و ایمان خود را به این افسانه‌های دلپسند خود از دست می‌دهند، به تعویق اندازند. از این جا است دوران طولانی اعتصاباتی که دارای مقیاس گوناگون و موجبات گوناگونی هستند و از آن جمله است اعتصابات اخیر ادارات پست و راه آهن، که وضع شاق کشور را بیش از پیش شاق می‌نمایند. کشور در اثر دشواری‌های مربوط به مسأله آدریاتیك در حال تشنج است و در نتیجه وام خارجی و انتشار زیاده از حد اسکناس از پا افتاده است و با وجود این هنوز این کشور به هیچ وجه به لزوم فراگرفتن انضباط کار که به تنهایی قادر است نظم و رفاه مادی را احیاء کند، پی نبرده است...»

مثل روز روشن است که خبرنگار انگلیسی حقیقتی را بروز داده است که احتمال دارد هم خود توراتی و هم مدافعین و دستیاران و تلقین کنندگان بورژوای وی در ایتالیا آن را پرده‌پوشی می‌نمایند و آرایش می‌دهند. این حقیقت عبارت از آن است که افکار و اعمال سیاسی حضرات توراتی، تره‌وس، مودیلیانی، دوگنی و شرکاء واقعاً و عیناً همان است که خبرنگار انگلیسی آن را توصیف کرده است. این سراپا سوسیال ـ خیانت پیشگی است. تنها همین دفاع از نظم و انضباط برای کارگرانی که در بردگی مزدوری به سر می‌برند و به خاطر پر کردن کیسهٔ سرمایه‌داران کار می‌کنند از خیلی چیزها حکایت می‌کند! و چقدر تمام این سخنان منشویکی به گوش ما روس‌ها آشنا است! چقدر اعتراف به این نکته که توده‌ها طرفدار حکومت شوروی هستند گرانبها است! تا چه اندازه عدم درك نقش انقلابی اعتصاباتی که به طور خود به خودی در حال توسعه است، از کودنی و ابتذال بورژوامآبانه حکایت می‌کند! آری، آری خبرنگار انگلیسی روزنامهٔ

بورژوا ـ لیبرال در حق آقایان توراتی و شرکاء دوستی خاله خرسه انجام داده است و صحت آن چه را که رفیق بوردیگا و دوستان وی در بین کارکنان روزنامه «سویت» می‌طلبند و خواستار آنند که حزب سوسیالیست ایتالیا، هر آینه می‌خواهد عملاً طرفدار انترناسیونال سوم باشد، حضرات توراتی و شرکاء را با رسوایی از صفوف خود بیرون بریزد و خواه از لحاظ عنوان و خواه از لحاظ کردار خود حزب کمونیست بشود، به نحو درخشانی تأیید کرده است.

۴ ـ نتیجه گیری‌های نادرست از مقدمات درست

ولی رفیق بوردیگا و دوستان «چپ» او از انتقادات درستی که نسبت به حضرات توراتی و شرکاء دارند نتیجه گیری نادرستی می‌نمایند حاکی از آن که شرکت در مجلس اصولاً زیان‌بخش است. «چپ‌های» ایتالیایی نمی‌توانند هیچ گونه براهین جدی در دفاع از این نظریه اقامه کنند. آنها از نمونه‌های انترناسیونالیستی استفاده واقعاً انقلابی و کمونیستی از مجالس بورژوایی، استفاده‌ای که برای تدارك انقلاب پرولتاری مسلماً مفید است، اصلاً بی‌خبرند (و یا می‌کوشند آن را فراموش نمایند). آنها اصلاً تصوری دربارهٔ پدیده «نو» ندارند و لذا بر ضد استفاده «کهنه» و غیر بلشویکی از نظام مجلسی فریاد می‌کشند و علی الدوام آن را تکرار می‌کنند.

اشتباه اساسی آنها هم در همین است. کمونیسم باید نه تنها در عرصه مجلسی، بلکه در کلیهٔ عرصه‌های فعالیت نیز پدیده‌ای از لحاظ اصولی نوین وارد نماید و (اما این عمل را بدون یك کار طولانی و مصرانه و سر سخت نمی‌تواند انجام دهد)، که به طور قطعی با سنن انترناسیونال دوم پیوند بگلسد (و در عین حال جنبه‌های خوب آن را حفظ نماید و تکامل دهد).

برای مثال کار ژورنالیستی را در نظر بگیریم. روزنامه‌ها و رسالات و شب‌نامه‌ها کارهای لازمه را از لحاظ ترویج و تبلیغ و تشکیلات انجام می‌دهند. هیچ جنبش توده‌ای بدون دستگاه ژورنالیستی نمی‌تواند در یك کشور تا اندازه‌ای متمدن کار خود را از پیش ببرد. و هیچ قیل و قالی بر صد «پیشوایان» و هیچ گونه قسم و آیه‌ای دربارهٔ منزه نگاه داشتن ساحت توده‌ها از نفوذ پیشوایان، ما را خلاص نمی‌کند از این که برای این کار به حکم ضرورت از بر خاستگان محیط روشنفکران بورژوازی استفاده نماییم و نمی‌تواند ما را از محیط و اوضاع و احوال بورژوا دموکراتیك و مناسبات «مالکیت خصوصی»، که

به هنگام سرمایه‌داری این کار در آن محیط و اوضاع و احوال انجام می‌گیرد، نجات بخشد. حتی دو سال و نیم پس از سرنگونی بورژوازی، پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، هنوز ما در پیرامون خود این محیط راکه در آن این مناسبات بورژوا ـ دموکراتیك و این مناسبات مالکیت خصوصی در مقیاس وسیعی (میان دهقانان و پیشه‌وران) حکمفرما است، مشاهده می‌نماییم.

نظام مجلسی یك شکل کار است و فعالیت ژورنالیستی شکل دیگری از آن و اگر کارکنان هر یك از این دو رشته کمونیست‌های واقعی و اعضای واقعی حزب پرولتاری توده‌ای باشند مضمون هر دوی این کارها می‌تواند و باید کمونیستی باشد. ولی خواه در این رشته و خواه در رشته دیگر ـ و به طور کلی در هر رشته‌ای از کار به هنگام سرمایه‌داری و به هنگام انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ـ نمی‌توان از آن دشواری‌ها و آن وظایف خود ویژه‌ای احتراز جست، که پرولتاریا باید برای استفاده از برخاستگان محیط بورژوازی به منظور پیشرفت مقاصد خود و نیز برای غلبه بر خرافات و نفوذ روشنفکران بورژوازی و برای تضعیف مقاومت (و سپس اصلاح کامل) محیط خرده بورژوایی بر آنها فایق آید و آنها را انجام دهد.

مگر قبل از جنگ ۱۹۱۴ـ۱۹۱۸ ما در کلیه کشورها ناظر نمونه‌های بسیار فراوانی از این موضوع نبودیم که چگونه آنارشیست‌های بسیار «چپ» و سندیکالیست‌ها و سایرین بر نظام مجلسی می‌تاختند و سوسیالیست‌های مجلس‌نشین بورژوامنش مبتذل شده را به باد استهزاء می‌گرفتند و جاه‌طلبی آنان رامی‌کوبیدند و غیره و غیره؛ ولی خودشان از راه فعالیت ژورنالیستی و از راه کار در سندیکاها (اتحادیه‌ها) از همان نردبان جاه و مقام بورژوایی صعود می‌کردند؟ مگر نمونه‌های حضرات ژوئو و مرهیم، هر آینه خواسته باشیم فقط به فرانسه اکتفا ورزیم، نمونه‌های تیپیك نیست؟

کودکانه بودن «نفی» شرکت در مجلس همانا در این است که می‌خواهند با این شیوه «ساده» و «سهل» وگویا انقلابی، مسأله دشوار مبارزه علیه نفوذهای بورژوا ـ دموکراتیك را در داخل جنبش کارگری «حل کنند» و حال آن که در عمل از سایه خود می‌گریزند و فقط در برابر دشواری چشم می‌بندند و فقط باگفتار از زیر بار آن شانه خالی می‌کنند. جاه‌طلبی بسیار بی‌شرمانه و استفادهٔ بورژوامنشانه از کرسی‌های مجلسی و تحریف فاحش اصلاح‌طلب‌منشانه فعالیت مجلسی و جامد فکری مبتذل خرده بورژوایی؛ تردیدی نیست که همه اینها علایم مشخصه معمولی و رایجی است که سرمایه‌داری آنها

را همه جا و نه تنها در خارج جنبش کارگری بلکه در داخل آن نیز پدید می‌آورد. ولی سرمایه‌داری و محیط بورژوایی که وی به وجود می‌آورد (و حتی پس از سرنگونی بورژوازی نیز باکندی بسیار از بین می‌رود، زیرا دهقانان پیوسته بورژوازی را احیا می‌نمایند) به تمام معنی در کلیه رشته‌های کار و زندگی عین همین جاه‌طلبی بورژوایی و شوینیسم ملی و ابتذال خرده بورژوایی و غیره راکه از لحاظ ماهیت یکسان و از لحاظ شکل خود اندکی متفاوت است، پدید می‌آورد.

بایکوتیست‌ها و ضد مجلسی‌های گرامی، شما در نظر خودتان «فوق‌العاده انقلابی» هستید، ولی در واقع شما از دشواری‌های نسبتاً ناچیز مبارزه علیه نفوذهای بورژوازی در داخل جنبش کارگری به هراس افتاده‌اید و حال آن که پیروزی شما یعنی سرنگون ساختن بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا همین دشواری‌ها را در مقیاسی از این هم وسیع‌تر و به مراتب وسیع‌تر به وجود خواهد آورد. شما مثل بچه‌ها از دشواری کوچکی که امروز در برابرتان قرار دارد به هراس افتادید و نفهمیدید که در هر حال فردا و پس فردا باید شیوهٔ فایق آمدن بر همین دشواری‌ها را در مقیاسی به مراتب پردامنه‌تر بیاموزید و معلومات خود را در این رشته تکمیل نمایید.

به هنگام حکومت شوروی برخاستگان محیط روشنفکران بورژوازی از این هم بیشتر به حزب پرولتاری شما و ما رخنه خواهند کرد. آنها در شوراها، در دادگاه‌ها و در ادارات رسوخ خواهند کرد، زیرا با دست خالی نمی‌شود کمونیسم ساخت، بلکه باید از آن مصالح انسانی که سرمایه‌داری به وجود آورده است استفاده نمود. نمی‌توان روشنفکران بورژوازی را طرد و نابود کرد، باید بر آنها پیروز شد و آنها را اصلاح کرد و خمیره آنان را تغییر داد و به شیوهٔ نوین تربیتشان نمود؛ همان‌گونه که باید خود پرولتارها را نیز در جریان مبارزه‌ای طولانی، بر زمینه دیکتاتوری پرولتاریا به شیوهٔ نوین ترتیب نمود، زیرا آنها نمی‌توانند از خرافات خرده بورژوایی خود بلافاصله و با معجزه و به حکم مریم مقدس و به دستور شعار و قطعنامه و به موجب فرمان دست بکشند، بلکه برای این منظور یك مبارزهٔ توده‌ای طولانی و دشوار علیه نفوذ توده‌ای خرده بورژوایی لازم است. همان وظایفی که اکنون ضد مجلسی‌ها باکبر و تبختر و سبك مغزی و کودکانه به یك حرکت دست از گردن خود دور می‌سازند، همان وظایف به هنگام حکومت شوروی در داخل شوراها، در داخل ادارات شوروی در بین «مدافعین حقوقی» شوروی مجدداً ظهور می‌نماید (ما در روسیه مؤسسه بورژوایی وکلای مدافع را بر هم زدیم و

کار صحیحی هم انجام دادیم، ولی این مؤسسه اکنون در کشور ما تحت عنوان مدافعین حقوقی شوروی مجدداً ظهور می‌نماید). در بین مهندسین شوروی، آموزگاران شوروی و در بین کارگران ممتاز فابریک‌های شوروی، یعنی در بین کارگران بسیار کار آزموده‌ای که بهترین وضع را دارند، ما ناظر بروز دایمی تمامی آن خصایل منفی ذاتی نظام مجلسی بورژوایی هستیم و فقط از راه یك مبارزهٔ مداوم و خستگی‌ناپذیر و طولانی و سر سخت تشکل و انضباط پرولتاری است که ما می‌دانیم بر این بلا ـ تدریجاً ـ غلبه کنیم.

البته به هنگام سلطه بورژوازی غلبه بر عادت بورژوایی در حزب خود یعنی در حزب کارگری بسیار «دشوار است: از حزب اخراج کردن پیشوایان مجلس‌نشینی که همه به آنها عادت کرده‌اند و خرافات بورژوایی به طور علاج‌ناپذیری آنها را فاسد کرده است کاری است «دشوار» تابع ساختن عدهٔ مطلقاً لازم (عدهٔ معین ولو بسیار معدود) از برخاستگان محیط بورژوازی به انضباط پرولتاری کاری است «دشوار»، ایجاد یك فراکسیون کمونیستی کاملاً در خور طبقهٔ کارگر در مجلس بورژوایی کاری است «دشوار»، حصول این مقصود که کمونیست‌های نمایندهٔ مجلس به بازی‌های بی‌مقدار مجلسی بورژوایی سرگرم نشده، بلکه به فعالیت بسیار مبرم ترویجی و تبلیغی و تشکیلاتی در بین توده‌ها بپردازند کاری است «دشوار». همه اینها بدون شك «دشوار» است، در روسیه این کارها دشوار بود و در اروپای باختری و امریکا، که بورژوازی آن و سنن بورژوا دموکراتیك آن و غیره به مراتب شدیدتر است، این کارها از این هم دشوارتر است.

ولی همهٔ این «دشواری‌ها» در مقابل وظایفی کاملاً از همین نوع، که به هر حال پرولتاریا خواه برای پیروزی خود و خواه به هنگام انقلاب پرولتاری و خواه پس از تصرف حکومت، ناگزیر باید آنها را انجام دهد، دشواری‌هایی به تمام معنی کودکانه است. در مقایسه با این وظایف حقیقتاً عظیمی که بنابر آن به هنگام دیکتاتوری پرولتاریا باید میلیون‌ها دهقان و خرده مالك و صدها هزار کارمند و منصبدار و روشنفکر بورژوا را به شیوهٔ نوین تربیت نمود و همه آنها را تابع دولت پرولتاری و رهبری پرولتاری کرد و بر عادت و سنن بورژوایی آنان غالب آمد، آری در مقایسه با این وظایف عظیم، ایجاد فراکسیون واقعاً کمونیستی متعلق به حزب حقیقی پرولتاری در مجلس بورژوایی به هنگام سلطهٔ بورژوازی کار آسان بچگانه‌ای است.

اگر رفقای «چپ» و ضد مجلسی‌ها اکنون حتی طرز فایق آمدن بر یك چنین دشواری

کوچك را نیاموزند، آن وقت به طور یقین می‌توان گفت که آنها یا قادر به عملی ساختن دیکتاتوری پرولتاریا نخواهد بود و نخواهند توانست روشنفکران بورژوازی و مؤسسات بورژوایی را به مقیاسی وسیع تابع خود سازند و آنها را اصلاح نمایند و یا مجبور خواهند بود با شتابزدگی به تکمیل معلومات بپردازند و یا یك چنین شتابزدگی هم زیان عظیمی به مطلوب پرولتاریا وارد خواهند ساخت و اشتباهاتی بیش از حد معمول مرتکب خواهند شد و بیش از حد متوسط ضعف و ناتوانی از خود بروز خواهند داد و هکذا و قس علیهذا.

تا زمانی که بورژوازی سرنگون نگردیده و سپس تا زمانی که اقتصاد کوچك و تولید کالایی کوچك از بین نرفته است، تا آن زمان محیط بورژوایی و عادات ناشی از مالکیت خصوصی و سنن خرده بورژوایی، خواه از خارج و خواه از داخل جنبش کارگری، نه تنها در یك رشته فعالیت، یعنی فعالیت مجلسی، بلکه ناگزیر در کلیهٔ شئون فعالیت اجتماعی و بدون استثناء در کلیهٔ عرصه‌های فرهنگی و سیاسی به کار پرولتاری زیان خواهند رساند. کوشش برای فرار و یا سرپیچی از یکی از این وظایف «نامطبوع» یا دشواری‌های مربوط به یك رشته از کار، اشتباه فاحشی است که عواقب آن ناگزیر گران تمام خواهد شد. باید طرز مسلط شدن بر کلیهٔ رشته‌های کار و فعالیت را بدون استثناء و طرز فایق آمدن بر کلیهٔ دشواری‌ها و کلیهٔ عادات و رسوم و سنن بورژوایی را همه جا یاد گرفت و آن را مرکوز ذهن خویش ساخت. طرح این مسأله به شیوهٔ دیگر به کلی غیر جدی و به کلی کودکانه است.

۱۲ ماه مه سال ۱۹۲۰ در ماه آوریل ـ مه سال ۱۹۲۰ به رشتهٔ تحریر درآمد و در ژوئن ۱۹۲۰ به صورت کتاب جداگانه‌ای منتشر گردید.

طرح اولیه تزهای مربوط به مسألهٔ ارضی

(برای دومین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی)[۱]

رفیق مارخلفسکی در مقالهٔ خود علل این موضوع را که چرا انترناسیونال دوم که اکنون به انترناسیونال زرد بدل گردیده است نمی‌توانست نه تنها تاکتیك پرولتاریای انقلابی را در مورد مسألهٔ ارضی تعیین نماید، بلکه حتی نمی‌توانست این مسأله را چنان که باید و شاید مطرح سازد، به نحو درخشانی تشریح نموده و سپس مبانی نظری برنامهٔ ارضی کمونیستی انترناسیونال سوم را بیان داشته است.

---

۱ ـ دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی از ۱۹ ژوئیه تا ۷ اوت سال ۱۹۲۰ بر پا بود. کنگره در پتروگراد گشایش یافت، جلسات بعدی در مسکو تشکیل گردید. در دومین کنگره بیش از ۲۰۰ نماینده از طرف سازمان‌های کارگری ۳۷ کشور حضور داشتند. علاوه بر نمایندگان احزاب و سازمان‌های کمونیستی (از ۳۱ کشور) نمایندگان زیر نیز در کارهای کنگره شرکت داشتند: حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان، احزاب سوسیالیست ایتالیا و فرانسه، کارگران صنایع جهان (استرالیات، انگلستان، ایرلند)، کنفدراسیون ملی کار اسپانیا و سازمان‌های دیگر. تمام کارهای تدارکی تشکیل کنگره تحت رهبری لنین انجام می‌گرفت. لنین در نخستین جلسهٔ کنگره دربارهٔ وضع بین‌المللی و وظایف اساسی انترناسیونال کمونیستی نطقی ایراد نمود. لنین در کنگره بر ضد احزاب اپورتونیستی و سانتریستی که سعی داشتند در انترناسیونال سوم رخنه کنند به مبارزهٔ بی‌امانی پرداخت و تمایلات آنارشی ـ سندیکالیستی و فرقه‌گرایی «چپ» را که در یك سلسله از سازمان‌های کمونیستی وجود داشت مورد انتقاد شدید قرار داد. لنین در کنگره نطق‌ها و سخنرانی‌های چندی ایراد نمود و در کارهای کمسیون‌های زیر شرکت ورزید: کمسیون مربوط به وضع بین‌المللی و وظایف اساسی کمینترن، کمسیون مربوط به مسأله ملی و مستعمراتی، کمسیون مربوط به مسأله ارضی، شرایط قبول به انترناسیونال کمونیستی، تزهای لنین دربارهٔ وظایف اساسی دومین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی، دربارهٔ مسأله ملی و مستعمراتی، مسألهٔ اراضی و شرایط قبول به انترناسیونال کمونیستی به عنوان تصمیمات کنگره تصویب گردید. دومین کنگره برنامه و اصول تشکیلاتی و استراتژی و تاکتیك انترناسیونال کمونیستی را شالوده ریخت.

بر روی این مبانی می‌توان (و به عقیدهٔ من باید) قطعنامهٔ عمومی کنگره قریب الوقوع کمینترن را، که باید در ۱۵ ژوئیه سال ۱۹۲۰ تشکیل شود، در مورد مسأله ارضی تدوین نمود.

نکات زیرین طرح اولیه یك چنین قطعنامه‌ای است:

۱ ـ فقط پرولتاریای شهری و صنعتی، تحت رهبری حزب کمونیست، قادر است توده‌های زحمتکش ده را از قید ستم سرمایه و زمینداری بزرگ اربابی و از قید ویرانی و جنگ‌های امپریالیستی که تکرار آن در صورت ابقاء نظام سرمایه‌داری ناگزیر است، رهایی بخشد. توده‌های زحمتکش ده راه نجات دیگری ندارند جز اتحاد با پرولتاریای کمونیست و پشتیبانی بی‌دریغ از مبارزهٔ انقلابی وی در راه برافکندن یوغ ملاکین (زمینداران بزرگ) و بورژوازی.

از طرف دیگر کارگران صنعتی هر آینه خود را در چارچوب تنگ منافع صنفی و حرفه‌ای محدود سازند و خودپسندانه به تلاش‌هایی دربارهٔ بهبود وضع خود، که گاهی وضع قابل تحمل خرده بورژوامنشانه است اکتفا ورزند، نمی‌توانند مأموریت جهانی ـ تاریخی خود را که عبارت است از رهایی بشریت از قید ستم سرمایه و جنگ، انجام دهند. همین وضع را در بسیاری از کشورهای پیشرو «کارگران اشراف‌منش» دارند، که پایه احزاب به اصطلاح سوسیالیست انترناسیونال دوم را تشکیل می‌دهند و در واقع شریرترین دشمنان سوسیالیسم، خائنین به سوسیالیسم، شوینیست‌های خرده بورژوا و عمال بورژوازی در داخل جنبش کارگری هستند. پرولتاریا فقط در صورتی طبقه واقعاً انقلابی است و واقعاً سوسیالیستی عمل می‌نمایند که به عنوان پیشاهنگ کلیه زحمت‌کشان و استثمار شوندگان و به عنوان پیشوای آنان در مبارزه برای سرنگون ساختن استثمارکنندگان اقدام و رفتار کند و این امر هم بدون وارد ساختن مبارزهٔ طبقاتی در ده، بدون متحد ساختن توده‌های زحمتکش ده در پیرامون حزب کمونیست پرولتاریای شهری و بدون ترتیب اولی‌ها توسط دومی‌ها، انجام‌پذیر نیست.

۲ ـ توده‌های زحمتکش و استثمار شونده دهات، که پرولتاریای شهری باید آنها را به مبارزه وا دارد و یا به هر حال به جانب خود جلب نماید، در کلیه کشورهای سرمایه‌داری از طبقات زیرین هستند:

اولاً پرولتاریای کشاورزی یا کارگران اجیر (سالانه برای مدت معین و روزانه)، که با اجیر شدن در مؤسسات کشاورزی سرمایه‌داری وسایل معاش خود را تحصیل می‌نمایند.

متشکل ساختن این طبقه در سازمان مستقل و جدا از سایر گروه‌های اهالی روستایی (اعم از سازمان سیاسی، نظامی، حرفه‌ای، کئوپراتیو، فرهنگی و تهذیبی و غیره) و فعالیت ترویجی و تبلیغی مجدانه در بین این طبقه و جلب وی به جانب حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا وظیفهٔ اساسی احزاب کمونیست در کلیه کشورها است.

ثانیاً نیمه پرولتارها یا دهقانان پراکنده، یعنی کسانی که وسایل معاش خود را قسمتی از راه اجیر شدن در مؤسسات کشاورزی و صنعتی سرمایه‌داری به دست می‌آورند و قسمت دیگر را از راه کار در قطعه زمین شخصی یا اجاره‌ای، که فقط بخشی از محصولات لازم برای تغذیه خانواده وی را تأمین می‌کند. این گروه از اهالی زحمتکش روستایی در کلیه کشورهای سرمایه‌داری بسیار کثیر العده‌اند و نمایندگان بورژوازی و «سوسیالیست‌های» زرد متعلق به انترناسیونال دوم بر روی طرز معیشت و وضع خاص این گروه پرده می‌کشند و قسماً آگاهانه کارگران را می‌فریبند و قسماً کورکورانه تسلیم نظریات جامد فکرانه و عامی‌گرانه می‌شوند و این گروه را با تودهٔ عمومی «دهقانان» به طور اعم مخلوط می‌کنند. یك چنین شیوهٔ تحمیق بورژوامآبانه کارگران بیش از همه در آلمان و فرانسه و سپس در امریکا و سایر کشورها مشاهده می‌شود. چنان چه حزب کمونیست ترتیب صحیحی به کار خود بدهد، طرفداری این گروه از وی تأمین خواهد بود، زیرا وضع این نیمه پرولتارها بسیار شاق و فوایدی که از حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا خواهد شد فواید فراوان و فوری خواهد بود.

ثالثاً دهقانان خرده پا، یعنی کشاورزان خرده مالك، که به واسطه داشتن قطعه زمین‌های نسبتاً کوچکی که به موجب حق مالکیت یا اجاره‌داری از آن بهره‌برداری می‌کنند، نیازمندی‌های خانواده خود و اقتصاد خود را برطرف می‌سازند و به اجیر کردن نیروی کار غیر متوسل نمی‌شوند. این قشر بدون شك به عنوان یك قشر از پیروزی پرولتاریا فایده می‌برد زیرا در نتیجه این پیروزی بلافاصله و به نحوی کامل: آ) از پرداخت اجاره بها و یا نیمی از محصول به زمیندار بزرگ آزاد می‌گردد (مثلاً métayers یا حصه‌کاران در فرانسه و نیز در ایتالیا و غیره)؛ ب) از پرداخت وام‌های رهن آزاد می‌شود؛ ج) از شکل‌های گوناگون ستم و وابستگی به زمیندار بزرگ رها می‌گردد (استفاده از جنگل‌ها و غیره)؛ د) از کمك فوری که توسط قدرت دولتی پرولتاری به اقتصاد آنها خواهد شد برخوردار می‌شود (امکان استفاده از ابزارهای کشاورزی و بخشی از ساختمان‌های واقع در املاك بزرگ سرمایه‌داران که توسط پرولتاریا ضبط

می‌شود، اقدام قدرت دولتی پرولتاری برای تبدیل فوری کئوپراتیوهای روستایی و شرکت‌های کشاورزی از سازمان‌هایی که در دوران سرمایه‌داری بیش از همه در خدمت دهقانان متمول و میانه حال بودند، به آن چنان مؤسساتی که در وهله اول به تهیدستان یعنی پرولتارها، نیمه پرولتارها و دهقانان خرده پا و غیره کمك نمایند) و فواید بسیار دیگری عایدش می‌گردد.

در عین حال حزب کمونیست باید به نحوی روشن بدین نکته پی برد که در دوران انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم یعنی به هنگام دیکتاتوری پرولتاریا، در بین این قشر، لااقل تا حدودی، وجود تمایل به جانب آزادی نامحدود بازرگانی و آزادی استفاده از حقوق مالکیت خصوصی امری است ناگزیر، زیرا این قشر که اکنون (ولو به مقیاس کوچکی) فروشندهٔ اشیاء مورد مصرف است در نتیجهٔ معاملات احتکاری و عادات مالك‌منشانه فاسد شده است. ولی در صورت وجود سیاست استوار پرولتاری و قلع و قمع قطعی زمینداران بزرگ و دهقانان بزرگ توسط پرولتاریای پیروزمند، تزلزلات قشر مزبور چندان قابل ملاحظه نخواهد بود و نمی‌تواند این واقعیت راکه قشر نامبرده روی هم رفته طرفدار انقلاب پرولتاری خواهد بود، تغییر دهد.

۳ ـ سه گروه نامبردهٔ اهالی روستایی در کلیه کشورهای سرمایه‌داری جمعاً اکثریت این اهالی را تشکیل می‌دهند. لذا موفقیت انقلاب پرولتاری نه تنها در شهرها، بلکه در دهات نیز تمام و کمال تأمین است. عکس این عقیده رواج وسیعی دارد ولی علت بر پا ماندن آن فقط عبارت است از: اولاً فریب اصولی که از طرف علم و آمارشناسی بورژوایی به عمل می‌آید و در آن با تمام وسایل ورطهٔ عمیق موجوده بین طبقات مذکور در ده و استثمارگران و ملاکین و سرمایه‌داران و نیز بین نیمه پرولتارها و دهقانان خرده پا از یك طرف و دهقانان بزرگ از طرف دیگر پرده‌پوشی می‌شود و ثانیاً عقیده مزبور بدین جهت برپا مانده است که قهرمانان انترناسیونال دوم یا زرد و «کارگران اشراف‌منش» کشورهای پیشرو که امتیازات امپریالیستی فاسدشان کرده است نمی‌توانند و نمی‌خواهند به فعالیت واقعاً پرولتاری و انقلابی ترویجی و تبلیغی و تشکیلاتی در بین تهیدستان روستا مشغول باشند؛ همه توجه اپورتونیست‌ها به طرح وسیله‌ای برای سازشکاری نظری و عملی با بورژوازی و از آن جمله با دهقانان بزرگ و میانه حال (راجع به آنها به قسمت بعدی مراجعه شود) معطوف بوده و هست و به هیچ وجه توجهی به سرنگون ساختن انقلابی دولت بورژوایی و خود بورژوازی توسط پرولتاریا

ندارند؛ ثالثاً عقیده مزبور بدین جهت برپا مانده است که در عدم درك حقیقتی که از لحاظ نظری به وسیلهٔ مارکسیسم کاملاً ثابت شده و با تجربه انقلاب پرولتاری روسیه کاملاً تأیید گردیده است؛ لجاج ورزیده می‌شود و عدم درك مزبور پایداری یك خرافه راکسب نموده است (و این خرافه با تمامی خرافات بورژوا دموکراتیك و مجلسی ارتباط دارد) حقیقت مزبور این است که: اهالی روستایی هر سه کاتگوری نامبرده که در ذلت بی‌نظیر و تفرقه به سر می‌برند و در معرض ظلم و ستم قرار دارند و در کلیه کشورها، حتی در پیشروترین کشورها، به زندگی در شرایط نیمه بربریت محکومند، در حالی که از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در پیروزی سوسیالیسم ذینفع می‌باشند، فقط پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، فقط پس از سرکوب قطعی زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران و فقط پس از آن که این افراد زجرکشیده در عمل ببینند که دارای پیشوای متشکل و مدافعی هستند که برای کمك و رهبری و برای نشان دادن راه صحیح به حد کافی نیرومند و راسخ است، می‌توانند به طور قطعی از پرولتاریای انقلابی پشتیبانی کنند.

۴ ـ مفهومی که از لحاظ اقتصادی باید برای دهقانان میانه حال قایل شد عبارت است از زمینداران کوچکی که ایضاً قطعه زمین‌های کوچکی به موجب حق مالکیت یا اجاره‌داری در اختیار خود دارند ولی با این وجود قطعه زمین‌های مزبور اولاً در شرایط سرمایه‌داری طبق معمول نه تنها هزینه ناچیز خانوادهٔ آنان را تأمین می‌کند. بلکه به آنها امکان می‌دهد مازاد معینی هم به دست آورند که می‌تواند، لااقل در بهترین سال‌ها، به سرمایه بدل شود و ثانیاً امکان می‌دهد که غالباً (مثلاً از هر ۲ یا سه خانوار یکی) به اجیر کردن نیروی کار غیر متوسل شوند. آلمان می‌تواند نمونه مشخص دهقانان میانه حال در یك کشور سرمایه‌داری پیشرو باشد که در آن، به موجب آمار سال ۱۹۰۷، در بین گروهی که هر یك از خانوار آن از ۵ تا ۱۰ هکتار زمین دارد، عده کارگران اجیر کشاورزی قریب یك سوم تمام عدهٔ خانوارهای این گروه است.[1] فرانسه که نباتات

---

۱ ـ اینك ارقام دقیق آن: تعداد خانوارهایی که از ۵ تا ۱۰ هکتار زمین دارند ۶۵۲۷۹۸ (از کل ۵۷۳۶۰۸۲)؛ عده کارگران اجیر آنها از هر نوع ۴۸۷۷۰۴ است و ۲۰۰۳۶۳۳ کارگر هم که از خود این خانواده‌ها (Familienangehörige) هستند به آن علاوه می‌شود. در اتریش طبق آمار ۱۹۰۲ این گروه از ۳۸۳۳۳۱ خانوار مرکب بود که از آنها ۱۲۶۱۳۶ خانوار از کار کارگران اجیر استفاده می‌کردند: عدهٔ کارگران اجیر ۱۴۶۰۴۴ و عدهٔ کارگران متعلق به خانواده‌ها ۱۲۶۵۹۶۹؛ تعداد کل

اختصاصی آن بیش از هر جا تکامل یافته است؛ مثلاً باغ‌های انگور، کار به ویژه فراوانی را در زمین طلب می‌کنند، گروه مزبور احتمال می‌رود که در مقیاسی تا اندازه‌ای از این هم بیشتر از نیروی کار اجیر شده دیگران استفاده می‌کند.

پرولتاریای انقلابی نمی‌تواند ـ لااقل برای آیندهٔ نزدیك و برای آغاز دوران دیکتاتوری پرولتاریا ـ این وظیفه را در برابر خود قرار دهد که قشر مزبور را به جانب خود جلب نماید، بلکه باید به این وظیفه اکتفا ورزد که وی را بی‌طرف نگاه دارد یعنی در مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی بی‌طرف سازد. نوسان این قشر بین این دو نیرو ناگزیر است و در آغاز دوران جدید تمایل بیشتر وی در کشورهای تکامل یافتهٔ سرمایه‌داری به سوی بورژوازی خواهد بود. زیرا جهان‌بینی و روحیات مالك‌منشانه در این جا تفوق دارد؛ علاقمندی آنها به احتکار و به «آزادی» بازرگانی و مالکیت یك علاقمندی بلاواسطه است؛ تضاد خصمانه با کارگر اجیر جنبهٔ مستقیم دارد. پرولتاریای پیروزمند موجبات بهبود بلاواسطه وضع این قشر را از راه محو اجاره بها و وام‌های رهن فراهم خواهد ساخت. حکومت پرولتاری در اکثر کشورهای سرمایه‌داری ابداً نباید برانداختن فوری کامل مالکیت خصوصی را عملی نماید و به هر حال خواه در مورد دهقانان کوچك و خواه در مورد دهقانان میانه حال نه تنها حفظ قطعه زمین‌های آنان را بر ایشان تضمین خواهد کرد، بلکه زمین‌هایی را هم که معمولاً در اجاره آنان بود، به این زمین‌ها خواهد افزود (لغو اجاره بها).

توأم ساختن اقداماتی از این قبیل با مبارزه بی‌امان علیه بورژوازی موفقیت سیاست بی‌طرف ساختن را کاملاً تضمین می‌کند. قدرت دولتی پرولتاری باید انتقال به زمینداری اشتراکی را فقط با احتیاط فراوان و تدریجاً، با نشان دادن نمونه و بدون هیچ گونه اعمال زوری نسبت به دهقانان میانه حال انجام دهد.

۵ ـ دهقانان بزرگ (Grossbauern) عبارتند از کارفرمایان سرمایه‌دار در رشتهٔ زراعت، که طبق معمول اقتصاد خود را به وسیلهٔ چند کارگر اجیر اداره می‌کنند و آن چه آنها را با «دهقانان» مربوط می‌سازد فقط عبارت است از سطح فرهنگی نازل آنان، نحوهٔ زندگی و کار جسمانی شخصی در زمین‌های خود. در میان قشرهای بورژوازی، که دشمن آشکار و قطعی پرولتاریای انقلابی هستند، این قشر پر عده‌ترین آنها است. توجه

این خانوارها در اتریش ۲۸۵۶۳۴۹ بود.

عمده احزاب کمونیست در تمام کار خود در ده باید به مبارزه علیه این قشر و رهایی اکثریت زحمتکش و استثمار شوندهٔ اهالی روستا از قید نفوذ مسلکی و سیاسی این استثمارگران و نظایر آن معطوف باشد.

پس از آن که پرولتاریا در شهرها پیروز شد این قشر به طور کاملاً ناگزیری به ابزار همه گونه مقاومت و کارشکنی و عملیات مسلحانه آشکار ضد انقلابی می‌پردازد. لذا پرولتاریای انقلابی باید بی‌درنگ به تدارك مسلکی و سازمانی نیروهای لازم بپردازد تا این قشر را یکسره خلع سلاح نماید و به موازات سرنگون ساختن سرمایه‌داران در صنایع، به محض نخستین ابراز مقاومت از طرف قشر مزبور قطعی‌ترین و بی‌امان‌ترین و نابود کننده‌ترین ضربت را بر وی وارد سازد و برای این منظور پرولتاریای روستا را مسلح سازد و در ده به تشکیل شوراها که در آن جا برای استثمارگران نمی‌تواند جایی وجود داشته باشد و در آن تفوق پرولتارها و نیمه پرولتارها باید تأمین باشد، بپردازد.

ولی سلب مالکیت حتی در مورد دهقانان بزرگ هم به هیچ وجه نمی‌تواند وظیفهٔ مستقیم پرولتاریای پیروزمند قرار گیرد، زیرا برای اجتماعی کردن چنین زمین‌هایی هنوز شرایط مادی و از آن جمله شرایط فنی و سپس اجتماعی موجود نیست. در موارد جداگانه و احتمالاً استثنایی آن قسمت‌هایی از قطعه زمین‌های آنان ضبط خواهد شد که از آن برای اجاره‌داری کوچك استفاده می‌شود و یا برای دهقانان خرده پای اطراف ضروری خاص دارد: برای اینان باید همچنین استفادهٔ مجانی از بخشی از ماشین‌های کشاورزی متعلق به دهقانان بزرگ و غیره را تحت شرایط معینی تضمین نمود. ولی طبق قاعدهٔ کلی، قدرت دولتی پرولتاری باید زمین‌های دهقانان بزرگ را برای آنها محفوظ دارد و فقط در صورتی آنها را ضبط نماید که در مقابل حکومت زحمت‌کشان و استثمار شوندگان مقاومت ورزند. تجربهٔ انقلاب پرولتاری روسیه، که در آن مبارزه علیه دهقانان بزرگ در نتیجهٔ یك سلسله شرایط مخصوص پیچیده شده و طولانی گردیده است، با وجود این نشان داد که قشر مزبور وقتی در مقابل نشان دادن کوچك‌ترین تلاش برای ابراز مقاومت درس خوبی گرفت، قادر است دولت‌خواهانه دستورهای دولت پرولتاری را اجرا کند و حتی دارد، گر چه با کندی فوق‌العاده، ولی به هر حال برای حکومتی که از هر رنجبری مدافعه می‌نماید و نسبت به توانگران مفت‌خور بی‌امان است، احترام قایل می‌گردد.

شرایط خاصی که در روسیه موجب پیچیدگی و کندی مبارزهٔ پرولتاریای پیروز شده

بر بورژوازی با دهقانان بزرگ گردید به طور عمده عبارت از این است که انقلاب روسیه پس از تحول ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) ۱۹۱۷ مرحلهٔ مبارزهٔ «دموکراتیک عمومی» یعنی مبارزهٔ مبتنی بر اساس بورژوا دموکراتیک را طی می‌کرد که در آن همه دهقانان من حیث المجموع به ضد ملاکین مبارزه می‌نمودند؛ سپس این شرایط عبارت است از ضعف فرهنگی و کم بودن عدهٔ پرولتاریای شهری و سرانجام عبارت از فضای پهناور کشور و وضع بسیار بد طرق مواصلاتی. از آن جا که در کشورهای پیشرو این شرایط وقفه‌آور وجود ندارد، لذا پرولتاریای انقلابی اروپا و امریکا باید با انرژی بیشتری موجبات پیروزی کامل بر مقاومت دهقانان بزرگ و سلب کامل کوچک‌ترین امکان مقاومتی را از طرف آنان فراهم سازد و این پیروزی را بسی سریع‌تر، بسی قطعی‌تر و بسی موفقیت‌آمیزتر به سر انجام خود رساند. این امر ضرورت مبرم دارد، زیرا تا زمانی که این پیروزی به حد کمال خود نرسیده است توده‌های پرولتارهای روستا و نیمه پرولتارها و دهقانان خرده پا نمی‌توانند قدرت دولتی پرولتاری را کاملاً استوار بدانند.

۶ ـ پرولتاریای انقلابی باید بی‌درنگ و بلاقید و شرط به ضبط کلیهٔ زمین‌های ملاکین و زمینداران بزرگ بپردازد، یعنی به ضبط کلیهٔ زمین‌های کسانی که در کشورهای سرمایه‌داری به طور مستقیم یا توسط فرمرهای خود به استثمار منظم نیروی کار اجیر شده و دهقانان خرده پا (و اغلب حتی دهقانان میانه حال) در نقاط حول و حوش خود متوسل می‌شوند و هیچ گونه شرکتی در کار جسمانی ندارند و اکثراً از دودمان فئودال‌ها هستند (اشراف در روسیه، آلمان، مجارستان، سینورهای احیا شده در فرانسه، لردها در انگلستان و برده‌داران سابق در امریکا) یا به ماگنات‌های سرمایهٔ مالی که بالاخص ثروتمند شده‌اند، تعلق دارند و یا آمیزه‌ای از هر دو کاتگوری این استثمارگران و مفت‌خوران هستند.

در صفوف احزاب کمونیست تبلیغ برای جبران خسارت زمینداران بزرگی که زمین‌هایشان ضبط می‌شود و یا جبران این خسارت به هیچ وجه مجاز نیست، زیرا در شرایط کنونی اروپا و امریکا این عمل در حکم خیانت به سوسیالیسم و تحمیل باج جدیدی به دوش توده‌های زحمتکش و استثمار شونده است که بیش از همه از جنگی که موجب تکثیر عده میلیونرها و پر کردن کیسه‌های آنان شده است؛ آسیب دیده‌اند.

و اما در مورد شیوهٔ بهره‌برداری از زمینی که پرولتاریای پیروزمند از زمینداران بزرگ ضبط کرده است، باید گفت که در روسیه، به علت عقب‌ماندگی اقتصادی آن در

اکثر موارد این زمین‌ها تقسیم شد و برای استفاده در اختیار دهقانان گذارده شد و فقط در موارد نسبتاً نادری مؤسساتی که «اقتصاد شوروی» نامیده می‌شود حفظ گردیده که دولت پرولتاری به حساب خود آنها را اداره می‌کند و بدین ترتیب کارگران اجیر سابق را به کارکنان مجری دستور دولت و به اعضاء شوراهایی تبدیل می‌کند که امور کشور را اداره می‌نمایند. انترناسیونال کمونیستی برای کشورهای سرمایه‌داری پیشرو این موضوع را صحیح می‌شمرد که آنها حفظ مؤسسات بزرگ کشاورزی را مرجح بدانند و آن را طبق نمونهٔ مؤسسات «اقتصاد شوروی» در روسیه اداره نمایند.

ولی اشتباه فاحشی است هر آینه در به‌کار بردن این قاعده مبالغه شود و یا این‌که در همه جا به طور یکنواخت به‌کار برده شود و هرگز اجازه داده نشود که بخشی از زمین‌های سلب مالکیت کنندگان سلب مالکیت شده مجاناً به دهقانان خرده پا و گاهی هم به دهقانان میانه حال نقاط اطراف واگذار گردد.

اولاً اعتراضی که طبق معمول به این موضوع می‌شود و در آن به مزیت تکنیکی زراعت بزرگ اشاره می‌گردد اغلب عبارت است از خط یك حقیقت نظری بی‌چون و چرا با بدترین اپورتونیسم و خیانت نسبت به انقلاب؛ به خاطر موفقیت این انقلاب، پرولتاریا حق ندارد از یك تنزل موقت سطح تولید مضایقه کند، همان‌گونه که بورژوازی که دشمن برده‌داری در امریکای شمالی بود از تنزل موقت سطح تولید پنبه که جنگ داخلی سال‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۵ موجب آن گردیده بود، مضایقه نکرد. آن چه برای بورژواها مهم است تولید به خاطر تولید است، برای اهالی زحمتکش و استثمار شونده هم مهم‌ترین مطلب عبارت است از سرنگون ساختن استثمارگران و تأمین شرایطی که به رنجبران اجازه دهد برای خود کار کنند نه برای سرمایه‌دار، تأمین پیروزی پرولتاری و پایداری این پیروزی وظیفهٔ نخستین و اساسی پرولتاریا است. و پایداری حکومت پرولتاری همه بدون بی‌طرف ساختن دهقانان میانه حال و تأمین پشتیبانی بخش بسیار مهم و یا خود تمامی دهقانان خرده پا محال است.

ثانیاً نه تنها ارتقاء بلکه حتی حفظ تولید بزرگ در زراعت مستلزم وجود پرولتار روستایی است، که کاملاً تکامل یافته و دارای آگاهی انقلابی باشد و مکتب حرفه‌ای و سیاسی ـ تشکیلاتی معتبری راگذارنده باشد. هر جا که هنوز این شرط وجود ندارد یا امکان این نیست که برای پیشرفت مقصود زمام امور به دست کارگران صنعتی آگاه و صلاحیت‌دار سپرده شود، در آن جا تلاش برای مبادرت عجولانه به این که دولت اداره

امور زمین‌های بزرگ را خود به عهده گیرد فقط ممکن است حکومت پرولتاری را بد نام سازد و در چنین جای به هنگام تشکیل مؤسسات «اقتصاد شوروی» حتماً باید نهایت احتیاط را مراعات نمود و به محکم‌ترین نحوی برای این کار تدارک دید.

ثالثاً در کلیه کشورهای سرمایه‌داری و حتی در پیشروترین این کشورها، هنوز بقایای نظامات قرون وسطایی بر جای مانده است بدین معنی که زمینداران بزرگ دهقانان خرده پای نقاط اطراف را از طریق نیمه بیگاری استثمار می‌نمایند، از این قبیل است «Instleute»[۱] در آلمان «mètayers»[۲] در فرانسه، اجاره‌داران حصه کار در ایالات متحدهٔ امریکا (نه تنها سیاه‌پوستان که در اکثر موارد در جنوب ایالات متحده در معرض این استثمار قرار می‌گیرند بلکه گاهی سفید پوستان نیز عیناً بدین شیوه استثمار می‌شوند). در چنین مواردی دولت پرولتاری حتماً باید زمین‌هایی را که در اجاره‌داران بگذارد، زیرا پایهٔ اقتصادی و تکنیکی دیگری وجود ندارد و نمی‌توان آن را فی الفور ایجاد کرد.

ابزار زراعتی املاک بزرگ حتماً باید ضبط شوند و به تملک همگانی دولت درآیند ولی به این شرط حتمی که پس از آن که زمین‌های بزرگ دولتی از این ابزار تأمین گردیدند دهقانان خرده پای اطراف بتوانند مجاناً و با مراعات شرایطی که دولت پرولتاری تعیین کرده است، از آنها استفاده نمایند.

اگر پس از انقلاب پرولتاری در اوایل کار نه تنها ضبط فوری املاک زمینداران بزرگ، که سران ضد انقلاب هستند و تمام اهالی روستایی را بی‌رحمانه در معرض ستم قرار می‌دهند، بلکه طرد یکسرهٔ آنها و منع آزادی مسافرت برای آنها نیز، ضرورت مسلم دارد، ولی به تدریج که حکومت پرولتاری نه تنها در شهرها، بلکه در دهات نیز استوار می‌گردد، حتماً باید به طور اصولی کوشش نمود که نیروهای موجوده در این طبقه که دارای تجربیات گرانبها و معلومات و استعداد تشکیلاتی هستند برای ایجاد زراعت بزرگ سوسیالیستی (تحت کنترل مخصوص کارگران کمونیست کاملاً مورد اعتماد) استفاده شود.

۷ ـ پیروزی سوسیالیسم بر سرمایه‌داری و استواری سوسیالیسم را فقط وقتی می‌توان تأمین شده دانست که قدرت دولتی پرولتاری، پس از درهم شکستن قطعی هر گونه مقاومت استثمارگران و تأمین ثبات قطعی برای خود و تابع ساختن همه به خود، تمام

---

۱ ـ اجاره دادن.م

۲ ـ حصه کاران.م

صنایع را بر اساس تولید بزرگ اشتراکی و بر پایهٔ تکنیکی نوین (مبتنی بر برق‌رسانی کلیهٔ اقتصاد) تجدید سازمان دهد. فقط این امر است که امکان کمك اساسی فنی و اجتماعی را از طرف شهر به دهات عقب‌مانده و پراکنده به نحوی فراهم خواهد ساخت که این کمك یك پایه مادی برای ارتقاء عظیم سطح بهره‌دهی کار زراعتی و به طور کلی کار کشاورزی به وجود آورد و بدین وسیله کشاورزان کوچك را تشویق نماید که پس از دیدن نمونه به خاطر نفع شخصی خود به زراعت بزرگ اشتراکی و ماشینی بپردازند. این حقیقت نظری بی‌چون و چرا، که تمام سوسیالیست‌ها لفظاً آن را تصدیق دارند، عملاً توسط اپورتونیسم که هم در انترناسیونال دوم یا انترناسیونال زرد و هم در بین پیشوایان «مستقل‌های» آلمان و انگلیس و هم در بین لونگتیست‌های فرانسه و غیره حکمفرما است، تحریف می‌گردد. این تحریف بدینسان انجام می‌گیرد که توجه را به آیندهٔ نسبتاً دور و درخشان و فریبنده معطوف می‌دارند، یعنی توجه را از وظایف مبرم انتقال دشوار و مشخص به این آینده و نزدیك شدن به آن منصرف می‌دارند. عملاً این امر از راه موعظهٔ سازشکاری با بورژوازی و «صلح اجتماعی»، یعنی خیانت کامل به پرولتاریا انجام می‌گیرد که اکنون در شرایط ویرانی و فقر بی‌سابقه‌ای که همه جا در اثر جنگ به وجود آمده است و در عین حال در شرایط افزایش بی‌سابقه ثروتمندی و گستاخی یك مشت میلیونر که همان جنگ موجب آن است، مبارزه می‌نماید.

همانا در ده است که امکان واقعی موجود برای مبارزهٔ موفقیت آمیز در راه سوسیالیسم ایجاب می‌کند که اولاً همه احزاب کمونیست پرولتاریای صنعتی را طوری تربیت نمایند که به لزوم جانفشانی و آمادگی برای تن در دادن به فداکاری به خاطر سرنگون نمودن بورژوازی و استوار ساختن حکومت پرولتاری پی برد، زیرا دیکتاتوری پرولتاریا معنایش آن است که پرولتاریا بتواند تمام توده‌های زحمتکش و استثمار شونده را به دنبال خود ببرد و نیز پیشاهنگ بتواند برای این منظور به حداکثر فداکاری و قهرمانی تن در دهد؛ ثانیاً برای احراز موفقیت لازم است که تودهٔ زحمتکش ده که بیش از همه مورد استثمار است در نتیجهٔ پیروزی کارگران، به بهبود فوری و فراوانی در وضع خود به حساب استثمارگران نایل آید، زیرا بدون این امر پشتیبانی ده از پرولتاریای صنعتی تأمین نیست و ضمناً بدون این امر وی نخواهد توانست خواربار شهرها را تأمین نماید.

۸ ـ دشواری عظیم امر تشکل و تربیت توده‌های زحمتکش کشاورزی برای مبارزهٔ

انقلابی، توده‌هایی که سرمایه‌داری آنها را در شرایط بسیار ذلت‌بار و پراکندگی و اغلب وابستگی نیمه قرون وسطایی قرار داده است، از احزاب کمونیست خواستار توجه خاصی نسبت به امر مبارزهٔ اعتصابی در ده و پشتیبانی مجدانه از اعتصابات توده‌ای پرولتارها و نیمه پرولتارهای کشاورزی و بسط همه جانبه این اعتصابات است. تجربه انقلاب‌های روس در سال‌ها ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷، که تجربه آلمان و سایر کشورهای پیشرو اکنون آن را تأیید کرده و گسترش داده است، نشان می‌دهد که فقط مبارزهٔ اعتصابی بسط یابندهٔ توده‌ای (که در شرایط معینی دهقانان خرده پای ده نیز می‌توانند و باید بدان جلب گردند) قادر است خمود روستایی را درهم شکند و شعور طبقاتی توده‌های استثمار شوندهٔ ده را بیدار کند و آنها را به لزوم تشکل طبقاتی واقف گرداند و اهمیت اتحاد آنان را با کارگران شهری با وضوح کامل و عملاً در برابر آنان آشکار سازد.

کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی بر ناصیه آن سوسیالیست‌هایی که نه تنها قادرند به مبارزهٔ اعتصابی در ده با نظری لاقیدانه بنگردد، بلکه از نقطه نظر خطر کاهش تولید محصولات مورد مصرف حتی علیه چنین مبارزه‌ای برخیزند (نظیر ك. کائوتسکی)، داغ غدر و خیانت می‌زند، متأسفانه چنین سوسیالیست‌هایی نه تنها در انترناسیونال دوم یا انترناسیونال زرد وجود دارند، بلکه در بین سه حزب به ویژهٔ مهم اروپا نیز که از این انترناسیونال بیرون آمده‌اند، یافت می‌شوند. هیچ گونه برنامه و اظهارات مطنطن دارای هیچ گونه ارزشی نخواهد بود، هر آینه این واقعیت در عمل و کردار ثابت نشده باشد که کمونیست‌ها و پیشوایان کارگری قادرند تکامل انقلاب پرولتاریا و پیروزی آن را از هر چیزی در عالم بالاتر بدانند و به خاطر آن قادرند به شاق‌ترین فداکاری‌ها تن در دهند، زیرا جز این، راه چاره و نجات از قحطی و ویرانی و جنگ‌های جدید امپریالیستی وجود ندارد.

ضمناً باید متذکر شد که پیشوایان سوسیالیسم قدیمی و نمایندگان «کارگران اشراف‌منش» که اکنون اغلب گذشت‌هایی لفظی نسبت به کمونیسم می‌نمایند و یا حتی، برای حفظ حیثیت خود در میان توده‌های کارگری که به سرعت انقلابی می‌شوند، لفظاً به کمونیسم می‌پیوندند، باید برای اثبات وفاداری خود نسبت به امر پرولتاریا و از لحاظ استعدادشان برای تصدی مشاغل مسئولیت‌دار در آن چنان رشته‌ای از کار که تکامل شعور انقلابی و مبارزهٔ انقلابی در آن شدیدتر از هر رشته‌ای انجام می‌گیرد و مقاومت

زمینداران و بورژوازی (دهقانان بزرگ، کولاک‌ها) شدیدتر از همه جا است و تفاوت بین سوسیالیست سازشکار و کمونیست انقلابی بارزتر از هر جا متجلی است، مورد آزمایش قرار گیرند.

۹ ـ احزاب کمونیست باید تمام مساعی خود را به‌کار برند تا بتوانند هر چه زودتر در دهات به تشکیل شوراهای نمایندگان، در نوبت اول از کارگران اجیر و نیمه پرولتارها، بپردازند. فقط در صورتی که شوراها با مبارزه اعتصابی توده‌ای و با طبقه‌ای که بیش از همه در معرض ستم قرار دارد مربوط باشند، قادرند مأموریت خود را انجام دهند و به حدی تحکیم گردند که بتوانند دهقانان خرده پا را تابع نفوذ خود سازند (و سپس در صفوف خود داخل نمایند). ولی اگر مبارزهٔ اعتصابی هنوز بسط نیافته و استعداد پرولتاریای کشاورزی برای تشکل، خواه به علت گرانباری ستم زمینداران و دهقانان بزرگ و خواه به علت عدم پشتیبانی کارگران صنعتی و اتحادیه‌های آنان، ضعیف باشد، آن‌گاه تشکیل شوراهای نمایندگان در ده مستلزم آن خواهد بود که اقلاً از طریق تشکیل حوزه‌های کوچک کمونیستی و از طریق تبلیغات مجدانه‌ای که خواست‌های کمونیسم را به زبانی فوق‌العاده ساده بیان نماید و این خواست‌ها را با نشان دادن نمونه مظاهر بارز استثمار و ستم توضیح دهد و نیز از طریق اعزام اصولی کارگران صنعتی به دهات و غیره تدارکات طولانی دیده شود.

تاریخ نگارش آغاز ماه ژوئن سال ۱۹۲۰.

تاریخ انتشار ژوئیه سال ۱۹۲۰.

و.ای. لنین، کلیات آثار، چاپ چهارم روسی. جلد ۳۱، ص ۱۲۹ـ۱۴۱.

طرح اولیه تزهای مربوط به مسألهٔ ملی و مستعمراتی

(برای دومین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی)[۱]

در حالی که طرح زیرین تزهای مربوط به مسألهٔ مستعمراتی و ملی را، که به دومین کنگرهٔ انترناسیونال اختصاص دارد، در معرض بحث رفقا می‌گذارم، می‌خواستم از همه رفقا و از آن جمله از رفقایی که، اطلاعات مشخصی دربارهٔ یکی از این مسایل بسیار بغرنج دارند، خواهش کنم نظر خود یا اصلاحات یا اضافات و یا توضیحات مشخص خود را در نهایت اختصار (که از ۲ـ۳ صفحه تجاوز نکند) به ویژه در مورد نکات ذیل پیشنهاد نمایند:

تجربهٔ اتریش.

تجربهٔ مربوط به لهستان و یهودی‌ها و تجربهٔ اوکراین.

آلزاس ـ لرن و بلژیك.

ایرلند.

مناسبات دانمارك و آلمان. مناسبات ایتالیا و فرانسه و ایتالیا و اسلاوها.

تجربهٔ بالکان.

ملل خاور زمین.

مبارزه با پان اسلامیسم.

مناسبات در قفقاز.

جمهوری باشقیرستان و جمهوری تاتارستان.

قرقیزستان.

ترکستان و تجربه آن.

سیاه‌پوستان در امریکا.

---

۱ ـ «تزهای مربوط به مسأله ملی و مستعمراتی» در ژوئن سال ۱۹۲۰ در آستان دومین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی منتشر گردید.

مستعمرات.

چین ـ کره ـ ژاپن.

۵ ژوئن سال ۱۹۲۰.

ن.لنین.

۱ ـ خاصیت جبلی دموکراسی بورژوایی، بنابر طبیعتی که دارد، این است که موضع برابر به طور اعم و از آن جمله برابر ملی را به شیوه‌ای انتزاعی یا صوری مطرح نماید. دموکراسی بورژوایی تحت عنوان برابر شخصیت انسانی به طور اعم برابری صوری یا قضایی مالك و پرولتار، استثمارگر و استثمار شونده را اعلام می‌نماید و بدینسان طبقات ستمکش را به فاحش‌ترین نحوی می‌فریبد. اندیشه برابری، که خود انعکاسی از مناسبات تولید کالایی است توسط بورژوازی به بهانه برابری به اصطلاح مطلق افراد انسانی، به آلت مبارزهٔ علیه محو طبقات تبدیل می‌گردد. مفهوم واقعی خواست برابری فقط عبارت است از خواست محو طبقات.

۲ ـ حزب کمونیست، که مظهر آگاه مبارزهٔ پرولتاریا در راه برافکندن یوغ بورژوازی است. بر وفق وظیفهٔ اساسی خود برای مبارزهٔ علیه دموکراسی بورژوایی و افشاء آکاذیب و سالوسی آن، باید در مورد مسأله ملی نیز آن چه را که در رأس مسایل قرار می‌دهد اصول انتزاعی و صوری نبوده بلکه به عبارت باشد از: اولاً در نظر گرفتن دقیق اوضاع و احوال مشخص تاریخی و مقدم بر هر چیز اوضاع و احوال اقتصادی؛ ثانیاً جدا کردن صریح منافع طبقات ستمکش یعنی زحمت‌کشان و استثمار شوندگان از مفهوم کلی منافع ملت به طور اعم که عبارت است از منافع طبقهٔ حاکمه؛ ثالثاً به همینسان صریحاً مجزی ساختن ملل ستمکش، وابسته و نا متساوی الحقوق از ملل ستمگر، استثمارگر، کامل الحقوق برخلاف اکاذیب بورژوا دموکراتیك که به وسیلهٔ آن اسارت مستعمراتی و مالی اکثریت عظیم اهالی زمین توسط اقلیت ناچیزی از کشورهای سرمایه‌داری پیشرو و بسیار ثروتمند یعنی اسارتی که از مختصات دوران سرمایهٔ مالی و امپریالیسم است، پرده‌پوشی می‌گردد.

۳ ـ جنگ امپریالیستی سال‌های ۱۹۱۴ـ۱۹۱۸ کذب عبارت‌پردازی‌های بورژوا دموکراتیك را با روشنی خاصی در برابر همه ملل و در برابر طبقات ستمکش همه جهان آشکار ساخت و عملاً نشان داد که قرارداد ورسای، که از طرف «دموکراسی‌های باختری» کذایی تحمیل شده است آن چنان زورگویی نسبت به ملل ضعیف است که از

قرارداد برست لیتفسك هم، که از طرف یونکرهای آلمانی و قیصر آلمان تحمیل شده بود، وحشیانه‌تر و رذیلانه‌تر می‌باشد. جامعه ملل و تمام سیاست پس از جنگ کشورهای آنتانت به نحوی از این هم روشن‌تر و صریح‌تر این حقیقت فاش می‌سازد و همه جا مبارزهٔ انقلابی خواه پرولتاریای کشورهای پیشرو و خواه کلیهٔ توده‌های زحمتکش کشورهای مستعمرات و وابسته را تشدید می‌نماید و ورشکستگی اوهام ملی ـ خرده بورژوایی را در مورد امکان همزیستی صلح‌آمیز و برابری ملل در شرایط سرمایه‌داری، تسریع می‌کند.

۴ ـ از احکام اساسی فوق چنین نتیجه می‌شود که در رأس تمام سیاست کمینترن در مورد مسأله ملی و مستعمراتی باید نزدیك شدن پرولتارها و توده‌های زحمتکش همه ملل و کشورها برای مبارزهٔ انقلابی مشترك در راه سرنگون ساختن ملاکین و بورژوازی قرار داده شود. زیرا فقط این نزدیك شدن است که پیروزی بر سرمایه‌داری را که بدون آن محو ستم‌گری ملی و عدم تساوی حقوق ممکن نیست تضمین می‌نماید.

۵ ـ اوضاع و احوال سیاسی جهانی اکنون دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز قرار داده است و تمام حوادث سیاست جهانی ناگزیر در پیرامون یك نکتهٔ مرکزی دور می‌ریزند که عبارت است از مبارزهٔ بورژوازی جهانی علیه جمهوری شوروی روسیه که ناگزیر از یك طرف جنبش‌های شوروی کارگران پیشرو کلیهٔ کشورها و از طرف دیگر همه جنبش‌های رهایی بخش ملی مستعمرات و خلق‌های ستمکش را، که از روی تجربهٔ تلخ خود یقین حاصل می‌نمایند که راه نجات دیگری به جز پیروزی حکومت شوروی بر امپریالیسم جهانی ندارند، در پیرامون خود مجتمع می‌سازد.

۶ ـ بنابراین در حال حاضر نمی‌توان به تصدیق خشك و خالی یا اعلام لزوم نزدیکی زحمت‌کشان ملل گوناگون اکتفا ورزید، بلکه باید سیاست عملی ساختن اتحاد کاملاً محکم همهٔ جنبش‌های رهایی بخش ملی و مستعمراتی با روسیهٔ شوروی را اجرا نمود و شکل‌های این اتحاد را مطابق با درجهٔ تکامل جنبش کمونیستی در بین پرولتاریای هر کشور و یا جنبش رهایی بخش بورژوا دموکراتیك کارگران و دهقانان در کشورهای عقب‌مانده یا در بین ملیت‌های عقب‌مانده تعیین کرد.

۷ ـ فدراسیون عبارت است از شکل انتقال به وحدت کامل زحمت‌کشان ملل گوناگون. هم اکنون فدراسیون عملاً صلاح بودن خود را خواه در مورد مناسبات جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه با سایر جمهوری‌ها شوروی (مجارستان،

فنلاند و لاتوی در سابق و آذربایجان و اوکراین در حال حاضر) و خواه در داخل جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه در مورد ملیت‌هایی که سابقاً نه موجودیت دولتی داشتند و نه خودمختاری (مثلاً جمهوری‌های خودمختار باشقیرستان و تاتارستان در جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه، که در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ تشکیل شده‌اند)، آشکار ساخته است.

۸ ـ وظیفهٔ کمینترن در این مورد عبارت است از تکامل آتی این فدراسیون‌های جدید که براساس نظام شوروی و جنبش شوروی پدید می‌آیند، و نیز بررسی و وارسی تجربه آنها. در عین تصدیق این که فدراسیون شکل انتقال به وحدت کامل است، باید برای نیل به اتحاد هر چه محکم‌تری کوشید و مراتب زیرا را در نظر داشت: اولاً عدم امکان حفظ موجودیت جمهوری‌های شوروی که در احاطه دول امپریالیستی تمام جهان و آن هم دولی از لحاظ نظامی به مراتب مقتدرتر هستند، بدون اتحاد محکم جمهوری‌های شوروی؛ ثانیاً ضرورت اتحاد اقتصادی محکم جمهوری‌های شوروی، که بدن آن نمی‌توان نیروهای مولده را که به توسط امپریالیسم ویران شده احیاء نمود و رفاه مادی زحمت‌کشان را تأمین کرد؛ ثالثاً گرایش به سوی ایجاد اقتصاد جهانی واحدی، که توسط پرولتاریای همهٔ ملل طبق یك نقشه عمومی تنظیم می‌گردد، گرایشی که در همان دوران سرمایه‌داری با وضوح کامل بروز نموده و در دوران سوسیالیسم بدون شك باید به تکامل آن ادامه داده شود و به سرانجام کامل برسد.

۹ ـ در رشته مناسبات داخلی کشور، سیاست ملی کمینترن نمی‌تواند به تصدیق خشك و خالی و صوری و صرفاً دکلارتیو تساوی حقوقل ملل، که متضمن هیچ گونه تعهد عملی نیست، اکتفا ورزد؛ دموکرات‌های بورژوا ـ اعم از این که آشکارا خود را چنین بنامند و یا این که عنوان سوسیالیست را، نظیر سوسیالیست‌های انترناسیونال دوم، پرده ساتری برای خود قرار دهند، به چنین تصدیقی اکتفا می‌ورزند.

احزاب کمونیست نه تنها باید در تمام فعالیت ترویجی و تبلیغی خود ـ خواه از پشت تریبون مجلس و خواه در خارج آن ـ نقض دایمی تساوی حقوق ملل و تضمینات حقوق اقلیت‌های ملی در کلیهٔ کشورهای سرمایه‌داری، یعنی عملی را که علیرغم قوانین اساسی «دموکراتیك» آنان انجام می‌گیرد، پیوسته افشا سازند، بلکه همچنین باید اولاً به طور دایم توضیح دهند که فقط نظام شوروی قادر است تساوی حقوق ملل را عملاً تأمین نماید و برای این کار ابتدا پرولتارها و سپس تمام تودهٔ زحمت‌کشان را در مبارزهٔ

علیه بورژوازی متحد می‌کند؛ ثانیاً تمام احزاب کمونیست باید به جنبش انقلابی ملل وابسته یا غیر کامل الحقوق (مثلاً ایرلند یا سیاهان امریکا و غیره) و مستعمرات مستقیماً کمك نمایند.

بدون این شرط به ویژه مهم اخیر، مبارزه علیه ستم‌گری بر ملل وابسته و مستعمرات و نیز تصدیق حق آنان به جدا شدن و تشکیل دولت جداگانه شعاری دروغین باقی خواهد ماند، همان گونه که ما این امر را در مورد احزاب انترناسیونال دوم مشاهده می‌نماییم.

۱۰ـ قبول انترناسیونالیسم در گفتار و تعویض آن در کردار، در تمام فعالیت ترویجی و تبلیغی و کار عملی، با ناسیونالیسم خرده بورژوایی و کنش‌پذیرگرایی، عادی‌ترین پدیده‌ای است که نه تنها در بین احزاب انترناسیونال دوم، بلکه در بین احزابی هم که از این انترناسیونال خارج شده‌اند و حتی چه بسا در بین آن احزابی که اکنون خود را کمونیست می‌نامند، مشاهده می‌شود. مبارزه با این بلا یعنی با ریشه‌دار دیکتاتوری پرولتاریا از دیکتاتوری ملی (یعنی دیکتاتوری موجود در یك کشور که قادر به تعیین سیاست جهانی نیست) به دیکتاتوری بین‌المللی (یعنی دیکتاتوری پرولتاریا لااقل در چند کشور پیشرو، که قادر است در سراپای سیاست جهانی تأثیر قاطع داشته باشد) مبرم‌تر می‌گردد، به همان نسبت بیشتر در سطح اول قرار می‌گیرد. آن چه که ناسیونالیسم خرده بورژوایی آن را انترناسیونالیسم اعلام می‌کند قبول تساوی حقوق ملل است و بس (صرف نظر از لفظی بودن صرف این قبول)، در حالی که خودخواهی ملی را تمام و کمال محفوظ نگاه می‌دارد، ولی انترناسیونالیسم پرولتاری خواستار آن است که اولاً مصالح مبارزهٔ پرولتاری در یك کشور تابع مصالح این مبارزه به مقیاس جهانی باشد؛ ثانیاً خواستار آن است که ملتی که در راه پیروزی بر بورژوازی می‌کوشد قادر و آماده باشد به خاطر سرنگون ساختن سرمایهٔ بین‌المللی به بزرگ‌ترین فداکاری‌های ملی تن در دهد.

بدین طریق، در کشورهایی که اکنون کاملاً سرمایه‌داری شده‌اند و دارای احزاب کارگری واقعاً پیشاهنگ پرولتاریا هستند؛ مبارزه علیه تحریف اپورتونیستی و انفعالی خرده بورژوامنشانه مفهوم و سیاست انترناسیونالیسم نخستین و مهم‌ترین وظیفه است.

۱۱ ـ در مورد کشورها و ملت‌هایی که در حالت عقب‌ماندگی بیشتری هستند و مناسبات فئودالی یا پاتریارکال و مناسبات دهقانی پاتریارکال در آنها تفوق دارد، باید به ویژه این نکات را در نظر داشت:

نخست، لزوم کمك همهٔ احزاب کمونیست به جنبش رهایی بخش بورژوا ـ دموکراتیك در این کشورها؛ وظیفه بذل مجدانه‌ترین کمك‌ها در وهلهٔ اول به عهده کارگران آن کشوری است که ملت عقب‌مانده از لحاظ مستعمراتی یا مالی وابسته آن است.

دوم، لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی که در کشورهای عقب‌مانده صاحب نفوذ هستند.

سوم، لزوم مبارزه علیه پان اسلامیسم و جریانات نظیر آن، که می‌کوشند جنبش رهایی بخش ضد امپریالیسم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکین و.... و غیره توأم سازند.

چهارم، لزوم پشتیبانی از جنبش اختصاصاً دهقانی در کشورهای عقب‌مانده بر ضد ملاکین و زمینداران بزرگ و بر ضد هرگونه مظاهر یا بقایای فئودالیسم و کوشش برای دادن انقلابی‌ترین جنبه‌ها به جنبش دهقانی در عین عملی ساختن اتحاد حتی الامکان محکم‌تر پرولتاریای کمونیست اروپای باختری با جنبش انقلابی دهقانان در خاور، در مستعمرات و به طور کلی در کشورهای عقب‌مانده؛ به ویژه لازم است تمام مساعی را متوجه آن نمود که در کشورهایی که مناسبات ماقبل سرمایه‌داری در آنها تسلط دارد از راه تشکیل «شوراهای زحمت‌کشان» و غیره مبانی اساسی نظام شوروی به کار گذارده شود.

پنجم، لزوم مبارزه قطعی علیه تمایلی که می‌کوشد به جریان‌های رهایی بخش بورژوا دموکراتیك در کشورهای عقب‌مانده رنگ کمونیسم بزند؛ انترناسیونال کمونیستی باید از جنبش ملی بورژوا دموکراتیك در کشورهای مستعمراتی و عقب‌مانده فقط بدان شرط پشتیبانی کند که عناصر احزاب پرولتاری آینده، که کمونیست بودن آنها فقط عنوان نباشد، در کلیهٔ کشورهای عقب‌مانده متحد گردند و با روح درك وظایف خاص خود، یعنی وظایف مربوط به مبارزهٔ علیه جنبش‌های بورژوا دموکراتیك در داخل ملت خود، تربیت شوند؛ انترناسیونال کمونیستی باید با دموکراسی بورژوایی مستعمرات و کشورهای عقب‌مانده در اتحاد موقت باشد ولی خود را با آنها نیامیزد و استقلال جنبش پرولتاری را، حتی در نطفه‌ای‌ترین شکل آن، بی‌چون و چرا محفوظ دارد.

ششم، لزوم توضیح و افشای پیوسته آن فریبی که دول امپریالیستی به طور اصولی بدان متوسل می‌شوند در برابر وسیع‌ترین توده‌های زحمتکش همه کشورها و به ویژه

کشورهای عقب‌مانده: دول امپریالیستی، تحت عنوان تشکیل دولت‌های دارای استقلال سیاسی، دولت‌هایی تشکیل می‌دهند که از لحاظ اقتصادی، مالی و نظامی کاملاً وابسته آنها هستند؛ در اوضاع و احوال بین‌المللی کنونی برای ملل وابسته و ضعیف راه نجات دیگری جز اتحاد جمهوری‌های شوروی وجود ندارد.

۱۲ ـ ستم‌گری دیرین دول امپریالیستی بر خلق‌های مستعمرات و خلق‌های ضعیف، در بین توده‌های زحمتکش کشورهای ستمکش نه تنها بغض و کینه، بلکه حسی عدم اعتمادی هم نسبت به ملل ستمگر به طور کلی و از آن جمله نسبت به پرولتاریای این ملل باقی گذارده است. خیانت رذیلانه اکثریت پیشوایان رسمی این پرولتاریا نسبت به سوسیالیسم در سال‌های ۱۹۱۴ـ۱۹۱۹ یعنی هنگامی که دفاع از «حق» بورژوازی «خودی» به ستم‌گری بر مستعمرات و غارت کشورهایی که وابستگی مالی داشتند، به شیوهٔ شوینیست اجتماعی با شعار «دفاع از میهن» پرده‌پوشی می‌شد، نمی‌توانست این بی‌اعتمادی کاملاً مشروع را تشدید ننماید. از طرف دیگر هر قدر کشوری عقب‌مانده‌تر باشد، به همان نسبت تولید زراعتی کوچك، مناسبات پاتریارکال و دور افتادگی، که ناگزیر موجب نیرومندی و استواری خاص عمیق‌ترین خرافات خرده بورژوایی، یعنی خرافات خودخواهی ملی و تنگ نظری ملی می‌گردد، شدیدتر است. از آن جا که این خرافات فقط پس از محو امپریالیسم و سرمایه‌داری در کشورهای پیشرو و پس از تغییرات اساسی در تمامی بنیاد زندگی اقتصادی کشورهای عقب‌مانده محو خواهد شد، لذا سیر زوال این خرافات نمی‌تواند یك سیر بسیار بطئی نباشد. از این جا است که پرولتاریای آگاه کمونیست در کلیهٔ کشورها موظف است نسبت به بقایای احساسات ملی در کشورها و در بین خلق‌هایی که طی مدتی طولانی‌تر از همه تحت ستم بوده‌اند با احتیاط و توجه خاصی رفتار نماید و به همینسان هم موظف است به منظور از بین بردن سریع‌تر بی‌اعتمادی و خرافات مذکور به گذشت‌های معینی تن در دهد. بدون مجاهدت داوطلبانه پرولتاریا و سپس همچنین کلیه توده‌های زحمتکش همهٔ کشورها و ملل همه جهان در راه اتحاد و وحدت ممکن نیست امر پیروزی بر سرمایه‌داری با احراز موفقیت به انجام رسد.

تاریخ انتشار: ژوئن سال ۱۹۲۰.

و.ای.لنین. کلیات آثار، چاپ چهارم روسی؛ جلد ۳۱، ص ۱۲۲ـ۱۲۸.

دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی

روز ۷ اوت دومین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی به پایان رسید. از هنگام تأسیس این انترناسیونال یك سال و اندی می‌گذرد ولی طی این دورهٔ کوتاه موفقیت‌های عظیم و قطعی به دست آمده است.

یك سال پیش در نخستین کنگره فقط پرچم کمونیسم برافراشته شد که در پیرامون آن می‌بایست قوای پرولتاریای انقلابی گرد آیند: بر ضد انترناسیونال دوم، یا انترناسیونال زرد، که سوسیال خائنین یعنی کسانی را متحد می‌نماید که علیه پرولتاریا به بورژوازی پیوسته‌اند و علیه انقلاب کارگری با سرمایه‌داران در اتحادند، اعلام جنگ گردید.

این که طی یك سال چه موفقیت عظیمی به دست آمده است ضمناً از این جا پیدا است که رشد هواخواهی نسبت به کمونیسم در بین توده‌های کارگر مهم‌ترین احزاب اروپایی و امریکایی متعلق به انترناسیونال دوم، یعنی حزب سوسیالیست فرانسه، احزاب «مستقل» آلمان و انگلستان و حزب سوسیالیست امریکا را وادار نمود از انترناسیونال دوم خارج گردند.

هم اکنون در کلیه کشورهای جهان بهترین نمایندگان کارگران انقلابی به هواخواهی کمونیسم و حکومت شوراها و دیکتاتوری پرولتاریای برخاسته‌اند. هم اکنون در کلیهٔ کشورهای پیشرو اروپا و امریکا احزاب کمونیست یا گروه‌های کمونیستی کثیر العده وجود دارند. در کنگره‌ای که روز ۷ اوت به پایان رسید نه تنها مبشرین پیشرو انقلاب پرولتاری، بلکه نمایندگان سازمان‌های محکم و نیرومندی هم که با توده‌های پرولتارها ارتباط دارند، صفوف خود را متحد ساختند. ارتش جهانی پرولتاریای انقلابی؛ این است آن چه که اکنون پشتیبان کمونیسم است، این است آن چه که در کنگرهٔ پایان یافته، سازمان خود و برنامهٔ عمل واضح و دقیق و مفصل خود را به دست آورد.

کنگره از این موضوع امتناع ورزید که احزابی را، که نظیر احزاب نامبرده خارج شده از انترناسیونال دوم یا زرد، هنوز نمایندگان متنفذ «منشویسم»، سوسیال خیانت پیشگی و اپورتونیسم را در صفوف خود حفظ نموده‌اند، فوراً به صفوف انترناسیونال کمونیستی

بپذیرد.

کنگره ضمن یك سلسله قطعنامه‌های کاملاً صریح هر نوع راهی را برای اپورتونیسم سد کرد و گسست کامل با آن را خواستار گردید و اطلاعات بلاتردیدی که در کنگره اعلام گردید، نشان داد که توده‌های کارگر با ما هستند و اپورتونیست‌ها اکنون دیگر به طور قطعی مغلوب خواهند شد.

کنگره اشتباهات کمونیست‌های برخی از کشورها را بر طرف نمود که می‌خواستند حتماً «از چپ» بروند، و منکر لزوم کار در مجالس بورژوایی و اتحادیه‌های ارتجاعی و کار در تمام آن جاهایی بودند که میلیون‌ها کارگر در آن جا وجود دارد و این کارگران هنوز توسط سرمایه‌داران و نوکرانشان که از محیط کارگری برخاسته‌اند یعنی توسط اعضاء انترناسیونال دوم یا زرد، تحمیق می‌گردند.

کنگره آن چنان اتحاد و انضباطی در صفوف احزاب کمونیست سراسر جهان پدید آورد، که نظیرش هرگز در سابق دیده نشده است و وجود آن به پیشاهنگ انقلاب کارگری امکان خواهد داد باگام‌های هفت فرسنگی به سوی هدف با عظمت خویش، یعنی برافکندن یوغ سرمایه، به پیش رود.

کنگره ارتباط با جنبش زنان را، در سایهٔ تشکیل همزمان کنفرانس بین‌المللی زنان کارگر، تحکیم خواهد بخشید.

گروه‌ها و احزاب کمونیست خاور زمین و کشورهای مستعمرات و وابسته نیز، که مورد غارت ددمنشانه و تحت ستم و اسارت اتحاد «متمدنانهٔ» ملل غارتگر هستند، در کنگره نمایندگی داشتند. هر آینه کارگران در مبارزه خود علیه سرمایهٔ اروپا و امریکا با صدها میلیون بردهٔ «مستعمراتی» که تحت ستم این سرمایه هستند اتحاد کامل و بسیار محکمی نداشته باشند، جنبش کارگری در کشورهای پیشرو در حقیقت امر جز فریب محض چیز دیگری نخواهد بود.

پیروزی‌های نظامی جمهوری شوروی کارگران و دهقانان بر ملاکین و سرمایه‌داران، بر یودنیچ‌ها، کلچاك‌ها، دنیکین‌ها و لهستانی‌های سفید و دستیاران آنها یعنی فرانسه، انگلستان، امریکا و ژاپن پیروزی‌های عظیمی است.

ولی از این هم عظیم‌تر پیروزی ما بر عقول و قلوب کارگران و زحمت‌کشان و توده‌های تحت ستم سرمایه یعنی پیروزی اندیشه‌های کمونیستی و سازمان‌های کمونیستی در سراسر جهان است.

انقلاب پرولتاریا و برانداختن یوغ سرمایه‌داری در کلیهٔ کشورهای جهان در حال عملی شدن است و عملی خواهد شد.

در ماه اوت ـ سپتامبر سال ۱۹۲۰ در شماره ۳ـ۴ مجلهٔ «کمونیستکا» به امضاء ن.لنین به چاپ رسید.

وظیفهٔ سازمان‌های جوانان

(سخنرانی در سومین کنگره کشوری سازمان کمونیستی جوانان روسیه)

۲ اکتبر سال ۱۹۲۰

(کنگره لنین را با هلهلهٔ شورانگیز استقبال نمود.) رفقا، من می‌خواستم امروز در موضوع چگونگی وظایف اساسی سازمان جوانان کمونیست و بدین مناسبت دربارهٔ این که سازمان‌های جوانان در جمهوری سوسیالیستی به طور کلی باید چگونه باشد، صحبت کنم.

روی این مسأله به ویژه از آن جهت باید مکث نمود که از لحاظ معینی می‌توان گفت همانا جوانانند که وظیفهٔ واقعی ایجاد جامعه کمونیستی را در پیش دارند. زیرا واضح است که نسل کارکنانی که در جامعه سرمایه‌داری تربیت شده‌اند، در بهترین حالات می‌توانند وظیفه انهدام مبانی هستی کهنه سرمایه‌داری یعنی هستی مبتنی بر استثمار را، انجام دهند. این نسل در بهترین حالات خواهد توانست وظیفه ایجاد آن چنان نظام اجتماعی را انجام دهد که به پرولتاریا و طبقات رنجبر کمك نماید تا حکومت را در دست خود نگاه دارند و بنیاد استواری به وجود آورند که فقط نسلی می‌تواند بر روی آن ساختمان کند که در شرایط جدید و در اوضاع و احوالی به کار پرداخته باشد که در آن مناسبات استثمارگرانه بین افراد وجود نداشته باشد.

لذا، وقتی وظایف جوانان از این نقطه نظر مورد بررسی قرار می‌گیرد، باید بگوییم که این وظایف جوانان را به طور اعم و وظایف سازمان‌های جوانان کمونیست و هر گونه سازمان‌های دیگری را به طور اخص می‌توان با یك کلمه بیان داشت: وظیفه عبارت است از آموختن.

واضح است که این تنها «یك کلمه» است و هنوز به مسایل عمده و بسیار حیاتی پاسخ نمی‌دهد، که چه چیز باید آموخت و چگونه باید آموخت؟ و حال آن که این جا تمام مطلب بر سر آن است که، به همراه دگرگون ساختن جامعه کهنه سرمایه‌داری، تعلیم و تربیت و آموزش نسل‌های جوان نیز که جامعه کمونیستی را بنا خواهند نمود نمی‌تواند به حالت سابق باشد. تعلیم و تربیت و آموزش باید از آن مصالحی منشاء گیرد که جامعه

کهنه برای ما باقی نهاده است. ما می‌توانیم کمونیسم را فقط با آن مجموعه معلومات و سازمان‌ها و مؤسسات و با آن ذخیره قوا و وسایل انسانی بنا نماییم که از جامعه کهنه برای ما باقی مانده است. فقط در صورت دگرگون ساختن اساسی امر تعلیم و تشکل و تربیت جوانان ما خواهیم توانست به این مقصود نایل آییم که نتیجه مساعی نسل جوان ایجاد جامعه‌ای باشد بدون هیچ گونه شباهتی با جامعه کهنه، یعنی عبارت باشد از جامعه کمونیستی، بدین جهت ما باید مفصلاً روی این مسأله مکث نماییم که چه چیزی را باید به جوانان بیاموزیم و جوانان، هر آینه واقعاً بخواهند خود را شایستهٔ عنوان جوانان کمونیست نشان دهند، چگونه باید بیاموزند و چگونه باید آنها را آماده نمود تا بتوانند ساختمان آن چه راکه ما آغاز کرده‌ایم تکمیل نمایند و به انجام برسانند.

من باید بگویم که نخستین و ظاهراً طبیعی‌ترین پاسخ این موضوع آن است که سازمان جوانان و به طور کلی تمام جوانان، که می‌خواهند به مرحلهٔ کمونیسم انتقال یابند باید کمونیسم را بیاموزند.

ولی پاسخ حاکی از «آموختن کمونیسم» پاسخی بسیار کلی است. لیکن ما برای آموختن کمونیسم چه چیزی لازم داریم؟ چه چیزی را ما باید از مجموعهٔ معلومات کلی برگزینیم تا معلومات کمونیسم کسب کنیم؟ این جا مخاطرات چندی ما را تهدید می‌نماید که غالباً به محض آن که وظیفهٔ آموختن کمونیسم به شیوهٔ نادرستی مطرح می‌گردد یا هنگامی که این وظیفه بسیار یك جانبه درك می‌شود، مخاطرات مزبور هم بروز می‌کند.

طبیعی است که در نظر اول این فکر به مغز می‌آید که معنای آموختن کمونیسم عبارت است از فراگرفتن آن مجموعه مغلوماتی که در درسنامه‌ها و رساله‌ها و آثار کمونیستی بیان گردیده است. ولی اگر در مورد آموختن کمونیسم چنین تعریفی بشود بیش از حد سطحی و ناکافی خواهد بود. اگر آموختن کمونیسم فقط منحصر بود به فرا گرفتن آن چه که در آثار و کتاب‌ها و رساله‌های کمونیستی بیان شده است، آن وقت ما خیلی به سهولت می‌توانستیم ملا نقطی‌ها یا لافزنان کمونیست به دست آوریم و این امر در غالب موارد زیان و خسارت به ما وارد می‌نمود، زیرا این افراد پس از آموختن و از بر کردن مندرجات کتب و رسالات کمونیستی، نمی‌توانستند همهٔ این معلومات را با هم مربوط سازند و نمی‌توانستند آن طور عمل نمایند که واقعاً کمونیسم خواستار آن است.

یکی از بزرگ‌ترین بلایا و بدبختی‌هایی که از جامعهٔ کهنهٔ سرمایه‌داری برای ما باقی

مانده است همانا گسست کامل کتاب با زندگی عملی است، زیرا ما کتاب‌هایی داشتیم که در آنها همه چیز به بهترین صورتی درج شده بود و این کتاب‌ها در اکثر موارد مشمئز کننده‌ترین اکاذیب سالوسانه‌ای بودند که جامعهٔ سرمایه‌داری را کاذبانه برای ما تصویر می‌کردند.

بدین جهت فراگرفتن ساده و کتابی‌مآبانه آن چیزی که در کتاب‌های مربوط به کمونیسم مسطور است، به منتها درجه نادرست می‌باشد. اکنون در نطق‌ها و مقالات ما تکرار ساده آن چیزهایی که سابق دربارهٔ کمونیسم گفته می‌شد وجود ندارد، زیرا نطق‌ها و مقالات ما با کار روزمره و همه جانبه رابطه دارد. کسب معلومات کتابی دربارهٔ کمونیسم از روی رسالات و تألیفات کمونیستی بدون کار و بدون مبارزه، واجد هیچ گونه ارزشی نیست، زیرا چنین معلوماتی به گسست قدیمی بین نظریه و عمل یعنی به آن گسست قدیمی که نفرت انگیزترین صفت جامعهٔ کهنه بورژوایی را تشکیل می‌داد، کماکان ادامه خواهد داد.

از این هم خطرناك‌تر خواهد بود، اگر ما فقط به فراگرفتن شعارهای کمونیستی بپردازیم، اگر ما به این خطر به موقع پی نبریم و تمام فعالیت خود را متوجه آن نسازیم که این خطر را برطرف نماییم، آن وقت وجوذ نیم میلیون یا یك میلیون تن از پسران و دوشیزگان که پس از این گونه آموختن کمونیسم خود را کمونیست خواهند نامید، فقط زیان عظیمی به امر کمونیسم وارد خواهد ساخت.

این جا در برابر ما این مسأله قرار می‌گیرد که چگونه باید همهٔ اینها را برای آموختن کمونیسم با هم توأم نمود؟ ما چه چیزی را باید از مکتب قدیم و علم قدیم بگیریم؟ مکتب قدیم اظهار می‌داشت که می‌خواهد انسانی دارای معلومات جامع الاطراف به وجود آورد و علوم به طور کلی را می‌آموزاند. ما می‌دانیم که این ادعا سراپا کذب بود، زیرا تمام جامعه مبتنی و متکی بر تقسیم افراد به طبقات یعنی استثمارگران و ستمکشان بود. طبیعی است که تمام مکتب قدیم، که روح طبقاتی سراپای آن را فراگرفته بود، فقط به اطفال بورژوازی معلومات می‌آموخت. هر کلمهٔ آن با منافع بورژوازی تطبیق داده شده بود. در این مکتب نسل جوان کارگران و دهقانان را کمتر تربیت می‌کردند و بیشتر به نفع همان بورژوازی تأدیب می‌نمودند. آنها را طوری تربیت می‌کردند که برای بورژوازی خدمت‌گذاران به درد خوری تهیه شود، که قادر باشند به وی سود بدهند و در عین حال آسایش و بیکارگی وی را مختل نسازند. بدین جهت ما، در عین نفی مکتب

قدیم، این وظیفه را وجهه همت خود قرار دادیم که از آن فقط آن چیزی را بگیریم که برای ما لازم است تا به وسیلهٔ آن بتوانیم به آموزش واقعی کمونیستی نایل آییم.

این جا من به آن ملامت‌ها و اتهامات مکتب قدیمی می‌پردازم که دایماً به گوش ما می‌خورد و اغلب موجب تفسیرهای به کلی نادرستی می‌گردد. می‌گویند که مکتب قدیم عبارت بود از مکتب کتاب، مکتب تأدیب، مکتب محفوظات طوطی‌واری. این صحیح است، ولی باید ما بتوانیم فرق بین آن چه که در مکتب قدیم برای ما بد است و آن چه را که برایمان مفید است از هم تمیز دهیم و آن چه را که برای کمونیسم ضرورت دارد برگزینیم.

مکتب قدیم مکتب کتاب بود و افراد را وادار می‌کرد مقدار زیادی معلومات غیر لازم و زاید و جامد فراگیرند که مغز را انباشته می‌کرد و نسل جوان را به کارمندانی که از یك قالب عمومی بیرون آمده بودند، تبدیل می‌کرد، ولی هر آینه شما درصدد گرفتن این نتیجه است که بدون فراگرفتن آن چه که معلومات بشری گرد آورده است می‌توان کمونیست شد اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اید. اشتباه بود هر آینه تصور می‌شد که فرا گرفتن شعارهای کمونیستی و نتیجه‌گیری‌های علم کمونیستی بدون فراگرفتن آن مجموعه معلوماتی که کمونیسم خود نتیجه آن است، کفایت می‌نماید. نمونه این که چگونه کمونیسم از مجموعه معلومات بشری پدید آمده، همان مارکسیسم است.

شما خوانده و شنیده‌اید که چگونه نظریه کمونیستی و علم کمونسیتی که موجد آن به طور عمده مارکس است، چگونه باید این آموزش مارکسیسم اکنون دیگر تألیف یك سوسیالیست و حتی سوسیالیست نابغه قرن نوزدهم نبوده بلکه به آموزش میلیون‌ها و ده‌ها میلیون پرولتار سراسر جهان بدل شده است، که این آموزش را در مبارزهٔ خود علیه سرمایه‌داری به کار می‌برند و اگر شما این سؤال را مطرح سازید که چرا آموزش مارکس توانسته است بر قبول میلیون‌ها و ده‌ها میلیون تن از افراد انقلابی‌ترین طبقه مسلط گردد تنها یك پاسخ دریافت خواهید داشت و آن این که علت این امر آن بوده است که مارکس بر بنیاد استوار معلومات بشری که در دوران سرمایه‌داری به دست آمده بود تکیه می‌کرد؛ مارکس، با بررسی قوانین تکامل جامعه بشری به ناگزیر بودن تکامل سرمایه‌داری که کار را به کمونیسم منجر می‌سازد، پی برد و مهم‌تر این که این امر را فقط براساس دقیق‌ترین و مشروح‌ترین و عمیق‌ترین بررسی این جامعه سرمایه‌داری و به وسیلهٔ فراگرفتن کامل تمامی فرآورده‌های علم پیشین به ثبوت رسانید. مارکس کلیه

دستاوردهای جامعه بشری را نقدانه حلاجی کرد و حتی یك نکته را هم از نظر دور نداشت. وی تمام آفریده‌های فکر بشری را حلاجی کرد، در معرض انتقاد قرار داد و در جریان جنبش کارگری وارسی نمود و آن چنان نتیجه‌گیری‌هایی کرد که افراد محدود در چارچوب بورژوایی یا افرادی که در بند خرافات بورژوایی گرفتار بودند قدرت آن را نداشتند.

این مطلب را هنگامی که ما مثلاً از فرهنگ پرولتاری سخن می‌گوییم، باید در نظر داشته باشیم. بدون درك روشن این نکته که فقط با اطلاع دقیق از فرهنگی که تمام سیر تکامل بشری آن را به وجود آورده است و فقط با حلاجی آن می‌توان فرهنگ پرولتاری را شالوده ریخت، ما قادر به حل این مسأله نخواهیم بود، فرهنگ پرولتاری چیزی نیست که از جای نامعلومی نازل شده باشد، این فرهنگ من درآوردی اشخاصی که خود را در رشتهٔ فرهنگ پرولتاری کارشناس می‌دانند نیست. اینها سراپا لاطائلات است. فرهنگ پرولتاری باید تکامل قانونمندانهٔ آن ذخایر معلوماتی باشد که بشریت تحت ستم جامعه سرمایه‌داری، جامعه ملاکی و جامعه اداری، به وجود آورده است. همه این راه‌ها و کوره راه‌ها ما را همان گونه به سوی فرهنگ پرولتاری می‌برده، می‌برد و کماکان خواهد برد، که علم اقتصاد، که توسط مارکس حلاجی شده، آن چیزی را که جامعه بشری باید بدان نایل آید به ما نمایانید و انتقال به مبارزهٔ طبقاتی و آغاز انقلاب پرولتاری را نشان داد.

وقتی ما اغلب خواه در بین نمایندگان جوانان و خواه در بین برخی از مدافعین شیوهٔ آموزشی جدید می‌شنویم که به مکتب قدیم حمله می‌کنند و می‌گویند مکتب قدیم مکتب محفوظات طوطی‌وار است، به آنها می‌گوییم که ما باید چیزهای خوب مکتب قدیم را أخذ کنیم، ما نباید از مکتب قدیم این موضوع را که وی حافظه جوانان را از معلومات بی‌حد و حصری می‌انباشت که نه دهم آن زاید و یك دهم آن تحریف شده بود، أخذ نماییم، ولی این بدان معنی نیست که ما می‌توانیم با استنتاجات کمونیستی اکتفا ورزیم و فقط شعارهای کمونیستی را از بر نماییم. بدینسان نمی‌توان کمونیسم ایجاد کرد. فقط وقتی ما می‌توانیم کمونیست باشیم که حافظه خود را با اطلاع از کلیهٔ ثروت‌هایی که بشر به وجود آورده است غنی سازیم.

ما به محفوظات طوطی‌وار نیازی نداریم ولی ما باید حافظهٔ هر فرد آموزنده‌ای را با مطلع ساختن وی از واقعیات اساسی تکامل دهیم و تکمیل نماییم، زیرا اگر کلیهٔ

معلومات مکتسبه در ذهن فرد کمونیست حلاجی نشود، آن وقت کمونیسم پدیده‌ای میان تهی خواهد شد و به تابلویی پوچ بدل خواهد گردید و فرد کمونیست گزافه‌گوی ساده‌ای بیش نخواهد بود. شما نه تنها باید این معلومات را فراگیرید، بلکه باید آن را چنان فراگیرید که با نظر انتقادی به آن بنگرید و مغز خود را با آل آشغال‌های غیر لازم نیانباشته بلکه آن را با اطلاع از کلیهٔ واقعیاتی، که انسان تحصیل‌کردهٔ معاصر بدون آن نمی‌تواند زندگی کند، غنی سازید. اگر یك فرد کمونیست بخواهد براساس نتیجه‌گیری‌هایی که حاضر و آماده به دست وی افتاده است، ولی بدون انجام کار فراوان بسیار جدی و بسیار دشوار و بدون سر درآوردن از واقعیاتی که وی موظف است با نظر انتقادی بدان بنگرد، از کمونیسم لاف بزند، کار چنین کمونیستی بسیار اسفناك خواهد بود. و داشتن یك چنین نظر سطحی به طور قطعی هلاکت‌بار خواهد بود. اگر من بدانم که کم می‌دانم؛ می‌کوشم تا بیشتر بدانم، ولی هر آینه کسی ادعا کند که کمونیست است و به هیچ‌گونه معلومات استواری نیازمند نیست از وی هیچ چیزی که شبیه به کمونیست باشد در نخواهد آمد.

مکتب قدیم خدمت‌گذارانی تهیه می‌کرد که برای سرمایه‌داران لازم بودند، این مکتب از مردان علم افرادی درست می‌کرد که مجبور بودند طوری چیز بنویسند و سخن گویند که باب طبع سرمایه‌داران باشد. از این جا نتیجه می‌شود که ما باید این مکتب را از میان برداریم. ولی اگر ما باید این مکتب را از میان برداریم و آن را معدوم سازیم آیا معنایش آن است که ما نباید از این مکتب تمامی آن چه را که بشریت فراهم آورده و برای افراد لازم است، أخذ نماییم؟ آیا این بدان معنا است که ما نباید بتوانیم آن چه را که برای سرمایه‌داری لازم بود از آن چه که برای کمونیسم لازم است تمیز دهیم؟

ما به جای تادیب قدیم، که در جامعهٔ بورژوایی علیرغم ارادهٔ اکثریت عملی می‌شد، انضباط آگاهانه کارگران و دهقانان را قرار می‌دهیم که کین و نفرت نسبت به جامعه قدیم را با عزم راسخ و توانایی و آمادگی برای متحد ساختن و متشکل نمودن قوا جهت این مبارزه توأم می‌سازند تا از ارادهٔ میلیون‌ها و صدها میلیون افراد پراکنده و متفرقی که در سراسر یك کشور عظیم پراکنده هستند یك ارادهٔ واحد به وجود آید، زیرا بدون اراده واحد ما را حتماً درهم خواهند شکست. بدون این اتحاد، بدون این انضباط آگاهانه، کارگران و دهقانان، کار ما یأس‌آور خواهد بود. بدون این امر ما نخواهیم توانست بر سرمایه‌داران و ملاکین تمام جهان غلبه نماییم. بدون این امر ما حتی بنیان را هم مستحکم

نخواهیم ساخت، تا چه رسد به این که بر این بنیان، جامعهٔ نوین کمونیستی را بنا نماییم. همچنین ما در عین نفی مکتب قدیم و احساس کین و نفرت کاملاً مشروع و ضروری نسبت به این مکتب و ارزش دادن به آمادگی جهت انهدام مکتب قدیم، باید این نکته را درك کنیم که آن چه باید جایگزین تدریس قدیم، محفوظات طوطی‌وار قدیم و تأدیب قدیم گردد عبارت است از توانایی ما در أخذ مجموعهٔ معلومات بشری و آن هم أخذ این معلومات به نحوی که کمونیسم یك چیز از بر شده نبوده، بلکه آفریده فکر خود شما و آن نتیجه‌گیری‌هایی باشد که از نقطه نظر معلومات معاصر جنبهٔ ناگزیر دارد.

چنین است شیوهٔ طرح وظایف اساسی به هنگام بحث دربارهٔ وظیفهٔ مربوط به آموختن کمونیسم.

برای این که این مطلب را به شما توضیح داده و ضمناً به این مسأله بپردازم که چگونه باید آموخت، یك مثال عملی می‌آورم. شما همه می‌دانید که از پی وظایف جنگی و وظایف حراست جمهوری بلافاصله وظیفهٔ اقتصادی در برابر ما قرار می‌گیرد. ما می‌دانیم که بدون احیاء صنایع و زراعت نمی‌توان جامعهٔ کمونیستی را بنا نمود، ضمناً آنها را باید نه به شیوهٔ قدیم، بلکه بر پایهٔ معاصر مبتنی بر آخرین کلام علم، احیاء نمود. شما می‌دانید که چنین پایه‌ای عبارت است از نیروی برق و فقط هنگامی که برق‌رسانی سراسر کشور و کلیهٔ رشته‌های صنایع و زراعت انجام گرفت، فقط هنگامی که شما این وظیفه را انجام دادید، خواهید توانست برای خود آن جامعهٔ کمونیستی را، که بنای آن از عهدهٔ نسل قدیم ساخته نیست، بنا نمایید. وظیفه‌ای که در برابر شما قرار دارد عبارت است از احیای اقتصادی سراسر کشور، تجدید سازمان و احیاء خواه زراعت و خواه صنایع براساس فنی معاصری که مبتنی بر علم و تکنیك معاصر و نیروی برق است. شما به خوبی این نکته را می‌فهمید که برای برق‌رسانی افراد بی‌سواد به درد نمی‌خورند و فقط یك سواد ساده هم برای این کار کافی نیست. در این جا کافی نیست که انسان بداند نیروی برق یعنی چه، بلکه باید بداند که چگونه آن را باید خواه در صنایع و خواه در زراعت و خواه در شئون گوناگون صنعت و زراعت به‌کار برد. باید انسان خود این علم بیاموزد و به تمام نسل جوان زحمت‌کشان نیز بیاموزاند، این است وظیفهٔ هر کمونیست آگاه و هر فرد جوانی که خود را کمونیست می‌شمرد و این نکته را به روشنی درك می‌کند، که با وارد شدن در سازمان کمونیستی جوانان این وظیفه را وجههٔ همت خود قرار داده است که در ساختمان کمونیسم به حزب کمك نماید و در ایجاد جامعهٔ کمونیستی به تمام نسل جون

مدد رساند. وی باید درك نماید که فقط بر اساس معلومات معاصر قادر به ایجاد چنین جامعه‌ای خواهد بود و اگر این معلومات را دارا نباشد، کمونیسم آرزویی بیش نخواهد بود.

وظیفهٔ نسل قدیم عبارت بود از سرنگون ساختن بورژوازی، در آن زمان وظیفهٔ عمده عبارت بود از انتقاد از بورژوازی، تشدید کین و نفرت توده‌ها نسبت به بورژوازی، بسط شعور طبقاتی و توانایی هم‌پیوستن نیروهای خود. ولی در برابر نسل جوان وظیفهٔ بغرنج‌تری قرار دارد. وظیفهٔ شما تنها این نیست که تمام قوای خود را برای پشتیبانی از حکومت کارگری ـ دهقانی در مقابل تهاجم سرمایه‌داران متحد سازید. این وظیفه را شما باید انجام دهید. این موضوع را شما به خوبی فهمیده‌اید و هر فرد کمونیست این مطلب را به روشنی درك می‌نماید. ولی این کافی نیست. شما باید جامعهٔ کمونیستی بنا کنید. نیمهٔ اول کار از بسیاری لحاظ انجام یافته است. جامعهٔ کهنه، چنان که شایسته آن بود، منهدم گردیده است و اکنون، چنان که شایسته آن بوده است، به تلی از ویرانه بدل گردیده است. زمینه پاك شده است و نسل کمونیستی جوان باید روی این زمینه جامعهٔ کمونیستی را بنا نماید. وظیفه‌ای که در برابر شما قرار دارد ساختمان است و شما فقط در صورتی قادر به انجام این وظیفه خواهید بود که تمام معلومات معاصر را فرا گیرید و بتوانید کمونیسم را از فرمول‌های حاضر و آماده حفظ شده و اندرزها و نسخه‌ها و دستورها و برنامه‌ها به آن چیز زنده‌ای بدل نمایید که در کار بلاواسطه شما وحدت ایجاد می‌کند و بدین طریق بتوانید کمونیسم را به رهنمونی برای کار عملی خود بدل نمایید.

این است وظیفه‌ای که شما باید آن را در امر تعلیم و تربیت و اعتلای تمام نسل جوان نصب العین خویش سازید. شما باید نخستین سازندگان جامعهٔ کمونیستی در بین میلیون‌ها سازنده‌ای باشید، که باید هر پسر و دختر جوان را شامل گردد. بدون جلب تمام تودهٔ جوانان کارگر و دهقان به ساختمان کمونیسم، شما جامعه کمونیستی را بنا نخواهید کرد.

در این جا من طبیعتاً به این مسأله نزدیك می‌شوم که ما چگونه باید کمونیسم را به افراد تعلیم دهیم و خصوصیت شیوه‌های ما چگونه باید باشد.

من در این جا مقدم بر هر چیز روی موضوع اصول اخلاق کمونیستی مکث خواهم نمود.

شما باید خودتان را کمونیست تربیت کنید. وظیفهٔ سازمان جوانان این است که

فعالیت عملی خود را طوری تربیت دهد که این جوانان ضمن آموختن و متشکل شدن و متحد شدن و مبارزه کردن بتواند خود و همه کسانی را که برای این جوانان نقش پیشوایی قایل هستند، کمونیست تربیت نمایند. باید تمام امر تربیت و آموزش و پرورش جوانان معاصر عبارت باشد از پرورش اخلاق کمونیستی.

ولی آیا اصول اخلاق کمونیستی وجود دارد؟ آیا معنویات کمونیستی وجود دارد؟ البته که وجود دارد. اغلب مطلب را چنین جلوه‌گر می‌سازند که گویا ما از خود دارای اصول اخلاقی نیستیم و بورژوازی غالباً ما را متهم می‌کند که ما کمونیست‌ها هرگونه اصول اخلاقی را نفی می‌نماییم. این وسیله‌ای است برای تحریف مفاهیم و گمراه ساختن کارگران و دهقانان.

آیا ما از چه لحاظ اصول اخلاقی و معنویات را نفی می‌نماییم؟ از آن لحاظی که بورژوازی آن را موعظه می‌کرد و این معنویات را از احکام الهی استنتاج می‌نمود. از این لحاظ البته ما می‌گوییم که به خدا ایمان نداریم و خیلی خوب می‌دانیم که کشیشان و ملاکین و بورژوازی از آن جهت به نام خدا سخن می‌گفتند که مطامع استثمارگرانهٔ خود را عملی سازند. و یا این که آنها به جای استنتاج این اصول اخلاقی از احکام معنوی و احکام الهی، آن را از مباحث ایده‌آلیستی یا نیمه ایده‌آلیستی استنتاج می‌نمودند که همواره همان چیزی می‌شد که بسیار شبیه به احکام الهی است.

ما هرگونه معنویاتی از این قبیل را، که از مفاهیم غیر بشری و غیر طبقاتی أخذ شده باشد نفی می‌کنیم، ما می‌گوییم که اینها فریب است، تحمیق و پر کردن مغز کارگران و دهقانان به نفع ملاکین و سرمایه‌داران است.

ما می‌گوییم که معنویات ما کاملاً تابع مبارزه طبقاتی پرولتاریا است، معنویات ما از منافع مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا استنتاج می‌شود.

جامعهٔ کهنه بر ستمگری ملاکین و سرمایه‌داران نسبت به همهٔ کارگران و دهقانان مبتنی بود. بر ما لازم بود که این جامعه را منهدم سازیم و این ستمگران را سرنگون نماییم، ولی برای این کار می‌بایست اتحاد به وجود آوریم. حق تعالی که چنین اتحادی را به وجود نخواهد آورد.

چنین اتحادی را فقط فابریک‌ها و کارخانه‌ها و فقط پرولتاریای تعلیمات دیده‌ای که از خواب دیرین برخاسته باشد می‌توانست به وجود آورد. فقط آن زمان که این طبقه پدید آمد، جنبش دامنه‌داری آغاز گردید که کار را به جایی رسانید که ما اکنون ناظر آن

هستیم: یعنی به پیروزی انقلاب پرولتاری در یکی از ضعیف‌ترین کشورهایی که سه سال تمام در برابر تهاجم بورژوازی سراسر جهان از موجودیت خود دفاع می‌کرد. و ما می‌بینیم که چگونه انقلاب پرولتاری در تمام جهان رشد می‌یابد. ما اکنون براساس تجربیات خود می‌گوییم که فقط پرولتاریا قادر به ایجاد این نیروی بهم فشرده بود که اکنون دهقانان متفرق و پراکنده از آن پیروی می‌نمایند، نیرویی که توانست در برابر کلیه تهاجمات استثمارگران ایستادگی کند. فقط این طبقه می‌تواند به توده‌های زحمتکش کمک کند که متحد گردند و صفوف خود را بهم فشرده سازند و به طور قطعی جامعهٔ کمونیستی را حفظ و تحکیم نموده و به طور قطعی آن را بسازند.

بدین جهت است که ما می‌گوییم: برای ما معنویاتی که خارج از جامعهٔ بشری أخذ شده باشد وجود ندارد و این چیزی جز فریب نیست. برای ما معنویات تابع و منافع مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا است.

و اما این مبارزهٔ طبقاتی چیست؟ این مبارزه عبارت است از سرنگون ساختن تزار، سرنگون ساختن سرمایه‌داران و محو طبقهٔ سرمایه‌داران.

ولی طبقات به طور کلی یعنی چه؟ این عبارت از آن چیزی است که به بخشی از جامعه اجازه می‌دهد دسترنج بخش دیگر را به تصاحب خود درآورد. وقتی بخشی از جامعه تمام اراضی را به تصاحب خود درمی‌آورد سروکار ما با طبقهٔ ملاکین و طبقهٔ دهقانان است وقتی بخشی از جامعه دارای فابریک و کارخانه، سهام و سرمایه است و بخش دیگر در این فابریک‌ها کار می‌کند، سر و کار ما با طبقهٔ سرمایه‌داران و طبقهٔ پرولتارها است.

بیرون کردن تزار دشوار نبود؛ این کار فقط چند روز وقت لازم داشت. بیرون کردن ملاکین نیز چندان دشوار نبود؛ این کار در ظرف چند ماه میسر گردید، بیرون کردن سرمایه‌داران نیز چندان دشوار نیست. ولی محو طبقات به مراتب دشوارتر است؛ هنوز هم تقسیم‌بندی به کارگران و دهقانان باقی است. وقتی دهقان در قطعهٔ زمین خود نشسته و غله زاید، یعنی غله‌ای را که نه برای خود او لازم است و نه برای گاو و گوسفند او، به تصاحب خود درمی‌آورد، وی بقیه بدون نان می‌مانند، این دهقان بدینسان به استثمارگر تبدیل می‌شود، هر قدر او بیشتر برای خود غله باقی گذارد، برایش بیشتر صرفه دارد و اما دیگران بگذار گرسنه بمانند: «هر قدر آنها بیشتر گرسنه بمانند، من این غله را گران‌تر خواهم فروخت» باید همه طبق نقشهٔ عمومی واحدی در یک زمین عمومی، در فابریک‌ها

و کارخانه‌های عمومی و طبق یك قاعدهٔ عمومی کار کنند. آیا انجام این کار آسان است؟ شما می‌بینید که این جا نمی‌توان با آن سهولتی کار را به انجام رسانید که در مورد بیرون کردن تزار و ملاکین و سرمایه‌داران دیده شد. در این جا پرولتاریا باید بخشی از دهقانان را به شیوهٔ نوین تربیت نماید و تعلیم دهد و آن عناصری را که دهقان زحمتکش هستند به سوی خود جلب کند تا مقاومت آن دهقانانی را که ثروتمند هستند و به سبب احتیاج بقیه جیب خود را پر می‌کنند، از بین ببرد. پس وظیفهٔ مبارزهٔ پرولتاریا با این عمل که ما تزار را سرنگون ساختیم و ملاکین و سرمایه‌داران را بیرون کردیم، هنوز به پایان نرسیده است و حال آن که وظیفهٔ آن نظامی که ما دیکتاتوری پرولتاریا می‌نامیم عبارت از همین است.

مبارزهٔ طبقاتی ادامه دارد و فقط شکل‌های خود را تغییر داده است. هدف این مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا آن است که استثمارگران سابق نتوانند بازگردند و توده پراکندهٔ دهقانان نادان بتوانند در یك اتحادیه متحد گردند. مبارزهٔ طبقاتی ادامه دارد و وظیفهٔ ما آن است که هر گونه منافعی را تابع این مبارزه سازیم. و ما معنویات کمونیستی خود را تابع همین وظیفه می‌نماییم. ما می‌گوییم: معنویات آن چیزی است که به انهدام جامعهٔ استثمارگر کهنه و اتحاد کلیهٔ زحمتکشان در پیرامون پرولتاریا، که به ایجاد جامعهٔ نوین کمونیست‌ها مشغول است، خدمت می‌نماید.

معنویات کمونیستی آن چیزی است که به این مبارزه خدمت می‌کند و زحمتکشان را علیه هر گونه استثمار و هر گونه خرده مالکیت متحد می‌سازد، زیرا خرده مالکیت آن چه را که حاصل دسترنج همهٔ جامعه است، به دست یك شخص می‌دهد. زمین در نزد ما مالکیت عمومی محسوب می‌شود.

ولی اگر من از این مالکیت عمومی بخش معینی را بگیرم و از آن دو برابر غلهٔ مورد نیاز خود را به دست آورم و مازاد این غله را مورد احتکار قرار دهم و این طور قضاوت کنم که هر قدر گرسنه بیشتر باشد، گران‌تر خواهند خرید، تکلیف چه می‌شود؟ آیا من در چنین صورتی مثل یك کمونیست رفتار کرده‌ام؟ نه، مثل یك استثمارگر و مالك رفتار کرده‌ام. با این باید مبارزه کرد. اگر کار را بدین منوال باقی گذاریم همه چیز راه قهقرا یعنی راه بازگشت حکومت سرمایه‌داران، حکومت بورژوازی را طی خواهد کرد، همان گونه که بارها در انقلاب‌های پیشین رخ داده است. و برای آن که به احیاء مجدد حکومت سرمایه‌داران و بورژوازی امکان داده نشود، باید راه معامله گری را بست، باید نگذاشت که اشخاصی به حساب بقیه جیب خود را پر کنند و باید زحمتکشان با

پرولتاریا متحد گردند و بالاتفاق جامعهٔ کمونیستی را تشکیل دهند. خصوصیت عمدهٔ آن چه که وظیفهٔ اساسی اتحاد و تشکل جوانان کمونیست را تشکیل می‌دهد در همین نکته است.

جامعهٔ کهنه بر این اصل پایه‌گذاری شده بود که یا تو دیگری را غارت می‌کنی و یا دیگری تو را، یا تو برای دیگری کار می‌کنی و یا دیگری برای تو، یا تو برده‌داری و یا برده‌ای. لذا واضح است که افراد تربیت شده در این جامعه می‌توان گفت از همان شیر مادر این روحیه و عادت و مفهوم راکسب می‌نمایند که باید یا برده‌دار بود، یا برده و یا خرده مالك، مستخدم جزء، کارمند جزء و روشنفکر؛ به عبارت اخری باید شخصی بود که فکرش فقط متوجه آن است که چیزی برای خود داشته باشد و در بند کار دیگران نیست.

اگر من از این قطعه زمین بهره‌برداری کنم، دیگر در بند کار دیگران نیستم؛ اگر دیگری گرسنه باشد، این به حال من بهتر است و من غلهٔ خود راگران‌تر می‌فروشم. اگر من به عنوان پزشك، مهندس، معلم و مستخدم شغلی برای خود داشته باشم دیگر در بند کار دیگران نیستم. شاید اگر با صاحبان قدرت همدست شوم و به آنها خوشآمد بگویم، بتوانم شغل خود را حفظ کنم و علاوه بر آن برای خود راه باز کنم و من هم بورژوا بشوم. چنین روحیه و چنین وضع روحی نمی‌تواند در یك فرد کمونیست وجود داشته باشد وقتی کارگران و دهقانان ثابت کرده‌اند که ما قادریم با نیروی خود از خود دفاع کنیم و جامعهٔ نوینی بر پا داریم، این همان آغاز تربیت کمونیستی است؛ تربیتی که در مبارزهٔ علیه استثمارگران و در اتحاد با پرولتاریا علیه خود خواهان و خرده مالکین و علیه آن روحیه و عاداتی کسب شده است که می‌گوید: من درصدد تحصیل سود برای خود می‌باشم و کاری به کار دیگران ندارم.

این است پاسخ این پرسش که نسل جوان و نوباوگان چگونه باید کمونیسم را بیاموزند.

این نسل می‌تواند فقط از این راه کمونیسم را بیاموزد که هرگام خود را در آموزش و پرورش و تحصیل با مبارزهٔ لاینقطع پرولتارها و زحمتکشان علیه جامعهٔ کهنه استثمارگر توأم سازد. وقتی با ما از معنویات سخن می‌گویند ما اظهار می‌داریم که: برای کمونیست معنویات تماماً در این انضباط هم‌پیوسته و همبسته و در این مبارزه توده‌ای آگاهانه علیه استثمارگران است. ما به معنویات جاودان ایمان نداریم و کذب هرگونه

افسانه‌ای را دربارهٔ معنویات فاش می‌سازیم. معنویات برای آن است که جامعه بشری بتواند به مدارج عالی‌تر برسد و از استثمار دسترنج رهایی یابد.

برای عملی ساختن این امر، آن چنان نسلی از جوانان لازم است که دارند در شرایط یك مبارزهٔ از روی انضباط شدید علیه بورژوازی به افرادی آگاه تبدیل می‌گردند. در این مبارزه آنها کمونیست‌هایی واقعی تربیت خواهند کرد و آنها باید هرگام خود را در امر تحصیل و آموزش و پرورش تابع این مبارزه کنند و با آن مربوط سازند. تربیت جوانان کمونیست نباید بدین نحو باشد که انواع نطق‌های دلپذیر و قواعد اخلاقی را به خورد آنها بدهند. این شیوهٔ تربیت نیست. افرادی که دیده‌اند چگونه پدران و مادرانشان تحت ستم ملاکین و سرمایه‌داران زندگی می‌کردند و خود در آن مصایبی که آغاز کنندگان مبارزه علیه استثمارگران بدان دچار می‌شدند، شرکت داشته‌اند و دیده‌اند که ادامهٔ این مبارزهٔ که برای حفظ دستاوردها انجام گرفته به بهای چه قربانی‌هایی تمام شده است و ملاکین و سرمایه‌داران چه دشمنان سبعی هستند؛ چنین افرادی در این شرایط کمونیست تربیت می‌شوند. معنویات کمونیستی بر پایهٔ مبارزه در راه تحکیم و به سرانجام رساندن کمونیسم مبتنی است. این همان پایه آموزش و پرورش و تحصیل کمونیستی است. و این پاسخ پرسشی است مبنی بر آن که چگونه باید کمونیسم را آموخت.

اگر آموزش و پروش و تحصیل فقط محدود به مدرسه بود و از زندگی پر شور جدا می‌بود، ما بدان ایمان نمی‌داشتیم. تا زمانی که کارگران و دهقانان تحت ستم ملاکین و سرمایه‌داران قرار دارند و مدارس در دست ملاکین و سرمایه‌داران است، نسل جوان کور و نادان می‌ماند. و اما مدارس ما باید مبانی معلومات و این توانایی را که جوانان خود بتوانند نظریات کمونیستی تنظیم نمایند، برای آنان تأمین نماید و از آنها افرادی با معلومات تهیه کند. مدارس ما باید در خلال مدتی که افراد تحصیل می‌کنند، از آنها شرکت کنندگانی برای مبارزه در راه رهایی از قید استثمارگران تهیه نمایند. سازمان کمونیستی جوانان فقط آن هنگام خود را شایسته عنوان خود نشان خواهد داد و ثابت خواهد کرد که سازمان نسل جوان کمونیست است که هرگام خود را در آموزش و پرورش و تحصیل با شرکت در مبارزهٔ مشترك همه زحمت‌کشان علیه استثمارگران توأم سازد. زیرا شما به خوبی می‌دانید که تا زمانی که روسیه یگانه جمهوری کارگری باقی مانده و در سراسر نقاط جهان نظام کهنه بورژوایی وجود دارد، ما ضعیف‌تر از آنها هستیم و هر بار خطر تهاجم جدیدی ما را تهدید می‌کند و فقط در صورتی که شیوهٔ

اتحاد و یکدلی را بیاموزیم، می‌توانیم در مبارزهٔ آتی خود پیروز گردیم و پس از آن که قوت گرفتیم واقعاً غلبه‌ناپذیر خواهیم شد. بدین طریق کمونیست بودن معنایش متشکل ساختن و متحد نمودن تمام نسل نوباوگان و نشان دادن نمونه تربیت و انضباط در این مبارزه است. آن وقت است که شما خواهید توانست ساختمان بنای جامعهٔ کمونیستی را آغاز نمایید و آن را به پایان رسانید.

برای این که مطلب را برای شما روشن‌تر کرده باشم، مثالی ذکر می‌کنم. ما خود را کمونیست می‌نامیم. کمونیست یعنی چه؟ کمونیست کلمه‌ای لاتینی است. کمونیس یعنی مشترك جامعه کمونیستی یعنی همه چیز مشترك است: زمین، فابریك، کار مشترك، این است معنای کمونیسم.

آیا در صورتی که هر کس در قطعه زمین خودش به بهره‌برداری مشغول باشد، کار می‌تواند مشترك باشد؟ کار مشترك را فوراً نمی‌توان به وجود آورد. این امر محال است. این کار از آسمان نازل نمی‌شود. این را باید با زحمت و رنج به وجود آورد. این کار در جریان مبارزه به وجود می‌آید. این کتاب قدیم نیست و در چنین صورتی هیچ کس به چنین کتابی باور نمی‌کرد. این تجربهٔ شخصی زندگی است. وقتی کلچاك و دنیکین از سیبری و جنوب پیش می‌آمدند، دهقانان با آنها بودند. آنها از بلشویسم خوششان نمی‌آمد، زیرا بلشویك‌ها غله را به بهای ثابت خریداری می‌نمایند. ولی وقتی دهقانان در سیبری و اوکراین مزهٔ حکومت کلچاك و دنیکین را چشیدند، فهمیدند که دهقان چاره‌ای ندارد جز این که: یا به طرف سرمایه‌دار برود و در چنین صورت سرمایه‌دار وی را به بردگی ملاك دچار خواهد ساخت و یا این که از کارگر پیروی کند، که با آن که جوی شیر در سواحل بحر عسل وعده نمی‌دهد و از وی خواستار انضباط آهنین و پایداری در مبارزه شاق است، مع الوصف از بردگی سرمایه‌داران و ملاکین رهایش می‌سازد. وقتی حتی دهقانان نادان در تجربهٔ خود به این امر پی بردند و آن را دیدند، آن وقت به هواداران آگاه کمونیسم، به هوادارانی که مکتب شاقی را گذرانده‌اند، تبدیل شدند. سازمان کمونیستی جوانان باید همانا چنین تجربه‌ای را مبنای تمام فعالیت خود قرار دهد.

من به این پرسش که ما چه چیزی را باید بیاموزیم و چه چیزی را باید از مکتب قدیم و علم قدیم أخذ نماییم پاسخ دادم. حال سعی می‌کنم به این پرسش هم پاسخ دهم که این موضوع را چگونه باید آموخت: فقط از راه مربوط ساختن هر گام فعالیت خود در

مدرسه و هر گام خود در امر آموزش و پرورش و تحصیل با مبارزهٔ کلیه زحمت‌کشان علیه استثمارگران.

من با چند مثال از تجربهٔ کار سازمان‌های مختلف جوانان به رأی العین به شما نشان خواهم داد که چگونه این تربیت کمونیستی باید انجام گیرد. همه راجع به از بین بردن بی‌سوادی سخن می‌گویند. شما می‌دانید که در یك کشور بی‌سواد نمی‌توان جامعه کمونیستی بنا نمود. این کافی نیست که حکومت شوروی فرمان بدهد یا حزب شعار معینی اعلام کند و یا بخش معینی از بهترین کارکنان خود را برای این کار مأمور نماید. برای این امر لازم است که خود نسل جوان دست به کار انجام آن شود. کمونیسم عبارت از آن است که آن جوانان، آن پسران و دخترانی که جزو سازمان جوانان هستند بگویند: این کار وظیفه ما است، ما متحد می‌شویم و به ده می‌رویم تا بی‌سوادی را از میان براندازیم و نسل نوباوگان ما بی‌سواد نداشته باشد. هدف مجاهدت ما این است که فعالیت مبتکرانه نسل جوان به این کار اختصاص یابد. شما می‌دانید که روسیه را نمی‌توان به سرعت از یك کشور جاهل و بی‌سواد به کشوری باسواد تبدیل کرد؛ ولی اگر سازمان جوانان به این کار همت گمارد و همه جوانان به نفع عموم کار کنند، آن‌گاه این سازمان که ۴۰۰ هزار پسر و دختر را متحد می‌سازد، حق دارد خود را سازمان کمونیستی جوانان بنامد. وظیفهٔ این سازمان همچنین عبارت از آن است که، با فراگرفتن معلومات گوناگون به جوانانی که خود قادر نیستند از ظلمت بی‌سوادی رهایی یابند، کمك نماید. عضو سازمان جوانان بودن معنایش صرف تمام فعالیت و تمام قوا در راه کار عمومی است. تربیت کمونیستی در همین است. فقط در جریان این فعالیت است که پسر یا دختر جوان به کمونیست واقعی بدل می‌گردد. فقط در صورتی که آنها با این فعالیت بتوانند به کامیابی‌های عملی نایل شوند، کمونیست می‌گردند.

برای مثال کار در بوستان‌های اطراف شهر را در نظر می‌گیریم. مگر این کار نیست؟ این یکی از وظایف سازمان کمونیستی جوانان است. مردم گرسنگی می‌کشند، در فابریك‌ها و کارخانه‌ها گرسنگی حکمفرما است. برای نجات دادن از گرسنگی باید بستانکاری را بسط داد ولی زراعت به شیوهٔ قدیمی انجام می‌گیرد. لذا لازم است که عناصر آگاه‌تر برای انجام این کار همت گمارند و در چنین صورتی شما خواهید دید که بوستان‌ها افزایش خواهد یافت، مساحت آنها توسعه خواهد پذیرفت و نتایج حاصله بهبود خواهد یافت. سازمان کمونیستی جوانان باید در این کار فعالانه شرکت ورزد. هر

سازمان یا هر حوزه‌ای از سازمان جوانان باید این کار را کار خود بشمارد.

سازمان جوانان کمونیست باید گروه پیشرویی باشد که در کاری کمك خود را مبذول می‌دارد و از خود ابتکار و بدعت نشان می‌دهد. این سازمان باید طوری باشد که هر کارگری در آن افرادی را ببیند که اگر هم آموزش آنها برایش نا مفهوم باشد و فوراً به آموزش آنان باور ننماید، در عوض در جریان کار روزمره آنها و در فعالیت آنها ببیند که اینها واقعاً افرادی هستند که راه راست را به وی نشان می‌دهند.

اگر سازمان کمونیستی جوانان در کلیهٔ شئون نتواند کار خود را بدینسان سازمان دهد، معنایش آن است که این سازمان به راه قدیمی یعنی بورژوایی پرت می‌شود. کار تربیتی ما باید با مبارزهٔ زحمت‌کشان علیه استثمارگران توأم گردد تا بدین وسیله به زحمت‌کشان کمك شود وظایفی را که از آموزش کمونیسم ناشی می‌گردد، انجام دهند.

اعضاء سازمان جوانان باید هر ساعت آزاد خود را برای این صرف کنند که بوستانی را بهبودی بخشند و یا در فابریك و کارخانه‌ای به تعلیم جوانان بپردازند و الخ. ما می‌خواهیم روسیه را از یك کشور فقیر و حقیر به کشوری ثروتمند بدل نماییم. لذا سازمان کمونیستی جوانان باید تحصیل خود و آموزش و پرورش خود را با کار کارگران و دهقانان توأم سازد و در چهار دیوار مدارس خود محدود نگردد و تنها به قرائت کتب و رسالات کمونیستی اکتفا نورزد. فقط در جریان کار با کارگران و دهقانان می‌توان به کمونیست‌های واقعی بدل گردید. لذا باید همه ببینند که هر فردی که عضو سازمان جوانان است باسواد است و در عین حال از عهده کار کردن هم برمی‌آید. وقتی همه بینند که ما چگونه شیوهٔ تأدیبی قدیم را از مدارس برانداخته انضباط آگاهانه را جایگزین آن ساخته‌ایم و چگونه هر جوانی در کار شنبه‌های کمونیستی شرکت می‌ورزد و چگونه آنها از هر بوستان اطراف شهر برای کمك به اهالی استفاده می‌نمایند، آن وقت دیگر مردم به چشم سابق به کار نگاه نخواهند کرد.

وظیفهٔ سازمان کمونیستی جوانان آن است که موجبات کمك به انجام کارهایی نظیر (مثال کوچکی را در نظر می‌گیریم) تأمین نظافت یا تقسیم غذا را در ده و یا در برزن خود فراهم سازد. این کار در جامعهٔ کهنهٔ سرمایه‌داری چگونه انجام می‌گرفت؟ هر کس فقط برای خود کار می‌کرد و هیچ کس توجهی به این که در این جا سالخورده یا بیماری وجود دارد نداشت و یا این که همهٔ کار منزل به دوش زن می‌افتاد که به همین جهت هم تحت ستم و در حالت اسارت به سر می‌برد. چه کسی باید علیه این جریان مبارزه کند؟

سازمان‌های جوانان که موظفند بگویند: ما این جریان را دگرگون خواهیم ساخت، ما دسته‌هایی از جوانان تشکیل خواهیم داد تا به امر تأمین نظافت و توزیع غذا کمك نمایند و مرتباً به خانه‌ها سرکشی کنند و به شیوه‌ای متشکل به نفع همه جامعه فعالیت نمایند و در این کار نیروها را صحیحاً تقسیم کنند و ثابت نمایند که کار باید صورت متشکل داشته باشد.

آن نسل، که نمایندگان آن اکنون در حدود ۵۰ سال دارند، نمی‌تواند امیدوار باشد که جامعهٔ کمونیستی را خواهد دید. تا آن زمان این نسل عمر خود را به پایان خواهد رسانید. ولی آن نسلی که اکنون ۱۵ سال دارد، هم جامعه کمونیستی را خواهد دید و هم خود این جامعه را بنا خواهد نمود. و این نسل باید بداند که تمام وظیفهٔ زندگی وی عبارت است از ساختمان این جامعه. در جامعهٔ کهنه کار توسط خانواده‌های جدا جدا انجام می‌گرفت و هیچ کس، جز ملاکین و سرمایه‌دارانی که توده‌های مردم را در معرض ستم قرار می‌دادند، کار را متحد نمی‌ساخت. ولی ما باید هر کاری را، هر قدر هم چرکین و دشوار باشد، چنان سازمان دهیم که هر کارگر و دهقان به خود این طور بنگرد که: من جزیی از ارتش عظیم کار آزادم و خود خواهم توانست زندگی خود را بدون ملاکین و سرمایه‌داران بنا نمایم و خواهم توانست نظام کمونیستی را مستقر سازم. سازمان کمونیستی جوانان باید همگان را از سنین جوانی در جریان کار آگاهانه و از روی انضباط تربیت نماید.

بدین طریق است که ما می‌توانیم امیدوار باشیم که وظایف مطروحه فعلی عملی خواهد شد. ما باید چنین حساب کنیم که حداقل ده سال برای برق‌رسانی کشور لازم است تا سرزمین بینوا شدهٔ ما بتواند از آخرین دستاوردهای تکنیك استفاده کند. لذا نسلی که اکنون ۱۵ سال دارد و پس از ۱۰ـ۲۰ سال در جامعهٔ کمونیستی زندگی خواهد کرد، باید تمام وظایف تحصیلی خود را طوری طرح نماید که هر روز در هر دهی و در هر شهری جوانان فلان یا بهمان وظیفه خود را در مورد کار عمومی، ولو وظیفهٔ بسیار کوچك و بسیار ساده‌ای هم باشد عملاً انجام دهند. به نسبتی که این عمل در هر دهی انجام گیرد، به نسبتی که دامنه مسابقهٔ سوسیالیستی بسط یابد و به نسبتی که جوانان ثابت نمایند که قادر به متحد ساختن کار خود هستند، به همان نسبت موفقیت ساختمان کمونیستی تأمین خواهد بود. فقط در صورتی که ما به هر گام خود از نقطهٔ نظر موفقیت این ساختمان بنگریم و فقط در صورتی که از خود بپرسیم که آیا ما همه چیز را انجام

داده‌ایم تا زحمت‌کشان آگاه متحدی باشیم، سازمان کمونیستی جوانان خواهد توانست نیم میلیون عضو خود را در یك ارتش واحدکار متحد سازد و احترام همگانی را به سوی خود جلب نماید.

(غریو کف زدن‌ها)

«پراودا»، شماره‌های ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳؛
مورخه ۵ و ٦ و ۱۷ اکتبر سال ۱۹۲۰.

نامه به رفقای تولا[۱]

رفقای عزیز!

بنابر شرحی که شما بیان داشته‌اید، من با شما موافقم، ولی اگر شما می‌خواهید از عقیدهٔ من علیه «اپوزیسیون» ضد خودتان استفاده کنید، در این صورت هم نامه‌ای را که به من نوشته‌اید و هم متن پاسخ مرا به اعضاء این «اپوزیسیون» بدهید. در چنین صورتی آنها مطلع خواهند بود و خواهند توانست از خود شرحی برای من بنگارند و در چنین صورتی اطلاعات من یك جانبه نخواهد بود.

در مورد ماهیت امر نظر خود را به اختصار بیان می‌دارم. تا زمانی که ورانگل را به طور قطعی نکوبیده‌ایم و کریمه را تماماً نگرفته‌ایم، وظایف جنگی در نخستین سطح قرار خواهد داشت. این امر مطلقاً بلا تردید است.

سپس برای تولا، نظر به وجود کارخانجات اسلحه‌سازی و فشنگ‌سازی آن، احتمال زیاد می‌رود، که تا مدت زمان معینی حتی پس از پیروزی بر ورانگل نیز وظایف به پایان رساندن کارهای مربوط به تولید اسلحه و فشنگ، وظایف درجه اول باقی بماند، زیرا ارتش را باید برای بهار آماده کرد.

از مختصر بودن نامه پوزش می‌خواهم و خواهش می‌کنم به من اطلاع دهید که آیا نامه من و نامه‌ای را که شما به من نوشته‌اید به «اپوزیسیون» نشان داده‌اید یا نه.

سلام کمونیستی مرا بپذیرید.

لنین.

تاریخ نگارش ۲۰ اکتبر سال ۱۹۲۰.

تاریخ نخستین انتشار سال ۱۹۴۲.

---

۱ ـ این نامه به مناسبت تلاش برخی از اعضاء سازمان حزبی تولا نوشته شده است که می‌خواستند به وظایف اقتصادی و معارفی به زیان وظایف جنگی جای اول را بدهند.

مجموعه

کنگره‌ها، سخنرانی‌ها، آیین‌نامه‌ها، تزها، طرح‌ها، پرسش‌ها، اعلامیه‌ها، فرمان‌ها، وظایف حکومت شوروی

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف **لنین**

ترجمهٔ: محمد پورهرمزان

به‌کوشش: عزیزالله علیزاده

دومین کنگره کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه[1] ۲۵-۲۶ اکتبر (۷-۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷

۱

به کارگران، سربازان و دهقانان!

دومین کنگرهٔ کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه گشایش یافته است. اکثریت عظیم شوراها در آن نماینده دارند. در کنگره عده‌ای از نمایندگان اعزامی شوراهای دهقانان نیز حضور دارند. دوران اختیارات کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سازشکار به پایان رسید. کنگره، با اتکاء به اراده اکثریت عظیم کارگران، سربازان و دهقانان و با اتکاء به قیام پیروزمندانهٔ کارگران و پادگان پتروگراد قدرت حاکمه را به دست خود می‌گیرد.

دولت موقت واژگون شد. اکثریت اعضاء دولت موقت بازداشت شده‌اند.

حکومت شوروی به تمام ملل صلح دموکراتیک فوری و متارکه فوری در تمام

---

۱ ـ دومین کنگرهٔ کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه: در ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) سال ۱۹۱۷ در ساعت ۱۰ و ۲۵ دقیقه بعدازظهر در کاخ اسمولنی افتتاح یافت. از ۶۴۹ نمایندهٔ کنگره ۳۹۰ نفر بلشویک بودند. از شوراهای ایالتی ۳۱۸ نماینده در کنگره شرکت داشتند. نمایندگان اعزامی ۲۴۱ شورا با دستورنامه‌های بلشویکی به کنگره آمده بودند. منشویک‌ها و اس‌ارهای راست و بوندی‌ها بعد از افتتاح کنگره، آن را ترک کردند و از به رسمیت شناختن انقلاب سوسیالیستی امتناع ورزیدند. کنگره شوراها پیام خطاب «به کارگران، سربازان و دهقانان» را که لنین نوشته بود تصویب کرد. مسایل اساسی مطروحه در کنگره عبارت بود از: تأسیس دولت شوروی و تصویب منشور صلح و فرمان زمین. لنین دربارهٔ مسألهٔ صلح و زمین سخنرانی نمود. کنگرهٔ دوم شوراها منتقل شدن قدرت حاکمه به دست شوراها را اعلام داشت و منشور صلح و فرمان زمین و تشکیل نخستین دولت شوراها یعنی شورای کمیسرهای ملی را تصویب نمود. لنین به ریاست شورای کمیسرهای ملی و استالین به عنوان کمیسر ملی امور ملیت‌ها انتخاب گردید. کنگرهٔ مزبور کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی روسیه را مرکب از ۱۰۱ نفر انتخاب کرد که در آن: ۶۲ بلشویک، ۲۹ اس‌ار چپ و غیره شرکت داشتند. کنگره روز ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) سال ۱۹۱۷ در ساعت ۵ و ۱۵ دقیقه صبح خاتمه یافت.

جبهه‌ها را پیشنهاد خواهد نمود. این حکومت موجبات واگذاری بلاعوض زمین‌های ملاکین تیول و موقوفهٔ دیرها را به اختیار کمیته‌های دهقانی تأمین خواهد کرد، با دموکراسی نمودن کامل ارتش، از حقوق سربازان دفاع خواهد نمود، تولید را تحت کنترل کارگری قرار خواهد داد، امر دعوت به موقع مجلس مؤسسان را تأمین خواهد کرد، در رساندن غله به شهرها و مایحتاج اولیه به دهات اهتمام خواهد ورزید و حق تمام ملل ساکن روسیه را به تعیین سرنوشت خویش به طور واقعی تأمین خواهد نمود.

کنگره مقرر می‌دارد: تمام قدرت حاکمه در محل‌ها به شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان که موظف به استقرار نظم انقلابی واقعی هستند منتقل گردد.

کنگره، سربازان در سنگر را به هوشیاری و ثبات قدم دعوت می‌نماید. کنگرهٔ شوراها مطمئن است مادام که حکومت جدید به انعقاد قرارداد یك صلح دموکراتیك، که مستقیماً از طرف وی به تمام ملل پیشنهاد خواهد شد، نایل نیاید، ارتش انقلابی خواهد توانست در مقابل هرگونه سوء قصد امپریالیسم از انقلاب دفاع نماید. حکومت جدید تمام تدابیر را اتخاذ خواهد کرد تا از طریق اجرای سیاست قطعی مصادره و وضع مالیات بر دارایی طبقات ثروتمند کلیهٔ نیازمندی‌های ارتش انقلابی را بر طرف سازد و وضع خانواده‌های سربازان را نیز بهبود بخشد.

کورنیلوی‌ها ـ کرنسکی، کالدین و سایرین ـ می‌کوشند سپاهیان را به پتروگراد بیاورند. چند واحدی که کرنسکی از راه فریب حرکت داده بود به قیام کنندگان پیوستند.

سربازان در مقابل کرنسکی کورنیلوی مجدانه مقاومت نمایید! مراقب باشید!

کارگران راه آهن، کلیهٔ قطارهای حامل نفرات و مهمات را که کرنسکی به سوی پتروگراد می‌فرستد متوقف سازید!

سربازان، کارگران و کارمندان، سرنوشت انقلاب و سرنوشت صلح دموکراتیك در دست شما است!

زنده باد انقلاب!

کنگرهٔ کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه.

نمایندگان اعزامی شوراهای دهقانان.

مندرجه در شمارهٔ ۹ روزنامهٔ «رابوچی‌ای سالدات» ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) سال ۱۹۱۷

۲
سخنرانی دربارهٔ صلح ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر)

مسألهٔ صلح مسألهٔ حاد و دردناك دورهٔ کنونی است. دربارهٔ آن مطالب بسیاری گفته و نوشته شده است. و ای چه بسا که همهٔ شما هم در اطراف آن کم بحث نکرده باشید. بدین جهت به من اجازه دهید به قرائت اعلامیه‌ای بپردازیم که باید دولت برگزیده شما آن را صادر نماید.

فرمان صلح

دولت کارگری و دهقانی که موارد انقلاب ۲۴-۲۵ اکتبر و متکی به شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان است، به تمام ملل متحارب و دولت‌های آنان پیشنهاد می‌نماید بی‌درنگ مذاکرات دربارهٔ صلح عادلانهٔ دموکراتیك را آغاز کنند.

این دولت بر آن است که صلح عادلانه و دموکراتیکی که اکثریت قاطع کارگران و طبقات زحمتکش بی‌پا شده و رنج دیده و عذاب کشیدهٔ از جنگ در تمام کشورهای متحارب عطشان آنند، ـ صلحی که کارگران و دهقانان روس پس از سرنگون ساختن سلطنت تزاری به صریح‌ترین و مصرانه‌ترین طرزی خواستار آن بوده‌اند ـ عبارت است از یك صلح فوری بدون الحاق‌طلبی (یعنی بدون غصب سرزمین‌های دیگران و بدون الحاق جبری اقوام دیگر) و بدون غرامات.

دولت روسیه به تمام ملل متحارب انعقاد فوری چنین صلحی را پیشنهاد می‌کند و خود اظهار آمادگی می‌نماید بی‌درنگ، بدون اندك تأخیر، کلیهٔ اقدامات قطعی را به عمل آورد تا تمام شرایط یك چنین صلحی به تصویب نهایی مجلس‌های تام الاختیار نمایندگان مردم همهٔ کشورها و ملل برسد.

مفهومی که این دولت، بر وفق استنباط حقوقی دموکراسی به طور اعم و بر وفق استنباط حقوقی طبقات زحمتکش به طور اخص، برای الحاق‌طلبی یا غصب سرزمین‌های دیگران قایل است، عبارت است از هرگونه ملحق ساختن اقوام کوچك یا

ضعیف به کشور بزرگ یا قوی بدون این که موافقت و تمایل این ملیت به طور دقیق و واضح و داوطلبانه اظهار شده باشد، اعم از این که این الحاق جبری در چه زمانی انجام گرفته باشد و نیز اعم از این که ملتی که به زور آن را ملحق نموده یا در درون مرزهای کشوری نگاه داشته‌اند، تا چه حد رشد یافته یا عقب مانده باشد و بالآخره اعم از این که این ملت در اروپا زندگی کند یا در کشورهای دور افتادهٔ ماوراء اقیانوس.

هر گاه ملتی را، اعم از این که هر ملتی باشد، به زور در درون مرزهای کشوری نگاه داشته باشند و هر گاه علیرغم تمایلی که از طرف وی ابراز شده است ـ اعم از این که این تمایل در مطبوعات، یا مجلس‌های ملی و ضمن تصمیمات احزاب ابراز شده باشد و یا به وسیلهٔ عصیان و قیام بر ضد بی‌دادگری ملی، ـ به این ملت حق داده نشود از طریق انتخابات آزاد و در شرایطی که سپاهان ملت الحاق‌گر یا به طور کلی ملت قوی‌تر، کاملاً سرزمین وی را تخلیه کرده باشند، بدون کوچک‌ترین اجباری مسألهٔ مربوط به شکل‌های موجودیت دولتی خود را حل نماید، آن گاه الحاق چنین ملتی الحاق‌طلبی، یعنی غصب و اعمال زور است.

ادامهٔ این جنگ به خاطر این که چگونه ملت‌های نیرومند و ثروتمند اقوام ضعیفی را که به زور منقاد خود ساخته‌اند بین خود تقسیم کنند، به نظر این دولت بزرگ‌ترین جنایات بر ضد نوع بشر محسوب می‌گردد و لذا این دولت رسماً عزم راسخ خود را به امضای فوری آن چنان شرایط صلحی ابراز می‌دارد که این جنگ را به موجب شرایط فوق الذکر که برای همهٔ اقوام بدون استثناء به یك اندازه عادلانه است، موقوف نماید.

در عین حال این حکومت اظهار می‌دارد که به هیچ وجه برای شرایط فوق الذکر صلح جنبهٔ اتمام حجت قایل نیست، یعنی موافقت دارد هر گونه شرایط دیگری را نیز برای صلح مورد بررسی قرار دهد و فقط اصرار دارد که شرایط مزبور از طرف هر کشور متحاربی هم که باشد هر چه زودتر و با نهایت وضوح پیشنهاد شود و از هر گونه دو پهلویی و سری بودن به طور قطع عاری باشد.

این دولت دیپلماسی سری را لغو می‌سازد و عزم راسخ ابراز می‌دارد که تمام مذاکرات را به طور کاملاً آشکار در برابر تمام مردم به عمل آورد و بی‌درنگ به انتشار کامل آن قراردادهای سری بپردازد که حکومت ملاکین و سرمایه‌داران از فوریه تا ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ آنها را تأیید کرده و یا خود منعقد نموده است. دولت تمام مفاد این قراردادهای سری را، در حدودی که هدف آنها واگذاری منافع و امتیازاتی به ملاکین و

سرمایه‌داران روس و نگاه‌داری یا بسط سرزمین‌های تحت اشغال ولیکاروس‌ها است، چنان‌که در اکثر موارد چنین بوده است، بی‌چون و چرا و بی‌درنگ ملغی اعلام می‌دارد.

این دولت، ضمن آن‌که به تمام دول و ملل همهٔ کشورها پیشنهاد می‌کند بی‌درنگ دربارهٔ انعقاد صلح به مذاکرات علنی بپردازند، از جانب خود ابراز آمادگی می‌نماید که این مذاکرات را خواه به وسیلهٔ ارتباط کتبی و تلگرافی و خواه از طریق مذاکرات بین نمایندگان کشورهای مختلف یا در کنفرانس چنین نمایندگانی، عملی سازد. دولت، برای تسهیل اجرای چنین مذاکراتی، نماینده مختاری از خود در کشورهای بی‌طرف تعیین می‌نماید.

این دولت به تمام دول و خلق‌های تمام کشورهای متحارب پیشنهاد می‌کند بی‌درنگ قرارداد متارکه منعقد کنند و ضمناً از جانب خود مطلوب می‌شمارد که طول مدت این متارکه کمتر از ۳ ماه نباشد، یعنی برای مدتی باشد که طی آن، هم اتمام مذاکرات صلح با شرکت بدون استثناء تمام اقوام یا مللی که به جنگ کشانده شده و یا مجبور به شرکت در آن شده‌اند، کاملاً امکان پذیر است و هم دعوت مجالس تام الاختیاری از نمایندگان مردم تمام کشورها به منظور تصویب نهایی شرایط صلح.

دولت موقت کارگری و دهقانی روسیه در همانحال که این پیشنهاد صلح را به دولت‌ها و خلق‌های تمام کشورهای متحارب می‌نماید، در عین حال روی سخنش به ویژه با کارگران آگاه سه ملت از پیشروترین ملل بشری و سه کشور از بزرگ‌ترین کشورهای شرکت کننده در جنگ کنونی یعنی انگلستان، فرانسه و آلمان است. کارگران این کشورها بزرگ‌ترین خدمات رابه امر ترقی و سوسیالیسم نموده‌اند و گواه آن نمونه‌های با عظمت جنبش چارتیست در انگلستان، یك سلسله انقلاب‌های دارای اهمیت جهانی ـ تاریخی که به توسط پرولتاریای فرانسه انجام گرفته و بالآخره مبارزهٔ قهرمانانه بر ضد قانون فوق‌العاده در آلمان و فعالیت طولانی و سر سخت و از روی انضباطی است که در راه ایجاد سازمان‌های توده‌ای پرولتاری در آلمان انجام گرفته و برای کارگران تمام جهان می‌تواند سرمشق قرار گیرد. تمام این نمونه‌های قهرمانی پرولتاری و خلاقیت تاریخی برای ما در حکم وثیقهٔ آن است که کارگران کشورهای نامبرده به وظایفی که اکنون در مورد رهایی بشر از قید دهشت‌های جنگ و عواقب آن بر عهده دارند، پی خواهند برد و با فعالیت همه جانبه و قطعی و جدیت فداکارانهٔ خود به ما یاری خواهند نمود تا امر صلح و به همراه آن امر رهایی توده‌های زحمتکش و

استثمار شوندهٔ اهالی را از قید هرگونه بردگی و هرگونه استثمار، کامیابانه به سر انجام خود برسانیم.

دولت کارگری و دهقانی که مولود انقلاب ۲۴ـ۲۵ اکتبر و متکی به شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان است، باید بی‌درنگ مذاکرات صلح را آغاز نماید. پیام ما باید هم متوجه دولت‌ها باشد و هم متوجه خلق‌ها. ما نمی‌توانیم دولت‌ها را نادیده انگاریم، زیرا در آن صورت امکان انعقاد صلح به تعویق می‌افتد و حکومت خلقی حق این کار را ندارد، ولی ما در عین حال به هیچ وجه حق نداریم که خلق‌ها را نیز مخالف قرار ندهیم. هما جا میان دولت‌ها و خلق‌ها جدایی است و لذا ما باید به خلق‌ها کمک کنیم در مسایل جنگ و صلح دخالت نمایند. ما، البته باکلیهٔ قوا از تمام برنامهٔ خود دربارهٔ صلح بدون الحاق‌طلبی.و غرامت دفاع خواهیم کرد. ما از این برنامه عدول نخواهیم کرد، ولی باید این امکان را از دشمنان خود سلب نماییم یعنی نگذاریم بگویند شرایط آنها شرایط دیگری است و بدین جهت فایده‌ای ندارد با ما وارد مذاکره شوند. خیر، ما باید آنها را از این وضع مزیت‌آمیز محروم سازیم و شرایط خود را اتمام حجت‌وار طرح کنیم به همین جهت هم اصلی قید شده است حاکی از این که ما هرگونه شرایطی را دربارهٔ صلح و هرگونه پیشنهادی را بررسی خواهیم کرد. بررسی کردن معنایش پذیرفتن نیست. ما این شرایط را در معرض بحث مجلس مؤسسان قرار خواهیم داد و این مجلس مختار خواهد بود تصمیم بگیرد چه چیز را می‌توان گذشت نمود و چه چیز را نمی‌توان. ما علیه اغواگرای دولت‌ها که درگفتار همه دم از صلح و عدالت می‌زنند ولی درکردار به جنگ‌های اشغالگرانه و غارتگرانه مشغولند مبارزه می‌کنیم. هیچ دولتی تمام آن چه راکه فکر می‌کند نخواهند گفت. و حال آن که ما مخالف دیپلماسی سری هستیم و در برابر تمام مردم آشکار عمل خواهیم نمود. ما در برابر دشواری‌ها چشم نمی‌بندیم و نبسته‌ایم. جنگ را به صرف امتناع و از یك طرف نمی‌توان پایان داد. ما پیشنهاد متارکهٔ سه ماهه می‌کنیم ولی متارکه‌ای را هم که برای مدت کوتاه‌تری باشد رد نمی‌کنیم تا ارتش رنج کشیده بتواند اقلاً برای مدتی نفسی به راحتی برآورد. علاوه بر این باید در تمام کشورهای متمدن مجلس‌هایی از مردم تشکیل شود تا شرایط صلح را مورد بررسی قرار دهند.

ما در عین این که پیشنهاد می‌کنیم بی‌درنگ قرار داد متارکه منعقد گردد به کارگران آگاه کشورهایی خطاب می‌کنیم که برای تکامل جنبش پرولتاری خیلی کارها انجام

داده‌اند. به همین جهت هم ما به کارگران انگلستان خطاب می‌کنیم که جنبش چارتیست در آن جا روی داده است. به همین جهت هم ما به کارگران فرانسه خطاب می‌کنیم که بارها ضمن قیام نیروی شعور طبقاتی خود را به تمام معنی نشان داده‌اند و نیز به کارگران آلمان خطاب می‌کنیم که مبارزهٔ علیه قانون مربوط به سوسیالیست‌ها را متحمل شده و سازمان‌های نیرومندی به وجود آورده‌اند.

در بیانیه ۱۴ مارس، ما پیشنهاد سرنگون ساختن بانکدارن را می‌کردیم، ولی خودمان بانکدارهای خود را نه تنها سرنگون نساختیم، بلکه با آنها داخل اتحاد شدیم. اکنون ما دولت بانکداران را سرنگون ساخته‌ایم.

دولت و بورژوازی تمام مساعی خود را به کار خواهند برد تا متحد شوند و انقلاب کارگری و دهقانی را در خون غرقه سازند. ولی سه سال جنگ به حد کافی توده‌ها را تعلیم داده است. جنبش شورایی در سایر کشورها و قیام ناوگان آلمان که به دست یونکرهای ویلهلم جلاد سرکوب گردید. سرانجام نباید فراموش نمود که ما در اعماق آفریقا زندگی نکرده بلکه در اروپا زندگی می‌کنیم که در آن ممکن است همه چیز به زودی معلوم گردد.

جنبش کارگری فایق خواهد آمد و راه صلح و سوسیالیسم را خواهد گشود (کف‌زدن‌های طولانی و خاموشی‌ناپذیر).

مندرجه در روزنامهٔ «ایزوستیمای کمیتهٔ اجرائیه مرکزی» شمارهٔ ۲۰۸، ۲۷ اکتبر سال ۱۹۱۷ و روزنامه «پرواودا» شمارهٔ ۱۷۱، ۱۰ نوامبر (۲۸ اکتبر) سال ۱۹۱۷.

پایان سخن مربوط به سخنرانی درباره صلح ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر)
۳

من به جنبه عمومی بیانیه نخواهیم پرداخت. دولتی که کنگرهٔ شما به وجود خواهد آورد، می‌تواند تغییراتی هم در مواد غیر اساسی وارد سازد.

من جداً با این موضوع مخالفت خواهم کرد که خواست ما دربارهٔ صلح لحن اتمام حجت داشته باشد. لحن اتمام حجت ممکن است در تمام کار ما تأثیر هلاکت‌باری بخشد. ما نمی‌توانیم با توقع خود دربارهٔ این که گذشت ناچیزی هم نسبت به خواست‌های ما نشود، به دول امپریالیستی امکان بدهیم بگویند: به علت آشتی‌ناپذیری ما مذاکره در اطراف صلح میسر نشد.

ما پیام خود را به همه جا خواهیم فرستاد و همه از آن آگاه خواهند شد. کتمان شرایطی که دولت کارگری ـ دهقانی ما طرح کرده غیر ممکن است.

نمی‌توان انقلاب کارگری ـ دهقانی ما را حکومت بانکداران و ملاکان را سرنگون ساخته است، مکتوم داشت.

در صورت وجود لحن اتمام حجت، دولت‌ها می‌توانند بدان پاسخی ندهند ولی با طرزی که ما خواهیم نگاشت، آنها مجبور به دادن پاسخ خواهند بود. بگذار هر کسی بداند حکومتش چه فکر می‌کند. ما خواهان اسرار نیستیم. ما خواهانیم که دولت همیشه تحت کنترل افکار عمومی کشور خود باشد.

اگر دهقانان فلان استان دور افتاده در نتیجهٔ لحن اتمام حجت ما ندانند که فلان دولت خواهان چیست، آن وقت این دهقان به ما چه خواهد گفت، او خواهد گفت: رفقا، چرا شما امکان پیشنهادهای مربوط به هرگونه شرایط صلح را نفی نمودید. من این شرایط را مورد بحث قرار می‌دادم، از نظر می‌گذراندم و سپس به نمایندگان خود در مجلس مؤسسان دستور می‌دادم چگونه رفتار نمایند. اگر دولت‌ها موافقت نکنند، آن گاه من حاضرم از طریق انقلابی برای شرایط عادلانه پیکار کنم، ولی ممکن است برای برخی از کشورها شرایطی وجود داشته باشد که من حاضر باشم به این دولت‌ها پیشنهاد کنم خودشان مبارزه را ادامه دهند. اجرای کامل اندیشه‌های ما فقط منوط است به سرنگونی

تمام رژیم سرمایه‌داری. این است آن چه که دهقان ممکن است به ما بگوید. او ما را متهم خواهد نمود که حتی در جزئیات نیز بی‌گذشتی زیاده از حدی نشان داده‌ایم و حال آن که موضوع عمده برای ما این است که تمام دنائت و رذالت بورژوازی و جلادان تاجدار و بی‌تاج آن را که در رأس حکومت قرار دارند برملا سازیم.

ما حق نداریم و نباید به دولت‌ها امکان دهیم بی‌گذشتی ما را وسیله‌ای برای استتار خود قرار دهند و از ملل خود پنهان دارند که چرا آنها را به کشتارگاه می‌فرستند. این در حکم قطره‌ای است. ولی ما حق نداریم و نباید از این قطره که سنگ غاصبیت بورژوازی را می‌سابد، چشم بپوشیم. لحن اتمام حجت موجب تسهیل وضع مخالفین ما خواهد شد. ولی ما تمام شرایط را به مردم نشان خواهیم داد. ما تمام دولت‌ها را در برابر شرایط خود قرار خواهیم داد و آن‌گاه بگذار آنها به مردم خود جواب بدهند. ما تمام پیشنهادهای صلح را برای اتخاذ تصمیم به مجلس مؤسسان خواهیم داد.

نکتهٔ دیگری هم هست که شما رفقا باید عمیقاً بدان توجه نمایید. قراردادهای سری باید منتشر گردند. مواد مربوط به الحاق‌طلبی و غرامت باید لغو گردند. ولی مواد با یکدیگر متفاوتند رفقا، زیرا دول غارتگر تنها دربارهٔ غارت سازش نمی‌کردند، بلکه سازش‌های اقتصادی و مواد گوناگون دیگری دربارهٔ مناسبات حسن همجواری را نیز ضمن چنین سازش‌هایی می‌گنجاندند.

ما با قراردادها دست و پای خود را نمی‌بندیم. ما اجازه نخواهیم داد با قراردادها ما را به دام اندازند. ما تمام مواد مربوط به غارتگری و زورگویی را رد می‌کنیم ولی تمام موادی را که در آنها شرایط حسن همجواری و سازش‌های اقتصادی قید شده است به طیب خاطر خواهیم پذیرفت و نمی‌توانیم آنها را رد کنیم. ما متارکه را برای مدت سه ماه پیشنهاد می‌نماییم و مدت را هم طولانی انتخاب می‌کنیم زیرا ملت‌ها خسته شده‌اند و عطشان استراحت از این کشتار خونینی هستند که اکنون چهارمین سال است ادامه می‌یابد. ما باید این نکته را درك کنیم که لازم است ملت‌ها شرایط صلح را مورد بحث قرار دهند و ارادهٔ خود را با شرکت مجلس بیان دارند و برای این کار باید مهلت داده شود. بدین جهت ما خواستار متارکه طولانی هستیم تا ارتش بتواند در سنگرهای خود از این کابوس آدمکشی دایمی راحتی یابد، ولی ما پیشنهادهای مربوط به متارکه‌های کوتاه مدت‌تر را نیز رد نمی‌کنیم، ما این پیشنهادها را بررسی خواهیم کرد و مجبور خواهیم بود آنها را بپذیریم، حتی اگر به ما پیشنهاد متارکه یك ماهه یا که ماه و نیمه بکنند. پیشنهاد ما

دربارهٔ متارکه نیز نباید لحن اتمام حجت داشته باشد، زیرا ما به دشمنان خود امکان نخواهیم داد آشتی‌ناپذیری ما را وسیله‌ای برای استتار خود قرار دهند و تمام حقیقت را از خلق‌ها پوشیده دارند. این پیشنهاد نباید لحن اتمام حجت داشته باشد، زیرا دولتی که مایل به متارکه نباشد تبهکار است. ولی اگر ما به پیشنهاد خود دربارهٔ متارکه لحن اتمام حجت ندهیم، آن‌گاه بدین وسیله دولت‌ها را وادار خواهیم نمود در برابر انظار مردم خود تبهکار شوند و نسبت به چنین تبهکارانی هم مردم با تعارف رفتار نخواهند کرد. به ما معترضانه می‌گویند اگر پیشنهاد ما لحن اتمام حجت نداشته باشد حمل بر ناتوانی ما خواهد شد، ولی دیگر وقت آن رسیده است که هرگونه کذب بورژواها را در مورد نیروی مردم به دور اندازیم. طبق تصورات بورژوایی نیرو زمانی وجود دارد که توده‌ها کورکورانه به کشتارگاه می‌روند و از فرمان دول امپریالیستی اطاعت می‌کنند. بورژوازی تنها زمانی دولت را نیرومند می‌داند که دولت بتواند با تمام توانایی دستگاه دولتی، توده‌ها را به هر جا که میل زمامداران بورژوازی اقتضا نماید، پرتاب کند. ولی استنباط ما از نیرومندی به جز این است. به تصور ما نیرومندی دولت در آگاهی توده‌ها است. دولت زمانی نیرومند است که توده‌ها از همه چیز مطلعند. دربارهٔ همه چیز می‌توانند قضاوت کنند و آگاهانه برای هر کاری حاضرند. هیچ علتی ندارد که ما از گفتن حقیقت دربارهٔ خستگی بترسیم، زیرا چه کشوری است که اکنون خسته نشده باشد و چه ملتی است که اکنون آشکارا در این باره سخن نگوید؟ مثلاً ایتالیا را برداریم که به سبب این خستگی در آن جا جنبش انقلابی دراز مدتی وجود داشت که طلب می‌کرد کشتار قطع گردد. مگر در آلمان تظاهرات توده‌ای از طرف کارگران برپا نمی‌شود و در این تظاهرات شعارهای موقوف شدن جنگ را نمی‌دهند؟ مگر علت قیام ناوگان دریایی آلمان، که با بی‌رحمی تمام از طرف ویلهلم جلاد و چاکرانش سرکوب گردید؛ خستگی نبود؟ وقتی در کشور با انضباطی نظیر آلمان که در آن شروع به زمزمه دربارهٔ خستگی و موقوف نمودن جنگ کرده‌اند، چنین حوادثی امکان‌پذیر باشد، آن‌گاه هیچ علتی برای ترس نیست اگر ما نیز در همین باره آشکارا سخن گوییم، زیرا این حقیقتی است که هم برای ما و هم برای تمام کشورهای محارب و حتی غیر محارب به نحو یکسانی صادق است.

«پراودا» شمارهٔ ۱۷۱، ۱۰ نوامبر (۲۸ اکتبر) سال ۱۹۱۷.

سخنرانی دربارهٔ زمین، مورخ ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر)
۴

ما برآنیم که انقلاب ثابت کرده و نشان داده است که طرح صریح مسألهٔ زمین تا چه اندازه حایز اهمیت است. بروز قیام مسلحانه، انقلاب دوم یعنی انقلاب اکتبر به روشنی ثابت می‌کند که زمین باید به دهقانان واگذار گردد. دولت سرنگون شده و احزاب سازشکار منشویك و اس‌ار مرتکب جنایت می‌شدند که به بهانه‌های مختلف حل مسألهٔ زمین را به تعویق می‌انداختند و بدینسان کشور را به فروپاشیدگی و قیام دهقانی کشاندند. سخنان آنها دربارهٔ تالان‌ها و هرج و مرج در ده کذب و فریب جبوبانه است. کجا و کی اقدامات عقلانی موجب تالانگری و هرج و مرج بوده است؟ اگر دولت عاقلانه رفتار می‌کرد و هدف اقداماتش رفع نیازمندی‌های تهیدستان روستا بود، آن‌گاه مگر تودهٔ دهقانی ممکن بود آغاز طغیان گذارد؟ ولی تمام اقدامات دولت که مورد تصدیق شوراهای آوکسنتیف و دان، قرار می‌گرفت علیه دهقانان متوجه بود و لذا آنها را به قیام وادار ساخت.

دولت پس از این که موجب قیام شد به داد و فریاد دربارهٔ تالانگری و هرج و مرج پرداخت که خود موجب گردیده بود. دولت می‌خواست قیام را با آهن و آتش سرکوب نماید ولی خود به وسیله قیام مسلحانه سربازان، ناویان و کارگران انقلابی سرنگون گردید. دولت انقلاب کارگری ـ دهقانی در نخستین وهله باید مسأله زمین را حل کند، مسأله‌ای که می‌تواند توده‌های عظیم تهیدستان روستا را آرام و راضی نماید. من موادی از فرمانی راکه دولت شوروی شما باید صادر کند، برای شما می‌خوانم. در یکی از مواد این فرمان دستور نامه‌ای خطاب به کمیته‌های ارضی درج است که براساس ۲۴۲ دستورنامهٔ واصله از شوراهای محلی نمایندگان دهقانان تنظیم شده است.

فرمان دربارهٔ زمین

۱) مالکیت اربابی بر زمین بی‌درنگ و بدون باز خرید لغو می‌گردد.

۲) املاك اربابی و نیز تمام زمین‌های تیول، موقوفات دیرها و کلیساها با تمام دام‌ها و

ابزار کار و ساختمان‌های اربابی و تمام متعلقات آنها، تا زمانی که مجلس مؤسسان تشکیل شود، در اختیار کمیته‌های ارضی بخش و شوراهای ولایتی نمایندگان دهقانان گذارده می‌شود.

۳) هر گونه تضییع اموال مشمول ضبط که از هم اکنون به تمام مردم تعلق دارد جنایت شناخته می‌شود و مرتکبین آن در دادگاه انقلابی به کیفر می‌رسند. شوراهای ولایتی نمایندگان نمایندگان دهقانان، تمام تدابیر لازم را اتخاذ می‌کنند تا به هنگام ضبط املاك اربابی اکیدترین نظم‌ها مراعات شود و نیز تعیین گردد چه میزایی از قطعات و کدام یك از قطعات زمین باید ضبط شود، از تمام دارایی مشمول ضبط صورت دقیقی برداشته شود و کلیه اقتصاد ارضی که به مالکیت مردم درآمده است با تمام ساختمان‌ها، ابزار، دام‌ها، ذخایر محصولات و غیره به نحوی هر چه مؤکدتر تحت حراست انقلابی قرار گیرد.

۴) در اجرای اصلاحات عظیم ارضی، تا زمانی که مجلس مؤسسان در این باره تصمیم قطعی اتخاذ نماید، باید در همه جا دستورنامهٔ دهقانی زیرین رهنمون عمل قرار گیرد، که براساس ۲۴۲ دستور نامهٔ دهقانی واصله از محل‌ها، به توسط هیأت تحریریهٔ روزنامه «ایزوستیای شورای کشوری نمایندگان دهقانان روسیه» تنظیم شده و در شمارهٔ ۸۸ این روزنامه منتشر گردیده است (پتروگراد. شمارهٔ ۸۸، ۱۹ اوت سال ۱۹۱۷).

۵) زمین‌های دهقانان زحمتکش و قزاق‌های زحمتکش ضبط نمی‌شود.

دستورنامهٔ دهقانی دربارهٔ زمین

«مسأله زمین به معنای وسیع کلمه، فقط می‌تواند به توسط مجلس مؤسسان همه خلقی حل شود.

عادلانه‌ترین شیوهٔ حل مسألهٔ زمین باید به نحو زیرین باشد:

۱) حق مالکیت خصوصی بر زمین برای همیشه لغو می‌شود؛ زمین را نمی‌توان نه خرید و فروش نمود، نه به اجاره و رهن داد و نه به شیوهٔ دیگری از خود منتزع ساخت. تمام زمین‌ها اعم از دولتی، تیول، سلطنتی، موقوفات دیرها، کلیساها، زمین‌های پوسسیون و ماژورات[1]، زمین‌های مفروز و مشاع و دهقانی و غیره

---

۱ ـ زمین‌های تیول و سلطنتی: زمین‌هایی بود متعلق به افراد خانوادهٔ تزار، زمین‌های پوسسیون:

بدون باز خرید منتزع می‌گردند. این زمین‌ها به ملکیت عموم مردم در می‌آید و در معرض استفادهٔ تمام زحمت‌کشان قرار می‌گیرد.

به کسانی که مشمول این تحول مالکیت می‌شوند فقط طی مدتی که برای دمسازی آنان با شرایط نوین زندگی لازم است، حق استفاده از حمایت اجتماعی داده می‌شود.

۲) تمام ذخایر زیر زمینی: معدنیات، نفت، زغال، نمك و غیره و نیز جنگل‌ها و آب‌هایی که دارای اهمیت کشوری باشند، مورد استفادهٔ منحصر به فرد دولت قرار می‌گیرند. تمام رودخانه‌های کوچك، دریاچه‌ها و جنگل‌های کوچك و غیره در اختیار آبشین‌ها[۱] گذاشته می‌شود، به شرط این که امور آنها به توسط ارگان‌های محلی خودمختار اداره شود.

۳) قطعه زمین‌هایی که با شیوهٔ فنی عالی بهره‌برداری می‌شوند از قبیل: باغ‌ها، مزارع آزمایشی، نشاگاه‌ها، نهالستان‌ها، گرمخانه‌ها و غیره مشمول تقسیم نخواهند بود، بلکه به آنها جنبهٔ نمونه‌ای داده خواهد شد و بر حسب وسعت و اهمیت خود مورد استفاده منحصر به فرد دولت یا آبشین‌ها قرار خواهند گرفت.

زمین‌های مجاور خانه‌ها در شهرها و ده‌هات با باغ‌ها و جالیزهای خانگی در استفادهٔ صاحبان فعلی باقی خواهد ماند و ضمناً وضعت قطعات و میزان مالیات بر استفادهٔ از آنها از طریق قانون‌گذاری معین می‌گردد.

۴) ایلخی‌ها و مؤسسات دامپروری و طیورداری و غیره که به دولت یا چادرنشینان متعلق است ضبط می‌شوند و به ملکیت عموم مردم در می‌آیند و بسته به میزان و اهمیت خود یا در اختیار منحصر دولت گذاشته می‌شوند و یا در اختیار آبشین‌ها. موضوع باز خرید در مجلس مؤسسان مورد بررسی قرار گیرد.

۵) تمام متعلقات کشاورزی زمین‌های ضبط شده، اعم از دام‌ها یا ابزار، بسته به میزان و اهمیت آنها، بدون باز خرید در اختیار منحصر دولت با آبشین‌ها

زمین‌هایی بود که دولت تزاری در اختیار صاحبان فابریك‌ها و کارخانه‌ها می‌گذارد تا بین دهاقینی تقسیم شود که فقط در برابر دریافت این حصه زمین در این کارخانه‌ها و فابریك‌ها کار می‌کردند. زمین‌های ماژورات: املاك موروثی بزرگی بود که بدون تقسیم شدن از نسلی به نسل دیگر یك طایفه و به فرزند ارشد یا به ارشد طایفه انتقال می‌یافت.

۱ ـ آبشین: نام کمون‌های روستایی.م

گذاشته می‌شود. ضبط متعلقات کشاورزی شامل دهقانان کم زمین نمی‌شود.

۶) حق استفاده از زمین به تمام افراد کشور روسیه (اعم از زن و مرد) که مایل باشند باکار خود و به کمك خانوادهٔ خود و یا به اشتراك زمین را زراعت نماید. داده می‌شود، ولی فقط تا زمانی که توانایی زراعت زمین را داشته باشند. استفاده از کار مزدوری مجاز نیست.

در صورت ناتوانی اتفاقی یکی از اعضاء آبشین روستایی در طول مدت دو سال، آبشین موظف است تا اعادهٔ قدرت کار این عضو، طی مدت مزبور از طریق زراعت اجتماعی زمین به وی کمك کند.

زراعینی که، در نتیجهٔ پیری یا نوانی، برای همیشه امکان زراعت زمین را شخصاً از دست داده باشند، حق استفاده از زمین را از دست می‌دهند ولی در عوض از دولت مدد معاش دریافت می‌دارند.

۷) استفاده از زمین باید به طور برابر انجام گیرد یعنی زمین بر حسب شرایط محل و میزان کار یا مصرف، بین زحمت‌کشان تقسیم می‌گردد.

شکل‌های استفاده از زمین باید کاملاً آزاد باشد، خانواری، خوتوری، آبشینی، آرتلی بسته به این که در هر ده و قصبه‌ای چگونه تصمیم گرفته شود.

۸) تمام زمین، پس از انتزاع جزو و ذخیره ارضی همه خلق می‌گردد. تقسیم آن بین زحمت‌کشان تحت نظر ارگان‌های خودمختاری محلی و مرکزی انجام می‌گیرد: از آبشین‌های روستایی و شهری غیر صنعتی که از طریق دموکراتیك تشکیل شده باشند گرفته تا مؤسسات ایالتی مرکزی.

ذخیرهٔ ارضی، بسته به افزایش جمعیت و ارتقاء بهره‌دهی و شیوهٔ بهره‌برداری کشاورزی به طور ادواری مورد تجدید تقسیم قرار می‌گیرد.

در صورت تغییر مرز قطعات زمین میزان اولیه قطعهٔ زمین باید محفوظ بماند.

زمین اعضاء از صف خارج شده به ذخیرهٔ ارضی باز می‌گردد. و ضمناً حق تقدم در دریافت زمین اعضاء از صف خارج شده با نزدیك‌ترین بستگان آنها و یا افرادی خواهد بود که خود از صف خارج شدگان معین کرده باشند.

ارزش کودی که به زمین داده شده اصلاحاتی (بهبود اساسی) که در زمین انجام گرفته است، چنان چه به هنگام بازگرداندن قطعه زمین به ذخیره ارضی، مورد استفاده قرار گرفته باشد، باید پرداخت شود.

هر گاه در نقاطی ذخیرهٔ ارضی موجود برای رفع نیازمندی تمام اهالی محل کفایت نکند، عدهٔ اضافی اهالی باید به محل دیگر منتقل شوند.

فراهم نمودن وسایل این انتقال و نیز هزینه آن و تأمین ابزار و غیره را باید دولت به عهده گیرد.

انتقال به ترتیب زیر اعلام می‌گیرد: ابتدا دهقانان بی‌زمین داوطلب، سپس اعضاء فاسد آبشین، فراریان و غیره و بالآخره برحسب قرعه یا به تراضی».

تمام مفاد این دستورنامه، که مبین ارادهٔ بی‌چون و چرای اکثریت عظیم دهقانان آگاه سراسر روسیه است، قانون موقتی اعلام می‌گردد و تا هنگام تشکیل مجلس مؤسسان حتی الامکان بی‌درنگ و قسمت‌های معین آن با تدریج لازمی، که باید به توسط شوراهای ولایتی نمایندگان و دهقانان تعیین گردد، به موقع اجرا گذاشته می‌شود.

این جا صداهایی شنیده می‌شود که می‌گویند خود این فرمان و دستورنامه به توسط سوسیال ـ رولوسیونرها تنظیم شده است. بگذار چنین باشد. مگر تفاوتی دارد که به توسط چه کسی تنظیم شده است، ولی ما به عنوان یك حکومت دموکراتیك، نمی‌توانیم تصویب‌نامه توده‌های پایین مردم را نادیده انگاریم، ولو این که با آنها موافق هم نباشیم. خود دهقانان در آتش زندگی، با به کار بستن این فرمان در عمل و با اجرای آن در محل‌های خود، به حقیقت پی خواهند برد. و حتی اگر دهقانان در آتیه نیز از سوسیالیست رولوسیونرها پیروی کنند و حتی اگر در مجلس مؤسسان هم به این حزب اکثریت بدهند، در این صورت هم ما خواهیم گفت: بگذار چنین باشد. زندگی بهترین آموزگار است و معلوم خواهد کرد حق به جانب کیست، بگذار دهقانان از یك جانب و ما از جانب دیگر به حل این مسأله بپردازیم. زندگی ما را وادار خواهد کرد در سیلاب عمومی خلاقیت انقلابی و در تنظیم شکل‌های نوین دولتی با یکدیگر نزدیك شویم. ما باید از زندگی پیروی کنیم و باید به توده‌های مردم آزادی کامل خلاقیت بدهیم. حکومت سابق که با قیام مسلحانه سرنگون گردید. می‌خواست مسأله ارضی را به کمك دیوان‌سالاری دست نخوردهٔ قدیمی تزاری حل کند. ولی دیوان‌سالاری به جای حل مسأله فقط علیه دهقانان مبارزه می‌کرد. دهقانان طی انقلاب هشت ماههٔ ما چیزهایی آموخته‌اند و می‌خواهند تمام مسایل مربوط به زمین را خودشان حل کنند. بدین جهت ما باز هر گونه تغییری در این لایحهٔ قانونی مخالفت می‌کنیم، ما نمی‌خواهیم وارد جزئیات شویم، زیرا فرمان می‌نویسیم نه برنامهٔ عمل، روسیه کشوری است عظیم و

دارای شرایط محلی گوناگون؛ ما ایمان داریم که دهقانان، خود بهتر از ما خواهند توانست مسأله را صحیحاً و به طور باید و شاید حل کنند. کنه مطلب در این نیست که این طرز حل مطابق روح برنامهٔ ما باشد یا برنامهٔ اس‌ارها. کنه مطلب در این است که دهقانان اطمینان راسخ حاصل نمایند که دیگر در ده ملاك وجود ندارد، لذا بگذار خودشان تمام مسایل را حل کنند و خود، زندگی خود را ترتیب دهند. (کف‌زدن‌های پرشور).

مندرجه در روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیه مرکزی»، شمارهٔ ۲۰۹، ۲۸ اکتبر ۱۹۱۷ و روزنامهٔ «پراودا»، شماره ۱۷۱، ۱۰ نوامبر (۲۸ اکتبر) سال ۱۹۱۷.

طرح آیین‌نامه کنترل کارگری

۱ ـ در کلیهٔ بنگاه‌های صنعتی، بازرگانی، بانکی، کشاورزی و غیره که تعداد کارگران و کارمندان آنها (جمعاً) کمتر از ۵ نفر نباشد یا داد و ستد آنها سالیانه کمتر از ده هزار روبل نباشد، تولید، حفاظت و خرید و فروش کلیه محصولات و مواد خام تحت کنترل کارگری قرار می‌گیرد.

۲) کنترل کارگری را کلیهٔ کارگران و کارمندان هر بنگاه یا مستقیماً انجام می‌دهند، در صورتی که بنگاه چنان کوچك باشد که این امر را میسر گرداند، یا به توسط نمایندگان منتخب خود که باید بی‌درنگ در جلسات عمومی با تنظیم صورت‌مجلس انتخاب گردند و اسامی انتخاب شدگان به دولت و شوراهای محلی نمایندگان کارگران سربازان و دهقانان اطلاع داده شود.

۳ ـ بدون اجازهٔ نمایندگان منتخب از بین کارگران و کارمندان، متوقف ساختن بنگاه یا تولید دارای اهمیت کشوری (رجوع شود به بند هفتم) و نیز هرگونه تغییر در جریان آن بی‌چون و چرا قدغن می‌گردد.

۴ ـ برای این نمایندگان منتخب باید بدون استثناء کلیهٔ دفاتر و اسناد و نیز بدون هیچ گونه استثناء کلیهٔ انبارها و مخازن مواد و ابزار و محصولات مفتوح باشد.

۵ ـ تصمیمات نمایندگان کارگران و کارمندان برای صاحبان بنگاه‌ها حتمی است و فقط اتحادیه‌های حرفه‌ای و کنگره‌های آن می‌توانند آنها را لغو کنند.

۶ ـ در کیله بنگاه‌های دارای اهمیت کشوری کلیه صاحبان و کلیه نمایندگان منتخب کارگران و کارمندان که برای اجرای کنترل کارگری انتخاب شده‌اند؛ در مقابل دولت مسئول حفظ مؤکدترین انتظامات و انضباط و محافظت اموال، شناخته می‌شوند. کسانی که در این امر مرتکب سهل‌انگاری کردند و ذخایر و صورت حساب‌ها و غیره را پنهان دارند، مورد کیفر قرار گرفته کلیه اموالشان ضبط می‌شود و خودشان تا ۵ سال به زندان محکوم می‌گردند.

۷ ـ کلیه بنگاه‌هایی که برای دفاع کار می‌کنند و نیز بنگاه‌هایی که به نحوی از انحاء با

تولید محصولات ضروری برای معیشت قاطبهٔ اهالی مربوط باشند، بنگاه‌های دارای اهمیت کشوری شناخته می‌شوند.

۸ ـ مقررات مشروح‌تر کنترل کارگری به توسط شوراهای محلی نمایندگان کارگران و کنفرانس‌های کمیته‌های کارخانه‌ها و فابریک‌ها و همچنین کمیته‌های کارمندان در جلسات عمومی نمایندگان آنان تعیین خواهد شد.

تاریخ نگارش: بین ۲۶ و ۳۱ اکتبر (۸ و ۱۳ نوامبر) سال ۱۹۱۷.

تاریخ انتشار: ۱۶ ـ (۳) نوامبر ۱۹۱۷ در روزنامهٔ «پراودا»، شمارهٔ ۱۷۸.

از طرف کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه

به کلیه اعضاء حزب و کلیهٔ طبقات زحمتکش روسیه

رفقا!

همه می‌دانند که در دومین کنگرهٔ کشوری شوراهای نمایندگان کارگرات و سربازان روسیه اکثریت نمایندگان از حزب بلشویک‌ها بود.

این واقعیت برای پی بدرن به انقلابی که تازه به وقوع پیوسته و خواه در پتروگراد و مسکو و خواه در سراسر روسیه پیروز گردیده یك واقعیت اساسی است. همانا این واقعیت است که از طرف تمام هواداران سرمایه‌داران و دستیاران ناآگاه آنها که به اصل اساسی انقلاب نوین یعنی تمام قدرت به دست شوراها لطمه می‌زنند دایماً فراموش می‌گردد و نادیده گرفته می‌شود. در روسیه دولت دیگری به جز دولت شوروی نباید وجود داشته باشد. در روسیه قدرت حاکمه شوروی به کف آمده است و انتقال حکومت از دست یك حزب شوروی به دست حزب دیگر عملی است که بدون هیچ انقلاب، با تصمیم سادهٔ شوراها و با عمل سادهٔ تجدید انتخاب نمایندگان شوراها تأمین است. دومین کنگرهٔ کشوری شوراهای روسیه اکثریت را به حزب بلشویك‌ها داد. بدین جهت فقط دولتی که این حزب تشکیل داده است، دولت شوروی است. و همه می‌دانند که کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویك‌ها چند ساعت قبل از تشکیل دولت جدید و قبل از پیشنهاد فهرست اعضاء آن به دومین کنگرهٔ کشوری شورهای روسیه، سه تن از سرشناس‌ترین اعضاء گروه اس‌ارهای چپ یعنی رفیق کامکف، اسپیرو و کاره‌لین را به جلسهٔ خود دعوت نمود و به آنها پیشنهاد کرد در دولت جدید شرکت نمایند. ما بینهایت متأسفیم که رفقای اس‌ار چپ از این شرکت استنکاف ورزیدند، ما استنکاف آنان را برای یك فرد انقلابی و طرفدار زحمت‌کشان غیر مجاز می‌دانیم، ما در هر موقع حاضریم اس‌ارهای چپ را در هیأت دولت داخل نماییم، ولی ما اعلام می‌داریم که به عنوان حزبی که در دومین کنگرهٔ کشوری شوراهای روسیه اکثریت داشت حق داریم و قبال مردم موظفین تشکیل دولت بدهیم.

همه می‌دانند که کمیتهٔ مرکزی حزب ما یك فهرست خالص بلشویکی از اسامی کمیسرهای خلقی به دومین کنگرهٔ کشوری شوراهای روسیه پیشنهاد کرد و کنگره این فهرست اعضاء دولت خاص بلشویکی را تصویب نمود.

بنابراین، اظهار این که گویا دولت بلشویکی دولت شوروی نیست کذب محض است و این اظهارات اغواگرانه فقط از دشمنان مردم، فقط از دشمنان قدرت شوروی ناشی بوده و می‌تواند ناشی باشد. برعکس اکنون پس از دومین کنگرهٔ کشوری شوراهای روسیه، تا زمانی که کنگرهٔ سوم تشکیل شود. یا تا زمانی که انتخابات شوراها تجدید گردد و یا دولت جدیدی از طرف کمیتهٔ اجرائیه مرکزی تشکیل گردد، فقط دولت بلشویکی می‌تواند دولت شوروی شناخته شود.

* * *

رفقا!

چند تن از اعضاء کمیتهٔ مرکزی حزب ما و شورای کمیسرهای ملی: کامنف، زینوویف، نوگین، ریکف، میلیوتین و چند تن دیگر دیروز، چهارم نوامبر کمیتهٔ مرکزی حزب ما و ـ سه نفر اخیر ـ شورای کمیسرهای ملی را ترك گفتند. در حزب بزرگی نظیر حزب ما، با وجود خط‌مشی پرولتاری ـ انقلابی سیاست ما، باز ممکن نمود رفقای چندی، که ثبات و استقامتشان در امر مبارزه با دشمنان مردم کافی نیست، پدید نگردند. وظایفی که اکنون در برابر حزب ما قرار دارد حقیقتاً برون از اندازه و دشواری‌ها هم عظیم است. این است که چند تن از اعضاء حزب ما که قبلاً مقام‌های مسئولیت‌داری را اشغال کرده بودند در مقابل فشار بورژوازی به خود لرزیدند و از میان ما گریختند. تمام بورژوازی و تمام دستیاران وی از این موضوع در وجد و شعفند، موذیانه شادی می‌کنند، دولت بلشویکی را از هم پاشیده اعلام می‌دارند و نابودی آن را پیشگویی می‌نمایند.

رفقا!

به این اکاذیب باور نکنید. رفقایی که کناره جستند، مانند گریزندگان عمل کردند زیرا نه فقط پست‌هایی را که به آنان سپرده شده بود ترك گفتند، بلکه به تصمیم صریح کمیتهٔ مرکزی حزب ما نیز حاکی از این که کناره گیری خود را لااقل تا اتخاذ تصمیم از طرف سازمان‌های حزبی پتروگراد و مسکو عقب اندازند پشت پا زدند. ما این گریز پایی را جداً تقبیح می‌نماییم. ما اطمینان کامل داریم که کلیهٔ کارگران، سربازان و دهقانان آگاهی که به

حزب ما تعلق دارند یا هوادار آن هستند نیز عمل گریزندگان را با همین قطعیت تقبیح خواهند کرد.

ولی ما اظهار می‌داریم که این عمل گریز چند تن از سران حزب ما حتی یك لحظه و به قدر سرمویی وحدت توده‌هایی راکه از حزب ما پیروی می‌کنند متزلزل نخواهد ساخت و بالنتیجه حزب ما را نیز دچار تزلزل نخواهد بود.

رفقا،

به یاد آورید که دو تن از این گریزندگان: کامنف و زینوویف در همان آستانهٔ قیام پتروگراد، همچون فراریان و پیکارشکنان عمل کردند، زیرا آنها نه فقط در جلسهٔ قطعی کمیتهٔ مرکزی مورخه دهم اکتبر سال ۱۹۱۷ علیه قیام رأی دادند، بلکه پس از اتخاذ تصمیم کمیتهٔ مرکزی نیز در مقابل کارمندان حزبی بر ضد قیام تبلیغ می‌کردند. همه می‌دانند که در آن هنگام روزنامه‌هایی که می‌ترسیدند جانب کارگران را بگیرند و بیشتر به سوی بورژوازی گرایش داشتند (مثلاً «نوایا ژیزن»)، به اتفاق کلیهٔ مطبوعات بورژوازی دربارهٔ «از هم پاشیدگی» حزب ما، دربارهٔ «عقیم ماندن قیام» و غیره چه جار و جنجال به راه انداختند. ولی زندگی به سرعت بطلان اکاذیب و بهتان‌های یك دسته و تردید و تزلزل و جبن دستهٔ دیگر را ثابت نمود. «طوفانی» که قصد داشتند، به مناسبت اقدامات کامنف و زینوویف در مورد عقیم گذاشتن قیام پتروگراد، بر پای دارند طوفانی در استکان آب شد و اعتلای عظیم توده‌ها، قهرمانی عظیم میلیون‌ها کارگر، سرباز و دهقان در پتروگراد و مسکو، در جبهه، در سنگرها و در دهات، گریزندگان را با همان سهولتی به کار انداخت که قطار راه آهن خس و خاشاك را به اطراف پرتاب می‌نماید.

بگذار کلیهٔ کم‌باوران، کلیهٔ متزلزلین، کلیه شکاکین، کلیه کسانی که خود را تسلیم وحشت از بورژوازی نموده‌اند یا تحت تأثیر فریادهای دستیاران مستقیم و غیر مستقیم وی قرار گرفته‌اند سر خجلت به زیر افکند. سایه‌ای هم از تزلزل در بین توده‌های کارگران و سربازان پتروگراد، مسکو و غیره وجود ندارد. حزب ما متفقانه و ثابت قدمانه، چون تن واحد قدرت حاکمه شوروی، منافع کلیهٔ زحمتکشان و مقدم بر همه کارگران و دهقانان تهیدست را پاسداری می‌کند!

جماعتی از قلمفروشان بورژوا و افرادی که خود را تسلیم وحشت از بورژوازی نموده‌اند، هم آواز ما را متهم می‌کنند به این که بی‌گذشتیم، آشتی ناپذیریم و نمی‌خواهیم حزب دیگری را در قدرت حاکمه شریك نماییم. این راست نیست، رفقا! ما

به اس‌ارهای چپ پیشنهاد کرده‌ایم و پیشنهاد می‌کنم که در قدرت حاکمه با ما شریك باشند. گناه ما نیست اگر آنها استنکاف ورزیده‌اند. ما مذاکرات را شروع کردیم و پس از متفرق شدن کنگره دوم شوراها، در جریان این مذاکرات هرگونه گذشتی قایل شدیم، تا آن جاکه با ورود نمایندگان قسمتی از دومای شهر پتروگراد هم موافقت مشروط نمودیم؛ و حال آن که این دوما لانهٔ کورنیلفی‌ها است و هر آینه این کورنیلفی‌های دون فطرت، نور چشمی‌های سرمایه‌داران و ملاکان یعنی یونکرها در صدد ابراز مقاومت در برابر ارادهٔ مردم بر آیند، چنان چه یك‌شنبه گذشته در پتروگراد درصدد برآمدند و باز هم قصد این عمل را دارند (این موضوع باکشف توطئهٔ پوریشکویچ و کاغذهایی که دیروز، سوم نوامبر، نزد او به دست آمده، به ثبوت رسیده است) آن‌گاه مردم در اولین وهله بساط این دوما را برخواهند چید. ولی آقایانی که در پشت سر اس‌ارهای چپ ایستاده‌اند و به توسط آنها به نفع بورژوازی عمل می‌کنند، این گذشت ما را به ضعف ما تعبیر نمودند و از آن برای دادن اتمام حجت‌های جدیدی به ما استفاده کردند. در جلسه مشاورهٔ سوم نوامبر آقایان آبراموویچ و مارتف حاضر شدند و به ما چنین اتمام حجت نمودند: مادام که دولت ما بازداشت افراد و توقیف روزنامه‌های بورژوایی را موقوف نکرده، هیچ مذاکره‌ای صورت نخواهد گرفت.

هم حزب ما و هم کمیتهٔ اجرائیه مرکزی کنگره شوراها از اجرای این اتمام حجت که آشکارا از هواداران کالدین؛ بورژوازی، کرنسکی و کورنیلف منشاء می‌گیرد، امتناع ورزیدند. توطئه پوریشکویچ و پیدایش هیأت نمایندگی بخشی از سپاه هفدهم که روز ۵ نوامبر به پتروگراد وارد شدند و ما را به لشکرکشی علیه پتروگراد تهدید نمودند (تهدید مضحك، زیرا دسته‌های جلودار این کورنیلفی‌ها هم اکنون شکست خورده و در حوالی گاتچینا راه هزیمت در پیش گرفته‌اند و قسمت اعظم آنان هم از اقدام بر ضد شوراها استنکاف ورزیده‌اند)؛ همهٔ این حوادث نشان داد که اتمام حجت آقایان آبراموویچ و مارتف عملاً از کجا منشاء می‌گرفت و این افراد عملاً به چه کسانی خدمت می‌نمودند.

بگذار تمام زحمت‌کشان خاطر جمع و مطمئن باشند! حزب ما هرگز به اتمام حجت اقلیت شوراها تن در نخواهد داد، اقلیتی که خود را تسلیم وحشت از بورژوازی نموده است و در واقع و عملاً، علیرغم «نیات حسنهٔ» خود، همچون عروسکی در دست کورنیلفی‌ها بازی می‌کند.

ما با استواری تمام از پرنسیپ قدرت حاکمه شوروی یعنی قدرت حاکمه اکثریتی که

در آخرین کنگرهٔ شوراها به دست آمده است دفاع می‌کنیم، ما موافق بودیم و کماکان موافقیم اقلیت شوراها را در قدرت حاکمه شرکت دهیم ولی بدین شرط که این اقلیت صادقانه و شرافتمندانه تعهد نماید از اکثریت اطاعت کند و برنامه مصوبه از طرف تمام دومین کنگرهٔ کشوری شوراهای روسیه راکه حاکی از پیشروی تدریجی ولی پیشروی با عزم راسخ و بلا انحراف به سوی سوسیالیسم است، اجرا نماید. ولی ما به هیچ گونه اتمام حجت گروه‌های ناچیز روشنفکرانی که توده‌ها در پشت آنان نایستاده و در واقع فقط کورنیلفی‌ها و ساونکفی‌ها و یونکرها و غیره در پشت آنها ایستاده‌اند، تابع نخواهیم شد.

بگذار تمام زحمت‌کشان خاطر جمع و مطمئن باشند! حزب ما، حزب اکثریت شوروی، همبسته و هم پیوسته پاسدار منافع آنان است و مانند سابق میلیون‌ها کارگر در شهرها، سرباز در سنگرها و دهقان در دهات آماده‌اند به هر قیمتی شده به پیروزی صلح، به پیروزی سوسیالیسم جامهٔ عمل بپوشانند!

تاریخ نگارش: ۵-۶ (۱۸-۱۹) نوامبر سال ۱۹۱۷.

تاریخ انتشار: ۲۰ (۷) نوامبر سال ۱۹۱۷.

در روزنامهٔ «پراودا» شمارهٔ ۱۸۲.

اتحاد کارگران با دهقانان زحمتکش و استثمار شونده

نامه به هیأت تحریریهٔ «پراودا»

امروز، شنبه ۱۸ نوامبر، هنگامی که لازم آمد در کنگرهٔ دهقانان سخن گویم، در حضور عموم از من سؤالی شد که بلافاصله هم بدان جواب دادم. ضروری است سؤالی که شده و جواب من به آن بی‌درنگ به اطلاع همه کسانی که خواندن می‌توانند برسد، زیرا در عین این که صحبت من ظاهراً فقط از طرف شخص من بود، در ماهیت امر از طرف تمام حزب بلشویک‌ها سخن می‌گفتم.

مطلب از این قرار بود:

من در نطق خود، ضمن آن که به موضوع اتحاد کارگران بلشویک با اس‌ارهای چپ که اکنون مورد اعتماد بسیاری از دهقانان هستند، پرداخته بودم، ثابت می‌کردم که این اتحاد می‌تواند یك «ائتلاف شرافتمندانه»، یك اتحاد شرافتمندانه باشد، زیرا بین مصالح کارگران مزدور و مصالح دهقانان زحمتکش و استثمار شونده اختلاف اساسی وجود ندارد. سوسیالیسم کاملاً می‌تواند مصالح هر دوی آنها را تأمین نماید. فقط سوسیالیسم می‌تواند مصالح آنان را تأمین نماید. از این جا است امکان و ضرورت «ائتلاف شرافتمندانه» بین پرولتارها و دهقانان زحمتکش و استثمار شونده. بالعکس «ائتلاف» (اتحاد) بین طبقات زحمتکش و استثمار شونده از یك طرف و بورژوازی از طرف دیگر، به علت اختلاف اساسی بین مصالح این طبقات نه می‌تواند یك «ائتلاف شرافتمندانه» باشد.

من گفتم: فرض کنید که بلشویک‌ها در هیأت دولت در اکثریت و اس‌ارهای چپ در اقلیت باشند. حتی فرض کنید که فقط یك اس‌ار چپ و آن هم کمیسر کشاورزی باشد؛ آیا بلشویک‌ها در چنین صورتی می‌توانند ائتلاف شرافتمندانه‌ای را عملی دارند؟

می‌توانند، زیرا بلشویک‌ها به علت آشتی‌ناپذیری خود در مبارزه با عناصر ضد انقلابی (و از آن جمله با اس‌ارهای راست و دفاع‌طلبان) موظفند هنگام أخذ رأی دربارهٔ مسایل مربوط به مواد صرفاً اس‌اری برنامهٔ زمین، که در دومین کنگرهٔ کشوری شوراهای

روسیه به تصویب رسیده است. ممتنع بمانند. از این قبیل است مثلاً ماده مربوط به برابری در استفاده از زمین و تجدید تقسیم زمین بین خرده مالکین.

بلشویک‌ها با امتناع از رأی دادن به چنین ماده‌ای سر سوزنی هم از برنامه خود انحراف نمی‌ورزند، زیرا در صورت پیروزی سوسیالیسم (کنترل کارگری در فابریک‌ها و سپس سلب مالکیت آنها، ملی کردن بانک‌ها، تشکیل شورای عالی اقتصادی برای تنظیم کلیهٔ امور اقتصادی ملی کشور) کارگران موظفند با اقدامات مربوط به دوران انتقال، که از طرف دهقانان خرده پای زحمتکش و استثمار شونده پیشنهاد می‌شود، در صورت بی‌زیان بودن این اقدامات برای امر سوسیالیسم، موافقت نمایند. من گفتم کائوتسکی هم زمانی که هنوز مارکسیست بود (در سال‌های ۱۸۹۹-۱۹۰۹) به‌کرات تصدیق می‌کرده که اقدامات دوران انتقال به سوسیالیسم نمی‌تواند در کشورهای دارای زراعت بزرگ و کشورهای دارای زراعت کوچک یکسان باشد.

ما بلشویک‌ها موظف خواهیم بود در شورای کمیسرهای ملی یا در کمیتهٔ اجرائیه مرکزی هنگام أخذ رأی دربارهٔ چنین ماده‌ای ممتنع بمانیم، زیرا در صورتی که اس‌ارهای چپ (و همچنین دهقانانی که طرفدار آنها هستند) با کنترل کارگری و ملی کردن بانک‌ها و غیره موافقت نمایند، آن‌گاه موضوع برابری در استفاده از زمین فقط یکی از اقدامات دوران انتقال به سوسیالیسم کامل خواهد بود. تحمیل این اقدامات انتقالی از طرف پرولتاریا، عمل بی‌معنایی خواهد بود؛ پرولتاریا موظف است، به خاطر پیروزی سوسیالیسم، در مورد انتخاب این اقدامات انتقالی در حق دهقانان زحمتکش و استثمار شونده گذشت قایل شود، زیرا این قبیل اقدامات به امر سوسیالیسم زیانی نخواهد رساند.

در آن موقع یکی از اس‌ارهای چپ (که اگر اشتباه نکنم رفیق فئوفیلاکتف بود) از من سؤال زیر را نمود:

«اگر در مجلس مؤسسان دهقانان بخواهند قانون برابری در استفادهٔ از زمین را بگذرانند، بورژوازی در جبههٔ مخالف دهقانان قرار گیرد و اتخاذ تصمیم هم منوط به رأی بلشویک‌ها باشد، بلشویک‌ها چگونه رفتار خواهند کرد؟»

در جواب گفتم: اتحاد کارگران با دهقانان زحمتکش و استثمار شونده حزب پرولتاریا را موظف می‌کند، در صورتی که امر سوسیالیسم در نتیجه برقراری کنترل کارگری، ملی کردن بانک‌ها و غیره تأمین باشد، علیه بورژوازی بر له دهقانان رأی دهد.

بلشویک‌ها، به عقیدهٔ من، در چنین صورتی حق خواهند داشت هنگام رأی دادن نظر مخصوص خود را اظهار دارند، عدم موافقت خود و غیره را قید کنند ولی ممتنع ماندن، در چنین صورتی، معنایش خیانت ورزیدن به متفقین خود در مبارزه برای سوسیالیسم، به خاطر اختلاف خصوصی با آنان خواهد بود، بلشویک‌ها در چنین وضعی هرگز به دهقانان خیانت نخواهند کرد. برابری در استفاده از زمین و اقدامات نظیر آن، در صورتی که قدرت حاکمه در دست دولت کارگری و دهقانان باشد، در صورتی که کنترل کارگری و ملی کردن بانک‌ها عملی شده باشد و مؤسسه عالی اقتصادی کارگری و دهقانی که کلیه اقتصاد ملی و غیره را هدایت می‌نماید (تنظیم می‌نماید) ایجاد شده باشد؛ هرگز برای سوسیالیسم زیان‌بخش نخواهد بود.

این بود جواب من.

تاریخ نگارش: ۱۸ نوامبر (۱ دسامبر) سال ۱۹۱۷.

تاریخ انتشار: ۲ دسامبر (۱۹ نوامبر) سال ۱۹۱۷.

در روزنامهٔ «پراودا» شمارهٔ ۱۹۴

به امضاء ن. لنین.

تزهای مربوط به مجلس مؤسسان

۱ ـ خواست مربوط به دعوت مجلس مؤسسان در برنامهٔ سوسیال دموکراسی انقلابی، کاملاً مشروع بود، به سبب آن که در جمهوری بورژوازی مجلس مؤسسان عالی‌ترین شکل دموکراتیسم است و نیز به سبب آن که جمهوری امپریالیسم تحت ریاست کرنسکی، هنگام تشکیل مجلس، به وسیلهٔ یك سلسله نقض اصول دموکراسی برای جعل در انتخابات تدارك می‌دید.

۲ ـ سوسیال دموکراسی انقلابی، در همان حالی که خواستار تشکیل مجلس مؤسسان بود، از همان آغاز انقلاب ۱۹۱۷ به‌کرات خاطر نشان می‌ساخت که جمهوری شوراها نسبت به جمهوری معمولی بورژوازی دارای مجلس مؤسسان شکل عالی‌تری از دموکراتیسم است.

۳ ـ جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان، برای انتقال از نظام بورژوازی به نظام سوسیالیستی و نیز برای دیکتاتوری پرولتاریا، نه تنها شکلی از نوع عالی‌تر مؤسسات دموکراتیك است (نسبت به جمهوری معمولی بورژوازی که مجلس مؤسسان بر تارك آن قرار دارد)، بلکه یگانه شکلی است که می‌تواند انتقال به سوسیالیسم را به بی‌دردترین نحوی تأمین نماید.

۴ ـ در انقلاب ما، دعوت مجلس مؤسسان از روی فهرستی که در نیمه اکتبر سال ۱۹۱۷ عرضه شده است، در شرایطی انجام می‌یابد که امکان نمی‌دهد مردم به طور اعم و توده‌های زحمتکش به طور اخص ارادهٔ خود را به وسیلهٔ انتخابات این مجلس مؤسسان به طرز صحیحی ابراز دارند.

۵ ـ اولاً سیستم تناسب‌دار انتخابات فقط زمانی ترجمان حقیقی ارادهٔ مردم است که فهرست‌های حزبی با تقسیم‌بندی واقعی مردم به آن گروه‌های حزبی که در این فهرست‌ها منعکس شده است، تطبیق نماید و اما در این جا، چنان که می‌دانیم، حزبی که از ماه مه تا اکتبر بیش از همه در بین مردم و به ویژه در بین دهقانان هوادار داشت یعنی حزب سوسیالیست ـ رولوسیونرها، در نیمهٔ اکتبر سال ۱۹۱۷ فهرست‌های واحدی برای

انتخابات مجلس مؤسسان داد، ولی این حزب پس از انتخابات مجلس مؤسسان و قبل از این که این مجلس دعوت شود، منشعب گردید.

بدین جهت حتی از نظر صوری هم ارادهٔ انتخاب کنندگان من حیث المجموع با ترکیب انتخاب شدگان به مجلس مؤسسان مطابقتی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.

۶ ـ ثانیاً علت دیگر و مهم‌تر عدم مطابقت بین ارادهٔ مردم و به ویژه طبقات زحمتکش از یك طرف و ترکیب نمایندگان مجلس مؤسسان از طرف دیگر، علتی که جنبهٔ صوری یا قضایی نداشته بلکه جنبه اجتماعی ـ اقتصادی و طبقاتی دارد، این نکته است که انتخابات مجلس مؤسسان هنگامی صورت گرفت که اکثریت قاطع مردم هنوز نمی‌توانستند تمام دامنه و اهمیت انقلاب شوروی، انقلاب پرولتاری ـ دهقانی اکتبر را که از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷، یعنی پس از ارائه فهرست‌های نامزدهای نمایندگی مجلس مؤسسان، آغاز گردیده است، دریابند.

۷ ـ انقلاب اکتبر که قدرت حاکمه را برای شوراها متصرف گردیده است، با برون کشیدن سیادت سیاسی از چنگ بورژوازی و سپردنش به دست پرولتاریا و دهقانان تهیدست در برابر دیدگان ما مراحل متوالی تکامل خود را می‌گذراند.

۸ ـ این انقلاب با پیروزی ۲۴ـ۲۵ اکتبر در پایتخت آغاز گردید و این هنگامی بود که دومین کنگره کشوری نمایندگان کارگران و سربازان روسیه ـ این پیشاهنگ پرولتارها و از لحاظ سیاسی مؤثرترین بخش دهقانان ـ تفوق را به حزب بلشویك‌ها داد. این حزب را بر مسند قدرت نشاند.

۹ ـ انقلاب سپس در جریان ماه‌های نوامبر و دسامبر تمام تودهٔ ارتش و دهقانان را فرا گرفت و از هر چیز به صورت برکنار نمودن و تجدید انتخاب سازمان‌های بالایی قدیمی (کمیته‌های ارتشی، کمیته‌های ایالتی دهقانی، کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی، شورای کشوری نمایندگان دهقانان روسیه و غیره) متظاهر گردید که مبین دورهٔ سپری شده یا سازشکارانهٔ انقلاب و مرحلهٔ بورژوایی آن بودند نه مرحلهٔ پرولتاری و به همین جهت هم ناگزیر می‌بایست در زیر فشار توده‌های عمیق‌تر و وسیع‌تر مردم صحنه را ترك گویند.

۱۰ ـ این جنبش نیرومند توده‌های استثمار شونده برای ایجاد مجدد ارگان‌های رهبری سازمان‌های خود هنوز هم که نیمهٔ دسامبر سال ۱۹۱۷ است، به پایان نرسیده و کنگرهٔ نا تمام راه آهن یکی از مراحل آن است.

۱۱ ـ بنابراین گروه‌بندی نیروهای طبقاتی روسیه ضمن مبارزهٔ طبقاتی آنان، طی

ماه‌های نوامبر و دسامبر سال ۱۹۱۷ عملاً و از لحاظ اصولی غیر آن است که ممکن بود در فهرست‌های حزبی نامزدهای نمایندگان مجلس مؤسسان نیمه اکتبر سال ۱۹۱۷ متظاهر گردد.

۱۲ ـ حوادث اخیر در اوکراین (و تا اندازه‌ای هم فنلاند و بلوروسی و همچنین در قفقاز) ایضاً دال بر گروه‌بندی جدید نیروهای طبقاتی است که در پروسهٔ مبارزهٔ بین ناسیونالیسم بورژوازی رادای[1] اوکراین، مجلس فنلاند و غیره از یك طرف و قدرت حاکمه شوروی یا انقلاب پرولتاری ـ دهقانی هر یك از این جمهوری‌های ملی از طرف دیگر، به وجود می‌آید.

۱۳ ـ بالآخره، جنگ داخلی که با شورش ضد انقلابی کادتی ـ کالدینی بر ضد مقامات شوروی و بر ضد حکومت کارگری و دهقانی آغاز شده است، مبارزهٔ طبقاتی را حدت قطعی داده و هرگونه امکانی را برای حل شکلاً دموکراتیك حادترین مسایلی که تاریخ در برابر ملل روسیه و در وهله اول در برابر طبقهٔ کارگر و دهقانان این کشور قرار داده از بین برده است.

۱۴ ـ فقط غلبهٔ کامل کارگران و دهقانان بر قیام بورژوازی و ملاکین (که به صورت جنبش کادتی ـ کالدینی جلوه‌گر شده است.) و فقط سرکوب جنگی بی‌امان این قیام برده‌داران قادر است انقلاب پرولتاری ـ دهقانی را عملاً تأمین نماید. سیر حوادث و تکامل مبارزهٔ طبقاتی در جریان انقلاب منجر به آن شد که شعار «تمام قدرت به دست مجلس مؤسسان»، شعاری که فتوحات انقلاب کارگری ـ دهقانی یا حکومت شوروی و تصمیم دومین کنگرهٔ کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه و دومین کنگره کشوری نمایندگان دهقانان روسیه و غیره را به حساب نمی‌آورد، عملاً به شعار کادت‌ها و کالدینی‌ها و دستیاران آنها بدل گردد. برای تمام مردم واضح می‌شود که معنی این شعار فی الواقع مبارزه در راه از میان برداشتن حکومت شوروی است، و نیز واضح می‌شود که هر آینه مجلس مؤسسان با حکومت شوروی اختلاف نظر داشته باشد، ناچار به مرگ سیاسی محکوم خواهد بود.

۱۵ ـ از جمله مسایل بسیار حاد زندگی مردم مسألهٔ صلح است.

---

۱ ـ رادا: نام ارگان‌های مرکزی سازمان‌های ضد انقلابی ناسیونالیست‌های بورژوازی در اوکراین و بلوروسی طی سال‌های ۱۹۱۷ـ۱۹۱۹. هـ.ت.

مبارزه واقعاً انقلابی در راه صلح در روسیه فقط پس از پیروزی انقلاب ۲۵ اکتبر آغاز گردید و این پیروزی نخستین ثمرات خود را به صورت انتشار قراردادهای سری، انعقاد متارکه و شروع مذاکرات علنی دربارهٔ صلح همگانی بدون الحاق‌طلبی و غرامات، به بار آورده است.

توده‌های وسیع مردم فقط اکنون عملاً به طور کامل و آشکارا امکان یافته‌اند سیاست مبارزهٔ انقلابی در راه صلح را مشاهده نمایند و نتایج آن را بررسی کنند.

هنگام انتخابات مجلس مؤسسان توده‌های مردم از این امکان محروم بودند.

روشن است که از این جانب قضیه نیز موضوع عدم مطابقت میان ترکیب منتخبین مجلس مؤسسان و ارادهٔ واقعی مردم در مورد مسألهٔ خاتمه جنگ امری ناگزیر است.

۱۶ ـ از مجموع نکات مذکور این نتیجه به دست می‌آید که مجلس مؤسساتی که به موجب فهرست‌های احزابی فرا خوانده شود، که قبل از انقلاب پرولتاری ـ دهقانی و در شرایط سلطهٔ بورژوازی وجود داشته‌اند، ناچار با اراده و منافع طبقات زحمتکش و استثمار شونده، که در ۲۵ اکتبر به انقلاب سوسیالیستی علیه بورژوازی دست زده‌اند، تصادم می‌یابد. طبیعی است که منافع این انقلاب مافوق حقوق صوری مجلس مؤسسان قرار دارد، حتی اگر این حقوق صوری، به علت این که در قانون مجلس مؤسسان حق تجدید انتخاب نمایندگان برای مردم در هر موقع منظور نشده است، لطمه‌دار نمی‌شد.

۱۷ ـ هر گونه تشبث، مستقیم یا غیر مستقیم، به منظور این که به موضوع مجلس مؤسسان از جنبه صوری قضایی، در قالب دموکراسی عادی بورژوازی و بدون در نظر گرفتن مبارزهٔ طبقاتی و جنگ داخلی نگریسته شود خیانت به راه پرولتاریا و پیوستن به نظریهٔ بورژوازی است. بر حذر داشتن همه و هر کس از این اشتباهی که معدودی از سران بلشویسم، به علت توانایی در ارزیابی قیام اکتبر و وظایف دیکتاتوری پرولتاریا بدان دچار می‌شوند، وظیفه بلاشرط سوسیال دموکراسی انقلابی است.

۱۸ ـ یگانه شانس برای حل بدون درد بحرانی که در نتیجهٔ عدم مطابقت انتخابات مجلس مؤسسان با اراده مردم و همچنین با منافع طبقات زحمتکش و استثمار شونده به وجود آمده است، عبارت است از اجرای هر چه وسیع‌تر حق تجدید انتخابات اعضاء مجلس مؤسسان از طرف مردم و پیوستن خود مجلس مؤسسان به قانون صادره از طرف کمیتهٔ اجرائیه مرکزی دربارهٔ این تحدید انتخابات و اعلام بلاقید و شرط شناسایی حکومت شوروی. انقلاب شوروی و سیاست آن در مورد مسألهٔ صلح زمین و کنترل

کارگری از طرف مجلس مؤسسان و پیوستن قطعی مجلس مؤسسان به قرارگاه مخالفین ضد انقلاب کادتی ـ کالدینی.

۱۹ ـ در غیر این شرایط، بحرانی که به مناسبت مجلس مؤسسان به وجود آمده است فقط از طریق انقلاب حل خواهد شد یعنی از طریق اقدامات انقلابی بینهایت مجدانه، سریع، محکم و قطعی حکومت شوروی علیه ضد انقلاب کادتی ـ کالدینی، اعم از این که این ضد انقلاب خود را در زیر هر شعار و یا مؤسسه‌ای (ولو عضویت مجلس مؤسسان) مستور ساخته باشد. هرگونه تلاشی برای بستن دست حکومت شوروی در این مبارزه به منزلهٔ همدستی با ضد انقلاب خواهد بود.

تاریخ نگارش: ۱۲ ـ (۲۵) دسامبر سال ۱۹۱۷.

تاریخ انتشار: ۲۶ ـ (۱۳) دسامبر سال ۱۹۱۷. در روزنامهٔ «پراودا» شمارهٔ ۲۱۳.

طرح فرمان مربوط به اجرای ملی کردن بانک‌ها و اقداماتی که بدین مناسبت ضروری است.

وضع بحرانی خواربار و تهدید قطحی که در نتیجهٔ سفته‌بازی، کارشکنی سرمایه‌داران و مستخدمین دولتی و ایضاً در نتیجهٔ فروپاشیدگی عمومی پدید آمده است، اقدامات انقلابی فوق‌العاده‌ای را برای مبارزه با این آفت ضروری می‌سازد.

به منظور این که تمام افراد کشور و در وهلهٔ اول تمام طبقات زحمتکش، تحت رهبری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان خویش بتوانند بی‌درنگ و از هر سو، بی‌آن که از چیزی فروگذار کنند و با انقلابی‌ترین طرزی، دست به کار چنین مبارزه‌ای شوند و به زندگی اقتصادی کشور سر و صورت صحیحی بدهند، مقررات زیرین وضع می‌گردد:

طرح فرمان مربوط به اجرای ملی کردن بانک‌ها و اقداماتی که بدین مناسبت ضروری است.

۱ ـ کلیهٔ بنگاه‌های سهامی در تملک دولت اعلام می‌گردند.

۲ ـ اعضاء هیأت مدیره و مدیران شرکت‌های سهامی و نیز کلیهٔ سهامدارانی که از طبقات ثروتمند هستند (یعنی کسانی که جمعاً بیش از ۵۰۰۰ روبل دارایی و یا متجاوز از ۵۰۰ روبل عایدی ماهیانه دارند) موظفند با کمال نظم به ادارهٔ امور بنگاه‌ها ادامه داده قانون کنترل کارگری را اجرا کنند و تمام سهام را به بانک دولتی ارائه دهند و گزارش هفتگی عملیات خود را به شوراهای محلی نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان تسلیم نمایند.

۳ ـ وام‌های دولتی، اعم از خارجی و داخلی لغو می‌گردد.

۴ ـ منافع دارندگان خرده پای برگ‌های وام و هرگونه سهام یعنی منافع دارندگانی که خود از طبقات زحمتکش اهالی هستند تماماً تأمین می‌گردد.

۵ ـ کار موظف همگانی معمول می‌گردد. کلیهٔ افراد کشور اعم از مرد و زن از ۱۶ تا

۵۵ سالگی موظف به انجام کارهایی هستند که از طرف شوراهای محلی نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان یا سایر ارگان‌های حکومت شوروی معین خواهد شد.

۶ ـ به مثابهٔ نخستین گام در راه معمول داشتن کار موظف همگانی، مقرر می‌گردد که افراد متعلق به طبقات ثروتمند (رجوع شود به بند ۲) باید دفاتر مصرف و کارکرد یا دفاتر بودجه و کارکرد داشته و به درستی در آن عمل نمایند. این دفاتر باید هر هفته برای ثبت کار اجرا شده‌ای که هر کس به عهده گرفته به سازمان‌های کارگری مربوط یا شوراهای محلی و ارگان‌های آنها ارائه گردد.

۷ ـ به منظور تأمین حساب و توزیع صحیح خواربار و نیز سایر محصولات ضروری، تمام افراد موظفند به یکی از شرکت‌های مصرف بپیوندند. دوایر خواربار، کمیته‌های تدارکات و سایر سازمان‌های نظیر و نیز اتحادیه‌های راه آهن و حمل و نقل تحت رهبری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان اجرای این قانون را کنترل خواهند نمود. افراد متعلق به طبقات ثروتمند موظفند به خصوص در مورد سازمان دادن و ادارهٔ امور شرکت‌های مصرف کارهایی را که از طرف شوراها به عهدهٔ آنها محول می‌گردد اجرا نمایند.

۸ ـ اتحادیه‌های کارگران و کارمندان راه آهن موظفند برای دادن سر و سامان صحیح‌تری به حمل و نقل به ویژه برای رساندن خواربار، سوخت و سایر مواد دارای حداکثر ضرورت، در اسرع اوقات به تعیین اقدامات فوق‌العاده‌ای پرداخته بی‌درنگ دست به کار اجرای آن شوند و در این امر مقدم بر همه از سفارشات و جوازهای شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان و سپس از مؤسساتی که از طرف شوراها اختیارات تامه دارند و نیز از شورای عالی اقتصاد ملی پیروی نمایند.

و نیز به عهدهٔ اتحادیه‌های راه آهن است که ضمن همکاری با شوراهای محلی با نهایت جدیدت و بدون فروگذاری از اقدامات انقلابی، بر ضد قاچاق آذوقه مبارزه نموده و هر سفته‌بازی را بی‌امان تحت تعقیب قرار دهند.

۹ ـ سازمان‌های کارگری، اتحادیه‌های کارمندان و شوراهای محلی موظفند بدون دفع الوقت، بنگاه‌هایی را که تعطیل و از حالت نظامی خارج می‌شوند و نیز بیکاران را به کارهای مفید و تولید مواد ضروری مشغول سازند و در جستجوی سفارش و مواد خام و سوخت باشند. اتحادیه‌ها و شوراهای محلی مکلفند بدون این که به هیچ وجه این عمل و همچنین اقدام به مبادله محصولات روستایی با محصولات شهری را به دریافت

طرح فرمان مربوط به اجرای ملی کردن بانک‌ها و اقداماتی که بدین مناسبت ضروری است. . ۱۸۷۹

فرامین مخصوصی از بالا موکول سازند، جداً از دستورات شورای عالی اقتصاد ملی پیروی نمایند.

۱۰ ـ افراد متعلق به طبقات ثروتمند موظفند کلیهٔ موجودی نقدی خود را در بانک دولتی و شعبات آن و یا در صندوق‌های پس‌انداز نگاه دارند و برای رفع نیازمندی‌های مصرفی خود هر هفته حداکثر ۱۰۰ـ۱۲۵ روبل (بنابه نظر شوراهای محلی) و برای رفع نیازمندی‌های تولیدی و بازرگانی هم فقط طبق گواهی کتبی مؤسسات کنترل کارگری دریافت دارند.

به منظور نظارت بر اجرای واقعی این قانون مقرراتی برای تعویض اسکناس رایج فعلی وضع خواهد شد و کسانی که به فریب دولت و مردم متوسل شوند کلیهٔ اموالشان ضبط خواهد شد.

۱۱ ـ برای متخلفین از این قانون و خرابکاران و مأمورینی که اعتصاب کنند و برای سفته‌بازان نیز همین کیفر و همچنین مجازات زندان یا اعزام به جبهه و کار اجباری مقرر می‌گردد. شوراهای محلی و مؤسسات وابسته به آنها موظفند بدون دفع الوقت انقلابی‌ترین تدابیر را برای مبارزه علیه این دشمنان واقعی مردم اتخاذ نمایند.

۱۲ ـ اتحادیه‌های کارگری و سایر سازمان‌های زحمت‌کشان، به همکاری با شوراهای محلی، به منظور مراقبت در اجرای این قانون و نیز به منظور وارسی کمیت و کیفیت کار و جلب متخلفین یا طفره‌زنان از قانون به دادگاه‌های انقلابی، گروه‌های سیاری از بازرسان با شرکت مطمئن‌ترین افرادی که از طرف سازمان‌های حزبی و دیگر سازمان‌ها توصیه شده باشند، تشکیل خواهند داد.

کارگران و کارمندان بنگاه‌های ملی شده موظفند تمام مساعی خود را به کار برده برای بهبود سازمان کار، تحکیم انضباط و ارتقاء بهره‌دهی کار به اقدامات فوق‌العاده‌ای دست زنند. ارگان‌های کنترل کارگری باید هر هفته گزارش کارهایی را که در این زمینه انجام یافته به شورای عالی اقتصاد ملی تسلیم دارند. کسانی که در این امر مرتکب قصور و اهمال گردند به دادگاه انقلابی جلب خواهند شد.

تاریخ نگارش: نیمهٔ اول دسامبر سال ۱۹۱۷.

برای نخستین بار در سال ۱۹۱۸ در مجلهٔ «اقتصادی ملی» شمارهٔ ۱۱ به چاپ رسید.

پرسش‌هایی از نمایندگان کنگره کشوری ارتش درباره ترخیص ارتش

۱ ـ آیا امکان این که آلمان‌ها در آینده نزدیکی به تعرض آغاز کنند کم است یا زیاد:
الف) از نقطهٔ نظر امکان نفراتی و تکنیکی تعرض در زمستان؛
ب) از نقطهٔ نظر حالت روحی تودهٔ سربازان آلمانی؛ آیا این حالت روحی قادر است مانع تعرض یا لااقل تأخیر آن گردد؟

۲ ـ آیا می‌توان این نکته را مفروض شمرد که آلمان‌ها، در صورت قطع فوری مذاکرات صلح از طرف ما و اقدام فوری به تعرض از طرف سپاهیان آنها، بتوانند شکست قطعی به ما وارد سازند؟ آیا آنها قادر به تصرف پتروگراد هستند؟

۳ ـ آیا می‌توان بیم داشت که خبر قطع مذاکرات صلح روحیه هرج و مرج‌طلبی پردامنه‌ای در ارتش به وجود آورد و موجب قرار از جبهه گردد یا این که مطمئن بود که ارتش پس از این خبر هم با پافشاری جبهه راه نگاه خواهد داشت؟

۴ ـ آیا اگر تعرض آلمان‌ها در اول ژانویه آغاز گردد ارتش ما از لحاظ جنگ‌آزمایی توانایی مقاومت در مقابل این تعرض را دارد و اگر ندارد، آن‌گاه پس از چه مدتی ارتش ما خواهد توانست در مقابل تعرض آلمان‌ها مقاومت ورزد؟

۵ ـ آیا ارتش ما در صورت تعرض سریع آلمان‌ها می‌تواند با نظم عقب‌نشینی کند و توپخانه را حفظ نماید و اگر چنین است آیا مدت زیادی می‌توان با چنین وضعی از پیشروی آلمان‌ها به عمق روسیه جلوگیری کرد؟

۶ ـ استنتاج کلی: آیا از نقطهٔ نظر وضعیت ارتش شایسته است برای اطاله مذاکرات صلح کوشش شود یا این که به علت الحاق‌طلبی آلمان‌ها قطع خشونت‌آمیز انقلابی و بی‌درنگ مذاکرات صلح به عنوان اقدام قطعی و مصممی که زمینه را برای امکان جنگ انقلابی فراهم می‌سازد مرجع است؟

۷ ـ آیا شایسته است بلافاصله به تبلیغات شدیدی بر ضد الحاق‌طلبی آلمان‌ها و تبلیغات بر له جنگ انقلابی پرداخت؟

۸ ـ آیا می‌توان طی مدت بسیار کوتاهی (مثلاً ۵ـ۱۰ روز) از واحدهای نسبتاً وسیع ارتش عملیاتی پرسش به عمل آورد و پاسخ‌هایی برای پرسش‌های مذکور گرفت که حتی المقدور مطابقت بیشتری با مفاد این پرسش داشته و حتی المقدور کامل باشد؟

۹ ـ آیا می‌توان امیدوار بود که خبر مربوط به الحاق‌طلبی آلمان‌ها، اختلاف با اوکراین‌ها را تضعیف و یا حتی هم‌پیوستگی دوستانهٔ نیروها را جایگزین آن سازد، یا این که باید انتظار داشت که اوکراین‌ها از دشوارتر شدن وضع ولیکاروس‌ها برای تشدید مبارزهٔ خود علیه ولیکاروس‌ها استفاده نمایند؟

۱۰ ـ اگر ارتش بتواند رأی دهد، در این صورت آیا بر له صلح فوری با شرایط الحاق‌طلبانه (از دست دادن کلیه مناطق اشغال شده)، با شرایطی که از لحاظ اقتصادی برای روسیه بینهایت دشوار است، رأی خواهد داد، یا این که بر له منتها درجهٔ تمرکز قوا برای جنگ انقلابی یعنی بر له دفع آلمان‌ها؟

تاریخ نگراش: قبل از ۱۸ (۳۱) دسامبر ۱۹۱۷.

برای نخستین بار در سال ۱۹۲۷ در قسمت دوم کتاب «یادیادداشت‌های انستیتوی لنین» به چاپ رسید.

چگونه باید مسابقه را سازمان داد؟

نویسندگان بورژوا پشته‌ها کاغذ در مدح رقابت و ابتکار فردی و سایر فضایل و مناقب عالیه سرمایه‌داران و نظام سرمایه‌داری سیاه کرده و می‌کنند. سوسیالیست‌ها را گناهکار می‌دانستند که مایل نیستند به اهمیت این فضایل پی ببرند و «طبیعت آدمیزاده» را به حساب آورند. ولی در حقیقت امر سرمایه‌داری اکنون مدت‌ها است تولید فابریکی بزرگ و کلان، بنگاه‌های سهامی، سندیکاها و سایر انحصارها را جایگزین تولید خرده مستقل کالایی نموده است، که در آن رقابت می‌توانست به مقیاس کم و بیش وسیعی ابتکار، انرژی و جسارت اقدام را پرورش دهد. رقابت در شرایط این نوع سرمایه‌داری عبارت است از سرکوب بی‌سابقه و ددمنشانهٔ روح ابتکار، انرژی و اقدام جسورانه توده‌های مردم، اکثریت عظیم مردم یعنی نود و نه درصد زحمت‌کشان و نیز عبارت است از تبدیل مسابقه به شیادی مالی، خودکامی و خوش خدمتی در بین صدرنشینان نردبان اجتماعی.

سوسیالیسم نه تنها مسابقه را خاموش نمی‌کند، بلکه به عکس برای نخستین بار امکان می‌دهد آن را واقعاً با یك دامنه وسیع و واقعاً در یك مقیاس توده‌ای به کار برند و اکثریت زحمت‌کشان را واقعاً به عرصهٔ آن چنان فعالیتی بکشاند که در آن بتوانند خود را جلوه‌گر سازند، به استعدادهای خود میدان دهند و قرایح خود را که خلق منبع سرشار و دست نخوردهٔ آن است و سرمایه‌داری هزارها و میلیون‌ها از آن را لگدمال می‌کرد و فرو می‌کوفت و مختنق می‌نمود، آشکار سازند.

اکنون که قدرت در دست حکومت سوسیالیستی است، وظیفهٔ ما سازمان دادن مسابقه است.

آستان‌بوسان و کاسه‌لیسان بورژوازی سوسیالیسم را به مثابه یك سربازخانهٔ متحد الشکل، بی‌روح و یکنواخت و بی‌صفا تصویر می‌کردند. چاکران کیسهٔ پول و بندگان استثمارگران ـ یعنی حضرات روشنفکران بورژوازی ـ مردم را، که همانا در دوران سرمایه‌داری به جبرخانه و زندان کار بی‌حد و حساب و توان‌فرسا و زندگی نیمه‌گرسنه و

فقر شددی محکومند، از سوسیالیسم «می‌ترساندند». نخستین گام در راه رهایی زحمت‌کشان از قید این جبرخانه، ضبط اراضی ملاکان، برقراری کنترل کارگری و ملی کردن بانک‌ها است. گام‌های بعدی عبارت است از ملی کردن فابریک‌ها و کارخانه‌ها، سازمان دادن اجباری تمام اهالی در شرکت‌های مصرف که در عین حال شرکت‌های فروش محصولاتند و نیز عبارت است از انحصار دولتی بازرگانی غله و سایر مواد ضروری.

موجبات امکان ابراز ابتکار، مسابقه و اقدام جسورانه در یك مقیاس وسیع و حقیقتاً توده‌ای فقط اکنون پدید می‌آید. هر فابریکی که سرمایه‌دار را از آن برون افکنده و یا لااقل به وسیله یك کنترل حقیقی کارگری بر وی لگام زده‌اند، هر دهی که ملاك استثمارگر را از آن طرد کرده و زمینش را ستانده‌اند، اکنون و تنها اکنون عرصه‌ای است که در آن انسان اهل کار می‌تواند خود را نشان دهد، پشت خود را اندکی راست کند، قد بر افرازد و خود را انسان حس نماید. پس از قرن‌ها زحمت برای دیگران و کار بنده‌وار در خدمت استثمارگران، اکنون برای نخستین بار امکان کار برای خود، و آن هم کار متکی بر کلیهٔ پیشرفت‌های تازه‌ترین تکنیك و فرهنگ به وجود آمده است.

البته، این تبدیل کار بنده‌وار به کار برای خود که بزرگ‌ترین تعویض کار در تاریخ بشر است، نمی‌تواند بدون اصطکاك، دشواری و تصادم و بدون اعمال قهر نسبت به مفت‌خواران سخت ریشه و آستان‌بوسانشان انجام گیرد. در این باره هیچ یك از کارگران توهمی ندارد: کارگران و دهقانان تهیدست، که در نتیجه سالیان دور و دراز کار شاق برای استثمارگران و تحمل هتاکی‌ها و تحقیرهای بیشمار از طرف آنان و احتیاج شدید آبدیده شده‌اند، می‌دانند که برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران وقت لازم است. کارگران و دهقانان ذره‌ای هم دچار توهمات احساساتی حضرات جوجه روشنفکران، این فرومایگان «نووایا ژیزن» و غیره نیستند که به طرز خفقان‌آوری علیه سرمایه‌داران «فریاد می‌کشیدند» و علیه آنها «ژست‌ها می‌آمدند» و آنها را «می‌کوبیدند» تا هیمن که کار به مرحله عمل و اجرای تهدیدات برسد، یعنی برکناری سرمایه‌داران جامهٔ عمل بپوشد، گریه و زاری سر دهند و مانند طوله سگ لگد خورده زوزه بکشند.

عمل سترگ تبدیل کار بنده‌وار به کار برای خود، به کاری که در یك مقیاس عظیم، در مقیاس سراسر کشور (و تا اندازه‌ای هم در مقیاس بین‌المللی و جهانی)، از روی نقشه تنظیم شده باشد ـ به جز اقدامات «جنگی» برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران ـ

مستلزم بذل مساعی عظیم سازمانی و سازماندهی از طرف پرولتاریا و دهقانان تهیدست نیز هست. وظیفهٔ سازمانی با وظیفهٔ سرکوب جنگی بی‌امان برده‌داران دیروزی (سرمایه‌داران) و باند نوکران آنها ـ یعنی حضرات روشنفکران بورژوا ـ ارتباط ناگسستنی داشته و کل واحدی را تشکیل می‌دهد. برده‌داران دیروز و فرمانبران روشنفکرشان چنین می‌گویند و میندیشند که آری ما همیشه سازمانده و رییس بوده‌ایم، ما همیشه فرمان داده‌ایم و می‌خواهیم همین طور هم باقی بمانیم. ما از «مردم عامی» یعنی کارگران و دهقانان حرف نخواهیم شنید، از آنها اطاعت نخواهیم کرد و معلومات خود را به سلاح دفاع از امتیازات کیسه پول و سیادت سرمایه بر مردم بدل خواهیم نمود.

چنین است گفتار و اندیشه و کردار بورژواها و روشنفرکان بورژوا از نقطهٔ نظر منفعت‌پرستانه، رفتار آنها مفهوم است: برای کاسه‌لیسان و ریزه‌خواران خوان ملاکان، برای کشیشان و میرزاها و منصب‌دارانی از تیپ قهرمانان داستان‌های گوگل و «روشنفکرانی» که بلینسکی را منفور می‌داشتند نیز جدایی از نظام سرواژ «دشوار» بود. ولی کار استثمارگران و چاکران روشنفکر آنان خالی از امید است. کارگران و دهقانان مقاومت آنان را درهم می‌شکنند و گر چه این عمل را متأسفانه هنوز با استواری و قطعیت و بی‌امانی کافی انجام نمی‌دهند، ولی به هر جهت این مقاومت را درهم خواهند شکست.

«اینها» تصور می‌کنند که «مردم ساده»، کارگران «ساده» و دهقانان تهیدست از عهده انجام وظیفهٔ سترگی که از نقطهٔ نظر تاریخی ـ جهانی این کلمه حقیقتاً قهرمانانه است، بر نخواهند آمد. روشنفکرانی که به خدمت سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌داری خو گرفته‌اند خود را تسلی داده و می‌گویند «بدون ما کارها از پیش نخواهند رفت». این حساب گستاخانه آنها درست در نخواهد آمد: افراد تحصیل‌کرده هم اکنون جدا شده و به خلق، به زحمت‌کشان گرویده به درهم شکستن مقاومت نوکران سرمایه، یاری می‌رسانند. و اما قرایح سازماندهی در بین دهقانان و طبقهٔ کارگر فراوان است و این قرایح تازه دارند از خود باخبر می‌شوند، از خواب برمی‌خیزند، به سوی کار عظیم و پرجوش و خلاق روآور می‌گردند و مستقلاً دست به کار ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی می‌شوند.

یکی از عمده‌ترین و یا خود عمده‌ترین وظایف کنونی عبارت است از بسط هر چه بیشتر دامنهٔ این ابتکار بالاستقلال کارگران و به طور کلی زحمت‌کشان و استثمار شوندگان در رشته کار خلاق سازمانی، به هر قیمتی شده باید این خرافهٔ کهنه، باطل،

ناهنجار، پلید و رذیلانه را از میان برانداخت که گویا امر کشورداری و ادارهٔ بنای سازمانی جامعهٔ سوسیالیستی فقط از عهدهٔ به اصطلاح «طبقات فوقانی» فقط از عهدهٔ طبقات ثروتمند یا کسانی که مکتب طبقات ثروتمند را دیده‌اند ساخته است.

این یك خرافه‌ای است که پایهٔ آن بر کهنه‌پرستی پوسیده و جامد فکری و عادت غلامانه و از آن هم بیشتر بر سودورزی پلید سرمایه‌دارانی متکی است که نفعشان در این است که با غارتگری کشورداری و باکشورداری غارتگری نمایند. نه، کارگران دقیقه‌ای هم فراموش نخواهند کرد که به نیروی دانایی نیازمندند. اشتیاق خارق‌العاده‌ای که کارگران به امر تحصیل نشان می‌دهند و همانا اکنون نشان می‌دهند، ثابت می‌کند که از این لحاظ پرولتاریا راه خطا نمی‌پوید و نمی‌تواند هم بپوید. ولی کار سازماندهی از عهدهٔ کارگر عادی و دهقانان باسواد و آدم‌شناس و دارای تجربهٔ عملی نیز برمی‌آید. چنین افرادی در بین «مردم عامی» که روشنفکران بورژوا با تفرعن و بی‌اعتنایی از آنها سخن می‌گویند، فراوانند. چنین قرایحی در بین طبقهٔ کارگر و دهقانان منبع دست نخورده و بسیار سرشاری دارد.

کارگران و دهقانان هنوز «بیمناکند» و هنوز با این واقعیت خو نگرفته‌اند که آنها اکنون طبقهٔ حکمفرما هستند. هنوز به حد کافی قاطعیت ندارند. انقلاب نمی‌توانست این صفات را به یك باره در بین میلیون‌ها افرادی که گرسنگی و احتیاج آنان را سراسر عمر به کار در زیر تازیانه مجبور می‌ساخت، ایجاد کند. ولی نیروی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و جانداری و شکست‌ناپذیری آن در همین است که این صفات را بیدار می‌کند، تمام موانع کهن را درهم می‌شکند، بندهای فرتوت را از هم می‌گسلد و زحمت‌کشان را به راه خلاقیت بالاستقلال زندگی نوین می‌اندازد.

حساب و کنترل؛ وظیفهٔ اقتصادی عمدهٔ هر یك از شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان، هر یك از شرکت‌های مصرف، هر یك از اتحادیه‌ها یا کمیته‌های کارپردازی، هر یك از کمیته‌های فابریك و کارخانه و یا به طور کلی ارگان‌های کنترل کارگری است.

مبارزه با عادت کهنه‌ای که افراد به موجب آن به میزان کار و وسایل تولید از نظر یك انسان مقید نگریسته و در فکر این بودند که چگونه باید از زیر فشار باز زاید خلاص شد و لقمه‌ای هم شده از چنگ بورژوازی ربود؛ مبارزه‌ای ضروری است. این مبارزه را هم اکنون کارگران پیشرو و آگاه آغاز نموده و به نحوی قاطع دست رد بر سینهٔ غریبه‌های

محیط کارخانه می‌گذارند، که به خصوص در زمان جنگ تعدا آنها زیاد شده و اکنون هم می‌خواهند به فابریك خلق، به فابریکی که به مالکیت خلق در آمده است، با همات یگانه طرز تفکر سابق بنگرند، یعنی «لقمه بزرگ‌تری بربایند و در بروند». تمام عناصر آگاه و پاکدامن و فکور در بین دهقانان و توده‌های زحمتکش در این مبارزه جانب کارگران پیشرو را خواهند گرفت.

حال که سلطهٔ سیاسی پرولتاریا به وجود آمده و تأمین گردیده است، کنه اصلاحات سوسیالیستی عبارت خواهد بود از حساب و کنترل، هر آینه این حساب و کنترل از طرف شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان که قدرت عالیه دولتی هستند یا به دستور و با اختیاراتی که از طرف این قدرت تفویض می‌گردد انجام گیرد؛ حساب و کنترلی که جنبهٔ همه جایی و همگانی و عمومی داشته باشد و کمیت کار و توزیع محصولات را تحت حساب و کنترل در آورد.

حساب و کنترلی که برای انتقال به سوسیالیسم ضرورت دارد، فقط می‌تواند توده‌ای باشد. فقط همکاری داوطلبانه و از روی وجدان و توأم با شور انقلابی توده‌های کارگر و دهقانان در امر حساب و کنترل بر ثروتمندان، شیادان، مفت‌خواران و اوباشان است که می‌تواند بر این پس مانده‌های جامعه معلوان سرمایه‌داری، بر این فضولات بشری، بر این اعضاء قطعاً گندیده و کرخت، بر این بیماری واگیر، بر این طاعون و جراحتی که از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ارث رسیده است، غلبه کند.

کارگران و دهقانان، زحمت‌کشان و استثمار شوندگان! زمین، بانك‌ها، فابریك‌ها و کارخانه‌ها به مالکیت تمام مردم درآمده است! امر حساب و کنترل تولید و توزیع محصولات را خودتان به دست گیرید؛ راه نیل به پیروزی سوسیالیسم، وثیقه پیروزی آن، وثیقه پیروزی بر هرگونه استثمار و هر نوع احتیاج و فقر در این و فقط در این است! زیرا در روسیه غله، آهن، چوب، پشم، پنبه و کتان برای همه کفایت می‌کند، فقط باید کار و محصول را به درستی تقسیم کرد، فقط باید این تقسیم را تحت کنترل جدی و عملی تمام مردم قرار داد و نه تنها در رشتهٔ سیاست بلکه در زندگی اقتصادی روزمرهٔ دشمنان مردم یعنی ثروتمندان، کاسه‌لیسان آنان و سپس شیادان و مفت‌خوران و اوباشان نیز پیروز گردید.

بر این دشمنان مردم، بر این دشمنان سوسیالیسم، بر این دشمنان زحمت‌کشان هیچ گونه رحمی روا مباد. بپا به جنگ حیاتی و مماتی علیه ثروتمندان و کاسه‌لیسان آنان یعنی

روشنفکران بورژوازی، به جنگ علیه شیادان و مفت‌خوران و اوباشان. هم اینها و هم آنها، هم اولی‌ها و هم آخری‌ها، برادران تنی، فرزندان سرمایه‌داری، نورچشمان جامعهٔ اشرافی و بورژوادی هستند، جامعه‌ای که در آن مشتی ناچیز هستی مردم را به غارت می‌بردند، مردم را به سخره می‌گرفتند؛ جامعه‌ای که در آن فقر و نیاز هزاران و هزاران نفر راه به راه اوباشی و مزدورپیشگی و شیادی و فراموشی سجیهٔ انسانی می‌انداخت، جامعه‌ای که در آن ناگزیر این شوق در زحمت‌کشان پرورش می‌یافت که ولو از راه فریب هم شده از استثمار بگریزند، ولو برای یك دقیقه هم شده از زیر کار بیزار کننده طفره روند و خلاصی یابند و از هر راهی شده و به هر قیمتی شده لقمهٔ نانی بربایند تا گرسنه نمانند و خود و نزدیکان خود را نیمه‌گرسنه احساس نکنند.

ثروتمندان و اوباشان سر و ته یك کرباسند، اینها دو گروه عمده از طفیلی‌های دست پرودهٔ سرمایه‌داری هستند، اینها دشمنان عمده سوسیالیسم‌اند، این دشمنان را باید تحت نظارت خاص تمام اهالی قرار داد و به محض کوچك‌ترین تخلف از مقررات و قوانین جامعهٔ سوسیالیستی، باید بی‌رحمانه آنها را به کیفر رساند.

کوچك‌ترین اظهار ضعف، کوچك‌ترین تزلزل و کوچك‌ترین ابراز احساسات در این مورد بزرگ‌ترین جنایت در حق سوسیالیسم است.

برای این که زیان این طفیلی‌ها به جامعهٔ سوسیالیستی نرسد باید امر حساب و کنترل مقدار کار و تولید و توزیع محصولات را طوری سازمان داد که تمام مردم در آن شرکت داشته باشند، میلیون‌ها کارگر و دهقانان داوطلبانه، مجدانه و با شور انقلابی از آن پشتیبانی نمایند. و برای سازمان دادن به این حساب و کنترل که عملی نمودن آن برای هر کارگر و دهقان پاکدامن و فهیم و کاردان کاملاً میسر است و کاملاً از عهدهٔ وی ساخته است، باید قرایح سازماندهی خود آنان، قرایحی را که از درون خود آنان منشاء گرفته باشد، به عرصهٔ زندگی کشاند، باید برای نیل به موفقیت‌های سازماندهی حس مسابقه را در آنها برانگیخت و این مسابقه را به مقیاس تمام کشور به راه انداخت؛ باید کارگران و دهقانان فرق بین مشورت‌گویی ضروری از طرف یك فرد تحصیل کرده و کنترل ضرروی از طرف کارگران و دهقانان «ساده» بر ولنگاری را که این قدر در بین افراد «تحصیل‌کرده» عادی است، به روشنی درك نمایند.

این ولنگاری، لاقیدی، شلختگی، نامرتبی، شتابزدگی عصبی، تمایل تبدیل کار به مباحثه و کردار به گفتار، تمایل دست زدن به هر کاری و هیچ کاری را به سرانجام

نرساندن؛ یکی از خواص «افراد تحصیل‌کرده» است که به هیچ وجه ناشی از طبیعت نکوهیده و به طریق اولی بدطینتی نبوده، بلکه ناشی از مجموعهٔ عادات زندگی، شرایط کار آنان، خستگی مفرط، جدایی غیر عادی بین کار فکری و جسمی و غیره و غیره است.

در بین اشتباهات و نقائص و قصور انقلاب ما نقش آن اشتباهات و غیره که معلول این خواص اسفناك ـ ولی در لحظه فعلی ناگزیر ـ روشنفکران محیط ما و معلول فقدان کنترل کافی کار سازماندهی روشنفکران از طرف کارگران است، نقش کوچکی نیست.

کارگران و دهقانان هنوز «بیمناکند» آنها باید از این بیم رهایی یابند و بدون شك خواهند یافت. بدون مشورت‌گویی و دستورهای رهنمون افراد تحصیل‌کرده و روشنفکران و کارشناسان نمی‌توان کارها را از پیش برد. هر کارگر و دهقان اندك فهیمی به وجه احسن این نکته را می‌فهمد و روشنفکران محیط ما نمی‌توانند از کمی توجه و کمی احترام رفقیانه کارگران و دهقانان شکایت کنند ولی مشورت‌گویی و دستورهای رهنمون یك مطلب و سازمان دادن به امر حساب و کنترل عملی مطلب دیگری است. روشنفکران ای چه بسا مشورت‌های بسیار عالی و دستورهای رهنمون می‌دهند، ولی به هنگام عملی نمودن این مشورت‌ها و دستورها، به هنگام کنترل عملی این امر که گفتار به کردار تبدیل شود به حد مضحك و سفیهانه و رسوایی‌آوری «بی‌دست و پا» و ناتوان از کار در می‌آیند.

این جا است که بدون کمك و بدون نقش رهنمون پراتیسن‌های سازمانده که از بین «مردم»؛ از بین کارگران و دهقانان زحمتکش برخاسته باشند به هیچ وجه کار از پیش نمی‌رود. «این خدایان نیستند که کوزه در کوزه می‌پزند»؛ کارگران و دهقانان باید این حقیقت را محکم‌تر از هر چیز به خاطر بسپارند. آنها باید بدانند که اکنون حلال هر مشکلی کار عملی است و درست آن لحظهٔ تاریخی فرا رسیده است که در آن نظریه به عمل تبدیل می‌شود، با عمل جان می‌گیرد، با عمل اصلاح می‌شود و با عمل وارسی می‌گردد و در آن این سخنان مارکس به ویژه صدق می‌کند: «هر گام جنبش عملی مهم‌تر از یك دوجین برنامه است»؛ هر گامی در راه لگام زدن واقعاً عملی بر ثروتمندان و شیادان و تقلیل عدهٔ آنها و قرار دادن آنها تحت حساب و نظارت از یك دوجین استدلال و نغز دربارهٔ سوسیالیسم مهم‌تر است. زیرا «دوست من، نظریه تیره‌فام ولی درخت جاودان

زندگی سر سبز است».(۱)

باید مسابقهٔ بین پراتیسن‌های سازمانده را که از بین کارگران و دهقانان برخاسته باشند، ساز نمود. باید علیه هرگونه شیوهٔ یك نهیج و هرگونه کوششی برای مفرر داشتن یك شیوه یکنواخت از بالا، که این قدر مورد تمایل روشنفکران است، مبارزه کرد. نه شیوهٔ نهج و نه مقرر ساختن شیوهٔ یکنواخت از بالا هیچ یك هیچ‌گونه وجه مشترکی با مرکزیت دموکراتیك و سوسیالیستی ندارد. به‌کار بردن تنوع در مورد جزئیات، خصوصیات محلی، در طرز برداشت کار، در شیوه‌های اجرای کنترل و در طرق نابودی و بی‌زیان نمودن طفیلی‌ها (یعنی ثروتمندان و شیادان، ولنگاران و قشقرق‌بازانی از میان روشنفکران و غیره و غیره) ناقص وحدت در نکات اصلی و اساسی و مهم نبوده بلکه موجب تأمین این وحدت است.

کمون پاریس نمونهٔ سترکی را از آمیختگی ابتکار، استقلال، آزادی عمل و وسعت دامنه عمل توده‌ها با مرکزیت داوطلبانه و عاری از یك نهج نشان داد. شوراهای ما نیز از همان راه می‌روند. ولی آنها هنوز «بیمناکند»، هنوز جولان نیافته‌اند و هنوز به‌کار نوین و باعظمت و خلاقهٔ خود در رشتهٔ ایجاد نظام سوسیالیستی «اخت» نگرفته‌اند. باید شوراها با جسارت و ابتکار بیشتری دست به‌کار شوند. باید هر «کمون»، هر فابریك، هر ده، هر شرکت مصرف و هر کمیتهٔ کارپردازی، خود به مثابهٔ سازمانده عملی حساب و کنترل کار و توزیع محصولات اقدام نمایند و با دیگران مسابقه بدهند. برنامه این حساب و کنترل، ساده و روشن و رأی هرکس مفهوم و عبارت از این است که همه نان داشته باشند، همه کفش محکم داشته باشند و لباسشان ژنده نباشد، مسکن گرم داشته باشند، از روی وجدان کار کنند و حتی یك شیاد (و از آن جمله از زیرکار در روها) هم آزاد نگردد و در زندان باشد و یا از طریق کار اجباری هر چه شاق‌تر کیفر بیند و حتی یك ثروتمند متخلف از مقررات و قوانین سوسیالیسم تیز نتواند از سرنوشت شیاد، که به حق باید سرنوشت ثروتمندان نیز باشد، تن زند. «هرکس کار نمی‌کند، بگذار نخورد»؛ این است فتوای عملی سوسیالیسم، این است آن چه که باید عملاً به آن سر و صورت داد. این است آن کامیابی‌های عملی که «کمون‌های» ما و سازماندهان ما از کارگران و دهقانان و به ویژه روشنفکران باید بدان افتخار کنند (به ویژه روشنفکران، زیرا روشنفکران بسیار

---

۱ ـ از گفته‌های میفیستوفل در منظومهٔ «فاوست» اثر گوته.

عادت کرده‌اند و بیش از حد عادت کرده‌اند به دستورات کلی و قطعنامه‌های خود افتخار کنند).

برای امر حساب و کنترل عملی ثروتمندان، شیادان و مفت‌خوران باید از طرف خود کمون‌ها و حوزه‌های کوچك ده و شهر هزاران شکل و شیوه تنظیم گردد و در عمل مورد آزمایش قرار گیرد. در این جا تنوع وثیقهٔ حیات و ضامن موفقیت در نیل به هدف واجد عمومی است: تصفیه سرزمین روسیه از لوث وجود هر نوع حشرات موذی، از کك‌ها، شیادان، از ساس‌ها، ثروتمندان و غیره و غیره. در یك جا باید ده‌ها ثروتمند، یك دوجین شیاد و نیم دوجین کارگری را که از زیر کار در می‌روند (و به همان طرز اوباشانه‌ای در می‌روند که بسیاری از حروفچینان پتروگراد و به ویژه حروفچینان چاپخانه‌های حزبی در می‌روند) به زندان انداخت. در جای دیگر باید آنها را به مستراح پاك کنی واداشت. در جای سوم باید به هنگام خروج از زندان مجرد کارت‌های زرد به آنها داد تا، مادام که اصلاح نشده‌اند، مردم آنها را مانند افراد مضر تحت نظارت خود داشته باشند. در جای چهارم باید از هر ده نفر مفت‌خوار، یك نفر را تیرباران کرد. در جای پنجم باید شیوه‌های گوناگون را با هم درآمیخت و از راه مثلاً رهایی مشروط، به اصلاح سریع عناصر قابل اصلاح از زمره ثروتمندان، روشنفکران بورژوا، شیادان و اوباشان نایل آمد. هر چه شیوه‌ها متنوع‌تر باشد به همان نسبت هم تجربهٔ عمومی بهتر و غنی‌تر خواهد بود، به همان نسبت موفقیت سوسیالیسم مطمئن‌تر و سریع‌تر خواهد بود و به همان نسبت عمل به طرز آسان‌تری بهترین شیوه‌های وسایل مبارزه را ایجاد خواهد نمود زیرا فقط عمل قادر به ایجاد است.

در کدام کمون، در کدام محلهٔ یك شهر بزرگ، در کدام فابریك و در کدام ده است که گرسنه نباشد، بیکار نباشد، ثروتمند مفت‌خور نباشد، رذل پیشگانی از زمره نوکران بورژوازی، کارشکنانی که خود را روشنفکر می‌نامند نباشند؟ در کجا بیشتر کار انجام گرفته است برای این که بهره‌دهی کار بالا رود؟ برای این که خانه‌های نوساز خوبی برای تهیدستان ساخته شود و تهیدستان در خانه‌های توانگران جا داده شوند؟ برای این که هر طفل متعلق به خانوادهٔ تهیدست از لحاظ دریافت یك بطری شیر صحیحاً تأمین گردد؟ اینها است مسایلی که باید براساس آنها مسابقه بین کمون‌ها: آبشین‌ها، مجامع و شرکت‌های مصرف و تولید و شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان گسترش یابد. در چنین کاری است که قرایح سازماندهی در امر ادارهٔ کشور باید عملاً برجسته

گردیده و بالا کشیده شود. از این قرایح در بین مردم فراوان است. فقط آنها را فرو کوفته‌اند. باید کمك کرد تا جولان گیرند. آنها و فقط آنها هستند که با پشتیبانی توده‌ها خواهند توانست روسیه و امر سوسیالیسم را نجات بخشند.

تاریخ نگارش: ۲۵ـ۲۸ دسامبر سال ۱۹۱۷ (۷ـ۱۰ ژانویه سال ۱۹۱۸).

تاریخ انتشار: ۲۰ ژانویه سال ۱۹۲۰.

در شمارهٔ ۱۷ روزنامهٔ «پراودا»

به امضای. و. لنین

اعلامیه حقوق مردم زحمتکش و استثمار شونده[1]

مجلس مؤسسان قرار می‌دارد:

۱ ـ الف) روسیه، جمهوری شوراهای نمایندگان، کارگران، سربازان و دهقانان اعلام می‌گردد. تمامی قدرت حاکمه در مرکز و محل‌ها به این شوراها تعلق دارد.

ب) جمهوری شوروی روسیه براساس اتحاد آزاد ملل آزاد به صورت فدراسیون جمهوری‌های ملی شوروی تأسیس می‌گردد.

۲ ـ مجلس مؤسسان که وظیفه اساسی خود را محو هرگونه استثمار فرد از فرد، برانداختن کامل تقسیم جامعه به طبقات، سرکوب بی‌امان مقاومت استثمارگران، استقرار سازمان سوسیالیستی جامعه و پیروزی سوسیالیسم در کلیهٔ کشورها قرار داده است مقرر می‌دارد:

الف) مالکیت خصوصی بر زمین لغو می‌گردد. کلیهٔ زمین با تمام ساختمان‌ها، ابزار و آلات و سایر متعلقات به تولید کشاورزی دارایی عمومی مردم زحمتکش اعلام می‌گردد.

ب) قانون شوروی درباره کنترل کارگری و دربارهٔ شورای عالی اقتصاد ملی، به منظور تأمین حاکمیت مردم زحمتکش بر استثمارگران و به مثابهٔ نخستین گام در راه

---

۱ ـ «اعلامیه حقوق مردم زحمتکش و استثمار شونده: این اعلامیه در ۳ (۱۶) ژانویه سال ۱۹۱۸ از طرف لنین به جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیه مرکزی روسیه پیشنهاد گردید. متن اعلامیه‌ای که در جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیه کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی روسیه به اتفاق آراء تصویب شد کمی با متن اولیه لنین تفاوت داشت. اعلامیه در ۴ (۱۷) ژانویه سال ۱۹۱۸ در شمارهٔ ۲ روزنامهٔ «پراودا» منتشر گردید. روز ۵ (۱۸) ژانویه فراکسیون بلشویک‌ها «اعلامیه» مزبور را به نام حکومت شوروی برای بحث و مذاکره به مجلس مؤسسان تسلیم نمودند. مجلس مؤسسان ضد انقلابی از بحث و مذاکرهٔ در اطراف این «اعلامیه» امتناع ورزید و فراکسیون بلشویک‌ها مجلس مؤسسان را ترک گفت. روز ۱۲ (۲۵) ژانویه سال ۱۹۱۸ سومین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه «اعلامیه» را تصویب نمود.

انتقال کامل فابریک‌ها، کارخانه‌ها، معادن، راه‌های آهن و سایر وسایل تولید و وسایل حمل و نقل به مالکیت دولت کارگری ـ دهقانانی، تأیید می‌گردد.

ج) انتقال کلیهٔ بانک‌ها به مالکیت دولت کارگری ـ دهقانی که یکی از شرایط رهایی توده‌های زحمتکش از زیر یوغ سرمایه است تأیید می‌گردد.

د) به منظور امحاء قشرهای طفیلی جامعه، کار موظف همگانی معمول می‌گردد.

هـ) به منظور تأمین حاکمیت تام و تمام توده‌های زحمتکش و برطرف ساختن هر گونه امکان احیاء قدرت حاکمه استثمارگران، فرمان داده می‌شود زحمت‌کشان مسلح شوند، ارتش سرخ سوسیالیستی کارگران و دهقانان تشکیل گردد و طبقات توانگر به‌کلی خلع سلاح شوند.

۳ ـ الف) مجلس مؤسسان با ابراز عزم راسخ به رهانیدن بشر از چنگال سرمایهٔ مالی و امپریالیسم که در این جنگ، در این تبهکارانه‌ترین جنگ‌ها، زمین را غرقه به خون ساخته است، تمام و کمال به سیاستی که از طرف حکومت شوروی اجرا می‌شود می‌پیوندد که عبارت است از: الغاء قراردادهای سری، برقراری وسیع‌ترین روابط اخوت با کارگران و دهقانان ارتش‌هایی که در حال حاضر با یکدیگر در جنگند و نیز به هر قیمتی شده، نیل به یك صلح دموکراتیك بدون الحاق‌طلبی و بدون غرامات بین‌المللی از راه اتخاذ تدابیر انقلابی و بر اساس آزادی ملل در تعیین سرنوشت خویش.

ب) به همین منظور مجلس مؤسسان در گسست کامل از سیاست بربرمنشانه مدنیت بورژوازی که رفاه استثمارگران یك چند ملل برگزیده را بر بنیاد انقیاد صدها میلیون سکنهٔ زحمتکش آسیا و به طور کلی مستعمرات و نیمه‌کشورهای کوچك مبتنی می‌سازد اصرار می‌ورزد.

مجلس مؤسسان سیاست شورای کمیسرهای ملی را که استقلال کامل فنلاند[۱] را اعلام نموده و به خارج کردن سپاهیان از ایران[۲] پرداخته و آزادی ارمنستان را در

---

۱ ـ کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه روز ۲۲ دسامبر سال ۱۹۱۷ (۴ ژانویه سال ۱۹۱۸) پس از گزارش استالین دربارهٔ استقلال فنلاند، «اعلامیهٔ حکومت انقلابی دربارهٔ استقلال فنلاند» را تصویب کرد.

۲ ـ دولت شوروی در نیمهٔ دوم ماه دسامبر ۱۹۱۷ به دولت ایران پیشنهاد کرد برای تخلیه ایران از نیروهای روسیه یك طرح کلی تنظیم نماید.

تعیین سرنوشت خویش[۱] اعلام کرده است، تهنیت می‌گوید.

ج) مجلس مؤسسان قانون شوروی مربوط به الغاء وام‌هایی راکه قرارداد آن از طرف کابینه‌های تزار، ملاکین و بورژوازی منعقد شده است، به مثابه ضربه بر پیکر سرمایه بین‌المللی بانکی و مالی می‌نگرد و اظهار اطمینان می‌کند که حکومت شوروی این راه را تا نیل به پیروزی کامل قیام بین‌المللی کارگران علیه یوغ سرمایه با پایداری ادامه خواهد داد.

۴ ـ از آن جاکه انتخاب مجلس مؤسسان براساس فهرست‌های حزبی تنظیم شدهٔ قبل از انقلاب اکتبر انجام یافته و این هنگامی بود که مردم نمی‌توانستند یك جا علیه استثمارگران قیام کنند و از تمام نیروی مقاومتی که استثمارگران در صورت دفاع از امتیازات طبقاتی خود به‌کار خواهند برد اطلاع نداشتند و هنوز عملاً به ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی دست نزده بودند، لذا مجلس مؤسسان از بیخ و بن نادرست می‌شمارد که ولو از نقطهٔ نظر صوری هم باشد با حکومت شوروی مقابله ورزد.

و اما در ماهیت امر مجلس مؤسسان بر آن است که اکنون، یعنی در لحظهٔ آخرین مبارزه خلق علیه استثمارگران خود؛ در هیچ یك از ارگان‌های حاکمه برای استثمارگران جایی نمی‌تواند وجود داشته باشد. قدرت حاکمه باید تمام و کمال منحصراً به توده‌های زحمتکش و نمایندگی تام الاختیار آنان یعنی شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان تعلق داشته باشد.

مجلس مؤسسان، در عین پشتیبانی از حکومت شوروی و فرامین شورای کمیسرهای ملی، بر آن است که وظایف وی با استقرار پایه‌های اساسی تجدید بنای جامعه بر بنیاد سوسیالیستی به پایان می‌رسد.

در عین حال مجلس مؤسسان، ضمن مجاهدت در راه ایجاد اتحاد واقعاً آزادانه و داوطلبانه و لذا، به طریق اولی به هم فشرده و محکم بین طبقات زحمتکش تمام ملت‌های روسیه، وظیفهٔ خود را به استقرار مبانی اساسی فدراسیون جمهوری‌های

---

۱ ـ فرمان «مربوط به «ارمنستان ترکیه» که به توسط استالین نوشته شده بود روز ۲۳ دسامبر سال ۱۹۱۷ (۵ ژانویه سال ۱۹۱۸) در جلسهٔ شورای کمیسرهای ملی مورد مذاکره قرار گرفت و روز ۲۹ دسامبر سال ۱۹۱۷ از طرف شورای کمیسرهای ملی به تصویب رسید. این فرمان در شمارهٔ ۲۲۷ روزنامهٔ «پراودا» مورخهٔ ۱۳ ژانویه سال ۱۹۱۸ (۳۱ دسامبر سال ۱۹۱۷) منتشر گردید.

شوروی روسیه محدود می‌نماید و این موضوع را به خود کارگران و دهقانان هر ملتی واگذار می‌نماید که در کنگرهٔ شوروی تام الاختیار خود مستقلاً تصمیم بگیرند که آیا مایلند در دولت اتحاد و سایر مؤسسات اتحاد شوروی شرکت کنند یا نه و بر روی چه اساسی حاضر به این شرکت هستند.

تاریخ نگارش: آغاز ژانویه سال ۱۹۱۸.

تاریخ انتشار: ۱۷ (۴) ژانویه سال ۱۹۱۸

در شمارهٔ دوم روزنامهٔ «پراودا».

طرح فرمان مربوط به انحلال مجلس مؤسسان[۱]

انقلاب روسیه، از همان آغاز خود، شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان را به مثابهٔ سازمان توده‌ای کلیهٔ طبقات زحمتکش و استثمار شونده و یگانه سازمان قادر به رهبری مبارزه این طبقات در راه رهایی کامل سیاسی و اقتصادی آنها، به میان کشید.

طی تمام نخستین دوران انقلاب روسیه شوراها تکثیر می‌یافتند، رشد می‌کردند و استحکام می‌پذیرفتند و با تجربهٔ خود از قید سودای خام سازش با بورژوازی و تأثیر فریبندهٔ شکل‌های نظام مجلسی بورژوا ـ دموکراتیك آزاد می‌شدند و عملاً به این نتیجه می‌رسند که رهایی طبقات ستمکش بدون گسست با این شکل‌ها و با هرگونه سازشکاری غیر ممکن است. انقلاب اکتبر که تمام قدرت حاکمه را به دست شوراها داد چنین گسستی بود.

مجلس مؤسسان که براساس فهرست‌های تنظیمی قبل از انقلاب اکتبر انتخاب شده مظهر تناسب قدیمی نیروهای سیاسی و دورانی است که سازشکاران و کادت‌ها بر سر کار بودند. مردم در آن زمان، هنگام رأی دادن به نامزدهای حزب اس‌ارها نمی‌دانستند بین اس‌ارهای راست یا طرفداران بورژوازی و اس‌ارهای چپ یا طرفداران سوسیالیسم کدام را برگزینند بدین طریق این مجلس مؤسسان که می‌بایست بر تارك جمهوری مجلس

---

۱ ـ طرح مربوط به انحلال مجلس مؤسسان: در جلسهٔ مورخهٔ ٦ (١٦) ژانویه سال ۱۹۱۸ شورای کمیسرهای ملی مورد بررسی قرار گرفت. لنین قبل از تشکیل جلسه «تزهای فرمان مربوط به انحلال مجلس مؤسسان» را تحت نگارش درآورد. تزهای مزبور ماده به ماده خوانده شد و به تصویب رسید. کلیه مواد بدون تغییر پذیرفته شد، تزهای مزبور مبنای طرح فرمان مربوط به انحلال مجلس مؤسسان قرار گرفت که در همان روز به توسط لنین نوشته شد. استالین به طرح فرمانی که لنین نوشته بود، چند اصلاح وارد نمود. فرمان مربوط به انحلال مجلس مؤسسان در شب هفتم (۲۰) ژانویه سال ۱۹۱۸ به تصویب کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی روسیه رسید و روز ۷ ژانویه سا ۱۹۱۸ در شمارهٔ ۵ روزنامهٔ «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی» منتشر گردید.

بورژوازی باشد، نمی‌توانست سد راه انقلاب اکتبر و حکومت شوروی نگردد.

انقلاب اکتبر که قدرت حاکمه را به دست شوراها و از طریق شوراها به دست طبقات زحمتکش و استثمار شونده داد، استثمارگران راه به مقاومت تا پای جان واداشت و در جریان سرکوب این مقاونت کاملاً آشکار نمود که خود سر آغاز انقلاب سوسیالیستی است. طبقات استثمار شونده ضمن تجربه یقین حاصل کردند که دوران نظام مجلسی کهنهٔ بورژوایی سپری شده و با وظایف عملی ساختن سوسیالیسم به هیچ وجه همساز نیست و آن چه قادر به غلبه بر مقاومت طبقات توانگر و بنیادگذاری جامعهٔ سوسیالیستی است مؤسسات عمومی ملی نموده بلکه فقط مؤسسات طبقاتی (نظیر شوراها) است. هر گونه امتناعی که از تمامیت قدرت شوراها و جمهوری شوروی، که مردم به کف آورده‌اند، به نفع نظام مجلسی بورژوازی و مجلس مؤسسان به عمل آید، اکنون در حکم گامی به پس و ورشکستگی تام انقلاب کارگری و دهقانی اکتبر خواهد بود.

در مجلس مؤسساتی که پنجم ژانویه گرد آمده است، به حکم اوضاع و احوال مشروحه در فوق، اکثریت به حزب اس‌ارهای راست یعنی حزب کرنسکی، آوکسنتیف و چرنف تعلق دارد لذا بالطبع این حزب امتناع کرد از این که پیشنهاد کاملاً دقیق و واضح و غیر قابل سوء تعبیر ارگان عالی حکومت شوروی یعنی کمیتهٔ اجرائیه مرکزی شوراها را مورد بحث قرار دهد و به برنامهٔ حکومت شوروی، «اعلامیه حقوق مردم زحمتکش و استثمار شونده»، انقلاب اکتبر و حکومت شوروی تصدیق آورد. با این عمل خود، مجلس مؤسسان هر گونه رابطه‌ای را با جمهوری شوروی روسیه قطع نمود. خروج فراکسیون بلشویک‌ها و اس‌ارها چپ که اکنون به طور قطع اکثریت عظیم شوراها را تشکیل می‌دهند و از اعتماد کارگران و اکثریت دهقانان برخوردارند، از چنین مجلس مؤسسان امری ناگزیر بود.

در عمل حزب اس‌ارهای راست و حزب منشویک‌ها در خارج از دیوارهای مجلس مؤسسان به شدیدترین مبارزه علیه حکومت شوروی مشغولند، در روزنامه‌های ارکان خود مردم را آشکارا به سرنگون ساختن آن دعوت می‌نمایند، سرکوب مقاومت استثمارگران به وسیله نیروی طبقات زحمتکش را که برای رهایی از قید استثمار ضروری است خود سری و بی‌قانونی می‌خوانند، از کارشکنان خادم سرمایه دفاع می‌کنند و کار را به جایی رسانده‌اند که حتی برای ترور، که هم اکنون از طرف «گروه‌های نامعلومی» شروع به اجرای آن شده است، شعارهای بی‌پرده می‌دهند. از اینرو واضح است که بخش

باقیمانده مجلس مؤسسان، کاری که ممکن است انجام دهد، فقط استتار مبارزه عناصر ضد انقلابی برای سرنگون ساختن حکومت شوروی است.

لذا کمیتهٔ اجرائیه مرکزی مقرر می‌دارد:

مجلس مؤسسان منحل گردد.

تاریخ نگارش: ٦ (۱۹) ژانویه سال ۱۹۱۸.

تاریخ انتشار: ۷ ژانویه سال ۱۹۱۸.

در شمارهٔ ۵ روزنامه «ایزوستیای کمیته اجرائیه مرکزی».

در خصوص تاریخچه مسأله صلح نامیمون

شاید بگویند اکنون وقت تاریخ‌نویسی نیست. آری، اگر در مورد مسأله‌ای بین گذشته و حال ارتباط ناگسستنی و بلاواسطه و عملی موجود نباشد، آن‌گاه می‌توان چنین ادعایی را جایز دانست. ولی مسألهٔ صلح نامیمون، این صلح ماوراء شاق، آن چنان مسألهٔ روزی است که برای روشن ساختنش باید مکث نمود. بدین جهت است که من تزهای مربوط به این مسأله را که روز ۸ ژانویهٔ سال ۱۹۱۸ در جلسه‌ای مرکب از تقریباً ۶۰ نفر از برجسته‌ترین کارکنان پتروگرادی حزبمان قرائت نموده‌ام، به چاپ می‌رسانم.

اینک تزهای مزبور: ۸ ژانویه سال ۱۹۱۸.

تزهای مربوط به مسأله انعقاد فوری صلح جداگانه و الحاق‌آمیز[1]

۱ ـ وضع انقلاب روس در لحظه فعلی چنان است که تقریباً تمام کارگران و اکثریت عظیم دهقانان بی‌شك جانبدار حکومت شوروی و انقلاب سوسیالیستی آغاز شده از طرف آنند. تا این حدود موفقیت انقلاب سوسیالیستی در روسیهٔ تأمین است.

۲ ـ در عین حال جنگ داخلی، که مولود مقاومت سبعانه طبقات توانگری است که با حسن وجهی دریافته‌اند نبردی نهایی و قطعی در راه حفظ مالکیت خصوصی بر زمین و وسایل تولید در پیش دارند، هنوز به عالی‌ترین نقطهٔ خود نرسیده است. پیروزی حکومت شوروی در این جنگ تأمین است ولی تا وقتی مقاومت بورژوازی درهم شکسته شود، ناگزیر باز هم زمانی چند خواهد گذشت، ناگزیر باید به میزان زیاد نیروی خود را متراکم ساخت و ناگزیر دورهٔ معینی از فروپاشیدگی شدید و آشفتگی در پیش خواهد بود که ناشی از هر نوع جنگی و به ویژه جنگی و به ویژه جنگ داخلی است.

---

۱ ـ تزهای مربوط به مسألهٔ انعقاد فوری صلح جداگانه و الحاق‌آمیز: در ۲۳ فوریه سال ۱۹۱۸ به تصویب کمیتهٔ مرکزی حزب رسید. لنین به تزهای مزبور مقدمه‌ای با این عنوان افزود: «دربارهٔ تاریخچهٔ صلح نامیمون».

۳ ـ از این گذشته مقاومت مزبور با شکل‌های کمتر فعال و غیر جنگی خود یعنی کارشکنی، رشوه به ولگردان، رشوه به عمال بورژوازی که در صفوف کارشنکنی که در صفوف سوسیالیست‌ها رخنه می‌یابند تا کار آنان را تباه گردانند، و غیره و غیره؛ مقاومتی چنان سرسخت درآمده و برای گرفتن شکل‌های تا این درجه متنوع آن چنان استعدادی از خود نشان داده است که مبارزه با آن ناگزیر باز هم زمانی چند به طول خواهد انجامید و مشکل به نظر می‌رسد که صور عمدهٔ آن زودتر از چند ماه دیگر به پایان رسد. و بدون غلبهٔ قطعی بر این مقاومت منفعل و مستور بورژوازی و هوادارانش موفقیت انقلاب سوسیالیستی محال است.

۴ ـ سرانجام، معضلات سازمانی مربوط به اصلاحات سوسیالیستی در روسیه آن چنان عظیم و دشوار است که برای حل آنها نیز ـ با این وفور خرده بورژواهایی که رفیقان نیمه راه پرولتاریای سوسیالیستی هستند و با بالا نبودن سطح فرهنگ پرولتاریا ـ زمانی نسبتاً ممتد لازم است.

۵ ـ روی هم رفته از تمام این کیفیات، به طور کاملاً صریحی این نتیجه به دست می‌آید که برای موفقیت سوسیالیسم در روسیه، مدت معینی که کمتر از چند ماه نباشد، لازم است که طی آن مدت حکومت سوسیالیستی باید کاملاً دستش باز باشد تا بتواند بر بورژوازی، ابتدا در کشور خویش، پیروز گردد و کار سازمانی توده‌ای وسیع و عمیقی را رو به راه کند.

٦ ـ باید اوضاع و احوال انقلاب سوسیالیستی در روسیه مبنای هر گونه عمل تعیین وظایف بین‌المللی حکومت شوروی ما باشد، زیرا موقعیت بین‌المللی در چهارمین سال جنگ چنان است که لحظه احتمالی انفجار انقلاب و سرنگونی فلان یا بهمان دولت امپریالیستی اروپا (و من جمله آلمان) را محاسبه‌ناپذیر می‌سازد. شکی نیست که انقلاب سوسیالیستی در اروپا باید فرا رسد و فرا نیز خواهد رسید. تمام امیدواری‌های ما در مورد پیروزی نهایی سوسیالیسم مبتنی بر این اطمینان و بر این پیش‌بینی عملی است. فعالیت ترویجی ما عموماً و ترتیب امر اخوت خصوصاً باید تشدید و گسترش یابد. ولی اشتباه بود اگر بنای تاکتیك حکومت سوسیالیستی روسیه بر پایه تلاش‌هایی برای تعیین این نکته گذارده می‌شد که آیا در شش ماه آینده (یا در مدت کوتاه دیگری نظیر آن) انقلاب سوسیالیستی اروپا و به خصوص آلمان فرا خواهد رسید یا نه. از آن جا که تعیین این نکته به هیچ وجه میسر نیست. لذا کلیه این قبیل تلاش‌ها، از نظر عینی حکم یك قمار چشم

بسته را پیدا خواهد کرد.

۷ ـ مذاکرات صلح برست ـ لیتوفسك، در لحظهٔ کنونی یعنی مقارن با ۷ ژانویه ۱۹۱۸، کاملاً روشن ساخته است که در دولت آلمان (که سایر دول اتحاد چهارگانه را در زیر لگام دارد) بدون شك حزب نظامی فایق آمده و هم اکنون در ماهیت امر روسیه در برابر اتمام حجت این حزب قرار گرفته است (و هر روز باید و ضروری است که ارائهٔ رسمی این اتمام حجت را منتظر باشیم). این تمام حجت بدین قرار است: یا ادامه جنگ و یا صلح الحاق‌آمیز یعنی صلح با این شرط که ما تمام اراضی تحت اشغال خود را مسترد داریم و آلمان‌ها تمام اراضی تحت اشغال خود را حفظ کنند و غرامتی هم (ظاهراً در لفافهٔ پرداخت مخارج نگهداری اسیران جنگی) به میزان تقریباً ۳ میلیارد روبل، که به اقساط در عرض چند سال پرداخت شود، به ما تحمیل نمایند.

۸ ـ در برابر حکومت سوسیالیستی روسیه مسأله‌ای قرار دارد که حل تعویق‌ناپذیری را ایجاب می‌نماید و آن این که آیا صلح الحاق‌آمیز مزبور را اکنون بپذیرد یا این که فوراً به جنگ انقلابی بپردازد. فی الواقع این جا هیچ راه حل وسطی ممکن نیست. هیچ تمدید آتی دیگری ممکن نیست، زیرا ما تاکنون برای اطالهٔ مصنوعی مذاکرات هر چه ممکن بوده و نبوده انجام داده‌ایم.

۹ ـ هنگام بررسی دلایلی که به نفع جنگ بی‌درنگ انقلابی آورده می‌شود ماقبل از همه به این دلیل برمی‌خوریم که صلح جداگانه در حال حاضر، به طور عینی، سازش با امپریالیست‌های آلمان، «بند و بست امپریالیستی» و غیره خواهد بود و بالنتیجه چنین صلحی به مثابه گسستن کامل با اصول اساسی انترناسیونالیسم پرولتاری است.

نادرستی این دلیل بر همه کس عیان است. کارگران که در اعتصاب باخت می‌کنند و به شرایطی برای تجدید کار تن در می‌دهند که به زیان آنها و به صرفه سرمایه‌داران است، به سوسیالیسم خیانت نمی‌ورزند. به سوسیالیسم فقط کسانی خیانت می‌ورزند که شرایطی را که به حال بخشی از کارگران سودمند است با شرایطی که به حال سرمایه‌داران سودمند است مبادله می‌نمایند، فقط چنین سازش‌هایی از لحاظ اصولی جایز نیست.

کسی که جنگ با امپریالیسم آلمان را جنگ تدافعی و عادلانه می‌خواند ولی در عمل از طرف امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه پشتیبانی می‌شود و قراردادهای سری با آنان را از مردم پنهان می‌دارد، به سوسیالیسم خیانت می‌کند. ولی کسی که چیزی از مردم پنهان نمی‌کند و هیچ گونه قرارداد سری با امپریالیست‌ها نمی‌بندد و فقط در لحظهٔ

معینی، که برای ادامهٔ جنگ نیرو ندارد، شرایط صلحی را امضاء می‌نماید که به صرفه ملت ضعیف نبوده بلکه به صرفهٔ یك گروه امپریالیست‌ها است، مرتکب کوچك‌ترین خیانتی به سوسیالیسم نمی‌گردد.

۱۰ ـ دلیل دیگری که به نفع جنگ بی‌درنگ آورده می‌شود حاکی از این است که ما، با انتقاد صلح، از نظر عینی به عمال امپریالیسم آلمان مبدل می‌شویم، زیرا هم امکان می‌دهیم سپاهیانش را از جبهه ما فارغ سازد و هم میلیون‌ها اسیر در اختیارش می‌گذاریم و غیره و غیره. ولی نادرستی این دلیل نیز بر همه کس عیان است زیرا در لحظه حاضر جنگ انقلابی از نظر عینی، ما را به عامل امپریالیسم انگلیس و فرانسه بدل می‌سازد و نیروهایی فرعی برای نیل به هدف در اختیارش می‌گذارد. انگلیس‌ها به کریلنکو سرفرمانده ارتش ما بی‌پرده پیشنهاد می‌کردند در صورت ادامه جنگ، در مقابل هر سرباز ما ماهیانه صد روبل بدهند. هر آینه ما یك کپك هم از انگلیس‌ها و فرانسوی‌ها نگیریم باز با به خود مشغول داشتن بخشی از ارتش آلمان، از نظر عینی به آنها کمك کرده‌ایم.

از این لحاظ ما در هیچ یك از دو مورد نمی‌توانیم تماماً از قید این یا آن ارتباط امپریالیستی برهیم، وانگهی واضح است که بدون سرنگون کردن امپریالیسم جهانی، نمی‌شود تماماً از قید این ارتباط خلاصی یافت. نتیجهٔ صحیحی که از این جا به دست می‌آید این است که از هنگام پیروزی حکومت سوسیالیستی در یکی از کشورها، باید مسایل را رنه از نقطهٔ نظر ارجحیت این یا آن امپریالیسم بلکه منحصراً از نقطهٔ نظر تأمین بهترین شرایط برای نمو و تحکیم انقلاب سوسیالیستی که هم اکنون آغاز گردیده است، حل نمود.

به دیگر سخن: تاکتیك ما اکنون نباید مبتنی بر این اصل باشد که کمك به کدام یك از دو امپریالیسم در حال حاضر با صرفه‌تر است بلکه باید مبتنی بر این اصل باشد که از چه راهی صحیح‌تر و مطمئن‌تر می‌توان امکان این ارمر را تأمین نمود که انقلاب سوسیالیستی تحکیم یابد یا لااقل تا زمانی که کشورهای دیگر بدان بپیوندند، در یك کشور پایدار ماند.

۱۱ ـ می‌گویند مخالفین آلمانی جنگ، از گروه سوسیال دموکرات‌ها، اکنون «شکست‌طلب» شده‌اند و از ما خواهش دارند به امپریالیسم آلمان گذشت نکنیم. ولی ما شکست‌طلبی را فقط در مورد بورژوازی امپریالیستی خودی قایل بودیم، اما پیروزی بر

امپریالیسم غیر خودی راکه از راه اتحاد صوری یا واقعی با امپریالیسم «دوست» به دست آید همیشه به مثابهٔ اسلوبی که از لحاظ اصولی غیر جایز و به طور کلی بیهوده است رد کرده‌ایم.

لذا این بدلیل فقط شق دیگر دلیل قبلی است. هر آینه سوسیال دموکرات‌های چپ آلمان به ما پیشنهاد می‌کردند صلح جداگانه را برای مدت معینی به تعویق انـدازیـم و برآمد انقلابی را در آلمان در این مدت تضمین می‌کردند، آن‌گاه ممکن بود مسأله برای ما صورت دیگری پیداکند، ولی چپ‌های آلمان نه فقط چنین چیزی را نمی‌گویند بلکه بالعکس رسماً اظهار می‌دارند: «تا جایی که می‌توانید ایستادگی کنید، ولی مسأله را بـه مقتضای اوضاع و احوال انقلاب سوسیالیستی روس حل کنید، زیرا در مـورد انـقلاب آلمان هیچ چیز مثبتی نمی‌توان وعده داد.»

۱۲ ـ می‌گویند ما ضمن یك سلسله از اظهارات حزبی آشکار جنگ انقلابی را «وعده داده‌ایم» و انعقاد صلح جداگانه، خیانت به گفته خویش خواهد بود.

این نادرست است. ما می‌گفتیم که برای حکومت سوسیالیستی در عصر امـپریالیسم «تدارك و اجرای» جنگ انقلابی‌امـری ضـروری است؛[1] مـا ایـن راگـفته‌ایـم تـا بـا کنش‌پذیرگرایی مجرد، با نظریه نفی کامل «دفاع از میهن» در عصر امپریالیسم و بالآخره با غرایز بخشی از سربازان، که فقط در فکر جان خود بودند، مبارزه کرده باشیم، ولی ما متعهد نشده‌ایم که جنگ انقلابی را بدون در نظرگرفتن این که اقدام به آن در فلان یا بهمان لحظه تا چه اندازه امکان‌پذیر است، شروع نماییم.

ما اکنون هم بدون شك باید در تدارك جنگ انقلابی باشیم. ما این وعده خـود را انجام می‌دهیم، چنان چه تمام وعده‌هایی راکه اجرای فوری آنها ممکن بوده است، به طور کلی انجام داده‌ایم: قراردادهای سری را فسخ کرده‌ایم، به کیله ملت‌ها پیشنهاد صلح عادلانه نموده‌ایم، مذاکرات صلح را به انواع و اقسام و چندین بار به تعویق انداخته‌ایم تا به ملت‌های دیگر وقت پیوستن بدهیم.

ولی این که آیا می‌توان هم اکنون، بی‌درنگ به جنگ انقلابی پرداخت، مسأله‌ای است که آن را باید با در نظرگرفتن شرایط صرفاً مادی قابل اجرا بودن این امر و منافع انقلاب سوسیالیستی که هم اکنون آغاز شده است، حل نمود.

---

۱ ـ رجوع شود به چاپ چهارم روسی کلیات لنین، جلد ۲۱، ص ۳۶۸ هـ.ت.

۱۳ ـ با جمع‌بندی ارزیابی کلیه دلایلی که به نفع جنگ بی‌درنگ انقلابی آورده می‌شود، باید به این نتیجه رسید که چنین سیاستی ممکن است با نیاز انسان به داشتن شوق نسبت به زیبایی و چیزهای نظر فریب و پر فروغ وفق دهد، ولی به هیچ وجه تناسب عینی نیروهای طبقاتی و عوامل مادی را در لحظهٔ جاری انقلاب آغاز شدهٔ سوسیالیستی به حساب نمی‌آورد.

۱۴ ـ شك نیست که ارتش ما در لحظهٔ فعلی و در هفته‌های نزدیك (و احتمالاً هم در ماه‌های نزدیك) مطلقاً قادر نیست با احراز موفقیت، تعرض آلمان‌ها را دفع نماید: اولاً به علت نهایت خستگی و فرسودگی اکثریت سربازان که با خرابی بی‌سابقه وضع خواربار و بی‌ترتیبی امر تعویض سربازان خسته و غیره همراه است؛ ثانیاً به علت از کار افتادگی کامل اسب‌ها که توپخانه ما را به نابودی حتمی محکوم می‌نمایند؛ ثالثاً به علت عدم امکان مطلق دفاع از کرانه‌های ریگا تا رهول که دشمن مطمئن‌ترین شانس را می‌دهد تا بخش باقیماندهٔ لیفلاند (لیتوانی) و سپس استونی را تسخیر کند و بخش بزرگی از سپاهیان ما را از عقب دور بزند و بالآخره پتروگراد را تصرف نماید.

۱۵ ـ وانگهی، در این موضوع نیز هیچ شکی نیست که اکثریت دهقانی، ارتش ما در لحظهٔ حاضر بدون شك بر له صلح الحاق‌آمیز نظر خواهد داد نه بر له جنگ انقلابی بی‌درنگ، زیرا کار تجدید سازمان ارتش به شیوهٔ سوسیالیستی و ریختن واحدهای گارد سرخ در آن و غیره تازه آغاز شده است.

در شرایط دموکراسی نمودن کامل ارتش، جنگیدن بر خلاف ارادهٔ اکثریت سربازان در حکم ماجراجویی خواهد بود و برای ایجاد یك ارتش سوسیالیستی کارگری ـ دهقانی واقعاً استوار و از لحاظ مرامی محکم هم حداقل ماه‌ها وقت لازم است.

۱۶ ـ دهقانان تهیدست روسیه قادرند از انقلاب سوسیالیستی که تحت رهبری طبقهٔ کارگر است پشتیبانی نمایند ولی قادر نیستند بی‌درنگ و در لحظهٔ حاضر به جنگ انقلابی جدی بپردازند. بی‌اعتنایی به این تناسب عیش نیروهای طبقاتی در مورد مسأله مزبور، خطای مهلکی خواهد بود.

۱۷ ـ بنابراین موضوع جنگ انقلابی در لحظهٔ حاضر بدین قرار است:

هر آینه انقلاب آلمان در جریان ۳ـ۴ ماه آتیه درگیرد و پیروز گردد، آن‌گاه ممکن است تاکتیك جنگ بی‌درنگ انقلابی به نابودی انقلاب سوسیالیستی ما منجر نشود.

ولی هر آینه انقلاب آلمان در ماه‌های نزدیك فرا نرسد، آن‌گاه جریان حوادث در

صورت ادامهٔ جنگ، ناگزیر این خواهد شد که شکست‌های کاملاً شدید، روسیه را به انعقاد صلح جداگانهٔ به مراتب بی‌صرفه‌تری مجبور خواهد ساخت و این صلح هم نه از طرف حکومت سوسیالیستی بلکه از طرف یك نوع حکومت دیگری منعقد خواهد شد (مثلاً از طرف بلوك رادای بورژوازی با چرنوفی‌ها یا چیزی شبیه به آن). زیرا ارتش دهقانی که در اثر جنگ دچار فرسودگی تحمل ناپذیری شده است، پس از نخستین شکست‌ها ـ شاید هم نه پس از چند ماه بلکه پس از چند هفته ـ حکومت کارگری سوسیالیستی را سرنگون خواهد کرد.

۱۸ ـ با چنین وضعی اگر ما، فقط به این حساب که انقلاب آلمان در یك آتیهٔ کاملاً نزدیك و کوتاه و چند هفته‌ای شروع خواهد شد یا نه، سرنوشت انقلاب آغاز شدهٔ سوسیالیستی روسیه را در معرض برد و باخت قرار دهیم، تاکتیك به کلی غیر جایزی در پیش گرفته‌ایم. چنین تاکتیکی ماجراجویی خواهد بود. ما حق نداریم این طور ریسك بکنیم.

۱۹ ـ وانگهی اگر ما صلح جداگانه‌ای منعقد نماییم انقلاب آلمان، از لحاظ مبانی عینی خود، به هیچ وجه مواجه با دشواری نخواهد شد. شاید دود زهر شوینیسم موقتاً آن را ضعیف کند، ولی وضع آلمان بینهایت دشوار باقی خواهد ماند، جنگ با انگلستان و امریکا به طول خواهد انجامید و امپریالیسم متجاوز از هر دو طرف به کلی و تا آخرین حد رسوا خواهد شد. سرمشق جمهوری سوسیالیستی شوروی در روسیه نمونه زنده‌ای برای خلق‌های کلیه کشورها خواهد بود و تأثیر تبلیغاتی و انقلابی کنندهٔ چنین نمونه‌ای عظیم خواهد بود. این جا؛ نظام بورژوازی و جنگ غاصبانهٔ دوکره یغماگر، جنگی که تا آخرین حد بر ملا شده. آن جا؛ صلح و جمهوری سوسیالیستی شوراها.

۲۰ ـ ما به انعقاد صلح جداگانه به حداکثر میزانی که برای لحظهٔ حاضر مکین است از شر هر دو گروه متخصم امپریالیستی خلاص می‌شویم و از خصومت و جنگ بین آنان ـ که بند و بست آنها را بر ضد ما دشوار می‌سازد ـ استفاده می‌نماییم و برای دورهٔ معینی دستمان باز می‌شود تا انقلاب سوسیالیستی را ادامه دهیم و محکم سازیم. تجدید سازمان روسیه بر اساس دیکتاتوری پرولتاریا و بر اساس کلی کردن بانك‌ها و صنایع بزرگ در شرایط مبادله طبیعی محصول بین شهر و شرکت‌های روستایی مصرف دهقانان کوچك، امری است از لحاظ اقتصادی کاملاً ممکن، به این شرط که امکان کار صلح‌آمیز برای مدت چند ماه تأمین گردد و چنین تجدید سازمانی سوسیالیسم را، خواه در روسیه و

خواه در سراسر جهان، شکست‌ناپذیر خواهد ساخت و در عین حال برای ارتش سرخ نیرومند کارگری ـ دهقانی پایگاه اقتصادی استواری به وجود خواهد آورد.

۲۱ ـ جنگ واقعاً انقلابی در لحظهٔ فعلی، جنگی می‌توانست باشد که جمهوری سوسیالیستی با هدف سرنگون ساختن بورژوازی سایر کشورها، با هدفی که به طور روشن مطرح و از طرف ارتش سوسیالیستی کاملاً تصدیق شده باشد، علیه کشورهای بورژوازی بدان دست زند و حال آن که در لحظهٔ کنونی بلاتردید ما هنوز نمی‌توانیم چنین هدفی را در برابر خود قرار دهیم. ما ممکن بود اکنون از نظر عینی به خاطر رهایی لهستان، لیتوانی و کورلاند بجنگیم. ولی هیچ مارکسیستی، در صورتی که با اصول مارکسیسم و به طور کلی سوسیالیسم قطع علاقه نکرده باشد نمی‌تواند این موضوع را انکار کند که منافع سوسیالیسم بالاتر از منافع حق ملل در تعیین سرنوشت خویش است. جمهوری سوسیالیستی ما هر چه از دستش برمی‌آمد انجام داد و کماکان انجام می‌دهد تا به حق فنلاند و اوکراین و غیره در تعیین سرنوشت خویش جامه عمل بپوشاند. ولی در صورتی که اوضاع و احوال مشخص طوری باشد که موجودیت جمهوری سوسیالیستی در لحظهٔ حاضر؛ بر اثر تخطی از حق چند ملت (لهستان، لیتوانی و کورلاند) در تعیین سرنوشت خویش در معرض خطر واقع شود، آن‌گاه بدیهی است که منافع حفظ جمهوری سوسیالیستی بالاتر قرار می‌گیرد.

بدین سبب کسی که می‌گوید: «ما نمی‌توانیم قرار داد صلح ننگین شرم‌آور و غیره را امضاء نماییم و به لهستان و غیره خیانت ورزیم» متوجه نیست که با انعقاد صلح به شرط رهایی لهستان، فقط امپریالیسم آلمان را بیش از پیش بر ضد انگلستان، بر ضد بلژیك، صربستان و سایر کشورها تقویت خواهد نمود. صلح به شرط رهایی لهستان، لیتوانی، کورلاند از نقطه نظر روسیه صلح «میهن‌پرستانه»‌ای خواهد بود ولی به هیچ وجه جنبهٔ خود را به عنوان صلح با الحاق‌طلبان یعنی با امپریالیست‌های آلمان، از دست نخواهد داد.

۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۸.

به این تزها این قسمت را هم باید افزود:

۲۲ ـ اعتصابات توده‌ای در اتریش و آلمان و سپس تشکیل شوراهای نمایندگان کارگران در برلن و وین و سرانجام آغاز تصادمات مسلحانه و تصادمات ۱۸ـ۲۰ ژانویه

در خیابان‌های برلن؛ همه اینها ما را تصدیق این امر وامی‌دارد که انقلاب در آلمان آغاز شده است.

از این جا این نتیجه به دست می‌آید که ما می‌توانیم هنوز برای یك دورهٔ معین مذاکرات صلح را به تعویق اندازیم و آن را طولانی نماییم.

روزنامهٔ «پراودا»، شمارهٔ ۳۴.

مورخهٔ ۲۴ (۱۱) فوریه سال ۱۹۱۸.

به امضاء: ن. لنین.

میهن سوسیالیستی در خطر است![1]

ما برای نجات کشور از پا افتاده و زجرکشیدهٔ خود از زیر بار مصایب جدید جنگی به بزرگ‌ترین فداکاری تن در دادیم و موافقت خود را به امضاء شرایط صلح[2]

---

۱ ـ فرمان «میهن سوسیالیستی در خطر است!» از طرف شورای کمیسرهای ملی در ۲۱ فوریه سال ۱۹۱۸ تصویب و با امضاء شورای کمیسرهای ملی روز ۲۲ فوریه در روزنامه‌های «پراودا» و «ایزوستیای ارگان کمیتهٔ اجرائیه مرکزی» منتشر شد. علاوه بر آن اوراق جداگانه‌ای نیز چاپ و منتشر گردید.این فرمان به توسط لنین نوشته شد و علت صدور آن قطع مذاکرات صلح برست لیتفسك و شروع تعرض امپریالیست‌های آلمان بود. در ۲۸ ژانویه (۱۰ فوریه) تروتسکی که در آن موقع ریاست هیأت نمایندگی شوروی را در مذاکرات صلح برست لیتفسك به عهده داشت خائنانه دستورات لنین و استالین را دربارهٔ امضاء شرایط صلح با آلمان، نقض کرد. تروتسکی در پاسخ اتمام حجت آلمان اعلامیه‌ای انتشار داد و در آن اظهار داشت: قرارداد صلح را امضاء نمی‌کنیم، ارتش را مرخص نمی‌نماییم و جنگ نمی‌کنیم. این عمل تحریك‌آمیز تروتسکی جمهوری شوروی را در معرض ضربات امپریالیسم آلمان قرار داد. ۱۶ فوریه فرماندهی نظامی آلمان رسماً قطع مذاکرات صلح را با جمهوری شوروی اعلام نمود و روز ۱۸ فوریه در سراسر جبهه به تعرض پرداخت. امپریالیست‌های آلمان چندین شهر شوروی را تصرف کردند و پتروگراد را در معرض تهدید قرار دادند. توده‌های مردم انقلابی به دعوت حزب و دولت شوروی برای مبارزه علیه امپریالیست‌های آلمان بپا خاستند. واحدهای جوان ارتش سرخ نوین که به سرعت تشکیل شده بودند هجوم اشغالگران آلمانی را قهرمانه دفع کردند. در پیرامون ناروا و پسکف به درندگان آلمانی پاسخ دندان‌شکنی داده شد. و در نتیجه تعرض نیروهای آلمانی به پتروگراد متوقف گردید.

۲ ـ در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب که عصر ۱۷ فوریهٔ ۱۹۱۸ تشکیل شده بود، لنین به مناسبت اظهارات فرماندهی آلمان دربارهٔ قطع مذاکرات صلح و تجدید جنگ از روز ۱۸ فوریه پیشنهاد نمود به منظور امضاء قرارداد صلح فوراً به مذاکرات جدیدی با آلمان پرداخته شود. پیشنهاد لنین به اکثریت ٦ رأی در مقابل ۵ رأی رد شد. ۱۸ فوریه تعرض آلمان‌ها آغاز گردید. در این روز موضوع عقد قرارداد صلح با آلمان مجدداً در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب مورد مذاکره قرار گرفت. تروتسکی و

پیشنهادی آلمان‌ها به آنان اعلام نمودیم. فرستادگان ما عصر روز ۲۰ (۷) فوریه از رژیتس به صوب دوینسك رهسپار شدند ولی تاکنون جوابی نیامده است. پیدا است که دولت آلمان جواب به تأخیر می‌اندازد و علناً خواهان صلح نیست. نظامی‌گرایی آلمان با اجرای دستور سرمایه‌داران کلیه کشورها، می‌خواهد کارگران و دهقانان روسیه و اوکراین را مختنق سازد، زمین‌ها را به ملاکین، فابریك‌ها و کارخانه‌ها را به بانکدارن و قدرت حاکمه را به دستگاه سلطنت بازگرداند. ژنرال‌های آلمان می‌خواهند «نظم» خود را در پتروگراد و کیف برقرار سازند. جمهوری سوسیالیستی شوراها در معرض بزرگ‌ترین خطرات است. تا لحظه‌ای که پرولتاریای آلمان بپاخیزد و پیروزگردد وظیفهٔ مقدس کارگران و دهقانان روسیه این است که از جمهوری شوراها در مقابل اردوهای آلمان بورژوازی امپریالیستی، فداکارانه دفاع نمایند. شورای کمیسرهای ملی مقرر می‌دارد:

۱) کلیهٔ نیروها و وسایل کشور تماماً به امر دفاع انقلابی اختصاص داده شود.

۲) تمام شوراها و سازمان‌های انقلابی موظفند از هر موضع تا آخرین قطرهٔ خود دفاع نمایند.

۳) سازمان‌های راه آهن و شوراهایی که با آنها ارتباط دارند موظفند با تمام قوا مانع آن گردند که دشمن از وسایل و خطوط آهن استفاده نماید؛ هنگام عقب‌نشینی باید راه‌ها را منهدم و ابنیه راه آهن را منفجر ساخت و آتش زد؛ تمام قطارها؛ واگون‌ها و لکوموتیوها بی‌درنگ به صوب خاور، به عمق کشور فرستاده شود.

۴) تمام ذخایر غله و به طور کلی خواربار و نیر هر نوع اموال پرارزشی که بیم آن می‌رود به دست دشمن افتد، باید بی‌چون و چرا نابود گردد؛ نظارت بر این امر به عهده شوراهای محلی تحت مسئولیت شخصی صدرهای آن محول می‌شود.

بوخارین به دفاع تبهکارانهٔ از سیاست تحریك‌آمیز خود مبنی بر ادامهٔ جنگ ادامه می‌دادند. فقط در دومین جلسه که شب هنگام تشکیل شد پس از درخواست اکید لنین و بیانات استالین و اسوردلف بر له امضاء قرارداد صلح، پیشنهاد لنین دایر بر ارسال رادیوگرامی برای دولت آلمان دربارهٔ موافقت با امضاء قرارداد صلح طبق شرایط برست لیتفسك، تصویب گردید. در همان موقع رادیوگرام مزبور به توسط لنین نوشته شد و در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی بلشویك‌ها تصویب گردید و به نام شورای کمیسرهای ملی در نیمه شب ۱۸ فوریه به برلن فرستاده شد.

۵) کارگران و دهقانان پتروگراد، کیف و کلیه شهرها و نقاط کوچك و قصبات و دهاتی که در خط جبههٔ جدید قرار دارند، باید گردان‌هایی برای حفر سنگر تحت رهبری کارشناسان نظامی بسیج نمایند.

٦) تمام افراد قادر به کار طبقهٔ بورژوازی اعم از مرد و زن باید در این کرد آنها داخل شوند و تحت نظارت افراد کارد سرخ قرار گیرند؛ مقاومت کنندگان؛ تیرباران شوند.

۷) کلیهٔ نشریاتی که با امر دفاع انقلابی مخالفت می‌ورزند و جانب بورژوازی آلمان را می‌گیرند و نیز آنهایی که می‌کوشند از هجوم ایلغاریان امپریالیستی برای سرنگون ساختن حکومت شوروی استفاده نمایند، توقیف می‌شوند؛ مدیران و کارکنان قارد به کار این نشریات برای سنگرکنی و سایر کارهای دفاع بسیج می‌کردند.

۸) عمال دشمن، سفته‌بازان، تالانگران، اوباشان، مبلغین ضد انقلابی، جاسوسان آلمانی در محل ارتکاب جرم تیرباران می‌شوند.

میهن سوسیالیستی در خطر است!

زنده باد میهن سوسیالیستی!

زنده باد انقلاب بین‌المللی سوسیالیستی!

شورای کمیسرهای محلی

۲۱ فوریه سال ۱۹۱۸ پتروگراد.

«پراودا» شماره ۳۲، ۲۲ فوریه سال ۱۹۱۸.

عجیب و مدهش

هیأت دبیران سازمان ایالتی مسکوی حزب ما در قطعنامه مصوبهٔ ۲۴ فوریه سال ۱۹۱۸ خود نسبت به کمیتهٔ مرکزی[۱] ابراز عدم اعتماد نموده و از تبعیت آن تصویب‌نامه‌های کمیتهٔ مرکزی «که با اجرا شرایط قرارداد صلح با اتریش ـ آلمان ارتباط خواهد داشت»؛ استنکاف ورزیده و در «توضیح‌نامه» ضمیمه این قطعنامه هم اظهار داشته است که «تصور نمی‌کند انشعاب قریب الواقع حزب قابل رفع باشد.»[۲]

در تمام این موضوع نه تنها هیچ چیز مدهش، بلکه هیچ چیز عجیب هم وجود ندارد. این یك امر کاملاً طبیعی است که رفقایی که در مسألهٔ صلح جداگانه اختلاف نظر شدید با کمیتهٔ مرکزی دارند کمیتهٔ مرکزی را شدیداً سرزنش می‌نمایند و در مورد ناگزیری

---

۱ ـ هیأت دبیران سازمان ایالتی مسکوی حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه: در سال ۱۹۱۷ و در آغاز سال ۱۹۱۸ سازمان‌های حزبی ناحیهٔ صنعتی مرکز یعنی استان‌های مسکو یاروسلاول، ته ورسك، کاستروما، ولادیمیرسك، اسمولنسك، نیژگورود، تولا، تامبف، کالوژسکایا و ارلف را در یك سازمان متحد نمود. در دوران مبارزهٔ حزب برای صلح برست، رهبری هیأت دبیران سازمان ایالتی مسکو موقتاً به دست «کمونیست‌های چپ» (بوخارین، اوسینسکی، لومف، استوکف، ساپرونف، مانتسف، یاکوفلف و سایرین) افتاده بود. مقارن با پاییز سال ۱۹۱۸ هیأت دبیران سازمان ایالتی مسکو عملاً نقش مرکز فراکسیونی ضد حزبی «کمونیست‌های چپ» را ایفا می‌کرد. قطعنامه انشعابی ضد شوروی که لنین دربارهٔ آن سخن می‌گوید، بعد از آن که شرایط جدید صلح به تصویب کمیتهٔ مرکزی رسیده بود در جلسهٔ محدود هیأت دبیران سازمان ایالتی مسکو صادر گردید.

۲ ـ این متن کامل قطعنامه است: «هیأت دبیران سازمان ایالتی مسکوی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه پس از بحث و مذاکره در اطراف فعالیت کمیتهٔ مرکزی به علت خط‌مشی سیاسی و ترکیب اعضاء آن، عدم اعتماد خود را نسبت به آن ابراز می‌دارد و در اولین امکان برای تجدید انتخاب آن اصرار خواهد ورزید. علاوه بر این هیأت دبیران سازمان ایالتی مسکو خود را به تبعیت حتمی از آن تصویب‌نامه‌های کمیتهٔ مرکزی که با اجرای شرایط قرار داد صلح با اتریش ـ آلمان ارتباط خواهد داشت، موظف نمی‌داند». قطعنامه به اتفاق آراء تصویب شد.

انشعاب اظهار اطمینان می‌کنند. همه اینها حق کاملاً مشروع اعضاء حزب و کاملاً واضح است.

ولی یك چیز عجیب و مدهش است. «توضیح نامه‌ای» به قطعنامه ضمیمه شده است که متن کاملش از این قرار است:

«هیأت دبیران سازمان ایالتی مسکو تصور نمی‌کند انشعاب قریب الوقوع حزب قابل رفع باشد، و ضمناً این وظیفه را در برابر خود قرار می‌دهد که همّ خود را مصروف اتحاد تمام عناصر کمونیست ـ انقلابی پیگیری بنماید که به طور یکسانی هم علیه هواداران انعقاد صلح جداگانه مبارزه می‌کنند و هم کلیه عناصر معتدل اپورتونیستی حزب. از نظر مصالح انقلاب بین‌المللی ما صلاح می‌بینیم به امکان از دست رفتن حکومت شوروی، که اکنون دارد جنبهٔ صرفاً صوری به خود می‌گیرد، تن در هیم. ماکما فی السابق انتشار ایده‌های انقلاب سوسیالیستی را در کلیهٔ کشورهای دیگر و اجرای قطعی دیکتاتوری کارگری و سرکوب بی‌امان ضد انقلاب بورژوازی را در روسیه وظیفهٔ اساسی خود می‌دانیم».

ما این جا روی آن کلماتی تکیه نموده‌ایم که... عجب و مدهش است.

کنه مطلب در این کلمات است.

این کلمات تمام خط‌مشی نویسندگان قطعنامه را به یاوه‌ای مبدل می‌سازد. این کلمات باوضوح خارق‌العاده‌ای ریشهٔ اشتباه آنان را آشکار می‌سازد.

«از نظر مصالح انقلاب بین‌المللی صلاح است به امکان از دست رفتن حکومت شوروی تن در داده شود»... این عجیب است، زیرا حتی ارتباطی بین صغری و کبری وجود ندارد. «از نظر مصالح انقلاب بین‌المللی صالح است به شکست جنگی حکومت شوروی تن در داده شود» ممکن است این تز صحیح یا ناصحیح باشد ولی نمی‌توان آن را عجیب دانست، این اولاً.

ثانیاً: حکومت شوروی «اکنون دارد جنبه صرفاً صوری به خود می‌گیرد.» این دیگر نه تنها عجیب بلکه به تمام معنی مدهش است. واضح است که نویسندگان قطعنامه در پیچ و خم کلاف سر درگمی گیر کرده‌اند. ناچاریم آن را باز کنیم.

در مورد مسألهٔ اول لابد منظور نویسندگان این است که از نظر مصالح انقلاب بین‌المللی تن در دادن به شکست احتمالی در جنگ، که به از دست رفتن حکومت شوروی یعنی پیروزی بورژوازی در روسیه منجر می‌گردد. صلاح است. نویسندگان

قطعنامه، با بیان این فکر به طور غیر مستقیم صحت آن چه را که من در تزهای خود (مورخهٔ ۸ ژانویه سال ۱۹۱۸ که در روزنامه «پراودا»ی ۲۴ فوریه ۱۹۱۸ درج شده است)[۱] گفته‌ام مشعر بر این که نپذیرفتن شرایط صلح پیشنهادی آلمان منجر به شکست روسیه و سرنگونی حکومت شوروی خواهد شد، تصدیق می‌کنند.

پس La raison finit toujours par avoir raison حق همیشه بر باطل غلبه می‌کند! مخالفین «تندرو»ی من یعنی مسکویی‌ها که تهدید به انشعاب می‌کنند می‌بایست ـ به همان دلیل که خود آنها علناً رشتهٔ سخن را بانشعاب کشاندند ـ ملاحظات مشخص خود را نیز تا آخر بیان نمایند، همان ملاحظاتی که، افرادی که باکلی‌گویی دربارهٔ جنگ انقلابی گریبان خود را خلاص می‌کنند، مسکوت گذاردنش را مرجح می‌دارند. تمام ماهیت تزها و براهین من (این موضوع را هر شخصی که بخواهد با دقت تزهای مورخه ۷ ژانویه ۱۹۱۸ مرا بخواند تصدیق خواهد کرد) عبارت از تذکراتی است دربارهٔ لزوم پذیرفتن فوری و آنی صلح ماوراء شاق در عین‌تدارك جدی و همزمان یك جنگ انقلابی (و نیز به خاطر همین تدارك جدی). کسانی که به‌کلی‌گویی دربارهٔ جنگ انقلابی اکتفا می‌ورزیدند، در مورد ماهیت براهین من تماماً سکوت اختیار کرده‌اند یا این که متوجه آن نشده‌اند و یا نخواسته‌اند متوجه شوند. این است که اکنون من باید از صمیم قلب از مخالفین «تندرو»ی خود یعنی مسکویی‌ها به مناسبت این که «توطئه سکوت» دربارهٔ ماهیت براهین من را شکستند تشکر کنم. مسکویی‌ها اولین کسانی بودند که به این براهین پاسخ دادند.

و اما چگونه بوده است پاسخ آنان؟

این پاسخ حاکی از اعتراف به صحت برهان مشخص من بوده است: مسکویی‌ها تصدیق کردند که آری، اگر ما در حال حاضر به نبرد با آلمان‌ها تن در دهیم، واقعاً با شکست مواجه خواهیم شد.[۲]

---

۱ ـ رجوع شود به قسمت تزهای مربوط به مسألهٔ انعقاد صحلح جداگانه کتاب حاضر.م

۲ ـ با اعتراض متقابلی حاکی از این که شانه خالی کردن از زیر بار جنگ به هر حال غیر ممکن بود واقعیات زیزین پاسخ می‌دهد: ۸ ژانویه تزهای من خوانده شد؛ تا ۱۵ ژانویه ما می‌توانستیم صلح را به دست آوریم. تنفس به طور یقین تأمین می‌گشت (و برای ما کوتاه‌ترین تنفس هم، خواه از لحاظ مادی و خواه از لحاظ معنوی اهمیت عظیمی داشت زیرا آلمانی مجبور بود جنگ جدید اعلام نماید)، هر

آری، شکست واقعاً به سقوط حکومت شوروی منجر خواهد گردید.

باز و باز هم: از صمیم قلب از مخالفین «تندرو»ی خود، مسکویی‌ها، تشکر می‌کنم که به «توطئه سکوت» در مقابل ماهیت براهین من یعنی همانا در مقابل تذکر مشخص من راجع به شرایط جنگ در صورتی که ما فوراً به آن تن در دهیم، خاتمه دادند و بدون هراس صحت تذکر مشخص مرا تصدیق نمودند.

وانگهی رد براهین من که مسکویی‌ها در ماهیت امر مجبور شدند صحت آن را تصدیق کنند از چه قرار است؟

از این قرار که از نظر مصالح انقلاب بین‌المللی باید به از دست رفتن حکومت شوروی تن در داد.

چرا مصالح انقلاب بین‌المللی این را ایجاب می‌نماید؟ این جا است که مطلب، این جا است تمام ماهیت استدلال برای کسانی که بخواهند براهین مرا رد کنند. و اتفاقاً در مورد این مهم‌ترین نکته اصلی و اساسی نه در قطعنامه و نه در توضیح‌نامه حتی یك کلمه هم گفته نشده است. تنظیم کنندگان قطعنامه برای آن چه که بر همه معلوم و مسلم است هم وقت پیدا کردند و هم جای گفتن؛ آنها هم از «سرکوبی بی‌امان ضد انقلاب بورژوازی در روسیه» (با وسایل و شیوه‌های آن چنان سیاستی که به از دست رفتن حکومت شوروی منجر می‌شود؟) و هم از مبارزه بر ضد کلیه عناصر معتدل اپورتونیست حزب صحبت کرده‌اند ولی دربارهٔ آن چه که اتفاقاً مابه‌النزاع است و دربارهٔ آن چه که اتفاقاً به ماهیت خط‌مشی مخالفین صلح مربوط است؛ دم فرو بسته‌اند!

عجیب است. و فوق‌العاده هم عجیب است. آیا علت سکوت نویسندگان قطعنامه در این باره این نبود که ضعف مخصوص خود را در این مورد احساس می‌کردند؟ اظهار نظر واضح دربارهٔ علت (و حال آن که مصالح انقلاب بین‌المللی این عمل را ایجاب می‌نماید) چه بسا در حکم افشا نمودن خود می‌بود...

آنها هر طور فکر کرده باشند، ما ناچاریم براهینی را که نویسندگان قطعنامه ممکن است از آن پیروی کرده باشند جستجو نماییم.

شاید نویسندگان برآنند که مصالح انقلاب بین‌المللی هر نوع صلحی را با امپریالیست‌ها ممنوع می‌سازد؟ چنین عقیده‌ای از طرف برخی از مخالفین صلح در یکی

آینه... هر آینه عبارت‌پردازی انقلابی نبود.

از جلسات مشاوره در پتروگراد اظهار شده بود ولی اقلیت ناچیزی از معترضین به صلح جداگانه از آن پشتیبانی کردند. واضح است که این عقیده کار را به نفی صلاح بودن مذاکرات برست و نفی صلح «حتی» به شرط بازگرداندن لهستان، لاتوی و کورلاند می‌رساند. نادرستی چنین نظریاتی (که فی المثل از طرف اکثریت مخالفین پتروگرادی صلح رد می‌شود) به چشم می‌زند. بنابراین نظریات جمهوری سوسیالیستی، که در احاطهٔ دولت‌های امپریالستی است، نمی‌تواند هیچ گونه قرارداد اقتصادی منعقد سازد و نمی‌تواند به موجودیت خود ادامه دهد، مگر این که به کره ماه پرواز کند.

شاید نویسندگان برآنند که مصالح انقلاب بین‌المللی تازاندن این انقلاب را ایجاب می‌نمایند و چنین تازاندنی فقط از طریق جنگ ممکن است نه صلح که می‌تواند در توده‌ها تأثیری نظیر «مشروع ساختن» امپریالیسم بخشد؟ یك چنین «نظریه» کار را به گسست کامل با مارکسیسم می‌کشاند زیرا مارکسیسم «تازاندن» انقلاب‌ها را که به نسبت نضج حدت تضادهای طبقاتی مولد انقلاب، تکامل می‌یابند همیشه نفی کرده است. یك چنین نظریه‌ای برابر است با این نظریه که قیام مسلحانه شکلی از مبارزه است، شکلی که همیشه و در هر شرایطی حتمی است. در واقع مصالح انقلاب بین‌المللی ایجاب می‌نماید که حکومت شوروی که بورژوازی کشور را سرنگون ساخته است به این انقلاب کمك کند ولی شکل کمك را متناسب با نیروهای خود انتخاب نماید. نظریهٔ کمك به انقلاب سوسیالیستی در مقیاس بین‌المللی و تن دادن به امکان شکست این انقلاب در کشور موردبحث؛ نظریه‌ای است که حتی از نظریه تازاندن هم برنمی‌آید.

شاید نویسندگان قطعنامه برآنند که هم اکنون انقلاب در آلمان آغاز شده است و هم اکنون به مرحله جنگ داخلی آشکار کشورگیر رسیده است و به این جهت ما باید نیروهای خود را برای کمك به کارگران آلمانی مصروف داریم، خود نابود شویم (از دست رفتن حکومت شوروی») تا انقلاب آلمان را که هم اکنون نبرد قطعی خود را آغاز نهاده و دستخوش ضربات شدیدی است نجات بخشیم؟ از این نقطهٔ نظر ما با نابودی خود بخشی از نیروهای ضد انقلاب آلمان را به خویش مشغول می‌داشتیم و از این راه انقلاب آلمان را نجات می‌دایم.

کاملاً جایز است که در صورت وجود چننی مقدماتی تن در دادن به امکان شکست و امکان از دست رفتن حکومت شوروی نه تنها «صلاح» (به قول نویسندگان قطعنامه) بلکه به تمام معنی حتمی باشد. ولی واضح است که چنین مقدماتی موجود نیست.

انقلاب آلمان در حال نضج است، ولی می‌دانیم که هنوز به نقطهٔ انفجار یعنی جنگ داخلی در آلمان نرسیده است. اگر ما «به امکان از دست رفتن حکومت شوروی تن در می‌دادیم» واضح است که به نضج انقلاب آلمان به هیچ وجه کمك نکرده بلکه مانع آن می‌شدیم. ما با این عمل به ارتجاع آلمان کمك می‌کردیم، به نفع وی عمل می‌نمودیم. جنبش سوسیالیستی آلمان را در مضیقه می‌انداختیم و توده‌های وسیع پرولتارها و نیمه پرولتارهای آلمان راکه هنوز به سوسیالیسم نپیوسته‌اند از سوسیالیسم می‌گریزاندیم، زیرا این توده‌ها از قلع و قمع روسیه شوروی به وحشت می‌افتادند، چنان که کارگران انگلیس از قلع و قمع کمن در سال ۱۸۷۱ به وحشت افتادند.

هر چه بکاوی منطقی در استدلال‌های نویسنده نخواهی یافت. براهین معقولی به نفع این موضوع که «از نظر مصالح انقلاب بین‌المللی تن در دادن به امکان از دست رفتن حکومت شوروی صلاح است» وجود ندارد.

«حکومت شوروی اکنون دارد جنبه صرفاً صوری به خود می‌گیرد»؛ این آن تز مدهشی است که، چنان چه دیدیم، نویسندگان قطعنامهٔ مسکو رشتهٔ سخن را بدان کشانده‌اند.

وقتی که امپریالیست‌های آلمان به اصطلاح قرار باشد از ما باج بگیرند، وقتی که ترویج و تبلیغ علیه آلمان را برای ما ممنوع سازند، در آن صورت دیگر حکومت شوروی هم اهمیت خود را از دست داده و «جنبهٔ صرفاً صوری به خود می‌گیرد» لابد سیر «تفکر» نویسندگان قطعنامه چنین است. می‌گوییم: «لابد»، زیرا نویسندگان قطعنامه هیچ چیز روشن و دقیقی برای تأیید تز مورد بحث به دست نداده‌اند.

روحیهٔ بدبینی کاملاً عمیق و چاره‌ناپذیر و حس یأس مطلق؛ این است آن چه که مضمون «نظریه» مربوط به جنبهٔ به اصطلاح صوری داشتن حکومت شوروی و جایز بودن آن تاکتیکی را تشکیل می‌دهد که به امکان از دست رفتن حکومت شوروی منجر می‌گردد. در هر حال راه نجاتی وجود ندارد، پس بگذار حتی حکومت شوروی هم نابود شود؛ این است آن حسی که این قطعنامهٔ مدهش را تقریر کرده است. براهین به اصطلاح «اقتصادی» هم، که گاهی این قبیل افکار را در لفافه آن می‌پیچند، به همان بدبینی چاره‌ناپذیر منجر می‌شود: می‌گویند آخر این چه جمهوری شوروی است که می‌توانند از آن باجی به فلان مقدار و فلان مقدار و فلان مقدار بگیرند.

جز یأس چیزی وجود ندارد: به هر حال باید نابود شد!

علت بروز این حس باوضع ماوراء شاقی که روسیه دارد مفهوم است. ولی در محیط انقلابیون آگاه دیگر «مفهوم» نیست. این حس به ویژه از آن لحاظ که نظریات مسکویی‌ها را تا سطح یاوه‌گویی تنزل می‌دهد جنبهٔ شاخص دارد. فرانسویان سال ۱۷۹۳ هرگز ممکن نبود بگویند فتوحات آنان، یعنی جمهوری و دموکراتیسم جنبهٔ صرفاً صوری به خود می‌گیرد و باید به امکان از دست رفتن جمهوری تن در داد. سراپای وجود آنان را ایمان به پیروزی فراگرفته بود نه یأس. ولی دعوت به جنگ انقلابی کردن و در عین حال در یك قطعنامه رسمی رشته سخن را به «تن در دادن به امکان از دست رفتن حکومت شوروی کشاندن» معنایش افشاء کامل خویش است.

پروس و یك سلسله از کشورهای دیگر در آغاز قرن نوزدهم به هنگام جنگ‌های ناپلئون به مراتب و به طور قیاس‌ناپذیری بیش از روسیه سال ۱۹۱۸ دچار ناملایمات و مشقات شکست و استیلا بودند و اهانت و ستم‌گری استیلاگر را تحمل می‌کردند. معهذا بهترین افراد پروس، هنگامی که ناپلئون آنها را با چکمه نظامی خود صد بار شدیدتر از آن می‌کوبید که اکنون ما را می‌کوبند، گرفتار یأس نمی‌شدند و از جنبه «صرفاً صوری» مؤسسات سیاسی ملی خویش سخن نمی‌گفتند. آنها دست از طلب برنمی‌داشتند و به حس «به هر حال باید نابود شد» تسلیم نمی‌گشتند. آنها قراردادهای صلحی را امضاء می‌کردند که بینهایت از قرارداد برست شاق‌تر، وحشیانه‌تر، ننگین‌تر و ظالمانه‌تر بود، آنها توانستند در انتظار آینده بمانند، یوغ استیلاگر را با پایداری تحمل می‌نمودند، باز می‌جنگیدند، باز دچار یوغ استیلاگر می‌شدند، باز قراردادهای رکیك و رکیك‌تری را امضاء می‌کردند، باز به پا می‌خاستند تا عاقبت آزاد شدند (و این بدون استفاده از اختلافات بین نیرومندترین استیلاگران رقیب نبود).

چرا نباید چنین چیزی در تاریخ ما تکرار شود؟

چرا ما دچار یأس شویم و قطعنامه‌هایی از قبیل قطعنامهٔ «حکومت شوروی دارد جنبهٔ صرفاً صوری به خود می‌گیرد» تنظیم کنیم که الحق از ننگین‌ترین صلح‌ها ننگین‌تر است؟

چرا شکست‌های جنگی بسیار شاق در مبارزهٔ بر ضد هیولاهای امپریالیسم معاصر نمی‌تواند در روسیه نیز سجایای خلقی را پرورش دهد، خود انضباطی را محکم کند، خود ستایی و عبارت‌پردازی را از بین ببرد، درس استقامت بدهد و توده‌ها را به تاکتیك صحیح پروسی‌ها، که ناپلئون تار و مارشان ساخته بود، برساند: هنگامی که تو را ارتشی

نماند ننگین‌ترین قراردادهای صلح را امضا کن و سپس نیرو گردآورده و باز و باز بپاخیز؟

چرا ما باید از همان نخستین قرارداد بی‌اندازه شاق صلح دچار یأس شویم، در حالی که خلق‌های دیگر توانسته‌اند حتی مصایب تلخ‌تر از آن را نیز با پایداری تحمل نمایند؟

آیا پا فشاری پرولتار که می‌داند در صورت نبودن قوا باید اطاعت نمود و قادر است با تمام این اوصاف بعداً به هر قیمتی شده در هر شرایطی نیرو گرد آورد و باز و باز بپاخیزد، آیا پافشاری پرولتار است که با این تاکتیك یأس مطابقت می‌نماید، یا سست عنصری خرده بورژوایی که در نزد ما، در وجود حزب اس‌ارهای چپ، حد نصاب عبارت‌پردازی را دربارهٔ جنگ انقلابی شکسته است؟

این طور نیست، رفقای عزیز «تندرو»ی مسکونی! هر روز آزمایش، همانا آگاه‌ترین و با استقامت‌ترین کارگران را از شما بیشتر زده خواهد کرد. آنها خواهند گفت که حکومت شوروی نه تنها هنگامی که استیلاگر در پسکوف ایستاده و از ما ۱۰ میلیارد باج به صورت غله و معدنیات و پول بستاند، بلکه آن وقتی هم که دشمن در نیژنی و رستف کنار دن باشد و از ما ۲۰ میلیارد باج بستاند، جنبهٔ صرفاً صوری به خود نگرفته و نخواهد گرفت.

هیچ گاه هیچ استیلای بیگانه مؤسسهٔ سیاسی مردم را یك مؤسسه «صرفاً صوری» نخواهد ساخت (و اما حکومت شوروی تنها یك مؤسسه سیاسی به مراتب عالی‌تر از آن چه که تاریخ زمانی به خود دیده است نمی‌باشد). برعکس استیلای بیگانه فقط باعث استحکام علاقهٔ مردم نسبت به حکومت شوروی خواهد شد، هر آینه... هر آینه این حکومت به ماجراجویی تن در ندهد.

مادام که تو را ارتشی نیست امتناع از امضای حتی رکیك‌ترین قرارداد صلح ماجراجویی است و مردم حق دارند حکومتی را که از این کار امتناع ورزد مقصر بشمارند.

امضاء قراردادهای صلح بینهایت شاق‌تر و ننگین‌تر از صلح برست در تاریخ دیده شده است (نمونه‌های آن در بالا ذکر شد) ولی به از بین رفتن حیثیت حکومت منجر نگردیده، به آن جنبه صوری نداده، نه حکومت و نه مردم را نابود ننموده، بلکه به عکس مردم را آبدیده ساخته و به آنها علمی صعب و دشوار آموخته است که چگونه حتی در شرایط یأس‌آور و دشموار، حتی زیر چکمه استیلاگر ارتش جدی آماده کنند.

روسیه به سوی یك جنگ میهنی جدید و حقیقی می‌رود، به سوی جنگ در راه صیانت و تحکیم حکومت شوروی. ممکن است دوران دیگر ـ نظیر دوران جنگ‌های ناپلئونی ـ دوران جنگ‌های (همانا جنگ‌ها و نه یك جنگ) رهایی‌بخشی باشد که استیلاگران به روسیهٔ شوروی تحمیل نمایند. این ممکن است.

و به این جهت ننگین‌تر از هر صلح شاق و ماوراء شاقی که به علت نداشتن ارتش تحمیل گردد و ننگین‌تر از هر صلح ننگینی؛ یأس ننگین است. اگر ما به قیام و جنگ به طور جدی بنگریم حتی از ده قرارداد صلح ماوراء شاق نیز نابود نخواهیم شد. اگر ما خود را با یأس و جمله‌پردازی دستخوش نابودی نسازیم، استیلاگران ما را نابود نخواهد کرد.

مندرجه در شماره‌های ۳۷ و ۳۸ روزنامهٔ «پراودا»، مورخهٔ ۲۸ فوریه و اول مارس سال ۱۹۱۸.

به امضای: ن. لنین

در زمینه عمل

ما با یك اعتلای انقلابی رو به رو هستیم که موجب آن، تاخت و تاز خائنانه افراد کارد سفید آلمانی بر انقلاب روس است. از همه جا تلگرف‌هایی می‌رسد حاکی از آمادگی برای دفاع از حکومت شوروی و نبرد تا آخرین تن، جز این روش دیگری را هم نمی‌شد از حکومت کارگری و دهقانی خود انتظار داشت.

ولی برای جنگیدن با دشمنی نظیر امپریالیسم آلمان جوش و خروش تنها کافی نیست. بزرگ‌ترین ساده‌لوحی و حتی جنایتی می‌بود اگر به این جنگ حقیقتی، سرسخت و خونین سبکسرانه نگریسته می‌شد.

یا باید حقیقتاً جنگید و یا اصلاً نجنگید. در این مورد شق ثالث محال است. حال که امپریالیست‌های آلمان آن را به ما تحمیل می‌کنند، وظیفهٔ مقدس ما این است که وضع خود را هوشیارانه ارزیابی کنیم، نیروها را در نظر گیریم و مکانیسم اقتصادی را وارسی نماییم. تمام اینها باید با سرعت زمان جنگ انجام گیرد زیرا در وضع کنونی ما هرگونه تأخیری، در حقیقت «همانند مرگ است». آنیبال در پشت دروازه است؛ این موضوع را دقیقه‌ای نباید فراموش کنیم.

برای این که بتوان حقیقتاً جنگید باید عقب‌گاه محکم و متشکلی داشت. بهترین ارتش و وفادارترین افراد نسبت به امر انقلاب هر آینه به حد کافی مسلح نباشند، از لحاظ آذوقه تأمین نباشد و تعلیمات ندیده باشند بی‌درنگ به دست دشمن نابود خواهند شد. این موضوع به قدری روشن است که نیازی به توضیح ندارد.

عقب‌گاه ارتش انقلابی ما در چه وضعی است؟ در رقت بارترین وضعیت و چه بسا از آن هم بدتر. جنگ قبلی حمل و نقل ما را به کلی مختل ساخته، مبادلهٔ کالا را بین شهر و ده برهم زده و نتیجهٔ مستقیم و بلاواسطه آن هم قحطی در شهرهای بزرگ است.

ارتش ما در زیر ضربات دشمن به قطعی‌ترین طرزی تغییر سازمان می‌دهد. آن ارتش قدیمی که با شرایط جنگ معاصر آشنا بود اکنون وجود ندارد. این ارتش که در نتیجهٔ جنگ قبلی به کلی از پا درآمده و در اثر ۳ سال و نیم نشستن در سنگر به طرز مهلکی

فرسوده شده است از لحاظ جنگی در حکم هیچ است. ارتش سرخ؛ بدون شك عنصر پیکارجوی شگرف ولی عنصری خام و عمل نیامده است و برای این که این ارتش را طعمه توپ آتشبارهای آلمانی نکرده باشیم باید آن را تعلیم دهیم و با انضباط نماییم.

در برابر ما مشکلات عظیمی قرار داد. تمام شوراهای محلی باید، از پی تلگراف ارسالی دربارهٔ آمادگی برای پیکار با دشمن خارجی، بی‌درنگ اطلاع دهند چند واگون غله به پتروگراد فرستاده‌اند. چه مقدار نیرو قادرند فوراً به جبهه گسیل دارند و چقدر سرباز سرخ تحت تعلیم است. تمام اسحله و مهمات باید تحت حساب درآید و تولید اسلحه جدید و مهمات بی‌درنگ از سر گرفته شود. راه‌های آهن باید از انبان‌داران و اوباشان پاك شود. در همه جا باید شدیدترین انضباط انقلابی بر قرار گردد. فقط در صورت مراعات کلیه این شرایط می‌توان به طور جدی از جنگ سخن راند. در غیر این صورت کلیه گفتگوهای مربوط به «انقلابی‌ترین جنگ‌ها» عبارت‌پردازی خواهد و عبارت‌پردازی هم همیشه مضر و در لحظهٔ بحرانی فعلی ممکن است نقش مهلکی را ایفاء نماید.

من ایقان کامل دارم که انقلاب ما از عهده دشواری‌های عظیم فعلی بر خواهد آمد. این انقلاب، هم اکنون کار عظیمی انجام داده است ولی برای اختتام موفقیت‌آمیز کار ما باید انرژی را صد کرت افزون‌تر ساخت.

فقط در این صورت ما پیروز خواهیم شد.

«پراودا» شمارهٔ ۳۹ یکم مارس سال ۱۹۱۸.

درس جدی و مسئولیت جدی

«دست چپی‌ها»ی دروغین ما که از دیروز برای خود به انتشار روزنامه‌ای به نام «کمونیست» (بایستی اضافه می‌شد: کمونیست عصر ماقبل مارکس) دست زده‌اند، از درس و درس‌های تاریخ عبرت نیندوخته و از مسئولیت خویشتن طفره می‌روند.

این طفره‌روی‌ها بیهوده است. آنها موفق به طفره رفتن نخواهند شد.

طفره روندگان تقلای بی‌حدی به خرج می‌دهند. دمادم ستون‌های روزنامه را پر می‌کنند. عرق‌ریزان مشغول کارند: «حتی» به مرکب چاپ هم رحم نمی‌کنند برای این که «نظریه» «تنفس» را یك «نظریه» بی‌پروپا و معیوب جلوه‌گر سازند.

افسوس! زور زدن‌های آنها قادر به تکذیب واقعیات نیست. همان طور که یك ضرب المثل صایب انگلیسی می‌گوید: واقعیات سرسخت‌اند. واقعیت این است که از روز سوم مارس که در ساعت یك بعد از ظهر آلمان‌ها عملیات نظامی را قطع کردند تا ساعت ۷ عصر روز ۵ مارس که من به نگارش این سطور مشغولم ما از تنفس برخورداریم و هم اکنون برای دفاع عملی از میهن سوسیالیستی (دفاعی که نه در گفتار بلکه در کردار متجلی است) از این دو روز استفاده نموده‌ایم. این واقعیتی است که روز به روز برای توده‌ها بیشتر واضح خواد شد. این یك واقعیت است که در لحظه‌ای که ارتش جبهه توانایی جنگیدن را ندارد و سراسیمه در حال فرار است. توپ‌ها را رها می‌کند و فرصت انفجار پل‌ها را نمی‌یاند، راه دفاع از میهن و بالا بردن قدرت دفاعی آن، وراجی دربارهٔ جنگ انقلابی نیست (وراجی در این شرایطی که ارتش سراسیمه فرار می‌کند و طرفداران جنگ انقلابی حتی یك واحد از آن را هم نتوانسته‌اند نگاه دارند؛ به تمام معنی ننگ‌آور است) بلکه عقب‌نشینی منظم برای نجات باقیمانده‌های ارتش و استفاده از هر روز تنفس برای این مقصود است.

واقعیات سر سختند.

«دست چپی‌ها»ی دروغین ما در حالی که از واقعیات و درس‌های آن عبرت نمی‌اندوزند و از مسئولیت خویش طفره می‌روند، می‌کوشند گذشتهٔ نزدیك و هنوز به

تمام معنی تازه راکه دارای اهمیت تاریخی است از خوانندگان بپوشانند و آن را به استناد به‌گذشتهٔ دور و بی‌اهمیت ماست‌مالی نمایند. مثلاً: ك. رادك در مقالهٔ خود این موضوع را به یاد می‌آورد که چگونه در ماه دسامبر (دسامبر!) نوشته است که ضروری است به ارتش کمك کرد تا بتواند پایداری کند. او این را در «گزارش کتبی خود به شورای کمیسرهای ملی» نوشته است. من امکان نیافته‌ام این گزارش را بخوانم و این سؤال برای من پیش می‌آید: پس چرا کارل رادك آن راتماماً درج نمی‌کند؟ چرا با دقت و صراحت توضیح نمی‌دهد که در آن موقع برای «صلح سازشکارانه» چه مفهومی قایل بوده است؟ چرا او گذشته نزدیك‌تر را به یاد نمی‌آورد، یعنی هنگامی راکه در روزنامهٔ «پراودا» راجع به توهمات خود (بدترین آنها) و راجع به امکان قرارداد صلح با امپریالیست‌های آلمان به شرط استرداد لهستان، قلمفرسایی می‌کرد؟

چرا؟

زیرا «دست چپی‌ها»ی دروغین مجبور به سایه افکندن بر واقعیاتی هستند که مسئولیت آنها یعنی «دست چپی‌ها» را در مورد افشاندن بذر توهمات آشکار می‌سازد. توهماتی که در حقیقت به امپریالیست‌های آلمان کمك کرد و مانع رشد و تکامل انقلاب در آلمان گردید.

ن. بورخارین اکنون حتی می‌کوشد این واقعیت را، که او و دوستانش مدعی بودند آلمان‌ها قادر به تعرض نخواهند بود، انکار نماید. ولی عدهٔ بسیار و بسیار زیادی می‌دانند که ادعای این موضوع از طرف بورخارین و دوستانش واقعیتی است و آنها با افشاندن بذر چنین توهمی، به امپریالیسم آلمان کمك کردند و مانع آن شدید که انقلاب آلمان رشد نماید و اکنون این انقلاب، به علت این که از جمهوری شوروی ولیکاروس به هنگام فرار سراسیمهٔ ارتش دهقانی هزاران توپ و صدها میلیون ثروت به غنیمت گرفته شده، ضعیف گشته است. من این موضوع را به طور روشن و دقیق در تزهای ۷ ژانویه پیشگویی کردم.[۱] اگر ن. بوخارین اکنون مجبور شده است «حاشا بزند» بدا به حالش. تمام کسانی که گفته‌های بوخارین و دوستانش را در مورد محال بودن تعرض برای آلمان‌ها به خاطر دارند از این که ن. بوخارین ناچار شده است گفته‌های خود را «حاشا بزند» سرانگشت حیرت به دندان می‌گزند.

---

۱ ـ رجوع شود به چاپ چهارم روسی، جلد ۲۶ کلیات لنین، ص ۴۰۱ـ۴۰۸. هـ.ت.

و اما برای کسانی که آن را به خاطر ندارند، کسانی که آن را نشنیده‌اند به سندی استناد می‌جوییم که کمی پرارزش‌تر، جالب‌تر و فی الحال آموزنده‌تر از نوشته‌های ماه دسامبر ك. رادك است. این سند، که متأسفانه «دست چپی‌ها» آن را از خوانندگان خود پنهان داشته‌اند، عبارت است از نتایج أخذ رأی‌هایی که ۱) در تاریخ ۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۸ در جلسهٔ مشاورهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب ما با اپوزیسیون «چپ» کنونی انجام گرفته و ۲) أخذ رأی است که در ۱۷ فوریه سال ۱۹۱۸ در کمیتهٔ مرکزی به عمل آمده است.

در ۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۸ در مورد این مسأله که آیا مذاکرات با آلمان‌ها بی‌درنگ قطع شود یا نه، تنها استوکف (از کارکنان روزنامهٔ «کمونیست» «چپ» دروغین) رأی موافق داد. بقیه همه مخالف بودند.

در مورد این مسأله که آیا در صورت قطع مذاکرات از طرف آلمان‌ها یا اتمام حجت آنان تن در دادن به امضاء قرارداد صلح الحاق‌آمیز جایز است یا نه، فقط آبولنسکی (پس چه وقت تزهای «او» به چاپ خواهد رسید؟ چرا روزنامهٔ «کمونیست» دربارهٔ این تزها سکوت اختیار کرده است؟) و استوکف رأی مخالف دادند. بقیه همه رأی موافق دادند.

در مورد این مسأله که آیا در چنین موردی باید قرارداد صلح پیشنهادی را امضاء کرد فقط آبولنسکی و استوکف رأی مخالف دادند. بقیه «دست چپی‌ها» ممتنع ماندند!! این یك واقعیت.

در ۱۷ فوریه سال ۱۹۱۸ در مورد این مسأله که کی طرفدار جنگ انقلابی است بوخارین و لوموف «به علت این شیوهٔ طرح مسأله از شرکت در رأی امتناع می‌ورزند». هیچ کس رأی موافق نمی‌دهند. این هم یك واقعیت.

در مورد این مسأله که آیا باید «تا زمانی که تعرض آلمان‌ها به حد کافی (عیناً این طور گفته شده!) متظاهر نگردیده و تا زمانی که تأثیر این تعرض در جنبش کارگری آلمان آشکار نشده است تجدید مذاکرات صلح را به تأخیر انداخت یا نه» بوخارین، لوموف و اوریتسکی که از کارکنان فعلی روزنامه «دست چپ» هستند، رأی موافق دادند.

در مورد این مسأله که «اگر تعرض آلمان‌ها صورت واقعیت به خود گیرد و دوران اعتلای انقلابی در آلمان و اتریش فرا نرسد آیا ما قرارداد صلح را منعقد خواهیم کرد یا نه» لوموف، بوخارین و اوریتسکی ممتنع ماندند.

واقعیات سرسخت‌اند. و واقعیات می‌گویند که بوخارین امکان تعرض آلمان‌ها را

انکار می‌کرد و بذر توهم می‌افشاند و بدین وسیله عملاً و علیرغم تمایل خود به امپریالیست‌های آلمان کمك می‌نمود و رشد انقلاب آلمان را مانع می‌گردید. ماهیت عبارت‌پردازی انقلابی هم در همین است. می‌خواست به این اتاق برود از اتاق دیرگ سر درآورد.

ن. بوخارین مرا مذمت می‌کند که شرایط صلح فعلی را به طور مشخص تحلیل نمی‌کنم. ولی فهم این موضوع دشوار نیست که برای استدلال من و نیز از نظر ماهیت امر هیچ گونه احتیاجی به این موضوع نبوده و نیست. کافی بود ثابت گردد که برای ما مسأله دو حله واقعی که مجعول ذهن نباشد منحصر به یکی است: یا قبول آن چنان شرایطی که ولو برای چند روز هم شده به ما نتفس بدهد و یا وضع بلژیك و صربستان و این موضوع را بوخارین لااقل در مورد پتروگراد رد نکرد. همکار او م.ن. پاکروفسکی این را تصدیق نمود.

و اما این که شرایط نوین بدتر و شاق‌تر و موهن‌تر از شرایط بد و شاق و موهن برست است، گناهی است که «دست چپی‌ها»ی دروغین ما یعنی بوخارین، لوموف، اوریتسکی و شرکاء در پیشگاه جمهوری کبیر روسیهٔ شوروی به گردن دارند. این یك واقعیت تاریخی است که أخذ رأی‌های مذکور در فوق آنها را مبرهن می‌دارد. این واقعیت را با هیچ نیرنگی نمی‌توان پنهان داشت. به شما شرایط برست را ارائه کردند و شما با لافزنی و خودستایی بدان پاسخ دادی و کار را به شرایط بدتری کشاندید. این واقعیت است و شما نمی‌توانید مسئولیت آن را از خود دور سازید.

در تزهای ۷ ژانویه سال ۱۹۱۸ من با نهایت وضوح پیشگویی شده است که به علت وضع ارتش ما (که عبارت‌پردازی «علیه» توده‌های خستهٔ دهقانی نمی‌توانست آن را تغییر دهد) اگر روسیه صلح برست را نپذیرد ناچار خواهد بود قرار داد جداگانهٔ بدتری را امضاء نماید.

«دست چپی‌ها» به دام بورژوازی روسیه افتادند که لازم داشت ما را به جنگی بکشاند که به حداکثر برای ما زیان‌بخش باشد.

این که «اس‌ارهای چپ» که اکنون بر له جنگ اظهار نظر می‌کنند، به عیان از دهقانان جدا شده‌اند، واقعیتی است. و این واقعیت گواهی است بر بن سستی سیاست اس‌ارهای چپ، همان گونه که سیاست به ظاهر «انقلابی» کلیهٔ ارس ارها در تابستان سال ۱۹۱۷ بن سست بود.

این که آگاه‌ترین و پیشروترین کارگران به سرعت تأثیر بیهوشی‌آور عبارت‌پردازی‌های انقلابی را از خود دور می‌کنند موضوعی است که نمونهٔ پتروگراد و مسکو گواه آن است. بهترین بخش‌های کارگری پتروگراد یعنی بخش ویبورگسکی و واسیلی آستروفسکی هم اکنون هوشیار شده‌اند. شورای نمایندگان کارگران پتروگراد الحال با جنگ موافقت ندارد. این شورا به لزوم تدارك این جنگ پی برده و در تدارك آن است. در مسکو در کنفرانس شهری بلشویك‌ها منعقده در سوم و چهارم مارس سال ۱۹۱۸ مخالفین عبارت‌پردازی انقلابی پیروز گردیده‌اند.

این که «دست چپی‌ها» رشته سخن را به چه خودفریبی‌های دهشناکی رسانده‌اند از یك جملهٔ مقالهٔ پاکروفسکی پیدا است که می‌گوید: «اگر قرار به جنگ باشد باید هم اکنون»... جنگ کرد «یعنی هنگامی که گوش کنید! گوش کنید! هنگامی که ارتش روسیه و حتی واحدهای تازه تشکیل شده هنوز مرخص نشده‌اند».

و حال آن که اگر کسی به واقعیات بی‌اعتنا نباشد می‌داند که بزرگ‌ترین مانع در راه دفع آلمان‌ها در فوریه سال ۱۹۱۸، خواه در ولیکاروس، خواه در اوکراین و خواه در فنلاند همان ارتش مرخص نشدهٔ ما بود. این واقعیت است زیرا این ارتش نمی‌توانست سراسیمه‌وار فرار نکند و واحدهای ارتش سرخ را به دنبال خود نکشد.

کسی که می‌خواهد از درس‌های تاریخ پند گیرد و از مسئولیت روی پنهان نکند و رخ بر نتابد لااقل جنگ‌های ناپلئون اول را با آلمان به خاطر خواهد آورد.

پروس و آلمان بارها قراردادهای صلحی را که ده بار شاق‌تر و موهن‌تر (از قرارداد ما) بود با استیلاگر امضاء نمودند تا آن جا که پلیس اجنبی را هم قبول کردند و تا آن جا که تعهد سپردند سپاهیان خود را برای کمك به لشکرکشی‌های استیلاگرانه ناپلئون اول در اختیار وی بگذارند. ناپلئون اول در قراردادهای خود با پروس، ده بار شدیدتر از آن چه اکنون هندنبورگ و ویلهلم ما را تحت فشار قرار داده‌اند، بر آلمان ستم روا می‌داشت و آن را قطعه قطعه می‌ساخت. و مع الوصف در پروس کسانی یافت می‌شدند که نلافیده، بلکه قراردادهای صلح ماوراء «ننگینی» را امضاء می‌نمودند، زیرا ارتش نداشتند، آنها شرایطی را امضاء می‌کردند که ده بار ظالمانه‌تر و موهن‌تر بود، ولی بعداً با تمام این احوال دست به قیام و جنگ می‌زدند. چنین وضعی نه یك بار بلکه بارها رخ داده است. تاریخ چندین قرارداد صلح و چندین جنگ از این قبیل به خود دیده است.

چندین مورد تنفس. چندین اعلام جنگ جدید از طرف استیلاگر، چندین مورد

اتحاد ملت ستمکش را با ملت ستم‌گری به خود دیده است که رقیب استیلاگر و خود نیز استیلاگر بوده است (این‌مطالب برای اطلاع طرفداران «جنگ انقلابی» گفته می‌شود که مدعیند این جنگ باید بدون کمك گرفتن از امپریالیست‌ها انجام یابد!

سیر تاریخ بدین منوال بوده است.

چنین بود و چنین نیز هم خواهد بود. ما وارد دوران یك سلسله جنگ‌ها شده‌ایم. ما به سوی جنگ میهنی جدیدی می‌رویم. ما در شرایط انقلاب نضج یابندهٔ سوسیالیستی با آن رو به رو خواهیم شد. و در این راه دشوار، پرولتاریای روس و انقلاب روس خواهند توانست گریبان خود را از قید لافزنی و عبارت‌پردازی انقلابی خلاص کنند، خواهند توانست قراردادهای صلح ماوراء شاق را بپذیرند و خواهند توانست مجدداً بپاخیزند. ما قرارداد صلح تیلسیت را منعقد نمودیم. ما هم به پیروزی و هم بـه رهـایی خـود نـایل خواهیم آمد، همان گونه که آلمان‌ها پس از صلح سال ۱۸۰۷ تـیلسیت در سـال‌های ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ از قید ناپلئون رها شدند. فاصله بین صلح تیلسیت ما و رهایی ما شاید کمتر هم باشد زیرا تاریخ سریع‌تر گام برمی‌دارد.

مرده باد لافزنی! به پیش در راه کار جدی، انضباط و تشکیلات!

تاریخ نگارشی: ۵ مارس سال ۱۹۱۸.

تاریخ انتشار: ٦ مارس سال ۱۹۱۸.

در شمارهٔ ۴۲ روزنامهٔ «پراودا».

به امضاء ن. لنین

سخنرانی درباره جنگ و صلح در کنگره هفتم حزب کمونیست (ب) روسیه

مورخه ۷ مارس سال ۱۹۱۸[1]

گزارش سیاسی ممکن بود شامل ذکر اقداماتی باشد که از طرف کمیتهٔ مرکزی انجام یافته است ولی آن چه برای لحظهٔ فعلی جنبهٔ مبرم دارد چنین گزارشی نبوده بلکه توصیف از مجموع انقلاب ما است؛ فقط چنین توصیفی است که می‌تواند یگانه اساس مارکسیستی کلیهٔ تصمیمات ما را به دست دهد. ما باید تمام سیر پیشین تکامل انقلاب را

---

۱ ـ هفتمین کنگرهٔ حزب کمونیست (ب) روسیه: از ٦ تا ۸ مارس سال ۱۹۱۸ در پتروگراد برپا بود. در کنگره ۴٦ نماینده با رأی قاطع و ۵۸ نماینده با رأی مشورتی شرکت داشتند. نمایندگان مزبور برگزیدهٔ بیش از ۱۷۰۰۰۰ نفر عضو حزب بودند؛ عدهٔ کل اعضاء حزب به هنگام تشکیل کنگره حزب قریب ۳۰۰۰۰۰ بود. بخش قابل ملاحظه‌ای از سازمان‌های حزبی به علت تعجیل در تشکیل کنگره یا فرصت نکردند نماینده اعزام دارند و یا به علت اشغال موقت برخی از نواحی روسیه شوروی به توسط آلمان‌ها امکان این کار را نداشتند. کنگره به طور فوق‌العاده برای اتخاذ تصمیم نهایی دربارهٔ مسأله صلح تشکیل شده بود. لنین دربارهٔ جنگ و صلح گزارش داد. تروتسکیست‌ها و «کمونیست‌های چپ» با تزهای خود برآمد کردند و بوخارین را به عنوان سخنران خود برگزیدند. کنگره با ۳۰ رأی در مقابل ۱۲ رأی و ۴ رأی ممتنع قطعنامهٔ لنین را دربارهٔ صلح برست تصویب کرد. کنگره سیاست خائنانهٔ تروتسکی و بوخارین را تقبیح کرد و برناصیه «کمونیست‌های چپ» که می‌کوشیدند در این کنگره نیز فعالیت انشعاب‌طلبانه خود را ادامه دهند، داغ ننگ زد. «کمونیست‌های چپ» و تروتسکیست‌ها شکست خوردند. حزب امکان یافت کشور را از جنگ امپریالیستی خارج سازد و برای تشکیل ارتش سرخ و ساختمان سوسیالیستی یك دوران تنفس به دست آورد. در نوامبر سال ۱۹۱۸ قرارداد برست ملغی گردید. کنگره موضوع تجدید نظر دربرنامه و مسأله مربوط به تغییر نام حزب را مورد مذاکره قرار داد. لنین دربارهٔ این مسایل سخنرانی نمود. بنابه پیشنهاد لنین کنگره تصمیم گرفت نام حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه به حزب کمونیست (ب) روسیه تغییر دهد. کنگره برای تدوین نهایی برنامهٔ حزب کمسیونی انتخاب کرد که لنین و استالین در آن عضویت داشتند. کنگره اساس طرحی را که لنین نوشته بود («طرح مسوده آیین‌نامه») مبنای برنامه قرارداد.

مورد بررسی قرار دهیم و معلوم نماییم چرا سیر بعدی تکامل آن تغییر یافت. ما در انقلاب خود با آن چنان تحولاتی رو به رو هستیم که برای انقلاب بین‌المللی اهمیت عظیمی خواهد داشت و آن انقلاب اکتبر است.

علت نخستین موفقیت‌های انقلاب فوریه آن بود که نه تنها تودهٔ روستایی بلکه بورژوازی نیز از پی پرولتاریا می‌رفت. از این جا بود سهولت پیروزی بر تزاریسم که نیل بدان در سال ۱۹۰۵ برای ما میسر نگردید. ایجاد خود به خود و از پیش خود شوراهای نمایندگان کارگران در انقلاب فوریه تکرار تجربهٔ سال ۱۹۰۵ بود؛ بر ما لازم آمد اصل قدرت حاکمه شوروی را اعلام داریم. توده‌ها وظایف انقلاب را از روی تجربهٔ شخصی مبارزهٔ خویش می‌آموختند حوادث ۲۰-۲۱ آوریل ترکیب خود ویژه‌ای از تظاهرات با چیزی شبیه به قیام مسلحانه بود. و این امر برای سقوط حکومت بورژوازی کافی بود. از این موقع سیاست ممتد سازشکارانه‌ای آغاز می‌شود که از ذات حکومت خرده بورژوازی ناشی است که به قدرت رسیده بود. حوادث ژوئیه هنوز نمی‌توانست دیکتاتوری پرولتاریا را عملی نماید؛ توده‌ها هنوز آماده نشده بودند. به همین جهت هیچ یك از سازمان‌های مسئول آنها را به این عمل عودت نمی‌کرد. ولی حوادث ژوئیه از لحاظ اکتشاف در قرارگاه دشمن اهمیت عظیمی داشت. غایله کورنیلف و حوادث بعدی که به مثابه درس‌های عملی بودند پیروزی اکتبر را ممکن ساختند. اشتباه کسانی که می‌خواستند در اکتبر نیز قدرت را تقسیم نمایند[۱] این بود که پیروزی اکتبر را با روزهای ژوئیه، تعرض، غایله کورنیلف و غیره و غیره مربوط نساختند و حال آن که حوادث مزبور توده‌های چندین میلیونی را بدین نکته آگاه ساخت که قدرت شوروی ناگزیر شده است. سپس دوران مارش ظفرنمون ما در سراسر روسیه فرا می‌رسد که با شوق همگان به صلح همراه بود. ما می‌دانیم که با امتناع یك طرفه از جنگ، صلح به دست نمی‌آوریم. این موضوع را ما حتی در کنفرانس آوریل خاطر نشان می‌ساختیم.[۲] سربازان در دورهٔ بین آوریل تا اکتبر به نحوی روشن درك کردند که سیاست

---

۱ ـ منظور خط‌مشی تسلیم‌طلبانهٔ کامنف، زینوویف، ریکف و سایر دشمنان حزب است که در نخستین روزهای پس از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ طلب می‌کردند: «دولت سوسیالیستی همگونی» با شرکت احزاب ضد انقلابی؛ منشویك‌ها و اس‌ارها تشکیل گردد.

۲ ـ رجوع شود به چاپ چهارم روسی، جلد ۲۴ کلیات لنین، ص ۲۳۳-۲۳۴. هـ.ت.

سازشکارانه، همواره جنگ را طولانی می‌کند و کار را به تلاش‌های وحشیانه و بی‌معنی امپریالیست‌ها برای تعرض و غوطه‌ور شدن بیش از پیش در منجلاب جنگی منجر می‌سازد که سال‌ها به طول خواهد انجامید. از این نقطهٔ نظر لازم بود به هر قیمتی شده با سرعتی هر چه بیشتر به سیاست آکتیفی برای تحصیل صلح پرداخته شود، لازم بود قدرت به دست شوراها بیفتد و بساط زمینداری اربابی به کلی برچیده شود. شما می‌دانید که نه تنها کرنسکی بلکه آوکسنتیف نیز از زمینداری اربابی پشتیبانی می‌نمود و حتی کار به بازداشت اعضاء کمیته‌های ارضی رسید. این سیاست و این شعار «قدرت به شوراها» که ما آنها را در اذهان وسیع‌ترین توده‌های مردم جایگزین می‌ساختیم به ما امکان داد در اکتبر با این سهولت در پتربورگ پیروز گردیم و آخرین ماه‌های انقلاب روس را به یك مارش سراپا ظفرنمونی بدل نمود.

جنگ داخلی صورت وقوع یافت. آن چه که ما در آغاز انقلاب و حتی در آغاز جنگ پیشگویی می‌کردیم و بخش مهمی از محافل سوسیالیستی آن را با بی‌اعتمادی و حتی با استهزاء تلقی می‌کردند یعنی تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی، در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ برای یکی از بزرگ‌ترین و عقب‌مانده‌ترین کشورهای شرکت کنندهٔ در جنگ صورت وقوع یافت. در این جنگ داخلی اکثریت قاطع اهالی جانب ما راگرفتند و بدین سبب پیروزی با سهولت خارق‌العاده‌ای برای ما میسر گردید.

سپاهیانی که جبهه را ترك می‌گفتند به هر کجا گام می‌نهادند، عزمی به منتها درجه انقلابی برای پایان بخشیدن به سازشکاری، از جبهه به همراه می‌آوردند و بدین طریق عناصر سازشکار و گارد سفید و ملاك‌زادگان از هر گونه تکیه گاهی در بین اهالی محروم ماندند. جنگ با آنها، به تدریج که توده‌های وسیع و واحدهای ارتش اعزامی بر ضد ما به بلشویك‌ها می‌گرویدند، به مارش ظفرنمون و پیروزمندانهٔ انقلاب بدل گردید. این موضوع را ما در پتروگراد، در جبهه گاتچینا دیدیم که چگونه قزاق‌هایی که کرنسکی و کراسنف می‌کوشیدند بر ضد پایتخت سرخ گسیل دارند دچار تزلزل شدند، سپس این را ما در مسکو، در اورنبورك و در اوکراین مشاهده نمودیم. در سراسر روسیه موج جنگ داخلی اوج می‌گرفت و ما همه جا با سهولت فوق‌العاده‌ای پیروز می‌شدیم و این به ویژه بدان علت بود که میوه دیگر رسیده بود و توده‌ها سازش با بورژوازی را تماماً آزموده بودند. شعار ما دربارهٔ «تمام قدرت به شوراها» که توده‌ها با تجربهٔ تاریخی طولانی عیار آن را عملاً آزموده بودند در سراپای وجود آنان رسوخ کرده بود.

به همین جهت هم نخستین ماه‌های انقلاب روس، پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷، یك مارش سراپا ظفرنمون بود. در پس این مارش سراپا ظفرنمون دشواری‌هایی که انقلاب سوسیالیستی بلافاصله با آن رو به رو گشت و نمی‌توانست رو به رو نگردد، به دست فراموشی سپرده می‌شود و در سطح دوم قرار می‌گرفت. یکی از وجوه تمایز اساسی بین انقلاب بورژوازی و انقلاب سوسیالیستی این است که برای انقلاب بورژوازی که از فئودالیسم برون می‌روید، در بطن نظام کهنه به تدریج سازمان‌های اقتصادی نوینی ایجاد می‌گردد که رفته رفته تمام جوانب جامعهٔ فئودالی را تغییر می‌دهد. در برابر انقلاب بورژوازی فقط یك وظیفه وجود داشت و آن گسستن و درهم شکستن و به دور افکندن تمام قید و بندهای جامعهٔ پیشین بود. با انجام این وظیفه، هر انقلاب بورژوازی تمام آن چه را که از آن خواسته شده انجام می‌دهد یعنی رشد سرمایه‌داری را تشدید می‌کند.

ولی انقلاب سوسیالیستی به کلی وضع دیگری دارد. هر قدر کشوری که انقلاب سوسیالیستی را در اثر سیر پر اعوجاج تاریخ آغاز نموده است، عقب‌مانده‌تر باشد، به همان نسبت گذار از مناسبات کهنه سرمایه‌داری به مناسبات سوسیالیستی برایش دشوارتر خواهد بود. این جا به وظایف انهدام، وظایف نوینی اضافه می‌شود که از لحاظ دشواری بی‌سابقه است و آن وظایف سازمانی است. اگر ایجادگری خلقی انقلاب روس که مرحلهٔ تجربهٔ با عظمت سال ۱۹۰۵ را گذرانده بود، شوراها را در همان فوریه سال ۱۹۱۷ پدید نمی‌آورد، شوراها به هیچ وجه نمی‌توانستند در اکتبر قدرت حاکمه را به دست گیرند، زیرا موفقیت فقط وابسته به وجود شکل‌های سازمانی حاضر و آماده آن چنان جنبشی بود که میلیون‌ها تن را در برداشت. این شکل حاضر و آماده، شوراها بود و به همین جهت هم در رشتهٔ سیاسی آن موفقیت‌های درخشان و آن مارش سراپا ظفرنمونی که دیدیم در انتظار ما بود، زیرا شکل نوین قدرت سیاسی، حاضر و آماده بود و چیزی که برای ما باقی می‌ماند فقط این بود که قدرت شوراها را به وسیلهٔ چند فرمان از حالت جنینی نخستین ماه‌های انقلاب، به شکل قانوناً رسمیت یافته‌ای که در کشور روسیه مستقر گردید یعنی به جمهوری شوروی روسیه بدل سازیم. این جمهوری بلافاصله پدید آمد و علت این که به این سهولت پدید آمد این بود که توده‌ها در فوریه سال ۱۹۱۷ شوراها را، حتی قبل از این که حزبی فرصت اعلام این شعار را کرده باشد، به وجود آوردند، خود همان ایجادگری عمیق خلق که مرحلهٔ تجربهٔ تلخ سال ۱۹۰۵ را گذرانده و از آن حکمت آموخته بود این شکل قدرت حاکمهٔ پرولتاری را به وجود آورد.

وظیفهٔ پیروزی بر دشمن داخلی، وظیفهٔ بینهایت سهلی بود. وظیفهٔ ایجاد قدرت سیاسی نیز وظیفهٔ بینهایت سهلی بود زیرا توده‌ها استخوان‌بندی و پایه این قدرت را به دست ما داده بودند. جمهوری شوراها بلافاصله پدید شد. ولی دو وظیفه بینهایت دشوار دیگری باقی می‌ماند که مارش ظفرنمون نخستین ماه‌های انقلاب ما به هیچ روی نمی‌توانست آنها را انجام دهد، ما شك نداشتیم و نمی‌توانستیم شك داشته باشیم که انقلاب سوسیالیستی در آتیه با وظایفی رو به رو خواهد شد که دارای دشواری عظیمی است.

این وظایف اولاً وظایف مربوط به سازمان داخلی بود که در برابر هر انقلاب سوسیالیستی قرار دارد. وجه تمایز انقلاب سوسیالیستی با انقلاب بورژوازی همانا در این است که در انقلاب بورژوازی شکل‌های حاضر و آماده‌ای از مناسبات سرمایه‌داری وجود دارد و حال آن که حکومت شوروی ـ پرولتاری ـ اگر تکامل یافته‌ترین شکل‌های سرمایه‌داری را که در ماهیت امر فقط بخش‌های فوقانی کوچکی را در صنایع فراگرفته و در زارعت هنوز خیلی کم راه یافته است در نظر نگیریم، چنین مناسبات حاضر و آماده‌ای را به ارث نمی‌برد. سازمان دادن به امر حساب، کنترل بزرگ‌ترین بنگاه‌ها، تبدیل تمامی مکانیسم اقتصادی دولتی به یك ماشین بزرگ واحد و به یك پیکر اقتصادی که طوری کار کند که صدها میلیون نفر با نقشهٔ واحدی رهبری شوند؛ این بود آن وظیفهٔ سازمانی سترگی که بر دوش ما قرار گرفت. با شرایط کنونی کار، این وظیفه به هیچ وجه اجازه نمی‌داد که مسایل را با «هورا»، یعنی آن طور که در مورد وظایف جنگ داخلی برای ما میسر می‌شد، حل کنیم. خود ماهیت امر نیز انجام این وظیفه را بدین نحو اجازه نمی‌داد. اگر ما به آن سهولت کالدینی‌ها را مغلوب می‌ساختیم و جمهوری شوروی را در مقابل مقاومتی که حتی شایان توجه جدی نبود به وجود آوردیم؛ اگر یك چنین جریان حوادث را مجموع سیر تکامل عینی پیشین قبلاً معین کرده بود و فقط این باقی بود که آخرین کلام گفته شود و تابلو عوض گردد یعنی به جای «شورا یك سازمان حرف‌های است» نوشته شود: «شورا یگانه شکل قدرت دولتی است»، در عوض در مورد وظایف سازمانی وضع به کلی بر منوال دیگری بود. این جا ما با دشواری‌های عظیمی رو به رو شدیم. این جا بر تمام کسانی که می‌خواستند با غوررسی در وظایف انقلاب ما بنگرند به یك نظر معلوم بود که فقط از راه دشوار و طولانی خود انضباطی می‌توان بر آن فسادی که جنگ در جامعه سرمایه‌داری وارد نموده است فایق آمد، فقط از یك راه فوق‌العاده دشوار و طولانی و با سرسختی است که ما می‌توانیم این فساد را مرتفع سازیم و عناصری

راکه در تشدید آن می‌کوشند و به انقلاب همچون وسیله‌ای برای رهایی از قیود قدیمی می‌نگرند و درصددند حداکثر استفاده ممکن را از آن ببرند مغلوب نماییم. پیدایش عدهٔ کثیری از این عناصر در یك کشور خرده بورژوایی در لحظه فروپاشیدگی غیر قابل تصور اقتصادی امری ناگزیر بود و علیه این عناصر مبارزه‌ای در پیش است که صد بار دشوارتر است و داشتن هیچ موقعیت پر جلوه‌ای را هم وعده نمی‌دهد و این همان مبارزه‌ای است که ما تازه شروع کرده‌ایم. ما در نخستین پلهٔ این مبارزه هستیم. در این راه آزمایش‌های دشواری را در پیش داریم. در این جا ما به حکم اوضاع و احوال عینی به هیچ وجه نمی‌توانیم به یك مارش ظفر نمون با پرچم‌های افراشته، نظیر مارش بر ضد کالدینی‌ها اکتفا ورزیم. هر کس بکوشد این اسلوب مبارزه را در مورد آن وظایف سازمانی که در راه انقلاب قرار دارد به‌کار برد خود را به عنوان یك سیاستمدار، سوسیالیست و رجل انقلاب سوسیالیستی دچار ورشکستگی کامل نموده است.

همین سرنوشت، هنگامی که انقلاب به طور مشخص با دومین دشواری عظیمی که بر دوش داشت یعنی با مسأله بین‌المللی رو به رو شد، گریبانگیر برخی از آن رفقای جوان ماگردید که شیفتهٔ مارش ظفرنمون اولیه انقلاب شده بودند. اگر ما با این سهولت از عهدهٔ دار و دسته کرنسکی برآمدیم، اگر به این سهولت قدرت حاکمه را در کشوز خود ایجاد کردیم، اگر بدون کم‌ترین زحمت فرمان مربوط به اجتماعی کردن زمین و کنترل کارگری را به دست آوریم؛ علتش فقط این بود که شرایط خجسته‌ای که برای لحظه‌ای کوتاه فراهم آمده بود ما را از امپریالیسم بین‌المللی مصون داشت. امپریالیسم بین‌المللی با آن همه اقتدار سرمایهٔ خود، با تکنیك جنگی بسیار متشکل خود که نیروی حقیقی و دژ حقیقی سرمایهٔ بین‌المللی است، به هیچ وجه و در هیچ شرایطی خواه به حکم موقعیت عینی خود و خواه به حکم منافع اقتصادی آن طبقهٔ سرمایه‌داری که امپریالیسم مظهر آن است، نمی‌توانست با وجود جمهوری شوروی در کنار خود سر سازگاری داشته باشد، زیرا روابط بازرگانی و مناسبات مالی بین‌المللی چنین ایجاب می‌کند، در این جا تصادم ناگزیر است. این جا است بزرگ‌ترین دشواری انقلاب روس و بزرگ‌ترین مشکل تاریخی آن یعنی ضرورت حل مسایل بین‌المللی، ضرورت برانگیختن انقلاب بین‌المللی یا انتقال از انقلاب ما، که در دایرهٔ ملی محدود است، به انقلاب جهانی، این وظیفه با تمام دشواری مافوق تصور خود در برابر ما قرار گرفت. باز هم تکرار می‌کنم که عدهٔ بسیار زیادی از دوستان جوان ما که خود را چپ می‌خوانند، مهم‌ترین نکات را از یاد

می‌برند و آن این که: چرا ما در جریان هفته‌ها و ماه‌های ظفرمندی بسیار بزرگ پس از اکتبر با این سهولت امکان یافتیم از ظفری به ظفر دیگری دست یابیم. و حال آن که این موضوع فقط به این علت میسر شد که اوضاع و احوال بین‌المللی که به طرز خاصی جور شده بود موقتاً ما را از امپریالیسم مصمون داشت، امپریالیسم فرصت پرداختن به ما را نداشت. به نظر ما نیز چنین رسید که ما را هم فرصت پرداختن به امپریالیسم نیست. ولی علت این که امپریالیست‌ها فرصت پرداختن به ما را نداشتند فقط این بود که نیروی بسیار عظیم اجتماعی ـ سیاسی و جنگی امپریالیسم جهانی معاصر در این موقع در نتیجهٔ جنگ فیمابین، به دو گروه تقسیم شده بود. سباع امپریالیستی که به این مبارزه کشانده شده بودند، به وضع تصورناپذیری دچار گشته و با مرگ دست به گریبان بودند به طوری که هیچ یك از این دو گروه نمی‌توانست نیروی قابل توجهی بر ضد انقلاب روس متمرکز سازد. در ماه اکتبر ما درست با یك چنین لحظه‌ای مصادف شدیم: انقلاب ما ـ این موضوع پارادکس به نظر می‌رسد ولی حقیقت دارد ـ درست با لحظهٔ خجسته‌ای مصادف شد و آن هنگامی بود که مصایب بی‌سابقه‌ای به صورت امحاء میلیون‌ها تن به اکثریت عظیم کشورهای امپریالیستی روآور شده بود و جنگ با مصایب بی‌سابقهٔ خود ملت‌ها را زجر می‌داد و در چهارمین سال جنگ، کشورهای محارب به بن بست و سر دو راهی رسیده بودند و این مسأله به طور عینی به میان آمده بود که آیا مللی که دچار چنین وضعی شده‌اند قادر به ادامهٔ جنگ خواهند بود یا نه؟ فقط در پرتو این که انقلاب ما با چنین لحظهٔ خجسته‌ای مصادف شد که در آن هیچ یك از دو گروه عظیم درندگان نمی‌توانستند فوراً حساب خود را با دیگری تصفیه کنند و یا علیه ما با دیگری متحد شودند؛ فقط از این لحظه در مناسبات سیاسی و اقتصادی بین‌المللی، انقلاب ما می‌توانست استفاده کند و استفاده کرد تا مارش ظفرنمون درخشان خود را در روسیه اروپایی انجام دهد، دامنه‌اش را به فنلاند بکشاند و دست به کار آن شد که قفقاز و رومانی را مسخر خود سازد. فقط بدین علت است که در محافل پیشرو حزب ما کارکنانی حزبی از روشنفکران مافوق بشری پدید آمدند که شیفتهٔ این مارش ظفرنمون شدند و گفتند: ما از عهدهٔ امپریالیسم جهانی نیز برمی‌آییم: این جا هم کار با مارش ظفرنمون به انجام خواهد رسید: این جا دشواری واقعی وجود ندارد. در همین جا است اختلاف نظر در مورد وضع عینی انقلاب روس که فقط از دشواری موقت امپریالیسم بین‌المللی استفاده نمود، زیرا ماشینی که می‌بایست، نظیر قطار راه آهنی که بر ضد ارابهٔ

دستی کوچك به حرکت می‌آید و آن را درهم می‌شکند، بر ضد ما به حرکت درآید، به علت تصادم دو گروه غارتگر موقتاً دچار وقفه شد. آن جا و این جا جنبش انقلابی در حال نمو بود، ولی این جنبش بدون استثناء در تمام کشورهای امپریالیستی اکثراً هنوز در مرحله شروع بود. نواخت تکامل آن به هیچ وجه با نواخت ما شباهتی نداشت. برای کسانی که دربارهٔ موجبات اقتصادی انقلاب سوسیالیستی در اروپا غور می‌ورزیدند، ممکن نبود این موضوع روشن نباشد که شروع کردن انقلاب در اروپا به مراتب دشوارتر از شروع آن در کشور ما و در کشور ما به مراتب سهل‌تر از شروع آن در اروپا است، ولی ادامه آن در کشور ما دشوارتر از آن جا خواهد بود. این وضع عینی باعث آن شد که ما مجبور شدیم از تند پیچ فوق‌العاده دشواری در مسیر تاریخ بگذریم. پس از مارش سراپا ظفرنمون اکتبر ـ نوامبر ـ دسامبر، که در جبههٔ داخلی ما علیه ضد انقلاب ما یعنی دشمنان حکومت شوروی انجام گرفت، نوبت برخورد با امپریالیسم اصلی بین‌المللی فرا رسید که با ما مناسباتی واقعاً خصمانه دارد. پس از دوران مارش ظفرنمون، ما با دوران فوق‌العاده دشوار و صعبی رو به رو شدیم که البته خلاصی از آن با حرف و شعارهای درخشان، ـ هر قدر هم که این امر مطلوب باشد ـ ممکن نمی‌شد، زیرا در کشور پریشان ما توده‌های بینهایت خسته‌ای وجود داشتند و به مرحله‌ای رسیده بودند که دیگر ادامهٔ جنگ به هیچ وجه امکان نداشت و جنگ دردناك سه ساله آنها را چنان فرسوده بود که از نظر جنگی دیگر به هیچ وجه قابل استفاده نبودند. حتی قبل از انقلاب اکتبر هم نمایندگانی از توده‌های سرباز دیده‌ایم که با حزب بلشویك‌ها متعلق نبودند و از گفتن این حقیقت در برابر تمام بورژوازی پروایی نداشتند که ارتش روس دیگر جنگ نخواهد کرد. این وضع ارتش بحران عظیمی به وجود آورد. کشور دهقانان خرده‌پا، کشوری که جنگ سازمانش را مختل ساخته و آن را به حالت بی‌سابقه‌ای دچار نموده، با وضع فوق‌العاده شاقی رو به رو شده است: ارتش نداریم ولی ناچاریم در کنار سبعی که تا دندان مسلح و تاکنون درنده بوده و هست به زندگی خود ادامه دهیم و بدیهی است با تبلیغات دربارهٔ صلح بدون الحاق‌طلبی و بدون غرامات نمی‌شود وی را تحت تأثیر قرار داد. یك جانور خانگی رام در کنار ببری خوابیده بود و می‌خواست وی را قانع کند که صلح بدون الحاق‌طلبی و بدون غرامات باشد و حال آن که چنین صلحی را فقط با حمله به ببر ممکن بود به دست آورد. صدرنشینان حزب ما ـ روشنفکران و بخشی از سازمان‌های کارگری ـ کوشیدند مقدم بر همه با عبارت‌پردازی و دلیل‌تراشی خود را از

چنین دورنمایی خلاص کنند و می‌گفتند: نباید این طور بوشد. این صلح دورنمایی بس تصورناپذیر بود و ما که تاکنون با پرچم‌های افراشته به سوی نبرد علنی می‌رفتیم و با بانگ و فریاد بر تمام دشمنان فایق می‌آمدیم نمی‌توانیم به گذشت تن در دهیم و شرایط موهنی را بپذیریم. هرگز. ما انقلابیون بس گردن فرازیم و مقدم بر هر چیز اعلام می‌داریم که: «آلمانی قادر به تعرض نخواهد بود.»

این بود نخستین دلیل‌تراشی که این اشخاص خود را با آن تسلی می‌داند. تاریخ اکنون ما را در وضع فوق‌العاده دشواری قرار داده است؛ ناچاریم در عین اشتغال به کار سازمانی بینهایت دشوار، یك سلسله شکست‌های دردناکی را تحمل نماییم. اگر در مقیاس جهانی ـ تاریخی به قضایا بنگریم، آن‌گاه هیچ‌گونه شکلی باقی نخواهد ماند که هر آینه انقلاب ما تنها بماند و هر آینه جنبش انقلابی در سایر کشورها وجود نداشته باشد امیدی به پیروزی نهایی انقلاب ما نخواهد بود. اگر ما تنها با یك حزب بلشویك دست به‌کار شدیم بدین اطمینان بود که انقلاب در تمام کشورها در حال نضج است و لذا با وجود هرگونه دشواری که ما با آن رو به رو شویم و هرگونه شکستی که در پیش داشته باشیم، باز عاقبت الامر ـ نه در بادی امر ـ انقلاب جهانی سوسیالیستی فرا خواهد رسید، زیرا در کار آمدن است؛ به نضج خود خواهد رسید؛ زیرا در کار نضج یافتن است و نضج نیز خواهد یافت. تکرار می‌کنیم: نجات ما از کلیهٔ این دشواری‌ها در فرا رسیدن انقلاب سراسر اروپا است. ما با اتکاء به این اصل که یك اصل کاملاً مجردی است و با پیروی از آن، باید مراقب باشیم که اصل مزبور به مرور زمان به یك عبارت بی‌روح بدل نشود زیرا هر اصل مجردی اگر آن را بدون هیچ‌گونه تجزیه و تحلیل به‌کار برند به عبارت صرف تبدیل می‌شود. اگر شما بگویید در پس هر اعتصابی هیولای انقلاب نهفته است و کسی که بدین نکته پی نبرد سوسیالیست نیست؛ سخنی به درست گفته‌اید. آری در پس هر اعتصابی انقلاب سوسیالیستی نهفته است. ولی اگر شما بگویید هر اعتصابی گام مستقیمی است به سوی انقلاب سوسیالیستی، آن‌گاه یك عبارت به‌کلی توخالی گفته‌اید. این موضوع را ما «هر روز آزگار» شنیده‌ایم و چنان دل را زده است که کارگران تمام این عبارات آنارشیستی را به دور انداختند زیرا اگر در این موضوع شکی نیست که در پس هر اعتصابی هیولای انقلاب سوسیالیستی نهفته است این نیز روشن است که ادعای این که گویا از هر اعتصابی می‌توان پای به مرحله انقلاب نهاد نیز ادعای پوچی است. همان طور که این موضوع کاملاً مسلم است که کلیهٔ دشواری‌های انقلاب ما تنها

هنگامی بر طرف خواهد شد که انقلاب سوسیالیستی جهانی، که اکنون همه جا در حال نضج است، به نضج خود برسد؛ به همان نسبت هم این ادعا به کلی پوچ است که ما باید هرگونه دشواری مشخص امروزی انقلاب خود را پنهان داشته و بگوییم: «من تمام بنای حساب خود را روی جنبش سوسیالیستی بین‌المللی می‌گذارم و می‌توانم هر حماقتی را مرتکب شوم». «لیبکنخت به مدد خواهد شتفات زیرا به هر حال پیروز خواهد شد». او چنان سازمان شگرفی خواهد داد و همه چیز را از پیش چنان معین خواهد کرد که به دست ما فقط شکل‌های حاضر و آماده‌ای خواهد آمد، همچنان که آموزش مارکسیستی حاضر و آماده‌ای را از اروپای غربی به دست آوردیم و در سایه همین عمل هم آموزش مزبور، می‌توان گفت، در ظرف چند ماه در کشور ما پیروز گردید و حال آن که برای پیروزی آن در اروپای غربی ده‌ها سال لازم آمد. پس ماجراجویی کاملاً نا به جایی است که اسلوب قدیمی یعنی حل مسألهٔ مبارزه از طریق مارش ظفرنمون را در دوران تاریخی جدیدی به کار بریم که هم اکنون فرا رسیده و کسی را که در مقابل ما قرار داده کرنسکی پوسیده نبوده بلکه درندهٔ بین‌المللی امپریالیسم آلمان است که در آن جا انقلاب تازه در حال نضج است ولی عیان است که هنوز به نضج کامل خود نرسیده است. ادعای این که دشمن جرأت تعرض علیه انقلاب را نخواهد داشت نیز از نوع همین ماجراجویی بود. مذاکرات برست در چنان لحظه‌ای نبود که ما به قبول هرگونه شرایط صلح مجبور باشیم. تناسب عینی قوا حاکی از آن بود که به دست آوردن تنفس کافی نخواهد بود. مذاکرات برست می‌بایست این موضوع را نشان داده باشد که آلمان‌ها تعرض خواهند کرد و جامعهٔ آلمان آن قدرها آبستن انقلاب نیست که هم اکنون این انقلاب فرا رسد و نمی‌شود تقصیر را به گردن امپریالیست‌های آلمان انداخت و گفت که رفتار آنها هنوز موجبات این انفجار و یا، به قول دوستان جوان ما که خود را چپ می‌خوانند، آن چنان وضعی را فراهم نساخته بود که در آن آلمان‌ها قادر به تعرض نباشد. وقتی به آنها می‌گویند ما ارتش نداریم، ما مجبور بودیم نفرات را مرخص کنیم و در عین حال هم فراموش نمی‌کردیم که در جوار جانور خانگی رام ما ببر خوابیده است؛ آنها نمی‌خواهند این موضوع را بفهمند. اگر ما مجبور شدیم ارتش را مرخص کنیم، این را هم فراموش نکردیم که با فرمان یك جانبهٔ نیزه جا؛ نمی‌توان به جنگ خاتمه داد.

به طور کلی چه شد که هیچ جریان، هیچ خط‌مشی و هیچ سازمانی در حزب ما با موضوع مرخص کردن ارتش مخالف نبود؟ مگر چه بر سر ما آمده بود؛ آیا ما به کلی

عقل خود را از دست داده بودیم؟ به هیچ وجه. افسران غیر بلشویك، از همان قبل از اکتبر می‌گفتند که ارتش قادر به جنگ نیست و برای مدت چند هفته هم نمی‌توان آن را در جبهه نگاه داشت. این موضوع پس از اکتبر برای هر شخصی که می‌خواست واقعیت و واقعیت نامطبوع و تلخ را ببیند، و نمی‌خواست خود را پنهان کند و چشم خود را ببندد و با عبارات مغرورانه گریبان خود را خلاص نماید؛ واضح گردید. ارتش نیست و نگاه داشتن آن غیر ممکن است. بهترین کاری که می‌توان کرد مرخص نمودن هر چه زودتر آن است. این یك قسمت بیمار ارگانیسم است که زجرهای ناشنوده‌ای را متحمل شده و محرومیت‌های جنگی که وی بدون آمادگی فنی داخل آن گردیده و با وضعی از آن خارج شد که در برابر هر تعرضی دچار سراسیمگی می‌شود، وی را از پا در آورده است. نمی‌توان افرادی را که متحمل یك چنین مصایب ناشنوده‌ای شده‌اند، به خاطر این امر مقصر دانست. سربازان، حتی در جریان نخستین دوران انقلاب روس، طی صدها قطعنامه با صراحت تمام می‌گفتند: «ما در خون غوطه‌وریم و قادر به جنگ نیستیم». ممکن بود پایان جنگ را مصنوعاً به تعویق انداخت، ممکن بود شیادی کرنسکی را انجام داد، ممکن بود پایان جنگ را برای مدت چند هفته به تأخیر انداخت، ولی واقعیت عینی راه خود را هموارا می‌کرد. این یك قسمت بیمار ارکانیسم دولت روسیه است که نمی‌تواند بیش از این مشقات این جنگ را تحمل نماید. هر چه سریع‌تر آن را مرخص نماییم، هر چه این قسمت سریع‌تر در بین قسمت‌هایی که هنوز آن قدرها بیمار نیست حل شود، به همان نسبت هم کشور زودتر خواهد توانست برای آزمایش‌های دشوار نوین آماده گردد. هنگامی که به اتقاف آراء و بدون کوچك‌ترین اعتراضی تصمیم ترخیص ارتش را، که از نقطهٔ نظر حوادث خارجی تصمیمی بی‌معنی بود؛ اتخاذ می‌کردیم؛ احساس ما بر این منوال بود این کام درستی بود. ما می‌گفتیم نگاه داشتن ارتش؛ توهم سبك مغزانه‌ای است. هر چه زودتر ارتش مرخص شود به همان نسبت شفای تمام ارگانیسم اجتماعی من حیث المجموع، زودتر آغاز خواهد شد. به همین جهت هم عبارت انقلابی: «آلمان‌ها قادر به تعرض نیستند» که از آن عبارت دیگری ناشی می‌شد حاکی از این که: «ما ـ می‌توانیم جنگ را موقوف اعلام داریم. نه جنگ و نه امضای صلح» ـ اشتباه بسیار عمیق و پر بها دادن بسیار تلخ و ناگواری به حوادث بود. ولی اگر آلمان‌ها تعرض کنند چه؟ «خیر آنها قادر به تعرض نخواهند بود». ولی شما حق ندارید با سرنوشت انقلاب بین‌المللی بازی کنید بلکه می‌توانید این مسأله مشخص را

مطرح سازید که: آیا وقتی این لحظه فرا رسد شما دستیار امپریالیسم آلمان نخواهید شد؟ ولی ما که از اکتبر سال ۱۹۱۷ همه دفاع طلب شده‌ایم و دفاع از میهن را تصدیق داریم؛ همه می‌دانیم که با امپریالیست‌ها نه در گفتار بلکه در کردار قطع رابطه نموده‌ایم: قراردادهای سری را برهم زدیم، بورژوازی را در کشور خود مغلوب ساختیم و صلح شرافتمندانه آشکار را طوری پیشنهاد نمودم که تمام خلق‌ها می‌توانستند همه نیات ما را در عمل مشاهده کنند؛ چگونه افرادی که نظرشان جداً دفاع از جمهوری شوروی بود می‌توانستند به این ماجرا که ثمره‌های خود را به بار آورده است، تن در دهند؟ این یك واقعیت است، زیرا آن بحران سختی که حزب ما، به مناسبت تشکیل اپوزیسیون «چپ» در آن، دچارش گردیده، یکی از بزرگ‌ترین بحران‌هایی است که انقلاب روس می‌گذراند.

این بحران برطرف خواهد شد. نه حزب ما و نه انقلاب ما هیچ یك به هیچ وجه در این بحران از پا در نخواهند آمد، گو این که در لحظهٔ حاضر این امر کاملاً قریب الوقوع و کامل؛ ممکن بود. تضمین این که ما در این مورد از پا در نخواهیم آمد این است که، به جای طریقه قدیمی حل اختلافات فراکسیونی، یعنی طریقه توسل به کمیت فوق‌العاده‌ای نشریه و مباحثه و به حد کافی انشعاب، اکنون دیگر حوادث، طریقهٔ نوینی را برای آموختن در اختیار افراد گذارده است. این شیوه وارسی همه چیز طبق واقعیات و حوادث و درس‌های تاریخ جهانی است. شما می‌گویید آلمان‌ها قادر به تعرض نیستند. از تاکتیك شما این موضوع نتیجه می‌شد که می‌توان حالت جنگ را موقوف شده اعلام نمود. تاریخ به شما درس عبرت داد و بر این توهم خط بطلان کشید. آری، انقلاب آلمان رشد می‌کند، ولی نه آن طور که دل ما می‌خواهد، نه با آن سرعتی که باب طبع روشنفکران روسیه است، نه با آن نواختی که تاریخ ما در اکتبر به وجود آورد یعنی بدان شیوه که ما به هر شهری می‌رسیم حکومت شوروی اعلام می‌داریم و نه دهم کارگران پس از چند روز به جانب ما می‌آیند. انقلاب آلمان بدبختیش این است که نمی‌تواند با این سرعت گام بردارد. حال ببینیم کی باید روی دیگری حساب کند: ما روی انقلاب آلمان یا انقلاب آلمان روی ما؟ شما دلتان می‌خواست که انقلاب آلمان روی شما حساب کند، ولی تاریخ به شما درس عبرت داد. آری این درس است، زیرا این یك حقیقت مطلق است که ما بدون انقلاب آلمان نابودیم، شاید این امر در پتروگراد یا مسکو روی ندهد، بلکه در ولادیوستك و در نقاط دورتری رخ دهد که شاید ما مجبور

باشیم نیروهای خود را بدان جا نقل مکان دهیم و شاید مسافت تا آن نقاط بیش از مسافت از پتروگراد تا مسکو باشد، ولی به هر حال با وجود تمام تبدلات ممکنه و متصوره، اگر انقلاب آلمان فرا نرسد، ما نابود خواهیم شد. مع الوصف این موضوع ذره‌ای اطمینان ما را به این که باید بتوانیم دشواترین وضع را بدون لافزنی تحمل نماییم، متزلزل نمی‌سازد.

انقلاب به آن زودی که ما انتظار فرار نخواهد رسید. این موضوع را تاریخ ثابت کرده و باید توانست آن را، به مثابه یك واقعیت، در نظر گرفت، باید توانست این نکته را به حساب آورد که انقلاب جهانی سوسیالیستی در کشورهای پیشرو نمی‌تواند به آسانی انقلاب روسیه ـ یعنی کشور نیکلا و راسپوتین ـ آغاز گردد، و آن هم هنگامی که برای بخش عظیمی از اهالی کاملاً علی السویه بود چه ملت‌هایی در اطراف و اکناف آن زندگی می‌کنند و چه حوادثی در آن جا رخ می‌دهد. شروع انقلاب در چنین کشوری آسان بود؛ این به معنای برداشتن پرکاهی بود.

ولی شروع بدون تدارك انقلاب در کشوری که سرمایه‌داری در آن تکامل یافته و به عادی‌ترین افراد هم فرهنگ دموکراتیك و تربیت تشکیلاتی داده است؛ عملی نادرست و بی‌معنی است. این جا ما تازه به دورات دردناك آغاز انقلاب‌های سوسیالیستی نزدیك می‌شویم. این یك واقعیت است. ما نمی‌دانیم و هیچ کس هم نمی‌داند، شاید انقلاب پس از چند هفته و حتی پس از چند روز پیروز شود ـ این امر کاملاً ممکن است ـ ولی بنای حساب را نمی‌توان روی این موضوع گذارد. باید برای دشواری‌های خارق‌العاده و شکست‌های بی‌اندازه سختی که جبنهٔ ناگزیر دارد آماده بود، زیرا در اروپا هنوز انقلاب آغاز نشده است، گو این که ممکن است فراد آغاز شود و هنگامی هم که آغاز شد، بدیهی است دیگر شك و تردید ما را رنج نخواهد داد و دیگر مسایل مربوط به جنگ انقلابی مطرح نخواهد بود و تنها یك مارش سراپا ظفرنمون باقی خواهد ماند. این امر خواهد شد، و حتماً هم خواهد شد، ولی هنوز نشده است. این واقعیت ساده‌ای است که تاریخ به ما آموخته و از آن گزندی بس دردناك دیده‌ایم و یك گزند دیده هم به دو گزند نادیده بیارزد. لذا من برآنم که پس از آن که تاریخ ما را به مکافات این امیدواری، که آلمان‌ها قادر به تعرض نخواهند بود و می‌توان به «هورا» مستظهر بود، گزندی بس دردناك رساند، این درس در سایه وجود سازمان‌های شوروی ما خیلی زود در اذهان توده‌های تمام روسیه شوروی رخنه خواهد کرد. آنها همه در جنب و جوشند، خود را

حاضر می‌کنند، برای کنگره تدارك می‌بینند، قطعنامه صادر می‌کنند و در اطراف آن چه رخ داده است تعمق می‌نمایند. مشاجرات کنونی ما، مشاجرات قدیمی ماقبل انقلاب نیست که در درون محافل محدود حزبی باقی می‌ماند، بلکه تمام تصمیمات در معرض بحث و مذاکره توده‌ها قرار می‌گیرد که خواستار آنند تا صحت این تصمیمات با تجربه و عمل وارسی شود و هرگز اجازه نمی‌دهند با نطق‌های سطحی مجذوبشان سازند، اجازه نمی‌دهند از راهی که سیر عینی حوادث مقرر می‌دارد منحرفشان نمایند. البته اگر شما با روشنفکر یا بلشویك چپ رو به رو باشید می‌توان باگفتار از قید دشواری‌هایی که در برابر ما قرار دارد خلاص شد: چنین کسی البته باگفتار می‌تواند از مسایلی نظیر این که ارتش نیست و انقلاب آلمان فرا نرسیده است، گریبان خلاص کند. ولی توده‌ها عبارتند از میلیون‌ها و سیاست هم از آن جایی سرچشمه می‌گیرد که میلیون‌ها در آن جا هستند، نه از آن جایی که هزارها هستند، بلکه از آن جای که میلیون‌ها می‌دانند ارتش یعنی چه و سربازانی راکه از جبهه بازگشته‌اند، دیده‌اند. اگر افراد جداگانه را در نظر نگرفته، بلکه تودهٔ حیقیقی را در عمل گیریم، آن گاه آنها می‌دانند که ما قادر به جنگ نیستیم و هر فردی، آن چه راکه قابل تصور بوده، در جبهه متحمل شده است، توده به این حقیقت پی برده که اگر ارتش نباشد و در جوار شما درنده‌ای خوابیده باشد شما مجبورید قرارداد صلح کاملاً شاق و موهنی را امضاء کنید. مادام که انقلاب پا به عرصه وجود نگذارده، مادام که شما ارتش خود را بهبود نبخشیده‌اید و مادام که این ارتش را به خانه‌های خود بازنگردانده‌اید، این امرناگزیر است. تا آن زمان بیمار شفا نخواهد یافت. درندهٔ آلمانی را هم با «هورا» مغلوب نخواهیم کرد و آن طور که کرنسکی و کورنیلف را سرنگون کردیم، او را سرنگون نخواهیم ساخت. این است درسی که توده‌ها بدون قید و شرط، بدون آن قید و شرطی گرفته‌اند، که بعضی افرادی که می‌خواهند گریبان خود را از قید واقعیت تلخ خلاص کنند، می‌کوشیدند به آنها عرضه دارند.

ابتدا مارش سراپا ظفرنمون در اکتبر و نوامبر سپس ناگهان انقلاب روس در ظرف چند هفته به دست درندهٔ آلمانی درهم شکسته شد و این انقلاب حاضر شد شرایط صلح غارتگرانه را بپذیرند. آری چرخش‌های تاریخ بسیار دشوار است، درکشور ما تمام این چرخش‌ها دشوار بوده است. هنگامی که ما در سال ۱۹۰۷ قرارداد داخلی بینهایت ننگینی را با استولیپین امضاء کردیم و مجبور بودیم از آغل دومای استولیپین بگذریم و

با امضای اوراق سلطنتی[۱]، تهداتی را به عهدهٔ خود می‌گرفتیم، عین همین وضع را در مقیاسی کوچک‌تر از مقیاس فعلی داشتیم. در آن زمان افراد متعلق به بهترین پیشاهنگ انقلاب می‌گفتند (آنها هم کوچک‌ترین تردیدی در حقانیت خود نداشتند): «ما انقلابیونی گردنفرازیم، ما به انقلاب روس ایمان داریم، ما هرگز وارد مؤسسات علنی استولیپین نخواهیم شد». خواهید رفت. زندگی توده‌ها و تاریخ نیرومندتر از اطمینان دادن‌های شماست. نمی‌خواهید بروید، در آن صورت تاریخ شما را وادار خواهد کرد. اینها افراد بسیار چپی بودند که در اولین چرخش تاریخ از فراکسیون آنها جز دود چیزی باقی نماند. اگر ما توانستیم انقلابی باقی مانیم و در شرایط پرمشقتی کار کنیم و باز هم از این وضع خارج شویم، اکنون نیز می‌توانیم خارج شویم، زیرا این هوی هوس ما نیست، بلکه ناگزیری عینی است که در یک کشور به کلی ورشکست ایجاد شده و علتش هم این است که انقلاب اروپا، علیرغم تمایل ما، جرأت تأخیر نموده و امپریالیسم آلمان، علیرغم تمایل ما، جرأت تعرض کرده است.

این جا باید عقب‌نشینی را بلد بود. با عبارت‌پردازی نمی‌توان واقعیت تلخ و اندوهبار را از خویش نهفت. باید گفت: خدا کند بتوانم به طور نیمه منظمی عقب‌نشینی کنیم. به طور منظم که ما قادر به عقب‌نشینی نیستیم، خدا کند بتوانیم به طور نیمه منظمی عقب‌نشینی کنیم و اندك فرصتی به دست آوریم تا قسمت بیمار بدن ما ولو اندکی هم شده شفا یابد. بدن من حیث المجموع سالم است و بر بیماری فایق خواهد آمد. ولی نمی‌توان طلب کرد که فوراً و آناً بر آن فایق آید، نمی‌توان ارتش در حال فرار را متوقف ساخت. وقتی من به یکی از دوستان جوانمان که مایل بود چپ باشد می‌گفتم: رفیق به جبهه بروید و ببینید آن جا در ارتش چه خبر است، از این پیشنهاد من رنجید و گفت: «می‌خواهند ما را تبعید کنند تا ما این جا به نفع اصول عالیه جنگ انقلابی تبلیغ نکنیم». و حال این که منظور من از این پیشنهاد به هیچ وجه تبعید دشمنان فراکسیونی نبود: این

---

۱ ـ منظور سوگندنامه‌ای است که اعضای سومین دومای دولتی در روز گشایش دوما در اول (۱۴) نوامبر سال ۱۹۰۷ به علامت وفاداری نسبت به تزار امضاء کردند. هر نماینده‌ای که از امضاء امتناع می‌ورزید از دوما اخراج می‌شد. چون امتناع از امضاء موجب از دست دادن تریبون دوما می‌گردید و چنین تریبونی به جهت بسیج پرولتاریا برای مبارزهٔ انقلابی لازم بود، لذا نمایندگان سوسیال دموکرات نیز به اتفاق سایر نمایندگان دوما سوگندنامه را امضاء کردند.

پیشنهادی بود برای این که بروند ببینند ارتش با چه طرز ناشنوده‌ای شروع به فرار نموده است. سابقاً هم ما این را می‌دانستیم، سابقاً هم نمی‌شد این واقعیت را نادیده انگاشت که کار فساد به حد ناشنوده‌ای رسیده و حتی توپ‌های ما به پشیزی به آلمانی‌ها فروخته می‌شود. این را ما می‌دانستیم، چنان چه اکنون هم می‌دانیم که ارتش را نمی‌توان نگاه داشت و بهانه‌جویی حاکی از این که آلمانی تعرض نخواهد کرد بزرگ‌ترین ماجراجویی بود. اگر انقلاب اروپایی تأخیر کند، سخت‌ترین شکست‌ها در انتظار ما است، زیرا ما ارتش ندرایم، سازمان نداریم و این دو مشکل را هم اکنون نمی‌توان حل کرد. اگر تو نمی‌تواتی خود را دمساز نمایی، اگر برای خزیده رفتن روی شکم و در گل و لای آمادگی نداری، در این صورت انقلابی نبوده و یاوه‌گو هستی، و اگر من پیشنهاد خزیده رفتن می‌کنم به این علت نیست که از آن خوشم می‌آید، بلکه به این علت است که راه دیگری وجود ندارد. زیرا سیر تاریخ به این طرز مطبوع نبوده است که انقلاب در آن واحد در همه جا نضج یابد.

جریان کار این است که جنگ داخلی به مثابه آزمایشی برای تصادم با امپریالیسم آغاز گشت و این آزمایش ثابت کرد که امپریالیسم به کلی پوسیده است و عناصر پرولتاری در داخل هر ارتش بپا می‌خیزند. آری ما انقلاب بین‌المللی جهانی را خواهیم دید ولی عجالتاً این جز یك افسانه بسیار شیرین و بسیار زیبا چیز دیگری نیست؛ من به خوبی می‌دانم که عشق به افسانه‌های زیبا از مختصات کودکان است، ولی من سؤال می‌کنم: آیا انقلابی جدی هم باید بافسانه باور کند؟ در هر افسانه‌ای عناصری از واقعیت وجود دارد: اگر شما برای کودکان افسانه‌ای بگویید که در آن خروس و گربه به زبان انسانی گفتگو نکنند آنها علاقه‌ای به آن نشان نخواهند داد. همین طور هم اگر به مردم گفته شود جنگ داخلی در آلمان فرا خواهد رسید و در عین حال تضمین داده شود که، به جای تصادم با امپریالیسم، انقلاب بین‌المللی در خود میدان نبرد انجام خواهد یافت؛ مردم خواهند گفت شما فریب می‌دهند. با این عمل شما از خلال دشواری‌هایی که تاریخ عرضه داشته تنها در استنباط خود و در تمایلات خود می‌گذرید. البته خیلی خوب خواهد بود اگر پرولتاریای آلمان قادر به برآمد باشد. ولی آیا شما این را سنجیده‌اید، آیا آلتی را یافته‌اید که با آن معلوم کنید انقلاب آلمان در فلان روز معین پا به عرصه وجود خواهد نهاد؟ خیر، شما این را نمی‌دانید و ما هم نمی‌دانیم. شما همه چیز را در معرض برد و باخت می‌گذارید. اگر انقلاب پا به عرصه وجود گذارد در آن صورت همه چیز

نجات خواهد یافت. البته! ولی، اگر آن طور که ما مایلیم، عمل نکرد و آمد و فردا پیروز نشد؛ آن وقت چه؟ آن وقت توده به شما خواهد گفت: شما ماجراجویانه رفتار کردید؛ شما بنای حساب خود را بر این سیر مسعود حوادث گذاردید که به وقوع نپیوست، شما بی‌مصرفی خود را برای وضعی که به جای انقلاب بین‌المللی به پیش آمده نشان دادید، همان انقلابی که ناگزیر فرا خواهد رسید ولی عجالتاً هنوز به نضج خود نرسیده است.

دوران شکست‌های بسیار شدیدی فرا رسید که از طرف امپریالیسم سراپا مسلح به کشوری وارد می‌شد که ارتش خود را مرخص نموده و مجبور بود مرخص کند. آن چه من پیشگویی می‌کردم کاملاً به حقیقت پیوست: به جای صلح برست، ما صلح به مراتب موهن‌تری را به دست آوردیم که گناه آن به گردن کسانی است که صلح اولی را قبول نمی‌کردند. ما می‌دانستیم که ارتش مسبب انعقاد قرارداد صلح با امپریالیسم شده است. بالنتیجه ما با هوفمان[1] گرد یك میز نشسته بودیم نه با لیبکنخت؛ معهذا به انقلاب آلمان کمك کردیم، ولی شما الآن به امپریالیسم آلمان کمك می‌کنید، زیرا میلیون‌ها ثروت خود و توپ‌ها و گلوله‌های خود را از دست دادید و این موضوع را هر کس که وضعیت به کلی غیر قابل تصور ارتش را دیده بود می‌بایست پیشگویی کرده باشد. هر شخصی با وجدانی در جبهه می‌گفت در صورت کوچك‌ترین تعرض آلمان‌ها ما به طور ناگزیر و حتمی نابود خواهیم شد. ما در ظرف چند روز طعمه خصم شدیم.

ما با گرفتن این درس، انشعاب و بحران خود را، هر قدر هم که این بیماری سخت باشد برطرف خواهیم نمود زیرا متفق به مراتب مطمئن‌تر یعنی انقلاب جهانی به کمك ما خواهد آمد. وقتی به ما می‌گویند این صلح تیلسیت‌مآبانه، این صلح ناشنوده، این صلح موهن‌تر و غارتگرانه‌تر از صلح برست باید تصویب شود یا نه؛ من جواب می‌دهم: بدون شك آری. ما باید این عمل را انجام دهیم، زیرا ما از نظر توده‌ها به قضایا می‌نگریم. کوشش برای این که تاکتیك اکتبر ـ نوامبر، که در درون یك کشور عملی می‌شد و مربوط به دوران ظفرنمایی انقلاب بود، به کمك پندار ما بر جریان حوادث انقلاب جهانی منطبق شود؛ کوششی است محکوم به ناکامی وقتی می‌گویند تنفس در حکم پنداری بیش نیست، وقتی روزنامهٔ موسوم به «کمونیست» ـ که عنوانش باید از کلمه کمون مشتق

---

۱ ـ م. هموفمان: ژنرال آلمانی؛ نمایندگان آلمان امپریالیستی در دومین دورهٔ مذاکرات صلح برست لیتوفسك بود که از پایان دسامبر سال ۱۹۱۷ تا ۲۸ ژانویه (۱۰ فوریه) سال ۱۹۱۸ ادامه داشت.

شده باشد ـ ستون پشت ستون پر می‌کند و می‌کوشد نظریه تنفس را رد کند آن وقت می‌گویم: من خیلی تصادمات و انشعابات فراکسیونی دیده‌ام و از این لحاظ تجربه فراوانی دارم، ولی باید بگویم بر من روشن است که با شیوهٔ قدیمی یعنی از طریق انشعابات حزبی فراکسیونی؛ این بیماری علاج نخواهد شد، زیرا زندگی آن را زودتر علاج خواهد کرد، زندگی بسیار سریع گام برمی‌دارد. از این لحاظ بسیار عالی عمل می‌نماید. تاریخ با چنان سرعتی لکوموتیو زندگی را می‌راند که قبل از این که هیأت تحریریه روزنامهٔ «کمونیست» فرصت انتشار شمارهٔ بعدی خود را بکند اکثریت کارگران در پتروگراد آغاز نومید شدن از ایده‌های وی راگذارده‌اند، زیرا زندگی نشان می‌دهد که تنفس واقعیت است. هم اکنون ما مشغول امضاء قرارداد صلحیم و تنفس به دست آورده‌ایم و از آن برای دفاع از میهن بهتر استفاده می‌نماییم، زیرا اگر ما در حال جنگ بودیم، با آن ارتش سراسیمه و در حال فراری رو به رو بودیم که لازم بود آن را متوقف ساخت و رفقای ما نمی‌توانند و نمی‌توانستند متوقفش سازند، زیرا جنگ نیرومندتر از موعظه و ده‌ها هزار استدلال است. آنها که وضعیت عینی را درك نکرده‌اند، ارتش را هم نمی‌توانند متوقف سازند و متوقف نمی‌ساختند. این ارتش بیمار، تمامی ارگانیسم را بیمار ساخته بود و ما متحمل شکست ناشنودهٔ جدید و ضربت جدیدی از طرف امپریالیسم آلمان بر انقلاب شدیم و این یك ضربت سخت بود زیرا ما سبك‌مغزانه خود را در معرض ضربات امپریالیسم قرار دادیم. ضمناً ما از این تنفس برای این استفاده خواهیم کرد که مردم را متقاعد کنیم متحد شوند و به پیکار برخیزند و به کارگران و دهقانان روس بگوییم «خود انضباطی و انضباط اکیدی به وجود آورید زیرا در غیر این صورت کماکان در زیر چکمهٔ آلمان‌ها خواهید ماند، و تا زمانی که مردم یاد نگرفته‌اند چگونه مبارزه کنند و ارتشی به وجود آورند که فرار نکرده بلکه قادر باشد به زجرهای ناشنوده تن در دهد ناگزیر در زیر این چکمه باقی خواهید بود». این یك امر ناگزیر است زیرا انقلاب آلمان هنوز فرا نرسیده و نمی‌توان تضمین کرد فردا فرا خواهد رسید.

به این جهت است که نظریه تنفس که «کمونیست» با سیلی از مقاله به کلی آن را رد می‌کند، به توسط خود زندگی به میان کشیده می‌شود. هر کس می‌بیند که تنفس به دست آمده است و هر کس از آن استفاده می‌کند. ما تصور می‌کردیم پتروگراد را در ظرف چند روز از دست خواهیم داد و این هنگامی بود که نیروهای آلمانی، ضمن پیشروی، به چند منزلی شهر رسیده بودند و بهترین ناویان و کارگران کارخانهٔ پوتیلف با وجود تمام

شور و هیجان عظیم خود، تنها مانده بودند و آشفتگی بی‌سابقه و سراسیمگی ایجاد شده بود و همین هم ارتش را وادار کرده بود تا گاتچینا فرار کند و ما در وضعی بودیم که نقاط تسلیم نشده را پس می‌گرفتیم ضمناً در این مورد جریان بدین منوال بود که تلگرافچی به ایستگاه می‌آمد و پشت دستگاه می‌نشست و تلگراف می‌کرد: «هیچ آلمانی وجود ندارد. ایستگاه در اشغال ما است». پس از چند ساعت از کمیساریای راه با تلفن به من اطلاع داده می‌شد که «ایستگاه بعدی اشغال شده و ما به یامبورگ نزدیك می‌شویم. هیچ آلمانی وجود ندارد. تلگرافچی جای خود را اشغال می‌کند». این بود وضعی که ما داشتیم. بدین منوال بود تاریخچه واقعی جنگ یازده روزه. این جریان را ناویان و کارگران پوتیلف برای ما توصیف کردند. باید آنها را به کنگرهٔ شوراها خواند. بگذار آنها حقیقت را بیان دارند. این حقیقتی است بی‌اندازه تلخ، دل آزار و دردناك و موهن ولی صد بار سودمندتر، زیرا مردم روس آن را درك می‌کنند.

من مخالفتی ندارم که به مسألهٔ انقلاب بین‌المللی در خود میدان نبرد دل ببندند زیرا این انقلاب فرا خواهد رسید. همه چیز به نوبه خود فرا می‌رسد، ولی اکنون به خود انضباطی بپردازند، به هر قیمتی شده به اطاعت تن در دهید تا یك نظم نمونه‌وار به دست آید و کارگران هر روز ولو یك ساعت هم شده تعلیم نبرد بگیرند. این کمی مشکل‌تر از نقل یك قصهٔ زیبا است. ولی این الآن لازم است، با این عمل شما به انقلاب آلمان و انقلاب بین‌المللی کمك می‌کنید. ما از این مطلب که چند روز به ما تنفس داده‌اند خبر نداریم ولی چنین تنفسی داده شده است. باید هر چه زودتر ارتش را مرخص کرد، زیرا این عضو بیمار است و اما عجالتاً ما به انقلاب فنلاند کمك خواهیم کرد.[1]

---

۱ ـ انقلاب فنلاند: در اواسط ژانویه سال ۱۹۱۸ در بخش صنعتی جنوب کشور آغاز شد و یك سلسله از مراکز بزرگ از قبیل هلسینگفرس، ویبورگ و غیره را فرا گرفت. پیش درآمد انقلاب یك اعتصاب سیاسی عمومی بود که در ۳۱ اکتبر (۱۳ نوامبر) سال ۱۹۱۷ شروع گردید و تحت رهبری شورای مرکزی انقلابی کارگری مدت یك هفته ادامه یافت. در ۱۵ (۲۸) ژانویه سال ۱۹۱۸ گارد سرخ فنلاند هلسینگفرس پایتخت فنلاند را تصرف کرد و در همانجا روز ۱۶ (۲۹) ژانویه دولت انقلابی یعنی شورای نمایندگان (و یا کمیسرهای) ملی فنلاند تشکیل شد و دولت بورژوایی اس‌وین هورد از بورژوازی سوئد و آلمان تقاضای کمك نمود و پس از تحکیم موقعیت خود در شمال فنلاند و تشکیل واحدهای کولاکی گارد سفید در پایان ماه ژانویه با پشتیبانی آلمان‌ها، سوئدی‌ها و افسران

آری، البته ما قرار داد را نقض می‌کنیم، ما تاکنون ۳۰ـ۴۰ بار آن را نقض کرده‌ایم. فقط کودکان ممکن است نفهمند، در عصری که دوران دردناك و طولانی رهایی که حکومت شوروی را به وجود آورده و آن را به ۳ پلهٔ تکامل خود ارتقاء داده است فرا می‌رسد، باید به مبارزهٔ طولانی و محتاطانه‌ای پرداخت. قرار داد ننگین صلح موجب قیام می‌گردد ولی وقتی رفقای روزنامهٔ «کمونیست» دربارهٔ جنگ احتجاج می‌کنند از احساسات مدد می‌طلبند و فراموش می‌نمایند که مردم دیگر مشت‌هایشان گره شده زیرا کودکان غرقه به خون در برابر خود دیده‌اند. آنها چه می‌گویند؟ می‌گویند: «انقلابی آگاه هرگز این وضع را تحمل نخواهد کرد و زیر بار این ننگ نخواهد رفت». روزنامهٔ آنها عنوان «کمونیست» دارد ولی باید عنوان «اشلاختیچ»[1] داشته باشد، زیرا با نظر همان اشلاختیچ به قضیه می‌نگرد که در حین مرکب شمشیر به دست با حالتی مطنطن گفت: «صلح؛ ننگ است و جنگ؛ شرف و افتخار» آنها از نظرگاه اشتلاختیچ قضاوت می‌کنند، ولی من؛ از نظرگاه دهقان.

اگر من هنگامی که ارتش فرار می‌کند، و نمی‌تواند فرار نکند مگر این که هزاران نفر تلفات بدهد، صلح را انتخاب می‌کنم، برای این است که کارها خراب‌تر نشود. مگر قرارداد بستن ننگ است؟ هر دهقان و کارگر جدی به من حق می‌دهند، زیرا آنها می‌فهمند که صلح وسیله‌ای است برای تجمع قوا. تاریخ رهایی آلمان‌ها را از قید ناپلئون پس از صلح تیلسیت به یاد دارد؛ من چندین بار به این موضوع استناد ورزیده‌ام؛ من عمداً صلح را تیلسیت‌مآبانه نامیدم، هر چند ما آن چیزی را که در آن بود امضاء نکرده‌ایم، یعنی متعهد نشدیم لشکریان خود را برای استیلای بر خلق‌های دیگر به استیلاگر کمك بدهیم، و حال آن که تاریخ کار را به این جاها هم کشانده است و اگر ما فقط به انقلاب بین‌المللی در خود میدان نبرد امید بندیم، در مورد ما هم کار به همین جا منجر خواهد شد. زنهار که تاریخ شما را به قبول این شکل بردگی جنگی وادار نسازد. و مادام که انقلاب سوسیالیستی در کلیه کشورها پیروز نشده است امکان آن هست که

گارد سفید روس تعرض خود را به سمت جنوب آغاز نمود. انقلاب کارگری فنلاند در ماه مه، پس از یك جنگ داخلی شدید که سه ماه ادامه داشت، در نتیجهٔ مداخله مسلحانهٔ سپاه بیست هزار نفری اعزامی آلمان سرکوب گردید.

۱ ـ اشلاختیچ: کلمهٔ لهستانی به معنای اشرافی کم ملك است. در این جا به معنای اشراف‌منش.م

جمهوری شوروی به بردگی دچار شود. ناپلئون در تیلسیت آلمان‌ها را به قبول شرایط بینهایت ننگین صلح وادار نمود. در آن جا جزیان طوری بود که چند بار صلح منعقد شد. هوفمان آن زمان ـ یعنی ناپلئون ـ مچ آلمان‌ها را به هنگام نقض صلح می‌گرفت، مچ ما را هم هوفمان در همین مورد خواهد گرفت. منتها ما می‌کوشیم که به این زودی نگیرد.

جنگ اخیر درسی تلخ و دردناك ولی جدی به مردم روس داد تا خود را متشکل سازند، با انضباط شوند، اطاعت نمایند و چنان انضباطی به وجود آورند که نمونه باشد. از آلمانی انضباط بیاموزند والا ما ملتی فنا شده و برای همیشه در بند بردگی خواهیم بود.

سیر تاریخ این طور و فقط این طور بوده است. تاریخ در گوش ما می‌خواند: صلح تنفسی است برای جنگ، جنگ شیوه‌ای است برای به دست آوردن صلح کمابیش بهتر یا بدتر. در برست تناسب قوا مطابقت داشت با صلحی که طرف مغلوب باید قبول کند ولی این صلح خفت بار نبود. در پسکف تناسب قوا با صلح ننگین و خفت‌بارتری مطابقت داشت ولی در پتروگراد و مسکو یعنی در مرحله بعدی، قرارداد صلحی را تحمیل خواهند کرد که چهار بار خفت‌بارتر خواهد بود. ما حرفی را که دوستان جوان مسکویی[1] به ما می‌زدند نخواهیم زد یعنی نخواهیم گفت که حکومت شوروی فقط شکل است، ما نخواهیم گفت که برای خاطر فلان یا بهمان اصول انقلابی می‌توان مضمون را فدا کرد، ولی ما خواهیم گفت: بگذار مردم روس بفهمند که باید با انضباط شوند، متشکل گردند، در چنین صورتی آنها می‌توانند تمام صلح‌های نظیر تیلسیت را تحمل نمایند. تمام تاریخ جنگ‌های رهایی‌بخش به ما نشان می‌دهد که هر وقت این جنگ‌ها توده‌های وسیع را فرا می‌رگفت رهایی هم به سرعت فرا می‌رسید. ما می‌گوییم: اگر سیر تاریخ به این طریق است پس ما باید از صلح بگذریم و به جنگ بازگردیم، و این امر شاید هم در همین روزها پیش آید. هر فردی باید آماده باشد. اگر آن چه در تمام روزنامه‌ها گفته می‌شود صحیح باشد یعنی شهر ناروا سقوط نکرده باشد، آن گاه من

---

۱ ـ منظور قطعنامهٔ ضد حزبی هیأت دبیران سازمان ایالتی مسکوی حزب کارگر سوسیال دموکرات (ب) روسیه است که رهبری آن موقتاً به دست «کمونیست‌های چپ» افتاده بود و در جلسهٔ محدود اعضای آن در ۲۴ فوریه سال ۱۹۱۸ به تصویب رسیده بود. برای اطلاع از تحلیل و انتقاد از این قطعنامه رجوع شود به مقالعه لنین تحت عنوان «عجیب و مدهش» در کتاب حاضر.

ذره‌ای تردید ندارم که آلمان‌ها در پشت ناروا خود را آماده می‌نمایند، و به هر حال آلمان‌ها اگر در ناروا هم نباشند، در حوالی ناروا، اگر در پسکف هم نباشند، در حوالی پسکف ارتش منظم و راه آهن خود را آماده می‌کنند تا با پرش بعدی خود پتروگراد را اشغال نمایند. این جانور خوب می‌پرد. او این موضوع را نشان داد. او یك بار دیگر هم خواهد پرید. در این موضع ذره‌ای جای تردید نیست. به این جهت باید آماده بود، باید به جای لاف زدن توانست حتی یك روز هم شده تنفس به دست آورد، زیرا حتی از یك روز هم می‌توان برای تخلیهٔ پتروگراد، که سقوط آن برای صدها هزار پرولتار ما به بهای مصایب ناشنوده‌ای تمام خواهد شد، استفاده نمود. من باز هم می‌گویم که حاضرم و وظیفه خود می‌شمرم قراردادی بیست بار و صد بار خفت بارتر از این را امضاء کنم تا برای تخلیه پتروگراد و او چند روز هم شده وقت به دست آورم، زیرا با این عمل رنج کارگران را، که در غیر این صورت ممکن است در زیر یوغ آلمان‌ها بیفتند، تخفیف می‌دهم و نیز امر خارج کردن آن مواد و باروت و غیره را که برای ما لازمند تسهیل می‌کنم، زیرا من دفاع طلبم و معتقد به آماده کردن ارتش هستم؛ و او این امر در دور افتاده‌ترین نقاط پشت جبهه که هم اکنون ارتش مرخص شدهٔ بیمار فعلی در آن جا تحت معالجه است، انجام گیرد.

ما نمی‌دانیم تنفس چگونه خواهد بود، ما می‌کوشیم فرصت به دست آوریم. ممکن است تنفس مدت بیشتری دوان یابد و ممکن هم هست فقط چند روز طول بکشد. هیچ چیز بعید نیست، این موضوع را هیچ کس نمی‌داند و نمی‌تواند بداند، زیرا تمام دول معظم گرفتار و در مضیقه‌اند و مجبورند در چندین جبهه پیکار نمایند. تعیین کنندهٔ روش هوفمان از یك طرف این است که او می‌خواهد جمهوری شوروی را درهم شکند، از طرف دیگر این است که او در چندین جبهه درگیر جنگ است و از طرف سوم این است که در آلمان انقلاب نضج می‌گیرد و نمو می‌یابد و هوفمان این موضوع را می‌داند و، برخلاف آن چه ادعا می‌کنند، نمی‌تواند در همین لحظه پتروگراد و مسکو را بگیرد. ولی او می‌تواند این کار را فردا بکند و این کاملاً ممکن است. من تکرار می‌کنم در چنین لحظه‌ای که بیماری ارتش واقعیتی است عیان و ما از هر لحظه‌ای استفاده می‌کنیم تا به هر قیمتی شده ولو برای یك روز هم شده تنفس به دست آوریم، هر فرد انقلابی جدی که با توده‌ها مربوط است و می‌داند جنگ یعنی چه و توده یعنی چه باید این ارتش را با انضباط نماید، باید به جراحات وی التیام بخشد و بکوشد برای جنگ جدید بپایش

دارد، هر فرد انقلابی از این قبیل، به ما حق خواهد داد و گونه قرارداد ننگینی را صحیح خواهد دانست، زیرا این عمل به نفع انقلاب پرولتاری و نو ساختن روسیه و نجات آن از عضو بیمار است. ما، با امضاء این قرارداد صلح، همان‌گونه که هر شخص دارای عقل سلیم می‌فهمد، انقلاب کارگری خود را موقوف نمی‌سازیم؛ هر کس می‌فهمد که ما، با امضای قرارداد صلح با آلمان‌ها، کمك جنگی خود را موقوف نمی‌کنیم: ما برای فنلاندی‌ها اسلحه می‌فرستیم نه آتریادهایی که بی‌مصرف از کار درمی‌آیند.

شاید ما به جنگ تن در دهیم؛ شاید فردا مسکو را هم از دست بدهیم ولی بعد به تعرض پردازیم و با سپاه خود بر ارتش دشمن بتازیم؛ به شرط آن‌که در روحیه مردم تحول پدید آید، همان تحولی که اکنون در حال نضج است، شاید هم برای انجام آن وقت زیادی لازم باشد ولی آن زمانی فرا خواهد رسید که توده‌های وسیع جیز دیگری جز آن چه که امروز می‌گویند خواهند گفت. من مجبورم ولو شاق‌ترین صلح‌ها را بپذیرم زیرا نمی‌توانم به خود بگویم چنین زمانی رسیده است. هنگامی که زمان نوساختن فرا رسید، آن وقت همه این موضوع را حس خواهند کرد و خواهند دید که فرد روس احمق نیست؛ او می‌بیند و می‌فهمد که باید تحمل نماید و این شعار باید عملی شود، همین موضوع است که وظیفه عمده کنگره حزبی ما و کنگره شوراها را تشکیل می‌دهد.

باید کارگران در طریق جدید را بلد بود. این کاری است به مراتب صعب‌تر ولی به هیچ وجه عاری از امید نیست. این کار به هیچ وجه حکومت شوروی را نابود نخواهد کرد ولی به شرط این که ما خود با یك ماجراجویی کاملاً سفیهانه آن را نابود نسازیم. زمانی خواهد رسید که مردم خواهند گفت: من بیش از این اجازه نمی‌دهم مرا عذاب دهند. ولی این در صورتی می‌تواند رخ دهد که ما به این ماجراجویی تن در ندهیم و بتوانیم در شرایط صعب و با وجود قرارداد بینهایت خفت‌باری، که چند روز پیش امضاء نمودیم، کار کنیم، زیرا با جنگ تنها و با قرارداد صلح تنها، این بحران تاریخی بر طرف نخواهد شد. خلق آلمان در سال ۱۸۰۷، یعنی هنگامی که قرارداد صلح تیلسیت را پس از چندین قرارداد صلح خفت‌باری، که هر یك تبدیل به تنفسی برای خفت جدید و نقض جدید می‌گردید، امضاء نمود، سازمان سلطنتی به دست و پایش پیچیده بود. ولی سازمان شوروی توده‌ها وظیفه ما را آسان خواهد کرد.

شعار ما باید یك چیز باشد و آن آموختن فن جنگ به طور بایسته و شایسته و برقراری نظم در راه‌های آهن است. بدون راه آهن، جنگ انقلابی سوسیالیستی، زیان

بخش‌ترین خیانت‌ها است. باید نظم ایجاد نمود و باید تمام آن انرژی و تمام آن قدرتی را که ایجادکنندهٔ بهترین چیزهای انقلاب است، به وجود آورد.

حال که به شما تنفس داده شده، حتی برای یك ساعت هم باشد آن را برباید و به کمك آن با نقاط دور دست پشت جبهه تماس برقرار سازید و ارتش‌های جدیدی در آن جا تشکیل دهید. توهماتی را که زندگی به خاطر آن شما را کیفر داد و از این هم بیشتر کیفر خواهد داد به دور اندازید. در برابر ما عصر شکست‌های سختی نمودار می‌گردد و هم اکنون فرا رسیده است، باید توانست آن را به حساب آورد، باید برای یك کار مصرانه در شرایط غیر علنی و بردگی عیان در خدمت آلمان‌ها آماده بود: هیچ دلیلی نیست این را رنگ آمیزی کنیم؛ این واقعاً یك صلح تیلسیت‌مآبانه است. اگر ما بتوانیم بدینسان عمل نماییم، آن‌گاه علیرغم شکست‌ها، با اطمینان مطلق می‌توانیم بگوییم پیروزی با ما است، (کف‌زدن‌ها).

تاریخ نخستین انتشار این اثر به زبان روسی سال ۱۹۲۳.

در کتاب: «کنگرهٔ هفتم حزب کمونیست روسیه».

شرح تندنویسی شده: ٦ـ۸ مارس سال ۱۹۱۸».

بی‌نوایی،بانوایی
پرتوانی، ناتوان
ای گرامی مام میهن
ای گرامی مام روس![1]

وظیفه عمده این ایام

تاریخ بشر در این ایام یکی از بزرگ‌ترین و دشوارترین چرخش‌هایی را انجام می‌دهد که اهمیتی بی‌پایان داشته و ـ بدون ادنی مبالغه‌ای می‌توان گفت ـ دارای اهمیت جهانی رهایی‌بخش است. این چرخشی است از جنگ به صلح؛ از جنگ بین درندگانی که میلیون‌ها استثمار شونده و زحمتکش را به کشتارگاه می‌فرستند تا برای تقسیم غنایی که نیرومندترین راهزنان غارت نموده‌اند، ترتیبات جدیدی بر قرار سازند، به جنگ ستمکشان علیه ستمگران، برای رهایی از یوغ سرمایه؛ این چرخشی است از آلام و مصایب بی‌پایان و گرسنگی و بهیمیت به سوی آیندهٔ تابناك جامعهٔ کمونیستی و رفاه همگانی و صلح پایدار، تعجب‌آور نیست که در تند پیچ‌ترین نقاط این چرخش تند، هنگامی که بنای کهنه با غوغا و غریوی سهمگین درهم می‌شکند و فرو می‌ریزد و در کنار آن با درد و رنجی وصف‌ناپذیر بنای نوین پدید می‌آید، به بعضی سرگیجه دست می‌دهد، برخی را یأس و نومیدی فرا می‌گیرد و پاره‌ای راه نجات از واقعیت را، که گاه بیش از حد تلخ است، در زیر پرده‌ای از عبارات زیبا و جذاب جستجو می‌کنند.

برای روسیه چنین پیش آمد که هنگام چرخش تاریخ از امپریالیسم به انقلاب کمونیستی، تندترین تند پیچ‌های تاریخ را ناظر بوده و به طرزی بس حاد و دردناك آن را بگذراند. ما در ظرف چند روز یکی از قدیمی‌ترین، مقتدرترین، وحشیانه‌ترین و ددمنشانه‌ترین رژیم‌های سلطنتی را منهدم ساختیم. ما در ظرف چند ماه مراحلی را در رشته سازشکاری با بورژوازی و ریشه‌کن ساختن توهمات خرده بورژوایی طی کردیم که سایر کشورها برای طی آن ده‌ها سال صرف کرده بودند. ما در ظرف چند هفته بورژوازی را سرنگون ساختیم و بر مقاومت آشکار وی در جنگ داخلی غالب آمدیم، ما با مارش پیروزمندانه و ظفرنمون بلشویسم سراسر یك کشور پهناور را طی کردیم. ما پایین‌ترین قشرهایی از توده‌های زحمتکش را که دستخوش ستم تزاریسم و بورژوازی بودند برای احراز آزادی و زندگی مستقل بپا داشتیم. ما جمهوری شوروی را، که نمونهٔ

---

۱ ـ از منظومهٔ ن.آ. نکراسف به نام «چه کسانی در سرزمین روس خوش زندگی می‌کنند».

جدید دولت و به طور غیر قابل قیاسی عالی‌تر و دموکراتیک‌تر از بهترین جمهوری‌های مجلس بورژوازی است، معمول داشتیم و آن را پایدار ساختیم. ما دیکتاتوری پرولتاریا را که مورد پشتیبانی دهقانان تهیدست است مستقر ساختیم و سیستم اصلاحات سوسیالیستی پر دامنه‌ای را آغاز نهادیم. ما ایمان به قوای خویشتن را در قلوب میلیون‌ها و میلیون‌ها کارگر کلیهٔ کشورها برانگیختیم و آتش شور و شوق را در درون آنان برافروختیم. ما صلای انقلاب بین‌المللی کارگری را همه جا در دادیم و از درندگان امپریالیست کلیهٔ کشورها هماورد خواستیم.

ولی درنده امپریالیست، با حملهٔ خود به بی‌سلاحان، در ظرف چند روز ما را به خاك انداخت. او ما را وادار نمود قرارداد صلح بینهایت شاق و خفت‌باری را امضاء کنیم و این به مثابه باجی بود در مقابل جسارتی که ما به خرج دادیم تا حتی برای کوتاه‌ترین مدت هم شده، از منگنه آهنین جنگ امپریالیستی برون جهیم. درنده روسیه را درهم می‌فشرد، مختنق می‌سازد و از هم می‌درد و هر چه شبح انقلاب کارگری در کشور خود او خوف‌انگیزتر به پای می‌خیزد با غیظ بیشتری این عمل را انجام می‌دهد.

ما در امضاء قرارداد صلح «تیلسیت» اجبار داشتیم خودفریبی روا است. باید دلاوری داشت مستقیماً به دیدهٔ حقیقت تلخ و بی‌زیب و زیور نگریست. باید تمام آن ورطهٔ شکست و تجربهٔ کشور و اسارت و خفتی را که اکنون ما را بدان سوق داده‌اند، کاملاً و تا عمق آن اندازه‌گیری کرد. هر چه ما این را واضح‌تر بفهمیم همان قدر هم اراده ما برای رهایی محکم‌تر، آبدیده‌تر و آهنین‌تر می‌گردد، مجاهدت ما برای وارستن مجدد از قید اسارت و تحصیل استقلال بیشتر می‌شود و عزم ما برای نیل به این مقصود که به هر قیمتی شده سرزمین روس از حالت بی‌نوایی و ناتوانی برون آید و به تمام معنی پر توان و بانوا شود، راسخ‌تر می‌گردد.

این کشور می‌تواند چنین وضعی را دارا شود. زیرا به هر حال برای ما به حد کافی میدان و ثروت‌های طبیعی باقی مانده است تا همه را اگر به حد وفور هم نباشد لااقل به مقدار مکفی از لحاظ وسایل حیات تأمین کنیم. ما، هم از لحاظ ثروت‌های طبیعی، هم از لحاظ ذخیره نیروهای انسانی و هم از لحاظ دامنهٔ شگرفی که انقلاب کبیر به ایجادگری خلقی داده است، مصالح در اختیار داریم تا یك سرزمین روس واقعاً پرتوان و بانوا ایجاد کنیم.

مزر و بوم روس چنین هم خواهد شد، ولی به این شرط که هرگونه نومیدی و هرگونه

عبارت‌پردازی را به دور افکند و دندان بهم فشرده تمام نیروی خود را متمرکز کند، هر عصبی را در تابد و هر عضله را بکشد و به این نکته پی برد که نجات فقط از آن راه انقلاب بین‌المللی سوسیالیستی ممکن است که ما در آن گام نهاده‌ایم. پیشروی در این راه بدون از دست دادن روحیه در قبال شکست، گرد آوردن سنگی از پس سنگ دیگر برای ریختن شالودهٔ پایدار جامعهٔ سوسیالیستی، فعالیت بدون وقفه در راه ایجاد انضباط و خود انضباطی و استحکام همه جایی تشکیل، نظم، کاردانی، پرکاری، همکاری موزون نیروهای تمام خلق و حساب و کنترل همگانی در رشتهٔ تولید و توزیع محصولات؛ چنین است راه ایجاد قدرت جنگی و قدرت سوسیالیستی.

برازندهٔ یك سوسیالیست حقیقی نیست که وقتی شکستی سخت بر وی وارد آمد کله شقی کند و یا این که دچار یأس و حرمان گردد. این صحیح نیست که گویا ما راه چاره‌ای نداریم. جز این که بین مرگ «ننگین» (از نقطه نظر اشلیاختیچ)، یعنی صلح بسیار شاق، و مرگ «باشهامت» در یك نبرد نومیدانه یکی را انتخاب کنیم. این صحیح نیست که گویا ما با امضای قرارداد صلح «تیلسیت» به آرمان‌های خود یا به دوستان خود خیانت کرده‌ایم، ما به هیچ چیز و هیچ کس خیانت نکرده‌ایم، هیچ دروغی را راست جلوه‌گر نساخته و آن را پرده‌پوشی نکرده این، از یاری خود با هر آن چه می‌توانستیم و هر وسیله‌ای که در اختیار داشتیم، نسبت به هیچ دوست و هیچ رفیق روز بدبختی دریغ نورزیده‌ایم. سرداری که بقایای ارتش شکست خورده و یا ارتشی را، که در نتیجهٔ فرار سراسیمه‌وار دچار بیماری شده، به عمق کشور می‌کشاند و از این عقب‌نشینی، در صورت لاعلاجی، با انعقاد یك قرارداد صلح بسیار خفت‌بار دفاع می‌کند، خیانتی نسبت به آن واحدهای ارتش که سردار قادر نیست به آنها کمك کند و دشمن رابطه آنها را قطع کرده است، مرتکب نمی‌شود. چنین سرداری وظیفه خود را اجرا می‌کند که برای نجات آن چه هنوز می‌توان نجات داد راه منحصر به فردی انتخاب می‌نماید، به ماجراجویی تن در نمی‌دهد، حقیقت تلخ را در برابر مردم آرایش نمی‌دهد، «مکان از دست می‌دهد تا زمان به دست آورد» از هرگونه تنفسی، حتی حداقل آن، استفاده می‌کند تا نیروگرد آورد و به ارتشی که دچار بیماری تلاشی و از دست دادن روحیه شده است امکان نفس تازه کردن یا شفا یافتن بدهد.

ما قرارداد صلح «تیلسیت» را امضاء کردیم. هنگامی که ناپلئون اول پروس را در سال ۱۸۰۷ به امضای قرارداد صلح تیلسیت مجبور نمود، این استیلاگر تمام ارتش‌های

آلمان‌ها را درهم شکسته بود. پایتخت و تمام شهرهای بزرگ را اشغال کرده بود، از خود پلیس دایر نموده بود، مغلوبین را مجبور ساخته بود، برای این که استیلاگر بتواند به جنگ‌های یغماگرانه جدیدی دست بزند، سپاه‌های کمکی بدهد و با انعقاد پیمان اتحاد با یك دسته از دولت‌های آلمانی علیه دولت‌های آلمانی دیگر، کشور آلمان را قطعه قطعه کرده بود. با تمام این اوصاف، حتی پس از یك چنین صلحی هم مردم آلمان ایستادگی کردند، توانستند قوای خود راگرد آورند و توانستند به پا خیزند و حق آزادی و استقلال را برای خود به کف آرند.

برای هر کسی که می‌خواهد فکر کنند و می‌تواند فکر کند، مثال صلح تیلسیت (که فقط یکی از قراردادهای شاق و خفت‌بار متعددی بود که در آن دوران به آلمان‌ها تحمیل می‌گشت) به روشنی نشان می‌دهد که اندیشهٔ حاکی از این که گویا صلح بسیار شاق در هر شرایطی ورطه هلاك و راه جنگ؛ راه شهامت و نجات است، تا چه اندازه کودکانه و ساده‌لوحانه است. تاریخ جنگ‌ها به ما می‌آموزد که صلح بارها در تاریخ نقش تنفس و گردآوری قوا برای نبردهای تازه را بازی کرده است. صلح تیلسیت برای آلمان بزرگ‌ترین خفت و در عین حال چرخشی به سوی بزرگ‌ترین اعتلای ملی آن بود. در اوضاع و احوال تاریخی آن زمان این اعتلا ناگزیر می‌بایستی به ایجاد دولت بورژوازی منجر گردد. آن هنگام، یعنی صد و اندی سال پیش، آفرینندگان تاریخ مشتی اشراف و گروه ناچیزی از روشنفکران بورژوازی بودند در حالی که توده‌های کارگران و دهقانان خفته و خواب‌آلود بودند. در آن هنگام تاریخ، به حکم این شرایط فقط می‌توانست باکندی دهشتناکی بخزد.

اکنون سرمایه‌داری فرهنگ را به طور کلی و فرهنگ توده‌ها را از آن جمله به مدارج بسیار و بسیار عالی‌تری ارتقاء داده است. جنگ توده‌ها را تکان داده و با دهشت‌ها و مصایب بی‌سابقه خود آنان را بیدار نموده است. جنگ تاریخ را به جلو راند و اکنون تاریخ به سرعت لکوموتیو در طیران است. تاریخ را اکنون میلیون‌ها و ده‌ها میلیون افراد مستقلاً می‌آفرینند. سرمایه‌داری اکنون تا مرحله سوسیالیسم رشد نموده است.

و به این جهت اگر روسیه اکنون از صلح «تیلسیت» به سوی اعتلای ملی و جنگ کبیر میهنی می‌رود ـ و بدون شك می‌رود ـ این جا دیگر این اعتلا کار را به ایجاد دولت بورژوازی منجر نساخته بلکه به انقلاب بین‌المللی سوسیالیستی منجر خواهد ساخت. ما از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ دفاع طلبیم. ما هوادار «دفاع از میهن» هستیم ولی آن جنگ

میهنی که ما به سوی آن می‌رویم جنگ در راه میهن سوسیالیستی و در راه سوسیالیسم به مثابه میهن است، جنگ در راه جمهوری شوروی به مثابهٔ پیشتاز ارتش جهانی سوسیالیسم است.

«کین نسبت به آلمانی، آلمانی را بکوب»؛ چنین بود و چنین است شعار میهن‌پرستی معمولی یعنی بورژوایی. ولی ما می‌گوییم: «کین نسبت به درندگان امپریالیسم، کین نسبت به سرمایه‌داری، مرگ بر سرمایه‌داری» و در عین حال: «از آلمانی تعلیم بگیر! به اتحاد بردارانه با کارگران آلمانی وفادار بمان. آنها در یاری رساندن به ما دیر کردند ما وقت به دست خواهیم آورد، آنها خواهند آمد و به یاری ما خواهند شتافت».

آری از آلمانی تعلیم بگیر! تاریخ از مسیر پر اعوجاج و از بی‌راهه‌ها می‌گذرد. چنین پیش آمده است که اکنون همانا آلمانی علاوه بر امپریالیسم درنده‌خو، مبادی انضباط، سازمان و همکاری موزون بر اساس صناعت ماشینی نوین و دقیق‌ترین حساب و کنترل را در خود مجسم می‌سازد.

و این درست همان چیزی است که کم داریم. این درست همان چیزی است که ما باید تعلیم بگیریم. این درست همان چیزی است که انقلاب کبیر ما کم دارد، برای این که از آغاز پیروزمندانهٔ خود، پس از یك سلسله آزمایش‌های سخت، به پایان ظفرنمون خود برسد. این درست همان چیزی است که برای جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه لازم است تا از حالت بینوایی و ناتوانی خارج گردد و برای همیشه پرتوان و بانوا شود.

۱۱ مارس سال ۱۹۱۸.

منتشر شده در «ایزوستیای کمیته اجرائیه مرکزی» شمارهٔ ۴۶، ۱۲ مارس ۱۹۱۸.

به امضای. ن. لنین

وظایف نوبتی حکومت شوروی

وضع بین‌المللی جمهوری شوروی روسیه و وظایف اساسی انقلاب سوسیالیستی

جمهوری شوروی روسیه، در سایهٔ صلحی که به دست آمده است ـ با وجود تمام شاقی و ناپداری آن ـ برای مدت معینی امکان می‌یابد نیروهای خود را در مهم‌ترین و دشوارترین جهت انقلاب سوسیالیستی یعنی وظیفهٔ سازمانی متمرکز سازد.

این وظیفه در پاراگراف چهارم (بخش چهارم) قطعنامهٔ ۱۵ مارس سال ۱۹۱۸ مصوبهٔ کنگره فوق‌العاده شوراهای مسکو[۱] یعنی در همان پاراگراف (یا در همان بخش) قطعنامه که در آن از خود انضباطی زحمت‌کشان و مبارزه بی‌امان با آشفتگی و بی‌نظمی صحبت می‌شود، به طور روشن و دقیق در برابر تمام توده‌های زحمتکش و ستمدیده گذارده شده است.

علت ناپایداری صلحی که جمهوری شوروی روسیه به دست آورده البته این نیست که جمهوری اکنون تجدید عملیات جنگی را در سر می‌پروراند؛ به جز ضد انقلابیون بورژوا و پامنبری‌خوانان آنان (منشویك‌ها و سایرین) هیچ سیاستمدار بالغی این فکر را

---

۱ ـ قطعنامه مربوط به تصویب قرارداد برست که به توسط لنین نوشته شده بود در چهارمین کنگرهٔ فوق‌العاده شوراهای سراسر روسیه به تصویب رسید. در پارگراف چهارم قطعنامه گفته شده است: «کنگره در برابر تمام کارگران، سربازان و دهقانان، در برابر تمام توده‌های زحمتکش و ستمدیده مهم‌ترین وظیفهٔ مبرم ضروری لحظهٔ جاری را قرار می‌دهد: تشدید فعالیت و خود انضباطی زحمت‌کشان، ایجاد سازمان‌های محکم و موزون در همه جا به طوری که حتی المقدور تمام تولید و تمام توزیع محصولات را در برگیرد؛ مبارزه بی‌امان علیه آشفتگی و بی‌نظمی و فروپاشیدگی که از لحاظ تاریخی به مثابه میراث دردناك‌ترین جنگ‌ها ناگزیر است، ولی در عین حال نخستین مانع در راه پیروزی نهایی سوسیالیسم و استحکام ارکان جامعهٔ سوسیالیستی بشمار می‌رود» این قطعنامه در ۱۶ مارس سال ۱۹۱۸ در روزنامهٔ «پراودا» به چاپ رسید.

ندارد. علت ناپایداری صلح این است که در آن کشورهای امپریالیستی هم مرز با روسیه در باختر و خاور، که دارای نیروهای جنگی عظیمی هستند، هر لحظه ممکن است حزب نظامی روی کار آید، حزبی که از ضعف آنی روسیه به طمع افتاده و مورد ترغیب سرمایه‌داران است که نسبت به سوسیالیسم کین و به غارتگری عشق مفرط دارند.

با چنین اوضاع و احوالی تضمین واقعی نه روی کاغذ صلح برای ما منحصراً عبارت است از وجود بین دول امپریالیستی که به منتها حد خود رسیده و از یك طرف به صورت تجدید کشتار امپریالیستی ملل در باختر و از طرف دیگر به صورت رقابت امپریالیستی بینهایت حاد بین ژاپن و امریکا بر سر سیادت بر اقیانوس کبیر و سواحل آن متظاهر گردیده است.

بدیهی است جمهوری شوروی سوسیالیستی، که به وسیله پاسدارانی چنین متزلزل حراست می‌شود، در یك وضع بین‌المللی فوق‌العاده ناپایدار و بدون شك بحرانی قرار گرفته است. ما باید قوای خود را به منتها درجه به کار اندازیم تا از تنفسی که در نتیجهٔ تلاقی یك سلسله شرایط به دست آوده‌ایم، برای التیام جراحات بسیار شدیدی که جنگ بر تمام پیکر اجتماعی روسیه وارد نموده است و برای اعتلای اقتصادی کشور، که بدون آن سخنی هم دربارهٔ ارتقاء کم و بیش جدی قدرت دفاعی نمی‌تواند در بین باشد، استفاده نماییم.

و نیز بدیهی است که مساعدت جدی ما به انقلاب سوسیالیستی باختر، که به حکم یك سلسله علل به تأخیر افتاده است، به آن میزانی خواهد بود که ما بتوانیم وظیفه سازمانی را که در برابر ما نهاده شده است انجام دهیم.

شرط اساسی انجام موفقیت‌آمیز وظیفه سازمانی هم که مقدم بر هر چیز در برابر ما قرار دارد این است که رهبران سیاسی مردم، یعنی اعضاء حزب کمونیست (بلشویك) روسیه و سپس تمام نمایندگان آگاه توده‌های زحمتکش، فرق اساسی بین انقلاب‌های بورژوازی سابق و انقلاب سوسیالیستی کنونی را در مسأله مورد بحث، کاملاً دریابند.

در انقلاب‌های بورژوازی وظیفه اصلی توده‌های زحمتکش اجرای کار منفی یا تخریبی یعنی امحاء فئودالیسم و رژیم سلطنتی و نظامات قرون وسطایی بود. کار مثبت یا ایجادگرانه یعنی سازمان دادن به جامعه نوین را اقلیت توانگر و بورژوای اهالی انجام می‌داد. و علت این که اقلیت مزبور این وظیفهٔ را، علیرغم مقاومت کارگران و دهقانان تهیدست، نسبتاً با سهولت انجام می‌داد، تنها این نبود که مقاومت توده‌های تحت استثمار

سرمایه در آن زمان، به حکم پراکندگی و عدم تکامل آنان، بینهایت ضعیف بود، بلکه علاوه بر آن این بود که نیروی اساسی متشکل کنندهٔ جامعهٔ پر هرج و مرج سرمایه‌داری بازار ملی و بین‌المللی است که به طور خود به خودی خواه در عرض و خواه در عمق بسط می‌یابد.

بر عکس، وظیفهٔ عمدهٔ پرولتاریا و دهقانان تهیدست تحت رهبری وی، در هر انقلاب سوسیالیستی ـ و بنابراین در انقلاب سوسیالیستی روسه که ما در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ آغاز نموده‌ایم ـ عبارت است از کار مثبت یا ایجادکرانه برای ترتیب شبکه فوق‌العاده بغرنج و ظریفی از مناسبات سازمانی نوین که تولید و توزیع منتظم محصولات لازم برای زندگی ده‌ها میلیون نفر را در برمی‌گیرد. چنین انقلابی فقط در صورت خلاقیت تاریخی مستقل اکثریت اهالی و مقدم بر همه اکثریت زحمت‌کشان ممکن است با احراز موفقیت انجام پذیرد. فقط در صورتی که پرولتاریا و دهقانان تهیدست بتواند به حد کافی آگاهی، ایمان مسلکی، از خودگذشتگی و پافشاری در خود بیابند؛ پیروزی انقلاب سوسیالیستی تأمین خواهد بود. ما با ایجاد نوع جدید یعنی نوع شوروی دولت که به توده‌های زحمتکش و ستمدیده امکان می‌دهد مستقلاً در ساختمان جامعهٔ نوین شرکت کاملاً فعال نماید؛ فقط بخش کوچکی از وظیفه دشوار خود را انجام داده‌ایم. دشواری عمده در رشتهٔ اقتصادی است و آن شامل عملی نمودن دقیق‌ترین حساب و کنترل همه جایی در رشتهٔ تولید و توزیع محصولات و بالا بردن قدرت تولیدی کار و اجتماعی نمودن عملی تولید است.

تکامل حزب بلشویک‌ها که اکنون حزب دولتی روسیه است با وضوح خاصی نشان می‌دهد که آن تحول تاریخی که ما می‌گذرانیم و خود ویژگی لحظهٔ سیاسی فعلی را تشکیل داده و سمت‌یابی نوین، یعنی شیوه نوینی را در طرح وظایف نوین، برای حکومت شوروی ایجاب می‌نماید عبارت از چیست.

نخستین وظیفهٔ هر حزبی که آینده به وی تعلق دارد عبارت است از اقناع اکثریت مردم به صحت برنامه و تاکتیک خود. این وظیفه چه در دورهٔ تزاریسم و چه در دوره سازشکاری چرنف‌ها و تسره‌تلی‌ها با کرنسکی‌ها و کیشکین‌ها، در نخستین سطح قرار داشت.

اکنون این وظیفه، که البته هنوز به هیچ وجه سرانجام نیافته (و هرگز نمی‌تواند پایان پذیرد) به طور عمده عملی شده است، زیرا اکثریت کارگران و دهقانان روسیه، چنان که

آخرین کنگره شوراها در مسکو بی‌چون و چرا نشان داد دانسته و فهمیده هوادار بلشویک‌ها هستند.

دومین وظیفه حزب ما تصرف قدرت حاکمهٔ سیاسی و درهم شکستن مقاومت استثمارگران بود. این وظیفه هم به هیچ وجه پایان نپذیرفته و نسبت به آن هم نمی‌توان بی‌اعتنا بود، زیرا سلطنت‌طلبان و کادت‌ها از یك طرف و پامنبری‌خوانان و کوچك ابدال‌های آنان، یعنی منشویك‌ها و اس‌ارها راست، از طرف دیگر کماکان تلاش می‌ورزند برای سرنگون ساختن حکومت شوروی با یکدیگر متحد شوند. ولی به طور عمده وظیفهٔ درهم شکستن مقاومت استثمارگران در فاصلهٔ بین ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ تا (تقریباً) فوریه سال ۱۹۱۸، یا تا تسلیم بوگایفسکی، عملی شده است.

اکنون نوبت به وظیفهٔ سومی می‌رسد که جنبهٔ نوبتی دارد و خود ویژگی لحظه فعلی را تشکیل می‌دهد. این وظیفه؛ سازمان دادن به ادارهٔ امور روسیه است. بدیهی است که این وظیفه از همان فردای روز ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ مطرح شد و ما دست به کار انجام آن شدیم، ولی تا امروز که مقاومت استثمارگران هنوز شکل جنگ داخلی آشکار داشت وظیفهٔ اداره امور کشور نیز نمی‌توانست وظیفهٔ عمده و مرکزی باشد.

اکنون این وظیفه چنین جنبه‌ای را به خود گرفته است. ما حزب بلشویك‌ها، روسیه را قانع ساختیم. ما روسیه را از ثروتمندان برای تهیدستان و از استثمارگران برای زحمت‌کشان باز ستاندیم. حال باید روسیه را اداره کنیم. و تمام خود ویژگی لحظه فعلی و تمام دشواری عبارت است از درك خصوصیت گذار از وظیفهٔ عمدهٔ اقناع مردم و سرکوب جنگی استثمارگران، به وظیفهٔ عمدهٔ اداره کردن.

برای نخستین بار در تاریخ جهان، حزب سوسیالیست موفق شده است امر تصرف قدرت حاکمه و سرکوب استثمارگران را در کلیات امور به پایان رساند و با وظیفهٔ اداره کردن کاملاً هم مرز شود. ما باید خود را مجریان شایسته این دشوارترین، (و سپاس آورترین) وظیفهٔ انقلاب سوسیالیستی نشان دهیم. باید در این نکته تعمق نمود که برای ادارهٔ موفقیت‌آمیز کشور، به جز توانایی اقناع و به جز توانایی پیروز شدن در جنگ داخلی، توانایی سازمان دادن عملی نیز لازم است، این دشوارترین وظیفه است، زیرا مطلب بر سر آن است که به عمیق‌ترین ارکان زندگی ده‌ها و ده‌ها میلیون نفر یعنی به ارکان اقتصادی زندگی آنان به شیوهٔ نوین سازمان داده شود. و این سپاس آورترین وظیفه است، زیرا فقط پس از انجام این وظیفه (در خطوط عمده و اساسی آن) می‌توان گفت که

روسیه نه تنها جمهوری شوروی بلکه جمهوری سوسیالیستی شده است.

شعار عمومی لحظه کنونی

آن وضع عینی که وصفش گذشت و در نتیجهٔ انعقاد قرارداد صلح بینهایت شاق و ناپایدار و فروپاشیدگی بس دردناك و بیکاری و قحطی یعنی در نتیجه آن عواملی به وجود آمده که جنگ و سیادت بورژوازی (در وجود کرنسکی و پشتیبانان وی یعنی منشویك‌ها و اس‌ارها راست) برای ما به میراث گذارده است، ناگزیر موجب بروز نهایت خستگی و حتی فرسودگی قوای تودهٔ وسیع زحمت‌کشان گردیده است. این توده مصرانه خواستار مدت معینی استراحت است و نمی‌تواند خواستار آن نباشد. مسأله‌ای که اکنون در دستور روز قرار می‌گیرد عبارت است از احیاء نیروهای مولده که در اثر جنگ و فعال مایشایی بورژوازی نابود شده است؛ التیام جراحاتی که در اثر جنگ و شکست در جنگ و احتکار و تلاش‌های بورژوازی برای احیاء قدرت حاکمهٔ سرنگون شدهٔ استثمارگران وارد آمده است؛ اعتلای اقتصادی کشور؛ حفاظت پایدار یك نظم ابتدایی. شاید نقیض‌گویی به نظر آید، ولی واقعیت این است که به حکم شرایط عینی مذکور جای هیچ‌گونه تردید نیست که حکومت شوروی در این لحظه فقط در صورتی می‌تواند پایهٔ انتقال روسیه را به سوسیالیسم استوار سازد که، علیرغم واکنش بورژوازی و منشویك‌ها و اس‌ارهای راست، همانا این وظایف راکه بسیار ابتدایی و ابتدایی‌ترین وظایف حفظ نظم اجتماعی است عملاً به موقع اجراگذارد. اجرای عملی این ابتدایی‌ترین وظایف و فایق آمدن بر دشواری‌های سازمانی مربوط به نخستین گام‌هایی که به سوی سوسیالیسم برداشته می‌شود در حال حاضر، به حکم خصوصیات مشخص اوضاع فعلی و با وجود حکومت شوروی و قوانین آن درباره اجتماعی کردن زمین و کنترل کارگری و غیره دو جانب یك مدالند.

حساب پول را به دقت و امانت نگاه‌دار، در امور اقتصادی صرفه‌جو باش، از تن‌آسایی به پرهیز، دزدی مکن، اکیدترین انضباط را در کار مراعات نما، همانا این شعارها است که زمانی به حق مورد استهزاء پرولتارهای انقلابی بود و آن زمانی بود که بورژوازی با همین قبیل سخنان سیادت خود یعنی سیادت طبقهٔ استثمارگر را پرده‌پوشی می‌کرد ولی اکنون، یعنی پس از برانداختن بورژوازی به شعارهای نوبتی و عمدهٔ لحظهٔ حاضر مبدل شده است. و اجرای عملی این شعارها به دست تودهٔ زحمت‌کشان، از یك

طرف یگانه شرط نجات کشوری است که جنگ امپریالیستی و درندگان امپریالیست (و در رأس آنها کرنسکی) فرسوده و نیمه جانش ساخته‌اند و از طرف دیگر اجرای عملی این شعارها به دست حکومت شوروی، با اسلوب‌های آن و براساس قوانین آن، شرط لازم و کافی برای پیروزی نهایی سوسیالیسم است. این همان نکته‌ای است که کسانی از درکش عاجزند که علیه به نخستین سطح کشاندن شعارهایی تا این درجه «منسوخ» و «رنگ و رو رفته» با نظر حقارت دست می‌افشانند. در کشور دهقانان خرده پا، که فقط یك سال است تزاریسم را سرنگون ساخته و کمتر از شش ماه است از قید کرنسکی‌ها رها شده طبیعتاً به مقداری که اندك نیست آنارشیسم خود به خودی باقی مانده است که سبعیت و بهیمیت همراه با هرگونه جنگ طولانی و ارتجاعی، بدان شدت بخشیده است، و نیز به مقداری که اندك نیست روحیات یأس و خشم بی‌هدف در آن به وجود آمده است و اگر سیاست فتنه‌جویانه بورژوازی (منشویك‌ها و اس‌ارهای راست و سایرین) را هم به این موضوع اضافه کنیم، آن گاه کاملاً واضح می‌شود که چه مساعی طولانی و مصرانه‌ای از طرف بهترین و آگاه‌ترین کارگران و دهقانان لازم است تا در روحیات توده تحول کامل حاصل گردد و این توده به مرحله کار صحیح، متین و از روی انضباط انتقال یابد. فقط یك چنین انتقالی که از طرف تودهٔ تهیدستان (پرولتارها و نیمه پورلتارها) انجام یافته باشد؛ می‌تواند پیروزی بر بورژوازی و به ویژه بر بورژوازی دهقانی را که سر سخت‌ترین و کثیرالعده‌ترین آن است، به سر انجام خود رساند.

مرحله جدید مبارزه با بورژوازی

بورژوازی در کشور ما مغلوب گردیده، ولی هنوز ریشه کن نشده، نابود نگردیده و حتی تا پایان درهم شکسته نشده است. بدین جهت شکل جدید و عالی‌تری از مبارزه با بورژوازی در دستور روز قرار می‌گیرد که عبارت است از انتقال از وظیفهٔ کاملاً سادهٔ آتی سلب مالکیت از سرمایه‌داران به وظیفهٔ بسی بغرنج‌تر و دشوارتر ایجاد آن چنان شرایطی که در آن بورژوازی دیگر نه قادر به ادامه حیات باشد و نه این که بتواند مجدداً پدید آید. روشت است که این وظیفه‌ای به مراتب عالی‌تر است و بدون اجرای آن، سوسیالیسم به وجود نخواهد آمد.

اگر مقیاس انقلاب‌های بورژوازی اروپای باختری را مأخذ قرار دهیم، ما اکنون تقریباً در سطح سال ۱۷۹۳ و سال ۱۸۷۱ هستیم. ما به حق می‌توانیم افتخار کنیم که به

این سطح ارتقاء یافته‌ایم و از یك لحاظ بدون شك، کمی هم گام فراتر نهاده‌ایم، یعنی: به نوع عالی‌تر دولت که حکومت شوروی باشد صورت واقعی داده و آن را در سراسر روسیه معمول ساخته‌ایم. ولی ما به هیچ وجه نمی‌توانیم به آن چه به دست آمده اکتفا ورزیم، زیرا فقط انتقال به سوسیالیسم را آغاز نموده‌ایم ولی آن چه را که از این لحاظ جنبه قاطع دارد هنوز عملی نکرده‌ایم.

آن چه جنبهٔ قاطع دارد عبارت است از ترتیب امر حساب و کنترل کاملاً اکید همه خلقی در رشتهٔ تولید و توزیع محصولات. و حال آن که ما در آن بنگاه‌ها و آن رشته‌ها و شئون اقتصاد که از بورژوازی گرفته‌ایم هنوز به ترتیب امر حساب و کنترل نایل نشده‌ایم و بدون این هم دربارهٔ دومین شرط مادی معمول داشتن سوسیالیسم، که از لحاظ اهمیت همپایهٔ شرط اول است، یعنی دربارهٔ ارتقاء بهره‌دهی کار در مقیاس سراسر کشور، هیچ گونه سخنی نمی‌تواند در میان باشد.

به این جهت وظیفهٔ لحظهٔ کنونی را نمی‌شود با فرمول ساده: ادامهٔ تعرض بر سرمایه، تعریف نمود. با این که ما سرمایه را بدون شك تا آخر نکوبیده‌ایم و ادامه تعرض بر این دشمن زحمت‌کشان بی‌چون و چرا ضروری است مع الوصف چنین تعریفی نادقیق و نامشخص می‌بود، زیرا در این فرمول خودویژگی لحظهٔ حاضر در نظر گرفته نمی‌شد، لحظه‌ای که به خاطر توفیق در تعرض آتی باید اکنون تعرض را «موقتاً متوقف ساخت».

این موضوع را بدین طریق می‌توان توضیح داد که وضع ما در جنگ علیه سرمایه با وضع ارتش پیروزمندی مقایسه شود که فرضاً نصف یا دو سوم سرزمینی را از دشمن باز ستانده و مجبور است تعرض را موقتاً متوقف سازد تا نیروهای خود را جمع آوری کند، ذخایر مهمات را افزایش دهد، خطوط مواصلاتی را تعمیر و تحکیم نماید، انبارهای جدید بسازد، نیروهای ذخیرهٔ تازه‌ای به جبهه برساند و غیره و غیره. توقف موقت تعرض ارتش پیروزمند در چنین شرایطی همانا برای باز ستاندن بقیه سرزمین از دشمن، یعنی به خاطر احراز پیروزی کامل، ضروری است، کسی که بدین نکته پی نبرده است که در مورد «توقف موقف» تعرض بر سرمایه نیز که اوضاع و احوال عینی آن را حکم می‌کند، جریان عیناً بر این منوال است، چیزی از لحظهٔ سیاسی فعلی نفهمیده است.

بدیهی است که کلمه «توقف موقت» تعرض بر سرمایه را فقط می‌توان در گیومه گذاشت یعنی آن را فقط بر سبیل استعاره بیان داشت. در جنگ عادی می‌توان برای متوقف ساختن تعرض فرمان عمومی صادر نمود و می‌توان عملاً پیشروی را متوقف

ساخت. ولی در جنگ بر ضد سرمایه نمی‌توان پیشروی را متوقف ساخت و در این باره که ما از سلب مالکیت آتی سرمایه‌داران صرف‌نظر کنیم، سخنی هم نمی‌تواند در میان باشد. سخن بر سر تغییر مکان مرکز ثقل کار اقتصادی و سیاسی ما است. تاکنون آن چه در نخستین سطح قرار داشت اقدامات مربوط به سلب مالکیت بلاواسطه از سلب مالکیت کنندگان بود ولی آن چه اکنون در نخسین سطح قرار می‌گیرد ترتیب امر حساب و کنترل در آن بنگاه‌هایی است که دیگر از صاحبان سرمایه‌دارشان سلب مالکیت شده و نیز در کلیه بنگاه‌های دیگر.

اگر ما خواسته باشیم اکنون هم با همان نواخت پیشین به سلب مالکیت سرمایه‌داران ادامه دهیم یقیناً با شکست مواجه می‌شویم، زیرا، به طوری که بر هر شخص صاحب فکری واضح است، کار ما در مورد ترتیب امر حساب و کنترل پرولتاری کاملاً از کار «سلب مالکیت» بلاواسطه «از سلب مالکیت کنندگان» عقب‌مانده است. اگر ما اکنون با تمام قوا دست به کار ترتیب امر حساب و کنترل گردیم خواهیم توانست این مشکل را حل کنیم، مافات را جبران خواهیم نمود و در تمامی «کارزار» خود علیه سرمایه برد خواهیم کرد.

ولی آیا اعتراف به این که باید مافات را جبران نمود اعترافی به ارتکاب یك نوع اشتباه نیست؟ ابداً؛ باز هم یك تشبیه جنگی می‌کنیم. اگر بتوان دشمن را تنها با واحدهای سواره نظام سبك اسلحه درهم شکست و عقب راند؛ باید آن را انجام داد ولی اگر این عمل را فقط تا حدود معینی بتوان با موفقیت انجام داد، آن وقت کاملاً مفهوم است که از این حدود آن طرف‌تر دیگر رساندن توپخانهٔ سنگین ضرورت پیدا می‌کند. ما با اعتراف به این که اکنون باید مافات را در مورد رساندن توپخانه سنگین جبران نمود به هیچ وجه حملهٔ پیروزمندانهٔ سواره نظام را اشتباه نمی‌شمریم.

چاکران بورژوازی اغلب ما را از این که به یورش «گارد سرخ» علیه سرمایه دست زدیم نکوهش می‌کردند. این نکوهشی است باطل که فقط برازندهٔ چارکان کیسهٔ پول می‌باشد. زیرا یورش «گارد سرخ» علیه سرمایه عملی بود که در موقع خود اوضاع و احوال بی‌چون و چرا آن را ایجاب می‌کرد: اولاً در آن زمان سرمایه در وجود کرنسکی و کراسنف، ساونکف و گوتس، دوتف و باگایفسکی، به شیوه جنگی مقاومت می‌کرد (گگچکوری اکنون هم به همان شیوه مقاومت می‌کند). مقاومت جنگی را نمی‌توان با وسیلهٔ دیگری جز وسایل جنگی درهم شکست و افراد گارد سرخ پرافتخارترین و

بزرگ‌ترین عمل تاریخی را در مورد رهایی زحمت‌کشان و استثمار شوندگان از قید ظلم استثمارگران انجام داده‌اند.

ثانیاً ما در آن زمان نمی‌توانستیم به جای اسلوب‌های سرکوبی اسلوب‌های اداره کردن را در نخستین سطح قرار دهیم زیرا فن اداره کردن جبلی افراد نبوده، بلکه اکتسابی است. در آن زمان ما چنین تجربه‌ای را کسب نکرده بودیم. ولی اکنون کسب نموده‌ایم. ثالثاً در آن زمان ما نمی‌توانستیم کارشناسان رشته‌های مختلف علم و فن را در اختیار داشته باشیم، زیرا آنها یا در صفوف باگایفسکی‌ها نبرد می‌کردند و یا این که هنوز امکان داشتند از راه کارشکنی مقاومت منفی اصولی و مصرانه‌ای ابراز دارند. ولی اکنون ما کارشکنان اصولی و مصرانه‌ای ابراز دارند. ولی اکنون ما کارشکنان را درهم شکسته‌ایم. یورش «گارد سرخ» علیه سرمایه موفقیت‌آمیز و پیروزمندانه بود، زیرا ما، هم بر مقاومت جنگی سرمایه و هم بر مقاومت کارشکنانهٔ سرمایه غالب آمدیم.

آیا این بدان معنا است که یورش «گارد سرخ» علیه سرمایه همیشه و در هر اوضاع و احوالی به جا است و آیا ما یغر از این، شیوه‌های دیگری برای مبارزه با سرمایه نداریم؟ چنین تصوری کودکی می‌بود. ما با سواره نظام سبك اسلحه پیروزمند شدیم ولی توپخانهٔ سنگین هم داریم. ما با اسلوب‌های سرکوب پیروزی به دست می‌آوردیم و با اسلوب‌های اداره کردن هم می‌توانیم پیروز شویم. باید توانست اسلوب‌های مبارزه با دشمن را با تغییر اوضاع و احوال، تغییر داد. ما حتی دقیقه‌ای هم از سرکوب حضرات ساوینکوف‌ها و گگچکوری‌ها و نیز هر نوع ضد انقلابی‌های ملاك و بورژوای دیگر به شیوهٔ «گارد سرخ» خودداری نخواهیم ورزید. ولی ما آن چنان سفیهانی نخواهیم بود که شیوه‌های «گارد سرخ» را هنگامی در نخستین سطح قرار دهیم که دوران ضرورت یورش‌های گارد سرخ به طور کلی به پایان رسیده (و پیروزمندانه هم به پایان رسیده) و دورانی در آستانه ایستاده است که دوران استفاده قدرت دولتی پرولتاری از کارشناسان بورژوازی است تا زمین را چنان شخم زند که هیچ گونه هرزه علف بورژوازی دیگر در آن به هیچ روی قادر به روییدن نباشد.

این یك دوران خود ویژه یا به عبارت صحیح‌تر مرحله‌ای از تکامل است و برای این که بتوان تا آخر بر سرمایه پیروز شد، باید توانست شکل‌های مبارزه ما را با شرایط خود ویژه این مرحله دمساز نمود.

بدون رهبری از طرف کارشناسان رشته‌های مختلف علم و فن تجربهٔ، انتقال به

سوسیالیسم محال است، زیرا لازمه سوسیالیسم پیشروی آگاهانه و جمعی است به سوی بهره‌دهی عالی‌تر کار در قیاس با سرمایه‌داری و براساس آن چه که سرمایه‌داری بدان نایل آمده است. سوسیالیسم باید به سبك خود و با شیوه‌های خود و به عبارت مشخص‌تر، با شیوه‌های شوروی این پیشروی را عملی نماید. و حال آن که کارشناسان به حکم مجموع شرایط آن زندگی اجتماعی که آنها را کارشناسی کرده است، ناگزیر به طور جمعی کارشناسان بورژوازی هستند. اگر پرولتاریای ما پس از تسخیر قدرت، مشکل حساب و کنترل و سازمان را، در یك مقیاس همگانی، سریعاً حل می‌کرد، (این امر به علت جنگ و عقب‌ماندگی روسیه عملی نبود)، آن وقت ما، پس از فایق آمدن بر کارشکنی، کارشناسان بورژوازی را نیز، از راه حساب و کنترل همگانی، تماماً تابع خود می‌نمودیم. به علت «تأخیر» زیادی که به طور کلی در امر حساب و کنترل شد، ما با آن که موفق به پیروزی بر کارشکنی شده‌ایم، ولی شرایطی که کارشناسان بورژوازی را در اختیار ما بگذارد، هنوز ایجاد نکرده‌ایم؛ انبوه کارشکنان «به خدمت می‌شتابند» ولی دولت بهترین سازماندهان و بزرگ‌ترین کارشناسان را یا به سبك قدیم، به سبك بورژوازی (یعنی با حقوق زیاد) می‌تواند مورد استفاده قرار دهد و یا به سبك نوین، به سبك پرولتاری (یعنی با فراهم نمودن آن چنان موجبات حساب و کنترل همگانی از پایین که کارشناسان را ناگزیر و به خودی خود مطیع نموده به کار جلب کند).

اکنون ما مجبور شده‌ایم به وسیله قدیمی، یعنی به وسیلهٔ بورژوایی متوسل شویم و در مقابل «خدمت‌گذاری» بزرگ‌ترین کارشناسان بورژوا با پرداخت حقوقی بسیار گزاف با آنان موافقت نماییم. تمام کسانی که با جریان کار آشنا هستند این موضوع را می‌بینند ولی همه در معنای این اقدام دولت پرولتاری تعمق نمی‌ورزند. روشن است که چنین اقدامی به معنای مصالحه و عدول از آن اصول کمون پاریس و هر نوع حکومت انقلابی است که به موجب آن حقوق باید به سطح دستمزد یك کارگر متوسط برسد و با مقام‌پرستی نه در گفتار بلکه در کردار مبارزه شود.

از این گذشته، روشن است که این اقدام نه تنها به معنای یك توقف موقت تعرض بر سرمایه ـ در رشته معین و تا درجه معین ـ است (زیرا سرمایه مبلغ پول نبوده بلکه مناسبات اجتماعی معینی است)، بلکه علاوه بر آن گامی است به عقب از طرف قدرت حاکمه دولتی سوسیالیستی شوروی ما که از همان آغاز، سیاست تنزل حقوق‌های زیاد را تا سطح دستمزد یك کارگر متوسط اعلام داشت و در پیش گرفت.

البته چاکران بورژوازی و به ویژه چاکران خرده پای وی نظیر منشویك‌ها و کارکنان روزنامه «نوایا ژیزن» و اس‌ارهای راست از این اعتراف که ما به عقب گام برمی‌داریم نیشخند خواهند زد. ولی کار ما این نیست که به نیشخند آنان اعتنا کنیم. ما باید خصوصیات راه بینهایت دشوار و جدید رسیدن به سوسیالیسم را بررسی نماییم و در عین حال اشتباهات و ضعف‌های خود را پرده‌پوشی نکرده بلکه بکوشیم تا کارهای نیمه تمام را به موقع به سرانجام برسانیم. هر آینه از توده‌ها پنهان کنیم که جلب کارشناسان بورژوا با حقوق فوق‌العاده گزاف عدول از اصول کمون است، تا سطح سیاست‌بازان بورژوا تنزل نموده و توده‌ها را فریفته‌ایم. توضیح آشکار این که چگونه و چرا ما به عقب گام برداشته‌ایم و سپس بحث علنی دربارهٔ این که چه وسایلی برای جبران مافات وجود دارد، معنایش تربیت توده‌ها و درس گرفتن از تجارب و به همراه توده‌ها شیوهٔ ساختن سوسیالیسم را آموختن است. مشکل بتوان حتی یك لشکرکشی جنگی پیروزمندانه را در تاریخ نشان داد که در آن فاتح دچار برخی اشتباهات نشده، شکست‌های جزیی متحمل نگشته و موقتاً در چیزی و در جایی عقب‌نشینی نکرده باشد. و حال آن که «لشکرکشی» ما بر ضد سرمایه‌داری یك میلیون بار دشوارتر از دشوارترین لشکرکشی‌های جنگی این و لذا دچار یأس شدن از یك عقب‌نشینی قسمی و جزیی عملی سفیهانه و ننگین است.

حال از جنبه عملی به مسأله نزدیك شویم. فرض کنیم جمهوری شوروی سوسیالیستی برای رهبری کار خلقی به منظور اعتلای اقتصادی هر چه سریع‌تر کشور به هزار دانشمند و کارشناس درجه اول در رشته‌های مختلف علم و فن و تجربه عملی نیازمند باشد. فرض کنیم لازم آید به هر یك از این «ستارگان قدر اول» ـ که البته اکثریت آنان هر چه بیشتر دربارهٔ فساد کارگران فریاد می‌زنند به همان نسبت اخلاق و آداب بورژوایی بیشتر فاسدشان کرده است ـ سالیانه ۲۵۰۰۰ روبل بپردازیم. فرض کنیم این مبلغ (۲۵ میلیون روبل) را باید دو برابر کرد (با پیش‌بینی این که جوایزی به مناسبت اجرای بسیار موفقیت‌آمیز و سریع مهم‌ترین دستورات سازمانی و تکنیکی اعطا شود) یا حتی چهار برابر نمود (با پیش‌بینی این که چند صد نفر کارشناس پرتوقع‌تر خارجی به کار جلب شود). حال سؤال می‌شود آیا می‌توان هزینه سالیانه‌ای را به ملبغ ۵۰ یا ۱۰۰ میلیون روبل به منظور تغییر سازمان کار خلق بر وفق آخرین کلام علم و فن برای جمهوری شوروی هزینه‌ای برون از حد و توان شکن شمرد؟ البته نه، اکثریت قطاع کارگران و دهقانان آگاه این هزینه را تصویب خواهند کرد زیرا از روی تجربه عملی زندگی می‌دانند

که عقب‌ماندگی ما، ما را مجبور به اتلاف میلیاردها می‌نماید و از طرفی هم ما هنوز به آن درجه از تشکیل، حساب و کنترل نرسیده‌ایم که موجب شود تمامی «ستارگان» قشر روشنفکران بورژوازی داوطلبانه در کارما شرکت ورزند.

بدیهی است که این مسأله دارای جنبه دیگری نیز هست. در تأثیر فاسد کنندهٔ مواجب‌های زیاد جای تردید نیست؛ خواه تأثیر آن در حکومت شوروی (به ویژه که در نتیجهٔ سرعت انقلاب ممکن نبود عده‌ای ماجراجو و شیاد به این حکومت نپیوندند و این افراد به اتفاق عناصر بی‌قابلیت عاری از وجدانی از بین کمیسرهای گوناگون بی‌میل نیستند در جرگهٔ «ستارگان»... خزانه‌ربایی داخل شوند) و خواه در تودهٔ کارگر. ولی تمام افراد با فکر و پاکدامن در بین کارگران و دهقانان تهیدست با ما موافقت نموده و تصدیق خواهند کرد که ما قادر نیستیم دفعتاً گریبان خود را از میراث منحوس سرمایه‌داری خلاص کنیم و رهایی جمهوری شوروی از «باج» ۵۰ یا ۱۰۰ میلیون روبلی (باج عقب‌ماندگی ما در کار سازمان دادن به امر حساب و کنترل همگانی از پایین) ممکن نیست مگر از این راه که خود را متشکل سازیم، انضباط را در بین خودمان بالا ببریم و محیط خود را از لوث وجود کلیه «حافظین میراث سرمایه‌داری» و «پیروان سنن سرمایه‌داری» یعنی تن‌پروران، مفت‌خوران و خزانه‌ربایان (اکنون تمام زمین‌ها فابریک‌ها و راه‌های آهن جزو «خزانه» جمهوری شوروی است) تصفیه نماییم. اگر پیشروان آگاه کارگران و دهقانان تهیدست موفق شوند، باکمك مؤسسات شوروی، در ظرف یك سال خود را متشکل سازند، با انضباط شوند، دامن همت به‌کمر زنند و انضباط نیرومندی در کار به وجود آورند، آن وقت ما پس از یك سال گریبان خود را از قید این «باج» که حتی قبلاً هم می‌توان میزان آن را... به نسبت موفقیت‌های حاصله در انضباط کارگری و دهقانی در رشتهٔ کار و تشکیل تقلیل داد؛ خلاص خواهیم کرد، هر چه ما کارگران و دهقانان، خود زودتر انضباط بهتر و تکنیك عالی‌تری را در کار بیاموزیم و برای کسب این علم از کارشناسان بورژوازی استفاده نماییم، به همان نسبت هم زودتر از قید پرداخت هرگونه «باجی» به این کارشناسان خلاص خواهیم شد.

کاری که ما تحت رهبری پرولتاریا در رشتهٔ سازمان دادن به امر حساب و کنترل همگانی و در رشتهٔ تولید و توزیع محصولات انجام می‌دهیم شدیداً از کار ما در رشتهٔ سلب مالکیت مستقیم از سلب مالیکت کنندگان عقب‌مانده است. این نکته برای درك خصوصیات لحظه کنونی آن وظایف حکومت شوروی که از این جا ناشی می‌شود نکته

اساسی است. مرکز ثقل در مبارزه بر ضد بورژوازی به موضوع سازمان دادن به امر این نوع حساب و کنترل منتقل می‌شود. فقط با مأخذ قرار دادن این موضوع می‌توان وظایف نوبتی سیاست اقتصادی و مالی را در قسمت ملی کردن بانک‌ها، انحصار بازرگانی خارجی، کنترل دولتی، گردش پول، برقراری مالیات بر دارایی و بر درآمد به قسمی که از نقطه نظر پرولتاری قانع کننده باشد وبالآخره برقراری کار موظف، صحیحاً معین نمود.

ما در مورد اصلاحات سوسیالیستی در این رشته‌ها بینهایت عقب مانده‌ایم (و حال آن که اینها رشته‌های بسیار و بسیار حیاتی هستند و علت این عقب ماندن آن است که امر حساب و کنترل به طور کلی به حد کافی مرتب نیست. بدیهی است که این وظیفه از دشوارترین وظایف است و با این فرو پاشیدگی که در اثر جنگ به وجود آمده است عملی نمودن آن فقط در یك زمان طولانی ممکن است، ولی نمی‌توان فراموش کرد که اتفاقاً در همین جا است که بورژوازی و به ویژه بورژوازی کوچك و دهقانی کثیر العده به جدیدترین طرزی با ما نبرد می‌نماید، بدین طریق که به امر کنترل که دارد سر و صورتی به خود می‌گیرد و نیز فی المثل به امر انحصار غله لطمه می‌زند و مواضعی برای سفته‌بازی و بازرگانی سفته‌بازانه به چنگ می‌آورد. آن چه که تاکنون درباره‌اش فرمان صادر کرده‌ایم هنوز به طرز بسیار ناقصی به موقع اجراگذارده شده و مهم‌ترین وظیفهٔ لحظهٔ حاضر هم عبارت است از تمرکز تمام مساعی برای اجرای جدی و عملی اصول آن اصلاحاتی که هم اکنون به شکل قانون درآمده (ولی هنوز واقعیت نیافته است).

برای ادامه بعدی ملی کردن بانك‌ها و پیشرفت بلاانحراف به سوی تبدیل بانك‌ها به مراکز گروهی حسابداری اجتماعی به هنگام سوسیالیسم باید مقدم بر همه و بیش از همه در امر افزایش تعداد شعبات بانك خلقی، جلب سپرده‌ها، آسان کردن عمل تحویل و تحول پول برای مردم، برانداختن «صفوف نوبه» دستگیری و تیرباران رشوه‌گیران و شیادان و غیره، به موفقیت‌های واقعی نایل آمد. ابتدا باید آن چه راکه ساده‌تر از همه است عملاً به موقع اجراگذارد و به آن چه موجود است به خوبی سازمان داد و سپس به تدارك آن چه بغرنج‌تر است پرداخت.

باید آن انحصارهای دولتی (انحصار غله و چرم و غیره) راکه هم اکنون معمول شده است تحکیم نمود و مرتب ساخت و بدین طریق زمینه انحصار بازرگانی خارجی را از طرف دولت فراهم ساخت؛ بدون چنین انحصاری ما نخواهیم توانست با پرداخت «باج»

گریبان خود را از چنگ سرمایه خارجی خلاص کنیم. و حال آن که تمام امکان ساختمان سوسیالیتی وابسته به این است که آیا ما خواهیم توانست در جریان یك دوره انتقالی معین، با پرداخت مقداری باج به سرمایه خارجی، از استقلال اقتصادی داخلی خود کنیم یا نه.

در قسمت أخذ مالیات به طور اعم و مالیات بر دارایی و درآمد به طور اخص نیز ما به شدت فوق‌العاده‌ای عقب مانده‌ایم. غرامت بستن به بورژوازی ـ که از نقطه نظر اصولی اقدامی است بدون شك پذیرفتنی و شایان تحسین پرولتاری ـ نشان می‌دهد که ما در این مورد هنوز هم به شیوه‌های بازستان (باز ستاندن روسیه از چنگ ثروتمندان برای بینوایان) نزدیك‌تریم تا به شیوه‌های اداره کردن. ولی برای این که نیرومندتر شویم و محکم‌تر روی پا بایستیم، باید به شیوه‌های اخیر بپردازیم، باید أخذ دایمی و صحیح مالیات بر دارایی و درآمد را، که مبلغ بیشتری عاید دولت پرولتاری خواهد نمود و تشکل بیشتر و ترتیبات بیشتری را در امر حساب و کنترل از ما خواستار است، جایگزین غرامت بستن به بورژوازی نماییم.

تأخیر ما در امر معمول داشتن کار موظف بار دیگر نشان می‌دهد که همانا کار تدارکاتی و سازمانی در دستور روز قرار می‌گیرد و این کار از یك طرف باید آن چه را به کف آمده قطعاً تحکیم نماید و از طرف دیگر کار لازمی است برای تدارك زمینهٔ عملیاتی که سرمایه را «محاصره خواهد نمود» و به «تسلیم» وادارش خواهد ساخت. معمول داشتن کار موظف را ما باید بی‌درنگ آغاز کنیم، ولی باید آن را با تدریج و دوراندیشی زیاد معمول داریم و در هر گام آن را با تجربه عملی وارسی کنیم و بدیهی است که اولین گام باید معمول داشتن کار موظف برای ثروتمندان باشد. معمول داشتن دفترچه کارکرد و مصرف و درآمد برای هر بورژوا و از آن جمله برای بورژوای روستا گام مهمی خواهد بود که در راه «محاصرهٔ» کامل دشمن و معمول داشتن حساب و کنترل واقعاً همه خلقی در رشتهٔ تولید و توزیع محصولات به جلو برداشته می‌شود.

اهمیت مبارزه در راه حساب و کنترل همه خلقی

دولتی که قرن‌ها ارگان ستمگری و چپاول مردم بود نفرت بسیار عظیم و عدم اعتماد توده‌ها را نسبت به تمامی آن چه که جنبه دولتی دارد برای ما به میراث نهاده است. رفع آن کاری است بس دشوار که فقط از قوهٔ حکومت شوروی ساخته است ولی برای وی

هم این کار مستلزم زمانی طولانی و پافشاری عظیم است. چنین «میراثی» در مسألهٔ مربوط به حساب و کنترل ـ که از همان فردای سرنگونی بورژوازی برای انقلاب سوسیالیستی یك مسألهٔ اساسی می‌شود ـ با حدت خاصی تأثیر می‌بخشد. ناگزیر مدت زمانی خواهد گشت تا توده‌هایی که نخستین بار خود را پس از سرنگونی ملاکین و بورژوازی آزاد حس کرده‌اند بفهمند (از کتاب نه، بلکه با تجربه شخصی و شوروی)؛ بفهمند واحساس نمایند که بدون حساب و کنترل دولتی همه جانبه در رشتهٔ تولید و توزیع محصولات قدرت حاکمه زحمت‌کشان و آزادی زحمت‌کشان نمی‌تواند دوام آورد و بازگشت به زیر یوغ سرمایه‌داری ناگزیر است.

تمام عادات و سنن بورژوازی به طور اعم و خرده بورژوازی به طور اخص، نیز مخالف کنترل دولتی و هوادار «مالکیت خصوصی مقدس» و بنگاه‌های خصوصی مقدس» است. ما اکنون با وضوح خاصی می‌بینیم که اصل مارکسیستی حاکی از این که آنارشیسم و سندیکالیسم آنارشیستی جریاناتی؛ بورژوایی هستند، تا چه درجه صحیح است و این جریانات چه تضاد آشتی‌ناپذیری با سوسیالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا و کمونیسم دارند. مبارزه در راه آن که ایدهٔ حساب و کنترل دولتی شوروی در بین توده‌ها رسوخ کند و این ایده جامهٔ عمل به خود پوشد، مبارزه در راه گسستن پیوند باگذشتهٔ منفوری که مردم را خو داده بود به تحصیل نان و لباس همانند یك کار «خصوصی» و به خرید و فروش همانند معامله‌ای بنگرند که «فقط به من مربوط است»، این مبارزه همان بزرگ‌ترین مبارزهٔ دارای اهمیت تاریخی ـ جهانی یعنی مبارزه آگاهی سوسیالیستی علیه شیوهٔ خود به خودی بورژوا ـ آنارشیستی است.

کنترل کارگری را ما به مثابهٔ قانونی معمول نموده‌ایم ولی این قانون در زندگی و حتی در اذهان توده‌های وسیع پرولتاریا فقط تازه به زحمت دارد نفوذ می‌کند. دربارهٔ این که بی‌حسابی و بی‌کنترلی در امر تولید و توزیع محصولات همانا نابودی نطفه‌های سوسیالیسم است، همانا خزانه‌ربایی است (زیرا تمام دارایی متعلق به خزانه است و خزانه هم؛ همان حکومت شوروی، حکومت اکثریت زحمت‌کشان است)، دربارهٔ این که لاقیدی در امر حساب و کنترل به معنای دستیاری مستقیم باکورنیلف‌های روسی و آلمانی است که فقط در صورتی می‌توانند حکومت زحمت‌کشان را براندازند که ما از عهدهٔ انجام وظایف مربوط به حساب و کنترل برنیاییم و هم اینها هستند که باکمك بورژوازی روستا و باکمك کادت‌ها و منشویك‌ها و اس‌ارهای راست «کشیك ما را

می‌کشند» و منتظر لحظهٔ مناسبند، در این باره ما در تبلیغات خود به قدر کافی نمی‌گوییم و پیشروان کارگران و دهقانان دربارهٔ آن به قدر کافی نمی‌اندیشند. و تا زمانی هم که کنترل کارگری واقعیت نیافته و کارگران پیشرو موجبات یك لشکرکشی پیروزمندانه و بی‌امان را علیه نقض کنندگان این کنترل و یا کسانی که نسبت به آن لاقیدند فراهم ننموده و آن را عملی نکرده‌اند، تا آن زمان نمی‌توان نخستین گام به سوی سوسیالیسم (یعنی از کنترل کارگری) را به پایان رساند و گام دوم را به سوی آن برداشت یعنی به تنظیم کارگری تولید پرداخت.

دولت سوسیالیستی می‌تواند فقط به مثابهٔ شبکه‌ای از کمون‌های تولید و مصرف پدید آید که تولید و مصرف خود را درستکارانه در نظر گیرند، در نیروی کار صرفه‌جویی کنند، بهره‌دهی کار را دایماً بالا برند و بدین طریق امکان یابند روزکار را تا هفت و شش ساعت و از آن هم پایین‌تر آورند. در این مورد، بدون سر و صورت دادن به امر دقیق‌ترین حساب و کنترل همه خلقی و همه جانبه در قسمت غله و استحصال غله (و سپس در قسمت کلیهٔ محصولات ضروری دیگر)، کار از پیش نخواهد رفت. سرمایه‌داری یك سلسله سازمان‌های توده‌ای ـ شرکت‌های مصرف ـ را برای ما به میراث گذاشته است که قادرند انتقال به حساب و کنترل توده‌ای را در امر توزیع محصولات تسهیل نمایند. دامنهٔ رشد این شرکت‌ها در روسیه از کشورهای پیشرو کمتر است، ولی به هر حال بیش از ده میلیون عضو را در برمی‌گیرند. فرمانی که چند روز پیش دربارهٔ شرکت‌های مصرف صادر شده پدیدهٔ فوق‌العاده مهمی است که خود ویژگی وضع کنونی و وظایف جمهوری سوسیالیستی شوروی را در لحظهٔ حاضر به روشنی نشان می‌دهد.

این فرمان سازشی است با کئوپراتیف‌های بورژوایی و کئوپراتیف‌های کارگری که بر نقطهٔ نظر بورژوایی باقی هستند. سازش یا مصالحهٔ مزبور اولاً مشعر بر آن است که نمایندگان مؤسسات نامبرده نه فقط در بحث و مذاکره در اطراف این فرمان شرکت داشتند، بلکه عملاً هم حق رأی قاطع به دست آوردند، زیرا قسمت‌هایی از فرمان که با مخالفت قطعی این مؤسسات برخورد نمود، حذف گردید. ثانیاً این مصالحه در ماهیت امر مشعر بر استنکاف حکومت شوروی از اصل دخول مجانی در کئوپراتیو (که یگانه اصل پیگیر پرولتاری است) و نیز استنکاف از اصل متحد نمودن تمام اهالی یك محل در یك کئوپراتیو واحد است. با عقب‌نشینی از این یگانه اصل سوسیالیستی، که با وظیفهٔ محو

طبقات مطابقت دارد، حق داده شد «کئوپراتیف‌های کارگری طبقاتی» باقی بمانند (که در این مورد فقط به این علت «طبقاتی» نامیده می‌شوند که تابع منافع طبقاتی بورژوازی هستند). سرانجام پیشنهاد حکومت شوروی مبنی بر این که بورژوازی از هیأت‌های مدیرهٔ کئوپراتیف‌ها به کلی اخراج گردد، نیز بسیار ضعیف شد و موضوع منع ورود در هیأت‌های مدیره فقط شامل صاحبان بنگاه‌های بازرگانی و صنعتی دارای جنبهٔ سرمایه‌داری خصوصی گردید.

اگر پرولتاریا که از طریق حکومت شوروی عمل می‌نماید، موفق می‌شد به امر حساب و کنترل، در مقیاس سراسر کشور، سر و صورت بدهد، یا لااقل پایه‌های چنین کنترل را بنا نهد، آن گاه دیگر نیازی به این گونه صلح و مصالحه‌ها نمی‌بود. ما می‌توانستیم از طریق شعبات خواربار شوراها و از طریق ارگان‌های کارسازی جنب شوراها، اهالی را در کئوپراتیو واحدی که به شیوهٔ پرولتاری رهبری شود گرد آوریم، بدون این که در این امر کئوپراتیف‌های بورژوایی مساعدتی کرده باشند و بدون این که ما گذشتی در مورد آن اصل صرفاً بورژوایی قایل باشیم که کئوپراتیو کارگری را وادار می‌کند کارگری باشد ولی در ردیف کئوپراتیو بورژوایی بماند؛ و حال آن که کئوپراتیو کارگری می‌بایست به جای این کار کئوپراتیو بورژوایی را تماماً تابع خود نماید، بدین طریق که هر دو را درهم آمیزد، تمام اداره امور را در قسمت خود قضبه کند و امر نظارت بر مصرف ثروتمندان را به کف خویش گیرد.

حکومت شوروی با عقد چنین سازشی با کئوپراتیف‌های بورژوایی، وظایف تاکتیکی خود و اسلوب‌های خود ویژهٔ اقدام را برای مرحلهٔ فعلی تکامل به طور مشخص تعیین نموده است، توضیح آن که: ما، ضمن رهبری عناصر بورژوایی و استفاده از آنان و قایل شدن بعضی گذشت‌های جزیی در حق آنان، شرایطی برای انجام آن چنان پیشروی به وجود خواهیم آورد که سرعت آن از آن چه در بدو امر تصور می‌کردیم کندتر خواهد بود، ولی در عین حال پایدارتر بوده و پایگاه و خطوط مواصلاتی آن تأمین معتبرتر و مواضع متصرفی آن استحکام بهتری خواهد داشت. ضمناً شوراها اکنون می‌توانند (و باید) موفقیت‌های خود را در امر ساختمان سوسیالیستی با معیاری فوق‌العاده واضح و ساده و عملی بسنجند بدین طریق که معلوم کنند در چه تعداد از آبشین‌ها (کمون‌ها یا قراء و کوی‌ها و غیره) و تا چه اندازه‌ای دامنه رشد کئوپراتیف‌ها به این حد نزدیك شده است که تمام اهالی را در برگیرد.

بالا بردن بهره‌دهی کار

در هر انقلاب سوسیالیستی، پس از آن که مشکل تصرف قدرت حاکمه از طرف پرولتاریا حل شد و به نسبتی که در موارد عمده حاکمه از طرف پرولتاریا حل شد و به نسبتی که در موارد عمده و به طور کلی مشکل سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان و از بین بردن مقاومت آنان حل می‌شود بالضروره وظیفهٔ اساسی ایجاد یك شکل اجتماعی عالی‌تری نسبت به سرمایه‌داری در نخستین سطح قرار می‌گیرد که عبارت است از بالا بردن بهره‌دهی کار و بدین مناسبت (و به خاطر این امر) دادن سازمان عالی‌تری به آن. حکومت شوروی ما درست در وضعی قرار دارد که در آن، در سایه پیروزی‌های حاصله بر استثمارگران، از کرنسکی گرفته تا کورنیلف، امکان یافته است با این وظیفه تماس بلاواسطه حاصل نماید و کاملاً دست به کار انجام آن گردد. و در این جا بلافاصله دیده می‌شود که اگر قدرت مرکزی دولتی را می‌توان در ظرف چند روز تصاحب نمود، اگر مقاومت جنگی (و کارشکنانه) استثمارگران را حتی در گوشه و کنار یك کشور بزرگ می‌توان طی چند هفته از بین برد، در عوض حل مشکل ارتقاء بهره‌دهی کار به نحوی استوار، در هر صورت (به ویژه پس از دردناك‌ترین و خانمان‌سوزترین جنگ‌ها) چندین سال وقت لازم دارد. طولانی بودن مدت کار را در این مورد بدون شك اوضاع و احوال عینی ایجاب می‌کند.

اعتلای بهره‌دهی کار مقدم بر هر چیز لازمه‌اش تأمین پایهٔ مادی صناعت بزرگ یعنی توسعهٔ دامنه تولید سوخت، آهن، ماشین‌سازی و صنایع شیمیایی است. جمهوری شوروی روسیه از این لحاظ در شرایط مساعدی قرار داد، زیرا حتی پس از صلح برست نیز؛ ذخایر معدنی عظیم (در روال) و سوخت در سیبری باختری (ذغال سنگ)، در قفقاز و جنوب شرقی (نفت)، در مرکز (تورب)، ثروت‌های عظیمی از جنگل، نیروی آبی، مواد خام برای صنایع شیمیایی (قره‌بوغاز) و غیره در اختیار دارد. بهره‌گیری از این ثروت‌های طبیعی با شیوه‌های تکنیك نوین پایهٔ پیشرفت بی‌سابقهٔ نیروهای مولده را فراهم خواهد آورد.

شرط دیگر بالا بردن بهره‌دهی کار اولاً عبارت است از اعتلای آموزشی و فرهنگی تودهٔ اهالی. این اعتلا اکنون با سرعت عظیمی انجام می‌پذیرد ولی افرادی که کهنه‌پرستی بورژوایی کورشان نموده آن را نمی‌بینند و قادر به درك این موضوع نیستند که در سایه

سازمان شوروی اکنون شوق رسیدن به نور دانش و ابراز ابتکار چه دامنه‌ای در بین «قشرهای زیرین» خلق به خود گرفته است. ثانیاً ارتقاء سطح انضباط زحمت‌کشان و بلد بودن طرز کار، سودمندی و پر بهره‌گی کار و سازمان دادن بهتر به آن نیز شرط اعتلای اقتصادی می‌باشد.

از این لحاظ کار ما به خصوص خراب است و اگر به حرف کسانی که به ارعاب بورژوازی تن در داده و یا آزمندانه به وی خدمت می‌کنند باور نماییم، کار ما حتی نومیدانه است. این افراد نمی‌فهمند که هیچ انقلابی نبوده و نمی‌تواند باشد که در آن هواداران نظام قدیم دربارهٔ فروپاشیدگی و هرج و مرج و غیره داد و فریاد نکرده باشند. طبیعی است توده‌هایی که تازه طوق ستم‌گری وحشیانه و بی‌سابقه‌ای را از گردن خود به دور افکنده‌اند در جوش و خروش ژرف و پردامنه‌ای هستند و ایجاد مبانی نوینی برای انضباط کار از طرف توده‌ها؛ پروسه‌ای بس طولانی است و تا پیروزی کامل بر ملاکین و بورژوازی چنین کاری حتی شروع هم نمی‌توانست بشود.

ولی ما بدون این که ذره‌ای به آن نومیدی اکثراً ساختگی دچار شویم که بورژواها و روشنفکران بورژوازی (که از مدافعهٔ امتیازات قدیمی خود نومید شده‌اند) شیوع می‌دهند، در عین حال به هیچ وجه نباید شر عیان را پرده‌پوشی نماییم. به عکس ما آن را آشکار خواهیم ساخت و بر شدت شیوه‌های شوروی مبارزه بر ضد آن خواهیم افزود، زیرا موفقیت سوسیالیسم بدون پیروزی انضباط آگاهانه پرولتاری بر هرج و مرج خود به خودی خرده بورژوایی، یعنی بر همان هرج و مرجی که تضمین حقیقی اعادهٔ احتمالی قدرت کرنسکیسم و کارنیلویسم می‌باشد، محال است.

آگاه‌ترین پیشاهنگ پرولتاریای روسیه هم اکنون وظیفهٔ ارتقاء سطح انضباط کار را در برابر خود نهاده است، مثلاً، هم در کمیتهٔ مرکزی اتحادیه فلزسازان و هم در شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری در این باره به تعیین اقدامات لازمه و تنظیم طرح‌های فرامین پرداخته‌اند. از این کار باید پشتیبانی نمود و با تمام قوا آن را به جلو سوق داد. آن چه را که باید در دستور روز قرار داد و عملاً به‌کار بست و مورد آزمایش قرار داد عبارت است از پرداخت دستمزد در برابر کارکرد، به‌کار بردن بسیاری از آن چه که در سیستم تیلور علمی و مترقی است و نیز تطبیق میزان دستمزد با مجموع فراورده‌ها یا با نتایج بهره‌برداری حمل و نقل راه آهن و راه‌های آبی و غیره و غیره.

فرد روس در مقایسهٔ با ملل پیشرو و کارکن بدی است. در شرایط رژیم تزاریسم و

زنده بودن بقایای رژیم سرواژ جز این هم نمی‌توانست باشد. آموختن طرز کار کردن وظیفه‌ای است که حکومت شوروی باید با تمام دامنه آن در مقابل مردم بگذارد. آخرین کلام سرمایه‌داری در این مورد یعنی سیستم تیلور ـ مانند تمام ترقیات سرمایه‌داری ـ آمیزه‌ای است از درنده‌خویی ظریف کاری شدهٔ استثمار بورژوازی و یك سلسله از گرانبهاترین دستاوردهای علمی در امر تحلیل حرکات مکانیکی در رشتهٔ کار و حذف حرکات زاید و ناراحت و به وجود آوردن صحیح‌ترین شیوه‌های کار و معمول نمودن بهترین سیستم‌های حساب و کنترل و غیره. جمهوری شوروی به هر قیمتی شده باید تمام دستاوردهای گرانبهای علم و فن را در این رشته اقتباس کند. شرط عملی شدن سوسیالیسم موفقیت‌هایی است که ما در امر توأم نمودن حکومت شوروی و سازمان اداری شوروی با ترقیات نوین سرمایه‌داری به دست می‌آوریم. باید در روسیه موجبات بررسی و تدریس سیستم تیلور، آزمایش منظم و انطباق آن را فراهم ساخت. باید در عین حال، ضمن بالا بردن بهره‌دهی کار، خصوصیات دورهٔ انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را در نظر گرفت. این خصوصیات از یك طرف مستلزم شالوده‌ریزی سازمان سوسیالیستی مسابقه و از طرف دیگر مستلزم به‌کار بردن شیوهٔ اجبار است، تا بدین طریق قدرت حاکمه پرولتاری دچار وارفتگی نشود و شعار دیکتاتوری پرولتاریا را نیالاید.

ترتیب امر مسابقه

از جمله مهملاتی که بورژوازی با رغبت تمام دربارهٔ سوسیالیسم اشاعه می‌دهد این است که گویا سوسیالیست‌ها منکر اهمیت مسابقه هستند. ولی در حقیقت امر، فقط سوسیالیسم است که با از بین بردن طبقات و بالتیجه با برانداختن اسارت توده‌ها، برای نخستین بار راه مسابقه را واقعاً در یك مقیاس توده‌ای باز می‌کند. و همانا سازمان شوروی است که باگذار از دموکراتیسم صوری جمهوری بورژوازی به شرکت واقعی توده‌های زحمتکش در ادارهٔ امور برای نخستین بار مسابقه را با دامنهٔ وسیعی طرح می‌نماید. در رشتهٔ سیاسی این امر به مراتب سهل‌تر است تا در رشتهٔ اقتصادی، ولی برای موفقیت سوسیالیسم به ویژه قسمت اخیر مهم است.

یکی از وسایل ترتیب امر مسابقه یعنی مطلع ساختن افکار عامه را در نظر بگیریم. جمهوری بورژوازی این امر را فقط به شکل صوری تأمین می‌نماید ولی در عمل جراید را تابع سرمایه می‌کند، «عوام» را با مشتی مهملات سیاسی هیجان‌انگیز سرگرم می‌نماید و

در پس ساتر «اسرار بازرگانی» که حافظ «مالکیت مقدس» است، آن چه را که در کارگاه‌ها، در معاملات بازرگانی و در کنترات‌ها و غیره روی می‌دهد پوشیده می‌دارد. حکومت شوروی اسرار بازرگانی را ملغی نموده و در راه جدیدی گام نهاده است، ولی برای استفاده از افکار عامه به منظور مسابقه اقتصادی، ما هنوز تقریباً هیچ کاری انجام نداده‌ایم. باید، در عین سرکوب بی‌امان جراید بورژوازی که سراپا آمیخته با کذب و افتراآت وقیحانه است، به طور اصولی دست به کار ایجاد آن چنان جرایدی شد که توده‌ها را با مطالب هیجان‌انگیز سیاسی و اراجیف سیاسی سرگرم نسازد و تحمیق نکند بلکه به ویژه مسایل اقتصادی روزمره را در دسترس قضاوت توده قرار دهد و به بررسی جدی این مسایل کمك نماید. هر فابریك و هر دهی، یك کمون تولید و مصرف است که حق دارد موظف است به شیوهٔ خود قوانین عمومی شوروی را به کار بندد (غرض از «به شیوهٔ خود» تخطی از این قوانین نبوده بلکه تنوع شکل‌های اجرای آنها است) و به شیوهٔ خود مشکل حساب را در رشتهٔ تولید و توزیع محصولات حل نماید. در رژیم سرمایه‌داری این عمل «کار خصوصی» هر سرمایه‌دار و ملاك و کولاك بود. ولی در شرایط حکومت شوروی این عمل کار خصوصی نبوده بلکه مهم‌ترین کار دولتی است.

و ما هنوز تقریباً به کار عظیم و دشوار، ولی در عوض برکت خیر ترتیب امر مسابقه بین کمون‌ها و معمول نمودن حساب و مطلع ساختن افکار عمومی در جریان تولید غله و تهیهٔ لباس و غیره و تبدیل گزارش‌نامه‌های اداری خشك و بی‌جان به نمونه‌های زنده‌ای که هم دافع و هم جاذب باشند، نپرداخته‌ایم. در شرایطی که تولید به شیوهٔ سرمایه‌داری انجام می‌گرفت نقش یك نمونهٔ جداگانه مثلاً فلان آرتل تولیدکننده، ناگزیر به منتها درجه محدود بود و فقط توهمات خرده بورژوایی می‌توانست در این سودا باشد که سرمایه‌داری از راه نفوذ و تأثیر نمونه‌هایی از مؤسسات نیکوکار «اصلاح گردد». پس از انتقال قدرت حاکمهٔ سیاسی به دست پرولتاریا، پس از سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان، وضع از بیخ و بن دگرسان می‌شود، ـ و بنابر آن چه مشهورترین سوسیالیست‌ها به کرات خاطر نشان ساخته‌اند ـ نیروی یك نمونه برای نخستین بار امکان می‌یابد تأثیر خود را در مقیاس توده‌ای ببخشد. کمون‌های نمونه باید مربی، معلم و مشوق کمون‌های عقب‌مانده باشند و خواهند بود. مطبوعات باید سلاح ساختمان سوسیالیستی بوده مردم را مفصلاً با موفقیت‌های کمون‌های نمونه آشنا سازند، علل موفقیت آنها و شیوه‌های سازمان اقتصادی آنها را بررسی نمایند و از طرف دیگر نام کمون‌هایی را که «سنن

سرمایه‌داری» یعنی هرج و مرج، تن‌پروری، بی‌نظمی و احتکار را با سرسختی مخفوظ داشته‌اند، «در لوحهٔ سیاه» وارد سازند. آمار در جامعهٔ سرمایه‌داری منحصراً در ید اختیار «دیوانیان» یا متخصصین محدودی بود، ولی ما باید آن را در دسترس توده‌ها قرار دهیم و عامه را از آن آگاه سازیم تا بدین طریق زحمت‌کشان رفته رفته بیاموزند خود درك کرده و مشاهده نمایند که چگونه و به چه میزانی باید کار کرد، چگونه و به چه میزانی می‌توان استراحت نمود، ما باید این عمل را انجام دهیم تا مقایسه بین نتایج عملی اقتصاد کمون‌های جداگانه مورد توجه و بررسی عموم قرار گیرد و کمون‌های برجسته بی‌درنگ پاداش یابند (از راه تقلیل روزگار طی یك مدت معین و افزایش دستمزد و واگذاری مقدار کثیری نعمات و نفایس فرهنگی یا هنری و غیره).

هنگامی که طبقهٔ جدیدی به عنوان پیشوا و رهبر جامعه در صحنهٔ تاریخ پدید می‌آید این امر هرگز بدون گذراندن یك دوره «تلاطمات» بسیار شدید، تشنجات، پیکار و طوفان از یك طرف و از طرف دیگر بدون یك دوره گام‌برداری‌های نامطمئن، آزمون‌ها، نوسانات و تزلزلاتی در مورد انتخاب شیوه‌های نوینی که با وضع عینی نوین مطابقت داشته باشد، از پیش نمی‌رود.

اشراف فئودال، به هنگام نابودی خود از بورژوازی پیروز شونده‌ای که آنها را از صحنه بیرون می‌کرد نه تنها از راه توطئه‌چینی‌ها و تلاش‌هایی برای قیام و اعاده قدرت انتقام می‌کشیدند بلکه با به باد تمسخر گرفتن ناشیگری و بی‌مهارتی و اشتباهات «تازه به دوران رسیده‌ها» و «گستاخانی» که جسارت کرده‌اند، بدون داشتن آمادگی دیرین سال امیران و بارون‌ها و اشراف و بزرگان «سکان مقدس» دولت را به دست خود گیرند، ـ نیز انتقامجویی می‌کردند ـ عیناً به همان‌گونه که اکنون کورنیلف‌ها و کرنسکی‌ها، گوتس‌ها و مارتف‌ها، این گروه قهرمانان مکتب دلالی بورژوازی یا شکایت بورژوازی از طبقهٔ کارگر روسیه به مناسبت تلاش «گستاخانه» وی برای تصرف قدرت حاکمه انتقام می‌گیرند.

بدیهی است برای آن که طبقهٔ اجتماعی جدید و آن هم طبقه‌ای که تاکنون در قید ستم بوده و فقر و جهل درهم خردش نموده است، بتواند با وضع جدید خو بگیرد، با محیط آشنا گردد، به کار خود سر و صورت دهد و سازماندهانی از خود بیرون دهد، هفته‌ها نه، بلکه ماه‌های آزگار و سال‌ها لازم است. روشن است که حزب رهبر پرولتاریای انقلابی نمی‌توانست واجد تجربه و آموختگی مؤسسات سازمانده بزرگی

گردد که برای میلیون‌ها و ده‌ها میلیون افراد کشور در نظر گرفته شده و دگرسان نمودن آموختگی‌های قدیمی هم که تقریباً آموختگی‌های منحصراً تبلیغاتی است، کاری است بس طولانی. ولی هیچ چیز محالی در این جا وجود ندارد و اگر ما لزوم تحول را روشن ببینم و برای عملی نمودن آن عزم راسخ داشته و در تعقیب هدف عظیم و دشوار خود با استقامت باشیم، آن را عملی خواهیم نمود. قرایح سازماندهی در بین «خلق» یعنی بین کارگران و دهقانانی که دیگران را استثمار نمی‌کنند به حد وفور وجود دارد؛ سرمایه آنها را هزار هزار در منگنه می‌فشرد، نابود می‌کرد و دور می‌انداخت؛ ما هم هنوز نمی‌توانیم آنها را بیابیم، تشویق کنیم، به پا داریم و به پیش کشیم. ولی اگر ما با تمام شور انقلابی که بدون آن انقلاب‌های پیروزمندانه غیر ممکن است به آموختن این کار بپردازیم، آن را خواهیم آموخت.

هیچ جنبش خلقی عمیق و نیرومندی در تاریخ بدون پیدایش کف کثیفی از ماجراجویان و شیادان، لافزنان و قشقرق‌بازان که به پر و پای نوآوران بی‌تجربه می‌پیچند، بدون شتابزدگی‌های بی‌معنی، ندانم‌کاری‌ها و جوش و جلاهای بیهوده و بدون کوشش بعضی از «رهبران» برای دست زدن به ۲۰ کار و به پایان نرساندن حتی یکی از آنها؛ از پیش نرفته است. بگذار توله سگ‌های جامعهٔ بورژوازی از بلوروسف گرفته تا مارتف در مورد هر تراشهٔ زایدی که به هنگام تراشیدن جنگل بزرگ و قدیمی فرود می‌افتد و زوزه بکشند و پارس کنند. آنها برای همین توله سگند که به پیل پرولتای پارس کنند. بگذار پارس کنند. ما به راه خود ادامه خواهیم داد و خواهیم کوشید با احتیاط و شکیبایی هر چه بیشتر سازماندهان حقیقی و افرادی را آزموده و از هرباره بشناسیم که دارای ذهن روشن و دراکه‌ای عملی هستند و وفاداری نسبت به سوسیالیسم را با این قابلیت در خود جمع دارند که بدون جنجال (و علیرغم شتابزدگی و جنجال) موجبات کار استوار، یك جا و متفق عدهٔ زیادی از افراد را در چهار چوب سازمان شوروی فراهم سازند. فقط چنین افرادی را پس از آزمایش‌های متعدد باید از ساده‌ترین وظایف به دشوارترین وظایف گماشت و به مقامات مسئولیت‌دار رهبری کار خلق و رهبری امور کشور ارتقاء داد. ما هنوز این کار را نیاموخته‌ایم. ولی خواهیم آموخت.

«سازمان موزون» و دیکتاتوری

قطعنامهٔ آخرین کنگرهٔ (کنگره مسکو) شوراها مهم‌ترین وظیفهٔ لحظهٔ کنونی را ایجاد

«سازمان موزون» و بالا بردن انضباط قرار می‌دهد. به چنین قطعنامه‌هایی اکنون همه با طیب خاطر «رأی می‌دهند» و آنها را «امضاء می‌کنند» ولی دربارهٔ این که عملی کردن آنها به کار بردن شیوهٔ اجبار و آن هم اجبار به شکل دیکتاتوری را ایجاب می‌نماید معمولاً تعمق نمی‌ورزند. و حال آن که بزرگ‌ترین سفاهت و پوچ‌ترین خیالبافی‌ها بود هر آینه تصور می‌شد که بدون اجبار و بدون دیکتاتوری گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم امکان‌پذیر است. نظریه مارکس از مدت‌ها پیش با نهایت صراحت بر ضد این یاوه‌گویی خرده بورژوا ـ دموکراتیك و آنارشیستی سخن گفته است. روسیه سال‌های ۱۹۱۷ـ۱۹۱۸ نیز نظریه مارکس را در این مورد با چنان وضوح و با چنان طرز محسوس و مؤثری تأیید می‌کند که فقط افرادی که به طرز نومیدکننده‌ای کند ذهن‌اند و یا جداً تصمیم گرفته‌اند از حقیقت رخ برتابند، ممکن است هنوز در این مورد گمراه باشند. یا دیکتاتوری کورنیلف (اگر او را نمونهٔ روسی کاونیاك بورژوایی بشمریم) و یا دیکتاتوری پرولتاریا؛ دربارهٔ راه دیگری جز این برای کشوری که تکامل فوق‌العاده سریعی را با پیچ‌های فوق‌العاده تند انجام می‌دهد و در حال فروپاشیدگی یأس‌آوری که زاییدهٔ یکی از دردناك‌ترین جنگ‌ها است به سر می‌برد، جای سخنی هم‌نمی‌تواند باشد. هرگونه راه حل بینابینی یا فریب مردم به توسط بورژوازی است که نمی‌تواند حقیقت را بگوید، نمی‌تواند بگوید که کورنیلف را لازم دارد و یا حاکی از کند ذهنی دموکرات‌های خرده بورژوا یعنی چرنف‌ها، تسره‌تلی‌ها و مارتف‌ها است که دربارهٔ وحدت دموکراسی و دیکتاتوری دموکراسی و جبههٔ عمومی دموکراتیك و اراجیف دیگر یاوه‌سرایی می‌نمایند. از کسی که حتی سیر انقلاب ۱۹۱۷ـ۱۹۱۸ روسیه هم نتوانست به او بیاموزد که راه حل‌های بینابینی نمی‌تواند وجود داشته باشد، باید دست شست.

از طرف دیگر ایقان به این موضوع دشوار نیست که در هر انتقالی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم دیکتاتوری به دو علت عمده و یا در دو جهت عمده ضروری است. نخست این که سرمایه‌داری را نمی‌توان مغلوب نمود و ریشه‌کن ساخت مگر از طریق درهم شکستن بی‌امان مقاومت استثمارگران که بلافاصله نمی‌توان آنها را از ثروتشان و از برتری‌های تشکل و معلوماتشان محروم ساخت و بالنتیجه طی دوران نسبتاً مدیدی ناگزیر تلاش خواهند کرد تا حکومت تهیدستان را که نسبت به آن نفرت دارند واژگون سازند. دوم آن که هیچ انقلاب کبیر و به ویژه انقلاب سوسیالیستی، حتی اگر جنگ

خارجی هم در بین نباشد، ممکن نیست بدون جنگ داخلی یعنی جنگ بین هم‌کشوران انجام پذیرد، جنگی که ویرانی حاصلهٔ از آن از جنگ خارجی هم بیشتر است و هزارها و میلیون‌ها موارد تزلزل و نوسان از یك سو به سوی دیگر را در بردارد و حاکی از یك وضع بینهایت نامعین و نامتعادل و آشفته می‌باشد. و بدیهی است که هیچ یك از عناصر فساد جامعه کهنه که ناگزیر بسیار کثیر العده و اکثراً با خرده بورژوازی مربوطند (زیرا خرده بورژوازی را هر جنگ و هر بحرانی قبل از همه ورشکست و نابود می‌کند) نمی‌توانند در یك چنین تحول عمیقی «خودنمایی» کنند. و اما عناصر فساد هم نمی‌تواند طور دیگری خودنمایی کنند مگر از راه افزایش جرایم، اوباشی، ارتشاء، احتکار و انواع فضاحات دیگر. برای این که بتوان از عهدهٔ همهٔ اینها بر آمد زمان و سرپنجهٔ آهنین لازم است.

هیچ انقلاب کبیری در تاریخ نبوده است که در آن مردم این موضوع را به طور غریزی حس نکرده و با تیرباران دزدان در محل ارتکاب جرم، قاطعیت نجات‌بخشی از خود نشان نداده باشند.

مصیبت انقلاب‌های پیشین در این بود که شور انقلابی توده‌ها که آنها را در حالت برانگیختگی نگاه می‌دارد و به آنها نیرو می‌دهد تا عناصر فساد را به طرز بی‌امانی سرکوب نمایند برای مدتی مدید کفایت نمی‌کرد. علت اجتماعی یعنی طبقاتی این بی‌دوامی شور انقلابی، ضعف پرولتاریا بود که تنها کسی است که قادر است (در صورتی که به حد کافی کثیر العده و آگاه و با انضباط باشد) اکثریت زحمت‌کشان و استثمار شوندگان (به زبان ساده‌تر و عامه فهم‌تر اکثریت تهیدستان) را به سوی خود جلب کند و قدرت حاکمه را به منظور سرکوب کامل تمام استثمارگران و تمام عناصر فساد برای مدتی به حد کافی طولانی در دست خود نگاه دارد.

همین تجربهٔ تریخی تمام انقلاب‌ها و همین درس تاریخی ـ جهانی ـ اقتصادی و سیاسی بود که مارکس آن را تلخیص نمود و فرمول کوتاه، صریح دقیق و روشن دیکتاتوری پرولتاریا را به دست داد. و این که برداشت انقلاب روس در مورد اجرای این وظیفه تاریخی ـ جهانی صحیح بود، موضوعی است که مارش پیروزمندانهٔ سازمان شوروی در بین تمام خلق‌ها و اقوام روسیه آن را به ثبوت رساند. زیرا حکومت شوروی چیزی نیست جز شکل سازمانی دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری طبقهٔ پیشرو که ده‌ها و ده‌ها میلیون زحمتکش و استثمار شونده‌ای را که با تجربهٔ خود می‌آموزند پیشاهنگ

با انضباط و آگاه پرولتاریا را مطمئن‌ترین پیشوای خود بشمرند، برای ایجاد دموکراتیسم نوین و شرکت مستقل در ادارهٔ امور کشور بر می‌انگیزد.

ولی دیکتاتوری کلمهٔ بزرگی است. و کلمات بزرگ را هم نمی‌توانند به دست باد سپرد. دیکتاتوری قدرت آهنینی است که خواه در سرکوب استثمارگران و خواه در سرکوب اوباشان جسارت انقلابی و سرعت دارد و به کسی امان نمی‌دهد. و حال آن که قدرت حاکمهٔ ما بی‌اندازه نرم و اکثراً به خمیر شبیه‌تر است تا به آهن. حتی برای یك دقیقه هم نمی‌توان فراموش کرد که طبع بورژوایی و خرده بورژوایی به دو گونه علیه حکومت شوروی مبارزه می‌کند: از یك طرف با فعالیت از خارج یعنی با شیوه‌های ساوینکف‌ها، گوتس‌ها، گگچکوری‌ها، کورنیلف‌ها، با توطئه‌ها و قیام‌ها با انعکاس منحوس «ایده‌ئولوژیك» آنها و با سیلی از اکاذیب و افتراآت در مطبوعات کادت‌ها و اس‌ارها راست و منشویك‌ها؛ و از طرف دیگر با فعالیت از داخل یعنی با استفاده از هر گونه عناصر فساد و هر گونه ضعف برای رشوه و تقویت بی‌انضباطی و ولنگاری و آشفتگی، هر قدر ما به سرکوب جنگی کامل بورژوازی نزدیك‌تر می‌شویم طبع هرج و مرج‌طلبی خرده بورژوایی برای ما خطرناك‌تر می‌شود و مبارزه با آن را نمی‌توان فقط به وسیلهٔ ترویج و تبلیغ و سازمان مسابقه و برچین کردن سازماندهان انجام داد بلکه شیوه اجبار را نیز در این مبارزه باید معمول داشت.

به نسبتی که وظیفه اصلی حکومت دیگر نه سرکوب جنگی بلکه ادارهٔ امور قرار می‌گیرد شکل تیپیك سرکوب واجبار نیز دیگر از تیرباران در محل به دادرسی تبدیل می‌گردد. و در این مورد توده‌های انقلابی پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ در راه صحیحی گام نهادند و قابلیت حیات انقلاب را ثابت نمودند، بدین معنی که قبل از صدور هر گونه فرمانی دربارهٔ انحلال دستگاه دادرسی اداری ـ بورژوایی شروع به دایر نمودن دادگاه‌های کارگری و دهقانی خود کردند. ولی دادگاه‌های انقلابی و خلقی ما بی‌اندازه و به طور مافوق تصوری ضعیفند.

حس می‌شود که نظر مردم نسبت به دادگاه به مثابهٔ یك چیز فرمایشی و بیگانه که از دوران سلطهٔ ملاکان و بورژوازی به میراث رسیده، هنوز به طور قطعی از بین نرفته است. هنوز ادراك کافی در این باره حاصل نشده است که دادگاه ارگانی است به ویژه برای جلب عموم تهیدستان به ادارهٔ کشور (زیرا فعالیت دادرسی یکی از وظایف کشورداری است) و دادگاه ارگان قدرت حاکمهٔ پرولتاریا و دهقانان تهیدست و آلت پرورش روح

انضباط است.

در مورد این واقعیت ساده و بدیهی ادراک کافی حاصل نشده است که چون مصیبت عمده روسیه قحطی و بیکاری است، لذا با هیچ گونه شور درونی نمی‌توان بر آن فایق آمد بلکه باید سازمان همه جانبه، جامع و همگانی و انضباط ایجاد نمود تا میزان تهیه نان مردم و نان صنایع (سوخت) افزایش یابد و به موقع حمل گردد و صحیحاً توزیع شود، و به این جهت هر کس انضباط کار را در هر کارخانه، در هر واحد اقتصادی و در هر کاری نقض نماید، تقصیر عذاب‌های ناشی از گرسنگی و بیکاری را به گردن دارد و این مقصرین را باید توانست یافت و به دادگاه تسلیم نمود و بی‌امان به کیفر رساند. طبع خرده بورژوایی که ما اکنون سرسخت‌ترین مبارزات را با آن در پیش داریم همانا در این موضوع بروز می‌کند که در ارتباط اقتصادی و سیاسی قحطی و بیکاری با ولنگاری هر فرد در امر سازمان و انضباط به طور ضعیف دردك می‌شود و نظریهٔ خرده مالکانه‌ای که حاکی است:

همین باشد مرا کیسه شود پر جهان ویرانه گردد نیست باکم

به طور استواری برجا است.

در امور راه آهن که می‌توان گفت پیوندهای اقتصادی ارگانیسمی را که به توسط سرمایه‌داری بزرگ ایجاد شده است از همه نمایان‌تر مجسم می‌سازد، این مبارزهٔ طبع خرده بورژوایی ولنگاری علیه تشکیل پرولتاری با برجستگی خاصی منعکس است. از بین عناصر «اداری» به حد وفور کارشکن و رشوه گیر بیرون می‌آید؛ بهترین بخش عناصر پرولتاری در راه انضباط مبارزه می‌کند؛ ولی البته هم در این جا و هم در آن جا عدهٔ زیادی متزلزل و «ضعیف» یافت می‌شوند که قادر نیستند در مقابل «وسوسه» سفته‌بازی و رشوه گیری و منافع شخصی، که به قیمت خرابی کلیهٔ دستگاهی تمام می‌شود که پیروزی بر قحطی و بیکاری وابسته به صحت عمل آن است، مقاومت نمایند.

نکته شاخص در این جا مبارزه‌ای است که در این زمینه در پیرامون فرمان اخیر مربوط به اداره راه آهن و فرمان مربوط به واگذاری اختیارات دیکتاتوری (یا اختیارات «نامحدود») به بعضی از رهبران درگرفته بود. نمایندگان آگاه (و در اکثر موارد شاید هم غیر آگاه) ولنگاری خرده بورژوایی می‌خواستند واگذاری اختیارات «نامحدود» (یعنی دیکتاتوری) را به بعضی افراد به عنوان عدول از مبادی کار جمعی و دموکراتیسم و عدول از اصول حکومت شوروی تلقی نمایند. در میان اس‌ارهای چپ در بعضی نقاط

تبلیغات به تمام معنی اوباشانه‌ای بر ضد فرمان دیکتاتورمنشی شیوع یافته بود که غرایز زشت و شوق خرده مالکانهٔ «کیسه پر کنی» را تحریک می‌کرد. مسأله، اهمیت واقعاً عظیمی کسب رد: اولاً این موضوع اصولی که آیا به طور کلی انتصاب افراد جداگانه‌ای دارای اختیارات نامحدود دیکتاتورها با مبادی اصلی حکومت شوروی همساز هست؛ ثانیاً این موضوع که آیا واقعه مزبور ـ یا اگر خواسته باشید سابقه مزبور ـ با وظایف خاص قدرت حاکمه در لحظهٔ مشخص فعلی چه رابطه‌ای دارد. روی هر یك از دو موضوع باید دقت بسیار مکث نمود.

این که دیکتاتوری افراد جداگانه در موارد بسیار زیادی در تاریخ جنبش‌های انقلابی مظهر و حامل و ناقل دیکتاتوری طبقات انقلابی بوده است موضوعی است که تجربه بی‌چون و چرای تاریخ برآن گواهی می‌دهد. دیکتاتوری افراد جداگانه با دموکراتیسم بورژوایی بدون شك همساز بوده است. ولی ملامتگران بورژوای حکومت شوروی و نیز پامنبری‌خوانان خرده بورژوای آنها در این مورد همیشه از خود تردستی نشان می‌دهند: از یك طرف حکومت شوروی را صرفاً یك چیز مهمل و آنارشیستی وحشیانه‌ای می‌خوانند و با دقت می‌کوشند تمام قیاسات تاریخی و براهین نظری ما را دربارهٔ این که شوراها شکل عالی‌تری از دموکراتیسم و حتی از آن هم بالاتر: مبدأ شکل سوسیالیستی دموکراتیسم هستند، مسکوت گذارند؛ از طرف دیگر از ما دموکراتیسمی عالی‌تر از دموکراتیسم بورژوایی طلب می‌کنند و می‌گویند: دیکتاتوری شخصی با دموکراتیسم بلشویکی (یعنی نه بورژوایی، بلکه سوسیالیستی) و شوروی شما مطلقاً همساز نیست.

کار این استدلالات بیش از حد زار است. اگر ما آنارشیست نیستیم، باید ضرورت دولت یعنی اجبار را برای انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم بپذیریم. شکل اجبار را درجهٔ تکامل طبقهٔ انقلابی و سپس عوامل خاصی از قبیل مثلاً میراث جنگ طولانی و ارتجاعی و نیز شکل‌های مقاومت بورژوازی و خرده بورژوازی معین می‌کند و از اینرو بین دموکراتیسم شوروی (یعنی سوسیالیستی) و به‌کار بردن قدرت دیکتاتورمنشانهٔ افراد جداگانه‌ای مطلقاً هیچ‌گونه تضاد اصولی وجود ندارد. وجه تمایز دیکتاتوری پرولتاری با دیکتاتوری بورژوایی در این است که اولی ضربات خود را بر ضد اقلیت استثمارگر به نفع اکثریت استثمار شونده متوجه می‌سازد و سپس در این است که اولی را ـ حتی به وسیلهٔ افراد جداگانه هم ـ نه تنها توده‌های زحمت‌کشان و استثمار شوندگان، بلکه علاوه

بر آن سازمان‌هایی عملی می‌نمایند که طوری ساخته شده‌اند که همانا چنین توده‌هایی را بیدار نمایند و برای خلاقیت تاریخی برانگیزند (سازمان‌های شوروی از این نوع سازمان‌ها هستند).

در مورد مسألهٔ دوم، یعنی دربارهٔ اهمیت قدرت دیکتاتوری شخص واحد از نقطهٔ نظر وظایف خاص لحظهٔ حاضر، باید گفت که هر نوع صناعت ماشینی بزرگ ـ یعنی همانا منبع و بنیان مادی و تولیدی سوسیالیسم ـ وحدت ارادهٔ بلاشرط و کاملاً مؤکدی را ایجاب می‌کند که کار مشترك صدها، هزارها و ده‌ها هزار نفر را هدایت می‌نماید.

این ضرورت هم از لحاظ فنی، هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ تاریخی واضح است و تمام کسانی هم که دربارهٔ سوسیالیسم اندیشیده‌اند همیشه آن را به عنوان شرط سوسیالیسم شناخته‌اند. ولی مؤکدترین وحدت اراده را چگونه می‌توان تأمین نمود؟ از راه اطاعت ارادهٔ هزاران نفر از ارادهٔ یك فرد.

این اطاعت، در صورت حد اعلای آگاهی و با انضباطی شرکت کنندگان در یك امر مشترك، بیشتر به رهبری ملایم یك دیریژور شباهت خواهد داشت و در صورت فقدان انضباط و آگاهی ایده‌آل ممکن است شکل‌های زننده دیکتاتورمنشی را به خود بگیرد. ولی به هر حال اطاعت بی‌چون و چرا از ارادهٔ واحد برای پیشرفت مراحل مختلف کاری که همانند صناعت ماشینی بزرگ به آن سازمان داده شده باشد ضرورت مسلم دارد. ضرورت این اطاعت برای راه‌های آهن دو برابر و سه برابر می‌شود.

و همین انتقال از یك وظیفهٔ سیاسی به وظیفهٔ دیگری که ظاهراً هیچ گونه شباهتی با اولی ندارد نکته‌ای است که تمام خود ویژگی لحظهٔ حاضر را تشکیل می‌دهد. انقلاب قدیمی‌ترین، محکم‌ترین و سنگین‌ترین پا بندهایی را که توده‌ها به ضرب چوب از آن اطاعت می‌کردند تازه درهم شکسته است. این مربوط به دیروز بود. ولی امروز همان انقلاب، همانا به منظور تکامل و استحکام خود، یعنی به نفع سوسیالیسم، خواستار اطاعت بلاشرط توده‌ها از ارادهٔ واحد رهبران پروسهٔ کار است. روشن است که چنین انتقالی دفعتاً محال است. روشن است که این انتقال فقط به قیمت بزرگ‌ترین تکان‌ها و تشنجات و بازگشت‌های به سوی گذشته و حد اعلای صرف انرژی از طرف پیشاهنگ پرولتاریا، که مردم را به سوی جامعهٔ نوین هدایت می‌کند، عملی خواهد بود. در این باره کسانی که دچار هیجان جاهلانه «نوایا ژیزن» یا «وپریود»، «دلوناردا» یا «ناش‌وك» می‌شوند تعمق نمی‌ورزند.

خصوصیات روحی یك نمایندهٔ متوسط یا عادی تودهٔ زحمتکش و استثمار شونده را در نظر بگیرید و با شرایط عینی، مادی زندگی اجتماعی وی مقایسه کنید. تا قبل از انقلاب اکتبر او هنوز عملاً ندیده بود که طبقات دارا و استثمارگر از روی واقع چیزی را که برای آنها جنبهٔ واقعاً جدی داشته باشد فدا نموده و یا به نفع او گذشتی کرده باشند. او هنوز ندیده بود که زمین بارها وعده داده شده و آزادی به وی بدهند، صلح بدهند، از منافع «عظمت‌طلبی» و قراردادهای سری عظمت‌طلبانه و نیز از سرمایه و سودهای آن بگذرند. او این موضع را فقط پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ دید که خودش با زور آن را به دست آورد و با زور هم می‌بایست از آن چه از کرنسکی‌ها، گوتس‌ها، گگچکوری‌ها، دوتوف‌ها و کورنیلف‌ها گفته بود دفاع نماید. بدیهی است که تا مدت معینی تمام توجهٔ او، تمام فکر و ذکر او و تمام قوای روحی او فقط متوجه این است که نفسی بکشد، کمری راست کند، میدانی بگیرد و از نزدیك‌ترین نعمات زندگی می‌توان به دست آورد و استثمارگران سرنگون شده به وی نمی‌دادند برخوردار گردد. بدیهی است که مدت معینی وقت لازم است تا نمایندهٔ عادی توده نه فقط خودش ببیند و نه فقط یقین حاصل کند بلکه همچنین احساس نماید که نمی‌شود به طور ساده «گرفت»، قاپید و ربود، زیرا این امر به تشدید فروپاشیدگی و نابودی و بازگشت کورنیلف‌ها منجر می‌گردد. چنین تحولی در شرایط زندگی (و بالنتیجه در روحیات) تودهٔ عادی زحمتکش تازه آغاز شده است. و تمام وظیفهٔ ما، وظیفهٔ حزب کمونیست‌ها (بلشویك‌ها) که ترجمان آگاه مجاهدات استثمار شوندگان در راه رهایی است، این است که این تحول را درك کنیم، به ضرورت آن پی بریم، در رأس توده فرسوده‌ای که با خستگی در جستجوی راه نجات است قرار گیریم، او را به راه راست، به راه انضباط کار و به راهی هدایت کنیم که در آن وظایف میتینگ دادن دربارهٔ شرایط کار با وظایف اطاعت بی‌چون و چرا از ارادهٔ رهبر شوروی یا دیکتاتوردر هنگام کار مطابقت نماید.

بورژواها، منشویك‌ها و نوایا ژیزنی‌ها که فقط آشفتگی و بی‌نظمی و انفجارهای خودپرستی خرده مالکانه را می‌بینند، به «میتینگ دادن» می‌خندند و از آن هم بیشتر در مورد آن با غیظ تمام می‌غرند. ولی تودهٔ ستمکشان بدون میتینگ دادن هرگز نمی‌توانستند از انضباط تحمیلی استثمارگران به مرحلهٔ انضباط آگاهانه و داوطلبانه گام گذارند. میتینگ دادن همان دموکراتیسم حقیقی زحمت‌کشان است، کمر راست نمودن آن جا است، بیداری آنها برای زندگی نوین است و نخستین گام‌های آنها در عرصه‌ای

است که خود آن را از لوث وجود حشرات موذی (استثمارگران، امپریالیست‌ها، ملاکان و سرمایه‌داران) پاك کرده و خود می‌خواهند بیاموزند در آن امور را به شیوهٔ خود، برای خود و بر مبادی حکومت خود، حکومت شوروی خود سر و صورت دهند نه بر مبادی حکومت بیگانه، حکومت اشرافی و بورژوازی، همانا پیروزی اکتبر زحمت‌کشان بر استثمارگران و نیز یك دورهٔ تاریخی تام و تمامی از بحث و مذاکرات اولیه خود زحمت‌کشان دربارهٔ شرایط نوین زندگی و وظایف نوین لازم بود تا انتقال پایدار به شکل‌های عالی‌تر انضباط کار و درك آگاهانه ایدهٔ ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا و اطاعت بی‌چون و چرا از اوامر انفرادی نمایندگان حکومت شوروی در هنگام کار امکان‌پذیر گردد.

این انتقال اکنون آغاز شده است.

ما نخستین وظیفهٔ انقلاب را موفقانه انجام دادیم، ما دیدیم که چگونه توده‌های زحمتکش شرط اساسی موفقیت انقلاب یعنی تشریح مساعی بر ضد استثمارگران به منظور سرنگون ساختن آنان را در خود فراهم آوردند. مراحلی نظیر اکتبر سال ۱۹۰۵ و فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷ دارای اهمیت تایخی ـ جهانی هستند.

ما دومین وظیفهٔ انقلاب را با موفقیت انجام دادیم یعنی آن «قشرهای پایینی» جامعه راکه استثمارگران به پایین پرتاب نموده بودند و فقط پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که آزادی تام به دست آوردند تا استثمارگران را سرنگون سازند و به بررسی محیط و ترتیب امور زندگی به شیوهٔ خود بپردازند؛ بیدار نمودیم و بپا داشتیم. میتینگ دادن ستمدیده‌ترین و زجردیده‌ترین توده‌های زحمتکش که دارای کم‌ترین آمادگی هستند، گرویدن آنها به بلشویك‌ها و استقرار سازمان شوروی خودی که در همه جا به دست آنها انجام گرفت؛ دومین مرحلهٔ عظیم انقلاب است.

اکنون مرحلهٔ سوم آغاز می‌گردد. باید آن چه راکه ما خود باز ستانده‌ایم، آن چه را که خود فرمانش را صادر کرده‌ایم و به آن صورت قانونی داده‌ایم، دربارهٔ آن بحث و مذاکره نموده و منظور نظر قرار داده‌ایم به شکل‌های پایداری از انضباط روزمره در رشتهٔ کار در آورده و تحکیم نماییم. این دشوارترین ولی شریف‌ترین وظیفه است زیرا فقط با انجام این وظیفه ما به نظامات سوسیالیستی خواهیم رسید. باید یادگرفت که دموکراتیسم میتینگی پر شور توده‌های زحمتکش راکه همچون طغیان بهاری کرانه‌شکن فوران می‌زند با انضباط آهنین در هنگام کار و با اطاعت بی‌چون و چرا از

ارادهٔ فرد واحد یعنی رهبر شوروی در هنگام کار توأم نمود.

این را ما هنوز نیاموخته‌ایم.

ما این را خواهیم آموخت.

بازگشت استثمار بورژوازی، دیروز در وجود کورنیلف‌ها گوتس‌ها، دوتف‌ها، گگچکوری‌ها و باگایفسکی‌ها ما را تهدید می‌کرد. ما بر آنها پیروز شدیم. این بازگشت و همین بازگشت امروز ما را با شکل دیگری تهدید می‌نماید، یعنی به صورت طبع ولنگار خرده بورژوادی و آنارشیسم و تمایل خرده مالکانهٔ «ما را به این کارها کاری نیست.» و نیز به صورت تعرض‌ها و تهاجمات روزمره و کوچك کوچك ولی در عوض متعدد این طبع خرده بورژوایی بر ضد انضباط‌طلبی پرولتاری. ما باید به این طبع آنارشی خرده بورژوایی فایق آییم و بر آن فایق هم خواهیم آمد.

تکامل سازمان شوروی

خصلت سوسیالیستی دموکراتیسم شوروی، یعنی پرولتاری، در شرایط مشخص فعلی اولاً این است که انتخاب کنندگان را توده‌های زحمتکش و استثمار شونده تشکیل می‌دهند و بورژوازی طرد است؛ ثانیاً این است که هر نوع فرمالیته اداری و محدودیت انتخابات منتفی است و توده‌ها خود ترتیب و موعد انتخابات را تعیین می‌کنند و آزادی کامل دارند منتخبین را باز خوانند؛ ثالثاً این است که بهترین سازمان توده‌ای پیشاهنگ زحمت‌کشان و پرولتاریای صنایع بزرگ به وجود می‌آید و این سازمان به پرولتاریا اجازه می‌دهد وسیع‌ترین توده‌های استثمار شونده را رهبری کند و آنها را به سوی زندگی سیاسی مستقل بکشاند و از لحاظ سیاسی آنها را با تجربه خودشان تربیت نماید، و بدین ترتیب برای نخستین بار به این کار پرداخته می‌شود که واقعاً تمام مردم، کشور دارای را بیاموزند و شروع به کشورداری نمایند.

اینها است علایم ممیزه عمدهٔ دموکراتیسمی که در روسیه به‌کار بسته شده و نوع عالی‌تری از دموکراتیسم است و از تحریف بورژوایی دموکراتیسم مبری است و انتقالی است به دموکراتیسم سوسیالیستی و نیز به شرایطی که امکان می‌دهد زوال دولت آغاز گردد.

بدیهی است طبع اختلال‌طلبانه خرده بورژوایی (که در هر انقلاب پرولتاری ناگزیر به نسبت‌های مختلف بروز می‌نماید و در انقلاب ما به حکم جنبهٔ خرده بورژوایی کشور و

عقب‌ماندگی آن و نیز عواقب جنگ ارتجاعی با شدت خاصی بروز می‌نماید) نمی‌تواند مهر و نشان خود را در شوراها نیز باقی نگذارد.

برای تکامل سازمان شوراها و حکومت شوروی باید بی‌اندك سستی کار کرد. برای تبدیل اعضاء شوراها به «مجلس‌نشین» و یا از طرف دیگر به دیوان‌سالار یك تمایل خرده بورژوایی وجود دارد.

علیه این تمایل باید از طریق جلب تمام اعضاء شوراها به شرکت عملی در ادارهٔ امور مبارزه نمود. شعب شوراها در نقاط زیادی به ارگان‌هایی تبدیل می‌شوند که متدرجاً با کمیساریاها آمیخته می‌گردند.

هدف ما جلب همگانی تهیدستان به شرکت عملی در ادارهٔ امور است. و هر گامی برای انجام این امر برداشته شود (که هر چه متنوع‌تر بهتر)، باید دقیقاً به ثبت برسد، بررسی شود، سیستم‌بندی گردد، در مقیاس وسیع‌تری مورد آزمایش قرار گیرد و صورت قانونی به خود گیرد. هدف ما اجرای مجانی وظایف دولتی به توسط هر زحمتکشی پس از پایان «درس» هشت ساعت کار تولیدی است: انتقال به این مرحله کاری است بس دشوار ولی وثیقهٔ استحکام قطعی سوسیالیسم فقط در همین انتقال است. تازگی و دشواری این تحول طبیعتاً گام‌های فراوانی را موجب می‌گردد که باید به اصطلاح با کورمالی برداشته شود و موجب اشتباهات فراوان و تزلزلاتی می‌گردد؛ بدون این امر هیچ گونه پیشروی جدی ممکن نیست. تمام خود ویژگی وضع حاضر در این است که عدهٔ زیادی از کسانی که مایلند سوسیالیست شمرده شوند عادت کرده بودند به طور مجرد سرمایه‌داری را در نقطهٔ مقابل سوسیالیسم قرار دهند و بین این دو هم فکورانه کلمهٔ «جهش» را قرار می‌داند (برخی‌ها قطعات پراکنده‌ای را که در آثار انگلس خوانده بودند به یاد می‌آوردند و به طرزی از این هم فکورانه‌تر اضافه می‌کردند: «جهش از عالم جبر به عالم اختیار»). اکثریت به اصطلاح سوسیالیست‌ها که با سوسیالیسم «در صفحات کتاب آشنا شده‌اند» ولی هیچ گاه به طور جدی در ماهیت امر تعمق نورزیده‌اند قادر به درك این مطلب نیستند که آن چه را آموزگاران سوسیالیسم «جهش» می‌نامیدند تحولی است که از نظر ماه چرخش‌های تاریخ جهانی انجام می‌گیرد و جهش‌هایی از این نوع هر یك دوره‌ای را در حدود ده سال و گاه از آن هم بیشتر در برمی‌گیرد. طبیعی است که «روشنفکران» کذایی در چنین مواقعی عدهٔ بیشماری مرثیه خوان تحویل می‌دهند: یکی در ماتم مجلس مؤسسان مرثیه خوانی می‌کند، دیگری در ماتم انضباط بورژوایی، سومی

در ماتم نظم سرمایه‌داری، چهارمی در ماتم ملاك با فرهنگ، پنجمی در ماتم عظمت‌طلبی امپریالیستی و هکذا و قس علیهذا.

نکته جالب در عصر جهش‌های بزرگ این است که آوارهای فراوان نام کهن که گاه سریع‌تر از تکثیر جوانه‌های جامعهٔ نوین (جوانه‌هایی که همیشه فوراً دیده نمی‌شود) انباشته می‌گردد، توانایی برگزیدن مهم‌ترین حلقه را در خط سیر یا در زنجیر تکامل ایجاب می‌کند. در تاریخ لحظاتی پیش می‌آید برای موفقیت انقلاب از همه مهم‌تر این است که این آوارها هر چه بیشتر انباشته شود، یعنی هر چه بیشتر مؤسسات قدیمی منفجر گردد؛ لحظاتی هم پیش می‌آید که دیگر به حد کافی منفجر شده است و آن چه در دستور روز قرار می‌گیرد عبارت است از کار «متعارفی» (و برای خرده بورژوازی انقلابی «دلتنگی‌آور») پاك کردن زمین از این آورها؛ و نیز لحظاتی پیش می‌آید که پرستاری دلسوزانه از جوانه‌های جامعهٔ نوین که از زیر آوارها در زمینی می‌رویند که هنوز از سنگ پاره‌ها به خوبی رفته نشده است، بیش از همه کسب اهمیت می‌نماید.

انقلابی و هوادار سوسیالیسم و یا به طور کلی کمونیست بودن کافی نیست. باید توانست در هر لحظه خاص آن حلقهٔ خاصی از زنجیر را پیدا کرد که، برای نگاه داشتن تمام زنجیر و فراهم نمودن زمینه استوار جهت به دست آوردن حلقهٔ بعدی، باید با تمام قوا بدان چسبید، ضمناً طرز قرارگرفتن حلقه‌ها، شکل آنها، طرز پیوستگی آنها و تمایز آنها از یکدیگر در زنجیر تاریخی حوادث مانند زنجیر معمولی، که به دست آهنگر ساخته شده است، ساده و سر راست نیست.

تأمین موفقیت مبارزه علیه آلودن اداری سازمان شوروی عبارت است از استحکام ارتباط شوراها با «مردم»، به معنای زحمت‌کشان و استثمار شوندگان، و نیز نرمش و انعطاف‌پذیری این ارتباط. تهیدستان هرگز مجالس بورژوایی، حتی مجلس را که از لحاظ دموکراتیسم جمهوری سرمایه‌دارای بهترین مجلس جهان باشد، مؤسسهٔ «خود» نمی‌دانند. ولی شوراها را تودهٔ کارگران و دهقانان مؤسسهٔ «خود» می‌دانند نه بیگانه. «سوسیال دموکرات‌های» معاصر از قماش شیدمان یا مارتف که تقریباً با او فرقی ندارد، همان‌گونه از شوراها مشمئزند و همان‌گونه به مجلس آراسته و پیراسته بورژوازی یا به مجلس مؤسسان گرایش دارند که تورگنف ۶۰ سال قبل به مشروطیت معتدل پادشاهی و اشرافی گرایش داشت و از دموکراتیسم موزیکی دوبرولوبف و چرنیشفسکی مشمئز بود.

همانا نزدیکی شوراها با «مردم» زحمتکش به وجود آورندهٔ شکل‌های ویژه‌ای از باز خواندن نمایندگان و دیگر اشکال کنترل از پایین است که اکنون باید با جدید خاصی دامنهٔ آنها را بسط داد. مثلاً شوراهای آموزش خلقی که در حکم کنفرانس‌های ادواری انتخاب‌کنندگان شوروی و نمایندگان آنها برای بحث و مذاکره و کنترل فعالیت مقامات شوروی در رشتهٔ مورد بحث هستند، شایسته آنند که از هر جهت مورد پشتیبانی و همدردی کامل قرار گیرند. هیچ چیز سفیهانه‌تر از تبدیل شوراها به یك مؤسسه راکد و قایم به ذات نیست. هر اندازه که اکنون باید عزم ما برای دفاع از یك قدرت بی‌امان و استوار و از دیکتاتوری افراد جداگانه در پروسه‌های معینی از کار و در موارد معینی از فعالیت‌های صرفاً اجرایی راسخ‌تر باشد، به همان اندازه هم باید شکل‌ها و شیوه‌های کنترل از پایین متنوع‌تر باشد تا بدین طریق کوچك‌ترین امکان آلودن شوروی خنثی شود و هرزه علف دیوان‌سالاری به طور مکرر و خستگی‌ناپذیر ریشه‌کن گردد.

نتیجه

وضع فوق‌العاده شاق و دشوار و خطرناك از لحاظ بین‌المللی؛ ضرورت مانور و عقب‌نشینی؛ دوران انتظار انفجارهای جدید انقلاب که جریان نضج آن در باختر به طرز دردناکی طولانی شده است؛ در داخل کشور: دوران ساختمان بطئی و شیوه بی‌امان «به نظم وا داشتن» و مبارزه طولانی و سرسخت انضباط‌طلبی مؤکد پرولتاری علیه طبع خطرناك ولنگاری آنارشیسم خرده بورژوایی چنینند، به طور خلاصه، علایم ممیزه مرحلهٔ خاصی که ما در انقلاب سوسیالیستی می‌گذرانیم. این است آن حلقهٔ زنجیر تاریخی حوادث که ما اکنون باید با تمام قوا به آن بچسبیم برای آن که تا زمان به دست آوردن حلقهٔ بعدی که با رخشندگی خاص، یعنی با رخشندگی پیروزی‌های انقلاب بین‌المللی پرولتاری، ما را به خود جلب می‌کند، بتوانیم وظیفهٔ خود را به نحو احسن و اکمل انجام دهیم.

شعارهای زیرین را، که از خصوصیات مرحلهٔ کنونی ناشی می‌شود، با مفهوم عادی و پیش پا افتادهٔ «فرد انقلابی» مقایسه کنید: مانور، عقب‌نشینی، حالت انتظار، ساختمان بطئی، شیوهٔ بی‌امان به نظم وا داشتن، انضباط‌طلبی مؤکد، سرکوب ولنگاری... آیا تعجب‌آور است که به برخی از «انقلابی‌ها» هنگام شنیدن این شعارها خشم عالیجنابانه‌ای دست می‌دهد و ما را به جرم فراموشی شعایر انقلاب اکتبر و سازشکاری با کارشناسان

بورژوا و مصالحهٔ با بورژوازی و با تمایلات خرده بورژوایی و اصلاح‌طلبی و هکذا و قس علیهذا «به باد ناسزا» می‌گیرند؟ مصیبت این انقلابی‌های قلابی در این است که حتی آن افرادی از آنها هم که بهترین انگیزه‌های جهان محرك آنها است و به داشتن وفاداری بی‌چون و چرا نسبت به امر سوسیالیسم ممتازند به درستی وضع خاص و بسیار «نامطبوعی» را درك نمی‌کنند که کشور عقب‌مانده، کشوری که از جنگ ارتجاعی و مشئوم زجر و شکنجه دیده و انقلاب سوسیالیستی را مدت‌ها زودتر از کشورهای مترقی‌تر آغاز نموده است، حتماً می‌بایست در راه خود با آن برخورد نماید؛ افراد مزبور از استقامت کافی برای گذراندن دقایق دشوار یك مرحلهٔ دشوار برخوردار نیستند. طبیعی است که حزب «اس‌ارهای چپ» یك اپوزیسیون رسمی از این قبیل در برابر حزب ما تشکیل می‌دهد.

البته برخی استثنائات در بین تیپ‌های گروهی و طبقاتی وجود دارد و همیشه هم وجود خواهد داشت. ولی تیپ‌های اجتماعی به جای خود باقی می‌مانند.

در کشوری که اهالی خرده مالك آن بر اهالی صرفاً پرولتار تفوق عظیم دارند تمایز بین انقلابی پرولتار و انقلابی خرده بورژوا ناگزیر خودنمایی خواهد کرد و این خودنمایی گاه‌گاه بینهایت هم شدید خواهد بود.

انقلابی خرده بورژوا در سر هر پیچ حوادث دچار تزلزل و تردید می‌شود، انقلابی‌گری دو آتشهٔ وی در مارس سال ۱۹۱۷ به ستایش «ائتلاف» در ماه مه، به کینه و نفرت نسبت به بلشویك‌ها (یا به شیون و زاری دربارهٔ «ماجراجویی» آنان) در ژوئیه، به دوری جستن خایفانه از آنان در پایان اکتبر و به پشتیبانی از آنان در دسامبر مبدل می‌شود و بالآخره در مارس و آوریل سال ۱۹۱۸ این تیپ‌ها بیش از هر موقع دیگر با نظر تحقیرآمیز روی در هم می‌کشند و می‌گویند: «من از جملهٔ آن کسانی نیستم که کار «ارگانیك» و پراتیسیسم و شیوهٔ تدریج را می‌ستایند».

سرمنشاء اجتماعی یك چنین تیپ‌هایی صاحب‌کار کوچکی است که از دهشت‌های جنگ و خانه خرابی ناگهانی و عذاب‌های بی‌سابقهٔ گرسنگی و پریشانی اقتصادی به سر حد جنون رسیده و با حالت هیجانی دست و پا می‌زند و راه چاره و نجات را جستجو می‌کند و بین اعتماد به پرولتاریا و پشتیبانی از وی از یك سو و حملات یأس و حرمان از سوی دیگر در نوسان است. باید به طور روشن فهمید و کاملاً درك نمود که بر روی یك چنین پایهٔ اجتماعی هیچ گونه سوسیالیسمی نمی‌توان بنا نمود.

فقط طبقه‌ای قادر است زحمت‌کشان و توده‌های استثمار شونده را رهبری کند که بدون تزلزل در راه خود پیش می‌رود و در دشوارترین و سخت‌ترین و خطرناک‌ترین مراحل روحیه خود را نمی‌بازد و دچار یأس نمی‌گردد.

ما را به شور و شوق‌های هیجانی نیازی نیست. آن چه برای ما لازم است گام‌های موزون گردان‌های آهنین پرولتاریا است.

تاریخ نگارش: مارس ـ آوریل ۱۹۱۸.

تاریخ انتشار: ۲۸ آوریل ۱۹۱۸.

در شمارهٔ ۸۳ روزنامه «پراودا» و

شمارهٔ ۸۵ روزنامه «ایزوستیای کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی».

به امضای: ن. لنین

دوران انتقال به کار صلح آمیز احیای اقتصاد ملی

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف **لنین**

ترجمهٔ: محمد پورهرمزان
به کوشش: عزیزالله علیزاده

طرح اولیه قطعنامهٔ دهمین کنگرهٔ حزب کمونیست روسیه دربارهٔ وحدت حزب[۱]

۱ ـ کنگره توجه تمام اعضای حزب را به این نکته معطوف می‌دارد که وحدت و هم‌پیوستگی صفوف حزب و تأمین اعتماد کامل بین اعضاء حزب و نیز تأمین کار واقعاً متفقانه‌ای که واقعاً مظهر وحدت اراده پیشاهنگ پرولتاریا باشد، در لحظه کنونی، که یك سلسله عوامل باعث تشدید تزلزل در محیط اهالی خرده بورژوای کشور می‌گردد، ضرورت خاصی دارد.

---

۱ ـ دهمین کنگرهٔ حزب کمونیست (ب) روسیهٔ از ۸ تا ۱۶ مارس سال ۱۹۲۱ در مسکو جریان داشت. در کنگره ۶۹۴ نماینده با رأی قطعی از طرف ۷۳۲۵۲۱ عضو حزب و ۲۹۶ نماینده با رأی مشورتی شرکت داشتند. کنگره گزارش مربوط به فعالیت سیاسی کمیته مرکزی، گزارش کمسیون تفتیش، سخنرانی مربوط به وظایف مبرم حزب در رشته مسأله ملی، تبدیل سیستم ضبط مازاد به مالیات جنسی، وحدت حزب و نیز سخنرانی مربوط به انحراف آنارشی ـ سندیکالیستی و غیره را استماع نمود و مورد مذاکره قرار داد. لنین هنگام گشایش کنگره نطقی ایراد نمود و تمام کارهای کنگره را رهبری می‌کرد. لنین دربارهٔ کلیه مسایل اساسی دستور روز کنگره یعنی دربارهٔ فعالیت کمیته مرکزی حزب کمونیست (ب) روسیه دربارهٔ تبدیل سیستم ضبط مازاد به مالیات جنسی و دربارهٔ وحدت حزب و انحراف آنارشی سندیکالیستی گزارش داد و دربارهٔ هر یك از این مسایل پایان سخنی ایراد نمود. لنین همچنین دربارهٔ اتحادیه‌های کارگری، دربارهٔ سوخت و نیز به هنگام پایان کنگره نطق‌هایی ایراد نمود. این طرح‌های اولیه قطعنامه‌های مربوط به: کئوپراسیون، بهبود وضع کارگران و دهقانان محتاج، وحدت حزب و دربارهٔ انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی در حزب ما، تهیه کرد. کنگره نتایج مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها را تلخیص نمود و خط‌مشی لنینی را به اکثریت غالب آراء پذیرفت، کنگره قطعنامه‌ای پیشنهادی لنین را «درباره وحدت حزب» و «دربارهٔ انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی در حزب ما» تصویب نمود. کنگره تبلیغ ایدهٔ انحراف آنارشی ـ سندیکالیستی را با عضویت حزب کمونیست ناساز شمرد. کنگره دربارهٔ تبدیل سیستم ضبط مازاد به مالیات جنسی و دربارهٔ انتقال به سیاست اقتصادی نوین تصمیماتی اتخاذ نمود.

۲ ـ و اما از همان قبل از آغاز مباحثهٔ عمومی حزبی درباره اتحادیه‌ها، در حزب برخی علایم فعالیت فراکسیونی آشکار گردید بدین معنی که گروه‌هایی با خط‌مشی خاص پدید آمدند که تا حدود معینی در طریق عزلت‌جویی و برقراری انضباط گروهی می‌کوشیدند. چنین علایمی از فعالیت فراکسیونی مثلاً در یکی از کنفرانس‌های حزبی مسکو (نوامبر سال ۱۹۲۰) و خارکف، خواه از طرف گروه موسم به «اپوزیسیون کارگری»[۱] و خواه تا اندازه‌ای از طرف گروه موسوم به «مرکزیت دموکراتیک»[۲] وجود داشت.

لازم است که تمام کارگران آگاه به زیان‌بخشی و مأذون نبودن هر گونه فعالیت فراکسیونی آشکارا پی ببرند، زیرا این فعالیت، هر قدر هم نمایندگان گروه‌های جدا جدا خواستار حفظ وحدت حزب باشند، ناگزیر عملاً موجب تضعیف کار متفقانه و تشدید تلاش‌های مکرر و مجدانه‌ای می‌گردد که دشمنان حزب، که خود را به حزب دولتی چسبانده‌اند، در راه عمیق کردن تقسیم‌بندی و استفاده از آن برای مقاصد ضد انقلابی، به عمل می‌آورند.

استفاده‌ای که دشمنان پرولتاریا از هر گونه انحرافی از خط‌مشی کمونیستی به تمام معنی پیگیر می‌نمایند، شاید بتوان گفت با نهایت وضوح در مورد شورش کرونشتات[۳]

---

۱ ـ «اپوزیسیون کارگری»: گروه ضد حزبی آنارشی ـ سندیکالیستی تحت رهبری شلیاپنیکف مدودیف و دیگران این گروه در نیمهٔ دوم سال ۱۹۲۰ پدید آمد و بر ضد خط‌مشی لنینی حزب مبارزه می‌کرد. دهمین کنگرهٔ حزب کمونیست (ب) روسیه «اپوزیسیون کارگری» را تقبیح نمود و تبلیغ ایدهٔ انحراف آنارشی سندیکالیستی را با عضویت حزب کمونیست ناساز شمرد.

۲ ـ منظور گروه ضد حزبی «مرکزیت دموکراتیک» (دسیست‌ها) است که ساپرونف، اوسینسکی و دیگران در رأس آن بودند. این گروه در دوران کمونیسم جنگی پدید آمد. دسیست‌ها نقش رهبری کنندهٔ حزب را در شوراها و اتحادیه‌ها نفی می‌کردند و علیه یکتا رییسی و مسئولیت شخصی رؤسا در صنایع علیه خط‌مشی لنینی در مسایل تشکیلاتی مبارزه می‌کردند و خواستار آزادی فراکسیون و دسته‌بندی در حزب بودند. کنگره‌های نهم و دهم حزب، دسیست‌ها را به عنوان گروه ضد حزبی تقبیح نمودند.

۳ ـ منظور لنین شورش ضد انقلابی کرونشتات است که در ۲۸ فوریه سال ۱۹۲۱ آغاز گردید. کنگره دهم ۳۰۰ تن از نمایندگان خود را تحت ریاست ك.ی. وروشیلف برای از بین بردن توطئه

متظاهر گردید که در آن بورژواهای ضد انقلابی و گارد سفیدی‌ها در کلیهٔ کشورهای جهان به منظور سرنگون ساختن دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه حتی در مورد پذیرفتن شعارهای نظام شوروی نیز فوراً از خود آمادگی نشان دادند. در این شورش اس‌ارها و به طور کلی بورژواهای ضد انقلابی در کرونشتات از شعارهای قیام به اصطلاح به خاطر حاکمیت شوروی علیه دولت شوروی روسیه استفاده کردند. این حقایق کاملاً ثابت می‌نماید که گارد سفیدی‌ها برای تضعیف و واژگون ساختن تکیه‌گاه انقلاب پرولتاری روسیه می‌کوشند و می‌دانند چگونه خود را به رنگ کمونیست‌ها و حتی چپ‌ترین کمونیست‌ها درآورند، شب‌نامه‌های منشویکی که در آستان شورش کرونشتات در پتروگراد منتشر گردید نیز به همینسان نشان می‌دهد که چگونه منشویك‌ها از اختلاف نظرها و برخی از نطفه‌های فراکسیون بازی در حزب کمونیست روسیه استفاده کردند تا بدین وسیله عملاً شورشیان کرونشتات و اس‌ارها و گارد سفیدی‌ها را ترغیب نمایند و از آنها پشتیبانی کنند، در حالی که خود را در گفتار مخالف شورش و طرفدار حکومت شوروی وا نمود می‌ساختند، منتها با به اصطلاح اصلاحات کوچکی.

۳ ـ فعالیت تبلیاتی در این مسأله باید از یک طرف عبارت باشد از توضیح مبسوط زیان و خطر فراکسیون بازی از لحاظ وحدت حزب و عملی ساختن وحدت ارادهٔ پیشاهنگ پرولتاریا به عنوان شرط اساسی موفقیت دیکتاتوری پرولتاریا و از طرف دیگر باید عبارت باشد از توضیح خود ویژگی شیوه‌های تاکتیکی نوین دشمنان حکومت شوروی. این دشمنان که به بی‌نتیجه بودن ضد انقلابی که تحت لوای آشکار گارد سفیدی باشد یقین حاصل کرده‌اند، اکنون تمام مساعی خود را به‌کار می‌برند تا اختلاف نظرهای موجوده در حزب کمونیست روسیه را دستاویز خود قرار دهند و ضد انقلاب را به نحوی از انحاء از راه انتقال حکومت به دست پیروان آن سایه روشن سیاسی که از لحاظ ظاهر بیش از همه با قبول حکومت شوروی شباهت دارد، به جلو سوق دهند.

این تبلیغات باید تجربهٔ انقلابی‌های پیشین را نیز، روشن سازد. تجربه‌ای که در آن ضد انقلاب از آن اپوزیسیون حزبی که بیش از همه به حزب افراطی انقلابی نزدیك بود پشتیبانی می‌کرد تا دیکتاتوری انقلابی را متزلزل و منقرض سازد و بدین وسیله راه را برای پیروزی کامل بعدی ضد انقلاب یعنی سرمایه‌داران و ملاکین باز نماید.

فرستاد. در ۱۸ ماه مارس توطئه به کلی از بین برده شد.

۴ ـ در مبارزهٔ عملی علیه فعالیت فراکسیونی باید هر یك از سازمان‌های حزب به مؤکدترین نحوی مراقبت نمایند که هیچ گونه اقدامات فراکسیونی به عمل نیاید. انتقاد مطلقاً ضروری از نقص‌های حزب باید طوری ترتیب داده شود که هر پیشنهاد عملی به شکل حتی الامکان صریح‌تری بی‌درنگ و بدون هیچ گونه مماطله برای بحث و اتخاذ تصمیم دربارهٔ آن با ارگان‌های رهبری محلی و مرکزی حزب فرستاده شود. هر انتقاد کننده‌ای باید علاوه بر این در مورد شکل انتقاد موقعیت حزب را در بین دشمنان احاطه کنندهٔ آن در نظر گیرد و از لحاظ مضمون انتقاد باید با شرکت مستقیم خود در کارهای اداری و حزبی رفع اشتباهات حزب یا اعضاء جداگانهٔ آن را عملاً آزمایش نماید. هر تحلیلی از خط‌مشی عمومی حزب یا بررسی تجربهٔ عملی آن، وارسی اجرای تصمیمات آن، بررسی اسلوب‌های رفع اشتباهات و غیره باید به هیچ وجه در معرض بحث مقدماتی گروه‌هایی قرار نگیرد که بر اساس «خط‌مشی» معین و غیره تشکیل می‌شوند، بلکه باید منحصراً در معرض بحث مستقیم کلیه اعضاء حزب قرار گیرد. برای این منظور کنگره دستور می‌دهد «ورقهٔ بحث و انتقاد» و مجموعه‌های مخصوصی به نحوی منظم‌تر منتشر گردد و همواره کوشش شود که انتقاد به ماهیت امر مربوط باشد و به هیچ وجه شکل‌هایی به خود نگیرد که بتواند به دشمنان طبقاتی پرولتاریا کمك نماید.

۵ ـ کنگره با رد اصولی آن انحراف به سوی سندیکالیسم و آنارشیسم، که قطعنامه مخصوصی به تحلیل آن اختصاص داده شده است و با دادن مأموریت به کمیتهٔ مرکزی برای محو کامل هر گونه فراکسیون بازی، در عین حال اعلام می‌دارد که دربارهٔ مسایلی که مثلاً مورد توجه خاص گروه به اصطلاح «اپوزیسیون کارگری» بود یعنی تصفیه حزب از وجود عناصر غیر پرولتار و غیر قابل اعتماد، مبارزه با دیوان‌سالاری، بسط دموکراتیسم و فعالیت مبتکرانهٔ کارگران و غیره، هر نوع پیشنهاد عملی باید با نهایت دقت بررسی شود و در کار عملی مورد آزمایش قرار گیرد. حزب باید بداند که در مورد این مسایل ما کلیهٔ اقدامات ضروری را عملی نمی‌نماییم، زیرا با یك سلسله موانع گوناگون رو به رو هستیم. حزب با رد بی‌امان به اصطلاح انتقادی که غیر عملی و فراکسیونی است، به طور خستگی‌ناپذیر و با آزمایش شیوه‌های نوین و استفاده از هر گونه وسایلی مبارزهٔ و با آزمایش شیوه‌های نوین و استفاده از هر گونه وسایلی مبارزهٔ خود را علیه دیوانسالاری و در راه بسط دموکراتیسم و فعالیت مبتکرانه و کشف افشاء و طرد کسانی که خود را به حزب چسبانده‌اند و غیره ادامه خواهد داد.

۶ ـ بدین جهت کنگره کلیه گروه‌هایی را که براساس خط‌مشی‌های گوناگون تشکیل شده‌اند (از قبیل گروه «اپوزیسیون کارگری»، «مرکزیت دموکراتیک» و غیره) بدون استثناء منحل اعلام می‌نماید و دستور انحلال بی‌درنگ آنها را می‌دهد. کسانی که از اجرای این قرار کنگره سرپیچی نماید بی‌چون و چرا و بی‌درنگ از حزب اخراج خواهند شد.

۷ ـ به منظور برقراری انضباط اکید در داخل حزب و در تمام کار ادارات شوروی و نیل به حداکثر وحدت در عین برانداختن هرگونه فراکسیون بازی، کنگره به کمیتهٔ مرکزی اختیار می‌دهد، در صورت تخطی از انضباط یا احیاء فراکسیون بازی و یا توسل به آن کلیهٔ مجازات‌های حزبی را تا اخراج از حزب به کار برد و در مورد اعضاء کمیتهٔ مرکزی آنها را به مرحلهٔ نامزدی کمیتهٔ مرکزی تنزل دهد و حتی به عنوان اقدام نهایی از حزب اخراج نماید. شرط به کار بدن این اقدام نهایی در مورد اعضاء کمیتهٔ مرکزی و نامزدهای عضویت کمیتهٔ مرکزی و اعضاء کمسیون تفتیش باید تشکیل پلنوم کمیتهٔ مرکزی با دعوت کمیته نامزدهای عضویت کمیتهٔ مرکزی و کلیه اعضاء کمسیون تفتیش باشد. اگر یك چنین جلسهٔ عمومی مرکب از مسئولیت‌دارترین رهبران حزب با دو سوم آراء خود تنزل عضو کمیتهٔ مرکزی را به مرحلهٔ نامزدی کمیته مرکزی یا اخراج از حزب ضروری شمارد، آن وقت چنین اقدامی باید بی‌درنگ عملی گردد.(۱)

در سال ۱۹۲۱ در کتاب: «دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه؛ شرح تندنویسی شده (۸ـ۱۶ مارس ۱۹۲۱)» در مسکو به چاپ رسید.

---

۱ ـ بنابر تصمیم دهمین کنگرهٔ حزب کمونیست (ب) روسیه مادهٔ هفتم قطعنامه دربارهٔ وحدت حزب در آن موقع منتشر نشد. در کنفرانس سیزدهم حزب کمونیست (ب) روسیه در ژانویه سال ۱۹۲۴ تصمیم به انتشار این ماده گرفته شد.

طرح اولیه قطعنامهٔ دهمین کنگرهٔ حزب کمونیست روسیه دربارهٔ انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی در حزب ما

۱ ـ طی ماه‌های اخیر در صفوف حزب علناً یك انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی پدید گردیده است که اتخاذ قطعی‌ترین تدابیر را در رشتهٔ مبارزهٔ مسلکی و نیز تصفیه و بهبود حال حزب ایجاب می‌نماید.

۲ ـ انحراف نامبرده یك قسمت نتیجهٔ داخل شدن منشویك‌های سابق و همچنین کارگران و دهقانانی به صفوف حزب است که هنوز جهان‌بینی کمونیستی را کاملاً فرا نگرفته‌اند ولی این انحراف به طور عمده نتیجهٔ تأثیر عناصر خرده بورژوایی در پرولتاریا و در حزب کمونیست روسیه است، عناصری که در کشور ما فوق‌العاده نیرومندند و ناگزیر موجب نوسان به سمت آنارشیستم می‌شوند، به ویژه در لحظاتی که وضع توده‌ها بر اثر نیامد حاصل و عواقب بینهایت خانمانسوز جنگ شدیداً وخیم گردیده و، در نتیجهٔ مرخص کردن افراط ارتش کثیر العده، صدها هزار دهقان و کارگری که نمی‌توانند فوراً منابع صحیحی برای تأمین معاش خود بیابند، ویلان و سرگردان شده‌اند.

۳ ـ مکمل‌ترین مظهر نظری این انحراف و مشخص‌ترین مظهر آن «شق دیگر: یکی از مکمل‌ترین مظهر این انحراف و غیره) تزها و سایر آثار مطبوعاتی گروه به اصطلاح «اپوزیسیون کارگری» است. مثلاً تز زیرین در این مورد به حد کافی شاخص است: «ادارهٔ امور اقتصاد ملی به کنگرهٔ مولدین سراسر روسیه تعلق دارد که در اتحادیه‌های حرفه‌ای تولیدی متحد می‌گردند و این اتحادیه‌ها ارگان مرکزی را انتخاب می‌نمایند که تمام امور اقتصاد ملی جمهوری را اداره می‌کند.»

اندیشه‌هایی که پایهٔ این تز و تزهای کثیر نظیر آن را تشکیل می‌دهد، به علت گسست کامل آنها با مارکسیسم و کمونیسم و نیز با نتایج تجربهٔ عملی کلیهٔ انقلابی‌های نیمه پرولتاری و انقلاب پرولتاری کنونی، از لحاظ نظری مطلقاً نادرست است.

اولاً مفهوم «مولد» هم پرولتارها و هم نیمه پرولتارها هم مولدین کوچك کالا را در برمی‌گیرد و بدینسان با مفهوم اساسی مبارزهٔ طبقاتی و با این خواست اساسی مبارزهٔ

طبقاتی و با این خواست اساسی که طبقات دقیقاً از یکدیگر تمیز داده شوند، از بیخ و بن مغایرت دارد.

ثانیاً تکیه روی توده‌های غیر حزبی یا کرشمه‌بازی با آنها، که در تز مذکور منعکس است، نیز به همیسنان عدول از مارکسیسم است.

مارکسیسم به ما می‌آموزد (و این آموزش نه تنها رسماً از طرف تمام انترناسیونال کمونیستی، ضمن تصمیمات دومین کنگره (سال ۱۹۲۰) کمینترن دربارهٔ نقش حزب سیاسی پرولتاریا، تأیید شده بلکه عملاً نیز به وسیلهٔ انقلاب ما تأیید گردیده است) که فقط حزب سیاسی طبقهٔ کارگر، یعنی حزب کمونیست، قادر است آن چنان پیشاهنگی را برای پرولتاریا و همهٔ تودهٔ زحمتکش متحد کند و تربیت نماید و متشکل سازد که به تنهایی بتواند در برابر تزلزلات خرده بورژوامنشانهٔ ناگزیر این توده و در برابر سنت‌های ناگزیر وعود تنگ نظری سندیکالیستی یا خرافات سندیکالیستی در بین پرولتاریا ایستادگی نماید و تمام فعالیت متحدهٔ همهٔ پرولتاریا را رهبری کند، یعنی پرولتاریا را از لحاظ سیاسی رهبری کند و توسط وی تمام توده‌های زحمتکش را تحت رهبری خود قرار دهد. بدون این عمل دیکتاتوری پرولتاریا محال است.

درك نادرست نقش حزب کمونیست در مورد روشش نسبت به پرولتاریای غیر حزبی و سپس نقش عامل اول و دوم در مورد تمامی تودهٔ زحمت‌کشان، از لحاظ نظری عدول کامل از کمونیسم و انحرافی است به سوی سندیکالیسم و آنارشیسم، همان انحرافی که سراپای نظریات گروه «اپوزیسیون کارگری» بدان آغشته است.

۴ ـ دهمین کنگرهٔ حزب کمونیست روسیه اعلام می‌دارد که کلیهٔ تلاش‌هایی را نیز که گروه نامبرده و سایر افراد، با استناد به مادهٔ پنجم بخش اقتصادی برنامهٔ حزب کمونیست روسیه یعنی ماده‌ای که به نقش اتحادیه‌ها اختصاص دارد، برای دفاع از نظریات اشتباه‌آمیز خود به عمل می‌آورند، از بیخ و بن نادرست می‌شمرد. این ماده حاکی از آن است که «اتحادیه‌ها باید به این نتیجه نایل آیند که ادارهٔ امور تمامی اقتصاد ملی را به عنوان یك کل اقتصادی واحد عملاً و تماماً در دست خود متمرکز نمایند» و «بدین طریق بین دستگاه اداری دولتی مرکزی و اقتصاد ملی و توده‌های وسیع زحمت‌کشان» از راه «جلب» این توده‌ها «به شرکت در کار مستقیم اداره امور اقتصادی» «ارتباط ناگسستنی برقرار سازند».

برنامهٔ حزب کمونیست روسیه در همان ماده شرط مقدماتی ایجاد چنین وضعی را که

اتحادیه‌ها «باید بدان نایل آیند» پروسه‌ای اعلام می‌دارد که به موجب آن «اتحادیه‌ها از قید تنگ‌نظری صنفی خود هر چه بیشتر رها می‌گردند» و اکثریت «و به تدریج سراسر همهٔ» زحمت‌کشان را در برمی‌گیرند.

سرانجام برنامهٔ حزب کمونیست روسیه در همان ماده تأکید می‌کند که اتحادیه‌ها «اکنون دیگر بر وفق قوانین جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه و بنابر عملی که معمول گردیده است در کلیهٔ ارگان‌های محلی و مرکزی ادارهٔ امور صنایع شرکت می‌ورزند».

سندیکالیست‌ها و آنارشیست‌ها، به جای منوظ داشتن این تجربهٔ عملی شرکت در ادارهٔ امور و به جای آن که این تجربه را، از طریق تطبیق کامل آن با موفقیت‌های حاصله و اشتباهات رفع شده، بیش از پیش تکامل دهند، شعار مستقیم «کنگره‌ها یا کنگرهٔ مولدین» را که ارگان‌های ادارهٔ امور اقتصادی را «انتخاب می‌نمایند» مطرح می‌سازند. نقش رهبری و تربیتی و تشکیلاتی حزب در مورد اتحادیه‌های پرولتاریا و نقش پرولتاریا در مورد توده‌های نیمه خرده بورژوا و صرفاً خرده بورژوای زحمت‌کشان بدین طریق به کلی مسکوت گذارده می‌شود و نفی می‌گردد و به جای ادامه و اصلاح کار عملی ایجاد شکل‌های جدید اقتصاد که حکومت شوروی بدان دست زده است نتیجه‌ای حاصل می‌گردد که عبارت است از تخریب این کار به شیوهٔ آنارشیستی خرده بورژوایی که فقط می‌تواند جریان را به پیروزی ضد انقلاب بورژوایی منجر سازد.

۵ ـ کنگرهٔ حزب کمونیست روسیه، علاوه بر آن که نظریات گروه نامبرده و گروه‌ها و افراد مشابه آن را از لحاظ نظری نادرست می‌شمرد و روش متخذه آنان را نسبت به تجربهٔ عملی ساختمان اقتصادی، که توسط حکومت شوروی آغاز شده است، از بیخ و بن خطا می‌داند، از لحاظ سیاسی نیز این نظریات را خطای عظیمی می‌شمارد و آنها را اصولاً برای موجودیت دیکتاتوری پرولتاریا خطر سیاسی مستقیمی محسوب می‌دارد.

در کشوری نظیر روسیه، تفوق عظیم عناصر خرده بورژوایی و ویرانی و فقر و بیماری‌های همه‌گیر و نیامد حاصل و شدت فوق‌العادهٔ احتیاج و بدبختی مردم، که همه نتیجهٔ ناگزیر جنگ است، موجب بروز بسیار شدید نوساناتی در روحیات توده‌های خرده بورژوا و نیمه پرولتار می‌گردد. سمت این نوسان‌ها گاه متوجه تحکیم اتحاد این توده‌ها و با پرولتاریا است و گاه متوجه احیای بورژوازی؛ تمام تجربه همهٔ انقلاب‌های قرن‌های هجدهم و نوزدهم و بیستم با وضوح مطلق و به نحوی کاملاً مقنع نشان می‌دهد

که در صورت بروز کوچک‌ترین ضعفی در وحدت و نیرو و نفوذ پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا، از این نوسانات هیچ چیزی جز احیای قدرت و مالکیت سرمایه‌داران و ملاکین، نمی‌تواند حاصل آید.

بدین جهت نظریات «اپوزیسیون کارگری» و عناصر نظیر آن نه تنها از لحاظ نظری نادرست است، بلکه از لحاظ عملی نیز مبین تزلزلات خرده بورژوایی و آنارشیستی است و عملاً خط‌مشی متین رهبری کنندهٔ حزب کمونیست را تعیف می‌نماید و به دشمنان طبقاتی انقلاب پرولتاری کمک می‌کند.

٦ ـ براساس کلیهٔ این مطالب، کنگره حزب کمونیست روسیه ضمن رد قطعی اندیشه‌های مذکور، که مبین انحراف سندیکالیستی و آنارشیستی است، مراتب زیرین را ضروری می‌داند:

اولاً مبارزهٔ مسلکی پیوسته و اصولی علیه این اندیشه‌ها؛

ثانیاً کنگره تبلیغ این اندیشه‌ها را با عضویت در حزب کمونیست روسیه ناهمساز می‌شمارد.

کنگره ضمن این که به کمیتهٔ مرکزی مأموریت می‌دهد این تصمیمات وی را به مؤکدترین نحوی به موقع اجراگذارد، در عین حال خاطر نشان می‌سازد که در نشریات و مجموعه‌ها و نوشته‌های دیگری که به این مسایل اختصاص دارد، می‌توان و باید جایی را تخصیص داد، که در آن اعضاء حزب در مورد کلیهٔ مسایل مذکور به مبسوط‌ترین نحوی با یکدیگر تبادل نظر نمایند.

در سال ۱۹۲۱ در کتاب: «دهمین کنگرهٔ حزب کمونیست روسیه؛ شرح تندنویسی شده (۸ـ۱٦ مارس سال ۱۹۲۱)» در مسکو به چاپ رسید.

سخنرانی در کنگرهٔ کشوری کارگران حمل و نقل روسیه

۲۷ مارس سال ۱۹۲۱

رفقا، اجازه دهید مقدم بر هر چیز از حسن استقبال شما سپاسگزاری نمایم و به همینسان به شما پاسخ داده کنگرهٔ شما را درود گویم. (کف زدن‌های پر شور). قبل از پرداختن به موضوعی که مستقیماً به وظایف کنگرهٔ شما و کارهای شما و انتظارات حکومت شوروی از کنگرهٔ شما مربوط است، رخصت دهید سخن را کمی از دورتر آغاز نمایم.

هم اکنون ضمن عبور از تالار شما، پلاکاردی را دیدم که روی آن نوشته شده بود: «سلطنت کاگران و دهقانان را پایانی نیست». من پس از خواندن این پلاکارد عجیب، که درست است در جای معمولی نبوده و در گوشه‌ای قرار داشت (شاید بدین علت که کسی حدس زده است پلاکارد مناسب نیست و آن را کنار کشیده است)، با خود گفتم: ببین ما دربارهٔ چه مطالب مقدماتی و اساسی دچار سوء تفاهم و ادراك نادرست هستیم. در واقع هم اگر سلطنت کاگران و دهقانان را پایانی نمی‌بود، معنایش چنین می‌شد که سوسیالیسم هرگز به وجود نخواهد آمد، زیرا سوسیالیسم معنایش محو طبقات است و تا زمانی که کارگران و دهقانان باقی هستند معلوم می‌شود طبقات گوناگون باقی مانده‌اند و بالنتیجه سوسیالیسم کامل نمی‌تواند وجود داشته باشد. لذا، در حالی که با خود می‌اندیشم که چگونه سه سال و نیم پس از انقلاب اکتبر هنوز نزد ما پلاکاردهایی تا این درجه عجیب، گر چه کمی کنار کشیده شده است، وجود دارد، همچنین به این اندیشه افتادم که لابد در مورد شایع‌ترین و رایج‌ترین شعارهای ما نیز هنوز سوء تفاهمات فوق‌العاده زیادی وجود دارد. مثلاً همهٔ ما در سرود خود می‌خوانیم که اکنون ما به نبرد نهایی و قطعی مشغولیم و این یکی از شایع‌ترین شارهایی است که ما بانواع مختلف آن را تکرار می‌نماییم. ولی من می‌ترسم که اگر از بخش اعظم کمونیست‌ها سؤال شود که شما اکنون علیه چه کسی به نبرد مشغولید ـ که البته نبرد نهایی نیست، این کمی مبالغه است، بلکه یکی از نبردهای نهایی و قطعی است ـ بیم دارم که عدهٔ معدودی به این پرسش پاسخ

صحیح بدهند و این نکته را به درستی درك نمایند که ما اکنون علیه چه چیزی یا چه کسی به یکی از نبردهای نهایی و قطعی مشغولیم. و من گمان می‌کنم که در همین بهار کنونی، به مناسبت وقوع آن حوادث سیاسی که توجه توده‌های وسیع کارگران و دهقانان را به خود معطوف داشته است، لازم باشد بار دیگر این مسأله که ما در این بهار کنونی، همین حالا، علیه چه کسی به یکی از نبردهای نهایی و قطعی مشغولیم، از نو مورد بررسی قرار گیرد و یا لااقل برای بررسی آن کوشش شود. اجازه دهید روی این مسأله مکث نمایم.

برای فهم این مسأله به عقیدهٔ من باید بار دیگر به نحوی هر چه دقیق‌تر و هر چه هوشیارانه‌تر، به امعان نظر در آن نیروهایی پرداخت که برابر یکدیگر ایستاده‌اند و مبارزهٔ آنها است که هم سرنوشت حکومت شوروی و هم به طور کلی مسیر و تکامل انقلاب پرولتاری، یعنی انقلاب در راه سرنگونی سرمایه را خواه در روسیه و خواه در سایر کشورها تعیین می‌کند. این نیروها کدامند؟ گروه‌بندی آنها علیه یکدیگر چگونه است؟ آرایش این نیروها در حال حاضر چگونه است؟ هر گونه حدت سیاسی، که اندکی جدی باشد، و هر گونه تحول جدید در حوادث سیاسی، ولو چندان بزرگ هم نباشد، همواره باید هر کارگر متفکر و هر دهقان متفکر را متوجه این مسأله سازد، که چه نیروهایی وجود دارند و گروه‌بندی آنها چگونه است. و تنها هنگامی که ما بتوانیم به درستی و در نهایت هوشیاری، بدون توجه به تمایلات و خواهش‌های خود، این نیروها را در نظر گیریم، خواهیم توانست در مورد سیاست خود به طور کلی و در مورد وظایف فوری خویش نیز نتایج درست بگیریم. لذا به من اجازه دهید هم اکنون این نیروها را به اختصار توصیف نمایم.

این نیروها به طور عمده و کلی و اساسی سه تا هستند. من مطلب را از آن نیرویی که از همه به ما نزدیك است یعنی پرولتاریا شروع می‌کنم. این نیروی نخست است. این نخستین طبقهٔ مخصوص است. همه شما این مطلب را به خوبی می‌دانید و خود در میان این طبقه زندگی می‌کنید. وضع وی اکنون چگونه است؟ در جمهوری شوروی این همان طبقه‌ای است که سه سال و نیم قبل زمام حکومت را به دست آورد و طی این مدت سلطه یعنی دیکتاتوری خود را عملی نموده است، این همان طبقه‌ای است که بیش از کلیهٔ طبقات دیگر طی این سه سال و نیم رنج کشیده، طاقت آورده، زجر دیده و متحمل محرومیت و مصیبت گردیده است. این سه سال و نیمی که بخش اعظم آن به جنگ داخلی حیاتی و مماتی حکومت شوروی علیه تمام جهان سرمایه‌داری صرف گردید، چنان مصایب و

محرومیت و قربانی‌هایی را برای طبقهٔ کارگر، برای پرولتاریا در برداشت و هر گونه احتیاج وی را چنان شدت داد که در جهان هیچ گاه نظیر آن دیده نشده است. و موضوع عجیبی پیش آمد. طبقه‌ای که سلطهٔ سیاسی را به دست خود گرفت، واقف بود که به تنهایی این سلطه را به دست خود می‌گیرد. این معنی در خود مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا مستتر است. این مفهوم فقط هنگامی معنی دارد که یك می‌داند به تنهایی زمام قدرت سیاسی را به دست خود می‌گیرد و نه خود و نه سایرین را با حرف‌هایی دربارهٔ حکومت «همگانی خلق، با انتخابات همگانی و مورد تقدیس همهٔ خلق» نمی‌فریبد. عدهٔ دوستداران چنین لفاظی‌هایی، همان طور که شما همه به خوبی می‌دانید، بسیار زیاد و حتی مافوق زیاد است، ولی به هر حال اینها در عداد پرولتاریا نیستند، زیرا پرولتارها بدین نکته پی برده و در قانون اساسی جمهوری نوشته‌اند که سخن بر سر دیکتاتوری پرولتاریا است. این طبقه می‌فهمید که زمام حکومت را به تنهایی و در شرایط فوق‌العاده دشواری در دست می‌گیرد. وی این دیکتاتوری را به همان طریقی عملی ساخته است که هر دیکتاتوری را عملی می‌سازند یعنی وی سلطهٔ سیاسی خود را با حداکثر پایداری و با اراده‌ای خلل‌ناپذیر عملی ساخته است. و ضمناً طی این سه سال و نیمی که از دوران سلطهٔ سیاسی وی می‌گذرد، در معرض آن چنان مصایب و محرومیت و گرسنگی قرار گرفته و وضع اقتصادی وی چنان به وخامت گراییده، که هیچ طبقه‌ای در تاریخ نظیر آن را به خود ندیده است. لذا روشن است که در نتیجهٔ این شداید مافوق طاقت انسانی، ما اکنون با خستگی و نزاری خاص و فرسودگی مخصوص این طبقه رو به رو هستیم.

چگونه این امر میسر گردید که در کشوری که پرولتاریای آن نسبت به بقیهٔ اهالی این قدر کم عده است، در کشور عقب‌مانده‌ای که رابطه‌اش با کشورهای دارای پرولتاریای کثر العده‌تر و آگاه و با انضباط و متشکل توسط نیروهای نظامی مصنوعاً قطع شده بود، با وجود مقاومت و تهاجمات بورژوازی سراسر جهان، یك طبقه توانست حاکمیت خود را مجری سازد، چگونه اجرای چنین امری در جریان سه سال و نیم میسر گردید؟ از کجا وی را پشتیبانی کردند؟ می‌دانیم که پشتیبانی از داخل کشور، توسط تودهٔ دهقانان انجام گرفت. من اکنون به این نیروی دوم می‌پردازم، ولی نخست باید تجزیه و تحلیل نیروی اول را به پایان رساند. من گفتم و هر یك از شما در زندگی رفقای خود در فابریك‌ها و کارخانه‌ها و تعمیرگاه‌ها و کارگاه‌ها مشاهده کرده است و می‌داند که مصیبت این طبقه هیچ گاه مثل دوران دیکتاتوری خود بدین درجه عظیم و حاد نبوده است. هیچ گاه

خستگی و فرسودگی کشور به درجه کنونی نرسیده بود. پس چه عواملی به این طبقه برای تحمل این محرومیت‌ها نیروی معنوی داده است؟ واضح و کاملاً مبرهن است که وی می‌بایست برای غلبه بر این محرومیت‌های مادی از یك جایی نیروی معنوی کسب نماید. موضوع نیروی معنوی و پشتیبانی معنوی، همان طوری که می‌دانید، موضوعی است مبهم و همه چیزی را می‌توان نیروی معنوی تلقی نمود و همه چیز را می‌توان در این مفهوم گنجانید. برای احتراز از این خطر ـ یعنی گنجانیدن یك چیز مبهم یا پندارآمیز در مفهوم نیروی معنوی ـ من از خود می‌پرسم که آیا نمی‌توان علایمی برای تعریف دقیق آن چیزی که به پرولتاریا نیروی معنوی داد تا محرومیت‌های مادی بی‌سابقهٔ ناشی از سلطهٔ سیاسی خود را تحمل نماید، پیدا کرد؟ من تصور می‌کنم که اگر پرسش بدینسان مطرح گردد پاسخ دقیقی برای آن پیدا خواهد شد. از خود سؤال کنید که آیا اگر در کنار جمهوری شوروی به جای کشورهای پیشرو، کشورهای عقب‌مانده قرار داشتند، این جمهوری می‌توانست آن چه را که طی این سه سال و نیم تحمل نموده است، تحمل کند و در برابر تهاجمات گارد سفیدی‌ها، که مورد پشتیبانی سرمایه‌داران کلیهٔ کشورهای جهان بودند، از موجودیت خود با احراز موفقیت دفاع نماید؟ کافی است این سؤال را از خود بکنیم تا در پاسخش هیچ گونه تردیدی نداشته باشیم.

شما می‌دانید که طی سه سال و نیم ثروتمندترین کشورهای جهان همه به ضد ما می‌جنگیدند. آن نیروی نظامی که در مقابل ما ایستاده بود و از کلچاك و یودنیچ و دنیکین و ورانگل پشتیبانی می‌نمود بر نیروی نظامی ما بارها و به مراتب و مطلقاً برتری داشت. شما این را خوب می‌دانید زیرا همه شما در جنگ شرکت کرده‌اید. شما به خوبی می‌دانید که اقتدار همه این دول اکنون نیز به مراتب بیش از ما است. پس چگونه این امر میسر گردید که آنها به غلبه بر حکومت شوروی تصمیم گرفتند و غلبه نیافتند؟ چگونه چنین امری میسر گردید؟ ما برای این سؤال پاسخ دقیقی داریم. این امر بدان جهت می‌توانست وقوع یابد و بدان جهت میسر گردید که پرولتاریای کلیهٔ کشورهای سرمایه‌داری با ما بود. حتی در آن مواردی هم که وی علناً تحت نفوذ منشویك‌ها و اس‌ارها بود ـ در کشورهای اروپا اینها نام دیگری دارند ـ باز از مبارزهٔ علیه ما پشتیبانی نمی‌کرد. سرانجام کارگران در نتیجه گذشت‌های اجباری سرکردگان در قبال توده‌ها این جنگ را عقیم گذاشتند. این ما نبودیم که پیروز شدیم، زیرا نیروهای نظامی ما ناچیز است، آن چه موجب پیروزی شد این بود که دولت‌ها نمی‌توانستند تمام نیروی نظامی

خود را علیه ما به‌کار برند. کارگران کشورهای پیشرو به درجه‌ای عامل تعیین کنندهٔ سیر جنگ هستند که برخلاف تمایل آنها نمی‌توان جنگ کرد و سرانجام آنها، با مقاومت منفی و نیمه منفی خود، جنگ بر ضد ما را عقیم گذاشتند. این واقعیت بی‌چون و چرا به این سؤال که پرولتاریای روس از کجا نیروی معنوی کسب کرد که توانست سه سال و نیم ایستادگی نماید و پیروز گردد دقیقاً پاسخ می‌دهد. نیروی معنوی کارگر روس این بود که وی از پشتیبانی و کمکی که در این مبارزه از طرف پرولتاریای کلیهٔ کشورهای پیشرو اروپا نسبت به وی مبذول شد با خبر بود و آن را احساس می‌کرد و درك می‌نمود. آن چه جهت تکامل جنبش کاگری را به ما نشان می‌دهد این است که در این اواخر در جنبش کارگری اروپا حادثه‌ای بزرگ‌تر از انشعال احزاب سوسیالیست در انگلستان، فرانسه، ایتالیا و سایر کشورهای اعم از مغلوب و فاتح که کشورهایی با فرهنگ گوناگون و درجه تکامل اقتصادی مختلف هستند، روی نداده است. در کلیه کشورها حادثهٔ عمدهٔ این سال عبارت از این بوده است که از احزاب درهم شکسته و کاملاً ورشکست شدهٔ سوسیالیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها که روسی آنها منشویك‌ها و اس‌ارها هستند، حزب کمونیست تشکیل گردیده است که بر پشتیبانی تمامی عناصر پیشرو طبقه کارگر متکی است. و البته هیچ شکی نیست که اگر به جای کشورهای پیشرو کشورهای عقب‌مانده، که در آنها توده‌های پرولتاری نیرومند یافت نمی‌شود، علیه ما به پیکار برمی‌خاستند، آن گاه ما نه تنها سه سال و نیم بلکه سه ماه و نیم هم دوام نمی‌آوردیم. کاگران کشورهای پیشرو، علیرغم اکاذیبی که امپریالیست‌ها در میلیون‌ها نسخه روزنامه دربارهٔ حکومت شوروی شایع می‌ساختند و علیرغم مساعی «پیشوایان کارگری»، یعنی منشویك‌ها و اس‌ارها، که می‌بایست مبارزهٔ کارگران را به نفع ما عقیم گذارند و عقیم هم می‌گذارند، باز از ما پشتیبانی نمودند؛ آیا اگر پرولتاریای ما بر هواخواهی این کارگران متکی نبود، می‌توانست نیروی معنوی داشته باشد؟ پرولتاریای ما که به علت کم عده بودن خود ضعیف بود و بر اثر مصایب و محرومیت‌ها رنج فراوان کشیده بود، با اتکاء بر این پشتیبانی پیروز شد، زیرا نیروی معنوی وی پر توان بود.

این است نیروی اول.

نیروی دوم: آن نیرویی است که بین سرمایهٔ تکامل یافته و پرولتاریا قرار دارد. این نیرو خرده بورژوازی یا دارندگان خرده پا هستند، آنهایی هستند که در روسیه اکثریت قاطع اهالی را تشکیل می‌دهند ـ یعنی دهقانان ـ این نیرو به طور عمده از خرده مالکین و

از کشاورزان کوچك تشکیل می‌شود. از ده نفر نه نفر آنها چنینند و جز این نمی‌توانند باشند. اینها در مبارزهٔ حاد سرمایه علیه کار شرکت همه روزه ندارند، مکتبی ندیده‌اند، آنها را شرایط اقتصادی و سیاسی زندگی بهم نزدیك نمی‌کند، بلکه جدا می‌سازد و یکی را از دیگری دور می‌کند و به میلیون‌ها دارندهٔ خرده پای منفرد تبدیل می‌نماید. اینها واقعیاتی است که همهٔ شما آن را به خوبی می‌داند. هیچ‌گونه اشتراکی و کلخوز و کمون زودتر از سال‌های متمادی نمی‌تواند این وضع را دگرگون سازد. این نیرو، در پرتو انرژی انقلابی و فداکاری بی‌دریغ دیکتاتوری پرولتاری، به قدری زود با دشمنان دست راستی خود یعنی طبقهٔ ملاکین تصفیه حساب کرد که نظیر آن هرگز دیده نشده بود، طبقهٔ ملاکین را به‌کلی برانداخت و با سرعتی بی‌نظیر سلطهٔ آنها را از بین برد. ولی به سرعتی که سلطهٔ آنها را برانداخت، به سرعتی که خود به بهره‌برداری از زمین‌های متعلق به همهٔ خلق می‌پرداخت و با همان قطعیتی که اقلیت ناچیز کولاك‌ها را قلع و قمع می‌نمود، با همان سرعت هم خود به خرده مالك تبدیل می‌شد. شما می‌دانید که دهات روسیه طی این مدت هم‌تراز شده‌اند. تعداد بذرکاران بزرگ و دهقانانی که بذرکاری ندارند کاهش یافته و تعداد دهقانان میانه حال افزایش پذیرفته است. دهات ما طی این مدت جنبهٔ خرده بورژوایی بیشتری به خود گرفته است. این طبقهٔ مستقلی است، طبقه‌ای است که پس از محو و طرد ملاکین و سرمایه‌داران یگانه طبقه‌ای می‌شود که قادر است در برابر پرولتاریا بایستند، بدین سبب نابخردانه است که روی پلاکاردها نوشته شود: سلطنت کارگان و دهقانان را پایانی نیست.

شما می‌دانید که این نیرو از لحاظ روحیات سیاسی خود چگونه نیرویی است. این نیرو نیروی نوسان است. این موضوع را ما در انقلاب خود در تمام اطراف و اکناف کشور مشاهده کرده‌ایم: در روسیه به شیوهٔ خود، در سیبری به شیوهٔ خود، در اوکراین به شیوهٔ خود، ولی همه جا نتیجه یکی بوده است: این نیرو نیروی نوسان است. این نیرو را مدت مدیدی اس‌ارها و منشویك‌ها به دنبال خود می‌کشیدند: هم به‌کمك کرنسکی، هم در دوران کلچاك هم زمانی که در سامارا مجلس مؤسسان بر پا بود و هم در زمانی که مایسکی منشویك در خدمت کلچاك یا پیشینیان وی وزیر بود و غیره. این نیرو بین رهبری پرولتاریا و رهبری بورژوازی نوسان می‌کرد. ولی چرا این نیرو که اکثریت عظیمی را تشکیل می‌دهد، خود خویشتن را رهبری نمی‌کرد؟ زیرا شرایط اقتصادی زندگی این توده چنان است که نمی‌تواند خودش متحد و هم‌پیوسته شود. این مطلب برای

هر کسی که تسلیم قدرت کلمات میان تهی دربارهٔ انتخابات همه خلقی، مجلس مؤسسان و «دموکراسی» نظیر آن نمی‌شود، روشن است. این «دموکراسی» صدها سال مردم را در کلیهٔ کشورها تحمیق می‌کرد و در کشور ما اس‌ارها و منشویک‌ها صدها هفته در عمل ساختن آن کوشیدند و «هر بار آزگار در همان مکان معلوم» با شکست مواجه شدند. (کف زدن حضار.) ما از روی تجربهٔ شخصی خود می‌دانیم ـ سیر تکامل تمام انقلاب‌ها هم، هر آینه دوران نوین یعنی فرضاً صد و پنجاه سال اخیر را مأخذ گیریم ـ این موضوع را در سراسر جهان تأیید می‌کند که همه جا و همیشه نتیجهٔ حاصله درست چنین بوده است: کلیهٔ تلاش‌هایی که خرده بورژوازی به طور اعم و دهقانان بالاخص به عمل آورده‌اند برای آن که از نیروی خود آگاه گردند و اقتصاد و سیاست را به شیوهٔ خودشان هدایت نمایند تاکنون همه به شکست انجامیده است. یا تحت رهبری پرولتاریا و یا تحت رهبری سرمایه‌داران؛ شق ثالثی وجود ندارد. کلیه کسانی که در آرزوی این شق ثالث هستند، پندارباقان و موهوم‌پرستان پوچ‌اند. سیاست و اقتصاد و تاریخ دست رد به سینه آنها می‌گذارد. تمامی آموزش مارکس نشان می‌دهد که چون دارندهٔ خرده پا مالك وسایل تولید و زمین است، لذا از مبادلهٔ بین آنها حتماً سرمایه و پا به پای آن تضاد بین سرمایه و کار پدید می‌آید. مبارزهٔ سرمایه با پرولتاریا ناگزیر است و قانونی است که در سراسر جان خود را نشان داده است و کسی که نخواسته باشد خود خویشتن را بفریبد، نمی‌تواند این موضوع را نادیده انگارد.

از همین واقعیات اساسی اقتصادی است که این نکته مستفاد می‌شود که چرا این نیرو نمی‌تواند خود خویشتن را متظاهر سازد و چرا تلاش در این راه همواره در تاریخ کلیه انقلاب‌ها به شکست انجامیده است. هرگاه پرولتاریا موفق نشود انقلاب را رهبری نماید، این نیرو همیشه تحت رهبری بورژوازی قرار می‌گیرد. در کلیهٔ انقلاب‌ها وضع بدین منوال بوده است و البته روس‌ها هم با روغن مقدس تطهیر نشده‌اند و اگر بخواهند در جرگهٔ ذوات مقدس درآیند، چیزی جز مضحکه از آب در نخواهد آمد. بدیهی است که رفتار تاریخ با ما هم همان‌گونه است که با دیگران. برای همهٔ ما تمام این مطالب از آن جهت به ویژه روشن است که همهٔ ما دوران کرنسکی را گذرانده‌ایم. در آن زمان عدهٔ رهبران سیاسی عاقل و با معلومات و دارای تجربهٔ فراوان سیاسی و کشورداری و آماده برای پشتیبانی از دولت صد بار بیش از آن عده‌ای بود که بلشویك‌ها از خود داشتند. اگر همهٔ صاحبان مشاغلی را که بر ضد ما کارشکنی می‌کردند و وظیفهٔ کارشکنی

بر ضد دولت کرنسکی، را که بر منشویک‌ها و اس‌ارها متکی بود، در برابر خود قرار نمی‌دادند، به حساب آوریم، آن وقت می‌بینیم که این قبیل اشخاص اکثریت عظیمی را تشکیل می‌دادند. و با این وصف این دولت با شکست مواجه گردید. پس عللی وجود داشت که علیرغم این تفوق عظیم قوای روشنفکر و تحصیل‌کرده، که به کشورداری عادت نموده بودند و ده‌ها سال قبل از آن که زمام حکومت کشور را به دست خود گیرند بر این فن مسلط بودند، بر آنها غلبه حاصل گردید. شقوق دیگر این آزمایش در اوکراین و دُن و کوبان نیز به عمل آمد و همه جا نتیجه‌اش یکی بود. وقوع تصادف در این جا ممکن نیست. قانون اقتصادی و سیاسی نیروی دوم چنین است: یا تحت رهبری پرولتاریا ـ که راهی دشوار است ولی می‌تواند آنها را از زیر سلطهٔ ملاکین و سرمایه‌داران بیرون بکشد ـ و یا تحت رهبری سرمایه‌داران، نظیر جمهوری‌های پیشرو دموکراتیک و حتی امریکا، که در آن هنوز هم تقسیم مجانی زمین به کلی پایان نیافته (به هر تازه واردی ۶۰ دسیاتین زمین مجاناً داده می‌شد؛ تصور شرایطی از این بهتر ممکن نیست!) و این امر کار را در آن جا به تسلط کامل سرمایه منجر ساخته است.

این بود نیروی دوم.

در کشور ما این نیروی دوم در حال نوسان است و فوق‌العاده خسته شده است. بارهای انقلاب به دوش این نیرو فشار می‌آورد و در سال‌های اخیر این فشار بیش از پیش شدت می‌یابد: خشکسالی اجرای تعهدات در مورد سهمی که به مناسبت تلف شدن دام‌ها به وی تعلق می‌گیرد، نبودن علیق و غیره. با چنین وضعی معلوم است که این نیروی دوم، یعنی تودهٔ دهقانان، دچار نومیدی گردیده است این نیرو نمی‌توانست در فکر بهبود وضع خود باشد، با وجود آن که از دوران محو ملاکین سه سال و نیم گذشته است و این بهبودی جنبهٔ ضروری به خود می‌گیرد. ارتش مرخص شده نمی‌تواند برای خود کار صحیح پیدا کند. بدین جهت این نیروی خرده بورژوا به عنصر آنارشیستی بدل می‌گردد که خواست‌های خود را به صورت آشوب متظاهر می‌سازد.

نیروی سوم بر همه معلوم است. این نیرو ملاکین و سرمایه‌داران هستند. در کشور ما اکنون این نیرو دیده نمی‌شود. ولی یکی از حوادث بسیار مهم و یك درس بسیار مهم هفته‌های اخیر یعنی حوادث کرونشتات به مثابهٔ آذرخشی بود که واقعیت را فروزان‌تر از هر چیز روشن ساخت.

اکنون هیچ کشوری در اروپا وجود ندارد که عناصر گارد سفید در آن جا نباشد.

تعداد مهاجرین روسی را تا هفتصد هزار نفر تخمین می‌زند. اینها سرمایه‌داران فراری و آن تودهٔ کارمندانی هستند که نمی‌توانستند خود را با حکومت شوروی دمساز نمایند.

این نیروی سوم را ما نمی‌بینیم، زیرا به خارجه رفته است، ولی این نیرو وجود دارد و، به اتفاق سرمایه‌داران سراسر جهان عمل می‌نماید و این سرمایه‌داران وی را نیز نظیر کلچاك، یودنیچ، ورانگل، به وسیلهٔ تأمین مالی و به شیوه‌های دیگر مورد پشتیبانی خود قرار می‌دهند، زیرا آنها از خود دارای یك شبکه ارتباطی بین‌المللی هستند. این افراد را همه به خاطر دارند. شما البته در روزهای اخیر به نقل قول‌ها و قطعات فراوانی که در روزنامه‌های ما از جراید گارد سفیدی‌ها نقل شده و حوادث کرونشتات در آنها تفسیر گردیده است، توجه کرده‌اید. طی روزهای اخیر این حوادث را بورتسف، صاحب امتیاز روزنامه‌ای در پاریس، توصیف کرده و میلیوکف نیز حوادث مزبور را ارزیابی نموده است؛ شما البته همهٔ اینها را خوانده‌اید. چرا روزنامه‌های ما به این موضوع این قدر توجه کرده‌اند؟ آیا این صحیح است آری صحیح است و زیرا باید دشمن خود را خوب شناخت. از وقتی که این دشمن به خارجه گریخته است چندان دیده نمی‌شود، ولی متوجه باشید که وی خیلی زیاد دور نرفته است و حداکثر بیش از چند هزار ورست فاصله ندارد و حال که به این فاصله رسیده خود را پنهان نموده است. این دشمن صحیح و سالم است، زنده است، منتهز فرصت است. به همین جهت باید مراقب وی بود، به ویژه که اینها فقط فراریان ساده نیستند. خیر، اینها دستیاران مستقیم سرمایهٔ جهانی هستند و به حساب این سرمایه امرار معاش می‌نمایند و به اتفاق، آن عمل می‌کنند.

شما البته همه توجه کرده‌اید که چگونه نقل قول‌های اقتباسی از روزنامه‌های گارد سفید، که در خارجه منتشر می‌گردند در کنار نقل قول‌های اقتباسی از روزنامه‌های فرانسه، انگلستان به چاپ می‌رسیدند. اینها یك گروه نغمه‌سرا و یك ارکستر هستند. البته در چنین ارکسترهایی دیریژوری وجود ندارد که پیس را از روی نت هدایت نماید، دیریژور این ارکستر سرمایهٔ بین‌المللی است که آن را به شیوه‌ای نامشهودتر از عصای دیریژوری هدایت می‌کند، ولی این که این یك ارکستر واحد است، مطلبی است که از روی هر نقل قولی باید برای شما روشن باشد. آنها اظهار می‌داشتند که اگر شعاری تحت عنوان «حکومت شوروی بدون بلشویك‌ها» اعلام گردد ما با آن موافقیم. میلیوکف هم این مطلب را با وضوح خاصی تفسیر می‌نماید. وی تاریخ را دقیقاً آموخته است و کلیهٔ معلومات خویش را با آموختن تاریخ روس در روی گردهٔ خویش تر و تازه ساخته است.

وی نتیجهٔ بررسی‌های بیست سالهٔ مربوط به رشتهٔ پرفسوری خود را با بررسی شخصی بیست ماهه تحکیم نمود. وی اظهار می‌دارد که اگر شعار عبارت بشود از حکومت شوروی بدون بلشویك‌ها، من طرفدار آنم. در خارجه یعنی در پاریس معلوم نیست که آیا این یك انتقالی است اندکی به راست و یا این که انتقالی است اندکی به چپ یعنی به سوی آنارشیست‌ها، در خارجه معلوم نیست که در کرونشتات چه می‌گذرد، ولی میلیوکف می‌گوید: «آقایان سلطنت‌طلبان شتاب نورزید و با فریادهای خود مانع کار نشوید». او اظهار می‌دارد که اگر انتقال به سوی چپ باشد من حاضرم از حکومت شوروی علیه بلشویك‌ها طرفداری کنم.

این است آن چه که میلیوکف می‌نویسد و مطلقاً هم صحیح است. او از تاریخ روس و نیز از ملاکین و سرمایه‌داران چیزهایی آموخته و مدعی است که حوادث کرونشتات به هر حال کوششی است برای ایجاد حکومت شوروی بدون بلشویك‌ها، فقط اندکی به سوی راست، اندکی با بازرگانی آزاد و اندکی با مجلس مؤسسان به حرف هر منشویکی که گوش بدهید همهٔ این مطالب را حتی شاید بدون این که از این تالار بیرون بروید خواهید شنید. اگر شعار حوادث کرونشتات اندك انحرافی به سمت چپ باشد یعنی حکومت شوروی به اضافهٔ آنارشیست‌هایی باشد که مولد بدبختی‌ها و جنگ و ترخیص ارتش هستند، پس چرا میلیوکف طرفدار این حکومت است؟ زیرا او می‌داند که انحراف می‌تواند یا به سوی دیکتاتوری پرولتاری باشد و یا به سوی سرمایه‌داران.

در غیر این صورت قدرت سیاسی نمی‌توانست وجود داشته باشد. با این که نبرد ما نهایی نبوده بلکه یکی از نبردهای نهایی و قطعی است، باز یگانه پاسخ صحیح به این پرسش که: یکی از نبردهای قطعی ما امروز علیه چه کسی متوجه است چنین خواهد بود: علیه عناصر خرده بورژوایی در خانهٔ خودمان (کف زدن‌ها.) و اما در مورد ملاکین و سرمایه‌داران باید گفت که ما در نخستین کارزار بر آنها پیروز شدیم، اما این فقط در نخستین کارزار بود ولی کارزار دوم در مقیاس بین‌المللی انجام خواهد گرفت. سرمایه‌داری معاصر، حتی اگر صد بار هم نیرومندتر از این باشد، نمی‌تواند علیه ما به جنگد، زیرا دیروز در کشورهای پیشرو، کارگران جنگی را که وی تدارك دیده بود عقیم گذاردند و امروز از آن هم بهتر و مطمئن‌تر عقیم خواهند گذاشت، زیرا دامنهٔ عواقب جنگ در این کشورها بیش از پیش گسترش می‌یابد. ما بر عناصر خرده بورژوایی در خانهٔ خود پیروز گردیدیم ولی این عناصر باز هم سر بلند خواهند کرد و ملاکین و

سرمایه‌داران این موضوع را در نظر می‌گیرند، به ویژه آنان که عاقل‌ترند نظیر میلیوکف که به سلطنت‌طلبان گفت: سر جای خود بنشینید و خاموش باشید، زیرا در غیر این صورت تنها کاری که خواهید کرد تحکیم حکومت شوروی است. این موضوع را سیر عمومی انقلاب‌ها نشان داده است که در آنها دیکتاتوری‌های کوتاه مدتی از زحمت‌کشان، که به طور موقت از طرف دهقانان پشتیبانی می‌شد، به وجود می‌آمد، ولی حکومت زحمت‌کشان در آن قوت نمی‌گرفت؛ همه چیز پس از مدتی کوتاه رو به قهقرا می‌رفت. علت این قهقرا هم این بود که دهقانان، زحمت‌کشان و خرده مالکین نمی‌توانند از خود سیاستی داشته باشند و پس از یك سلسله نوسان ناچارند راه قهقرا در پیش گیرند. در انقلاب کبیر فرانسه نیز وضع به همین منوال بود، در کلیهٔ انقلاب‌ها نیز به مقیاس کوچك‌تر وضع بدین منوال بود. و واضح است که این درس را همه آموخته‌اند. گارد سفیدی‌های ما به آن سوی مرز رفته و سه شبانه روز از این جا فاصله گرفته‌اند و در آن جا مترصد نشسته و کمین کرده‌اند و از سرمایهٔ اروپای باختری به عنوان تکیه‌گاه و پشتیبان برخوردارند. وضع بدین منوال است. از این جا وظایف و تکالیف پرولتاریا روشن می‌گردد.

براساس خستگی و فرسودگی، روحیات معین و گاهی نومیدی پدید می‌آید. این روحیات و این نومیدی مانند همیشه در بین عناصر انقلابی به صورت آنارشیسم متظاهر می‌گردد. در کلیهٔ کشورهای سرمایه‌داری وضع بدین منوال بوده است و در کشور ما هم همین وضع روی می‌دهد. عناصر خرده بورژوایی دوران بحرانی را طی می‌کنند، زیرا سال‌های اخیر برای آن مشقت‌بار بوده است، گر چه این مشقت آنها به حد مشقت پرولتاریا در سال ۱۹۱۹ نبوده، ولی به هر حال مشقت‌بار بوده است. دهقانان مجبور بودند کشور را نجات دهند و سهمی از مازاد محصول خود را بلاعوض تحویل دهند ولی دیگر قادر به تحمل این وضع متشنج نیستند و لذا دچار پریشانی حواس و نوسان و تزلزل گردیده‌اند و سرمایه‌دارِ دشمن این وضع را در نظر می‌گیرد و می‌گوید: همین قدر کافی است به نوسان درآورم، تکان بدهم تا خودش بغلطد. این است معنای حوادث کرونشتات هر آینه آن را از نقطهٔ نظر نیروهای طبقاتی در مقیاس سراسر روسیه و در مقیاس جهانی بررسی نماییم. این است معنای یکی از نبردهای نهایی و قطعی جهانی بررسی نماییم. این است معنای یکی از نبردهای نهایی و قطعی که ما بدان مشغولیم، زیرا ما بر عناصر خرده بورژوا و آنارشیست پیروز نشده‌ایم و حال آن که سرنوشت بعدی

انقلاب اکنون به این پیروزی وابسته است. اگر ما بر این عناصر پیروز نشویم، مثل انقلاب فرانسه رو به قهقرا خواهیم رفت. این امر ناگزیر است و ما باید بدون آن‌که چشم خود را ببندیم و با عبارت‌پردازی گریبان خلاص کنیم، به این واقعیت بنگریم. باید هر آن چه از دست ما برمی‌آید براس تسهیل وضع این توده به عمل آورد و رهبری پرولتاری را محفوظ نگاه داشت تا جنبش انقلاب کمونیستی که در اروپا نمو می‌کند، با نیروی جدیدی تقویت گردد. آن چه که امروز در آن جا رخ نداد فردا ممکن است رخ دهد و آن چه که فردا رخ ندهد، ممکن است پس فردا رخ دهد، ولی دوران‌هایی نظیر فردا و پس فردا در تاریخ جهانی کمتر از چندین سال نیست.

این است پاسخ من به این پرسش که ما اکنون در راه چه پیکار می‌کنیم و یکی از نبردهای نهایی و قطعی خود را انجام می‌دهیم و معنای حوادث اخیر چیست و مبارزهٔ طبقات در روسیه چه معنایی دارد. اکنون روشن است که چرا این مبارزه این قدر حدت یافته و چرا برای ما درك این نکته دشوار است که دشمن عمده یودنیچ و کلچاك یا دنیکین نبوده، بلکه اوضاع و احوال محیط خود ما است.

در این جا من می‌توانم به بخش نهایی سخنرانی خود، که بسی طولانی شده است، بپردازم، یعنی وضع حمل و نقل راه آهن و حمل و نقل آبی و وظایف کنگرهٔ کارکنان راه آهن و کارکنان حمل و نقل آبی را توضیح دهم. به عقیدهٔ من آن چه را که من در این جا توصیف نمودم با این وظایف ارتباطی بسیار محکم و ناگسستنی دارد. تصور نمی‌رود بخش دیگری از پرولتاریا را بتوان یافت که نظیر کارکنان راه آهن و کارکنان حمل و نقل آبی از لحاظ فعالیت اقتصادی روزمرهٔ خود با چنین وضوحی با صنایع و کشاورزی مربوط باشد. شما باید به شهرها خواربار برسانید و دهات را با حمل و نقل محصولات صنایع به جنب و جوش درآورید. این مطلب بر هر کس روشن است و بر کارگران راه آهن و حمل و نقل آبی بیش از دیگران روشن است، زیرا این امر کار روزمرهٔ آنان را تشکیل می‌دهد. و از این موضوع به عقیدهٔ من به خودی خود این نکته ناشی می‌گردد که در لحظهٔ کنونی وظایف فوق‌العاده مهم و چه مسئولیتی به دوش زحمت‌کشان راه آهن و حمل و نقل آبی قرار دارد.

شما همه می‌دانید که کنگرهٔ شما در شرایطی تشکیل گردید که بین مقامات بالا و پایین اتحادیه کشمکش‌هایی وجود داشت. وقتی این مسأله به کنگرهٔ اخیر حزب احاله گردید، تصمیماتی اتخاذ شد مبنی بر این که بین مقامات بالا و پایین از طریق تبعیت بالایی‌ها از

پایینی‌ها و از طریق رفع اشتباهات مرتکبه از طرف بالایی‌ها که به عقیدهٔ من در مورد جزئیات بود ولی به هر حال می‌بایست بر طرف شود، تواق حاصل گردد. شما می‌دانید که این عمل در کنگرهٔ حزب انجام گردید و کنگره کارهای خود را در شرایطی به پایان رسانید که هم‌پیوستگی و وحدت صفوف حزب کمونیست بیش از پیش بود. این یك پاسخ مشروع و ضروری و یگانه پاسخ صحیحی است که پیشاهنگ، یعنی بخش رهبر پرولتاریا، به جنبش عناصر خرده بورژوا و آنارشیست می‌دهد. اگر ما کارگران آگاه به خطر این جنبش پی ببریم و دست به دست هم دهیم و ده بار متفق‌تر و صد بار هم‌پیوسته‌تر کاکنیم، قوای ما ده بار فزون‌تر خواهد شد و آن وقت ما که بر تهاجمات نظامی غالب آمده‌ایم، بر نوسانات و تزلزلات این عناصر هم که تمام زندگی روزمره ما را پریشان و منقلب می‌سازند و به همین جهت هم باز می‌گویم که خطرناکند، غالب خواهیم آمد. تصمیم کنگرهٔ حزب که آن چه راکه بدان توجه شده بود، اصلاح نمود، گام بزرگی است در امر هم‌پیوستگی و اتفاق ارتش پرولتاریا. اکنون شما باید در کنگرهٔ خود نیز همین کار را انجام دهید و تصمیم کنگرهٔ حزب را به مرحله اجراگذارید.

باز تکرار می‌کنم که سرنوشت انقلاب بیشتر مستقیماً به کار این بخش پرولتاریا منوط است تا به بخش بقیهٔ آن. ما باید گردش کالا را بین کشاورزی و صنایع تجدید نماییم و برای تجدید آن تکیه‌گاه مادی لازم است. و اما تکیه‌گاه مادی برای برقراری ارتباط بین صنایع و کشاورزی چیست؟ این تکیه‌گاه عبارت است از حمل و نقل راه آهن و راه‌های آبی. بدین جهت شما موظفید با جدیت خاصی به کار خود بنگرید و این امر تنها منحصر به آن افرادی از شما نیست که عضو حزب کمونیست هستند و لذا عاملین آگاه دیکتاتوری پرولتاریا می‌باشند، بلکه به آن کسانی از شما هم که عضو حزب نیستند، ولی از کارکنان اتحادیه کارگران هستند که در حدود یك میلیون تا یك میلیون و نیم تن از زحمت‌کشان بنگاه‌های حمل و نقل را متحد می‌سازد، مربوط است. همه شماها باید، با درس گرفت از انقلاب ما و کلیهٔ انقلاب‌های پیشین به تمام دشواری‌های وضع کنونی پی برید و بدون این که انواع شعارها اعم از شعارهای مربوط به «آزادی»، مجلس مؤسسان و «شوراهای آزاد» بتواند ذره‌ای در برابر چشم شما پرده حایل کند (می‌دانیم که عوض کردن رنگ تابلوها به قدری آسان است که میلیوکف هم خود را طرفدار شوراهای جمهوری کرونشتات نشان داده است) و بدون این که چگونه تناسب قوای طبقاتی را نادیده انگارید هوشیارانه یك پایه و بنیاد استوار برای کلیهٔ نتیجه‌گیری‌های سیاسی خود به

دست آورید. برای شما واضح خواهد شد که ما در حال گذراندن یك دوران بحرانی هستیم که در آن این امر وابستهٔ به ما خواهد بود که آیا انقلاب پرولتاری مانند دوران اخیر بلاانحراف به سوی پیروزی پیش خواهد رفت با این که با نوسانات و تزلزلات موجب پیروزی گارد سفیدی‌ها خواهد شد که دشواری اوضاع را تغییری نخواهد داد و فقط برای ده‌ها سال دیگر روسیه را از انقلاب دور خواهد ساخت. شما نمایندگان کارکنان راه آهن و کارکنان حمل و نقل آبی نتیجه‌ای که می‌توانید و باید بگیرید فقط یکی است و آن هم عبارت است از: صد بار فزون‌تر ساختن هم‌پیوستگی پرولتاری و انضباط پرولتاری. رفقا ما باید به هر قیمتی شده این موضوع را عملی سازیم و به پیروزی نایل گردیم.

(کف زدن‌ها پر شور.)

«پراودا» شماره‌های ٦٧ و ٦٨؛ مورخهٔ ۲۹ و ۳۰ مارس سال ۱۹۲۱.

به رفقای کمونیست آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، داغستان و جمهوری کوهستان

با درود آتشین به جمهوری‌های شوروی قفقاز، می‌خواهم امیدوار باشم که اتحاد محکم آنان نمونه‌ای از صلح ملی به وجود خواهد آورد که نظیر آن در دوران بورژوازی دیده نشده و در نظام بورژوایی وجود آن ممکن نیست.

ولی صلح ملی بین کارگران و دهقانان ملیت‌های قفقاز هر قدر هم مهم باشد، باز حفظ و تکامل حکومت شوروی، به عنوان انتقال به سوسیالیسم، به مراتب از آن مهم‌تر است. این وظیفه‌ای است دشوار ولی کاملاً قابل اجرا. نکته‌ای که برای اجرای موفقیت‌آمیز این وظیفه بیش از همه اهمیت دارد این است که کمونیست‌های ماوراء قفقاز به ویژگی وضع خود، وضع جمهوری‌های خود و فرق آن با وضع و شرایط جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه پی ببرد و این نکته را درک کنند که باید تاکتیک ما را تقلید نکرده، بلکه آن را بر وقف اختلاف شرایط مشخص با سنجیدگی تغییر شکل دهند.

جمهوری شوروی روسیه در هیچ جا از پشتیبانی سیاسی نظامی برخوردار نبود. برعکس، سال‌های پی در پی علیه تهاجمات جنگی کشورهای آنتانت و محاصرهٔ آنها مبارزه کرد.

جمهوری‌های قفقاز از پشتیبانی سیاسی و تا حدود کمی هم از پشتیبانی نظامی جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه برخوردار بودند. این یك فرق اساسی است.

ثانیاً اکنون دیگر بیم این نمی‌رود که کشورهای آنتانت تهاجم نمایند و گارد سفیدی‌های گرجستان، آذربایجان، ارمنستان، داغستان، کوهستان را مورد پشتیبانی نظامی قرار دهند. آنتانت در روسیه «دستش سوخت» و این امر لابد وی را وادار خواهد ساخت که برای چند مدتی با احتیاط‌تر باشد.

ثالثاً: جمهوری‌های قفقاز کشورهایی هستند از روسیه هم دهقانی‌تر.

رابعاً: روسیه از لحاظ اقتصادی رابطه‌اش با کشورهای پیشرو سرمایه‌داری قطع بود و

تا حدود زیادی اکنون نیز قطع است؛ ولی قفقاز می‌تواند سریع‌تر و آسان‌تر با کشورهای باختری سرمایه‌داری «همزیستی» برقرار نماید و به مبادله کالا بپردازد.

فرق‌های بدین جا پایان نمی‌پذیرد. ولی همین فرق‌ها هم کافی است برای این که به لزوم اتخاذ تاکتیك دیگری پی برده شود.

باید نسبت به خرده بورژوازی و روشنفکران و به ویژه نسبت به دهقانان نرمش و احتیاط و گذشت بیشتری داشت. باید از لحاظ اقتصادی از کشورهای سرمایه‌داری باختر به انواع وسایل و به نحوی مجدانه و فوری در مورد امتیازات و مبادله کالا استفاده کرد. نفت، منگنز، ذغال (معان تکورچلی) و مس، این است فهرست به کلی غیر کاملی از ثروت‌های عظیم معدنی. امکان کاملی وجود دارد که دامنهٔ سیاست امتیازات و مبادله کالا با خارجه وسیعاً بسط داده شود.

باید این موضوع را به نحوی پر دامنه و استوار و با مهارت و دوراندیشانه انجام داد و از آن به انواع وسایل برای بهبود وضع کارگارن و دهقانان و جلب روشنفکران به ساختمان اقتصاد استفاده نمود. با تمام قوا، و با استفاده از مبادلهٔ کالا با ایتالیا، امریکا و سایر کشورها، نیروهای مولده این سرزمین ثروتمند و زغال سفید و آبیاری آن را بسط داد. آبیاری، برای آن که زراعت و گله‌داری به هر نحوی شده اعتلا یابد، اهمیت خاصی دارد.

انتقال بطئی‌تر و احتیاط‌آمیزتر و اصولی‌تر به سوسیالیسم این است آن چه که برای جمهوری‌های قفقاز، بر خلاف جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه، امکان‌پذیر و ضروری است. این است آن چه که باید درك نمود و، با در نظر گرفتن فرق آن با تاکتیك ما، توانست به موقع اجرا گذارد.

ما نخستین شکاف را در پیکر سرمایه‌داری جهانی ایجاد می‌نمودیم. این شکاف ایجاد شد. ما در جنگ سبعانه و مافوق الطبیعه، شاق و دشوار، دردناك و سریع علیه سفیدها و اس‌ارها و منشویك‌ها، که از طریق تمام آنتانت و به وسیلهٔ محاصرهٔ آن و کمك نظامی آن پشتیبانی می‌شوند، از خود دفاع کردیم.

رفقای کمونیست قفقاز، شما دیگر نباید این شکاف را ایجاد نمایید، بلکه باید بتوانید با احتیاط زیاد و به شیوه‌ای اصولی چیز تازه‌ای ایجاد کنید و در این مورد از شرایط بین‌المللی سودمندی که در سال ۱۹۲۱ برای شما وجود دارد استفاده نمایید. هم اروپا و هم تمام جهان در سال ۱۹۲۱ دیگر آن نیست که در سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ بود.

باید تاکتیك ما را تقلید نکرد، بلکه بالاستقلال دربارهٔ علل ویژگی آن، شرایط و نتایج آن تعمق ورزید و در مورد خود نص این تاکتیك را نه، بلکه روح آن، مفهوم آن و درس‌های ناشی از تجربیات سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۲۱ را به‌کار بست. از لحاظ اقتصادی فوراً باید به مبادلهٔ کالا با خارجه، یعنی کشورهای سرمایه‌داری، پرداخت و در این مورد خست نورزید: بگذار ده‌ها میلیون از گرانبهاترین مواد معدنی نصیب این کشورها گردد.

باید فوراً کوشش ورزید تا وضع دهقانان بهبود یابد و عملیات دامنه‌داری را در رشتهٔ برق‌رسانی و آبیاری آغاز نمود. آبیاری بیش از هر چیز لازم است و بیش از هر چیز سرزمین را دگرگون خواهد ساخت و آن را احیا خواهد کرد، گذشته را مدفون خواهد نمود و انتقال به سوسیالیسم را تحکیم خواهد بخشید.

از نامرتبی این نامه، که مجبور بودم آن را با شتاب تهیه کنم تا بتوانم به وسیله رفیق میاسنیکف ارسال دارم، پوزش می‌طلبم و بار دیگر بهترین درودهای خود را به کارگران و دهقانان جمهوری‌های شوروری قفقاز ابلاغ می‌نمایم و بهترین آرزوها را دربارهٔ آنان دارم.

ن. لنین.

مسکو، ۱۴ آوریل سال ۱۹۲۱.

«پراودای گرجستان»، شماره ۵۵، ۸ ماه مه سال ۱۹۲۱.

دربارهٔ مالیات جنسی «اهمیت سیاست نوین و شرایط آن»

به جای مقدمه

موضوع مالیات جنسی در حال حاضر توجه بسیار زیادی را به خود معطوف می‌دارد و موجب مباحثات و مشاجرات بسیار است. علت این امر کاملاً واضح است، زیرا این واقعاً یکی از مسایل عمدهٔ سیاست در شرایط کنونی است.

مباحثاتی که در این باره می‌شود کمی نامرتب و بی‌سر و ته است و این عیبی است که همهٔ ما، به علل کاملاً مفهوم، بدان دچاریم. از اینرو سودمندتر خواهد بود هر آینه سعی شود این مسأله نه از لحاظ «مبرم بودن» آن، بلکه از جنبهٔ اصولی همگانی آن مورد بررسی قرار گیرد. به عبارت دیگر نظری به زمینهٔ عمومی و اساسی تابلویی بیفکنیم که اکنون روی آن شکل اقدامات عملی صریح سیاست روز را ترسیم می‌نماییم.

به منظور حصول چنین مقصودی من به خود اجازه می‌دهم؛ بخش مفصلی از رسالهٔ خود را تحت عنوان: «وظیفهٔ عمدهٔ ایام ما.ـ دربارهٔ خط‌مشی کودکانه «چپ» و خرده بورژوامنشی» در این جا نقل نمایم. این رساله در سال ۱۹۱۸ توسط شورای نمایندگان پتروگراد نشر یافته و مندرجات آن عبارت است از: اولاً مقالهٔ مورخهٔ ۱۱ مارس ۱۹۱۸ دربارهٔ صلح برست و ثانیاً جر و بحثی باگروه کمونیست‌های چپ آن زمان، که تاریخ نشر آن ۵ ماه مه سال ۱۹۱۸ است. اکنون جر و بحث لازم نیست و من آن را حذف می‌کنم و آن قسمتی را باقی می‌گذارم که به مبحث «سرمایه‌داری دولتی» و عناصر اصلی اقتصادیات ما در دوران کنونی یعنی انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم مربوط است. اینك آن چه در آن زمان نوشته‌ام:

دربارهٔ اقتصادیات معاصر روسیه (از رسالهٔ سال ۱۹۱۸)

«... سرمایه‌داری دولتی در مقابل اوضاع و احوال کنونی جمهوری شوروی ماگامی به پیش خواهد بود. اگر تقریباً پس از شش ماه دیگر درکشور ما سرمایه‌داری دولتی بر قرار گرد موفقیتی عظیم و تضمین بسیار موثقی خواهد بود برای آن‌که پس از یك سال

سوسیالیسم در کشور ما به طور قطعی استوار و شکست‌ناپذیر گردد.

من در نزد خود مجسم می‌کنم که برخی‌ها از این سخنان با چه خشم عالیجنابانه‌ای رم خواهند کرد... چه می‌گویید؟ در جمهوری شوروی سوسیالیستی انتقال به سرمایه‌داری دولتی گامی به پیش خواهد بود؟ آیا این خیانت به سوسیالیسم نیست؟»

بر روی همین نکته است که باید با تفصیل بیشتری مکث نمود.

اولاً باید این موضوع را مورد تحلیل قرار داد که آن انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، که به ما حق و دلیل می‌دهد جمهوری خود را جمهوری سوسیالیستی شوراها بنامیم، چگونه است.

ثانیاً باید اشتباه کسانی را، که شرایط اقتصادی خرده بورژوازی و عناصر خرده و بورژوا را دشمن عمدهٔ سوسیالیسم در کشور ما نمی‌دانند، آشکار ساخت.

ثالثاً باید معنای دولت شوروی را، از لحاظ آن فرق اقتصادی که با دولت بورژوایی دارد، به خوبی درك نمود.

هر سه این نکات را بررسی کنیم.

ظاهراً هنوز کسی نبوده است که به بررسی مسألهٔ مربوط به اقتصادیات روسیه پرداخته باشد و جنبهٔ انتقالی این اقتصادیات را منکر شده باشد. ظاهراً هیچ کمونیستی منکر این موضوع نیز نشده است که اصطلاح «جمهوری سوسیالیستی شوروی» معنایش عزم راسخ حکومت شوروی به عملی ساختن انتقال به سوسیالیسم بوده و به هیچ وجه معنایش قایل شدن جنبهٔ سوسیالیستی برای نظامات اقتصادی موجود نیست.

ولی معنای کلمهٔ انتقال چیست؟ آیا معنای این کلمه، هر آینه آن را بر اقتصادیات اطلاق نماییم، این نیست که در نظام موجود عناصر و اجزا و قطعاتی خواه از سرمایه‌داری و خواه از سوسیالیسم یافت می‌شود؟ همه کس تصدیق می‌کند که آری چنین است. ولی همه کس، ضمن تصدیق این موضوع، در این باره نمی‌اندیشند که پس عناصر شکل‌های اجتماعی ـ اقتصادی گوناگونی که در روسیه وجود دارد، چگونه است. و حال آن که تمام کنه مطلب در همین است.

این عناصر را ذکر می‌نماییم:

۱) اقتصاد پاتریارکال، یعنی اقتصادی که به درجهٔ زیاد جنبهٔ طبیعی و دهقانی دارد؛

۲) تولید کالایی کوچك (اکثریت آن دهقانانی که غله می‌فروشند جزو این گروه هستند)؛

۳) سرمایه‌داری خصوصی؛

۴) سرمایه‌داری دولتی؛

۵) سوسیالیسم.

روسیه چنان پهناور و چنان رنگارنگ است که همهٔ این شکل‌های گوناگون اجتماعی ـ اقتصادی در آن با هم آمیخته شده است. ویژگی وضعیت همانا در این نکته است.

حال این سؤال پیش می‌آید که چه عناصری تفوق دارند؟ واضح است که در کشور دهقانان خرده پا تفوق با عناصر خرده بورژوا است و نمی‌تواند چنین نباشد: اکثریت و آن هم اکثریت عظیم کشاورزان، عبارتند از مولدین خرده پای کالا. معامله‌گران گاه در این جا و گاه در آن جا غشاء سرمایه‌داری دولتی را (انحصار غله، کارفرمایان و سوداگرانی که تحت کنترل هستند، کئوپزاتورهای بورژوایی) پاره می‌کنند و مواد عمدهٔ معامله‌گری هم عبارت است از غله.

مبارزهٔ عمده همانا در این رشته گسترش می‌یابد. آیا اگر خواسته باشیم اصطلاحات مربوط به کاتگوری‌های اقتصادی از قبیل «سرمایه‌داری دولتی» را به کار بریم، این مبارزه بین چه کسانی انجام می‌گیرد؟ آیا بین مرحلهٔ چهارم و پنجم آن طبقه‌بندی که هم اکنون من در بالا ذکر کردم؟ البته که خیر. این سرمایه‌داری دولتی نیست که در این جا با سوسیالیسم مبارزه می‌کند، بلکه خرده بورژوازی بعلاوهٔ سرمایه‌داری خصوصی است که بالاتفاق و در آنِ واحد هم علیه سرمایه‌داری دولتی و هم علیه سوسیالیسم مبارزه می‌کند. خرده بورژوازی در مقابل هرگونه مداخله دولتی و حساب و کنترل، خواه دولتی سرمایه‌داری و خواه دولتی سوسیالیستی مقاومت می‌ورزد. این یك واقعیت کاملاً بی‌چون و چرا است که ریشهٔ یك سلسله از اشتباهات اقتصادی از عدم درك آن آب می‌خورد. معامله‌گر، سوداگر غارتگر، اخلالگر در انحصار؛ این است دشمن عمدهٔ «داخلی» ما، دشمن اقدامات اقتصادی حکومت شوروی. اگر در ۱۲۵ سال قبل کوشش خرده بورژواهای فرانسوی، که درخشان‌ترین و صدیق‌ترین انقلابیون بودند، برای غلبه بر معامله‌گران از راه اعدام عدهٔ معدودی از «برگزیدگان» و عرش رعدآسای اعلامیه‌ها هنوز بخشایش‌پذیر بود، در عواض حالا روش صرفاً فرانسوی‌مآبانه اس‌ارهای چپ در مورد این مسأله در هر فرد انقلابی آگاه فقط حس انزجار یا اشمئزاز تولید می‌کند. ما به خوبی می‌دانیم که پایهٔ اقتصادی معامله‌گری قشر خرده مالك است که در روسیه قشر فوق‌العاده وسیعی را تشکیل می‌دهد و نیز سرمایه‌داری خصوصی است که در وجود هر

خرده بورژوایی برای خود عاملی دارد. ما می‌دانیم که میلیون‌ها شاخک و چنگال این اژدر خرده بورژوایی، گاه این جا و گاه آن جا، کمندوار بر دست و پای برخی از قشرهای کارگران می‌پیچد و معامله‌گری، به جای انحصار دولتی، در کلیهٔ زوایای زندگی اجتماعی ـ اقتصادی ما رسوخ می‌نماید.

کسی که این موضوع را مشاهده نمی‌کند، همانان بر اثر این نابینایی خود اسارت خود را در چنگ خرافات خرده بورژوایی آشکار می‌سازد...

خرده بورژوا از خود چند هزاری ذخیرهٔ پول دارد که به هنگام جنگ آن را از راه‌های «مشروع» و به خصوص نامشروع گرد آورده است. چنین است تیپ اقتصادی که به عنوان پایهٔ معامله‌گری و سرمایه‌داری خصوصی جنبهٔ شاخص دارد. پول سندی است برای دریافت ثروت اجتماعی و قشر چندین میلیونی خرده مالکین در حالی که این سند را محکم در دست دارد، آن را از «دولت» پنهان می‌کند و به هیچ سوسیالیسم و کمونیستی هم ایمان ندارد و «مترصد» آن است که طوفان پرولتاری پایان یابد. یا ما این خرده بورژوا را تابع کنترل و حساب خود خواهیم نمود (این کار در صورتی از دست ما ساخته است که تهیدستان یعنی اکثریت اهالی یا نیمه پرولتارها را در پیرامون پیشاهنگ پرولتاری آگاه متشکل سازیم) و یا این که او ناگزیر و حتماً حکومت کارگری ما را منقرض خواهد ساخت، همان‌گونه که ناپلئون‌ها و کاونیاک‌ها، که همانا بر روی همین زمینهٔ خرده مالکی سر بلند می‌کردند، انقلاب را منقرض می‌ساختند. مطلب بدین قرار و فقط بدین قرار است...

خرده بورژوایی که چند هزاری ذخیره کرده است، دشمن سرمایه‌داری دولتی است و می‌خواهد این چند هزار را حتماً برای خود و علیه تهیدستان و هرگونه کنترل همگانی دولتی به جریان اندازد؛ مجموع این مبالغ چند هزاری یك پایهٔ چندین میلیاردی برای احتکار به وجود می‌آورد، که ساختمان سوسیالیستی ما را عقیم می‌گذارد.

فرض کنیم که عدهٔ معنی از کارگران طی چند روز کالاهایی معادل با رقم ۱۰۰۰ تولید می‌کنند. سپس فرض کنیم که معادل ۲۰۰ از این مبلغ در اثر معامله‌گری‌های کوچك و انواع شیادی‌ها و تخطی دارندگان خرده پا از فرمان‌ها و مقررات شوروی به هدر می‌رود. هر کارگر آگاه خواهد گفت: اگر من می‌توانستم ۳۰۰ از این هزار را به عنوان بهای برقراری نظم و تشکلِ بیشتر بدهم، با طیب خاطر به جای دویست، سیصد می‌دادم، زیرا در شرایط حکومت شوروی بعدها، وقتی نظم و تشکل بر قرار گردد و

اخلال عناصر خرده مالك در هرگونه انحصار دولتی قطعاً عقیم گذارده شود، کاهش میزان این «باج» مثلاً تا صد یا پنجاه مسألهٔ بسیار آسانی خواهد بود.

این مثالِ عددی ساده ـ که برای عامه فهم کردن بیان عمداً به آخرین درجه ساده شده است ـ تناسبی را که اکنون بین سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیستم وجود دارد توضیح می‌دهد. کارگران قدرت دولتی را به دست خود دارند، آنها از لحاظ قضایی امکان کامل دارند همهٔ آن هزار را «ضبط نمایند» یعنی یك پشیز را هم چنان چه برای مقاصد سوسیالیستی نباشد، به مصرف نرسانند، این امکان قضایی، که متکی بر انتقال عملی حکومت به دست کارگران است، عنصر سوسیالیسم می‌باشد. ولی عناصر خرده مالك و سرمایه‌دار خصوصی از راه‌های متعددی این وضع قضایی را مختل می‌سازند، معامله‌گری را رایج می‌کنند و اجرای فرمان‌های شوروی را عقیم می‌گذارند. سرمایه‌داری دولتی، حتی اگر ما بیش از میزان فعلی هم بپردازیم (من عمداً یك چنین مثال عددی را آوردم تا آن را با وضوح کامل نشان دهم)، گام عظیمی به پیش خواهد بود، زیرا «به خاطر علم» متحمل مخارج شدن ارزشی دارد، زیرا این امر به حال کارگران سودمند است، زیرا غلبه بر بی‌نظمی و ویرانی و بی‌سر سامانی از هر چیزی مهم‌تر است، زیرا دوام یافتن هرج و مرج خرده مالکی بزرگ‌ترین و مخوف‌ترین خطری است که (هر آینه ما بر غلبه نکنیم) بدون شك موجب فنای نا خواهد گشت و حال آن که پرداخت مقدار بیشتری باج به سرمایه‌داری دولتی نه تنها موجب فنای ما نخواهد شد، بلکه ما را از مطمئن‌ترین راه‌ها به سوی سوسیالیسم خواهد برد. طبقه کارگری که آموخته باشد که چگونه باید علیه هرج و مرج‌طلبی عناصر خرده مالك نظر دولتی را حفظ نمود و آموخته باشد که چگونه باید تولید بزرگ را در سراسر کشور بر مبانی سرمایه‌داری دولتی متشکل ساخت، تمام آتوها را ـ از استعمال این اصطلاح معذرت می‌خواهم ـ در دست خواهد داشت و آن وقت دیگر تحکیم سوسیالیسم تأمین خواهد شد.

سرمایه‌داری دولتی از لحاظ اقتصادی به مراتب عالی‌تر از اقتصادیات کنونی ما است؛ این، اولاً.

ثانیاً این امر هیچ خطری برای حکومت شوروی ندارد، زیرا دولت شوروی دولتی است که در آن حاکمیت کارگران و تهیدستان تأمین است...

* * *

برای این که این مسأله را توضیح بیشتری داده باشیم، مقدم بر هر چیز مثال بسیار

مشخصی را دربارهٔ سرمایه‌داری دولتی ذکر می‌نماییم. همه می‌دانند که این مثال کدام است: آلمان است. در این کشور، ما با «آخرین کلام» تکنیك معاصر سرمایه‌داری بزرگ و تشکیلات منتظمی رو به رو هستیم که تابع امپریالیسم یونکری ـ بورژوایی است. کلماتی راکه روی آنها تکیه شده است به دور اندازید و به جای دولت نظامی، یونکری، بورژوایی و امپریالیستی باز هم دولت، منتها دولتی از طرز اجتماعی دیگر و با مضمون طبقاتی دیگر یعنی دولت شوروی یا پرولتاری را قرار دهید، تا تمام آن مجموعه شرایطی راکه سوسیالیسم را ایجاد می‌نماید، به دست آورید.

سوسیالیسم بدون تکنیك سرمایه‌داری بزرگ، که مبتنی بر آخرین کلام علم نوین باشد و بدون سازمان دولتی منتظم، که ده‌ها میلیون نفر را وادار به مراعات اکید یك قاعدهٔ واحد در امر تولید و توزیع محصولات بنماید، غیر ممکن است. ما مارکسیست‌ها همیشه در این باره سخن گفته‌ایم و افرادی که حتی این مطلب را هم نفهمیده‌اند (آنارشیست‌ها و نصف تمام اس‌ارها چپ) ارزش آن را ندارند که حتی دو ثانیه از وقت خود را برای صحبت با آنها تلف کنیم.

در عین حال، سوسیالیسم بدون سلطهٔ پرولتاریا در کشور غیر ممکن است: این هم در حکم الفبا است. تاریخ (که از آن هیچ کس به جز کودن‌های منشویك نمرهٔ یك توقع آن را نداشته است که به نحوی هموار و آرام و آسان و صاف و ساده، سوسیالیسم «یکپارچه» تقدیم کند) از چنان مجرای خود ویژه‌ای رفت، که مقارن با سال ۱۹۱۸ دو نیمهٔ مجزای سوسیالیسم را در کنار یکدیگر، نظیر دو جوجه‌ای که از زیر یك پوستهٔ امپریالیسم بین‌المللی سر درمی‌آورند، پدید آورد. آلمان و روسیه در سال ۱۹۱۸ به شکلی بارزتر از همه تحقق مادی شرایط اقتصادی، تولیدی و اجتماعی سوسیالیسم را از یك طرف و شرایط سیاسی آن را از طرف دیگر مجسم ساختند.

انقلاب پیروزمند پرولتاری در آلمان می‌توانست فی الفور و با سهولت فوق‌العاده‌ای هرگونه پوستهٔ امپریالیسم را (پوسته‌ای راکه متأسفانه از بهترین فولاد ساخته شده و لذا در برابر مساعی هرگونه جوجه‌ای از هم نمی‌پاشد) از هم به درد و پیروزی سوسیالیسم جهانی را به طور یقین و بدون دشواری یا با دشواری‌های ناچیز عملی سازد، البته در صورتی که مقیاس «دشواری» را یك مقیاس تاریخی جهانی بگیریم نه این که مقیاس محدود عامیانه.

چون در آلمان انقلاب هنوز در «تولد» خودکندی نشان می‌دهد؛ وظیفهٔ ما این است

که سرمایه‌داری دولتی آلمانی‌ها را بیاموزیم، با تمام قوا از آن تقلید کنیم و از شیوه‌های دیکتاتورمنشانه برای سریع تقلید این باخترمنشی در روسیهٔ وحشی دریغ نورزیم و از استعمال وسایل وحشیانهٔ مبارزه علیه وحشیگری مضایقه ننماییم. اگر افرادی در بین آنارشیست‌ها و اس‌ارهای چپ وجود دارند (من بی‌اختیار به یاد نطق‌های کارلین و گیه در کمیته اجرائیه مرکزی افتادم) که قادرند به شیوه کارلین قضاوت نموده بگویند که آری برازندهٔ ما انقلابیون نیست که از امپریالیسم آلمان «تعلیم بگیریم» در مقابل آن فقط باید یك چیز گفت: آن انقلابی که چنین اشخاصی را جدی تلقی نماید به نحوی علاج‌ناپذیر (و با استحقاق کامل) دچار فنا خواهد گشت.

در روسیه اکنون اتفاقاً سرمایه‌داری خرده بورژوایی تفوق دارد که از آن یك راه واحد ما را خواه به سرمایه‌داری بزرگ دولتی و خواه به سوسیالیسم می‌رساند و این راه از یك ایستگاه واسط واحد می‌گذرد که نام آن: «حساب و کنترل همه خلقی تولید و توزیع محصولات» است. هر کس این نکته را نمی‌فهمد مرتکب یك اشتباه اقتصادی نابخشنودنی شده، یا از واقعیات بی‌خبر است و آن چه را که هست نمی‌بیند و قادر نیست خیره به حقیقت بنگرد و یا این که «سرمایه‌داری» را فقط به طور انتزاعی در نقطه مقابل «سوسیالیسم» می‌گذارد و در شکل‌های مشخص مراحل کنونی این انتقال در کشور ما تعمق نمی‌ورزد.

به طور حاشیه متذکر می‌شوم که: این همان اشتباه نظری است که بهترین افراد اردوگاه «نوایاژیزن» و «وپریود» را گمراه ساخت: از آنها کسانی که از لحاظ کودنی و سست عنصری در زمرهٔ بدها و متوسط‌ها هستند، کشان‌کشان از دنبال بورژوازی می‌روند و مرعوب وی شده‌اند؛ بهترین آنها بدین نکته پی نبرده‌اند که آموزگاران سوسیالیسم بیهوده از یك دوران تام و تمام انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم سخن نمی‌گفتند و بی‌جهت «رنج‌های طولانی زایمان» جامعهٔ نوین را خاطر نشان نمی‌ساختند، که ضمناً این جامعهٔ نوین نیز مفهومی است مجرد که تحقق آن جز از طریق یك سلسله تلاش‌های مشخص متنوع و غیر مکمل برای ایجاد فلان یا بهمان دولت سوسیالیستی، ممکن نیست.

همانا بدان جهت که فراتر رفتن از وضع اقتصادی کنونی روسیه بدون طی مرحله‌ای که هم برای سرمایه‌داری دولتی و هم برای سوسیالیسم جنبه مشترك دارد (حساب و کنترل همه خلقی)، غیر ممکن است. لذا ترساندن سایرین و خود از «اولوسیون به سمت سرمایه‌داری دولتی» از لحاظ نظری سرا پا مهمل و بی‌معنی است. معنای این اتفاقاً

انحراف فکر «به سمت» مخالف خط سیر واقعی «اولوسیون» و عدم درك این خط سیر است؛ در عمل هم این برابر است با کشش قهقرایی به سمت سرمایه‌داری خرده مالکی.

برای این که خواننده یقین حاصل کند که به هیچ وجه فقط امروز نیست که من برای سرمایه‌داری دولتی ارزش «عالی» قایل می‌شوم، بلکه قبل از تصرف حکومت توسط بلشویك‌ها نیز چنین ارزشی را برای آن قایل بوده‌ام، به خود اجازه می‌دهم قسمت زیرین را از رسالهٔ خود موسوم به «خطر فلاکت و راه مبارزهٔ با آن» که در سپتامبر سال ۱۹۱۷ نوشته شده است، در این جا نقل نمایم:

... «برای آزمایش بیایید و به جای دولت یونکرها و سرمایه‌داران، یعنی به جای دولت ملاکین و سرمایه‌داران دولت انقلابی ـ دموکراتیك، یا به عبارت دیگر دولتی را قرار دهید که هر گونه امتیازی را به شیوهٔ انقلابی براندازد و از اجرای انقلابی کامل‌ترین دموکراتیسم نهراسد؟ شما خواهید دید که سرمایه‌داری انحصاری دولتی، در صورت وجود یك دولت واقعاً انقلابی دموکراتیك به طور حتمی و ناگزیر گامی است که به سوی سوسیالیسم برداشته شده است.

... «زیرا سوسیالیسم چیزی نیست گام بلاواسطه‌ای که از انحصار سرمایه‌داری دولتی به پیش برداشته می‌شود.

... «سرمایه‌داری انحصاری دولتی کامل‌ترین تدارك مادی سوسیالیسم است، درگاه آن است، پله‌ای از نردبان تاریخ است که بین آن (یله) و پله‌ای که سوسیالیسم نامیده می‌شود، هیچ پلهٔ واسطی وجود ندارد» (ص ۲۷ و ۲۸).[1]

توجه کنید که این مطالب در زمان کرنسکی نوشته شده و در این جا سخن بر سر دیکتاتوری پرولتاریا و دولت سوسیالیستی نیست، بلکه سخن بر سر دولت «انقلابی دموکراتیك» است. مگر واضح نیست که هر قدر ما از این پلهٔ سیاسی بالاتر رفته‌ایم و دولت سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را در وجود شوراها کامل‌تر مجسم ساخته‌ایم، به همان نسبت کمتر مأذونیم از «سرمایه‌داری دولتی» بهراسیم؟ مگر واضح نیست که ما از لحاظ مادی، اقتصادی و تولیدی هنوز در «درگاه»، که هنوز در «درگاه» سوسیالیسم قرار نداریم؟ و از طریق دیگری جز این «درگاه»، که هنوز بدان دسترسی

---

۱ ـ رجوع شود به سه صفحه اول ترجمه فارسی جلد سوم قسمت «آیا در صورت ترس از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم می‌توان به پیش رفت؟».م

نیافته‌ایم، نمی‌توان به دروازهٔ سوسیالیسم گام نهاد؟...

* * *

کیفیت زیرین نیز بینهایت آموزنده است.

وقتی ما در کمیتهٔ اجرائیه مرکزی با رفیق بوخارین مباحثه می‌کردیم، او ضمن صحبت متذکر شد که: در مورد پرداخت حقوق گزاف به کارشناسان، «ما» «از لنین دست راست‌تریم»، زیرا، هر آینه این سخنان مارکس را به یاد بیاوریم که در شرایط معنی صلاح طبقهٔ کارگر بیش از هر چیز در این است که «با پول گریبان خود را از چنگ این باند خلاص کند» (همانا از چنگ باند سرمایه‌داران، بدین معنی که زمین‌ها و فابریک‌ها و کارخانه‌ها و سایر وسایل تولید را در مقابل پرداخت عوض از بورژوازی باز ستاند)، آن وقت این مورد هیچ گونه عدولی از اصول دیده نمی‌شود.

این یك تذکر فوق‌العاده جالبی است....

... در معنای سخنان مارکس تعمق کنید.

سخن بر سر انگلستان سال‌های هفتاد قرن گذشته و دوران اوج سرمایه‌داری ماقبل انحصاری بود، سخن بر سر کشوری بود که آن زمان در آن جا نظامی‌گری و دیوان‌سالاری از همه جاکمتر و امکان پیروزی «صلح‌آمیز» سوسیالیسم به معنای «پرداخت عوض» از طرف کارگران به بورژوازی از همه جا بیشتر بود. لذا مارکس می‌گفت: در شرایط معین کارگران به هیچ وجه ابا نخواهند داشت از این که به بورژوازی مبلغی به عنوان عوض بپردازند. مارکس در مورد شکل‌ها و شیوه‌ها و طرق انقلاب، دست خود و رهبران آتیه انقلاب سوسیالیستی را نمی‌بست، زیرا به احسن وجهی می‌فهمید که به هنگام انقلاب چه مسایل فراوان جدیدی مطرح خواهد شد و در جریان انقلاب چگونه تمام اوضاع و احوال دگرگون خواهد شد و چگونه این اوضاع و احوال در جریان انقلاب کراراً و به شدت تغییر خواهد کرد.

خوب، مگر روشن نیست که در روسیهٔ شوروی پس از تصرف حکومت توسط پرولتاریا، پس از درهم شکستن مقاومت جنگی و خرابکاری استثمارگران، برخی از شرایطی که به وجود آمد، از طراز همان شرایطی بود که ممکن بود نیم قرن پیش در انگلستان هم، هر آینه این کشور در آن زمان از طریق صلح‌آمیز بنای انتقال به سوسیالیسم را می‌گذارد، به وجود آید؟ آن زمان در انگلستان تابع شدن سرمایه‌داران به کارگران را وجود عوامل زیرین می‌توانست تأمین کند: ۱) تفوق کامل کارگران یعنی

پرولتارها در بین اهالی، به علت فقدان دهقانان (در انگلستان سال‌های هفتاد علایمی وجود داشت که اجازه می‌داد به موفقیت‌های فوق‌العاده سریع سوسیالیسم در بین کارگران روستا امیدوار شد)؛ ۲) تشکل عالی پرولتاریا در اتحادیه‌های حرفه‌ای (انگلستان در آن زمان از این لحاظ نخستن کشور جهان بود)؛ ۳) سطح فرهنگی نسبتاً عالی پرولتاریا، که در اثر رشد طولانی سیاسی به دست آمده بود؛ ۴) عادت طولانی سرمایه‌داران انگلستان به حل مسایل سیاسی و اقتصادی از طریق مصالحه، این سرمایه‌داران دارای تشکل شگرفی بودند. در آن زمان آنها متشکل‌ترین سرمایه‌داران در بین کلمه کشورهای جهان بودند (اکنون این مقام اول را آلمان احراز نموده است). در نتیجهٔ وجود این عوامل در آن زمان پیدایش اندیشهٔ مربوط به امکان تبعیت صلح‌آمیز سرمایه‌داران انگلستان از کارگران آن میسر بود.

در کشور ما این تبعیت در لحظهٔ حاضر در اثر وجود یك سلسله مقدمات مشخص (پیروزی در اکتبر و درهم شکستن مقاومت جنگی و خرابکاری سرمایه‌داران از اکتبر تا فوریه) تأمین است. عامل پیروزی در کشور ما به جای تفوق کامل کارگران یعنی پرولتارها در بین اهالی و تشکل عالی آنان، عبارت بود از برخورداری پرولتارها از پشتیبانی دهقانان تهیدست و دهقانانی که به سرعت خانه خراب می‌شدند. سرانجام، ما نه دارای سطح فرهنگی عالی هستیم و نه به مصالحه عادت کرده‌ایم. اگر در این شرایط مشخص غور ورزیم، روشن خواهد شد که ما اکنون می‌توانیم و باید شیوه‌های سرکوب بی‌امان سرمایه‌داران بی‌فرهنگی را که به هیچ گونه «سرمایه‌داری دولتی» تن در نمی‌دهند و فکر هیچ گونه مصالحه‌ای را به خاطر خطور نمی‌دهند و به عقیم گذاشتن اقدامات شوروی از طریق احتکار و تطمیع تهیدستان و غیره ادامه می‌دهند، با شیوه‌های مصالحه یا پرداخت عوض به سرمایه‌داران با فرهنگی درآمیزیم، که به «سرمایه‌داری دولتی» تن در می‌دهند و قادرند آن را به مرحله اجرا گذارند و وجودشان برای پرولتاریا از آن جهت سودمند است که سازماندهان عاقل و مجرب بزرگ‌ترین بنگاه‌هایی هستند که واقعاً ده‌ها میلیون نفر را از لحاظ محصول تأمین می‌نمایند.

بوخارین یك مارکسیست اقتصاددان بسیار با معلومات است. به همین جهت هم او به خاطر آورد که مارکس کاملاً حق داشت وقتی به کارگران می‌آموخت که حفظ سازمان تولید کلان همانا برای تسهیل انتقال به سوسیالیسم حایز اهمیت فراوان است و ضمناً این فکر را کاملاً مجاز می‌دانست که هرگاه (به طور استثناء: انگستان در آن زمان استثناء

بود) اوضاع احوال طوری بشود که سرمایه‌داران را وادار نماید با صلح و صفا تن به اطاعت در دهند و در مقابل دریافت عوض به نحوی متشکل و با فرهنگ با سوسیالیسم انتقال یابند، مبلغ خوبی به عنوان عوض به سرمایه‌داران پرداخت گردد.

ولی بوخارین دچار اشتباه شده است، زیرا در خود ویژگی مشخص لحظهٔ کنونی سوریه تعمق نکرده است و حال آن که این لحظه درست یك لحظهٔ استثنایی است که در آن ما، پرولتاریای روسیه، از لحاظ نظام سیاسی خود و به علت نیرومندی قدرت سیاسی کارگران، از هر انگلستان و هر آلمانی جلوتر هستیم و در عین حال از لحاظ سازمان سرمایه‌داری دولتیِ آراسته و پیراسته، از لحاظ سطح فرهنگ و میزان آمادگی برای «استقرار» مادی و تولیدی سوسیالیسم، از عقب‌مانده‌ترین کشورهای اروپای باختری نیز عقب‌تر هستیم. آیا واضح نیست که نتیجه‌ای که از این وضع خود ویژه برای لحظهٔ کنونی حاصل می‌شود عبارت است از ضرورت «پرداخت عوض» خود ویژه‌ای که کارگران باید به آن سرمایه‌دارانی تکلیف نمایند که از همه با فرهنگ‌تر و با قریحه‌تر و دارای استعداد سازماندهی بیشتری هستند و آماده‌اند خود را در خدمت حکومت شوروی بگذارند و آراسته و پیراسته به ایجاد تولید «دولتی» بزرگ و کلان کمك نمایند؟ آیا واضح نیست که با چنین وضع خود ویژه‌ای ما باید بکوشیم از دو نوع اشتباه، که هر یك دارای جنبهٔ خرده بورژوایی مخصوص به خود است، اجتناب ورزیم؟ از یك طرف اشتباه اصلاح‌ناپذیری خواهد بود، هر آینه اعلام شود که چون ما تصدیق کرده‌ایم که «نیروهای اقتصادی ما با نیروی سیاسی تطابق ندارند، «لذا» نمی‌بایست حکومت را به دست می‌گرفتیم. این قضاوت، قضاوت «آدم‌های توی غلاف» است که فراموش می‌کنند که این «تطابق» هیچ‌گاه نخواهد بود و چنین تطابقی در تکامل جامعه نیز مانند تکامل طبیعت غیر ممکن است و فقط از طریق یك سلسله تلاش‌هایی که هر یك از آنها به طور جداگانه یك طرفه خواهد بود و تا حدود معینی عدم تطابق خواهد داشت، سوسیالیسم پیروزمند، در نتیجهٔ همکاری انقلابی پرولتاری‌های همهٔ کشورها، به وجود خواهد آمد.

از طرف دیگر اشتباه عیانی خواهد بود هر آینه به هوچی‌ها و عبارت‌پردازهایی آزادی عمل داده شود که مجذوب انقلابی‌گری «خیره‌کننده» می‌شوند، ولی قادر به انجام کار انقلابی متین و معقول و سنجیده‌ای که در آن دشوارترین مراحل نیز در نظر گرفته می‌شود، نیستند.

خوشبختانه تاریخ تکامل احزاب انقلابی و مبارزهٔ بلشویسم با آنها، تیپ‌هایی از افراد

برای ما به میراث گذاشته است که دارای سیمای کاملاً مشخصی هستند و از بین آنها اس‌ارهای چپ و آنارشیست‌ها تیپ انقلابیون بی‌مقدار را با وضوح کافی مجسم می‌سازند. آنها اکنون تا سر حد هیجان و خفتان فریاد می‌زنند و علیه «سازشکاری» «بلشویك‌های راست» نعره می‌کشند. ولی قادر به تفکر در این باره نیستند که «سازشکاری» چه چیز بدی داشته و به خاطر چه چیزی از طرف تاریخ و سیر انقلاب به طور عادلانه تقبیح شده است.

سازشکاری دوران کرنسکی قدرت حاکمه را به بورژوازی امپریالیست تسلیم می‌نمود و مسألهٔ قدرت حاکمه هم مسألهٔ اساسی هر انقلابی است. سازشکاری بخشی از بلشویك‌ها در اکتبر ـ نوامبر سال ۱۹۱۷ علتش یا ترس از تصرف قدرت حاکمه توسط پرولتاریا بود و یا قصد تقسیم قدرت حاکمه بالمناصفه نه تنها با «رفیقان نیمه راه غیر قابل اعتماد» نظیر اس‌ارهای چپ، بلکه همچنین با دشمنان، یعنی طرفداران چرنف و منشویك‌ها، که ناگزیر در مورد مسأله اساسی، که عبارت باشد از انحلال مجلس مؤسسان و سرکوب بی‌امان بوگایفسکی‌ها و اجرای کامل اقدامات مؤسسات شوروی و ضبط اموال، مانع ما می‌شدند.

اکنون قدرت حاکمه تصرف شده و نگاه‌داری گردیده و حتی بدون «رفیقان نیمه راه غیر قابل اعتماد»، در دست یك حزب یعنی حزب پرولتاریا تحکیم یافته است. اکنون که حتی سخنی هم از تقسیم قدرت حاکمه و امتناع از دیکتاتوری پرولتارها علیه بورژوازی نمی‌تواند در میان باشد، صحبت از سازشکاری معنایش صرفاً تکرار طوطی‌وار کلمات از بر شده ولی درك نشده است. دادن نسبت «سازشکاری» به ما به خاطر این که در لحظه‌ای که ما می‌توانیم و موظفیم کشور را اداره نماییم، می‌کوشیم، بدون مضایقه از صرف پول، با فرهنگ‌ترین عناصر را از بین کسانی که سرمایه‌داری تعلیمشان داده است به سوی خود جلب کنیم و آنها را علیه از هم پاشیدگی خرده مالکی به خدمت بپذیریم، معنایش ناتوانی کامل در تعمق در وظایف اقتصادی ساختمان سوسیالیسم است».

راجع به مالیات جنسی، آزادی بازرگانی، امتیازها

در مباحث فوق، که مربوط به سال ۱۹۱۸ است، یك سلسله اشتباه در مورد موعدهای وجود دارد. این موعدها از آن چه در آن زمان پیش‌بینی می‌شد طولانی‌تر گردیده است. این تعجب‌آور نیست. ولی عناصر اساسی اقتصادیات ما کماکان همان است که بود. «تهیدستان» دهقان (پرولتارها و نیمه پرولتارها) در موارد بسیار زیادی به دهقانان میانه حال تبدیل شده‌اند. این امر موجب نیرو گرفتن «عنصر» خرده مالکی یا خرده بورژوایی گردیده است. و اما جنگ داخلی سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۰ ویرانی کشور را فوق‌العاده شدت داد، احیاء نیروهای مولدهٔ کشور را به تعویق انداخت و بیش از همه به ویژه پرولتاریا را بی‌رمق ساخت. خشکسالی سال ۱۹۲۰، نبودن علیق و مرگ و میر دام‌ها نیز بر آن مزید گردید و این امر احیاء وسایل حمل و نقل و صنایع را با شدت بیشتری به تعویق انداخت و در این موضوع که مثلاً هیزم، یعنی مهم‌ترین مادهٔ سوخت ما، به وسیلهٔ اسب‌های دهقانان حمل شود، تأثیر خود را نشان داد.

در نتیجه مقارن بهار سال ۱۹۲۱ وضع سیاسی طوری شد که اتخاذ تدابیر فوری و بسیار قاطع معجل برای بهبود وضع دهقانان و اعتلاء نیروهای مولدهٔ آنان ضرورت مبرم به خود گرفت.

چرا همانا برای بهبود وضع دهقانان و نه کارگران؟

زیرا برای بهبود وضع کارگران غله و سوخت لازم است اکنون بزرگ‌ترین «تعویق» - از نقطهٔ نظر تمامی اقتصاد کشور - در همین رشته است. و اما افزایش میزان تولید و جمع‌آوری غله و تهیه و ارسال سوخت از راه دیگری جز از راه بهبود وضع دهقانان و اعتلای نیروهای مولدهٔ آنان ممکن نیست. باید کار را از دهقانان آغاز نمود. هر کس این مطلب را نمی‌فهمد و مایل است این جای اول دادن به دهقانان را به عنوان «دست کشیدن» یا چیزی نظیر دست کشیدن از دیکتاتوری پرولتاریا تلقی نماید، چنین کسی صرفاً در مسأله تعمق نمی‌ورزد و خود را تسلیم عبارت‌پردازی می‌نماید. دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از هبری سیاست توسط پرولتاریا. پرولتاریا، به عنوان طبقهٔ رهبر،

فرمانروا، باید بتواند سیاست را طوری هدایت کند، که در نخستین وهله فوری‌ترین و «حاد»ترین مسأله را حل نماید. آن چه اکنون بیش از هر چیز فوریت دارد، تدابیری است که با اتخاذ آنها می‌توان سطح نیروهای مولدهٔ اقتصاد دهقانی را بی‌درنگ ارتقاء داد. فقط بدین وسیله می‌توان هم به بهبود وضع کارگران نایل آمد و هم به تحکیم اتحاد کارگران با دهقانان یعنی تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا. آن پرولتار یا نمایندهٔ پرولتاریا که بخواهد برای بهبود وضع کارگران از راهی غیر از این برود، عملاً دستیار گارد سفیدی‌ها و سرمایه‌داران خواهد شد. زیرا رفتن از راهی غیر از این معنایش این است که منافع صنفی کاگران مافوق منافع طبقاتی قرار داده شود و منافع تمامی طبقه کارگر، دیکتاتوری وی، اتحاد وی با دهقانان علیه ملاکین و سرمایه‌داران و نقش رهبری وی در مبارزه به خاطر رهایی کار از زیر یوغ سرمایه، فدای منافع بلاواسطه و آنی و جزیی کارگران گردد.

پس آن چه در نخستین وهله لازم است عبارت است از اتخاذ تدابیر فوری و جدی برای ارتقاء سطح نیروهای مولدهٔ دهقانان.

انجام این امر بدون تغییرات جدی در سیاست مربوط به خواربار ممکن نیست. یك چنین تغییری عبارت بود از تعویض سیستم تحویل مازاد محصول با مالیات جنسی، که به موجب آن پس از پرداخت مالیات می‌توان لااقل در حدود معاملات محلی به بازرگانی آزاد پرداخت.

ماهیت تعویض سیستم تحویل مازاد محصول با مالیات جنسی چیست؟

در این باره تصورات نادرست خیلی شیوع دارد. قسمت اعظم این نادرستی از این جا سرچشمه می‌گیرد که در ماهیت این انتقال تعمق نمی‌ورزند و از خود نمی‌پرسند که این انتقال از چه چیز به چه چیز است. چنین تصور می‌کنند که این انتقالی بوده است از کمونیسم به طور کلی به رژیم بورژوازی به طور کلی. در مقابل این اشتباه ناگزیر باید به آن چیزی اشاره کرد که در ماه مه سال ۱۹۱۸ گفته می‌شد.

مالیات جنسی یکی از شکل‌های انتقالی است که از «کمونیسم جنگی» خود ویژه، که ما در نتیجهٔ منتهای نیازمندی و ویرانی و جنگ مجبور به توسل بدان شده بودیم، به شیوه صحیح سوسیالیستی مبادلهٔ محصولات انجام می‌گیرد. و مبادلهٔ محصولات هم به نوبهٔ خود عبارت است از یکی از شکل‌های انتقال از سوسیالیسمی که واجد خصوصیات ناشی از تفوق دهقانان خرده پا در بین اهالی است، به کمونیسم.

خود ویژگی «کمونیسم جنگی» این بود که ما عملاً از دهقانان تمام مازد وی و حتی

گاهی نه تنها مازاد، بلکه بخشی از آذوقهٔ مورد احتیاج خود دهقان را نیز برای تأمین هزینه ارتش و تأمین معاش کارگران از وی می‌گرفتیم. اغلب این آذوقه را به عنوان وام از وی می‌گرفتیم و به وی اسکناس می‌دادیم. در غیر این صورت ما نمی‌توانستیم بر ملاکین و سرمایه‌داران در یك کشور خرده دهقانی ویران شده پیروز گردیم. و این واقعیت که ما (علیرغم پشتیبانی مقتدرترین دولت‌های جهان از استمارگران ما) پیروز شدیم نه تنها نشان می‌دهد که کارگران و دهقانان در مبارزه به خاطر رهایی خود قادرند در قهرمانی چه اعجازی بنمایند، بلکه در عین حال نشان می‌دهد که منشویك‌ها و اس‌ارها، کائوتسکی و شرکاء هنگامی که «کمونیسم جنگی» را گناهی برای ما محسوب می‌داشتند، چگونه در عمل نقش چاکران بورژوازی را بازی می‌کردند. این امر را باید از خدمات ما محسوب نمود.

ولی به همان درجه هم ضروری است که ما میزان حقیقی این خدمت را بدانیم. «کمونیسم جنگی» حکم جبری جنگ و ویرانی بود، «کمونیسم جنگی» سیاستی که با وظایف اقتصادی پرولتاریا وفق دهد نبود و نمی‌توانست باشد. این یك اقدام موقتی بود. سیاست صحیح پرولتاریا، که به عملی ساختن دیکتاتوری خود در یك کشور خرده دهقانی مشغول است، عبارت است از مبادلهٔ غله با محصولات صنعتی مورد نیاز دهقان. فقط اتخاذ یك چنین سیاستی در رشتهٔ خواربار با وظایف پرولتاریا وفق می‌دهد و فقط چنین سیاستی قادر است پایه‌های سوسیالیسم را تحکیم نماید و آن را به پیروزی کامل برساند.

مالیات جنسی عبارت است از انتقال به چنین سیاستی. ما هنوز به حدی در ویرانی هستیم و فشار جنگ (که دیروز درگیر آن بودیم و به علت حرص و آز و کینه‌توزی سرمایه‌داران ممکن است فردا باز نایرهٔ آن برافروخته شود) چنان ما را درهم کوفته است که نمی‌توانیم به دهقان در مقابل تمام مقدار غله‌ای که مورد نیاز ما است محصولات صنعتی بدهیم. با علم به این موضوع ما مالیات جنسی را معمول می‌داریم، یعنی حداقل غله مورد نیاز (ارتش و کارگران) را به عنوان مالیات أخذ می‌نماییم و بقیهٔ را با محصولات صنعتی معاوضه خواهیم کرد.

در این مورد نکته زیرین را هم نباید فراموش کرد. نیازمندی و ویرانی چنان است که به فوریت ما نمی‌توانیم تولید سوسیالیستی بزرگ، فابریکی، دولتی را احیا نماییم. برای این کار باید ذخایر بزرگی از غله و سوخت در مراکز صنایع بزرگ داشت و ماشین‌های

فرسوده را با ماشین‌های نو عوض کرد و غیره. ما در ضمن تجربه یقین حاصل کردیم که این امر را نمی‌توان به فوریت انجام داد و می‌دانیم که پس از جنگ خانمانسوز امپریالیستی حتی ثروتمندترین و پیشروترین کشورها هم فقط طی سال‌های چندی که به حد کافی متمادی خواهد بود، خواهند توانست یك چنین وظیفه‌ای را عملی سازند. بنابراین باید در حدود معینی به احیای صنایع کوچك کمك نمود که به ماشین و به ذخایر دولتی و ذخایر بزرگ مواد خام و سوخت و خواربار احتیاج ندارند و می‌توانند در حدود معینی به اقتصاد دهقانی کمك فوری بنمایند و نیروهای مولده آن را ارتقاء دهند.

از این امر چه نتیجه‌ای حاصل می‌آید؟

این نتیجه حاصل می‌آید که براساس آزادی معین بازرگانی (ولو این که فقط محلی باشد) خرده بورژوازی و سرمایه‌داری احیا می‌گردد. این مطلب بلاتردید است. نادید انگاشتن این موضوع خنده‌آور است.

سؤال می‌شود که آیا این امر ضروری است؟ آیا می‌توان آن را توجیه نمود؟ آیا این امر خطرناك نیست؟

از این قبیل سؤال‌ها بسیار می‌شود و در اکثر موارد این سؤال‌ها فقط (چنان چه بخواهیم ملایم سخن گفته باشیم) ساده‌لوحی سؤال کننده را آشکار می‌سازد.

به تعریفی که من در ماه مه سال ۱۹۱۸ برای عناصر (اجزا ترکیبی) مربوط به شکل‌های گوناگون اجتماعی ـ اقتصادی موجوده در اقتصادیات کشورمان بیان داشته‌ام نظری بیندازید. هیچ کس نمی‌تواند منکر شود که همهٔ این پنج پلهٔ (یا اجزا ترکیبی) هر پنج شکل، از پاتریارکال، یعنی شکل نیمه وحشی گرفته تا شکل سوسیالیستی، وجود دارد. این موضوع به خودی خود عیان است که در یك کشور خرده دهقانی، تفوق با «شکل اقتصاد» خرده دهقانی، یعنی قسماً پاتریارکال و قسماً خرده بورژوایی است. مادام که مبادله وجود دارد، تکامل اقتصاد کوچك عبارت است از تکامل خرده بورژوایی یا تکامل سرمایه‌داری. این یك حقیقت انکارناپذیر و در حکم الفباء علم اقتصاد است که تجربه و مشاهدهٔ روزمره، حتی مشاهدهٔ عامی‌گرانه نیز مؤید آن است.

پس پرولتاریای سوسیالیستی در برابر این واقعیت اقتصادی چه سیاستی را می‌تواند تعقب نماید؟ آیا باید همهٔ محصولات مورد مصرف دهقان خرده پا را از محل تولیدات فابریك بزرگ سوسیالیستی در عوض غله و مواد خام در اختیار وی بگذارد؟ این مطلوب‌ترین و «صحیح‌ترین» سیاست می‌بود و همین سیاست را هم ما آغاز کردیم.

ولی ما نمی‌توانیم همهٔ این محصولات را در اختیار وی بگذاریم، به هیچ وجه نمی‌توانیم و به این زودی‌ها ـ به هر حال تا زمانی که نخستین نوبت کارهای مربوط به برق‌رسانی سراسر کشور را به پایان نرسانیم ـ نخواهیم توانست این کار را انجام دهیم. پس تکلیف چیست؟ یا باید سعی کرد هرگونه تکامل مبادله خصوصی غیر دولتی، یعنی بازرگانی، یعنی سرمایه‌داری را، که با وجود میلیون‌ها مولد خرده پا امری ناگزیر است، ممنوع ساخت و به‌کلی موقوف نمود. و اما چنین سیاستی سفیهانه و در حکم خودکشی آن حزبی خواهد بود که در صدد اجرای آن برآید. سفیهانه خواهد بود، زیرا این سیاست از لحاظ اقتصادی غیر ممکن است؛ خودکشی خواهد بود، زیرا احزابی که در صدد اجرای چنین سیاستی برآیند، ناگزیر با ورشکستگی مواجه می‌شوند. گناه خود را نپوشانیم: برخی از کمونیست‌ها «در اندیشه و گفتار و کردار» خود مرتکب این گناه شده و همانا به چنین سیاستی دچار گشته‌اند، می‌کوشیم این اشتباهات را بر طرف سازیم. حتماً باید این اشتباهات را بر طرف ساخت والاکارها به‌کلی خراب خواهد شد.

یا این که (آخرین سیاست ممکنه و یگانه سیاست عاقلانه) نباید در صدد ممنوع ساختن یا موقوف نمودن تکامل سرمایه‌داری برآمد، بلکه باید کوشید آن را به مجرای سرمایه‌داری دولتی انداخت. این امر از لحاظ اقتصادی ممکن است، زیرا سرمایه‌داری دولتی هر جا که عناصر بازرگانی آزاد و به طور کلی سرمایه‌داری موجود است ـ به نحوی از انحاء و به درجات مختلف ـ وجود دارد.

آیا می‌توان دولت وروی و دیکتاتوری پرولتاریا را با سرمایه‌داری دولتی درآمیخت و پیوند داد و همساز نمود؟

البته ممکن است. همین موضوع بود که من آن را در ماه مه سال ۱۹۱۸ ثابت می‌کردم و امیدوارم که در آن وقت ثابت کرده باشم. از این گذشته، در همان وقت من ثابت کردم که سرمایه‌داری دولتی در مقایسه با عنصر خرده مالکی (اعم از خرده پاتریارکال و خرده بورژوایی) گامی به پیش است. کسانی که سرمایه‌داری دولتی را فقط با سوسیالیسم مقابله یا مقایسه می‌کنند، مرتکب اشتباهات فراوانی می‌شوند، زیرا در شرایط سیاسی ـ اقتصادی کنونی حتماً باید سرمایه‌داری دولتی را با تولید خرده بورژوایی نیز مقایسه نمود.

تمام مسأله ـ خواه نظری و خواه عملی ـ عبارت است از کشف طرق صحیح برای این موضوع که چگونه باید تکامل سرمایه‌داری را، که امری (تا حدود معین و برای مدت

معین) ناگزیر است، به مجرای سرمایه‌داری دولتی سوق داد، چه شرایطی باید برای آن فراهم کرد و چگونه باید امر تبدیل سرمایه‌داری دولتی به سوسیالیسم در یك آینده نزدیك تأمین شود.

برای حل این مسأله باید مقدم بر هر چیز به نحوی هر چه روشن‌تر در نظر خود مجسم نمود که سرمایه‌داری دولتی در داخل سیستم شوروی ما و در چارچوب دولت شوروی ما عملاً چه خواهد بود و چه باید باشد.

ساده‌ترین مورد یا نمونه این که چگونه حکومت شوروی تکامل سرمایه‌داری را به مجرای سرمایه‌داری دولتی سوق می‌دهد و چگونه سرمایه‌داری دولتی را «متدوال می‌کند»؛ امتیازها است. اکنون همهٔ ما با این موضوع موافقیم که واگذاری امتیاز ضرورت دارد، ولی همه در این باره نمی‌اندیشند که امتیازها چه اهمیتی دارند. معنای امتیازها در سیستم شوروی از نقطهٔ نظر شکل‌های موجود اجتماعی ـ اقتصادی و روابط متقابل آنها چیست؟ این عبارت است از قرارداد، بلوك یا اتحاد قدرت دولتی شوروی یعنی پرولتاری، با سرمایه‌داری دولتی علیه عنصر خرده مالکی (پاتریارکال و خرده بورژوایی). صاحب امتیاز؛ سرمایه‌دار است. وی کارها را به شیوه سرمایه‌داری و به خاطر کسب سود انجام می‌دهد و به خاطر تحصیل سود فوق‌العاده و مافوق سود معمولی یا به خاطر تحصیل مواد خامی که طور دیگری به دست آوردن آن برایش محال یا بینهایت دشوار است، با حکومت پرولتاری حاضر به قرار داد می‌شود. حکومت شوروری از این امر نفعی عایدش می‌شود که عبارت است از رشد نیروهای مولده و افزایش میزان محصولات، به فوریت یا طی مدت بسیار کوتاه. فرض کنیم ما دارای صدها بنگاه استحصالی، معدن و قطعات جنگل هستیم. ما نمی‌توانیم از همهٔ اینها بهره‌برداری کنیم، زیرا ماشین و خواربار و وسایل حمل و نقل کم داریم. از رشته‌های دیگر نیز به همین علل بد بهره‌برداری می‌کنیم. در نتیجهٔ بهره‌برداری بد و غیر کافی از بنگاه‌های بزرگ، عنصر خرده مالکی در کلیهٔ مظاهر آن شدت می‌یابد: تضعیف اقتصاد دهقانی در نواحی اطراف (و سپس در همه جا)، لطمهٔ شدید به نیروهای مولدهٔ آن، کاهش اعتماد دهقانان نسبت به حکومت شوروی، چپاول و احتکارهای کوچك (که از هر چیز خطرناك‌تر است) در مقیاسی وسیع و غیره. حکومت شوروی، با «متداول کردن» سرمایه‌داری دولتی به صورت امتیازات، تولید بزرگ را در مقابل تولید کوچك، تولید پیشرو را در مقابل تولید عقب‌مانده، تولید ماشینی را در مقابل تولید دستی تقویت می‌نماید، میزان

محصولات صنایع بزرگ را که در دست خودش می‌باشد (نسبت سهیمه‌اش) افزایش می‌دهد و مناسبات اقتصادی تنظیم شده از طرف دولت را در مقابل مناسبات خرده بورژوایی و آنارشیستی تقویت می‌کند. سیاست امتیازها، هر آینه به قاعده و و با احتیاط اجرا شود، بدون شك به ما کمك خواهد کرد تا سریعاً (تا حدود معین و نسبتاً محدود) وضع تولید، وضع کارگران و دهقانان را بهبود بخشیم، البته به بهای خسران‌های معین یعنی در مقابل دادن ده‌ها میلیون پوط از گرانبهاترین محصولات به سرمایه‌دار. تعیین میزان و شرایطی که با وجود آن امتیاز برای ما سودمند و بی‌خطر خواهد بود، منوط است به تناسب قوا و موضوعی است که به وسیله مبارزه حل می‌شود، زیرا امتیاز هم نوعی از مبارزه و ادامه مبارزهٔ طبقاتی به شکل دیگر است، ولی به هیچ وجه معنایش تعویض مبارزهٔ طبقاتی با صلح طبقات نیست. طرق مبارزه را عمل معین خواهد کرد.

سرمایه‌داری دولتی به صورت امتیازها، در مقایسه با سایر شکل‌های سرمایه‌داری دولتی در سیستم شوروی، می‌توان گفت ساده‌ترین واضح‌ترین و روشن‌ترین شکل بوده و دارای خطوط دقیقاً مشخص است. در این جا ما مستقیماً با یك قرارداد رسمی و کتبی با پر فرهنگ‌ترین و پیشروترین سرمایه‌داران اروپای باختری رو به رو هستیم. ما سود و زیاد خود، حقوق و وظایف خود را دقیقاً می‌دانیم، ما آن مدتی را که طی آن امتیاز می‌دهیم دقیقاً می‌دانیم، شرایط پرداخت عوض پیش از موقع را، چنان چه در قرارداد حق عوض قبل از موعد پیش‌بینی شده باشد، می‌دانیم. ما به سرمایه‌داری جهانی «باج» معینی می‌دهیم و برای این که در مواردی گریبان خود را خلاص کرده باشیم به وی «فدیه می‌دهیم» و بدین وسیله فوراً تا حدود معینی موقعیت حکومت شوروی را استوار می‌سازیم و شرایط ادارهٔ امور اقتصادی خود را بهبود می‌بخشیم. تمام دشواری وظیفه ما در مورد امتیازها عبارت از این است که ما بتوانیم به هنگام انعقاد قرارداد امتیاز در همه چیز تعمق ورزیم و آن را بسنجیم و سپس در مورد اجرای آن مراقبت نماییم. وجود دشواری‌ها در این جا مسلم است و ارتکاب اشتباهات هم در اوایل کار شاید ناگزیر باشد ولی این دشواری‌ها، در مقایسه با سایر وظایف انقلاب اجتماعی و از آن جمله در مقایسه با سایر شکل‌های تکامل دادن و مجاز نمودن و متداول ساختن سرمایه‌داری دولتی، از همه کمتر است.

مهم‌ترین وظیفه کلیه کارکنان حزبی و مؤسسات شوروی، به مناسبت برقراری مالیات جنسی عبارت از این است که آنها بتوانند اصول، مبانی و پایه‌های سیاست «امتیاز» را

(یعنی سیاستی راکه شبیه است به سرمایه‌داری «امتیازی» دولتی) در مورد بقیه شکل‌های سرمایه‌داری و بازرگانی آزاد و مبادلات محلی و غیره نیز به‌کار بندند.

کئوپراسیون را در نظر بگیریم. بیهوده نبود که فرمان مربوط به مالیات جنسی فوراً موجب تجدید نظر در آیین‌نامهٔ کئوپراسیون و تا اندازه‌ای توسعهٔ دامنهٔ «آزادی» و حقوق آن گردید. کئوپراسیون نیز نوعی از سرمایه‌داری دولتی است منتها با سادگی کمتر و با خطوطی کمتر مشخص و بیشتر مبهم و بدین جهت حکومت ما را در عمل با دشواری‌های بیشتری رو به رو می‌سازد. کئوپراسیون مولدین خرده‌پای کالا (در این جا سخن بر سر کئوپراسیون کارگری نبوده، بلکه بر سر این نوع کئوپراسیون است که در یك کشور خرده دهقانی دارای تفوق است و تیپیك می‌باشد) ناگزیر موجب پیدایش مناسبات خرده بورژوایی سرمایه‌داری می‌گردد، به تکامل آنها مساعدت می‌کند، خرده سرمایه‌داران را به سطح اول می‌کشد و حداکثر فایده را عاید آنان می‌سازد. مادام که صاحب‌کاران کوچك تفوق دارند و امکان و همچنین لزوم مبادله نیز وجود دارد، طور دیگری هم نمی‌تواند باشد. آزادی و حقوق کئوپراسیون در شرایط کنونی روسیه معنایش تفویض آزادی و حقوق به سرمایه‌داری است. نادیده گرفتن این حقیقت مبرهن سفاهت یا تبهکاری خواهد بود.

ولی سرمایه‌داری «کئوپراتیوی» بر خلاف سرمایه‌داری خصوصی، در شرایط حکومت شوروی یکی از انواع سرمایه‌داری دولتی است و به این عنوان اکنون برای ما سودمند و مفید است، البته تا حدود معینی. در حدودی که مالیات جنسی معنایش آزادی فروش بقیهٔ مازاد است (مازادی که به عنوان مالیات أخذ نشده است)، در این حدود ما باید بکوشیم تا این تکامل سرمایه‌داری را (زیرا آزادی فروش، آزادی بازرگانی عبارت است از تکامل سرمایه‌دار) به مجرای سرمایه‌داری کئوپراتیوی سوق دهیم. سرمایه‌داری کئوپراتیوی از این لحاظ که امر حساب و کنترل و نظارت و قراردادهای بین دولت (در این مورد دولت شوروی) و سرمایه‌دار را تسهیل می‌نماید، شبیه است به سرمایه‌داری دولتی. کئوپراسیون، به عنوان شکل بازرگانی، مفیدتر و سودمندتر از بازرگانی خصوصی است و این تنها به علل مذکور نبوده، بلکه همچنین به این علت است که کئوپراسیون اتحاد و تشکل میلیون‌ها تن از هالی و سپس سراسر اهالی را تسهیل می‌نماید و این کیفیت به نوبه خود از نقطهٔ نظر انتقال آتی از سرمایه‌داری دولتی به سوسیالیسم رجحان عظیمی است.

امتیازات و کئوپراسیون را به عنوان شکل‌هایی از سرمایه‌داری دولتی با هم مقایسه کنیم. امتیاز بر صنایع ماشینی بزرگ مبتنی است ولی کئوپراسیون بر صنایع کوچك و دستی و غالباً حتی بر صنعت دوران پاتریارکال. امتیاز در هر قرار داد امتیازی جداگانه‌ای مربوط است به یك سرمایه‌دار یا یك شرکت، یك سندیکا و یك کارتل و یك تراست. ولی کئوپراسیون هزاران و حتی میلیون‌ها دارندهٔ خرده پا را در برمی‌گیرد. امتیاز امکان قرارداد دقیق و موعد دقیق را می‌دهد و حتی مستلزم آن است. ولی کئوپراسیون نه امکان قرارداد کاملاً دقیق را می‌دهد و نه موعد کاملاً دقیق. لغو قانون کئوپراسیون به مراتب سهل‌تر است تا فسخ قرارداد امتیاز، ولی گسست قرارداد به معنای گسست فوری و ساده و بی‌درنگ مناسبات عملی اتحاد اقتصادی یا «همزیستی» اقتصادی با سرمایه‌دار است و حال آن که هیچ گونه لغو قانون کئوپراسیون و به طور کلی هیچ گونه قانونی نه تنها موجب گسست فوری «همزیستی» عملی حکومت شوروی با سرمایه‌داران خرده پا نمی‌گردد، بلکه اصولاً قادر به گسست مناسبات اقتصادی عملی نیست. «مراقب و مواظب» امتیازداران بودن آسان است، ولی انجام این کار در مورد کئوپراتورها دشوار است. انتقال از امتیازها به سوسیالیسم عبارت است از انتقال از یك شکل تولید بزرگ به شکل دیگر تولید بزرگ. انتقال از کئوپراسیون صاحب‌کاران خرده پا به سوسیالیسم عبارت است از انتقال از تولید کوچك به تولید بزرگ، یعنی انتقالی که بغرنج‌تر است ولی می‌تواند، در صورت موفقیت، توده‌های وسیع‌تری از اهالی را در برگیرد و می‌تواند ریشه‌های عمیق‌تر و جان سخت‌تری از مناسبات قدیمی ماقبل از سوسیالیستی و حتی ماقبل سرمایه‌داری را که از لحاظ مقاومت در برابر هر گونه «پدیدهٔ تازه» از همه سرسخت‌ترند، از جا بکند. سیاست امتیازات، در صورت موفقیت، تعداد کمی بنگاه بزرگ به ما خواهد داد، که در مقایسهٔ با بنگاه‌های ما نمونه‌وارند و در سطح سرمایه‌داری معاصر پیشرو قرار دارند؛ پس از یك چند ده سال این بنگاه‌ها تماماً به ما تعلق خواهند گرفت. سیاست کئوپراتیوی، در صورت موفقیت، موجب اعتلای اقتصاد کوچك خواهد شد و براساس اتحاد داوطلبانه، انتقال آن را طی مدت نامعینی به تولید بزرگ تسهیل خواهد نمود.

نوع سوم سرمایه‌داری دولتی را بگیریم. دولت، سرمایه دار را به عنوان بازرگان به کار جلب می‌نماید و در مقابل فروش محصولات دولتی و خریداری محصولات مولدین خرده پا چند درصد معینی به عنوان حق العمل می‌پردازد. نوع چهارم: دولت با

کارفرمای سرمایه‌داری یك بنگاه یا معدن یا یك قطعه جنگل و زمین و غیره راکه متعلق به دولت است، اجاره می‌دهد و ضمناً قرارداد اجاره بیش از هر چیز به قرارداد امتیاز شباهت دارد. دربارهٔ این دو نوع اخیر سرمایه‌داری دولت به هیچ وجه چیزگفته نمی‌شود و به هیچ وجه کسی به فکرش نیست و توجهی به آن ندارد. ولی علت این امر آن نیست که ما نیرومند و عاقل بوده‌ایم، بلکه آن است که ما ضعیف و سفیه هستیم، ما می‌ترسیم از این که مستقیماً به چهرهٔ یك «حقیقت پست» بنگریم و چه بسا تسلیم «فریبی که ما را بالا می‌برد» می‌گردیم. فکر ما دایماً به این سمت منحرف می‌شود که «ما» از سرمایه‌داری به سوسیالیسم انتقال می‌یابیم، در حالی که فراموش می‌کنیم به نحوی دقیق و روشن در نظر خود مجسم سازیم که این «ما» چه کسانی هستند. باید همهٔ و حتماً بدون استثناء همهٔ اجزا ترکیبی یعنی کلیهٔ شکل‌های متنوع اقتصاد اجتماعی موجوده درکشور ما را، که من در مقالهٔ مورخه ۵ ماه مه سال ۱۹۱۸ بیان داشته‌ام، در مد نظر داشت، تا این تصور روشن فراموش نگردد. «ما» یعنی پیشاهنگ و آتریاد پیشرو پرولتاریا مستقیماً به سوسیالیسم انتقال می‌یابیم، ولی آتریاد پیشرو فقط بخش کوچکی از تمام پرولتاریا است و این پرولتاریا هم به نوبه خود فقط بخش کوچکی از تمام تودهٔ اهالی است. لذا، برای آن که «ما» بتوانیم وظیفهٔ انتقال مستقیم خود را به سوسیالیسم موفقانه انجام دهیم، باید این نکته را درك نماییم که چه راه‌ها و شیوه‌ها و وسایل و لوازمی به عنوان واسط برای انتقال از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری به سوسیالیسم لازم است، تمام کنه مطلب در همین است.

به نقشهٔ جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه نظری بیفکنید. در شمال ولوگدا، در جنوب خاوری رستف کنار دن و ساراتف، در جنوب اورنبورگ و امسك و در شمال تومسك سرزمین بسیار پهناوری وجود دارد که در آن ممکن بود ده‌ها کشور بزرگ با فرهنگ جای بگیرند. ولی در سراسر این سرزمین نظام پاتریارکال، نیمه توحش و توحش به تمام معنی حکمفرما است. ولی در دهات دور افتادهٔ بقیهٔ روسیه وضع از چه قرار است؟ مگر در کلیهٔ نقاطی که دهات را ده‌ها کیلومتر کوره راه یا بهتر بگوییم ده‌ها کیلومتر بی‌راهه از راه‌های آهن یعنی از وسیله ارتباط مادی با عامل فرهنگ، با سرمایه‌داری، با صنایع بزرگ و شهرهای بزرگ جدا جدا می‌کند، به همینسان نظام

پاتریارکال و آبلومفشینا[۱] و نیمه توحش تسلط ندارد؟

آیا انتقال از این وضعی که در روسیه تسلط دارد، به سوسیالیسم امکان‌پذیر است؟ آری تا حدود معینی امکان‌پذیر است، ولی فقط به یك شرط که ما اکنون، در سایهٔ یك کار علمی عظیم و فرجام یافته، دقیقاً از آن آگاهیم. این شرط عبارت است از برق‌رسانی. اگر ما ده‌ها کارخانهٔ برق ناحیه‌ای بسازیم (ما اکنون می‌دانیم که این کارخانه‌ها را کجا و چگونه می‌توان باید ساخت)، اگر ما از این کارخانه‌ها به هر قصبه‌ای نیروی برق برسانیم، اگر ما به مقدار کافی موتور مولد برق و ماشین‌های دیگر به دست آوریم، آن وقت دیگر به مراحل انتقالی و حلقه‌های واسط بین نظام پاتریارکال و سوسیالیسم احتیاجی نخواهد بود یا تقریباً نخواهد بود. ولی ما به خوبی می‌دانیم که این «یك» شرط، حداقل ده سال فقط برای کارهای نوبت اول لازم دارد و تقلیل این مدت هم به نوبهٔ خود فقط در صورت پیروزی انقلاب پرولتاری در کشورهایی نظیر انگلستان، آلمان و امریکا ممکن است.

ولی برای سال‌های آینده نزدیك باید توانست دربارهٔ حلقه‌های واسطی که قادرند انتقال از نظام پاتریارکال، از تولید کوچك به سوسیالیسم را تسهیل نمایند، تعمق ورزید. «ما» هنوز هم غالباً به سوی این استدلال انحراف می‌ورزیم که: «سرمایه‌داری شر و سوسیالیسم خیر است». ولی این استدلال نادرست است، زیرا در آن مجموع شکل‌های مختلف اجتماعی ـ اقتصادی فراموش می‌گردد و فقط دو تا آنها در نظر گرفته می‌شود.

سرمایه‌داری نسبت به سوسیالیسم شر است. سرمایه‌داری نسبت به نظامات قرون وسطایی، نسبت به تولید خرد، نسبت به دیوان‌سالاری ناشی از پراکندگی مولدین خرده پا، خیر است. تا آن جاکه ما هنوز قادر به عملی نمودن انتقال مستقیم از تولید کوچك به سوسیالیسم نیستیم، سرمایه‌داری هم تا حدود معینی به عنوان محصول خود به خود تولید و مبادلهٔ خرد ناگزیر است و لذا ما باید از سرمایه‌داری به عنوان حلقه واسطی بین تولید خرد و سوسیالیسم و به عنوان وسیله، طریقه، شیوه و نحوهٔ ارتقاء سطح نیروهای مولده استفاده نماییم (به ویژه با سوق دادن آن به مجرای سرمایه‌داری دولتی).

موضوع دیوان‌سالاری را بردارید و از لحاظ اقتصادی نظری به آن بیفکنید. در پنجم

---

۱ ـ آبلومف: نام ملاك روس در رومان گونچارف، نویسندهٔ روس، این کتاب به همین نام موسوم است نام آبلومف مترادف کهنه‌پرستی، و لختی و خمودگی است.

ماه مه سال ۱۹۱۸ هنوز دیوان‌سالاری در میدان دید ما قرار نـدارد. شش مـاه پس از انقلاب اکتبر یعنی پس از آن‌که ما دستگاه اداری کهنه را از پای تا به سر درهم خورد کردیم، نیز هنوز این شر را احساس نمی‌کنیم.

یك سال دیگر هم می‌گذرد. در کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست روسیه، به تاریخ ۱۸ـ ۲۳ مارس سال ۱۹۱۹ برنامه جدید حزب به تصویب می‌رسد و در این برنامه ما بدون این‌که از اعتراف به شر هراسی داشته باشیم، بلکه در عین آن‌که مایلیم آن را آشکـار نماییم، فاش سازیم، رسوا کنیم و افکار و اراده و انرژی و اقدام را برای مبارزه علیه این شر برانگیزیم، صریحاً از «احیاء جزیی از دیوان‌سالاری در داخل نظام شوروی» سخن می‌گوییم.

دو سال دیگر هم گذشت. بهار سال ۱۹۲۱، پس از کنگره هشتم شوراها، که در آن موضوع دیوان‌سالاری مورد بحث و مذاکره قرار گرفت (دسامبر سال ۱۹۲۰)، پس از کنگره دهم حزب کمونیست روسیه (مارس سال ۱۹۲۱)، که در آن مباحثاتی که ارتباط کاملاً نزدیکی با تجزیه و تحلیل دیوان‌سالاری داشت، نتیجه‌گیری شد، ما همین شر را به نحوی واضح‌تر و روشن‌تر و مخوف‌تر در برابر خـود مـی‌بینیم. ریشـه‌های اقـتصادی دیوان‌سالاری چیست؟ این ریشه‌ها به طور عمده دو قسمند: از یك طرف بـورژوازی تکامل یافته همانا برای مبارزه علیه جنبش انقلابی کارگران (و قسمتی هم دهقانان) بـه دستگاه اداری و در نوبهٔ اول به دستگاه نظامی و سپس به قضایی و غیره احتیاج دارد. این را ما نداریم. دادگاه‌های ما طبقاتی و ضد بورژوازی هستند. ارتش مـا طـبقاتی و ضـد بورژوازی است. دیوان‌سالاری در ارتش نبوده بلکه در مؤسساتی است که امور آن را اداره می‌نمایند. دیوان‌سالاری کشور ما ریشه اقتصادی دیگری هم دارد که عبارت است از: تفرقه و پراکندگی مولدین خرده پا، فقر آنها، بی‌فرهنگی، بی‌راهی، بی‌سوادی، فقدان مبادله بین زراعت و صنایع و فقدان ارتباط بین این دو و تاثیر متقابل آنها در یکدیگر. این امر به میزان عظمی نتیجهٔ جنگ داخلی است. هنگامی که ما را از هر سو محاصره کرده و رابطهٔ ما را با تمام جهان سپس با نواحی غله خیز جنوب، با سیبری و با معادن ذغال قطع کرده بودند، ما نمی‌توانستیم صـنایع را احـیا نـماییم. مـا مـجبور بـودیم از «کمونیسم جنگی» خود دارای نورزیم و از توسل به شدیدترین اقدامات افراطی نهراسیم و زندگی نیمه‌گرسنه و بدتر از نیمه‌گرسنه را تحمل نماییم ولی به هر قیمتی شده، علیرغم ویرانی کاملاً بی‌سابقه و فقدان مبادلات کالایی؛ حکومت کـارگری دهـقانی را حـفظ

نماییم. و ما از آن چیزی که اس‌ارها و منشویک‌ها را (که در واقع تا حدود زیادی در نتیجهٔ ترس و خوف خود از بورژوازی پیروی می‌کردند) به هراس انداخته بود، به هراس نیفتادیم. یلی آن چیزی که در یک کشور تحت محاصره در یک دژ محصور شرط پیروزی بود، جنبهٔ منفی خود را در درست در بهار سال ۱۹۲۱، هنگامی که آخرین نیروهای گارد سفید از سرزمین جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه بیرون رانده شدند، آشکار ساخت «موقوف ساختن» هرگونه مبادلهٔ کالا در یک دژ محصور ممکن و لازم است با قهرمانی خاص توده‌ها این وضع را می‌توان سه سال تحمل نمود پس از این بیش از پیش بر شدت خانه خرابی مولد خرده پا افزوده شد، احیاء صنایع بزرگ باز هم به تعویق و تأخیر افتاد. دیوان‌سالاری، به عنوان میراث «محاصره» و به عنوان روبنای پراکندگی و فروکوفتگی مولد خرده پا، کاملاً خود را آشکار ساخت.

باید توانست بدون هراس به وجود شر اعتراف نمود تا بتوان محکم‌تر علیه آن مبارزه کرد و کار را باز و باز از نوع آغاز نمود. ما مجبور خواهیم بود چندین بار دیگر در کلیه شئون ساختمانی خود کار را از نو آغاز کنیم و تمام نشده‌ها را اصلاح نماییم و طرف مختلفی را برای برداشت موضوع انتخاب کنیم. تأخیر در احیاء صنایع سنگین آشکار شد، تحمل ناپذیری مبادلهٔ «موقوف شده» بین صنایع و زراعت آشکار گردید، پس باید با تمام قوا به آن چیزی که بیشتر در دسترس است یعنی به احیاء صنایع کوچک پرداخت. باید از این جانب به پیشرفت کار کمک نمود، باید این جناح بنا راکه در اثر جنگ و محاصره نیمه ویران شده است، تقویت کرد و با تیربست محکم نمو. باید به انواع وسایل و به هر قیمتی شده مبادله را بسط داد و از سرمایه‌داری نهراسید، زیرا حدودی راکه ما برای آن قایل شده‌ایم (به وسیلهٔ سلب مالکیت از ملاکین و بورژوازی در اقتصادیات و با استقرار حکومت کارگری ـ دهقانی در سیاست) به قدر کافی محدود و به حد کافی «معتدل» است. این است اندیشهٔ اساسی مالیات جنسی و این است معنای اقتصادی آن.

کلیه کارکنان ما، اعم از کارکنان حزبی و کارکنان مؤسسات شوروی، باید تمام مساعی خود و تمام توجه خود را به کار برند تا در محل‌ها ـ در استان‌ها و از آن هم بیشتر در شهرستان‌ها و از آن نیز بیشتر در بخش‌ها و دهات ـ به منظور پیشرفت ساختمان اقتصادی همانا از نقطهٔ نظر ارتقاء فوری اقتصاد دهقانی، ولو با وسایلی «کوچک و ناچیز» و به میزانی ناچیز و نیز به منظور کمک به این اقتصاد از راه بسط صنایع کوچک محلی؛ ابتکار بیشتری به وجود آورند و موجبات پیدایش آن را فراهم سازند. نقشه اقتصادی

واحد برای سراسر کشور مستلزم آن است که همانا این موضوع در مرکز دقت و توجه و در مرکز عملیات «ضربتی» قرار گیرد. بهبودی معینی که در این جا، یعنی در جایی به دست آمده که به «بنیاد» بسیار پهناور و بسیار ژرف بیش از همه نزدیك است، به ما امکان خواهد داد در کوتاه‌ترین مدتی به احیاء مجدانه‌تر و موفقیت‌آمیزتر صنایع بزرگ بپردازیم.

کارمند ادارهٔ خواربار تاکنون از یك دستور اساسی با خبر بود: جمع‌آوری صد در صد مازاد محصول. حالا دستور دیگری وجود دارد: جمع‌آوری صد در صد مالیات در کوتاه‌ترین مدت و سپس جمع‌آوری صد در صد دیگر از طریق معاوضه با محصولات صنایع بزرگ و کوچك. کسی که ۷۵ درصد مالیات و ۷۵ درصد دیگر (از صد دوم) را از طریق مبادله با محصولات صنایع بزرگ و کوچك جمع‌آوری کند، کار دولتی مفیدتری انجام می‌دهد تا آن کسی که صد در صد مالیات و ۵۵ درصد دیگر (از صد دوم) را از طریق مبادله جمع‌آوری کند. وظیفه کارمند ادارهٔ خواربار بغرنج‌تر می‌شود. از یك طرف این یك وظیفهٔ اداری مالیاتی است که بنابر آن باید مالیات را هر چه سریع‌تر و هر چه مثمرتر جمع‌آوری نمود. از طرف دیگر این یك وظیفه عمومی اقتصادی است که بنابر آن باید کوشش کرد تا امور کئوپراسیون طوری هدایت شود و به صنایع کوچك طوری کمك شود و دامنه ابتکار و بدعت در محل‌ها طوری بسط داده شود که مبادله بین زراعت و صنایع افزایش یابد و تحکیم پذیرد. ما هنوز خیلی خیلی بد از عهدهٔ این کار برمی‌آییم؛ اثبات آن دیوان‌سالاری است. ما نباید از اعتراف به این موضوع ترسی داشته باشیم که در این مورد هنوز خیلی چیزها می‌توان و باید از سرمایه‌دار آموخت. نتایج تجربیات عملی را در استان‌ها، شهرستان‌ها، بخش‌ها، و دهات مورد مقایسه قرار دهیم: در یك جا سرمایه‌داران و خرده سرمایه‌داران خصوصی فلان نتیجه را به دست آورده‌اند. سود آنها تقریباً فلانمقدار است. این باج و اجرتی است که ما «در ازاء علم‌آموزی» پرداخته‌ایم. از پرداخت اجرت در ازاء علم‌آموزی به شرطی که آموزش با ثمر باشد، دریغی نیست. در همسایگی آنها از راه کئوپراتیو فلان نتیجه به دست آمده است. سود حاصله آنها فلان قدر است. در جای سوم از طریق صرفاً دولتی و صرفاً کمونیستی فلان نتیجه را به دست آورده‌اند (این مورد سوم در لحظهٔ کنونی استثناء نادری است).

وظیفهٔ ما باید عبارت از این باشد که هر مرکز اقتصادی منطقه‌ای و هر مجلس مشاورهٔ

اقتصادی استان که جنب کمیتهٔ اجرائیه تشکیل می‌گردد بی‌درنگ و به عنوان یك وظیفه درجه اول به عملی نمودن فوری آزمایش‌ها یا سیستم‌های گوناگون «معاملاتی» در مورد آن مازادی که پس از تادیهٔ مالیات جنسی باقی می‌ماند، بپردازد. پس از چند ماه باید عملاً نتایجی در دست داشت که بتوان آنها را مورد مقایسه و بررسی قرار داد. نمك استخراج شده از محل یا حمل شده از نقاط دیگر؛ نفتی که از مرکز می‌رسد؛ صنایع دستی مخصوص تهیه مصنوعات چوبی؛ صنایعی که از مواد خام محلی محصولاتی تولید می‌کند که اهمیت چندانی نداشته، ولی برای دهقانان لازم و مفید است؛ «ذغال سبز» (استفاده از نیروی آب کم اهمیت محلی برای برق‌رسانی) و غیره و غیره، همه باید برای آن مورد استفاده قرار گیرد که مبادلهٔ بین صنایع و کشاورزی به هر قیمتی شده رونق گیرد. هر کس در این رشته حداکثر نتایج را به دست آورد، ولو از راه سرمایه‌داری خصوصی و حتی بدون کئوپراسیون، بدون تبدیل مستقیم این سرمایه‌داری به سرمایه‌داری دولتی هم باشد، به امر ساختمان سوسیالیستی سراسر روسیه بیش از آن کسی فایده خواهد رساند که به «تفکر» دربارهٔ منزه بودن کمونیسم مشغول گردد و برای سرمایه‌داری دولتی و کئوپراسیون نظامنامه و مقررات و دستورالعمل بنویسد، ولی عملاً مبادله را پیشرفت ندهد.

این موضوع ممکن است نقیض‌گویی به نظر رسد: سرمایه‌داری خصوصی در رل دستیار سوسیالیسم؟

ولی این موضوع به هیچ وجه نقیض‌گویی نیست، بلکه از لحاظ اقتصادی یك واقعیت به کلی انکارناپذیر است. چون ما با یك کشور خرده دهقانی دارای وسایل حمل و نقل فوق‌العاده ویران رو به رو هستیم، که از جنگ و محاصره برون می‌آید و رهبری سیاسی آن با پرولتاریا است، که امور حمل و نقل و صنایع بزرگ را در دست دارد، لذا از این مقدمات به نحوی کاملاً ناگزیر این نتیجه به دست می‌آید که اولاً مبادلات محلی در لحظهٔ کنونی اهمیت درجه اول دارد و ثانیاً کمك به سوسیالیسم به وسیلهٔ سرمایه‌داری خصوصی (و به طریق اولی دولتی) امکان‌پذیر است.

کمتر دربارهٔ کلمات مناقشه کنیم. ما هنوز هم از این لحاظ مرتکب خطاهای بی‌حد و حصری می‌شویم. بیشتر در تجربیات عملی تنوع به کار بریم و بیشتر این تجربیات را مورد بررسی قرار دهیم، شرایطی یافت می‌شوند که در آن دادن ترتیبات نمونه‌وار به کارهای محلی حتی در کوچك‌ترین مقیاس نیز، حایز اهمیت دولتی بیشتری است تا

شئون بسیاری از کارهای دستگاه دولتی مرکزی. و اتفاقاً در لحظه کنونی در مورد اقتصاد دهقانی به طور کلی و در مورد معاوضه مازاد تولیدات کشاورزی با محصولات صنعتی به طور اخص، شرایط در کشور ما به ویژه همین گونه است. دادن ترتیبات نمونه‌وار به کار در رشته مذکور، ولو برای یك بخش هم باشد، حایز اهمیت دولتی فراوانتری است تا بهبود «نمونه‌وار» دستگاه مرکزی فلان یا بهمان کمیساریای ملی. زیرا دستگاه مرکزی ما طی سه سال و نیم به آن چنان مرحله‌ای وارد شده است که دیگر در حدود معینی جنبهٔ جمهود زیان‌بخش به خود گرفته است؛ ما نمی‌توانیم این دستگاه را به میزان قابل ملاحظه و با سرعت بهبود دهیم و نمی‌دانیم چگونه باید این کار را انجام داد. کمك به این دستگاه برای بهبود اساسی‌تر آن، برای وارد نمودن جریان جدیدی از نیروهای تازه نفس در آن، برای مبارزهٔ موفقیت‌آمیز علیه دیوان‌سالاری و برای غلبه بر جمود زیان‌بخش باید از محل‌ها، از پایین برسد و آن هم به وسیلهٔ دادن ترتیبات نمونه‌وار به «واحد جامع» کوچك ولی به خصوص «واحد جامع» یعنی نه یك مؤسسه اقتصادی، نه یك رشتهٔ اقتصادی نه یك بنگاه، بلکه مجموعهٔ تمام مناسبات اقتصادی، مجموعهٔ تمام معاملات اقتصادی ولو در یك محل کوچك.

آن کسانی از ما که محکوم به ماندن بر سر دستگاه مرکزی هستند، امر بهبود دستگاه و تصفیه آن را از دیوان‌سالاری، ولو به میزان ناچیزی که مستقیماً در دسترس باشد، ادامه خواهند داد. ولی کمك عمده از این لحاظ از محل‌ها رسیده و خواهد رسید. کار ما در محل‌ها ـ تا آن جا که من می‌بینم ـ روی هم رفته بهتر از مرکز است و علت آن هم مفهوم است، زیرا شر دیوان‌سالاری طبیعتاً در مرکز متراکم می‌گردد: مسکو از این لحاظ نمی‌تواند بدترین شهر و به طور کلی بدترین «محل» در جمهوری نباشد. در محل‌ها انحرافات از حد وسط به هر دو سمت وجود دارد: انحرافات به بدترین سمت کمتر از انحرافات به بهترین سمت است. انحرافات به بدترین سمت عبارت است از سوء استفادهٔ آن کارمندان سابق و ملاکین و بورژواها و سایر نابکارانی که خود را به کمونیست‌ها چسبانده و گاهی مرتکب اجحافات و زشتی‌ها و هتاکی‌های نفرت انگیزی نسبت به دهقانان می‌شوند. در این مورد باید به یك تصفیه تروریستی دست زد: محاکمه در محل و تیرباران بی‌چون و چرا. بگذار مارتف‌ها و چرنف‌ها و خرده بورژواهای غیر حزبی نظیر آنها به سر و سینه خود بکوبند و بانگ برآورند که: «شکر خدا را که من به «آنها» شبیه نیستم و ترور را هرگز قبول نداشته و قبول ندارم». این ابلهان «ترور را قبول ندارند»،

زیرا در امر تحمیق کارگران و دهقانان ایفای نقش همدستان چاکرصفت گارد سفیدی‌ها را برای خود برگزیده‌اند. اس‌ارها و منشویک‌ها «ترور را قبول ندارند»، زیرا تحت لوای «سوسیالیسم نقشی را ایفا می‌کنند که عبارت است از کشاندن توده‌ها در زیر ترور گارد سفیدی‌ها. این را رژیم کرنسکی و غایله کورنیلفی در روسیه، رژیم کلچاك در سیبری، منشویسم در گرجستان به ثبوت رسانده است، این را قهرمانان انترناسیونال دوم و انترناسیونال «دو و نیم»[1] در فنلاند، مجارستان، اتریش، آلمان، ایتالیا، انگلستان و غیره به ثبوت رسانده‌اند. بگذار همدستان چاکر صفت ترورگارد سفیدی به خاطر نفی هرگونه ترور خود را بستایند. ولی ما حقیقت ناگوار ولی مسلم را خواهیم گفت: درکشورهایی که در حال بحران ناشنوده و از هم گسیختگی روابط قدیمی و حدت مبارزهٔ طبقاتی دوران پس از جنگ امپریالیستی سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ هستند (تمام کشورهای جهان در این حالت هستند) علیرغم سالوسان و عبارت‌پردازان بدون ترور نمی‌توان کار را از پیش برد. یا ترورگارد سفیدی بورژوایی نوع امریکایی، انگلیسی (ایرلند)، ایتالیایی (فاشیست‌ها) آلمانی، مجارستانی، و غیره و یا ترور سرخ پرولتاری. حد وسط وجود ندارد، شق «ثالث» وجود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.

انحرافات به بهترین سمت عبارت است از: مبارزهٔ موفقیت‌آمیز با دیوان‌سالاری، حداکثر توجه نسبت به حوایج کارگران و دهقانان، نهایت اهتمام نسبت به امر اعتلای اقتصادی، ارتقاء سطح بهره‌دهی کار، بسط گردش محلی کالا بین زراعت و صنایع. این انحرافات به بهترین سمت، با آن که فراوان‌تر از انحرافات به بدترین سمت است، ولی به هر حال جنبه نادر دارد. معهذا این انحرافات وجود دارد. همه جا در محل‌ها نیروهای کمونیستی جدید و جوان و تازه نفسی که در جنگ داخلی و در زندگی پر محرومیت آبدیده شده‌اند به وجود می‌آیند. ما هنوز به هیچ وجه و به هیچ وجه برای برکشیدن اصولی و پیگیر این نیروها از پایین به بالا به حدکافی کار نمی‌کنیم. این کار را می‌توان و باید پردامنه‌تر و مصرانه‌تر انجام داد. برخی ازکارکنان را می‌توان و باید از سرکارهای دستگاه مرکزی برداشت و به عنوان رهبران شهرستان‌ها و بخش‌ها به کارهای محلی

---

۱ ـ انترناسیونال دو و نیم: در فوریه سال ۱۹۲۱ در وین درکنفرانس احزاب و گروه‌های سانتریستی که تحت فشار توده‌های کارگر دارای روح انقلابی موقتاً از انترناسیونال دوم خارج شده بودند، تأسیس گردید. انترناسیونال دو و نیم در سال ۱۹۲۳ مجدداً به انترناسیونال دوم پیوست.

گماشت و در آن جا برای تمام کارهای اقتصادی من حیث المجموع ترتیبات نمونه‌واری داد، اینها فواید فراوانی خواهند رساند و وظیفه‌ای را انجام خواهند داد که برای سراسر کشور مهم‌تر از برخی وظایف محوله در دستگاه مرکزی خواهد بود. زیرا دادن ترتیبات نمونه‌وار به کار منبعی برای پیدایش کارکنان و نمونه‌ای برای سرمشق گرفتن خواهد بود که تقلید از آن دیگر نسبتاً دشوار نخواهد بود و بدین طریق ما خواهیم توانست از مرکز به این امر کمك کنیم که «تقلید» از سرمشق نمونه‌وار همه جا با دامنه وسیعی انجام گیرد و همه جا اجباری شود.

امر بسط «مبادله» بین زراعت و صنایع به حساب مازاد پس از تأدیه مالیات جنسی، و صنایع کوچك که اکثراً دستی است، بنابر ماهیت اصلی خود ابتکار مستقلانه و بصیرانه و هوشمندانه‌ای را از طرف سازمان‌های محلی ایجاب می‌کند و لذا دادن ترتیبات نمونه به کارهای شهرستان‌ها و بخش‌ها در لحظهٔ کنونی از نقطهٔ نظر امور مربوط به سراسر کشور اهمیت فوق‌العاده زیادی کسب می‌نماید. در امور جنگی مثلاً هنگام جنگ اخیر با لهستان ما ترسی از عدول از سلسله مراتب اداری نداشتیم و نمی‌ترسیدیم از این که اعضاء شورای انقلابی جنگی جمهوری را «تنزل رتبه» داده به پست‌های پایین‌تر بگماریم (در حالی که این شغل عالی، مرکزی را برای آنها محفوظ داریم). پس چرا حالا برخی از اعضاء کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه یا اعضاء ارگان‌های عالی و یا رفقای عالی‌رتبه دیگر را تغییر محل نداده و به کارهایی حتی در شهرستان‌ها و حتی در بخش‌ها نگماریم؟ در واقع هم ما دیگر آن قدر «دیوان‌سالار» نشده‌ایم که از این عمل «ترس داشته باشیم». و اصولاً ده‌ها کارکن دستگاه مرکزی یافت خواهند شد که با طیب خاطر به این کار تن در دهند. این امر نفع فوق‌العاده‌ای را عاید ساختمان اقتصادی سراسر جمهوری خواهد کرد و بخش‌های نمونه‌وار و یا شهرستان‌های نمونه‌وار نه تنها یك نقش بزرگ، بلکه نقش تاریخی کاملاً قاطع بازی خواهند کرد.

ضمناً به عنوان یك نکته کوچك ولی نکته‌ای که به هر حال حایز اهمیت است، باید موضوع تغییر ضروری طرح اصولی مسألهٔ مبارزه با معامله‌گری احتکاری را متذکر شد. ما باید بازرگانی «صحیح» را که از کنترل دولتی سرباز نزند مورد پشتیبانی خود قرار دهیم، بسط این بازرگانی برای ما صرفه دارد. معامله‌گری احتکاری هم چنان چه مفهوم سیاسی ـ اقتصادی آن را در نظر گیریم، وجه تمایزی با بازرگانی «صحیح» نخواهد داشت. آزادی بازرگانی همان سرمایه‌داری است و سرمایه‌داری همان معامله‌گری است،

نادیده گرفتن این حقیقت خنده‌آور است.

پس تکلیف چیست؟ آیا باید معامله‌گری را معاف از کیفر اعلام نمود؟

خیر. باید در کلیهٔ قوانین مربوط به معامله‌گری تجدید نظر کرد و در آن جرح و تعدیل نمود و هر گونه چپاول و هر گونه سرپیچی مستقیم یا غیر مستقیم، آشکار یا پنهانی از کنترل دولتی و نظارت و حساب را مشمول کیفر اعلام کرد (و آن را عملاً با شدتی سه برابر سابق مورد پیگرد قرار داد). همانا به کمك یك چنین طرح مسأله است (در شورای کمیسرهای ملی اکنون این کار آغاز شده است بدین معنی که شورای کمیسرهای ملی دستور داده است که کار تجدید نظر در قوانین مربوط به معامله‌گری احتکاری آغاز گردد) که ما توفیق خواهیم یافت تکامل سرمایه‌داری را، که تا حدود معینی تکاملی ناگزیر و برای ما ضروری است، به مجرای سرمایه‌داری دولت سوق دهیم.

نتایج و استنتاجات سیاسی

مطلبی که هنوز برای من باقی مانده این است که به آن اوضاع و اوال سیاسی، که در اثر وضع اقتصادی مشروحه در فوق به وجود آمده و تغییر شکل داده است، ولو به طور مختصر هم شده، اشاره‌ای بنمایم.

گفتیم که خصایص اساسی اقتصادیات ما در سال ۱۹۲۱ همان است که در سال ۱۹۱۸ بود. بهار سال ۱۹۲۱ ـ به طور عمده در نتیجهٔ خشکسالی و مرگ و میر دام‌ها ـ وخامت فوق‌العاده‌ای را در وضع دهقانان، که بدون آن هم به علت جنگ و محاصره در وضع بس شاقی به سر می‌بردند، با خود همراه آورد. نتیجهٔ این وخامت تزلزلات سیاسی بود، که به طور کلی «طبیعت» اصلی مولد خرده پارا تشکیل می‌دهد. برجسته‌ترین مظهر این تزلزلات شورش کرونشتات بود.

شاخص‌ترین نکته در حوادث کرونشتات همانا تزلزلات عناصر خرده بورژوا بود. چیزی که دارای شکل کاملاً معین و روشن و صریح باشد بسیار کم بود. شعارهای مبهمی وجود داشت که عبارت بود از: «آزادی»، «آزادی بازرگانی»، «رهایی از قید اسارت»، «شوراهای بدون بلشویك‌ها» یا تجدید انتخابات شوراها یا خلاصی از قید «دیکتاتوری حزبی» و هکذا و قص علیهذا. هم منشویك‌ها و هم اس‌ارها جنبش کرونشتات را «از آن خود» اعلام می‌کنند. ویکتور چرنف قاصدی به کرونشتات می‌فرستد: بنابه پیشنهاد این قاصد، والك منشویك یکی از سران کرونشتات، بر له «مجلس

مؤسسان» رأی می‌دهد. تمام گارد سفیدی‌ها فوراً و می‌توان گفت با یك سرعت تلگرافی «به خاطر کرونشتات» بسیج می‌شوند. کارشناسان نظامی گارد سفیدی‌ها در کرونشتات و عده‌ای از کارشناسان (نه این که فقط کازلفسکی) نقشه‌ای برای پیاده کردن نیرو در اورانیان بائوم تنظیم می‌کنند و این نقشه تودهٔ متزلزل منشویك‌ها و اس‌ارها و غیر حزبی‌ها را به هراس می‌اندازد. بیش از پنجاه روزنامهٔروسی گارد سفیدی‌ها در خارجه «به خاطر کرونشتات» دست به تبلیغات فوق‌العاده شدیدی می‌زنند. بانك‌های بزرگ و همهٔ نیروهای سرمایهٔ مالی برای کمك به کرونشتات صندوق‌های اعانه تأسیس می‌کنند. میلیوکف کادت، پیشوای عاقل بورژوازی و ملاکین با شکیبایی به ویکتور چرنف کادت، پیشوای عاقل بورژوازی و ملاکین با شکیبایی به ویکتور چرنف ابله به طور مستقیم (و به دان و راژکف منشویك، که به علت داشتن ارتباط با کرونشتات اکنون در پتروگراد زندانی هستند، به طور غیر مستقیم) توضیح می‌دهد که لازم نیست در مورد مجلس مؤسسان شتاب ورزیده شود و می‌توان و باید بر له حکومت شوروی ـ منتها بدون وجود بلشویك‌ها ـ اظهار نظر نمود.

البته کار دشواری نیست که انسان از ابلهان خودپسندی نظیر چرنف، قهرمان عبارت‌پردازی خرده بورژوایی یا مارتف، شوالیه اصلاح‌طلبی خرده بورژوایی آرایش شدهٔ «به رنگ مارکسیسم»، عاقل‌تر باشد. اصولاً مطلب در این هم نیست که میلیوکف، به عنوان یك شخصیت، آدم عاقل‌تری است، بلکه در این است که این پیشوای حزبی بورژوازی بزرگ، به حکم موقعیت طبقاتی خویش، ماهیت طبقاتی و مناسبات متقابل سیاسی را از پیشوایان خرده بورژوازی، نظیر چرنف‌ها و مارتف‌ها، روشن‌تر می‌بیند و بهتر درك می‌کند. زیرا بورژوازی یك نیروی واقعاً طبقاتی است که در دوران سرمایه‌داری، خواه در رژیم سلطنتی و خواه در هر نوع از دموکراتیك‌ترین جمهوری‌ها ناگزیر حکمفرمایی می‌کند و در عین حال به طور ناگزیر از پشتیبانی بورژوازی جهانی هم برخوردار است. و اما خرده بورژوازی، یعنی همهٔ قهرمانان انترناسیونال دوم و انترناسیونال «دو و نیم»، از لحاظ ماهیت اقتصادی مطلب، نمی‌تواند چیز دیگری جز مظهر ناتوانی طبقاتی باشد، از این جا است تزلزلات و عبارت‌پردازی و زبونی. در سال ۱۷۸۹ خرده بورژواها هنوز می‌توانستند انقلابیون کبیر باشند؛ در سال ۱۸۴۸ آنها مضحك و حقیر بودند؛ در سال‌های ۱۹۱۷ـ۱۹۲۱ آنها، از لحاظ نقش واقعی خود، همدستان منفور ارتجاع و چاکران مستقیم آن هستند، اعم از این که آنان را چرنف و

مارتف بنامند و یا کائوتسکی و ماکدونالد و هکذا و قس علیهذا.

وقتی مارتف در مجلهٔ خود منطبعه در برلن اظهار می‌دارد که گویا کرونشتات نه تنها شعارهای منشویکی را عملی می‌ساخت، بلکه در عین حال ثابت کرد که وجود یك جنبش ضد بلشویکی، که تماماً در خدمت گارد سفیدی‌ها و سرمایه‌داران و ملاکین نباشد، امکان‌پذیر است، همانا نمونهٔ بارزی از نرسیس خودپسند خرده بورژوا را مجسم می‌سازد. بیایید صاف و ساده دیده به روی این حقیقت بربندیم که همهٔ گارد سفیدی‌ها واقعی به شورشیان کرونشتات درود می‌گفتند و از طریق بانك‌ها برای کمك به کرونشتات اعانه جمع‌آوری می‌کردند! میلیوکف در مقابل چرنف‌ها و مارتف‌ها محق است، زیرا تاکتیك واقعی متعلق به نیروی واقعی گارد سفید یعنی نیروی سرمایه‌داران و ملاکین را بروز می‌دهد: بیایید هر که را دلتان می‌خواهد، حتی آنارشیست‌ها و هر نوع حکومت شوروی را که می‌خواهید، پشتیبانی نماییم، فقط همین قدر باشد که بلشویك‌ها سرنگون گردند و همین قدر باشد که نقل مکان حکومت عملی گردد! فرقی نمی‌کند که این نقل مکان به سمت راست باشد یا به سمت چپ، به سمت منشویك‌ها باشد یا به سمت آنارشیست‌ها، همین قدر باشد که با این نقل مکان حکومت از دست بلشویك‌ها خارج شود؛ بقیه‌اش را «ما» میلیوکف‌ها، «ما» سرمایه‌داران و ملاکین «خودمان» درست خواهیم کرد، این جوجه آنارشیست‌ها، این چرنف‌ها و مارتف‌ها را ما با پس گردنی بیرون خواهیم کرد، همان گونه که در سیبری نسبت به چرنف و مایسکی، در مجارستان نسبت به چرنف‌ها و مارتف‌های مجارستانی، در آلمان نسبت به کائوتکسی و در وین نسبت به فردریك آدلر و شرکاء رفتار کردیم. بورژوازی واقعی پر کار صدها تن از این نرسیس‌های خرده بورژوا ـ منشویك‌ها ـ اس‌ارها و غیر حزبی‌ها را تحمیق می‌نموده و ده‌ها بار در کلیهٔ انقلاب‌های همهٔ کشورها آنان را بیرون انداخته است. تاریخ این موضوع را ثابت کرده است. واقعیات این مطلب را محقق ساخته است. نرسیس‌ها یاوه‌سرایی خواهند کرد. میلیوکف‌ها و گارد سفیدی‌ها عمل خواهند کرد.

«همین قدر باشد که حکومت از بلشویك‌ها به دیگری منتقل شود، حال فرقی نمی‌کند که اندکی به راست باشد یا اندکی به چپ، بقیه کارها درست خواهد شد» میلیوکف در این گفته کاملاً محق است. این یك حقیقت طبقاتی است که تمام تاریخ انقلاب‌های کلیه کشورها و تمام دوران چند قرنی تاریخ نوین پس از قرون وسطی آن را تأیید نموده است. مولد خرده پای پراکنده، یعنی دهقان را، از لحاظ اقتصادی و سیاسی یا بورژوازی

متحد می‌کند (تاکنون همواره در دوران سرمایه‌داری، در کلیهٔ کشورها و در کلیهٔ انقلاب‌های عصر جدید وضع چنین بوده و در دوران سرمایه‌داری همواره چنین خواهد بود) و یا پرولتاریا (در مرحلهٔ اوج تکامل برخی از انقلاب‌های کبیر در تاریخ نوین، همواره برای دوران بسیار کوتاهی وضع به شکل نطفه‌ای چنین بوده است؛ در روسیه طی سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۲۱ نیز به شکل تکامل یافته‌تری وضع چنین بوده است). دربارهٔ شق «ثالث»؛ دربارهٔ «نیروی سوم» فقط نرسیس‌های خودپسند می‌توانند یاوه‌سرایی و پنداربافی کنند.

بلشویك‌ها با زحمتی بس عظیم و در مبارزه‌ای شدید پیشاهنگی از پرولتاریا به وجود آورده‌اند که توانایی اداره امور را دارد، آنها دیکتاتوری پرولتاریا را به وجود آوردند و آن را حفظ کردند و تناسب قوای طبقاتی در روسیه پس از وارسی آن به وسیله تجربه و عمل چهار ساله از روشن هم روشن‌تر گردید. یك طرف پیشاهنگ پولادین و آبدیدهٔ یگانه طبقه انقلابی و طرف دیگر عناصر خرده بورژوای متزلزل و میلیوکف‌ها، سرمایه‌داران و ملاکین که در خارجه پنهان شده و از پشتیبانی بورژوازی جهانی برخوردارند. وضع مثل روز روشن است. از هرگونه «چپ و راست حکومت» فقط اینها استفاده می‌کنند و می‌توانند استفاده کنند.

در رسالهٔ سال ۱۹۱۸ که ذکر آن رفت، صریحاً از این موضوع سخن گفته می‌شد: «دشمن عمده»؛ «عنصر خرده بورژوایی» است. «یا ما وی را تابع کنترل و حساب خود خواهیم نمود و یا این که وی ناگزیر و حتماً حکومت کارگری را منقرض خواهند ساخت، همان گونه که ناپلئون‌ها و کاونیاك‌ها، که همانا بر روی همین زمینهٔ خرده مالکی سر بلند می‌کردند، انقلاب را منقرض می‌ساختند. مطلب بدین قرار و فقط بدین قرار است».[1]

نیروی ما عبارت است از روشنی و هوشیاری کامل در محاسبهٔ کلیهٔ قوای طبقاتی موجود، خواه روسی و خواه بین‌المللی، و سپس نتیجهٔ حاصله از آن یعنی انرژی آهنین، استواری، قطعیت و بی‌دریغی در مبارزه. دشمنان ما بسیارند، ولی پراکنده‌اند و یا نمی‌دانند چه می‌خواهند (مانند همهٔ خرده بورژواها، همه مارتف‌ها و چرنف‌ها همهٔ غیر حزبی‌ها و همهٔ آنارشیست‌ها). ولی ما متحدیم؛ با خودمان به طور مستقیم و با

---

۱ ـ از رساله ۵ ماه مه سال ۱۹۱۸ رجوع شود به صفحات قبل.

پرولتارهای همهٔ کشورها به طور غیر مستقیم؛ ما می‌دانیم چه می‌خواهیم. بدین جهت ما در مقیاس جهانی شکست‌ناپذیریم، هر چند که این موضوع امکان شکست برخی از انقلاب‌های پرولتاری را برای زمان معینی نفی نمی‌کند.

بیهوده نیست که کلمهٔ عنصر به خرده بورژوازی اطلاق می‌شود، زیرا این واقعاً هم بی‌شکل‌ترین، نامعین‌ترین و لایشعرترین پدیده‌ها است. نرسیس‌های خرده بورژوازی چنین می‌پندارند که «أخذ رأی همگانی» طبیعت مولد خرده پا را در دوران سرمایه‌داری از بین می‌برد، ولی در حقیقت امر این موضوع به بورژوازی کمك می‌کند تا مولدین خرده پای پراکنده را به وسیلهٔ کلیسا، مطبوعات، مدارس، پلیس، ارتش و با هزاران شکل ستم‌گری اقتصادی به خود تابع سازد. خانه خرابی، احتیاج و وضع شاق موجب نوسان می‌گردد: امروز به سوی بورژوازی و فردا به سوی پرولتاریا. فقط پیشاهنگ آبدیدهٔ پرولتاریا قادر است در برابر این نوسانات ایستادگی کند و مقاومت نماید.

حوادث بهار سال ۱۹۲۱ بار دیگر نقش اس‌ارها و منشویك‌ها را نشان داد: آنها به عنصر متزلزل خرده بورژوایی کمك می‌کنند تا از بلشویك‌ها رم کنند و «چپ و راست رفتن حکومت» را به نفع سرمایه‌داری و ملاکین عملی سازند. منشویك‌ها و اس‌ارها اکنون دیگر آموخته‌اند که چگونه خود را با جامهٔ «غیر حزبی» بیارایند. این مطلب کاملاً به ثبوت رسیده است. و فقط ابلهان ممکن است اکنون این نکته را نبینند و درك نکنند که ما نمی‌توانیم به تحمیق تن در دهیم. به کنفرانس‌های غیر حزبی نمی‌توان به مثابه بت نگریست. این کنفرانس‌ها آن‌گاه ارزش دارند که به وسیله آنها بتوان به تودهٔ هنوز دست نخورده، به قشرهای میلیون‌ها رنجبری که از سیاست کنار افتاده‌اند، نزدیك شد، ولی این کنفرانس‌ها زیان‌بخشند هر آینه زمینه را به منشویك‌ها و اس‌ارها، که خود را به جامهٔ «غیر حزبی» آراسته‌اند، بدهند، این اشخاص به شورش‌ها و به گارد سفیدی‌ها کمك می‌کنند. جای منشویك‌ها و اس‌ارها خواه آنها که علنی هستند و خواه آنها که به رنگ غیر حزبی در آمده‌اند در زندان است (و یا در مجلات منتشره در خارجه، در کنار گارد سفیدی ها است؛ ما با میل و رغبت به مارتف امکان دادیم به خارجه برود)، ولی جای آنها در کنفرانس غیر حزبی نیست. می‌توان و باید شیوه‌های دیگری برای وارسی روحیات توده‌ها و نزدیك شدن با آنها یافت. بگذار هر آن کس که خواهان بازی نظام مجلسی و مجلس مؤسسان و کنفرانس‌های غیر حزبی است راه خارجه را در پیش گیرد، خواهش می‌کنیم بی‌زحمت به آن جا تشریف فرما شده نزد مارتف بروید و مناقب

«دموکراسی» را امتحان بفرمایید و لطفاً از سربازان ورانگل هم دربارهٔ این مناقب کسب اطلاع نمایید. ولی ما حوصلهٔ «اپوزیسیون» بازی در «کنفرانس‌ها» را نداریم. ما در محاصرهٔ بورژوازی جهانی هستیم که در کمین نشسته و مراقب هر دقیقه تزلزل است تا «خودمانی‌ها» را بازگرداند و ملاکین و بورژوازی را احیا نماید. ما منشویک‌ها و اس‌ارها را، خواه آنهایی را که آشکارند و خواه آنهایی را که خود را به جامهٔ «غیر حزبی» آراسته‌اند، در زندان نگاه خواهیم داشت.

ما برای تحکیم بیش از پیش رشتهٔ ارتباط خود با تودهٔ زحمت‌کشانی که از لحاظ سیاسی هنوز دست نخورده‌اند تمام وسایل را به‌کار خواهیم برد، به جز آن وسایلی که به منشویک‌ها و اس‌ارها و به تزلزلاتی که به حال میلیوکف سودمند است میدان می‌دهد. ما به ویژه صدها و صدها تن از افراد غیر حزبی را با جدیت تمام به‌کار در مؤسسات شوروی و در وهله اول به‌کار اقتصادی جلب خواهیم کرد، ولی غیر حزبی‌های واقعی را که جزو توده و کارگران و دهقانان ساده هستند، نه آن کسانی را که خود را به جامهٔ غیر حزبی «آراسته‌اند» تا دستور العمل‌های منشویکی و اس‌اری را که این قدر به حال میلیوکف سودمند است، یواشکی از روی نت بخوانند. صدها و هزارها غیر حزبی نزد ما کار می‌کنند که ده‌ها تن از آنها متصدی مقامات بسیار مهم و مسئولیت‌دار هستند. کار آنها را باید بیشتر وارسی نمود و هزاران تن از زحمت‌کشان ساده را برای وارسی جدید بیش از پیش بالا کشید، مورد آزمایش قرار داد و صدها از آنها را به طور اصولی و بلا انحراف بر اساس وارسی از روی تجربه به مقامات بالاتری ارتقاء داد.

کمونیست‌های ما تاکنون هنوز به حد کافی قادر نیستند وظیفهٔ واقعی خود را در رشتهٔ ادارهٔ امور درك نمایند: نباید سعی کرد «همهٔ» کارها را به عهدهٔ «خود» گرفت و جان کند و فرصت انجام آن را نیافت، به ۲۰ کار دست زد و یکی را هم به پایان نرساند، بلکه باید کار ده‌ها و صدها دستیار را وارسی نمود و موجبات وارسی کار آنها را از پایین یعنی توسط تودهٔ واقعی فراهم ساخت؛ باید کار آن کسانی را که دارای معلومات هستند (کارشناسان) و در رشته رو به راه کردند اقتصاد بزرگ تجربه دارند (سرمایه‌داران)، هدایت نمود و از آنها تعلیم گرفت. کمونیست عاقل ترسی نخواهد داشت از این که از کارشناس نظامی تعلیم بگیرد، گر چه نه دهم کارشناسان نظامی در هر فرصتی مستعد به خیانت هستند. کمونیست عاقل ترسی نخواهد داشت از این که از سرمایه‌دار تعلیم بگیرد (اعم از این که این سرمایه‌دار، سرمایه‌دار بزرگ دارندهٔ امتیاز باشد یا بازرگان حق العمل

بگیر و یا سرمایه‌دار خرده پای کئوپراتور و غیره)، گر چه سرمایه‌دار بهتر از کارشناس نظامی نیست. ما دیگر آموخته‌ایم که چگونه در ارتش سرخ مچ کارشناسان نظامی خائن را بگیریم و کارشناسان پاکدامن و با وجدان را تشخیص دهیم و روی هم رفته از هزاران و ده‌ها هزار کارشناس نظامی استفاده کنیم. ما می‌آموزیم که به همینسان (به شکل خود ویژه) از مهندسین و آموزگاران نیز استفاده نماییم؛ گر چه در این جا کار را خیلی بدتر از ارتش سرخ انجام می‌دهیم (در آن جا دنیکین و کلچاك خوب ما را می‌تازاندند و وادار می‌کردند سریع‌تر وجدی‌تر و عمیق‌تر بیاموزیم). بیاموزیم عین همین کار را هم (باز هم به شکلی خود ویژه) در مورد بازرگانان حق العمل بگیر و عاملین خرید که برای دولت کار می‌کنند و در مورد سرمایه‌داران کئوپراتور و کارفرمایان دارندهٔ امتیاز و غیره انجام دهیم.

باید بی‌درنگ وضع تودهٔ کارگران و دهقانان را بهبود بخشید. ما با جلب نیروهای جدید، و از آن جمله غیر حزبی‌ها به کار مفید، به این مقصود نایل خواهیم آمد. مالیات جنسی و یك سلسله اقداماتی که با این امر مربوط است، بدین مقصود کمك خواهد کرد. ما با این عمل ریشهٔ اقتصادی تزلزلات ناگزیر مولدین خرده پا را قطع خواهیم کرد. با تزلزلات سیاسی هم که فقط به نفع میلیوکف است، به طرزی بی‌امان خواهیم کرد. متزلزلین بسیارند و ما کم هستیم. متزلزلین پراکنده هستند و ما متحدیم. متزلزلین از لحاظ اقتصادی استقلال ندارند و پرولتاریا دارای استقلال اقتصادی است. متزلزلین نمی‌دانند چه می‌خواهند: هم می‌خواهند وهم دلشان غنج می‌زند و هم میلیوکف اجازه نمی‌دهد ولی ما می‌دانیم چه می‌خواهیم.

به همین جهت هم ما پیروز خواهیم شد.

نتیجه

نتیجه گیری کنیم.

مالیات جنسی؛ انتقال از کمونیسم جنگی به شیوهٔ صحیح سوسیالیستی مبادلهٔ محصول است.

منتها درجهٔ ویرانی که خشکسالی سال ۱۹۲۰ موجب حدت آن گردید، این انتقال را به علت عدم امکان احیای سریع صنایع بزرگ، ضروری و تأخیرناپذیر نموده است.

از این جا نتیجه می‌شود که: باید مقدم بر هر چیز به وضع دهقانان بهبود بخشید.

وسیلهٔ آن: مالیات جنسی، بسط دامنهٔ گردش کالا بین زراعت و صنایع، بسط صنایع سبك.

گردش کالا آزادی بازرگانی است، سرمایه‌داری است. این امر در حدودی برای ما مفید است که به ما کمك می‌کند تا علیه پراکندگی مولد خرده پا و تا حدود معینی هم علیه دیوان‌سالاری مبارزه نماییم. حدود آن را عمل و تجربه معین خواهد کرد. مادام که پرولتاریا زمام حکومت را محکم در دست خود دارد، امور حمل و نقل و صنایع بزرگ را محکم در دست دارد، این امر به هیچ وجه برای حکومت پرولتاری وحشتناك نیست.

مبارزهٔ علیه معامله‌گری را باید به مبارزهٔ علیه چپاولگری و سرپیچی از نظارت و حساب و کنترل دولتی تبدیل نمود. با چنین کنترلی ما سرمایه‌داری را، که تا حدود معینی ناگزیر و برای ما ضروری است به مجرای سرمایه‌داری دولتی سوق می‌دهیم.

باید ابتکار و بدعت و استقلال سازمان‌های محلی را در امر ترغیب گردش کالا بین زراعت و صنایع به طور همه جانبه و مجدانه و به هر قیمتی شده بسط داد، تجربه عملی را در این رشته بررسی نمود و هر قدر ممکن است این کار را متنوع‌تر ساخت.

باید به صنایع کوچك که احتیاجات زراعت دهقانی را بر طرف می‌سازد و به اعتلاء آن کمك می‌نماید کمك نمود؛ باید به این صنایع تا حدود معینی از طریق دادن مواد خام دولتی نیز کمك کرد. تبهکارانه‌تر از هر چیز عاطل گذاردن مواد خام است.

نباید ترسی داشت از این که کمونیست‌ها از کارشناسان بورژوازی و از آن جمله از بازرگانان و سرمایه‌داران خرده پای کئوپراتور و سرمایه‌داران «تعلیم بگیرند». باید از آنها به شکلی دیگر ولی در ماهیت امر همان گونه تعلیم بگیریم که از کارشناسان نظامی تعلیم گرفتیم و آموختیم. نتایج «علم آموزی» را فقط باید در تجربه عملی وارسی نمود: کار خود را بهتر از آن چه که کارشناسان بورژوازی در کنار تو انجام داده‌اند، انجام بده، با به کار بستن شیوه‌های گوناگون به اعتلاء زراعت، اعتلاء صنایع و بسط دامنه گردش کالا بین زراعت و صنایع نایل شو. در پرداخت پول «به خاطر علم‌آموزی» خست نکن: اگر کسب معلومات به نحوی با ثمر انجام گیرد، از پرداخت مبالغ گزاف در راه علم‌آموزی دریغ نیست.

باید به انواع وسایل به تودهٔ زحمت‌کشان کمك نمود، به آنها نزدیك شد و صدها و هزارها تن از افراد غیر حزبی را از میان این توده برای انجام کارهای اقتصادی بالا کشید. و اما «غیر حزبی‌ها»یی را که عملاً همان منشویك‌ها و اس‌ارهایی هستند که به لباس مد غیر حزبی کرونشتات در آمده‌اند؛ باید با مراقبت تمام در زندان نگاه داشت و یا عازم

برلن نمود که به نزد مارتف بروند و از کلیهٔ مناقب دموکراسی خالص آزادانه استفاده کنند و با چرنف‌ها و میلیوکف‌ها و منشویك‌های گرجی آزادانه تبادل افکار نمایند.

۲۱ آوریل سال ۱۹۲۱.

در ماه مه سال ۱۹۲۱ به صورت جزوهٔ جداگانه‌ای به چاپ رسید.

تزهای گزارش مربوط به تاکتیك حزب کمونیست روسیه در سومین کنگره انترناسیونال کمونیستی[۱] (طرح اولیه)

۱ ـ وضع بین‌المللی جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه

صفت مشخصهٔ وضع بین‌المللی جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه در حال حاضر پیدایش یك نوع توازنی است که با وجود ناپایداری فوق‌العادهٔ آن، مع الوصف اوضاع و احوال خود ویژه‌ای را در سیاست جهانی پدید آورده است.

این خود ویژگی به قرار زیرا است: از یك طرف سراپای وجود بورژوازی بین‌المللی را کینه و عداوت خشماگینی نسبت به روسیه شوروی به جان وی بپرد. از طرف دیگر کلیهٔ تلاش‌های مداخله گری جنگی که برای این بورژوازی به بهای صدها میلیون فرانك تمام شد، با وجود آن که حکومت شوروی در آن زمان ضعیف‌تر از الآن بود و ملاکین

---

۱ ـ سومین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی: از ۲۲ ژوئن تا ۱۲ ژوئیه سال ۱۹۲۱ در مسکو جریان داشت. در کار این کنگره نمایندگان احزاب کمونیست، سوسیالیست چپ و سوسیالیست ۴۸ کشور و نیز نمایندگان سازمان‌های بین‌المللی جوانان و زنان شرکت ورزیدند. نمایندگان گروه‌هایی که با کمینترن نزدیك بودند نیز به کنگره دعوت شدند. حزب کمونیست (ب) روسیه در این کنگره ۷۲ نماینده داشت. لنین در رأس هیأت نمایندگی قرار داشت. لنین را به ریاست افتخاری کنگره برگزیدند. کلیه کارهای کنگره تحت رهبری لنین انجام می‌گرفت. لنین «تزهای گزارش مربوط به تاکتیك حزب کمونیست روسیه در سومین کنگرهٔ انترناسیونال کمونیستی» را تنظیم نمود و دربارهٔ مسأله ایتالیا و برای دفاع از تاکتیك انترناسیونال کمونیستی و نیز دربارهٔ تاکتیك حزب کمونیست (ب) روسیه سخنرانی کرد. در ۱۱ ژوئیه لنین در جلسهٔ مشورت با نمایندگان چند هیأت نمایندگی کنگره سخنرانی نمود. کنگرهٔ سوم کمینترن پس از استماع سخنرانی لنین دربارهٔ تاکتیك حزب کمونیست (ب) روسیه به اتفاق آراء این تاکتیك و نیز سیاست اقتصادی حزب کمونیست (ب) روسیه را که هدفش تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا بود تصویب نمود و پرولتاریای سراسر جهان را دعوت کرد برای طرفداری از کارگران و دهقانان جمهوری شوروی بپاخیزند و راه آنان را در پیش گیرند.

و سرمایه‌داران روس ارتش‌های کاملی در خاك جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه داشتند، با عدم موفقیت کامل به پایان رسید. مخالفت با جنگ علیه روسیه شوروی در همهٔ کشورهای سرمایه‌داری فوق‌العاده شدت یافته است و این امر به جنبش انقلابی پرولتاریا نیرو می‌بخشد و توده‌های بسیار وسیعی از هواداران دموکراسی خرده بورژوایی را در برمی‌گیرد. تضاد منافع بین کشورهای گوناگون امپریالیستی حدت یافته و روز به روز حدتش عمیق‌تر می‌شود. جنبش انقلابی در بین صدها میلیون تن از افراد خلق‌های خاور زمین با نیروی شگرفی شدت می‌یابد. در نتیجهٔ کلیهٔ این شرایط، امپریالیسم بین‌المللی، با وجود آن که این امپریالیسم به مراتب نیرومندتر از حکومت شوروی است، قدرت آن را نیافت که حکومت شوروی را خفه سازد، و مجبور شد موقتاً آن را کاملاً یا به طور نیمه کاره به رسمیت بشناسد و با وی قراردادهای بازرگانی منعقد سازد.

در نتیجه یك نوع توازنی پدید آمده است که، با وجود منتهای ناپایداری و نااستواری خود مع الوصف آن چنان توازنی است که جمهوری سوسیالیستی در نتیجهٔ آن می‌تواند در محاصرهٔ سرمایه‌داری به موجودیت خود ادامه دهد؛ البته برای مدتی کوتاه.

۲ ـ تناسب قوای طبقاتی در مقیاس بین‌المللی

براساس این اوضاع و احوال، تناسب قوای طبقاتی در مقیاس بین‌المللی به صورت زیر در آمده است:

بورژوازی بین‌المللی که از امکان جنگ آشکار علیه روسیه شوروی محروم گشته است مترصد نشسته و در کمین لحظه‌ای است که اوضاع و احوال به وی اجازهٔ تجدید این جنگ را بدهد.

پرولتاریای کشورهای پیشروِ سرمایه‌داری همه جا اکنون پیشاهنگ خود، احزاب کمونیست را به پیش انداخته است و این احزاب رشد می‌کنند و بلاانحراف در راه جلب اکثریت پرولتاریا در هر کشور به پیش می‌روند و نفوذ دیوان‌سالارهای قدیمی تردیونیونیست و قشر فوقانی طبقهٔ کارگر امریکا و اروپا، یعنی قشری را که امتیازات امپریالیستی فاسدشان کرده است، درهم می‌شکنند.

دموکراسی خرده بورژوایی کشورهای سرمایه‌داری، که نمایندهٔ بخش پیشرو آن انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم است، در لحظهٔ کنونی تکیه‌گاه عمدهٔ

سرمایه‌داری است، زیرا اکثریت یا بخش مهمی از کارگران و کارمندان بنگاه‌های صنعتی و بازرگانی، که می‌ترسند در صورت انقلاب، آسایش نسبی خرده بورژوایی خود را، که در نتیجهٔ امتیازات امپریالیستی به وجود آمده است، از دست بدهند، تحت نفوذ این دموکراسی خرده بورژوایی باقی مانده‌اند. ولی بحران اقتصادی روزافزون همه جا وضع توده‌های وسیع را وخیم می‌سازد و این کیفیت در ردیف ناگزیری روز به روز عیان‌تر جنگ‌های امپریالیستی جدیدی که در صورت بقاء سرمایه‌داری به وقوع خواهد پیوست، تکیه‌گاه مذکور را دم به دم متزلزل‌تر می‌سازد.

توده‌های زحمتکش کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره که اکثریت عظیم اهالی کره ارض را تشکیل می‌دهند از آغاز قرن بیستم به ویژه در نتیجهٔ انقلاب‌های روسیه، ترکیه، ایران و چین از خواب برخاسته و به شرکت در زندگی سیاسی روی آورده‌اند. جنگ امپریالیستی سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ و استقرار حکومت شوروی در روسیه این توده‌ها را بالمره به عامل فعال سیاست جهانی و انهدام انقلابی امپریالیسم بدل می‌سازد، گر چه خرده بورژواهای تحصیل‌کردهٔ اروپا و امریکا و از آن جمله سران انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم هنوز در نادیدن این موضوع عناد می‌ورزند.

هند بریتانیا در رأس این کشورها قرار دارد و هر قدر در این کشور از یك طرف عده پرولتاریای صنایع و راه‌های آهن فزون‌تر می‌گردد و از طرف دیگر عملیات تروریستی انگلیس‌ها، که بیش از پیش به کشتارهای دسته جمعی (آمریتسار)[1] و به تازیانه زدن‌های در ملاء عام و غیره متوسل می‌شوند، دد صفتانه‌تر می‌گردد، انقلاب هم در این کشور با سرعت بیشتری نمو می‌کند.

۳ ـ تناسب قوای طبقاتی در روسیه

عامل تعیین کنندهٔ وضع سیاسی داخلی روسیه شوروی این است که در این جا ما برای نخستین بار در تاریخ جهانی طی چند سال است که ناظر وجود فقط دو طبقه هستیم: یکی پرولتاریا، که صنایع ماشینی بزرگ بسیار جوان ولی به هر حال معاصر در جریان

---

۱ ـ منظور کشتار توده‌های بی‌سلاح هندی‌ها در شهر آمریتسار است که در ۱۳ آوریل سال ۱۹۱۹ توسط واحدهای ارتش انگلیس انجام گرفت. در نتیجه این کشتار ۴۰۰ نفر کشته و ۱۲۰۰ نفر زخمی شدند. در سایر شهرهای هندوستان نیز چنین کشتارهایی روی داد.

ده‌ها سال وی را تربیت کرده است، و دیگری دهقانان خرده پا، که اکثریت عظیم اهالی را تشکیل می‌دهند.

زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران در روسیه محو نشده‌اند، بلکه در معرض سلب مالکیت کامل قرار گرفته واز لحاظ سیاسی، به عنوان یك طبقه که بقایای آن خود را در بین کارمندان دولتی حکومت شوروی پنهان ساخته‌اند، به کلی درهم شکسته‌اند. آنها سازمان طبقاتی خود را در خارجه به صورت مهاجرینی که تعداد آنها احتمالاً از یك میلیون و نیم تا دو میلیون است و بیش از ۵۰ روزنامهٔ یومیهٔ کلیهٔ احزاب بورژوایی و «سوسیالیستی» (یعنی خرده بورژوایی) و بقایای ارتش را در اختیار خود دارند و با بورژوازی بین‌المللی ارتباطات کثیری دارند، حفظ کرده‌اند. این مهاجرین با تمام قوا و وسایل برای معدوم ساختن حکومت شوروی و احیای سرمایه‌داری در روسیه فعالیت می‌نمایند.

۴ ـ پرولتاریا و دهقانان در روسیه

با وجود یك چنین وضع داخلی روسیه وظیفهٔ عمدهٔ پرولتاریای آن، به عنوان طبقهٔ حاکمه، عبارت می‌شود از تعیین صحیح و اجرای آن اقداماتی که برای رهبری دهقانان، برای اتحاد استوار با آنان و برای سلسلهٔ طولانی انتقال‌های تدریجی به زراعت ماشینی بزرگ اجتماعی شده، ضرورت دارد. انجام این وظیفه در روسیه، خواه به علت عقب‌ماندگی کشور ما و خواه بر اثر ویرانی فوق‌العاده آن در جنگ هفت سالهٔ امپریالیستی و داخلی، بسیار دشوار است. ولی صرف‌نظر از یك چنین خصوصیتی هم وظیفهٔ مزبور در عداد آن دشوارترین وظایف ساختمان سوسیالیستی است، که در برابر کلیهٔ کشورهای سرمایه‌داری ـ شاید به استثناء فقط یك کشور انگلستان ـ قرار خواهد گرفت. معهذا در مورد انگلستان هم نباید این نکته را فراموش کرد، که اگر در آن کشور طبقهٔ کشاورزان اجاره‌دار خرده پا بسیار کم عده است، ولی در عوض، به علت بردگی واقعی صدها میلیون تن از افراد مستعمرات «متعلق» به انگلستان، نسبت کسانی که به شیوه خرده بورژوازی زندگی می‌کنند در بین کارگران و کارمندان فوق‌العاده هنگفت است.

بدین جهت از نقطهٔ نظر تکامل انقلاب جهانی پرولتاری، که یك پروسهٔ تکاملی واحد است، اهمیت دورانی که روسیه آن را می‌گذراند عبارت از این است که سیاست پرولتاریا، که زمام حکومت کشور را به دست خود گرفته است، نسبت به تودهٔ خرده

بورژوازی از لحاظ عملی مورد آزمایش و تدقیق قرار گیرد.

۵ ـ اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان در جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه

شالودهٔ مناسبات متقابلهٔ صحیح پرولتاریا و دهقانان در روسیه شوروی در دوران سال‌های ۱۹۱۷ـ۱۹۲۱ یعنی در هنگامی ریخته شده است، که تهاجم سرمایه‌داران و ملاکین، که هم از طرف بورژوازی جهانی و هم از طرف همهٔ احزاب هوادار دموکراسی خرده بورژوایی (اس‌ارها و منشویك‌ها) پشتیبانی می‌شدند موجب پیدایش و تحکیم و تشکل اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان در راه حکومت شوروی گردید. جنگ داخلی حادترین شکل مبارزهٔ طبقاتی است و هر قدر این مبارزه حادتر باشد، به همان نسبت هم کلیهٔ اوهام و خرافات خرده بورژوایی با سرعت بیشتری در آتش آن می‌سوزند و به همان نسبت خود تجربهٔ عملی به نحوی عیان‌تر این موضوع را حتی به عقب‌مانده‌ترین قشرهای دهقانان نشان می‌دهد که فقط دیکتاتوری پرولتاریا قادر به نجات آنان است و اس‌ارها و منشویك‌ها عملاً فقط خدمتگذار آستان ملاکین و سرمایه‌داران هستند.

ولی اگر اتحاد نظامی بین پرولتاریا و دهقانان نخستین شکل اتحاد استوار آنان بود ـ و نمی‌توانست نباشد ـ باید گفت که بدون وجود یك اتحاد اقتصادی معین بین طبقات نامبرده، این اتحاد حتی چند هفته هم نمی‌توانست پا برجا بماند. دهقان از دولت کارگری تمام زمین‌ها را دریافت داشت و این دولت از وی در مقابل ملاك و کولاك دفاع نمود؛ کارگران از دهقانان، به عنوان وام تا احیای صنایع بزرگ، خواربار دریافت می‌داشتند.

۶ ـ برقراری مناسبات متقابل صحیح اقتصادی بین پرولتاریا و دهقانان

اتحاد بین دهقانان خرده پا و پرولتاریا از نقطهٔ نظر سوسیالیستی فقط در صورتی می‌تواند کاملاً صحیح و استوار باشد، که حمل و نقل و صنایع بزرگ کاملاً احیا شده به پرولتاریا اجازه دهد، در عواض دریافت خواربار از دهقانان، کلیهٔ محصولاتی را که مورد نیاز آنها است و برای بهبود اقتصاد آنان ضرورت دارد در اختیار آنان بگذارد. با وجود ویرانی عظیم کشور، حصول فوری این مقصود به هیچ وجه ممکن بود. سیستم

ضبط مازاد برای کشوری دارای تشکیل غیر کافی عملی‌ترین اقدام بود برای آن که بتوان در جنگ بینهایت دشوار ضد ملاکین ایستادگی نمود. خشکسالی و بی‌علیقی سال ۱۹۲۰ احتیاج دهقانان را، که بدون آن هم شدید بود بسیار شدت داد و انتقال بی‌درنگ به مالیات جنسی را بی‌چون و چرا ضروری ساخت.

مالیات جنسی معتدل فوراً موجب بهبود فراوان وضع دهقانان می‌گردد و در عین حال آنها را به توسعهٔ کشتزارها و بهبود زراعت علاقمند می‌سازد.

مالیات جنسی انتقالی است از ضبط کلیهٔ مازاد غلهٔ دهقان به شیوهٔ سوسیالیستی صحیح مبادله محصول بین صنایع و زراعت.

۷ ـ اهمیت و شرایط مجاز نمودن سرمایه‌داری و امتیازها از طرف حکومت شوروی

مالیات جنسی طبیعتاً معنایش این است که دهقان آزادانه می‌تواند مازادی را که پس از تأدیه مالیات برایش باقی می‌ماند، در اختیار خود داشته باشد. در آن حدودی که دولت نمی‌تواند در عوض تمام این مازاد، محصولاتی از فابریك سوسیالیستی در اختیار دهقان بگذارد، آزادی بازرگانی مازادها ناگزیر معنایش آزادی بسط سرمایه‌داری است.

ولی در حدود مذکور این امر، مادام که امور حمل و نقل و صنایع بزرگ در دست پرولتاریا است، به هیچ وجه برای سوسیالیسم وحشتناك نیست. برعکس بسط سرمایه‌داری تحت کنترل دولت پرولتاری و تنظیم آن از طرف دولت پرولتاری (یعنی سرمایه‌داری «دولتی» با این مفهوم کلمه) در یك کشور خرده دهقانی فوق‌العاده ویران و عقب‌مانده، با صرفه و ضروری است (بدیهی است که فقط تا حد معینی) زیرا این امر موجب تسریع اعتلای فوری زراعت دهقانی می‌گردد. این امر از این هم بیشتر در مورد امتیازها صادق است: دولت کارگری، بدون این که ملی کردن را به هیچ وجه فسخ نماید، برخی از کان‌ها و جنگل‌ها و معادن نفت و غیره را به سرمایه‌داران خارجی اجاره می‌دهد تا از آنها مقداری آلات و ابزار اضافی و ماشین‌هایی، که به ما امکان می‌دهد احیای صنایع بزرگ شوروی را تسریع نماییم، دریافت نماید.

دادن حصه‌ای از محصولات گرانبها به امتیازداران بدون شك باجی است که دولت کارگری به بورژوازی جهانی می‌دهد؛ ما، بدون آن که ذره‌ای این موضوع را پرده‌پوشی نماییم، باید به طور روشن درك کنیم که صرفه ما در این است که این باج را بدهیم تا امر

احیای صنایع بزرگ ما و بهبود جدی وضع کارگران و دهقانان تسریع شود.

۸ ـ موفقیت‌های سیاست ما در رشته خواربار

سیاست روسیه شوروی در رشته خواربار طی سال‌های ۱۹۱۷ـ۱۹۲۱ بدون شك سیاستی بسیار خشن و ناقص بود و موجب بروز سوء استفاده‌های بسیار گردید. به هنگام اجرای آن یك سلسله اشتباهاتی شد. ولی در آن شرایط این سیاست روی هم رفته یگانه سیاست ممکنه بود. و این سیاست مأموریت تاریخی خود را به انجام رساند یعنی دیکتاتوری پرولتاری را در یك کشور ویران و عقب‌مانده نجات بخشید. واقعیت بلاتردید این است که سیاست مزبور تدریجاً راه کمال می‌پیمود. در نخستین سالی که ما قدرت کامل را در دست داشتیم (اول اوت سال ۱۹۱۸ ـ اول اوت سال ۱۹۱۹) دولت ۱۱۰ میلیون پوط غله و در سال دوم ۲۲۰ میلیون و سال سوم بیش از ۲۸۵ میلیون پوط غله جمع آوری کرد.

اکنون که ما تجربهٔ عملی اندوخته‌ایم این وظیفه را وجهه همت خود قرار می‌دهیم که ۴۰۰ میلیون پوط غله جمع آوری نماییم (میزان مالیات جنسی = ۲۴ میلیون پوط) و امید انجام این وظیفه را داریم. دولت کارگری فقط در صورت داشتن یك ذخیره واقعی کافی خواربار قادر خواهد بود از لحاظ اقتصادی روی پای خود استوار بایستد و احیای صنایع بزرگ را، گر چه به آهستگی ولی بلاانحراف، تأمین نماید و یك سیستم مالی صحیح به وجود آورد.

۹ ـ بنیاد مادی سوسیالیسم و نقشه برق‌رسانی روسیه

یگانه بنیاد مادی سوسیالیسم می‌تواند صنایع ماشینی بزرگ باشد، که قادر است زراعت را نیز دگرگون سازد. ولی به این حکم کلی نمی‌توان اکتفا ورزید. باید آن را مشخص ساخت. صنایع بزرگ متناسب با سطح تکنیك نوین و قادر به دگرگون ساختن زراعت عبارت است از برق‌رسانی سراسر کشور. کار علمی مربوط به تنظیم نقشهٔ یك چنین برق‌رسانی جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه را ما می‌بایست انجام دهیم و آن را انجام داده‌ایم. این کار با شرکت بیش از ۲۰۰ تن از بهترین کارکنان علمی و مهندسین و کشاورزان روسیه به پایان رسیده و به صورت یك کتاب قطور چاپ شده و از نظر کلی در هشتمین کنگرهٔ کشوری شوراهای روسیه در دسامبر سال ۱۹۲۰ به

تصویب رسیده است. اکنون دیگر موجبات تشکیل کنگره کشوری الکتروتکنیسین‌های روسیه فراهم آمده و این کنگره در اوت سال ۱۹۲۱ تشکیل خواهد شد و این کار را مورد بررسی مفصل قرار خواهد داد و آن وقت این کار به تصویب نهایی دولت خواهد رسید. کارهای مربوط به برق‌رسانی نوبت اول برای مدت ده سال در نظر گرفته شده است و انجام آن مستلزم قریب ۳۷۰ میلیون روزکار است.

اگر در سال ۱۹۱۸ تعداد کارخانه‌های برق جدید التأسیس در کشور ما ۸ بود (با قدرت ۴۷۵۷ کیلو وات)، در سال ۱۹۱۹ این رقم به ۳۶ رسید (با قدرت ۱۶۴۸) و در سال ۱۹۲۰ به ۱۰۰ رسید (با قدرت ۸۶۹۹ کیلووات).

هر اندازه هم که این آغاز برای کشور پهناور ما ناچیز باشد، با این وجود شالوده ریخته شده، کار به راه افتاده و روز به روز بهتر پیش می‌رود. دهقان روس پس از جنگ امپریالیستی، پس از آشنایی یك میلیون نفر اسیر در آلمان با تکنیك پیشرو معاصر آن، پس از تجربه شاق ولی نیروبخش جنگ داخلی سه ساله دیگر آن دهقان عهد کهن نیست. وی هر ماهی که می‌گذرد با روشنی و وضوح بیشتری می‌بیند که رهبری پرولتاری تنها عاملی است که می‌تواند تودهٔ کشاورزان خرده پا را از بردگی سرمایه خارج سازد و آنها را به سوسیالیسم برساند.

۱۰ ـ نقش «دموکراسی خالص»، انترناسیونال دوم و دو و نیم، اس‌ارها و منشویك‌ها به عنوان متفقین سرمایه

دیکتاتوری پرولتاریا به معنای قطع مبارزه طبقاتی نبوده، بلکه به معنای ادامه این مبارزه به شکل نوین و با وسایل نوین است. مادام که طبقات بر جا هستند و بورژوازیِ سرنگون شده در یك کشور حملات خود را علیه سوسیالیسم در مقیاس بین‌المللی ده برابر فزون‌تر می‌سازد، این دیکتاتوری ضروری است. طبقهٔ کشاورزان خرده پا نمی‌تواند در دوران انتقال یك سلسله تزلزلات از خود نشان ندهد. دشواری‌های وضع انتقالی و نفوذ بورژوازی ناگزیر گاه‌گاه موجب بروز تزلزلاتی در روحیات این توده می‌گردد. پرولتاریا، که بر اثر فروپاشیدگی پایه زندگی خود، یعنی صنایع ماشینی بزرگ، ضعیف شده و تا اندازه‌ای جنبه طبقاتی خود را از دست داده است، وظیفه تاریخی بس دشوار و بسیار خطیری بر عهده دارد که عبارت است از ایستادگی در برابر این تزلزلات و به سرانجام رساندن مأموریت خود در رشتهٔ رهایی کار از زیر یوغ سرمایه.

مظهر سیاسی تزلزلات خرده بورژوازی؛ سیاست احزاب دموکرات خرده بورژوایی یعنی احزاب انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم است، که نمونه‌های روسی آن عبارتند از احزاب اس‌ارها («سوسیالیست ـ رولوسیونرها») و منشویك‌ها، این احزاب، که اکنون در خارجه از خود دارای ستادهای کل و روزنامه هستند، عملاً با تمام ضد انقلاب بورژوایی ائتلاف دارند و با اخلاص کامل به خدمت وی کمر بسته‌اند.

پیشوایان عاقل بورژوازی بزرگ روس و در رأس آنان میلیوکف، پیشوای حزب «کادت‌ها» («دموکرات‌های مشروطه‌خواه») به نحوی کاملاً روشن، دقیق و صریح این نقش دموکراسی خرده بورژوایی، یعنی اس‌ارها و منشویك‌ها را ارزیابی نموده‌اند. میلیوکف در مورد شورش کرونشتات، که در آن منشویك‌ها و اس‌ارها وگارد سفیدی‌ها نیروهای خود را متحد ساخته بودند، به نفع شعار «شوراها بدون بلشویك‌ها» اظهار نظر کرد. او، ضمن بسط این فکر، نوشت: «زهی مقام و افتخار» بر اس‌ارها و منشویك‌ها[۱]، که وظیفهٔ نخستین نقل مکان حکومت و خارج ساختن آن از دست بلشویك‌ها به دوش آنها قرار دارد. میلیوکف، پیشوای بورژوازی بزرگ درس‌ها کلیه انقلاب‌ها را حاکی از این که دموکراسی خرده بورژوایی قادر به نگاه‌داری حکومت نیست و همواره فقط پردهٔ ساتریست برای دیکتاتوری بورژوازی و فقط پله‌ای است برای نیل به قدرت مطلقه بورژوازی، به درستی در نظر می‌گیرد.

انقلاب پرولتاری در روسیه بار دیگر این تجربهٔ سال‌های ۱۷۸۹ـ۱۷۹۴ و ۱۸۴۸ـ۱۸۴۹ را تأیید می‌کند و مؤید این سخنان فردریك انگلس است که در تاریخ ۱ دسامبر سال ۱۸۸۴ در نامهٔ خود به بیل می‌نویسد:

... «دموکراسی خالص... در لحظهٔ انقلاب برای مدتی کوتاه یك اهمیت موقت کسب می‌نماید... و نقش آخرین لنگر نجات کلیهٔ اقتصاد بورژوایی و حتی فئودالی را ایفا می‌کند... عیناً به همینسان از مارس تا سپتامبر سال ۱۸۴۸ تمام خیل فئودال ـ دیوان‌سالارها از لیبرال‌ها پشتیبانی می‌کردند، تا بدین وسیله توده‌های انقلابی را در حال اطاعت نگاه دارند... به هر حال در دوران بحران و فردای آن یگانه دشمن ما عبارت خواهد بود از تمام خیل مرتجعین، که در پیرامون دموکراسی خالص حلقه می‌زنند و این مطلب را، به عقیده من، به هیچ وجه نباید

---

۱ ـ «پراوادا»، شمارهٔ ۶۴، سال ۱۹۲۱، نقل از روزنامه «آخرین اخبار» منتشره در پاریس.

از مد نظر دور داشت» (این قسمت در تاریخ ۹ ژوئن سال ۱۹۲۱ به زبان روسی در شمارهٔ ۳۶۰ روزنامهٔ «کمونیستیچسکی ترود» ضمن مقالهٔ رفیق و. آدُراتسکی تحت عنوان «مارکس و انگلس دربارهٔ دموکراسی» درج شده است. متن آلمانی آن در کتاب موسوم به فردریك انگلس: «وصایای سیاسی»، برلن، سال ۱۹۲۰، شمارهٔ ۱۲ مجلهٔ «کتابخانه بین‌المللی جوانان»، ص ۱۹ درج شده‌ها است.

ن.لنین

مسکو، کرملی، ۱۳ ژوئن سال ۱۹۲۱.

دوران جدید و اشتباهات قدیم به صورت جدید

هر تحول خود ویژهٔ تاریخ تغییرات چندی را در شکل تزلزلات خرده بورژوایی، که همیشه در کنار پرولتاریا جای دارد و همیشه به درجات گوناگون در محیط پرولتاریا رخنه می‌نماید، موجب می‌گردد.

اصلاح‌طلبی خرده بورژوایی، یعنی چاکری در آستان بورژوازی، که به وسیلهٔ عبارات نغز دموکراتیک و «سوسیال» دموکراتیک و خواهش‌های مذبوحانه پرده‌پوشی می‌شود و انقلابی‌مآبی خرده بورژوایی که در گفتار مخوف و عبوس و متفرعن و در کردار تفرقه و پراکندگی و تهی مغزی صرف است؛ چنین است دو «سیلابه» این تزلزلات. مادام که عمیق‌ترین ریشه‌های سرمایه‌داری برانداخته نشده، این تزلزلات ناگزیر است شکل این تزلزلاتن اکنون، به مناسبت چرخش معینی که در سیاست اقتصادی حکومت شوروی روی داده است؛ تغییر می‌نماید.

برهان اصلی عناصر دارای ماهیت منشویکی چنین است: «بلشویک‌ها راه قهقرا را در پیش گرفته به سوی سرمایه‌داری می‌روند و این فنای آنها است. انقلاب به هر حال، و انقلاب اکتبر از آن جمله، انقلاب بورژوایی از کار درمی‌آید! زنده باد دموکراسی! زنده باد اصلاح‌طلبی!» اعم از این که این مطلب به شیوهٔ سرفاً منشویکی یا اس‌اری گفته شده باشد و یا با روح انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم، ماهیت آن یکی است.

برهان اصلی نیمه آنارشیست‌ها نظیر «حزب کمونیست کارگری» آلمان[1] و یا آن بخش از اپوزیسیون کارگری سابق ما که از حزب بیرون رفته و یا در حال بیرون رفتن

---

۱ ـ منظور لنین گروه خرده بورژوای آنارشی ـ سندیکالیستی «چپ‌ها» است که در اکتبر سال ۱۹۱۹ از حزب کمونیست آلمان منشعب شد و در آوریل سال ۱۹۲۰ به تشکیل سازمان مستقل خود پرداخت این گروه خود را حزب کمونیست کارگر آلمان نامید. گروه نامبرده که در میان توده کارگر آلمان تکیه‌گاهی نداشت بعداً به صورت یك فرقه ناچیز درآمد که نسبت به حزب کمونیست و طبقهٔ کارگر روش خصومت‌آمیزی داشت و علیه اتحاد شوروی حملات افتراآمیز می‌کرد.

است چنین است: «بلشویک‌ها اکنون دیگر به طبقهٔ کاگر ایمان ندارند!» شعارهایی که از این جا نتیجه‌گیری می‌شود کمابیش به شعارهای «کرونشتات» در بهار سال ۱۹۲۱ شبیه است.

وظیفهٔ مارکسیست‌ها این است که به نحوی هر چه هوشیارانه‌تر و دقیق‌تر محاسبهٔ نیروهای واقعی طبقاتی و واقعیات انکارناپذیر را در نقطهٔ مقابل ندبه و زاری و سراسیمگی فیلیسترهای اردوگاه اصلاح‌طلبی و فیلیسترهای اردوگاه انقلابی‌مآبی قرار دهند.

مراحل عمدهٔ انقلاب ما را به خاطر بیاورید. مرحلهٔ نخست، که به اصطلاح مرحله سیاسی است، فاصله زمانی بین ۲۵ اکتبر تا ۵ ژانویه یعنی تا انحلال مجلس مؤسسان را، در برمی‌گیرد. ما طی تقریباً ده هفته، برای نابودی واقعی و کامل بقایای فئودالیسم در روسیه، صد برابر کاری را انجام دادیم که منشویک‌ها و اس‌ارها طی ۸ ماه حکومت خود (فوریه ـ اکتبر سال ۱۹۱۷) انجام داده بودند. منشویک‌ها و اس‌ارها، و در خارجه تمام قهرمانان انترناسیونال دو و نیم در آن هنگام دستیاران بی‌مقدار ارتجاع بودند. آنارشیست‌ها یا دست و پای خود راگم‌کرده درکناری ایستاده بودند و یا به ماکمك می‌کردند. آیا انقلاب در آن هنگام بورژوایی بود؟ البته بود، چون کاری راکه ما می‌بایست به پایان رسانیم عبارت بود از فرجام انقلاب بورژوا دموکراتیك و هنوز در داخل «دهقانان» مبارزهٔ طبقاتی وجود نداشت. ولی در عین حال ما برای انقلاب سوسیالیستی پرولتاری کارهای بسیار زیادی مافوق انقلاب بورژوایی انجام دادیم: ۱) نیروهای طبقهٔ کارگر را در رشتهٔ استفادهٔ این طبقه از قدرت دولتی بیش از هر زمانی گسترش دادیم. ۲) به بت‌های دموکراسی خرده بورژوایی یعنی مجلس مؤسسان و «آزادی‌های» بورژوایی نظیر آزادی مطبوعات برای ثروتمندان ضربتی وارد ساختیم، که در مقیاس جهانی محسوس بود. ۳) ما دولت طراز شوروی به وجود آوردیم که پس از سال‌های ۱۷۹۳ و ۱۸۷۱ گام عظیمی به پیش بود.

مرحله دوم صلح برست است. رواج عبارت‌پردازی انقلابی علیه صلح؛ عبارت‌پردازی نیمه میهن‌پرستانه در بین اس‌ارها و منشویک‌ها و عبارت‌پردازی «چپ» در بین بخشی از بلشویک‌ها. خرده بورژوا سراسیمه‌وار یا با شادی موذیانه علی الدوام می‌گفت: «همین که با امپریالیسم آشتی کردیم دچار فنا شده‌ایم». ولی اس‌ارها و منشویک‌ها، به مثابهٔ شریك غارتگری بورژوایی به ضد کارگران، با امپریالیسم آشتی

می‌کردند. «آشتی» ما این بود که بخشی از دارایی خود را به غارتگر می‌دادیم تا بدین وسیله حکومت کارگران را نجات بخشیم و ضربات باز هم شدیدتری به غارتگر وارد سازیم. از این عبارات که گویا ما به «نیروی طبقهٔ کارگر ایمان نداریم» در آن زمان خیلی شنیدیم، ولی نگذاشتیم با عبارت‌پردازی ما را بفریبند.

مرحلهٔ سوم؛ جنگ داخلی از شورش چکسلواك‌ها و «هواداران مجلس مؤسسان» تا ورانگل، یعنی از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۲۰. در آغاز جنگ ارتش سرخ ما وجود نداشت. این ارتش اکنون هم در مقابل ارتش هر یك از کشورهای آنتانت، چنان چه نیروهای مادی با هم مقایسه شوند، ناچیز است. و با وجود این ما در مبارزه علیه کشورهای آنتانت، که دارای اقتدار جهانی هستند، پیروز شدیم. اتحاد دهقانان و کارگران تحت رهبری قدرت دولتی پرولتاری ـ به عنوان مظفریت تاریخ جهانی ـ به مدارج بی‌سابقه‌ای ارتقاء یافته است. منشویك‌ها و اس‌ارها نقش دستیاران سلطنت را بازی می‌کردند، خواه دستیار مستقیم (وزراء، سازماندهان، موعظه‌گران) و خواه مستور (روش بسیار «ظریف» و بسیار رذیلانهٔ چرنف‌ها و مارتف‌ها که ظاهراً خود را کنار می‌کشیدند ولی عملاً با قلم خود علیه ما فعالیت می‌کردند). آنارشیست‌ها هم مذبوحانه خود را به اینور و آنور می‌زدند: بخشی به ما کمك می‌کردند و بخشی با فریادهای خود علیه انضباط نظامی یا با شکاکیت خود کارها را خراب می‌کردند.

مرحله چهارم؛ کشورهای آنتانت مجبور شدند دست از مداخلهٔ مسلحانه و محاصره بردارند (آیا برای مدت مدید؟) کشوری که به نحو بی‌سابقه‌ای ویران شده است به زحمت دارد به حال می‌آید و تازه دارد به تمام ژرفای ویرانی پی می‌برد و دردناك‌ترین مصایب و وقفهٔ صنایع و خشکسالی و قحطی و بیماری‌های همه‌گیر را احساس می‌نماید.

ما در مبارزهٔ جهانی ـ تاریخی خود به عالی‌ترین مدارج و در عین حال به دشوارترین مرحله رسیده‌ایم. دشمن در لحظهٔ کنونی و در دوران کنونی دیگر دشمن دیروز نیست. دشمن؛ اردوهای گارد سفیدی‌ها نیست که تحت فرمان ملاکین و مورد پشتیبانی کلیه منشویك‌ها و اس‌ارها و تمام بورژوازی بین‌المللی بودند. دشمن عبارت است از وضع معمولی و متعارفی اقتصادیات کشور خرده دهقانی ما که صنایع بزرگ آن ویران و خراب است. دشمن عبارت است از عنصر خرده بورژوایی که ما را مانند هوا احاطه کرده است و با شدتی بسیار در صفوف حزب رخنه می‌کند. و اما پرولتاریا جنبه طبقاتی خود را از دست داده است. یعنی از مسیر طبقاتی خود خارج شده است. فابریك‌ها و

کارخانه‌ها از کار باز ایستاده‌اند و پرولتاریا ضعیف و پراکنده و ناتوان شده است. و حال آنها عنصر خرده بورژوایی داخل کشور از جانب تمام بورژوازی بین‌المللی، که هنوز دارای اقتدار جهانی است، پشتیبانی می‌شود.

چگونه می‌توان در این مورد دچار ترس نشد؟ به ویژه قهرمانانی نظیر منشویك‌ها و اس‌ارها و شوالیه‌های انترناسیونال دو و نیم و آنارشیست‌های زبون و دوستداران عبارت‌پردازی «چپ». «بلشویك‌ها به سرمایه‌داری باز می‌گردند، کار بلشویك‌ها تمام است، انقلاب آنها هم از حدود انقلاب بورژوایی فراتر نرفت». این فریادها را ما به حد کافی می‌شنویم.

ولی ما دیگر به این فریادها عادت کرده‌ایم.

ما خطرات را کوچك نمی‌شمریم. ما مستقیماً به چهرهٔ خطر می‌نگریم. ما به کارگران و دهقانان می‌گوییم: خطر عظیم است؛ هم‌پیوستگی، پایداری و خونسردی بیشتر نشان دهید، عناصر منشویك و اس‌ار و آشوب‌طلبان و هوچی‌ها را به دور افکنید.

خطر عظیم است. دشمن از لحاظ اقتصادی به مراتب نیرومندتر از ما است، همان‌گونه که دیروز از لحاظ نظامی به مراتب نیرومندتر از ما بود. ما این را می‌دانیم و نیروی ما در دانایی ما است. ما، خواه برای تصفیه روسیه از فئودالیسم، خواه برای تکامل کلیهٔ نیروهای کارگران و دهقانان، خواه برای مبارزهٔ جهانی علیه امپریالیسم، خواه برای جنبش پرولتاری بین‌المللی، که از قید دنائت‌ها و پستی‌های انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم رهایی یافته است، آن چنان کار زیادی انجام داده‌ایم که فریادهای آشوب‌طلبانه در ما تأثیری نمی‌کند. ما فعالیت انقلابی خود را کاملاً و بیش از حد «موجه ساخته‌ایم» و با کردار خود به تمام جهانیان ثابت کرده‌ایم که انقلابی‌گری پرولتاری بر خلاف «دموکراسی» منشویکی ـ اس‌اری و اصلاح‌طلبی جبونانه‌ای که در لفافهٔ عبارات مطنطن پرده‌پوشی می‌شود، به چه کارهایی قادر است.

هر کس پس از آغاز یك مبارزهٔ کبیر از شکست بهراسد، فقط به قصد استهزاء کارگران می‌تواند خود را سوسیالیست بنامد.

همانا بدان جهت که ما هراسی نداریم مستقیماً به چهرهٔ خطر بنگریم، لذا از نیروهای خود برای مبارزه بهتر استفاده می‌نماییم، شانس‌ها را هوشیارانه‌تر، با احتیاط‌تر و با حساب بیشتری می‌سنجیم و به تمام گذشت‌هایی که موجب تقویت ما و تفرقه نیروهای دشمن است تن در می‌دهیم (همان‌گونه که اکنون حتی احمق‌ترین افراد هم متوجه

شده‌اند که «صلح برست» گذشتی بود که موجب تقویت ما و تفرقهٔ نیروهای امپریالیسم بین‌المللی گردید).

منشویك‌ها فریاد می‌کشند که مالیات جنسی، آزادی بازرگانی اجازه امتیازات و سرمایه‌داری دولتی به معنای ورشکستگی کمونیسم است. به این منشویك‌ها در خارجه لوی کمونیست سابق افزوده شده است؛ از این لوی مادام که اشتباهاتش را ممکن بود به عنوان عکس العملی در مقابل اشتباهاتی تلقی کرد که کمونیست‌های «چپ»، به ویژه در مارس ۱۹۲۱ در آلمان[1] مرتکب شده بودند، می‌بایست دفاع کرد؛ ولی وقتی به جای اعتراف به عدم حقانیت خود، در تمام جهات به لجهٔ منشویسم درمیغلطد، دیگر از وی نباید دفاع کرد.

ما به منشویك‌های جنجالگر می‌توانیم لااقل این نکتهٔ ساده را متذکر شویم که هنوز بهار سال ۱۹۱۸ بود که کمونیست‌ها اندیشه ائتلاف و اتحاد با سرمایه‌داری دولتی را علیه عنصر خرده بورژوایی اعلام نمودند و از آن دفاع می‌کردند. سه سال پیش از این! در نخستین ماه‌های پیروزی بلشویك‌ها! بلشویك‌ها همان موقع بصیر و هوشیار بودند. از آن زمان به بعد هم هیچ کس نتوانسته است صحت حساب هوشیارانه ما را در مورد نیروهای موجود تکذیب نماید.

لوی، که به لجهٔ منشویسم در غلطیده است، به بلشویك‌ها (که او پیروزی سرمایه‌داری را بر آنها «پیش‌بینی می‌کند»، همان گونه که همهٔ خرده بورژواها، دموکرات‌ها، سوسیال دموکرات‌ها و غیره فنای ما را در صورتی که مجلس مؤسسان را منحل سازیم پیش‌بینی می‌کردند!) توصیه می‌کند برای گرفتن کمك، به تمام طبقهٔ کارگر رجوع نمایند! زیرا، اگر ملاحظه بفرمایید، گویا تاکنون فقط بخشی از طبقهٔ کارگر به آنها کمك می‌کرده است!

---

۱ ـ اشتباهات «چپ‌ها» در حزب کمونیست آلمان این بود که «چپ‌ها» طبقه کارگر را به سوی یك قیام قبل از موقع سوق می‌دادند. بورژوازی آلمان با استفاده از این وضع کارگران را در لحظه‌ای نامساعد به قیام مسلحانه تحریك نمود. در مارس سال ۱۹۲۱ در نواحی آلمان وسطی آتش قیام کارگران شعله‌ور گردید. کارگران نواحی صنعتی دیگر از این قیام پشتیبانی نکردند و در نتیجهٔ این امر با وجود مبارزهٔ قهرمانانه کارگران قیام به سرعت درهم شکسته شد. ارزیابی این قیام و انتقاد از اشتباهات «چپ‌ها» را لنین ضمن سخنرانی در دفاع از تاکتیك انترناسیونال کمونیستی که در سومین کنگره کمینترن ایراد نمود و در «نامه به کمونیست‌های آلمان» بیان داشته است.

در این مورد لوی به نحو شگرفی با آن نیمه آنارشیست‌ها و هوچی‌ها و تا اندازه‌یی با برخی از افراد «اپوزیسیون کارگری» سابق جور می‌آید که دوست دارند عبارت پر سر و صدایی دربارهٔ این موضوع به‌کار برند که گویا بلشویک‌ها اکنون دیگر «به نیروهای طبقهٔ کارگر ایمان ندارند». هم منشویک‌ها و هم عناصر آنارشیست‌منش این مفهوم «نیروهای طبقهٔ کارگر» را بدون این که بتوانند دربارهٔ مضمون واقعی و مشخص آن تعمق نمایند، به بت تبدیل می‌نمایند، سخن‌آرایی جایگزین بررسی و تجزیه و تحلیل این مضمون می‌گردد.

حضرات عضو انترناسیونال دو و نیم، که مایلند انقلابی نامیده شوند، عملاً هر وقت اوضاع جنبهٔ جدی به خود می‌گیرد، ضد انقلابی از کار درمی‌آیند، زیرا از تخریب قهری دستگاه دولتی کهنه می‌ترسند و به نیروهای طبقهٔ کارگر ایمان ندارند. وقتی ما این مطلب را در مورد اس‌ارها و شرکاء می‌گفتیم، عبارت‌پردازی نبود. همه کس می‌داند که انقلاب اکتبر عملاً نیروهای جدید و طبقهٔ جدیدی را به پیش کشید، و بهترین نمایندگان پرولتاریا اکنون روسیه را اداره می‌کنند و ارتش به وجود آورده و آن را اداره کرده‌اند و دستگاه اداری محلی و غیره ایجاد نموده و صنایع و غیره را رهبری می‌نمایند. اگر در این دستگاه اداری کجروی‌های اداری وجود دارد، ما این شر را پنهان نداشته، بلکه افشا می‌سازیم و علیه آن مبارزه می‌کنیم. کسی که به علت مبارزه علیه کجروی نظام نوین، مضمون آن را فراموش می‌کند و این نکته را از یاد می‌برد که طبقهٔ کارگر دولت طراز نوین به وجود آورده و آن را اداره می‌کند، چنین کسی صرفاً قادر به تفکر نیست و روی هوا صحبت می‌کند.

ولی «نیروهای طبقهٔ کارگر» نامحدود نیست. اگر جریان ورود نیروهای تازه نفس طبقهٔ کارگر اکنون ضعیف و گاهی بسیار ضعیف است، اگر، علیرغم تمام فرمان‌ها، شعارها و تبلیغات، علیرغم تمام فرمان‌های مربوط به «بالا کشیدن غیر حزبی‌ها»، مع الوصف جریان ورود این نیروها ضعیف است، در این جا دیگر خلاص کردن گریبان خود به وسیلهٔ سخن‌آرایی دربارهٔ «بی‌ایمان به نیروهای طبقهٔ کارگر» معنایش سقوط تا مرحلهٔ عبارت‌پردازی پوچ است.

بدون یك «تنفس» معین این نیروهای نوین پدید نمی‌آیند؛ این نیروها جز با آهستگی نمو نمی‌کنند؛ جز براساس صناعت بزرگ احیا شده (به عبارت دقیق‌تر و مشخص‌تر براساس برق‌رسانی) از جای دیگر نمی‌توان این نیروها را به دست آورد.

پس از تشنجات بسیار عظیمی که در جهان سابقه نداشته است، برای طبقهٔ کارگر در کشور خرده دهقانی ویران شده، برای طبقهٔ کارگری که در مقیاس وسیع بر اثر از دست دادن جنبهٔ طبقاتی آسیب دیده است، مدت زمان معینی لازم است تا نیروهای نوین بتوانند رشد یابند و خود را برسانند و نیروهای قدیمی و فرسوده بتوانند «خود را مرمت نمایند». ایجاد یك دستگاه نظامی و دولتی، که پیروزمندانه از عهده آزمایشات سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۲۱ برآمده، کار عظیمی بوده است که آن «نیروهای طبقه کارگر» را که واقعاً موجودند (و موجودیت آنها در سخن‌آرایی‌های هوچی‌ها نیست) به خود مشغول کرده و تصرف نمود و تماماً در برگرفته است. باید این مطلب را درك کرد و واقعیت، یا بهتر بگوییم ناگزیری اضافه رشد بطئی نیروهای جدید طبقه کارگر را به حساب آورد.

هنگامی که منشویك‌ها دربارهٔ «بناپارتیسم» بلشویك‌ها فریاد می‌زنند (که آری علیرغم ارادهٔ «دموکراسی» به ارتش و دستگاه دولتی تکیه می‌کنند)، بدین وسیله تاکتیك بورژوازی به احسن وجهی بیان می‌گردد و میلیوکف هم به درستی از آن، از شعارهای «کرونشتات» (بهار سال ۱۹۲۱)، پشتیبانی می‌نماید. بورژوازی به درستی این موضوع را در نظر می‌گیرد که «نیروهای» واقعی «طبقهٔ کارگر» اکنون عبارتند از پیشاهنگ نیرومند این طبقه (یعنی حزب کمونیست روسیه که نه دفعتاً، بلکه در جریان ۲۵ سال با کردار خود نقش و عنوان و نیروی «پیشاهنگ» یگانه طبقهٔ انقلابی را برای خود به‌کف آورده است) بعلاوهٔ عناصری که در اثر از دست دادن جنبهٔ طبقاتی به حد اکثر ضعیف شده و در برابر تزلزلات منشویکی و آنارشیستی به حد اکثر تسلیم پذیرند.

در لفافهٔ شعار «اعتماد بیشتر به نیروی طبقهٔ کارگر» اکنون عملاً نفوذ عناصر منشویك و آنارشیست تقویت می‌گردد: کرونشتات در بهار سال ۱۹۲۱ با وضوح تمام این موضوع را ثابت کرد ونشان داد. هر کارگر آگاه باید کسانی را که دربارهٔ «بی‌ایمانی ما به نیروهای طبقهٔ کارگر» عربده می‌زنند رسوا کند و طرد نماید، زیرا این هوچی‌ها عملاً دستیار بورژوازی و ملاکین هستند، که از راه بسط نفوذ منشویك‌ها و آنارشیست‌ها سیاست تضعیف پرولتاریا را، که به سود بورژوازی و ملاکین است، عملی می‌نمایند.

این است کنه مطلب، هر آینه در مضمون واقعی مفهوم «نیروهای طبقه کارگر» تعمق شود!

حضرات گرامی کجا است کار شما، کجا است فعالیت شما در رشتهٔ بالا کشیدن واقعی غیر حزبی‌ها برای شرکت در مهم‌ترین «جبههٔ» کنونی، یعنی جبههٔ اقتصادی و

فعالیت در ساختمان اقتصادی؟ این است سؤالی که کارگران آگاه باید در برابر هوچی‌ها مطرح نمایند. بدین وسیله است که همواره می‌توان و باید هوچی‌ها را رسوا ساخت و ثابت کرد که آنها در عمل به ساختمان اقتصادی کمك ننموده، بلکه مانع آن می‌گردند، به انقلاب پرولتاری کمك ننموده، بلکه مانع آن می‌گردند، تمایلات پرولتاری را عملی نکرده، بلکه تمایلات خرده بورژوایی را عملی می‌نمایند و در آستان طبقه بیگانه به خدمت مشغولند.

شعار ما چنین است: نابود باد هوچی‌ها! نابود باد دستیاران غیر آگاه گارد سفیدی‌ها که اشتباهات بهار سال ۱۹۲۱ کرونشتاتی‌های بد اقبال را تکرار می‌نمایند! برای کار عملی که در آن خود ویژگی لحظه کنونی و وظایف آن در نظر گرفته شود به پیش! ما کردار لازم داریم نه گفتار.

تجزیه و تحلیل هوشیارانه این خود ویژگی و محاسبه نیروهای طبقاتی واقعی و دور از هرگونه پندار به ما چنین می‌گوید:

ـ پس از دوران حصول کامیابی‌هایی که پرولتاریا در رشتهٔ خلاقیت جنگی و اداری و سیاسی عمومی به دست آورد، و تاریخ نظیر آن را هنوز به خود ندیده بود، فرا رسیدن دوران نشو و نمای به مراتب بطئی‌تر نیروهای نوین جنبه تصادفی نداشته، بلکه ناگزیر بود. مسبب آن اشخاص یا احزاب نبوده، بلکه علل عینی است. در امور اقتصادی، ناگزیر ساختمان دشوارتر، بطئی‌تر و تدریجی‌تر خواهد بود؛ این امر از ماهیت این کار در مقایسه با امور نظامی، اداری و سیاسی ناشی می‌گردد. این امر از دشواری خاص امور اقتصادی و، اگر استعمال این اصطلاح جایز باشد، از عمق بیشتر زمینهٔ آن ناشی می‌گردد.

بدین جهت ما با نهایت احتیاط، با احیتاطی سه باره، باید بکوشیم وظایف خود را در این مرحلهٔ جدید و عالی‌تر مبارزه تعیین نماییم. در تعیین این وظایف قانع‌تر باشیم؛ بیشتر گذشت قایل کردیم، البته در آن حدودی که پرولتاریا، با حفظ موقعیت خود به عنوان طبقهٔ حاکمه، می‌تواند گذشت قایل شود هر چه سریع‌تر به جمع‌آوری مالیات جنسی معتدل بپردازیم و هر چه بیشتر برای بسط و تحکیم و احیای اقتصاد دهقانی آزادی قایل شویم؛ بنگاه‌هایی را که وجودشان برای ما ضرورت مطلق ندارد به اجاره کنندگان و از آن جمله به سرمایه‌داران خصوصی و امتیازداران خارجی بدهیم. برای ما ائتلاف یا اتحاد دولت پرولتاری با سرمایه‌داری دولتی علیه عنصر خرده بورژوایی ضرورت دارد. این اتحاد را باید از روی کاردانی و طبق اصل «هفت بار گز کن و یك بار ببر» عملی

ساخت. رشته‌های هر چه کمتری از کار، و فقط آن رشته‌هایی را که مطلقاً ضروری هستند، برای خود باقی بگذاریم. نیروهای ضعیف شدهٔ طبقهٔ کارگر را در عرصه کوچك‌تری متمرکز کنیم. ولی در عوض به نحوی استوارتر خود را پا بر جا سازیم و خود را نه یك بار و نه دو بار، بلکه بارها به وسیلهٔ تجربه عملی وارسی نماییم. گام به گام و وجب به وجب به پایش رویم؛ والا «ارتشی» که ما داریم در چنین راه دشوار، در چنین اوضاع و احوال شاق و با وجود چنین مخاطراتی به نحو دیگری نمی‌تواند پیشروی کند. هر کس این کار برایش «خسته کننده»، «غیر جالب» و «نامفهوم» است، هر کس روی ترش می‌کند یا دچار سراسیمگی می‌گردد یا به وسیله سخن‌آرایی درباره فقدان «اعتلای پیشین» و غیره خود را سر مست می‌سازد؛ چنین کسی را بهتر است «از کار مرخص نمود» و تحویل بایگانی داد تا نتواند زیانی وارد سازد، زیرا او نمی‌خواهد یا نمی‌تواند در مورد خود ویژگی لحظهٔ کنونی و مرحلهٔ کنونی مبارزه بیندیشد.

ما در شرایط ویرانی عظیم کشور و به ته‌کشیدن قوای پرولتاریا با به‌کار بردن یك رشته مساعیِ تقریباً مافوق طاقت انسانی به دشوارترین کارها دست می‌زنیم که عبارت است از ساختمان بنیاد اقتصاد واقعاً سوسیالیستی، و بر قراری مبادلهٔ صحیح کالا (به عبارت صحیح‌تر: مبادله محصول) بین صنایع و زراعت. دشمن هنوز به مراتب نیرومندتر از ما است؛ مبادله کالا به شیوه آنارشیستی و انبان به دوشی و انفرادی در هر گام کار ما را مختل می‌سازد. ما دشواری‌ها را به نحوی روشن می‌بینیم و به نحوی اصولی و با سرسختی برای فایق آمدن بر آنها می‌کوشیم. به سازمان‌های محلی باید ابتکار و استقلال بیشتر و نیروی بیشتری داده شود و نسبت به تجربه عملی آنها توجه بیشتری مبذول گردد. طبقهٔ کارگر از راه دیگری نمی‌تواند جراحات خود را التیام بخشد و «نیروی طبقاتی» پرولتاری خود را احیا نماید و اعتماد دهقانان نسبت به رهبری پرولتاری از راه دیگری نمی‌تواند راسخ گردد، مگر به موازات احراز موفقیت واقعی در رشته احیای صنایع و برقراری شیوه صحیح مبادله دولتی محصولات که هم برای دهقان و هم برای کارگر صرفه دارد. به موازات این موفقیت‌ها است که ما جریانی از نیروهای نوین به دست خواهیم آورد، شاید سرعت این امر طبق دلخواه یك یك ما نباشد، ولی ما این جریان را به دست خواهیم آورد. در راه کاری بطئی‌تر و محتاطانه‌تر، متین‌تر و استوارتر به پیش!

۲۰ اوت سال ۱۹۲۱.

در شماره ۱۹۰ روزنامه «پراودا» به امضای. ن. لنین به چاپ رسید.

دربارهٔ تصفیهٔ حزب[۱]

تصفیه حزب ظاهراً در سیر تکامل خود به کاری جدی و فوق‌العاده مهم مبدل شده است.

نقاطی هستند که در آن جا حزب را به طور عمده به اتکاء تجربه و تذکرات کارگران غیر حزبی تصفیه می‌کنند، تذکرات آنها را در مد نظر می‌گیرند و نظر نمایندگان تودهٔ پرولتاری غیر حزبی را به حساب می‌آورند. این آن چیزی است که از همه پربهاتر و مهم‌تر است. اما اگر ما واقعاً موفق می‌شدیم بدین نحو حزب را از بالا تا پایین «بدون توجه به شخصیت» تصفیه کنیم، دستاورد انقلاب در واقع بزرگ می‌بود.

زیرا اکنون دستاوردهای انقلاب نمی‌تواند مانند سابق باشد. این دستاوردها خصلت خود را ناگزیر، به علت انتقال از جبهه جنگ به جبهه اقتصاد و به سیاست اقتصادی نوین و شرایطی که مقدم بر هر چیز افزایش بازده کار و انضباط کار را می‌طلبد، تغییر می‌دهد. در چنین دوره‌ای دستاورد عمدهٔ انقلاب بهبود داخلی است، که پر جلوه و نمایان و بلافاصله مشهود نیست و بهبودی است در رشتهٔ کار و طرح آن و نتایج آن، بهبود به معنای مبارزه علیه نفوذ عناصر خرده بورژوایی و خرده بورژوا ـ آنارشیستی است، که هم حزب و هم پرولتاریا را متلاشی می‌کند. برای عملی ساختن این بهبود حزب را از عناصری که خود را از توده جدا می‌کنند (و به طریق اولی از عناصر که حزب را در مقابل توده مفتضح می‌نمایند) تصفیه کرد. البته ما به همهٔ تذکرات توده تابع نمی‌شویم زیرا توده نیز گاه ـ و به ویژه در سال‌های خستگی فوق‌العاده و فرسودگی ناشی از مصایب و عذاب‌های فراوان ـ به روحیاتی تسلیم می‌شود که ابداً پیشرو نیست. ولی در مورد ارزیابی اشخاص و در مورد اتخاذ روش منفی نسبت به «جاخورده‌ها» و

---

۱ ـ تصفیه حزب در سال ۱۹۲۱ به موجب تصمیم دهمین کنگرهٔ حزب در نیمه دوم سال ۱۹۲۱ انجام گرفت. در نتیجه این تصفیه از حزب تا ۱۷۰۰۰۰ نفر یعنی تقریباً ۲۵ درصد تمام اعضاء حزب اخراج شدند.

«کمیسرمآب‌ها» و «دیوان‌سالارمنش‌ها» تذکرات تودهٔ پرولتاری غیر حزبی و در بسیاری موارد تذکارات تودهٔ غیر حزبی دهقانان بی‌اندازه گرانبها است. تودهٔ زحمتکش با حساسیت فوق‌العاده‌ای فرق کمونیست‌های شریف و صدیق را با آن کمونیست‌هایی که مایهٔ نفرت کسانی می‌شوند که با عرق جبین تأمین معاش می‌کنند و هیچ گونه امتیاز و هیچ گونه «راهی به مقامات بالا» ندارند تشخیص می‌دهند.

تصفیهٔ حزب با در نظر گرفتن تذکرات زحمت‌کشان غیر حزبی امر خطیری است. این کار برای ما نتایج جدی به بار خواهد آورد، این کار حزب را از لحاظ پیشاهنگ طبقه، به مراتب نیرومندتر از سابق می‌سازد وی را پیشاهنگی می‌سازد که با طبقه روابط محکم‌تر دارد و توانایی بیشتری دارد تا طبقه را در میان انبوهی مشکلات و خطرات به جانب پیروزی رهنمون باشد.

من یکی از وظایف فرعی تصفیهٔ حزب را تصفیهٔ آن از منشویك‌های سابق می‌شمرم. به نظر من منشویك‌هایی راکه دیرتر از اوان سال ۱۹۱۸ وارد حزب شده‌اند باید تقریباً به میزانی که از یك صدم تجاوز نکند باقی گذاشت و تازه آنها را هم سه بار و چهار بار مورد وارسی قرار داد. چرا؟ زیرا منشویك‌ها، به مثابهٔ یك جریان، در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۱ دو خاصیت از خود نشان دادند: اولاً دمسازی ماهرانه با جریانی که در داخل طبقهٔ کارگر تسلط دارد و خود را در آن «جا زده است»؛ ثانیاً به نحوی از آن هم ماهرانه‌تر از جان و دل به کارد سفید خدمت کردن، در عمل خدمت کردن و در گفتار از آن تبری جستن. این هر دو خاصیت ناشی از تمامی تاریخ منشویسم است: در این مورد کافی است «کنگرهٔ کارگری» آکسلردی و روش منشویك‌ها نسبت به کادت‌ها (و به سلطنت) در کردار و گفتار و غیره و غیره به خاطر آورده شود. منشویك‌ها صرفاً و یا آن قدرها از جهت ماکیاولیسم نیست که خود را در حزب کمونیست روسیه «جا می‌زنند» (گر چه منشویك‌ها از لحاظ شیوه‌های دیپلماسی بورژوایی از سال ۱۹۰۳ ثابت کرده‌اند که در این امر استادان درجهٔ اول هستند)، بلکه بیشتر از جهت «روح دمسازگرانه»ای است که دارند. صفت مشخصهٔ هر اپورتونیستی روح دمسازگرانه است (ولی هر دمساز شدنی اپورتونیسم نیست) و منشویك‌ها، به مثابهٔ اپورنیست، به اصطلاح «از جهت اصولی» خود را با جریانی که در میان کارگران تسلط دارد دمساز می‌کنند و نظیر خرگوش که در زمستان سفید رنگ می‌شود رنگ تدافعی به خود می‌زنند. باید این خصیصهٔ منشویك‌ها را دانست و آن را در نظر گرفت. و در نظر گرفتن آن، به معنی تصفیهٔ

حزب از نود و نه درصد همهٔ منشویک‌هایی است که پس از سال ۱۹۱۸ یعنی پس از این که پیروزی بلشویک‌ها رفته رفته ابتدا متحمل و سپس حتمی گردید به حزب کمونیست روسیه پیوسته‌اند.

حزب را باید از قلاشان، از دیوان‌سالارمنش‌ها از کمونیست‌های ناپاك و نااستوار و از آن منشویک‌هایی که «نمای» خود را رنگ تازه زده‌اند ولی نهادشان منشویکی باقی مانده است، تصفیه کرد.

۲۰ سپتامبر سال ۱۹۲۱.

روزنامهٔ «پراودا»، شمارهٔ ۲۱۰، به تاریخ ۲۱ سپتامبر سال ۱۹۲۱.

امضاء ن. لنین.

به مناسب چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر

چهارمین سالگشت ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) فرا می‌رسد.

هر قدر این روز بزرگ از ما دورتر می‌شود، اهمیت انقلاب پرولتاری روسیه روشن‌تر می‌گردد و ما دربارهٔ تجربهٔ عملی مجموع کار خود نیز عمیق‌تر می‌اندیشیم.

این اهمیت و این تجربه را می‌توان با اختصار زیاد و البته بسی غیر کامل و غیر دقیق؛ به نحو زیرین بیان داشت.

وظیفهٔ مستقیم و نزدیک انقلاب روسیه وظیفه بورژوا ـ دموکراتیک بود، یعنی: برانداختن بقایای نظامات قرون وسطایی و زدودن این بقایا تا آخر و تصفیهٔ روسیه از وجود این بربریت، از این ننگ و از این بزرگ‌ترین ترمز هرگونه فرهنگ و هرگونه پیشرفتی در کشور ما.

و ما به حق می‌بالیم که این تصفیه را بسی با عزم‌تر و سریع‌تر و جسورانه‌تر و کامیابانه‌تر و پردامنه‌تر و از نقطهٔ نظر نفوذ در توده‌های خلق و در قشرهای ضخیم آن عمیق‌تر از انقلاب کبیر فرانسه که متجاوز از ۱۲۵ سال پیش واقع شد، انجام داده‌ایم.

هم آنارشیست‌ها و هم دموکرات‌های خرده بورژوا (یعنی منشویک‌ها و اس‌ارها، که نمایندگان روسی این تیپ اجتماعی بین‌المللی هستند) به میزان فوق‌العاده زیادی مطالب درهم برهم دربارهٔ رابطهٔ بین انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی (یعنی پرولتاری) می‌گفتند و می‌گویند. طی این چهار سال صحت استنباط ما از مارکسیسم در این باره و صحت حساب ما در مورد تجربهٔ انقلابی‌های گذشته کاملاً تأیید گردید. ما انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک را بهتر از هرکس دیگر به فرجام خود رساندیم. ما با آگاهی کامل، استوار و بلاانحراف به سوی انقلاب سوسیالیستی پیش می‌رویم و می‌دانیم که این انقلاب را دیوار چین از انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک جدا نمی‌کند، می‌دانیم که فقط مباره معین خواهد کرد که تا چه حد موفق خواهیم شد (آخرالامر) به پیش برویم و کدام بخش این وظیفهٔ فوق‌العاده عالی را اجرا خواهیم کرد و کدام بخش از پیروزی‌هایمان را برای خود تحکیم خواهیم نمود. آینده این موضوع را نشان خواهد داد. ولی همین حالا

می‌بینیم که در امر اصلاحات سوسیالیستی جامعه ـ برای کشوری ویران، رنج دیده و عقب‌مانده ـ به میزان عظیمی کار انجام گرفته است.

ولی اول موضوع مضمون بورژوا ـ دموکراتیك انقلاب خودمان را به پایان رسانیم. معنای این کلام باید برای مارکیست‌ها روشن باشد. جهت توضیح مطلب، امثلهٔ روشنی بیاوریم.

مضمون بورژوا ـ دموکراتیك انقلاب یعنی تصفیهٔ مناسبات اجتماعی (نظامات و مؤسسات) کشور از آثار قرون وسطایی، از سرواژ از فئودالیسم.

آیا مقارن سال ۱۹۱۷ عمده‌ترین مظاهر و بقایا و بازمانده‌های سرواژ در روسیه چه بود؟ سلطنت نظام زمره‌ای، ملك‌داری و شیوهٔ استفاده از زمین، وضع زنان، کیش و ستم‌گری نسبت به ملیت‌ها. هر یك از این اصطبل‌های اوژیاس» را که بگیرید می‌بینید که ما کاملاً آن را نظیف کرده‌ایم، در صورتی که به جا است گفته شود که همهٔ کشورهای راقیه هنگامی که خودشان انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك را در ۱۲۵ و ۲۵۰ سال پیش و از آن هم جلوتر (انگلستان در ۱۶۹۴) انجام می‌دادند تنظیف این اصطبل‌ها را ناتمام باقی بگذاردند. کاری را که ما طی تقریباً ده هفته بین ۲۵ اکبر (۷ نوامبر) ۱۹۱۷ و انحلال مجلس مؤسسان (۵ ژانویه ۱۹۱۸) در این رشته انجام دادیم هزار بار بیشتر از آن چیزی بود که دموکرات‌ها و لیبرال‌ها بورژوا (کادت‌ها) و دموکرات‌های خرده بورژوا (منشویك‌ها و اس‌ارها) در عرض هشت ماه حکومت خود انجام دادند.

این ترسوها، پرگوها، نرسیس‌های خودپسند و هاملت‌ها شمشیر چوبی خود را حرکت می‌دادند و حال آن که حتی سلطنت را هم نابود نساختند! ما زبالهٔ سلطنت را چنان به دور ریختیم که کسی هرگز چنان نکرد. ما سنگی بر سنگ و خشتی بر خشت کاخ دیرین سال نظام زمره‌ای باقی نگذاشتیم (راقی‌ترین کشورها از قبیل انگلستان و فرانسه و آلمان هنوز از بقایای نظام زمره‌ای خلاص نشده‌اند!) ما عمیق‌ترین ریشه‌های نظام زمره‌ای یعنی بقایای فئودالیسم و سرواژ را در زراعت به کلی برانداختیم. «می‌توان مباحثه کرد» (در خارجه عده‌ای کافی از ادبا و کادت‌ها و منشویك‌ها و اس‌ارها هستند که به این مباحثات مشغول باشند) که «سرانجام» از اصلاحات اراضی انقلاب کبیر اکتبر چه چیزی حاصل می‌شود. ما طالب آن نیستیم که اکنون وقت را بر سر این مباحثات تلف کنیم زیرا ما این مباحثه و تمامی مباحثات مربوطه بدان را به وسیلهٔ مبارزه حل می‌کنیم. ولی نمی‌توان منکر این واقعیت شد که دموکرات‌های خرده بورژوا هشت ماه با ملاکین،

که سنن سرواژ را حفظ می‌نمودند، «سازش کردند» ولی ما در عرض چند هفته، هم این ملاکین و هم تمام سنن آنها را از روی سرزمین روس به کلی برانداختیم.

مذهب یا بی‌حقوقی زنان یا ستم‌گری نسبت به ملیت‌های غیر روس و نابرابری حقوقی آنها را بگیرید. همهٔ اینها مسایل مربوط به انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك است. فرومایگان دموکراسی خرده بورژوا هشت ماه دربارهٔ این مطالب پرگویی می‌کردند: حتی یك کشور راقی جهان نیست که این مسایل در آن جهت بورژوا ـ دموکراتیك تا آخر حل شده باشد. درکشور ما این مسایل به وسیلهٔ قانون‌گذاری انقلاب اکتبر تا آخر حل شده است. ما باکیش چنان که باید و شاید مبارزه کرده‌ایم و می‌کنیم. ما به همهٔ ملیت‌های غیر روس جمهوری خاص خودشان یا مناطق خودمختار خاص خودشان را داده‌ایم. درکشور ما یك چنین دنائت و پلیدی و رذالتی نظیر بی‌حقوقی و یا ناقص الحقوقی زنان، این بازماندهٔ نفرت‌انگیز سرواژ و قرون وسطی، که بورژوازی مغرض و خرده بورژوازی کند ذهن و مرعوب در همهٔ کشورهای جهان بدون کوچك‌ترین استثناء بدان رنگ نو می‌زند، وجود ندارد.

همهٔ اینها ـ مضمون انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك است. صد و پنجاه تا دویست و پنجاه سال پیش از این پیشوایان پیشگام این انقلاب (اگر بخواهیم از یك یك صور ملی این طراز کلی سخن گوییم باید بگوییم این انقلاب‌ها) به مردم وعده دادند بشریت را از قید امتیازات قرون وسطایی، نابرابری زنان، امتیازات دولتی فلان یا بهمان دین (یا «اندیشه دینی» و «دینداری» به طور اعم) و از قید نابرابری ملیت‌ها برهانند. وعده دادند و اجرا نکردند. نمی‌توانستند اجرا کنند زیرا «احترام» به «مالکیت خصوصی مقدس» مانع بود. در انقلاب پرولتاری ما این «احترام» ملعون به این آثار سه بار ملعون قرون وسطایی به این «مالکیت خصوصی مقدس» وجود نداشت.

ولی برای آن که فتوحات انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك را برای خلق‌های روسیه تحکیم کنیم، می‌بایست جلوتر برویم و جلوتر رفتیم. ما مسایل مربوط به انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك را در اثنای راه، در جریان عمل و به مثابهٔ «محصول فرعی» کار سوسیالیستی عمده و واقعی و انقلابی ـ پرولتاری خودمان حل می‌کردیم. ما همیشه می‌گفتیم اصلاح، محصول فرعی مبارزه انقلابی طبقاتی است. ما می‌گفتیم و در عمل ثابت کردیم که اصلاحات بورژوا ـ دموکراتیك محصول فرعی انقلاب پرولتاری یعنی سوسیالیستی است. به جا است گفته شود که همهٔ کائوتسکی‌ها، هیلفردینگ‌ها،

مارتف‌ها، چرنف‌ها، هیلك ویت‌ها، لونگه‌ها، ماکدونالدها، توراتی‌ها، دیگر قهرمانان مارکسیسم «دو و نیم» نتوانستند این رابطهٔ بین انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك و انقلاب سوسیالیستی پرولتاری را درك کنند. نخستین انقلاب ضمن رشد خود به انقلاب دوم تحول می‌یابد. انقلاب دوم مسایل انقلاب اول را در جریان عمل حل می‌کند. انقلاب دوم کار انقلاب اول را تحکیم می‌نماید. مبارزه و تنها مبارزه است که معین می‌کند تا چه حدودی انقلاب اول موفق خواهد شد به انقلاب دوم تحول یابد.

نظام شوروی همانا یکی از تأییدات یا مظاهر آشکار این تحول یك انقلاب به دیگری است. نظام شوروی حداکثر دموکراتیسم برای کارگران و دهقانان است و در عین حال دال بر گسست با دموکراتیسم بورژوایی و پیدایش طراز نوین جهانی ـ تاریخی دموکراسی یعنی دموکراسی پرولتاری یا دیکتاتوری پرولتاریا است.

بگذار سگان و خوکان بورژوازی محتضر و دموکراسی خرده بورژوایی که از دنبال این بورژوازی می‌رود به خاطر ناکامی‌ها و اشتباهات مرتکبه در امر ساختمان نظام شوروی ما بارانی از لعنت و دشنام و استهزاء بر سر ما ببارند. ما دقیقه‌ای فراموش نمی‌کنیم که ناکامی‌ها و اشتباهات ما واقعاً زیاد بود و زیاد است. و اصولاً مگر می‌شود که در یك چنین امر تازه‌ای، که برای تاریخ جهان تازه است یعنی در امر ایجاد طراز تاکنون نادیدهٔ سازمان دولتی، بدون ناکامی و اشتباه عمل کرد! ما پیوسته در راه اصلاح ناکامی‌ها و اشتباهات خودمان و بهبود انطباق عملی اصول شوروی انطباقی، که بسیار و بسیار از حد کمال دور است مبارزه خواهیم کرد. ولی ما حق داریم به خود ببالیم و می‌بالیم که سعادت شروع ساختمان دولت شوروی و بدین وسیله شروع دوران نوین در تاریخ جهان، دوران سلطه طبقهٔ نوین، که در کلیهٔ کشورهای سرمایه‌داری ستمکش است و همه جا به سوی زندگی نوین، به سوی پیروزی بر بورژوازی، به سوی دیکتاتوری پرولتاریا، به سوی خلاصی انسانیت از یوغ سرمایه و جنگل‌های امپریالیستی گام برمی‌دارد، نصیب ما شده است.

مسألهٔ جنگل‌های امپریالیستی و آن سیاست بین‌المللی سرمایهٔ مالی که اکنون در همهٔ جهان استیلا دارد و ناگزیر موجود جنگ‌های امپریالیستی جدید و تشدید بی‌سابقهٔ ستم ملی و غارت و تاراج و اختناق خلق‌های ناتوان و عقب‌مانده و کوچك توسط مشتی از دول «راقیه» است، این مسأله از سال ۱۹۱۴ مسألهٔ سیاسی اساسی سیاست کلیهٔ کشورهای کرهٔ زمین شده است. این مسألهٔ حیات و ممات ده‌ها میلیون نفر است. این

مسأله‌ای است دربارهٔ این که آیا در جنگ امپریالیستی بعدی، که بورژوازی در برابر انظار ما آن را تدارك می‌بیند و در برابر انظار ما از سرمایه‌داری پدید می‌آید، بیست میلیون نفر هلاك خواهند شد (به جای ده میلیون نفری که در جنگ سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ هلاك شدند، آن هم به اضافهٔ جنگ‌های «کوچك» منضم به آن که هنوز هم خاتمه نیافته است» و آیا در این جنگ ناگزیر آینده (اگر سرمایه‌داری حفظ شود) شصت میلیون نفر معلول خواهند شد (به جای سی میلیون نفری که در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ معلول شده‌اند) یا نه. انقلاب اکتبر ما در این مسأله هم دوران تاریخی - جهانی تازه‌ای را افتتاح کرده است. خدمهٔ بورژوازی و پامنبری‌خوان‌های وی یعنی اس‌ارها و منشویك‌ها و تمامی دموکراسی به اصطلاح «سوسیالیستی» خرده بورژوایی شعار «تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی» را مسخره می‌کردند. ولی این شعار یگانه حقیقت منحصر از کار درآمد - حقیقتی نامطلوب، خشن، بی‌پرده و بی‌امان، همهٔ اینها درست - ولی حقیقتی در بین یك دنیا فریب‌های فوق‌العاده ظریف شوینیستی و انفعالی. بنیاد این فریب‌ها فرو می‌پاشد. صلح برست افشاء شده است. هر روز که می‌گذرد معنا و عواقب صلح ورسای راکه از صلح برست هم بدتر است، با بی‌رحمی بیشتری افشا می‌نماید. برای میلیون‌ها و میلیون‌ها مردمی که دربارهٔ علل جنگ دیروز و جنگ فردا که در حال تکوین است می‌اندیشند، این حقیقت مهیب روز به روز روشن‌تر و واضح‌تر و مؤکدتر می‌شود که: از جنگ امپریالیستی و از MNP امپریالیستی که به ناگزیر موجب پیدایش آن می‌شود (اگر املاء قدیم حفظ شده بود من در این جا دوکلمهٔ MNP[1] را به هر دو معنای آن می‌نوشتم) یعنی از این دوزخ نمی‌توان جز از راه مبارزهٔ بلشویکی و انقلاب بلشویکی رهایی جست.

بگذار بورژوازی و منفعلان، ژنرال‌ها و خرده بورژوازی، سرمایه‌داران و فیلیسترها، کلیهٔ مسیحیان مؤمن و همهٔ شوالیه‌های انترناسیونال دوم و دو و نیم با هاری تمام به این انقلاب دشنام بدهند، آنها با هیچ سیلاب غیظ و بهتان و اکاذیب این واقعیت جهانی - تاریخی را نمی‌توانند مه‌آلود کنند که، پس از صدها و هزارها سال برای نخستین بار بردگان به جنگ بین برده‌داران با اعلام آشکار این شعار پاسخ دادند: این جنگ بین

---

۱ - MNP به زبان روسی هم به معنای «جهان» است و هم به معنای «صلح» ولی در سابق املاء آنها یکی نبود. (ه.ت.)

برده‌داران راکه هدفش تقسیم غنایم است به جنگ بردگان همهٔ ملل علیه برده‌داران همهٔ ملل تبدیل کنیم.

پس از صدها و هزاران سال برای نخستین برای نخستین بار این شعار از این انتظار مبهم و زبون به یك برنامهٔ سیاسی روشن و دقیق، به مبارزهٔ مؤثر میلیون‌ها ستمکش تحت رهبری پرولتاریا، به نخستین پیروزی پرولتاریا، به نخستین پیروزی در امر محو جنگ‌ها، در امر اتحاد کارگران کلیهٔ کشورها علیه اتحاد بورژوازی کشورهای مختلف، آن بورژوازی که هم صلح و هم جنگش به حساب بردگان سرمایه، به حساب مزدوران، به حساب دهقانان، به حساب زحمت‌کشان است، مبدل گردید.

این نخستین پیروزی هنوز پیروزی نهایی نیست و این پیروزی را انقلاب اکتبر ما با سختی‌ها و دشواری‌ها نادیده و رنج‌های ناشنیده و یك سلسله ناکامی‌ها و اشتباهات عظیمی که ما مرتکب شده‌ایم، به دست آورده است. و اصولاً مگر می‌شد که یك خلق عقب‌مانده بتواند بدون ناکامی و بدون اشتباه بر جنگ‌های امپریالیستی مقتدرترین و راقی‌ترین کشورهای کرهٔ زمین غلبه کند! ما از اقرار به اشتباهات خود پروا نداریم و هوشیارانه به آنها خواهیم نگریست تا شیوهٔ رفع این اشتباهات را بیاموزیم. ولی واقعیت به جای خود باقی است: پس از صدها و هزارها سال برای نخستین بار وعدهٔ «پاسخ دادن» به جنگ بین برده‌داران به وسیلهٔ انقلاب بردگان علیه همه و هرگونه برده‌داران تا آخر ایفاء شده و علیرغم همهٔ مشکلات ایفا می‌گردد.

ما این کار را شروع کرده‌ایم. و اما این که آیا چه موقع و طی چه مدتی و پرولتارهای کدام ملت این امر را به سر خواهند رساند مسألهٔ اساسی نیست. مسأله اساسی آن است که یخ از جاکنده شده و به حرکت درآمده است، جاده باز شده، راه نشان داده شده است.

آقایان سرمایه‌داران همهٔ کشورها، که «میهن» ژاپنی را در برابر «میهن» امریکایی و «میهن» امریکایی را در برابر «میهن» ژاپنی و «میهن» فرانسوی را در برابر «میهن» انگلیسی و غیره «دفاع می‌کنید»، به سالوسی خود ادامه دهید! آقایان شوالیه‌های انترناسیونال دو و دو و نیم و همهٔ خرده بورژواها و فیلیسترهای منفعل سراسر جهان، با نگارش «بیانیه‌های بال» جدیدی (طبق نمونهٔ بیانیهٔ بال مورخ سال ۱۹۱۲) به «طفره رفتن» از مسأله مربوط به وسایل مبارزه علیه جنگ‌های امپریالیستی ادامه دهید! نخستین انقلاب بلشویکی نخستین صد میلیون مردم روی زمین را از چنگ جنگ امپریالیستی و جهان امپریالیستی به درآورد. انقلاب‌های بعدی تمامی بشریت را از چنگ چنین جنگ و چنین جهانی به

در خواهند کشید.

آخرین و مهم‌ترین و دشوارترین و ناتمام‌ترین کارهای ما ساختمان اقتصادی و پی‌ریزی اقتصادی برای بنای نوین سوسیالیستی به جای بنای منهدم فئودالی و نیمه منهدم سرمایه‌داری است. ما در این مهم‌ترین و دشوارترین کار خود بیش از همه ناکامی و اشتباه داشته‌ایم. و اصولاً مگر می‌شود چنین کاری را که در مقیاس جهانی تازگی دارد بدون ناکامی و اشتباه انجام داد! ولی ما آن را آغاز کرده‌ایم و در کار اجرا آنیم. اتفاقاً همین حالا به کمك «سیاست اقتصادی نوین» خودمان یك سلسله اشتباهات خودمان را اصلاح می‌کنیم و فرا می‌گیریم که چگونه در کشور خرده دهقانی باید بدون ارتکاب این اشتباهات ساختمان سوسیالیستی را ادامه داد.

دشواری‌ها را حد و حصری نیست. ما به مبارزه با دشواری‌های بی‌حد و حصر خو گرفته‌ایم. بیهوده نیست که ما را دشمنان ما «سنگ خارا» و نمایندگان «سیاست استخوان‌شکن» نامیده‌اند. ولی ما ایضاً و لااقل تا حدود معینی هنر دیگری را که در انقلاب ضروری است آموخته‌ایم، که عبارت است از نرمش، امکان تغییر سریع و آنی تاکتیك خود با در نظر گرفتن شرایط تغییر یافتهٔ عینی و انتخاب راه دیگر نیل به هدف در صورتی که راه گذشته در دوران معینی از زمان خلاف مصلحت و غیر ممکن از آب درآید.

ما، که امواج شور و هیجان برانگیخته بودمان و نخست شور و هیجان سیاسی و سپس شور جنگی را در خلق برانگیخته بودیم، حساب می‌کردیم که بر زمینهٔ این شور و هیجان وظایف اقتصادی به همان درجه عظیم را (نظیر وظایف سیاسی و جنگی) مستقیماً عملی سازیم.

ما حساب می‌کردیم و شاید هم بهتر است بگوییم بدون آن که به اندازهٔ کافی حساب کنیم فرض می‌کردیم که با اوامر مستقیم دولت پرولتاری تولید دولتی و توزیع محصولات دولتی را به شیوهٔ کمونیستی در یك کشور خرده دهقانی عملی سازیم. جریان زندگی اشتباه ما را نشان داد. یك سلسله مراحل انتقالی یعنی سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم لزوم یافت تا انتقال به کمونیسم را تدارك ببینیم و آن هم با فعالیتی که سنوات مدیدی به طول می‌انجامد تدارك بینیم. باید به خود زحمت دهید که نه بر زمینهٔ مستقیم شور و هیجان، بلکه به کمك شور و هیجانی که مولود انقلاب کبیر است، براساس ذینفع و ذیعلاقه کردن اشخاص و براساس اصل بازرگانی، نخست پل‌های استواری را که در

کشور خرده دهقانی بین سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم قرار می‌گیرد بسازید؛ در غیر این صورت به کمونیسم نزدیك نخواهید شد، در غیر این صورت ده‌ها و ده‌ها میلیون نفر را به کمونیسم نخواهید رساند، زندگی به ما چنین حکم کرده است. سیر عینی تکامل انقلاب به ما چنین حکم کرده است.

و ما، که در عرض سه چهار سال شیوهٔ چرخش‌های سریع را (هنگامی که چرخش سریع لازم است) اندکی آموخته‌ایم، حالا با پشتکار و دقت و جدیت (گر چه هنوز به اندازه کافی با پشتکار و به اندازهٔ کافی دقیق و به اندازهٔ کافی مجدانه نیست) به آموختن شیوهٔ چرخش نوین، یعنی «سیاست اقتصادی نوین» پرداخته‌ایم. دولت پرولتاری باید به یك «ارباب» محتاط و جدی و قابل و یك تاجر عمده‌فروش کار آزموده بدل شود؛ در غیر این صورت نمی‌تواند کشور خرده دهقانی را از لحاظ اقتصادی بر روی پای خود استوار کند و در شرایط کنونی و در کنار باختر سرمایه‌داری (که هنوز سرمایه‌داری است) راه دیگری برای انتقال به کمونیسم وجود ندارد. تاجر عمده‌فروش گویی آن چنان تیپ اقتصادی است که از کمونیسم به اندازهٔ زمین تا آسمان دور است. ولی این یکی از آن تضادهایی است که ما را در زندگی جوشان از اقتصاد خرده دهقانی بیرون می‌آورد و از طریق سرمایه‌داری دولتی به سوسیالیسم می‌برد. ذینفع کردن اشخاص سطح تولید را بالا می‌برد و برای ما هم مقدم بر هر چیز افزایش تولید به هر قیمتی شده لازم است. بازرگانی عمده‌فروشی، میلیون‌ها دهقان خرده پا را از لحاظ اقتصادی متحد می‌کند بدین ترتیب که آنها را ذینفع ساخته، به هم پیوند می‌دهد و به مرحلهٔ آتی یعنی به سوی شکل‌های مختلف اتحاد و پیوند در خود تولید سوق می‌دهد. هم اکنون ما به تجدید سازمان ضروری در سیاست اقتصادی خود دست زده‌ایم. ما در این زمینه موفقیت‌های چندی به دست آورده‌ایم که راست است کوچك و جزیی است ولی به هر جهت موفقیت بدون تردید است.

ما اکنون در این رشته «علم» جدید کلاس تهیه را به پایان می‌رسانیم. اگر ما با استواری و مصرانه تعلیم بگیریم و هر گام خود را با تجربه عملی وارسی کنیم و از تغییر و تبدیل مکرر آن چه که شروع کرده‌ایم نترسیم و اشتباهات خود را اصلاح کنیم و با دقت در معنای آن غوررسی نماییم، در آن صورت به کلاس بعدی ارتقاء خواهیم یافت. ما تمام «دورهٔ تحصیلی» را خواهیم گذراند، گر چه اوضاع و احوال اقتصادی و سیاسی جهان این امر را بسی طولانی‌تر و دشوارتر از آن کرده است که مطلوب ما بود. به هر قیمتی که باشد

و هر قدر هم مصایب دوران انتقال، یعنی فقر و گرسنگی و ویرانی دشوار باشد، ما روحیهٔ خود را نخواهیم باخت و کار خود را به فرجام ظفرنمونش خواهیم رساند.

۱۴ اکتبر سال ۱۹۲۱.

روزنامهٔ «پروادا»، شمارهٔ ۲۳۴، مورخ ۱۸ اکتبر سال ۱۹۲۱.

به امضاء: ن. لنین

دربارهٔ اهمیت طلا اکنون و پس از پیروزی کامل سوسیالیسم

بهترین شیوهٔ برگزاری سالجشن انقلاب کبیر عبارت است از تمرکز تمام دقت و توجه بر روی مسایل حل نشدهٔ این انقلاب. یك چنین شیوهٔ برگزاری جشن انقلاب به ویژه در مواردی به جا و ضروری است که یك سلسله مسایل اساسی، که انقلاب هنوز آن را حل نکرده، موجود است و حل این مسایل مستلزم فراگرفتن یك نکته تازه است (از نقطهٔ نظر آن چه که انقلاب تاکنون انجام داده است).

نکته تازه در لحظهٔ کنونی برای انقلاب ما عبارت است از لزوم توسل به شیوهٔ عمل «اصلاح‌طلبی»، تدریج کارانه، احتیاط‌آمیز و پر چم و خم در مسایل اساسی ساختمان اقتصادی. این «تازگی» موجب پیدایش یك رشته مسایل، یك سلسله بهت و حیرت‌ها و تردیدهایی خواه در زمینهٔ نظریه و خواه در زمینهٔ عملی می‌شود.

مسأله نظری: آیا انتقال به عملیات فوق‌العاده «اصلاح‌طلبی» را که پس از یك سلسله عملیات فوق‌العاده انقلابی در شرایط سیر عمومی ظفرنمون تمامی انقلاب در همان عرصه انجام گرفت به چه چیزی باید تعبیر نمود؟ آیا در این جا موضوع «تسلیم مواضع»، «اعتراف به ورشکستگی»، یا چیزی نظیر آن در میان نیست؟ البته دشمنان ما، از ارتجاعیون تیپ نیمه فئودال گرفته تا منشویك‌ها و دیگر شوالیه‌های انترناسیونال دو و نیم، می‌گویند چنین چیزی در میان هست، برای همین هم آنها دشمن هستند که به هر بهانه و بدون هیچ گونه بهانه‌ای این قبیل مطالب را جار بزنند. وحدت رقت‌انگیز کلیهٔ احزاب ـ از فئودال‌ها گرفته تا منشویك‌ها ـ در این باب فقط یك بار دیگر ثابت می‌کند که همهٔ این احزاب در مقابل انقلاب پرولتاری واقعاً «یك تودهٔ ارتجاعی واحدی» را تشکیل می‌دهند (به عنوان جمله معترضه بگوییم این مطلبی است که انگلس در نامه‌های خود به ببل در سال‌های ۱۸۷۵ و ۱۸۸۴ پیش‌بینی کرده است).

ولی بین دوستان هم برخی... «بهت و حیرت‌ها» مشاهده می‌شود.

صنایع بزرگ را احیاء کنیم و بین این صنایع و زراعت کوچك دهقانی یك مبادلهٔ مستقیم محصولات برقرار ساخته به اجتماعی شدن این زراعت کمك نماییم. برای احیاء

صنایع بزرگ از دهقانان مقدار معینی خواربار و مواد خام از طریق أخذ مازاد بـه وام بگیریم. این است نقشه‌ای که (یا اسلوب یا سیستمی که) ما بیش از سه سال، یعنی تا بهار سال ۱۹۲۱، اجرا کرده‌ایم. این یك برخورد انقلابی بود به وظیفه این که عبارت است از انهدام مستقیم و کامل رژیم کهنه به منظور تعویض آن با شکل اجـتماعی ـ اقـتصادی نوین.

از بهار سال ۱۹۲۱ ما داریم به جای این شیوهٔ برخورد یا نقشه یا اسلوب و یا سیستم عمل چیز دیگری را که به کلی غیر از آن است یعنی شیوهٔ اصلاح‌طلبی را قرار می‌دهیم (هنوز «قرار نداده‌ایم» و فقط «داریم قرار می‌دهیم» و ضمناً کاملاً هم به این موضوع پی نبرده‌ایم) بدین معنی که: شکل اجتماعی ـ اقتصادی کهنه، بـازرگانی اقـتصاد کـوچك، کارفرمایی کوچك، سرمایه‌داری را منهدم نمی‌کنیم، بلکه بازرگانی، کارفرمایی کوچك، سرمایه‌داری را رونق می‌دهیم، در حالی که با احتیاط و تدریجاً بر آنها مسلط می‌شویم یا آن که امکان می‌یابیم آنها را تنها در حدودی که رونق می‌یابند تابع نظم و تربیت دولتی نماییم.

این به کلی یك برخورد دیگری است نسبت به اجرا وظایف.

این برخورد، در قیاس با برخورد انقلابی سابق، اصلاح‌طلبی است (انقلاب عـبارت است از آن چنان دگرگون ساختنی که کهنه را در نکات کاملاً اساسی و قـاطع مـنهدم می‌سازد و این طور نیست که کهنه را با احتیاط و به کندی و تدریجاً و با کوشش در این که هر چه کمتر منهدم گردد تغییر دهد).

حال این سؤال پیش می‌آید: اگر شما پس از آزمون شیوه‌های انقلابی عدم توفیق آن را تصدیق کردید و به شیوهٔ اصلاح‌طلبی پرداختید، آیا این ثابت نمی‌کند که شما اصولاً انقلاب را عملی اشتباه اعلام مـی‌دارید؟ آیـا ایـن ثـابت نـمی‌کند کـه کـار را اصـولاً نمی‌بایست از انقلاب آغاز کرد و می‌بایست از اصلاح آغاز نمود و به اصلاح هم اکتفا ورزید؟

این استنتاجی است که منشویك‌ها و نظایر آنها می‌کنند. ولی این استنتاج عبارت است از یك سفسطه و صـاف و سـاده حـقه‌بازی کسـانی کـه در سـیاست «از آب و آتش» گذشته‌اند، و یا روش کودکانه‌ای است از طرف کسانی که از بوته آزمایش «نگذشته‌اند». برای یك انقلابی واقعی بزرگ‌ترین خطر ـ و شاید هم یگانه خطر ـ عبارت است از اغراق در انقلاب‌گری و فراموش کردن حدود و شرایط به کار بـردن بـه جـا و مـوفقیت‌آمیز

شیوه‌های انقلابی، انقلابیون واقعی بیش از هر چیز در آن مواردی بر سر این کار گردن خود را می‌شکستند و با ناکامی مواجه می‌شدند که شروع می‌کردند «انقلاب» را با حرف درشت بنویسند و «انقلاب» را به چیز تقریباً الهی مبدل کنند و به گیجی دچار شوند و استعداد درك و سنجش و وراسی هر چه خونسردانه‌تر و هوشیارانه‌تر این نکته را از دست بدهند که در چه لحظه و در چه شرایطی و در چه رشته‌ای از عمل باید توانست به شیوهٔ انقلابی رفتار کرد و در چه لحظه و در چه شرایطی و در چه رشته‌ای از عمل باید توانست به عملیات اصلاح‌طلبی پرداخت. انقلابیون واقعی فقط در صورتی فنا خواهند شد (نه به معنای شکست ظاهری بلکه به معنای عقیم ماندن باطنی کار آنها) و فنایشان هم حتمی خواهد بود که هوشیاری خود را از دست بدهند و خیال کنند که گویا انقلاب «کبیر ظفرنمون جهانی» حتماً می‌تواند و باید هرگونه مسأله‌ای را در کلیهٔ شرایط و در تمامی شئون عمل، به شیوهٔ انقلابی حل کند.

کسی که چنین «خیال کند» فنا شده است، زیرا در مسأله‌ای اساسی خیال سفیهانه کرده و در گیرودار جنگ بی‌امان هم (انقلاب بی‌امان‌ترین جنگ‌ها است) کیفر سفاهت همانا شکست است.

از کجا برمی‌آید که انقلاب «کبیر ظفرنمون جهانی» می‌تواند و باید فقط شیوه‌های انقلای به‌کار برد؟ از هیچ جا و این نظر صاف و ساده و بدون تردید نادرست است. و اگر از زمینهٔ مارکسیسم عدول نورزیم نادرستی این نظر به خودی خود و براساس احکام صرفاً نظری واضح و روشن است. تجربه انقلاب ما نیز نادرستی این نظر را تأیید می‌کند. و اما از لحاظ نظری: انگلس می‌گفت و درست هم می‌گفت که به هنگام انقلاب نیز مانند هر موقع دیگر مرتکب سفاهت می‌شوند. باید کوشید کمتر مرتکب این سفاهت شد و سفاهت مرتکب شده را سریع‌تر مرتفع کرد و با هوشیاری هر چه تمام‌تر متوجه بود که کدام مسایل را در چه مواقع می‌توان و کدام را نمی‌توان به شیوه‌های انقلابی حل کرد. تجربهٔ خود ما: صلح برست به هیچ وجه نمونهٔ یك عمل انقلابی نبوده بلکه عملی اصلاح‌طلبی و حتی بدتر از اصلاح‌طلبی بود، زیرا عملی بود قهقرایی و حال آن که اعمال اصلاح‌طلبی طبق قاعدهٔ کلی بطئی و محتاطانه و تدریجاً به جلو می‌رود و به قهقرا برنمی‌گردد. صحت تاکتیك ما به هنگام انعقاد صلح برست اکنون چنان اثبات شده است و چنان بر همه روشن و مسلم است که دیگر لزومی ندارد در این زمینه سخن‌پردازی شود.

آن چه که کاملاً انجام یافته تنها کارهای بورژوا ـ دموکراتیك انقلاب ما است. و ما

حق کاملاً مشروع دارمی که بدین امر ببالیم. کارهای پرولتاری و یا سوسیالیستی انقلاب عبارت است از سه نوع عمده: ۱ ـ خروج انقلابی از جنگ جهانی امپریالیستی: افشاء و عقیم گذراندن کشتاری که توسط دو گروه جهانی درندگان سرمایه‌داری به عمل می آید؛ این کار از طرف ما کاملاً انجام گرفته است؛ تنها انقلاب در یك سلسله از کشورهای راقیه قادر خواهد بود این کار را از همهٔ جوانب به پایان برساند. ۲ ـ ایجاد نظام شوروی به عنوان شکل اجرا دیکتاتوری پرولتاریا. تحول جهانی انجام گرفت. عصر نظام مجلسی بورژوا ـ دموکراتیك خاتمه یافته و فصل نوینی در تاریخ جهانی آغاز گردیده است: عصر دیکتاوری پرولتاریا؛ تنها سلسله‌ای از کشورها می توانند نظام شوروی و انواع شکل‌های دیکتاتوری پرولتاریا را تکمیل نمایند و به انجام رسانند. در کشور ما در این زمینه کار انجام نیافته هنوز بسیار و بسیار زیاد است. ندیدن چنین وضعی خطای نابخشودنی است. هنوز بارها بر ما لازم خواهد آمد کارها را تکمیل کنیم، اصلاح نماییم و از سر شروع کنیم. هر مرحله‌ای که ما در امر رشد نیروهای مولده و فرهنگ موفق شویم به جلو و به بالا برویم باید با تکمیل و اصلاح سیستم شوروی ما همراه باشد و ضمناً ما از جهت اقتصاد و فرهنگ در سطحی بسیار پایین هستیم. ما کارهای اصلاحی زیادی در پیش داریم و «ناراحت شدن» از این امر، منتهای نابخردی (و شاید از نابخردی هم بدتر) است. ۳ ـ ساختمان اقتصادی ارکان نظام اقتصادی سوسیالیستی. در این رشته عمده‌ترین و اساسی‌ترین کار هنوز به پایان نرسیده است. و حال آن که این واقعی‌ترین کار ما و آن هم واقعی‌ترین کار ما خواه از نقطهٔ نظر اصولی و خواه از نقطهٔ نظر عملی و خواه از نقطهٔ نظر جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیهٔ کنونی و خواه از نقطهٔ نظر بین‌المللی است.

و چون عمده‌ترین کارها در رئوس مسایل به پایان نرسیده است، باید همه توجه را بدان معطوف داشت. دشواری هم در این جا عبارت است از شکل انتقال.

در آوریل سال ۱۹۱۸ من در رسالهٔ خود موسوم به «وظایف نوبتی حکومت شوروی» نوشتم: «انقلابی و هوادار سوسیالیسم و یا به طور کلی کمونیست بودن کافی نیست. باید توانست در هر لحظه آن حلقهٔ خاصی از زنجیر را پیدا کرد که باید با تمام قوا بدان چسبید تا توانست تمامی زنجیر را نگاه داشت و موجبات دست یافتن به حلقهٔ بعدی را به نحوی استوار فراهم ساخت، ضمناً طرز قرار گرفتن حلقه‌ها، شکل آنها و تسلسل آنها و تمایز آنها از یکدیگر در زنجیر تاریخی حوادث مانند زنجیر معمولی، که به دست آهنگر ساخته شده است، ساده و سر راست نیست.»

در لحظهٔ حاضر در آن رشته‌ای از کار که مورد بحث ما است یك چنین حلقه‌ای عبارت است از رونق دادن به بازرگانی داخلی در عین تنظیم (هدایت) صحیح آن از طرف دولت. بازرگانی آن «حلقه»ای است در زنجیر تاریخی حوادث، و در شکل‌های انتقالی ساختمان سوسیالیستی ما طی سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۲، که ما دولت پرولتاری، ما حزب رهنمون کمونیست باید «با تمام قوا بدان بچسبیم». اگر ما همین حالا به حد کافی محکم به این حلقه «بچسبیم»، آن‌گاه در آیندهٔ نزدیك به طور حتم به تمامی زنجیر دست خواهیم یافت. در غیر این صورت نمی‌توانیم به تمامی زنجیر دست یابیم و نخواهیم توانست بنیاد مناسب اجتماعی ـ اقتصادی سوسیالیستی را ایجاد کنیم.

این امر به نظر غریب می‌آید. کمونیسم و بازرگانی؟! گویی این مطلب است نامربوط، نابخردانه و بعید. ولی اگر از نظر اقتصادی بیندیشیم بُعد این دو از بُعد بین کمونیسم و زراعت خرده دهقانی و پاتریارکال بیشتر نیست.

هنگامی که ما در مقیاس جهانی پیروز شویم، گمان من بر آن است که ما از طلا در خیابان‌های چند شهر از بزرگ‌ترین شهرهای جهان مستراح عمومی درست خواهیم کرد. این «عادلانه‌ترین» و عبرت‌انگیزترین طرز استعمال طلا برای نسل‌هایی است که فراموش نکرده‌اند که چگونه ده‌ها میلیون انسان را به خاطر طلا به خاك هلاك افکندند و سی میلیون نفر را در جنگ «کبیر رهایی بخش» سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ معلول ساختند. در جنگ به خاطر حل این مسألهٔ خطیر که کدام صلح بدتر است: صلح برست یا صلح ورسای ـ و چگونه برای خاطر همان طلا درصددند به طور حتم بیست میلیون نفر دیگر را به هلاکت رسانند و شصت میلیون نفر دیگر را در جنگی که شاید نزدیك به سال ۱۹۲۵ یا نزدیك به سال ۱۹۲۸، شاید بین ژاپن و امریکا و شاید بین انگلستان و امریکا یا به هر حال از این قبیل درگیرد معلول سازند.

ولی هر قدر هم استعمال طلا به نحو مذکور در فوق «عادلانه، مفید و نوعدوستانه باشد باز می‌گوییم: باید یکی دو ده سال دیگر هم با همین شدت و با همین کامیابی که در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۲۱ کار کرده‌ایم کار کرد. منتها در عرصه‌ای وسیع‌تر، تا بتوانیم به این مقصود برسیم. و اما حالا: باید در جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه طلا را حفظ کرد، آن را گران‌تر فروخت و کالاها را با آن ارزان‌تر خرید. هر که با گرگ هم‌سرا باشد زوزهٔ گرگی‌اش روا باشد، و اما این که باید همهٔ گرگان را چنان که در خور یك جامعه معقول انسانی است نابود ساخت، در این مورد ما به مصداق این ضرب المثل

خردمندانه روسی عمل خواهیم کرد: «هنگامی که عازم نبردی از خودستایی بپرهیز و زمانی خودستایی کن که از نبرد باز می‌گردی»...

بازرگانی در صورتی... در صورتی یگانه پیوند ممکن اقتصادی بین ده‌ها میلیون کشاورز خرده پا و صنایع بزرگ است که در کنار این کشاورزان صنایع ماشینی عالی بزرگ با شبکه‌ای از سیم‌های برق وجود نداشته باشد، که بتواند از لحاظ قدرت فنی خود و از جهت «روبنای» سازمانی خود و پدیده‌های منضمهٔ آن به کشاورزان خرده پا بهترین محصولات را به میزان فراوانی و سریع‌تر و ارزان‌تر از سابق بدهد. این «در صورتی» در مقیاس جهانی هم اکنون اجرا شده و هم اکنون این شرط موجود است ولی یك کشور تنها، ضمناً یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای سرمایه‌داری که کشویده است فوراً و مستقیماً ارتباط نوین بین صنایع و زراعت را عملاً مجری دارد و بدان جامه عمل پوشاند و آن را رو به راه کند، این کشور از عهدهٔ اجرا این وظیفه با «یورش» بر نیامده و اکنون باید از عهدهٔ اجرا این وظیفه با «یورش» بر نیامده و اکنون باید از عهدهٔ آن به کمك یك سلسله عملیات بطئی و تدریجی و محتاطانه و «محاصره‌ای» برآید...

قدرت دولتی پرولتاری قادر است بر بازرگانی تسلط یابد و سمت معینی بدان بخشد و آن را در چارچوب معینی قرار دهد. یك مثال کوچك و بسیار کوچك: در دنباس یك رونق اقتصادی کوچك، هنوز بسیار کوچك ولی مسلماً یك رونق اقتصادی، قسمتی در پرتو ارتقاء بهره‌دهی کار در معادن بزرگ دولتی و قسمتی در پرتو اجاره دادن معادن کوچك دهقانی، آغاز شده است. قدرت دولتی پرولتاری بدین ترتیب به میزان اندکی (از نقطهٔ نظر کشورهای راقه بسیار ناچیز ولی با در نظر گرفتن فقر ما به میزانی نسبتاً محسوس) ذغالی اضافی به بهای تمام شدهٔ فرضاً ۱۰۰ درصد دریافت می‌دارد ولی به برخی از مؤسسات دولتی به ۱۲۰ درصد و به برخی از اشخاص خصوصی به ۱۴۰ درصد بهای تمام شده می‌فروشد. (به عنوان جمله معترضه بگویم که این پیکره‌ها، اولاً از آن جهت که از ارقام دقیق خبر ندارم و ثانیاً از آن جهت که اگر هم از آن خبر می‌داشتم عجالتاً در این جا آنها را منتشر نمی‌کردم، به کلی جنبه دلخواه دارد). این شبیه به آن است که ما شروع بدان کرده‌ایم که بر مبادلهٔ کالا بین صنایع و زراعت، اگر چه به میزان بسیار اندك هم باشد، تسلط یابیم، بر بازرگانی عمده‌فروشی تسلط یابیم و بر این وظیفه نیز مسلط شویم که به صنایع کوچك و عقب‌ماندهٔ موجود یا صنایع بزرگ ولی ناتوان و از هم پاشیده بچسبیم و بازرگانی را بر روی این پایه اقتصادی رونق بخشیم و

کاری کنیم که دهقان عادی میانه حال (که خود از توده و نمایندهٔ توده‌ها و دارای روحیات خود به خودی است) این رونق اقتصادی را احساس نماید و ما از این امر برای کاری منظم‌تر، مصرانه‌تر، پردامنه‌تر و توفیق‌آمیزتر به منظور احیاء صنایع بزرگ استفاده نماییم.

خود را دستخوش «سوسیالیسم احساساتی» یا روحیات قدیمی روسی نیمه اربابی و نیمه رعیتی و پاتریارکال نکنیم که تحقیر بی‌شعورانه نسبت به بازرگانی از صفات ذاتی آن است. برای تحکیم ارتباط دهقانان با پرولتاریا، برای رونق فوری اقتصاد ملی در کشور ویران و زجر دیده، برای اعتلاء صنایع، برای تسهیل اقدامات پردامنه‌تر و ژرف‌تر آتی نظیر برق‌رسانی، استفاده از همه و هرگونه شکل‌های اقتصادی؛ انتقالی مأذون است و چون بدین امر احتیاط هست لذا باید توانست از آنها استفاده نمود.

رابطهٔ بین اصلاح و انقلاب را فقط مارکسیسم دقیقاً و صحیحاً تعریف کرده است و ضمناً مارکس این رابطه را فقط از یك طرف می‌توانست مشاهده کند یعنی: در اوضاع و احوال قبل از نخستین پیروزی کمابیش استوار و کمابیش طولانی پرولتاریا ولو در یك کشور. در چنین اوضاع و احوالی مبنای رابطهٔ صحیح عبارت بود از این که: اصلاح محصول فرعی مبارزهٔ طبقاتی انقلابی پرولتاریا است. برای سراسر جهان سرمایه‌داری این رابطه بنیاد تاکتیك انقلابی پرولتاریا و الفبایی است که پیشوایان خودفروخته انترناسیونال دوم و شوالیه‌های نیمه پدانیست و نیمه کرشمه‌باز انترناسیونال دو و نیم آن را تحریف نموده و بر روی آن سایه می‌افکنند. پس از پیروزی پرولتاریا ولو در یك کشور در رابطهٔ بین اصلاح و انقلاب چیز تازه‌ای پدید می‌شود. از لحاظ اصولی مطلب همان است که بود ولی از لحاظ شکل تغییری رخ می‌دهد که مارکس شخصاً نمی‌توانست پیش‌بینی کند ولی تنها براساس فلسفه و سیاست مارکسیسم می‌توان بدان پی برد. چرا ما توانستیم عقب نشیتی برست را صحیحاً به‌کار بریم؟ چون ما آن قدر جلو رفته بودیم که جایی برای عقب‌نشینی داشتیم. ما با سرعتی سرگیجه‌آور در عرض چند هفته از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ تا صلح برست دولت شوروی را به پا داشتیم، به شیوه‌ای انقلابی از جنگ امریالیستی خارج شدیم، انقلاب بورژوا ـ دموکراتیك را به پایان رساندیم، به نحوی که حتی حرکت قهقرایی عظیم هم (صلح برست) برای ما به هر جهت مواضع کافی باقی گذاشت تا از «تنفس» استفاده کنیم و پیروزمندانه علیه کلچاك، دنیکین، یودنیچ، پیلسودسکی و ورانگل به پیش رویم.

تا قبل از پیروزی پرولتاریا اصلاح محصول فرعی مبارزه انقلابی طبقاتی است. پس از پیروزی، اصلاح (در حالی که در مقیاس جهانی همان «محصول فرعی» است) برای کشوری که در آن پیروزی به دست آمده است، علاوه بر این عبارت می‌شود از یك تنفس ضروری و مشروع در مواردی که قوا پس از استفادهٔ حداکثر از آنها دیگر به عیان برای اجرا انقلابی فلان و یا بهمان انتقال کافی نیستند. پیروزی چنان «ذخیره‌ای از قوا» به دست می‌دهد که حتی در صورت عقب‌نشینی اجباری هم چیزی باقی می‌ماند که انسان بتواند هم به مفهوم مادی و هم به مفهوم معنوی کلمه، خود را روی آن بند کند. به مفهوم مادی یعنی تفوق قوا به حد کافی حفظ می‌شود که دشمن نتواند ما را به طور قطعی درهم شکند. به مفهوم معنوی یعنی آن که امکان داده نمی‌شود روحیه ضعیف گردد و بی‌نظمی پدید آید و ضمناً قضاوت هوشیارانه دربارهٔ اوضاع و نشاط و استحکام روحی حفظ می‌شود و عقب‌نشینی به فرض بعد مسافت آن هم باز به قاعده و اندازه انجام می‌گیرد و به قسمی انجام می‌یابد که بتوان آن را به موقع متوقف ساخت و بار دیگر به تعرض پرداخت.

ما به سوی سرمایه‌داری دولتی عقب‌نشینی کرده‌ایم. ولی ما قاعده و اندازه را در این عقب‌نشینی محفوظ داشته‌ایم. ما اکنون به جانب تنظیم دولتی بازرگانی عقب‌نشینی می‌کنیم. ولی ما اندازه را نگاه خواهیم داشت. علاماتی هست که پایان این عقب‌نشینی را نشان می‌دهد و نشان می‌دهد که در آینده‌ای که چندان دور نیست امکان متوقف ساختن این عقب‌نشینی وجود دارد. هر قدر آگاهانه‌تر و یك دلانه‌تر و با خرافات کمتری این عقب‌نشینی پروری را انجام دهیم، همان قدر سریع‌تر می‌توانیم آن را متوقف سازیم و همان قدر پیشروی پیروزمندانهٔ ما محکم‌تر و سریع‌تر و پردامنه‌تر خواهد بود.

۵ نوامبر سال ۱۹۲۱.

در تاریخ ٦ و ۷ نوامبر سال ۱۹۲۱ در شمارهٔ ۲۵۱ روزنامهٔ «پراودا» به امضاء ن. لنین به چاپ رسید.

دربارهٔ نقش و وظایف اتحادیه‌ها در شرایط سیاست اقتصادی نوین

تصویب‌نامهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست(ب) روسیه مورخهٔ ۱۲ ژانویه سال ۱۹۹۲[1]

۱ ـ سیاست اقتصادی نوین و اتحادیه‌ها

سیاست اقتصادی نوین یك سلسله تغییرات اساسی در وضع پرولتاریا، و بالنتیجه ایضاً در وضع اتحادیه‌ها، ایجاد می‌کند. قسمت اعظم وسایل تولید در رشتهٔ صنایع و حمل و نقل در دست دولت پرولتاری باقی می‌ماند. این وضع، همراه با ملی شدن زمین، نشان می‌دهد که سیاست اقتصادی نوین ماهیت دولت کارگری را تغییر نمی‌دهد ولی در اسلوب‌ها و شکل‌های ساختمان سوسیالیسم تغییرات جدی وارد می‌سازد، زیرا مسابقهٔ اقتصادی را بین سوسیالیسم که ساخته می‌شود و سرمایه‌داری که تلاش دارد خود را احیاء سازد بر زمینهٔ ارضاء میلیون‌ها دهقان از طریق بازار، مجاز می‌شمارد.

تغییرات وارده در شکل‌های ساختمان سوسیالیستی ناشی از این کیفیت است که حزب کمونیست و حکومت شوروی اکنون در تمامی سیاست انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم شیوه‌های خاصی از این انتقال را اجرا می‌نمایند و در یك سلسله از موارد به نحوی عمل می‌کنند که با سابق فرق دارد، یك سلسله مواضع را از طریق به اصطلاح «حرکت دورانی جدید» تصرف می‌نمایند، عقب‌نشینی می‌کنند تا بار دیگر آماده‌تر به تعرض علیه سرمایه‌داری بپردازند. از آن جمله اکنون بازرگانی آزاد و سرمایه‌داری مجاز شمرده شده و بسط می‌یابد و امور این بازرگانی و سرمایه‌داری توسط دولت تنظیم

---

۱ ـ مسأله مربوط به نقش و وظایف اتحادیه‌های کارگری در شرایط سیاست اقتصادی نوین در پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست (ب) روسیه در ۲۸ دسامبر سال ۱۹۲۱ مورد بررسی قرار گرفت. متن طرح تصویب‌نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست (ب) روسیه دربارهٔ اتحادیه‌ها از طرف لنین نوشته شده بود. تزهای مزبور از طرف پولیت بورو کمیته مرکزی در ۱۲ ژانویه سال ۱۹۲۲ بررسی و به اتفاق آراء تصویب گردید و به همین صورت به کنگرهٔ یازدهم حزب پیشنهاد گردید. کنگره یازدهم حزب تزها را به اتفاق آراء تصویب کرد.

می‌گردد و از طرف دیگر بنگاه‌های سوسیالیستی شده دولتی تابع اصل به اصطلاح خود حسابی می‌شوند یعنی تابع اصل بازرگانی می‌گردند و این امر در شرایط عقب‌ماندگی عمومی فرهنگی و فرسودگی کشور ناگزیر کما بیش کار را به آن جا خواهد کشاند که در ذهن توده‌ها هیأت مدیرهٔ این بنگاه‌ها با کارگرانی که در آن بنگاه مشغول کارند در نقطهٔ مقابل یکدیگر قرار گیرند.

۲ ـ اتحادیه‌ها و سرمایه‌داری دولتی در دولت پرولتاری

دولت پرولتاری، بدون آن که ماهیت خود را تغییر دهد، می‌تواند آزادی بازرگانی و بسط سرمایه‌داری را فقط تا میزان معین و فقط در شرایطی مجاز شمارد که امور بازرگانی خصوصی و سرمایه‌داری خصوصی از طرف دولت تنظیم گردد (نظارت، کنترل، تعیین شکل‌ها ترتیبات و غیره). موفقیت در امر چنین تنظیمی تنها منوط به قدرت دولتی نبوده بلکه بیش از آن به درجه پختگی پرولتاریا و توده‌های زحمتکش به طور اعم و سپس سطح فرهنگ و غیره بستگی دارد ولی، حتی در صورت موفقیت کامل در امر چنین تنظیمی هم، موضوع تقابل مصالح طبقاتی کار و سرمایه بلاتردید باقی می‌ماند. بدین جهت یکی از عمده‌ترین وظایف اتحادیه‌ها از این پس عبارت است از دفاع همه جانبه و همه جهته از مصالح طبقاتی پرولتاریا در مبارزه‌اش علیه سرمایه. این وظیفه باید آشکارا در یکی از نخستین جاها قرار داده شود و دستگاه اتحادیه‌ها باید بر وفق این منظور تجدید سازمان یابد، تغییر شکل داده شود و یا تکمیل گردد (بایستی کمسیون‌های حل اختلاف و صندوق‌های اعتصاب و صندوق‌های تعاونی و غیره تشکیل گردد و یا به عبارت بهتر به تدریج تشکیل شود.)

۳ ـ بنگاه‌های دولتی که تابع اصل به اصطلاح خود حسابی می‌گردند و اتحادیه‌ها

تابع شدن بنگاه‌های دولتی به اصل به اصطلاح خود حسابی به ناچار و به طور ناگسستنی با سیاست اقتصادی نوین مربوط است و در آیندهٔ نزدیك این شیوه تفوق خواهد یافت و حتی ممکن است جنبهٔ منحصر به فرد خود گیرد. این موضوع عملاً به معنای آن است که در شرایطی که آزادی بازرگانی مجاز شمره شده و بسط می‌یابد، بنگاه‌های دولتی تا حدود زیادی براساس بازرگانی مبتنی می‌گردند. این کیفیت، که در اثر

ضرورت کاملاً مبرم ارتقاء سطح بهره‌دهی کار و نیل به ضرر نکردن و سودآوری هر یك از بنگاه‌های دولتی و به مناسبت مصالح ناگزیر اداری و افزایش مساعی اداری ایجاد می‌شود، به ناچار موجب پیدایش تقابل خاصی در منافع مربوط به شرایط کار در بنگاه‌ها بین تودهٔ کارگر و مدیرانی می‌شود که بنگاه‌های دولتی یا اداراتی را که این بنگاه‌ها بدان‌ها تعلق دارند اداره می‌کنند.

به همین جهت اتحادیه‌ها در مورد بنگاه‌های سوسیالیستی شده بی‌شك موظف به دفاع از منافع زحمت‌کشان می‌باشند و باید در حدود امکان به اعتلاء شرایط مادی زندگی آنها مساعدت نمایند و دایماً اشتباهات و زیاده‌روی‌های ارگان‌های اقتصادی را، تا آن جاکه ناشی از کج‌روی‌های اداری دستگاه دولتی است، اصلاح کنند.

۴ ـ مهم‌ترین تمایز بین مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا در کشوری که مالکیت خصوصی بر زمین و فابریك و غیره را تصدیق دارد و قدرت سیاسی در دست طبقهٔ سرمایه‌دار است و مبارزهٔ اقتصادی پرولتاریا در کشوری که مالکیت خصوصی بر زمین و بر اکثریت بنگاه‌های کلان را تصدیق ندارد و قدرت سیاسی آن در دست پرولتاریا است.

مادام که طبقات وجود دارند مبارزهٔ طبقاتی ناگزیر است. در دوران انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم وجود طبقات ناگزیر است و برنامهٔ حزب کمونیست روسیه با صراحتی هر چه تمام‌تر حاکی است که ما تنها نخستین گام‌ها را در امر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم برمی‌داریم. به این جهت خواه حزب کمونیستی و خواه حکومت شوروی و نیز اتحادیه‌ها باید تا زمانی که التکریکی کردن صنایع و زراعت، ولو به طور کلی، به پایان نرسیده وبدین طریق کلیهٔ ریشه‌های اقتصاد کوچك و تسلط بازار قطع نگردیده است، آشکارا وجود مبارزه اقتصادی و ناگزیری آن را تصدیق کنند.

از طرف دیگر بدیهی است که هدف غایی مبارزهٔ اعتصابی به هنگام سرمایه‌داری عبارت است از تخریب دستگاه دولتی و برانداختن قدرت دولتی طبقهٔ معین. ولی در دوران دولت پرولتاری از طراز انتقالی، که دولت ما از آن جمله است، هدف غایی هر گونه اقدام طبقهٔ کارگر تنها می‌تواند عبارت باشد از تحکیم دولت پرولتاری و قدرت دولتی طبقاتی پرولتاریا از طریق مبارزه باکج‌روی‌های اداری این دولت، با اشتباهات و

ضعف‌های آن و با مشتهیات طبقاتی سرمایه‌داران که از تحت کنترل این دولت خارج می‌گردند و غیره. به این جهت نه حزب کمونیست و نه حکومت شوروی و نه اتحادیه‌ها به هیچ وجه نباید فراموش کنند و نباید از کارگران و توده‌های زحمتکش پوشیده نگاه دارند، که علت و توجیه مبارزهٔ اعتصابی را در کشوری که قدرت دولتی آن در دست پرولتاریا است تنها می‌توان کج‌روی‌های اداری در دولت پرولتاری و وجود انواع بقایای نظام کهنه سرمایه‌داری در مؤسسات آن از طرفی و عدم رشد سیاسی و عقب‌ماندگی فرهنگی توده‌های زحمتکش از طرف دیگر دانست.

لذا، در مورد کشمکش‌ها و مناقشات بین برخی از گروه‌های طبقهٔ کارگر با برخی از مؤسسات و ارگان‌های دولت کارگری، وظیفهٔ اتحادیه‌ها عبارت است از کمك به رفع مناقشات به نحوی هر چه سریع‌تر و هر چه بی‌دردتر با تأمین حداکثر سود برای آن گروه کارگری که وی نمایندهٔ آن است، ولی در حدودی که این سود به زیان گروه‌های دیگر نباشد و برای بسط دولت کارگری و اقتصاد آن به طور کلی زیان‌بخش واقع نشود، زیرا تنها این بسط است که می‌تواند مبنایی برای رفاع مادی و معنوی طبقهٔ کارگر به وجود آورد. تنها شیوهٔ صحیح و سالم و مصلحت‌آمیز رفع کشمکش‌ها و مناقشات بین برخی از بخش‌های طبقهٔ کارگر و مقامات دولت کارگری عبارت است از شرکت وساطت‌آمیز اتحادیه‌ها که به نمایندگی از طرف ارگان‌های مربوطه خود براساس خواست‌ها و پیشنهادهای دقیقاً فرمول‌بندی شده طرفین یا با ارگان‌های اقتصادی ذینفع وارد مذاکره می‌گردند و یا این که قضیه را به مقامات عالی‌تر دولتی احاله می‌کنند.

در موردی که عملیات نادرست ارگان‌های اقتصادی و عقب‌ماندگی برخی از گروه‌های کارگری و فعالیت مفسده‌جویانه عناصر ضد انقلابی و یا سرانجام بی‌احتیاطی خود سازمان‌های اتحادیه‌ای کار را منجر به مناقشات آشکار به صورت اعتصاب در بنگاه‌های دولتی و غیره نماید، وظیفهٔ اتحادیه‌ها عبارت است از کمك به رفع هر چه سریع‌تر مناقشات از طریق اتخاذ تدابیر ناشی از خصلت کار اتحادیه‌ها یعنی اتخاذ تدابیری برای رفع نادرستی‌های واقعی و بی‌نظمی‌ها و ارضاء خواست‌های مشروع و قابل اجرا توده‌ها و تأثیر سیاسی در توده‌ها و غیره.

یکی از مهم‌ترین و بی‌خطاترین معیارهای صحت و موفقیت کار اتحادیه عبارت است از در نظر گرفتن آن که تا چه حدی وی از مناقشات دسته جمعی در بنگاه‌های دولتی، از طریق سیاست دوراندیشانهٔ خود در مورد حمایت واقعی و همه جانبه از منافع

تودهٔ کارگر و رفع به موقع موجبات مناقشات، جلوگیری می‌نماید.

۵ ـ بازگشت به عضویت داوطلبانه در اتحادیه‌ها

فورمالیته‌منشی اتحادیه‌ها در مورد واردکردن کلیهٔ اشخاص که به کار مزدوری مشغولند به اتحادیه‌ها، تا حدودی موجب کجروی‌های اداری در اتحادیه‌ها و جدا ماندن آنها از توده‌های وسیع اعضاء خود شده است؛ به این جهت ضروری است که عضویت داوطلبانه را، خواه در مورد ورود فردی و خواه در مورد ورود جمعی به اتحادیه‌ها، با قطعیتی هر چه تمام‌تر اجرا نمود. به هیچ وجه نباید از اعضاء اتحادیه پیروی از نظریات معین سیاسی را خواستار شد؛ در این مورد و نیز در مورد رابطهٔ با مذهب اتحایه‌ها باید غیر حزبی باشند. از اعضاء اتحادیه در یك کشور پرولتاری باید تنها درك انضباط رفیقانه و ضرورت اتحاد نیروهای کارگری برای دفاع از مصالح زحمت‌کشان و کمك به قدرت حاکمهٔ زحمت‌کشان، یعنی حکومت شوروی را خواستار بود. دولت پرولتاری باید گرد آمدن کارگران را در اتحادیه‌ها، خواه از لحاظ حقوقی و خواه از لحاظ مادی، تشویق کند. ولی اتحادیه‌ها نباید دارای هیچ‌گونه حقی باشند که در برابر آن تکلیفی نداشته باشند.

٦ ـ اتحادیه‌ها و ادارهٔ امور بنگاه‌ها

عمده‌ترین و اساسی‌ترین چیزی که پرولتاریا، پس از آن که قدرت حاکمهٔ دولتی را به تصرف درآورد در آن ذینفع می‌باشد، عبارت است از افزایش میزان محصولات و بالا بردن سطح نیروهای مولدهٔ جامعه به میزان هنگفت. این وظیفه که در برنامهٔ حزب کمونیست روسیه به صراحت بیان شده، به ویژه اکنون در اثر ویرانی پس از جنگ و گرسنگی و فروپاشیدگی برای ما کسب شدت کرده است. لذا موفقیت هر چه سریع‌تر و پایدارتر در راه احیاء صنایع بزرگ شرطی است که بدون آن موفقیت کامل در امر رهایی کار از زیر یوغ سرمایه و پیروزی سوسیالیسم محال است و این موفقیت هم، به نوبهٔ خود، در اوضاع و احوال کنونی روسیه بدون تردید تمرکز تمامی قدرت را در دست مدیریت کارخانه‌ها ایجاب می‌نماید. این مدیریت، که طبق قاعدهٔ عمومی براساس یکتا رییسی ایجاد شده است باید هم تعیین میزان مزد و هم توزیع پول و جیره و لباس کار و انواع لوازم دیگر را براساس و در حدود قراردادهای اشتراکی منعقده با اتحادیه‌ها و با

حداکثر آزادی مانور و مؤکدترین وارسی موفقیت‌های واقعی در امر بالا بردن تولید و بی‌ضرری و سودآوری بنگاه و جدی‌ترین روش در انتخاب برجسته‌ترین و قابل‌ترین مدیران و غیره به نحوی مستقل انجام دهد. هرگونه مداخلهٔ مستقیم اتحادیه‌ها در ادارهٔ امور بنگاه‌ها، در یك چنین شرایطی، باید بدون شك مضر و غیر مجاز شمرده شود.

ولی کاملاً نادرست است اگر این حقیقت غیر قابل انکار را به معنای نفی شرکت اتحادیه‌ها در سازمان سوسیالیستی صنایع و اداره امور صنایع دولتی تلقی کنیم. این شرکت به شکل‌های دقیقاً تعیین شده‌ای که ذیلاً ذکر می‌گردد، ضروری است.

۷ ـ نقش و شرکت اتحادیه‌ها در ارگان‌ها اقتصادی و دولتی کشور پرولتاری

پرولتاریا مبنای طبقاتی آن دولتی است که در آن گذار از سرمایه‌داری با سوسیالیسم انجام می‌گیرد. پرولتاریا در کشوری که دهقانان خرده پا در آن تفوق عظیم دارند تنها زمانی می‌تواند این وظیفه را با موفقیت انجام دهد که با لیاقت و احتیاطی هر چه تمام‌تر به تدریج اتحاد با اکثریت قاطع دهقانان را عملی سازد. اتحادیه‌ها باید همکاران هر چه نزدیك‌تر و حتمی آن قدرت حاکمه دولتی باشند که پیشاهنگ آگاه طبقهٔ کارگر، یعنی حزب کمونیست، آن را در کلیهٔ شئون سیاسی و اقتصادی رهبری می‌کند. اتحادیه‌ها، که به طور اعم مکتب کمونیسم هستند، باید به طور اخص مکتب ادارهٔ صنایع سوسیالیستی (و سپس به تدریج ادارهٔ زراعت) برای همهٔ توده‌های کارگر و سپس برای همهٔ زحمت‌کشان باشند.

با توجه به این احکام اصولی، باید شکل‌های اساسی زیرین شرکت اتحادیه‌ها در ارگان‌های اقتصادی و دولتی کشور پرولتاری را برای آیندهٔ نزدیك مقرر داشت:

۱ ـ اتحادیه‌ها در تشکیل کلیهٔ ارگان‌های اقتصادی و دولتی، که به اقتصادیات مربوطند، شرکت می‌جویند و نامزدهای خود را، با ذکر سابقه و تجربه و غیره آنها، معرفی می‌کنند. حل مسأله منحصراً با ارگان‌های اقتصادی است که مسئولیت کامل کار ارگان‌های مربوطه نیز با آنها است. ضمناً ارگان‌های اقتصادی معرفی‌نامه‌ای را که از طرف اتحادیهٔ مربوطه برای کلیه نامزدها داده شده است در نظر می‌گیرند.

۲ ـ یکی از مهم‌ترین وظایف اتحادیه‌ها عبارت است از بالا کشیدن و آماده نمودن مدیرانی از بین کارگران و به طور کلی از بین توده‌های زحمتکش. اگر ما اکنون دارای

ده‌ها تن از این نوع مدیران صنایع که کاملاً رضایت‌بخش هستند و صدها تن از آنان که کمابیش رضایت‌بخش می‌باشند، هستیم در آتیهٔ نزدیك برای ما از نوع اول صدها و از نوع دوم هزارها تن لازم خواهد بود. اتحادیه‌ها باید به مراتب دقیق‌تر و مصرانه‌تر از حالا کلیهٔ کارگران و دهقانانی را که برای این نوع کار استعداد دارند به طور منظم در نظر گرفته و موفقیت آنها را در فراگرفتن فن اداره کردن به طور وسیع و همه جانبه و مؤثر مورد وارسی قرار دهند.

۳ ـ لازم است شرکت اتحادیه‌ها در کلیهٔ ارگان‌های نقشه‌پردازی کشور پرولتاری و در تنظیم نقشه‌های اقتصادی و برنامه‌های تولید و در مصرف ذخایر مربوط به تأمین مادی کارگران و شرکت در تعیین آن بنگاه‌هایی که به حساب دولت تأمین می‌گردند و به اجاره و یا امتیاز داده می‌شوند و غیره، تشدید گردد. اتحادیه‌ها بدون آن که وظیفهٔ مستقیم کنترل تولید را در کارخانه‌های خصوصی و یا اجاره‌ای بر عهده گیرند، شرکت خود را در تنظیم تولید سرمایه‌داری خصوصی منحصراً از طریق شرکت در ارگان‌های دولتی مربوطه عملی می‌سازند. این نوع فعالیت اتحادیه‌ها، علاوه بر شرکت آنان در کلیه امور فرهنگی و معارفی و در تبلیغات تولیدی، باید طبقهٔ کارگر و تودهٔ زحمتکش را به مقیاسی هر چه پردامنه‌تر و عمیق‌تر به کلیهٔ امور ساختمان اقتصاد دولتی جلب نماید و آنها را با کلیهٔ شئون حیات اقتصادی و با کلیهٔ شئون امور صنعتی، از تدارك مواد خام گرفته تا فروش محصولات، آشنا ساخته و همواره تصور مشخص‌تری، چه دربارهٔ نقشهٔ واحد دولتی برای اقتصاد سوسیالیستی و چه دربارهٔ ذینفع بودن عملی کارگر و دهقان در اجرا این نقشه، به دست دهد.

۴ ـ تنظیم نرخ‌های مزد و تعیین میزان خواربار و غیره یکی از اجزا ترکیبی ضروری کار اتحادیه‌ها در امر ساختمان سوسیالیسم و شرکت آنها در ادارهٔ امور صنایع است. از آن جمله دادگاه‌های انضباطی باید پیوسته انضباط کار و شکل‌های با فرهنگ مبارزه در راه آن و در راه ارتقاء سطح بهره‌دهی را بالا ببرند و ضمناً به هیچ وجه در وظایف دادگاه‌های ملی به طور کلی و در وظایف مدیریت مداخله ننمایند.

بدیهی است که این فهرست مهم‌ترین وظایف اتحادیه‌ها در امر ساختمان اقتصاد سوسیالیستی باید به تفصیل به وسیلهٔ ارگان‌های مربوطه اتحادیه‌ها و حکومت شوروی تشریح گردد. مهم‌ترین نکته برای ارتقاء اقتصاد ملی و تحکیم حکومت شوروی آن است که، با در نظر گرفتن تجربهٔ کارهای فراوانی که از طرف اتحادیه‌ها برای تنظیم

اقتصاد و ادارهٔ آن انجام گرفته و نیز اشتباهاتی که زیانش اندك نبوده و به شکل مداخلهٔ مستقیم و تدارك نشده و بدون صلاحیت و بدون مسئولیت ادارهٔ امور درمی‌آمده است، به نحوی آگاهانه و با قطعیت تمام به منظور تعلیم عملی کارگران و همهٔ زحمت‌کشان برای ادارهٔ اقتصاد ملی سراسر کشور به کار مجدانه و مؤثری پرداخته شود که برای سالیان درازی در نظر گرفته شده باشد.

۸ ـ ارتباط با توده شرطی اساسی هرگونه کار اتحادیه‌ها است

ارتباط با توده، یعنی با اکثریت عظیم کارگران (و سپس تمام زحمت‌کشان)، مهم‌ترین و اساسی‌ترین شرط موفقیت هرگونه فعالیتی از جانب اتحادیه‌ها است. در سازمان اتحادیه‌ها و دستگاه اداری آنها از پایین تا بالاترین مقام آن باید سیستم کاملی از رفقای مسئول به وجود آید و عملاً و براساس تجارب سال‌های مدید مورد وارسی قرار گیرد؛ این رفقا حتماً باید فقط از میان کمونیست‌ها نبوده و باید در اعماق حیات کارگری زیسته سراپای این حیات را بشناسند و بتوانند در هر مسأله و هر لحظه حالت روحی توده و تمایلات واقعی و نیازمندی‌ها و افکار وی را بدون خطا تعیین کنند و بدون ذره‌ای ایده‌آلیزه کردن مجعول بتوانند درجهٔ آگاهی توده و قدرت نفوذ هرگونه خرافه و بقایای کهن را در وی تشخیص دهند و اعتماد بی‌پایان توده را از طریق ارتباط رفیقانه با وی و ارضاء دلسوزانهٔ حوایج او جلب نمایند. یکی از بزرگ‌ترین و مخوف‌ترین خطرات برای حزب قلیل العدهٔ کمونیست که به عنوان پیشاهنگ طبقه کارگر، کشوری عظیم را اداره می‌کند که گذار به سوسیالیسم را (هنوز بدون پشتیبانی مستقیم کشورهای راقی‌تر) اجرا می‌نماید، عبارت است از خطر جدا ماندن از توده، خطر آن که پیشاهنگ زیاد به پیش بتازد و «خط جبهه را هم‌تراز نکند» و ارتباط محکم را با سراسر ارتش کار، یعنی اکثریت عظیم تودهٔ کارگر و دهقان حفظ ننماید. همان طور که بهترین فابریك‌ها با عالی‌ترین موتورها و مرغوب‌ترین ماشین‌ها، در صورتی که مکانیسم آن در مورد ارتباط موتور با ماشین‌ها خراب باشد، بیکاره می‌ماند، همان طور هم در صورتی که مکانیسم ما در مورد ارتباط حزب کمونیست با توده‌ها یعنی مکانیسمی که از اتحادیه‌ها عبارت است؛ بد ساخته شود یا بدکار کند، فلاکت ساختمان و سوسیالیستی ما ناگزیر است. تنها توضیح دادن و به خاطر سپردن و تأیید این حقیقت کافی نیست، باید آن را از لحاظ سازمانی در سراپای ساختمان اتحادیه‌ها و در کلیهٔ کارهای روزمرهٔ آنها تحکیم نمود.

۹ ـ تضاد در خود وضع اتحادیه‌ها به هنگام دیکتاتوری پرولتاریا

از آن چه که گذشت یك سلسله تضاد بین وظایف مختلف اتحادیه‌ها ناشی می‌شود. از طرفی شیوهٔ عمدهٔ عمل آنها عبارت است از اقناع و تربیت، از طرف دیگر آنها نمی‌توانند، به مثابهٔ شرکت کنندگان در قدرت حاکمهٔ دولتی، از شرکت در به کار بردن شیوهٔ اجبار نیز انصراف جویند. از طرفی وظیفهٔ عمدهٔ آنها دفاع از منافع توده‌های زحمتکش به مستقیم‌ترین و نزدیك‌ترین معنای این کلمه است؛ از طرف دیگر آنها به عنوان شرکت کنندگان در قدرت حاکمه دولتی و سازندگان تمامی اقتصاد ملی، نمی‌توانند از اعمال فشار انصراف جویند. از طرفی آنها باید به شیوهٔ نظامی کار کنند، زیرا دیکتاتوری پرولتاریا بی‌امان‌ترین، مصرانه‌ترین و شدیدترین جنگ طبقات است؛ از طرف دیگر شیوه‌های خاص کار نظامی همانا بر اتحادیه‌ها از همه کمتر قابل انطباق است. از طرفی آنها باید بتوانند با توده‌ها و سطح معین آنها دمساز شوند؛ از طرف دیگر نباید به هیچ وجه خرافات و عقب‌ماندگی توده را ترغیب کنند و باید پیوسته سطح آگاهی وی را بالاتر و بالاتر برند و غیره و غیره. این تضادها تصادفی نیست و در عرض ده‌ها سال هم نمی‌توان آنها را برطرف کرد. زیرا تا زمانی که بقایای سرمایه‌داری و تولید خرد وجود دارد تضاد بین این بقایا و جوانه‌های سوسیالیسم نیز ناگزیر در کلیهٔ نظام اجتماعی موجود خواهد بود.

از این جا دو نتیجهٔ عملی حاصل می‌آید: نخست آن که برای کار موفقیت‌آمیز اتحادیه‌ها درك صحیح وظایف آنها و ساختمان صحیح آنها کافی نیست؛ علاوه بر آن آداب مخصوصی لازم است، باید شیوهٔ مخصوص نزدیك شدن به توده‌ها را در هر مورد مشخص بلد بود تا بتوان این توده‌ها را، با حداقل اصطکاك از لحاظ فرهنگی و اقتصادی و سیاسی یك پله بالاتر برد. نتیجهٔ دوم آن که تضادهای مشروح در فوق ناگزیر موجب بروز مناقشات، اختلافات و اصطکاکات و غیره خواهند شد. مقام عالی‌تری لازم است که به اندازهٔ کافی مقتدر باشد و بتواند این اختلافات را فوراً حل کند. چنین مقامی حزب کمونیست و اتحادیهٔ بین‌المللی احزاب کمونیست کلیهٔ کشورها یعنی کمینترن است.

۱۰ ـ اتحادیه‌ها و کارشناسان

احکام اساسی مربوط به این مسأله در برنامهٔ حزب کمونیست روسیه بیان شده است.

ولی اگر توجه مکرری به واقعیاتی که درجهٔ اجرا این احکام را نشان می‌دهد مبذول نگردد، این احکام بر روی کاغذ خواهند ماند. این واقعیات در ایام اخیر عبارتند از: اولاً موارد قتل مهندسین به وسیلهٔ کارگران در معادن سوسیالیستی شده نه فقط در اورال بلکه همچنین در دنباس؛ ثانیاً، خودکشی سرمهندسی ادارهٔ کل لوله‌کشی مسکو و. و. اولدنبرگر به مناسبت شرایطی که کار را غیر ممکن می‌ساخت و ناشی از رفتار خارج از صلاحیت و غیر مجاز اعضاء حوزهٔ کمونیستی و ارگان‌های حکومت شوروی بوده است، این جریان کمیتهٔ اجرائیه مرکزی روسیه را واداشت که این پرونده را برای رسیدگی به دادگاه احاله نماید.

گناه حزب کمونیست و به طور کلی حکومت شوروی در مورد این پدیده به مراتب بیشتر است تا گناه اتحادیه‌ها. ولی اکنون مسأله بر سر تعیین درجهٔ جرم سیاسی نیست بلکه بر سر استنتاج‌های معین سیاسی است. اگر همهٔ مؤسسات رهبری ما، یعنی هم حزب کمونیست و هم حکومت شوروی و هم اتحادیه‌ها بدین نتیجه نایل نیایند که ما هر کارشناسی را، که از روی وجدان کار می‌کند و کار خود را می‌داند و بدان عشق و علاقه دارد، ولو از لحاظ مسلکی به کلی از کمونیسم هم بیگانه باشد، چون مردمک چشم خود حفظ کنیم، در آن صورت از هیچ گونه موفقیت جدی در امر ساختمان سوسیالیستی کوچک‌ترین صحبتی هم نمی‌تواند در میان باشد. با آن که ما هنوز به این زودی‌ها نخواهیم توانست، ولی به هر قیمتی هست باید کاری کنیم که کارشناسان، که قشر خاص اجتماعی هستند و در آینده نیز تا نیل به عالی‌ترین درجات تکامل جامعهٔ کمونیستی قشر خاص خواهند ماند، از لحاظ مادی و حقوقی و از جهت همکاری رفیقانه با کارگران و دهقانان و از لحاظ معنوی، یعنی از جهت رضایت از کار خود و درک سود اجتماعی آن از آلایش منافع مغرضانهٔ طبقهٔ سرمایه‌دار عاری است، در زمان سوسیالیسم بهتر از زمان سرمایه‌داری زندگی کنند. احدی راضی نخواهد شد اداره‌ای را که در آن کار از روی نقشه‌ای که نتایجی عملی برای تأمین همه جانبهٔ کارشناسان و تشویق بهترین آنان و دفاع و حمایت از منافع آنان و غیره به بار آورد؛ انجام نگیرد به مثابهٔ اداره‌ای بشناسد که وضع در آن تا حدی تحمل‌پذیر است.

اتحادیه‌ها باید نه از لحاظ منافع ادارهٔ معین بلکه از لحاظ منافع کار و اقتصاد ملی به طور اعم نیز کلیهٔ کارهای ناشی از این انواع فعالیت را اداره کنند (و یا آن که منضماً در کار مربوطهٔ همهٔ ادارات شرکت جویند). اتحادیه‌ها در مورد کارشناسان سنگین‌ترین و

دشوارترین کارها را بر عهده دارند زیرا باید در وسیع‌ترین توده‌های زحمت‌کشان، برای ایجاد روابط متقابلهٔ صحیح بین آنان و کارشناسان تأثیر کنند و تنها چنین کاری ممکن است نتایج عملی واقعاً جدی به دست دهد.

۱۱ ـ اتحادیه‌ها و نفوذ خرده بورژوازی در طبقهٔ کارگر

اتحادیه‌ها تنها هنگامی واقعی هستند که قشرهای بسیار وسیع کارگران غیر حزبی را متحد سازند. نتیجهٔ ناگزیری که به ویژه در کشوری که در آن دهقانان تفوق عظیمی دارند، از این جا حاصل می‌آید این است که آن اعمال نفوذهای سیاسی که روبنای بقایای سرمایه‌داری و تولید کوچك هستند، به خصوص بین اتحادیه‌ها جنبهٔ نسبتاً پایداری به خود می‌گیرند. این نفوذها نفوذهای خرده بورژوایی است، یعنی از طرفی اس‌ار و منشویکی (نوع روسی احزاب انترناسیونال دو و دو و نیم) و از طرف دیگر آنارشیستی؛ تنها در بین این جریان‌ها است که تعداد مشهودی از افراد باقی مانده‌اند، که از لحاظ سرمایه‌داری نه بر اثر انگیزه‌های طبقاتی سودورزانه بلکه از لحاظ مسلکی دفاع می‌کنند و هنوز به معنای مافوق طبقاتی «دموکراسی» و «برابری» و «آزادی» به طور اعم، که از طرف سرمایه‌داری موعظه می‌شود، باور دارند.

وجود بقایای (و گاهی هم احیاء این قبیل اندیشه‌های خرده بورژوایی در بین اتحادیه‌های ما همانا معلول علت اجتماعی اقتصادی مذکور در فوق بوده و به هیچ وجه معلول نقش گروه‌های جداگانه و به طریق اولی معلول نقش افراد جداگانه نیست. بدین جهت، خواه حزب کمونیست و خواه مؤسسات شوروی، که به کار فرهنگی تهذیبی مشغولند، و خواه کلیهٔ کمونیست‌ها باید در اتحادیه‌ها توجه به مراتب بیشتری به مبارزهٔ مسلکی با نفوذهای خرده بورژوایی و جریانات و انحرافات موجوده در میان اتحادیه‌ها مبذول دارند، به خصوص آن که سیاست اقتصادی نوین نمی‌تواند تا حدودی به تقویت سرمایه‌داری نینجامد. در مقابل این امر تقویت مبارزه علیه نفوذهای خرده بورژوایی در طبقهٔ کارگر ضرورت مبرم دارد.

کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (ب) روسیه.

از ۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۱ تا ۴ ژانویه سال ۱۹۲۲ به رشته تحریر درآمد.

در ۱۷ ژانویه سال ۱۹۲۲ در شمارهٔ ۱۲ روزنامهٔ «پراودا» به چاپ رسید.

گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (ب) روسیه به یازدهمین کنگرهٔ حزب کمونیست (ب) روسیه[۱]

۲۷ مارس سال ۱۹۲۲

(کف زدن‌ها) رفقا! اجازه بدهید گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی را نه از آغاز سال بلکه از پایان آن شروع کنم. اکنون مبرم‌ترین مسألهٔ سیاسی کنفرانس ژن[۲] است. ولی از آن

---

۱ ـ یازدهمین کنگره حزب کمونیست (ب) روسیه از ۲۷ مارس تا ۲ آوریل سال ۱۹۲۲ در مسکو جریان داشت. این آخرین کنگره‌ای بود که لنین در آن شرکت داشت. در کنگره ۵۲۲ نماینده با رأی قطعی و ۱۶۵ نماینده با رأی مشورتی حضور داشتند. کنگره مسایل ذیل را مورد مذاکره قرار داد: ۱) گزارش سیاسی کمیته مرکزی؛ ۲) گزارش تشکیلاتی کمیته مرکزی؛ ۳) گزارش کمسیون تفتیش؛ ۴) گزراش کمسیون مرکزی تفتیش؛ ۵) گزارش انترناسیونال کمونیستی؛ ۶) اتحادیه‌های کارگری؛ ۷) درباره ارتش سرخ؛ ۸) سیاست مالی؛ ۹) نتایج تصفیه حزب و تحکیم صفوف آن، گزارش‌های وابسته به گزارش‌های فوق: درباره کار در میان جوانان، درباره مطبوعات و تبلیغات؛ ۱۰) انتخابات کمیته مرکزی و کمسیون مرکزی تفتیش. لنین ضمن نطق افتتاحیه کنگره را افتتاح نمود و گزارشی درباره فعالیت سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست (ب) روسیه و پایان سخنی درباره گزارش و همچنین نطقی به هنگام پایان کنگره، ایراد نمود. کنگره نتایج نخستین سال اجرای سیاست اقتصادی نوین را تلخیص کرد.

۲ ـ منظور لنین کنفرانس ژن است. کنفرانس ژن (کنفرانس اقتصادی بین‌المللی) از ۱۰ آوریل تا ۱۹ ماه مه سال ۱۹۲۲ در شهر ژن با شرکت روسیه شوروی، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، بلژیك، ژاپن، آلمان و ۲۱ دولت دیگر جریان داشت. نماینده ایالات متحده امریکا نیز به عنوان ناظر در این کنفرانس حضور داشت. در این کنفرانس دول امپریالیستی می‌کوشیدند از مشکلات اقتصادی روسیه شوروی برای تحمیل شرایط یك قرارداد اسارت‌آور استفاده نمایند و خواستار آن بودند که وام‌های تزاری از آن جمله وام‌های قبل از جنگ تماماً پرداخته شود و بنگاه‌های ملی شده به صاحبان خارجی مسترد گردد و غیره. و.ای. لنین در دوره اجلاسیه فوق‌العاده کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه در ۲۷ ژانویه سال ۱۹۲۲ به عنوان رییس هیأت نمایندگی شوروی تعیین شد. لنین که امکان مسافرت به

جاکه هم اکنون در مطبوعات ما راجع به این موضوع مطالب زیادی گفته شده و از آن جاکه من در سخنرانی شش مارس خود، که به طبع رسیده، نکات اساسی را در این باب گفته‌ام، لذا، اگر مطالبه خاصی از جانب شما برای ذکر برخی تفصیلات نباشد، اجازه می‌خواهم که به جزئیات این موضوع وارد نشوم.

همهٔ شما به طور کلی از کنفرانس ژن اطلاع دارید زیرا مطبوعات در مورد این مسأله جای زیاد ـ و به عقیدهٔ من حتی جای بسیار زیادی را ـ به زیان حوایج واقعی و عملی و مبرم ساختمان ما به طور اعم و ساختمان اقتصادی ما به طور اخص؛ اختصاصی داده‌اند. روشن است که در اروپا و در تمام کشورهای بورژوایی، خیلی دوست دارند که سرها را با انواع گفتگوهای پر سر و صدا درباره ژن گرم کنند و یا انباشته نمایند. و ما این بار (اگر چه فقط این بار هم نیست) از آنها تقلید می‌کنیم و بیش از حد و اندازه هم تقلید می‌کنیم.

باید گفت که ما در کمیتهٔ مرکزی تدابیر بسیار دقیقی برای تشکیل یك هیأت نمایندگی از بهترین دیپلمات‌های خودمان اتخاذ کردیم. (حالا ما تعداد قابل ملاحظه‌ای دیپلمات شوروی داریم و دیگر وضع آن طور نیست که در آغاز حکومت شوروی بود). ما در کمیته مرکزی رهنمودهای به حد کافی مفصلی برای دیپلمات‌های خودمان در ژن تنظیم نمودیم و وقت زیادی بر سر تنظیم این دستورها صرف کردیم و چندین بار آنها را مورد شور و تجدید شور قرار دادیم. بدیهی است که در این جا مسأله‌ای مطرح است ـ که نمی‌خواهم بگویم یك مسألهٔ جنگی است زیرا ممکن است این کلمه باعث سوء تعبیراتی بشود ولی به هر جهت ـ یك مسأله مسابقه‌ای است. در اردوگاه بورژوازی جریان

ژن را نداشت عملاً تمام کارهای هیأت نمایندگی شوروی را رهبری می‌کرد و به اعضاء هیأت نمایندگی درباره طرز طرح مسایل و مضمون یادداشت‌هایی که از طرف دولت شوروی در جریان کنفرانس پیشنهاد می‌شد، رهنمود می‌داد. هیأت نمایندگی شوروی پس از رد ادعاهای گستاخانه امپریالیست‌ها خلع سلاح عمومی و الغاء کلیه وام‌های جنگی را پیشنهاد نمود. کار کنفرانس به علت روش خصومت‌آمیز فرانسه و انگلستان نسبت به روسی شوروی، قطع گردید. بحث درباره این مسأله به کنفرانس لاهه که در ژوئن ـ ژوئیه سال ۱۹۲۲ با شرکت کارشناسان تشکیل شد، واگذار گردید. کنفرانس در لاهه مانند کنفرانس در ژن بی‌نتیجه تمام شد. لنین وظایف عمده مربوط به سیاست خارجی دولت شوروی را در مورد کنفرانس‌های ژن و لاهه، ضمن نطق‌های خود در جلسات فراکسیون کمونیستی کنگره فلزسازان سراسر روسیه و در یازدهمین کنگره حزب بیان داشت.

فوق‌العاده نیرومندی، که به مراتب از جریانات دیگر نیرومندتر است، وجود دارد و این جریان مایل است کنفرانس ژن را عقیم گذارد. همچنین جریانات دیگری هستند که می‌خواهند به هر قیمتی شده از آن مدافعه کنند و بکوشند تا این کنفرانس تشکیل گردد. اکنون جریانات اخیر غلبه یافته‌اند. سرانجام، در اردوگاه همهٔ کشورهای بورژوازی جریانی وجود دارد که می‌توان آن را جریان انفعالی نامید و باید انترناسیونال‌های دو و دو و نیم را تماماً جزء آن شمرد. این آن اردوگاه بورژوازی است که می‌کوشد یك سلسله پیشنهادات انفعالی را مدافعه کند و چیزی به شکل یك سیاست انفعالی طرح نماید. ما به مثابهٔ کمونیست، دربارهٔ این کنش‌پذیرگرایی نظریهٔ معینی داریم که شرح آن در این جا به کلی زاید است. معلوم است که ما در ژن نه به مثابهٔ کمونیست بلکه به مثابهٔ بازرگان حضور می‌یابیم. هم ما می‌خواهیم معامله کنیم و هم آنها. ما می‌خواهیم به صرفه خود معامله کنیم و آنها به صرفه خودشان. این که مبارزه به چه نحوی بسط خواهد یافت، ولو به میزان اندکی هم باشد، به مهارت دیپلمات‌های ما بستگی دارد.

معلوم است وقتی که ما در کنفرانس ژن به مثابهٔ بازرگانی حضور می‌یابیم این موضوع برای ما بی‌تفاوت نیست که آیا ما با آن نمایندگان اردوگاه بورژوازی سر و کار داریم که متمایل به حل جنگلی مسأله هستند و یا با آن نمایندگانی که تمایل به کنش‌پذیرگرایی هستند، ولو این کنش‌پذیرگرایی خیلی هم بد و از نظر کمونیستی تاب ذره‌ای انتقاد را نداشته باشد. به هر جهت بازرگانی که نتواند این تفاوت را درك کند و تاکتیك خود را برای نیل به مقاصد عملی با این وضع دمساز نماید بازرگان بدی است.

ما در کنفرانس ژن با این هدف عملی حضور می‌یابیم که تجارت را توسعه دهیم و شرایطی ایجاد کنیم که این تجارت به شکلی وسیع‌تر و توفیق‌آمیزتر بسط یابد. ولی ما به هیچ وجه موفقیت کنفرانس ژن را تضمین نمی‌کنیم. تضمین یك چنین چیزی کاری است مضحك و بی‌معنی. باید بگویم که در صورت هوشیارانه‌ترین و احتیاط‌آمیزترین ارزیابی امکاناتی که اکنون کنفرانس ژن عرضه می‌دارد، به هر جهت خیال می‌کنم اغراق نخواهد بود اگر گفته شود ما به این هدف خود دست خواهیم یافت.

اگر مصاحبین ما در کنفرانس ژن به اندازهٔ کافی قوهٔ درك داشته باشند و خیلی لجوج نباشند ما به وسیله این کنفرانس به هدف خود دست می‌یابیم و اگر به خیال لجاج افتند در وراء این کنفرانس به هدف دست می‌یابیم. به هر حال به هدف خود دست خواهیم یافت!

مگر نه این است که مبرم‌ترین و فوری‌ترین و عملی‌ترین منافع همه کشورهای سرمایه‌داری، منافعی که در سال‌های اخیر به نحوی بس آشکار بروز کرده، خواستار رشد و بهبود و توسعه بازرگانی با روسیه است. و حال که یك چنین منافعی وجود دارد، می‌توان بحث کرد، می‌توان دعوا کرد، می‌توان بر سر برخی معاملات متفرق هم شد ـ و بسیار هم محتمل است که کار به متفرق شدن بکشد ـ ولی در هر صورت آخر الامر این ضرورت اساسی اقتصادی خود راه خویش را هموار خواهد کرد. و من فکر می‌کنم که ما از این بابت می‌توانیم آسوده خاطر باشیم. مهلت را تضمین نمی‌کنم، موفقیت را تضمین نمی‌کنم ولی در همین مجمع می‌توان با اطمینان زیاد گفت که امر بسط مناسبات صحیح بازرگانی بین جمهوری شوروی و بقیه جهان سرمایه‌داری ناگزیر به پیش خواهد رفت. این که در این مورد چه وقفه‌هایی محتمل است نکته‌ای است که به موقع خود در گزارش ذکر خواهم کرد، ولی برآنم که دربارهٔ کنفرانس ژن می‌توان به همین اندازه اکتفاء ورزید.

به خودی خود مفهوم است که رفقایی که مایلند مفصل‌تر با مسأله آشنا بشوند و به فهرست اعضاء هیأت نمایندگی که در جراید انتشار یافته اکتفا نمی‌کنند، خواهند توانست کمسیونی یا شعبه‌ای انتخاب کنند و با کلیهٔ اسناد و مدارك کمیتهٔ مرکزی و مکاتبات و رهنمودها آشنایی یابند. بدیهی است که ما جزئیات را به طور مشروط در نظر گرفته‌ایم، زیرا تاکنون به دقت معلوم نیست که چه کسانی پشت میز این اکنفرانس ژن خواهند نشست و چه شرایطی و یا چه شراطی مقدماتی و یا قیودی در این مورد بیان خواهد شد. تحلیل همهٔ این مطالب در این جا کاری است به منتها درجه خلاف مصلحت و به نظر من عملاً هم ممکن نیست. تکرار می‌کنم کنگره از طریق شعبه و یا کمسیون امکان کامل دارد در مورد این مسأله کلیهٔ اسناد را، خواه آن چه را که انتشار یافته و خواه آن چه را که در اختیار کمیتهٔ مرکزی است، جمع‌آوری نماید.

من به آن چه که گفته شد اکتفا می‌ورزم، زیرا مطمئنم که بزرگ‌ترین دشواری‌های ما در این مسأله نیست. این آن موضوعی نیست که تمامی حزب ما باید توجه عمده خویش را بدان معطوف دارد. جراید بورژوازی اروپا به طور مصنوعی و تعمدی در اهمیت این کنفرانس اغراق و غلو ورزیده و توده‌های زحمتکش را فریب می‌دهند (همیشه نه دهم کلیهٔ جراید بورژوازی در همهٔ این کشورها و جمهوری‌های آزاد دموکراتیك چنین عمل می‌کنند). ما اندکی به این جراید تسلیم شدیم. مانند همیشه روزنامه‌های ما هنوز به رسوم

قدیمی بورژوایی تسلیم می‌شوند و نمی‌خواهند در جادهٔ نوین سوسیالیستی گام بگذارند و ما بیش از آن که این مسأله در خور آن باشد جنجال بر پا کرده‌ایم. در واقع و نفس الامر برای کمونیست‌هایی که به ویژه سال‌های دشواری را نظیر سال‌هایی که ما از ۱۹۱۷ تا امروز گذرانده‌ایم، گذرانده‌اند و ناظر آن بند و بست‌های جدی سیاسی که ما تاکنون دیده‌ایم بوده‌اند کنفرانس ژن دشواری خاصی در برندارد. من به خاطر ندارم که در این باب نه تنها بین اعضای کمیتهٔ مرکزی بلکه حتی بین اعضای حزب ما نیز، اختلاف نظر یا مشاجره‌ای پدید شده باشد. این امری است طبیعی، زیرا از نقطهٔ نظر کمونیست‌ها، و حتی با در نظر گرفتن سایه روشن‌های مختلف بین آنها، در این جا هیچ چیز قابل مشاجره‌ای وجود ندارد. تکرار می‌کنم ما در کنفرانس ژن به مثابهٔ بازرگان حضور می‌یابیم تا به منظور بسط بازرگانی، که آغاز شده و جریان دارد و حتی اگر کسی هم موفق شود آن را قهراً برای مدتی کم یا بیش متوقف سازد به هر جهت بعد از این وقفه به طور ناگزیر بسط خواهد یافت به با صرفه‌ترین شکل‌ها دست یابیم.

لذا من با اکتفای به این تذکرات مختصر دربارهٔ کنفرانس ژن، به آن مسایلی می‌پردازم که به نظر من مسایل عمده سیاست در سال گذشته و مسایل عمدهٔ سیاست در سال آینده است. به نظر من چنین می‌آید (یا به هر حال عادت من بر این جاری شده است) که در گزارش سیاسی کمیتهٔ مرکزی نباید تنها دربارهٔ آن چیزی سخن گوییم که در سال مورد گزارش رخ داده بلکه همچنین باید دربارهٔ آن چه که در سال مورد گزارش به مثابهٔ درس‌های سیاسی به دست آمده، و جنبه اساسی و اصلی دارد و نیز سخن گوییم تا سیاست خود را در سال آتی به درستی تعیین کنیم و چیزی در عرض سال یاد گرفته باشیم.

مسألهٔ عمده البته عبارت است از سیاست اقتصادی نوین. سراسر سال مورد گزارش تحت شعار سیاست اقتصادی نوین جریان داشته است. اگر ما طی این سال به فتحی بزرگ و جدی و باز نگرفتنی دست‌رسی یافته باشیم (این مسأله هنوز برای من امری بلاتردید نیست)، همانا این است که از مبادی این سیاست اقتصادی نوین چیزهایی آموخته‌ایم. در واقع هم ما طی این سال در رشتهٔ سیاست اقتصادی نوین چیزهای فوق‌العاده زیادی آموخته‌ایم. و اما وارسی این که ما در واقع چه چیز و چه اندازه یادگرفته‌ایم موضوعی است که احتمال می‌رود به وسیلهٔ حوادث آتی، یعنی به وسیلهٔ آن پیشآمدهایی که خیلی کم به ارادهٔ ما بستگی دارد، مانند مثلاً بحران مالی قریب الوقوع انجام گیرد. به نظر من

نکته عمده‌ای که ما باید در باب سیاست اقتصادی نوین خود به مثابهٔ پایه‌ای برای کلیهٔ استدلالات و برای استفاده از تجربه این سال و کسب دروس عملی برای سال آینده، در نظر گیریم، عبارت است از سه نکتهٔ زیرین:

اولاً مقدم بر هر چیز اهمیتی که سیاست اقتصادی نوین برای ما دارد در وارسی این نکته است که ما واقعاً به پیوند با اقتصادیات دهقانی دست بیابیم. در دوران پیشین تکامل انقلاب ما یعنی هنگامی که کلیهٔ توجه و همهٔ قوا را به طور عمده وظیفهٔ دفع تهاجم جذب و تقریباً به کلی آن را بلع نموده بود، دربارهٔ این پیوند چنان که شاید و باید نمی‌توانستیم بیندیشیم، یعنی وقتی پرداختن به این کار را نداشتیم. هنگامی که وظیفهٔ مطلقاً مبرم و مستقیماً حاد دفع خطر این که فوراً از طرف قوای غول‌آسای امپریالیسم جانی مختنق شویم در بین بود، تا حدودی ممکن و ضروری بود که این وظیفه را مورد بی‌اعتنایی قرار دهیم.

چرخش به جانب سیاست اقتصادی نوین در کنگرهٔ گذشته با توافق نظری فوق‌العاده و حتی با توافق نظری بیش از آن چه که مسایل دیگر در حزب ما حل می‌شد (و باید اعتراف کرد که به طور کلی صفت مشخصهٔ حزب ما توافق نظر زیاد است) در کنگرهٔ گذشته حل گردید. این توافق نظر نشان داد که ضرورت شیوهٔ برخورد نوینی به اقتصاد سوسیالیستی مطلقاً نضج یافته است. افرادی که در بسیاری مسایل اختلاف نظر داشتند و وضع را از نقطه نظر گوناگونی ارزیابی می‌کردند به اتفاق آراء خیلی سریع و بدون هیچ گونه تردیدی به این نتیجه رسیدند که ما دارای یك برخورد واقعی نسبت به اقتصاد سوسیالیستی و ساختمان بنیاد آن نیستیم و یگانه شیوهٔ یافتن این برخورد همانا سیاست اقتصادی نوین است. در اثر سیر حوادث جنگ و سیر حوادث سیاسی و در اثر بسط سرمایه‌داری در باختر کهنهٔ متمدن و بسط شرایط اجتماعی و سیاسی در مستعمرات ناچار ما نخستین کشوری شدیم که در جهان کنههٔ بورژوازی شکاف وارد ساختیم و آن هم در لحظه‌ای که کشور ما از لحاظ اقتصادی اگر در زمرهٔ عقب‌مانده‌ترین کشورها نبود لااقل در زمرهٔ یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورها بود. اکثریت عظیم دهقانان کشور ما به زراعت انفرادی کوچك مشغولند. بنای آن قسمتی که ما قادر بودیم فوراً از برنامه تنظیمی خود دربارهٔ جامعهٔ کمونیستی انجام دهیم، تا حدودی بر کنار از آن جریانی انجام می‌گرفت که در بین وسیع‌ترین توده‌های دهقانی می‌گذشت، توده‌هایی که ما مالیات‌های سنگینی بر آنها بسته و با تذکر این نکته، که جنگ ادنی تردیدی را در این

مورد مجاز نمی‌شمرد، این مالیات را توجیه می‌نمودیم. و این توجیه، اگر آن را من حیث المجموع در نظر گیریم، علیرغم اشتباهاتی که احتراز از آن محال بود، مورد قبول دهقانان واقع شد. توده دهقانی روی هم رفته دید و درك کرد که این بارهای عظیم که بر دوشش گذارده می‌شد برای دفاع از حکومت کارگری دهقانی در مقابل مالکین و برای آن لازم بود که هجوم سرمایه‌داران، که خطر بر باد دادن کلیه فتوحات انقلاب را در برداشت، ما را خفه نکند. ولی بین آن اقتصادیاتی که در کارخانه‌ها و فابریك‌ها و ساوخوزهای ملی شده و سوسیالیستی شده شالوده‌ریزی می‌شد و اقتصادیات دهقانی پیوندی وجود نداشت.

ما این نکته را در کنگره گذشته حزب به روشنی دیدیم. این نکته را چنان به روشنی دیدیم که در حزب راجع به این موضوع که سیاست اقتصادی نوین ناگزیر است هیچ گونه تردیدی وجود نداشت.

مشاهده این که در مطبوعات متعلق به احزاب روسی مقیم خارجه، که تعدادشان فوق‌العاده زیاد است، این تصمیم ما را چگونه ارزیابی می‌کند با مزه است. فرق بین این ارزیابی‌ها بسیار ناچیز است: آنها، که در گذشته زندگی می‌کند هنوز هم عناد می‌ورزند که کمونیست‌های چپ تاکنون هم با سیاست اقتصادی نوین مخالفند.

این افراد در سال ۱۹۲۱ چیزی راکه به سال ۱۹۱۸ مربوط بود و چیزی راکه حتی خود کمونیست‌های چپ هم در کشور ما فراموش کرده‌اند به خاطر آورده و تاکنون هم این مطلب را می‌جوند و نشخوار می‌کنند و اطمینان می‌دهند که این بلشویك‌ها چنان که می‌دانیم مردمی هستند حلیه‌گر و دروغ‌گو و گویا از اروپا مخفی می‌کنند که در این جا بین خودشان هم اختلاف است. وقتی انسان این مطالب را می‌خواند با خود می‌گوید: بگذار برای خودشان در گمراهی باشند. وقتی آنها دربارهٔ آن چه که در کشور ما می‌گذرد دارای چنین تصوراتی هستند، آن گاه از این تصورات می‌توان به درجه شعور این کهنه مردان به اصطلاح بسیار باکمال، که اکنون در خارجه مکان کرده‌اند، پی برد. ما می‌دانیم که بین ما هیچ گونه اختلافی نبود و از آن جهت نبود که ضرورت عملی یك شیوهٔ برخورد دیگر در مورد بنای بنیاد اقتصاد سوسیالیستی بر همگان روشن بود.

آن اقتصادیات نوینی که ما برای ایجاد آن می‌کوشیدیم، در کشور ما با اقتصادیات دهقانی پیوند نداشت. آیا حالا دارد؟ هنوز نه. ما تازه داریم به آن نزدیك می‌شویم. تمامی اهمیت سیاست اقتصادی نوین، اهمیتی که مطبوعات ما هنوز هم اغلب آن را همه

جا و هر جا که دلتان بخواهد جستجو می‌کنند جز در جایی که باید جستجو کرد، در آن است و فقط در آن است که پیوند آن اقتصادیات نوینی را که ما با مساعی عظیم ایجاد می‌نماییم بیابیم. و خدمت ما هم در این جا است. و بدون این ما کمونیست انقلابی نخواهیم بود.

ما بنای اقتصادیات نوین را شیوه‌ای کاملاً نو آغاز کردیم بدون آن که در هیچ مورد کهنه را به حساب آوریم. و اگر ما به ساختن آن شروع نمی‌کردیم در همان ماه‌های اول و در همان سال‌های اول سرکوب می‌شدیم. ولی معنای این سخن آن نیست که اگر ما آن را با چنین تهور مطلقی آغاز کرده‌ایم حتماً به همین نحو هم ادامه‌اش خواهیم داد. از کجا چنین چیزی بر می‌آید؟ از هیچ جا.

ما از همان آغاز می‌گفتیم که باید به میزان فراوانی کار نو انجام دهیم و اگر رفقای کارگر کشورهایی که از لحاظ سرمایه‌داری بیشتر رشد یافته‌اند سریعاً به ما کمك نکنند، کار ما فوق‌العاده دشوار خواهد شد و ما بدون شك مرتکب یك رشته اشتباهات خواهیم شد. مطلب عمده آن است که باید توانست هوشیارانه دید که این اشتباهات در کجا رخ داده و همه کارها را از نو تجدید نمود. اگر لازم شود که سراپای کار را نه دو بار بلکه چندین بار از نو تجدید کنیم، این امر نشان خواهد داد که ما بدون خرافات و با دیدگانی باز با وظیفهٔ خویش که عظیم‌ترین وظیفهٔ جهان است رو به رو می‌شویم.

اکنون نکتهٔ مهم در مسألهٔ سیاست اقتصادی نوین عبارت است از فراگرفتن درست تجربهٔ سال پیشین. این کاری است که باید کرد و ما خواهان انجام آنیم. و اگر ما می‌خواهیم به هر قیمتی که هست بدین مقصد دست یابیم (و ما آن را می‌خواهیم و دست هم خواهیم یافت!) در آن صورت باید دانست که وظیفهٔ نپ وظیفهٔ اساسی و قاطعی است که بقیه وظایف را تابع خود می‌سازد و آن عبارت است از استقرار پیوند بین آن اقتصادیاتی که ما به ریختن شالودهٔ آن پرداخته‌ایم (خیلی بد و خیلی ناشیانه ولی به هر جهت بر اساسی اقتصادیات کاملاً نوین سوسیالیستی، تولید نوین و توزیع نوین به ریختن شالودهٔ آن پرداخته‌ایم) و اقتصادیات دهقانی که میلیون‌ها و میلیون‌ها دهقان با آن گذران می‌کنند.

این پیوند وجود نداشت و ما باید مقدم بر هر چیز این پیوند را به وجود آوریم. باید همه چیز را تابع این منظور ساخت. ما باید هنوز این مطلب را روشن کنیم که سیاست اقتصادی نوین تا چه اندازه موفق شده است این پیوند را برقرار کند و چیزی را که ما

ناشیانه شروع به ریختن شالوده آن کرده‌ایم ویران ننماییم.

ما اقتصادیات خود را در ارتباط با دهقانان شالوده می‌ریزیم. ما باید آن را به کرات تجدید نماییم و به نحوی مرتب سازیم که بین کار سوسیالیستی ما در زمینه صنایع بزرگ و کشاورزی و آن کاری که هر دهقان بدان مشغول است پیوند برقرار باشد، همان کاری که دهقان، در حالی که با احتیاج دست به گریبان است به نحوی که از دستش برمی‌آید و بدون فضل‌فروشی انجام می‌دهد (زیرا هنگامی که وی باید خود را از خطر مستقیم دردناك‌ترین مرگ از گرسنگی رها ساخته و نجات بخشد دیگر چه جای فضل فروختن است؟)

باید این پیود را نشان داد تا ما آن را به روشنی ببینیم و همهٔ مردم آن را ببینند و تمام تودهٔ دهقانی ببیند که بین زندگی دشوار و به نحو بی‌سابقه پریشان و به نحو بی‌سابقه پریشان و به نحو بی‌سابقه فقیرانه و زجرآور کنونی او و آن کاری که به نام آرمان‌های دور سوسیالیستی انجام می‌گیرد، رابطه‌ای موجود است. باید کاری کرد که برای انسان زحمتکش عادی و ساده مفهوم شود که یك نوع بهبودی در وضع وی پیدا شده است و این هم از نوع آن بهبودی نیست که تعداد اندکی از دهقانان در ایام حکومت ملاکان و سرمایه‌دارای حاصل می‌کردند و در آن هر گامی که به سوی بهبود برمی‌داشتند (بهبود البته بود و بهبود خیلی هم بزرگی بود) با توهین و تحقیر و استهزاء نسبت به موژیك و زورگویی به توده همراه بود و این چیزی است که دهقانان فراموش نکرده‌اند و ده‌ها سال دیگر هم در روسیه فراموش نخواهند کرد. هدف ما عبارت است از احیای پیوند و اثبات عملی این نکته به دهقان که ما کار را از آن جایی شروع می‌کنیم که برای او مفهوم و آشنا و عجالتاً با وجود تنگدستی او میسر است، نه از آن چیزی که دور و از نقطهٔ نظر دهقان پندارآمیز است، ما اثبات کنیم که می‌توانیم به وی کمك نماییم و کمونیست‌ها در لحظه‌ای که دهقان خرده پای فقیر و خانه خراب، که به نحوی زجرآور گرسنگی می‌کشد در وضع دشوار به سر می‌برد به وی عملاً کمك می‌کنند. یا ما این نکته را اثبات خواهیم کرد یا این که دهقان به ما خواهد گفت بروید گورتان را گم کنید. این امری است کاملاً ناگزیر.

این است اهمیت سیاست اقتصادی نوین و این است بنیاد تمامی سیاست ما. این جا است درس عمدهٔ ما تمامی سال گذشته که طی آن سیاست اقتصادی نوین را عملی داشته‌ایم، و این جا است به اصطلاح قاعدهٔ عمدهٔ سیاسی ما برای سال آینده. اکنون

دهقان به ما اعتبار می‌دهد و البته بعد از آن همه حوادث که گذشته است نمی‌تواند هم ندهد. اکنون دهقانان من حیث المجموع خود را با این گفتار راضی می‌کنند که: «بسیار خوب اگر بلد نیستند صبر می‌کنیم شاید یاد بگیرید.» ولی این اعتبار نمی‌تواند بی‌پایان باشد.

این نکته را باید دانست و پس از دریافت اعتبار به هر جهت باید شتاب کرد. باید دانست که لحظه‌ای فرا می‌رسد که کشور دهقانی دیگر به ما اعتبار نخواهد داد و زمانی در خواهد رسید که اگر به کار بردن این اصطلاح بازرگانی مجاز باشد، نقد خواهد خواست. «ولی اکنون به هر صورت، پس از این همه ماه‌ها و سال‌ها تعویق، دیگر شما زمامداران محترم مطمئن‌ترین و موثق‌ترین شیوه را فراگرفته‌اید که به ما کمك کنید تا از احتیاج و فقر و گرسنگی و پریشانی رها شویم. شما از عهده برمی‌آیید و شما این را ثابت کرده‌اید». این است آن امتحانی که ما در برابر آن قرار داریم و همانا این امتحان است که سرانجام همه چیز را حل خواهد کرد: خواه سرنوشت نپ و خواه سرنوشت حکومت کمونیستی را در روسیه.

آیا ما خواهیم توانست کار مستقیم خود را به سرانجام رسانیم یا نه؟ و این که آیا این نپ به درد چیزی خواهد خورد یا نه؟ اگر صحت عقب‌نشینی معلوم شود در آن صورت باید، پس از عقب‌نشینی با تودهٔ دهقان بپیوندیم، با وی صدها بار آرام‌تر، ولی در عوض محکم و بلاانحراف پیش رویم تا وی همیشه ناظر آن باشد که ما به هر صورت پیش می‌رویم. در آن صورت مطلوب ما مطلقاً شکست‌ناپذیر خواهد بود و هیچ قدرتی در جهان بر ما ظفر نخواهد یافت. ما هنوز تاکنون، در عرض این نخستین سال، به این مقصد نرسیده‌ایم و این مطلب را باید صریح گفت. و من جداً معتقدم (و سیاست اقتصادی نوین ما امکان می‌دهد که با وضوح و استحکام کامل این نتیجه‌گیری بشود) که اگر ما تمام خطر عظیمی را که در نپ نهفته است درك کنیم و کلیهٔ قوای خود را متوجه نقاط ضعیف نماییم، این وظیفه را انجام خواهیم داد.

باید با تودهٔ دهقانی، با دهقانان زحمتکش عادی پیوست و پیشروی را به مراتب و بی‌اندازه کندتر از آن چه که ما تصورش را می‌کردیم ولی در عوض به نحوی که همه توده با ما در حرکت باشد شروع کرد. در آن صورت این حرکت هم به موقع خود چنان تسریع خواهد شد که ما اکنون حتی تصورش را هم نمی‌کنیم. به نظر من این نخستین درس سیاسی اساسی سیاست اقتصادی نوین است.

درس دوم که جنبهٔ جزیی‌تری دارد عبارت است از وراسی بنگاه‌های صنعتی دولتی و سرمایه‌داری از راه مسابقه. اکنون در کشور ما شرکت‌های مختلطی ایجاد می‌شود ـ دربارهٔ آنها من بعداً کمی صحبت خواهم کرد ـ این شرکت‌ها مانند تمامی بازرگانی دولتی ما و تمامی سیاست اقتصادی نوین ما عبارتند از به‌کار بردن شیوه‌های بازرگانی و شیوه‌های سرمایه‌داری به وسیلهٔ ما کمونیست‌ها. اهمیت آنها ضمناً در آن است که بین شیوه‌های سرمایه‌داری و شیوه‌های ما یك مسابقهٔ عملی برقرار می‌گردد. عملاً مقایسه کنید. ما تا حالا برنامه می‌نوشتیم و وعده می‌دادیم. این امر در وقت خود کاملاً ضروری بود. بدون برنامه و وعده نمی‌توان دست به انقلاب جهانی زد. اگر گارد سفیدی‌ها و از آن جمله منشویك‌ها، بدین مناسبت به ما دشنام می‌دهند این فقط نشانهٔ آن است که منشویك‌ها و سوسیالیست‌های انترناسیونال دو و دو و نیم هیچ‌گونه تصوری دربارهٔ این که اصولاً تکامل انقلاب به چه نحو انجام می‌گیرد ندارند. ما از طریق دیگری جز از این طریق نمی‌توانستیم کار را شروع کنیم.

ولی حالا وضعیت طوری است که ما دیگر باید به وارسی کارهای خود بپردازیم، و آن هم به نحوی جدی، نه بدان نحوی که از طریق مؤسسات کنترل انجام می‌گیرد، که به وسیلهٔ خود این کمونیست‌ها ایجاد می‌شود، ولو این مؤسسات کنترل خیلی هم عالی باشند و در دستگاه مؤسسات شوروی و در دستگاه مؤسسات حزبی قرار داشته و تقریباً مؤسسات کنترل ایده‌آل باشند. آن وارسی که برای ما لازم است این نیست که بلکه آن است که از نقطهٔ نظر اقتصاد توده‌ای وارسی باشد.

سرمایه‌دار می‌توانست امر تهیه کالا را تأمین نماید. وی این کار را بد انجام می‌داد، غارتگرانه انجام می‌داد، به ما توهین می‌کرد، و ما را می‌چاپید. از این مطلب کارگران و دهقانان ساده‌ای که دربارهٔ کمونیسم بحث نمی‌کنند، زیرا نمی‌دانند چه چیزی است، باخبرند.

«ولی سرمایه‌داران به هر جهت می‌توانستند امر تهیه کالا را تأمین نمایند، اما آیا شما می‌توانید؟ نه، شما نمی‌توانید.» اینها صداهایی بود که در بهار سال گذشته به گوش می‌رسید و گر چه این صداها همیشه واضح نبود، ولی به هر صورت زمینهٔ تمامی بحران بهار سال گذشته را تشکیل می‌داد. «شما مردم بسیار خوبی هستید ولی از عهدهٔ انجام آن کار اقتصادی که بدان دست زده‌اید برنمی‌آیید.» این است ساده‌ترین و کشنده‌ترین انتقادی که در سال گذشته دهقانان و از طریق آنان یك سلسله از قشرهای کارگری از

حزب کمونیست داشتند. و به همین جهت است که مادهٔ مربوط به مسأله نپ، این مادهٔ قدیمی، چنین اهمیتی را کسب می‌کند.

وارسی واقعی لازم است. در کنار ما سرمایه‌دار فعالیت می‌کند و به نحوی غارتگرانه هم فعالیت می‌کند، سود به دست می‌آورد، ولی او بلد است. و اما شما؛ شما می‌خواهید به شیوهٔ جدیدی کار کنید: سودی به دست نمی‌آورید، اصول شما کمونیستی است، ایده‌آل‌ها خوب است؛ خلاصه مانند مقدسینی هستید که زنده‌هایتان هم لایق بهشتند (ولی آیا کار بلد هستید؟ وارسی لازم است، ولی وارسی واقعی، نه آن وارسی که کمسیون مرکزی کنترل تحقیق می‌کند و توبیخ صادر می‌نماید و کمیتهٔ اجرایی که مرکزی سراسر روسیه مجازات معین می‌نماید، بلکه وارسی واقعی از نقطهٔ نظر اقتصاد ملی.

به کمونیست‌ها انواع مهلت‌ها داده شده است، به آنها به اندازه‌ای اعتبار داده شده است که به هیچ دولتی به این اندازه داده نشده. البته کمونیست‌ها کمك کردند که از سرمایه‌داران و ملاکین رهایی حاصل آید. دهقانان به این مسأله ارزش می‌دهند، آنها هم به عنوان اعتبار مهلت دادند، ولی همه اینها تا موعد معینی است. از آن پس دیگر وقت وارسی است: آیا می‌توانید اقتصاد را طوری اداره کنید که بدتر از دیگران نباشد؟ سرمایه‌دار قدیمی بلد است ولی شما بلد نیستید.

این است نخستین درس و نخستین بخش عمدهٔ گزارش سیاسی کمیته مرکزی. ما فن اداره امور اقتصاد را بلد نیستیم. در عرض یك سال این مسأله ثابت شده است. من می‌خواستم به عنوان مثال یك چندگوس‌ترست[1] را (ببینید در زبان زیبای روسی، که تورگنف آن قدر آن را ستوده است، چه کلمه‌ای به کار رفته) بگیرم و نشان بدهم چگونه ما می‌توانیم امور اقتصاد را اداره نماییم.

متأسفانه من، به علل چند و تا حد زیادی به علت بیماری، نتوانستم این بخش گزارش را تنظیم کنم و تنها می‌توانم به بیان معتقدات خود، که مبتنی بر مشاهدهٔ آن چیزی است که رخ می‌دهد، اکتفا ورزم. در عرض سال ما با وضوح کامل مبرهن داشتیم که ادارهٔ امور اقتصاد را بلد نیستیم. این درس اساسی است. یا در سال آینده ما عکس آن را اثبات خواهیم کرد و یا این که حکومت شوروی نمی‌تواند به وجود خود ادامه دهد. و مهم‌ترین خطر آن است که همه بدین نکته پی نمی‌برند. اگر همهٔ کمونیست‌ها و کارکنان مسئول با

---

۱ ـ اختصار روسی تروست دولتی.م

وضوح پی می‌بردند که ما شیوهٔ کار را بلد نیستیم و باید بیاییم و از ابتدا یاد بگیریم در این صورت ما موفقیت حاصل می‌کردیم و این به نظر من نتیجه عمده و اصلی بود. ولی به این نکته پی نمی‌برند و مطمئنند که اگر کسی چنین بیندیشد شخص رشد نیافته‌ای است و گویا کمونیسم را نیاموخته است و اگر بیاموزد شاید بفهمد. نه، ببخشید مطلب در این نیست که دهقان و کارگر غیر حزبی کمونیسم را نیاموخته‌اند، بلکه در آن است که زمانی که می‌بایست برنامه را شرح و بسط داد و مردم را به اجرای این برنامهٔ عظیم دعوت کرد گذشته است. این زمان گذشت و حالا باید ثابت کرد که شما در وضع دشوار کنونی می‌توانید عملاً به اقتصاد کارگر و دهقان کمک کنید تا آنها ببینند که شما از عهده مسابقه برآمده‌اید.

شرکت‌های مختلطی که ما با ایجاد آنها شروع کرده‌ایم و در آنها خواه سرمایه‌داران خصوصی روس و خارجی و خواه کمونیست‌ها شرکت دارند یکی از شکل‌هایی است که در آن می‌توان مسابقه را به درستی برقرار کرد و این امر را فراگرفت و نشان داد که ما می‌توانیم در برقرار ساختن پیوند با اقتصاد دهقانی بدتر از سرمایه‌داران نباشیم و می‌توانیم حوایج اقتصاد دهقان‌ها را ارضاء نماییم و می‌توانیم به دهقان کمک نماییم که با همان وضعی که اکنون دارد و با وجود تمام جهالتش، پیش برود زیرا دگرگون ساختنش در یك مهلت کوتاه محال است.

این است آن مسابقه‌ای که به مثابه یك وظیفه مطلقاً تأخیرناپذیر در برابر ما قرار دارد. در این جا است که سیاست اقتصادی نوین و به عقیدهٔ من همهٔ ماهیت سیاست حزبی. در کشور ما مسایل و دشواری‌های صرفاً سیاسی هر چه بخواهید هست. و شما از آنها خبر دارید. خواه کنفرانس ژن و خواه خطر مداخلهٔ مسلحانه. مشکلات بسیار بزرگ است ولی همه آنها در مقایسه با این مشکل ناچیز است. در آن مورد ما دیدیم که کار بر چه منوال است و بسیاری چیزها یاد گرفتیم و دیپلماسی بورژوازی را آزمودیم. این مطلبی است که مدت ۱۵ سال منشویك‌ها به ما یاد داده‌اند و چیزی مفیدی هم یاد داده‌اند. این تازه نیست.

ولی کاری که ما باید در رشتهٔ اقتصادیات انجام بدهیم این است که: حالا باید از عهدهٔ مسابقه با یك شاگرد تاجر ساده، یا یك سرمایه‌دار معمولی یا تاجری که نزد دهقان می‌رود و دربارهٔ کمونیسم هم با وی بحث نمی‌کند؛ برآییم. فکرش را بکنید: دربارهٔ کمونیسم بحث نمی‌کند بلکه در این باره بحث می‌کند که: اگر باید چیزی تهیه نمود و صحیحاً

معامله کرد و چیزی ساخت من آن را برای شماگران می‌سازم ولی کمونیست‌ها شاید از این هم گران‌تر و حتی ده برابر گران‌تر بسازند. این است آن تبلیغاتی که اکنون ماهیت موضوع را تشکیل می‌دهد. در این جا است ریشه اقتصادیات.

تکرار می‌کنم، در پرتوی سیاست صحیح خودمان ما از مردم مهلت و اعتبار دریافت داشته‌ایم و اگر بخواهیم به زبان نپ صحبت کنیم و این یك براتی است ولی مهلت این برات ذکر نشده و در برات قید نگردیده است چه وقت برای وصول ارائه خواهد شد. خطر در این است و همانا این جا است آن خصوصیتی که بروات سیاسی را از بروات عادی تجاری متمایز می‌سازد. به این موضوع است که ما باید تمام توجه خود را معطوف داریم و بدان دلگرم نشویم که همه جا در تراست‌های دولتی و شرکت‌های مختلط بهترین کمونیست‌های مسئول نشسته‌اند؛ از این موضوع کوچك‌ترین نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود زیرا آن اداره امور اقتصاد را بلد نیستند و از این لحاظ از یك شاگرد تاجر عادی سرمایه‌داری، که مکتب فابریك بزرگ و کمپانی بزرگ راگذرانده است، بدترند. ما به این موضوع معترف نیستیم و در این جا اثر غرور کمونیستی یا، اگر باز بخواهیم مطلب را با همان زبان کبیر روسی بیان داریم اثر به اصطلاح کمچوانستوا[1] دیده می‌شود. مسأله این جا است که کمونیست مسئول ـ حتی بهترینش که کاملاً شرافتمند و فداکار است و اعمال شاقه را تحمل کرده و از مرگ نهراسیده است ـ بلد نیست تجارت کند، برای آن که اهل این کار نیست، برای آن که این کار را فرا نگرفته و نمی‌خواهد فرا بگیرد و نمی‌فهمد که باید از اول الفباء یاد بگیرد. او کمونیست و انقلابی است و عظیم‌ترین انقلاب جهان را انجام داده و اگر اهرام چهل گانه به وی ننگرد، لااقل چهل کشور اروپایی با امید رهای از قید سرمایه‌داری به وی چشم دوخته‌اند ولی او باید از یك شاگرد تاجر عادی که ده سال در دکان حبوبات‌فروشی پادویی کرده و از این کار خبر دارد چیز یاد بگیرد و او، این کمونیست مسئول و این انقلابی فداکار نه فقط این موضوع را نمی‌داند بلکه حتی نمی‌داند که نمی‌داند.

به همین جهت هم رفقا اگر ما اقلاً این نادانی اولیه را اصلاح کنیم به عظیم‌ترین پیروزی‌ها نایل شده‌ایم. ما باید از این کنگره با این ایقان بیرون برویم که این موضوع را نمی‌دانستیم و باید از اول الفبا یاد بگیریم. با این وجود ما هنوز انقلابی بودن خود را از

---

۱ ـ «غرور کمونیستی».م

دست نداده‌ایم (با این که بسیاری می‌گویند و حتی چندان بی‌اساس هم نمی‌گویند که ما دیوان‌سالار شده‌ایم) و می‌توانیم این مطلب ساده را درك کنیم که در یك امر تازه و فوق‌العاده مشکل باید توانست کار را چندین بار از اول شروع کرد: یك بار شروع کردی به بن بست افتادی؛ از نوع شروع کن و به همین ترتیب ده بار کار را از سر بگیر، ولی به هدف خود نایل شو، کبر مفروش و غرور نورز که تو کمونیست هستی و در آن جا یك شاگرد تاجر غیر حزبی و شاید هم یك گارد سفیدی و حتماً هم یك گارد سفیدی کاری را بلد است که از لحاظ اقتصادی به هر قیمتی شده باید آن را انجام داد و تو آن کار را بلد نیستی. اگر تو کمونیست مسئول هستی و صدها درجه و عنوان و منصل «شوالیهٔ» کمونیستی و شوروی داری و اگر تو این نکته را درك می‌کنی، در این صورت به هدف خود می‌رسی زیرا یادگرفتن این کار ممکن است.

ما در این سال به برخی موفقیت‌ها، اگر چه بسیار کوچك نایل آمده‌ایم، ولی این موفقیت‌ها بسیار ناچیزند. مطلب عمده در آن است که ما، کمونیست‌های مسئول و بسیار با ایمان درك نمی‌کنیم که کاردانی‌مان در این رشته از هر شاگرد تاجر قدیمی کمتر است و به این موضوع اعتقادی که وسیعاً اشاعه داشته و همه کمونیست‌ها در آن شریك باشند، نداریم. تکرار می‌کنم باید کارآموزی را از همان آغاز آن شروع کرد. اگر ما این نکته را درك کنیم از عهده امتحان و آن هم امتحانی جدی برمی‌آییم، که بحران مالی قریب الوقوع از ما به عمل خواهد آورد، این امتحان را بازار روس و بین‌المللی که ما بدان تابع و وابسته‌ایم و گسستگی از آن میسر نیست، از ما به عمل خواهد آورد. این یك امتحان جدی است زیرا ضمن آن می‌توانند ما را هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی بکوبند.

مطلب بدین ترتیب و فقط بدین ترتیب مطرح است، زیرا در این جا مسابقه جدی است و این مسابقه جنبهٔ قطعی دارد. ما برای حل مشکلات سیاسی و اقتصادی خودمان انواع راه‌ها و چاره‌ها را داشتیم. ما می‌توانیم با سربلندی به خود ببالیم که تاکنون توانسته‌ایم از تمام این راه‌ها و چاره‌ها ضمن درآمیختن گوناگون آنها با هم و انطباق بر اوضاع و احوال مختلف استفاده کنیم، ولی حالا هیچ گونه راه چارهٔ دیگری نداریم. اجازه بدهید بدون هرگونه اغراقی این موضوع را به شما بگویم، که از این جهت «نبرد نهایی و قطعی» واقعی نه با سرمایه‌داری بین‌المللی ـ که هنوز «نبردهای نهایی و قطعی» زیادی با آن در پیش است ـ بلکه با سرمایه‌داری روس، با همان سرمایه‌داری که از درون اقتصاد کوچك

دهقانی برون می‌روید، با همان سرمایه‌داری که به وسیلهٔ این اقتصاد حمایت می‌شود، در پیش است. همین جا است که در آیندهٔ نزدیك، که زمانش را دقیقاً نمی‌توان معین کرد، نبرد در پیش است. در این جا ما با «نبرد نهایی و قطعی» رو به رو هستیم و در این جا هیچ گونه طفره‌ای، نه سیاسی و نه چیز دیگر نمی‌توان وجود داشته باشد، زیرا این امتحانی است در مسابقه با سرمایهٔ خصوصی، یا ما در مسابقه با سرمایهٔ خصوصی از عهده این امتحان برمی‌آییم و یا آن که شکست کامل خواهیم خورد. برای آن که ما از عهدهٔ این امتحان برآییم قدرت سیاسی و تعداد زیادی منابع اقتصادی و غیره داریم و هر چه بخواهید داریم به غیر از کاردانی. کاردانی نداریم. و اگر ما این درس ساده را از تجربهٔ سال گذشته بگیریم و آن را برای سراسر سال ۱۹۲۲ درس رهنمون خود قرار دهیم، در آن صورت بر این دشواری نیز، گو این که از دشواری گذشته بسی بزرگ‌تر است، زیرا مبنای آن در خود ما است، غلبه خواهیم کرد. این دیگر فلان دشمن خارجی نیست. این دشواری در آن است که خود ما نمی‌خواهیم آن حقیقت ناگواری را که بر ما تحمیل شده درك کنیم و نمی‌خواهیم به آن وضع نامطلوبی که باید بدان تن در داد، تن در دهیم یعنی این که کار آموزی را از همان آغاز آن شروع کنیم. این درس دوم است که به عقیدهٔ من از سیاست اقتصادی نوین ناشی می‌گردد.

و اما درس تکمیلی سوم در باب مسألهٔ سرمایه‌داری دولتی است. حیف که رفیق بوخارین در کنگره حضور ندارد، میل داشتم کمی با او بحث کنم، ولی بهتر است که این بحث را تا کنگرهٔ آتی به تعویق اندازم. در باب مسألهٔ سرمایه‌داری دولتی، به نظر من اشتباه مطبوعات ما به طور عموم و حزب ما به طور عموم در آن است که دچار روشنفکرمآبی و لیبرالیسم می‌شویم و دربارهٔ چگونگی مفهوم سرمایه‌داری دولتی اظهار فضل می‌کنیم و به کتاب‌های کهنه نظر می‌اندازیم و حال آن که در این کتاب‌ها اتفاقاً به کلی از چیز دیگر سخن می‌رود: در این کتاب‌ها از آن سرمایه‌داری دولتی سخن می‌رود که در شرایط سرمایه‌داری وجود دارد و حتی یك کتاب هم یافت نمی‌شود که دربارهٔ سرمایهٔ دولتی مربوط به دوران کمونیسم نوشته شده باشد. حتی مارکس هم به این فکر نیفتاد که کلمه‌ای در این باب بنویسد و بدون آن که بیانی دقیق و یا تذکاری تکذیب‌ناپذیر در این باره باقی بگذارد درگذشت. به این جهت لازم است که ما خود از این وضع مشکل بیرون آییم. و اگر جراید خودمان را در مورد مسأله سرمایه‌داری دولتی از مد نظر بگذرانیم و همان طوری که من، ضمن تدارك گزارش حاضر سعی

کرده‌ام، با یك نظر کلی به آنها بنگرم، این اعتقاد حاصل می‌شود که در این جا تیرها به خطا می‌رود و توجه کاملاً به جانب دیگری معطوف است.

سرمایه‌داری دولتی، طبق کلیهٔ نوشته‌های اقتصادی عبارت است از آن سرمایه‌داری که در نظام سرمایه‌داری وجود دارد و این هنگامی است که قدرت دولتی این و یا آن مؤسسهٔ سرمایه‌داری را تابع خود می‌کند. ولی دولت در کشور ما دولت پرولتاری است و به پرولتاریا تکیه می‌کند و کلیه مزایای سیاسی را به پرولتاریا می‌دهد و قشرهای پایینی دهقانان را از طریق پرولتاریا به سوی خود جلب می‌نماید (شما به خاطر دارید که ما این کار را با کمیته‌های دهقانان تهیدست شروع کرده‌ایم). به همین جهت است که سرمایه‌داری دولتی اشخاص بسیار و بسیاری را گمراه می‌کند. برای آن که چنین وضعی پیش نیاید باید نکتهٔ اساسی را به خاطر داشت و آن این که سرمایه‌داری دولتی بدان شکلی که در نزد ما وجود دارد در هیچ نظریه و در هیچ نوشته‌ای مورد تحلیل قرار نگرفته، و آن هم به این علت ساده که کلیهٔ مفاهیم عادی مربوط به این کلمات با حکومت بورژوایی در جامعهٔ سرمایه‌داری وفق داده شده است. ولی جامعهٔ کشور ما که اکنون از جاده سرمایه‌داری برون جسته ولی هنوز در جادهٔ نوین گام نگذاشته است جامعه‌ای است که پرولتاریا در آن زمان دولت را در دست دارد نه بورژوازی. ما نمی‌خواهیم این نکته را بفهمیم که وقتی می‌گوییم «دولت» دولت یعنی ما، یعنی پرولتاریا، یعنی پیشاهنگ طبقهٔ کارگر. سرمایه‌داری دولتی آن سرمایه‌داریی است که ما می‌توانیم محدودش سازیم و قادریم حدود آن را معین نماییم، این سرمایه‌داری دولتی با دولت مربوط است و این دولت هم کارگرانند، بخش پیشرو کارگران است، پیشاهنگ است، ما هستیم.

سرمایه‌داری دولتی آن چنان سرمایه‌داری است که ما باید آن را در چارچوب معینی محدود سازیم، و این همان کاری است که تا امروز نتوانسته‌ایم انجام دهیم. کنه مطلب این جا است. و این که این سرمایه‌داری دولتی بر چه منوال خواهد بود امری است که به ما مربوط است. ما به حد کافی و به حد کاملاً هم کافی دارای قدرت سیاسی هستیم؛ وسایل اقتصادی نیز به حد کافی در دسترس ما هست ولی کاردانی آن پیشاهنگ طبقهٔ کارگر که به پیش آمده تا امور را مستقیماً اداره کند و حدود را برقرار سازد و حدود خود را از دیگران مشخص نماید و نه فقط تابع نشود بلکه به تبعیت خویش درآورد، به اندازه کافی نیست. در این جا فقط کاردانی لازم است و این همان چیزی است که ما فاقد

آنیم.

در تاریخ این وضع کاملاً بی‌سابقه است که پرولتاریا، پیشاهنگ انقلابی، به اندازهٔ کاملاً کافی قدرت سیاسی داشته باشد و در کنار وی سرمایه‌داری دولتی موجود باشد. نکتهٔ اساسی در این جا است که ما پی ببریم که این آن سرمایه‌داری است که ما می‌توانیم و بایستی آن را مجاز شمریم، می‌توانیم و بایستی آن را در چارچوبی محدود سازیم، زیرا این سرمایه‌داری برای قشرهای وسیع دهقانان و سرمایه خصوصی که باید چنان معامله کند که حوایج دهقانان را برآورده سازد ضروری است. لاًزم است امور را به نحوی ترتیب دهیم که جریان عادی اقتصاد سرمایه‌داری و معاملات سرمایه‌داری ممکن باشد، زیرا این چیزی است که برای مردم لازم است و بدون آن زندگی میسر نیست. بقیهٔ چیزها برای آنها، برای این اردوگاه، ضرورت مطلق ندارد؛ با مابقی چیزها آنها می‌توانند بسازند. شما کمونیست‌ها، شما کارگران، شما بخش آگاه پرولتاریا، که به ادارهٔ امور دولت پرداخته‌اید، چنان کنید که دولتی که در دست دارید طبق شیوهٔ عمل نماید. اکنون سالی را به سر رسانده‌ایم و دولت در دست ما است ولی آیا این دولت در رشتهٔ سیاست اقتصادی نوین طبق شیوهٔ ما عمل کرده است؟ نه. ما نمی‌خواهیم این را اقرار کنیم و بگوییم که طبق شیوهٔ ما عمل نکرده است. پس چگونه عمل کرده است؟ زمانی می‌شود که اختیار ماشین از دست می‌رود؛ ظاهراً مثل این که اداره کننده ماشین در جای خود مستقر نشسته ولی ماشین به جایی نمی‌رود که راننده آن را می‌برد، بلکه به جایی می‌رود که موجودی غیر علنی، غیر قانونی، خدا می‌داند چه کسی، سفته‌باز، سرمایه‌دار خصوصی یا هم این و هم آن ماشین را بدان جا می‌برند ولی ماشین کاملاً و چه بسا به هیچ وجه آن طور نمی‌رود که راننده‌ای که پشت رل نشسته است تصور می‌کند. این است که آن نکتهٔ اساسی که باید در باب سرمایه‌داری دولتی به یاد داشت. باید در این رشته اساسی از آغاز آموخت و فقط زمانی که ما در این باب تسلط مطلق یابیم و به درك کامل برسیم، می‌توانیم تضمین کنیم که به فراگرفتن این نکته نایل خواهیم آمد.

اکنون به مسألهٔ متوقف ساختن عقب‌نشینی که من ضمن سخنرانی خود در کنگرهٔ فلزکاران از آن سخن به میان آوردم، می‌پردازم. از آن هنگام تاکنون، خواه در مطبوعات حزبی خواه در نامه‌های خصوصی رفقا و خواه در کمیتهٔ مرکزی با هیچ گونه اعتراضی رو به رو نشده‌ام. کمیتهٔ مرکزی نقشهٔ مرا تصویب کرد و نقشهٔ من عبارت از آن بود که در گزارش کمیتهٔ مرکزی به کنگرهٔ حاضر نیز این توقف عقب‌نشینی با تمام قوا

تأکید شود و از کنگره تقاضا گردد که دیگر از جانب تمام حزب و آن هم به مثابهٔ تکلیفی دستور مربوطه را صادر نماید. ما یك سال عقب‌نشینی کردیم. حالا باید به نام حزب بگوییم: کافی است! آن هدفی که عقب‌نشینی تعقیب می‌نمود حاصل آمده است. این دوران به پایان می‌رسد و یا به پایان رسیده است. اکنون هدف دیگری به میان کشیده می‌شود که عبارت است از تجدید آرایش قوا. ما به نقطهٔ جدیدی رسیده‌ایم و عقب‌نشینی را روی هم رفته نسبتاً با نظم انجام داده‌ایم: البته سر و صداهایی که برای تبدیل این عقب‌نشینی به سراسیمگی از اطراف برمی‌خواست، کم نبود. برخی از این صداها از آن جهت برمی‌خاست که گویا شما در این جا و یا آن جا درست عقب‌نشینی نکردید، از این زمره بودند مثلاً برخی از نمایندگان آن گروهی که عنوان «اپوزیسیون کارگری» داشتند. (به عقیدهٔ من آنها این نام را بی‌خود روی خود گذارده بودند.) آنها از فرط تقلای زیاد سوراخ دعا را گم کرده بودند و حالا به رأی العین به این مطلب پی برده‌اند. در آن موقع آنها نمی‌دیدند که فعالیتشان متوجه اصلاح جنبش ما نیست و در واقع فعالیت آنها تنها یك معما داشت و آن این که تخم سراسیمگی می‌افشاندند و مانع آن می‌شدند که عقب‌نشینی با انضباط انجام پذیرد.

عقب‌نشینی کاری است دشوار، به ویژه برای آن انقلابیونی که به تعرض عادت کرده‌اند و به ویژه هنگامی که عادت کرده‌اند چندین سال با کامیابی عظیم تعرض نمایند به ویژه هنگامی که به وسیلهٔ انقلابیون کشورهای دیگر، که تنها آرزویشان آغاز تعرض است، احاطه شده باشند. برخی از آنها، وقتی دیدند که ما عقب‌نشینی می‌کنیم، حتی به طرزی غیر مجاز و کودکانه چنان که در آخرین جلسهٔ وسیع کمیتهٔ اجرائیه کمینترن دیده شده، گریه و زاری سر دادند. برخی از رفقا در نتیجهٔ احساسات و منویات بسیار نیکوی کمونیستی بدان سبب گریستند که آری کمونیست‌های خوب روسیه کارشان به عقب‌نشینی کشیده است. شاید حالا دیگر درك این روحیات اروپای باختری برای من دشوار باشد، گر چه سال‌های مدیدی در این کشورهای شگرف دموکراتیك به عنوان مهاجر به سر برده‌ام. ولی شاید از نظر آنها درك این مسأله به حدی دشوار باشد که حتی بتوان گریست اما ما به هر جهت، وقت آن را نداریم که روی مسایل احساساتی مکث نماییم. برای ما روشن بود که همانا به علت این که طی چندین سال با احراز موفقیت تعرض کردیم و این همه پیروزی‌های غیرعادی به دست آوردیم (و همه اینها هم در کشوری انجام گرفت که به نحو تصورناپذیری ویران و از وسایل مادی محروم بود!) لذا

برای تحکیم این تعرض پس از آن‌که به این همه فتوحات نایل آمده بودیم کاملاً ضروری بود که عقب‌نشینی کنیم. ما نمی‌توانستیم کلیهٔ مواضعی را که با یورش گرفته بودیم نگاه داریم و از طرف دیگر فقط به برکت آن‌که ما با یورش و در اوج شور و هیجان کارگران و دهقانان مواضع فوق‌العاده زیادی به دست آورده بودیم، لذا آن قدر فضای فراوان در اختیار داشتیم که قادر بودیم تا مسافت بسیار زیادی عقب‌نشینی کنیم و هنوز هم می‌توانیم، بدون این‌که نقاط عمده و اساسی را از دست بدهیم، باز تا مسافت زیادی عقب بنشینیم. عقب‌نشینی روی هم رفته با نظم کافی انجام گرفت، گر چه بانگ‌های سراسیمه و از آن جمله بانگ‌های «اپوزیسیون کارگری» (که بزرگ‌ترین زیان آن هم در همین جا است!) موجب جزیی زوال و انحطاط در انضباط عقب‌نشینی صحیح گردید. خطرناک‌ترین چیزها به هنگام عقب‌نشینی سراسیمگی است. هنگامی که تمام ارتش (منظورم معنای مجازی این کلمه است) عقب‌نشینی می‌کند آن روحیه‌ای که به هنگام پیشروی همگانی وجود دارد نمی‌تواند موجود باشد. در این جا در هر قدم شما با روحیاتی رو به رو می‌شوید که تا حدود معینی ملالت‌بار است. در کشور ما حتی شعرایی بودند که نوشتند گویا در مسکو گرسنگی و سرما حکمفرما است «و حال آن‌که سابقاً مسکو تمیز و زیبا بود ولی حالا در آن بازرگانی و معامله‌گری رواج دارد.» از این قبیل آثار شاعرانه خیلی وجود دارد.

مفهوم است که این وضع نتیجهٔ عقب‌نشینی است. خطر عمده هم در همین جا است: عقب‌نشینی پس از تعرض عظیم ظفرمندانه فوق‌العاده دشوار است؛ در این جا به کلی روابط دیگری حکمفرما است؛ در آن جا اگر انضباط را هم حفظ نکنی همه کس به خودی خود می‌پرد و به پیش می‌تازد؛ ولی در این جا انضباط باید آگاهانه باشد و صد بار لازم‌تر است، زیرا هنگامی که تمام ارتش عقب‌نشینی می‌نماید برایش روشن نیست و نمی‌بیند که کجا متوقف خواهد شد، چنین ارتشی تنها عقب‌نشینی را می‌بیند و در این حالت حتی یك چند صدای سراسیمه کافی است برای آن‌که همه پا به فرار بگذارند. خطر در این جا عظیم است. هنگامی که یك چنین عقب‌نشینی برای یك ارتش واقعی رخ می‌دهد، مسلسل‌ها را کار می‌گذارند و وقتی که عقب‌نشینی صحیح به عقب‌نشینی غیر منظم مبدل می‌شود فرمان «آتش!» می‌دهند. و در کار درستی هم می‌کنند.

وقتی اشخاص، هنگامی که ما مشغول یك عقب‌نشینی به حد بی‌سابقه دشواری هستیم و تمام وظیفهٔ ما آن است که نظم را به خوبی حفظ نماییم، سراسیمگی ایجاد می‌کنند،

ول این عمل آنها ناشی از بهترین انگیزه‌های باطنی هم باشد، در چنین لحظه‌ای باید ادنی تخطی از انضباط را با بی‌رحمی و به شدت و بی‌امان مجازات کرد و این امر را نه فقط باید دربارهٔ برخی از امور درون حزبی ما اجرا داشت بلکه به میزان بیشتری در مورد آقایانی نظیر منشویك‌ها و هم آقایان انترناسیونال دو و نیم در مد نظر گرفت.

چند روز پیش من در شمارهٔ بیستم «انترناسیونال کمونیستی» مقالهٔ رفیق راکوشی را دربارهٔ کتاب جدید اتوبائوئر، که زمانی همه ما چیزهایی از او آموخته‌ایم ولی پس از جنگ او هم مانند کائوتسکی به خرده بورژوای بی‌مقداری مبدل شده است خواندم. بائوئر اکنون می‌نویسد: «اینك آنها به طرف سرمایه‌داری عقب‌نشینی می‌کنند؛ ما همیشه می‌گفتیم: این انقلاب؛ انقلاب بورژوازی است.»

منشویك‌ها و اس‌ارها، که همه‌شان این گونه مطالب را موعظه می‌نمایند، تعجب می‌کنند وقتی که می‌گوییم در قبال چنین مطالبی تیرباران خواهیم کرد. آنها متعجب می‌شوند و حال آن که مطلب روشن است: وقتی که ارتش عقب‌نشینی می‌کند انضباطی لازم است صد برابر بیشتر از آن چه که به هنگام تعرض ضروری است زیرا به هنگام تعرض همه به پیش می‌تازند و اگر حالا همه به عقب برانند نتیجه‌اش فنای ناگزیر و فوری است.

آن چه که همانا در چنین لحظه‌ای عمده‌ترین نکته را تشکیل می‌دهد عبارت است از عقب‌نشینی منظم و تعیین دقیق حدود عقب‌نشینی و تسلیم نشدن به سراسیمگی و هنگامی که منشویك می‌گوید: «شما اکنون عقب‌نشینی می‌کنید و من همیشه طرفدار عقب‌نشینی بوده‌ام، من با شما موافقم، من از شما هستم، بیایید با هم عقب‌نشینی کنیم»؛ ما به وی چنین جواب می‌دهیم: «دادگاه‌های انقلابی ما باید کسانی را که به اشاعه علنی منشویسم دست می‌زنند تیرباران کنند، در غیر این صورت دادگاه‌ها از آن ما نیستند و خدا می‌داند که چه چیزند.»

آنها به هیچ وجه نمی‌توانند منظور ما را درك کنند و می‌گویند: «چقدر روش این اشخاص دیکتاتورمنشانه است!» آنها تاکنون فکر می‌کنند که ما منشویك‌ها را بدان سبب تعقیب می‌کنیم که در ژن با ما دعوا کردند. ولی اگر ما چنین راهی را تعقیب می‌کردیم، دو ماه هم بر سر حکومت دوام نمی‌یافتیم. در واقع موعظه‌ای که اتوبائوئر و رهبران انترناسیونال دو و دو و نیم و منشویك‌ها و اس‌ارها می‌کنند ناشی از طبیعت خود آنها است: «انقلاب بسی دور رفته است. ما همیشه چیزی را می‌گفتیم که تو اکنون می‌گویی. به

ما اجازه بده یك بار دیگر هم آن را تکرار کنیم.» و اما ما به این سخن چنین پاسخ می‌دهیم: «اجازه بدهید به سبب این مطالب شما را اعدام کنیم. یا زحمت کشیده و از اظهار نظریات خویش خودداری ورزید و یا، اگر مایلید نظیرات سیاسی خود را در وضع حاضر، که ما در شرایط به مراتب دشوارتر از زمان هجوم مستقیم سفیدها به سر می‌بریم اظهار دارید، در آن صورت اگر ما نسبت به شما به مثابهٔ بدترین و مضرترین عناصر گارد سفید رفتار کنیم باید ببخشید.» این چیزی است که نباید فراموش کنیم.

هنگامی که من از متوقف ساختن عقب‌نشینی سخن می‌گویم منظورم به هیچ وجه از این کلام این نیست که ما فن تجارت را فراگرفته‌ایم. بر عکس من دارای نظر مخالف آن هستم و اگر چنین تصوری از سخنانم حاصل آید، آن وقت منظور من به درستی فهمیده نشده و ثابت می‌گردد که قدرت بیان صحیح افکار خود را ندارم.

ولی مسأله در آن جا است که آن حالت عصبی و جوش و تقلایی را که بر اثر نپ در کشور ما پدید شده است و آن کوششی را که به عمل می‌آید تا همه چیز به شیوهٔ نوین ایجاد شده و دمساز گردد، باید متوقف کرد. ما اکنون دارای یك عده شرکت‌های مختلط هستیم. درست است که تعداد آنها چندان زیاد نیست. در کشور ما با اشتراك سرمایه‌داران خارجی نه شرکت تأسیس شده که کمیساریای ملی بازرگانی خارجی آنها را تصویب کرده است، شش شرکت را کمسیون ساکولنیکف تصویب نموده و سه‌وه رولس هم با دو شرکت قرارداد منعقد ساخته است. بدین ترتیب اکنون هفده شرکت با سرمایه‌های چند میلیونی وجود دارد که از طرف مقامات مختلف تصویب شده است. (البته در مورد مقامات ما هم شلوغ‌کاری به اندازهٔ کافی وجود دارد، به طوری که در این جا هم امکان قصور کاملاً وجود دارد.) ولی به هر جهت ما اکنون شرکت‌هایی با سرمایه‌داران روسی و خارجی داریم. تعداد آنها زیاد نیست. این سرآغاز کوچك ولی عملی نشان می‌دهد که کمونیست‌ها را مورد ارزیابی قرار داده‌اند و از نقطهٔ نظر عملشان هم مورد ارزیابی قرار داده‌اند و این کار را هم مؤسساتی عالی از قبیل کمسیون مرکزی کنترل و کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه نکرده است. البته کمسیون مرکزی کنترل مؤسسه بسیار خوبی است و ما اکنون به وی قدرت بیشتری هم خواهیم داد. ولی به هر جهت وقتی که این مؤسسات، کمونیست‌ها را مورد وارسی هم قرار می‌دهند... از شما چه پنهان، در بازار بین‌المللی اعتباری برای آنها قایل نیستند (خندهٔ حضار). ولی، هنگامی که سرمایه‌داران عادی روس و یا خارجی با کمونیست‌ها وارد شرکت مختلط می‌شوند ما می‌گوییم: «به

هر جهت ما چیزکی بلدیم، به هر صورت هر قدر هم بد و محقر باشد ما به عنوان سر آغاز چیزهایی داریم». البته آن قدر زیاد نیست؛ فکرش را بکنید که اکنون یك سال است اعلام داشته‌ایم که همه انرژی را (و می‌گویند انرژی ما خیلی زیاد است) صرف این کار می‌کنیم و در عرض سال فقط هفده شرکت داریم.

این موضوع نشان می‌دهد که تا چه حد زیادی ما ناشی و پخمه هستیم و چقدر هنوز در ما لختی و تن آسایی هست که چوب آن را هم ناگزیر خواهیم خورد. ولی به هر جهت تکرار می‌کنم سرآغازی وجود دارد و اکتشافی به عمل آمده است. سرمایه‌داران، اگر ابتدایی‌ترین شرایط برایشان وجود نمی‌داشت به سمت ما نمی‌آمدند. و اگر عده‌ای ولو ناچیز، از میان آنها به سمت ما آمده‌اند، این خود نشان می‌دهد که قسمتی از پیروزی به دست آمده است.

البته آنها در داخل این شرکت‌ها باز هم کلاه سر ما خواهند گذارد و آن هم چنان ماهرانه که چندین سال وقت لازم خواهد بود تا سر درآوریم. ولی این اهمیتی ندارد. من نمی‌گویم که این پیروزی است ولی این اکتشاف است و نشان می‌دهد که دیگر ما عرصه عمل داریم، قطعه زمینی در دست داریم و می‌توانیم دیگر عقب‌نشینی را متوقف سازیم.

اکتشافات به ما نشان داد که قراردادهایی که با سرمایه‌داران منعقد شده است، تعدادش کم است، ولی به هر جهت منعقد گردیده است. این نکته‌ای است که باید از آن درس گرفت و به عمل خود ادامه داد. از این لحاظ وقت آن در رسیده است که به عصبانیت و فریاد و جوش و تقلا خاتمه داده شود. یادداشت از پی یادداشت و تلفنگرام از پی تلفنگرام می‌رسد حاکی از آن که: «آیا نمی‌شود سازمان ما را هم تغییر داد، زیرا در کشور ما نپ برقرار شده است؟» همه در جوش و تقلا هستند و در نتیجه معرکه‌ای شده است؛ احدی کار عملی نمی‌کند و همه در چون و چرا هستند که چگونه باید با نپ دمساز شد و نتیجه‌ای هم حاصل نمی‌شود.

و اما بازرگانان به کمونیست‌ها می‌خندند و چه بسا می‌گویند: «سابقاً اقناع‌گر کل[1] بودید و حالا چون و چرا گر کل». این که سرمایه‌داران ما را تمسخر می‌کردند و این که ما عقب مانده‌ایم، دیر کرده‌ایم و فرصه را از دست داده‌ایم، مطلبی است که در آن

---

۱ ـ «اقناگر کل»: نامی است که سربازان در سال ۱۹۱۷ هنگامی که کرنسکی از طرف دولت موقت بورژوازی به فرماندهی کل منصوب شد، به وی دادند.

کوچك‌ترین تردیدی نیست و از این لحاظ است که من می‌گویم باید این رهنمود از طرف کنگره نیز تصویب شود.

عقب‌نشینی پایان یافت. شیوه‌های عمده فعالیت در مورد این که چگونه باید با سرمایه‌داران کار کرد تعیین شده است و اگر چه به میزان اندکی باشد نمونه‌هایی در دست هست.

از اظهار فضل و چون و چرا دربارهٔ نپ دست بردارید، شعر گفتن را به شعرا واگذار کنید، آنها برای همین شاعر شده‌اند. ولی اقتصاددان‌ها، شما به جای چون و چرای دربارهٔ نپ بر تعداد این شرکت‌ها بیفزایید و شماره کمونیست‌هایی را که می‌توانند با سرمایه‌داران مسابقه ترتیب بدهند مورد وارسی قرار دهید.

عقب‌نشینی پایان یافت و حالا هنگام تجدید آرایش قوا است. این است رهنمودی که کنگره باید صادر کند و رهنمودی است که باید به جوش و تقلاها و شتابزدگی‌ها خاتمه بخشد. آرام بگیرد، اظهار فضل نکنید، این برای شما یك نقطهٔ منفی خواهد بود. عملاً باید ثابت شود که بدتر از سرمایه‌داران کار نمی‌کنید. سرمایه‌داران با دهقانان پیوند اقتصادی برقرار می‌کنند تا کیسه پر کنند، ولی تو باید با اقتصادیات دهقانی پیوند بر قرار سازی تا بر قدرت اقتصادی دولت پرولتاری ما بیفزایی. تو بر سرمایه‌دار مزیت داری، زیرا قدرت دولتی و یك سلسله وسایل اقتصادی در دست تو است، فقط بلد نیستی که چگونه از آنها استفاده کنی، هوشیارانه‌تر به پدیده‌ها بنگر، رزق و برق و جبه پر طنطنه کمونیستی را از خود دور کن و به طور ساده چیزهای ساده را بیاموز در آن صورت ما سرمایه‌دار خصوصی را خواهیم کوبید. ما قدرت دولتی داریم، ما به میزان هنگفتی وسایل اقتصادی داریم، اگر سرمایه‌داری را بکوبیم و با اقتصاد دهقانی پیوند بر قرار سازیم در آن صورت به قدرتی مطلقاً شکست‌ناپذیر مبدل خواهیم شد. و در آن صورت ساختمان سوسیالیسم کار قطره‌ای در دریا، که حزب کمونیست نام دارد، نخواهد بود، بلکه کار همه توده‌های زحمتکش خواهد بود و در آن صورت دهقان عادی خواهد دید که به وی کمك می‌کنند و طوری به دنبال ما خواهد آمد که اگر هم این گام صد بار کندتر باشد، میلیون‌ها بار محکم‌تر و با دوام‌تر خواهد بود.

برای متوقف ساختن عقب‌نشینی باید چنین مفهومی را قایل شد و صحیح خواهد بود که این شعار را بدین شکل و یا به شکل دیگر به تصمیم کنگره مبدل سازیم.

بدین مناسبت می‌خواستم بدین مسأله اشاره کنم، که سیاست اقتصادی نوین

بلشویک‌ها چیست؛ اولوسیون است یا تاکتیک؟ اسمناوخوی‌ها که، چنان که می‌دانید، جریانی است که بین مهاجرین روسیه رخنه یافته و یك جریان اجتماعی و سیاسی است و بر رأس آن بزرگ‌ترین رجال کادت و برخی وزراء دولت سابق کلچاك یعنی افرادی ایستاده‌اند که به این عقیده رسیده‌اند که حکومت شوروی در کار ساختمان دولت روس است و لذا باید از پی آن رفت، مسأله را به نحو مذکور مطرح کرده‌اند. استدلال اسمناوخوی‌ها چنین است: «و اما این حکومت شوروی در کار ساختمان چگونه دولتی است؟ کمونیست‌ها می‌گویند که این یك دولت کمونیستی است و اطمینان می‌دهند که این یك تاکتیك است یعنی این که بلشویك‌ها در لحظهٔ دشوار سرمایه‌داران خصوصی را قال می‌گذارند و از آن پس است که گویا به هدف خود نایل می‌آیند. ولی بلشویك‌ها می‌توانند آن چه دلخواهشان است بگویند، اما این در واقع تاکتیك نبوده بلکه اولوسیون و یك استحاله درونی است، آنها به طرف دولت عادی بورژوازی سیر می‌کنند و ما باید آنها را حمایت کنیم. سیر تاریخ از مجاری مختلفه انجام می‌گیرد.»

برخی از اینها حتی قیافه کمونیست به خود می‌گیرند ولی بینشان اشخاص رك‌تری نیز هست از آن جمله اوستریالف که گویا در زمان کلچاك وزیر بود. ولی با رفقای خود موافق نیست و می‌گوید: «شما دربارهٔ کمونیسم هر چه می‌خواهید بگویید ولی من مدعی هستم که این کار آنها تاکتیك نیست بلکه اولوسیون است.» من بر آنم که این اوستریالف با این اظهارات صریح خود به ما نفع فراوان می‌رساند. برای ما و به ویژه برای من، به علت شغلی که دارم، بسیار زیاد اتفاق می‌افتد که دروغ‌های کمونیستی مذاق شیرین‌کنی را هر روزه استماع نماییم که گاهی فوق‌العاده تهوع می‌آورد. حال به جای این «دروغ‌های کمونیستی» شماره روزنامه «اسمناوخ» به دست ما می‌رسد و در آن جا صریحاً گفته می‌شود: «در کشور شما وضع به هیچ وجه آن طور نیست، شما فقط خیال می‌کنید و حال آن که در واقع مشغول غلطیدن در منجلاب عادی بورژوازی هستید و زمانی خواهد رسید که در آن جا پرچم‌های کمونیستی با انواع شعارها در اهتزاز خواهند بود». این بسیار مفید است، زیرا این مطالب تنها تکرار آن چیزی نیست که ما دایماً در پیراموان خود می‌شنویم، بلکه صاف و ساده ذکر حقیقت طبقاتی از جانب دشمن طبقاتی است. مشاهده یك چنین چیزی که علت نوشته شدنش این نیست که در کشور کمونیستی رسم است این طور نوشته شود و قدغن است آن طور نوشته شود بلکه آن است که این واقعاً یك حقیقت طبقاتی است که به نحوی خشن و بی‌پرده از جانب دشمن طبقاتی گفته

می‌شود بسیار مفید است. اوستریالف، با آن که کادت و بورژوا بود و از مداخلهٔ مسلحانه حمایت می‌کرد می‌گوید: «من طرفدار پشتیبانی از حکومت شوروی در روسیه هستم. من طرفدار پشتیبانی از حکومت شوروی هستم برای آن که در جاده‌ای پاگذارده است که به طرف حکومت عادی بورژوایی سیر می‌کند.»

این چیز بسیار مفیدی است که به نظر من باید در مد نظر گرفته شود؛ وقتی اسمناوخوی‌ها چنین می‌نویسند، این برای ما خیلی بهتر از زمانی است که برخی از آنها تقریباً خود را کمونیست وانمود می‌سازند، و آن هم به نحوی که انسان از دور چه بسا نمی‌تواند تشخیص دهد و شك دارد که آیا این شخص به خدا ایمان دارد یا به انقلاب کمونیستی. باید صریح گفت که چنین دشمنان رك‌گویی مفید هستند. باید صریح گفت که مطالبی که اوستریالف دربارهٔ آن سخن می‌گوید ممکن است. تاریخ انواع تبدلات به خود دیده است: توکل به ایمان و فداکاری و دیگر صفات عالی روحانی در سیاست به هیچ وجه کار جدی نیست. صفات عالی روحانی در نزد عده معدودی از افراد وجود دارد ولی فرجام‌کار تاریخی را توده‌های عظیمی معین می‌کنند که اگر آن تعداد کوچك افراد با آنها جور نیایند گاهی با این تعداد اندك چندان هم مؤدبانه رفتار نمی‌کنند.

از این قبیل امثال فراوان است و لذا باید این رك‌گویی اسمناوخوی‌ها را تهنیت گفت. دشمن یك حقیقت طبقاتی بیان می‌کند و به آن خطری اشاره می‌نماید که در مقابل ما قرار دارد. دشمن می‌کوشد که این وضع ناگزیر شود. اسمناوخوی‌ها ترجمان روحیات هزاران و ده‌ها هزار تن از انواع بورژواها و یا کارمندان شوروی و شرکت کنندگان سیاست اقتصادی نوین ما هستند. این خطر واقعی و حقیقی است. و به همین جهت است که به این مسأله باید توجه عمده معطوف داشت: واقعاً هم، کدام یك پیش خواهند برد؟

من از مسابقه سخن گفتم. عجالتاً ما در معرض تهاجم مستقیم نیستیم و بیخ گریبان ما را نگرفته‌اند. این که فردا چه خواهد شد، خواهیم دید ولی امروز سلاح در دست به ما حمله نمی‌کنند و با این وجود مبارزهٔ با جامعهٔ سرمایه‌داری صد بار بی‌رحمانه‌تر و خطرناك‌تر شده است زیرا ما همیشه به روشنی نمی‌بینیم که دشمن ما در کجا است و دوست ما کیست.

من دربارهٔ مسابقهٔ کمونیستی از نقطهٔ نظر هواخواهی کمونیستی سخن نگفتم بلکه از نقطهٔ نظر بسط شکل‌ها اقتصاد و شکل‌های ساختمان اجتماعی سخن گفته‌ام. این مسابقه نیست بلکه عبارت است از مبارزهٔ تا پای جان و خشماگین، مبارزهٔ حیات و ممات بین

سرمایه‌داری و کمونیسم که اگر مبارزهٔ نهایی نباشد چیزی است قریب بدان.

و در این جا باید مسأله را روشن مطرح ساخت. نیروی ما در کجا است و چه چیزهایی را فاقد هستیم؟ ما به حد کافی دارای قدرت سیاسی هستیم. مشکل در این جا کسی یافت شود که بگوید در فلان مسألهٔ عملی، در فلان مؤسسهٔ اقتصادی کمونیست‌ها و حزب کمونیست قدرت کافی ندارد. نیروی اقتصادی اساسی در دست ما است. کلیهٔ مؤسسات صنعتی بزرگ و قاطع، راه آهن و غیره همگی در دست ما است. اجاره‌داری، هر قدر هم که در برخی نقاط بسط وسیعی یافته باشد، روی هم رفته نقش ناچیز ایفا می‌کند و به طور کلی سهمی کاملاً ناچیز دارد. نیروی اقتصادی موجود در دست دولت پرولتاری روس برای آن که انتقال به کمونیسم را عملی کند کاملاً کافی است. پس چه چیز کم است؟ روشن است که چه چیز کم است: آن قشری از کمونیست‌ها که کارها را اداره می‌کنند کم فرهنگ هستند. اگر مسکو را برداریم که در آن ۴۷۰۰ کمونیست مسئول وجود دارد و اگر به این هیولای اداری، به این تل ناهنجار نظر بیفکنیم و بپرسیم که اداره کننده و اداره شونده کیست چه می‌بینیم؟ من بسیار تردید دارم که بتوان گفت این تل ناهنجار را کمونیست‌ها اداره می‌کنند. اگر راستش را بخواهیم آنها اداره کننده نیستند، بلکه اداره شونده هستند. در این جا چیزی شبیه آن چیزی که به هنگام کودکی برای ما از تاریخ نقل می‌کردند رخ داده است. به ما می‌آموختند که ممکن است قومی بر قوم دیگر غالب شود و در این صورت قومی که غلبه یافته غالب است و آن قوم که منقاد شده است مغلوب. این مطلبی است ساده و برای همه مفهوم ولی سرنوشت فرهنگ این دو قوم چه می‌شود؟ قضیه در این جا به این سادگی نیست. اگر قومی که غالب شده است از قوم مغلوب با فرهنگ‌تر است فرهنگ خود را بر وی تحمیل می‌کند و اگر بر عکس باشد چنین رخ می‌دهد که مغلوب فرهنگ خود را بر غالب تحمیل می‌کند. نکند در پایتخت جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه نظیر این حادثه رخ داده و چنان شده باشد که ۴۷۰۰ کمونیست (که یك لشکر کامل است و همه از بهترین افرادند) به فرنگ دیگران تابع شده باشند؟ البته در این جا ممکن است این فکر دست دهد که مغلوبین دارای فرهنگ عالی هستند، به هیچ وجه چنین چیزی نیست. فرهنگ آنها پست و ناچیز است ولی به هر جهت از ما بیشتر است. هر قدر هم بی‌مقدار و پست باشد از کارکنان مسئول کمونیست ما بیشتر است زیرا اینان در ادارهٔ امور به اندازه کافی بلدیت ندارند. کمونیست‌ها وقتی بر رأس بنگاه قرار می‌گیرند (و غالباً خرابکاران ماهرانه و

تعمداً آنها را در این مقام می‌گذارند تا تابلو و صورت ظاهری درست کنند) غالباً تحمیق می‌شوند. این اعترافی است بسیار نامطلوب یا لااقل بسیار مطلوب نیست ولی به نظر من باید این اعتراف را کرد زیرا کنه مطلب فعلاً در این جا است. به عقیدهٔ من درس سیاسی سال به همین جا منتج می‌شود و مبارزهٔ سال ۱۹۲۲ تحت این شعار جریان خواهد یافت.

آیا کمونیست‌های مسئول جمهوری اتحاد شوروی سوسیالیستی روسیه و حزب کمونیست روسیه خواهند توانست این نکته را درک کنند که آنها ادارهٔ امور را بلد نیستند و فقط خیال می‌کنند که مشغول اداره‌اند و حال آن که در واقع خودشان هستند که اداره می‌شوند؟ اگر بتوانند این مطلب را درک کنند، در آن صورت البته علم خواهند آموخت زیرا می‌توان علم آموخت ولی برای این کار باید تعلیم گرفت و حال آن که در کشور ما تعلیم نمی‌گیرند و چپ و راست دستور و فرمان می‌پرانند و به هیچ وجه هم آن چه که می‌خواهند از کار درنمی‌آید.

آن مسابقه و هم چشمی که ما با اعلام نپ در دستور روز قرار دادیم مسابقه‌ای است جدی. به نظر می‌رسد که این مسابقه در همهٔ مؤسسات دولتی انجام می‌گیرد ولی در واقع این یکی از شکل‌های مبارزهٔ دو طبقه است که با یکدیگر عداوتی آشتی‌ناپذیر دارند. این یکی دیگر از شکل‌های مبارزهٔ بورژوازی با پرولتاریا است، و این مبارزه‌ای است که هنوز به سر انجام نرسیده است و حتی در مؤسسات مرکزی مسکو نیز از لحاظ فرهنگی در آن فایق نیامده‌ایم. زیرا رجال بورژوازی غالباً کارها را از بهترین کمونیست‌های ما، که تمام قدرت و کلیهٔ امکانات را در دست دارند ولی با وجود حقوق و قدرتی که از آن برخوردارند نمی‌توانند حتی یک گام بردارند، بهتر می‌دانند.

می‌خواهم از کتاب الکساندر تادورسکی نقل و قولی بنمایم. این کتاب در شهر وسیه گونسک (شهری است در استان توهر) در نخستین سالگشت انقلاب شوروی در روسیه، در ۷ نوامبر ۱۹۱۸ یعنی مدت‌ها پیش منتشر شده است. این رفیق اهل وسیه گونسک گویا عضو حزب است. من این کتاب را مدت‌ها پیش خوانده‌ام و تضمین نمی‌کنم که در این مورد اشتباهی نکنم. وی حکایت می‌کند که چگونه دست به تجهیز دو کارخانهٔ شوروی زد و چگونه دو نفر بورژوا را آورد و این کار را به سبک آن زمان، یعنی با تهدید به سلب آزادی و ضبط کلیهٔ اموال، انجام داد. آنها به امر احیاء کارخانه جلب شدند. ما می‌دانیم که در سال ۱۹۱۸ بورژوازی را چگونه جلب می‌کردند (خندهٔ حضار)، لذا تفصیل در این باب لزومی ندارد: اکنون ما آنها را به وسایل دیگر جلب

می‌کنیم. و اما نتیجه‌ای که او می‌گیرد چنین است: «این هنوز نصف کار است، غلبه بر بورژوازی و از پا درآوردنش کافی نیست، باید او را واداشت که برای ما کار کند.»

اینها سخنان شگرفی است و این سخنان شگرف نشان می‌دهد که حتی در شهر وسیه گونسك و حتی در سال ۱۹۱۸ درك صحیحی از مناسبات بین پرولتاریای غالب و بورژوازی مغلوب وجود داشته است.

اگر ما محکم روی دست استثمارگر بزنیم، بی‌زیانش نماییم و از پا درآوردیم این هنوز نصف کار است. و حال آن که در مسکوی ما از هر صد تن کارکنان مسئول تقریباً نود نفر تصور می‌کنند که تمام کار در همین جا است، یعنی در همین محکم روی دست زدن، بی‌زیان ساختن، و از پا درآوردن است. آن چه که من دربارهٔ منشویك‌ها و اس‌ارها و گارد سفیدی‌ها گفته‌ام غالباً به آن جا منجر می‌شود که بی‌زیانشان سازند، محکم روی دستشان (شاید تنها روی دست نه بلکه جای دیگرشان هم) بزنند و از پا درآورندشان. ولی این فقط نصف کار است. حتی در سال ۱۹۱۸، یعنی زمانی که رفیق اهل وسیه گونسك این را می‌گفت این نصف کار بود و حالا حتی از ربع کار هم کمتر است. ما باید آنها را وا داریم و چنان کنیم که دست‌های آنها برای ما کار کنند نه این که کمونیست‌های مسئول بر سر کار باشند، منصب داشته باشند ولی در دنبال جریان بورژوازی شنا کنند. تمام مطلب در همین جا است.

ساختن جامعهٔ کمونیستی به دست کمونیست‌ها اندیشه‌ای است کودکانه و کاملاً هم کودکانه. کمونیست‌ها قطره‌ای هستند در دریا، قطره‌ای هستند در دریای خلق. آنها فقط زمانی می‌توانند خلق را از راهی که خود می‌روند ببرند که بتوانند راه را درست تعیین کنند و این تعیین هم تنها به معنای سمت تاریخی ـ جهانی آن نباشد. از این جهت اخیر ما راه خود را مطلقاً صحیح تعیین کرده‌ایم و هر کشوری تأییدی می‌آورد دایر بر این که ما این راه را به درستی تعیین کرده‌ایم و در میهن خود، در کشور خود نیز باید این راه را به درستی تعیین کنیم. این راه را فقط بدینسان نمی‌تواند تعیین کرد بلکه تعیین آن عبارت از آن است که دیگر مداخلهٔ مسلحانه در کشور ما نشود و ما بتوانیم در قبال گندم دهقان به وی کالا بدهیم. دهقان خواهد گفت: «تو آدم خیلی خوبی هستی، تو از میهن ما مدافعه می‌کردی، به همین جهت ما بحرف تو گوش دادیم ولی اگر نتوانی امور را اداره کنی برو کنار». آری دهقان چنین خواهد گفت.

ما زمانی خواهیم توانست امور اقتصادی را اداره کنیم که کمونیست‌ها بتوانند این

اقتصاد را با دست دیگران بسازند و خودشان در نزد این بورژوازی بیاموزند و وی را در راهی که کمونیست‌ها خواستارند سیر دهند. و اما اگر کمونیست این طور تصور کند که من همه چیز را می‌دانم زیرا کمونیست مسئول هستم و من اشخاصی خیلی بالاتر از فلان شاگرد تاجر را مغلوب کرده‌ام و در جبهه‌ها از این بالاترها را خرد کرده‌ام؛ آن وقت باید گفت که این روحیات کار ما را زار خواهد کرد.

اگر ما استمثارگر را بی‌زیان کنیم، محکم روی دستش بزنیم و از پایش درآوریم؛ این بخش فوق‌العاده بی‌اهمیت کار ما است. این را باید انجام داد. و اداره سیاسی دولتی ما و دادگاه‌های ما باید در این مورد با این بی‌حالی که تاکنون رفتار کرده‌اند رفتار نکنند و به خاطر داشته باشند که دادگاه‌های پرولتاری هستند و از طرف دشمنان همهٔ جهان در محاصره‌اند. این کار دشوار نیست، وکاری است که ما به طور کلی آموخته‌ایم. در این جا باید فشاری وارد آورد و این هم کار سهلی است.

اما بخش دوم پیروزی عبارت از آن است که با دست‌های غیر کمونیست، کمونیسم را بسازیم و عملاً آن کاری را که از لحاظ اقتصادی انجام آن لازم است انجام دهیم یعنی با اقتصاد دهقانی پیوند برقرار سازیم و دهقان را راضی کنیم که بگوید: «هر قدر هم گرسنگی دشوار و سخت و طاقت‌فرسا باشد می‌بینم که از این حکومت با آن که یك حکومت عادی نیست، فایده‌ای عملی و واقعی و محسوس حاصل می‌آید.» باید کاری کرد تا آن عناصر کثیری که به کرات از ما فزون‌تراند و ما با آنها همکاری می‌کنیم چنان کار کنند که ما بتوانیم کار آنها را نظارت کنیم و آن را درك نماییم و به دست آنها چیز مفیدی برای کمونیسم انجام گیرد. نکته اصلی در وضع کنونی همین است، زیرا اگر هم برخی از کمونیست‌ها این را فهمیده‌اند و دیده‌اند معذالك تودهٔ وسیع حزب ما این ضرورت جلب غیر حزبی‌ها را به کار درك نمی‌کند. چقدر در این باره بخشنامه صادر شده و چقدر حرف زده شده است ولی آیا در عرض سال کاری انجام گرفته است؟ هیچ کار نشده است. از صد کمیته حزب ما حتی پنج کمیته هم نمی‌توانند نتایج عملی کار خود را نشان دهند.

تا بدین درجه ما از مایحتاج روز عقب مانده‌ایم و تا بدین درجه ما در سنن سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ زیست می‌کنیم. این سال‌ها سال‌های عظیمی بود و طی آن کاری که دارای اهمیت جهانی و تاریخی عظیم است انجام یافت. و اگر به عقب و به این سال‌ها بنگریم و نبینیم که وظیفهٔ مبرم کدام است این در حکم فنا است، فنای حتمی و مطلق

است و تمام کنه مطلب در این است که ما نمی‌خواهیم این نکته را درک کنیم.

می‌خواهم دو مثال عملی دربارهٔ این که وضع ادارهٔ امور در نزد ما بر چه منوال است ذکر نمایم. قبلاً هم گفتم که صحیح‌تر می‌بود اگر برای این منظور یکی از تراست‌های دولتی را می‌گرفتیم. باید معذرت بخواهم که نمی‌توانم این شیوهٔ صحیح را به کار برم، زیرا برای این کار ازم بود مواد و مدارك، ولو دربارهٔ یك تراست دولتی هم باشد، به مشخص‌ترین طرزی مورد مطالعه قرار گیرد ولی متأسفانه من از امکان چنین مطالعه‌ای محروم بودم و به این جهت دو مثال کوچك ذکر می‌کنم. یك مثال چنین است: MIIO[1] کمیساریای ملی بازرگانی خارجی را به دیوان‌سالاری متهم می‌کرد؛ مثال دیگر از ایالت دنباس است.

مثال اول چندان مناسب نیست ولی امکان این که مثال بهتری انتخاب کنم وجود ندارد. اندیشهٔ اصلی خود را می‌توانم به کمك این مثال نیز مجسم سازم. چنان که از جراید با خبر شده‌اید، طی ماه‌های اخیر من امکان نداشتم مستقیماً با امور سر و کار داشته باشم و در شورای کمیسرهای ملی کار نمی‌کردم و در کمیتهٔ مرکزی نیز حضور نمی‌یافتم. گاه که برای موقت به مسکو می‌آمدم شکایت‌های غریب و وحشتناکی از دست کمیساریای ملی بازرگانی خارجی نظرم را جلب می‌نمود. در این که کمیساریای ملی بازرگانی خترجی بدکار می‌کند و در آن جا شیوهٔ مماطله‌کاری مرسوم است مطلبی است که من حتی لحظهٔای در آن تردید نداشته‌ام. ولی هنگامی که شکایت‌ها شدت خاصی کسب کردند، من کوشیدم تا از موضوع سر در بیاورم و اقلاً یك دفعه تا عمق مطلب را بکاوم و بفهمم که در آن جا چه خبر است و چرا این ماشین کار نمی‌کند.

MIIO می‌بایستی کنسرو بخرد. یکی از اتباع فرانسه برای این کار پیدا شد. نمی‌دانم این شخص بر طبق مصلحت سیاست بین‌المللی و با اطلاع رهبران متفقین به این کار دست زده بود یا با تصویب پوآنکاره و دیگر دشمنان حکومت شوروی (من فکر می‌کنم که مورخین ما پس از کنفرانس ژن این مطلب را روشن خواهند کرد)، ولی واقعیت این است که بورژوازی فرانسه نه فقط به طور نظری بلکه به طور عملی در این امر شرکت جسته بود، زیرا نمایندهٔ بورژوازی فرانسه به مسکو آمده بود و کنسرو می‌فروخت. مسکو گرسنگی می‌کشد و در تابستان بیشتر گرسنگی خواهد کشید، گوشت نرسانده‌اند و با در

---

۱ ـ شرکت کئوپراتیوهای مصرف شهر مسکو. هـ.ت.

نظر گرفتن جمیع خواص کمیساریای ملی راه، که همه از آن خبر دارند بدون شك هم نخواهد رسید.

به ماکنسرو گوشت در ازاء پول شوروی می‌فروشند (البته در صورتی که کاملاً گندیده نباشد و این مطلبی است که تحقیقات بعدی نشان خواهد داد). چه چیزی از این ساده‌تر؟ ولی معلوم می‌شود که اگر به شیوهٔ شوروی و چنان‌که باید استدلال کنیم به هیچ وجه هم ساده نیست. من امکان آن را نداشتم که قضیه را مستقیماً دنبال کنم. ولی موجبات تحقیق را فراهم ساختم و اکنون دفترچه‌ای دارم که در آن حکایت شده است که چگونه این داستان معروف بسط یافت. کار از این جا شروع شد که یازدهم فوریه طبق گزارش رفیق کامنف، تصویب‌نامه پولیت اداره کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست روسیه دربارهٔ مطلوب بودن ابتیاع مواد خواربار از خارجه صادر شد. البته بدون پولیت اداره کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست روسیه که این مردم روس نمی‌توانند چنین مسأله‌ای را حل کنند! تصورش را بکنید: چگونه ممکن بود چهار هزار و هفتصد نفر کارمند مسئول (که این هم تازه طبق سرشماری است)، بدون پولیت اداره کمیتهٔ مرکزی مسأله ابتیاع مواد خواربار از خارجه را حل کنند؟ البته این فکری است مافوق طبیعی. رفیق کامنف ظاهراً به خوبی سیاست ما و واقعیت ما را می‌داند و به همین جهت اعتماد خاصی به تعداد کثیری کارکنان مسئول ننمود و کار را از آن جا شروع کرد که گاو را از شاخش گرفت و اگر هم گاو نباشد در هر صورت پولیت بورو را و فوراً (من نشنیدم که در این باب بحث و مذاکره شده باشد) قطعنامه‌ای به دست آورد: «لازم است توجه کمیساریای ملی بازرگانی خارجی به این نکته جلب گردد که وارد کردن مواد خواربار از خارجه مطلوب است و ضمناً گمرکات» و الخ. توجه کمیساریای ملی بازرگانی خارجی جلب شد. کار شروع به جریان نهاد. این در یازدهم فوریه بود. خاطرم هست که در پایان ماه فوریه و یا در حوالی همین ایام من به مسکو آمدم و چیزی که فوراً با آن برخورد کردم عبارت بود از ناله و فغان‌های واقعاً نومیدانه رفقای مسکو. چه شده است؟ به هیچ وجه نمی‌توانیم خواربار بخریم چرا؟ به علت مماطله کاری کمیساریای ملی بازرگانی خارجی. من مدت‌ها بود در کارها شرکت نداشتم و آن موقع هنوز نمی‌دانستم که تصویب‌نامه‌ای از پولیت بورو در این باره وجود دارد و تنها به رییس بخش اداری گفتم که: جریان را دنبال کند، مراسله‌ای تهیه نماید و آن را به من نشان دهد. کار بدین نحو ختم شد که وقتی کراسین آمد کامنف با کراسین مذاکره کرد و کارها رو به راه شد و ماکنسرو را خریدیم.

هر آن چه که عاقبتش خیر باشد خوب است.

من ذره‌ای تردید ندارم که کامنف و کراسین می‌توانند با یکدیگر توافق یافته و خط‌مشی سیاسی مورد مطالبه پولیت اداره کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست روسیه را به درستی تعیین نمایند. اگر خط‌مشی سیاسی در مسایل بازرگانی نیز به وسیلهٔ کامنف و کراسین حل می‌شد، ما بهترین جمهوری‌های شوروی جهان را داشتیم ولی این ممکن نیست که برای هر معامله‌ای اعضای پولیت بورو مانند کامنف و کراسین را (کراسین به امور دیپلماتیك مربوط به قبل از کنفرانس ژن مشغول بود و انجام این امور مستلزم کار شدید فراوانی بود) به میان کشید و آن هم برای این که از یك تبعه فرانسه کنسرو بخرند. این طور نمی‌شود کار کرد. این نه چیز نو، نه اقتصادی و نه سیاست است، این فقط مسخره‌بازی است. اکنون من جریان تحقیقات راجع به این امر را در دست دارم. من حتی دو نوع تحقیقات در دست دارم: یکی از آنها را گاربونف رییس بخش اداری شورای کمیسرهای ملی و معاون او میروشنیکف انجام داده است و دیگری را ادارهٔ سیاسی دولتی. این که به چه مناسبت ادارهٔ سیاسی دولتی در این کار ذی‌مدخل شده است مطلبی است که من نمی‌دانم و اطمینان کامل هم ندارم که این کار صحیح باشد، ولی روی این مطلب مکث نمی‌کنم زیرا می‌ترسم مبادا تحقیقات جدیدی لازم آید. مهم آن است که اسناد و مدارك جمع آوری شده و اکنون در دست من است.

چه شد که وقتی من در پایان فوریه به مسکو آمدم واقعاً ناله و فغان بگوشم رسید که «نمی‌توانم کنسرو بخرم» در حالی که کشتی در لیبائو ایستاده و کنسرو در آن جا است و حتی پول شوروی را هم در ازاء کنسرو واقعی دریافت می‌دارند! (خنده حضار). اگر این کنسروها به کلی گندیده از آب در نیاید (اکنون روی کلمهٔ: «اگر» تکیه می‌کنم، زیرا کاملاً مطمئن نیستم که در آن صورت موجبات تحقیق دیگری را فراهم نسازم ولی دربارهٔ نتایج آن باید در کنگرهٔ دیگر سخن گوییم) بلکه اگر این کنسروها گندیده از آب در نیاید، ابتیاع شده است و حال سؤال می‌کنم: چرا یك چنین کاری بدون کامنف و کراسین نمی‌توانست پیش برود؟ از تحقیقاتی که من در دست دارم دیده می‌شود که یك کمونیست مسئول به کمونیست مسئول دیگر ناسزا داده است. از همین تحقیقات مشاهده می‌شود که یك کمونیست مسئول به کمونیست مسئول دیگر گفته است:

«از این به بعد جز در حضور داور با شما گفتگو نخواهم کرد.» وقتی این داستان را خواندم به خاطر آوردم که چگونه بیست و پنج سال پیش، هنگامی که در سیبری تبعید

بودم، وکالت برایم پیشآمد می‌کرد. من وکیل دعاوی مخفی بودم زیرا تبعیدی اداری بودم و وکالت برایم ممنوع بود، ولی چون کس دیگری وجود نداشت مردم نزد من می‌آمدند و دربارهٔ برخی امور خودشان صحبت می‌کردند. ولی مشکل‌تر از همه این بود که فهمیده شود قضیه از چه قرار است. مثلاً زنی می‌آمد و البته صحبت را از اقوام و خویشان خودش شروع می‌کرد و بسیار دشوار بود که انسان بفهمد موضوع بر سر چیست. من به او می‌گویم: «رونوشت بیاور» ولی او از گاو سفید خودش صحبت می‌کند. به او می‌گویم: «رونوشت را بیاور» راه می‌افتد و می‌گوید: «بدون رونوشت نمی‌خواهد حکایت گاو سفید مرا بشنود». بدین ترتیب ما در تبعیدگاه خودمان به این رونوشت می‌خندیدیم. ولی من موفق شدم که در این موضوع پیشرفت کوچکی بکنم: وقتی پهلوی من می‌آمدند رونوشت را با خود می‌آوردند و بدین ترتیب ممکن می‌شد سر درآورد که قضیه از چه قرار است، از چه شکایت دارند و کجایشان درد می‌کند. این مطلب مربوط به بیست و پنج سال پیش در سیبری بود (آن هم در جایی که تا اولین ایستگاه راه آهن صدها ورست راه بود.)

ولی چرا باید پس از سه سال انقلاب در پایتخت جمهوری شوروی برای خرید کنسرو دو بار تحقیقات و مداخلهٔ کامنف و کراسین و دستور پولیت بورو لازم آید؟ چه چیزی کم بود؟ قدرت سیاسی؟ نه. پول هم که پیدا کرده بودند و بدین ترتیب، هم قدرت اقتصادی بود و هم قدرت سیاسی. هم ادارات هم سر جای خود هستند. چه چیز کم است؟ فرهنگ نود و نه درصد کارمندان شرکت کئوپراتیوهای مصرف مسکو ـ که من هیچ نظری علیه آنها ندارم و آنها را کمونیست‌های بسیار خود می‌دانم ـ و نیز کارکنان بازرگانی خارجی آنها نتوانستند به شیوه‌ای با فرهنگ به این امر برخورد کنند.

وقتی که من اولین بار این جریان را شنیدم پیشنهاد کتبی به کمیتهٔ مرکزی نوشتم: به نظر من بغیر از اعضای کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه که چنان که می‌دانید مصونیت دارند، همه کارکنان ادارات مسکو باید برای شش ساعت و کارکنان بازرگانی خارجی برای سی و شش ساعت در بدترین زندان‌های مسکو زندانی شوند. و حالا معلوم شده است که مقصر را پیدا نکرده‌اند. (خنده حضار). در واقع هم از آن چه که برایتان نقل کردم کاملاً واضح است که مقصر را نخواهید یافت. در این جا فقط بی‌عرضگی عادی و روشنکرانهٔ روسی است که نمی‌تواند کارهای عملی را انجام بدهد؛ ندانم کاری و بی‌ترتیبی است. اول خود را در کار داخل می‌کند، عمل می‌کند و بعد به فکر می‌افتد،

وقتی هم که کارش رو به راه نشد نزد کامنف می‌دود و شکایت می‌کند، موضوع را به پولیت بورو می‌کشاند. البته کلیهٔ امور دشوار دولتی را بایستی به پولیت بورو برد ـ دربارهٔ این موضوع من باز هم صحبت خواهم کرد ـ ولی در ابتدا باید فکر کرد و سپس عمل نمود. اگر اظهار نظری می‌کنی بکوش تا مستند باشد. اول تلگراف بکن، در مسکو تلفن هم هست، به مؤسسه مربوطه تلفنگرام بفرست. رونوشتش را به رفیق تسوروپا بده و بگو که من این معامله را فوری می‌شمارم و اگر مماطله بشود تعقیب خواهم کرد. دربارهٔ این فرهنگ مقدماتی باید اندیشید و سنجیده باکار برخورد کرد؛ اگر کار فوراً و در دو دقیقه با یك مذاکره تلفنی حل نشود، مدارك را بردار بگذار جلوی خودت و بگو: «اگر در کارها مماطله کنی زندانیت خواهم کرد.» ولی ذره‌ای تعمق و کوچك‌ترین تدارکی در بین نیست، تنها جوش و تقلای عادی و چند کمسیون، همه خسته شده‌اند، فرسوده‌اند، بیمارند و کار را فقط تنها زمانی می‌توان پیش برد که کامنف باکراسین ترکیب شوند. این یك مورد تیپیك است. نه فقط در مسکو پایتخت بلکه در پایتخت‌های دیگر، در پایخت‌های کلیهٔ جمهوری‌های مستقل و استان‌ها و همچنین در شهرهای دیگر نیز دایماً از این قبیل کارها و صد بار بدتر از آن انجام می‌گیرد.

در مبارزهٔ ما باید به خاطر داشت که کمونیست‌ها باید سنجیده کار باشند. کمونیست‌ها دربارهٔ مبارزهٔ انقلابی و وضع مبارزه انقلابی در تمام جهان برای شما خیلی عالی صحبت می‌کنند. ولی برای رهایی از فقر و نیاز یأس‌انگیز باید سنجیده و با فرهنگ و مرتب بود و این چیزی است که کمونیست‌ها بلد نیستند. اگر ما کمونیست‌های مسئول را متهم سازیم که از روی وجدان به امور برخورد نمی‌کنند سخن به درست نگفته‌ایم. اکثریت عظیم آنها یعنی نود و نه درصدشان نه فقط مردمی با وجدانند بلکه وفاداری خود را به انقلاب در دشوارترین شرایط ثابت کرده‌اند، اینها خواه قبل از سقوط تزارسیم و خواه بعد از انقلاب به تمام معنی جان فدا می‌نمودند. اگر علل را در این جا جستجو کنیم از ریشه نادرست خواهد بود. باید نسبت به ساده‌ترین کارهای دولتی نیز روشی با فرهنگ داشت و درك کرد که این کاری است دولتی و بازرگانی و اگر موانعی پیش آمد باید از عهده رفع آن برآمد و مقصرین مماطله کار را به دادگاه جلب نمود. ما در مسکو دادگاه پرولتاری داریم و این دادگاه باید آن کسانی راکه در امر نخریدن ده‌ها هزار پوط کنسرو مقصرند به محاکمه جلب کند. به نظر من دادگاه پرولتاری می‌تواند مجازات کند و برای این که مجازات کند باید مقصرین را پیدا کرد، ولی من به شما تضمین می‌دهم که

مقصرین را نمی‌شود پیدا کرد، بگذار هر یك از شما این وضع را ببیند که مقصری در کار نیست ولی شلوغ کاری، شتابزدگی و مهمل کاری وجود دارد. احدی نمی‌تواند با کارها به درستی برخورد کند و نمی‌فهمد که به کار دولتی چطور باید برخورد کرد. تمام گارد سفیدی‌ها و خرابکاران هم از این وضع استفاده می‌کنند. ما زمانی مبارزهٔ بسیار شدیدی بر علیه خرابکاران کرده‌ایم، این مبارزه اکنون در دستور روز است و البته صحیح است که خرابکاران وجود دارند و باید با آنها مبارزه کرد. ولی وقتی وضع به قراری است که من گفته‌ام مگر می‌توان با آنها مبارزه کرد؟ این از هر نوع خرابکاری زیان‌بخش‌تر است و خرابکار هم چیزی بیش از این نمی‌خواهد که ببیند دو نفر کمونیست بحث می‌کنند بر سر این که در چه لحظه‌ای باید به پولیت بورو رجوع نمایند تا برای ابتیاع خواربار دستور اصولی دریافت دارند و این خرابکار بدین وسیله بتواند در این شکاف رخنه کند. اگر یك خرابکار کما بیشن فهمیده در کنار یکی از این دو کمونیست و یا به نوبت در کنار هر دوی آنها قرار گیرد و آنها را در عملشان تشویق نماید، کار تمام است. کار برای همیشه خراب می‌شود. مقصر کیست؟ هیچ کس. برای این که دو کمونیست مسئول و دو انقلابی با ایمان بر سر برف سال گذشته و بر سر این که چه موقعی باید به پولیت بورو رجوع کنند تا راجع به خرید خواربار دستور اصولی دریافت دارند، با هم مشاجره می‌نمایند.

مسأله بدین نحو مطرح است و اشکال در این جا است. هر شاگرد تاجری که مکتب یکی از بنگاه‌های بزرگ سرمایه‌داری را گذرانده باشد، از عهده چنین کاری برمی‌آید، ولی ۹۹ درصد کمونیست‌های مسئول نمی‌توانند و نمی‌خواهند بفهمند که چنین کاری را بلد نیستند و باید از الفبا شروع کنند. اگر ما به این نکته پی نبریم و بار دیگر از کلاس تهیه شروع به درس خواندن نکنیم، به هیچ وجه از عهده انجام آن وظیفه اقتصادی که اکنون پایه تمامی سیاست است بر نخواهیم آمد.

مثال دیگری که می‌خواستم ذکر کنم مثال دنباس است. شما می‌دانید که دنباس مرکز و پایهٔ اساسی تمام اقتصادیات ما است. اگر ما دنباس را احیاء نکنیم و آن را در اوج لازم خود قرار ندهیم، صحبت از هر گونه احیاء صنایع بزرگ در روسیه و هر گونه ساختمان واقعی سوسیالیسم بیهوده است، زیرا سوسیالیسم را نمی‌توان ساخت مگر از طریق احداث صنایع بزرگ. ما در کمیتهٔ مرکزی این مسأله را مورد مداقه قرار داده‌ایم.

در مورد این ناحیه موضوع ارجاع نا به جا و خنده‌آور و بی‌معنای یك مسأله جزیی به پولیت بورو در بین نبوده، بلکه یك موضوع واقعی مطلقاً تعویق‌ناپذیری مطرح بود.

کمیتهٔ مرکزی می‌بایست مراقبت کند که در یك چنین مراکز واقعی که مبانی و بنیاد تمام اقتصاد ما است واقعاً عاقلانه کار کنند. در آن جا بر رأس اداره مرکزی صنایع ذغال اشخاصی بودند که نه فقط بدون تردید با ایمانند بلکه افراد واقعاً تحصیل کرده و دارای استعداد فراوان و حتی اشتباه نخواهد بود اگر بگویم عناصر با قریحه و کیاستی هستند و به همین جهت توجه کمیتهٔ مرکزی بدان جانب معطوف گردید. اوکراین جمهوری مستقلی است، این بسیار خوب است ولی از نقطهٔ نظر حزبی گاهی ـ چگونه منظور خود را بیان کنم که مؤدب‌تر باشد؟ ـ گاهی به بی‌راهه می‌زند و بر ما است که یك طوری به کار آن جا رسیدگی کنیم، زیرا در آن جا اشخاص رندی نشسته‌اند و کمیتهٔ مرکزی نمی‌خواهم بگویم ما را فریب می‌دهد ولی کمی خود را از ما کنار می‌کشد. برای این که از تمام این جریانات سر در بیاوریم ما آن را در کمیتهٔ مرکزی این جا مورد تحلیل قرار دادیم و دیدیم که کشمکش‌ها و اختلافاتی وجود دارد. در آن جا کمسیونی است به نام کیم‌کا یعنی کمسیون استفاده از چاه‌های کوچك معدنی. بین کیم‌کا و ادارهٔ مرکزی صنایع ذغال کشمکش‌های شدیدی وجود دارد. ولی ما، یعنی کمیتهٔ مرکزی، به هر صورت تجربیات داریم و به اتفاق آراء تصمیم گرفتیم که هیأت مدیره را بر کنار نکنیم و اگر کشمکش‌هایی پیش آید به ما گزارش دهند ـ حتی اگر این گزارش خیلی هم پر طول و تفصیل باشد ـ زیرا وقتی که ما در آن سامان افرادی داریم که نه تنها صمیمی بلکه با استعداد نیز هستند باید در پشتیبانی از آنها بکوشیم تا این که آنها معلومات خود را تکمیل کنند و این در صورتی است که فرض چنین باشد که هنوز معلومات کافی نیندوخته‌اند. کار بدین جا ختم شد که در اوکراین کنگرهٔ حزب تشکیل گردید. من نمی‌دانم در این کنگره چه گذشت ولی همه چیز در آن جا بود. من از رفقای اوکراینی اطلاعاتی کسب کردم و به خصوص از رفیق ارجونیکیدزه تقاضا کردم و همچنین کمیتهٔ مرکزی او را مأمور کرد به اوکراین برود و ببیند در آن جا چه خبر بوده است. ظاهراً در آن جا تحریکات و انواع شلوغ کاری‌ها وجود داشته است، و اگر کمسیون تحقیق تاریخ حزب نیز حتی ده سال به این کار مشغول شود باز از آن سر در نخواهد آورد. ولی عملاً این طور شد که، علیرغم دستور متفق الرأی کمیتهٔ مرکزی، گروه دیگری را جایگزین این گروه کردند. قضیه از چه قرار بود؟ روی هم رفته بخشی از این گروه، با وجود تمام صفات عالیه خود، مرتکب اشتباهی شده بود. این اشخاص دچار وضع کسانی شدند که در به کار بردن شیوهٔ اداری راه افراط می‌پویند. ما در این محل با کارگران سر و کار

داریم. غالب اوقات وقتی کلمهٔ «کارگران» را به کار می‌برند خیال می‌کنند این یعنی پرولتاریای فابریك و کارخانه. به هیچ وجه این طور نیست. در کشور ما از زمان جنگ به بعد اشخاص که اصلاً پرولتار نیستند وارد فابریك‌ها و کارخانه‌ها شده‌اند و قصدشان هم این بود که از جنگ بگریزند و اصولاً مگر اکنون شرایط اجتماعی و اقتصادی ما طوری است که پرولتاری‌های واقعی به کارخانه‌ها می‌روند؟ این درست نیست. البته این مطلب بنابر گفته مارکس درست است ولی مارکس راجع به روسیه ننوشته بلکه دربارهٔ تمام سرمایه‌داری به طور کلی از قرن پانزدهم به بعد نوشته است. برای مدت ششصد سال این مطلب درست است ولی برای روسیه کنونی درست نیست. غالباً کسانی که به فابریك‌ها می‌روند پرولتاریا نیستند بلکه انواع عناصر تصادفی هستند.

وظیفهٔ ما آن است که بتوانیم کار را به نحوی صحیح تنظیم کنیم تا عقب نمانیم و به موقع کشمکش‌هایی را که روی می‌دهد حل نماییم و شیوهٔ اداری را از سیاست جدا نسازیم. زیرا سیاست و شیوه اداری ما مبتنی بر آن است که تمامی پیشاهنگ با تمامی تودهٔ پرولتاریا و با تمامی تودهٔ دهقان مربوط باشد. اگر کسی این چرخ‌ها را فراموش کند و منحصراً سرگرم شیوه اداری گردد مصیبتی خواهد بود. اشتباه کارکنان دنباس در قیاس با سایر اشتباهات ما ناچیز است ولی این یك نمونهٔ تیپیك است. کمیتهٔ مرکزی بالاتفاق طلب کرد: «این گروه را به حال خود گذارید، حتی منازعات جزیی را هم به کمیتهٔ مرکزی رجوع کنید، زیرا دنباس یك ناحیهٔ تصادفی نیست بلکه منطقه‌ای است که بدون آن ساختمان سوسیالیسم جز یك نیت نیك‌دلانه ساده چیز دیگری نخواهد بود»، ولی تمام قدرت سیاسی ما و تمام اقتدار کمیتهٔ مرکزی هم برای این کار کفایت نکرد.

در این مورد البته اشتباه در شیوهٔ اداری بود وی غیر از آن انبوهی از اشتباهات دیگر نیز وجود داشت.

این مثالی است که نشان می‌دهد نکتهٔ اصلی در قدرت سیاسی نبوده بلکه در توانایی اداره کردن است، در این است که چگونه باید اشخاص را به درستی در جای خود قرار داد و از تصادمات کوچك پرهیز نمود تا امور اقتصادی کشور متوقف نماند. این آن چیزی است که ما کم داریم و اشتباه هم در این جا است.

به عقیدهٔ من وقتی که ما از انقلاب خودمان صحبت می‌کنیم و مقدرات انقلاب را مورد سنجش قرار می‌دهیم باید آن وظایف انقلاب را که کاملاً حل شده و به نحوی کاملاً انفکاك‌ناپذیر وارد تاریخ آن تحول جهانی ـ تاریخی گردیده که نظام سرمایه‌داری

در معرض آن قرار گرفته است اکیداً متمایز گردانیم. در انقلاب ما چنین قضایایی رخ می‌دهد. البته بگذار منشویك‌ها و اتوبائوئر نمایندهٔ انترناسیونال دو و نیم فریاد بزنند که: «در آن جا انقلاب آنها انقلاب بورژوایی است» ولی ما می‌گوییم که وظیفهٔ ما آن است که انقلاب بورژوایی را به پایان خود برسانیم. همان طوری که یك نشریهٔ گارد سفید بیان داشت: چهار صد سال در مؤسسات دولتی ما سرگین انبار می‌شد؛ ولی ما طی چهار سال این سرگین را پاك کردیم و این بزرگ‌ترین خدمت ما است. اما منشویك‌ها و اس‌ارها چه کرده‌اند؟ هیچ آنها نه در کشور ما و نه حتی در کشور راقی و بافرهنگ آلمان نمی‌توانند این سرگین قرون وسطایی را بیرون بریزند. آن وقت ما را به ازاء این بزرگ‌ترین خدمت مذمت می‌کنند. به پایان رساندن امر انقلاب؛ خدمت غیر قابل سلب ما است.

اکنون بوی جنگ می‌آید. اتحادیه‌های کارگری، مانند مثلاً اتحادیه‌های اصلاح‌طلبی، قطعنامه‌هایی عالیه جنگ تصویب می‌کنند و در مقابل جنگ تهدید به اعتصاب می‌نمایند. چندی پیش، اگر اشتباه نکنم، یك خبر تلگرافی در روزناه خواندم دایر بر این که یك متخصص برجسته در مجلس فرانسه نطقی علیه جنگ تصویب می‌کنند و در مقابل جنگ تهدید به اعتصاب می‌نمایند. چندی پیش، اگر اشتباه نکنم، یك خبر تلگرافی در روزنامه خواندم دایر بر این که یك کمونیست برجسته در مجلس فرانسه نطقی علیه جنگ ایراد کرده و گفته است کارگران قیام را بر جنگ ترجیح خواهند داد. نمی‌توان مسأله را بدان نحوی مطرح کرد که ما در سال ۱۹۱۲ یعنی هنگامی که بیانیهٔ بال چاپ می‌شد مطرح می‌ساختیم. تنها انقلاب روس نشان داد که چگونه می‌توان از جنگ خارج گردید و این کار چه زحماتی دارد و معنای بیرون شدن از جنگ ارتجاعی به شیوهٔ انقلابی چیست. وقوع جنگ‌های ارتجاعی امپریالیستی در تمام اطراف و اکناف جهان اجتناب‌ناپذیر است. و این نکته که ده‌ها میلیون در آن موقع هلاك شدند و اکنون نیز هلاك خواهند شد نکته‌ای است که بشریت به هنگام حل نظایر این مسایل نمی‌تواند فراموش کند و فراموش نخواهد کرد. ما در قرن بیستم زندگی می‌کنیم و تنها خلقی که به شیوهٔ انقلابی و بدون این که به سود فلان و یا بهمان دولت تمام شود، بلکه با لطمه زدن به آنها از جنگ ارتجاعی خارج شد همانا خلق روس است و این انقلاب روس بود که وی را از معرکه بیرون کشید. و آن چه که با انقلاب روس به کف آمد ها است؛ بازستاندنی نیست. این چیزی است که هیچ نیرویی نمی‌تواند آن را باز ستاند به همانسان که هیچ نیرویی در جهان نمی‌تواند آن چه را که دولت شوروی ایجاد کرده است بازستاند. این

یك پیروزی جهانی ـ تاریخی است. صدها سال دولت‌ها طبق طراز بورژوایی ساخته می‌شدند و برای نخستین بار یك شکل حکومت غیر بورژوایی مکشوف شد. شاید دستگاه دولتی ما بد هم باشد ولی می‌گویند که نخستین ماشین بخار هم وقتی اختراع شد بد بود و حتی معلوم نیست کار می‌کرد یا نه. ولی مطلب بر سر این نیست بلکه بر سر این است که به هر جهت اختراعی صورت گرفته است. فرض کنیم نخستین ماشین بخار از لحاظ شکل خود به درد نخور بود ولی در عوض ما حالا دارای لکوموتیو هستیم. فرض کنیم دستگاه دولتی ما بیش از حد بد باشد ولی به هر جهت این دستگاه ایجاد شده است و بزرگ‌ترین اختراع تاریخی صورت گرفته است یعنی دولتی از طراز پرولتاری پدید آمده است و بدین جهت بگذار تمامی اروپا و هزاران روزنامهٔ بورژوایی دربارهٔ این که در کشور ما چه افتضاحی است و چه فقری حکمفرما است و این که مردم زحمتکش غیر از مصیبت بهره‌ای ندارند داستان‌سرایی کند ولی به هر صورت در سراسر جهان کلیهٔ کارگران به طرف دولت شوروی گرایش دارند. این است که آن فتوحات کبیری که ما بدان دست یافته‌ایم و سلب‌ناپذیرند. ولی برای ما نمایندگان حزب کمونیست این امر فقط در حکم گشودن در است. اکنون وظیفهٔ ساختن بنیاد اقتصاد سوسیالیستی در برابر ما قرار دارد. آیا این کار انجام گرفته است؟ نه، انجام نگرفته است. در کشور ما هنوز بنیاد سوسیالیستی وجود ندارد. و آن کمونیست‌هایی که خیال می‌کنند که چنین بنیادی وجود دارد بزرگ‌ترین اشتباه را مرتکب می‌شوند. تمام کنه مطلب در آن است که به نحوی استوار و روشن و هوشیارانه تمیز بدهیم که خدمت جهانی ـ تاریخی انقلاب روس کدام است و آن چه که ما به منتها درجه بد انجام می‌دهیم و آن چه که هنوز ایجاد نشده و آن چه که هنوز باید چندین بار دگرسان شود کدام است.

حوادث سیاسی همیشه بسیار سر درگم و بغرنج است. آن را می‌توان به زنجیری تشبیه کرد. برای نگاه داشتن تمام زنجیر باید به حلقهٔ اصلی چسبید؛ و آن حلقه‌ای را هم که می‌خواهیم به دست گیریم نمی‌توان به طور مصنوعی انتخاب کرد. در سال ۱۹۱۷ نکته اصلی در کجا بود؟ در بیرون شدن از جنگ، یعنی چیزی که همهٔ مردم خواستار آن بودند، و این بر همه مسایل دیگر اولویت داشت. روسیه انقلابی موفق شد از جنگ خارج شود. مساعی فراوان به کار برده شد، ولی به هر جهت حاجت اساسی خلق در نظر گرفته شد و این امر تا سال‌های مدید ما را پیروز ساخت. و خلق احساس کرد و دهقان می‌دید و سرباز بازگشتهٔ از جبهه خیلی خوب می‌فهمید که در وجود حکومت شوروی

به حکومتی دست یافته است، که دموکراتیک‌تر و نزدیک‌تر به زحمت‌کشان است. هر قدر هم که ما در رشته‌های دیگر نابخردی و بی‌ترتیبی کرده باشیم، چون این وظیفهٔ عمده را در نظر گرفتیم، پس همه چیز درست بوده است.

در سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۰ نکتهٔ اساسی در کجا بود؟ دفع جنگی دشمن. در این جا کشورهای آنتانت که دارای اقتدار جهانی بودند، بر ما می‌تاختند و ما را مختنق می‌کردند و برای این کار هم تبلیغات لازم نبود؛ هر دهقان غیر حزبی می‌فهمید که قضیه از چه قرار است. ملاك دارد می‌آید. کمونیست‌ها از عهدهٔ مبارزه با او برمی‌آیند. به همین جهت هم توده دهقانی طرفدار کمونیست‌ها بود و به همین جهت هم ما پیروز شدیم.

در سال ۱۹۲۱ نکته اساسی عبارت بود از عقب‌نشینی منظم به همین جهت هم انضباط اکیداً ضروری بود. «اپوزیسیون کارگری» می‌گفت: «شما به کارگران کم بها می‌دهد، کارگران باید ابتکار بیشتری از خود نشان دهند» ابتکار می‌بایست عبارت از آن باشد که به نحوی منظم عقب بنشینیم و انضباط را به طور اکید مراعات کنیم. کسی که اندك آشوبی به پا می‌کرد یا از انضباط تخطی می‌نمود انقلاب را دچار فنا می‌ساخت زیرا هیچ چیز از عقب‌نشینی با افرادی که به فتح عادت کرده‌اند و سراپا مستغرق در نظریات و آرمان‌های انقلابی هستند و در دل خود هرگونه عقب‌نشینی را پلید می‌شمرند، دشوارتر نیست. بزرگ‌ترین خطر در آن است که نظم برهم زده شود و بزرگ‌ترین وظیفه در آن است که نظم حفظ گردد.

و اما اکنون نکتهٔ اساسی در کجا است؟ نکتهٔ اساسی که من می‌خواهم گزارش خود را بدان جا برسانم و از آن نتیجه‌گیری کنم در سیاست، به معنای تغییر خط‌مشی نیست. به مناسبت سیاست اقتصادی نوین در این باره بسیار سخن گفته می‌شود. تمام این سخنان پوچ است. این یك پرگویی بسیار زیان‌بخش است. در کشور ما به مناسبت سیاست اقتصادی نوین شروع کرده‌اند به این در و آن در زدن، مؤسسات را دگرسان نمودن مؤسسات نوین تأسیس کردن. این پرگویی بسیار زیان‌بخشی است. ما بدین جا رسیده‌ایم که نکتهٔ اساسی در وضعیت ما عبارت است از افراد و گزین کردن افراد درك این نکته برای آن فرد انقلابی که عادت کرده است علیه امور جزیی، علیه فرهنگ‌مآبی مبارزه کند و به جای تجدید سازمان مؤسسه نقش شخصیت را به میان کشیده؛ دشوار است. ولی ما در وضعی قرار گرفته‌ایم که از لحاظ سیاسی باید آن را هوشیارانه سنجید، ما چنان دور رفته‌ایم که نمی‌توانیم تمام مواضع را نگاه داریم و نباید هم نگاه داریم.

از لحاظ بین‌المللی بهبود وضع ما در عرض سال‌های اخیر بسیار عظیم است. ما طراز شوروی دولت را به کف آورده‌ایم؛ این گامی است که تمامی بشریت به جلو داشته است و کمینترن با اطلاعاتی که هر روز از کشورهای مختلف دریافت می‌دارد، این نکته را تأیید می‌کند. در این مورد احدی کوچک‌ترین تردیدی ندارد. ولی از لحاظ کار عملی وضع چنان است که اگر کمونیست‌ها نتوانند به تودهٔ دهقانی کمک‌های عملی مبذول دارند این توده از آنها پشتیبانی نخواهد کرد. مرکز توجه ما نباید عبارت باشد از وضع قوانین و صدور بهترین فرامین و غیره زمانی بود که فرامین برای ما شکلی از تبلیغات محسوب می‌شد. به ما می‌خندیدند و می‌گفتند بلشویک‌ها نمی‌فهمند که فرمان‌های آنها را اجرا نمی‌کنند؛ تمام مطبوعات گارد سفید از این بابت سرشار از تمسخر است ولی چنین دوره‌ای به قاعده بود و هنگامی بود که بلشویک‌ها حکومت را به دست گرفتند و به دهقانان عادی و کارگران عادی گفتند: این است آن طرزی که ما می‌خواستیم کشور اداره شود، این هم فرمان، امتحان کنید. ما تصورات خود را دربارهٔ سیاست فوراً به صورت فرامین به کارگران و دهقانان ساده انتقال می‌دادیم. در نتیجهٔ آن هم ما بدان اعتماد عظیمی که توده‌های مردم به ما داشتند و دارند نایل آمدیم. این یك زمان و یك دوران بود که در آغاز انقلاب ضروری بود و بدون آن ما بر بالای امواج انقلابی قرار نمی‌گرفتیم بلکه به دنباله‌روی مجبور می‌شدیم. بدون این امر کارگران و دهقانان، که مایل بودند زندگی را بر مبانی نوین مستقر نمایند، نسبت ما اعتماد پیدا نمی‌کردند. ولی این دوران گذشت و ما نمی‌خواهیم این نکته را درك نماییم. اکنون اگر به دهقانان و کارگران دستور بدهند که فلان مؤسسه را ایجاد نمایید یا دگرسان کنید خواهند خندید. اکنون کارگر و دهقان ساده به این چیزها علاقه‌ای نشان نخواهد داد و حق هم دارد، زیرا مرکز ثقل در این جا نیست. تو که کمونیست هستی اکنون با این چیزها نباید به نزد مردم بروی. گر چه ما که در مؤسسات دولتی نشسته‌ایم پیوسته گرفتار این چیزهای جزیی هستیم ولی این آن حلقه‌ای نیست که باید بدان چسبید، نکته اساسی در این جا نیست، نکته اساسی در آن است که افراد را به نحو درستی در جاهای خود قرار نداده‌اند و کمونیست مسئول، که انقلاب را به نحوی عالی انجام داده است، بر سر آن چنان کار بازرگانی و صنعتی قرار داده شده است که هیچ چیز از آن نمی‌فهمد و مانع دیده شدن حقایق هم می‌شود، زیرا در پشت سر او انواع کار چاق‌کن‌ها و شیادان به خوبی خود را پنهان می‌کنند. مطلب بر سر آن است که آن چه که در کشور ما اجرا شده‌ها است مورد

وارسی عملی قرار نمی‌گیرد. این وظیفه‌ای است بی‌جلوه و کوچك، و از امور جزیی و بی‌مقدار است، ولی ما اکنون پس از عظیم‌ترین تحول سیاسی یعنی در شرایطی زندگی می‌کنیم، که باید تا مدتی با وجود شکل اقتصادی سرمایه‌داری به سر بریم و نکته اساسی در تمامی این اوضاع و احوال، سیاست به معنای محدود این کلمه نیست (آن چه که در جراید گفته می‌شود هو و جنجال سیاسی است و هیچ چیز سوسیالیستی در آن نیست)، نکته اساسی در تمامی این اوضاع و احوال قطعنامه‌ها و مؤ سسات و تجدید سازمان‌ها نیست. ما این کار را تا آن جاکه ضروری است انجام خواهیم داد ولی با این چیزها مردم را درد سر ندهید، بلکه افراد لازم را برگزینید و آن چه راکه عملاً باید اجرا شود وارسی کنید، این است آن چه که مردم بدان ارزش می‌گذارند.

ما به هر صورت در میان توده مردم به مثابه قطره‌ای در دریا هستیم و تنها زمانی می‌توانیم امور را اداره کنیم که آن چه راکه خلق بدان وقوف دارد به درستی بیان نماییم. بدون این عمل حزب کمونیست نخواهد توانست پرولتاریا را هدایت نماید و پرولتاریا نخواهد توانست توده‌ها را هدایت کند و لذا تمامی ماشین از هم فرو خواهد پاشید. اکنون مردم و همه توده‌های زحمتکش نکته اساسی را برای خود فقط در آن می‌دانند که عملاً نیازمندی شدید و گرسنگی را چاره کنیم و نشان دهیم که واقعاً آن بهبودی، که برای دهقان لازم و بدان معتاد و مأنوس است، رخ می‌دهد. دهقان از بازار و بازرگانی با خبر است. ما نتوانستیم به توزیع مستقیم کمونیستی دست بزنیم. تعداد فابریك‌ها و تجهیزات مورد نیاز فابریك‌ها برای این منظور تکافو نمی‌کرد. لذا ما باید از طریق بازرگانی توزیع نماییم و این کار را بدتر از سرمایه‌دار انجام ندهیم والا مردم چنین شیوه‌ای را در اداره امور تحمل نخواهد کرد. تمام کنه مطلب در این جا است. و اگر امر غیر مترقبی رخ ندهد همین امر باید در عین وجود سه شرط زیرین، نکته اساسی کار ما طی سال ۱۹۲۲ باشد:

اولاً به این شرط که مداخله مسلحانه صورت نگیرد. ما کلیه مساعی دیپلماتیك خود را به کار می‌بریم که از این مداخله مسلحانه احتراز جوییم، با این حال چنین مداخله‌ای هر روز ممکن است. ما واقعاً باید گوش به زنگ باشیم و باید به سود ارتش سرخ به برخی فداکاری‌های سنگین تن در دهیم و البته حدود این فداکاری‌ها را به طور مؤکد تعیین نماییم. در برابر ما تمام جهان بورژوازی قرار گرفته است، که تنها در جستجوی شکل‌هایی است که به وسیله آن ما را مختنق سازد. منشویك‌ها و اس‌ارها ما چیزی نیستند

جز عمال این بورژوازی. وضع سیاسی آنها بدین منوال است.

شرط دوم آن است که بحران مالی بیش از اندازه شدید نباشد. این بحران فرا می‌رسد. هنگامی که در باب مسأله سیاست مالی صحبت شود از این امر مستحضر خواهید شد. اگر این بحران بیش از اندازه شدید و شاق باشد، در آن صورت لازم خواهد آمد که بسیاری چیزها را از نو تجدید سازمان دهیم و تمام قوای خود را متوجه یك نقطه سازیم. اگر خیلی شاق نباشد ممکن است حتی مفید هم واقع شود زیرا کمونیست‌های انواع تراست‌های دولتی را مورد تصفیه قرار خواهد داد. فقط باید فراموش نکرد و این کار را عملی نمود. بحران مالی مؤسسات و بنگاه‌ها را زیر و رو می‌کند و آنهایی که به درد نخورند بیش از همه از میان می‌روند. فقط باید فراموش نکرد که کار طوری نشود که بگویند تقصیر همه چیز به گردن کارشناسان است و کمونیست‌های مسئول بسیار خوبند و در جبهه جنگیده و همیشه خیلی خوب کار کرده‌اند. باری اگر بحران مالی بیش از اندازه شاق نباشد می‌توان از آن فوایدی به دست آورد و می‌توان کلیه کمونیست‌های مسئول مؤسسات اقتصادی را تصفیه کرد و آن هم نه آن طور که کمسیون مرکزی کنترل و یا کمسیون مرکزی تحقیق[1] تصفیه می‌نمایند، بلکه چنان چه شاید و باید تصفیه کرد.

و اما شرط سوم آن است که در عرض این مدت مرتکب اشتباهات سیاسی نشویم. البته اگر مرتکب اشتباهات سیاسی شویم در آن صورت تمام ساختمان اقتصادی ما مختل خواهد شد و آن وقت باید به بحث درباره اصلاح امور و انتخاب خط‌مشی پرداخت. ولی اگر چنین اشتباهات اسفناکی رخ ندهد، آن وقت نکته اساسی در آینده نزدیك فرامین و سیاست به معنای محدود این کلمه نیست، ادارات و سازمان آنها نیست ـ در محافل کمونیست‌های مسئول و ادارات شوروی در حدودی که ضروری باشد به این امور خواهند پرداخت ـ بلکه نکته اساسی بر تمامی کار ما عبارت است از گزین کردن افراد و وارسی اجرا؛ اگر مادر این مورد درس‌های عملی بگیریم سود عملی خواهیم رساند و در آن صورت باز بر کلیه مشکلات فایق خواهیم آمد.

در پایان باید به جهت عملی مسأله مربوط به ارگان‌های شوروی و مؤسسات عالی ما

---

۱ ـ کمسیون مرکزی تحقیق: کمسیون مرکزی مأمور تحقیق درباره اعضاء حزب که در ۲۵ ژوئن سال ۱۹۲۱ از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست (ب) روسیه برای رهبری امر تصفیه حزب که دهمین کنگره حزب کمونیست (ب) روسیه آن را مقرر داشته بود، تشکیل شد.

و روش حزب نسبت به آنها بپردازم. در کشور ما بین حزب و مؤسسات شوروی روش نادرستی پدید شده است و در این باره اتفاق نظر کامل بین ما حکمروا است. من با آوردن مثال نشان دادم که چگونه یك کار مشخص جزیی را تا پولیت بورو می‌کشانند. در صورت ظاهر چارهٔ این وضع بسیار دشوار است، زیرا در کشور ما ادارهٔ امور منحصراً در دست یگانه حزب دولتی است و شکایت را برای اعضاء حزب نمی‌توان ممنوع کرد. لذا از شورای کمیسرهای ملی هر چیزی را به پولیت بورو می‌کشانند. در این جا من هم تقصیر بزرگی دارم زیرا در مورد ارتباط بین شورای کمیسرهای ملی و پولیت بورو بسی چیزها به عهده شخص من بوده است. و وقتی لازم شد من کنار بروم، معلوم گشت که در آن واحد دو چرخ کار نمی‌کند و کامنف مجبور شد به جای سه نفر کار کند تا این ارتباطات را حفظ نماید.

و اما در مورد رهنمودهای اساسی در کمیتهٔ مرکزی توافق کامل وجود دارد و من امیدوارم که کنگره به این مطلب توجه کامل مبذول دارد و رهنمودها را تصویب کند، بدین معنی که باید پولیت بورو و کمیتهٔ مرکزی را از جزئیات رها ساخت و سطح کار کارکنان مسئول را ارتقاء داد. لازم است کمیسرهای ملی مسئول کارهای خود باشند و این طور نباشد که اول به شورای کمیسرهای ملی بروند و بعد هم به پولیت بورو. از لحاظ رسمی ما نمی‌توانیم حق شکایت کردن به کمیتهٔ مرکزی را سلب کنیم زیرا حزب ما یگانه حزب دولتی است. در این جا باید هرگونه مراجعات جزیی را قطع کرد، ولی لازم است که اقتدار شورای کمیسرهای ملی بالا برده شود تا بیشتر در آن کمیسرهای ملی شرکت کنند نه معاونین آنها، و باید خصلت کار شورای کمیسرهای ملی را در آن جهتی تغییر داد که من در عرض سال اخیر توفیق نمی‌یافتم بدین معنی که توجهی بسی بیشتر مبذول شود تا از امر وارسی اجرا مراقبت به عمل آید.

بدین مناسبت باید توجه کرد که کمسیون‌های شورای کمیسرهای ملی و شورای کار و دفاع محدودتر گردند، تا امور خاص خود را بدانند و حل کنند و وقت خود را در کمسیون‌های بی‌حد و حصر صرف نکنند. چند روز پیش امر تصفیهٔ کمسیون‌ها انجام گرفت. تعداد کمسیون‌ها ۱۲۰ بود. چند تا کمسیون ضروری بود؟ ۱۶ کمسیون. و این تصفیهٔ اول نیست. به جای آن که مسئول کار خود باشند و به جای آن که در شورای کمیسرهای ملی تصمیمات خود را گرفته و بدانند که مسئول این تصمیمات هستند، در پشت سر کمسیون‌ها مخفی می‌شوند. در کمسیون‌ها پای شیطان هم لنگ می‌ماند، هیچ

کس سر درنمی‌آورد که چه کسی مسئول است، همه درهم و برهم است و سرانجام تصمیمی گرفته می‌شود که همه در آن مسئولند.

بدین مناسبت باید خاطر نشان ساخت که لازم است خودمختاری و فعالیت شوراهای اقتصادی ایالات را بسط و توسعه داد. اکنون تقسیم‌بندی مناطق روسیه براساس علمی و با در نظر گرفتن شرایط اقتصادی و اقلیمی و معیشتی و شرایط دریافت سوخت و صنایع محلی و غیره انجام گرفته است. براساس این تقسیم‌بندی شوراهای اقتصادی بخش‌ها و ایالات ایجاد گردیده است. البته برخی تغییر و تبدیل جزیی به عمل خواهد آمد، ولی باید اقتدار این شوراهای اقتصادی را بالا برد.

و سپس باید کاری کرد که کمیتهٔ اجرائیه مرکزی روسیه با انرژی بیشتری کار کند و دوره های اجلاسیهٔ خود را، که باید طولانی‌تر باشد، منظماً تشکیل دهد. دوره‌های اجلاسیه باید لوایح قانونی را، که گاه بدون لزوم حتمی؛ عجولانه به شورای کمیسرهای ملی داده می‌شود، مورد مذاکره قرار دهند. بهتر است کار را به تعویق انداخت و لوایح را به کارکنان محلی داد تا به دقت در آن تعمق کنند و نیز باید از واضعین قوانین توقع جدی‌تر داشت، و این هم کاری است که ما آن را انجام نمی‌دهیم.

اگر دوره‌های اجلاسیهٔ کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه طولانی‌تر بشود؛ به شعب و کمسیون‌های تابعه تقسیم می‌گردند و خواهند توانست کارها را مورد وارسی جدی‌تر قرار دهند و بدان چیزی نایل آیند که به نظر من نکتهٔ اصلی و ماهیت لحظهٔ سیاسی حاضر است، یعنی انتقال مرکز ثقل به گزین کردن افراد و وارسی آن چه که عملاً باید اجرا شود.

باید اعتراف کرد و از اعتراف بدین نکته نهراسید که کمونیست‌های مسئول در ۹۹ مورد که از ۱۰۰ مورد بر سر کاری که به دردش می‌خورند نیستند و نمی‌توانند کار خود را اداره کنند و باید اکنون تعلیم بگیرند. اگر این نکته مورد تصدیق قرار گیرد، از آن جا که ما برای این کار امکان کافی داریم ـ و با توجه به وضع عمومی بین‌المللی برای به پایان رساندن تعلیم خود وقت کافی خواهیم داشت ـ آن گاه این کار را به هر قیمتی که باشد باید انجام داد.

(کف‌زدن‌های شورانگیز).

نطق به هنگام اختتام یازدهمین کنگرهٔ حزب کمونیست (ب) روسیه

در تاریخ دوم آوریل سال ۱۹۲۲

رفقا! ما به پایان کار کنگره خودمان رسیدیم.

نخستین تمایزی که هنگام مقایسهٔ این کنگره با کنگرهٔ ماقبل جلب نظر می‌کند عبارت است از هم‌پیوستگی بیشتر، اتفاق نظر بیشتر و یگانگی سازمانی بیشتر.

تنها قسمت کوچکی از یك بخش اپوزیسیون کنگرهٔ قبل خود را خارج از حزب قرار داد.

در حزب ما در مسألهٔ اتحادیه‌ها و دربارهٔ سیاست اقتصادی نوین یا اختلاف نظری نبود یا این که اختلاف چندان مشهود نبود.

نکتهٔ اساسی و عمده «تازه‌ای» که ما در این کنگره به دست می‌آوردیم همانا عبارت است از اثبات واقعی نادرستی سخن دشمنان ما، که دایماً تکرار کرده و می‌کنند که حزب ما دچار کهولت شده و نرمش فکری و نرمش سراپای ارگانیسم خود را از دست می‌دهد.

نه؛ ما این نرمش را از دست نداده‌ایم.

هنگامی که به حکم تمامی اوضاع و احوال عینی روسیه و همهٔ جهان لازم بود که ما به جلو برویم و به دشمن با تهوری بی‌دریغ و با سرعت رسوخ عزم تعرض نماییم، همین عمل را انجام می‌دادیم. اگر باز هم لازم شود ما خواهیم توانست این کار را یك بار دیگر و بیش از یك بار هم عملی کنیم.

ما با این عمل انقلاب خودمان را به اوجی رساندیم که هنوز در جهان نظیر آن دیده نشده است. هیچ نیرویی در جهان، هر اندازه هم که شر و مصیبت و عذاب بر میلیون‌ها و صدها میلیون مردم به بار آورد، نمی‌تواند فتوحات اساسی انقلاب ما را از ما باز ستاند زیرا این فتوحات دیگر از آن «ما» نیست، بلکه جنبهٔ جهانی ـ تاریخی دارد.

و هنگامی که در پاییز سال ۱۹۲۱ معلوم شد که آتریاد پیشرو انقلاب ما را خطر جدا شدن از توده‌های مردم، از توده‌های دهقانان، که وی باید بتواند ماهرانه آنها را به جلو برد، تهدید می‌کند، در آن موقع ما متحداً و بااستواری تصمیم گرفتیم عقب‌نشینی کنیم و

در آن سالی که گذشت ما من حیث المجموع با نظم انقلابی عقب‌نشینی کردیم.

انقلاب‌های پرولتاری، که در همهٔ کشورهای راقیه جهان نضج می‌یابند، بدون درآمیختن قابلیت مبارزه و تعرض بی‌دریغ با قابلیت عقب‌نشینی منظم انقلابی، موفق به انجام وظایف خود نخواهند شد. محتمل است که تجربهٔ دوران دوم مبارزهٔ ما، یعنی تجربهٔ عقب‌نشینی، نیز در آینده لااقل برای کارگران برخی از کشورها مفید باشد، همان طور که تجربه دوران اول انقلاب، یعنی تجربهٔ تعرض متهورانهٔ بی‌دریغ، بی‌شك برای کارگران همهٔ کشورها مفید خواهد بود.

اکنون قرار ما بر این شد که دوران عقب‌نشینی را پایان یافته بشمریم.

معنای این سخن آن است که تمامی وظایف سیاست، به شیوهٔ نوین مطرح می‌شود.

اکنون تمام کنه مطلب در این جا است که پیشاهنگ از کوشش برای تکمیل معلومات خود و دگرسان نمودن خود و تصدیق آشکار کافی نبودن معلومات و کافی نبودن قابلیت خود نهراسد، تمام کنه مطلب در این جا است که اکنون با توده‌ای به مراتب وسیع‌تر و نیرومندتر و همانا به همراهی دهقانان به جلو رویم و با عمل و تجربه به آنها اثبات کنیم که ما طرز مدد رساندن به آنها و به پیش بردن آنها را می‌آموزیم و خواهیم آموخت. این وظیفه را با وضع کنونی بین‌المللی و با وضع کنونی نیروهای مولده در روسیه فقط می‌توان خیلی بطئی، با احتیاط و باکارآمدی انجام داد و هرگام خود را در عمل هزاران بار مورد وارسی قرار داد.

اگر در حزب ماکسانی یافت شوند که علیه این حرکت فوق‌العاده بطئی و فوق‌العاده احتیاط کارانه رأی دهند، اشخاص منفردی خواهند بود.

حزب روی هم رفته پی برده و اکنون هم در کردار اثبات خواهد کرد که به ضرورت این نکته پی برده است که امور خود را باید همانا بر این منوال و فقط بر این منوال تربیت دهد. و چون بدین نکته پی برده‌ایم، لذا خواهیم توانست به مقصد خویش دست یابیم!

اختتام یازدهمین کنگره حزب کمونیست روسیه را اعلام می‌داریم.

دربارهٔ تبعیت «دوگانه» و قانونیت[۱]

به رفیق استالین برای پولیت‌بورو

مسألهٔ دادستانی در کمسیونی که از طرف کمیتهٔ مرکزی برای رهبری امور دورهٔ اجلاسیهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه مأمور شده بود موجب بروز اختلافاتی گردید. اگر این اختلافات موجب انتقال خود به خودی آنها به پولیت‌بورو هم نشود، باز من به نوبهٔ خود موضوع را به حدی مهم می‌شمرم که پیشنهاد می‌کنم برای اتخاذ تصمیم به پولیت‌بورو احاله گردد.

ماهیت اختلافات به قرار زیرین است: اکثریت کمسیونی که کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه انتخاب کرده است در مورد مسأله دادستانی علیه این نظر رأی دادند که نمایندگان محلی نظارت دادستانی تنها از طرف مرکز تعیین شوند و تنها تابع مرکز باشند. اکثریت خواستار تبعیت به اصطلاح «دوگانه» است. که عموماً برای همهٔ کارکنان محلی مقرر شده است: یعنی از طرفی تبعیت آنها از مرکز که عبارت باشد از کمیساریای ملی مربوطه و از طرف دیگر تبعیت از کمیتهٔ اجرائیهٔ ایالتی در محل.

همچنین اکثریت کمسیون کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه حق نمایندگان محلی نظارت دادستانی را به این که از لحاظ قانونیت بتواند به هر تصمیم هیأت‌های اجرائیه ایالتی و به طور کلی مقامات محلی اعتراض نماید، رد کرده است.

برای من تصور این نکته دشوار است که برای دفاع از یك چنین تصمیم اکثریت کمسیون کمیتهٔ اجرائیه مرکزی سراسر روسیه، که نادرستی آن تا بدین درجه عیان است چه دلیلی می‌توان اقامه نمود. دلایلی که من شنیده‌ام فقط این است که دفاع از تبعیت

---

۱ ـ نامه درباره تبعیت «دوگانه» و قانونیت توسط لنین درباره تنظیم آیین‌نامه مربوط به نظارت دادستانی نوشته شده بود. پولیت اداره کمیته مرکزی در ۲۴ ماه مه سال ۱۹۲۲ پس از بررسی نامه لنین پیشنهاد وی را پذیرفت. سومین جلسه دوره نهم کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه در ۲۶ ماه مه بنابه گزارش کمسیون آیین‌نامه مربوط به نظارت دادستانی راکه توسط لنین پیشنهاد شده بود تصویب نمود.

«دوگانه» در این مورد مبارزه‌ای به جا و به حق علیه مرکزیت اداری و بر له تأمین استقلال ضروری در محل و علیه روش پرتبختر مرکز نسبت به کمیته‌های اجرائیهٔ ایالتی است. آیا در این نظریه، که قانون خاص کالوگا یا غازان نمی‌تواند وجود داشته باشد و قانون باید برای سراسر روسیه و حتی برای سراسر فدراسیون جماهیر شوروی یکی باشد چیز پرتبختری وجود دارد؟ اشتباه اساسی آن نظریه‌ای که بین اکثریت اعضاء کمسیون کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه فاتح شد در آن است که آنها اصل تبعیت «دوگانه» را درست به کار نمی‌برند. تبعیت «دوگانه» در جایی ضروری است که در آن جا باید توانست تمایزاتی را که واقعاً جنبهٔ ناگزیر دارند در نظر گرفت. زراعت در استان کالوگا مانند استان غازان نیست همین امر در مورد تمامی صنایع صدق می‌کند. همین امر در مورد اداره و یا رهبری امور صادق است. اگر در کیله این مسایل تمایزات محلی را در نظر نگیریم دچار مرکزیت اداری و غیره شده و مانع آن خواهیم گشت که کارکنان محلی آن تمایزات محلی را که مبنای یك کار معقولانه است در نظر گیرند. و حال آن که قانونیت باید یکسان باشد و بلای اساسی تمامی زندگی و بی‌فرهنگی ما همانا اغماض نسبت به نظریهٔ روسی عهد عتیق و عادات نیمه وحشی‌هایی است که مایلند قانون کالوگا غیر از قانون غازان باشد. باید به خاطر داشت که نظارت دادستانی، برخلاف هر نوع مقام اداری، هیچ گونه قدرت اداری نداشته و در هیچ یك از مسایل اداری دارای رأی قطعی نیست. دادستان حق دارد و موظف است تنها یك کار بکند: مراقبت در برقراری استنباط واقعاً یکنواخت قانون در سراسر جمهوری صرف نظر از تمایزات محلی و علیرغم هر گونه اعمال نفوذ محلی، یگانه حق و وظیفه دادستان آن است که پرونده را برای تصمیم به دادگاه احاله کند. این دادگاه‌ها کدامند؟ دادگاه‌ها در کشور ما محلی هستند. دادگاه‌ها را شوراهای محلی انتخاب می‌کنند. لذا آن مقامی که دادستان حل دعوای اقامه شده را در مورد نقض قانون به وی احاله می‌کند عبارت است از یك مقام محلی، که موظف است از طرفی قوانین واحدی را که برای سراسر فدراسیون مقرر شده است مطلقاً مراعات نماید و از طرف دیگر موظف است، به هنگام تعیین میزان مجازات، کلیهٔ اوضاع و احوال محلی را در نظر گیرد و در این صورت حق دارد بگوید که گر چه قانون بلاتردید در فلان مورد نقض شده است ولی فلان اوضاع و احوال معین، که اهالی محل به خوبی از آن مطلعند و در دادگاه محل روشن شده، دادگاه را وامی‌دارد تقلیل مجازات را در مورد فلان اشخاص ضروری شمرد و یا حتی فلان اشخاص را در دادگاه تبرئهٔ کند. اگر ما

این بدوی‌ترین شرط استقرار قانون واحد را به هر قیمتی شده در سراسر فدراسیون اجرا نکنیم، در آن صورت از هیچ گونه صیانتی و از هیچ گونه ایجاد فرهنگی سخنی هم نمی‌تواند در میان باشد.

درست به همین ترتیب ذکر این نکته که دادستان نباید حق داشته باشد به تصمیم هیأت اجرائیه ایالتی و مقامات محلی دیگر اعتراض کند و گویا از نظر قانونی بازرسی کارگری و دهقانی حق دارد آنها را محاکمه کند، از لحاظ اصولی نادرست است.

سازمان بازرسی کارگری و دهقانی نه تنها از نظر قانون بلکه همچنین از نظر مصلحت کار محاکمه می‌کند. دادستان مسئول آن است که هیچ یك از تصمیمات هیچ کدام از مقامات محلی با قانون مغایرت پیدا نکند و دادستان تنها از این نقطهٔ نظر موظف است به هر نوع تصمیم غیر قانونی اعتراض کند و ضمناً دادستان حق ندارد تصمیم را متوقف سازد و فقط موظف است تدابیری اتخاذ کند که استنباط قانون در سراسر جمهوری مطلقاً یکسان انجام گیرد. لذا تصمیم اکثریت کمسیون کمیتهٔ اجرائیهٔ مرکزی سراسر روسیه نه تنها عمل نادرست غیر اصولی بسیار بزرگی است و نه تنها اصل تبعیت «دوگانه» را از ریشه نادرست به کار می‌برد، بلکه به هر گونه اقدامی برای استقرار قانونیت و حداقل فرهنگ لطمه وارد می‌سازد.

و اما بعد برای حل مسألهٔ معین باید اهمیت اعمال نفوذهای محلی را در نظر گرفت. تردیدی نیست که ما در دریایی از بی‌قانونی‌ها زندگی می‌کنیم و اعمال نفوذهای محلی اگر بزرگ‌ترین دشمن نباشد لااقل یکی از بزرگ‌ترین دشمنان استقرار قانون و فرهنگ است. مشکل کسی نشنیده باشد که تصفیه حزب مکشوف ساخت که در اغلب کمسیون‌های وارسی محلی تصفیه حساب شخصی و محلی در سازمان‌های محلی به هنگام اجرای تصفیهٔ حزب واقعه‌ای است که در اکثر موارد رخ داده است. این حقیقتی است غیر قابل انکار و به حد کافی جنبهٔ شاخص دارد. مشکل کسی درصدد برآید انکار کند که برای حزب ما یافتن ده تن کمونیست قابل اعتماد که از لحاظ قضایی به حد کافی تحصیل کرده باشند و بتوانند در قبال هر گونه اعمال نفوذ صرفاً محلی ایستادگی کنند آسان‌تر است تا یافتن صدها تن از این قبیل. و همانا وقتی از تبعیت «دوگانه» دادستانی و از ضرورت تبعیت دادستانی از یك مرکز واحد صحبت می‌شود؛ مسأله به همین جا می‌رسد. و اما در مرکز باید ما قریب ده تن بیابیم که قدرت دادستانی مرکزی را در وجود دادستان کل و دادگاه عالی و هیأت مشاورهٔ کمیساریای ملی دادگستری به موقع اجرا

گذارند (من این مسأله را به کنار می‌گذارم که آیا دادستان کل قدرت فردی دارد یا آن که قدرت را با دادگاه عالی و هیأت مشاورهٔ کمیساریای ملی دادگستری تقسیم می‌کند، زیرا این مسأله به کلی در درجه دوم اهمیت است و حل آن می‌تواند به نحوی از انحاء بسته به این که آیا حزب به فرد واحدی اعتماد کرده قدرت عظیمی را به وی می‌سپارد و یا آن که این قدرت را بین مقامات سه‌گانه مذکور در فوق تقسیم کند انجام گیرد). این ده نفری که در مرکز هستند تحت نظارت فوق‌العاده نزدیك و ضمن تماس کاملاً مستقیم به سه مؤسسه حزبی، که مظهر حداکثر تضمین در مقابل اعمال نفوذهای محلی و شخصی هستند، یعنی هیأت تشکیلات کمیتهٔ مرکزی و پولیت اداره کمیتهٔ مرکزی و کمسیون مرکزی تفتیش، کار می‌کنند و ضمناً مؤسسهٔ اخیر، یعنی کمسیون مرکزی تفتیش، که تنها در برابر کنگرهٔ حزب مسئول است، به نحوی تشکیل می‌گردد که اعضاء آن با هیچ کمیساریای ملی و هیچ ادارهٔ دیگر و هیچ مقام شوروی امکان هم‌شغلی ندارند. روشن است که در چنین شرایطی ما حداکثر تضمین و آن هم بیش از آن چه که تاکنون به فکر کسی خطور کرده باشد، تضمین خواهیم داشت برای آن که حزب هیأت مشاوره مرکزی کوچکی ایجاد کند که قادر باشد عملاً در قبال اعمال نفوذ محلی و دیوان‌سالاری محلی و انواع دیگر آن ایستادگی کند و اجرای واقعاً یکسان قانون را در همه جمهوری و در همهٔ فدراسیون تأمین نماید. لذا اشتباهات ممکنهٔ این هیأت مشاورهٔ قضایی مرکزی فوراً در محل به وسیلهٔ آن مقامات حزبی، که به طور کلی همهٔ مفاهیم اصلی و همهٔ قواعد اصلی را برای کلیه امور حزبی و شوروی جمهوری ما به طور اعم مقرر می‌دارند، اصلاح می‌شود.

عدول از این کار معنایش آن است که پنهانی آن نظریه‌ای تعقیب گردد که احدی آشکارا و علنی از آن دفاع نمی‌کند و آن این که: گویا در کشور ما فرهنگ و قانونیت، که با فرهنگ ارتباط ناگسستنی دارد، به چنان مدارج عالی ارتقا یافته است که ما می‌توانیم تضمین کنیم که در کشور ما صدها دادستان وجود دارد که از لحاظ این که هرگز تسلیم هیچ گونه اعمال نفوذ محلی نمی‌شوند و خود به خود به اجرای قانون یکنواخت در سراسر جمهوری دست خواهند زد از هر گونه عیب و نقصی مبرا هستند.

در پایان من بدین نتیجه می‌رسم که دفاع از تبعیت «دوگانه» در مورد دادستانی و سلب حق اعتراض در مقابل انواع تصمیمات مقامات محلی از دادستانی نه تنها از نظر اصولی نادرست است و نه تنها مانع اجرا وظیفهٔ اساسی ما در مورد اجرا بلا انحراف

قانونیت است، بلکه مظهر منافع و خرافات دیوان‌سالاری محلی و نفوذهای محلی است یعنی در حکم بدترین حصار بین زحمت‌کشان و حاکمیت محلی و مرکزی شوروی و نیز قدرت مرکزی حزب کمونیست روسیه می‌باشد.

لذا من به کمیتهٔ مرکزی پیشنهاد می‌کنم در این مورد تبعیت «دوگانه» را رد کند و مقامات دادستانی محل را تنها به تبعیت از مرکز موظف سازد و حق و وظیفهٔ مقامات دادستانی را در مورد اعتراض به کلیهٔ تصمیمات مقامات محلی از نظر قانونیت این تصمیمات یا تصویب‌نامه‌ها، بدون حق متوقف ساختن آنها و با حق منحصر واگذاری امر به رأی دادگاه محفوظ دارد.

لنین.

۲۰ مه سال ۱۹۲۲.

نخستین بار در ۲۳ آوریل سال ۱۹۲۵ در شمارهٔ ۹۱ روزنامهٔ «پراودا» به چاپ رسید.

پنج ساله انقلاب روس و دورنمای انقلاب جهانی

سخنرانی در کنگرهٔ چهارم کمینترن ۱۳ نوامبر سال ۱۹۲۲

(تمام حضار تالار ظهور رفیق لنین را با کف زدن‌ها و هلهلهٔ پر شوری که تا مدتی خاموش نمی‌شود، استقبال می‌کنند. همه برمی‌خیزند و سرود «انترناسیونال» می‌خوانند.)

رفقا! نام مرا در فهرست سخنرانان به عنوان سخنران اصلی قید کرده‌اند ولی توجه دارید که من پس از بیماری طولانی قدرت ایراد سخنرانی مفصل را ندارم. من فقط می‌توانم مقدمه‌ای برای مهم‌ترین مسایل ذکر کنم. موضوع سخن من بسیار محدود خواهد بود. موضوع «پنج ساله انقلاب روس و دورنمای انقلاب جهانی» بسی پردامنه‌تر و مبسوط‌تر از آن است که به طور کلی یك سخنران در عرض یك سخنرانی بتواند بیان دارد. لذا من فقط بخش کوچکی از این موضوع، یعنی مسألهٔ «سیاست اقتصادی نوین» را می‌گیرم. من تعمداً این قسمت کوچك را برمی‌گزینم تا شما را با این مسأله که اکنون لااقل برای من، از مهم‌ترین مسایل است آشنا سازم زیرا در حال حاضر روی آن کار می‌کنم.

بدینسان من از این که چگونه سیاست اقتصادی نوین را آغاز کرده‌ایم و باکمك این سیاست به چه نتایجی نایل آمده‌ایم سخن خواهم گفت. اگر من بدین مسأله اکتفا ورزم، در آن صورت ممکن است بتوانم از عهدهٔ یك بیان اجمالی برآیم و تصوری کلی دربارهٔ مسألهٔ مورد بحث به دست دهم.

اگر از آن جا آغاز نماییم که چگونه ما به سیاست اقتصادی نوین رسیدیم، باید به مقاله‌ای مراجعه نمایم که در سال ۱۹۱۸ نگاشته‌ام.[1] من در آغاز سال ۱۹۱۸ اتفاقاً ضمن مناظرهٔ کوتاهی از این مسأله صحبت کرده‌ام که ما در قبال سرمایه‌داری دولتی چه روشی را باید اتخاذ نماییم. در آن ایام من چنین نوشتم:

«سرمایه‌داری دولتی در مقابل اوضاع و احوال کنونی (یعنی آن موقع) جمهوری شوروی ماگامی به پیش خواهد برد. اگر تقریباً پس از شش ماه دیگر در

---

۱ ـ لنین مقاله خود درباره کودکی چپ و درباره خرده بورژوامنشی را در نظر دارد.

کشور ما سرمایه‌داری دولتی برقرار گردد موفقیتی عظیم و تضمین بسیار موثقی خواهد بود برای آن که پس از یك سال سوسیالیسم در کشور ما به طور قطعی استوار و شکست‌ناپذیر گردد.»

این مطلب البته در زمانی گفته شده است که ما از حالا نادان‌تر بودیم ولی آن قدرها هم نادان نبودیم که نتوانیم چنین مطالبی را بررسی کنیم.

بدینسان من در سال ۱۹۱۸ بر آن بودم که نسبت به وضع اقتصادی آن زمان جمهوری شوروی، سرمایه‌داری دولتی گامی به پیش محسوب می‌شد. این نکته بسی عجیب و شاید هم نامربوط به نظر رسد، زیرا حتی در آن موقع هم جمهوری ما جمهوری سوسیالیستی بود، در آن موقع ما هر روز با شتابی عظیم ـ ظاهراً با شتابی بیش از حد لزوم ـ به اقدامات اقتصادی مختلف و جدیدی دست می‌زدیم که نمی‌توان بدان‌ها نام دیگری جز سوسیالیستی داد. و با این حال در آن ایام من بر آن بودم که سرمایه‌داری دولتی نسبت به وضع اقتصادی آن روزی جمهوری شوروی گامی است به پیش و من سپس این اندیشه را به طور ساده با نام بردن عناصر نظام اقتصادی روسیه توضیح می‌دادم. این عناصر به نظر من به قرار زیرین بودند: «۱) پاتریارکال یعنی بدوی‌ترین شکل کشاورزی؛ ۲) تولید خرده‌کالایی (اکثریت دهقانانی هم که به معامله گندم اشتغال دارند به این جا مربوطند)؛ ۳) سرمایه‌داری خصوصی؛ ۴) سرمایه‌داری دولتی و ۵) سوسیالیسم). تمام این عناصر اقتصادی در روسیه آن زمان وجود داشتند. من در آن هنگام وظیفه خود شمردم توضیح دهم که این عناصر با هم دارای چه مناسباتی هستند و آیا مقتضی نیست که یکی از عناصر با هم دارای چه مناسباتی هستند و آیا مقتضی نیست که یکی از عناصر غیر سوسیالیستی یعنی سرمایه‌داری دولتی را بالاتر از سوسیالیسم بشمریم. تکرار می‌کنم: این نکته برای همه بسیار عجیب به نظر می‌رسد که عنصر غیر سوسیالیستی در یك جمهوری که خود را سوسیالیستی اعلام می‌دارد بالاتر از سوسیالیسم شمرده شود. ولی اگر به خاطربیاورید که ما نظام اقتصادی روسیه را به هیچ وجه یك پدیدهٔ همگون و دارای رشد عالی تلقی نمی‌کردیم و کاملاً واقف بودیم که ما در روسیه در کنار شکل سوسیالیستی دارای زراعت پاتریارکال هستیم که بدوی‌ترین شکل زراعت است، آن وقت مطلب مفهوم می‌گردد. در چنین اوضاع و احوالی سرمایه‌داری دولتی چه نقشی را می‌توانست ایفا کند؟

سپس من از خود می‌پرسیدم: کدام یك از این عناصر دارای تفوق است؟ روشن است

که در محیط خرده بورژرایی عنصر خرده بورژوایی غلبه دارد. من در آن هنگام درك می‌کردم که عنصر خرده بورژوایی غلبه دارد. غیر از این هم نمی‌شد فکر کرد. مسأله‌ای که من در آن هنگام در برابر خود قرار می‌دادم ـ (این موضوع به مناظرهٔ خاصی مربوط بود که به مسأله حاضر ربطی ندارد) ـ چنین بود: روش ما نسبت به سرمایه‌داری دولتی چگونه است؟ و به خود پاسخ می‌دادم: سرمایه‌داری دولتی، با وجود آن که شکل سوسیالیستی نیست، برای ما و برای روسیه مطلوب‌تر از شکل کنونی است. معنی این چیست؟ معنای این آن است که ما به نطفه و یا سرآغاز اقتصاد سوسیالیستی فزون از حد بها نمی‌دادیم، گر چه ما دیگر انقلاب اجتماعی را عملی نموده بودیم: بر عکس، ما همان وقت تا حد معینی این مطلب را درك می‌کردیم که: آری بهتر بود اگر ما قبلاً به سرمایه‌داری دولتی می‌رسیدیم و سپس به سوسیالیسم.

من باید این بخش را به ویژه مورد تأکید قرار دهم، زیرا بر آنم که تنها با مأخذ قرار دادن این نکته می‌توان توضیح داد که اولاً سیاست اقتصادی کنونی چیست و ثانیاً می‌توان برای انترناسیونال کمونیستی نیز نتیجه‌گیری‌های عملی بسیار مهم نمود. نمی‌خواهم بگویم که ما از پیش نقشهٔ آماده‌ای برای عقب‌نشینی داشتیم. چنین نقشه‌ای وجود نداشت. این سطور مختصری که جنبه مناظره داشت در آن موقع به هیچ وجه نقشه عقب‌نشینی نبود. دربارهٔ یك مادهٔ بسیار مهم، مثلاً درباره آزادی بازرگانی که برای سرمایه‌داری دولتی دارای اهمیت اساسی است، در این جا حتی سخنی هم در میان نیست. معهذا بدین وسیله اندیشه کلی و مبهمی برای عقب‌نشینی بیان شده بود. من برآنم که ما باید به این نکته نه فقط از نقطهٔ نظر کشور ما که از جهت نظام اقتصادی خود بسیار عقب‌مانده بود و تاکنون هم به همان وضع باقی است، بلکه از نقطهٔ نظر انترناسیونال کمونیستی و کشورهای راقیه اروپای باختری نیز توجه نماییم. مثلاً اکنون ما به تنظیم برنامه مشغولیم. من شخصاً بر آنم که بهتر از همه آن بود که ما اکنون کلیهٔ برنامه‌ها را فقط در کلیات یا به اصطلاح در شق اولیهٔ آن مورد بحث قرار می‌دادیم و آن را برای طبع می‌فرستادیم ولی تصمیم نهایی را در حال حاضر یعنی در سال جاری نمی‌گرفتیم. چرا؟ البته به نظر من مقدم بر همه بدان جهت که بعید است ما دربارهٔ این برنامه‌ها به درستی تعمق کرده باشیم. و سپس از آن جهت که ما تقریباً مسأله عقب‌نشینی احتمالی و تأمین این عقب‌نشینی را به هیچ وجه مورد تعمق قرار نداده‌ایم. و حال آن که این مسأله آن چنان مسأله‌ای است که با وجود رخ دادن یك چنین تغییرات عمیقی در سراسر جهان،

نظیر برانداختن سرمایه‌داری و ساختمان سوسیالیسم با مشکلات فراوان آن، مسلماً باید مورد توجهش قرار دهیم. ما تنها کافی نیست بدانیم که هنگامی که مستقیماً دست به تعرض می‌زنیم و در این عمل فاتح می‌شویم چگونه باید عمل کنیم. در دوران انقلاب این آن قدرها دشوار نیست و آن قدر هم مهم نیست و لااقل قطعی‌ترین موضوع نیست. در ایام انقلاب پیوسته لحظاتی پیش می‌آید که دشمن گیج می‌شود و اگر ما در این لحظه بر وی هجوم آوریم می‌توانیم به آسانی غلبه کنیم. ولی این امر اهمیتی ندارد، زیرا خصم ما، اگر به اندازهٔ کافی متانت داشته باشد، می‌تواند قبلاً قوا و غیره جمع‌آوری کند. در این صورت او به آسانی می‌تواند ما را به هجوم تحریك نماید و سپس برای سال‌های مدید به عقب بیندازد. به همین جهت است که من فکر می‌کنم اندیشه این که ما باید امکان عقب‌نشینی را برای خود تدارك بینیم دارای اهمیت فراوان است و آن هم نه فقط از نظر نظری؛ از نقطهٔ نظر عملی هم کلیهٔ احزابی که در آیندهٔ نزدیك خود را برای تعرض مستقیم علیه سرمایه‌داری آماده می‌کنند، هم اکنون بایستی در فکر آن نیز باشند که چگونه عقب‌نشینی را برای خود تأمین نمایند. من برآنم که اگر این درس را همراه درس‌های دیگری که از تجارب انقلاب ما حاصل می‌آید فراگیریم نه تنها زیانی به ما نخواهد رساند بلکه بسی محتمل است که در بسیاری موارد سود به بار خواهد آورد.

پس از آن که تأکید نمودم که ما حتی در سال ۱۹۱۸ سرمایه‌داری دولتی را به مثابهٔ خط‌مشی ممکنهٔ عقب‌نشینی تلقی می‌کردیم، به ذکر نتایج سیاست اقتصادی نوین می‌پردازیم. تکرار می‌کنم: در آن موقع این هنوز اندیشه بسیار مبهمی بود، ولی در سال ۱۹۲۱، پس از آن که ما از مهم‌ترین مرحلهٔ جنگ داخلی گذشتیم، و آن هم با احراز پیروزی گذشتیم، به بحران سیاسی داخلی بزرگ ـ و به نظر من بزرگ‌ترین بحران داخلی ـ روسیه شوروی برخورد کردیم که نه تنها بخش عمدهٔ دهقانان بلکه کارگران را نیز ناخشنود ساخت. در تاریخ روسیه شوروی این برای نخستین بار و امیدوارم برای آخرین بار بود که توده‌های بزرگ دهقانان، نه به طور آگاهانه بلکه به طور غریزی، دارای روحیه‌ای علیه ما بودند. این وضع خاصی که بدیهی است برای ما بسیار نامطبوع بود از کجا ناشی شده بود؟ علتش آن بود که ما در تعرض اقتصادی خود بسیار پیش رفتیم و برای خود پایگاه کافی تأمین نکردیم و توده‌ها، آن چه را که ما در آن موقع هنوز نمی‌توانستیم آگاهانه بیان داریم ولی به زودی، پس از چند هفته، بدان اعتراف کردیم، حس می‌کردند و آن این که انتقال مستقیم به شکل صرفاً سوسیالیستی اقتصاد، یعنی به

توزیع صرفاً سوسیالیستی از قوهٔ ما خارج است و اگر ما قادر نباشیم طوری عقب‌نشینی کنیم که به اجرای وظایف آسان‌تری اکتفا ورزیم، آن‌گاه در معرض خطر فنا قرار می‌گیریم. به نظر من بحران در فوریه سال ۱۹۲۱ آغاز شد. در بهار همان سال بود که ما به اتفاق آراء تصمیم گرفتیم (در این مورد من اختلاف نظر زیادی بین خودمان مشاهده نکردم) به سیاست اقتصادی نوین بپردازیم. اکنون، پس از انقضاء یك سال و نیم، در پایان سال ۱۹۲۲، ما دیگر قادریم مقایساتی بکنیم. طی این مدت چه رخ داده است؟ این مدت پیش از یك سال و نیم را ما چگونه گذارده‌ایم؟ چه نتیجه‌ای حاصل آمده است؟ آیا این عقب‌نشینی به ما سودی رسانده است و آیا واقعاً ما را نجات داده و یا هنوز نتایج آن غیر معین است؟ این مسألهٔ عمده‌ای است که من در برابر خود می‌گذارم و برآنم که این مسأله عمده برای همهٔ احزاب کمونیستی نیز دارای اهمیت درجه اول است، زیرا اگر پاسخ منفی می‌شد همهٔ ما محکوم به فنا بودیم. من برآنم که ما با وجدان آرام می‌توانیم به این سؤال پاسخ مثبت بدهیم و همانا بدین معنی می‌توانیم پاسخ مثبت بدهیم که یك سال و نیم گذشته به نحوی مثبت و قطعی اثبات می‌کند که ما از عهده این آزمایش برآمده‌ایم.

اکنون می‌کوشم این نکته را به اثبات رسانم. من باید برای این منظور به طور مختصر از تمامی اجزایی که اقتصاد ما را تشکیل می‌دهند نام ببرم.

قبل از همه روی سیستم مالی خودمان و روبل معروف روسی مکث می‌کنم. من فکر می‌کنم که می‌توان روبل روسی را معروف خواند، لااقل از این جهت که میزان این روبل هم اکنون از کاتریلیون متجاوز است. (خنده حضار) این خود چیزی است. این یك رقم نجومی است (خنده حضار) من فکر می‌کنم که در این جا حتی همه نمی‌دانند معنای این رقم چیست. ولی ما این ارقام را از لحاظ علم اقتصاد هم باشد، خیلی مهم نمی‌شماریم، زیرا بالآخره صفرها را می‌توان خط زد. (خنده حضار) هم اکنون ما در این فن، که آن هم از نقطه نظر علم اقتصاد به هیچ وجه مهم نیست، موفقیت‌هایی به دست آورده‌ایم و من مطمئنم که در سیر آتی حوادث ما در این فن باز هم به نتایج بیشتری خواهیم رسید. مسأله واقعاً مهم عبارت است از تثبیت روبل. روی این مسأله ماکار می‌کنیم و بهترین قوای ما مشغول کارند و ما برای این وظیفه اهمیت قاطع قایلیم. اگر موفق شویم برای مدتی مدید و سپس برای همیشه روبل را تثبیت کنیم در آن صورت برد کرده‌ایم. آن‌گاه همه این ارقام نجومی و همه این تریلیون ها و کاتریلیون‌ها هیچند. آن‌گاه ما موفق

خواهیم شد اقتصاد خودمان را بر بنیاد محکم استوا کنیم و بر روی این بنیاد به تکامل آن ادامه دهیم. من فکر می‌کنم که در این باب خواهم توانست واقعیت به حد کافی مهم و قاطعی برای شما بیان دارم. در سال ۱۹۲۱ دوران ثبات مظنهٔ روبل کاغذی کمتر از سه ماه به طول انجامید. در سال ۱۹۲۲ جاری، گر چه هنوز به پایان نرسیده است، این دوران بیش از پنج ما به طول انجامید. من برآنم که همین کافی است. البته اگر شما از ما خواستار اقامهٔ برهانی باشید مشعر بر این که ما در آتیه این مسأله را کاملاً حل می‌کنیم آن وقت این کافی نیست. ولی به عقیده من اثبات تمام و کمال این مسأله به طور کلی محال است. اطلاعات مذکوره اثبات می‌کند که از سال گذشته، یعنی هنگامی که ما سیاست اقتصادی نوین را شروع کردیم، تا امروز ما دیگر آموخته‌ایم به جلو برویم. چون ما این را آموخته‌ایم، من مطمئنم که در آینده نیز خواهیم آموخت که در این راه موفقیت‌های دیگری به دست آوریم در صورتی که سفاهت خاصی از ما سر نزند. و اما مهم‌ترین کار بازرگانی یعنی گردش کالا است که برای ما ضروری است. و اگر ما در عرض دو سال با وجود آن که در حال جنگ بودیم (زیرا چنان چه می‌دانیم فقط چند هفته پیش از این ولادیوستك اشغال شد)[۱] با وجود آن که ما فقط اکنون می‌توانیم به اداره منظم امور اقتصادی خودمان بپردازیم، از عهدهٔ این کار برآمده‌ایم، اگر ما با همهٔ این احوال به این نتیجه نایل آمدیم که دوران ثبات روبل کاغذی از سه ماه به پنج ماه برسد، در این صورت تصور می‌کنم جرأت آن را دارم که بگویم از این جریان می‌توانیم راضی باشیم. بالآخره ما تنها هستیم ما هیچ گونه وامی دریافت نداشته و دریافت نمی‌داریم. هیچ یك از آن دولت‌های نیرومند سرمایه‌داری که اقتصاد سرمایه‌داری خود را با چنان طرز «درخشانی» سازمان می‌دهند، که تاکنون هم نمی‌دانند به کجا می‌روند، به ما کمکی نکردند. آنها با صلح ورسای چنان سیستم مالی ایجاد کردند که خودشان هم از آن سر درنمی‌آورند. وقتی این دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری اقتصادیات خود را چنین اداره می‌کنند، آن وقت به عقیدهٔ من ما که عقب‌مانده و تحصیل نکرده‌ایم می‌توانیم راضی باشیم که به مهم‌ترین نکته، یعنی به تأمین شرایط تثبیت روبل، دست یافته‌ایم. آن چه این امر را ثابت می‌کند تحلیل نظری نبوده بلکه جریان عمل است و من برآنم که عمل

---

۱ ـ نیروهای جمهوری خاور دور در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۲۲ وارد ولادیوستك شدند و به اتفاق پرتیزان‌ها شهر را از قید گارد سفیدی‌ها و ژاپنی‌ها رها ساختند.

از هرگونه مباحثات نظری در جهان مهم‌تر است. عمل هم نشان می‌دهد که ما در این جا به نتایج قطعی رسیده‌ایم، یعنی آن که شروع کرده‌ایم اقتصادیات را به سمت تثبیت روبل سوق دهیم و این آن چیزی است که برای بازرگانی و برای دوران آزاد کالا و برای دهقانان و برای توده‌های عظیم مولدین خرده پا دارای بزرگ‌ترین اهمیت است.

اکنون به ذکر هدف‌های اجتماعی خودمان می‌پردازم. عمده‌ترین هدف البته دهقانانند. در سال ۱۹۲۱ بدون شك ما با ناخرسندی بخش عظیم دهقانان رو به رو بوده‌ایم. بعلاوه قحطی پیش آمد. و این برای دهقانان سنگین‌ترین مصایب شمرده می‌شد. و کاملاً طبیعی بود که تمام کشورهای خارجه در آن هنگام فریاد می‌زدند: «بفرمایید، ملاحظه کنید، این است نتایج اقتصاد سوسیالیستی». کاملاً طبیعی بود که آنها در این باره که در واقع قحطی نتیجهٔ فجیع جنگ داخلی بود مهر خموشی بر لب می‌زدند. کلیه ملاکین و سرمایه‌داران، که در سال ۱۹۱۸ تعرض خود را علیه ما شروع کرده بودند، چنین جلوه گر می‌ساختند که گویا قحطی نتیجه اقتصاد سوسیالیستی است. قحطی در واقع آن چنان بدبختی بزرگ و جدی بود که همه کارهای سازمانی و انقلابی ما را به محو و فنا تهدید می‌کرد.

لذا من اکنون سؤال می‌کنم: پس از یك چنین مصیبت بی‌سابقه و غیره منتظره، حال که ما سیاست اقتصادی نوین را معمول داشته‌ایم و به دهقانان آزادی بازرگانی داده‌ایم، وضع از چه قرار است؟ پاسخ آن روشن و برای همه عیان است و آن این که: دهقانان در عرض یك سال نه تنها از عهدهٔ قحطی برآمدند بلکه آن قدر مالیات جنسی دادند که هم اکنون ما دیگر صدها میلیون پوط گندم، آن هم تقریباً بدون به کار بردن هیچ گونه وسیلهٔ اجباری، دریافت داشته‌ایم. قیام‌های دهقانی، که سابقاً تا قبل از سال ۱۹۲۱ به اصطلاح یك پدیدهٔ عمومی در روسیه بود، تقریباً بیکلی از میان رفته است. دهقانان از وضع کنونی خود راضی هستند. این چیزی است که ما با آرامی می‌توانیم تأیید کنیم. ما متقدیم که این برهان مهم‌تر از هر برهان آماری است. احدی در این نکته شك ندارد که دهقانان در کشور ما عامل قاطع هستند. این دهقانان اکنون در وضعی هستند که ما دیگر نباید هراس داشته باشیم که از جانب آنان جنبشی علیه ما انجام گیرد. ما این مطلب را با آگاهی کامل و بدون اغراق می‌گوییم. این هدفی است که ما بدان نایل شده‌ایم. دهقانان ممکن است از فلان یا بهمان جهت کار حکومت ما ناراضی باشند و ممکن است شکایت کنند. این البته ممکن و ناگزیر است زیرا دستگاه دولتی ما و اقتصاد دولتی هنوز بدتر از آن است که از

این نوع چیزها جلوگیری کند ولی به هر جهت امکان هرگونه عدم رضایت جدی از جانب همه دهقانان نسبت به ما کاملاً منتفی است. ما در عرض یك سال به این هدف نایل آمده‌ایم و من برآنم که همین خود خیلی زیاد است.

به موضوع صنایع سبك بپردازیم. ما به ویژه باید در مورد صنایع بین صنایع سنگین و سبك فرق بگذاریم زیرا این دو نوع صنایع در وضع مختلف قرار دارند. درباره صنایع سبك من می‌توانیم با آرامش خاطر بگویم که در این رشته رونق عمومی مشاهده می‌شود. به ذکر جزئیات نمی‌پردازم. وظیفه من ذکر اطلاعات آماری نسبت. ولی این تأثیر عمومی مبتنی بر واقعیات است و من می‌توانم ضمانت کنم که در اساس آن هیچ گونه امر نادرست و یا غیر دقیق وجود ندارد. ما می‌توانیم رونق عمومی صنایع سبك و بدین مناسبت تا حد معینی بهبود وضع کارگران را خواه در پتروگراد و خواه در مسکو متذکر شویم. در نواحی دیگر این امر به میزان کمتری مشاهده می‌شود زیرا در آن نواحی صنایع سنگین تفوق دارد، لذا نباید این مطلب را تعمیم داد. با همه این احوال من تکرار می‌کنم که صنایع سبك در حال رونق بی‌چون و چرا است و بهبود وضع کارگران پتروگراد و مسکو امری است بلاتردید. در هر دوی این شهرها، در بهار سال ۱۹۲۱ بین کارگران عدم رضایت وجود داشت. اکنون چنین عدم رضایتی نیست. ما که هر روز وضع و حالت روحی کارگران را مراقبت می‌کنیم در این امر اشتباهی نداریم.

مسأله سوم به صنایع سنگین مربوط است. در این جا باید بگویم که هنوز وضع وخیم است. در این وضع در سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۲ تا حدی تحول رخ داد. بدین ترتیب ما می‌توانیم امیدوار باشیم که وضع در آینده نزدیکی بهتر خواهد شد. ما تا حدودی برای این منظور وجوه لازم راگرد آورده‌ایم. در یك کشور سرمایه‌داری برای بهبود وضع صنایع سنگین صدها میلیون وام لازم بود که بدون آنها بهبود امکان نداشت. تاریخ اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری مبرهن می‌دارد که در کشورهای عقب‌مانده تنها وام‌های دراز مدت صد میلیونی بر حسب دلار یا روبل طلا می‌توانست وسیله ارتقاء صنایع سنگین قرار گیرد. ما فاقد چنین وام‌هایی بودیم و تاکنون نیز وامی دریافت نکرده‌ایم. آن چه که اکنون درباره امتیازات و غیره می‌نویسند تقریباً چیز دیگری غیر از کاغذ نیست. در این اواخر راجع به این موضوع و نیز به ویژه درباره امتیاز ئورکارت زیاد چیز نوشته‌ایم. ولی به نظر من سیاست ما در مورد امتیازات بسیار سیاست خوبی است. اما با همه این این احوال هنوز فاقد یك امتیاز پر منفعت هستیم. خواهش می‌کنم این نکته را

فراموش نکنید. بدین ترتیب وضع صنایع سنگین واقعاً هم برای کشور عقب‌مانده ما مسأله بسیار دشواری است، زیرا ما نمی‌توانستیم به گرفتن وام از کشورهای ثروتمند مستظهر باشیم. مع الوصف ما اکنون ناظر بهبود مشهودی هستیم و نیز می‌بینیم که هم اکنون فعالیت بارزگانی ما سرمایه‌ای برای ما ایجاد کرده است، راست است که این سرمایه عجالتاً بسیار اندك است و اندکی از بیست میلیون روبل طلا زیادتر می‌شود. ولی به هر جهت شالوده کار ریخته شده است: بازرگانی ما به ما وجوهی می‌رساند که می‌توانیم آن را برای ارتقاء صنایع سنگین مورد استفاده قرار دهیم. در حال حاضر صنایع سنگین ما به هر حال هنوز در وضع بسیار و خیمی است. ولی من برآنم که ما دیگر قادریم چیزکی پس‌انداز کنیم. ما در آینده نیز چنین خواهیم کرد. گر چه این امر غالبا به حساب اهالی انجام می‌گیرد ولی با این وصف ما باید صرفه‌جویی کنیم. ما اکنون می‌کوشیم تا بودجه دولتی خودمان را تقلیل دهیم و دستگاه دولتی خودمان راکوچك‌تر کنیم. من در آینده باز هم درباره دستگاه دولتی خودمان چند کلمه‌ای بیان خواهم داشت. ما به هر جهت باید دستگاه دولتی راکوچك‌تر کنیم، ما باید تا آن جاکه ممکن است صرفه‌جویی نماییم. ما در همه چیز، حتی در مدارس، صرفه‌جویی می‌کنیم. این کار برای آن باید بشود که ما می‌دانیم بدون نجات صنایع سنگین و بدون احیاء آن قادر به ساختن هیچ گونه صنایعی نیستیم و بدون آن اصولاً به عنوان یك کشور مستقل، نابود خواهیم شد. این را ما خوب می‌دانیم.

نجات روسیه تنها محصول خوب زمین‌های دهقانان نیست ـ این هنوز کم است ـ و نیز تنها وضع خوب صنایع سبك، که اشیاء مصرف در اختیار دهقانان می‌گذارد، نیست ـ این هم هنوز کم است ـ برای ما همچنین صناعت سنگین ضروری است. و برای آن که وضع آن را بهبود بخشیم سال‌های مدیدی کار لازم است.

صنایع سنگین به اعانهٔ دولت احتیاج دارد. اگر این وجوه را نیابیم ما دیگران به عنوان یك دولت متمدن ـ تا چه رسد به عنوان یك دولت سوسیالیستی ـ از بین رفته‌ایم. بدینسان ما در این زمینه گام قطعی برداشته‌ایم. ما وجوهی، که برای به پا داشتن صنایع سنگین ضروری است، به دست آوردیم. راست است مبلغی که ما تاکنون به دست آورده‌ایم به زحمت از بیست میلیون روبل طلا متجاوز است، ولی به هر حال این مبلغ موجود است و فقط به ارتقاء صناعت سنگین اختصاص دارد.

گمان می‌کنم من به طور کلی طبق وعده‌ای که داده‌ام مختصراً عمده‌ترین عناصر

اقتصاد ملی خودمان را بیان داشته‌ام و گمان می‌کنم از آن چه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که سیاست اقتصادی نوین هم اکنون نتیجهٔ مثبت داده است. هم اکنون ما دلیل مثبته‌ای در دست داریم که طبق آن بگوییم به عنوان یك دولت، قادریم بازرگانی کنیم و مواضع محکم کشاورزی و صناعت را برای خود محفوظ داشته به جا برویم. فعالیت عملی این مطالب را به ثبوت رسانده است. من گمان می‌کنم که این عجالتاً برای ما کافی است. ما باید هنوز بسی چیزها بیاموزیم و ما این نکته را فهمیده‌ایم که هنوز باید بیاموزیم. پنج سال است ما زمام قدرت را در دست داریم و ضمناً طی تمام این پنج سال ما در حال جنگ بوده‌ایم بنابراین موفقیت داشته‌ایم.

این مفهوم است زیرا دهقانان طرفدار ما بودند. مشکل بتوان بیش از آن چه که دهقانان طرفدار ما بودند از ما طرفداری کرد. دهقانان می‌فهمیدند که در پشت سر سفیدها ملاکین یعنی کسانی که دهقانان بیش از همه در عالم از آنها بیزارند، ایستاده‌اند. و لذا دهقانان با شور و شوق و صداقتی هر چه تمام‌تر طرفدار ما بودند. نیل به این مقصد که دهقانان از ما در مقابل سفیدها دفاع کنند دشوار نبود. دهقانان، که سابقاً از جنگ بی‌زار بودند، آن چه راکه در قوه داشتند برای جنگ علیه سفیدها برای جنگ داخلی علیه ملاکین انجام دادند. معهذا این همه مطلب نبود زیرا در واقع مسأله در این جا فقط بدین نحو مطرح بود که آیا قدرت در دست ملاکین خواهد ماند یا در دست دهقانان. برای ما این مطلب کافی نبود. دهقانان می‌فهمند که ما قدرت حاکمه را برای کارگران به دست گرفته‌ایم و هدف ما عبارت است از استقرار نظام سوسیالیستی به کمك این قدرت حاکمه. لذا برای ما تدارك اقتصادی اقتصاد سوسیالیستی از همه مهم‌تر بود. ما نمی‌توانستیم آن را از طریق مستقیم تدارك بینیم. ما مجبور بودیم این کار را از طریق غیر مستقیم انجام دهیم. سرمایه‌داری دولتی، بدان طرزی که ما در کشور خود مستقرش ساخته‌ایم، یك نوع سرمایه‌داری دولتی خود به ویژه‌ای است. این سرمایه‌داری دولتی با مفهوم عادی خودش مطابقت ندارد. ما کلیه مواضع حیاتی را در دست خود داریم، زمین در دست ما است و به دولت تعلق دارد. این مطلب بسیار مهم است گر چه مدعیان ما مطلب را چنین جلوه گر می‌سازند که گویا این مسأله هیچ گونه اهمیتی ندارد. این درست نیست. این کیفیت که زمین متعلق به دولت است فوق‌العاده مهم است و همچنین از نقطه‌نظر اقتصادی دارای اهمیت عملی فراوانی است. ما به این هدف نایل آمده‌ایم و باید بگوییم که تمام فعالیت آیندهٔ ما نیز تنها باید در این چارچوب بسط و تکامل یابد. ما

اکنون بدان جا رسیده‌ایم که دهقانان ما راضی هستند و صنایع و بازرگانی جان می‌گیرند. من در فوق گفته‌ام که سرمایه‌داری دولتی ما با سرمایه‌داری دولتی به معنای تحت اللفظی آن این تفاوت را دارد که نه تنها زمین بلکه کلیهٔ بخش‌های مهم صنایع در دست دولت پرولتاری است. مقدم بر همه چیز ما قسمتی از صنایع کوچك و متوسط را به اجاره داده‌ایم، با این حال بقیهٔ صنایع در دست ما باقی مانده است. و اما دربارهٔ بازرگانی، من می‌خواهم یك بار دیگر تأکید کنم که ما سعی داریم شرکت‌های مختلط تأسیس کنیم و هم اکنون در کار تأسیس این شرکت‌ها هستیم، در این شرکت‌ها بخشی از سرمایه متعلق به سرمایه‌دار خصوصی و آن هم سرمایه‌دار خارجی و قسمت دیگر متعلق به ما است. اولاً ما با این ترتیب شیوهٔ بازرگانی را می‌آموزیم و این هم برای ما ضروری است و ثانیاً ما همیشه امکان داریم، در صورتی که ضروری بشمریم، چنین شرکتی را منحل کنیم و لذا به اصطلاح ما هیچ ریسکی نمی‌کنیم. و اما از سرمایه‌داری خصوصی می‌آموزیم و به رأی العین می‌بینیم که چگونه می‌توانیم بپاخیزیم و مرتکب چه اشتباهاتی می‌شویم. تصور می‌کنم می‌توانم به همین اندازه اکتفاء کنم.

می‌خواستم دربارهٔ برخی نکات بی‌اهمیت دیگر هم صحبت کنم تردیدی نیست که ما به میزان کثیری مرتکب سفاهت شده‌ایم و هنوز هم می‌شویم. احدی نمی‌تواند در این باره بهتر از من قضاوت کند و آن را عیان‌تر از من ببیند (خنده حضار) چرا مرتکب سفات می‌شویم؟ این امر مفهوم است؛ اولاً ما کشور عقب‌مانده هستیم، ثانیاً سطح معلومات در کشور ما به حداقل است، ثالثاً کمکی دریافت نمی‌داریم. هیچ یك از کشورهای متمدن به ما کمك نمی‌کنند. برعکس همه آنها به ضد ما کار می‌کنند. رابعاً این تقصیر دستگاه دولتی ما است. آن چه به ما رسیده یك دستگاه دولتی کهنه است و این هم بدبختی ما است. دستگاه دولتی غالب اوقات به ضد ما عمل می‌کند. وضع از این قرار بود که در سال ۱۹۱۷، پس از آن که ما قدرت حاکمه را به دست گرفتیم، دستگاه دولتی به ضد ما خرابکاری می‌کرد. در آن موقع ما خیلی ترسیدیم و خواهش کردیم که «لطفاً نزد ما برگردید». این بود که آنها همه برگشتند و این هم برای ما مصیبتی بود. ما اکنون تعداد کثیری کارمند داریم ولی به اندازهٔ کافی نیروی تحصیل کرده نداریم که واقعاً این عده را اداره کند. در عمل اغلب اوقات وضع چنین است که در این جا یعنی در بالا، که ما قدرت دولتی را در دست داریم، دستگاه باز هم یك طوری کار می‌کند ولی در پایین خودسرانه امر و نهی می‌کنند و چنان امر و نهی می‌کنند که اغلب اوقات به ضد اقدامات

ما عمل می‌نمایند. من نمی‌دانم در بالا چقدر ولی به هر جهت خیال می‌کنم چند هزار و حداکثر چند ده هزار نفر افرادی از خود داریم. ولی در پایین صدها هزار کارمند قدیمی هست، که از دوران تزار و جامعهٔ بورژوایی باقی مانده‌اند و قسمتی آگاهانه و قسمتی غیرآگاهانه به ضد ما کار می‌کنند. طی یك مدت کوتاه در این قسمت نمی‌توان کاری انجام داد، این مطلبی است بلاتردید. در این جا ما باید طی سالیان دراز کار کنیم، تا دستگاه را تکمیل بخشیم و آن را تغییر دهیم و نیروهای جدید را به کار جلب نماییم. ما این کار را با نواختی به حد کافی سریع و شاید هم بیش از حد سریع انجام می‌دهیم. مدارس شوروی و دانشگاه‌های کارگری تأسیس شده و چندین صد هزار جوان تحصیل می‌کنند و شاید هم بسیار سریع هم تحصیل می‌کنند ولی به هر جهت کار شروع شده است و من فکر می‌کنم که این کار ثمرات خود را به بار خواهد آورد. اگر خیلی عجولانه کار نکنیم طی چند سال عده کثیری از جوانان در اختیار ما خواهند بود که قادرند از بیخ و بن دستگاه دولتی ما را دگرگون سازند.

گفتم که ما مرتکب مقداری زیاد سفاهت شده‌ایم، ولی من باید در این زمینه چند کلمه‌ای هم درباره مدعیانمان بگویم. وقتی مدعیان ما به ما تذکر می‌دهند و می‌گویند که اینك خود لنین معترف است که بلشویك‌ها مرتکب سفاهت زیادی شده‌اند، من می‌خواهم در پاسخ آنها بگویم: آری، ولی بدانید که سفاهت‌های ما هر چه باشد از نوعی غیر از سفاهت شما است. ما تازه شروع به آموختن نموده‌ایم و با چنان نظمی می‌آموزیم که اطمینان داریم به نتایج خوب خواهیم رسید. ولی اگر مدعیان ما، یعنی سرمایه‌داران و قهرمانان انترناسیونال دوم، روی سفاهت‌هایی که ما مرتکب شده‌ایم تکیه کنند، من به خود اجازه می‌دهم که برای مقایسه سخنان یکی از نویسندگان نامی روس را در این جا با اندك تغییری ذکر کنم که در این صورت چنین خواهد بود: وقتی بلشویك‌ها مرتکب سفاهت می‌شوند، بلشویك می‌گوید: «دو دو تا می‌شود پنج تا»، ولی وقتی مدعیانش، یعنی سرمایه‌داران و قهرمانان انترناسیونا دوم، مرتکب سفاهت می‌شوند، چنین می‌گویند: «دو دو تا می‌شود شمع کافوری». اثبات این نکته دشوار نیست. مثلاً قراردادی را که امریکا و انگلستان و فرانسه و ژاپن با کلچاك منعقد کرده‌اند بردارید. از شما سؤال می‌کنم: آیا دولت‌هایی از اینها منورالفکرتر و مقتدرتر در جهان وجود دارند؟ ولی نتیجه چه شده است؟ آنها بدون آن که حساب کنند، فکر کنند و ملاحظه کنند به کلچاك وعدهٔ کمك دادند. این یك شکست مفتضحی بود که به عقیدهٔ من حتی

درك آن هم برای عقل بشری دشوار است.

یا مثال دیگری را بگیریم که هم مفهوم‌تر است و هم مهم‌تر: صلح ورسای. از شما سؤال می‌کنم: در این جا دول «معظم» که «غرق در هالهٔ افتخار» هستند چه کردند؟ چگونه می‌توانند از این آشفتگی، از این وضع بی‌معنی برای خود گریزگاهی بیابند؟ تصور می‌کنم اغراق نباشد اگر تکرار کنم که سفاهت‌های ما در قیاس با آن سفاهت‌هایی که دولت‌های سرمایه‌داری و جهان سرمایه‌داری و انترناسیونال دوم مرتکب می‌شوند هیچ است. به این جهت به عقیدهٔ من دورنمای انقلاب جهانی ـ موضوعی که من باید به اختصار بدان بپردازم ـ مساعد است. و من برآنم که در صورت وجود یك شرط معین این دورنما باز هم بهتر خواهد شد. می‌خواستم کلمه‌ای چند دربارهٔ این شرایط بیان دارم.

ما در سال ۱۹۲۱ در کنگرهٔ سوم، قطعنامه‌ای درباره ساختمان تشکیلاتی احزاب کمونیست و دربارهٔ اسلوب‌ها و مضمون کار آنها تصویب کردیم. قطعنامه بسیار عالی است، ولی تقریباً سراپای آن روسی است، یعنی از شرایط و اوضاع روسیه اقتباس شده است. این جهت خوب قطعنامه است ولی در عین حال جهت بد آن هم هست. بد از این جهت که من معتقدم تقریباً یك نفر خارجی هم نمی‌تواند آن را بخواند، من قبل از این که این سخن را بگویم این قطعنامه را مجدداً خوانده‌ام. اولاً زیاده از حد مطول و حاوی پنجاه ماده و یا حتی بیشتر است. خارجی‌ها معمولاً چنین چیزهایی را نمی‌توانند بخوانند. ثانیاً حتی اگر هم آن را بخوانند هیچ یك از خارجی‌ها آن را نخواهد فهمید و علت آن هم روسی بودن بیش از حد آن است. نه برای آن که به روسی نوشته شده است ـ این قطعنامه خیلی خوب به تمام زبان‌ها ترجمه شده است ـ بلکه برای آن که سراپای مشحون از روح روسی است. و ثالثاً اگر یك نفر خارجی، بر حسب استثناء، آن را بفهمد نمی‌تواند اجرا کند. این نقص سوم قطعنامه است. من با برخی از نمایندگانی که در این جا حضور دارند صحبت کرده‌ام و امیدوارم که در جریان آتی کنگره، گر چه خود شخصاً نمی‌توانم در آن شرکت جویم زیرا این امر متأسفانه برای من محال است ولی به عدهٔ زیادی از نمایندگان کشورهای مختلف به تفصیل صحبت کنم. در من این فکر ایجاد شده است که ما با این قطعنامه اشتباه بزرگی کرده‌ایم. بدین معنی که راه ترقیات آتی خودمان را سد کرده‌ایم. چنان که متذکر شدم قطعنامه بسیار عالی تنظیم شده است و من زیر کلیهٔ پنجاه یا پنجاه و اندی مادهٔ آن را امضاء می‌کنم. ولی ما این را نفهمیدیم که چگونه باید با این تجربه روسی خودمان با خارجی‌ها برخورد کنیم. آن چه که در

قطعنامه گفته شده به صورت کلمات بی‌جانی باقی مانده است. ولی اگر ما این نکته را درك نکنیم نمی‌توانیم به جلو برویم. به نظر من مهم‌ترین کار برای همه ما، خواه برای روس‌ها و خواه برای رفقای خارجی، آن است که پس از پنج سال انقلاب روس باید بیاموزیم. اکنون تازه ما امکان آموختن یافته‌ایم. من نمی‌دانم این امکان تاکی ادامه خواهد یافت. من نمی‌دانم دول سرمایه‌داری تاکی به ما امکان خواهند داد به آرامی بیاموزیم. ولی هر لحظه‌ای که از فعالیت جنگی و جنگ فارغ باشیم باید آن را برای آموزش، و آن هم از آغاز، مورد استفاده قرار دهیم.

همه حزب و همهٔ قشرهای روسیه این مطلب را با عطشان خود برای علم آموزی اثبات می‌کنند. این تلاش برای آموختن نشان می‌دهد که اکنون مهم‌ترین وظیفهٔ ما عبارت است از آموختن و آموختن. ولی رفقای خارجی هم باید بیاموزند، نه بدان معنایی که ما می‌آموزیم یعنی خواندن و نوشتن و خوانده را فهمیدن، که ما هنوز بدان نیازمندیم. بحث می‌کنند که آیا این مطلب به فرهنگ بورژوازی مربوط است یا به فرهنگ پرولتاری؟ من این مسأله را مفتوح می‌گذارم. در هر حال یك امر بلاتردید است و آن این که: ما باید قبل از هر چیز خواندن و نوشتن و خوانده را فهمیدن بیاموزیم. برای خارجی‌ها این کار لازم نیست. برای آنها کاری بالاتر از این لازم است: و آن مقدم بر همه این است که آن چه را که ما دربارهٔ ساختمان تشکیلاتی احزاب کمونیستی نگاشته‌ایم و رفقای خارجی هم آن را نخوانده و نفهمیده امضاء کرده‌اند درك کنند. این باید نخستین وظیفهٔ آنها باشد. ضروری است که این قطعنامه اجرا شود. این کاری است که نمی‌توان در عرض یك شب انجام داد، چنین کاری مطلقاً غیر ممکن است. قطعنامه بیش از حد روسی است: این قعطنامه منعکس کننده تجربه روسی است و به همین جهت برای خارجی‌ها غیرقابل درك است و آنها نمی‌توانند بدین اکتفا ورزند که مانند شمایلی آن را در گوشه‌ای آویخته و بدان نماز گزارند. با چنین عملی چیزی نمی‌توان به دست آورد. آنها باید بخشی از تجارب روسی را فراگیرند. من نمی‌دانم این کار چگونه انجام خواهد گرفت. ممکن است مثلاً فاشیست‌های ایتالیا به ما خدمات فراوانی بکنند بدین معنی که به ایتالیایی‌ها توضیح دهند که هنوز به حد کافی دارای معارف نیستند و کشور آنها هنوز در مقابل باندهای سیاه تضمین نشده است. ممکن است که این امر بسیار سودمند باشد. ما روس‌ها نیز باید طرق توضیح مبادی این قطعنامه را به خارجی‌ها جستجو کنیم. در غیر این صورت آنها مطلقاً قادر نخواهند بود این قطعنامه را اجرا کنند.

من معتقدم که ما باید در این زمینه نه تنها به روس‌ها، بلکه به رفقای خارجی نیز، بگوییم که مهم‌ترین کار در دورانی که اکنون فرامی‌رسد آموختن است. ما به معنای اعم می‌آموزیم. آنها باید به معنای اخص بیاموزند تا بتوانند واقعاً به تشکیلات، ساختمان، اسلوب و مضمون کار انقلابی دست یابند. اگر این کار انجام گیرد، آن‌گاه من مطمئنم که درونمای انقلاب جهانی نه فقط خوب بلکه عالی خواهد بود.

(کف زدن‌های شورانگیزی که تا مدتی خاموش نمی‌شود؛ بانگ‌های «زنده‌باد رفیق لنین ما!» موجب هلهله‌های پرشور تازه‌ای می‌گردد.)

«پراودا» شمارهٔ ۲۵۸؛ ۱۵ نوامبر سال ۱۹۲۲

یادداشت‌هایی دربارهٔ مسأله وظایف هیأت نمایندگی ما در لاهه[۱]

به نظر من در مسألهٔ مبارزه با خطر جنگ یعنی مسأله‌ای که به کنفرانس لاهه مربوط می‌شود بزرگ‌ترین مشکل عبارت است از دفع این پندار موهوم که مسأله مذکور ساده و واضح و نسبتاً سهل است.

معمولاً معروف‌ترین پیشوایان اصلاح‌طلب به طبقهٔ کارگر می‌گویند: جنگ را با اعتصاب یا انقلاب پاسخ می‌گوییم. و غالب اوقات قاطعیت ظاهری این پاسخ‌ها کارگران و کارکنان کئوپراتیوها و دهقانان را قانع و آرام می‌سازد.

شاید بهترین شیوه این باشد که مطلب را با شدیدترین تکذیب یك چنین عقیده‌ای آغاز کنیم. باید متذکر شویم که به ویژه اکنون، پس از جنگ اخیر، تنها ابله‌ترین افراد و دروغگویان علاج‌ناپذیر می‌توانند اطمینان دهند که دادن چنین پاسخی به مسأله مبارزه علیه جنگ پاسخ به درد خوری است. باید متذکر شویم که «پاسخ دادن» به جنگ به وسیلهٔ اعتصاب غیر ممکن است، درست همان طور که «پاسخ دادن» به جنگ به وسیلهٔ انقلاب، به معنای ساده و تحت اللفظی این کلمات، غیر ممکن است.

باید به افراد این وضع واقعی را توضیح داد که چقدر رازی که در آن جنگ زاییده می‌شود بزرگ است و سازمان‌های عادی کارگران، گر چه خود را انقلابی بنامند، چقدر در برابر جنگی که واقعاً فرا می‌رسد عاجزند.

باید به مردم به نحوی هر چه مشخص‌تر یك بار و یك بار دیگر توضیح داد که در

---

۱ ـ کنگره بین‌المللی صلح در لاهه که از ۱۰ تا ۱۵ دسامبر سال ۱۹۲۲ جریان داشت از طرف انترناسیونال اتحادیه‌ها در آمستردام تحت فشار توده‌های کارگر به منظور مبارزه با خطر جنگ جهانی نوین تشکیل گردید. هیأت نمایندگی شوروی که بر اثر اصرار کارگران انقلابی اتحادیه‌ها و کئوپراتیف‌ها به این کنگره دعوت شده بود با وجود مقاومت اکثریت اپورتونیست کنگره، وظایف پرولتاریا را در مورد جنگ طبق رهنمودهای لنین بیان داشت. کنگره برنامه اقدامی را که از طرف هیأت نمایندگی شوروی پیشنهاد شده بود، رد کرد.

دوران جنگ اخیر وضع از چه قرار بود و چرا نمی‌توانست به دیگر منوال باشد.

باید به ویژه اهمیت این وضع را توضیح داد که «دفاع از میهن» مسأله‌ای ناگزیر می‌شود و اکثریت عظیم زحمت‌کشان به ناچار این مسأله را به سود بورژوازی خود حل خواهند کرد.

لذا اولاً توضیح مسأله «دفاع از میهن» و ثانیاً توضیح مسأله «شکست‌طلبی» که با آن ارتباط دارد و سرانجام توضیح یگانه شیوهٔ ممکن مبارزه علیه جنگ، یعنی حفظ و تشکیل یك سازمان غیر علنی برای آن که کلیهٔ انقلابیونی که در جنگ شرکت داشته‌اند بتوانند در این سازمان به فعالیت طولانی بپردازند؛ همهٔ اینها باید در نخستین سطح قرار گیرد.

تحریم جنگ عبارت‌پردازی سفیهانه است. کمونیست‌ها باید در هر جنگ ارتجاعی شرکت جویند.

مطلوب است از روی امثله‌ای که فرضاً از مطبوعات آلمانی قبل از جنگ اتخاذ می‌شود و از جمله از روی امثله‌ای که از کنگره بال منعقده در ۱۹۱۲ اتخاذ می‌گردد به نحوی هر چه مشخص‌تر نشان داده شود که تصدیق نظری این نکته که جنگ تبهکارانه است و جنگ برای سوسیالیست مجاز نیست و غیره، کلماتی میان تهی است، زیرا طرح مسأله بدینسان فاقد هرگونه جنبه مشخصی است. ما برای توده‌ها هیچ‌گونه تصور واقعاً زنده‌ای دربارهٔ این که جنگ چگونه می‌تواند فرا رسد و فرا می‌رسد ایجاد نمی‌کنیم. ولی جراید حاکمه برعکس، هر روز در تعداد بیشماری نسخ، این مسأله را ماست‌مالی می‌کنند و دربارهٔ آن چنان اکاذیبی اشاعه می‌دهند که جراید ضعیف سوسیالیستی در مقابل آن به کلی عاجزند، به ویژه آن که جراید مزبور در این مورد به هنگام صلح نیز نظریات به کلی غلطی را تعقیب می‌کنند جراید کمونیستی نیز در اغلب کشورها محتمل است رؤسایی بار آورند.

به نظر من نمایندگان ما در کنفرانس بین‌المللی کارکنان کئوپراتیوها و تردیونیونیست‌ها بایستی وظایف را بین خودشان تقسیم کنند و همهٔ آن سفسطه‌هایی را، که در حال حاضر به کمك آنها جنگ را موجه می‌سازند، به تفصیل هر چه تمام‌تر مورد تحلیل قرار دهند.

ممکن است عمده‌ترین وسیله جلب توده‌ها به جنگ همانا عبارت از آن سفسطه‌هایی باشد که جراید بورژوازی به کمك آنها عمل می‌کند و مهم‌ترین کیفیتی که عجز ما را در

درباره کئوپراسیون

۱

به نظر من در بین ما به مسأله کئوپراسیون توجه کافی مبذول نمی‌شود. تصور نمی‌رود همه این نکته را درك کنند که پس از انقلاب اکتبر و مستقل از نپ (بر عکس، بدین مناسبت لازم است گفته شود: همانا به برکت نپ) کئوپراسیون اکنون برای ما اهمیتی استثنایی کسب می‌کند. در آرمان‌های کئوپراتروهای قدیمی خیالبافی فراوان است. آنها غالباً به سبب خیالبافی خود خنده‌آورند. خیالبافی آنها در چیست؟ در این که این افراد اهمیت اساسی و حیاتی مبارزهٔ سیاسی طبقه کارگر را در راه برافکندن سلطه استثمارگران درك نمی‌کنند. اکنون در کشور ما این برافکندن صورت گرفته است و اینك بسیاری از آن چیزهایی که در آرمان‌های کئوپراتورهای قدیمی خیالبافانه، حتی رمانتیك و حتی مبتذل بود، به واقعیت عاری از هرگونه رنگ‌آمیزی مبدل می‌شود.

در کشور ما، حال که قدرت حاکمه دولتی در دست طبقه کارگر است و کلیه وسایل تولید به این قدرت حاکمه دولتی تعلق دارد، واقعاً تنها وظیفه‌ای که باقی مانده جلب اهالی کئوپراسیون است. هر آینه اهالی به حد اکثر به کئوپراسیون جلب گردند، آن وقت خود به خود سوسیالیسم به هدف خود می‌رسد، همان سوسیالیسمی که سابقاً موجب ریشخند، تبسم و بی‌اعتنایی به جای افرادی می‌گردید که به حق معتقد به ضرورت مبارزه طبقاتی، مبارزه در راه احراز قدرت سیاسی و غیره بودند. باری همه رفقا به خوبی درك نمی‌کنند که کئوپراتیوی کردن روسیه برای ما چه اهمیت عظیم و بی‌کرانی کسب می‌کند. ما در نپ نسبت به دهقان، به عنوان یك بازرگان و نیز نسبت به اصل بازرگانی خصوصی گذشت کردیم و اهمیت عظیم کئوپراسیون هم (برخلاف آن چه که فکر می‌کنند) به ویژه از این جا ناشی می‌گردد. در واقع جلب بعد کافی پردامنه و عمیق اهالی روسیه به کئوپراسیون در شرایط تسلط نپ، تمامی آن چیزی است که برای ما لازم است زیرا ما اکنون به آن مرحله‌ای از درآمیختن منافع خصوصی یعنی منافع بازرگانی خصوصی با وارسی و نظارت آن از جانب دولت و آن مرحله‌ای از تبعیت آن از منافع همگانی دست یافته‌ایم، که سابقاً سد راه عمده بسیار و بسیار زیادی از سوسیالیست‌ها بود. در واقع

حاکمیت دولت بر کلیه وسایل بزرگ تولید، حاکمیتی که امور آن در دست پرولتاریا است، اتحاد این پرولتاریا با میلیون‌ها دهقان خرد و خرده پا و تأمین رهبری این پرولتاریا بر دهقانان و غیره مگر این تمام آن چیزی نیست که لازم است برای این که ما به وسیلهٔ کئوپراسیون و تنها به وسیلهٔ کئوپراسیون، که سابقاً به عنوان پدیدهٔ سوداگرانه‌ای آن را مورد تحقیر قرار می‌دادیم و اکنون نیز به هنگام نپ از جهت معینی حق داریم آن را مورد تحقیر قرار دهیم، جامعهٔ کامل سوسیالیستی را بنا نماییم؟ این هنوز ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی نیست ولی تمام آن چیزی است که برای این ساختمان ضروری و کافی می‌باشد. و همین کیفیت است که از طرف بسیاری از کارکنان عملی ما بدان کم بها داده شده است. در بین ما به کئوپراسیون با بی‌اعتنایی می‌نگرند و این نکته را درك نمی‌کنند که کئوپراسیون اولاً از لحاظ اصولی (مالکیت وسایل تولید در دست دولت)، ثانیاً از لحاظ انتقال به نظامات نوین از طریقی برای دهقانان ساده‌تر، آسان‌تر و مفهوم‌تر باشد، چه اهمیتی فراوانی دارد.

و حال آن که نکته عمده باز هم در این جا است، فوق است بین خیالبافی دربارهٔ تشکیل انواع انجمن‌های کارگری برای ساختمان سوسیالیسم و آموختن شیوهٔ عملی ساختمان این سوسیالیسم به نحوی که هر دهقان خرده پایی بتواند در این ساختمان شرکت جوید. این همان مرحله است که ما اکنون بدان است دست یافته‌ایم. و تردیدی نیست که با وجود نیل بدان بینهایت کم از آن استفاده می‌کنیم.

ما در جریان انتقال به نپ راه افراط پیمودیم، ولی نه بدان معنی که جای زیادی برای اصل صنایع آزاد و بازرگانی آزاد اختصاص دادیم، بلکه بدین معنا که ضمن انتقال به نپ کئوپراسیون را فراموش نمودیم و اکنون به کئوپراسیون کم بها می‌دهیم و داریم اهمیت عظیم کئوپراسیون را در مورد دو جانبه‌ای که فوقاً برای اهمیت مزبور ذکر کردیم، فراموش می‌نماییم.

اکنون من قصد دارم با خواننده در این باره صحبت کنم که براساس اصل «کئوپراتیوی» هم اکنون عملاً چه چیزی می‌توان و باید انجام داد. با کدام وسایلی می‌توان و باید هم اکنون این اصل «کئوپراتیوی» را به نحوی بسط داد، که اهمیت سوسیالیستی آن برای همه و هر کس روشن گردد؟

باید به کئوپراسیون از لحاظ سیاسی چنان ترتیباتی داد که کئوپراسیون نه تنها به طور کلی و همیشه از مزایای برخوردار باشد بلکه این مزایا جنبه صرفاً مالی داشته باشد (میزان

ربح بانکی و غیره). باید کئوپراسیون را از آن چنان قرضه‌های دولتی برخوردار نمود که از قرضه‌هایی که ما به بنگاه‌های خصوصی و حتی به صنایع سنگین و غیره می‌دهیم نیز ولو اندکی هم شده بیشتر باشد.

هر نظام اجتماعی تنها در نتیجه پشتیبانی مالی طبقه معینی پدید می‌آید. یادآوری صدها و صدها میلیون روبلی که برای پیدایش سرمایه‌داری «آزاد» صرف گردید، لزومی ندارد.

اکنون ما باید درك کنیم و به این درك جامه عمل بپوشانیم که در حال حاضر آن نظام اجتماعی که باید از حد عادی پشتیبانی کنیم نظام کئوپراتیوی است. ولی پشتیبانی باید به معنای واقعی این کلمه انجام گیرد. بدین معنا که کافی نیست که این پشتیبانی به مفهوم پشتیبانی از هرگونه معاملات کئوپراتیوی درك گردد، بلکه باید به مفهوم پشتیبانی از آن معاملات کئوپراتیوی درك گردد که در آن واقعاً توده‌های واقعی اهالی شرکت می‌جویند. دادن جایزه به دهقانی که در معاملات کئوپراتیوی شرکت می‌جویند بدون شك شیوه صحیحی است. ولی اصل مطلب در آن است که باید ضمناً شرکت او و آگاهی او و کیفیت عالی کارا و نیز مورد وارسی قرار گیرد. هنگامی که یك کئوپراتور به ده می‌رود، و در آن جا فروشگاه کئوپراتیوی تشکیل می‌دهد، اهالی به معنای اخص کلمه در این امر هیچ گونه اشتراکی ندارند ولی در عین حال اهالی، به تبعیت از منافع خود، می‌کوشند تا اشتراك در آن را بیازمایند.

این امر دارای جهت دیگری نیز هست. از نقطه نظر یك اروپایی «متمدن» (و قبل از همه باسواد) برای ما انجام کار بسیار کمی مانده است تا بدون استثناء همه را واداریم در معاملات کئوپراتیوی اشتراك جویند، آن هم نه شرکت منفعل بلکه شرکت فعال. اصولاً برای ما «فقط» یك چیز باقی مانده است: و آن این که اهالی کشور را به حدی «متمدن» سازیم که تمام مزایای اشتراك همگانی در کئوپراسیون را درك کنند و امر این اشتراك را رو به راه سازند. «فقط» همین مانده است، اکنون برای انتقال به سوسیالیسم هیچ گونه خردمندی دیگری لازم نیست. ولی برای اجرا همین «فقط» یك تحول کامل، یك دوره کامل رشد فرهنگی برای همه توده خلق لازم است. لذا اصل ما باید چنین باشد: تا ممکن است کمتر فضل‌فروشی و تا ممکن است کمتر چم و خم. نپ از این لحاظ پیشرفتی محسوب می‌شود که با سطح عادی‌ترین دهقان هم‌تراز می‌گردد و از وی چیزی بالاتر نمی‌طلبد. ولی برای آن که ما از طریق نپ به عملی ساختن شرکت همه اهالی در

کئوپراسیون نایل آییم یك دوران کامل تاریخی لازم است. در بهترین صورت ما می‌توانیم این دوران را در عرض یك یا دو دهه طی کنیم. ولی به هر جهت این یك دوران تاریخی خاصی خواهد بود و بدون این دوران تاریخی، بدون باسوادی همگانی، بدون وجود یك میزان کافی فهمیدگی، بدون میزان کافی عادت دادن اهالی با استفاده از کتاب، بدون تأمین پایه مادی این امر، بدون مصونیت معینی مثلاً در مقابل خشکسالی و گرسنه و غیره، ما نخواهیم توانست به هدف خود برسیم. تمام کار عجالتاً در این است که ما بتوانیم آن دامنه عمل وسیع انقلابی و آن شور و شوق انقلابی را که نشان داده و به میزان کافی هم نشان داده و به کامیابی کامل منجر ساخته‌ایم (این جا من تقریباً آماده‌ام بگویم) با قابلیت تبدیل شدن به یك سوداگر فهمیده و باسواد که برای یك کئوپراتور خوب کاملاً کافی است؛ توأم سازیم.

منظور من از توانایی تبدیل شدن به سوداگر توانایی تبدیل شدن به سوداگر بافرهنگ است. بگذار افراد روس و یا خود فقط دهقانان که خیال می‌کنند: وقتی بازرگانی می‌کنند می‌توانند سوداگر هم باشند، به گوش خویش بسپارند. این به هیچ وجه درست نیست. دهقان بازرگانی می‌کند، ولی بین بازرگانی کردن و سوداگر بافرهنگ بودن فرق بسیاری است. دهقان اکنون به شیوه آسیایی بازرگانی می‌کند، ولی برای آن که بتواند سوداگر باشد باید به شیوه اروپایی بازرگانی کند. یك دوران کامل او را از این موضوع جدا می‌کند.

خاتمه می‌دهم: باید یك رشته امتیازات اقتصادی، مالی و بانکی به کئوپراسیون داده شود. پشتیبانی دولت سوسیالیستی ما از اصل نوین تشکل اهالی باید عبارت از این باشد. ولی بدینسان وظیفه فقط در رئوس مطالب مطرح شده است، زیرا در این جا تمام مضمون وظیفه از نظر عملی هنوز نامعین و جزئیات آن توصیف نشده باقی مانده است، یعنی این که ما باید بتوانیم آن شکلی از «جوایز» (و آن شرایطی از اعطاء آنها) را که در ازاء ورود به کئوپراسیون می‌دهیم، آن شکلی از جوایز را که با در دست بردن آن ما می‌توانیم به اندازهٔ کافی به کئوپراسیون کمك کنیم، و به پیدایش کئوپراتور متمدن نایل آییم پیدا کنیم. و اما نظام کئوپراتورهای متمدن در شرایط وجود مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و احراز پیروزی طبقاتی پرولتاریا بر بورژوازی، همانا نظام سوسیالیستی است.

۴ ژانویه ۱۹۲۳.

۲

هر وقت من درباره سیاست اقتصادی نوین مطلبی نوشته‌ام پیوسته از مقاله سال ۱۹۱۸ خود راجع به سرمایه‌داری دولتی[۱] نقل قول کرده‌ام. این امر بارها موجب بروز شك و تردید در برخی از رفقای جوان شده است. ولی تردید آنها بیشتر جنبه سیاسی تجریدی داشته است.

به نظر آنها چنین می‌رسد که نمی‌توان نظامی را که در آن وسایل تولید متعلق به طبقه کارگر است و حاکمیت دولتی به این طبقه تعلق دارد سرمایه‌داری دولتی نامید. ولی آنها متوجه نمی‌شدند که من عنوان «سرمایه‌داری دولتی» را اولاً برای بیان رابطه تاریخی خط‌مشی کنونی ما با آن خط‌مشی که من در مباحثه خود علیه کمونیست‌های به اصطلاح چپ تعقیب می‌کردم به‌کار می‌بردم و نیز در همان موقع اثبات می‌کردم که سرمایه‌داری دولتی از اقتصاد کنونی ما بالاتر خواهد بود؛ آن چه برای من اهمیت داشت برقراری ارتباط پیوسته بین سرمایه‌داری دولتی معمولی و آن سرمایه‌داری دولتی غیر معمولی و حتی بسی غیر معمولی بود که هنگامی که خواننده را به رشته سیاست اقتصادی نوین می‌کشاندم دربارهٔ آن سخن می‌گفتم. ثانیاً برای من پیوسته هدف عملی اهمیت داشته است و هدف عملی سیاست جدید اقتصادی ما هم به دست آوردن امتیازات بود و امتیازات نیز در شرایط ما نوع خالص سرمایه‌داری دولتی محسوب می‌شد. باری بحث دربارهٔ سرمایه‌داری دولتی در نظر من چنین صورتی را داشت.

ولی بار یك جهت دیگر مطالب نیز وجود دارد که با در نظر گرفتن آن ممکن است سرمایه‌داری دولتی و یا لااقل مقابله با این سرمایه‌داری برای ما لازم شود. و آن هم مسأله کئوپراسیون است.

تردیدی نیست که کئوپراسیون در شرایط دولت سرمایه‌داری یك مؤسسه سرمایه‌داری اشتراکی است. همچنین تردیدی نیست که در شرایط زندگی اقتصادی کنونی ما، هنگامی که ما بنگاه‌های سرمایه‌داری خصوصی را با بنگاه‌های پیگیر سوسیالیستی (که در آن وسایل تولید، و نیز زمینی که در آن مؤسسه برپا است و خود بنگاه من حیث المجموع متعلق به دولت است) البته فقط براساس زمین اجتماعی شده و تحت نظارت حاکمیت دولتی متعلق به طبقه کارگر پیوند می‌دهیم، در این جا موضوع

---

۱ ـ رجوع شود به تبصره ۷۵ کتاب حاضر.

شکل ثالث بنگاه‌هایی مطرح می‌شود که سابقاً از نظر اهمیت اصولی استقلالی نداشتند، و آن بنگاه‌های کئوپراتیو است. در سرمایه‌داری خصوصی بنگاه‌های کئوپراتیو در مقابل بنگاه‌های سرمایه‌داری، به عنوان بنگاه‌های اشتراکی در مقابل بنگاه‌های خصوصی، متمایزند. در سرمایه‌داری دولتی بنگاه‌های کئوپراتیو از بنگاه‌های سرمایه‌داری دولتی اولاً به عنوان بنگاه‌های خصوصی و ثانیاً به عنوان بنگاه‌های اشتراکی متمایزند. در نظام موجوده ما بنگاه‌های کئوپراتیو از بنگاه‌های سرمایه‌داری خصوصی به عنوان بنگاه‌های اشتراکی متمایزند ولی از بنگاه‌های سوسیالیستی، در صورتی که در زمینی بر پا شده باشند که آن زمین و وسایل تولید به دولت، یعنی به طبقه کارگر تعلق داشته باشد، متمایز نیستند.

همین نکته است که در بین ما هنگامی که درباره کئوپراسیون بحث می‌شود، به اندازه کافی در مد نظر قرار نمی‌گیرد، فراموش می‌کنند که کئوپراسیون در سایهٔ خصوصیت نظام دولتی ما، اهمیت فوق‌العاده استثنایی کسب می‌کند، اگر امتیازات را، که اتفاقاً به حساب گفته شود در کشور ما بسط قابل ملاحظه‌ای نیافته، مجزا نماییم آن وقت کئوپراسیون در شرایط ما اکثراً کاملاً با سوسیالیسم تطبیق می‌کند.

فکر خود را توضیح می‌دهیم، خیالبافانه بودن نقشه‌های کئوپراتورهای قدمی از ربرت آئوئن گرفته تا دیگران در چیست؟ در آن است که آنها آرزوی آن را داشتند که جامعهٔ معاصر را به وسیلهٔ سوسیالیسم از راه صلح‌آمیز دگرگون سازند بدون آن که مسأله‌ای اساسی نظیر مسأله مبارزه طبقاتی و تصرف حاکمیت سیاسی توسط طبقه کارگر و برانداختن سلطهٔ طبقه استثمارگر را در نظر گیرند. و بدین جهت ما حق داریم این سوسیالیسم «کئوپراتیوی» را سرا پا خیالبافی و رومانتیك و حتی به سبب آرزوهای وی حاکی از این که با جلب اهالی به کئوپراسیون می‌توان دشمنان طبقاتی را به همکاران طبقاتی و جنگ طبقاتی را به صلح طبقاتی (به اصطلاح صلح مدنی) مبدل ساخت، مبتذل بدانیم.

تردیدی نیست که از نقطه نظر وظیفه اساسی دوران معاصر حق به جانب ما بود، زیرا بدون مبارزهٔ طبقاتی در راه احراز حاکمیت سیاسی، سوسیالیسم را نمی‌توان عملی ساخت.

ولی ببینید اکنون که دیگر حاکمیت دولتی در دست طبقه کارگر است و حاکمیت سیاسی استثمارگران برافکنده شده و همه وسایل تولید (به جز آن چه که دولت کارگری داوطلبانه موقتاً و به طور مشروط به عنوان امتیاز به استثمارگران می‌دهد) در دست طبقه

کارگر است، چقدر وضع تغییر کرده است.

اکنون ما حق داریم بگوییم که رشد سادهٔ کئوپراسیون برای ما (با استثناء «کوچکی» که در فوق ذکر شد) با رشد سوسیالیسم همسان است و در عین حال ناچاریم به دگرسانی اساسی نظریه خود درباره سوسیالیسم اعتراف کنیم. این دگرسانی اساسی عبارت از آن است که سابقاً ما مرکز ثقل را روی مبارزه سیاسی، انقلاب، تصرف قدرت حاکمه و غیره قرار می‌دادیم و می‌بایست هم قرار بدهیم. ولی اکنون مرکز ثقل تا آن جا تغییر می‌یابد که به کارهای صلح‌آمیز تشکیلاتی «فرهنگی» منتقل می‌گردد. اگر موضوع مناسبات بین‌المللی و وظیفه ما برای مبارزه در راه خط‌مشی ما در مقیاس بین‌المللی در میان نبود من حاضر بودم بگویم که مرکز ثقل کار ما به فرهنگ‌پروری منتقل شده است. ولی اگر این امر را کنار بگذاریم و نظر خود را به مناسبات داخلی اقتصادی محدود کنیم آن وقت در کشور ما اکنون مرکز ثقل کارها واقعاً دارد به فرهنگ‌پروری منتقل می‌شود.

در مقابل ما دو وظیفه عمده قرار دارد که دورانی را تشکیل می‌دهد. این وظایف عبارت است از وظیفه تغییر دستگاه دولتی ما، که به تمام معنی به هیچ دردی نمی‌خورد و ما آن را تماماً از دوران گذشته به ارث برده‌ایم: ما در عرض پنج سال مبارزه وقت نکرده‌ایم تغییری در این دستگاه بدهیم و وقت هم نمی‌توانستیم بکنیم. وظیفه دوم ما عبارت است از فعالیت فرهنگی در بین دهقانان. و اما این فعالیت فرهنگی در بین دهقانان که یك هدف اقتصادی است، همانا عبارت است از جلب به کئوپراسیون. هر آینه جلب کامل به کئوپراسیون عملی شده بود ما اکنون با هر دو پا بر زمینه سوسیالیسم قرار گرفته بودیم. ولی این جلب کامل به کئوپراسیون لازمه‌اش با فرهنگ شدن دهقانان (و همانا تودهٔ عظیم دهقانان) به آن چنان درجه‌ای است که نیل بدان بدون یك انقلاب کامل فرهنگی محال است.

مخالفین ما بارها به ما گفته‌اند که ما با استقرار سوسیالیسم در کشوری که دارای فرهنگ کافی نیست کار بی‌خردانه‌ای انجام می‌دهیم. ولی اشتباه آنها در آن بود که ما کار را از آن انتهایی که از لحاظ نظری انتظار می‌رفت (در نظر فضل‌فروشان خشك‌مغز) شروع نکردیم و تحول سیاسی و اجتماعی ما مقدم بر آن تحول فرهنگی و آن انقلاب فرهنگی شده است که به هر جهت اکنون در برابر آن ایستاده‌ایم.

برای ما اکنون این انقلاب فرهنگی کافی است تا به کشوری کاملاً سوسیالیستی بدل شویم، ولی این انقلاب فرهنگی برای ما مشکلات تصورناپذیری را خواه از لحاظ صرفاً

فرهنگی (زیرا ما بی‌سوادیم) و خواه از لحاظ مادی در بردارد (زیرا برای با فرهنگ شدن سطح معینی از تکامل وسایل مادی و پایه مادی معنی لازم است).

۶ ژانویه ۱۹۲۳.

نخستین بار در تاریخ ۲۶ و ۲۷ ماه مه سال ۱۹۲۳ در شماره‌های ۱۱۵ و ۱۱۶ روزنامه «پراودا» به امضای ن. لنین به چاپ رسید.

دربارهٔ انقلاب ما

(به مناسبت یادداشت‌های ن. سوخانف)

۱

در این روزها یادداشت‌های سوخانف را درباره انقلاب ورق می‌زدم. به ویژه خشک‌مغزی دموکرات‌های خرده بورژوای ما و نیز کلیه قهرمانان انترناسیونال دوم به چشم می‌زند. اینها صرف نظر از این که فوق‌العاده ترسو هستند و حتی بهترینشان وقتی صحبت از کوچک‌ترین انحراف از نمونه آلمانی در میان باشد غذایی غیر از قیود و شرایط ندارند، صرف نظر از این خاصیت کلیه دموکرات‌های خرده بورژوا، که در سراسر انقلاب به حد آن را بروز داده‌اند، تقلید برده‌وار آنها از گذشته به چشم می‌زند.

همهٔ آنها خود را مارکسیست می‌نامند ولی مارکسیسم را به طور غیرقابل تحملی خشک‌مغزانه درك می‌کنند. نکته قطعی را در مارکسیسم، که همانا دیالکتیك انقلابی هست، هیچ وجه نفهمیده‌اند. حتی رهنمودهای مستقیم مارکس دایر بر این که در لحظات انقلاب حداکثر نرمش لازم است برای آنها مطلقاً غیر مفهوم مانده و حتی مثلاً رهنمودهای مارکس را در مکاتباتی که به خاطر دارم به سال ۱۸۵۶ مربوط است و در آن مارکس اظهار امید کرده است که جنگ دهقانی در آلمان، که می‌تواند وضع انقلابی پدید آورد، با جنبش کارگری پیوند یابد، مشاهده نکرده‌اند، و حتی این رهنمود مستقیم را مسکوت می‌گذارند و همانند گربه‌ای که در حول و حوش کاسه آشی داغی بگردد، در حول و حوش آن می‌چرخند.

آنها در کلیهٔ رفتارشان خود را اصلاح‌طلبان ترسویی نشان می‌دهند که می‌ترسند از بورژوازی حتی انحراف جویند تا چه رسد که با وی بگسلند و در عین حال ترسویی خود را در پرده گستاخانه‌ترین لفاظی‌ها و لافزنی‌ها مستور می‌دارند، ولی حتی از لحاظ صرفاً نظری هم عجز کامل همه آنها برای درك ملاحظات زیرین مارکسیسم نمایان است. آنها تاکنون راه معین تکامل سرمایه‌داری و دموکراسی بورژوازی را در اروپای باختری مشاهده کرده‌اند، ولی نمی‌توانند حتی تصور این را بکنند که این راه را فقط در

صورتی می‌توان سرمشق «Mutatis Mutandis»[۱] قرار داد که در آن برخی تصحیحات (که از نقطه نظر جریان کل تاریخ جهان به کلی ناچیز است) به عمل آید.

اولاً انقلاب ناشی از نخستین جنگ امپریالیستی جهانی. در چنین انقلابی می‌بایست صفات نوین یا صفاتی که همانا بر اثر جنگ تغییر شکل یافته بروز کند، زیرا در جهان هرگز چنین جنگی در چنین اوضاع و احوالی روی نداده بوده است، تاکنون ما مشاهده می‌کنیم که بورژوازی غنی‌ترین کشورها نمی‌تواند پس از این جنگ مناسبات «به هنجار» بورژوایی را رو به راه کند و حال این که اصلاح‌طلبان ما، این خرده بورژواها، که خود را انقلابی وانمود می‌کنند، مناسبات به هنجار بورژوایی را حد نهایی (که از آن نمی‌توان فراتر رفت) شمرده و می‌شمرند و ضمناً این «نورم» را هم فوق‌العاده قالبی و محدود درك می‌کنند.

ثانیاً آنها به کلی از این اندیشه بیگانه‌اند که، با وجود قانونمندی کلی تکامل سراسر تاریخ جهان وجود مراحل جداگانه‌ای از تکامل که نمایندهٔ خود ویژگی شکل و یا ترتیب این تکامل است، نه تنها به هیچ وجه نفی نمی‌شود بلکه برعکس مفروض است. مثلاً حتی به ذهن آنان نیز خطور نمی‌کند که به علت قرار داشتن روسیه در مرز بین کشورهای متمدن و کشورهایی که این جنگ برای نخستین برا آنها را به طور قطع به سوی تمدن می‌کشاند، یعنی همه کشورهای خاور زمین یا کشورهای غیر اروپایی، روسیه می‌توانست و می‌بایست خود ویژگی‌هایی از خود بروز دهد، که البته با مسیر عمومی تکامل جهانی مطابق است ولی انقلابش را از کلیه انقلاب‌های قبلی کشورهای اروپای باختری متمایز می‌گرداند و به تدریج که به کشورهای خاوری انتقال می‌یابد برخی تازگی‌های جزیی پدید می‌آورد.

مثلاً استدلالی که آنها به هنگام سوسیال دموکراسی اروپای باختری از بر کرده‌اند حاکی از آن که ما به حد سوسیالیسم رشد نیافته‌ایم، و چنان که برخی از آقایان «دانشمند» آنها بیان می‌کنند، در محمل‌های عینی اقتصادی برای سوسیالیسم در کشور ما وجود ندارد، بینهایت قالبی است. و به ذهن احدی نمی‌رسد از خود بپرسد که: آیا خلقی که با وضع انقلابی، نظیر آن چه که به هنگام نخستین جنگ امپریالیستی پدید آمد رو به رو شده بود نمی‌توانست تحت تأثیر وضع چاره‌ناپذیر خود، به مبارزه‌ای دست زند که

---

۱ ـ با تغییرات مربوطه. هـ.ت.

لااقل این شانس را تأمین نماید که وی شرایطی را، ولو چندان هم عادی نباشد برای رشد آتی تمدن خود فراهم ازد؟

«روسیه به آن اوج رشد نیروهای مولده که سوسیالیسم را ممکن می‌سازد نرسیده است». همه قهرمانان انترناسیونال دوم، و از آن جمله البته سوخانف، این حکم را حقیقتاً ورد زبان خود ساخته‌اند. این حکم بلاتردید را آنها هزار بار نشخوار می‌کنند و به نظرشان می‌رسد که برای قضاوت درباره انقلاب ما این حکمی است قطعی.

ولی چه باید کرد اگر خود ویژگی اوضاع، روسیه را اولاً در جنگ جهانی امپریالیستی وارد ساخت، که کلیه کشورهای متنفذ اروپای باختری در آن شرکت داشتند و تکامل وی را در آستان انقلاب‌های خاور زمین، که آغاز می‌گردد و هم اکنون قسماً آغاز شده، در شرایطی قرار داد که ما می‌توانستیم همانا آن پیوندی را بین «جنگ دهقانی» و جنبش کارگری عملی نماییم. که آن را، به عنوان یکی از دور نماهای احتمالی «مارکسیستی» نظیر مارکس در سال ۱۸۵۶ در مورد پروس به یاد داشته بود؟

چه باید کرد اگر چاره‌ناپذیری اوضاع، قوای کارگران و دهقانان را ده برابر می‌کرد و بدین وسیله امکان انتقالی را متمایز با آن چه که در کلیه کشورهای دیگر اروپای باختری وجود داشت برای ایجاد محمل‌های اساسی تمدن جهت ما فراهم می‌ساخت؟ آیا در نتیجه این امر مسیر عمومی تکامل تاریخ جهان تغییر یافته است؟ آیا در نتیجه این امر تناسب اساسی طبقات اساسی در هر کشوری، که به مسیر عمومی تاریخ جهان کشیده می‌شود و شده است، تغییر نموده است؟

اگر برای ایجاد سوسیالیسم سطح معینی از فرهنگ لازم است (گر چه کسی نمی‌تواند بگود این «سطح» معین «فرهنگ» کدام است زیرا در کشورهای اروپای باختری این سطح متفاوت است) پس را ما نباید ابتدا از طریق انقلابی محمل‌های این سطح معین را به دست آوریم و سپس بر بنیاد حکومت کارگری و دهقانی و نظام شوروی برای رسیدن به خلق‌های دیگر به حرکت درآییم.

۱۶ ژانویه سال ۱۹۲۳.

۲

شما می‌گویید برای ایجاد سوسیالیسم تمدن لازم است. بسیار خوب. پس چرا ما نمی‌بایست ابتدا محمل‌هایی از تمدن نظیر طرد ملاکیت و طرد سرمایه‌داران روسیه را در کشور خود عملی کنیم و سپس حرکت به جانب سوسیالیسم را آغاز نماییم؟ در کدام

کتابی خوانده‌اید که چنین تغییر شکل عادی تاریخی امری است غیر مجاز و یا غیر ممکن؟

به خاطر دارم که ناپلئون نوشته است: «On s'engage et Puls::: on voit». معنای آزاد آن چنین است: «ابتدا باید درگیر یك نبرد جدی شد و سپس دید که چه باید کرد». ما هم ابتدا در اکتبر ۱۹۱۷ درگیر یك نبرد جدی شدیم و سپس جزئیات تکامل (از نقطه نظر تاریخ جهانی بدون شك این جزئیات است)، نظیر صلح برست یا نپ و غیره را مشاهده کردیم. و اکنون دیگر تردیدی نیست که ما در نکات عمده پیروز شده‌ایم.

سوخانف‌های ما و به طریق اولی سوسیال دموکرات‌هایی که در سمت راست آنها ایستاده‌اند حتی در خواب هم نمی‌بینند که اصولاً انقلاب‌ها را جز بدین نحو نمی‌توان عملی کرد. خرده بورژواهای اروپایی ما حتی در خواب هم نمی‌بینند که انقلاب‌های آتی در کشورهای خاور، که نفوس آن به مراتب بیشتر است و تنوع شرایط اجتماعی آن به مراتب زیادتر است؛ مختصاتی بلاتردید بیش از انقلاب روس به آنها عرضه خواهند داشت.

حرفی نیست که درسنامه‌ای که به شیوهٔ کائوتسکی نوشته شده برای زمان خود چیز بسیار مفیدی بوده است. ولی به هر جهت چیز دیگر وقت آن است که از این فکر فرصت صرف نظر کنیم که گویا این درسنامه کلیهٔ شکل‌های تکامل تاریخ بعدی جهان را پیش‌بینی کرده است. کسانی را که چنین می‌اندیشند به جا است صاف و ساده احمق اعلام داریم.

۱۷ ژانویه ۱۹۲۳.

نخستین بار در تاریخ ۳۰ ماه مه سال ۱۹۲۳ در شماره ۱۱۷ روزنامه «پراودا» به امضای ن. لنین به چاپ رسید.

چگونه بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان بدهیم

(پیشنهاد به کنگره دوازدهم حزب)[۱]

تردیدی نیست که بازرسی کارگری و دهقانی برای ما دشواری عظیمی را در بردارد و این دشواری تاکنون رفع نشده است. به عقیده من رفقایی که می‌خواهند این دشواری را از راه نفی سودمندی یا نفی لزوم اداره بازرسی کارگری و دهقانی رفع نمایند، ذیحق نیستند. ولی در عین حال انکار نمی‌کنم که موضوع دستگاه دولتی ما و بهبود آن مسأله‌ای است بسیار دشوار که به هیچ وجه حل نشده و در عین حال فوق‌العاده مبرم است.

دستگاه دولتی ما، به استثناء کمیساریای امور خارجه، به حداکثر همان بقایای کهنه است و به حداقل مورد تغییرات جدی قرار گرفته است. این دستگاه فقط اندکی ظاهرش رنگ آمیزی شده ولی از بقیه جهات تیپیک‌ترین و کهنه‌ترین دستگاه کهنه دولتی ما است. و اما برای جستجوی شیوه‌ای جهت نوسازی واقعی این دستگاه به نظر من باید به تجربه جنگ داخلی ما بذل توجه گردد.

ما در خطرناک‌ترین لحظات جنگ داخلی چگونه عمل می‌کردیم؟ ما بهترین نیروهای حزبی خود را در ارتش سرخ متمرکز می‌ساختیم و به تجهیز بهترین کارگران خود دست می‌زدیم و در نقاطی به جستجوی نیروهای تازه می‌پرداختیم که عمیق‌ترین

---

۱ ـ مقاله لنین چگونه بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان بدهیم و بهتر است کمتر ولی بهتر باشد که ادامه اولین مقاله است برای دوازدهمین کنگره حزب نوشته شده بود. دوازدهمین کنگره حزب کمونیست (ب) روسیه که از ۱۷ تا ۲۵ آوریل سال ۱۹۲۳ جریان داشت در تصمیمات خود تمام دستوراتی را که لنین ضمن آخرین مقالات و نامه‌های خود داده بود، در نظر گرفت. کنگره قطعنامه مخصوصی درباره وظایف بازرسی کارگری و دهقانی و کمسیون مرکزی تفتیش تصویب نمود و تصمیمی درباره یکی کردن ارگان‌های کمسیون مرکزی تفتیش و کمیساریای ملی بازرسی کارگری و دهقانی، اتخاذ کرد.

ریشه‌های دیکتاتوری ما در آن جا قرار داشت.

به عقیده من در همین سمت است که ما باید سرچشمه تجدید سازمان بازرسی کارگری و دهقانی را جستجو کنیم. من به دوازدهمین کنگره حزبمان پیشنهاد تصویب نشقه زیر را برای چنین تجدید سازمانی می‌کنم، نقشه‌ای که مبتنی بر توسعه خاص کمسیون مرکزی تفتیش ما است.

هم اکنون پلنوم کمیته مرکزی حزب ما تمایل خود را برای آن که به یك کنفرانس عالی حزبی بدل شود ابراز داشته است. این پلنوم به طور متوسط بیش از یك بار در دو ماه تشکیل جلسه نمی‌دهد و چنان چه می‌دانیم پولیت اداره ما و هیأت تشکیلاتی ما و دبیرخانه ما و غیره از جانب کمیته مرکزی امور جاری را اداره می‌کنند. به عقیده من لازم است آن راهی را که ما بدینسان در آن گام نهاده‌ایم به پایان رسانیم و پلنوم‌های کمیته مرکزی را قطعاً به کنفرانس‌های عالی حزبی مبدل سازیم که هر دو ماه یك بار با شرکت کمسیون مرکزی تفتیش تشکیل گردد و این کمسیون مرکزی تفتیش را، بر طبق شرایط زیرین با بخش اصلی بازرسی کارگری و دهقانی تجدید سازمان شده پیوند دهیم.

من به کنگره پیشنهاد می‌کنم هفتاد و پنج تا صد عضو جدید برای کمسیون مرکزی تفتیش از بین کارگران و دهقانان انتخاب کند. منتخبین باید از لحاظ حزبی مورد همان آزمایشی قرار گیرند که اعضای عادی کمیته مرکزی قرار می‌گیرند، زیرا منتخبین باید از کلیه حقوق اعضای کمیته مرکزی برخوردار باشند.

از طرف دیگر بازرسی کارگری و دهقانی باید تا حد ۳۰۰ الی ۴۰۰ کارمند تقلیل یابد و این کارمندان از جهت شرافت اخلاقی و از جهت اطلاع از دستگاه دولتی ما مورد آزمایش خاصی قرار گیرند. و نیز آمایش مخصوصی را درباره آشنایی با مبادی سازمان علمی کار به طور کلی، و بالاخص کار اداری و دفتری و غیره، بگذرانند.

به نظر من برقراری یك چنین پیوندی بین بازرسی کارگری و دهقانی و کمسیون مرکزی تفتیش به حال هر دوی این مؤسسه سودمند خواهد بود. از طرفی بازرسی کارگری و دهقانی بدین منوال دارای چنان حیثیت و اعتبار فوق‌العاده‌ای خواهد شد که دست کم بدتر از کمیساریای ملی امور خارجه ما نخواهد بود. از طرف دیگر کمیته مرکزی ما، همراه با کمسیون مرکزی تفتیش، به نحوی قطعی در آن راه تبدیل به کنفرانس عالی حزبی پای خواهد گذاشت که هم اکنون در ماهیت امر در آن پای گذارده است و برای این که بتواند وظایف خود را از دو جهت زیرین به نحوی صحیح انجام

دهد باید این راه را تا پایان بپیماید: از جهت منتظم بودن و مقرون به صلاح بودن و اصولی بودن سازمان و کار آن و از جهت حفظ ارتباط با توده‌های واقعاً وسیع توسط بهترین کارگران و دهقانان ما.

من اعتراضی را پیش بینی می‌کنم که خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم از آن محافلی که موجب کهنگی دستگاه ما هستند، یعنی از کسانی برمی‌خیزد که طرفدار آنند که دستگاه ما به همان صورت ماقبل انقلابی خود که جنبه غیر قابل تحمل و دور از نزاکتی داشت و تا امروز هم بدان صورت باقی مانده است حفظ گردد (به جا است گفته شود که ما اکنون برای تعیین مهلت‌های لازم جهت اجرا اصلاحات اجتماعی اساسی، چنان فرصتی به دست آورده‌ایم که در تاریخ خیلی به ندرت دست می‌دهد و ما اکنون با وضوح می‌بینیم که در عرض پنج سال چه کاری می‌توان کرد و چرا مهلت‌های بس بیشتری لازم است.)

اعتراض مزبور آن است که گویا از اصلاحی که به پیشنهاد می‌کنم چیزی جز درهم برهمی ناشی نخواهد شد یعنی اعضای کمسیون مرکزی تفتیش در همه مؤسسات سرگردان خواهند ماند و نخواهند دانست کجا باید بروند و برای چه باید بروند و به که باید رجوع کنند و همه جا موجب بی‌نظمی خواهند شد و کارمندان را از امور جاری باز خواهند داشت و غیره و غیره.

من فکر می‌کنم که جنبه مغرضانه چنین اعتراضی به قدری عیان است که حتی در خور پاسخ نیست. بدیهی است که از جانب هیأت رییسه کمسیون مرکزی تفتیش و از جانب کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی و شورای رییسه این کمیساریا (و همچنین در موارد لازم از طرف دبیرخانه کمیته مرکزی ما) نه یك سال بلکه چند سالی کار مجدانه لازم است تا کمیساریای ملی و امور مشترك آن با کمسیون مرکزی تفتیش را به نحوی صحیح ترتیب دهند. به عقیده من کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی می‌تواند کمیسر ملی باقی ماند (و باید هم باقی ماند)، شورای رییسه این کمیساریا هم می‌تواند تماماً به صورت همان شورای رییسه باقی ماند و در عین حال رهبری امور بازرسی کارگری و دهقانی و از آن جمله رهبری کلیهٔ اعضای کمسیون مرکزی تفتیش را که «مأموریت» خود را تحت نظر وی انجام خواهند داد، برای خود حفظ نماید. سیصد الی چهارصد کارمند بازرسی کارگری و دهقانی، که طبق نقشه من باقی خواهند ماند، از طرفی به اجرای وظایف صرفاً منشی‌گری در نز سایر اعضای بازرسی کارگری و دهقانی و نیز

اعضای اضافی کمسیون مرکزی تفتیش خواهند پرداخت ولی از طرف دیگر باید فوق‌العاده کاردان و کاملاً آزمایش شده و کاملاً قابل اعتماد باشند و حقوق زیاد دریافت بدارند که آنها را به کلی از وضع کنونی واقعاً تیره‌بختانهٔ (اگر نخواهیم بدتر از این بگوییم) مأمور بازرسی کارگری و دهقانی نجات دهد.

من مطمئنم که تقلیل تعداد کارمندان تا آن رقمی که من ذکر کردم، هم کیفیت کارکنان بازرسی کارگری و دهقانی و هم کیفیت سراپای کار را به مراتب بهبود خواهد بخشید و در عین حال به کمیسر ملی و اعضاء شورای رییسه این کمیساریا امکان خواهد داد تمام هم خود را به مرتب ساختن امور و ارتقاء اصولی و بلاانحراف کیفیت آن، که برای حکومت کارگری و دهقانی و نظام شوروی ما تا این حد ضرورت بلاشرط دارد، مصروف نمایند.

و نیز از جانب دیگر فکر می‌کنم که کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی باید هم برای یکی کردن و هم برای هماهنگ ساختن آن انستیتوی عالی سازمان کار (انسیتیتوی مرکزی کار، انستیتوی سازمان علمی کار و غیره) که اکنون تعداد آنها در جمهوری ما از دوازده کمتر نیست؛ فعالت کند. یکنواختی بیش از حد و کوشش بیش از حدی که از این جا برای یکی کردن ناشی می‌شود زیان‌بخش است. برعکس، در این جا باید حد وسط عاقلانه و مقرون به صلاحی را بین یکی کردن همه این مؤسسات و مرزبندی صحیح آنها؛ به شرط تأمین استقلال معین هر یك از این مؤسسات یافت.

تردیدی نیست که از یك چنین اصلاحی کمیته مرکزی ما نیز کمتر از بازرسی کارگری و دهقانی سود نخواهد برد، بدین معنی که از لحاظ ارتباط با توده‌ها و انتظام و اهمیت کارهای خود سود خواهد برد. آن‌گاه می‌توان (و باید) ترتیب جدی‌تر و پر مسئولیت‌تری برای تدارك جلسات پولیت بورو داد و در این جلسات باید عده معینی از اعضاء کمسیون مرکزی تفتیش برای مدت زمان معین و یا برحسب نقشه سازمانی معینی شرکت جویند.

کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی به اشتراك هیأت رییسه کمسیون مرکزی تفتیش باید بین اعضا این کمسیون از نقطه نظر وظیفه آنان در مورد حضور پولیت بورو و وارسی کلیه اسنادی که به نحوی از انحاء مورد مطالعه پولیت بورو قرار می‌گیرد، و یا از نقطه نظر وظیفه آنان در مورد وقف تمام اوقات کار خویش به تدارك نظری بررسی سازمان علمی کار و یا از نقطه نظر وظیفه آنان در مورد شرکت عملی در کنترل و بهبود

دستگاه دولتی ما، از مؤسسات عالی دولتی گرفته تا مؤسسات محلی پایین و غیره، تقسیم کار برقرار سازد.

من همچنین برآنم که علاوه بر آن سود سیاسی که اعضاء کمیته مرکزی و اعضاء کمسیون مرکزی تفتیش از این اصلاح می‌برند بدین معنی که به مراتب بهتر مطلع خواهند شد و بهتر برای جلسات پولیت بورو آمده خواهند شد (کلیه اوراق مربوط به این جلسات باید حداقل بیست و چهار ساعت قبل از جلسه پولیت بورو به دست کلیه اعضاء کمیته مرکزی و اعضاء کمسیون مرکزی تفتیش برسد. به استثناء مواردی که در آن هیچ تعویقی مجاز نیست و برای این موارد هم باید مقررات خاصی جهت مطلع ساختن اعضاء کمیته مرکزی و کمسیون مرکزی تفتیش و ترتیب اتخاذ تصمیم درباره این موارد وضع گردد) در زمره سودها این سود را هم باید افزود که تأثیر موارد صرفاً شخصی و تصادفی در کمیته مرکزی ما کاهش خواهد یافت و بدینسان خطر انشعاب کمتر خواهد شد.

کمیته مرکزی ما به صورت گروهی کاملاً متمرکز و فوق‌العاده مقتدر درآمده ولی برای کار این گروه شرایطی فراهم نیامده که متناسب با اقتدار وی باشد. اصلاحی که من پیشنهاد می‌کنم باید به این امر کمك کند و اعضاء کمسیون مرکزی تفتیش که موظفند به تعداد معین در هر یك از جلسات پولیت بورو حضور یابند، باید گروه هم‌پیوسته‌ای باشند که «بدون توجه به مقام» مراقبت نمایند که اقتدار احدی نتواند مانع آن گردد که آنها استیضاح به عمل آورند و اسناد را وارسی کنند و به طور کلی از امور اطلاع کامل حاصل نمایند و صحت مؤکد امور را معین سازند.

البته در جمهوری شوروی ما نظام اجتماعی مبتنی بر همکاری دو طبقه کارگران و دهقانان است و اکنون وجود «نپمان‌ها» یعنی بورژوازی، نیز با شرایط خاصی در این نظام مجاز شمرده شده است. اگر بین این طبقات اختلافات جدی طبقاتی پدید شود در آن صورت انشعاب اجتناب‌ناپذیر خواهد بود ولی در نظام اجتماعی ما برای این انشعاب مبادی ناگزیر وجود ندارد و وظیفه عمده کمیته مرکزی و کمسیون مرکزی تفتیش ما و نیز همه حزب ما این است که در مورد آن اوضاع و احوالی که ممکن است موجب انشعاب شود مراقبت دقیق داشته باشد و از آن جلوگیری نماید، زیرا سرنوشت جمهوری ما در فرجام کار مربوط به آن است که آیا توده دهقانی همراه طبقه کارگر خواهد رفت و وفاداری خود را در مورد اتحاد با وی حفظ خواهد کرد و یا آن که به «نپمان‌ها» یعنی

بورژوازی نوین، امکان خواهد داد تا وی را از کارگران جدا سازند و از آنان منشعب گردانند. هر قدر این دو فرجام را روشن‌تر ببینیم و هر قدر همه کارگران و دهقانان ما آن را روشن‌تر بینند، همان قدر هم شانس موفقیت ما در اجتناب از انشعابی که برای جمهوری شوروی هلاکت‌بار خواهد بود، بیشتر خواهد شد.

۲۳ ژانویهٔ سال ۱۹۲۳.

در تاریخ ۲۵ ژانویه سال ۱۹۲۳ در شمارهٔ ۱۶ «پراودا» به امضاء ن. لنین به چاپ رسید.

بهتر است کمتر ولی بهتر باشد

به عقیده من بازرسی کارگر و دهقانی نباید در مسألهٔ بهبود دستگاه دولتی ما به دنبال کمیت یا شتاب کند. ما تا این زمان به اندازه‌ای درباره کیفیت دستگاه دولتی خودمان کم فکر کرده و کم اهتمام ورزیده‌ایم که توجه به یك تدارك کاملاً جدی برای این منظور و تمرکز افرادی در بازرسی کارگری و دهقانی که واقعاً دارای کیفیت نوین باشند یعضی از بهترین نمونه‌های اروپای باختری عقب نمانند؛ توجهی به جا است. البته برای جمهوری سوسیالیستی این شرطی است بس ناچیز. ولی نخستین دوره پنج ساله به میزان زیادی کر ما را از عدم اعتماد و تردید انباشته است. ما بی‌اختیار مایل هستیم این کیفیت را برای شخصی قایل شویم که بیش از اندازه و با سهولت تمام مثلاً دربارهٔ «فرهنگ پرولتاری» سخن‌پردازی می‌کند: در بادی امر برای ما فرهنگ واقعی بورژوایی هم کافی است، فقط همین قدر باشد که ما در بادی امر بتوانیم بدون بدترین انواع فرهنگ دنیای ماقبل بورژوازی یعنی فرهنگ دیوانی یا سرواژ و غیره کار خود را از پیش ببریم. در مسایل فرهنگ شتابزدگی و گشادبازی از همه چیز زیان‌بخش‌تر است. این مطلب را بسیاری از نویسندگان جوان و کمونیست‌های جوان ما باید کاملاً آویزه گوش و هوش خود سازند.

در مورد دستگاه دولتی اکنون ما باید از تجارب گذشته این نتیجه را بگیریم که بهتر است آهسته‌تر برویم.

وضع دستگاه دولتی ما اگر نخواسته باشیم بگوییم نفرت‌آور است باید بگوییم رقت‌بار است و آن هم به حدی که ما باید ابتدا درست بیندیشیم که چگونه با نقایص آن مبارزه کنیم و به خاطر داشته باشیم که ریشه این نقایص در گذشته‌ای است که گر چه سرنگون گردیده ولی سپری نشده و جزو مرحله گذشته فرهنگ گذشته دور نگردیده است. من در این جا به ویژه مسألهٔ فرهنگ را مطرح می‌کنم، زیرا در این قبیل امور فقط آن چیزی را باید به کف آمده شمرد که جزو فرهنگ و معیشت و عادات شده باشد. ولی در مورد ما می‌توان گفت که چیزهای خوبی که در سازمان اجتماعی ما موجود است به هیچ وجه مودر تعمق قرار نگرفته، درك نشده، احساس نشده، عجولانه اقتباس شده،

مورد وارسی و آزمایش قرار نگرفته، تجربه آن را تأیید نکرده و تثبیت نشده است و قس علیهذا. البته در دوران انقلابی و با این سرعت سرگیجه‌آور تکاملی که ما را در عرض پنج سال از دوران تزاری به نظام شوروی رسانده است غیر از این هم نمی‌تواند باشد.

باید به موقع به سر عقل آمد. باید نسبت به پیشروی شتاب‌کارانه و سریع و هرگونه لاف‌زنی و امثال آن از یك حس عدم اعتماد رهایی‌بخش سرشار بود، باید در اطراف وارسی آن گام‌های به پیش، که ما هر ساعت اعلام می‌داریم و هر دقیقه عملی می‌کنیم و سپس هر ثانیه نااستواری و جنبه عدم متانت و نامفهوم بودن آنها را اثبات می‌نماییم؛ فکری کرد. شتابزدگی در این امر زیان‌بخش‌ترین کارها است. زیان‌بخش‌تر از همه این است که تصویر کنیم ما ولو اندکی چیز می‌دانیم یا این که برای ساختمان یك دستگاه واقعاً نو و واقعاً در خور عنوان سوسیالیستی و شوروی و غیره به میزان کمابیش قابل ملاحظه‌ای عناصر در اختیار داریم:

نه، ما این دستگاه و حتی عناصر آن را به حد خنده‌آوری کم داریم و باید به خاطر داشته باشیم که برای ایجاد آن نباید از صرف وقت دریغ ورزیم و باید سال‌های بسیار و بسیار و بسیاری وقت صرف نماییم.

ما چه عناصری برای ایجاد این دستگاه موجود داریم؟ فقط دو تا. اولاً کاگرانی که شیفته‌وار به نبرد و در راه سوسیالیسم مشغولند، اذهان این عناصر به اندازه کافی روشن نیست. آنها می‌خواهند به ما دستگاه بهتری بدهند. ولی نمی‌دانند چگونه باید این کار را انجام داد و نمی‌توانند آن را انجام دهند. آنها هنوز به آن درجه‌ای از تکامل و فرهنگ لازمه این امر است نرسیده‌اند. برای این کار هم همانا فرهنگ لازم است. در این جا هیچ کاری را نمی‌توان با یك ضرب شست و تهاجم و چابکی و انرژی و یا به طور کلی با هیچ یك از بهترین صفات انسانی از پیش برد. ثانیاً عناصر دانایی و معارف و تعلیمات که در کشور ما در قیاس با کلیه کشورهای دیگر به حد خنده‌آوری کم است.

و در این جا نباید فراموش کرد که این دانایی را ما خیلی میل داریم با تقلا و شتابزدگی و غیره جبران کنیم (یا این که خیال می‌کنیم می‌توان جبران کرد).

ما باید به هر قیمتی شده است، برای تجدید سازمان دستگاه دولتی خود این وظیفه را وجههٔ همت خود سازیم که: اولاً بیاموزیم، ثانیاً بیاموزیم و ثالثاً بیاموزیم و آن گاه وارسی کنیم که در نزد ما علم به صورت کلمات بی‌روح و یا جملات مد روز باقی نماند (نباید این عیب را پوشیده داشت که این امر غالباً در بین ما رخ می‌دهد) و این که علم

واقعاً باگوشت و خون ما درآمیزد و کاملاً و به طور واقعی به عنصر متشکله هستی و معیشت ما مبدل گردد. خلاصه آن که ما نباید آن توقعاتی را ابراز کنیم که بورژوازی اروپای باختری ابراز می‌دارد، بلکه باید آن توقعاتی را ابراز داریم که شایسته و برازنده کشوری است که وظیفه خود می‌شمرد به مقام کشور سوسیالیستی ارتقاء یابد.

نتایجی که از مطالب مذکور به دست می‌آید این است که: ما باید بازرسی کارگری و دهقانی را، به عنوان وسیله‌ای برای بهبود دستگاه دولتی به یك مؤسسهٔ واقعاً نمونه‌وار مبدل کنیم.

برای آن که این مؤسسه بتواند به مدارج لازم ارتقاء یابد باید این قاعده را مراعات کرد: هفت بار گز کن، یك بار ببر.

برای این منظور لازم است آن چه را که واقعاً در نظام اجتماعی ما از بهترین چیزها است با احتیاطی هر چه بیشتر و با سنجش و اطلاع کامل در تأسیس کمیساریای ملی جدید به کار بندیم.

برای این منظور لازم است که بهترین عناصری که در نظام اجتماعی ما وجود دارند، یعنی: اولاً کارگران پیشرو و ثانیاً عناصر واقعاً منور که می‌توان تضمین کرد هیچ کلمه‌ای را خوش‌باورانه نمی‌پذیرند و هیچ کلمه‌ای را بر خلاف وجدان ادا نمی‌نمایند از اعتراف به هیچ مشکلی بیم نداشته و از هیچ مبارزه‌ای برای نیل به هدفی که جداً در برابر خود قرار داده‌اند، پروا نکنند.

ما اکنون پنج سال است در تقلای بهبود دستگاه دولتی خود هستیم ولی این همانا تقلایی است که در عرض پنج سال به درد نخور بودن و حتی بی‌ثمری و حتی زیان‌بخش بودن خود را ثابت کرده است. این تقلا در ظاهر به صورت کار و کوشش جلوه می‌کرد و در واقع خواه مؤسسات ما و خواه ذهن ما را مغشوش می‌نمود. باید سرانجام کاری کرد که این وضع تغییر کند.

باید بر وفق این قاعده عمل کرد که بهتر است از لحاظ کمیت کمتر ولی از لحاظ کیفیت بهتر باشد. باید بر وفق این قاعده عمل کرد که کار طی دو یا حتی سه سال برای به دست آوردن یك مصالح انسانی معتبر بهتر از آن است که با عجله و بدون هیچ گونه امیدی به حصول مقصود، این کار انجام گیرد.

من می‌دانم که مراعات این قاعده و انطباق آن بر واقعیت ما دشوار است. من می‌دانم که قاعده معکوس آن از هزاران روزنه برای خود راه خواهد گشود. من می‌دانم که باید

مقاومت عظیمی ابراز داشت. باید ابرام فوق‌العاده‌ای به خرج داد و می‌دانم که کار و کوشش ما لااقل برای سال‌های اول به کلی بی‌اجر خواهد بود: ولی با همه این احوال یقین دارم که تنها با این طرز کار خواهیم توانست به هدف خویش برسم و تنها با نیل به این هدف می‌توانیم یك جمهوری واقعاً سزاوار عنوان شوروی و سوسیالیستی و غیره و غیره ایجاد کنیم.

احتمال می‌رود بسیاری از خوانندگان ارقامی را که به من به عنوان مثال در نخستین مقالهٔ خود ذکر کرده‌ام[1] بسی ناچیز یافته باشند. من اطمینان دارم که می‌توان محاسبات فراوانی در اثبات نارسایی این ارقام ذکر کرد. ولی فکر می‌کنم که ما باید یك چیز را بالاتر از همهٔ این قبیل محاسبات قرار دهیم و آن هم عطف توجه به کیفیت واقعاً نمونه‌وار است.

من برآنم که همانا اکنون سرانجام آن زمانی رسیده است که ما باید برای بهبود دستگاه دولتی خود چنان که شاید و باید و با جدیت تمام کار کنیم. و همانا در این زمان است که می‌توان گفت زیان‌بخش‌ترین خصوصیت این کار شتابزدگی است. به همین جهت می‌خواستم متذکر شوم که باید از افزودن بر میزان این ارقام سخت برحذر بود. برعکس، به نظر من در این جا باید از لحاظ ارقام خیلی خست به خرج داد. صریح بگوییم. کمیساریای ملی بازرسی کارگری و دهقانی اکنون ذره‌ای اقتدار ندارد. همه می‌دانند که هیچ مؤسسه‌ای نامنظم‌تر از مؤسسات بازرسی کارگری و دهقانی ما نیست و در شرایط کنونی از این کمیساریای ملی بیش از این هم نمی‌توان چیزی توقع داشت. اگر ما واقعاً خواستار نیل به این مقصدیم که پس از چند سال آن چنان مؤسسه‌ای پدید آوریم که اولاً نمونه‌وار باشد، ثانیاً اعتماد بلاشرط همه کس را جلب نماید و ثالثاً به همه و هر کس ثابت کند که ما واقعاً از عهده کار مؤسسه‌ای عالی، نظیر کمسیون مرکزی تفتیش، برآمده‌ایم، باید این نکته را کاملاً به خاطر بسپریم. به عقیده من باید هر گونه نورم‌های کلی را درباره تعداد کارمندان فوراً و بی‌برگشت به دور افکند. ما باید کارمندان سازمان بازرسی کارگری و دهقانی را به طرزی کاملاً خاص برگزینیم و در این میانه قاعده‌ای جز آزمایش بسیار جدی به کار نبریم. در واقع هم، برای چه باید یك کمیساریای ملی تشکیل گردد که در آن کارها فقط کر و کری بکند و باز هم کوچك‌ترین

---

۱ ـ رجوع شود به قسمت قبلی «چگونه بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان بدهیم».م

اعتمادی را به خود جلب نکند و حرفش دارای اعتبار بسیار ناچیزی باشد؟ به نظر من اختراز از این کار در چنین تجدید سازمانی که ما اکنون در نظر داریم وظیفه عمدهٔ ما محسوب می‌شود.

کارگرانی که ما به سمت اعضاء کمسیون مرکزی تفتیش جلب می‌کنیم باید از کمونیست‌های بی‌خدشه باشند و من برآنم که باید با آنها مدتی مدید کار کرد تا شیوه‌ها و وظایف کار را به آنها آموخت. سپس به عنوان معاونین در این کار باید از تعداد معینی منشی استفاده کرد و آنان را قبل از گماشتن به کار مورد آزمایش سه باره قرار داد. سرانجام آن صاحبان مشاغلی که ما تصمیم می‌گیریم به طور استثناء آنها را بلافاصله به سمت کارمندی در بازرسی کارگری و دهقانی به کار بگماریم، باید واجد شرایط زیرین باشند:

اولاً باید از طرف چند کمونیست معرفی شده باشند:

ثانیاً باید از لحاظ اطلاع خود در رشته دستگاه دولتی ما امتحان بدهند.

ثالثاً باید از لحاظ اطلاع خود از مبانی نظری دستگاه دولتی ما و مبادی علم اداره امور و کار اداری و غیره و غیره امتحان بدهند:

رابعاً، باید کارشان را با کارمندان کمسیون مرکزی تفتیش و دبیرخانه خودشان طوری وفق دهند که ما بتوانیم کار سراپای این دستگاه را تضمین کنیم.

من می‌دانم که این توقعات شرایط فوق‌العاده کلانی را ایجاب می‌نماید و من بسی بیمناکم که اکثر «پراتیسین‌ها»ی اداره بازرسی کارگری و دهقانی این توقعات را غیر قابل اجرا اعلام نمایند و یا با بی‌اعتنایی مورد تمسخر قرار دهند. ولی من از هر یك از رهبران کنونی بازرسی کارگری و دهقانی یا کسانی که با این امر مربوطند می‌پرسم که آیا می‌تواند از روی وجدان به من بگوید که عملاً به کمیساریایی نظیر بازرسی کارگری و دهقانی چه احتیاجی وجود دارد؟ تصور می‌کنم این سؤال، در یافتن حد و اندازه به وی کمك خواهد کرد. یا باید به یکی از تجدید سازمان‌هایی که ما آن قدر زیاد بدان دست زده‌ایم یعنی به تجدید سازمان در کار بی‌سرانجامی مانند بازرسی کارگری و دهقانی دست نزد و یا باید واقعاً این وظیفه را در برابر خویش نهاد که از طریقی آهسته، دشوار و غیر عادی بدون احتراز از آزمایش‌های متعدد یك چیز واقعاً نمونه‌وار به وجود آورد که بتواند به همه کسی حس احترام تلقین نماید و آن هم نه تنها از آن جهت که مناسب و عناوین این را ایجاب می‌کند.

اگر ما صبر و شکیب نورزیم و چند سالی را صرف این کار نکنیم. آن‌گاه بهتر است که اصلاً بدان نپردازیم.

به عقیده من از بین آن مؤسساتی که ما در رشته سازمان عالی کار و غیره پدید آورده‌ایم باید یك حداقلی را انتخاب کرد و طرح کاملاً جدی مسأله را مورد آزمایش قرار داد و کار را فقط به نحوی ادامه داد که واقعاً در سطح دانش معاصر باشد و کلیه ثمرات این دانش را برای ما تأمین کند. در آن صورت پندارباقی نخواهد بود هر آینه امیدوار باشیم که در عرض چند سال مؤسسه‌ای به دست خواهیم آورد که قادر باشد کارش را انجام دهد یعنی اصولی و بلاانحراف با برخورداری از اعتماد طبقه کارگر و حزب کمونیست روسیه و قاطبه توده اهالی جمهوری ما برای بهبود کار دستگاه دولتی ما کار کند.

هم اکنون می‌توان کارهای تدارکی را برای این منظور آغاز کرد. اگر کمیساریای ملی بازرسی کارگری و دهقانی با این نقشه اصلاحی موافقت ورزد؛ در این صورت می‌تواند هم اکنون اقدامات تدارکی را آغاز نموده به طور اصولی به کار بپردازد و این اقدامات را بدون شتاب و بدون پرهیز از تجدید نظر در اقدامی که زمانی انجام داده است به سرانجام کامل خود برساند.

هر نوع تصمیم نیمه کاره‌ای در این مورد بینهایت زیان‌بخش است. برقراری هر نوع میزانی برای تعداد کارمندان بازرسی کارگری و دهقانی که از هر گونه ملاحظه دیگری منشاء بگیرد، در واقع بر ملاحظات قدیمی اداری و خرافات قدیمی و بر آن چیزهایی مبتی است که دیر محکوم شده و موجب مضحکه عمومی می‌گردد و غیره.

در واقع مسأله در این جا بدینسان مطرح است:

یا باید اکنون نشان داد که ما در امر ساختمان دولتی به طور جدی چیزهایی آموخته‌ایم (آخر گناهی نیست اگر در عرض پنج سال چیزی آموخته شود)، یا آن که هنوز برای این کار رشد یافته‌ایم و آن وقت دیگر لزومی ندارد که دست بدین کار زنیم.

به عقیده من با آن مصالح انسانی که ما واجد می‌باشیم از فروتنی دور نخواهد بود اگر فرض کنیم که اکنون دیگر به اندازه کافی آموخته‌ایم تا بتوانیم به طور اصولی و از سر نو لااقل یك کمیساریای ملی تأسیس کنیم. راست است که این کمیساریای ملی باید معرف سراپای دستگاه دولتی ما باشد.

لازم است فوراً مسابقه‌ای برای تألیف دو یا بیشتر درسنامه راجع به سازمان کار به

طور اعم و کار اداری به طور اخص اعلام گردد. می‌توان کتاب یرمانسکی را، که هم اکنون در دست است پایه قرار داد، گر چه به عنوان جمله معترضه باید گفت که این شخص علاقهٔ آشکاری به منشویك‌ها نشان می‌دهد و برای کار تنظیم درسنامه‌ای که سزاوار حکومت شوروی باشد به درد نمی‌خورد. سپس می‌توان کتاب کرژنتسف را، که چندی پیش منتشر شده است؛ مبنی قرار دارد و سرانجام می‌توان از برخی از تألیفات موجود دیگر استفاده کرد.

باید چند تن از افراد بامعلومات و درست‌کار را برای جمع‌آوری آثار و مطالعه این مسأله به آلمان و یا انگلستان اعزام داشت. انگلستان را من برای موردی نام می‌برم که اعزام به امریکا یا کانادا ممکن نباشد.

باید کمسیونی برای تنظیم برنامه اولیه امتحانات مخصوص نامزدهای کارمندی در بازرسی کارگری و دهقانی و نیز نامزدهای عضویت کمسیون مرکزی تفتیش تعیین نمود.

البته این اقدامات و نظایر آنها کار کمیسر ملی و اعضاء شورای بازرسی کارگری و دهقانی و هیأت رییسه کمسیون مرکزی تفتیش را دشوار نخواهد کرد.

موازی با این اقدامات باید یك کمسیون تدارك جهت جستجوی نامزدهایی برای مقام عضویت در کمسیون مرکزی تفتیش تعیین کرد. من امیدوارم که اکنون دیگر در کشور ما برای این مقام بیش از حد لزوم نامزدهایی خواه در بین کارکنان با تجربه کلیه وزارت‌خانه‌ها و خواه در میان دانشجویان مدارس شوروی یافت شود. مشکل بتوان صحیح شمرد که گروه معینی را از پیش حذف نماییم. احتمال می‌رود بر ما لازم آید ترجیح دهیم که ترکیب اعضاء این مؤسسه متنوع باشد زیرا باید در جستجوی آن باشیم که خواص و فضایل گوناگونی در این مؤسسه جمع باشد و لذا به عهده ما است که در روی وظیفه تنظیم فهرست نامزدها کار کنیم. مثلاً بیش از همه نامطلوب است اگر کمیساریای ملی جدید طبق نسخه واحدی تنظیم گردد یعنی فرضاً از افرادی تشکیل شود که دارای صفات دیوانی هستند یا صرفاً مستثنی از افرادی باشد که دارای خاصیت مبلغین هستند و یا صرفاً مستثنی از افرادی باشد که صفت مشخصه آن حسن معاشرت و استعداد رخنه کردن در محافلی است که برای این نوع کارکنان چندان عادی نیست و غیره.

* * *

من تصور می‌کنم که اگر نقشه خود را با مؤسسات آکادمیك بسنجم، اندیشه خود را به نحو بهتری بیان داشته‌ام. اعضاء کمسیون مرکزی تفتیش باید تحت رهبری هیأت

رییسه خودشان به طور اصولی کلیه کاغذها و اسناد پولیت بورو را از نظر بگذرانند. در عین حال آنها باید وقت خود را برای انجام امور مختلف مربوط به خود تفتیش کارهای اداری مؤسسات ما، از مؤسسات بسیار کوچك و خرد گرفته تا عالی‌ترین مؤسسات دولتی، تقسیم کنند. سرانجام در زمره کارهای آنها یکی هم اشتغال به نظریه یعنی نظریه سازمان دادن به آن کاری است که آنها قصد دارند زندگی خود را وقف آن کنند و نیز اشتغال به کارهای عملی تحت رهبری رفقای ارشد و یا دانشیاران انستیتوهای عالی سازمان کار است.

ولی من برآنم که اکتفاء به این نوع کارهای آکادمیك به هیچ وجه برای آنان ممکن نخواهد شد. به همراه این امور، آنها در عین حال باید خود را برای کارهایی آماده نمایند که من پرهیزی ندارم نام آن را تدارك برای شکار، نمی‌خواهم بگویم شکار شیادان، ولی چیزی شبیه به آن بگذارم و یا آن را تمهیدات خاصی برای استتار حرکات و رفتار خویش و غیره بنامم.

اگر در مؤسسات اروپای باختری این قبیل پیشنهادها موجب برانگیختن خشمی بی‌نظیر و برآشفتگی اخلاقی و غیره بشود، امیدوارم که ما هنوز آن قدر دیوان‌سالار نشده باشیم که چنین احساساتی از خود نشان دهیم. در کشور ما هنوز نپ نتوانسته است آن احترامی را کسب کند که فکر این که ممکن است کسی را در این جا شکار کنند، موجب آزرده خاطری گردد. هنوز از عمر جمهوری شوروی آن قدر کم گذشته است و چنان تل‌هایی از انواع زباله‌ها روی هم ریخته است که مشکل از این فکر که در این زباله‌ها می‌توان به کمك برخی حیل و تجسس‌هایی که گاه در منابع نسبتاً دور و یا از راه‌های نسبتاً پرپیچ و خم انجام می‌گیرد کاوش‌هایی به عمل آورد برای کسی آزرده خاطری دست دهد و اگر هم دست دهد می‌توان اطمینان داشت که ما به چنین کسی از ته دل خواهیم خندید.

امیدواریم بازرسی کارگری و دهقانی جدید ما صفتی را که فرانسوی‌ها Pruderie می‌نامند و ما می‌توانیم ادا و اصول مضحك و یا تفرعن مضحك بنامیم و برای دیوان‌سالاری ما، خواه دیوان‌سالاری دولتی و خواه حزبی بینهایت مطلوب است، دور بیندازد. به عنوان جمله معترضه بگوییم که دیوان‌سالاری نه تنها در مؤسسات دولتی ما بلکه در مؤسسات حزبی ما نیز وجود دارد.

اگر من در بالا نوشته‌ام که ما بادی تحصیل کنیم و آن هم در انستیتوهای سازمان عالی

کار و غیره تحصیل کنیم این حرف به هیچ وجه بدان معنی نیست که من این «تحصیل» را به شکل مکتبی درك می‌کنم و یا فکر من تنها متوجه تحصیلات مکتبی بوده است. من امیدوارم که هیچ انقلابی واقعی در حق من این سوء ظن را نبرد که گویا من مفهوم کلمه «تحصیل» را در این مورد عاری از چیزی مانند یك نیرنگ نیمه شوخی، یك نوع حیله، یك نوع خدعه یا چیزهایی از این قبیل دانسته‌ام. من می‌دانم که در کشورهای مؤدب و جدی اروپای باختری این فکر ممکن بود واقعاً وحشت ایجاد کند و هیچ کارمند مرتبی حاضر نمی‌شد حتی بحث و مذاکره درباره آن را مجاز شمرد. ولی من امیدوارم که ما هنوز بدان حد دیوان‌سالار نشده باشیم و بحث و مذاکره درباره این فکر برای ما موجب چیزی جز مسرت خاطر نگردد.

در واقع به چه سبب نباید مطلوب را با مفید توأم ساخت؟ چرا نباید از نیرنگ شوخی‌آمیز یا نیمه شوخی‌آمیز برای شکار یك چیز مضحك، یك چیز مضر، یك چیز نیمه مضحك و نیمه مضر و غیره استفاده کرد؟

به نظر من اگر بازرسی کارگری و دهقانی ما این ملاحظات را مورد بررسی قرار دهد نفعی که عایدش خواهد شد اندك نخواهد بود و ضمناً تعداد مواردی هم که به وسیله آنها کمسیون مرکزی تفتیش ما یا هیأت‌های رییسه آن در بازرسی کارگری و دهقانی تاکنون چند تا از پیروزی‌های بسیار درخشان خود را به دست آورده‌اند، براثر ماجراهایی که برای اعضاء آیندهٔ سازمان بازرسی کارگری و دهقانی یا اعضاء آیندهٔ کمسیون مرکزی تفتیش ما در نقاطی روی خواهد داد که ذکر آنها را در درسنامه‌های آراسته و بسیار مبادی آداب چندان مناسب نمی‌شمرند، بسی افزایش خواهد یافت.

* * *

چگونه می‌توان مؤسسات حزبی را با مؤسسات دولتی پیوند داد؟ آیا در این جا چیزی غیر مجاز وجود ندارد؟

من این مطلب را از جانب خود مطرح نمی‌کنم بلکه از جانب آن کسانی مطرح می‌سازم که در فوق بدان‌ها اشاره کرده‌ام و ضمن آن گفته‌ام که نه فقط در مؤسسات دولتی بلکه در مؤسسات حزبی ما نیز دیوان‌سالار وجود دارد.

در واقع هم اگر مصالح کار ایجاب نماید چرا را نباید این دو نوع مؤسسه را با هم پیوند داد؟ مگر کسی بوده است که زمانی متوجه نشده باشد که مثلاً در کمیساریای ملی امر خارجه چنین پیوندی سود فراوانی می‌رساند، و از همان آغاز به کار بسته می‌شود؟

مگر در پولیت بورو بسیاری مسایل بزرگ و کوچك درباره «شیوه‌هایی» که ما در پاسخ «شیوه‌های» دول خارجی و برای جلوگیری از مثلاً حیله آنها (اگر نخواسته باشیم سخنی بی‌نزاکت‌تر بگوییم) به‌کار می‌بریم از نقطه نظر حزبی مورد بحث و مذاکره قرار نمی‌گیرد؟ مگر این پیوند پرنرمش امور حزبی و دولتی مایه یك نیروی فوق‌العاده در سیاست ما نیست؟ من فکر می‌کنم آن چیزی که صحت خود را در سیاست خارجی ما به ثبوت رسانده و در آن استوار گردیده و چنان جز عادت شده است که دیگر هیچ گونه تردیدی را در این رشته برنمی‌انگیزد به‌کار بردنش در مورد کلیه دستگاه‌های دولتی ما نیز لااقل به همین اندازه (و به عقیده من به مراتب بیش از این اندازه) به جا خواهد بود. و اصولاً بازرسی کارگری و دهقانی هم به همه دستگاه دولتی ما اختصاص دارد و لذا فعالیت وی باید بدون هیچ گونه استثناء همه مؤسسات دولتی ما را اعم از مؤسسات محلی و مرکزی و تجاری و صرفاً اداری و تعلیماتی و بایگانی و تاترال و غیره و در یك کلمه همه مؤسسات را بدون کوچك‌ترین استثناء در برگیرد.

پس چرا برای مؤسسه‌ای که دارای چنین دامنه عملی است و بعلاوه شکل‌های فعالیت آن هم باید دارای نرمش فوق‌العاده زیادی باشد، درآمیختگی خاص مؤسسه تفتیش حزبی را با مؤسسه تفتیش دولتی مجاز نشمریم؟

من در این کار هیچ گونه مانعی نمی‌بینم. بعلاوه من برآنم که این پیوند یگانه وثیقه کار موفقیت‌آمیز است. من برآنم که هر گونه تردیدی در این باره از غبار آلودترین زوایای دستگاه اداری ما منشاء می‌گیرد و تنها پاسخ سزاوار آن هم ریشخند است.

* * *

تردید دیگر: آیا مناسب است که فعالیت تعلیماتی را با فعالیت اداری پیوند دهیم؟ به نظر نه تنها مناسب بلکه ضروری است. به طور کلی باید گفت که از سیستم دولت‌مداری اروپای باختری، علیرغم تمام روش انقلابی ما نسبت به این سیستم، یك رشته از زیان‌بخش‌ترین و خنده‌آورترین خرافات به ما سرایت کرده است و این خرافات را تا اندازه‌ای هم دیوان‌سالارهای گرامی ما تعهمداً و از روی نیت معین به قصد آن که در آب گل‌آلود این خرافات بتوانند غالباً ماهی بگیرند، به ما سرایت داده‌اند و به حدی هم از این آب گل‌آلود ماهی گرفته‌اند که در بین ما تنها نابینایان ندیده‌اند که دامنه این صید چه وسعتی داشته است.

ما در کلیه رشته‌های مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی «بینهایت» انقلابی هستیم.

ولی در زمینه احترام به مناسب و مراعات تشریفات و رسوم اداری «انقلابی‌گری» ما غالباً جای خود را به پوسیده‌ترین کهنه‌پرستی‌ها می‌دهد. در این جا است که غالب اوقات می‌توان ناظر این پدیده بسیار جالب بود که چگونه در زندگی اجتماعی بزرگ‌ترین پرش به جلو با هراس فوق‌العاده‌ای در قبال کوچک‌ترین تغییرات توأم است.

علت این امر هم مفهوم است، زیرا جسورانه‌ترین گام‌هایی که به جلو برداشته می‌شده در رشته‌ای بوده که از مدت‌ها پیش قلمرو نظریه بشمار می‌رفته و به طور عمده و شاید هم صرفاً از لحاظ نظری نشود و نما می‌یافته است. فرد روس تمام درد روحی زندگی اداری کراهت‌آور خود را در خانه خود به صورت تعاریف نظری فوق‌العاده جسورانه بیان می‌کرد و به همین جهت هم این تعاریف نظری بی‌اندازه جسورانه جنبه فوق‌العاده یك طرفه خود می‌گرفت. در نزد ما، جسارت نظری در تعاریف کلی با هراس حیرت‌انگیزی نسبت به هرگونه اصلاح اداری کاملاً ناچیز توأم بوده است. بزرگ‌ترین انقلاب جهانی ارضی را با جسارتی که در کشورهای دیگر بی‌سابقه بود طرح‌ریزی می‌کردیم ولی در عین حال برای یك اصلاح اداری درجه دهم هم قدرت تخیل نداشتیم؛ قدرت تخیل و یا شکیبایی به اندازه کافی نبود تا آن که همان احکام کلی را، که به هنگام انطباق در مسایل کلی چنین نتایج «درخشانی» داده است، بر این اصلاح به کار بریم.

و به همین جهت زندگی کنونی ما مختصات جسارت جانبازانه را به طور حیرت‌انگیزی با یك هراس فکری در قبال جزیی‌ترین تغییرات توأم دارد.

من برآنم که در هیچ یك از انقلاب‌های واقعاً کبیر نیز وضع جز این نبوده است، زیرا انقلاب‌های واقعاً کبیر از تضادهای بین کهنه، بین آن چه که متوجه دستکاری کهنه است و تجریدی‌ترین مجاهدات به سوی نو، که می‌بایست آن چنان نو باشد که ذره‌ای از نظام کهنه در برنداشته باشد برمی‌خیزد.

و هر اندازه این انقلاب تند و سریع‌تر باشد، به همان اندازه دورانی که طی آن یك سلسله از این قبیل تضادها بر جای خواهند ماند، طولانی‌تر خواهد بود.

* * *

صفت عمده می زندگی کنونی ما به قرار زیرین است: ما صنایع سرمایه‌داری را برانداختیم و در برانداختن کامل مؤسسات قرون وسطایی و زمینداری اربابی نیز کوشیده‌ایم و در این زمینه دهقانان خرد و خرده پایی پدید آورده‌ایم که به علت اعتماد خود نسبت به نتایج کارهای انقلاب پرولتاریا به دنبال وی می‌روند. ولی با تکیه به این

اعتماد حفظ کردن خود تا زمان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای رشد یافته‌تر کار آسانی نیست، زیرا سطح بهره‌دهی کار دهقانان خرد و خرده پا، به ویژه در دوران سیاست اقتصادی نوین، بر حسب ضرورت اقتصادی بینهایت پایین است. وضع بین‌المللی نیز موجب گردیده است که اکنون روسیه واپس افکنده شود و به طور کلی سطح بهره‌دهی کار خلق اکنون بسی پایین‌تر از قبل از جنگ است. دول سرمایه‌دار اروپای باختری، قسمتی آگاهانه و قسمتی خود به خودی، آن چه راکه در امکان داشتند به‌کار بردند تا ما را واپس افکنند. از عناصر جنگ داخلی در روسیه برای خانه خرابی هر چه بیشتر کشور استفاده کنند خارج شدن از جنگ امپریالیستی با چنین وضعی البته حایز فواید فوق‌العاده بود: اگر ما نظام انقلابی را در روسیه واژگون نسازیم لااقل تکامل آن را به طرف سوسیالیسم دچار اشکال خواهیم ساخت، تقریباً چنین بود طرز قضاوت این دولت‌ها و از لحاظ خودشان غیر از این هم نمی‌توانستند قضاوتی بکنند، در نتیجه، آنها نیمی از حل مسألهٔ خود را به دست آورند. آنها نظام نوین را، که مولود انقلاب بود، واژگون نساختند، ولی بدان امکان ندادند که فوراً گامی را به جلو بردارد که پیشگویی‌های سوسیالیست‌ها را موجه سازد و به این نظام امکان دهد نیروهای مولده را با سرعت عظیم تکامل بخشد و کلیه امکاناتی راکه موجب پیدایش سوسیالیسم می‌گردد بسط دهد و به همه و هرکس آشکارا و عیان اثبات کند که سوسیالیسم نیروهایی هنگفت در خود نهان دارد و بشریت وارد مرحله نوینی از تکامل خود شده است که امکانات فوق‌العاده شگرفی را در بردارد.

سیستم مناسبات بین‌المللی اکنون چنان است که در اروپا یکی از کشورها اسیر کشورهای پیروزمند است و آن آلمان است. سپس یك عده از دولت‌ها، و آن هم کهن‌ترین دولت‌های باختر، در نتیجهٔ پیروزی در شرایطی قرار گرفته‌اند که می‌توانند از این پیروزی برای قایل شدن یك سلسله گذشت‌های بی‌اهمیت نسبت به طبقات ستمکش خودشان استفاده کنند و این گذشت‌ها به هر صورت جنبش انقلابی را در این کشورها به عقب می‌اندازد و چیزی نظیر «صلح اجتماعی» به وجود می‌آورد.

در عین حال یك عده از کشورها یعنی خاور، هند، چین و غیره همانا در نتیجه جنگ امپریالیستی اخیر، به طور قطعی از مسیر عادی زندگانی خود برکنده شده‌اند. تکامل آنها به طور قطعی در مسیر سرمایه‌داری اروپایی افتاده است. جنب و جوش اروپایی در این کشورها نیز آغاز شده است. و اکنون برای همه جهانیان روشن است که آنها به چنان

مسیر تکاملی کشیده شده‌اند که ممکن نیست به بحران سراپای سرمایه‌داری جهانی منجر نشود.

بدین ترتیب در لحظه حاضر ما در برابر این سؤال قرار داریم: آیا ما با این تولید خرد و خرده پای دهقانی و با وجود این خانه خرابی، موفق خواهیم شد تا زمانی که کشورهای سرمایه‌داری اروپای باختری تکامل خود را به سوسیالیسم انجام دهند دوام بیاوریم؟ ولی آنها این تکامل را آن چنان که ما سابقاً انتظار داشتیم به انجام نمی‌رسانند. آنها این تکامل را از طریق «نضج» موزون سوسیالیسم به انجام نرسانده بلکه از طریق استثمار برخی کشورها توسط کشورهای دیگر، از طریق استثمار نخستین کشوری که در جنگ امپریالیستی مغلوب شده است همراه با استثمار سراسر خاور به انجام می‌رسانند. از طرف دیگر، خاور هم همانا در نتیجهٔ این نخستین جنگ امپریالیستی، قطعاً به جنبش انقلابی درآمده و قطعاً به گرد باد عمومی جنبش انقلابی جهانی کشیده شده است.

آیا یك چنین اوضاع و احوالی چه تاکتیکی را برای کشور ما ایجاب می‌کند؟ روشن است که تاکتیك زیرین را: ما باید برای حفظ حکومت کارگری خود و نگاه داشتن دهقانان خرد و خرده‌پا تحت اقتدار و رهبری آن منتها درجه احتیاط را به خرج بدهیم.

نکته مثبتی که به سود ما است این است که اکنون تمام جهان به مرحله آن چنان جنبشی وارد می‌شود که می‌بایست موجد انقلاب سوسیالیستی جهانی گردد. ولی این نکته منفی نیز برای ما وجود دارد که امپریالیست‌ها موفق شده‌اند تمام جهان را به دو اردوگاه تقسیم کنند و ضمناً این تقسیم از این جهت بغرنج شده است که برای آلمان، یعنی کشوری دارای تکامل سرمایه‌داری واقعاً مترقی و با فرهنگ اکنون بپاخاستن بینهایت دشوار است. کلیه دول سرمایه‌داری به اصطلاح باختر به او منقار می‌زنند و نمی‌گذارند به پا خیزد. و از جاب دیگر، همه خاور با صدها میلیون اهالی زحمتکش استثمار شونده‌اش، که به آخرین درجه طاقت انسانی خود رسیده‌اند، در شرایطی است که قوای جسمانی و مادیش حتی با قوای جسمانی و مادی و نظامی هیچ یك از دول به مراتب کوچك‌تر اروپای باختری نیز به هیچ وجه در خور قیاس نیست.

آیا ما می‌توانیم از تصادم آتی با این دول امپریالیستی برهیم؟ آیا این امید برای ما هست که تضادهای درونی و تصادم بین دول امپریالیستی کامیاب باختر و دول امپریالیستی کامیاب خاور برای بار دوم هم به ما همان فرصت تنفسی را بدهد، که بار اول به ما داد و آن هنگامی بود که لشکرکشی ضد انقلاب اروپای باختری که هدفش

پشتیبانی از ضد انقلاب روس بود؛ در نتیجه تضادهای اردوگاه ضد انقلابیون باختر و خاور، اردوگاه استثمارگران خاوری و استثمارگران باختری یعنی اردوگاه ژاپن و امریکا، عقیم ماند؟

به نظر من به این سؤال باید چنین پاسخ داد که حل مسأله در این جا به عوامل بسیار زیادی منوط است و فرجام مبارزه را روی هم رفته می‌توان تنها بر روی این اساس پیش‌بینی کرد که اکثریت عظیم اهالی جهان در غایت امر به وسیله خود سرمایه‌داری تعلیم مبارزه می‌گیرند و برای این مبارزه پرورش می‌یابند.

فرجام مبارزه در غایت امر به این نکته مربوط می‌شود که روسیه، هند، چین و غیره اکثریت عظیم اهالی را تشکیل می‌دهند. و همانا این اکثریت اهالی در سال‌های اخیر با سرعتی غیر عادی به مبارزه در راه رهایی خود جلب می‌گردند و از این لحاظ جای ادنی تردیدی نیست که حل نهایی مبارزه جهانی بر چه منوال خواهد بود. از این لحاظ پیروزی نهایی سوسیالیسم کاملاً و بدون قید و شرط تأمین است.

ولی آن چه برای ما جالب توجه است این ناگزیری پیروزی نهایی سوسیالیسم نیست. برای ما آن تاکتیکی جالب است که ما حزب کمونیست روسیه، ما حکومت شوروی روسیه، باید تعقیب کنیم تا مانع آن شویم که دولت‌های ضد انقلابی باختر اروپا خوردمان کنند. برای آن که ما بتوانیم موجودیت خود را تا تصادم جنگی آینده بین باختر امپریالیستی ضد انقلابی و خاور انقلابی و ناسیونالیستی، بین متمدن‌ترین دولی که به شیوه شرقی عقب مانده‌اند و در عین حال تشکیل اکثریت را می‌دهند، تأمین کنیم. این اکثریت باید فرصت متمدن شدن بیابد. خود ما هم به اندازه کافی دارای آن تمدنی نیستیم که بتوانیم مستقیماً به سوسیالیسم انتقال یابیم، اگر چه برای این کار مقدمات سیاسی داریم. ما بایستی دارای چنین تاکتیکی باشیم یا آن که برای نجات خود سیاست زیرین را در پیش گیریم.

ما باید بکوشیم دولتی بسازیم که در آن کارگران رهبری خود را بر دهقانان و نیز اعتماد دهقانان را نسبت به خود حفظ کنند و با عظیم‌ترین صرفه‌جویی‌ها آثار هرگونه افراط و تفریط را از عرصه مناسبات اجتماعی خود برون رانند.

ما بایستی دستگاه دولتی خود را به حداکثر صرفه‌جویی برسانیم. ما باید هرگونه آثار افراط و تفریط را، که از دوران روسیه تزاری و از دستگاه اداری سرمایه‌داری وی به میزان کثیری در دستگاه دولتی ما باقی مانده است، از آن بیرون برانیم.

آیا این یك جولانگاهی برای محدودیت دهقانی نخواهد بود؟

نه. اگر ما رهبری طبقه کارگر را بر دهقانان محفوظ داریم، امکان خواهیم یافت به بهای عظیم‌ترین و عظیم‌ترین صرفه‌جویی در اقتصاد کشور خود بدین نتیجه نایل آییم که کوچك‌ترین اندوخته‌ها را برای بسط صناعت ماشینی بزرگ، براب بسط برق‌رسانی، هیدروتورب و برای اتمام ساختمان سد ولخف و غیره حفظ کنیم.

امید ما فقط و فقط به همین است. تنها آن هنگام است که ما قادر خواهیم بود (اگر بخواهیم مطلب را باستعاره بیان داریم) از اسبی بر اسب دیگر سوار شویم یعنی از اسب دهقانی و رعیتی بینوا، از اسب صرفه‌جویی‌هایی که برای یك کشور دهقانی ویران در نظر گرفته شده بر اسبی که پرولتاریا در جستجوی آن است و نمی‌تواند در جستجویش نباشد یعنی بر اسب صناعت ماشینی بزرگ و برق‌رسانی و سد ولخف و غیره سوار شویم.

من در افکار خودم نقشه عمومی کار خودمان، سیاست خودمان، تاکتیك خودمان و استراتژی خودمان را بدینسان با وظایف تجدید سازمان بازرسی کارگری و دهقانی پیوند می‌دهم. بدینسان است که آن اهتمام فوق‌العاده و آن توجه فوق‌العاده‌ای که ما بایستی نسبت به امر بازرسی کارگری و دهقانی مبذول داریم تا آن را در اوج فوق‌العاده‌ای قرار دهیم و هیأت رییسه‌ای به آن اعطا کنیم که دارای حقوق و اختیارات کمیته مرکزی باشد و غیره و غیره، در نظر من توجیه می‌گردد.

این توجیه عبارت از آن است که ما تنها از طریق تصفیه حداکثر دستگاه دولتی، از طریق حداکثر تقلیل تمامی آن چه که در این دستگاه ضرورت مطلق ندارد قادر خواهیم بود مسلماً دوام بیاوریم. و ضمناً ما قادر خواهیم بود نه در سطح یك کشور خرده دهقانی، نه در سطح این محدودیت همگانی، بلکه در سطحی که بلاانحراف به سوی صناعت بزرگ ماشینی ارتقاء می‌یابد، دوام بیاوریم.

این است آن وظایف عالیه‌ای که من برای بازرسی کارگری و دهقانی خودمان آرزومندم. به این جهت است که من برای آن نقشه درآمیختن یك مقام عالیه حزبی بسیار صاحب اقتدار را با کمیساریای ملی «عادی» طرح می‌کنم.

۲ مارس ۱۹۲۳.

در تاریخ ۴ مارس سال ۱۹۲۳ در شمارهٔ ۴۹ روزنامهٔ «پراودا» به امضاء ن. لنین به چاپ رسید.

دوران مداخلهٔ جنگی بیگانگان و جنگ داخلی

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف **لنین**

ترجمهٔ: محمد پورهرمزان

به‌کوشش: عزیزالله علیزاده

درباره قحطی

نامه به کارگران پتروگراد:

رفقا!

چند روز پیش نماینده شما، که از رفقای حزبی و کارگر کارخانه پوتیلف است، نزد من بود. این رفیق منظره فوق‌العاده سخت قحطی را در پتروگراد مفصلاً برای من تصویر کرد. همه ما می‌دانیم که در یك سلسله از استان‌های صنعتی وضع خواربار به همینسان حاد است و قحطی با همین طرز دردناك خانه کارگران و به طور کلی تهیدستان را دق الباب می‌کند.

ولی در عین حال ما ناظر رواج احتکار غله و سایر مواد خواربار هستیم. علت قحطی این نیست که در روسیه غله یافت نمی‌شود، بلکه این است که بورژوازی و تمام ثروتمندان در مورد مهم‌ترین و حادترین مسأله یعنی در مسأله غله به پیکار نهایی و قطعی علیه سیادت زحمت‌کشان، علیه دولت کارگران، علیه حکومت شوروی دست زده‌اند. بورژوازی و تمام ثروتمندان و از آن جمله ثروتمندان روستا یعنی کولاك‌ها امر انحصار غله را عقیم می‌گذارند و در کار توزیع دولتی غله، که به نفع تأمین غله تمام اهالی و در نوبت اول کارگران، زحمت‌کشان و نیازمندان است، اخلال می‌نمایند. بورژوازی نرخ‌های ثابت را می‌کشند. غله را احتکار می‌کند، از هر پوط غله صد روبل، دویست روبل و بیشتر سود می‌برد، در کار انحصار غله و توزیع صحیح غله اخلال می‌نمایند و این عمل را از راه رشوه و تطمیع و پشتیبانی کین‌توزانه از تمامی آن چه که حکومت کارگران را نابود می‌سازد، انجام می‌دهد. حکومتی که می‌کوشد نخستین اصل اساسی و مهم سوسیالیسم یعنی اصل «هر کس کار نمی‌کند، نباید بخورد» را عملی سازد.

«هر کس کار نمی‌کند، نباید بخورد»، این موضوع برای هر زحمتکشی مفهوم است. تمام کارگران، دهقانان تهیدست و حتی میانه حال، تمام کسانی که در زندگی روی احتیاج دیده‌اند و تمام کسانی که زمانی با دسترنج خود زیسته‌اند، با این امر موافقت

دارند. نه دهم اهالی روسیه با این حقیقت موافقت دارند. در این حقیقت بسیار ساده و کاملاً بدیهی پایه سوسیالیسم، منبع فناناپذیر نیروی آن و وثیقه‌گزند ناپذیر پیروزی نهایی آن نهفته است.

ولی ماهیت قضیه اتفاقاً در همین است که موافقت با این حقیقت، سوگند یادکردن درباره موافقت با آن و تصدیق لفظی آن یك مطلب است توانایی عملی ساختن آن مطلبی دیگر. هنگامی که درکشور (در پتروگراد و در استان‌های غیرزراعتی، در مسکو) هزارها و میلیون‌ها نفر از قحطی رنج می‌برند و در عین حال در همین کشور که خود را جمهوری شوروی سوسیالیستی می‌خواند ثروتمندان و کولاك‌ها و محتکرین میلیون‌ها پوط غله را پنهان می‌کنند؛ آن‌گاه برای هر کارگر و دهقان آگاه مورد دارد که جداً و عمیقاً در این اندیشه فرو برد.

«هرکس کار نمی‌کند، نباید بخورد» چگونه باید این اصل را عملی ساخت؟ مثل روز روشن است که برای عملی ساختن این امر اولاً انحصار دولتی غله لازم است یعنی منبع بی‌چون و چرای هر نوع خرید و فروش خصوصی غله و تحویل اجباری تمام مازاد به دولت به نرخ ثابت و غدغن اکید انبارکردن و پنهان‌کردن مازاد غله به توسط هرکس که باشد. ثانیاً برای این امر لازم است تمام مازاد غله به دقیق‌ترین نحوی تحت حساب قرار گیرد و از نقاطی که غله در آنها فراوان است به نقاطی که از این لحاظ کمبود دارند بدون خدشه و به درستی غله حمل گردد و برای مصرف و تولید و کشت، ذخایر لازم تهیه شود. ثالثاً برای این امر لازم است غله به نحوی صحیح و عادلانه تحت کنترل دولت کارگری، پرولتاری، بدون دادن هیچ‌گونه امتیاز و رجحانی به ثروتمندان، بین تمام اتباع کشور توزیع می‌گردد.

اندك تفکری درباره این شرایط پیروزی برگرسنگی کافی است تا تمام ژرفای کودنی یاوه‌سرایان منفور آنارشیسم که لزوم قدرت دولتی را (قدرتی که نسبت به بورژوازی خشونت بی‌رحمانه و نسبت به سازمان‌شکنان قطعیت بی‌رحمانه دارد) برای انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم و استخلاص زحمت‌کشان از قید هرگونه ستم‌گری و هر نوع استثمار منکرند، درك گردد. همانا اکنون که انقلاب ما کاملاً و مشخصاً و عملاً با وظایف مربوط به عملی ساختن سوسیالیسم تماس حاصل نموده است ـ و خدمت بی‌مانند این انقلاب هم در همین است ـ همانا اکنون و به ویژه در مورد مسأله عمده یعنی مسأله غله لزوم قدرت آهنین انقلابی، دیکتاتوری پرولتاریا، ترتیب امرگردآوری

محصولات، حمل و توزیع آن به مقیاس وسیع و در سراسر کشور با محاسبه نیازمندی ده‌ها و صدها میلیون نفر و با محاسبه شرایط و نتایج تولید برای یك سال و چندین سال بعد (زیرا خشکسالی پیش می‌آید و برای افزایش میزان گردآوری غله اقداماتی جهت بهبود اراضی لازم می‌گردد که مستلزم چندین سال کار است و غیره) با وضوحی تمام مشهود است.

رومانف و کرنسکی برای طبقه کارگر کشوری را به میراث گذارده‌اند که در نتیجه جنگ غارتگرانه و تبهکارانه و فوق‌العاده شاق آنها به منتهای ویرانی رسید و به وسیله امپریالیست‌های روس و امپریالیست‌های بیگانه پاك غارت گردیده است. فقط در صورت حساب کاملاً دقیق هر پوط غله و توزیع مطلقاً موزون هر گیروانکه آن، نان برای همه کفایت خواهد کرد. در قسمت نان برای ماشین یعنی سوخت هم کمبود فوق‌العاده‌ای وجود دارد و اگر با تمام قوا برای صرفه‌جویی بی‌امان و جدی در مصرف و برای صحت توزیع کوشش نشود، آن‌گاه راه‌های آهن و فابریك‌ها از کار خواهند افتاد و بیکاری و قحطی، خلق را یکسره نابود خواهد نمود. ما با فلاکت رو به رو هستیم و این فلاکت کاملاً به ما نزدیك شده است. از پی ماه مه بی‌اندازه دشوار ماه‌های باز هم دشوارتر ژوئن، ژوئیه و اوت فرا می‌رسد.

انحصار دولتی به موجب قانون در کشور ما وجود دارد، ولی بورژوازی در هر قدم عملاً آن را عقیم می‌گذارد. ثروتمند روستا یعنی کولاك و یغماگری که ده‌ها سال است تمامی یك ناحیه را می‌چاپد ترجیح می‌دهد از راه احتکار و عرق‌کشی کیسه خود را پر کند زیرا این کار برای جیب او بسی سودمند است و آن وقت گناه قحطی را به گردن حکومت شوروی می‌اندازد. مدافعین سیاسی کولاك یعنی کادت‌ها، اس‌ارهای راست و منشویك‌ها که آشکارا و پنهانی علیه انحصار غله و حکومت شوروی «به کار مشغولند، نیز عیناً به همین طریق رفتار می‌کنند. حزب سست عنصران یعنی اس‌ارهای چپ در این جا نیز سست عنصر است: این حزب تحت تأثیر داد و فریادهای مغرضانه بورژوازی قرار می‌گیرد، علیه انحصار غله فریاد می‌کشد، بر ضد دیکتاتوری خواربار «اعتراض می‌کند»، خود را به ارعاب بورژوازی تسلیم می‌نماید، از مبارزه با کولاك می‌ترسد و با هیجان خود را به این طرف و آن طرف می‌زند و بالا بردن نرخ‌های ثابت و خرید و فروش خصوصی و غیره را توصیه می‌کند.

این حزب سست عنصران در سیاست آن چیزی را منعکس می‌کند که نظیرش در

زندگی هنگامی دیده می‌شود که کولاك تهیدستان را علیه شوراها تحریك می‌کند، آنها را تطمیع می‌نماید، و مثلاً به فلان دهقان تهیدست یك پوط غله را به بهای شش روبل نه، بلکه سه روبل می‌فروشد تا این تهیدست فاسد شده خودش از سوداگری «بهره ببرد»، خودش از فروش سوداگرانه این یك پوط غله به بهای ۱۵۰ روبل «سود ببرد» و خودش بر ضد شوراها، که خرید و فروش خصوصی غله را ممنوع می‌کنند، نعره‌کشی آغاز نماید.

هر کس استعداد اندیشیدن داشته باشد، هر کس بخواهد ولو اندکی در این باره بیندیشد برایش روشن است که مبارزه در چه جهتی سیر می‌کنند:

یا کارگران پیشرو آگاه با متحد ساختن توده تهیدستان در پیرامون خود و برقراری نظم آهنین و حکومت بی‌امان و جدی و دیکتاتوری حقیقی پرولتاریا پیروز می‌شوند و کولاك را وادار به اطاعت می‌نمایند توزیع صحیح غله و سوخت را در مقیاس سراسر کشور عملی می‌کنند.

یا این که بورژوازی به کمك کولاك‌ها و پشتیبانی غیر مستقیم سست عنصران و گمراهان (آنارشیست‌ها و اس‌ارهای چپ) حکومت شوروی را سرنگون خواهد ساخت و یك کورنیلف* روسی ـ آلمانی یا روسی ـ ژاپنی را بر مسند خواهد نشاند که ۱۶ ساعت کار در روز و یك قرص نان در هفته و تبرباران توده کارگران و شکنجه و عذاب در زندان را، همان گونه که در فنلاند و در اوکراین رخ داد، برای مردم به ارمغان می‌آورد.

یا این یا آن.

حد وسطی وجود ندارد.

وضع کشور به منتهای وخامت رسیده است.

هر کس در زندگی سیاسی تعمق می‌ورزد نمی‌تواند این نکته را مشاهده نکند که کادت‌ها با اس‌ارهای راست و منشویك‌ها دربارهٔ این نکته مشغول حصول موافقت هستند که آیا کونیلف روسی ـ آلمانی «مطبوع‌تر» یا کورنیلف روسی ـ ژاپنی، کورنیلف تاجدار انقلاب را بهتر و مطمئن‌تر در هم خواهد شکست یا کورینلف جمهوی‌خواه.

وقت آن است که تمام کارگران آگاه، تمام کارگران پیشرو با یکدیگر موافقت حاصل

---

* ـ کورنیلف: ژنرال تزاری است که در اوت (سپتامبر) سال ۱۹۱۷ به توطئه ضد انقلابی دست زد.

نمایند، وقت آن است که آنها به خود آیند و بفهمند که هر دقیقه تأخیر، خطر فنای کشور و فنای انقلاب را در بردارد.

با اقدامات نیمه‌کاره کمکی به کار نمی‌توان کرد. شکوه و شکایت هیچ نتیجه‌ای به بار نخواهد آورد. تلاش برای تحصیل نان یا سوخت «به طور جدا جدا» و «برای خود»، یعنی برای کارخانه «خود» و برای بنگاه «خود» فقط موجب تشدید بی‌نظمی می‌گردد و فقط اعمال سودپرستانه و رذیلانه و تبهکارانه محتکرین را تسهیل می‌نمایند.

به همین جهت است که من به خود اجازه می‌دهم شما رفقای کارگر پتروگرادی را به وسیله این نامه مخاطب سازم. پتروگراد روسیه نیست. کارگران پتروگراد بخش کوچکی از کارگران روسیه هستند. ولی آنها از بهترین، پیشروترین، آگاه‌ترین، انقلابی‌ترین و محکم‌ترین آتریادهای طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان روسیه هستند و از همه کمتر به عبارت‌پردازی پوچ و نومیدی سست عنصرانه و ارعاب از طرف بورژوازی تسلیم می‌گردند. در دقایق بحرانی زندگی خلق‌ها هم بارها دیده شده است که حتی آتریادهای پیشرو کم عده‌ای از طبقات پیشرو همه را به دنبال خود کشیده، آتش شور انقلابی توده‌ها را مشتعل ساخته و بزرگ‌ترین هنرنمایی‌های تاریخی را انجام داده‌اند.

نماینده کارگران پتروگراد به من گفت: در کارخانه پوتیلف ما ۴۰ هزار نفر داشتیم، ولی اکثریت آنها از کارگران «موقتی»، غیر پرولتار، و افراد غیرقابل اعتماد و بی‌حالی بودند. اکنون ۱۵ هزار نفر باقی مانده‌اند ولی اینها پرولتارهایی هستند که در مبارزه آزموده و آبدیده شده‌اند.

همین پیشاهنگ انقلاب است که خواه در پتروگراد و خواه در سراسر کشور باید صلای دعوت در دهد، باید به طور توده‌ای بپاخیزد، باید بفهمد که نجات کشور در دست او است، از او توقع ابراز آن چنان قهرمانی را دارند که از ژانویه و اکتبر ۱۹۰۵ و از فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ کمتر نباشد، وی باید علیه محتکرین غله، کولاک‌ها، غارتگران، سازمان‌شکنان، رشوه‌خواران، و نیز علیه برهم زنندگان نظم اکید دولتی در امر جمع‌آوری و حمل و توزیع غله برای افراد و نان برای ماشین، «جنگ صلیبی» عظیمی به پا دارد.

تنها اعتلای توده‌ای کارگران پیشرو قادر به نجات کشور و انقلاب است. ده‌ها هزار فرد پیشرو و پرولتار آبدیده لازم است که به حدی آگاه باشند که بتوانند مطلب را به میلیون‌ها تهیدست در اطراف و اکناف کشور توضیح دهند و در رأس آنان قرار گیرند، به

حدی استوار باشند که بتوانند هر کسی را که «دچار وسوسه» احتکار شود (از این اتفاق‌ها می‌افتد) و از مبارز راه خلق به غارتگر تبدیل گردد بی‌رحمانه از خود برانند و تیرباران نمایند، به حدی محکم و نسبت به انقلاب وفادار باشند که بتوانند به خاطر استقرار نظم و تحکیم ارگان‌های محلی حکومت شوروی و برقراری نظارت محلی بر هر پوط غله و هر پوط سوخت تمام مشقات جنگ را به طور متشکل تحمل نمایند.

انجام این امر دشوارتر از یك قهرمانی چند روزه‌ای است که در آن انسان بدون ترك کردن محل زادبومی خود و بدون تحمل سفر جنگ به ابراز شور و هیجان یعنی قیام علیه رومانف ابله جلاد، یاکرنسکی احمق و لافزن اکتفا ورزد. قهرمانی درکار سازمانی طولانی مصرانه در مقیاس سراسر کشور به مراتب دشوارتر و در عوض به مراتب عالی‌تر از قهرمانی قیام‌ها است. ولی نیروی احزاب کارگری و طبقه کارگر همیشه عبارت از این بوده است که طبقه کارگر، جسورانه، مستقیم و بی‌باك به چهره خطر می‌نگرد، از اعتراف بدان هراس ندارد و هوشیارانه می‌سنجد که چه نیروهایی در اردوگاه «او» و یا در اردوگاه «بیگانه» یعنی استثمارگران قرار دارد. انقلاب به پیش می‌رود، بسط می‌یابد و نمو می‌کند. وظایفی هم که در برابر ما قرار می‌گیرد افزایش می‌یابد. دامنه و عمق مبارزه افزایش می‌یابد. توزیع صحیح غله و سوخت، تشدید استحصال آنها، حساب وکنترل اکید بر این امر از طرف کارگران و در مقیاس سراسر کشور؛ این است پیش دروازه واقعی و عمده سوسیالیسم، این دیگر وظیفه «عمومی انقلابی» نبوده، بلکه وظیفه کمونیستی است، وظیفه‌ای است که بنابر آن زحمتکشان و تهیدستان باید علیه سرمایه‌داری به پیکار قطعی دست زنند.

این پیکار شایستگی آن را دارد که تمام قوا در راه آن به کار رود، زیرا دشواری‌های آن عظیم است ولی کار برانداختن ظلم و استثمار هم که ما بدان دست زده‌ایم، کاری عظیم است.

در این هنگام که خلق در قحطی به سر می‌برد و بیکاری با مخافت هر چه بیشتری یکه تازی می‌کند، هر کس یك پوط غله را پنهان کند، هر کس دولت را از یك پوط سوخت محروم سازد در حکم بزرگ‌ترین جنایتکاران است.

در چنین موقعی ـ و برای جامعه حقیقتاً کمونیستی همواره ـ هر پوط غله و سوخت در حکم مقدسات است، بالاتر از آن مقدساتی که کشیشان به وسیله آن ابلهان را می‌فریبند. و بدان‌ها در برابر بردگی دنیا، بهشت آخرت را نوید می‌دهند و برای این که هر

گونه بقایای «قدس» کشیشانه از روی این قدس حقیقی به دور افکنده شود، باید عملاً آن را تصاحب نمود، باید عملاً به توزیع صحیح آن نایل آمد، باید تمام مازاد غله را بدون استثناء در انبارهای دولتی جمع‌آوری کرد، باید سراسر کشور را از مازادهای پنهان شده یا جمع‌آوری نشده تصفیه نمود، باید با سرپنجه نیرومند کارگری به این امر نایل آمد که حداکثر قوا برای افزایش استخراج سوخت و نهایت صرفه‌جویی در آن و برقراری نظم مطلق در حمل و مصرف آن به‌کار رود.

برای بالا بردن انرژی کار، برای ده برابر کردن این انرژی، برای کمك به ارگان‌های محلی حکومت شوروی در امر حساب و کنترل، برای امحاء مسلحانه احتکار و رشوه‌خواری و لنگاوری باید کارگران پیشرو در هر مرکز تولید غله و سوخت و در هر مرکز مهم حمل و توزیع آن دست به «جنگ صلیبی» توده‌ای بزنند. این وظیفه تازه نیست و اصولاً تاریخ وظایف تازه‌ای مطرح نمی‌کند، بلکه فقط بر میزان و دامنه وظایف قدیم، به نسبت بسط دامنه انقلاب افزایش دشواری‌های آن و عظمت وظیفه جهانی ـ تاریخی آن، می‌افزاید.

یکی از بزرگ‌ترین نتایج زوال‌ناپذیر انقلاب اکتبر شوروی آن است که کارگر پیشرو به مثابه رهبر تهیدستان، به مثابه پیشوای توده زحمت‌کشان روستا، به مثابه بانی دولت کار «به میان خلق رفته است». پتروگراد و سایر مراکز پرولتاری هزاران تن از بهترین کارگران را به ده داده‌اند. آتریادهای مبارزین ضدکالدین‌ها و دوتف‌ها، آتریادهای مأمور خواربار؛ پدیده تازه‌ای نیست. وظیفه فقط این است که نزدیکی فلاکت و دشواری وضع، موظف می‌سازد که ده برابر بیش از سابق کار شود.

کارگر از این که پیشوای تهیدستان شده به مومن مقدس مبدل نگردیده است، او خلق را به پیش برده است، ولی در عین حال به بیماری‌های فساد خرده بورژوازی نیز مبتلا گردیده است. هر چه تعداد آتریادهای مرکب از متشکل‌ترین، آگاه‌ترین و با انضباط‌ترین و استوارترین کارگران کمتر بود، به همان نسبت این آتریادها بیشتر فاسد می‌شدند و به همان نسبت موارد پیروزی عنصر خرده مالکانه گذشته بر آگاهی پرولتاری ـ کمونیستی آینده بیشتر بوده است.

طبقه کارگر با شروع انقلاب کمونیستی نمی‌تواند به یك ضربه ضعف و معایبی را که از جامعه ملاکین و سرمایه‌داران، از جامعه استثمارگران و یغماگران، از جامعه سودورزی‌های پلید یعنی از جامعه‌ای به میراث برده است که در آن عده‌ای قلیل در عین

تنگدستی عده‌ای کثیر ثروتمند می‌شوند، از خود دور کند، ولی طبقه کارگر می‌تواند بر جهان کهن و معایب و ضعف‌های آن پیروز شود و به طور قطع و یقین سرانجام پیروز هم خواهد شد به شرطی که همواره آتریادهای کارگری تازه و تازه‌تر، کثیر العده‌تر، مجرب‌تر و در سختی‌های مبارزه آبدیده‌تری برای مقابله با دشمن گسیل گردند.

در روسیه هم اکنون وضع به همین منوال است. برگرسنگی و بیکاری به طور انفرادی و متفرق نمی‌توان پیروز شد. برای این کار کارگران پیشرو باید در سراسر کشور پهناور به «جنگ صلیبی» توده‌ای دست زنند. برای این کار تعداد آتریادهای آهنین پرولتاریای آگاه و بینهایت وفادار به کمونیسم باید ده برابر شود. آن وقت است که ما بر قحطی و بیکاری پیروز خواهیم شد. آن وقت است که ما انقلاب را تا مرحله پیش دروازه واقعی سوسیالیسم به پیش خواهیم برد. آن وقت است که ما خواهیم توانست بر ضد یغماگران امپریالیست همچنین به جنگ تدافعی پیروزمندانه بپردازیم.

ن. لنین

۲۲ ماه مه سال ۱۹۱۸.

«پروادا شماره ۱۰۱؛ ۲۴ ماه مه سال ۱۹۱۸

به تمام شوراهای نمایندگان ایالتی و ولایتی

در صورت هجوم دشمن به جمهوری شوروی سوسیالیستی فدارتیو روسیه، که عزم راسخ خود را به صلح ثابت نموده است، چه روشی باید در پیش گرفت. (دستور به تمام نمایندگان شورای محلی و همه اهالی).

در اوکراین بارها دیده شده که دهقانان و کارگران با بیرون بردن یا نابود نمودن اموال مخالفت کرده‌اند، به امید این که آن را برای خود حفظ نمایند. آنها از این عمل کیفری شدید دیدند. اشغالگران همه چیز را از غله و احشام گرفته تا زغال و فلز و ماشین غضب کردند و با خود بردند. نمونه اوکراین باید برای سراسر روسیه درس دهشتناکی باشد.

بدین سبب هر وقت دشمن به قصد تعرض برمی‌خیزد اهالی محلی موظفند تحت رهبری شوراهای خود اکیداً فرمان زیرین را مراعات نمایند:

در وهله اول باید ذخایر جنگی بیرون برده شود. تمام آن چه که حمل نمی‌گردد، باید سوزانده یا منفجر گردد.

غله و آرد باید حمل یا در زیر خاك پنهان گردد. آن چه راکه نمی‌توان زیر خاك کرد باید نابود کرد.

احشام را باید با خود برد.

ماشین‌ها را باید یا تماماً و یا قطعه قطعه با خود برد و در صورتی که امکان این کار نباشد منهدم ساخت.

فلزات باقی مانده را باید زیر خاك پنهان کرد.

لوکومتیوها و واگون‌ها را باید به جلو فرستاد.

ریل‌ها را باید برچید.

پل‌ها را باید مین‌گذاری و منفجر گردند.

جنگل‌ها وکشتزارهای پشت سر دشمن را باید طعمه حریق ساخت.

با تمام قوا و وسایل باید پیشروی دشمن را دشوار کرد و کمینگاه ساخت. اسلحه گرم و سرد به‌کار برد.

باید عقب‌گاه را برای خود تأمین نمود و برای این کار جاسوسان و مفسده‌جویان و گارد سفیدی‌ها و خائنین ضد انقلابی را، که مستقیم یا غیر مستقیم به دشمن کمک می‌کنند، یکسره نابود ساخت.

صدر کمیته اجرائیه مرکزی روسیه
ی. اسوردلف
شورای کمیسرهای ملی رییس شورای کمیسرهای ملی
و. اولیانف (لنین)
(۲ ژوئن ۱۹۱۸)

رفقای کارگر! به پیکار نهایی و قطعی می‌رویم!

جمهوری شوروی در احاطه دشمنان است. ولی این جمهوری، هم بر دشمنان داخلی و هم بر دشمنان خارجی پیروز خواهد شد. هم اکنون در بین توده کارگر اعتلایی مشهود است که تأمین کننده پیروزی است. هم اکنون مشهود است که چگونه جرقه‌ها و انفجارهای حریق انقلاب در اروپای باختری که ما را به پیروزی نزدیك انقلاب بین‌المللی کارگری مطمئن می‌سازد، فزونی پذیرفته است.

دشمن خارجی جمهوری شوروی سوسیالیستی روسیه، در لحظه حاضر امپریالیسم انگلیس ـ فرانسه و ژاپن ـ امریکا است. اکنون این دشمن به تعرض علیه روسیه مشغول است، زمین‌های ما را غارت می‌کند، آرخانگلسك را تصرف نموده است و (چنان چه به نوشته‌های جراید فرانسوی باور کنیم) از ولادیوستك تا نیکلسك ـ اوسوری پیشرفته است. این دشمن ژنرال‌ها و افسران سپاه چکسلواکی[1] را خریده است. این دشمن همان گونه ددصفتانه و غارتگرانه به روسیه صلحجو حمله می‌کند که آلمان‌ها در فوریه حمله می‌کردند. ولی با این تفاوت که برای نگلیس‌ها و ژاپنی‌ها نه تنها تصرف و غارت

---

۱ ـ منظور شورش ضد انقلابی سپاه چکسلواکی است که توسط امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه با شرکت فعالانهٔ منشویك‌ها و اس‌ارها بر پا شد. سپاه چکسلواکی مرکب از اسیران نخستین جنگ جهانی، در سال ۱۹۱۷ از طرف حکومت موقت برای جنگ بر ضد آلمان تشکیل شده بود. پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر ضد انقلاب روس و امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه افسران ضد انقلابی این سپاه را برای مبارزه علیه حکومت شوروی مورد استفاده قرار دادند. شورش در ماه مه سال ۱۹۱۸ در چلیابینسك آغاز گردید. ضد انقلابی‌ها باکمك سپاه چکسلواکی نواحی اورال و کرانه‌های ولگا و سپس سیبری را تصرف نمودند. منشویك‌ها و اس‌ارها باکمك چکسلواك‌ها در سامارا حکومت گارد سفیدی ـ اس‌اری و در امسك حکومت گارد سفیدی سیبری را تشکیل دادند. در اکتبر سال ۱۹۱۸ نواحی کرانهٔ‌های ولگا از طرف ارتش سرخ آزاد گردید. شورش ضد انقلابی سپاه چکسلواکی در پایان سال ۱۹۱۹ همزمان با تارومار کلچاك، به کلی خاتمه یافت.

سرزمین روسیه، بلکه سرنگونی حکومت شوری هم لازم است تا بدین طریق به «احیای» جبهه، یعنی جلب روسیه به جنگ امپریالیستی (یا به عبارت ساده‌تر: جنگ راهزنانه) انگلیس علیه آلمان موفق گردند.

سرمایه‌داران انگلیس ـ ژاپن می‌خواهند حکومت ملاکین و سرمایه‌داران را در روسیه احیا کنند تا غنایمی را که در جنگ غارت شده است بالاتفاق تقسیم نمایند، کارگران و دهقانان روسی را به اسارت سرمایه انگلیسی ـ فرانسوی درآورند، از آنها در برابر وام‌های چندین میلیاردی ربح بگیرند و حریق انقلاب سوسیالیستی را، که در کشور ما آغاز شده و بیش از پیش تهدید می‌کند که دامنه‌اش سراسر جهان را فراگیرد، خاموش سازد.

درندگان امپریالیسم انگلیس ـ ژاپن نیرویشان برای تصرف و تسخیر روسیه کفایت نخواهد کرد. چنین نیرویی را حتی آلمان همسایه ما هم، همان گونه که «تجربه» او در مورد اوکراین ثابت نمود، دارا نیست. انگلیس‌ها و ژاپنی‌ها حسابشان این بود که ما را غافلگیر نمایند. ولی بدین امر موفق نشدند. کارگران پتروگراد و از پس آنها مسکو و از پس مسکو تمام بخش صنعتی مرکز با یك دلی هر چه بیشتر و ابرام هر چه بیشتر و توده‌های هر چه بیشتر و جانفشانی هر چه بیشتر به پا می‌خیزند. وثیقه پیروزی ما در همین است.

درندگان سرمایه‌دار انگلیس ـ ژاپن در لشکرکشی خود علیه روسیه صلحجو ضمناً به اتحاد خود با دشمن داخلی حکومت شوروی نیز مستظهرند. ما خوب می‌دانیم که این دشمن داخلی کیست. اینها سرمایه‌داران، ملاکین، کولاك‌ها و نور چشمی‌های آنانند که از حکومت کارگران و دهقانان زحمتکش، یعنی دهقانانی که خون همشهریان خود را نمی‌آشامند نفرت دارند.

عصیان‌های کولاکی در سراسر روسیه گسترش می‌یابد. کولاك از حکومت شوروی بینهایت نفرت دارد و حاضر است صدها هزار کارگر را خفه کند و به خاك هلاك افکند. ما خوب می‌دانیم که اگر کولاك‌ها به پیروزی برسند صدها هزار کارگر را بی‌امان قتل عام می‌نمایند و در این کار با ملاکین و سرمایه‌داران متحد شوند، زندان اعمال شاقه را برای کارگران تجدید می‌نمایند و روزگار ۸ ساعته را لغو می‌کنند و فابریك‌ها و کارخانه‌ها را به زیر یوغ سرمایه‌داران باز می‌گردانند.

در کلیه انقلاب‌های پیشین اروپا هنگامی که کولاك‌ها به علت ضعف کارگران موفق

می‌شدند نظام جمهوری را به سلطنت بازگردانند، حکومت زحمت‌کشان را به حکومت مطلقه استثمارگران، ثروتمندان و مفت‌خوران بازگردانند، وضع بدین منوال بوده است. در لاتوی و فنلاند و اوکراین و گرجستان نیز در برابر چشم ما همین جریان رخ داد. همه جا کولاك حریص شکم‌گنده ددصفت علیه طبقه کارگران و به طور کلی تهیدستان به ملاکین و سرمایه‌داران پیوسته است. همه جا کولاك با خون‌آشامی ناشنوده‌ای علیه طبقه کارگر بی‌داد نموده است، همه جا علیه کارگران کشور خود با سرمایه‌داران اجنبی متحد گردیده‌ها است. کادت‌ها، اس‌ارهای راست، و منشویك‌ها به همینسان رفتار نموده و می‌نمایند؛ کافی است فقط هنرنمایی‌های آنان در «چکسلواکی»[1] به خاطر آورده شود. اس‌ارهای چپ هم که با عصیان خود در مسکو به گارد سفیدی‌ها در یاروسلاول و به چکسلواکی‌ها و سفیدها در غازان کمك نموده‌اند، به علت نهایت حماقت و سست عنصری خود به همینسان رفتار نموده‌اند؛ بیهوده نیست که این اس‌ارهای چپ مورد تمجید و تحسین کرنسکی و دوستانش یعنی امپریالیست‌های فرانسوی قرار گرفتند.

جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که کولاك‌ها دشمن‌ها هار حکومت شوروی هستند. یا کولاك‌ها عده بینهایت زیادی کارگر را به خاك هلاك خواهند افکند و یا این که کارگران عصیان اقلیت کولاکی غارتگر خلق را علیه حکومت زحمت‌کشان بی‌رحمانه درهم می‌شکنند. در این جا حد وسط ممکن نیست، صلح امکان‌پذیر نیست: کولاك را با ملاکین و تزار و کشیش، حتی اگر با آنها نزاع هم کرده باشد، می‌توان و به آسانی هم می‌توان آشتی داد ولی با طبقه کارگر هرگز.

به همین جهت هم ما پیکار علیه کولاك‌ها را پیکار نهایی و قطعی می‌نامیم. این بدان معنی نیست که عصیان‌های مکرری از طرف کولاك‌ها و یا این که لشکرکشی‌های مکرری از طرف سرمایه‌داری اجنبی علیه حکومت شوروی امکان ندارد. کلام پیکار «نهایی» به معنای آن است که آخرین و پر عده‌ترین طبقه از طبقات استثمارگر در کشور ما علیه ما عصیان نموده است.

کولاك‌ها دد صفت‌ترین، خشن‌ترین و وحشی‌ترین استثمارگرانی هستند که بارها در تاریخ کشورهای دیگر حکومت ملاکین، تزارها، کشیشان و سرمایه‌داران را احیا کرده‌اند. عده کولاك‌ها بیش از ملاکین و سرمایه‌داران است. ولی به هر حال کولاك‌ها

---

۱ ـ منظور لنین شهرها و نواحی تحت اشغال نیروهای چکسلواکی است.

اقلیت مردم را تشکیل می‌دهند.

فرض کنیم که در روسیه به حساب سابق، که درندگان هنوز اوکراین و غیره را از روسیه منتزع نکرده بودند، قریب ۱۵ میلیون خانواده دهقان زارع وجود دارد. از این ۱۵ میلیون مسلماً قریب ده میلیون تهیدستانی هستند که با فروش نیروی کار خود زندگی می‌کنند یا به اسارت ثروتمندان درمی‌آیند و یا مازاد غله ندارند و در اثر دشواری‌های جنگ به ویژه خانه خراب شده‌اند. قریب سه میلیون را باید دهقان میانه حال دانست و مشکل بیش از ۲ میلیون کولاك ثروتمند و محتکر غله وجود داشته باشد. این خون‌آشامان به هنگام جنگ در نتیجه نیازمندی خلق کیسه‌های خود را پر کرده و با بالا بردن بهای غله و سایر محصولات صدها هزار روبل پول اندوخته‌اند. این عنکبوت‌ها به حساب دهقانانی که جنگ خانه خرابشان کرده است و به حساب کارگران گرسنه فربه شده‌اند. این زالوها خون زحمت‌کشان را مکیده‌اند و هر قدر کارگران در شهرها و فابریك‌ها بیشتر گرسنگی کشیده‌اند، همان قدر آنها بیشتر ثروتمند شده‌اند. این خون‌آشامان زمین ملاکین را به چنگ خود آورده و می‌آورند و باز و باز دهقانان تهیدست را اسیر خود می‌سازند.

به جنگ بی‌امان علیه این کولاك‌ها! مرگ بر آنان! کین و نفرت بر احزاب مدافع آنان یعنی بر اس‌ارهای راست، منشویك‌ها و اس‌ارهای چپ کنونی! کارگران باید با سرپنجه آهنین خود عصیان‌های کولاك‌ها را، که با سرمایه‌داران اجنبی علیه زحمت‌کشان کشور اتحاد می‌بندند، درهم می‌شکنند.

کولاك‌ها از جهل و تفرقه و پراکندگی تهیدستان روستا استفاده می‌کنند. آنها این تهیدستان را علیه کارگران تحریك می‌نمایند، گاه آنها را تطمیع کرده، امکان می‌دهند صد روبلی از احتکار غله «دخل ببرند» (و در عین حال تهیدستان را هزاران روبل غارت می‌نمایند.) کولاك‌ها می‌کوشند دهقان میانه حال را به جانب خود بکشند و گاهی در این کار موفق هم می‌شوند.

ولی طبقه کارگر به هیچ وجه وظیفه ندارد از دهقان میانه حال جدا شود. طبقه کارگر نمی‌تواند با کولاك آشتی کند، ولی با دهقان میانه حال می‌تواند راه سازشی جستجو کند و جستجو هم می‌کند. دولت کارگری یعنی دولت بلشویکی این را در کردار ثابت کرده است، نه در گفتار.

ما این امر را با تصویب و اجرای اکید قانون «اجتماعی کردن زمین» ثابت کردیم: در

این قانون گذشت‌های زیادی نسبت به منافع و نظریات دهقان میانه حال وجود دارد.

ما این امر را با سه برابر کرن بهای غله[۱] (در چند روز پیش) ثابت کردیم، زیرا ما کاملاً معترفیم که عایدات دهقان میانه حال اغلب با قیمت‌های کنونی محصولات صنعتی مطابقت ندارد و باید این عایدات بالا رود.

هر کارگر آگاه این مطلب را به دهقان میانه حال توضیح خواهد داد و با شکیبایی و ابرام و مکرر در مکرر به او ثابت خواهد کرد که سوسیالیسم برای دهقان میانه حال بینهایت با صرفه‌تر از حکومت تزارها، ملاکین و سرمایه‌داران است.

حکومت کارگری هرگز دهقان میانه حال را نیازرده و نخواهد آزرد. و در حال آن که جکومت تزارها، ملاکین، سرمایه‌داران و کولاک‌ها نه تنها همیشه دهقان میانه حال را می‌آزارد، بلکه مستقیماً خفه می‌کرد، غارت می‌نمود و در کلیه کشورها، در همه جا بدون استثناء و از آن جمله در روسیه او را خانه خراب می‌ساخت.

اتحاد هر چه محکم‌تر و آمیختگی کامل با تهیدستان روستا: گذشت و سازش با دهقان میانه حال؛ سرکوب بی‌امان کولاک‌ها، این خون‌آشامان، افعی صفتان، غارتگران خلق، این محتکرین که از قحطی ثروتمند می‌شوند؛ چنین است برنامه کارگر آگاه این است سیاست طبقه کارگر.

تاریخ نگارش: نیمه اول اوت سال ۱۹۱۸.

تاریخ انتشار: سال ۱۹۲۵.

---

۱ ـ منظور لنین تصویب‌نامهٔ شورای کمیسرهای ملی مورخهٔ ٦ اوت سال ۱۹۱۸ درباره افزایش سه برابر نرخ ثابت تدارکاتی غله محصول سال ۱۹۱۸ است.

سخنرانی به مناسبت «روز افسر سرخ»[۱]

۲۴ نوامبر ۱۹۱۸

(غریو کف زدن‌ها، سرود «انترناسیونال».) لنین می‌گوید: از طرف کمیسرهای ملی به شما شاد باش می‌گویم. هنگامی که من درباره وظایف ارتشمان و افسران سرخ می‌اندیشم واقعه‌ای را به یاد می‌آورم که همین چندی پیش در واگن راه آهن فنلاند ناظر آن بوده‌ام.

من دیدم مردم به صحبت پیره‌زنی گوش می‌کنند و تبسم می‌نمایند. خواهش کردم گفته‌های او را برایم ترجمه کنند، زن فنلاندی ضمن مقایسه سربازان سابق با سربازان انقلابی، می‌گفت، اولی‌ها منافع بورژوازی و ملاکین را دفاع می‌کردند ولی دومی‌ها منافع تهیدستان را. پیره‌زن می‌گفت: «سابقاً تهیدست در مقابل هر تیکه هیزمی که بدون اجازه برمی‌داشت بی‌رحمانه مورد کیفر قرار می‌گرفت، ولی حالا اگر در جنگل به سربازی برخورد نمایی در بردن پشته هیزم به تو کمك هم می‌کند.» می‌گفت: «حالا دیگر نباید از شخص تفنگ به دست ترسید.»

لنین در ادامه سخنان خود می‌گوید: من فکر می‌کنم تصور پاداشی بهتر از این برای ارتش سرخ دشوار باشد.

سپس لنین گفت کادر فرماندهی سابق بیشتر از نورچشمی‌های لوس و فاسد سرمایه‌داران تشکیل می‌شد که هیچ وجه مشترکی با سرباز ساده نداشتند. بدین سبب ما اکنون، هنگام ایجاد ارتش نوین، باید فرماندهان را فقط از بین خلق برگزینیم. تنها افسران سرخ در بین سربازان اقتدار خواهند داشت و خواهند توانست سوسیالیسم را در ارتش ما استوار سازند. چنین ارتشی غلبه‌ناپذیر خواهد بود.

منتشره در روزنامه «ایزوستای کمیته اجرائیه مرکزی»، شماره ۲۵۸، ۲۶ نوامبر ۱۹۱۸.

---

۱ ـ «روز افسر سرخ»: برای جلب توجه توده‌های وسیع زحمتکشان به امر تهیه و تربیت کادر فرماندهان شوروی برگزار گردید. در ۲۴ نوامبر سال ۱۹۱۸ ساعت ۲ بعدازظهر در میدان سرخ مراسم سان و رژه دانشجویان مدارس نظامی به عمل آمد. پس از رژه دانشجویان عازم میدان شوروی شدند و لنین در آن جا از ایوان بنای شورای مسکو نطق تهنیت‌آمیزی خطاب به آنان ایراد نمود.

۱

نامه به کنگره[۱]

من می‌خواهم جداً توصیه کنم که در این کنگره اقدام شود تا در نظام سیاسی ما یك سلسله اصلاحات به عمل آید.

می‌خواهم نظریاتی را که بیش از همه مهم می‌دانم با شما در میان بگذارم. نکته‌ای را که در درجه اول قرار می‌دهم عبارت است از افزایش تعداد اعضاء کمیته مرکزی و رساندن آن به چندین ده نفر و حتی به صد نفر. به عقیده من اگر ما چنین عملی را انجام ندهیم؛ آن‌گاه چنان چه جریان حوادث کاملاً بر وفق مراد ما نباشد (و این چیزی است که ما نمی‌توانیم روی آن حساب کنیم) کمیته مرکزی ما با مخاطرات بزرگی رو به رو خواهد شد.

---

۱ ـ و اینك یادداشت‌هایی که و.ای. لنین در دسامبر سال ۱۹۲۲ و ژانویه سال ۱۹۲۳ دیکته کرده و از آن جمله نامه به کنگره که به نام وصیت‌نامه مشهور است و نامه تحت عنوان درباره تفویض حق قانون‌گذاری به سازمان برنامه دولتی و نامه تحت عنوان سخنی چند درباره مسأله ملیت‌ها یا سیستم خودمختاری به چاپ می‌رسد. این اسناد جزو آخرین آثار و.ای. لنین است که جنبه برنامه دارد. این آخرین آثار عبارت است از: صفحاتی از دفتر یادداشت؛ درباره کئوپراسیون؛ درباره انقلاب ما (به مناسبت یادداشت‌های ن. سوخانف)؛ چگونه اداره بازرسی کارگری و دهقانی را تجدید سازمان بدهیم (پیشنهاد به کنگره دوازدهم حزب)؛ بهتر است کمتر ولی بهتر باشد. آثار مزبور را لنین در ژانویه و فوریه سال ۱۹۲۳ دیکته کرد و همان زمان در روزنامه پراودا به چاپ رسید. نامه به کنگره که اکنون به چاپ می‌رسد بنابه تصمیم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به اطلاع نمایندگان کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی که از ۱۴ تا ۲۵ فوریه سال ۱۹۵۶ برپا بود، رسید و سپس برای سازمان‌های حزبی فرستاده شد. برحسب دستور کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نامه‌های و.ای. لنین در سال ۱۹۵۶ در شماره ۹ مجله کمونیست درج شد و به صورت جزوه جداگانه‌ای انتشار یافت.

سپس می‌خواهم به کنگره پیشنهاد کنم که به تصمیمات سازمان برنامه دولتی تحت شرایط معینی جنبه قانونی بدهد و در این مورد تا حدود معین و با شرایط معینی با نظر رفیق تروتسکی موافقت کند.

و اما در مورد نکته اول، یعنی افزایش تعداد اعضاء کمیته مرکزی، به نظر من این کار هم برای بالا بردن شأن و اعتبار کمیته مرکزی لازم است و هم برای انجام یك کار جدی جهت بهبود دستگاه ما و هم برای جلوگیری از تأثیر فزون از حد اختلافات معدودی از اعضاء کمیته مرکزی در سرنوشت کلی حزب.

به عقیده من حزب ما حق آن را دارد که از طبقه کارگر بدون آن که به قوای وی فشار زیاده از حدی وارد آورد، ۵۰-۱۰۰ عضو برای کمیته مرکزی خود طلب کند و می‌تواند این تعداد را دریافت نماید.

چنین اصلاحی دوام و ثبات حزب ما را بسی افزایش خواهد داد و مبارزه‌ای را که حزب در شرایط احاطهٔ دول خصم انجام می‌دهد، به عقیدهٔ من ممکن است و باید در ظرف چند سال آینده حدت فوق‌العاده‌ای یابد، آسان می‌نماید. به نظر من با انجام چنین اقدامی استواری حزب ما هزار بار بیشتر خواهد شد.

لنین

۲۳ دسامبر سال ۱۹۲۲.

متصدی تندنویسی م.و.

۲
دنبالهٔ یادداشت: ۲۴ دسامبر سال ۱۹۲۲

منظور من از استواری کمیته مرکزی که در بالا از آن سخن راندم، اقداماتی است برای جلوگیری از انشعاب در صورتی که چنین اقداماتی اصولاً میسر باشد. زیرا آن طرفدار گارد سفید که در مجلهٔ «روسکایا میسل»[۱] کار می‌کرد (به نظرم این شخص س.ف. اولدنبورگ بود) مسلماً حق داشت وقتی اولاً در تحریکات گارد سفیدی‌ها علیه روسیه شوروی بنای حساب را روی امکان انشعاب در حزب ما می‌گذاشت و ثانیاً برای عملی شدن این انشعاب وجود اختلافات بسیار جدی حزب ما را مبنای حساب قرار می‌داد.

حزب ما به دو طبقه متکی است و بدین جهت نااستواری آن امری است محتمل و سقوط آن در صورتی که حصول موافقت بین این دو طبقه میسر نگردد، ناگزیر می‌شود. در چنین صورتی اتخاذ هرگونه تدبیری و اصولاً صحبت درباره استواری کمیته مرکزی ماکاری است عبث. در این صورت به کمك هیچ اقدامی نمی‌توان از انشعاب جلوگیری کرد. ولی من امیدوارم که این یك آینده بسیار دور و حادثه بسیار غیر محتملی باشد که جای صحبت نداشته باشد.

منظور من از استواری، تضمین در مقابل انشعاب در آینده نزدیك است و قصد دارم در این جا یك سلسله ملاحظاتی راکه صرفاً جنبه خصوصی دارد مورد بررسی قرار دهم.

به عقیده من عامل اصلی در مسأله استواری از این نقطه نظر اعضایی از کمیته مرکزی نظیر استالین و تروتسکی هستند. مناسبات بین آنها به نظر من قمست اعظم خطر انشعابی را تشکیل می‌دهد که می‌توان از آن اجتناب کرد و راه اجتناب از آن هم به عقیده من افزایش تعداد اعضاء کمیته مرکزی و رساندن آن به ۵۰ تا ۱۰۰ نفر است.

---

۱ ـ روسکایا میسل: مجله ناشر افکار بورژوازی لیبرال بود که از سال ۱۸۸۰ در مسکو انتشار می‌یافت. پس از انقلاب سال‌های ۱۹۰۵ـ۱۹۰۷ این مجله ارگان جناح راست حزب کادت‌ها شد. در اواسط سال ۱۹۱۸ این مجله توقیف شد.

رفیق استالین پس از تصدی مقام دبیر کلی قدرت نامحدودی را در دست خود متمرکز کرده است و من مطمئن نیستم که آیا او خواهد توانست همیشه با حزم و احتیاط کافی از این قدرت استفاده کند یا نه. از طرف دیگر رفیق تروتسکی، همان طور که چگونگی مبارزه او علیه کمیته مرکزی در مورد مسأله کمیساریای ملی راه نشان داد خصوصیتش تنها استعدادهای برجسته‌اش نیست. او شخصاً شاید با استعدادترین فرد کمیته مرکزی فعلی باشد ولی در عین حال خودپسندی او نیز از حد و اندازه فزون است و به جنبه صرفاً اداری کارها شیفتگی فوق‌العاده‌ای دارد.

این دو صفت دو رهبر مبرز کمیته مرکزی کنونی ممکن است بدون آن که تعمدی در کار باشد موجب بروز انشعاب گردد و اگر حزب ما برای جلوگیری از آن اقدامات لازم به عمل نیاورد، ممکن است وقوع انشعاب جنبه ناگهانی به خود بگیرد.

من از تشریح صفات شخصی اعضاء دیگر کمیته مرکزی خودداری می‌کنم. فقط یادآور می‌شوم که حادثه زینویف و کامنف در ماه اکتبر[۱] بدون تردید تصادفی نبود، ولی گناه این حادثه را همان قدر کم می‌توان به گردن شخصی وی[۲] گذاشت، که گناه بلشویك نبودن را به گردن تروتسکی.

در بین اعضاء جوان کمیته مرکزی می‌خواهم چند کلمه‌ای درباره بوخارین و پیاتاکف بگویم. این دو نفر به نظر من برجسته‌ترین نیروها هستند (در بین جوان‌ترین

---

۱ ـ حادثه زینویف و کامنف در ماه اکتبر: منظور روش تسلیم‌طلبانه زینویف و کامنف در جلسات مورخه ۱۰ (۲۳) و ۱۶ (۲۹) اکتبر سال ۱۹۱۷ کمیته مرکزی حزب است که در آن این اشخاص با قطعنامه پیشنهادی لنین درباره تدارك فوری قیام مسلحانه مخالفت کردند و به آن رأی ندادند. پس از این که در هر دو جلسه کمیته مرکزی به کامنف و زینویف جواب دندان‌شکنی داده شد، روز ۱۸ اکتبر آنها در روزنامه منشویکی نووایا ژیزن مطالبی درباره تدارك قیام بلشویکی منتشر ساختند و نوشتند که این قیام را ماجراجویی محسوب می‌دارند. بدینسان آنها بزرگ‌ترین راز حزب یعنی تصمیم کمیته مرکزی را درباره تدارك قیام قریب الوقوع بر رودزیانکو و کرنسکی مکشوف ساختند. در همان روز و.ای. لنین در نامه به اعضاء حزب بلشویك‌ها این عمل را تقبیح کرد و آن را پیکارشکنی بی‌سابقه نامید.

۲ ـ ظاهراً در این جا هنگام تندنویسی اشتباهی رخ داده و با در نظر گرفتن مفهوم عبارت به جای «وی» می‌بایست نوشته شود «آنها». تبصرهٔ انستیتوی مارکسیسم ـ لنینیسم وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی.

نیروها) و در مورد آنها می‌بایستی نکات زیر را در نظر داشت: بوخارین نه تنها نظریه‌پرداز پر ارج و برجسته حزب است، بلکه به حق محبوب همه حزب بشمار می‌رود. ولی نظریات نظری او را با تردید بسیار زیادی می‌توان نظریات کاملاً مارکسیستی نامید، زیرا او دارای خاصیتی شبیه به آموزشگاهی است (او هرگز دیالکتیک نیاموخته و خیال می‌کنم هیچ وقت آن را عمیقاً درك نکرده است).

۲۵ دسامبر: سپس در مورد پیاتاکف؛ او شخصی است بدون شك دارای نیروی اراده برجسته و واجد استعدادهای برجسته، ولی به شیوه ریاست‌مآبی و جنبه اداری مسایل به حدی شیفتگی دارد که در یك مسأله جدی سیاسی نمی‌توان به وی متکی بود.

البته هر دو تذکر من فقط مربوط به حال حاضر و براساس این فرض است که این دو کادر برجسته و صدیق امکان نیابند معلومات خود را تکمیل کنند و جنبه‌های محدود خود را تغییر دهند.

لنین

۲۵ دسامبر سال ۱۹۲۲.

متصدی تندنویسی م.و.

تکملهٔ نامهٔ مورخه ۲۴ دسامبر سال ۱۹۲۲

استالین شخصی است بسیار خشن و این نقص که در محیط ما کمونیست‌ها و در روابط بین ما کاملاً قابل تحمل است در مورد دبیرکلی تحمل‌ناپذیر می‌شود. بدین جهت من به رفقا پیشنهاد می‌کنم برای تغییر مقام استالین و تعیین شخص دیگری برای این مقام که از کلیه جهات دیگر فقط یك رجحان بر رفیق استالین داشته باشد یعنی نسبت به رفقا شکیباتر، منصف‌تر، مؤدب‌تر و با توجه‌تر و دارای بهانه‌گیری کمتر و غیره باشد راهی بیندیشند. شاید این نکات خیلی ناچیز به نظر رسد. ولی به عقیده من از نقطه نظر پیشگیری انشعاب و از نقطه نظر مناسبات بین استالین و تروتسکی که در بالا نگاشتم اینها نکات ناچیز نیست و یا از آن نکات ناچیزی است که ممکن است اهمیت قاطع کسب نماید.

لنین

۴ ژانویه سال ۱۹۲۳.

متصدی تندنویسی ل.ف.

۳
دنباله یادداشت: ۲۶ دسامبر سال ۱۹۲۲

افزایش تعداد اعضاء کمیته مرکزی و رساندن آن به ۵۰ یا حتی ۱۰۰ نفر به عقیده من باید برای دو و یا حتی سه منظور انجام گیرد: هر چه تعداد اعضاء کمیته مرکزی بیشتر باشد تعداد کسانی که طرز کار را در کمیته مرکزی می‌آموزند بیشتر خواهد بود و خطر انشعاب ناشی از بی‌احتیاطی احتمالی کمتر می‌شود. شرکت دادن عده زیادی از کارگران در کمیته مرکزی به کارگران کمك می‌کند دستگاه ما را که وضع بی‌اندازه خرابی دارد بهبود بخشند. دستگاه دولتی ما در ماهیت امر از رژیم سابق به ما ارث رسیده است، زیرا تجدید بنای آن طی این مدت کوتاه و به ویژه در شرایط جنگ و قحطی و غیره محال بود. بدین جهت به آن «منقدینی» که بر سبیل استهزاء و یا از روی کینه‌توزی معایب دستگاه ما را به رخ ما می‌کشند با کمال آرامی می‌توان گفت که شما شرایط انقلاب کنونی را ابداً درك نمی‌کنید. اصولاً طی مدت پنج سال نمی‌توان تجدید بنای دستگاه را به حد کافی عملی نمود، به خصوص در شرایطی که انقلاب ما انجام گرفت. کافی است که ما طی پنج سال دولت طراز نوینی به وجود آوردیم که در آن کارگران علیه بورژوازی در رأس دهقانان قرار دارند و این در شرایطی که محیط بین‌المللی با ما خصومت می‌ورزد کاری است بس عظیم. ولی وقوف بر این امر به هیچ وجه نباید مانع درك این نکته شود که ما در ماهیت امر دستگاه کهنه‌ای را از تزار و بورژوازی به ارث برده‌ایم و اکنون که دوران صلح فرا رسیده و ما در مقابل قحطی حداقل تأمین را داریم تمام مساعی ما باید مصروف بهبود کار دستگاه باشد.

من تصور می‌کنم که وقتی چندین ده نفر کارگر عضو کمیته مرکزی شدند می‌توانند بهتر از هر کس دیگر مشغول به وارسی کار و بهبود و تجدید بنای دستگاه ما شوند. سازمان بازرسی کارگری و دهقانی که در بدو امر این وظیفه را به عهده داشت از عهده انجام آن بر نیامد و می‌تواند فقط به عنوان «ضمیمه» یا دستیار این اعضاء کمیته مرکزی با شرایط معینی مورد استفاده قرار گیرد. بیشتر کارگرانی که عضو کمیتهٔ مرکزی می‌شوند به

عقیدهٔ من باید از آن کارگرانی نباشند که طی مدت طولانی در ادارات شوروی کار کرده‌اند (من در این قسمت نامه خود همه جا دهقانان را نیز جزو کارگران می‌گیرم)، زیرا در این کارگران عادات و معتقدات نادرستی پدید آمده که مطلوب است با آن مبارزه شود.

کارگران عضو کمیته مرکزی باید بیشتر از قشری پایین‌تر از آن کارگرانی باشند که طی این پنج سال به مقام کارمندان شوروی ارتقاء یافته‌اند و باید نزدیك به قشر کارگران عادی و دهقانان ولی دهقانانی باشند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم از زمرهٔ استثمارگران نیستند و من تصور می‌کنم که این کارگران با حضور خود در کلیه جلسات کمیته مرکزی و پولیت بورو و با دسترسی به کلیه اسناد کمیتهٔ مرکزی می‌توانند کادری از هواداران صدیق نظام شوروی تشکیل دهند که قادر باشد اولاً خود کمیته مرکزی را پایدار و استوار سازد و ثانیاً برای تجدید بنا و بهبود دستگاه، کار مؤثر انجام دهد.

لنین

۲۶ دسامبر سال ۱۹۲۲.

متصدی تندنویسی ل.ف.

۴

دنباله یادداشت: ۲۷ دسامبر سال ۱۹۲۲
درباره تفویض حق قانون‌گذاری به سازمان برنامه دولتی

این فکر را رفیق تروتسکی به نظر من مدت‌ها پیش مطرح کرده است. من با این فکر مخالفت کردم، زیرا معتقد بودم که در چنین صورتی در سیستم مؤسسات قانون‌گذاری ما ناهماهنگی جدی پدید خواهد شد. ولی با بررسی دقیق این مسأله می‌بینم که در واقع در این جا فکر معقولی وجود دارد، بدین معنی که سازمان برنامه دولتی اکنون تا حدودی از مؤسسات قانون‌گذاری ما برکنار است و حال آن که این سازمان با مجموع افراد مطلع و کارشناسان و کارکنان علمی و فنی خود در ماهیت امر حداکثر امکان را برای قضاوت صحیح در امور دارا است.

ولی تاکنون ما بر این عقیده بوده‌ایم که سازمان برنامه باید مدارکی برای دولت تهیه کند که نقادانه مورد تجزیه و تحلیل قرارگرفته باشد و عقیده داشتیم که حل و فصل امور دولتی باید به عهده مؤسسات دولتی باشد. من تصور می‌کنم در شرایط کنونی که امور دولتی فوق‌العاده غامض و بغرنج شده و ما مسایلی راکه مستلزم بررسی اعضاء جزء سازمان برنامه است اغلب به طور درهم و برهم با مسایلی حل و فصل می‌کنیم که احتیاجی به این بررسی ندارند و حتی از آن هم بالاتر مسایلی راکه برخی از مواد آن مستلزم بررسی از طرف اعضاء سازمان برنامه است درهم با موادی که احتیاجی به این بررسی ندارند، حل و فصل می‌کنیم. در چنین شرایطی صلاح است که برای افزایش اختیارات سازمان برنامه اقدام شود.

به نظر من این اقدام باید بدین طریق باشد که تصمیمات سازمان برنامه را نتوان طبق مقررات معمولی شوروی لغو کرد و برای تجدید نظر در آنها مقررات خاصی لازم باشد، مثلاً طرح مسأله در دوره اجلاسیه کمیته اجرائیه مرکزی کل اتحاد شوروی، تهیه طرح مسأله مربوط به تجدید نظر طبق دستور مخصوص با تهیه گزارشی طبق قواعد خاص برای قضاوت در این باره که آیا این تصمیم مشمول لغو می‌شود یا نه، تعیین مهلت خاص برای تجدید نظر در تصمیم سازمان برنامه و غیره.

در این مورد به عقیده من می‌توان و باید با رفیق تروتسکی موافقت کرد، ولی نه در مورد مسأله ریاست در سازمان برنامه یا مورد شخص خاص از رهبران سیاسی ما و یا در مورد رییس شورای عالی اقتصاد ملی و غیره. من تصور می‌کنم که از این لحاظ مسأله اصولی در حال حاضر با مسأله شخصی آمیختگی بسیار زیادی داشته باشد، من خیال می‌کنم حملاتی که اکنون به رفیق کرژیژانفسکی رییس سازمان برنامه و به رفیق پیاتاکف معاون او می‌شود و مجموعاً طوری است که ما از یك طرف اتهاماتی نظیر نرمی بیش از حد، فقدان استقلال رأی و ضعف نفس می‌شنویم و از طرف دیگر نسبت‌هایی نظیر ناهنجاری و قزاق‌منشی، فقدان معلومات علمی کافی و غیره به آنها داده می‌شود؛ حملاتی هستند مربوط به دو جانب مسأله که تا حد افراط در آنها مبالغه شده و ما واقعاً هم باید بتوانیم در سازمان برنامه دو نوع صفت و خصلت را با هم درآمیزیم که نمونه یکی از آنها پیاتاکف و نمونه دیگر کرژیژانفسکی باشد.

من برآنم که در رأس سازمان برنامه باید شخصی قرار گیرد که از یك طرف دارای معلومات علمی در رشته فنی یا کشاورزی باشد و از طرف دیگر تجربه طولانی چند ده ساله‌ای از لحاظ کار عملی در رشته فنی یا کشاورزی داشته باشد. به نظر من در چنین شخصی باید بر خاصیت توانایی جلب افراد خواص مدیریت توفق داشته باشد.

لنین

۲۷ دسامبر سال ۱۹۲۲.

متصدی تندنویسی م.و.

۵
دنباله نامه مربوط به خصلت قانونی تصمیمات سازمان برنامه

مورخه ۲۸ دسامبر سال ۱۹۲۲

من در برخی از رفقای ما که قادرند در جریان امور دولتی تأثیر قاطعی داشته باشند زیاده‌روی خاصی در جنبه اداری مشاهده کرده‌ام، جنبه اداری البته در جای خود و در وقت خود لازم است ولی این جنبه را نباید با جنبه علمی و در احاطه بر واقعیت به مقیاس وسیع و توانایی جلب افراد و غیره خلط نمود.

در هر مؤسسه دولتی و به خصوص در سازمان برنامه درآمیختن این دو صفت ضروری است و وقتی رفیق کرژیژانفسکی به من گفت که پیاتاکف را به سازمان برنامه جلب کرده و درباره کار با او قرار گذاشته است، من ضمن اظهار موافقت با این موضوع از یك طرف تا حدود معینی در تردید بودم و از طرف دیگر گاه امیدوار بودم که ما در این جا دو تیپ رجل دولتی را با هم توأم می‌کنیم. این که آیا این امید برآورده شده است یا نه موضوعی است که اکنون باید منتظر بود و مدت بیشتری این تجربه را مورد دقت قرار داد، ولی به عقیده من از لحاظ اصولی نباید تردید داشت که این درآمیختن صفات و تیپ‌ها (در مورد افراد و خصایل آنها) برای اداره صحیح امور مؤسسات دولتی لزوم قطعی دارد. من برآنم که در این مورد زیاده‌روی در «شیوه اداری» مانند هرگونه زیاده‌روی زیان‌بخش است.

رهبر مؤسسه دولتی باید به حداکثر توانایی جلب افراد را داشته باشد و به حد کافی از معلومات علمی و فنی برای وارسی کار آنها برخوردار باشد. این شرط اساسی کار است. بدون آن نمی‌توان کار را به درستی انجام داد. از طرف دیگر بسیار اهمیت دارد که این رهبر قدرت مدیریت داشته و دارای یك یا چند دستیار شایسته در این رشته باشد. این دو صفت مشکل بتواند در یك شخص جمع باشد و تصور نمی‌رود که لزومی هم داشته باشد.

لنین

۲۸ دسامبر سال ۱۹۲۲.

متصدی تندنویسی ل.ف.

دنبالهٔ یادداشت: ۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۲
٦

سازمان برنامه ما، از قرار معلوم از هر جهت به کمسیونی از کارشناسان تبدیل می‌شود. در رأس چنین مؤسسه‌ای باید حتماً شخصی قرار بگیرد که دارای تجربه زیاد و معلومات علمی جامع در رشتهٔ فنی باشد. قدرت مدیریت در ماهیت امر باید جنبه فرعی داشته باشد. سازمان برنامه باید حتماً دارای استقلال معینی باشد تا نفوذ و اعتبارش به عنوان یك مؤسسه علمی تأمین باشد و شرط این کار آن‌است که کارکنان آن درستکار و با وجدان‌باشند و شرافتمندانه بکوشند تا برنامه ساختمان‌اقتصادی و اجتماعی ما عملی‌شود.

این صفت اخیر در حال حاضر البته ممکن است به ندرت یافت شود، زیرا اکثریت قریب به اتفاق دانشمندانی که سازمان برنامه طبعاً از آنها تشکیل می‌شود به طور ناگزیر گرفتار نظریات بورژوایی و معتقدات خرافی بورژوایی هستند. آزمایش آنها از این نقطهٔ نظر باید وظیفهٔ چند نفری باشد که ممکن است هیأت رییسه سازمان برنامه را تشکیل دهند و باید از کمونیست‌ها باشند و به طور روزمره مواظب تمام جریان کار و مراقب درجه وفاداری دانشمندان بورژوازی و عدول آنها از معتقدات خرافی بورژوایی و نیز پیوستن تدریجی آنان به نظرگاه سوسیالیسم باشند. این کار دوگانهٔ وارسی علمی توأم با کار صرفاً اداری باید کمال مطلوب رهبران سازمان برنامه جمهوری ما را تشکیل دهد.

لنین

۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۲.

متصدی تندنویسی م.و.

آیا معقول است کاری که سازمان برنامه انجام می‌دهد به صورت مأموریت‌های جداگانه بین اشخاص تقسیم شود و برعکس آیا مقتضی نیست که کوشش شود تا جمعی از کارشناسان دایمی تعیین شوند و تحت‌نظر دایمی هیأت رییسه سازمان برنامه مجموعهٔ مسایلی را که در صلاحیت این سازمان است حل و فصل نمایند؟ به نظر من شق اخیر معقول‌تر است و صلاح کار در این است که کوشش شود تا تعداد تکالیف موقتی و فوری که به طور جداگانه انجام می‌گیرد کاهش یابد.

لنین

۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۲.

متصدی تندنویسی م.و.

دنباله یادداشت ۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۲:
(راجع به افزایش عدهٔ اعضاء کمیته مرکزی)
۷

ضمن افزایش عده اعضاء کمیتهٔ مرکزی به عقیدهٔ من باید در عین حال و شاید به طور عمده به کار وارسی و بهبود دستگاه ما پرداخت که وضعش خیلی خراب است. برای این منظور ما باید از متخصصین بسیار کار آزموده استفاده کنیم و فراهم کردن این متخصصین باید وظیفه سازمان بازرسی کارگری و دهقانی باشد.

باید در جریان عمل معلوم کرد که چگونه می‌توان کار این متخصصین مأمور وارسی و تفتیش را که دارای معلومات کافی هستند با کار این اعضاء جدید کمیتهٔ مرکزی هماهنگ کرد. من تصور می‌کنم که سازمان بازرسی کارگری و دهقانی (در نتیجه تکامل خود و در نتیجه تردید و ابهامی که در مورد تکامل آن برای ما پیش آمده بود) حاصل کارش آن چیزی است که اکنون مشاهده می‌کنیم یعنی از حالت یك کمیساریای ملی خاص به حالتی در می‌آید که نوع خاصی از وظایف اعضاء کمیتهٔ مرکزی را انجام می‌دهد، به عبارت دیگر از مؤسسه‌ای که همه چیز را بازرسی می‌کرد به مجموعه‌ای از بازرسان قلیل العده ولی درجه اولی بدل می‌شود که باید حقوق خوبی به آنها داده شود (این کار در عصر ما که در مقابل هر کاری اجرت می‌دهند و بازرسان مستقیماً در مؤسساتی خدمت می‌کنند که حقوق بیشتری به آنها می‌دهند ضرورت خاصی دارد.)

اگر تعداد اعضاء کمیته مرکزی چنان که باید و شاید افزایش پذیرد و این اعضاء سال به سال به کمك یك چنین متخصصین کار آزموده و اعضاء سازمان بازرسی کارگری و دهقانی که در کلیه رشته‌ها دارای اعتبار فوق‌العاده باشند، معلومات خود را در رشته ادارهٔ امور دولتی تکمیل نمایند، آن وقت به عقیده من ما می‌توانیم این وظیفه را که طی این همه وقت انجام آن برای ما میسر نشده است با احراز موفقیت به انجام رسانیم.

نتیجهٔ آن که باید تعداد اعضاء کمیتهٔ مرکزی را به ۱۰۰ نفر رساند و تعداد معاونین آنها یعنی اعضاء سازمان کارگری و دهقانی را که طبق دستور آنان کار بازرسی را انجام خواهند داد حداکثر به ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر رساند. لنین

۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۲.

متصدی تندنویس م.و.

دنبالهٔ یادداشت:
۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۲
دربارهٔ مسأله ملیت‌ها یا «سیستم خودمختاری»[۱]

تصور می‌کنیم در برابر کارگران روسیه تقصیر بزرگی به گردن دارم که در مسأله

---

۱ ـ سیستم خودمختاری نظریه‌ای بود مبنی بر این که جمهوری‌های شوروی باید از راه وارد شدن در زمره جمهوری شوروی اتحاد سوسیالیستی روسیه بر مبانی خودمختاری متحد شوند. این نظریه مبنای طرح قعطنامه مربوط به مناسبات جمهوری شوروی اتحاد سوسیالیستی روسیه با جمهوری‌های مستقل را تشکیل می‌داد که ای.و. استالین پیشنهاد کرده بود و در سپتامبر سال ۱۹۲۲ به تصویب کمسیون کمیته مرکزی رسید. کمسیون مزبور برای آن تشکیل شده بود که مسأله مناسبات آتی بین جمهوری شوروی اتحاد سوسیالیستی روسیه و جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین و جمهوری شوروی سوسیالیستی بلوروسی و فدراسیون قفقاز را برای طرح در پلنوم کمیته مرکزی حاضر کند. لنین در نامه مورخه ۲۷ سپتامبر سال ۱۹۲۲ خود خطاب به اعضا پولیت بورو این طرح را مورد انتقاد جدی قرار داد و راه حلی را بر مبنای اصولی دیگری پیشنهاد کرد که عبارت بود از اتحاد داوطلبانه کلیه جمهوری‌های شوروی و از آن جمله جمهوری شوروی اتحاد سوسیالیستی روسیه در یك سازمان دولتی جدید یعنی اتحاد جماهیر شوروی بر اساس برابری کامل حقوق آنان. لنین نوشت: «ما خود را با جمهوری شوروی اوکراین و غیره برابر می‌دانیم و در عین حال با آنها وارد اتحاد جدید و فدراسیون جدید می‌شویم. کمسیون کمیته مرکزی بر وفق دستور و.ای. لنین طرح قعطنامه را تغییر داد و طرح جدیدی که بر اساس دستورات لنین تنظیم شده بود در اکتبر سال ۱۹۲۲ در پلنوم کمیته مرکزی حزب به تصویب رسید. براساس قرار کمیته مرکزی، تدارکات مخصوص متحد ساختن جمهوری‌ها آغاز شد. روز ۳۰ اکتبر سال ۱۹۲۲ نخستین کنگره کشوری شوراهای اتحاد شوروی قرار تاریخی خود را درباره تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی صادر نمود. لنین که برای اجرای صحیح سیاست ملی و اجرای عملی اعلامیه و قرارداد مصوبه کنگره شوراها اهمیت خاصی قایل بود روز ۳۰ و ۳۱ دسامبر سال ۱۹۲۲ نامه‌ای تحت عنوان درباره مسأله ملیت‌ها یا سیستم خودمختاری دیکته کرد. نامه لنین در جلسه رؤسای هیأت‌های نمایندگی کنگره دوازدهم حزب کمونیست (بلشویك) روسیه که در آوریل سال ۱۹۲۳ تشکیل شد قرائت گردید و کنگره درباره مسأله ملی قطعنامه‌ای صادر کرد که براساس دستورات لنین تنظیم شده بود.

کـذایـی سیستم خـودمختاری کـه عـنوان رسـمی آن از قـرار مـعلوم مسأله اتـحاد جمهوری‌های شوروی سوسیالیسی است با جدیت و قطعیت کافی دخالت نکرده‌ام.

در تابستان که این مسأله مطرح شد من بستری بودم و در پاییز امید زیادی به شفای خود داشتم و تصور می‌کردم که پلنوم‌های اکتبر و دسامبر[۱] به من امکان خواهند داد در این مسأله مداخله نمایم. ولی نه در پلنوم اکتبر (مربوط به این مسأله) و نه در پلنوم دسامبر نتوانستم شرکت کنم و بدینسان این مسأله تقریباً به کلی بدون شرکت من گذشت.

من فقط فرصت کردم با رفیق دزرژینسکی صحبت کنم که از قـفقاز آمـده بـود و چگونگی طرح این مسأله را در گرجستان برای من تعریف کرد. علاوه بر این من توانستم چند کامه‌ای با رفیق زینویف صحبت کنم و بیم خود را از این مسأله بیان دارم. آن چه رفیق دزرژینسکی رییس کمسیون اعزامی کمیته مرکزی مأمور «تحقیقات» در اطـراف حادثه گرجستان به من اطلاع داد، فقط بیم بسیار زیادی در من در من تولید کرد. وقتی کار به این جا بکشد که ارجونیکیدزه طبق اطلاعی که رفیق دزرژینسکی به من داد؛ چنان از حد خود تجاوز کند که به کتك متوسط شود؛ آن وقت واضح می‌شود که ما به چه منجلابی در غلطیده‌ایم؛ معلوم می‌شود که تمام تلاش‌های مربوط به «خودمختاری» به کلی نادرست و یا به هنگام بود.

می‌گویند وحدت دستگاه لازم بوده است. این اظهار از کجا سرچشمه می‌گیرد. آیا از همان دستگاه روسیه سرچشمه نمی‌گیرد که همان طور که در یکی از یادداشت‌های قبلی روزانه خود نوشتم از تزاریسم عاریت گرفته شده و فقط اندك رنگ و جلای شوروی به آن زده شده است.

بدون شك می‌بایست در انجام این اقدام درنگ می‌شد تا می‌توانستیم اظهار کنیم که ضمانت این دستگاه را به عنوان دستگاهی از آن خود، به گردن می‌گیریم. اما الآن وجداناً باید عکس آن را بگوییم و اظهار داریم که ما دستگاهی را مال خود می‌خوانیم که در ماهیت امر سراپـای آن بـرایـمان بـیگانه است و عـبارت است از یك آش شـله‌قلمکار بورژوایی و تزاری که برانداختن آن به علت فقدان کمك از طرف کشورهای دیگـر و

---

۱ ـ پلنوم‌های اکتبر و دسامبر: منظور پلنوم‌های کمیته مرکزی حـزب کـمونیست (بـلشویك) روسـیه است که در اکتبر و دسامبر سال ۱۹۲۲ تشکیل شد. دستور روز این پلنوم‌ها تشکیل اتحاد جـماهیر شوروی سوسیالیستی بود.

کثرت «مشغله» نظامی و مبارزه با قحطی به هیچ وجه طی مدت پنج سال امکان نداشت.

با چنین شرایطی بسیار طبیعی است که «آزادی خروج از اتحاد» که ما به استناد آن خود را تبرئه می‌کنیم به لفظی میان تهی تبدیل خواهد شد که قادر نیست از افراد ملیت‌های غیر روس در مقابل آن فرد حقیقتاً روس یعنی روس شوینیست و در ماهیت امر رذل و قلدرمنش که دیوان‌سالارهای روس نمونه جامع آن هستند، دفاع نماید. شك نیست که کارگران شوروی و شوروی شده که فقط چند درصد ناچیزی را تشکیل می‌دهند در میان این اجامر شوینیست روسی، همانند مگسی در ظرف شیر، غرق خواهند شد.

در دفاع از این اقدام می‌گویند کمیساریاهای ملی مخصوص برای این کار تشکیل داده‌ایم که مستقیماً در رشته روان‌شناسی ملی و تهذیب ملی فعالیت کنند. ولی در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان این کمیساریاهای ملی را تمام و کمال به این کار گماشت و ثانیاً آیا با دقت و توجه کافی تدابیری اتخاذ کرده‌ایم که از افراد ملیت‌های غیر روس در مقابل قلدرمنشان روس دفاع شود. به عقیدهٔ من ما چنین تدابیری اتخاذ نکرده‌ایم و حال آن که می‌توانستیم و می‌بایست اتخاذ کنیم.

من تصور می‌کنم که در این جا شتابزدگی و شیفتگی استالین به شیوهٔ اداری و نیز بغض و کین وی نسبت به «سوسیال ـ ناسیونالیسم» نقش شوم خود را بازی کرده باشد. بغض و کین اصولاً در سیاست نکوهیده‌ترین نقش را بازی می‌کند.

و همچنین من می‌ترسم رفیق دزرژینسکی که برای تحقیقات دربارهٔ «تبهکاری‌های» این «سوسیال ـ ناسیونال‌ها» به قفقاز رفته بود نیز در این جا فقط روحیت حقیقتاً روسی‌منشانه از خود نشان داده باشد (می‌دانیم که افرادی از ملیت‌های غیر که روسی‌منش شده‌اند همیشه در قسمت روحیات حقیقتاً روسی‌منشانه شورش را در می‌آورند) و ضمناً بی‌غرضی تمام کمسیون تحت سرپرستی اورا «ضرب شست» ارجونیکیدزه به حد کافی توصیف می‌کند تصور می‌کنم به استناد هیچ گونه مفسده‌جویی و حتی هیچ گونه توهینی نتوان این ضرب شست روسی‌منشانه را تبرئه کرد و رفیق دزرژینسکی خطای جبران‌ناپذیری مرتکب شد که این عمل را سرسری گرفت.

ارجونیکیدزه برای کلیه اهالی قفقاز نمایندهٔ حکومت بود و حق نداشت عصبانیتی را که او و دزرژینسکی به آن استناد می‌ورزند از خود بروز دهد. برعکس ارجونیکیدزه موظف بود چنان متانتی از خود نشان دهد که هیچ یك از افراد معمولی و به ویژه فرد

متهم به تبهکاری «سیاسی» موظف بـه مـراعـات آن نـیست. در مـاهیت امـر سـوسیال ناسیونال‌ها افرادی بودند متهم به تبهکاری سیاسی و مجموع اوضاع و احوالی هم که این اتهام در آن اقامه شد فقط همین طور می‌توانست آن را مطرح نماید. در این جا مسأله اصولی مهمی مطرح می‌شود و آن این که مفهوم انترناسیونالیسم چیست.

لنین

۳۰ دسامبر سال ۱۹۲۲.

متصدی تندنویسی م.و.

دنبالهٔ یادداشت:
۳۱ دسامبر سال ۱۹۲۲
درباره مسأله ملیت‌ها یا «سیستم خودمختاری»

من در تألیفات خود راجع به مسأله ملی نوشته‌ام که طرح مجرد مسأله ناسیونالیسم به طور کلی، به هیچ دردی نمی‌خورد. باید بین ناسیونالیسم ملت ستمگر و ناسیونالیسم ملت ستمدیده، ناسیونالیسم ملت بزرگ و ناسیونالیسم ملت کوچك فرق گذاشت.

ما ناسیونال‌های ملت بزرگ در برابر ناسیونالیسم دوم طی جریان تاریخ تقریباً همیشه مقصر بوده‌ایم، زیرا مرتکب اجحافات بی‌حد و حصر شده و حتی علاوه بر آن، بدون آن که خود متوجه باشیم، اجحاف و توهین بی‌حد و حصری روا می‌داریم. کافی است خاطرات ولگای مرا به یاد بیاوریم که در آن گفته‌ام چگونه افراد ملیت‌های غیر روس را تحقیر می‌کنند. لهستانی را «بد لهستانی» می‌نامند و به تاتار برای مسخره می‌گویند «شازده» و به اوکراینی می‌گویند «ببو» و به گرجی‌ها و سایر قفقازی‌ها می‌گویند «قاپبازی».

بدین جهت انترناسیونالیسم ملت ستمگر یا به اصطلاح «بزرگ» (ولو این بزرگی فقط به سبب اجحافات وی بوده و نظیر بزرگی قلدری است) باید علاوه بر مراعات برابری ظاهری ملل شامل آن چنان نابرابری هم باشد که بر اثر آن ملت ستمگر یعنی ملت بزرگ بتواند آن نابرابری را که عملاً در زندگی پدید می‌آید جبران نماید. هر کس این نکته را نفهمیده باشد روش واقعاً پرولتاری را نسبت به مسأله ملی درك نکرده و در ماهیت امر روی نظریه خرده بورژوایی باقی مانده و بدین جهت نمی‌تواند هر لحظه به سراشیب نظرگاه بورژوایی نغلطد.

برای یك پرولتار چه نکته‌ای دارای اهمیت است؟ برای یك پرولتار نه تنها اهمیت بلکه ضرورت مبرم دارد که در مبارزه طبقاتی پرولتاری حداکثر اعتماد افراد ملیت‌های غیر را در کشور به سوی خود جلب نماید. برای این کار چه لازم است؟ برای این کار تنها برابری ظاهری کافی نیست. برای این کار باید به وسیلهٔ رفتار خود یا به وسیلهٔ گذشت‌های خود نسبت به فرد ملت غیر آن عدم اعتماد و آن بدگمانی و آزردگی را که در گذشته

تاریخ براثر اعمال ملت «عظمت‌طلب» در او پدید گشته جبران نمود.

تصور می‌کنم توضیح بیشتر و مفصل‌تر این مطلب برای بلشویک‌ها، برای کمونیست‌ها لازم نباشد و به عقیده من در موضوع مورد بحث یعنی در مورد ملت گرجی ما با نمونه جامعی رو به رو هستیم که در آن برای این که روش ما نسبت به این مسأله حقیقتاً پرولتاری باشد باید نهایت حزم و احتیاط و گذشت را مراعات نماییم. آن گرجی که به این جانب مسأله وقعی نمی‌گذارد و با نظری حقارت‌آمیز تهمت «سوسیال ـ ناسیونالیسم» می‌زند (و حال آن که خود او نه تنها «سوسیال ـ ناسیونال» حقیقی و واقعی است، بلکه قلدر خشن روسی‌منش نیز هست.) این گرجی در ماهیت امر به مصالح همبستگی طبقاتی پرولتاریا پشت پا می‌زند، زیرا هیچ چیز مثل بی‌عدالتی ملی از پیشرفت و تحکیم همبستگی طبقاتی پرولتاریا جلوگیری نمی‌کند و ناسیونال‌های «رنجیده خاطر» نسبت به هیچ چیز این قدر حساس نیستند که نسبت به حس برابری و تخلف از این برابری هستند، ولو این تخلف از روی لاقیدی و بر سبیل شوخی و مزاح و حتی توسط رفقای پرولتارشان انجام گیرد. به همین جهت در این مورد زیاده‌روی در جهت گذشت و نرمش نسبت به اقلیت‌های ملی بهتر از امساك است. به همین جهت در این مورد مصلحت اساسی همبستگی پرولتاری و بالنتیجه مبارزه طبقاتی پرولتاریا ایجاب می‌کند که ما هرگز در مسأله ملی روش فورمالیته نداشته باشیم و همیشه فرق حتمی بین روش پرولتار ملت ستمدیده (یا کوچك) نسبت به پرولتار ملت ستمگر (یا بزرگ) را در نظر بگیریم.

لنین

۳۱ دسامبر سال ۱۹۲۲.

متصدی تندنویسی م.و.

دنباله یادداشت: ۳۱ دسامبر سال ۱۹۲۲

حال ببینیم در اوضاع و احوالی که پدید آمده چه اقدامات عملی باید انجام گیرد.

اولاً باید اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را باقی گذارد و آن را تحکیم بخشید: درباره لزوم این اقدام نباید تردیدی وجود داشته باشد. این اقدام هم برای ما لازم است و هم برای پرولتاریای کمونیست جهان به منظور مبارزه با بورژوازی جهان و دفاع در مقابل دسایس آن.

ثانیاً دستگاه دیپلماسی باید تابع اتحاد جماهیر سوسیالیستی باشد. ضمناً باید گفت که این دستگاه در داخل دستگاه دولتی ما خصوصیت ویژه‌ای دارد. ما حتی یك فرد نسبتاً متنفذ دستگاه تزاری سابق را در آن راه نداده‌ایم و تمام کارکنان نسبتاً مقتدر آن از کمونیست‌ها هستند.

به این جهت این دستگاه اکنون (به جرأت می‌توان گفت) عنوان یك دستگاه کمونیستی آزمون شده‌ای راکسب کرده که به طور غیر قابل قیاسی بیش از آن چه که ما مجبور شدیم در سایر کمیساریاهای ملی به آن اکتفا کنیم از آمیزه‌های دستگاه تزاری، بورژوازی و خرده بورژوازی سابق تصفیه شده است.

ثالثاً باید برای عبرت دیگران رفیق ارجونیکیدزه را تنبیه کرد (این موضوع را با تأسف زیاد می‌گویم، زیرا شخصاً از زمرهٔ دوستان او هستم و در دوران مهاجرت در خارجه با او کار کرده‌ام) و نیز باید در مورد مدارکی که کمسیون دزرژینسکی جمع آوری کرده تحقیقات را تکمیل کرد و یا آن را اصولاً تجدید نمود تا نادرستی‌های فراوان و قضاوت‌های مغرضانه‌ای که بدون شك در آنها وجود دارد اصلاح شود. مسئولیت سیاسی تمام این یورش ناسیونالیستی حقیقتاً روسی‌منشانه را البته باید به گردن استالین و دزرژینسکی گذاشت.

رابعاً باید در مورد به‌کار بردن زبان ملی در جمهوری‌های غیر روسی عصو اتحاد ما مقررات اکیدی وضع نمود و با نهایت دقت در اجرای این مقررات مراقبت کرد. تردید

نیست که به بهانه برقراری سیستم واحد در سازمان راه‌آهن و به بهانه برقراری سیستم واحد مالی و خزانه‌داری و غیره با این وضعی که اکنون دستگاه ما دارد سوء استفاده‌های فراوانی خواهد شد که جنبه حقیقتاً روسی خواهد داشت. برای مبارزه با این سوء استفاده باید کسانی که به این مبارزه دست می‌زنند دارای ابتکار خاص و به طریق اولی صداقت خاص باشند.

برای این کار مجموعه قوانین مشروحی لازم است که تدوین کمابیش موفقیت‌آمیز آن فقط از دست افراد ملیت ساکن هر جمهوری ساخته است. ضمناً به هیچ وجه نباید از پیش این فکر نفی گردد که بر اثر مجموع کاری که شده ممکن است در کنگرهٔ آینده شوراها به عقب بازگردیم یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را فقط در رشته نظامی و دیپلماسی نگاه داریم و در کلیه رشته‌های دیگر استقلال کامل کمیساریاهای ملی را احیاء کنیم.

باید در نظر داشت که پراکندگی کمیساریاهای ملی و ناهماهنگی کار آنها را با مسکو و مراکز دیگر می‌توان به حد کافی به کمك اقتدار حزبی مرتفع ساخت، مشروط بر آن که این اقتدار با احتیاط و بی‌غرضی کافی به کار برده شود. زیانی که ممکن است در نتیجه فقدان اتحاد دستگاه‌های ملی با دستگاه روسی به دولت ما وارد شود به مراتب و بینهایت کمتر از زیانی است که در غیر این صورت نه فقط به ما بلکه به تمام روح همبستگی بین‌المللی و به صدها میلیون افراد ملل آسیا یعنی به مللی وارد می‌آید که از پی ما در آینده‌ای نزدیك باید در پیش صحنه تاریخ به مبارزه و پیکار برخیزند. اپورتونیسم بخشایش‌ناپذیری بود هر آینه ما در آستان این مبارزهٔ خاور زمین و در آغاز بیداری آن با خشونت و بی‌عدالتی خود نسبت به ملیت‌های غیر روس کشور خود ولو این خشونت و بی‌عدالتی جزیی باشد.

به حیثیت و اعتبار خود در بین ملل خاور زمین لطمه می‌زدیم. لزوم هم‌پیوستگی صفوف علیه امپریالیست‌های باختر که از جهان سرمایه‌داری دفاع می‌کنند مطالبی است که در آن تردید نمی‌تواند وجود داشته باشد و من ذکر این نکته را که انجام چنین اقداماتی را مطلقاً ضروری می‌شمارم، در این جا زاید می‌دانم. و اما مطلب دیگر این است که ما خودمان ولو در موارد جزیی و ناچیز هم باشد نسبت به ملیت‌های ستمدیده روش امپریالیستی در پیش گیریم و بدینسان به تمام صداقت اصولی خود و به تمام پشتیبانی اصولی خود از مبارزه علیت امپریالیسم لطمه جدی وارد نماییم؛ فردای تاریخ

جهانی هم آن چنان روزی خواهد بود که ملل ستم‌کشیده از امپریالیسم برای همیشه از خواب برخواهند خاست و به پیکار قطعی طولانی و شاقی در راه رهایی خود دست خواهند زد.

لنین

۳۱ دسامبر سال ۱۹۲۲.

متصدی تندنویسی م.و.

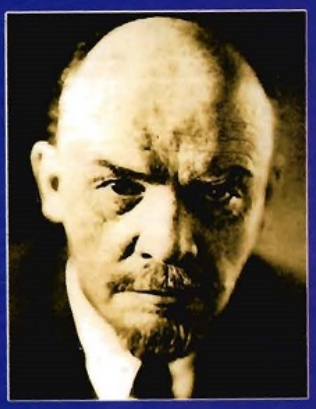

نام آثار جلد سوم:

۱- دوران تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر
۲- بیماری کودکی «چپ روی» درکمونیسم
۳- مجموعه کنگره‌ها، سخنرانی‌ها، آیین‌نامه‌ها، تزها، طرح‌ها پرسش‌ها، اعلامیه‌ها، فرمان‌ها، وظایف حکومت شوروی
۴- دوران انتقال به کار صلح‌امیز احیای اقتصاد ملی
۵- دوران مداخله جنگی بیگانگان و جنگ داخلی